UNIVERSAL
LIBRARY
OU_228179
UNIVERSAL
LIBRARY

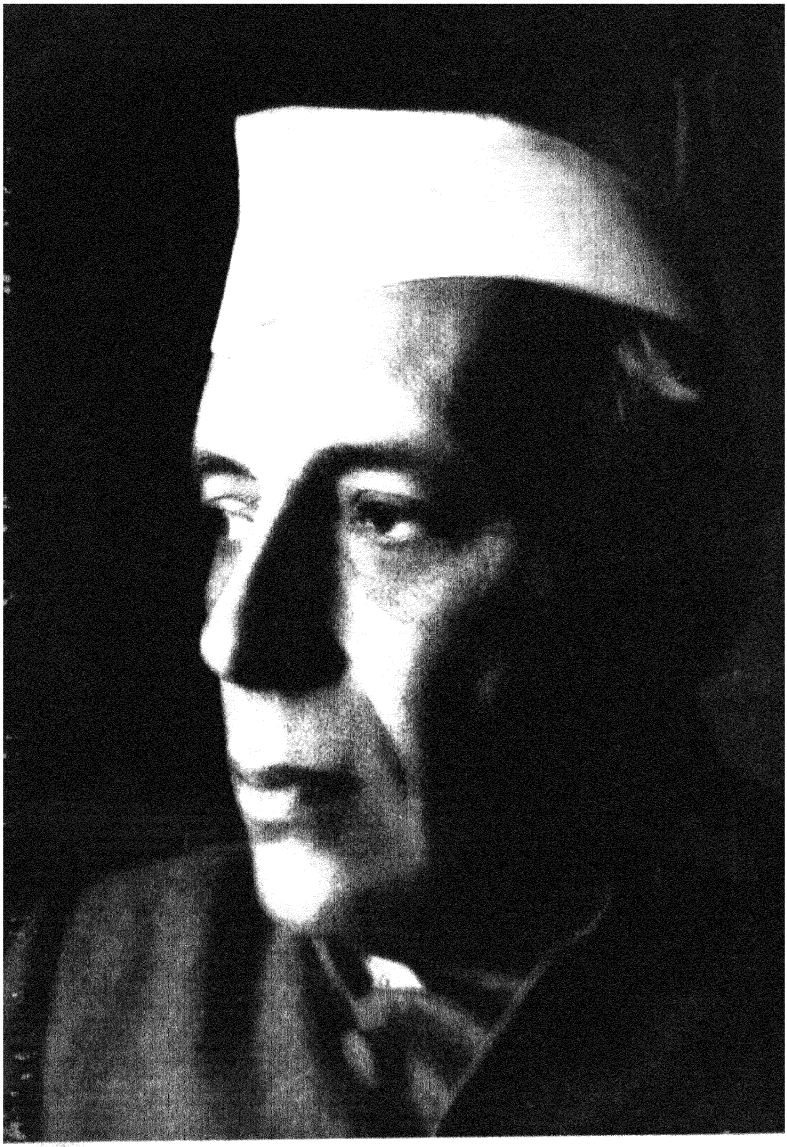
OSMANIA UNIVERSITY LIBRARY

Call No. Accession No.

Author

Title

This book should be returned on or before the date last marked below.



Jawaharlal Nehru

این عکس و امضا مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب فرستاده شده است

جواهرلعل نهرو

زندگی من

(اتوبیوگرافی)

ترجمهٔ محمود تفضلی

انتشارات نیل

چاپ این کتاب دردوهزار نسخه درمهرماه یکهزاروسیصد وسی وپنج هجری خورشیدی
درچاپخانهٔ بانک ملی بزرگ ایران بپایان رسید .

حق طبع محفوظ است

مقدمهٔ مترجم

هند را بشناسیم

ما هند را نمی‌شناسیم. کشور عظیم هند و مخصوصاً تحولات قرون اخیرش برای ما ناشناس مانده است.

پس از آنکه استعمار اروپائی بر آسیا سایه افکند ارتباطات باستانی و تاریخی میان کشور ما و هند نیز قطع شد. بعد هم جلوه و درخشندگی تمدن جدیدی که از غرب و از اروپا میآمد چنان چشمان ما را خیره ساخت که از توجه به شرق بازماندیم. حتی اگر اطلاعات مختصری هم دربارهٔ شرق کسب میکردیم همانها بود که از منابع و مآخذ غربی بما میرسید. درواقع ما با عینک غربی به شرق مینگریستیم.

هند باستانی و بزرگ که درچنگال استعمار اسیر شده بود برای ما بصورت کشور افسانه‌ئی مهاراجه‌ها و مرتاضها درآمده بود که درمیان یک مه غلیظ و مواج از روایات و اخبار و داستانهای عجیب و غریب و راست و دروغ بشکلی مبهم جلوه میکرد. درطی پنجاه سال اخیر پیش از استقلال هند یکنوع ارتباط جدید میان ایران و هند برقرار شد. مسافرینی میان دو کشور سفر کردند و گاهی جسته گریخته اخبار و اطلاعاتی دربارهٔ هند در ایران منتشر میگشت. اما این اطلاعات یا با اغراض فرمانروایان استعماری هند که در ایران هم نمودار شده آلوده بود و یا بخاطر احساسات مشترک مذهبی میان ایران و هند بیان مسلمان منحصراً از منابع مسلمانان آن کشور و موافق نظر و اعتقادات آنها اقتباس میگشت و در سنجه هنوا می و بهضتهای وسیع فکری و سیاسی و اجتماعی آن همچنان ناشناس میماند. درصورتیکه در این مدت که ما از آن کشور غافل بودیم و نگاهمان بیشتر متوجه غرب بود در آن سرزمین پهناور تحولاتی روی میداد و ملتی کهن برای از هم گسیختن زنجیرهای اسارت استعماری تلاش میکرد. درد امان هند بپریث هندجوان رشد و تکامل می یافت تا عاقبت در ۱۵ اوت ۱۹۴۷ به بلوغ رسید و استقلال خود را بجهانیان اعلام داشت و از آنپس نیز فیافهٔ مطبوع و دلپذیر او هر روز با درخشش بیشتری جلوه میکند.

اطلاعات ما مردم ایران دربارهٔ نهضت عظیمی که بالاخره به پیروزی و به تأمین استقلال منتهی شد بسیار ناچیز است. درصورتیکه برای استوار ساختن رشته‌های ارتباطات

ازهم گسیختهٔ باستانی، که امری ضروریست، باید هندنوین را بدرستی شناخت .

فعالیت مفید سفارت کبرای دولت هند در تهران که اززمان استقلال هند تأسیس گشته است، انتشار رسالات ومقالات متعدد دربارهٔ هند، مسافرتهای مختلف رهبران وسیاستمداران وروزنامه نویسان وهنرمندان میان دو کشوروفعالیتهای فرهنگی انجمن ایران وهندواز همه مهمتر نقش بسیار پراهمیت ودرخشانی که هند درصحنهٔ سیاست بین‌المللی اجرا میکند ودرسراسرجهان توجه وتحسین عمومی را برانگیخته است مردم ایران را کمابیش به‌هند نوین متوجه ساخته است . اما برای آشنائی بیشتروکاملتر بااین هند نو بایدبا نهضتی که آنرا بوجود آورده‌است و با زندگی وافکاروفعالیتهای رهبرانی که باآن نهضت پیوستگی جدائی ناپذیرداشته‌اند آشنا شد .

خوشبختانه اخیراً کتاب «اتوبیوگرافی گاندی» بنام «سرگذشت گاندی بقلم خوداو» بوسیلهٔ آقای مسعود برزین بفارسی ترجمه ومنتشرشد و با آن کتاب ما بـا مرد بزرگی که هند را بتکان آورد وراه جدیدی درپیش پای ملت خود و تمام مردم عصرما قرارداد آشنا میشویم . مسلماً ترجمهٔ آن کتاب یك قدم لازم واساسی بود که برای شناختن هند نوین برداشته شد . اینك هم نویسندهٔ این سطور با منتهای مسرت و افتخار ترجمهٔ کتاب اتوبیوگرافی جواهرلعل نهروشاگردوهمراه گاندی وراهبر کنونی هند را به مردم ایران تقدیم میدارد ویقین دارد که این کاریك قدم اساسی دیگراست که میبایست بدنبال آن قدم برداشته میشدتا هند نوین ورهبران آنرا بهتروبیشتر بما بشناساند .

اتوبیوگرافی نهرو

کتاب زندگی جواهرلعل نهروتنها سرگذشت خود او نیست بلکه سرگذشت یك نسل ازمردم هند وتاریخ وقایع‌وحوادث یك ملت بزرگ است که قدم به قدم درسنگلاخ مشکلات و مصائب پیش رفته است تا عاقبت پیروزمندانه به هدف عالی و درخشان خود نایل شده است .

سخن گفتن دربارهٔ جواهرلعل نهروکاری دشواروزائد است زیرا شخصیت ممتازاو با چنان جلوه‌ئی درصحنهٔ سیاست جهان میدرخشد که مارا از چنین کاری بی نیازمیسازد . بعلاوه خوانندهٔ این کتاب با خود کتاب اورا بخوبی خواهد شناخت .

کتاب اتوبیوگرافی نهرو که درکمال صراحت وصداقت وزیبائی نوشته شده‌است بما نشان میدهد که این شخصیت ممتاز کیست ،گذشته‌اش چه بوده است ، در چه محیطی بوجود آمده است وطرز تفکرش چیست ؟ حتی اگردقیق وروشن‌بین باشیم ازهمین کتاب درمی‌یابیم هندی که امروزهمراه و همقدم اوگام برمیدارد به کجا میرود وچه آینده‌ئی درپیش دارد؟

بدون تردید کتاب اتوبیوگرافی جواهر لعل نهرو یکی ازمهمترین و بهترین آثاریست که دربارهٔ نهضت ملی هند وحرکت پرشکوه این ملت بزرگ بسوی آزادی و استقلال نوشته شده است . شاید بتوان گفت که این کتاب ازجهات بسیاردر نوع خود بی نظیر یا کم نظیرمیباشد زیرا علاوه برجنبه‌های تاریخی وسیاسی واجتماعی از نظر نویسندگی نیز ارزش فراوان دارد وقدرت وهنرفوق‌العادهٔ مؤلف خود را نشان میدهد .

جواهر لعل نهرودرراه دشوار زندگی و مبارزات خود بارها بزندان رفته است و گاهی دوران زندانهای اوطولانی وممتد بوده است . اما این مرد فعال ودانشمندحتی‌در زندان هم بیکار ننشسته است وهر بار که اززندان بیرون آمده است هدیه‌ئی بصورت یك کتاب تازه و نفیس ارمغان آورده است . کتابهای معروف «نامه‌های پدری به‌دخترش» (سال۱۹۲۹) و «نگاهی به‌تاریخ جهان» (سال ۱۹۳٤) و «اتوبیوگرافی» سال ۱۹۳٦ و «کشف هند» (سال ۱۹٤٦) همه بهمین ترتیب بوجود آمده‌اند و محصول زندانهای او هستند . جواهر لعل نهرو کتاب اتوبیوگرافی خودرا که اکنون دردسترس خوانندگان گرامی قرارمیگیرد درهشتمین‌دوران زندانش که دوسال طول کشیدنوشته‌است .

بطوریکه هم در مقدمهٔ کتاب وهم در متن آن گفته شده است تمام آن جزدوفصل آخر و بعضی تغییرات مختصردر آن، ازماه‌ژوئن سال۱۹۳٤ میلادی‌تافوریهٔ۱۹۳۵درزندان نوشته شده است . در ماه اکتبر همانسال در اروپا یك صفحه بعنوان «پس ازپایان» بر آن افزوده‌شد و نخستین چاپ آن‌در آوریل۱۹۳٦ درلندن‌انتشاریافت که به«کماله نهرو» همسر و همراه مبارز و دلیر نهرو که بتازگی در پایان یك بیماری در اروپا درگذشته بود اهداء گردید. نهرو ماجرای دردناك مرگ همسرش را در « لوزان » (سویس) و چگونگی اهداء کتاب را به «کماله دیگر نیست» در فصل دوم کتاب «کشف هند» شرح داده است که مسلماً یکی از لطیف‌ترین و حساسترین نوشته های اوست . اهمیت کتاب بقدری بود که درهمانسال ۱۹۳٦ یعنی در مدت هشت‌ماه چاپ کتاب ده بار تجدید گردیدو تا سال۱۹٤۰ پانزده چاپ از آن منتشرشد . مؤلف در آن سال بهنگام تهیهٔ چاپ جدیدی از آن ، فصل تازه‌ئی با عنوان«پنج سال‌بعد» برآن اضافه کرد واز آنپس تا سال ۱۹٥٤ میلادی بازهم پنج‌بار دیگرچاپ آن تجدید گردید .

ترجمهٔ فارسی کتاب

من ترجمهٔ این‌کتاب را دراواخر سال ۱۳۳۳ شمسی ازروی ترجمهٔ فرانسوی آن که زودتر بدستم رسیده بودآغاز کـردم . ترجمهٔ فرانسوی‌که بدست من رسید بوسیلهٔ « ژرژ بلمون »[1] بعمل‌آمده ودرسال۱۹٥۲ بانام «زندگی وزندانهای‌من[2] » ازطرف‌دو

1 _ Georges Belmont 2 _ Ma vie et mes prisons

بنگاه انتشارات فرانسوی بنام «دونوئل»[1] و «مطبوعات امروز»[2] مشترکاً در پاریس انتشار یافته است.

ترجمهٔ فارسی کتاب ابتدا باهمان نام که از روی ترجمهٔ فرانسوی گرفته شده بود از اول فروردین ۱۳۳٤ درمجلهٔ هفتگی « امید ایران » انتشار یافت ومورد استقبال گرم خوانندگان قرار گرفت بطوریکه پس از قریب یکسال و نیم هنوزهم مجلهٔ امید ایران انتشار آن را منظماً دنبال میکند.

پس ازچند ماه کار ترجمهٔ من ازروی متن فرانسوی بپایان رسید ودرصدد انتشار جداگانه آن برآمدم. دراینوقت متن انگلیسی آنراهم بدست آورده بودم و باین جهت بهتر دیدم که ترجمهٔ خودرا بامتن انگلیسی هم مقایسه کنم. دراین مقایسه معلوم شد که ترجمهٔ فرانسوی بامتن انگلیسی (چاپهای نوزدهم سال ۱۹۵۳ و بیستم سال ۱۹۵٤ که دراختیار من بود) تفاوت نمایان وفاحشی دارد. ازجمله متن فرانسوی فقط ٤۰٤ صفحه بود درصورتیکه متن انگلیسی ٦۱٦ صفحه دارد. ازحیث ترکیب وتعداد فصول هم تفاوت دومتن زیاد بود. متن فرانسوی از ٦۰ فصل تشکیل شده بود درحالیکه متن انگلیسی ٦۸ فصل ومقادیری هم فصول وملحقات اضافی دارد. ازآنجا که مؤلف کتاب خودرا بزبان انگلیسی نوشته است و طبعاً متن انگلیسی آن اهمیت و اصالت دارد من هم کار خود را تجدید کردم وترجمهٔ خودرا بامتن انگلیسی تطبیق دادم. بطوریکه کتاب کنونی هرچند درمجلهٔ امید ایران با نام « زندگی وزندانهای من » که ازمتن فرانسوی گرفته شده منتشر شده است، ترجمهٔ کامل متن انگلیسی است که با نام « اتوبیوگرافی » انتشار یافته است و بوسیلهٔ بنگاه انتشارات « بادلی هد »[3] درلندن بچاپ رسیده است. ازآنجا که کلمهٔ «اتوبیوگرافی» هنوز درزبان فارسی رواج نیافته است آنرا بصورت « زندگی من » درآورده ام.

بسیار کوشیده ام که ترجمه نسبت به متن وفاداری کامل داشته باشد وتاآنجا که مقدور است همان صورت اصلی را حفظ کند. درعین حال برای رعایت اصطلاحات و ترکیبات خاص زبان فارسی ناچار گاهی مفاهیم ومعانی با بیان فارسی تطبیق داده شده است. درترجمهٔ فارسی کتاب یکی ازاسناد ضمیمهٔ متن انگلیسی حذف شده است و آن نامهٔ مفصلی است که سران کنگره درتاریخ ۱۵ اوت ۱۹۳۰ از زندان مرکزی پراودا برای دو نفراز رجال سیاسی هند ارسال داشتند و درآن شرایط متارکه در مبارزهٔ « کنگره » با دولت بریتانیائی هندرا قید کرده بودند، چون مطالب آن نامه درفصل ۳۰ کتاب تقریباً بتفصیل بیان شده است ازترجمه وانتشار آن صرفنظر شد. درمقابل کوشیده ام تا آنجا که میسر

---

1 _ Denoël

2 _ Les presses d'aujourd'hui

3 _ THE BODLEY HEAD , LONDON

بوده‌است حاشیه‌هائی بر کتاب بیفزایم که کار مطالعه‌را برای خوانندهٔ ایرانی آسان‌سازد. حاشیه هائی که ازطرف مترجم بر کتاب اضافه شده باامضای « م » مشخص گشته است تا باحاشیه های خود مؤلف اشتباه نشود .

برای تهیهٔ این حاشیه ها از کتب مختلف استفاده کرده‌ام وقسمتی‌از آنهاهم‌با کسب اطلاع از اعضای محترم سفارت هند درتهران وهندیان مقیم تهران تهیه شده‌است که در کمال صمیمیت همواره بمن کمك‌داده‌اند. وظیفهٔ خود میدانم که بخاطر این همکاری هاو راهنمائیها ازهمهٔ‌ایشان و بخصوص از آقایان ورائت‌علی‌قدوائی، شباهت علی‌خان، تیکوو ماتور سپاسگزاری کنم .

همچنین برای‌آنکه‌خوانندهٔ کتاب قبلانظری اجمالی دربارهٔ مطالب‌آن داشته‌باشد و بتواند کتاب را باذهن آماده تر بخواند از آقـای دکتر تاراچند سفیر کبیر دانشمند هند درتهران درخواست کردم مقدمه‌ئی تاریخی‌برای کتاب تهیه فرمایند وایشان باوجود اشتغالات فراوان مأموریت خویش مقدمهٔ جامع ومفصلی بزبان انگلیسی نوشتند که‌ترجمهٔ قسمت منتخبی از آنرا برکتاب افزوده ام امیدوارم بتوانم ترجمهٔ کامل مقدمهٔ مفصل ایشانرا که‌خود اثرجالب‌ونفیسی‌دربارهٔ‌تاریخ‌هند است‌بصورت یك‌رسالهٔ‌مستقل‌انتشاردهم. جناب دکتر تاراچند که بازبان‌وادبیات‌ایران نیز آشنائی‌وسیعی‌دارند ترجمهٔ فارسی‌مقدمهٔ خودرا شخصاًخوانده وتأییدکرده‌اند .

درفروردین‌ماه امسال هنگامیکه چاپ کتاب تااندازه‌ئی پیشرفت کرده‌بود بوسیلهٔ نامه‌ئی که برای‌آقای نهرو فرستادم درخواست کردم مقدمهٔ مخصوصی همراه بایك‌عکس امضا شده برای ترجمهٔ فارسی کتاب لطف کنند وایشان هم باوجود تمام گـرفتاریها و اشتغالات مهم ملی و بین المللی خود مقدمه وعکسی ارسال داشتند کـه درکتاب انتشار می‌یابد وبدان ارزش واعتبار خاصی می‌بخشد وموجب مباهات وامتنان فراوان من‌است .

ذکراین مطلب را برای هموطنان گرامی خود بیفایده نمیدانم که نامهٔ‌من‌درتاریخ ۱۲ آوریل ۱۹۵۶ (۲۳فروردین ۱۳۳۵) ازتهران ارسال گردید وبطوریکه‌خوانندگان درصفحهٔ ۲٤ ملاحظه‌میکنند مقدمهٔ آقای‌نهرو درتاریخ۱۸ آوریل یعنی٦روز بعد دردهلی‌نو بامضای‌ایشان‌رسیده‌است. این‌حسن‌توجه‌وسرعت‌اقدام برای‌من که‌درمیان‌یك‌زندگی کندرو بزرگ شده‌ام واقعاً حیرت انگیز وعبرت‌آموز بود ویقین دارم برای خوانندگان گرامی ایرانی نیزچنین است. درواقع برای کسانی که بخواهند با پیشرفت سریع دنیای کنونی همراه وهمقدم باشند لازمست که باچنین دقت وسرعتی کار کنند .

عکسی که آقای نهرو شخصاً امضا کرده وبرای مترجم ارسال داشته‌اند درآغـاز کتاب چاپ شده است . سایر تصاویری که در کتاب منتشر شده از کتاب بزرگی کـه بمناسبت شصتمین سال زندگی جواهر لعل‌نهرو درسال ۱۹٤۹ ازطرف دولت‌هندانتشار

یافت نقل واقتباس شده است .

نکته‌ئی که تذکر آنرا بخوانندگان گرامی لازم میدانم اینست که در متن کتاب بارها کلمات «دولت» یا «دولت‌هند» بکاررفته است که اغلب هم‌مورد حمله وانتقاد واقع شده‌است. باید توجه‌داشت که کتاب بیست‌سال پیش نوشته‌شده ودر آن‌زمان دولت‌هندتحت تسلط بریتانیا قرارداشت‌وبوسیلهٔ دولت بریتانیا اداره میشد ودرواقع خوددولت بریتانیا بود و بدینقرارطبعاً با «دولت‌هند» که پس‌ازاستقلال تشکیل‌شده‌است هیچ‌ارتباطی ندارد.

وظیفهٔ خود میدانم از دوستان عزیز ومحترمی که درکار تهیه وترجمه وانتشاراین کتاب به‌من کمك‌داده‌اند و برای‌ترجمه وتطبیق‌بعضی‌ازقسمتهای‌آن‌بامن همکاری کرده‌اند نیزصمیمانه‌سپاسگزاری کنم. مخصوصاً ازخوانندگان‌وآشنایان‌ودوستانی که‌ازدورونزدیك مرا برای‌انجام این‌خدمت‌موردعنایت‌وتشویق‌قرارداده‌اندسپاسگزارم. این تشویق‌ها وآن نامه‌ها وپیامهای محبت‌آمیز برای من درانجام این‌کار کمك موثری بوده است .

به امید آینده

هندامروز راه روشنی برای‌خود برگزیده است که بامتانت وثبات قدم وسرفرازی درآن پیش میرود .

دوستی استوار و ارتباط نزدیك مـا با ملت هند مسلماً بنفع ملت های ماست اما فقط دوستی و ارتباطی استوار و مستحکم است که براساس شناختن و تفاهم واقعی‌تکیه داشته باشد .

ملت های ما باید روابط کهن وباستانی خودرا بشکل نوین تجدیدکنند وزندگی کنونی یکدیگر را بخوبی بشناسند تا بتوانند همراه و همقدم بسوی آینده بروند .

با نفوذ قدیمی که فرهنگ و ادبیات فارسی درهند دارد ، هندیـان برای شناختن ایران مساعی فراوانی بکار میبرند وکتب ورسالات بسیاری دربارهٔ ایران درهندانتشار می‌یابد . ما نیز باید برای شناختن هندکوشا باشیم واز برادران هندی خود عقب نمانیم.

امیدم اینست که کتاب کنونی کـه بهموطنان گرامی تقدیم میگردد بتواند برای شناساندن هند نوین و راهی که دنبال میکند مؤثر افتد . همچنین امیدوارم کتـابهای دیگری نیز بزبان فارسی منتشر شودکه باین منظور عالی کمك دهد .

یقین است که دوملت بزرگ و باستانی ایران و هند درکنار هم و دست در دست هم خواهند توانست بهتر وآسانتر در راه آینده به‌پیش بروند وکامیاب‌تر باشند .

محمود تفضلی

تهران شهریور ۱۳۳۵

بقلم دکتر تاراچند سفیر کبیر هند در ایران

مقدمه‌ئی بر ترجمهٔ کتاب اتوبیوگرافی اثر جواهر لعل نهرو

هند نیمهٔ قرن بیستم درافکارودر اعمال خود مظاهر بسیاری از نخستین دورانهای تاریخ خود را همراه دارد . درمذهب‌ومراسم‌مذهبی، درقوانین‌واخلاق وسازمان‌اجتماعی، درزبان وافکارودرزندگی روزانهٔ‌میلیونها نفرمردم‌هندمعاصر آثاردوران باستانی «ودا» نمایانست . هند امروز ریشه‌های عمیقی درگذشته دارد و برای درك و شناختن آن باید بگذشتهٔ اونگریست ودانست که زندگی او درایام سابق‌چگونه بوده است .

برای این منظور نظری به تاریخ و تمدن کهن و باستانی هند در طول دورانهای مختلف ضروریست اما متأسفانه درفرصت محدود مقدمهٔ یك کتاب نمیتوان‌به چنین‌موضوع پراهمیتی پرداخت. بخصوص که‌تاریخ هند، هم‌بسیارقدیمی وهم بسیارمتنوع‌وپرماجراست.

کتاب «کشف هند» اثرپرارزش جواهرلعل‌نهرو،هند وتاریخ هند را چنانکه باید به خواننده مینمایاند ومن امید بسیاردارم که‌آن کتاب نفیس بزودی بزبان فارسی ترجمه شود ودوستان ایرانی مابتوانند با مطالعهٔ آن هند را بهتر بشناسند.

کتاب اتوبیوگرافی جواهرلعل نهروکه اکنون ترجمهٔ فارسی آن انتشار می‌یابد هرچندکه بخاطرجامع بودن خود ووسعت وتنوع مطالبی که دربردارد از نظر تاریخ و مخصوصاً تاریخ تمدن هند بسیارپرارزش میباشد اما بیشتر تاریخ دورانی اززندگی ملت هند است که درآن مبارزه بخاطر آزادی واستقلال درتحت رهبری مهاتما گاندی توسعه‌و عمق یافت و عاقبت به پیروزی رسید .

این کتاب وسعت و عمق این مبارزهٔ بزرگ راکه ملت باستانی هند با پیروزی به پایان رساندکاملا نمایان میسازد وعظمت تلاش عمومی وفداکاری‌ها وجانفشانیهای‌طبقات مختلف ملتی راکه با دلیری راه استقلال‌خود را دنبال میکرد منعکس میسازد.

بدینقرارابن کتاب بیش ازآنکه تاریخ هند باشد تاریخ حوادث چهل سال‌اول‌قرن کنونی هند است و بهمین لحاظ شاید مناسب‌تر آن باشدکه درفرصت محدود این مقدمه نیز بهمین فصل ازتاریخ هندبیشترتوجه شود.

هند باستانی

تمدن هند ازماقبل تاریخ وازهزارهٔ سوم پیش ازمیلاد آغازمیگردد. آثار باستانی که درزیرخاکهای نواحی شمال‌غربی هند باقیست وخرابه‌های کهن سالی نظیر«موهنجو دارو» و«هاراپا» بقایای این تمدن قدیمی را دردل خود حفظ کرده‌اند.

مهاجرت اقوام آریائی به هند در هزارهٔ دوم پیش از میلاد صورت گرفت . اقوام آریائی که از آسیای میانه به هند سرازیرشدند خویشاوندان همان اقوام وقبایل آریائی بودند که قسمتی از آنها بایران آمدند ودر خراسان و آذربایجان مستقر شدند وبعد در جنوب ایران‌هم منبسط گشتند وقسمت دیگرشان‌هم به آسیای‌صغیرراه یافتند وبعدها به‌اروپا مهاجرت کردند ومجموع آنها اقوام هند و آریائی نامیده میشوند .

اقوام آریائی که به هند وارد شدند بتدریج بسوی جنوب و مشرق گسترش یافتند و از راه آمیزش با مردم بومی و محلی تمدنی بزرگ بوجود آوردند که دامنهٔ آن در سراسرهند بسط یافت و بنام تمدن «ودی» نامیده میشود وآثارونوشته‌ها وادبیاتی که‌از آن زمان باقیست آنرا منعکس میسازد .

این تمدنیست که پیش‌ازظهور«بودا» درحدودیکهزارسال‌طول کشید وتأثیرات‌آن تا امروزهم باقیست و مظاهر آن در متن‌های کتب مقدس هندی و آثار پر بهائی نظیر «اوپنیشدها» مسطوراست .

با ظهورآئین «بودائی» وآئین «جینی»درحدود ۲۵۰۰سال پیش، یک‌دوران‌جدید از تمدن هند آغاز میگردد . در این دوران جدید است که تماسهای پادشاهان هخامنشی با مرزهای هند صورت میگیرد ، اسکندر در جهانگشائی خود تا هند میرسد و در مقابل مقاومت هندیان‌عقب می‌نشیند، وپادشاهان بزرگ وباذکاوتی چون «آشوکا» (۲۷۳ تا ۳۳۶ پیش ازمیلاد) ظهور میکنند .

بسیاری چیزها که امروزهم درهند هست یادگارآنزمانهاست . نشان چهارشیر که پشت بهم داده‌اند وبه چهارسونگاه میکنند واکنون مانند شیرو خورشید که نشان رسمی دولت ایرانست علامت رسمی دولت‌هند میباشد یادگاری ازآثارهمان عهد است.همچنین در متن‌های باستانی‌قوانین زمان آشوکاست که گفته شده است «هیچ وظیفه‌ئی عالیتر از خدمت برای رفاه تمام دنیا وجود ندارد». صفات‌وخصال‌بزرگی‌مانندخویشتن‌داری ، غلبه بر نفس ، فداکاری، خدمتگذاری‌برای‌دیگران و برای رسیدن به‌مراحل عالی کمال‌روحانی وآنچه‌مهماتماگاندی به‌مردم‌هندمی‌آموخت نیزریشه‌های‌بسیارقدیمی‌دارد که‌تاآن‌عهدهای باستانی پیش میرود.

پس ازدوران قدیم عظمت واعتبار هند دورانهای دیگری فرا میرسد، سلسله‌های

متعددی زمام اموررا دردست میگیرند وچندین‌بار سراسرسرزمین پهناور هند ازهیمالایا تا دریا های جنوبی وحدت حکومتی پیدا میکند ، مرز های دولت هند تا حدود برمه و افغانستان و بلوچستان توسعه‌می‌یابد، قبایل گوناگون و افکار گوناگون از خارج به هند نفوذمیکنند، قبایل زرد پوست هون وجنگجویان مسلمان ترك به هند میتازند ، زمانی هند در برابرهجومهای خارجی مقاومت میکند و گاهی مهاجمین تا داخل سرزمین‌های‌هند پیش‌می‌آیند، اماهمواره‌تمدن هندی‌مهاجمین‌خارجی‌رادرخود تحلیل‌میبرد و بدینشکل‌همان تمدن باستانی با رنگها وحالات مخصوص خود درطول قرون‌متمادی ادامه پیدا میکند .

آثارتاریخی گوناگون نقاشی ومعماری ومجسمه‌سازی، ازصورتهای دلفریبی که‌در غار«آجانتا» ترسیم شده تا معابد پرشکوهی که‌درسراسرخاك هندبرپا گشته، همه‌مظاهر این فرهنگ تاریخی و پرعظمت و یادگارهای دورانهای مختلف تمدن‌هندهستند .

نفوذ اسلام درهندکه با لشکرکشی‌های محمودغزنوی آغازگردید یك‌عنصرجدید را درجامعهٔ هندی بوجود آوردکه بیسابقه بود وعواقبی داشت که‌تأثیر آنها نیزتاامروز باقی‌مانده‌است. تاآنزمان هرفکروهرنفوذکه ازخارج به‌هند می‌آمد با فلسفه وفکرهندی بهم می‌آمیخت و حالت محلی بخود میگرفت . اسلام معتقدات و سازمان اجتماعی خاصی داشت که ساخته و پرداخته بود و پیروان هندی‌خود را بخارج و به کعبه‌ئی دورازهندمتوجه میساخت ویك شکل زندگی جدید را بمردم عرضه میداشت . اما حتی معتقدات اسلامی‌هم دراثرتماسها و برخوردها با فلسفه وتمدن هندی درهم آمیخت . تصوف و عرفان اسلامی زائیدهٔ‌همین برخورد واین اختلاط فرهنگی‌است. هند درطول‌یکهزارسال با مذهب‌وفلسفهٔ اسلامی درتماس دائمی بود ودرمدت‌پانصد سال‌سلاطین وفرمانروایان مسلمان‌برقسمتهای وسیعی ازهند یا بر سراسرهند حکومت کردند .

آخرین خاندان معروف پادشاهان مسلمان هند سلاطین مغول بودند. «بابر»یکی ازنوادگان‌تیمورکه ازکابل به‌هند آمد، همزمان باسلطنت‌صفویان درایران، امپراطوری مغولان هندرابوجودآورد وفرزندان ونوادگان‌او،اکبر، جهانگیر، شاهجهان واورنگ زیب از بزرگترین پادشاهان هند بشمار میروند .

درزمان اورنگ زیب بودکه امپراطوری بزرگ مغولان هند روبضعف‌وانحطاط نهاد ، وحدت هند ازدست رفت، شاهزادگان وامرای محلی برقابت بایکدیگر پرداختند واین عوامل باضافهٔ ضعف‌های تاریخی دیگرسبب شدکه هند دربرابرنفوذ جدیدی که از غرب وازاروپا می‌آمد ازپا درآید و عاقبت صورت یك مستعمره را پیدا کند .

نفوذ استعمار درهند

بدنبال رونق دریا نوردی و کشف راههای جدید دریائی جنوب آفریقا از قرن

شانزدهم ببعد پای اروپائیان به‌هند باز گشت .

درطی قرون سابق تمام اقوام وقبایلی که به هند راه یافتند ازراه معابر شمالی واز روی قارهٔ آسیا آمده بودند اما دراین دوران جدید نژاد های تازه‌ئی از راه دریاها به هند رسیدند. باین‌ترتیب بود که پرتغالیها،هلندیها، فرانسویها وانگلیسیها به‌هند راه‌پیدا کردند و کوشیدند با تصرف هند امپراطوری خود را بنیان گذارند .

درقرن هفدهم هلندیها وفرانسویها وانگلیسیها بـرای نفوذ در هند بـا یکدیگر رقابت میکردند تا اینکه ابتدا هلندیها و بعد فرانسویها از هند خارج شدند و در حدود نیمهٔ قرن‌هجدهم‌هندتقریباً قلمروانحصاری نفوذ وتسلط بریتانیا شد .

در آنزمان اوضاع و احوال برای چنین تسلط خارجی موافق بود . یك حکومت مرکزی درهند وجود نداشت ، رقابت‌های داخلی شاهزادگان وتحریکات حقیرانهٔ آنها نفوذ خارجی را تسهیل میکرد وباین جهات انگلیسیها توانستند به آسانی و سهولت بر هند مسلط شوند.

نفوذ بریتانیا ابتدا بصورت فعالیت«کمپانی بازرگانی‌هند شرقی» آغاز گردید که در عین حال همچون یك سازمان سیاسی در سرنوشت میلیونها نفر مردم هند هم دخالت میکرد. عمال کمپانی با نفوذ در ایالت بنگال و شرکت در تحریکات و دسته بندیهـای درباریان‌وامرای‌محلی‌توانستندمقاومت«سراج‌الدوله» آخرین‌حکمران‌هندی‌بنگال‌رادرهم بشکنند وبا پیروزی براودر«پلاسی» (۱۷۵۷)راه تسلط ونفوذکامل خودرا برهندهموار سازند. ازآنپس‌نفوذ انگلیسیها باسرعت درسراسرهند بسط یافت. دراوایل قرن‌نوزدهم دهلی بتصرف آنها درآمد وحتی‌نفوذشان درنواحی غربی هند هم استوارشد.درآنموقع تنها پنجاب بود که هنوزاززیرنفوذ انگلیسیها بیرون مانده بود ودرآن ناحیه«سیك‌ها» برای خود حکومتی‌مستقل داشتند . اما قدرت سیك ها هم در سال ۱۸٤۹ درهم شکست وبدینقرار درنیمهٔ‌قرن نوزدهم‌سراسرهند در تحت نفوذ بریتانیا قرارگرفت .

انقلاب ۱۸۵۷

ازدست رفتن‌استقلال‌و اجبار بگردن نهادن به یوغ اسارت خارجی هیجانات تندی درهند بوجود آورد که درسال ۱۸۵۷ صورت یك انقلاب وعصیان بزرگ‌رابخودگرفت. درآن ماجرای‌تاریخی عده‌ئی‌از هنگهای‌هندی‌ازاطاعت فرماندهان انگلیسی‌خودسرپیچی کردند و به «شاه عالم» آخرین امیرازخاندان مغولان هندکه دردهلی بود تسلیم شدند وحوادث دامنه‌داروخونینی روی داد.اما این قیام درواقع‌آخرین تلاش یك سیستم‌محتضر بود و به آسانی در هم شکست . پس از این قیام وضع هند تغییراساسی یافت . کمپانی انگلیسی هندشرقی که‌تااین‌زمان امورهندرادردست داشت منحل گردیدودولت انگلستان

ادارهٔ امورهندرا مستقیماً بعهدهٔ خود گرفت .

سازمان اداری هند در آنوقت تقریباً بهمان صورت سازمان زمان امپراطوران مغول بود. واحد تشکیلات ولایت بود وچند ولایت با هم یك ایالت را تشکیل میدادند وایالت هم تحت نظارت ورهبری فرمانروای کل هند قرارداشت که باکمك یك شورای دولتی محدود وظیفهٔ دولت مرکزی را عهده‌دار بود . فرمانروای کل معمولا ازطرف کمپانی هند شرقی وبا موافقت دولت بریتانیا تعیین میگشت. وقتیکه هند رسماً ضمیمهٔ سلطنت ودولت انگلستان شد درخود انگلستان یك وزارت امورهند تشکیل شد که وزیر آن عضو کابینهٔ بریتانیا بود . فرمانروای کل با عنوان نایب‌السلطنه وحکمرانان ایالات از طرف دولت بریتانیا تعیین میگشتند. مأمورین رسمی، قضاة عالی ، فرمانداران ولایات وبخش‌ها همه انگلیسی بودند و ازطرف اداره‌ئی که درانگلستان بنام «خدمات اداری هند» تأسیس شده بود انتخاب میشدند. بعدها که به هندیان نیز اجازه داده شد بعضی مقامات عمده را احراز کنند آنها نیز باید بوسیلهٔ همین ادارهٔ انگلیسی انتخاب میشدند .

وظایف سیاست خارجی ، دفاع ، ارتباط ، حمل و نقل ، قوانین مالیاتی همه بعهدهٔ دولت مرکزی هند بود که زیرادارهٔ مستقیم دولت بریتانیا قرارداشت. درایالات یك نوع اختیارات محدود محلی برای حفظ نظم ، دریافت مالیاتها ، امورشهرداری ، آموزش و پرورش و بهداشت ونظایر آنها وجودداشت. دربعضی قوانین جنائی ومقرراتی که با عرف وعادات ارتباط داشت مانند ازدواج وارث وغیره درهرناحیه موافق رسوم محلی وعقاید مذهبی همانجا عمل میشد .

از آنزمان در هند دو سیستم حکومتی مختلف وجود داشت یکی قسمتی که دولت اصلی هند یا هند بریتانیا نامیده میشد وشامل یازده ایالت بود که هرکدام یك فرماندار انگلیسی داشت وهمهٔ آنها در تحت حکومت دولت مرکزی قرارداشتند؛ دیگری قسمتی ازهند که ازحکومت‌های کوچك و بزرگ شاهزادگان ومهاراجه‌ها تشکیل میشد که تعدادشان به حدود ۶۰۰ دولت محلی میرسید و هریك جداگانه با دولت بریتانیا وحکومت مرکزی هند پیمانهای اتحاد داشتند وبطورغیرمستقیم زیر نفوذ دولت انگلستان بودند .

در قسمتی از هند که بصورت دولت‌های مستقل محلی وتحت حکومت شاهزادگان هندی بود نیزوظایف سیاست خارجی ودفاع که اساسی ترین مسائل حکومت بود بعهدهٔ دولت مرکزی هند وزیر نظر دولت بریتانیا قرارداشت. شاهزادگان مزبور در داخل قلمرو خود با اختیارات تام یك نوع حکومت فئودالی وقرون وسطائی را ادامه میدادند.

دروضع این دولت‌های شاهزادگان هند تا زمان استقلال تغییری روی نداد امادر ایالات هند بریتانیا بتدریج تحولاتی روی میداد .دردولت مرکزی یك مجمع قانونگزاری

مشورتی ودرایالات، شوراهای ایالتی تأسیس گشت که هندیان درآنها شرکت میکردند اما همواره هم نایب‌السلطنه‌وهم حکمرانان‌استانها میتوانستندوجوداین مجالس‌را نادیده بگیرند ونظر آنها بیش از مصوبات این شوراها ارزش داشت . در واقع تسلط بریتانیا برهند صورت یك نوع حکومت مطلقه ودیکتاتوری را داشت که ارادهٔ مردم هند درآن اثری نمیگذاشت .

سالهای تحول

نود سالی که از۱۸۵۸ (پس ازانقلاب ۱۸۵۷) تا ۱۹٤۷ (سال‌استقلال هند)طول کشید انقلابی‌ترین سالهای تاریخ هند میباشد . درتمام طول تاریخ هند هرگز در مدتی چنین کوتاه تحولاتی چنین وسیع وعمیق صورت نگرفته بود . این تحولات زندگی‌عموم افراد ملت را چه ازلحاظ داخلی وچه ازلحاظ خارجی دگرگون ساخت .

دراین سالها بود که براثر نفوذ تمدن جدید غربی تمایلات تازهٔ ملی درهند بیدار شد، مظاهرتمدن فنی وصنعتی غرب مانند تلگراف‌وراه آهن وصنایع وفنون وکارخانه‌ها وغیره زندگی هند را دگرگون ساخت ، ادبیات وافکارغرب که با فلسفه وافکارباستانی هند تفاوت نمایانی داشت هندیان را بیدارساخت وبه تکان آورد، احساسات‌ملی‌واستقلال طلبی رشد وتوسعه یافت، مبارزه بخاطراستقلال آغازگردید وبالاخره به تأمین استقلال کامل هند منتهی شد .

کتاب اتو بیوگرافی جواهر لعل نهرو که اکنون در دسترس خوانندگان ایرانی قرارمیگیرد نه فقط شرح زندگانی خود اوست که دراین مبارزه یکی ازرهبران صمیمی وفعال بوده است بلکه درواقع تاریخ همین تحول و مبارزهٔ بزرگ وتاریخی میباشد که خود اونیزدرقلب آن قرارداشته است .

کتاب‌اتوبیوگرافی‌نهرو درفصول مختلف‌خودچگونگی این‌تحول ورشداحساسات وعواطف ملی وجریانات فکری را باروشنی بیان‌میدارد وخواننده درآن بخوبی‌می‌بیند که چگونه ملت هندپس از مدتها تسلط نیروی استعمار خارجی کم‌کم بیدار میشود، پا می خیزد ، براه می‌افتد ، به‌پیش میرود ، تلاش میکند ، قربانی میدهد ، ازمراحل‌مختلف آزمایشهاومبارزه‌های دشوارمیگذرد وقدم‌بقدم به‌منظوروهدف‌بزرگ خودنزدیك‌میشود.

درسال ۱۸۵۸هندضمیمهٔ امپراطوری انگلیس‌شدوملکهٔ‌ویکتوریا پادشاه‌انگلستان امپراطریس هند لقب یافت . حکومت انگلستان سازمان وسیعی برای ادارهٔ هندبوجود آورد که بتدریج تسلط خود را استوار تر میساخت ، مردم هند هم کـه کم‌کم بیدار میشدند ومقتضیات دنیای جدید را درك میکردند با آرزوی فرو خفتهٔ آزادی به‌تشکیل سازمانهای سیاسی مختلفی برای احیای اعتبار و حیثیت از دست رفتهٔ خود میپرداختند

بدینقرار بود که سازمانهای سیاسی متعددی در نواحی مختلف هند ومخصوصاً در بنگال و بمبئی ومدرس بوجود می آمد .

این تحولات تدریجی که درهند صورت میگرفت باتغییرات وتحولاتی که در خود انگلستان حاصل میشد همزمان وهمراه بود . اصلاحاتی که درسالهای ۱۸۶۷و۱۸۸٤در قوانین انگلستان انجام‌شد درتحولات هندهم اثر داشت .

همچنین تغییراتی که درصحنهٔ سیاست بین‌المللی روی میداد در وضع هند هم اثر میگذاشت . پیشرفت روسهای تزاری در آسیای میانه وتحکیم قدرت استعماری تزارها، انحطاط سریع امپراطوری ترکهای عثمانی ، تمایلات استعماری فرانسویان برای تسلط برشمال آفریقا ومصر وسودان وآسیای جنوب شرقی ، وحدت آلمان دراروپا ونظایر این وقایع همه عواملی بود که کمابیش موقعیت امپراطوری بریتانیا را تهدید میکرد . مخصوصاً که حیات اقتصادی وصنعتی بریتانیا براساس تملك مستعمرات بناشده بود و میبایست حتی مواد غذائی ومواد اولیه صنعتی خودرا هم از آنها تهیه کند .

کنگرهٔ ملی هند

وقتی که انقلاب ۱۸۵۷ هند درهم شکست انگلیسیها که هند را رسماً ضمیمهٔ دولت خودساختند در آنجا بامردمی ناراضی ومشکلاتی فراوان روبرو بودندو بدین جهت درتحت تأثیر تغییرات داخلی وحوادث جهانی ناچار امتیازات مختصری به هندیان اعطا کردند و به‌آنها اجازه دادند که درانتخابات شهرداریها شرکت کنند و بعضی مقامهای کوچك‌وغیر حساس را بدست‌آورند ومیخواستند باین ترتیب آنها را آرام سازند اما این کوششها کافی نبودواحساسات خصمانهٔ‌هندیان را تسکین‌نمیداد. باین‌جهت بود که بعضی‌ازانگلیسیان دوراندیش درتحت تأثیر افکارلیبرالی که در آنزمان‌درانگلستان رواج داشت معتقدبودند که برای احترازازخطرات آینده وتسکین احساسات‌هندیان باید بایشان اجازه‌داده‌شود که سازمانهای دموکراتیکی بوجودآورند ودرآنها به مباحثه وگفتگو بپردازندونظر خویش را اظهار کنند وبه‌دولت متذکر گردند . درمیان‌این انگلیسیان «آلان‌اوکتاویان هیوم» ازهمه فعالتر بود وکوشید تارهبران سازمانهای مختلف سیاسی درایالات‌مختلف هند را بیکدیگر نزدیك سازد واز اجتماع آنها یك سازمان واحد ملی بوجود آورد که مظهر تمایلات ملی تمام هندباشد . این اجتماع برای نخستین بار در۲۸ ماه دسامبرسال ۱۸۸۵ درشهر بمبئی تشکیل گردید وبدین‌شکل «کنگرهٔ ملی‌هند» بوجودآمد که‌سازمان رهبری‌کنندهٔ آینده در راه تأمین استقلال ملی گردید .

ازآنزمان به بعد هرسال یکبار مجمع عمومی کنگره درهمان اوقات وهربار در یکی ازشهرهای هند برپامیشد . سازمان کنگرهٔ ملی هند بتدریج اعتبار واهمیت بیشتر

پیدا کرد و بر تعداد اعضای آن افزوده‌شد. کنگرهٔ ملی‌هند همانطور که از اسم آن پیداست یك سازمان وسیع وملی بود که در آن عموم طبقات ومخصوصاً طبقات متوسط بدون تمایز اعتقادات مذهبی شرکت میکردند. عقاید مذهبی در آن راه نداشت وفقط مباحث سیاسی وگاهی هم اجتماعی در آن مورد بحث قرار میگرفت.

درمجمع عمومی سالیانهٔ کنگره اغلب بیش از دوهزار نماینده ازسراسر هندشرکت می‌جستند و درپایان کار و مباحثات خود یك کمیتهٔ محدود بنام «کمیتهٔ کنگرهٔ ملی هند» ویك رئیس برای مدت یکسال انتخاب میکردند واعضای کمیته که تعدادشان درحدود ۲۰۰ تا ۳۰۰ نفر بود یك کمیتهٔ عامله برمیگزیدند که باتفاق رئیس کنگره دستگاه رهبری این سازمان را تشکیل میداد.

تاریخ کنگره درواقع تاریخ مبارزهٔ ملت هند در راه استقلال میباشد. این تاریخ را میتوان به دو دورهٔ متمایز تقسیم کرد. دورهٔ اول که هفت سال طول کشید ودر ۱۸۹۲ پایان یافت دورانی بود که فرمانروای کل هندومقامات انگلیسی به کنگره خوشبین بودند، میخواستند هندیان را تاحدودی درشوراهای دولتی ومجامع قانونگزاری شرکت دهندو بگذارند که آنها دربارهٔ بودجه و اقدامات دولت مباحثه و گفتگو کنند. امابعلت روش ظالمانه واستعماری دولت بریتانیا و مالیاتهای سنگین که برملت هند تحمیل میشد کنگره ومطبوعات هند که مظهر تمایلات ملی بودند بانتقادات شدید میپرداختند واعتراض میکردند.

دولت بریتانیا برای رقابت با روسیهٔ تزاری که درآسیای میانه پیش میرفت خواست افغانستان را نیزضمیمهٔ هندسازد امادرجنگهائی که باین منظور انجام میگرفت شکست یافت. ازسوی دیگرچون فرانسویها درهندوچین مستقر شدند دولت بریتانیا برمه را متصرف شد وضمیمهٔ هند ساخت. مخارج تمام این قشونکشیها وعواقب ناگوار آن بردوش مردم هند تحمیل میشد وآنها را ناراضی میساخت وبانتقادواعتراض وامیداشت. نتیجه آن شد که ازسال ۱۸۹۲ دوران جدیدی در تاریخ کنگره آغاز شد. دولت بریتانیا و کنگرهٔ ملی هند درمقابل هم قرار گرفتند وکشمکشهائی میان ایشان بوجود آمد که تا سال ۱۹۱۹ و پایان جنگ جهانی اول وبعد از آن نیز تا زمان استقلال هند طول کشید.

درآن دوران ابتدا هندیان خواهان آزادی وخود مختاری درداخل امپراطوری بریتانیا بودند وامید داشتند که از راه رجوع بوجدان بریتانیا باین نتیجه برسند امافرمانروایان واربابان هند بهیچوجه چنین چیزی را نمی‌پذیرفتند واصولا امپراطوری بریتانیا بدون هند برای ایشان تصور ناپذیر بود.

عمال دولت بریتانیا برای مقابله باتمایلات ملی مردم هند گاهی بزور وخشونت متوسل میشدند وزمانی باصلاحات اداری می‌پرداختند ودرعین حال همیشه میکوشیدند که

درداخل هند جدائی و تفرقه را دامن بزنند و باین جهت پیروان مذاهب مختلف‌را برضد یکدیگر تحریك‌میکردند.

در دوران ممتدی از این زمان حزب محافظه‌کار انگلستان زمامدار دولت بریتانیا بود و نقشه‌های تجاوزآمیز امپریالیستی واستعماری خودرا درسراسر جهان دنبال‌میکرد که‌بارعمدهٔ آنهاهم بردوش‌هند می‌افتاد . هزینه‌های جنگ‌های سودان (۱۸۹۶)جنگهای بوئر (۱۸۹۹تا۱۹۰۲) جنگ چین (۱۹۰۰تا۱۹۰۱) وغیره همه ازکیسهٔ ملت فقیر هند بیرون کشیده‌میشد ومردم هند را ناراضی‌تر میساخت . از سوی دیگرجمعیت هندباسرعت افزایش می یافت بطوریکه ازسال ۱۸۹۱ تا۱۹۱۷ از ۲۵۰ میلیون نفر به۳۱۵میلیون نفررسید.دولت بریتانیا یك ارتش‌عظیم درهند نگاهداری میکرد که‌هزینهٔ هنگفت آن‌هم برملت هند تحمیل‌میشد. هرسرباز انگلیسی درهند درهرسال ۷۷۵ روپیه خرج داشت در صورتی که درخود انگلستان هزینهٔ یك سرباز از ۲۸۵ روپیه تجاوز نمیکرد . باینقرار میتوان حساب کرد که چه بار سنگینی بردوش مردم هندفشار می‌آورد .

این روشهای ناگوار بازمامداری لرد کرزون که‌از۱۸۹۹ تا۱۹۰۵ نایب‌السلطنه‌هند بود باوج‌خود رسید. کرزون بانطق‌های اهانت‌آمیزوسیاست کوته نظرانهٔ‌خودمردم‌هندرا بعصیان‌وامیداشت.درزمان او بود که بنگال بزرگترین وپراهمیت‌ترین ایالت‌هند بدوبخش قسمت‌شد که‌دریك‌بخش آن‌هندوان اکثریت‌داشتندودر بخش دیگر آن مسلمانان . این عمل ناروا که‌هندیان راسخت‌خشمگین ساخت ازهمان‌وقت فکر تقسیم هندرا بدوقسمت‌مسلمان و غیرمسلمان بوجودآورد ، بطوریکه هرچند براثر مساعی مردم هند ومبارزات دامنه دار ملی بالاخره آن تقسیم ازمیان رفت اما آن فکر ناسالم باقی ماند وبه تقسیم هنددرزمان استقلال منتهی گشت .

این عوامل مختلف در نخستین سالهای قرن کنونی هندیان را به عصیان برضد بریتانیا برمی‌انگیخت . درخواست سواراج (استقلال) ازهرسو شنیده میشد وروشهای گوناگون برای‌مبارزه اتخاذمیگشت‌مانند تحریم‌کالاهای‌انگلیسی، مصرف کردن‌کالاهای وطنی ونظایرآن.پیشوایانی مانند تیلك در « مهاراشترا » (پونه) لجپت رای‌درپنجاب (لاهور) بپین چندرا پال و آرا وبندوگوش دربنگال (کلکته) رهبران معروف نهضت ملی بودند ویك عده ازجوانان پرشورهم سازمانهای مخفی تروریستی تشکیل دادند .

پاسخ بریتانیا درمقابل تظاهرات وسیع وفعالیت های شدید مردم هند بدوصورت بود، ازیکسو تضییقات‌وفشارهای دامنه‌دار انجام میگرفت، سران نهضت مورد تعقیب‌واقع میشدندو بزندان‌میرفتندیاتبعیدمیگشتندوازسوی‌دیگر کابینهٔ لیبرال انگلستان بفکر اصلاحاتی دروضع اداری‌هندافتادوتصمیم گرفت‌یك‌مجمع قانونگزاری وسیع‌تردرمرکزوشوراهائی

درایالات بوجود آورد. «مورلی» وزیر امور هند در کابینهٔ انگلستان و« لرد مینتو » نایب السلطنهٔ انگلستان درهند مشترکاً این طرح را تهیه کردند. امادرهمان زمان بنابر سیاست معروف«تجزیه کن وحکومت کن» دولت انگلستان بتشویق مسلمانان برای مقابله باهندوان پرداخت وآنهارا برانگیخت که سازمانهای مستقل و جداگانه‌ئی تشکیل دهند وبدینشکل بود که درسال ۱۹۰۶ سازمان« مسلم لیگ » (جامعهٔ مسلمین) بوجود آمد. مسلمانان تشویق میشدند که درخواست کنند در انتخابات و در مجالس قانونگزاری وشوراهای ایالتی جداگانه شرکت جویند. آقاخان در رأس هیئتی از مسلمانان چنین درخواست هائی را بدولت عرضه میداشت.

بالاخره در سال ۱۹۰۹ طرح اصلاحات « مورلی ـ مینتو » اجرا شد. برتعداد شوراهای دولتی افزوده گشت. درشورای امپراطوری کمتر از نصف اعضا ازراه انتخابات تعیین میشدند واکثریت انتصابی بودندودرشوراهای ایالتی اکثریت اعضا بوسیلهٔ انتخابات تعیین میگشتند. اما درهر حال دولت هند وحکومت های ایالات در برابر این مجالس قانونگزاری وشوراهای دولتی بهیچوجه مسئولیتی نداشتند ووجود آنها فقط جنبهٔ مشورتی داشت. بعلاوه انتخابات جداگانه و شرکت جداگانهٔ مسلمین وهندوان وسایر فرقه های مذهبی نیز بقوت خود باقی بود.

این اصلاحات کنگرهٔ ملی هندرا بدوگروه تقسیم کرد. یکدسته که « اعتدالی » نامیده شدند وتمایلات لیبرالی داشتند بااین اصلاحات موافقت داشتند ومعتقد بودند که از همین راه میتوان تدریجاً پیشرفتهائی بدست آورد و در داخل امپراطوری بریتانیا به خود مختاری رسید. همین دسته هستند که در کتاب حاضر بارها ازایشان بنام «اعتدالی‌ها» و «لیبرالها» یادشده است وروش ایشان موردسنجش وانتقاد قرار گرفته است.

گروه دوم این اصلاحات را برای هندکافی نمیدانستند ورد میکردند وخواستار خود مختاری واستقلال کامل بودند. این گروه بودند که بنام «افراطیها» معروف گشتند.

حوادث بحرانی سالهای پیش ازجنگ جهانی اول وشدت هیجانات هند بریتانیا را ناچارساخت که بالاخره تقسیم سال ۱۹۰۵ بنگال راملغی سازد وهمچنین پایتخت حکومت هندرا ازکلکته که بوسیلهٔ انگلیسیها تشکیل شده بود به دهلی که پایتخت باستانی هند بودمنتقل سازد.

تلاش بخاطر استقلال

درسالهای جنگ جهانی اول مردم هند بامید اینکه پس ازجنگ بتوانند استقلال خودرا بدست آورند به همکاری بادولت بریتانیا پرداختند و بخاطر برقراری دموکراسی جهانی درجنگ برضد قدرت دیکتاتوری آلمان شرکت جستند. کنگرهٔ ملی هند درسال

۱۹۱۵ درخواست کرد که درهند یك « حکومت مردم برای مردم و بوسیلهٔ مردم » بوجود آید واین شعار حتی مسلمانان را با کنگره موافق ساخت .

درسال ۱۹۱۶ خانم آنی بسانت « جامعهٔ خود مختاری هند » (هوم رول لیگ) را تأسیس کرد ودر دسامبر آن سال کنگرهٔ ملی وجامعهٔ مسلمین هردو جلسهٔ سالیانهٔ خود را درشهر لکنهو تشکیل دادند واعلام داشتند که استقلال وخود مختاری هندهدف مشترك هردو سازمان میباشد . ایـن توافق وهماهنگی میان دو سازمان بزرگ هند یك واقعهٔ پراهمیت وتاریخی بود .

دراوت سال ۱۹۱۷ « مونتاگ » وزیر امورهند درکابینهٔ بریتانیا اعلام داشت که سیاست دولت انگلستان آنست که به تدریج دولت مسئولی درهند روی کار آید ودرهمان سال سفری به هند آمد و باهمکاری « لرد چلمسفورد» نایب السلطنه هند طرح اصلاحات جدیدی را تهیه کردکه درسال ۱۹۱۹ پارلمان انگلستان آن طرح را تصویب کرد وبنابر آن اصلاحات مختصری درهند صورت میگرفت اماهند همچنان بصورت مستعمره ئی تحت تسلط کامل بریتانیا باقی میماند .

تصویب این قانون واین جریانات مردم هندرا بکلی مأیوس ساخت و برایشان روشن ساخت که بریتانیا به بهانهٔ آنکه هند هنوز نمیتواند دولت خود مختاری داشته باشد بااستقلال هند موافقت نخواهد کرد . درهمان موقع قوانین خفقان انگیز وشدیدی بنام « قوانین رولات» وضع گشت که بدولت مرکزی هنداجازه میداد هر نوع انتقادومخالفتی را باخشونت ازمیان ببرد وخاموش سازد .

دراین موقع حساس بود که گاندی وارد صحنهٔ سیاست هندگردید . گاندی که در نخستین سالهای قرن درافریقای جنوبی بود ودرآنجامبارزهٔ عدم خشونت رابرای احقاق حقوق هندیان مقیم آنجاباموفقیت رهبری کرده بود دراوایل جنگ به هند بازگشت ودر سال ۱۹۱۹ موقعی که دولت بریتانیا باآن طرز ناشایسته به آرزوهـای استقلال طلبانهٔ مردم هند پاسخ میگفت بدفاع ازحیثیت هند پرداخت .

درآن موقع هندیك حالت بحرانی را میگذراند . عکس العملهای گوناگون مردم هنددر برابر روش دولت بریتانیا ثمری نمیداد . عدم همکاری، تحریم کالاهای انگلیسی و تولید اشکالات اقتصادی بجائی نمیرسید . عملیات تروریستی بشدت سرکوبی وخفه میشدوقیام مسلحانه هم غیرممکن بود . درچنین وضعی بود که گاندی پیام نبوغ آمیز خودرا برای مبارزهٔ عدم خشونت که آنرا «ساتیاگراها» وقدرت حقیقت می نامید منتشر ساخت . گاندی دعوت کرد که درمقابل نیروی خشن دشمن متجاوز باقدرت تحمل رنج وفداکاری درراه حق و باروش عدم خشونت مبارزه شود .

باظهور گاندی درروی صحنهٔ سیاسی هند دوران جدیدی از تاریخ ملت هند آغاز گردید که بالاخره باستقلال منتهی گشت.

کتاب حاضر مخصوصاً به بیان حوادث همین دوران حساس وجریانهای عمدهٔ آن اختصاص یافته است و نشیب و فراز مبارزات وسیع و عمیقی را که تحت رهبری مهاتما گاندی درمدت یکربع قرن جریان داشت در برابر خواننده قرار میدهد.

همکاری مسلمانان وهندوان در نخستین سالهای پس ازجنگ جهانی اول، پشتیبانی هندوان از دعاوی مسلمانان در ماجرای خلافت اسلامی، نهضت نافرمانی که بوسیلهٔ عدم پرداخت مالیاتها در «باردولی» و برهبری گاندی آغاز گشت، بازداشت های دسته جمعی، کشتارهای خونین جالیانوالاباغ، و بسیاری از حوادث دیگر که در تاریخ استقلال هند وقایع پراهمیتی است همه در کتاب بیان شده است.

نخستین نهضت ساتیاگراها نتوانست آزادی هند را تامین کند اما هند را بشکلی قاطع متوجه استقلال ساخت و آنرا هدف نهائی نهضت ملی هند قرار داد. هند در این مبارزات انضباط و فداکاری و بی اعتنائی به زندان و مرگ را آموخت و بدین طریق قدم بزرگی به پیش برداشت.

بدنبال آن ماجراها پنجسال ناآرام توأم با محرومیت ها و ناکامی ها گذشت. در درون کنگره حزبی بنام «حزب سواراج» برهبری «موتی لعل نهرو» پدر جواهر لعل نهرو و «چیتا رانجن داس» تشکیل شد که برنامهٔ آن شرکت در انتخابات مجالس قانونگزاری وشوراهای ایالتی ومبارزه از داخل این شوراها بود.

دولت بریتانیا برای تحکیم بنیان تسلط استعماری خود که متزلزل شده بود و برای ایجاد تفرقه در صفوف متحد مردم هند باز هم بتشویق عناصر مرتجع مذهبی ودامن زدن به آتشهای فروخفتهٔ اختلافات مذهبی پرداخت وسازمانهای مسلمانان را برقابت باهندوان برانگیخت.

در آن زمان مسلمانان دوسازمان داشتند یکی بنام «کنفرانس مسلمین» که تحت رهبری آقا خان قرار داشت وسیاست محافظه کارانه ئی را دنبال میکرد ودیگری جامعهٔ مسلمین (مسلم لیگ) که زیر رهبری «جیناه» بود و نظرهای لیبرالی داشت. دولت بریتانیا این هردوسازمان را پیش میکشید وتشویق میکرد. مرتجعین هندووسیک نیز به همچشمی با سازمانهای مذهبی مسلمانان و بعنوان آنکه بتوانند از منافع خود دفاع کنند به تشکیل سازمانهای متعصب مذهبی پرداختند. بدین ترتیب جبههٔ واحد نهضت ملی ضعیف میشد ودرهم میشکست ودر بسیاری نقاط زد و خوردها وتصادمات تأسف آوری روی میداد.

گاندی برای نزدیک ساختن فرقه های مذهبی بیکدیگر و ایجاد مجدد وحدت ملی تلاش میکرد ویکبار هم بیست ویکروز روزه گرفت اما این اقدام او نیز نتوانست اختلافات را مرتفع سازد.

دولت و کنگره بالاخره باین نتیجه رسیدند که باید از راه مذاکرات و موافقت‌های سیاسی مسائل را حل کرد. باین منظور بود که در سال ۱۹۲۸ کمیسیونی بریاست «سرجان سیمون» و عضویت شش نفر عضو دیگر انگلیسی تعیین گشت که اوضاع هند را مطالعه کند و پیشنهاداتی فراهم سازد اما هندیان که در این کمیسیون شرکت نداشتند همکاری با آنرا تحریم کردند و «کمیسیون سیمون» نتوانست موفقیتی بدست آورد. مردم هند علاوه بر اعتراضات شدید نسبت به کمیسیون برای مقابله با آن کنفرانس بزرگی از تمام احزاب تشکیل دادند که ریاست آن بعهدهٔ موتی لعل نهرو واگذار شد و پیشنهادات متقابلی تهیه کرد. وچون دولت بریتانیا این پیشنهادات را نپذیرفت بالاخره کنگرهٔ ملی هند «پورناسوراج» (استقلال کامل) را هدف نهائی ملت هند اعلام کرد و روز ۲۶ ژانویه را روز استقلال تعیین نمود و در ۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۰ بیانیهٔ مشهور استقلال را انتشار داد.

با این بیانیه هدف مبارزات هند مشخص‌تر گردید و بدنبال انتشار آن بود که دوران مبارزات جدید نافرمانی آغاز شد. گاندی در ۲ مارس ۱۹۳۰ به لرد ایروین نایب السلطنهٔ هند خبر داد که نافرمانی را آغاز خواهد کرد. صبح روز ۱۲ مارس گاندی با اتفاق ۷۵ نفر از هواداران خود از کانون پیروان خویش «اشرام ساتیاگراها» در «سابارماتی» بسوی دهکدهٔ «دندی» در ساحل دریای عربستان حرکت کرد تا در آنجا برخلاف قانون به تهیهٔ نمك بپردازد. این راه پیمائی ۶۰۰ کیلومتری سراسر هند را بهیجان آورد و بالاخره در ۵ آوریل وقتی که گاندی در دندی تهیهٔ نمك را آغاز کرد مبارزهٔ نافرمانی ملت هند در همه جا آغاز گشت و فصل جدیدی در تاریخ تلاشهای قهرمانی و مسالمت آمیز مردم هند در راه استقلال گشوده شد. دولت بریتانیا با خشونت و شدت بمقابله پرداخت باز هم زندانها و تبعیدها و تضییقات و فشارها در سراسر هند شروع گردید. خود گاندی بازداشت شد و بزندان «یروادا» اعزام گشت و بسیاری از رهبران نهضت ملی هند از جمله جواهر لعل نهرو نیز مجدداً بزندان رفتند.

در این ضمن دولت بریتانیا کوشید که از راه تشکیل کنفرانسهای میز گرد در لندن به حل مسئلهٔ هند بپردازد اما این کنفرانسها بشکلی تشکیل میشد که سازمان کنگره در آن شرکت نداشت و عملا آنرا بصورتی درمیآوردند که در آن تمایلات استعمارطلبانهٔ بریتانیا بکرسی بنشیند و تصمیماتی اتخاذ گردد که با اعطای یك نوع خاص از استقلال و خود مختاری به هند نفوذ بریتانیا در آن باقی و برقرار بماند.

در همین دوران بود که گاندی توجه خود را به موضوع برداشتن فاصله‌های طبقاتی هندوان و آمیزش با طبقهٔ «نجس‌ها» که خارج از طبقات مردم حساب میشدند معطوف ساخت و نهضت «هریجن» را برای هواداری از آنها بوجود آورد و دنبال کرد.

طبق مصوبات دولت بریتانیا مقرر شده بود که پیروان مذاهب مختلف، هندوها، مسلمانان،

سیك‌ها و دیگران هریك جداگانه‌در انتخابات شرکت کنند. نجس‌ها نیزمی‌بایست‌بطور جداگانه رأی بدهند.

گاندی‌که با این تقسیم طبقاتی‌بشدت مخالف بود ومیدانست‌که این نوع تجزیهٔ مردم فقط بسود حکومت استعماری خارجی‌است. در راه نزدیك ساختن پیروان مذاهب مختلف واز میان برداشتن‌فواصل‌مختلف طبقات مذهبی‌به تلاش پرداخت ویکبار هم‌باین منظور اعلام روزه کرد و اعلام داشت که در صورت عدم قبول نظرش حتی اگر بمیرد روزه خود را نخواهد شکست و از این راه احزاب مختلف را مجبور ساخت که‌شرکت طبقهٔ محروم نجس‌ها را هم در انتخابات مشترك بپذیرند.

کنفرانسهای میز گرد که‌آخرین آنها در ۱۹۳۲ تشکیل شد طرحی‌برای تشکیل یك «دولت هند» تهیه کرد که در سال ۱۹۳۵ بتصویب پارلمان‌بریتانیا رسید وبنابرآن: ۱ ـ یك اتحادیهٔ هند تشکیل میشد. ۲ ـ ایالات خود مختار بوجود میآمد ۳ ـ قدرت و حاکمیت بتدریج به دولت هند منتقل‌میگشت وضمناً تحت نظارت‌بریتانیا قرارمیگرفت.

رهبران نهضت‌ملی و کنگرهٔ ملی‌هند هرچند بااین طرح واین قانون موافق‌نبودند وعلناً اعلام داشتند که برای الغای‌آن باآن بمبارزه خواهند پرداخت بمنظور نشان‌دادن قدرت خود در انتخابات عمومی که طبق این قانون صورت میگرفت شرکت کردند و پیروزی عظیمی‌بدست‌آوردند. ضمناًمعلوم شد که‌جامعهٔ‌مسلمین‌نیزدراستانهائی که‌اکثریت اهالی‌آن مسلمان هستند نیروی بزرگی‌دارد.

بدنبال این پیروزی‌دولت‌هائی‌در ایالات ازاعضای کنگره تشکیل شد ولی‌متأسفانه کنگره در این موقع مرتکب اشتباهی گشت ووزیران دولتهای ایالتی را بعلت اکثریتی که در انتخابات بدست‌آورده بود منحصراً از اعضای کنگره انتخاب کرد. این امر هر چند با موازین دموکراسیهای غربی تطبیق میکرد اما سبب شد که جامعهٔ مسلمین نقش مخالفت‌را بعهده بگیرد وبه تبلیغات‌شدیدی بپردازدو کنگرهٔ ملی‌را متهم کندومسلمین را از نتایج حکومت هندوان متوحش سازد واین فکررا که از مدتها پیش‌با تشویق بریتانیا بوجود آمده بود بپروراند که مسلمانان هند باید دولت مستقل و جداگانه‌ئی برای خود بوجودآورند.

استقلال هند

قانون اساسی‌سال ۱۹۳۵ واصلاحاتی که درآن موقع در وضع اداری هند صورت گرفت علاقمندان به‌آزادی مطلق را راضی‌نمیساخت و نمیتوانست هیجانات مردم هند را تسکین‌دهدو بهمین‌جهت‌تلاشهاومبارزات‌هندو نهضت‌ملی‌هندهمچنان‌ادامه‌داشت. دراین‌ضمن اوضاع جهان هم تحول می‌یافت. حملهٔ موسولینی‌به حبشه، جنگهای داخلی‌اسپانیا، توسعهٔ

قدرت‌متجاوز هیتلر و خطر جنگ که در افق نمایان شده بود و بالاخره هم در سال ۱۹۳۹ آتش آن زبانه کشید عواملی بود که در هند تأثیر میگذاشت.

وقتی که جنگ دوم جهانی آغاز گردید دولت بریتانیا هند را هم بجنگ کشانید و میخواست که مردم هند بخاطر پیروزی دموکراسی با مساعی متفقین همکاری کنند اما هند که خود قربانی استعمار خشن خارجی بود در عین حال که هوادار نیات متفقین بود نمیتوانست بدون داشتن تضمین در بارهٔ آزادی خود به همکاری بپردازد. دولت بریتانیا هم از دادن چنین تضمین‌هائی شانه خالی میکرد.

وقتی که ژاپن نیز در سال ۱۹۴۱ در کنار آلمان هیتلری و ایتالیای فاشیست وارد جنگ شد آتش جنگ تا مرزهای هند هم رسید. دولت بریتانیا باز هم میکوشید که بخیال خود با وعده‌های اصلاحات و تغییرات آینده مردم هند را راضی سازد. «سر استافورد کریپس» وزیر کابینهٔ بریتانیا بهمین منظور به هند آمد اما طرحهای او هم با شکست مواجه شد.

بدنبال این حوادث بود که گاندی در ۸ اوت سال ۱۹۴۲ نهضت بزرگ دیگری را آغاز کرد و به انگلیسیها گفت «از هند خارج شوید». این نهضت نیز با مقاومت و خفقان دولت مواجه گردید و باز هم گاندی، نهرو، ابوالکلام آزاد و بسیاری از رهبران مردم هند و کنگرهٔ ملی بزندان رفتند.

«سوباس چندرا بوس» یکی از رهبران ملی هند نیز که از آغاز جنگ در خانه‌اش در کلکته تحت نظر بود در ژانویهٔ ۱۹۴۱ از هند فرار کرده بود و پس از مسافرت پرماجرائی بآلمان و ژاپن که با بریتانیا می‌جنگیدند در برمه که تحت اشغال ژاپن در آمده بود از داوطلبان هندی و اسرای هندی ارتش بریتانیا «ارتش ملی هند» را تشکیل داده و بخاطر استقلال هند بجنگ مسلحانه با بریتانیا مشغول بود.

این حوادث نشان میداد که دیگر نمیتوان به وفاداری و فرمانبرداری ملت هند اعتماد کرد و حتی به همکاری مثبت آنها در زمان جنگ امید داشت.

در سال ۱۹۴۲ جنگ جهانی بخرانی‌ترین دورانهای خود را طی میکرد. ارتشهای پیروزمند هیتلر لنینگراد را محاصره کرده بودند و تا استالینگراد و کوه‌های قفقاز رسیده بودند. در شمال آفریقا ارتشهای آلمان در مصر بودند و با کانال سوئز فاصلهٔ زیادی نداشتند. خطر بزرگی متفقین را تهدید میکرد و همکاری هند در راه پیروزی نقش بسیار مهمی میداشت باین جهات بود که امریکا و چین دو متفق بزرگ بریتانیا بدولت انگلستان فشار آوردند که صراحتاً قول بدهد که بلافاصله پس از جنگ آزادی هند را برسمیت خواهد شناخت.

با اینهمه باز هم بریتانیا امیدوار بود که بدون همکاری با کنگرهٔ ملی و با استفاده از مسلمانان هند نفوذ و تسلط خود را همچنان محفوظ نگاهدارد. سران کنگره همچنان

در زندانها بودند. در آوریل ۱۹۴۴ گاندی بشدت بیمار شد و باین جهت او را آزاد ساختند و او بلافاصله کوشید از راه تماس با مسلمانان و رسیدن بتوافقی با آنها راه آزادی هندرا هموار سازد. مذاکرات او با «جیناه» هرچند آنها را بیکدیگر نزدیك ساخت اما به نتیجه قاطع نرسید زیرا جامعهٔ مسلمین و رهبران ایشان خواستار دولت مستقل وجداگانه‌ئی بودند و «جیناه» میگفت مسلمانان هند ملت جداگانه‌ئی هستند.

بالاخره در اوایل سال ۱۹۴۵ جنگ جهانی بپایان رسید. در انگلستان با انتخاباتی که پس از جنگ صورت گرفت حزب کارگر زمامدار شد. سران دولتهای بزرگ طرح دومبارتن اوکس را تهیه کردند و بدنبال آن منشور ملل متفق اعلام گشت که حق ملت ها را برای آزادی و تعیین سرنوشتشان تأیید میکرد. ملت هند هم خواهان آن بود که وعدهٔ استقلال هند و خروج بریتانیا از این کشور تحقق پذیرد.

کوشش‌های ممتدی برای این منظور صورت گرفت امادرخواست جامعهٔ مسلمانان برای تشکیل یك دولت جداگانه همواره مشکلی در این راه ایجاد میکرد. بطوریکه حتی وقتی که یك شورای موقتی تحت ریاست نایب السلطنه و بامشارکت نمایندگان کنگره و مسلمانان تأسیس گردید ودر صدد برآمد که یك مجمع مؤسسان برای تهیهٔ طرح استقلال هند تشکیل دهد باز هم جامعهٔ مسلمین درخواست جدائی از هند و تشکیل یك دولت مستقل را مطرح ساخت.

عاقبت، در ۲۰ فوریهٔ ۱۹۴۷ اتلی نخست وزیر بریتانیا اعلام داشت که انگلستان پیش از ژوئن ۱۹۴۸ نیروهای خود را از هند خارج خواهد ساخت و مقدرات هند را بدست خود هندیان خواهد سپرد.

«لرد لوئی مونت باتن» بعنوان آخرین نایب السلطنهٔ هند به‌دهلی آمد تا این منظور راعملی سازد و تاریخ ۱۵ اوت برای اعطای استقلال به هند تعیین گردید.

روز ۱۴ اوت ۱۹۴۷ دولت پاکستان از ایالاتی که در آنها مسلمانان اکثریت داشتند بوجود آمد و باین منظور ایالت بزرگ بنگال و ایالت پنجاب تقسیم شد. «جیناه» بعنوان فرمانروای کل و لیاقت علیخان بسمت نخست وزیر پاکستان تعیین شدند.

در نیمه شب روز ۱۵ اوت ۱۹۴۷ نیز مراسم واگذاری حاکمیت بدولت مستقل هند که ازسایر نواحی هند تشکیل گردید و بیش از ۴۰ میلیون نفر مسلمان در آن باقی بود انجام گرفت و بدنبال این امر عنوان امپراطور هند ازعناوین پادشاه انگلستان حذف شد. وزارت امور هند در دولت بریتانیا منحل گشت و نیروهای نظامی بریتانیا خاك باستانی هند را ترك گفتند.

بدینشکل بالاخره مبارزات مداوم و فداکاریها و جانفشانیهای قهرمانی ملت هند به ثمر

رسید و آرزوی ملی بر آورده شد وهند کهن سال استقلال نوین خود را باز یافت. اما این استقلال چنانکه بایدقلوب ملت را شادمان نساخت زیرا رؤیاهای طلائی قدیمی برای بوجود آمدن یك هندمستقل وواحدومتحد از کوههای هیمالایا تا دماغهٔ کومرون واز بلوچستان تا برمه از میان رفته بود. پاکستان که قسمتی از هند وملت هند بود بشکل عجیبی و بصورت کشوری مرکب ازدوقسمت مجزا راه جداگانه ئی برای خود در پیش گرفت . امامردم هند که وارث میراث عظیم ودرخشان تمدن قدیمی هستند با اعتقادات وفرهنگ باستانی خود هرگز از برادران پاکستانی خود روی برنخواهند تافت. آشتی و دوستی و سازش وصلح از قدیمی ترین یادگارهای فرهنگ هند میباشد وهندهمواره درراه سازش وصلح قدم برداشته است و در آینده هم این راه را دنبال خواهد کرد.

هند از تمدن باستانی خود گنجینه های گرانبهائی بارث برده است که اساس آن احترام به ارزش مطلق انسان است. هند روح برابری و برادری را نیز از اسلام آموخته است و از تمدن غربی هم نظریات علمی و منطقی را اقتباس کرده است و با این توشهٔ بزرگ درراه آزادی قدم نهاده است.

هند آزاد فرصت آنرا خواهدداشت که ترکیبی از تمدنهای گوناگون بوجود آورد که بتواند بنیانی برای یك تمدن جدید گردد که در آن همه با یکدیگر متحد شوند وامیدوار است که بتواند این امتیاز وافتخاررا برای خود بدست آورد.

☆☆☆

کتاب اتوبیوگرافی جواهر لعل نهرو موقعی در ایران انتشار می یابد که با پایان مأموریت سیاسی من در این کشور باستانی و بزرگ مصادف میباشد ومن با سپاسگزاری از زحمات صمیمانه و پشتکار مترجم آن که با صفای خاطر واعتقاد راسخ به روابط دوستانهٔ ایران و هند چنین خدمت پر ارزشی را بانجام رسانده است امیدوارم که این روابط روز بروز استوارتر شود و دوستی بزرگ دوملت باستانی و کهن سال بتواند در بوجود آمدن تمدن جدیدی که مایهٔ خوشبختی تمام جهانیان باشد مؤثر واقع گردد و به ملت‌های ما در راه پیشرفت بسوی آینده کمك دهد.

تاراچند

تهران ـ اوت ۱۹۵۶

جواهر لعل نهرو

زندگی من

(اتوبیوگرافی)

کلمهٔ «کماله» که در صفحهٔ مقابل دیده میشود نام همسر جواهر لعل نهروست و با این شکل خود به یك اسم ایرانی و عربی مشتق از کلمهٔ «کمال» شباهت دارد و ممکن است تصور شود مانند بعضی اسامی هندی اززبان فارسی وعربی اقتباس شده است در صورتیکه این نام یك کلمهٔ هندیست که از زبان سانسکریت گرفته شده است و بمعنی «نیلوفر» میباشد .

شاید مناسب تر آن بود که در نوشتن فارسی برای احتراز از اشتباه معنی ، این نام بشکل «کمله» نوشته میشد . اما از آنجا که در خطوط انگلیسی و فرانسوی بصورت Kamala نوشته میشود که به «کماله» نزدیك تراست وخواندن این نام با اینصورت مأنوس تر ومطبوع تر میباشد در این کتاب همه جا با همین شکل آورده شده است .

امید است خوانندهٔ گرامی با توجه باین معنی مترجم را بخاطر این سهل انگاری معذور دارد .

م .

به

کماله

که دیگر نیست

مؤلف این مقدمه‌را مخصوص ترجمهٔ فارسی کتاب نوشته است .

مقدمه

خوشوقتم کـه اطلاع یافتم اتو بیوگرافی من بجامهٔ فارسی درآمده است . من این کـتاب را بیش از بیست سال پیش نوشته‌ام واز آنپس برهند وبرمن حوادث بسیار گذشته است . اگر بخواهم حالااتوبیوگرافی خودرا بنویسم محتملا باآنچه درآنوقت نوشته‌ام تفاوت نمایانی خواهد یافت . همچنین شاید نتواند تااین اندازه صادقانه‌معرف روحیات واحتیاجات آن ایام باشد .

چه بسا که این کتاب اکنون ازنظر بسیاری مطالب مربوط به موضوعات‌محلی کمی کهنه باشد بااینهمه تصور میکنم که‌مزایائی هم در آن هست زیرا نه فقط افکار و فعالیتهای خاص یك فرد بلکه عدهٔ بسیار زیادی راکه در مبارزه بخاطر استقلال هند برهبری مهاتما گاندی شرکت جستند منعکس میسازد .

برای من موجب مسرت خاصی است کـه این کتاب در ایران انتشار می یابد امیدوارم که این امر بایجاد تفاهم بیشتری نسبت به هند درایران کمك خواهد کرد . از وقتیکه امپریالیسم غربی به‌آسیاراه یافت ارتباطهای باستانی‌ما قطع‌شد . اکنون که کشورهای مادوباره‌آزاد هستند طبعاً میکوشیم که‌آن رشته های قدیمی را ازنو برقرار کنیم وخاطره‌های کهن را زنده‌سازیم. من‌امیدوانتظار دارم که ارتباط ودوستی‌همیشگی میان ایران وهند درآینده هرچه نزدیکتر باشد .

اتوبیوگرافی من در واقع سرگذشت شخص من نیست بلکه تاریخ یك نسل از مردم هند است . نسلی که بتدریج ازمیان میرود وجای خودرا به‌نسل دیگری‌میسپارد، آن دوران مبارزهٔ هند بخاطرآزادی نیزاکنون بخشی از تاریخ شده است . ماامروز با مبارزات دیگر وازنوع دیگر مواجه هستیم که باید بخاطر رشد اجتماعی واقتصادی و پایان بخشیدن به بلای فقردراین کشور دنبال شود . این یك وظیفهٔ بزرگ‌است که از پیکار بخاطر استقلال دشوارتر میباشد .

ما با صلح پیوند ابدی بسته‌ایم زیرا پیشوای بزرگ مامهاتما گـاندی ماوهند را دراین راه پرورانده است . همچنین‌ما باصلح پیوند ابدی‌بسته‌ایم زیرا فقط درصلح‌است که میتوانیم ساختمان کشور خود را بالا ببریم ومسائل اجتماعی واقتصادی خود را حل کنیم . ماهیچگونه جنگی‌را درهیچ‌جا نمیخواهیم جـز جنگ برضد فقروتمام عواقب شوم وناگوارش .

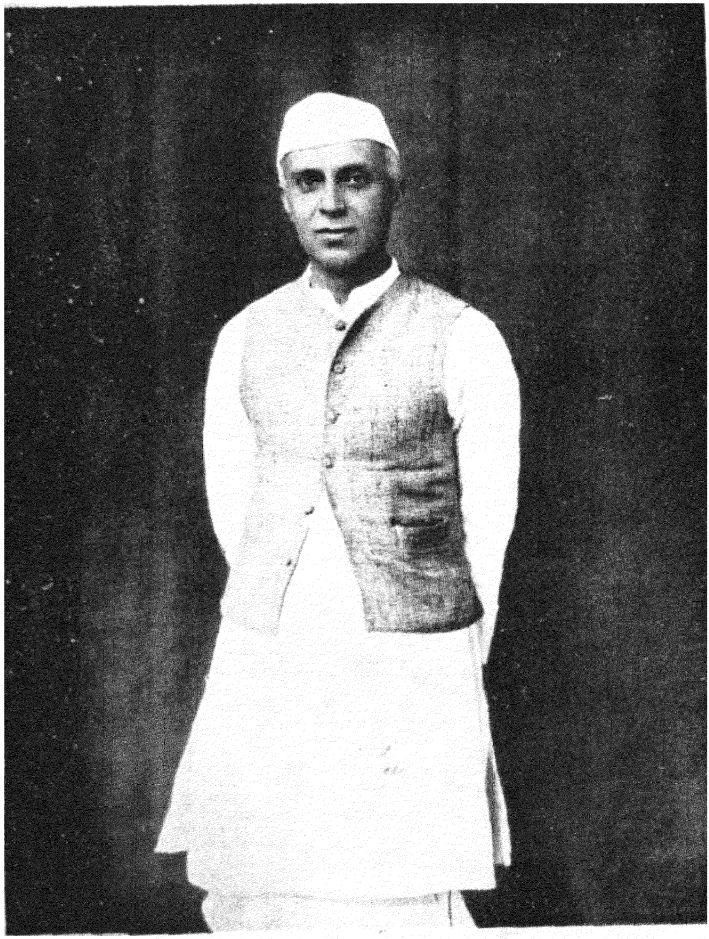
شاید این امرتنها به هندمربوط نیست بلکه‌به‌بسیاری از کشورهای دیگر آسیا که درچند قرن پیش تحرك خودرا از دست دادند وبصورتی بیحرکت وتغییر ناپذیر در آمدند نیزمربوط میباشد . بابدست‌آمدن‌آزادی دوباره یك نوع تحرك جـدید حاصل شده است وضرورت عظیمی پیش‌آمده است که باسرعتی هرچه بیشتر به پیش برویم و کشورهامان را بصورتی نوین بسازیم که در آن ملت های مانه فقط ازنظرسیاسی بلکه ازنظر اقتصادی نیز آزاد باشند . بدیهی است که اگر این وظیفه را انجام ندهیم‌ممکن است دوباره سقوط کنیم وحتی‌آزادی بدست‌آمده راهم از دست بدهیم .

اکنون که این کتاب قدیمی من بزبان زیبای ایران انتشار می‌یابد بوسیلهٔ آن درودها وآرزوهای نیك خودرا برای مردم ایران میفرستم .

جواهر لعل نهرو

دهلی نو

۱۸ آوریل ۱۹۵۶



جواهرلعل نهرو درسال ۱۹۳۶
(درسال ۱۹۳۶ نخستین چاپ این کتاب منتشرشد)

پیشگفتار

تمام این کتاب ، جز فصل آخر و بعضی تغییرات و اصلاحات آن از ژوئن سال ۱۹۳٤ تا فوریهٔ سال ۱۹۳۵ در زندان نوشته شده است . اصولا من آنرا بصورت یك سرگرمی و اشتغال و یك وسیله برای پر کردن روزهای خالی و بیکاری زندان ، آغاز ونهیه کردم . برای ساعات دراز تنهائی واسارت زندان این قبیل اشتغالات ضرورت بسیار دارد . درعین‌حال میخواسته‌ام باین وسیله حوادث سیاسی هندرا که خود درآن شرکت داشته‌ام از نظر بگذرانم و آنها را برای خود حلاجی کنم . در آغاز کار این امر برایم صورت یك آزمایش وجدانی ازخویش‌را داشت وبعدهم کار خودرا تا اندازه ئی با همین روح دنبال کردم . من این کتابرا برای خوانندهئی ننوشتم اما اگرهم خوانندهئی برای آن درنظر داشتم هدفم یکی ازمردان یازنان هموطنم بوده است. اگر میخواستم آنرا برای یك خوانندهٔ خارجی بنویسم مسلماً بشکل دیگری نوشته میشدیاتغییراتی میداشت ، بعضی جنبه‌های توصیفی آن افزایش می‌یافت و بعضی چیزها که با تفصیل بیشتر بدان پرداخته ام مختصرتر میشد . بسیاری از این مسائل اخیر ممکن است برای خوانندهٔ غیرهندی جالب نباشد وممکن‌است درنظراو بدون اهمیت و غیر قابل بحث جلوه کند اما من احساس میکنم که برای هند امروز اهمیت مخصوص دارد . همچنین اشاره به تعدادی ازحوادث‌وشخصیت‌های سیاسی‌هم‌ممکن است برای خوانندهٔ غیرهندی اهمیت ناچیزی داشته باشد .

امیدوارم خواننده در نظر بگیرد که تحریر این کتاب با یکی از دشوار ترین دورانهای زندگی من همزمان بوده است . اثر این خصوصیت در کتاب نمایان است . اگر این کار را در مقتضیات و موقعیت عادی تر انجام میدادم کتاب بصورت دیگری در میآمد و چه بسا که دربعضی موارد اعتدال بیشتری پیدا میکرد . تصمیم گرفته‌ام که

آنرا بهمان صورت که بوده‌است باقی گذارم زیرا این کتاب از آنجهت که بیان کنندهٔ احساسات وعواطف آن‌زمان منست میتواند بهمین‌صورت خود جالب باشد.

آنچه درنظر داشته‌ام این بوده است که تا بتوانم تحول فکری و روحی خود را ازنو ترسیم کنم وهدفم این نبوده‌است که تصویری ازتاریخ اخیرهندرا تهیه کرده‌باشم. اگر این‌سر گذشت شخصی برای خواننده صورت یك بیان تاریخی را پیدا کند او را گمراه خواهدساخت. چه‌بسا برای این جنبهٔ کتاب ارزشی قائل شوند که با واقعیت سازگار نباشد. بدین جهت است که باید قبلا یاد آور شوم که این کتاب یادداشتهائی است مربوط بشخص من وتصورات شخصی‌من و ازاین روطبعاً درآنها نظری یك طرفه و خصوصی بکار رفته است. بسیاری از حوادث مهم درآن با سکوت بر گذار شده است و بسیاری ازشخصیت‌های ممتاز که در بوجود آوردن حوادث نقش‌های مهمی داشته‌اند به‌ندرت واجمالا طرف اشاره واقع‌شده اند. اگر بخواهیم تاریخ مجموعهٔ حوادث اخیر کشورم‌را درنظر آوریم چنین غفلت‌هائی بخشش ناپذیر است. اما دریك بیان شخصی‌و خصوصی حوادث این قبیل سهل انگاری ها پیش می آید. اگر کسی بخواهد تاریخ حوادث دوران اخیر ما را بطرزی شایسته مورد مطالعه قرار دهد باید بمنابع و مآخذ دیگری رجوع کند. با اینهمه چه‌بسا وقتی که این سر گذشت خصوصی هم به منابع دیگر ملحق گردد بتواند بعضی جاهای خالی را پر کند و برای سنجش وقایع دشوار زمینه‌ئی فراهم سازد.

دراین کتاب دربارهٔ همکارانی که توفیق داشته‌ام سالیان دراز با ایشان کار کنم و برای هریك‌از ایشان احترامی فراوان و علاقه‌ئی بسیاردارم بامنتهای صراحت‌وآزادی سخن گفته‌ام. همچنین بعضی‌جماعات و بعضی افرادرا مورد انتقاد قرارداده‌ام و گاهی این‌امر صورتی جدی وشایدهم تنددارد. این انتقادها مانع احترامی که نسبت به‌اکثر ایشان دارم نخواهد بود. من از آنجهت باین انتقاد ها پرداخته‌ام که عقیده داشته‌ام کسانیکه بمسائل عمومی و اجتماعی میپردازند باید نسبت بیکدیگرمنتهای‌صراحت را داشته‌باشند، همچنانکه وظیفه دارند نسبت بمردمیکه مدعی خدمتگزاری بایشان هستند نیز باصراحت رفتار کنند. ادب وتعارف ظاهری و ملاحظات بیجا موجب‌ایجاد

مسائل دشوار میشود کـه گاهی هـم دردناك میباشد و نمیگذارد میان اشخاص تفاهم متقابل بوجود آید و مسائل آنچنانکه در واقع هستند مطرح گردد . همکاری واقعی باید براساس رعایت دقیق وکامل موارد اختلاف وموارد اتفاق مشترك و برپایهٔ مواجهه ومقابلهٔ درست وصحیح با واقعیات ، هرچندهم که ناگوار باشند،بنا گردد . درهرصورت امیدوارم هیچ چیز از آنچه نوشته‌ام به خشم و کینه یا به سوء نیت نسبت بکسی تفسیرو تلقی نگردد .

نظرم این بوده‌است که ازمباحثات اجتناب ورزم و فقط به مسائل مهم و حوادث بزرگ سیاسی که در هند مطرح بوده بپردازم آنهم بطور کلی و اجمالی . برای من که در زندان بوده ام مقدور نبوده است جزئیات امور را عمیقاً مورد رسیدگی قـرار دهم همچنانکه‌در چنان وضعی نمیتوانسته‌ام خط مشی مشخصی برای خود برگزینم . پس‌از آزادی هم لازم نبود که در این موارد چیزی برکتاب بیفزایم زیرا بنظرم میآمد که هماهنگی آنها باآنچه نوشته بودم‌بهم میخورد . بدینقرار این « سرگذشت‌خصوصی » یك گزارش شخصی و ناکامل از گذشته‌است که در آن حوادث و وقایع فقط باختصار و سطحی مرور شده‌است و همواره کوشش بعمل آمده است از تماس دقیق وکامل با آنها اجتناب شود .

جواهر لعل نهرو

بادن وایلر

۲ ژانویه ۱۹۳۶

۱

انتقال از کشمیر

«کاری دشوار وخوشایند است که شخص در نوشته‌اش دربارهٔ خود سخن گوید : اگراز خویش بدگوئی کند دل خود را می‌آزارد واگر خود را بستاید گوش خواننده را .»

آبراهام کوولی

وقتی انسان تنها پسر یك خانوادهٔ متمکن باشد این خطر برایش وجود دارد که لوس و بد بار آید مخصوصاً در هند و موقعی که شخص نخستین یازده سال عمرش را تنها فرزند خانواده باشد خیلی کم امید هست که ازاین خطر بجهد . دوخواهرمن خیلی ازمن جوانتر هستند ومیان هریك ازما چندین سال فاصله هست . بدینقرار من در دوران کودکی ودر نخستین سالهای زندگی بدون دوست ورفیق هم‌سال وهمسن بوده‌ام . حتی دوست ورفیق همکلاس وهم مدرسه هم نداشتم زیرا مرا به کودکستان یا دبستان نمیفرستادند . تربیت من به‌لله‌ها ومعلمین سرخانه واگذارشده بود .

خانهٔ ما کم جمعیت نبود . طبق رسوم هندی عدهٔ زیادی پسرعموها و بستگان نزدیك درآن زندگی میکردند ورفت وآمد داشتند . اما همهٔ خویشان وپسرعموها ازمن خیلی بزرگتر بودند ودر کلاس‌های دبیرستانی یادردانشکده ها تحصیل میکردند . درنظرآنها من خیلی جوانتر وبچه تر ازآن بودم که لیاقت داشته باشم در کارها ، در مطالعات ودر بازیهای ایشان شرکت کنم . بدینقرار در میان این خانوادهٔ بزرگ ، من تقریباً یکه و تنها بودم وناچارخود را باتخیلات وسرگرمیهای تنهائی خویش مشغول میداشتم .

ما کشمیری بودیم. بیش ازدویست سال پیش، دراوایل قرن هجدهم، جد بزرگ خانوادهٔ ما دره‌های مرتفع سرزمین مادری راترك گفته بود ودرجستجوی شهرت وثروت بدشتهای جنوبی آمده بود . درآن زمان سلطنت امپراطوری مغولان هند در دوران انحطاط خود بود و پس ازمرگ «اورنگ زیب» سلطنت به پسرش «فرخ سیر» منتقل شده بود . جداعلای

خانوادهٔ ما « راج کال » نام داشت و در کشمیر بعلت معلومات فراوانش در زبانهای سانسکریت و فارسی مشهور بود .

ظاهراً فرخ سیر هنگام مسافرتی به کشمیر با او آشناشده بود وجد بزرگ ما بنا بر پیشنهاد و اصرار این پادشاه در حدود سال ۱۷۱۶ با خانوادهٔ خود به دهلی که پایتخت امپراطوری ایشان بود مهاجرت کرد . یك «جاگیر»[۱] و یك منزل که در کناریك رودخانه قرارداشت به اوهدیه دادند و بعلت اینکه جد ما دراین خانه سکونت داشت کلمهٔ «نهرو» که از کلمهٔ «نهر» بمعنی رودخانه وجوی آب مشتق است بر نام خانوادگی او افزوده شد . بدینشکل لقب «کال» به «کال نهرو» مبدل شد و بعدها کلمهٔ «کال» هم خود بخود حذف گردید و نام خانوادگی ما بصورت سادهٔ «نهرو» باقی ماند .

در دورانهای پرماجرای بعدی ثروت مایهٔ فساد خانواده شد و کم کم «جاگیر» تحلیل رفت و عاقبت هم از دست خانواده خارج شد . جـدم « لکشمی نارایان نهرو » وکیل اول «سرکار کمپانی» دردربار سلطنتی دهلی بود . پدربزرگم « گنگادرنهرو » پیش از قیام سال ۱۸۵۷ ، چند وقتی « کوتوال »[۲] دهلی بود ودرسال ۱۸۶۱ درجوانی بسن سی وچهارسالگی درگذشت .

قیام و شورش سال ۱۸۵۷ بدوران ارتباط خانوادهٔ ما با دهلی پایان بخشید . در جریان حوادث این قیام تمام بایگانی و تمام اسناد خصوصی خانوادهٔ مـا نابود شد . پدر بزرگم که تمام ثروت ودارائی خودرا ازدست داده بود همراه با کسانش که آنها نیز بهمین وضع گرفتارشده بودند به فراریان و مهاجرین فراوانی که شهر قدیمی سلطنتی دهلی را ترك میگفتند پیوست و به شهر «اگره» منتقل شد . در این وقت هنوز پدرم متولد نشده بود اما عموهایم هر دو مردان جوانی بودند ومقداری معلومات انگلیسی داشتند . همین آشنائی بزبان انگلیسی عموی کوچکم و اعضای خانوادهٔ مـا را ازیك مرگ حتمی و تحقیرآمیز نجات داد . عمویم همراه چند نفراز اعضای خانواده ازدهلی حرکت کرد . خواهر جوانترش که هنوز بچه بود ومانند بعضی ازدختران کشمیری روئی سفید و زیباوموئی طلائی داشت نیز همراهشان بود . آنها در راه خود به یك دسته سرباز انگلیسی برخوردند که

---

۱ ـ جاگیر بمعنی «فیول» وبه‌معنی ملکی است که ازطرف پادشاه یادولت به شخص بخشیده میشد درایران هم تازمان انقلاب مشروطیت این رسم وجود داشت که پادشاه املاك دولتی یا شخصی خود را به اشخاصی که مورد علاقه‌اش بودند می‌بخشید ـ مترجم .

۲ ـ کوتوال ـ بمعنی فرماندار وحاکم است و مانند سایر کلمات فارسی که درهند مرسوم است درآنجا بجای کلمه فرماندار بکارمیرفته‌است . کلمات «نهر» و «وکیل» هم بهمین‌صورت که در زبان فارسی هست در هند رواج دارد ـ مترجم

خیال کردند عمهٔ کوچك وزیبای من یك دختربچهٔ انگلیسی است که بوسیلهٔ عمویم ربوده شده است . در آنروزها یك چنین مسائل وموضوعات‌را درظرف چند دقیقه حل‌میکردندو چنین اتهامی به محاکمه و مجازات فوری منتهی میشد . بدینقرار بسیار ممکن بود که عمویم و چند تن از افراد خانوادهٔ ما فقط بعلت همین اتهام ، چند لحظه بعد بشاخه های درختان آویخته گردند واعدام شوند . خوشبختانه عمویم با آشنائی که بزبان انگلیسی داشت گفتگو با آنها را آنقدر طول داد تا عاقبت یکی از آشنایان خانواده سررسید وتوانست او ودیگران را از مرگی که تقریباً حتمی بود نجات دهد .

خانوادهٔ ما چندسالی در «اگره» زندگی کرد و درهمین شهربود که درششم ماه مه ۱۷۶۱ پدرم متولد شد [۱] . اما اوفرزندی بودکه بعداز مرگ پدرمتولدشد زیرا پدر بزرگم سه ماه پیشتردرگذشته بود . دریك تصویر نقاشی کوچك که ازپدربزرگم داریم در حالیکه لباس درباری مغولان هند را پوشیده و شمشیر مجدبی در دست دارد دیده میشود و کسی که این تصویررا به بیند ممکن است تصور کند که‌اویکی ازاشراف ونجبای مغولی هند بوده‌است درحالیکه خطوط چهره وقیافهٔ او بشکل نمایانی کشمیری‌است .

بامرگ زودرس پدربزرگم بارتمام‌خانواده بردوش دوعمویم‌افتاد که خیلی ازپدرم بزرگتر بودند . عموی بزرگترم « بنسی‌درنهرو » بزودی بخدمت قسمت قضائی‌دستگاه انگلیسها واردشد وبعد هم یکرشته مقامات وسمت‌های گوناگون دیگر بدست آورد و کمابیش از بقیهٔ خانواده جداماند . عموی کوچکترم « نند لعل نهرو » بخدمت یکی از امرای هندی پرداخت ومدت دهسال در حکومت « کتری » درسرزمین « راجپوتانا » صاحبدیوان بود . بعد تحصیلات خود را درحقوق بپایان رساند ودرشهر « اگره » برای خود دفتر وکالتی ترتیب داد . پدرم درخانهٔ او و در سایهٔ توجهات مهرآمیز و پدرانهٔ او زندگی‌میکرد وبزرگ میشد . هردوبرادرباعلاقهٔ شدید ومتقابلی بهم مربوط شده بودند. ارتباط‌آنها یك نوع اختلاط شگفت انگیزی ازعواطف واحساسات برادری وپدرفرزندی بود . پدرم که آخرین فرزند خانواده بود طبعاً مورد مهروعلاقه شدید مادربزرگم قرار داشت که زنی عجیب بود و با اینکه پیر و سالخورده بود نمیگذاشت هیچکس وجودش را ازخاطر ببرد . اکنون بیش‌از نیم قرن‌ازمرگ اومیگذرد اما هنوزهم کسانیکه او را میشناختند خاطرهٔ اورا درمیان زنان پیر کشمیر بیاد دارند که زنی بسیارمقتدر وتندخو و باارادهبودوهرکس جرأت میکردباارادهٔ اومخالفت کندباخشم‌صاعقه واراومواجه‌میگشت.

عمویم در«داد گاه‌عالی» که بتازگی تأسیس‌شده بودسمت‌وکیل‌مدافع‌رابدست‌آورد

---

۱ ـ تصادف شگفت انگیزوجالبی است که « رابیندرانات تاگور» شاعربزرگ هم درهمین روزوهمین ماه و همین سال متولد شده‌است . (یادداشت مؤلف)

وموقعیکه مقرداد گاه‌عالی از «اگره» به‌شهر «الله‌آباد» منتقل گشت عمویم وبهمراه او تمام خانواده به این شهرمنتقل‌شد . ازآنزمان‌ببعد شهرالله‌آباد مقرخانوادگی ماشده‌است ودراین شهراست که سالهابعدمن متولدشده‌ام . عمویم بتدریج وکم کم مشتریها وارباب رجوع فراوانی بدست آورد ویکی ازاعضای اصلی ومهم جامعهٔ وکلائی شدکه‌حق دفاع در دیوان عالی را داشتند .

در این ضمن پدرم تحصیلاتش را دنبال میکرد و بطور منظم تحصیلات دبستانی ، دبیرستانی ودانشگاهی خودرا درکانپور ودرالله‌آباد بپایان میرساند. نخستین تحصیلاتش منحصراً آموختن زبانهای فارسی وعربی بودوبعد در سالهای آغازجوانی آموختن‌زبان انگلیسی را هم شروع کرد . درهمان سن بسیارکم زبان فارسی را خیلی خوب‌یادگرفت ومعلوماتش در زبان عربی هم خیلی پیش رفته بود و همین شهرت او در دانستن این دو زبان سبب گردید که احترام اشخاص خیلی مسن ترازخودش راهم جلب کند .

با وجود این استعداد پیشرس وضع او در دبیرستان و در دانشگاه خیلی درخشان نبود . بخصوص که اغلب‌از کلاسهاومدرسه غیبت میکردو به تفنن وتخیل جوانی‌می‌پرداخت. پدرم‌درمدرسه ازشاگردان نمونه وعالی نبود وبیش‌ازآنکه بمطالعه علاقمند باشد ببازی وآزمایش‌های جدیدعلاقه‌نشان میداد . درمدرسه‌اورا بعنوان یکی ازشاگردان پرحرارت ویکی‌ازعناصرناراحت ومزاحم‌می‌شناختند . به لباسهای‌اروپائی که‌درآنوقت‌درهندوستان جزدر شهرهای بزرگی مثل کلکته وبمبئی رونق‌ورواج نداشت ودرنظرجامعهٔ مردم هند پسندیده نبود علاقهٔ فوق‌العاده نشان میداد . با اینهمه رفتارش بسیار جالب بود . معلمین انگلیسی‌اورا دوست میداشتند و به جلومیآوردند . ازحرارت وطبع تند اوخوششان میآمد بعلاوه اوباهوش بود وبا مختصرکارکردن و زحمتی می‌توانست به شکل شرافتمندانه‌ئی درکلاسش موفق‌شود وبکلاس‌بالاتر برود . سالها بعد پدرم‌با علاقه‌وگرمی بسیار برای ما ازیکی ازاین معلمین بنام «مستر هاریسون» صحبت میکرد که مدیر «کالج مرکزی‌میور» دراله‌آباد بوده‌است . وباکمال‌دقت نامهٔ تشویق‌آمیزی را که درهمان‌زمانها به اونوشته بودند نگاهداری میکرد .

دردانشگاه هم بدون اینکه ازدانشجویان فوق‌العاده ونمایان باشد امتحاناتش را باموفقیت میگذراند وعاقبت بمرحلهٔ لیسانس ادبیات رسید . برای شرکت درامتحانات لیسانس هیچ زحمتی نمی‌کشید . درموقع امتحان نهائی ازنتیجهٔ نخستین امتحان کتبی‌خود خیلی ناراضی بود و چون دیگر امیدی بموفقیت خود در امتحانات کتبی نداشت باحالت یأس آمیزی تصمیم گرفت که دیگر درسایرامتحانات شرکت نکند . ترجیح داد که به «تاج محل» برود واوقاتش را در آنجا بگذراند (امتحانات در اگره جریان‌داشت) .

اماوقتیکه نتیجهٔ امتحانات معلوم شداستادش اورا احضار کرد و باتندی باو گفت که نتیجهٔ امتحانات اولیه‌اش خیلی بهتر ازمتوسط بوده است و کاراحمقانه‌ئی خواهد بود که ازادامهٔ امتحانات خود داری کند . بهرجهت کـه باشد زندگی دانشگاهی پدرم بهمین جا پایان یافت واوهرگز لیسانسیه نشد .

تمام ذهن وحواس پدرم متوجه این بود که زندگی راشروع کند وبرای خود شغل مناسبی بدست آورد ودر آن شغل پیشرفت کند وموفق شود . طبعاً پدرم هم متوجه حقوق شد زیرا در آن زمان درهندکارهای حقوقی وشغل وکالت تنهاکاری بود که‌مردم بااستعداد میتوانستند درآن موفق شوند و اگرشهرت و معروفیتی بدست میآوردند درآمد و مزد خوبی‌هم عایدشان‌میساخت . بعلاوه وضع برادرش که بکارهای‌حقوقی‌مشغول‌بود وموقعیت خوبی داشت بعنوان یك نمونه دربرابرنظرش بود . باین‌جهت درامتحانات انتخاب وکیل دردادگاه عالی شرکت کرد ودراین‌امتحانات‌نه فقط پذیرفته وقبول‌شدبلکه شاگرد اول گردید وباین مناسبت یك مدال‌طلائی‌هم بدست آورد . باین ترتیب کاری که مطابق میل وذوقش بود پیدا کردیا بهتر بگویم‌پس‌ازاینکه‌راه زندگیش را انتخاب کرد تصمیم گرفت که دراین راه بطور نمایان ودرخشانی پیش‌برود .

درآغاز کار دردادگاه های بخش «کانپور» کارمیکرد و چون میل شدیدی برای موفقیت داشت و با کمال جدیت زحمت میکشید پیشرفت هم داشت . اما عشق ببازی و تفریحات دیگراورا رها نمیکرد و بازهم مقداری از وقت اورا میگرفت . پدرم مخصوصاً مسابقه های کشتی«دنگل» راخیلی دوست میداشت وکمتر اتفاق‌می‌افتادکه دریك‌مسابقهٔ «دنگل» حضورنیابد . شهر «کانپور» بخصوص درآنزمان برای این مسابقه ها شهرت بسیار داشت .

پس ازاینکه‌سه‌سال دوران‌کارآموزی خود را درشهرکانپورگذراند به «الله‌آباد» برگشت‌تامستقیماً دردادگاه عالی‌بوکالت پردازد .کمی بعد برادرش «پاندیت نند نهرو» که سرپرستی خانوادهٔ مارا عهده داربود بطورناگهانی درگذشت . مرگ عمویم برای پدرم ضربتی غیرمنتظره وهولناك بود زیرا ازیکسو برادری ازدستش‌رفته بودکه بسیار عزیز بود وتقریباً جای پدررا داشت ازسوی دیگر رئیس خانواده‌ئی ازدست رفته‌بودکه تمام‌افرادخانواده زندگیشان درواقع به‌او بستگی داشت . خانوادهٔ ماهم خیلی وسیع وپر جمعیت بود وازآنپس وظیفهٔ نان آوری‌یکجا بردوش های جوان پدرم افتاد .

پدرم ناچار بکارپرداخت وباارادهٔ‌ئی راسخ برای موفقیت ماهما وماهما با کمال جدیت کارکرد . قسمت عمدهٔ پرونده هائی کـه دردست عمویم بود باو محول شد و بعلت اشتغال ومراجعهٔ زیاد طبعاً موفقیتی که در انتظارش بود بزودی فرا رسید و همراه خود

پول و ثروت شایانی هم برایش آورد . ثروتی که با کار و فعالیت زیاد نیز همراه بود . درهمان آغاز جوانی بزودی موقعیت خود را تثبیت کرد و بعنوان یك قانوندان مشهور شد و موفقیت یافت . اما درمقابل هرروز بیشتر از پیش اسیر و پایبند قانون میگشت که برایش همچون معشوقه‌ئی جدید وحسودشده بود ودیگر برای او وقت وفرصتی نمیگذاشت که بکارها و فعالیت های عمومی یاخصوصی هم بپردازد . حتی روزهای تعطیل ومرخصی و ییلاق و تفریحش رانیز به مطالعهٔ قانون و کارهای حقوقی اختصاص میداد . درهمین زمان « کنگرهٔ ملی» توجه طبقات متوسطی را که بازبان انگلیسی آشناشده بودند بخود جلب میکرد . پدرم چندباردر نخستین جلسات کنگره حضور یافت و با اصول این سازمان موافقت کرد اما در آنروزها عملا به‌کارهائی که دراین زمینه انجام می گرفت علاقه‌ئی نشان نداد . شغلش تمام وقتش رابخود مشغول میداشت . بعلاوه احساس میکرد که برای شرکت درسیاست و درکارهای اجتماعی پاهای محکم و استواری ندارد . این نوع مسائل هنوز توجه او را بخودجلب نمیکرد دراین زمینه اطلاعاتش محدود وضعیف بود . هیچ دلش نمیخواست که به نهضت یا سازمانی بپیوندد که در آن نقش‌های درجهٔ دوم بعهده او واگذار شود . جنبه‌های جسارت آمیز دوران کودکی وجوانیش هرچندکه اکنون از جهات ظاهری رام شده بود اما درواقع بایك نوع جدید ازاحساس اراده وقدرت ترکیب یافته بود . این اراده که درجهت کار و شغلش صرف میشد برایش موفقیت‌های غرور آمیزی بوجود میآوردو حس اطمینان واعتماد بخود را دراو می‌افزود . اومبارزه را بسیاردوست میداشت بخصوص مبارزه نامتساوی را . جای شگفتی است که معهذا درآن زمان ازسیاست پرهیزمیکرد . راست است که سازمان « کنگرهٔ ملی» هم که برای استقلال هندمبارزه میکرددر آنوقت از نظرسیاسی خیلی مبارز نبوداما درهرحال این زمینه یعنی کارهای سیاسی مورد علاقه و وتوجه پدرم‌قرار نگرفت و کاردشوار وکالت تمام هوش وحواسش رامجذوب خود میساخت. او که به نردبان موفقیت نزدیك شده و چسبیده بود پله پله از آن بالا میرفت و در این حرکت صعودی وترقی‌خود هیچ کمك وهیچ عامل مساعدی جز نیروی اراده و جز مغز و فعالیت خود نداشت .

پدرم درعین‌حال که انگلیسیان و طرززندگی ایشان را تحسین میکرد طبعاً یکفرد وطن‌پرست و ناسیونالیست - درمعنای مبهم کلمه - نیز بود . اعتقاد داشت که هموطنانش بمراحل بسیار پستی سقوط کرده‌اند وشایستهٔ وضع وسرنوشتی هستند که گرفتارش بودند. حتی در او مختصراحساسی شبیه نفرت نسبت به سیاستمداران پرحرفی که بنظراوکاری‌جز پرگوئی صورت نمیدادند وجود داشت درصورتی که خودش کوچکترین نظری دربارهٔ کار دیگری که درآن‌وضع بتوان انجام داد نداشت . همچنین او بلحاظ غروری که بعلت موفقیت

شخصیش داشت تصورمیکرد که قسمت عمدهٔ کسانی که بسیاست میپرداختند (اگر تمامشان نباشد) کسانی هستند که درزندگی شکست خورده‌اند.

افزایش منظم در آمد پدرم در وضع زندگی ما تغییرات عمده‌ئی بوجودمیآورد. بهمان نسبت که پول بیشتر بدست میآمد خرج هم بیشتر میشد. در نظر پدرم جمع کردن پول و انباشتن ثروت توهین آور بود. انگار که نسبت به استعداد و لیاقت وقدرت او برای بدست آوردن هرقدر پول که بخواهد وهروقت که بخواهد توهین میشد. در حالیکه سرگرمی وخوشگذرانی را دوست میداشت و برای زندگی راحت ومرفهی که ازهر لحاظ قرین آسایش وخوشی باشد ضعف خاصی داشت بهیچوجه ازخرج کردن در آمدها و ثروتش نگران نمیشد. کم کم شکل زندگی ما تحت تأثیر زندگی غربی واروپائی قرار گرفت.

بطورخلاصه زندگی خانوادگی ما درنخستین روزهای کودکی من بدین‌صورت بود.

من در ۱٤ نوامبر سال ۱۸۸۹ میلادی در الله آباد متولد شده بودم که برابر بود با ۷ «مارکشیرش» مادی سال ۱۹٤٦ از تقویم هندی «سمت»[۱].

۱ـ «سمت» یا «سموات» یکنوع تقویم تاریخ هندیست که اساس آن مثل سالهای شمسی ما خورشیدی میباشد وآغاز آنرا نوروزحساب میکنند منتها نوروز درآن تقویم یك ماه زودتر از نوروز ایرانی میباشد. مبدأ تاریخ این تقویم شروع سلطنت پادشاهی بنام «ویکرماجیت» میباشد که ۵۷ سال پیش از مبداء تاریخ مسیحی روی داده‌است. مترجم

۲

کودکی

دوران کودکی من بدون هیچگونه اتفاق مهمی گذشته است. اغلب بحرفهای بزرگترها ومخصوصا پسرعموهایم گوش می‌دادم بدون اینکه درست سردربیاورم وچیزی بفهمم. بیشتر این حرفها دربارهٔ رفتار متکبرانه و خشن و توهین‌آمیز انگلیسها و « اورآسی »ها[۱] نسبت بهندیان بود. همچنین در بارهٔ اینکه وظیفه ماست که قیام کنیم و این وضع ناشایست را نپذیریم صحبت میشد. نمونه های این طرز رفتار خشن که برفتار آقا باغلام شباهت داشت خیلی فراوان بود و همیشه موجب گفتگوها و مباحثات گرم وشدید میشد. همه میدانستند که مثلا اگر یك انگلیسی یك نفر هندی‌را میکشت باید یك دادگاه انگلیسی بجرم اورسیدگی میکرد[۲]. درقطارهای راه‌آهن، اروپائیها اطاقهای مخصوص بخودشان داشتند وهرقدرهم که قطار پر مسافرمیبود ــ که اغلب وضع چنین بود ــ وهرچند درهیچ واگون جا وجود نداشت هندیها حق نداشتند درواگن‌ها و دراطاق مخصوص اروپائیان حتی اگر بکلی خالی‌هم میبود سوارشوند. حتی بارها اتفاق میافتاد که یك انگلیسی یك اطاق راه‌آهن را که مخصوص بخودشان‌هم نبود اشغال میکرد واجازه نمیداد که هموطنان ما بآن وارد شوند. همچنین در پارکهای عمومی، در باغها و گردشگاهها اروپائیها برای خودشان نیمکت ها و صندلیهای راحتی جداگانه داشتند که هندیها حق نداشتند از آنها استفاده کنند. من نسبت به این طرز رفتار اربابان کشورخودم تنفرشدیدی داشتم وهروقت که میان یك انگلیسی و یك هندی دعوائی میشد و یك هندی به توهین انگلیسی جواب میداد از شدت شادی و خوشوقتی بهیجان میآمدم. اغلب اتفاق میافتاد که یکی از پسرعموها یا یکی ازدوستانشان شخصا دراین منازعات شرکت میجست و با انگلیسها طرف میشد وطبعا

---

۱ ــ یعنی آسیائی‌هائی که تقلید اروپائیان را در میآوردند و خود را از دیگران ممتاز میشمردند ــ مترجم

۲ ــ این همان چیزیست که کاپیتولاسیون نامیده میشود و معمولا خارجیان در مستعمرات عمل میکنند و در ایران هم وجود داشت ــ مترجم

در چنین وضعی تمام خانواده بخشم میآمد و عصیان میکرد مخصوصاً یکی از پسر عموهایم پهلوان این دسته ازجوانان بودوهمیشه بدنبال دعوا وزدوخورد با انگلیسها میرفت وحتی بیشتر با «اورآسی»ها می جنگید یعنی با آندسته ازهموطنان خودمان که شاید برای نزدیك شدن با انگلیسها و برای اینکه خودرا درشمار نژاد اربابان بیاورند نسبت به هموطنان خویش با بیشرمی تجاوز وزور گوئی میکردند وحتی تجاوز وخشونتشان ازمأمورین و بازرگانان انگلیسی هم بیشتر میبود . این منازعات وزد وخوردها بیشتردرقطارهای راه آهن اتفاق میافتاد .

معهذا ، باوجودنفرت وانزجاری که بعلت وجود اربابان خارجی در کشورم و بعلت رفتار خشونت آمیزشان در دلم ایجاد میشد ، تا آنجا که بخاطر دارم هیچ احساس تنفر خاصی نسبت به افراد انگلیسی نداشتم . من یك سر پرست و لله انگلیسی داشتم . بسیار اتفاق می افتادکه دوستان انگلیسی پدرم را کـه بمنزل مـا می آمدند میدیدم . حتی در اعماق وجودم بیش از آنکه نسبت به آنها نفرت داشته باشم ایشان را تحسین میکردم .

پدرم معمولا ، شبها عده‌ئی از دوستانش را میپذیرفت و با این میهمانیها و بعد از خستگی طاقت‌فرسای کار روزانه استراحت و رفع خستگی میکرد . در این مواقع صدای خندهٔ عجیب و بلنداو درتمام خانه منعکس میشد . خنده‌های او خیلی زود درشهر الله آباد مشهور ومعروف گردید . گاهی اتفاق می‌افتادکه من با همان تخیلات کودکانهٔ خود پشت پرده‌ئی مخفی میشدم و جریان این جلسات شبانه را ازنظر میگذراندم وسعی میکردم پیش خودحدس بزنم و بفهمم که این آدمهای بزرگ با هم چه‌میگویند . بعضی‌وقتها ازحضورمن مطلع میشدند ودراینصورت مرا بزوراز مخفی گاهم بیرون میکشیدند ودرحالیکه مدتی وحشت‌زده بودم میدیدم که پدرم‌مرا روی زانوهایش نشانده‌است ونسبت بمن با مهربانی رفتارمیکند . یکروز دیدم که پدرم شراب‌میخورد . این‌شراب رنگش‌سرخ یامتمایل‌بسرخی بود . من ویسکی‌را میشناختم‌زیرا پدرم‌اغلب بامیهمانانش‌ویسکی مینوشیداما مشاهدهٔ این مایع‌سرخ وناشناس مراسخت‌بوحشت انداخت‌بطوری که دوان‌دوان‌خودرا بمادرم رساندم و بآغوشش افکندم و باصدای ناراحت خود برایش گفتم که پدرم خون می آشامد.

پدرم را بسیار تحسین میکردم . او را مظهر قدرت و شهامت و مهارت میدانستم او را از همهٔ مردم دیگری که میشناختم بی‌نهایت برتر و بهتر و مهم تر تصور میکردم و دردل خـود آرزو داشتم که بعد هاهرچه بیشترشبیه او بشوم . اما نه فقط ازاو خوشم میآمد و اورا تحسین وستایش‌میکردم بلکه درضمن از اومیترسیدم . دیده‌بودم که چطور نسبت به‌خدمتکاران یا اشخاص‌دیگرخشمگین میشود . دراین‌مواقع پدرم وحشتناك میشدو طرز رفتار او با نوکران و خدمتکاران طوری بود که من از ترس وگاهی‌هم از نفرت برخود میلرزیدم . در واقع خشم پدرم هولناك بود وحتی بعدها درتمام زندگانیم تصور

نمیکنم چیزی شبیه آن دیده باشم . خوشبختانه پدرم به‌همین‌نسبت هم‌یك تمایل شدید برای شوخی و خوشمزگی و یك ارادهٔ آهنین داشت بطوریکه اغلب میتوانست بر خود مسلط شود و جلوی خشمش را بگیرد . این قدرت تسلط برخویش با افزایش سال های عمرش در او زیاد ترمیشد بطوریکه بعد ها خیلی کمتر اتفاق میافتاد که مثل سالهای جوانیش خشمناك شود .

یکی از قدیمی ترین خاطراتم مربوط بیکی از همین خشمهای اوست که خودم قربانی آن‌بودم . در آنزمان درحدود پنج یا شش‌سال داشتم یك‌روز درروی میز کارش دو قلم خودنویس دیدم ومیل شدیدی برای برداشتن یکی از آن ها در خود احساس کردم . باخودم میگفتم که مسلماً پدرم یکباره بدوقلم احتیاج ندارد بنابراین یکی‌از آنهارا برداشتم کمی بعد دیدم که همهٔ منزل‌را درجستجوی قلم گمشده زیر ورو می کنند و من درحالی که ازکارخود وحشت‌زده شده‌بودم میخواستم حقیقت رااعتراف کنم . بالاخره براثرتحقیق و جستجو قلم پیداشد و برهمه معلوم‌شد که تقصیرو گناه ازمن‌بوده است . دراین موقع پدرم سخت خشمناك‌شد و با کتك شدیدی مرا متنبه‌ساخت . درحالیکه ازشدت درد تقریبا کور شده‌بودم وازفرط‌خجالت میمردم بدامان مادرم‌پناه بردم وتا چند روز بدن کوچك ونحیفم را که‌بسختی ضربت‌دیده‌بود وسراپالرزان بودبا انواع‌روغن‌هاوضمادهامداوامیکردند .

باوجوداین بیاد ندارم که بخاطر این‌تنبیه واین کیفرشدید ازپدرم متنفرشده باشم . ظاهرا من پیش خود احساس کرده بودم که شایستهٔ تنبیه ومجازات هستم‌منتهااین‌تنبیه کمی شدیدتر ازآنچه‌باید باشد انجام شده‌است . نتیجهٔ آن کتك خوردن این شدکه اگر در تحسین ودرمحبت فرزندی نسبت به پدرم تخفیفی حاصل‌نشد ازآن پس یك نوع وحشت و ترس هم به‌این احساسات اضافه گشت .

درمورد مادرم وضع بکلی غیرازاین بود . ازاوهیچ ترس ووحشتی نداشتم . خوب میدانستم که هرکاری هم که بکنم مادرم نادیده خواهد گرفت و بعلت همین محبت فوق ـ العاده و کورکورانه‌اش نسبت به‌من گاهی میخواستم‌اورا اذیت کنم وعذابش بدهم . اورا خیلی بیش‌از پدرم میدیدم . درنظرم او ازپدرم به‌من خیلی نزدیك تر مینمود و چیزهائی را که حتی تصور هم نمیکردم بپدرم بگویم برای مادرم نقل میکردم . مادرم ظریف و لاغر و کوتاه‌قد بود واحساس میکردم که خیلی‌زود همقد او خواهم‌شد و همین امر سبب میشد که خود را با اوبرابر احساس کنم . زیبائی اورا تحسین میکردم مخصوصا کوچکی عجیب وزیبائی دست‌ها وپاهایش‌را میپرستیدم. اواز یکی‌از خانواده‌های کشمیری بود که باندازه خانواده‌ما قدیمی‌نبود وفقط ازدو نسل‌پیش سرزمین‌اصلی مادری‌راترك گفته‌بودند.

درمیان نخستین دوستان محرم من‌یك‌نفر منشی بود بنام « منشی مبارك علی » که

باپدرم دوستی و آشنائی داشت . اوعضو یکی ازخانواده‌های ثروتمندبود که براثرانقلاب سال ۱۸۵۷ ثروت خودرا ازدست داده‌بود . اغلب اعضای آن خانواده بوسیلهٔ انگلیسها کشته و نابود شده‌بودند . این مصیبت و بدبختیها دراو سرچشمهٔ یکنوع احساس رأفت و محبت ودوستی نسبت به‌همهٔ‌مردم ومخصوصاً نسبت ببچه‌ها شده بود . هر وقت که من در زحمت ومرارتی بودم یابه‌غم واندوهی گرفتار میشدم او برایم ملجأ و پناهگاهی بسیار مطمئن بشمار میرفت . با ریش زیبای خاکستریش درنظرم همچون تصویر انسانی کسانی که درقصه‌های عامیانه مظهر دانش و خردمندی بودند جلوه میکرد . عادت داشتم که بر دامن‌او می‌نشستم و باچشمان گشاده به قصه های بیشماری که برایم نقل می کرد گوش میدادم . ازقبیل افسانه‌های کهنه وشیرین هزارویکشب وقصه‌های عامیانهٔ هندی‌وخاطرات سالهای‌هولناك ۱۸۵۷ و۱۸۵۸ . سالها بعد وقتی که من‌ببلوغ رسیده‌بودم این‌مردنازنین که باو « منشی جی » میگفتم درگذشت اما خاطرهٔ او همیشه چون گنجینه ئی محبوب و گرانبها برایم باقیست .

تنها او نبود که باقصه‌ها وداستانهای خود مرا مفتون وسرگرم می‌داشت . مادرم و خاله‌ام نیزداستانهای‌زیادی از حماسه‌های ملی‌ما از «رامایانا» واز «مهابراتا»[1] برایم‌نقل میکردند.خاله‌ام که همسر بیوهٔ عمویم «پاندیت نندلعل» بود به کتابهای کهنهٔ هند آشنائی فراوانی داشت وهمیشه داستانهای بسیار زیبا و شیرینی از آنها بیرون میکشید و برایم میگفت بطوری‌که آشنائی‌من باافسانه‌ها وداستانهای تاریخی وعامیانهٔ‌هند خیلی‌زیادشدو بعدها برایم خیلی مفید بود .

برعکس درمورد مذهب اطلاعات من بسیار محدود بود. ظاهراً مذهب و آموزش مذهبی‌کار زنها بود . پدرم وپسرعموهایم از این موضوعات با شوخی صحبت میکردند و نمیخواستند آنرا جدی تلقی کنند اما زنان خانوادهٔ‌ما گاه‌بگاه درمراسم «پوجا» (نماز وعبادات هندی) شرکت می‌جستند و من‌هم با کمال خوشحالی و مسرت در این مراسم شرکت میکردم در حالیکه سعی داشتم رفتار سبك ولاقیدانهٔ مردان خانواده‌را که ظاهراً اعتقاد زیادی باین تشریفات نداشتند تقلید کنم .گاهی هم همراه مادرم‌یا خاله ام برای غسل‌های مذهبی به‌کنار رود گنگ میرفتم یا باتفاق آنها برای زیارت معابد الله آباد و بنارس وجاهای دیگر میرفتیم . یا میرفتیم تا یك «سن‌یاسی» (تارك دنیا) راکه‌تقدس وپاکی‌او معروف ومشهور بود زیارت کنیم . اما تمام این امور مذهبی در روح من اثر فراوانی نمیگذاشت .

---

۱ ـ این هر دو داستان مثل کتاب شاهنامه در زبان فارسی ، مجموعه‌ئی از داستانها و افسانه های تاریخی و حماسی هندیان است ـ مترجم

همچنین روزهائی وجود داشت که برایم بسیار جالب بود : عید های « هولی » که بهنگام بهار برپا میشود و بمناسبت فرارسیدن این عید شادی عظیمی درشهر بوجودمیآید وهمه حق‌دارند بروی‌هم آب بپاشند ، «دیوالی» عید نور وروشنائی که درآن تمام‌خانه‌ها باهزاران‌شعله چراغ وشمع که درظرف‌های سفالی خود میلرزند روشن‌میشود ، عید های «جنماشتمی» که درآن مردم‌هند تولد « کریشنا » خدای قدیمی هند را جشن می گیرند و تانیمه‌شب که ساعت تولد است بیدار میمانند (برای‌ما بچه‌ها بسیار دشوار بود که تا آن ساعت دیر بیداربمانیم) . عیدهای «داسهرا» و «رام‌لیلا» که درآن نمایشات و تآترهای ملی ترتیب داده میشود ، دسته‌ها براه میافتند و افسانهٔ کهنه «راماچندرا» و غلبهٔ اورابر « لانکا » نمایش میدهند و تمام مردم را برای تماشای خود جلب میکنند. همچنین‌همه بچه‌ها برای تماشای تعزیه‌ها و شبیه‌های ماه محرم می‌رفتند. زیرا دسته‌های‌شبیه‌وتعزیه‌ها که با « علم » های ابریشمین حرکت میکردند و سرگذشت دردناك « امام حسن » و « امام حسین » قهرمانان مشهور عربستان دوررا نمایش میدادند برایشان جالب بود . «منشی‌جی» در دو روز که «عید» آنهابود زیبا ترین لباسهایش را میپوشید و به مسجد بزرگ شهر میرفت تا در آنجا مراسم مذهبی را اجرا کند و من بخانهٔ او میرفتم تا از نانهای قندی وشیرینیهای مختلفی که دراین روزها تهیه میکرد بخورم

همچنین عیدهای دیگر کوچکی وجود داشت که برای من بسیار جالب بود . مانند «راکشابندان» و « بهایادج » و نظائر آنها که در تقویم هندی فراوانست . درمیان‌ما و سایر کشمیری‌ها عیدهای‌مخصوص دیگری‌هم‌بود که اغلب‌سایرهندوها آنراجشن‌نمیگرفتند. مهمترین این‌عیدها «نوروز» آغازسال جدید است[1] . برای ما روزنوروز این خصوصیت راداشت که‌همیشه‌لباسهای نومیپوشیدیم‌وهمهٔ بچه‌های‌خانواده‌سکه‌های‌نقره‌عیدی‌میگرفتند.

اما عیدی که ازهمهٔ عیدها برایم بیشترعزیز بودواهمیت‌داشت حادثهٔ سالیانهٔ منظمی بود که همیشه نقش اول‌آنرامن بعهده داشتم . این حادثه عید روزتولدم بود . برای من این روز ، روزهیجان وشادی فوق‌العاده بود . صبح زود مرا بایك ترازوی بزرگ‌وزن میکردند. مرادریك پلهٔ ترازومیگذاشتند و پلهٔ دیگررا با کیسه‌های کوچك گندم وخوراکیهای دیگر می‌انباشتند که بعداً این گندمها و خوراکیها را میان فقیران تقسیم میکردند . بعد ازاین‌تشریفات مقدماتی‌لباسهای نوخود را میپوشیدم و برای دریافت هدایا آماده میشدم . روزتولد بالاخره بایك‌ضیافت بپایان میرسید . درآن موقع خودرا قهرمان روزمیشمردم. تنها اندوه من‌این بود که چرا این روزها کم هستند ودیرفرا می‌رسند . درآنوقت هرگز

۱ـ تقویم سموات پاسمت یك تقویم هندیست که به‌حساب سال‌خورشیدی حساب میشود و اول آن نوروز میباشد . منتها نوروز سال هندی یك ماه زودتر ازسال شمسی ایران است . مترجم

تصور نمیکردم که روزی خواهد آمد که چنین عیدهائی برایم یك تذکراندوهبار ودردناك از گذشت زمان خواهد بود .

گاه اتفاق می‌افتاد که خانواده یکجا بسفرمیرفت تادرعروسی یك پسرعمو ، یایك خویشاوند دورترویا حتی یك دوست خانواده شرکت کند . این مسافرتها برای ما بچه‌ها ماجرای بسیارپرهیجانی بود زیرا در دوران جشن‌های عروسی مقررات و نظامات سختی که مجبوربودیم رعایت کنیم چندان عمل نمیشد ومی‌توانستیم آزادانه هرطور میل داریم رفتارکنیم وشاد باشیم . معمولا خانواده‌های متعددی که برای شرکت در عروسی دعوت شده بودند در «شادی خانه»[1] جمع می‌شدند وطبعاً عدهٔ زیادی بچه‌ها ازهرجنس وهرسن یك‌دیگررا پیدا میکردیم . درچنین مواقع دیگر ازنداشتن رفیق‌شکایت نداشتم . وما از بازی‌ها وشوخی‌های بدی که برایمان ممنوع بودسرمست‌میشدیم بدون اینکه نگران‌باشیم که بزرگترها گاه‌بگاه اسباب زحمتمان بشوند وعیشمان را برهم بزنند .

در هند عروسی چه برای فقرا و چه برای ثروتمندان موجب یکرشته ولنگاریها و ولخرجیهای فراوانست که همه‌ناچارند انجام‌دهند ودرواقع بیمورد و بیمصرف‌است وجای هرنوع انتقادی دارد . صرفنظرازولخرجی هیچ چیز باندازهٔ تماشای لوازم واشیاء بیهوده ومبتذلی که همراه عروس وداماد میکنند ودرآنها حتی یکذره هم ارزش وذوق هنری و زیبائی وجـود ندارد ناراحت‌کننده نیست . البته طبعاً موارد استثناء هـم وجود دارد . مسئول واقعی این‌وضع ناشایست طبقهٔ متوسط هستند . فقراهم ولو با قرض باشد دست از ولخرجی بیهوده برنمیدارند . اما بسیارنادرست خواهدبود که مثل بعضی اشخاص تصور کنیم که فقرآنها بعلت پیروی جنون‌آمیز ازاین رسوم و بخاطر این ولخرجی‌های مواقع عروسیهاست . اغلب فراموش میکنند که زندگی فقرا بعلت یك نواختی خود بسیارتیره و کسالت‌آور است باین‌جهت وقتی گاه‌بگاه یك‌عروسی برایشان پیش میآید ، با جشنها و با آوازها وبا مراسم سرگرم‌کننده‌اش در نظرشان همچون واحهٔ نشاط‌انگیزی در میان بیابان‌سوزان زندگی بیروح وخشکشان جلوه می‌کند . مراسم یك عروسی وشرکت در آن برای فقیران درواقع همچون رهائی موقتی اززندگی بیحاصل وخسته‌کنندهٔ روزانه و وسیله‌ئی برای فرار ازابتذال زندگی ووجود میباشد بنابراین کدام بیرحم حاضراست‌این تسلیت موقتی راهم‌ازآنها که اینقدر کم فرصت شاد بودن وخندیدن دارند بگیرد ؟ طبعاً باید جلوگشادبازیها راگرفت وولخرجی‌ها را محدود ساخت . هرچندکه درمورد فقیران این کلمه نامناسب است زیرااگرچه خرج آنها به‌تناسب زندگیشان زیاد میشود و موجب قرض و ناداری‌میگردد و میتوان آنرا به ولخرجی‌تعبیر کرد، اما درواقع آنها آنقدرفقیرند

۱- نهرو همین کلمهٔ فارسی را بکاربرده است . مترجم



جواهرلعل ومادرش سواروپ رانی
سال ۱۸۹۱
(نهرو کمتراز دوسال دارد)

که تمام آنچه ولخرجی مینامیم ازمبلغ بسیار ناچیزی تجاوز نمیکند . درعین حال نباید کاری کرد که زندگی تیره ودشوار آنها کم شادی‌تر وسیاه‌تر از آنچه هست بشود .

همچنین برای طبقات متوسط هم صرفنظر ازولخرجی‌ها وزیاده‌رویها این عروسیها بهانه‌ئیست برای تشکیل اجتماعات و برای ملاقات های آشنایان ودوستان وخویشاوندان که پس ازمدتها می‌توانند یکدیگررا بازیابند ودیداری تازه کنند . هند سرزمین وسیع وپهناوریست و برای دوستان و آشنایان آسان نیست که یکدیگر را ملاقات کنند و البته ملاقات کردن عدهٔ زیادی ازدوستان وخویشان خیلی دشوارتر میباشد . باین‌جهت است که جشن‌های عروسی‌وشرکت درآنها مورد توجه و علاقهٔ عمومی‌است . تنها تظاهر عمومی که میتواند باجشن‌های عروسی‌رقابت کندوحتی درمواردبسیار کثرت جمعیت وتعدادشرکت کنندگان در آن ازجشن‌های عروسی هم بیشتر بوده است اجتماعات سیاسی و کنگره‌های متعددیست که برای موضوعات گوناگون تشکیل میگردد .

اهالی کشمیرهمیشه نسبت باهالی سایر نقاط هند بخصوص درهندوستان شمالی مزیت داشته‌اند . درمیان آنها هرگز « پرده »[1] مرسوم نبوده است وزنان را از مردان جدا نمیکرده‌اند . بعدها وقتی که مردم کشمیر با سایر اهالی هند که در روی دشت‌ها زندگی میکردند تماس یافتند این‌رسم را که درآن‌مناطق رواج داشت بکار بستند اما بازهم فقط‌در قسمتی ازکشمیر «پرده» متداول گردید و آنهم درمورد ارتباطشان با هندیهائی که اهل کشمیر نبودند . درضمن باید دانست در موقعی که من از آن صحبت میکنم درشمال‌هند که بیشترمردم سرزمین‌مادری من در آن سکونت داشتند رسم «پرده» وحجاب‌نشان موقعیت و امتیاز اجتماعی بود . مردم کشمیر درمیان خودشان رسم قدیمی‌مراوده وملاقات‌آزادانهٔ زنان ومردان رامحفوظ نگاهداشته‌بودند وآزادانه بمنازل‌یکدیگر رفت‌وآمد میکردند. درموقع جشن‌ها وعیدها یا بهنگام مراسم‌مختلف‌عمومی‌مردان بازنان‌یکجاشرکت میکردند و با هم در یك اطاق می‌نشستند منتها در این اطاقها زنان اغلب در کنارهم و در یك قسمت اطاق جای میگرفتند . پسران و دختران معمولا بـا هم برابر ویکسان شمرده میشدند امـا طبعاً از آزادیهائی کـه امروزه در دنیای غرب مـرسوم و متداول است بهره‌مند نمیشدند .

بدین‌ترتیب دوران کودکی و نخستین سالهای جوانی من سپری شد . گاه اتفاق می‌افتاد که نزاعها واختلافات خانگی پیش‌می‌آمد وطبعاً درخانواده‌ئی بوسعت و بزرگی خانوادهٔ ماچنین اتفاقاتی اجتناب‌ناپذیر بود . وقتی‌که این اختلافات توسعه پیدا میکرد و

۱ـ «پرده» بمعنی حجاب زنان و اندرونی خانه است ودرهندهمین کلمهٔ فارسی رواج داشته‌است. نویسنده هم‌آنرا بهمین صورت بکاربرده است ـ مترجم .

بزرگ میشد بگوش پدرم میرسید که ریاست خانواده را عهده‌دار بود واو ازاین اتفاقات بخشم می آمد وظاهراً اعتقادداشت که این قبیل حوادث براثرحماقتهای زنان اتفاق میافتد. اما من بدون اینکه در این موارد درست چیزی بفهمم احساس میکردم که یك چیزی اتفاق افتاده است زیرا میدیدم بعضی‌ها باهم صحبت نمیکنند وازهم‌دوری میجویندوهروقت هم که باهم حرف میزنند کلمات زشت و خشن بیکدیگر میگویند. از این اتفاقات خیلی ناراحت‌ومتأسف میشدم. دراین‌قبیل‌مواقع دخالت‌پدرم درکارمثل یك زلزله وحشت‌انگیز بوداما آن‌قدرت را داشت که بالاخره مسئله راحل کند واختلاف را مرتفع‌سازد.

یك‌اتفاق کوچك‌هم درزندگی من‌روی داد که مربوط به‌این زمانست و درخاطره‌ام بشکلی فراموش ناشدنی نقش شده است. درآنموقع من‌هفت یا هشت‌سال داشتم. عادت داشتم هرروز بااسب بهمراه یکنفر «سوار» که متعلق به‌یك واحد سوارنظام مقیم‌الله‌آباد بودبگردش بروم. یکروزعصردرحین‌گردش ازاسب بزمین افتادم وحیوان‌نجیب‌وتربیت‌شده‌ام‌که بسیار هم زیبا بود خود را بدون من بمنزل‌رساند. آنروز پدرم چند نفر از دوستانش رابرای بازی تنیس دعوت کرده بود. وقتی که آنها حیوان را دیدند که تنها مراجعت‌میکردهمه بوحشت‌واضطراب‌افتادندوهرکس‌آنجابود بهمراه پدرم با اتومبیلهاو وسایلی که بدستشان‌میافتاد دسته‌جمعی بجستجوی من راه افتادند. این‌جماعت که‌همچون یکدستهٔ بزرگ حرکت میکردند درمیان راه بمن‌برخوردند ودیدندکه من صحیح وسالم برمیگردم. آنهاهم با کمال مسرت وآنطور که شایسته بود ازمن استقبال و پذیرائی کردند ومرا همچون یك قهرمان بخانه برگرداندند.

عرفان الهی

دهساله بودم که خانوادهٔما تغییر منزل داد و درخانهٔ جدیدی سکونت گرفتیم . خانهٔ جدیدمان خیلی وسیع تر بود و پدرم آنرا « آتند باون » (خانهٔ آرامش) نام گذاشت . خانهٔ جدید یك منزل وسیع بود که یك باغ بزرگ و یك استخر آب ضمیمهٔ آن بود . من با کنجکاوی زیاد به همه جای خسانه سر میکشیدم و هر روز چیز تازه ئی در آن کشف میکردم . پدرم بتدریج قسمتهای جدیدی بخانه اضافه میکرد و برای اینکار زمین های تازه ئی را هموار میکردند ، جاها و ساختمانهای تازه ئی ایجاد میشد . تماشای کارگران که مشغول کار بودند برایم مسرت سکر آوری داشت .

درخانهٔما یك استخر بزرگ شنا بود ومن خیلی زود درهمان استخر شنا کردن را آموختم . درآب خودرا خیلی راحت وآسوده میدیدم . درروزهای دراز وسوزان تابستان درهرساعت و هرفرصت به استخر می پریدم وشنا میکردم . عصرها وسرشب ها عده ئی از دوستان پدرم به استخر می آمدند و برای من این موضوع اسباب سرگرمی تازه ئی بود . همچنین وقتی که اطراف استخر وسایر قسمتهای منزل را باروشنائی برق که بتازگی در منزلما برقرار میشد ودرآنزمان در الله آباد تازگی داشت روشن کردند این امر برایم بسیار حیرت انگیز و مسرت بخش بود .

جلسات شنادرآب بادوستان پدرم یکی ازمایه های شادی و نشاط کودکانهٔ من بود . هرگز از ترساندن دوستان پدرم که شنا بلد نبودند خسته و سیر نمیشدم . آنها را به کنار استخر میکشاندم ودرآب هول میدادم وفریاد وحشت آمیز ایشان مایهٔ مسرتم میشد . مخصوصا خاطرهٔ یکی از آنها را هرگز فراموش نمیکنم . « دکتر تج بهادر سایرو » دوران کار آموزیش را درکانون وکلای دادگستری الله آباد میگذراند . او اصلا شنا کردن نمیدانست وبهیچوجه هم میل نداشت که این کاررا یاد بگیرد . معمولا درموقعی که دیگران باستخر میرفتند اولخت میشد و روی نخستین پلهٔ کنار استخر که سی سانتیمتر از آب بلندتر

بود مینشست و اگر میخواستند اورا در آب بکشند فریادهای وحشت آمیز میکشید . خود پدرهم در واقع شناگر خوبی نبود و شنا نمیدانست . اما با نیروی مجاهدت و تمرین و ورزش بالاخره توانست بجائی برسد که از یك‌سر استخر تا سر دیگر آنرا هرطور هست شنا کند .

آنوقت‌ها زمان جنگهای « بوئر » بود ومن حوادث این جنگهارا باعلاقه وذوق و شوق دنبال میکردم و احساسات بسیار دوستانه و درد آمیزی برای بوئر ها داشتم از همان زمان من روزنامه‌هارا میخواندم تا جریان حوادث و جنگهای بوئرها را دنبال کنم . [1]

باز درهمین اوقات بود که یك‌واقعه که درزندگی‌من بسیار اهمیت داشت درخانوادهٔ ما روی داد و آن تولد خواهرم بود . مدتها بود از اینکه تنها هستم و برادر یاخواهری ندارم پنهانی رنج میبردم . میدیدم تمام کسانیکه در اطراف من هستند برای خود برادر یاخواهری دارند . کم کم فکروامید اینکه من‌هم یك‌روز یك‌برادر یایك‌خواهر کوچك برای خود داشته باشم تمام ذهنم را بخود مشغول میداشت و موقعیکه بالاخره خواهرم متولد شد برایم موجب مسرت و شادمانی زیادی گردید . در آن وقت پدرم دراروپا بود . خوب‌بخاطردارم که‌باچه شوق والتهابی درانتظاراین واقعه بودم که‌درنظرم بسیار عظیم مینمود. یکی از پزشکان مراقب مادرم بسراغم آمد و خبرتولد خواهری رابرایم آورد وضمنا ، شاید برای شوخی ، اضافه کرد که من باید خیلی خوشحال باشم که مولود جدید دختر است نه پسر که در موقع تقسیم ارث مقدار هفتگی نصیبش شود . همانوقت احساس کردم که‌خشم و تنفر شدیدی از این فکر در وجودم جوشید و از اینکه ممکن است کسانی خیال کنند که من‌چنین تصورات پستی دارم سخت اندوهگین شدم .

سفر پدرم باروپا درجامعهٔ برهمنان کشمیر طوفانی بر انگیخت . وقتیکه پدرم از سفر بازگشت ازاجرای مراسم مذهبی « پرایاشیت » خودداری کرد . این مراسم مذهبی دراین‌قبیل موارد بعنوان تصفیه از آلودگیها اجرامیشد . چند سال پیش از آن یکی از برهمنان کشمیر بنام« پاندیت بیشان نرایان‌در » که‌بعدهارتیس کنگرهٔ هندهم‌شدبانگلستان رفته بودتادرآنجابتحصیل‌حقوق بپردازدووکیل دادگستری شود. وقتی که بهند بر گشت متعصبین جامعهٔ برهمنان ازهر نوع ارتباطی با او خودداری کردند و باوجودا‌ینکه‌باجرای

---

۱ ـ بوئرها قبایل مهاجر هلندی بودند که در آفریقای جنوبی سکونت گزیدند .

در اوایل قرن کنونی انگلیسها با آنها جنگیدند . بوئرها باکمال دلیری و مردانگی دربرابر آنهامقاومت میکردند اما عاقبت شکست خوردند . در آن زمان دنیا برای مقاومت دلیرانهٔ بوئر ها اهمیت زیادی قایل شد و احساسات تحسین‌آمیزی نشان میداد ـ مترجم .

مراسم «پراياشيت» تن‌درداد اورا ازجامعه وطبقه‌خودراندند. این‌واقعه درجامعهٔ برهمنان ایجاد تفرقه ودودستگی کرد وآنها بدودسته تقریبا متساوی تقسیم شدند.

ازآنزمان ببعد بسیاری ازجوانان طبقهٔ برهمن کشمیر برای تحصیل باروپا رفتند و طبعاً بدستهٔ مترقی واصلاح‌طلب وآزادیخواه برهمنان پیوستند اما همهٔ آنها در مراجعت ناچار مراسم «تصفیه»را انجام میدادند.این‌مراسم بخودی‌خود چیز مهمی نبود و درنظر آنها جنبهٔ‌شوخی پیدا کرده‌بود وارزش عمده‌ئی ازلحاظ مذهبی نداشت. اجرای آن فقط نشان ظاهری تابعیت از اراده ومقررات جامعهٔ برهمنان بود. اغلب کسانی‌که از اروپا برمیگشتند همینکه این‌مراسم‌را بعنوان یك تشریفات ظاهری انجام‌میدادند برخلاف سنن برهمنان همه‌کار میکردند. باغیر برهمنان و غیر هندوان معاشرت ورفت وآمد داشتندو حتی باآنها غذا میخوردند و نشست و برخاست میکردند که هیچ‌کدام از این‌کارها برای برهمنان مجاز نبود.

پدرم از همهٔ آنها جلوتر رفت و حاضر نشدکه هیچگونه اقدام و عملی را بعنوان «تصفیه» حتی برای‌حفظ ظاهر ورعایت تشریفات‌هم‌بپذیردوانجام‌دهد. در نتیجه جامعهٔ برهمنان نسبت باو سخت خشمگین‌گردید واوهم روشی لجوجانه درپیش گرفت. عاقبت عدهٔ زیادی از کشمیریها به پدرم پیوستند و در جامعهٔ برهمنان یك‌گروه سومی تشکیل دادند. بالاخره بعدازچندسال این انشعاب و تفرقه ئی که درمیان برهمنان ایجادشده‌بود ازمیان رفت و براثر تحول فکری و سقوط موانع وسدهای کهنه تقریبا همه تحول جدید را پذیرفتند وباز جامعهٔ برهمنان وحدت‌خودرا بازیافت. بطوریکه اکنون شمارهٔ‌جوانان برهمن هندی از هردوجنس مرد وزن‌که برای تحصیل به اروپا وآمریکارفته‌اند ازاندازه بیرونست ودیگر درمواقع مراجعت آنها هیچگونه تشریفات وقیود قدیمی به‌ایشان‌تحمیل نمیشود. اکنون‌دیگر ممنوعیتی‌که برای‌بسیاری از غذاهـا وجود داشت تقریبا بکلی از میان رفته‌است واین‌قبیل حرفها جز برای یکمشت پیرهای‌کهنه فکر که اکثرشان هم از پیرزنان هستند وجود ندارد. اکنون غذا خوردن با مردم غـیر کشمیری چه هند و چه‌مسلمان وچه غیر هند وامری‌بسیارشایع و متداول است. هیجانات وحرکات‌سیاسی‌سال ۱۹۳۰ وقیامهای ملی برضد انگلیسها آخرین محرمات وممنوعات را هم از میان برد. «پرده» و حجاب از عادات هموطنان کشمیری من بکلی دور شده است و حتی زنان کشمیری دربرابر مردان خارج ازجامعهٔ خود نیز بیحجاب وآزادبیرون‌می‌آیند.هیجانهای سیاسی سال ۱۹۳۰ آخرین ممنوعیت‌هارا دراین‌زمینه ازمیان برداشت.اگرهنوز ازدواج خارج از جامعهٔ برهمنان ظاهرا ممنوع مانده است در عمـل بسیـاری‌کسان این‌کار را کرده‌اند و هرروز هم‌تعدادشان‌بیشترمیشود.هردوخواهرمن‌باکسانی‌خارج ازطبقه وجامعهٔ

خودمان ازدواج کرده‌اند وحتی یکی ازجوانان خانوادهٔما با یك زن مجارستانی ازدواج کرد . قید ازدواج درداخل جامعه و طبقه در هند یك قید مذهبی نیست بلکه جنبهٔ نژادی دارد . درمیان بسیاری ازهموطنان من میل شدیدی برای حفظ خصوصیات نژادی وجنبه های آریائی مـا وجود دارد و بهمین جهت نمیخواهند ببینند که این خصوصیات بـر اثر ازدواج بـا اشخاص خارج از جامعهٔ آریائی خودمان در اقیانوس نژادها و ملل مختلف هندی و غیرهندی غرق و نابود میشود. زیرا درواقع مادرمیان این ملت معدود یك گروه ممتاز معدود ومشخص هستیم[1]

شاید نخستین برهمنی که در روزگار جدید از کشورما بکشورهای غربی‌رفته‌است «میرزا موهن لعل» ملقب به «کشمیری» بوده است که در حدود یکصد سال پیش بسفر پرداخت . میرزا موهن جوان وزیبا بود ودرکالج میسیون خارجی دردهلی‌تحصیل‌میکرد. چون زبان فارسی‌را میدانست اورا بعنوان مترجم‌انتخاب کردند وهمراه یك‌هیئت‌اعزامی انگلیسی بکابل رفت و بعداً از آنجا تمام آسیای میانه وایران‌را دیدن کرد . در هرجای تازه‌ئی که رفت برای خودزنی گرفت ومعمولا بانجیب‌ترین خانواده ها ازدواج میکرد . میرزا موهن لعل کشمیری درایران مسلمان‌شد وزنی ازخاندان‌سلطنتی گرفت‌و بهمین‌جهت به‌او لقب «میرزا» بخشیدند . برهمن مزبور همچنین به اروپا سفرکرد و بحضور ملکهٔ ویکتوریا پادشاه انگلستان معرفی‌شد . اوخاطرات و شرح‌مسافرت‌خودرادر کتاب‌شیرینی نوشته و بجاگذارده است .

تقریبا یازده‌ساله بودم که یك معلم سرخانهٔ جدید برایم‌انتخاب کردند که درمنزل خودمان‌هم سکونت داشت اسمش«فردیناندبروکس» بود. پدرش‌ایرلندی‌ومادرش نمیدانم فرانسوی‌یا بلژیکی بود.اویکی‌ازپیروان پرحرارت‌عرفان‌الهی‌بود. وخانم «آنی بسانت»[2]

---

۱ ـ برهمنان‌که نهرو و خانواده‌ای ازآنها میباشند یکی از طبقات مشخص وممتاز جامعه هند بوده‌اند و چون جامعه هند ازطبقات مشخص تشکیل میشده‌که هرطبقه ازطبقه دیگرجدا بوده وبا دیگران آمیزش واختلاطی نداشته است ، طبقه برهمنان نیز مجبور بوده‌اند قیود و سنن مخصوص خود را محترم شمارند .

مطالبی‌که نهرو در این فصل نوشته قسمتی از قیود را نشان میدهد . فعالیت گاندی و نهضتی‌که او ایجاد کرد بسیاری از قیود را از میان برداشت و راه آمیزش و اختلاط طبقات مختلف مردم هند را گشود. نهرو هم اشاره‌کرده است‌که این تحول فکری بتدریج و با توسعهٔ معلومات و آشنائی بتمدن غربی صورت‌گرفته است .

در ایران باستان پیش از اسلام هم چنین طبقاتی وجود داشته که بعضی ازآثار آن در ایران بعد از اسلام حتی تا زمان ما هم باقی مانده است ـ مترجم .

۲ ـ خانم آنی بسانت ـ که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم نام او در تاریخ هند بنظر میرسد

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

اورا بپدرم توصیه کرده بود . این معلم مدتی قریب سه سال بامن بود و از بسیاری جهات تاثیراو درمن خیلی زیاد بود. درآنزمان تنها معلم دیگری که جزاو داشتم یکنفر پاندیت (برهمن) پیر ومهربان هندی بود که زبانهای هندی وسانسکریت را بمن میآموخت. پس از سالها کوشش وزحمت او معلوماتی که ازین آموزش برایم باقی مانده بسیار ناچیز است . اطلاعات ناقص من در زبان سانسکریت بهمان اندازهٔ معلومات ناچیز بست که اززبان لاتینی دارم که بعدها در «کالج هارو» انگلستان خواندم. درواقع بدون هیچ تردید گناه این نقص بعهدهٔ خود من است زیرادر آموختن این زبانها استعدادو شوق بسیاری نشان ندادم . دستور زبان و گرامر برایم خیلی جالب توجه نیست.

«فردیناند بروکس» ذوق خواندن ومطالعه کردن را درمن بوجود آورد و مقدار زیادی ازکتب انگلیسی را که برحسب اتفاق بدستم می افتاد خواندم. کتاب های مخصوص

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

یك زن فعال و شجاع و دانشمند انگلیسی است که از ۱۸۴۷ تا ۱۹۳۳ زندگی کرد و در راه نهضت استقلال‌طلبی هند فعالیت زیاد داشت .

خانم بسانت در انگلستان با عقاید فلسفی که بوجود خدا را انکار میکرد آشنا شد و ابتدا ازهوداران فعال این فرقه بود بعدها بعقاید عرفانی شرق تمایل پیدا کرد و محبوب فلسفهٔ هندی گشت . عاقبت در سال ۱۸۸۹ « مجمع تئوزوفی (عرفان الهی) پیوست این مجمع را یك خانم روسی بنام « هلناپتروونا بلاواتسکی » که از ۱۸۷۱ تا ۱۸۹۱ زندگی کرد تأسیس نمود . خانم مزبور درباره امور مربوط بروح شناسی و عالم ارواح شهرتی پیدا کرده بود و پس از مسافرتهای زیاد در سال ۱۸۷۵ با همکاری سرهنگ « اولکوت » در نیویورك بنام « مجمع تئوزوفی » تأسیس کرده بود . خانم بلاواتسکی در سال ۱۸۷۹ به هند رفت و با عقاید عرفانی هند هم آشنا شد و از « آدیار » که در نزدیکی شهر « مدرس » است یك مرکز تئوزوفی بوجود آورد .

بعد از مرگ او خانم « آنی بسانت » که زنی بسیار فعال بود کارهای تئوزوفی را بزعامت سرپرستی میکرد و توسعه داد .

ضمناً خانم بسانت در زمینه‌های سیاسی هم فعال بود و برای تحصیل استقلال هند میکوشید . همین خانم است که «جامعهٔ خود مختاری هند» را تأسیس کرد و در سال ۱۹۱۶ ریاست آنرا عهده‌دار بود . بعلاوه این خانم به سازمان کنگرهٔ ملی هند در که یك سازمان وسیع سیاسی بود و برای کسب استقلال هند میکوشید پیوست و در سال ۱۹۱۷ ریاست این سازمان را بعهده داشت . خانم آنی بسانت مخصوصاً درسالهای ۱۹۱۶ و ۱۹۱۷ برای نهضت ملی و استقلال‌طلبی هند خیلی میکوشید و بهمین جهت از طرف دولت انگلستان تحت فشار واقع شد و بازداشت و محبوس گردید در فصل پنجم در متن کتاب اشاراتی به فعالیت‌های او شده است .

نام خانم بسانت در تاریخ استقلال هند و فعالیت آزادیخواهانه زنان هند بصورت یك قهرمان ثبت شده است. از او چند کتاب هم باقیست از جمله « چرا هوادار تئوزوفی شدم » (سال ۱۸۸۹) ، «سرگذشت من» (۱۸۹۳) و « مسئله مذهب در هند » (۱۹۰۲) ـ مترجم .

کودکان و بخصوص کتبی‌را که برای پسران نوشته شده‌بود خیلی میخواندم آثار «لویس کارول» و کتابهای « جنگل » و « کیم» رابسیار دوست میداشتم. تصاویر و نقاشی‌هائی که « گوستا ودوره» برای کتاب «دون کیشوت» کشیده بودمرامسحور ومجذوب‌میساخت. کتاب «نانسن» که درآن شرح مسافرتش را بقطب شمال نوشته بود میدانهای تصورات وتمایلات جدیدی در برابرم بوجود میآورد . بخاطر دارم که بیشتر رمان‌های «والتر ـ اسکات» و « دیکنز » و «تاکری»و کتابهای خیالی «ولز»وداستان های«مارك‌تواین» وهنرنمائیهای « شرلوك هلمس » را خواندم . کتاب «زندانی‌زاندا» مرامرتعش‌میساخت. کتاب « سه‌مرد دریك قایق » اثر « ژروم ـ ك ـ ژروم » منتهای مسرت وشادمانی را برایم بوجودمی آورد. خاطرهٔ دو کتاب‌دیگرنیز هنوز در ذهنم باقیست یکی«تربلبی» اثر «دوموریه» ودیگری « پترایبتسن » . همچنین از همان زمان باشعر آشنا شدم و آنرا دوست‌میداشتم. این ذوق تا اندازهٔ زیادی در میان تمام تحولاتیکه در روحیاتم من روی داده هنوزهم باقی مانده است .

« بروکس » همچنین مرا با اسرار علوم آشنا ساخت . ما باهم و با جمع آوری مشتی اسباب واثاثیه از اینجا و آنجا در خانه یك آزمایشگاه کوچك ترتیب دادیم که ساعات زیادی را باذوق وشوق فراوان درآن میگذراندم و بارها آزمایشهای فیزیکی و شیمیائی‌را تکرار میکردم .

علاوه براین تعلیمات وتحصیلات‌عادی که دنبال میکردم نفوذ «فردیناندبروکس» مرا بزمینه‌های دیگری‌هم کشاند که تامدتی تاثیر عمیقی درمن‌داشت. اومرا باعرفان‌الهی آشناساخت . هرهفته جمعی ازالهیون پیش‌او میآمدند و دورهم جمع میشدند.من‌درجلسات آنها حضور میبافتم و کم کم حرفها و افکار آنها در من اثر میگذاشت . آنها در بارهٔ مباحث ماوراءالطبیعه وبازگشت مجدد روح درقالبهای جدیدوتناسخ و «اجساد نجومی» وسایر عناصرمافوق‌طبیعت وهیجانات روحی وفلسفهٔ «کارما» که‌یکی ازفلسفه های روحی مذهبی‌هنداست مباحثه‌و گفتگومیکردند واغلب از کتاب ضخیم «مادام بلاواتسکی» وسایر الهیون یا از کتب مقدس‌هند و « دامابادا » کتاب مقدس بودائی وآثار دیگری ازسایر فیلسوفان وعرفا شواهدی میآوردند.من از حرفهای آنها سردر نمیآوردم‌وچیزی‌نمیفهمیدم اما مجموع مذاکرات آنها برایم مرموز وجذاب بود وچنین بنظرم میآمد که کلیدطلائی اسرار مخفی عالم‌وجود دربرابرم میدرخشد . براثر شنیدن این گفتگوها برای‌نخستین‌بار دربارهٔ مذهب و دربارهٔ وجود عوالم‌دیگر ودنیای بعد ازمرگ بتفکر میپرداختم. مذهب هند ومخصوصاً درنظرم اهمیت وعظمت فراوانی پیدا کرد. این‌اهمیت بخاطر ادعیه‌ومراسم مذهبی که بنظرم جالب میآمد نبود بلکه بیشتر بخاطر کتابهای بزرگ و ضخیم مذهبی

«اوپنیشد»[۱] و «بهگودگیتا»[۲] بود که بنظرم‌مهم جلوه میکرد . طبیعی است که از این کتابها هیچ‌چیز نمی فهمیدم اما در نظرم همچون عجایب شگفت انگیز بودند . اجساد نجومی‌را درخواب میدیدم وخودرا درحالی تصور میکردم که در آسمانها بوسیلهٔ نیروهای نامرئی و ناشناس پرواز میکنم و مسافات بی‌پایان‌را از زیر پا میگذرانم . این رؤیاها و این تصورات، بدون‌هدف معینی با تناسب‌های عظیم اغلب تمام وجود مرا درخود میگرفت وگاهی مناظر ودورنماهای آفاق ناشناس و بیلاقات وسیع را در بالای سر خود با تمام جزئیاتش میدیدم در حالیکه همه جز خیال چیزی نبود و نمیدانم تعبیر کنندگان جدید خوابها و کسانی مانند « فروید » ودیگران این رؤیاها و تصورات مرا چگونه تفسیر و توجیه میکنند .

درهمین اوان « خانم آنی بسانت » که باپدرم هم‌دوست بود و فردیناند بروکس را برای معلمی‌من توصیه کرده‌بود بشهرما الله‌آباد آمد وچندسخنرانی در بارهٔ فلسفهٔ الهی ایراد کرد که من‌هم در آنها حضور یافتم . وقتی ازاین جلسات سخنرانی بیرون میآمدم درحال انقلاب حیرت آمیزی بودم . فصاحت سخنان او مرا منقلب میساخت و مطالب او مرا در دنیای مه‌آلود رویاها وتصورات فرو میبرد . باوجود آنکه بیش از سیزده سال نداشتم تصمیم گرفتم در «مجمع تئوزوفی » عضوشوم . وقتی برای اینکار از پدرم اجازه خواستم درحالیکه می‌خندید بمن‌اجازه‌داد.راجع باین‌موضوع‌در کمال‌لاقیدی‌رفتارمیکرد. نه موافقت و نه‌مخالفتی نشان میداد. این کم توجهی‌او نسبت بموضوعی که در نظرم بسیار مهم جلوه میکرد خیلی مرا ناراحت ساخت . باوجود کمال تحسین و احترامی که‌از جهات مختلف برای اوقائل بودم بازهم دراین‌مورد فکر میکردم که‌او «ذکاوت‌کافی ندارد » . واقعیت این‌بود که اوخیلی بیش‌از من باین افکار آشنا شده‌بود و حتی کمی پس‌از تشکیل مجمع تئوزوفی ودرهمان وقتی که مادام بلاواتسکی که ازمبلغین ممتاز این‌فلسفه‌بوددرهند اقامت داشت پدرم عضو مجمع‌هم شده‌بود.طبعاً او بیشتر بخاطر کنجکاوی خود و نه‌بخاطر اعتقادات مذهبی به این‌جمعیت نزدیك‌شده‌بود. بهمین جهت‌هم بزودی‌به‌آن بیعلاقه گردید. اما بعضی ازدوستانش که درهمان وقت‌عضو مجمع شده‌بودند مقاومت کردند و در این راه

---

۱ ـ « اوپنیشد » Upanishads متن های مذهبی هندوست که در آنها عقاید مذهبی « ودی » بیان‌شده است ـ مترجم .

۲ ـ بهگودگیتا ـ Bhagwad Gita ـ بمعنی « آواز خدائی» منظومه نیست مذهبی که شامل قسمتی از حماسه سانسکریتی « مهابهاراتا » میباشد .

مهابهاراتا یك حماسهٔ باستانی هندیست که جنبه‌های فلسفی و مذهبی دارد و از ارکان عمدهٔ مذهب هندو بشمار میرود ـ مترجم .

بمراتب عالی و کمالات روحی‌هم ارتقاء یافتند .

درهرحال مـن در سیزده سالگی عضو مجمع تئوزوفی شدم وخودخانم آنی بسانت تعلیمات مربوط بآنرا که شامل یکرشته نصایح‌وآشناشدن بابعضی‌علامات ورسوم مرموز بود بمن آموخت . این‌رسوم و علائم بدون شك از فراماسونها به پیروان تئوزوفی ارث رسیده‌بود . تئوزوفی مرا مجذوب میساخت . درکنگرهٔ بزرگ هواداران این فلسفه که درشهر بناوس تشکیل گردید من هم‌شرکت کردم‌ودرآنجا کلنل‌الکوت[1] پیرا باریش‌سفید بلند وزیبایش دیدم .

طبعاً خیلی دشواراست که اکنون پس از سی‌سال درست بخاطر بیاورم که در آن وقت ودرآن‌سالها که درآستان بلوغ بودم ازلحاظ حرکات خارجی‌وحالات‌روحی‌ودرونی خود به‌چه‌چیز شبیه بوده‌ام اما چنین خیال‌میکنم که درآن دوران که مجذوب‌تئوزوفی‌شده بودم مسلماً من‌هم همان حالات سنگین و کسل کننده‌راداشته‌ام که از مشخصات اعضای این فرقه‌چه‌زن وچه مرد میباشد (یابوده‌است) . حتما من‌هم‌خیلی بیمزه وخشك بوده‌ام وتصور میکرده‌ام که ازمردمان ممتاز میباشم که بردیگران امتیاز فراوان دارند و بیقین‌پسران‌و دختران همسال وهمسن‌من رویهمرفته نسبت بمن بانگاهی‌تمسخر آمیز مینگریسته اند و مرا رفیق نامناسب و کسل کننده‌ئی شمرده‌اند .

کمی پس‌از آنکه معلم خصوصی‌من « فردیناند بروکس» از پیش ما رفت من هم تماس وارتباطم با تئوزوفی قطع‌شد وورمدت خیلی کوتاهی و شاید هم از آن جهت که میخواستم برای ادامهٔ تحصیلات بانگلستان بروم این افکار بطور کلی از زندگی‌من محو شد . بااینهمه سالهائی که با « بروکس » گذراندم مسلماً درمن اثرات بسیار گذاشت و بسیاری چیزها را باو و به افکار تئوزوفی که درآن زمان با آن در تماس بودم مدیون هستم . این خاطرات خوش مانع آن نشدکه بعدها از قدر و منزلت هواداران این فلسفه در نظرم کاسته شود . اینها درواقع بیش‌ازآنکه گروهی از مردم ممتاز باشند ، اشخاص خیلی‌عادی باافکار محدود وبسته بنظر میآیندکه آسایش‌وامنیت خاطر محدودخودشان‌را برزندگی پرمخاطره ترجیح میدهند و سهولت زندگی را بر زندگی دشواری که محتملا به شهادت منتهی شود مرجح میشمارند . فقط خانم بسانت همیشه مورد تحسین و احترام گرم وفراوانم‌بوده است .

تاآنجاکه بخاطردارم‌حادثهٔ‌دیگری که‌بعدازآن‌خیلی‌درمن تاثیر کرد ماجرای‌جنگ روسیه و ژاپن بود پیروزیهای درخشان ژاپنی های آسیائی بر روسهای استعماری مرا سرمست میساخت وهرروز با بیقراری درانتظارروزنامه بودم‌تاخبرهای تازه‌ئی‌دراینباره

---

۱ ـ بحاشیه صفحهٔ ۴۷ رجوع کنید ـ مترجم .

بخوانم . مقادیر زیادی کتاب دربارهٔ ژاپن خریدم وسعی میکردم قسمتی ازآنهارابخوانم. کم کم احساس میکردم که در تاریخ ژاپن مستغرق شده‌ام. با اینهمه افسانه های قهرمانی « سامورائیها » و ژاپنی های قدیم واشعار مطبوع « لافکادیوهیرن » مرا مجذوب و سرمست میساخت .

من ازافکار واحساسات وطن پرستانه و ناسیونالیستی لبریز بودم . در رؤیاهای خود میدیدم که هند و آسیا یوغ اسارت اروپائیان را درهم میشکنند . خود را بشکل قهرمانی بنظر می آوردم که شمشیر دردست بخاطر وطنم و برای آزادی وطنم مبارزه میکنم.

چهارده ساله بودم. در منزل ما کم کم وضع زندگی عوض شده بود . پسرعموهایم که از من مسن تر بودند هر کدام شغلی پیدا کرده واز کانون مشترک خانوادگی جداشده بودند و برای خود کانون جداگانه‌ئی ترتیب داده بودند . در من علاقه‌های جدیدی بوجودمیآمد. احساسات مبهم وجدیدی درروحم ایجاد میشد. کم کم به جنس مخالف توجه بیشتری نشان میدادم . هرچند بازهم اجتماعات پسران را ترجیح میدادم وشأن خودنمیدانستم که بادختران آمیزش داشته باشم. اما گاه بگاه درضیافتهائی که ازطرف اهالی کشمیر داده میشد و در آنها اغلب دختران خوشگل وزیبا فراوان بودند یا در فرصتهای دیگری که اجتماعات مختلفی تشکیل میشد. یك نگاه یا یك تماس کوچك دست، مرا گرم میکرد و بهیجان می آورد.

درماه مه سال ۱۹۰۵ که پانزده سال داشتم ما با کشتی بطرف انگلستان حرکت کردیم. پدرم ومادرم وخواهر کوچکم ومن همه دراین سفر باهم بودیم .

٤

کالج هارو و دانشگاه کمبریج

ماممه به اواخرخود رسیده‌بود که ماوارد لندن شدیم . ما در بندر «دوور» پیاده شده بودیم . درقطار راه‌آهن که ما را از «دوور» به‌لندن‌میبرد روزنامه ها راکه خبر پیروزی عظیم ودرخشان نیروی دریائی ژاپن‌را برنیروی دریائی روسیه در «تسوشیما» نوشته بودند خواندم و از این اخبار بسیار خوشحال بودم . فردای روز ورود ما روز مسابقهٔ اسب‌دوانی معروف «دربی» بود که‌معروف‌ترین مسابقهٔ‌اسب‌دوانی انگلستان‌است. مابتماشای مسابقه رفتیم که برایم‌بسیار جالب‌بود .

بخاطردارم که درهمان اوایل ورود به‌لندن‌با « دکتر انصاری »[1] ملاقات کردیم که در آنوقت از بهترین دانشجویان هندی بود و دانشگاه را با موفقیت درخشانی پست سر گذارده بود. درآنزمان دریکی ازبیمارستانهای‌لندن‌طبیب‌داخلی بود .

خوشبختانه بخت داشتم و توانستم در کالج «هارو» که از معروف ترین مدارس انگلستانست وشبانه روزیست پذیرفته شوم وثبت نام کنم زیرا من پانزده ساله بودم‌وسنم کمی ازحدی‌که برای ورود درکالج‌هارو قبول میکردند گذشته بود. پدرومادروخواهرم به‌کشورهای اروپا رفتند وپس‌ازچند ماه بهند برگشتند .

نخستین‌بار بود که خودرا در میان خارجیان تنها میدیدم . در ابتدا احساس عجیبی داشتم . خودراکم میکردم . دلم تنگ میشد . احساس غربت میکردم . اما همهٔ‌اینهادوام زیادی نکرد . کم کم توانستم‌خودم‌را بابدوخوب زندگی‌کالج موافق سازم .کار ودرس‌و بازیها مرا بخود مشغول‌داشت . باوجوداین هرگز چنانکه باید نتوانستم‌خودرا بازندگی ودنیای جدید منطبق سازم . دائماً در دل خود احساس میکردم که من باین محیط تعلق

---

۱ ـ دکتر مختار احمد انصاری از شخصیت های ممتاز هند و رجال کنگرهٔ ملی هند است که با گاندی دوستی داشت . معمولا گاندی در دهلی همیشه بخانهٔ او میرفت . دکتر انصاری در نهضت ملی هند نقش نمایانی داشته است ـ مترجم .

ندارم و مسلما دیگران‌هم احساس میکردند که من‌از آنها ومثل آنها نیستم . باین جهت کمی تنهامانده بودم . اما مجموعا باکمال علاقه در تمام بازیها ، ورزشها و مسابقه ها شرکت میکردم . البته درهیچیك ازآنها خیلی‌درخشان نبودم اماخیال میکنم‌درهیچکدام هم خیلی ناشایستگی و بیعرضگی نداشتم.

در آغاز کارمرا در کلاسی‌جا دادند که نسبت به‌سنم کم بود و علت آن اطلاع‌ناچیزم در زبان لاتینی بود . اما بزودی بکلاس بالاتری رفتم. در دروس مختلا و مخصوصاً دراطلاعات ومعلومات عمومی ازشاگردان همسن خودم پیش بودم . به چیز های مختلفی اظهار علاقه میکردم‌که خیلی بیش‌از دیگران بود . روز نامه ها وکتابها را با اشتهای فوق‌العاده و بی‌پایانی میبلعیدم . بخاطرم هست برای پدرم نوشتم‌که جوانان انگلیسی در نظرم بسیار تهی و بی‌مزه هستند زیرا همینکه صحبت‌ازموضوعات ورزشی تجاوز میکرد دیگر هیچ‌چیز گفتنی نداشتند. باوجود این‌بعضی‌جوانان استثنائی‌راهم‌مخصوصادر کلاسهای بالاتر پیدا میکردم .

خیال میکنم دراواخر سال ۱۹۰۵ بود که انتخابات عمومی انگلستان‌انجام‌میگرفت ومن باذوق وشوق فراوان آنرا دنبال میکردم . آن‌انتخابات به‌پیروزی‌درخشان‌لیبرالها منتهی گردید . دراول سال ۱۹۰۶ معلم‌ما یکروز ازهمهٔ ما سئوال کرد که در بارهٔ دولت جدید چه میدانیم و بسیار متعجب شد که دید در کلاس ما فقط من بودم که حتی دربارهٔ جزئیات این‌موضوع اطلاعات کاملی داشتم و فهرست کامل اعضای‌کابینهٔ جدید « کامپبل ـ بانرمن » را میدانستم .

علاوه برسیاست ، نخستین پیشرفت‌های هوا‌پیمائی هم مرا مجذوب‌خود میساخت. آن‌وقت دوران شهرت برادران « رایت » و « سانتوس‌دومون » بود که بدنبال آنها نوبت « فارمن » و « لانام » و « بلریو » فرا رسید . بعلت ذوق و شوقی که داشتم برای پدرم نوشتم که بزودی خواهم توانست برای تعطیلات آخر هفته از راه هوا برای دیدن‌او بهند بروم .

درآنوقت جزمن ، چهار یا پنج‌نفر جوان هندی دیگرهم‌درکالج « هارو » بودند. من‌آنهارا خیلی بندرت ودرمحل سکونت خودشان میدیدم . اما در محل سکونت ما که عمارت مرکزی‌بود پسر « گیکوار بارودا » نیز بودکه خیلی ازمن بزرگتر بود. بازی کریکت‌راکه یك‌بازی ورزشی ملی انگلیسی است خیلی‌خوب بازی میکرد و ازاین‌جهت خیلی معروف ومشهور بود . اوتقریبابعد از ورود من بکالج ازاین مدرسه رفت. کمی‌بعد پسر ارشد « مهاراجه‌کاپورتالا » بمدرسهٔ ما آمدکه نامش « پارامجیت سینگ » بود و بعدهابه « تیکوصاحب» مبدل شد . اوهیچوقت نتوانست خودرا با محیط مدرسه منطبق

سازد . همیشه ناراحت و اوقات تلخ بود و نمیتوانست با دیگران که اغلب خودش و طرز رفتارش را مسخره میکردند آمیزش داشته باشد . خیلی عصبانی میشد و بآنها میگفت که اگر گذارشان به «کاپورتالا» بیفتد انتقام تمام کارهایشان را خواهد گرفت و طبعا این تهدیدها بهیچوجه مفید واقع نمیشد . پیش از آمدن بانگلیس چندماه در فرانسه مانده بود و خیلی براحتی به زبان فرانسه حرف میزد . اما عجیب این بود که این آشنائی بهیچوجه در کلاس زبان فرانسه بکارش نمیآمد زیرا در واقع روش تعلیم زبانهای زنده در دبیرستانهای بزرگ انگلیس خیلی عجیب و شگفت انگیز بود !

یك ماجرای عجیب را بخاطر دارم که متعلق به آن زمانست . یکشب ، نیمه شب ، سرپرست شبانه روزی باطاقهای ما آمد . همه جارا جستجو کرد و تمام خانه را گشت . همه میدانستند که « پارامجیت » یك چوب دستی سر طلائی زیبا را گم کرده است . اما از جستجو و تحقیقات نتیجه ئی بدست نیامد . دو سه روز بعد مسابقهٔ سالیانه و معروف میان دو کالج «ایتون» و «هارو» صورت میگرفت . روز بعد از مسابقه چوبدستی را در اطاق صاحبش پیدا کردند . مسلما کسی خواسته بوده است که در روز مسابقه و در زمین معروف به « لردها » آن را نمایش دهد و با آن جلوه کند و بعدا آنرا بجای خود برگردانده بود .

در عمارت ما و در ساختمانهای دیگر چندین نفر یهودی نیز بودند . آنها با سایر رفقای ما خیلی خوب رفتار میکردند . باوجود این همیشه یك نوع احساسات ضد یهودی درمحیط سکونت ما احساس میشد . همیشه به آنها میگفتند « یهودیهای کثیف » و بزودی بطور غیر ارادی من هم کم کم فکر میکردم که یك « انسان شریف » باید همینطور رفتار کند . درصورتیکه من هرگز درزندگی خود ضدیهود نبوده ام و درمیان یهودیان دوستان بسیار خوب و متعددی داشته ام .

کم کم با «هارو» عادت کردم و از آنجا خوشم میآمد ولی با اینهمه احساس میکردم که این کالج با من و ذکاوت و معلومات من متناسب نیست . دانشگاه مرا بخود مجذوب میساخت . درسالهای ۱۹۰۶ و ۱۹۰۷ اخباری که ازهند میرسید مرا سخت بهیجان میآورد هرچند جز اخبار مختصری که در روزنامه های انگلیسی درج میشد اطلاع دیگری بدست نمیآوردم اما همین ها کافی بود که بفهمم در وطنم ، در « بنگال » ، در « پنجاب » و در « مهاراشترا »[1] حوادث مهمی جریان دارد . از اسارت « لالا لجپت رای »[2] و « آجیت ـ

۱ ـ هرسه از استانهای معروف هند هستند ـ مترجم .

۲ ـ لالا لجپت رای (Lâjpat Ray) یکی از مردان سیاسی و اجتماعی معروف هند است که در سال ۱۸۶۵ متولد شد اصلا از اهالی « لودیانا » بود و درلاهور بوکالت دادگستری اشتغال داشت . در فحطی سالهای

بقیه حاشیه در صفحهٔ بعد

سینگ »[1] صحبت میشد ومخصوصاً چنین بنظر میرسید که بنگال درحال انقلاب است . نام «تیلك»[2] درمیان اخباری که از «پونه» میرسید بارها بچشم میخورد . «سوادشی »[3] و بایکوت و تحریم ارتباط با انگلیسها خیلی رواج یافته بود . تمام این خبر ها مرا عمیقاً بهیجان میآورد اما در «هارو» حتی یکنفرهم پیدا نمیکردم که بااوحرف بزنم و دربارهٔ این موضوعها صحبت کنم.درموقع تعطیلات چندنفر ازپسرعموها ودوستان دیگر هندیم را دیدم و توانستم احساساتم را کمی تسکین دهم .

ازجملهٔ کتابهائیکه در دوران تحصیل بعنوان جایزه بمن دادند یکی کتابی بود بقلم « ك . م . ترولیان » که دربارهٔ « گاریبالدی» مرد انقلابی ومعروف ایتالیا نوشته بود . مطالعهٔ کتاب مرامجذوب خود ساخت و باکمال عجله دوجلد دیگر این اثر نفیس راخریدم و با دقت زیاد غرق مطالعهٔ زندگی این قهرمان تاریخی شدم.پیش خود مجسم میکردم که درهند نیز چنین کارهای عالی وچنین مبارزات دلیرانه‌ئی برای آزادی بوجود میآمد.درذهنم هند و ایتالیا بشکل عجیبی بهم پیوند شده بود . بتناسب یك چنین رؤیاها و تصوراتی دیگر محیط محدود کالج «هارو» درنظرم بیشتر تنگ وفشرده جلوه میکرد ودلم میخواست

بقیه حاشیه از صفحهٔ قبل

۱۸۹۶ و ۱۸۹۹ وهنگام زلزله کانگرا درسال ۱۹۰۵ سازمانهای وسیعی برای خدمت ومعاضدت عمومی بوجود آورد. لجپت رای درکنگرهٔ ملی هند عضویت داشت وبرای فعالیت‌های تبلیغاتی به انگلستان و آمریکا سفر کرد . در ۱۹۰۷ هنگام اغتشاشات هند که او بوطن برگشت بازداشت شد و بزندان رفت . از ۱۹۱۴ بفعالیت‌های آموزشی پرداخت. در همین‌اوان بود که نهرو اورا در انگلستان دید . درسالهای بعد لجپت رای درنهضت ملی نقش‌های مهم‌تری داشت. در سال ۱۹۲۱ بار دیگر بزندان افتاد . بطوریکه در صفحات آینده کتاب خواهیم دید در سال ۱۹۲۸ هنگام تظاهرات عمومی از طرف یك افسر انگلیسی پلیس مضروب شد و ظاهراً براثر همین ماجرا درگذشت . مرگ او در هند هیجانی ایجاد کرد . لالالجپت‌رای از طرف مردم با لقب « شیربنگال » نامیده میشد. دراواخر جنگ‌جهانی اول که برای فعالیت تبلیغاتی بنفع نهضت ملی هند به آمریکا رفته بود کتابهای « هند جوان » و « آینده سیاسی هند » را در آنجا نوشت ـ مترجم .

۱ ـ از مردان انقلابی و لیدران ملی هند است که اورا زندانی و تبعید کردند ـ مترجم

۲ ـ بال گنگادر تیلك (Tilak) ـ ازپیشوایان نهضت ملی هند در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن‌بیستم است . در ۱۸۵۶ متولدشد ودر ۱۹۲۰ در بمبئی وفات یافت . تیلك در نهضت کنگرهٔ ملی هم شرکت داشت و از سران آن بشمار میرفت . هواداران اورا تا هندنها افراطی مینامیدند .

تیلك مرد مبارزی بود و در راه مبارزه با استعمار انگلستان بارها بزندان افتاد . هندیان معمولا اورا بالقب « لوکامانیا » یعنی « محبوب مردم » مینامیدند . در صفحات آینده کتاب هم اشاراتی دربارهٔ او هست ـ مترجم .

۳ ـ مصرف کردن کالای ملی و تحریم اجناس خارجی ـ مترجم .

۵۳۴۶۸

که هرچه زودتر به‌محیط فراخ ووسیع دانشگاه بروم. این آرزویم‌را برای پدرم نوشتم و موافقت او را جلب کردم و بالاخره پس‌از دوسال اقامت درکالج که برای‌عادت کردن با آن خیلی زیاد نبود «کالج‌هارو» را ترك گفتم.

من کالج «هارو» را باکمال میل خود ترك میگفتم اما خوب بخاطر دارم که در روزوداع چنان‌احساس ناراحتی‌میکردم که چشمانم پراشك شده بود. ودرهرحال باعزیمت ازآنجا فصلی اززندگی من پایان میبافت. با وجود این اکنون از خود میپرسم که آیا آن اندوه واقعاً طبیعی و عمیق بود یا بر اثر احساس اینکه من «باید» غمگین باشم و سنت های مدرسه و سرود های کالج این امررا بما تعلیم داده بود چنان حالتی داشتم؟ نسبت باین سنت ها خیلی حساس بودم و شاید این احساسم از آنجهت بود که معمولا میخواستم خود را با محیط هماهنگ به بینم وازاینرو اقدامی برخلاف رسوم نمیکردم.

«کمبریج» کالج «ترینیتی» ... ابتدای اکتبر ۱۹۰۷ هفده یا قریب هیجده‌سال‌داشتم. ازفکر نخستین سال دانشجوئی خود مغرور بودم وازاینکه نسبت به «هارو» میتوانستم حالا خیلی آزادانه‌ترو موافق دلخواه خود رفتار کنم خیلی شادمان بودم. از زنجیر نخستین سالهای جوانی آزاد شده بودم وچنین احساس میکردم که حالا میتوانم مثل مردم بالغ‌و رشید رفتارکنم. با ناشیگری وحجب زیاد درمسابقه‌های دانشگاهی حضورمی‌یافتم. در کوچه‌های باریك شهر کوچك[۱] گردش میکردم واز دیدن آشنایانی که‌داشتم‌لذت‌میبردم.

سه سال را در کمبریج گذراندم. سه سال آرام و بدون دغدغه که بکندی همان رودخانهٔ کوچکی که ازشهر کمبریج میگذرد میگذشت. سالهای بسیار مطبوعی که براز خاطرهٔ دوستیها بود. کمی تحصیل میکردم و کمی بورزش میپرداختم. کم‌کم افق فکری وروحیم وسیع تر میشد. ابتدا علوم طبیعی را انتخاب کردم. شیمی، زمین شناسی و گیاه شناسی. اما این موضوعها مرا راضی نمیکرد وخوشایندم‌نبود. بیشتراشخاصی را که در کمبریج میدیدم یا درروزها ودوره‌های‌تعطیل در لندن بایشان بر میخوردم، یا در جاهای مختلف با هم تصادف میکردیم همه از کتابهای ادبیات، تاریخ، سیاست و علوم عالی اقتصادی صحبت میکردند. ابتدا هنگام این قبیل مذاکرات احساس میکردم که در اینگونه مطالب غرق میشوم اما همینکه خودم هم چند کتاب خواندم خیلی زود توانستم برای خود موقعیتی بدست آورم و اقلا در مذاکرات شرکتی داشته باشم و نسبت به این مطالب که همه دربارهٔ آن اظهاراطلاع میکردند، خیلی بیگانگی‌وبیخبری نشان ندهم. بدین ترتیب بود که از «نیچه» حرف میزدیم (که در آن زمان درکمبریج حرفش بر سر همهٔ زبانها بود) یا ازمقدمه‌هائی که «برناردشاو» بر کتابها مینوشت یا از آخرین کتاب

۱ ـ منظور شهر کمبریج است که یك شهر دانشگاهی کوچك است و در نزدیکی لندن میباشد ـ مترجم.



خانوادهٔ نهرو

ردیف ایستاده‌ازچپ براست : شری لادلی‌پراساد زوتشی (پسرعموی‌نهرو) ـ خانم مهاراجه بهادرتاکرو ـ پاندیت موتی لعل‌نهرو (پدرنهرو)، ردیف نشسته: خانم سواروپ‌رانی‌نهرو (مادرنهرو) ـ جواهرلعل نهرو وبیجایا لکشمی (خواهر نهرو) ، روی زمین : خانم زوتشی (همسر پسرعموی نهرو)

«لاوزدیکنسن» صحبت میکردیم. ما خود را فیلسوفانی بزرگ می‌انگاشتیم که‌میتوانیم دربارهٔ مسائل جنسی واخلاق گفتگو کنیم‌ودرضمن از گفته‌های «ایوان‌بلوك» و«هاولوك‌الیس» و«کرافت ابینگ» یا «اوتو واینینگر» شواهدی بیاوریم. تمام این‌حرفها رابا حالت کسانی نقل میکردیم که میخواهند چنین وانمود سازند که ازنظریات علمی دربارهٔ امورمختلف هرچند مورد تخصصشان هم نباشد بخوبی مطلعند.

اما درواقع با تمام مطالبی که دربارهٔ مسائل جنسی میگفتیم واطلاعاتی که اظهار میکردیم اغلب ما در برابر واقعیات زندگی جنسی بسیار خجول بودیم. لااقل در مورد شخص من چنین بود ودردوران اقامتم در کمبریج معلوماتم در این زمینه‌کاملا نظری‌وغیر عملی باقی ماند. گفتن دلایل این وضع خیلی دشوار است. بسیاری از ما تمایلات جنسی شدیدی نشان میدادند.تقریباً مطمئن هستم که هیچکدام‌ازما درفکر گناه نبودیم ودرمورد خودم یقین دارم. هرگز احساسات مذهبی درمن مانع امری نمیشد. ما این موضوع رااز آنجهت‌نیز که موافق‌یامخالف‌اخلاق است مطرح نمیکردیم. اصولا اخلاق‌را دراین‌موارد دخالتی نمیدادیم. با این وصف یك احساس شرم وحجب و پذیرفتن آدابی کـه مرسوم و متداول عمومی بود همواره مرا ازدنبال کردن تمایلات جنسی نگاهمیداشت. در آنموقع من تازه جوانی بسیارمحجوب وخجالتی بودم و شاید این حالت‌روحی من از آنجهت‌بود که دوران کودکیم را تنها گذرانیده بودم.

بطورکلی روش من دربرابرزندگی یکنوع روش ایده‌آلی واحساساتی مبهم بود که ازیکطرف طبعاً نتیجهٔ جوانیم بود وازطرفی‌دیگر براثرنفوذ «اسکاروایلد» و«والتر-پاتر» دو نویسندهٔ معروف انگلیسی نیمهٔ دوم قرن نوزدهم، بوجود آمده بود. خیلی سهل وآسان میبود کـه با پیش کشیدن یك اصطلاح فلسفی‌یونانی[1] خود را بیك زندگی آسان وپرتمتع ومطبوع مشغول سازم.اما درحالات روحی من‌یك چیزدیگر وجود داشت، یك زندگی آسان و بیدردسر هرگز مرا مجذوب نمی‌ساخت. چون هـرگز احساسات مذهبی نداشتم و به دستورات مذهبی اهمیت نمیدادم ناچار میباید برای خود درجای‌دیگر میزان‌های تازه‌ئی برای ارزشها وبرای نیکی‌ها وبدیها پیدا کنم. درآنوقت هنوزسطحی بودم. بعمق‌مسائل نمیپرداختم. زیبائی زندگی‌مرامجذوب‌میساخت.بدون‌اینکه به‌ممنوعات اهمیتی بدهم‌ودرعین‌حال بدون‌آنکه‌خودرا بلذات مبتذل آلوده‌سازم اززندگی بسیار لذت میبردم‌وهرگز آنرا گناهی نمیشمردم.درعین‌حال‌مخاطرات‌وماجراهاهم‌مرابسیارجلب‌میکرد. من هم‌مثل پدرم همیشه کمی قمارباز بودم. منتها درآغازکاربرسرپول بازی میکردم‌وبعدها

۱ـ منظور فلسفهٔ «اپیکوری» یونانیست که پیروان آن هوادار لذت وتمتع اززندگانی بوده‌اند. م.

برسرچیزهای دیگر برسرمسائل بزرگ زندگی واجتماع .

سیاست هند درسالهای ۱۹۰۷ و۱۹۰۸ دستخوش هیجان‌وانقلابات شدیدبود.من‌هم دلم میخواست که در آن حوادث سهم خود را شجاعانه انجام دهم و طبعاً چنین آرزوئی با دور نمای یك زندگی دشوارو پرماجرا همراه بود . تمام این افکار مختلف در ذهنم زیر وروميشد ، درهم می‌آمیخت ، مخلوط میشد وترکیب‌زیبائی‌را تشکیل میداد . اما از این ابهام وازاین احساسات آشفته ودرهم نگران ومضطرب نمیشدم زیرا هنوزوقت وفرصت زیاد داشتم که برای خود تصمیم بگیرم . در این انتظار ، زندگی برای جسم و روحم بسیارمطبوع بود . دائماً افق‌های‌تازه‌ئی‌در برابرم‌بازمیشد. کارهای‌بسیار برای‌عمل کردن‌و چیز های فراوان برای دیدن و راههای تازه برای کشف شدن دربرابرم قرار میگرفت ! شبهای دراز زمستان را در حالیکه پای بخاری دیواری پر آتش جمع میشدیم با بحث و گفتگوهای شوق آمیزو بدون‌شتاب میگذراندیم‌تا وقتی که‌درساعات دیرشب‌فرو کش شعلهٔ آتشی که خاموش میشد ما را به خوابگاههای خود میراند وگاهی در طول این مباحثات صداهای ما درهم می‌آمیخت . همه باهم حرف میزدیم و صدامان بلند میشد اما عصبانیت ما ظاهری بود . با لحنی نیمه جدی و نیمه شوخی با مهمترین مسائل زندگی‌انسانی بازی میکردیم زیرا این مسائل هنوز بطور واقعی برای خودمان مطرح نشده بود . هنوزدر خارج از مشکلات مسائل جهانی بودیم . دنیای ما دنیای پیش‌ازجنگ واوایل قرن بیستم بود . دنیائی بود که میبایست بنوبهٔ خود بمیرد و جای خود را بدنیای دیگری ، بدنیای کشتار و ویرانی و نابودی جوانان بسپارد . اما حجاب آینده اینها را از نظر ما پنهان میداشت وآنچه ما دراطراف خود میدیدیم درنظرمان یك نظام کامل ، یك ترقی وتکامل مستحکم‌ودرحال حرکت جلوه میکرد. وبرای کسی که‌میتوانست‌از آن‌وضع بهره‌مند شود و استفاده کند زندگی تفنن بسیارمطبوعی بود .

ازحالات روحی وفلسفه‌های مختلفی که آنزمان درمن اثرعمیق داشت ذکری کردم اما اشتباه خواهد بود اگرتصورشود که با نظر روشنی بمسائل مختلف نگاه میکردم یا حتی لازم میدانستم که تمام این مسائل را با روشنی مورد توجه قراردهم. وضع روحی و تصورات آنروزی من درواقع همچون‌رؤیاهاوهوس‌های‌مبهمی‌بود که‌در سرم موج میزد و اثرات کما بیش‌زنده‌بجا میگذاشت.امااین تصورات و رؤیاهاتمامی‌روح و جان مرامشغول نمیداشت . کار، بازی ، تفنن وسرگرمی‌ها ، زندگی مرا پرمیکرد ومرا مشغول میداشت. تنها چیزی که مرا ناراحت‌میکردومنقلب‌میساخت‌فکرمبارزات‌سیاسی کشورم بود . یکی‌از کتابهائی که درآنزمان ودرکمبریج تأثیری‌عمیق درمن گذاشت کتاب« آسیا واروپا» اثر «مردیت تاون‌سند» بود .

سال ۱۹۰۷ برای هند سال شروع یکرشته هیجانات وحرکات سیاسی بود که چند سال طول کشید . پس ازقیام تاریخی سال ۱۸۵۷ نخستین باربود که نشانه‌های احساسات مبارزه جویانه و استقلال طلبانه در وطنم مشاهده‌میشد .ملت دیگر نمیخواست که گردن خود را برای تحمل یوغ اسارت خارجی خم کند . خبرهائی کـه از فعالیت ومحکـومیت «تیلك» و نهضت «اروبیندوگش»[1] وشکل شرکت توده‌های‌مردم بنگال در «سواندشی» وبایکوت انگلیسها میرسید درما هندیان مقیم انگلستان هیجان عمیقی ایجادمیکرد.تقریباً همهٔ ما بدون استثنا بدنبال پرچم «تیلك» قرارمیگرفتیم و از هواداران حزب جدیدی که درآنوقت « افراطی » نامیده میشد بودیم .

دانشجویان هندی که درکمبریج بودیم یك انجمن تشکیل دادیم که آنرا«مجلس» مینامیدیم. درآنجا مسائل‌سیاسی را مورد بحث قرارمیدادیم اما این مباحثات همچنان‌غیر واقعی بود.درواقع بجای اینکه به‌عمق موضوعات بپردازیم سعی میکردیم روش پارلمانی وشکل کارانجمن بزرگ‌دانشجویان‌رامورد‌تقلیدقراردهیم.من‌دراغلب‌جلسات‌شرکت‌میکردم اما درطول سه سال دانشجوئیم اصلا در آنجا صحبت نکردم . نمیتوانستم بر حجب خود چیره شوم . بخودم اعتماد واطمینان نداشتم . درجلسات انجمن بزرگ کمبریج هم که همه به مباحثه میپرداختند همین مشکلات‌را داشتم. بنابرمقررات این‌انجمن، هر کس که‌درمدت سه ماه لااقل یکبار در مباحثات و سخنرانی‌ها شرکت نمیکرد جریمه میشد . من اغلب ازاین‌جهت‌جریمه‌میپرداختم.

بخاطردارم که دراین جلسات بارها «ادوین مونتاگ» را میدیدم که بعدها درهند یکی ازوزیران دولت شد . اویکی ازشاگردان‌قدیمی «کالج ترینیتی» بود و دراین وقت نمایندگی کمبریج‌رادرپارلمان بعهده‌داشت.من‌معنی‌جدیدمذهب رابرای نخستین‌باراز دهان او شنیدم که عبارتست از :اعتقاد داشتن به چیزی که عقل شما بهیچوجه امکان آنرا قبول نمیکند زیرا اگرعقل آنرا قبول میداشت دیگرصحبت «اعتقادکورکورانه» درمیان‌نبود . در آنزمان من تحت تأثیر مطالعات علمی دانشگاهیم بودم ودانش قسمتی ازاطمینان و اعتماد خود را بمن میبخشیدزیرا دانش قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم برخلاف امروز بخود وبه شناسائی جهـان اطمینان فوق‌العاده داشت .

دانشجویان هندی کمبریج در«مجلس» هم مثل صحبت‌های خصوصیشان‌درحرفهای خودخیلی تندروی میکردند وراجع به‌مسائل سیاسی کشورشان چیزهای مهم و تندمیگفتند حتی ازعملیات واقدامات شدیدی که درتظاهرات بنگال برضد انگلیسها شروع شده‌بود با تحسین و تمجید یاد میکردند . بعدها بیشترهمین اشخاص درهند مقامات ومشاغل‌مهمی

۱ ـ از رهبران نهضت ملی هند بود فعالیت او جنبه مذهبی و عرفانی هم داشت ـ مترجم .

را اشغال کردند و بعضی از آنها جزو قضات دادگاه عالی شدند امادر آنزمان آنها مردمانی بسیار ملاحظه کار از آب در آمدند که بقوانین موجود خیلی اظهار وفاداری میکردند وهرگز حاضر نبودند هیچگونه حرارتی نشان دهند. فقط عدهٔ بسیار معدودی از سخنرانان پرحرارت که درسالن‌های سخنرانی داد سخن میدادند بعداً هم در نهضت های سیاسی کشورشان بشکل مؤثری شرکت کردند.

در آنزمان بعضی از رجال سیاسی هند که بانگلستان سفر میکردند بدانشگاه کمبریج هم می‌آمدند. ما به آنها احترام میگذاشتیم اما دررفتار خودمان یك نوع برتری ومزیتی برای خود قائل میشدیم. فکر میکردیم که ما مطالعات و تحصیلات مهمی داریم و با فرهنگی پهناور آشنا شده‌ایم ودربارهٔ مسائل مختلف نظری وسیع‌تر داریم. درمیان این اشخاص من سه نفر را بخاطر دارم یکی «بپین‌چندرا پال» دیگری «لجپت‌رای»[1] و سومی «گوکله»[2]. ملاقات ما با «بپین‌پال» دریك سالن صورت گرفت. ما ده دوازده نفر بیشتر نبودیم. اما او با چنان لحن وصدائی صحبت میکرد که انگار دریك میتینگ ده هزار نفری حرف میزند. نتیجه‌اش این بود که انعکاس صدایش بقدری زیاد بود که من بزحمت می‌توانستم حرفهایش را بفهمم. «لجپت» با شکل عاقلانه‌تری با ما رو برو شد وصحبت او در من اثر زیادی گذاشت. در نامه‌ئی که بپدرم نوشتم متذکر شدم که «لجپت» را بر «بپین‌پال» ترجیح میدهم. پدرم هم خیلی خوشحال شده بود زیرا در آنزمان از سخنگویان پرحرارت که مردم را در بنگال تحریك میکردند خوشش نمی‌آمد. «گوکله» در کمبریج یك سخنرانی عمومی کرد که از آن جز یك خاطره چیزی در نظرم نمانده است. یکی از حضار جلسه بنام «آ. م. خواجه» بعد از سخنرانی طبق مرسوم جلسات سخنرانی انگلیسها سئوالی مطرح کرد که یکرشته مطالب دیگر را هم بدنبال خود کشید و این مطلب بقدری ادامه یافت که تقریباً هیچ کس بخاطرش نمانده بود که اصل سئوال چه بود.

ازمیان دانشجویان هندی «هردایال» خیلی شهرت داشت و کمی پیش از آنکه من به

۱ـ به حاشیه صفحهٔ ٥٤ رجوع کنید ـ م.

۲ ـ گوپال کریشنا گوکله (Gokhale) ـ از شخصیت‌های سیاسی هند است که از طبقهٔ برهمنان بود در سال ۱۸٦٦ متولد شد. از پیشقدمان نهضت ملی بود و در سال ۱۹۰٥ ریاست کنگره ملی هند را داشت. مدتی با تیلك همکاری داشت اما بعدها چون اورا افراطی میشمرد از هم جدا شدند.

گوکله در سال ۱۹۰٥ نهضت «سواسامیتی» یعنی «خدمتگذاران هند» را تأسیس کرد. که یك نوع نهضت شبیه به پیشآهنگی بین‌المللی بود و خدماتی بمردم هند انجام میداد. این نهضت بیشتر جنبهٔ اجتماعی داشت. گاهی دراوایل فعالیت خود با گوکله تماس داشت واز کمکهای او بهره‌مند میشد و تحت تأثیر افکار او قرار میگرفت.

گوکله در فوریه سال ۱۹۱٥ براثر بیماری درگذشت ـ م.

کمبریج بیایم اودردانشگاه «او کسفورد» بود. اورایکی دوبار دردورانی که درکالج «هارو» بودم درلندن دیدم.

در میان هندیانی که در آنوقت بامن در کمبریج درس میخواندند عده‌ئی هم بودند که بعداً نقش‌های درخشانی درفعالیتهای سیاسی کنگره اجرا کردند. «ژ. م. سن گوپتا» کمی بعد ازورود من به کمبریج ازاین دانشگاه رفت. «سیف‌الدین کیچلو»، «سیدمحمود» و «تصدق احمد شروانی» کمابیش همدوره‌های من بودند. «س. م. سلیمان» نیز که حالا دردادگاه عالی الله‌آباد ریاست دارد دردورهٔ من در «کمبریج» بود. همدوره‌های دیگری نیز بودند که مقامهای وزارت یا عضویت ادارهٔ انگلیسی «خدمات عمومی هند» را بدست آوردند.

درلندن ما از «شیامجی کریشناوارما» و «خانهٔ هندی» اوحرفهائی میشنیدیم اما در آنوقت نه با اوملاقاتی کردم ونه هرگز به خانهٔ اورفتم. گاهی مجله‌ئی را که بنام «جامعه‌شناس هندی» منتشرمیکرد تصادفاً میدیدم. سالها بعد درسال ۱۹۲٦ در «ژنو» با او آشنا شدم. همیشه جیبهایش ازنسخه‌های کهنهٔ نشریه‌اش پربود و تقریباً بهرهندی که باو نزدیك میشد بچشم یك جاسوس دولت انگلیس نگاه میکرد.

درلندن همچنین «مرکزدانشجویان هندی» وجودداشت که ازطرف «ادارهٔ هندوستان» تأسیس شده بود. این اداره یك مؤسسهٔ رسمی انگلیسی بود و بهمین جهت همهٔ ما «مرکز دانشجویان» را وسیله‌ئی برای تحت نظرگرفتن دانشجویان هندی میشمردیم. با وجود این، عده‌ئی ازما مجبور بودیم که خواه ناخواه باین «مرکزدانشجویان» برویم مخصوصاً که عملا برای ما ورود بدانشگاه بدون توصیهٔ این مرکزغیر ممکن بود.

درهند وضع عمومی، پدرم‌را نیز به سیاست کشانده بود و با فعالیت بیشتری بسیاست می پرداخت با اینکه من با روش سیاسی و نظرهای او موافق نبودم از این امر خیلی خوشحال میشدم. طبعاً او به «اعتدالیها» پیوسته بود که عده‌ئی از آنها را می‌شناخت و جمعی ازدوستان و همکارانش هم جزو آنها بودند. حتی ریاست یك کنفرانس ایالتی در ایالت خودش باووا گذارشد ودر آن اجتماع با کمال شدت برضد «افراطیهای بنگال» و نهضت استان «مهاراشترا» صحبت کرد. همچنین بمقام ریاست کمیتهٔ ایالتی کنگره دراستان «ولایات‌متحده»[۱] انتخاب گردید.

درموقع تشکیل کنگره در «سورات» درسال ۱۹۰۷ نیزحضور داشت که آن کنگره

۱ـ ولایات متحده یکی از استانهای شمالی هند بوده است که شامل ولایات الله‌آباد، علیگر، اگره، لکنهو، کانپور، بنارس، بسارلی و غیره میشد ویك دولت محلی داشت. اکنون این استان در هند جدید بنام «اوتر پرادش» نامیده میشود. رودگنگ ازآن میگذرد وقریب ۵۵ میلیون جمعیت دارد. م.

درمیان آشفتگی بپایان رسید و سپس بصورت یك نهضت کاملا اعتدالی درآمد .

کمی بعد از کنگرهٔ سورات «ه . و. نوینسون» بعنوان میهمان پدرم به هند رفت و مدتی در الله‌آباد در خانهٔ او بود . بعدها وقتی کتابش را دربارهٔ هند منتشر کرد دربارهٔ پدرم نوشت که «او مردیست درهمه چیز میانه‌رو و اعتدالی جز درمهمان نوازی». این قضاوت درست نیست زیرا پدرم جزدرسیاست درهیچ کار اعتدالی و میانه‌رو نبود وحتی کم کم طبیعتش دراین زمینه هم خودنمائی کرد. اومردی بود با احساسات تند و شدید که هیجانات و تمایلاتی قوی، غروری فراوان و اراده‌ئی آهنین داشت و درنتیجه هیچ چیزش بآنچه « میانه‌رو » و «اعتدالی» نامیده میشود شبیه نبود . معهذا درسال ۱۹۰۷ و ۱۹۰۸ وسالهای بعد از آن بدون تردید یکی ازاعتدالی ترین «اعتدالیها» بود واز افراطی‌ها بشدت نفرت داشت . باوجوداین تصورمیکنم «تیلك» رهبرانقلابی تندرو وافراطی بنگال را تحسین میکرد .

چرا پدرم اینطور بود؟ برای او با پرورش فوق‌العاده‌ئی که درمیان قوانین پیدا کرده بود این وضع طبیعی بود . تحصیلات حقوقی ومطالعات فراوانش درقوانین اورا یك مرد علاقمند بقانون بارآورده بود . باندازهٔ کافی روشن بینی داشت و میفهمید که عملیات تند وشدید وتندرویهای زبانی وبدگوئی ودشنام تا وقتی که اقدامات و عملیات جدی بدنبال نداشته باشد هرگز بنتیجه نمیرسد . بنظر او« سواندشی » و بایکوت عملیات شدید ضد انگلیسی بجائی نمیرسید . بعلاوه دراعماق این نهضت یکنوع وطنپرستی افراطی و نظرهای کهنهٔ مذهبی وجود داشت که با طبیعت پدرم سازگار نبود. پدرم بگذشته و به‌احیای هند باستانی و کهنه توجهی نداشت . او باین گذشتهٔ باستانی علاقه و شوق و تفاهم زیادی نشان نمیداد و نسبت به بسیاری ازعادات کهنه و سنن قدیمی از قبیل سیستم طبقاتی شدید «کاست» که طبقات مختلف مردم هند را از هم جدا میداشت علناً بیزاری و نفرت نشان میداد . این قبیل سنن باستانی کهنه و بیهوده را ارتجاعی میشمرد . نگاه او متوجه غرب بود . از ترقیات و پیشرفتهائیکه در اروپا روی داده بود خوشش میآمد و تصور میکرد که پیوند دوستانه با انگلستان ممکن است برای پیشرفت وطنش و تجدید حیات ملتش مفید واقع شود .

ازنظر اجتماعی، نهضت ملی و تجدید حیات و ناسیونالیسم هند که در ۱۹۰۷ توسعه پذیرفت یك نهضت کاملا ارتجاعی بود . احیای « ناسیونالیسم » در هند ، مانند سایر کشور های شرق بطور اجتناب ناپذیری میبایست مذهبی باشد و همین پیوند یك جنبهٔ ارتجاعی بآن میبخشید . بدینقرار «اعتدالیها» نظرهای مترقی‌تری داشتند اما آنها جزیك اقلیت محدود بیش نبودند که بدون ارتباط با توده‌ها قشرمخصوص وبالائی را در جامعهٔ هندی تشکیل میدادند . آنها ذهنشان بهیچوجه با علم اقتصاد سیاسی آشنائی نداشت .

علم اقتصاد جدید آنها را بعنوان قشرجدیدی ازطبقات متوسط میشناسد که هرچند هم در میان آنها یکدسته از طبقات ممتاز باشند بطور کلی در جستجوی فضای حیاتی جدیدی برای خود میباشند. بهمین جهت «اعتدالیها» از نظر اجتماعی خواهان اصلاحات جزئی ومحدودی بودند که شامل تضعیف اصول طبقاتی «کاست» که طبقات رابکلی ازیکدیگر جدا نگاه میداشت و لغو بعضی از عادات ورسوم کهنه که مزاحم پیشرفت و ترقی وتکامل طبقهٔ جدیدایشان بود ، میشد.

پدرم که درصف «اعتدالیها» قرار گرفته بود در روش خودشکل تندو تجاوزآمیزی پیدا کرده بود. «افراطیها» جزچند تن از رهبران سیاسی «بنگال» و «پونه» اغلب مردانی بسیارجوان بودند وهمین امر پدرم‌را تحریک میکرد. زیرا میدید که این باصطلاح جوجه‌های تازه ازتخم درآمده درفعالیت سیاسی پیش میبردند. ازاین‌رو با بیقراری فراوان و بخصوص از آنجهت که هرگز نمیتوانست مخالفین خود و کسانی راکه احمق میشمرد تحمل کند درجریان سیاسی سرش رابایین می‌انداخت وجلومیرفت وهروقت که فرصتی بدستش میافتاد، بی‌مهابا وشادمانه ضرباتی بچپ و راست وارد میساخت وراهی برای خود میگشود. بخاطرم میآید که مقاله‌ئی بامضای او خواندم که مرا سخت تحریک کرد و ناراحت ساخت. این مقاله وقتی منتشر شده بود که تازه کمبریج‌را تمام کرده بودم. باین مناسبت نامه تندی برایش فرستادم که در آن بطورخیلی نرم وماهرانه نوشتم که دولت انگلیس طبعاً باید ازاین اوضاع هند وروش سیاسی او بسیارراضی باشد. این نوشتهٔ من و این طرز تفکر، درست همان چیزی بود که پدرم را سخت بخشم میآورد واوچنان خشمگین وعصبانی شده بود که تقریباً نزدیك بود مرا مجبور کند فوراً از انگلستان بهند برگردم.

دردورانی که دردانشگاه کمبریج بودم مسئلهٔ انتخاب شغل آینده برایم مطرح بود چند وقتی دراین فکر بودم که خود را برای گذراندن امتحانات «خدمات اداری هند»[1] آماده سازم وبکارهای دولتی بپردازم. درآنوقت این نوع کارها هنوز اعتبار و حیثیتی داشت. اما پدرم هم مثل خودم برای این کارشوق زیادی نشان نمیداد و بهمین جهت این فکررا رها کردیم. شاید دلیل عمده‌اش این بود که‌من هنوزازلحاظ سن واجدشرایط نبودم واگرمیخواستم درامتحانات ورودی این مؤسسه شرکت کنم باید بعد ازخروج ازکمبریج بازهم سه چهارسال درانگلستان درانتظار میماندم. وقتی که آخرین امتحانات دانشگاهیم راگذراندم بیست سال داشتم وحداقل سن برای شرکت درامتحانات ادارهٔ مزبور بیست و

۱ـ اداره خدمات اداری هند یك ادارهٔ استخدام انگلیسی بود و کسانی که میخواستند مشاغل عمدهٔ‌ئی در هند داشته باشند درآن اداره یکرشته امتحانات را میگذراندند وبعد میتوانستند پست ومقام خوبی دردستگاه دولتی هند بدست آوردند ـ م

دو تا بیست و چهارسال بود واگر موفق میشدم درهرحال‌می بایست یکسال دیگرهم در انگلستان بمانم درحالیکه خانواده‌ام مدت زیادی ازمن جدا مانده بود ومیخواست که هر چه زودتر بهند بر گردم . یك دلیل دیگرمخالفت پدرم هم این بود که اگروارد خدمت آن اداره میشدم مسلماً مرا مأمورجائی میکردند که ازمحل اقامت آنها وکانون خانوادگیمان دور میبود درحالیکه مادر و پدرم علاقه داشتند که نزد آنها باشم . خلاصه آنکه فکر کارکردن در آن اداره را بکناری گذاشتم و تصمیم گرفتم که من نیزهمان شغل پدرم را پیش گیرم وبتحصیلات حقوق و وکالت دادگستری بپردازم وباین شکل دردانشکدهٔ حقوق لندن ثبت نام کردم .

درواقع عجیب است که با وجود تمایلات سیاسی افراطی و روز افزونی که در من وجود داشت بفکر گذراندن امتحانات «خدمات‌اداری هند» افتاده بودم‌ودرحقیقت میخواستم بصورت چرخ وپیچی درماشین عظیم اداری انگلستان درهند درآیم . مسلماً چندسال بعد یك چنین فکری برایم تصورناپذیرو ناراحت کننده میبود .

درسال ۱۹۱۰ دانشگاه کمبریج‌را باچنددیپلم فراغ‌ازتحصیل ترك گفتم. درامتحانات علوم طبیعی با وضع متوسطی قبول شدم وفقط با درجه «خوب» امتحانات را گذراندم . درطول دو سال بعد تقریباً در لندن بدون نقشه و هدفی گردش میکردم . تحصیلات حقوق وقت زیادی ازمن نمیگرفت ومیتوانستم امتحاناتم را پشت‌سرهم ومنظماً بگذرانم. نتایج امتحاناتم نه خیلی افتخارآمیز بود نه شرم آور . بقیهٔ اوقاتم را هم هرطور پیش می‌آمد میگذراندم وهرچه بدستم می‌آمد میخواندم . بطور مبهمی مجذوب نهضت « فاین » و سوسیالیزم میشدم وبدینقرارافکارسیاسی روزرا دنبال میکردم . مسئلهٔ «ایرلند» وتمایلات آزادیخواهانهٔ ایرلندیها برای جدائی ازانگلستان وفعالیتهای زنان انگلیس برای‌بدست آوردن حق رأی وشرکت‌درانتخابات مخصوصاً برایم خیلی جالب توجه بود. بخاطردارم که در سفری که در تابستان سال ۱۹۱۰ به ایرلند رفتم مجذوب نهضت « سین فاین ایرلندی »[1] شدم .

درلندن دوستان‌قدیمی کالج «هارو» رابازیافتم وبراثرمعاشرت‌باایشان بولخرجیهای بی معنی عادت کردم . اغلب ازمیزان پولی که پدرم برایم میفرستاد ونسبت بوضع آنوقتم کم هم نبود بیشتر خرج میکردم . پدرم از اینجهت خیلی برایم نگران میشد و میترسید که مبادا فاسدشوم . درواقع درفعالیت آنزمانم هیچ چیزدرخشان ومهمی وجود نداشت.

۱ـ سین‌فاین ـ بزبان ایرلندی بمعنی «ما خودمان» است واین‌کلمه شعار نهضت استقلال طلبانه ایرلندیها بودکه برای جدائی ازانگلستان مبارزه میکردند وعاقبت هم پیروز شدند وقسمتی ازایرلند را بصورت کشور مستقلی جدا از انگلستان درآوردند . م .

من فقط ازرفتارانگلیسهای دارا تقلید میکردم که اغلب سبك مغروتهی بودند و بجوانان خیابان گرد فرانسه شباهت داشتند . محتاج نیست بگویم که این زندگی خوشگذرانی و بی خیالانه برایم فایدهٔ مهمی نداشت . شور و شوق قدیمیم روز بروز کمتر میشد و فقط خودخواهیم از این زندگی راضی میگشت .

در آن دوران ازتعطیلات خود برای چند مسافرت بکشورهای قارهٔ اروپا استفاده کردم. ازجمله درتابستان سال ۱۹۰۹ برحسب اتفاق پدرم ومن هنگامیکه «کنت زپلن» با کشتی هوائی خود ازفرودگاه «فردریکسهافن» حرکت کرد وازفراز دریاچهٔ «کنستانس» پرید دربرلین بودیم . خیال میکنم این اولین پرواز نسبتاً طولانی او بود واین ماجرا با تظاهرات بسیارعظیم جشن گرفته میشد.حتی خود «قیصر» (پادشاه آلمان) هم درتظاهرات شرکت جست وباو تبریك گفت. جمعیت انبوهی درحدود دوملیون نفردرفرودگاه «تمپلهوف» درنزدیکی برلن جمع شدند و کشتی هوائی که بنام خود کنت «زپلن» نامیده میشددرست درموعد مقرردر بالای سرما ظاهر گردید. درآنروزهتل «آدلون» بشمام مشتریانش یك عکس «کنت زپلن» را هدیه داد که من هنوزآنرا دارم .

دوماه بعد درپاریس نخستین هواپیمائی را که ازروی تمام شهرپرواز کرد و بدور برج ایفل چرخید دیدیم . خیال میکنم اسم خلبانش «کنت دولامبر» بود . هیجده سال بعد هم درموقعیکه «لیندبرگ» پس از نخستین عبور ازروی اقیانوس اطلس همچون یك پیکان سیمین پیروزمندانه درآسمان پاریس ظاهر گردید بازدرپاریس بودم .

یکبارهم ضمن یك گردش وسیاحت درنروژ ازخطریك مرگ حتمی و مسلم نجات یافتم . سال ۱۹۱۰ و کمی پس از خروجم از کمبریج بود . برای گردش و سیاحت به کوهستانها رفته بودیم . عاقبت خسته و فرسوده و خیس عرق بمقصد که هتل کوپکی در کوه بود رسیدیم . با داد و فریاد زیاد درخواست حمام کردیم اما در آنجا هرگز چنین چیزی نشنیده بودند وسابقه نداشت . هتل محقر آنجا هم طوری نبود که بتوان درهمانجا حمام وشست وشوئی ترتیب داد. بما گفتند که درهمان نزدیکی رودخانه‌ئی هست که‌میتوان درآنجا استحمام کرد . خلاصه با استفاده از رومیزی رستوران بجای لنگ و یك حولهٔ دستی برای آب تنی رفتیم.دو نفرازما، من ویك‌جوان انگلیسی، براه افتادیم. یك‌رودخانه خروشان‌درآنجا بود که‌ازیخچالها فرو میریخت . من واردآب شدم که‌خیلی عمیق نبود اما فوق‌العاده سرد بود. کف‌رودخانه هم‌لیزولغزان‌بود ناگهان‌پایم لغزید ودرآب افتادم. آب بقدری سرد بود که فوراً فلج‌شدم وحساسیتم‌را ازدست‌دادم . دیگر نمیتوانستم برخودمسلط باشم . آب با جریان سریع خود مرا همراه برد. خوشبختانه رفیقم توانست ازآب بیرون بیاید واز کناررودخانه بسراغ من بدود وعاقبت یك پای مرا گرفت وازآب بیرون کشیدو

ازمرگ حتمی نجاتم داد . بعداً فهمیدیم که در واقع چه خطری ازسرم گذشته است زیرا رودخانه قریب دویست یا سیصد متر پائین‌تر به یك آبشار بزرگ مبدل میشد که ازارتفاع زیادی فرومیریخت واین آبشار آنقدر بلند بود که یکی ازمراکز سیاحت سیاحان وجهانگردانی راکه بنروژ می آمدند تشکیل میداد .

درتابستان سال ۱۹۱۲ بعنوان وکیل دادگستری پذیرفته شدم ودر پائیز همانسال پس ازهفت سال اقامت درانگلستان بالاخره به هند بازگشتم . البته دراین هفت سال‌دو باردردوران تعطیلات خود موقتاً به هند برگشته بودم . اما اینبار بطورقطعی برمیگشتم . میترسم وقتی در بمبئی ازکشتی پیاده میشدم مبادا حالت تکبرآمیز ومغرورانه ئی بخود گرفته باشم بدون‌اینکه چیز فوق‌العاده‌ئی درقیافه‌ام بوده باشد .

۵

بازگشت به وطن و سیاست هند در دوران جنگ[۱]

در اواخر سال ۱۹۱۲ اوضاع هند از نظر سیاسی هیچ درخشان و روشن نبود. تیلك رهبر نهضت افراطی مخالفین انگلیس در کلکته و بنگال غربی، در زندان بود و افراطیون که سخت تحت فشار واقع شده بودند، در حالیکه رئیسی نداشتند سکوت را حفظ میکردند. در بنگال پس از غوغائی که برای تجزیهٔ این ایالت از هند آغاز شده بود از نو آرامش بر قرار گردیده بود. اعتدالیها با طرح «مینتو ـ مورلی» برای تشکیل یك شورای دولتی در هند کاملا همراه شده بودند. دربارهٔ هندیهای ماوراء دریاها و خارج از هند و بخصوص هندیان مقیم آفریقای جنوبی اظهار علاقه میشد. اما سازمان کنگره در این وقت مجمعی از اعتدالیها بود که هر سال یکبار اجتماعی تشکیل میدادند و قطعنامه های تسکین دهنده‌ئی را تصویب میکردند که توجه زیادی را بخود جلب نمیکرد.

درهنگام نوئل سال ۱۹۱۲ در کنگره‌ئی که در «بانکیپور» تشکیل شدمن هم بعنوان نماینده، شرکت کردم. این مجمع بشکل خیلی زیادی به مجمع بورژواها شباهت داشت. در آن بسزبان انگلیسی صحبت میکردند. همه لباس رسمی ژاکت وشلوار های اتو کشیده بتن داشتند و خیلی باین موضوع اهمیت میدادند. این کنگره در واقع بیك نوع ضیافت ومیهمانی شباهت داشت که ازهرنوع شوروهیجان سیاسی خالی بود. «گوکله»[۲] که بتازگی از آفریقای جنوبی بازگشته بود در این کنگره شرکت داشت و شخصیت او کاملا نمایان بود. او یکی از شرکت کنندگان بسیار نادر کنگره بود که کارهای سیاسی ومسائل عمومی را خیلی جدی و با روح تلقی میکرد وهمواره با احساسات شدید و غیرت و حمیت و نیرو و ارادهٔ فراوانی جلوه داشت. شخصیت و روش او در من هم اثر زیادی گذاشت.

هنگام عزیمتش از «بانکیپور» اتفاقی افتاد که هنوز درخاطرم هست. «گوکله»

۱ـ دراینجا جنك جهانی اول مطرح است. م.

۲ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۶۰ رجوع شود. م.

در آنزمان عضو کمیسیون خدمات عمومی بود و بخاطر این خدماتش حق داشت که در قطارهای راه‌آهن یك اطاق درجهٔ اول برای خودش تنها داشته باشد. اتفاقاً حالش خیلی خوب نبود . جمعیت زیاد و معاشرت اشخاص ناباب و نا مناسب خیلی ناراحتش میکرد . از تنهائی خوشش میآمد . بعداز فعالیت های خسته کننده وکارهای کنگره خیلی خوشحال بود از اینکه خواهد توانست مسافرت آرامی داشته باشد و کمی استراحت کند. موقع عزیمت به اطاق مخصوص خودش رفت . اما سایر قسمت های قطار مملو از نمایندگان کنگره بود که به کلکته بر می گشتند . کمی بعد « بهوپندرانات باسو » که بعدها عضو « شورای هند » گردید بسراغ گوکله آمد و بدون ملاحظه از او خواهش کرد که اجازه بدهد باطاق او بیاید. گوکله با ناراحتی ووحشتزدگی قبول کرد زیرا نمیتوانست موافقت نکند. چون همه میدانستند که « باسو » خیلی بد دهان وتندخو است . چند دقیقه بعد آقای « باسو » پیش او آمد و گفت آیا مخالفتی خواهد داشت که یکی از دوستانش هم همراه او باین اطاق بیاید . گوکله باز هم در کمال ادب موافقت کرد . کمی پیش از آنکه قطار حرکت کند « باسو » با کمال بیقیدی گفت که او و رفیقش از خوابیدن در تخت خوابهای بالائی واگون خیلی ناراحت میشوند ... و آیا مانعی دارد که آقای گوکله در یکی از تختهای بالا بخوابد و دوتخت پائین را به آن دونفر بدهد . وکار بهمین ترتیب انجام شد و بیچاره گوکله که خیال میکرد سفر راحتی خواهد داشت و رفع خستگی خواهد کرد ناچار تمام شب را در تخت خواب بیدار ماند و ناراحتی کشید .

به محض مراجعتم بهند نامم را در جزو وکلای مدافع ، دردادگاه عالی ثبت کرده بودم. کاری که داشتم تا اندازهٔ زیادی برایم جالب توجه بود . نخستین ماههای پس از مراجعت از اروپا برایم بسیار مطبوع و خوشایند بود . خوشحال بودم که برگشته ام و رشته های پیوند قدیمی را از نو بر قرار میسازم . اما کم کم زندگی من هم مثل زندگی بسیاری از مردم دیگر نمك و لطف خود را از دست داد و احساس کردم که بتدریج در یکنواختی آرام وخسته کنندهٔ یك زندگی تهی و بی‌مزه فرو میروم . تصور میکنم که این احساس نارضائی در مقابل اشیاء و اشخاصی که مرا احاطه کرده بودند بعلت تربیت ملایم یا بهتر بگویم تربیت مخلوط من بود . عادات و افکاری که درمدت هفت سال اقامت در انگلستان دروجودم ریشه دوانیده بود باآنچه در موقع مراجعت خود میدیدم سازگار نبود . خوشبختانه محیط خانوادگی خیلی مطبوع بود و این خود چیز مثبتی بود هرچند که برایم کفایت نمیکرد . در مورد سایر امور هم کتابخانهٔ کانون وکلا و باشگاه را در اختیار خود داشتم . همان قیافه هائیکه هر روزمیدیدم بآنجا هم می آمدند . هرجا که میرفتم همیشه همان اشخاص هم بودند و در بارهٔ مسائل مشترکی که اغلب از حدود

کار وشغلمان تجاوز نمیکرد مباحثه میکردند . مسلماً این وضع محیط رضایت بخشی برای پیشرفت معنوی و رضایت خاطر روحی نبود و کم کم این احساس در من پیدا میشد که زندگی یك چیز بی معنی وخسته کننده بیش نیست . حتی سرگرمیها ومشغولیت‌هائی هم که در آن پیش می‌آید هیچ لطف و مزه‌ئی ندارد .

آقای « ای . ام . فورستر » کتابی در بارهٔ زندگی « جی . لاوز . دیکینسن » انتشار داده است که در آن درمورد روابط هندیان و انگلیسیان مینویسد : « چرا میان انگلیسها و هندیها سازگاری وجود ندارد ؟ فقط برای اینکه هندی ، انگلیسی را تا حد مرگ کسل میکند و معاشرت با او رنج آور است . فقط بهمین دلیل و دیگر هیچ . » ممکن‌است که این‌احساس دراغلب انگلیسها وجودداشته‌است که طبعاً تعجب‌آور هم نیست . « فورستر » در کتاب دیگری (که اگر مطالب آنرا باور کنیم)نوشته است تمام انگلیسها در هندوستان خود را مثل عضو یك ارتش اشغال کننده میشمرده اند و چنین موقعیتی برای خود قائل بوده اند . بنا بر این در چنین وضعی ممکن نبوده است که میان این دو نژاد روابط طبیعی و بدون مخالفت و تضاد بوجود آید و توسعه پذیرد . انگلیسی و هندی همیشه هر کدام در مقابل یکدیگر قرار گرفته اند و بنا بر این کاملا طبیعی است که بطور متقابل اسباب ناراحتی یکدیگر باشند و از هم خوششان نیاید و موقعی که با هم هستند حضورشان برای یکدیگر کسالت انگیز و خسته کننده باشد . اگر یك‌طرف‌ازطرف دیگر احساس کسالت میکرده است این‌موضوع‌برای طرف دیگر هم صحیح وصادق است ، و هر کدام بسهم خود درحضور یکدیگرجز فکر گریختن ونفس کشیدن آزادانه وازنو گرفتن حرکات طبیعی و بدون قید را نداشته اند .

معمولاً انگلیسها همیشه با یك گروه معدود از هندیان که مقامات رسمی داشتند در تماس بوده اند . کسانی که با مقامات رسمی سر و کار داشتند کمتر اشخاص جالب توجهی بوده اند و اگر اتفاقاً اشخاص جالب توجهی هم میبودند نمی توانستند واقعیت خود را آنطور که حقیقتاً هستند آزادانه نشان دهند . رژیم حکومتی انگلستان در هند حتی از نظر اجتماعی، طبقهٔ شخصیتها ومقامات رسمی را در درجهٔ اول اهمیت قرار داده بود . این اشخاص چه انگلیسی و چه هندی معمولا طبقه‌ئی را تشکیل میدادند که بشکل عجیبی کسالت آور و خسته کننده بود و مخصوصاً هیچ وسعت نظرنداشت . حتی وقتی که یك جوان با ذکاوت انگلیسی به هند می‌آمد بزودی دچار یك تنبلی و رخوت فکری و فرهنگی میگردید . همینکه کار روزانه‌اش تمام میشد و از میان پرونده‌ها و اوراق و کاغذهائی که هر گز نمیتوانست از چنگ آنها بگریزد و پایانی نداشت ، بیرون میآمد کمی به ورزش میپرداخت و بعد به باشگاه میرفت که در آنجا باز همکاران خود را پیدا

میکرد و با آنها ویسکی مینوشید و مجلهٔ کاریکاتوری انگلیسی « پونچ » وسایرمجلات مصور وطنش را ورق میزد و وقت میگذراند . خیلی کم اتفاق میافتاد که به کتابی‌دست بزند و اگر هم بسراغ کتابی میرفت از آثار یکی از نویسندگان قدیمی بود که سابقاً از او خوشش آمده‌بود . البته‌دراین رخوت تدریجی فکری وفرسودگی روحی که بشکل روز افزونی توسعه می‌یافت هند را متهم میساخت ومسئول میشمرد . به آب و هوا لعنت میفرستاد. انواع مردم ناراحت و کسانی راکه بنظر ومسئول ناراحتی زندگی‌او بودند و وضع او را دشوار میساختند نفرین میکرد . درصورتیکه توجه نداشت کـه علت این سقوط و انحطاط فکری و فرهنگی او،زندگی یکنواخت و دور تسلسلی که در آن قرار داشت و سیستم اداری جابر و بوروکرات و زورگوی دولتی انگلیس بودو خود اوهم درایجادچنین وضعی‌سهیم ودخیل بودوجزئی از آن بشمارمیرفت .

اگر وضع کارمندان انگلیسی،با وجود تعطیلات و مرخصی‌هایشان که معمولا بسفر میپرداختند ، باین شکل خسته کننده وکسالت آور بود ، وضع کارمندان هـندی که با انگلیسها یا زیر دست آنهاکار میکردند طبعاً هیچ بهتر ازآنها نمیبود . زیرا آنها سعی داشتند بشکل بسیار زننده و غلام وار از زندگی انگلیسها تقلید کنند . برای من هیچ چیزی باندازهٔ معاشرت باکارمندان عالیرتبه انگلیسی وهندی دهلی جدیدکه همچون کعبه امپراطوری شده بود ناراحت کننده وشوم و کسالت انگیز نبود .گفتگوی آنهاصرفنظر از صحبت های مقدماتی دربارهٔ حوادث‌جزئی و بی‌اهمیت معمولاهمه‌اش دراطراف‌مرخصی آینده ، تغییر شغل و مأموریت آینده و از این قبیل حرفهای مبتذل و بی‌مزه دور میزد .

این محیط زندگی کارمندان رسمی بتدریج در تمام زندگی طبقات متوسط هند هم اثر گذارده بود و یك رنگ عمومی و صفت مخصوص و شگفت انگیز انگلیسی به آن بخشیده بود که در اغلب جاها جز در بعضی موارد و ازجمله درشهرهای کلکته و بمبئی، بچشم میخورد . صاحبان مشاغل آزاد ، وکلای دادگستری ، پزشکان و دیگران تقریباً همه تحت تأثیر این صفات و عادات قرارگرفته بودند. حتی در زیرطاقهای بلند دانشگاه‌هـای نیم رسمی نیز همین محیط و همین عـادات کسالت انگیز احساس میشد . تمام این اشخاص دردنیائی‌منفرد وجدا ازتوده‌های مردم وحتی جدا ازطبقات متوسط کوچکتر و پائین‌تر، زندگی میکردند . امور سیاسی هم در انحصار طبقات عالی بود .

نهضت ناسیونالیستی که از سال ۱۹۰۶ در « بنگـال » توسعه یـافت اولین تکان مهمی بود که این غبار تیره و کسالت آور را از زندگی هند دور میساخت و درطبقات خورده بورژوازی ولایات و حتی تا اندازه‌ئی در توده‌های مردم روح و زندگی جدیدی

میدمید . این نهضت در سالهای بعدو تحت رهبری « گاندی جی »[۱] توسعهٔ سریعی پیدا کرد . اما ناسیونالیسم شدید هر چند که سرچشمهٔ حرکت و نیرو میباشد درمقابل سبب محدودیت فکر و تنگی نظر هم میگردد و نیروهای فراوانی را مصروف میسازد بدون آنکه برای فعالیتهای دیگر جائی بگذارد .

بنا بر این در نخستین سالهای مراجعتم از انگلستان زندگی برایم رضایت بخش نبود . نسبت بشغلم علاقمند بودم اما علاقه ایکه بتدریج کمتر و ضعیفتر میشد . سیاست که درنظرم مفهومش یك نوع احساسات ملی بود که هرروز بیشتر بمخالفت با تسلط خارجی میپرداخت ، هنوز برایم شوق فراوانی ایجاد نمیکرد . معهذا به نهضت سیاسی کنگره پرداختم و گاه و بیگاه ، در دورانهای انعقاد جلسات آن شرکت می جستم . وقتی که

۱ـ (یادداشت مؤلف) درتمام صفحات کتاب خود ، همواره از « گاندی » یا « مهاتما گاندی » بصورت « گاندی‌جی » یاد کرده‌ام که خود او همیشه برعناوین دیگر وبرلقب «مهاتما» ترجیح میداد . اما ملاحظه کرده‌ام که دراین باره تفسیرهای عجیب وغریبی شده است و کلمهٔ «جی» درکتابها ومقالات نویسندگان انگلیسی مورد تعبیرهای گوناگون قرار گرفته است که لازم میدانم دراین‌باره توضیحی داده شود .

بعضی‌ها گمان کرده‌اند که «جی» یك علامت تصغیر تحبیبی است (مثل «ك» درزبان فارسی و درکلماتی از قبیل « مادرك » و « پدرك » و« پسرك » و « دخترك » ـ مترجم) و بدینقرار «گاندی‌جی » بمعنی «گاندی کوچك ومحبوب » ! میشود . این تعبیرکاملا نادرست ونشانهٔ عدم آشنائی‌کاملی با زندگی هند است «جی» یك « پسوند » (حروف وکلماتی که درآخر اسامی اضافه میشوند ومعنی مخصوصی به‌آن میدهند از قبیل همان «ك» که‌گفتیم یا «چه» درکلمات «باغچه» ،«کمانچه» وکلمهٔ «مند» درکلمات « خردمند » وا زاین قبیل ـم.) بسیار عادی میباشد که درهند بدون هیچ تفاوتی ازلحاظ جنس ونوع اشخاص به‌آخر اسامی مردان ، زنان ، پسران ، دختران و حتی بچه‌های کوچك اضافه میشود . « جی » یك نوع مفهوم احترام را بیان میکند و تقریباً مثل کلمات « مادام » و « مسیو » و « مادموازل » درزبان فرانسه (ومثل کلمات «آقا» و« خانم » درزبان فارسی) میباشد که بنشانهٔ احترام عادی بهرفرد اطلاق میشود .

زبان هندوستانی ازحیث ترکیبات احترامی بسیارغنی است وپسوندها وپیشوندهائی که بنشانهٔ احترام‌باسامی اضافه میشوند درآن فراوانست . «جی» ساده‌ترین شکل وکم اهمیت‌ترین آنهاست ودرعین‌حال هم‌کاملا صحیح ومتین وکامل است . دراینجا مخصوصاً نظرشوهر خواهرم « رانجیت س . پاندیت » را نقل میکنم که درنظر او «جی» یك عنوان بسیار اصیل ازنژاد ونیره‌های قدیمی است .

این کلمه از زبان سانسکریت واز کلمهٔ «آریا» مشتق شده است که معنی آن نجیب و خوش اصل میباشد (باید متذکر بود که این کلمه «آریا» با «آرین» که نازیهای آلمان بکار میبردند هیچ چیز مشترکی ندارد) . در طول زمان کلمه « آریا » به « آجیآ » تبدیل شده و بعد هم بتدریج صورت ساده و آسان « جی » را بخود گرفته است .

مسائل فوق‌العاده‌ئی پیش می آمد و موضوعات حادی مطرح میشد-از قبیل هیجاناتی که بر ضد سیستم قرارداد هائی که در مورد کارگران هندی در « فی‌جی » عملی میشد یا مسئله هندیان آفریقای جنوبی و نظایر آنها ـ من با دل و جان و با تمام نیرویم بکار میپرداختم . اما این فعالیت‌ها یك هیجان موقتی و یك جهش ناگهانی بیش نبود .

گاهی برای سر گرمی به صید و «شکار»[1] میپرداختم اما نه استعدادم و نه تمایلاتم با این نوع ورزش سازگار بود . دنیای خارج از شهر و جنگلها و بیرون رفتن را دوست میداشتم . اما از کشتار خوشم نمی آمد . درنتیجه بنام مردی کم آزار و بیزار از کشتار معروف شدم هرچند که یکبار توانستم براثر حسن تصادف درکشمیر یك خرس را بکشم . یك حادثه سبب شد که همان علاقهٔ مختصر وحرارت ناچیزی هم که برای «شکار» داشتم بکلی پایان پذیرد : یکروز یك غزال کوچك و بیگناه که بسختی زخمی شده بوددر جلوی پایم افتاد و جان داد غزال مزبور درحال‌مرگ باچشمان‌درشت و زیبا ومرطوبش نگاهی بمن انداخت که بعد از آن بارها حالت‌این‌نگاه بنظرم‌آمده است‌ورنجم داده‌است .

در آن نخستین سالها گاهی دلم مجذوب سازمان «خدمتکاران‌هند»میشدم که آقای گوکله برای « انجمن هندی » خود بوجود آورده بود . اما هرگز فکر نمیکردم که بآن ملحق شوم زیرا از یك طرف سیاست آن در نظرم بسیار ملایم و اعتدالی بود و از طرف دیگر خیال نداشتم از شغل خود کناره‌گیری کنم . اما برای اعضای این انجمن احترام وتحسین فراوانی داشتم زیرا آنها صبر وتحمل فراوان خود را برای خدمت به ـ کشور خویش وقف کرده بودند . بعلاوه فکر میکنم که روشهای آنها جنبهٔ انفرادی و شخصی داشت وادامهٔ چنین راهی نمیتوانست کاملا صحیح بوده باشد .[2]

در همین اوان بود که یکبار آشفتگی وناراحتی عظیمی ازطرف آقای «سرینیواسا ساستری» در بارهٔ یك موضوع کوچك که با سیاست هم ارتباطی نداشت برایم پیش‌آمد. یکروز که او برای دانشجویان در شهر « الله آباد » سخنرانی میکرد بآنها توصیه و نصیحت میداد که نسبت بمعلمین و استادان خود مطیع باشند و احترام کامل ایشان را نگاهدارند و از دانشجویان دعوت کرد که مقررات ونظاماتی را که از طرف رؤسای دانشگاه و مدرسه مقرر شده کاملا و دقیقاً رعایت کنند . تمام این بله بله گوئیها برای من چیزی بی‌ارزش و پست بود که به‌رواج تحمل زورگوئی وحکومت‌مطلقه کمك‌میکرد.

تصور میکنم این توصیه‌های تملق آمیز بخاطرمحیط نیمه رسمی و خشونت‌آمیزی بود که آنزمان در هند وجود داشت و این حرفها در همه جا گفته میشد . اما آقای

۱ـ مؤلف عیناً همین‌کلمهٔ فارسی را بکار برده است . م.

۲ـ بحاشیهٔ صفحه ۶۰ درباره‌گوکله رجوع شود . م.



جواهرلعل نهرو پس ازیکی ازمراسم مذهبی

« ساستری » نصایح خود را دنبال میکرد و بجوانان میگفت که هر کدام باید خطاها و نافرمانیها و خلافهای دیگران را فوراً بمقامات مربوطه گزارش دهند. بزبان دیگر آنها را وادار میکرد که هر یك نسبت بدیگران خبرچینی وخیانت کنند. آقای ساستری این کلمات تند را بکار نبرد اما مفهوم توصیه‌های او روشن بود و این توصیه‌ها که از دهان رئیس بزرگ و مهمی مثل آقای ساستری بیرون می آمد مرا گیج و متحیر می - ساخت . هنوز خاطرات زندگی و تربیت انگلستان بمن نزدیك بود مخصوصاً درسی که در انگلستان چه در کالج و چه در دانشگاه در من تأثیر زیادی بخشیده بود این بود که هرگز نباید بدوستان و رفقای خود خیانت کرد . در آنجا بما گفته بودند که هیچ گناه و خلافی باندازهٔ جاسوسی کردن وخبرچینی ، واسباب مزاحمت برای یکی‌از دانشجویان فراهم کردن ، بزرگ و زشت نیست . زیر و رو شدن نا گهانی و کامل این اصل مهم مرا بسختی آشفته میساخت و احساس میکردم که میان درس اخلاقی که آقای ساستری می‌آموزد و آنچه بمن آموخته اند گودال عظیمی فاصله‌است . من این وضع رانمیتوانستم قبول و تحمل کنم .

وقتی که جنگ بزرگ آغاز گردید تمام توجه ما را بخود معطوف و مجذوب ساخت . جنگ دور از ما جریان داشت ودرآغاز کار در زندگی عادی ما تأثیری نبخشید. در واقع هند هرگز با وحشت واقعی جنگ آشنا نشد . اما کم کم نتایج آن در هند هم احساس گردید . فعالیتهای سیاسی سرد شد و بتدریج بکلی به هیچ رسید. بنام «مقررات دفاع ازهند » محدودیت ها و سانسور انگلیسیها در سراسر کشور دهانها را می بست. با وجود این از دومین سال جنگ اخبار گوناگونی انتشار می‌یافت و بما هم میرسید . شایعاتی در بارهٔ توطئه‌ها ، فشارها و تضییقات خونین وبکار بستن روشهای تجاوزآمیز بمنظور جمع‌آوری سرباز در پنجاب در همه جا پخش میشد .

با وجود اظهار وفاداریهای پرسر و صدائی که نسبت بانگلیسیها انتشار میبافت در واقع کسی بآنها علاقه نداشت . هم اعتدالیها و هم افراطیها از پیروزیهای آلمانیها شادمان میشدند . این امر نه ازآن جهت بود که نسبت بآلمان علاقمند بودند بلکه بخاطر آن بود که تمایل به تحقیر و شکست اربابان هند در مردم غلبه داشت .

این همان فکریست که ضعیفان و ناتوانان را بگرفتن انتقام با دست دیگران راضی میسازد . تصور میکنم که در آن زمان بسیاری ازما با احساسات مبهم و درهم آمیخته‌ئی اخبار وحوادث جنگ را دنبال میکردیم . من نسبت بفرانسه بیشتر از تمام مللی که در جنگ شرکت داشتند علاقه نشان میدادم و تصور میکنم‌حق هم داشتم. با اینهمه، تبلیغات شدیدودامنه‌دار بنفع متفقین نیز، هرچند که ما بدان توجهی نمیکردیم، تمراتی ببار می آورد.

کم کم زندگی سیاسی تکان خورد و بیدار شد . « لوکامانیاتیلك » رهبر نهضت افراطی بنگال اززندان خارج شد وهمزمان با «خانم بسانت»[1] تشکیل اجتماعات ودسته‌هائی بنفع استقلال وخود مختاری هند را از سر گرفت . من در سازمانهای هردو نفر نام‌نویسی کردم و مخصوصاً با نهضت خانم بسانت که اهمیتش در صحنهٔ سیاست هند از همان وقت زیادتر میشد کار میکردم . دورانهای اجلاسیهٔ کنگره پر هیجان‌تر گردید و نهضت «مسلم لیگ» (نهضت مسلمانان‌هند) هم دست بدست این سازمان داد و بحرکت آمد . در فضا جریانهائی شبیه به طوفان و برق احساس میشد و بسیاری از جوانان‌نظیرمن ، بآیندهٔ نزدیك امیدوار شدند . توقیف و زندانی شدن « خانم بسانت» برهیجانات فکری‌طبقات روشنفکر افزود و نهضت درخواست خود مختاری را در سراسر کشور توسعه داد . این نهضت نه فقط افراطیهای قدیمی را که از سال ۱۹۰۷ تقریباً از کنگره جدا وخارج شده بودند مجذوب خود میساخت ، بلکه طبقـات متوسط هم دسته دسته به آن می پیوستند . معهذاهنوزهم درتوده‌های‌مردم اثری نمیگذاشت .

زندانی شدن خانم بسانت حتی نسلهای کهنه را هم به تکان آورد و عده ئی از رؤسای اعتدالیها هم به جنبش آمدند . خوب بخـاطر دارم که کمی پیش از آنکه او را بزندان بیندازند ، وقتیکه نطقهای همان آقای ساستری را ــ که قبلا از او صحبت کردم ــ در روزنامه میخواندیم سخت ما را بهیجان می آورد . امـا کمی پیش یا بعد از محکومیت خانم بسانت ،آقای ساستری هم ناگهان‌خاموش شد . درهنگام اقدام و عمل او ما را کاملا رها کرد و سکوت و خاموشی او در ما یأس و خشم فراوانی ایجاد میکرد . او درست در موقعی کنار میرفت و ساکت میشد که بیش از هروقت دیگر به‌یك رئیس شایسته احتیاج بود . بعدها عقیدهٔ من در بارهٔ او بیشتر تایید شد . او مرد اقدام‌و عمل نبود و موقعیت های حساس و دشوار با طبع او سازگاری نداشت .

بخاطر دارم که در همان زمان مباحثات وگفتگوهای بی پایانی در بارهٔ « ارتش دفاعی هند » آغاز شد که بتازگی تاسیس شده بود و دولت آنرا با استفاده از طبقات متوسط و با الهام گرفتن از نیروهای اروپائی که باین‌منظور بوجود آمده بود تشکیل‌داد.

در این ارتش مثل ارتشهای اروپائی رفتار نمیشد و بسیاری از ما عقیده داشتیم مادام که تحقیر های انگلیسها و بعضی تبعیضات وجود دارد باید از ارتش خارج ماند و در آن شرکت نکرد . با وجود این پس از مبـاحثات بسیار تصمیم گرفته شد که با این ارتش همکاری شود زیرا برای جوانان هند لازم بود که از تعلیمات نظامی‌استفاده کنند و حتی اگربا این شرایط هم‌باشد بامعلومات و تدارکات نظامی آشناشوند. خودمن یکی از اوراق سربازگیری را امضاء کردم و یك کمیتهٔ تبلیغات در الله آباد تشکیل شد .در

۱ــ بحاشیه صفحه ٤٦ رجوع شود ۰ م ۰

همین وقت بود که « خانم بسانت » بازداشت و زندانی شد و بر اثر تاثیر وهیجانی که بوجود آمد من توانستم از کمیته که پدرم و عده‌ئی از رؤسای اعتدالیها در آن‌عضویت داشتند موافقت بگیرم که اجتماعی را که قبلا پیش بینی شده بود تشکیل ندهند و بعنوان اعتراض نسبت بروش دولت از هر گونه تبلیغات خود داری شود . بیانیه‌ئی در این باره برای اطلاع عموم انتشار دادیم . تصور میکنم که بعضی از امضا کنندگان این بیانیه بعدها از اینکه در زمان جنگ چنین بیانیهٔ شدیدی برضددولت وانگلیسیها منتشرساختند پشیمان شدند .

زندانی شدن‌خانم بسانت‌این تمررا ببارآورد که پدرم وعده‌ئی ازرؤسای اعتدالیها نیز به نهضت خود مختاری پیوستند . چند ماه بعد بیشتر این اعتدالیهاازآن‌نهضت‌استعفا دادند ، اما پدرم با سماجت مقاومت کرد و رئیس نهضت در الله آباد گردید .

پدرم مـدتی بود که بتدریج از اعتدالیها دور میشد .طبیعت او نمیتوانست رفتار ایشانرا بپذیرد و آرام بگیرد . او در مقابل پذیرفتن آقائی دیگران و اظهار تمایل‌علنی نسبت به قدرتی که با کمال وقاحت و لجاجت وجود مـا را نادیده میگرفت و برای ما هندیان ارزشی قائل نمیشد سازگاری نداشت . اما از رؤسای قدیمی نهضت افراطیها هم‌خوشش نمی آمد.طرز حرف زدن آنها و طرز رفتارشان او را ناراحت میساخت . معهذا حتی بعد از بازداشت خانم بسانت و حوادثی که بدنبال آن روی داد باز هم تردید داشت که خود را بخطر اندازد و قدمی بجلو گذارد . اغلب میگفت که روش و تاکتیك اعتدالیها بی‌ارزش‌است و اصولا تا وقتی که برای مسئلهٔ روابط «هندوها» و«مسلمانها» راه حلی پیدا نشود هیچ کار مؤثری نمیتوان صورت داد . وعده میداد که اگر چنین راه حلی پیدا شوداو نیزمانندجوان ترین عناصر ، همراه ما بفعالیت سیاسی بپردازد . در سال ۱۹۱۶ وقتی که کنگره درلکنهو برنامهٔ وحدت عمل میان سازمانهای کنگرهٔ (هندوها) و مسلم لیگ (مسلمانها) را تصویب کرد پدرم بسیار خوشوقت شد و حاضر گردید که از آن پس بمبارزه جدی بپردازد و بدینقرار با دوستان و همکاران سابقش که در میان اعتدالیها بودند ارتباط و همکاری را قطع کند . نقشهٔ وحدت عمل مزبور در یك جلسهٔ « کمیتهٔ کنگره » که در منزل ما منعقد گردید تهیه و تدارك شده بوده. معهذا تجزیه‌و انشعابات اعتدالیها در واقع بعد از بازدید « ادوین مونتاگ » وزیر انگلستان از هند صورت گرفت و انتشار گزارش« مونتاگ- چلسفورد »[1] باین کار کمك کرد . جدائی

۱ ـ لرد چلمسفورد در دوران جنگ جهانی اول تاسال ۱۹۲۱ نایب‌السلطنهٔ هند بود وبعداز لرد هاردینگ باین مقام منصوب شده بود .

چلمسفورد طرحی برای اعطای یك نوع خود مختاری بهند تهیه کرد که درکار او «ادوین مونتاگ» وزیر کابینهٔ انگلستان‌هم شرکت داشت. واین طرح بنام طرح «مونتاگ ـ چلمسفورد » مشهور است که بامخالفت عناصر ملی و استقلال طلبان هند مصادف گردید ـ م.

قطعی اعتدالیهای استان ولایات متحده از کنگره درتابستان۱۹۱۸هنگام تشکیل‌مجلس فوق‌العاده‌ئی که در لکنهو بریاست پدرم انعقادیافت صورت پذیرفت . اعتدالیها انتظار داشتند که مجلس فوق العادهٔ مزبور بمقاومت جدی در بارهٔ گزارش نامبرده بپردازد و باین جهت مجلس مزبور را بایکوت کردند و تصمیمات آنرا هم نپذیرفتند سپس آنها تصمیمات دوران اجلاسیهٔ فوق العادهٔ کنگره را نیز بایکوت کردند زیرا در این دوران اجلاسیه پیشنهاداتی که در گزارش مزبور طرح گردیده بود مورد مباحثه واقع میشد . از آن زمان اعتدالیها از« کنگره » که بزرگترین اجتماع سیاسی هندبود بیرون‌ماندند.

اعتدالیها که درمقابل حوادث ممتنع میماندند ،خود را ازفعالیتهای دوران اجلاسیهٔ کنگره و اجتماعات سیاسی دیگر خارج و جدا نگاه میداشتند، بدون‌اینکه حتی نظری اظهار دارند یا ازنظریهٔ مخصوصی دفاع کنندزیرا میدانستند اکثریت، ازآنهاطرفداری نمیکند . این رفتار آنها در نظر من خیلی ناشایست بود و آنرا شایستهٔ کسانی که بفعالیت های سیاسی میپردازند نمیدانستم. تصور میکنم که درهندوستان خیلی‌ها همین عقیده را داشتند و مطمئن هستم که انحلال تقریباً قاطع و کلی اعتدالیها در سیاست هند تا اندازهٔ زیادی بعلت همین روش تردید آمیز و ترس آلودشان‌بود .

در نخستین سالهای جنگ فعالیت شخصی من درزمینه‌های سیاسی و عمومی ناچیز بود ودر اجتماعات بزرگی که تشکیل میشد کمتر به صحبت میپرداختم. هنوزهم‌مثل سابق بخودم اعتماد نداشتم واجتماعات بزرگ مرا بوحشت میانداخت. همچنین اعتقاد داشتم که دراین قبیل اجتماعات نباید بزبان انگلیسی سخن گفت واطمینان‌هم‌نداشتم که‌میتوانم‌آنچه رامیخواهم بگویم بزبان هندوستانی بیان دارم . از نخستین دفعه که یك سخنرانی در مجمع عمومی بمن واگذار گردید ماجرائی را بخاطر دارم . این واقعه در الله آباداتفاق افتاد وهرچند که تاریخ‌ها درذهنم درهم وآشفته شده‌است ونظم‌حوادث ازنظرم‌میگریزد خیال میکنم واقعهٔ مزبور در سال ۱۹۱۵ روی داد . یك میتینگ عمومی برای اعتراض نسبت به قانون جدیدی که‌آزادی مطبوعات را محدود میکرد تشکیل گردید . من در این میتینگ بزبان انگلیسی وخیلی مختصرصحبت کردم . بلافاصله بعد از میتینگ« دکتر تج بهادر ساپرو» درحضور همهٔ پیشانی مرا بوسیدومن خیلی‌خجالت کشیدم. این اظهارشعف وشادمانی ومهربانی او نه بخاطر حرفهائی بود که زده بودم و نه بعلت فصاحت و بلاغت فوق‌العاده‌ام . این شادمانی فقط بعلت‌آن بود که من در برابر عموم مردم فریاد اعتراض خود را بلندکرده بودم وبدین‌ترتیب علناً به صف انبوه کسانی که از منافع مردم دفاع میکردند پیوسته‌بودم. درآنزمان فعالیت‌ها اساساً بیشتر بصورت ایراد سخنرانیهاصورت میگرفت .

بخاطر دارم که بسیاری از ما جوانان در الله آباد امید مختصری داشتیم که دکتر سایرو درسیاست موفقیت‌هائی داشته باشد . بنظر می‌آمد که ازمیان اعتدالیها او بیش از دیگران میتوانست ذوق وشوق وهیجان داشته باشد. پدرم درمقایسهٔ بااو مردی خونسردتر و آرام تر بنظر میرسید هر چند که در درونش گرمی وحرارت بیشتری‌داشت. فعالیت ها وتمایلات پدرم دراین زمینه درآن وقت برای ما خیلی امیدبخش نبود و بدین‌جهت ما از دکترسایرو انتظارات بیشتری‌داشتیم. «پاندیت‌مدان موهن‌مالاویا »[1] هم باسوابق فراوان فعالیت‌های اجتماعی خود ما را بخویش جلب میکرد. ومادائماً با او بحث وگفتگوداشتیم واو را تشویق میکردیم که شجاعانه رهبری امور کشور را عهده‌دار گردد.

درآن سالها درخانهٔ ما هم‌موضوعات سیاسی، اغلب گفتگوها ومباحثات پردامنه‌ئی بوجود می‌آورد . تصورات هریك ازافراد دربارهٔ موضوعات سیاسی‌وکنایه‌ها واشاراتی که اغلب دراین باره گفته میشد بزودی طوفانی‌درخانه‌برمی‌انگیخت . پدرم ازهمان آغاز کار مراقب تمایل روزافزون من نسبت به‌افراطیها بود وازاینکه من‌بیك سیاست پرهیاهو که فقط‌حرف میزنند متمایل شده‌ام دائماً مرا سرزنش میکرد. حتی درخواست های اقدام و عمل را که از جانب من طرح میشد نیز مسخره میکرد . چه اقدام و چه عملی ؟ موضوع زیاد روشن نبود . گاهی پدرم تصورمیکرد که من هم مانندبعضی جوانان پرحرارت‌بنگال درخواست دارم که باقدامات شدید وعملیات خشن دست برده شود واین امر او را سخت مضطرب میساخت . در واقع این روش موافق طبع من نبود ومرا جلب‌نمیکرد. اما فکر اینکه ما نباید وضع موجود را بسادگی بپذیریم وتحمل کنیم‌ودرهرحال‌باید دست‌باقدامی ببریم روز بروز بیشتر درمن تقویت میشد. ایجاد یك فعالیت وحرکت‌برای اقدام ازنظر ملی‌کارآسانی نبود اما من فکر میکردم که شرافت‌ملی وفردی ما اقتضا داردکه مبارزهٔ جسورانه‌تر ومثبت‌تر وتجاوزآمیزتری نسبت به تسلط بیگانگان انجام دهیم . خود پدرم هم از روش اعتدالیها ناراضی بود ودردرون خودگرفتار یك مبارزهٔ روحی با خودشده بود . منتها پدرم نمیخواست تا وقتی که بطور مسلم یك موضوع را بعنوان تنها راه حل موجود قبول نکرده ونپذیرفته است روش جدیدی اتخاذ کند.هرقدمی که بجلو برمیداشت

---

۱ ـ پاندیت مدان موهن مـالادیا ـ یا مالاویاجی از شخصیت های ممتاز هند است که از طبقه برهمنان بود . درسال ۱۸۶۱ متولد شد و تا ۱۹۴۶ زنده بود . مالاویاجی درزبان سانسکریت تخصص داشت و از مدافعین جدی فرهنگ و تمدن مذهبی هندو بود . ضمناً یکی از بنیان گذاران و مشوقین دانشگاه هندو در بنارس بشمار میرود . درصفحات آینده‌کتاب مطالب بیشتری درباره او خواهیم دید .

قابل تذکراست که خوانندگان گرامی نباید کلمات «هندی» و «هندو» راباهم اشتباه‌کنند . زیراهندی بمعنی یك فرد از اهالی هند است و «هندو» نام مذهب مخصوصیست که درهند رواج دارد وبر پیروان‌آن هم‌اطلاق میگردد . بنابراین‌یك‌نفرهندی ممکن‌است ، هندو یا مسلمان یا سیك یامسیحی یا بودائی ویهودی وغیره باشد ـم.

مفهومش این بود که دردرون قلبش مبارزهٔ دشواروشدیدی صورت‌پذیرفته است اما وقتی که قدمی را برمیداشت دیگر هرگز بعقب برنمیگشت. وقتی که تصمیمی میگرفت این تصمیم براثر شور وشوق موقتی نبود بلکه بعلت یك اعتقادقطعی ومسلم فکری بود وبدین‌جهت بعد از آنکه تصمیمی میگرفت غرور ذاتیش باو اجازه نمیداد که دیگر به‌پشت سر خود نگاه کند.

از زمان بازداشت «خانم‌بسانت» بود که پدرم علناً وضع سیاسی خود را تغییر داد وازهمان‌زمان قدم بقدم بجلو رفت وهمکاران اعتدالی سابقش را خیلی پشت سر گذاشت‌تا اینکه حوادث درد ناك سال ۱۹۱۹ در پنجاب روی داد و سبب شد که بطور قطع تمام بندهای ارتباط با زندگی گذشته وحتی با شغلش را بگسلد و با تمام روح خود به نهضت جدیدی که «گاندی‌جی» بوجود آورده بود به پیوندد.

اما در آنموقع هنوزوضع پدرم‌روشن نشده بود. از ۱۹۱۵ تا۱۹۱۷ در درون خود با فکر و تردید دست بگریبان بود. این موضوع باضافهٔ نگرانی واضطرابی که از جانب من داشت او راوادارمیکرد که دربارهٔ مسائل‌مهمی که در دستور روزقرارمیگرفت بآهستگی وملایمت صحبت کند. بارها وبارها صحبتها و مذاکرات ما بطور ناگهانی و با خشم وعصبانیت فوق‌العادهٔ او پایان می‌یافت وقطع میشد.

نخستین ملاقات من باگاندی‌جی در موقع کنگرهٔ لکنهو درنوئل ۱۹۱۶ روی‌داد. گاندی‌جی بعلت مبارزهٔ دلیرانه‌ئی که در آفریقای جنوبی برای آزادی اقلیت هندی از تبعیضات نژادی دنبال کرده بود مورد تحسین واحترام همهٔ ما بود.اما چنین بنظر میرسید که در بیشتر ما که جوان بودیم بخصوص بجهت سایرخصوصیاتش که جنبهٔ سیاسی نداشت واو را از ما جدا میساخت تأثیر میگذاشت. در آن زمان او ازشرکت درکارهای کنگره وفعالیتهای سیاسی مربوط بهندخودداری میکرد ومنحصراً بمسئلهٔ هندیان‌آفریقای‌جنوبی می‌پرداخت‌معهذا کمی بعد ماجراهای او و پیروزیش در «چمپاران» در مبارزهٔ دهقانان اجاره‌دار برضد صاحبان زمین ذوق‌وشوق ما را برانگیخت. ما میدیدیم که او روشهای مبارزهٔ خود راکه درآفریقای جنوبی بکار میبست درهند نیز بکار می‌برد و برای ما این امرخود، نویدی ازموفقیتهای آینده بود.

یادم‌هست که پس از کنگرهٔ لکنهو سخنرانیهای بسیار فصیح و بلیغ که از طرف «سارو جینی نایدو»[۱] درالله آباد ایراد گردید نیزدرمن‌اثرفراوانی گذاشت.این‌سخنرانیهاهمه عمیقاً ناسیونالیستی ووطن‌پرستانه بود. اما در آن زمان من خود نیز یك ناسیونالیست

---

۱ ـ شریمانی سارو جینی نایدو ـ که گاهی هم اورا بطورساده «شریمانی» یعنی«خانم» مینامند. یکی از مشاهیرزنان هند است که در نهضت ملی و مبارزهٔ استقلال طلبانهٔ ملی ومبارزات زنان هند برای آزادیشان‌سهم‌مهمی داشت درسال ۱۸۷۹ در یك خانواده پزشك متولد شد شوهرش نیزیك پزشك مشهور بود. ساروجینی‌زنی‌دانشمند

خالص بودم و احساسات سوسیالیستی مبهمی که بهنگام اقامت در انگلستان در من پیدا شده بود بتدریج عقب رفته ومحو شده بود. درقیام ایرلندیها بهنگام عیدپاك سال۱۹۱۶ شکست ایشان‌مرا مفتون‌ومجذوب میساخت و بعدازدرهم‌شکستن‌این‌قیام نطق فوق‌العاده‌ئی که بهنگام محاکمهٔ‌ایشان بوسیلهٔ «راجر کازیمنت» ایراد گردید درمن اثر عمیقی گذاشت. آیا این دلیل شهامت فوق‌العاده وحقیقی نبود که شخص با تبسمی برلب بسوی خطرات و شکست مسلم برودودر برابردنیا اعلام‌دارد که‌نیروهای متجاوزبا تمام خشونت‌خودهرگز قادر نخواهند بود نیروی روحی ومقاومت ناپذیر یك ملت را درهم بشکنند ؟

بطور خلاصه ، وضع روحی من‌درآن زمان چنین‌بود . با وجوداین‌مطالعات جدید وقرائت کتابهای تازه ، سوسیالیزم راکه در روح‌من همچون آتشی درزیرخاکستر پنهان بود برمی‌انگیخت وزنده میساخت . ولی هنوز عواطف سوسیالیستی من همچنان بصورت مبهمی باقی بود وبیشتر جنبهٔ انسان دوستی وخیالپروری داشت تا صورت دقیق علمی . یکی ازنویسندگانی‌هم که بخصوص‌در آن‌سالهای‌جنگ‌وسالهای‌بعدازآن‌موردعلاقهٔ‌فراوان من قرار داشت« برتراند راسل» نویسندهٔ فیلسوف انگلیسی بود .

این افکار واین تمایلات در وجودم بیك مبارزهٔ درونی مبدل میشد که سراپایم را میجوید وروز بروز نسبت به‌شغل وپیشه‌ام بی‌علاقه‌تر میشدم و کمتر ازآن خوشم میآمد . بنا برضرورت‌وازآنجا که‌نمیتوانستم‌شغل‌بهتری بدست بیاورم‌ناچار بشغل‌وکالت‌دادگستری خود ادامه میدادم اما روز بروز بیشتر احساس میکردم که نمیتوان فعالیتهای عمومی و اجتماعی رامخصوصاً بصورت‌جسورانه و تندآن‌که مرا مجذوب خویش میساخت با شغل یك مرد قانون سازش ووفق داد. برای من پرداختن بشغل‌وکالت دیگرهیچ جنبهٔ اصولی وعلاقمندی نداشت بلکه فقط میدانی بود که‌درآن. وقت‌ونیروی خود را صرف‌میکردم. « سررشاش بهاری گهوش » وکیل دادگستری مشهور کلکته که نمیدانم به چه جهتی بمن علاقمند شده بود نصایح‌فراوانی بمن‌میداد وراه موفقیت را درشغلی که بعهده‌داشتم نشانم میداد . مخصوصاً مرا تشویق میکرد که در بارهٔ یك موضوع حقوقی و قضائی که مورد علاقهٔ خودم باشد کتابی بنویسم . حتی بمن وعده میداد که‌دراین راه بمن راهنمائی دهد وبعد هم کتابم را به‌بیند و اصلاح کند . اما تمام نصایح مشفقانه و دلسوزیهای او برای‌آنکه وکیل خوبی بشوم بی‌نتیجه وبی‌فایده بود . هیچ چیز برایم بی‌معنی‌تر ازآن نبود که وقتم ونیرویم را برای نوشتن یك کتاب حقوقی صرف کنم .

بود زبان انگلیسی را بسیار خوب میدانست ومجموعه‌های اشعاری بزبان انگلیسی‌منتشر کرد که شهرت یافت ازجمله آنها «آستانهٔ طلائی» و « پرندهٔ زمان»است . بهمین جهات اورا «بلبل بنگال»هم میگفتند .

دراواخر جنگ اول به نهضت خود مختاری هند که خانم «آنی‌بسانت» تأسیس کرده بود پیوست وازهمان وقت دربمبارزهٔ ملی مساعی فوق العاده بکار برد وبرای احقاق حقوق زنان تلاش فراوان کرد . در سفرهای خود در سراسر هند ودرخارجه مخصوصاً درانگلستان ودرآمریکا فعالیت تبلیغاتی او بسیار زیاد ومؤثر بود بخصوص که‌تفکری بلند و زبانی شاعرانه داشت . خانم ساروجینی نایدوراگاهی به لقب «دوی»هم میشنیدند که‌بمعنای «الهه» است ساروجینی درسال ۱۹۴۹ درگذشت ـ م .

حالا که صحبت از «سرراش بهاری» بمیان آمده‌است باید بگویم که او بعلت پیری خیلی زود رنج وعصبانی شده بود وو کلای جوان اغلب از خشم وغضب اووحشت‌داشتند. با اینهمه من از او خوشم می آمد وخشم و غضبش هم برایم بی‌لطف نبود. یکبار پدرم ومن در «سیملا» میهمان او بودیم. تصور میکنم سال ۱۹۱۸ وزمانی بود که گزارش «مونتاگ ـ چلمسفورد» منتشر شده بود. عده ئی از دوستانش را برای شام دعوت کرد که «کاپاراده» پیرمرد هم‌درمیان ایشان بود. بعدازصرف‌شام میان«سرراش‌بهاری» و«کاپاراده» نزاع و گفتگوی شدیدی در گرفت، زیرا آنها ازنظرسیاسی عضو دو دستهٔ رقیب یکدیگر بودند. «سرراش بهاری» از اعتدالیهای معتقد بود و «کاپاراده» ظاهراً در آن وقت در رأس نهضت تیلاك (افراطیها) قرار داشت. هر چند که بعدها این آقای کاپاراده هم مانند یك گوسفند بی آزارشد وحتی‌ازاعتدالیها هم‌معتدل‌تر گردید.

آن شب آقای «کاپاراده» بانتقاد از «گوکله» پرداخت که چند سال پیشترمرده بود واو را متهم ساخت که ازجانب انگلیسیها مأمور جاسوسی درکار هندیان مقیم لندن بوده است. این حرف برای‌صاحبخانه خیلی‌طاقت‌فرسا بود وگفت که‌هرگز مردی‌بخوبی «گوکله» وجود نداشته واو اجازه نخواهدداد درمورد مردی که بهترین‌دوستان او بوده بدگوئی‌شود. آقای‌کاپاراده موضوع صحبت را تغییر داد وبَدگوئی از آقای«ساستری» پرداخت. «سرراش‌بهاری» بازهم اظهارنارضایتی کرداماچون‌ظاهراً ازساستری‌باندازهٔ «گوکله» خوشش نمی‌آمدکمتر ناراحتی نشان داد وگفت «گوکله» تا وقتی که‌زنده بود با نیرو وبا مال خود به «جامعهٔ خدمتکاران هند» کمك میکرد اماوقتی که‌مرد دیگر نمیتوانست دراین سازمان شرکت داشته باشد وبآن کمك دهد.

در این موقع آقای «کاپاراده» برای اینکه شخص متقابلی‌را بمیان کشیده‌باشد به تحسین از «تیلك» رهبر انقلابی بنگال پرداخت واو را یك مرد بزرگ،یك‌شخصیت فوق‌العاده ویك «مرد مقدس» نامید. سرراش بهاری باخشم وتندی در جوابش گفت: «یك مرد مقدس! من از مقدسین نفرت دارم و دلم نمیخواهد هرگز باآنها سروکاری داشته باشم.»

۶

ازدواج وحادثهٔ هیمالایا

در سال ۱۹۱۶ ودر روز «بسنت پنچمی» که در هند روز عید حلول بهارمیباشد، در شهر دهلی ازدواج کردم. درتابستان آن سال چندماه را در کشمیر گذراندیم. خانوادهٔ ما در دره ماندو من باتفاق یکی از پسر عموهایم بسوی کوه رفتم و مدت چند هفته از راههای مرتفع «لداخ» در آن کوهها سیاحت کردیم.

نخستین باری بود که باین درهٔ تنگ ودور افتاده که مرتفع‌ترین دره‌های دنیاست و بفلات تبت منتهی میشود سفرمیکردم. هم اکنون‌منظرهٔ شگفت‌انگیز معبد «زوجی‌لا» را درنظر دارم که درآنجا از یك‌طرف در زیر پای ما نشیب‌های تند وپر برکت سبز و خرم قرار داشت وازطرف دیگر صخره‌های سنگی که بشکل شومی تهی وعریان بودند. ما از راه عمق درهٔ تنگ و بهم فشرده که از هرطرف قلل کوه بر آن مشرف بود بالا میرفتیم. یکی از مناظر مقابل ما از قله‌های پوشیده از برف تشکیل میشد که درخشش وتلالو خاصی داشت واز آنجا قسمت‌های کوچك یخ، آهسته آهسته بسوی ما پائین‌میآمد. باد سرد و گزنده بود اما هنگام روز ودرآفتاب هوا گرم میشد. هوا بقدری صاف‌وپاك بود که اغلب مسافت‌ها را اشتباه میکردیم‌واشیاء را خیلی نزدیکتر ازآنچه بودندمیدیدیم. انزوا وسکوت و تنهائی دائماً افزایش می‌یافت. دیگر حتی درختان و گیاهان هم برای همراهی ما نبودند. هیچ چیز جزصخره‌های عریان، برف، یخ و گاهگاه چند گل کوهی که موجب مسرت میشد وجود نداشت. با اینهمه از این مناظر وحشی و این ماتمزدگی طبیعت یك نوع رضایت وسرخوشی سکرآمیز در خود میدیدم. احساس میکردم که از نیرو وقدرت لبریز هستم وشور وشوق عظیمی وجودم را فراگرفته‌است.

درجریان‌این گردش‌وسیاحت‌حادثهٔ‌جالبی‌هم‌برایم‌روی‌داد. از معبر «زوجی‌ـلا» گذشته بودیم ودرمحلی که گمان‌میکنم‌اسمش «ماتایان» بود بما گفتند که تاغار «آمانارات» بیش از دوازده کیلو متر راه نداریم. طبعاً راهی که ما را از غار جدا میکرد یك رشته

کوه پوشیده از برف و یخ بود اما برای ما چه اهمیتی داشت ! دوازده کیلومتر در نظرمان راهی نبود و بعلت شور و شوق و بی تجربگی که داشتیم تصمیم گرفتیم که برای تماشای غار برویم . ازمحل چادرهایمان که در ارتفاعات حدود ۳۵۰۰ متری واقع بود بهمراهی عده‌ئی بار بر بطرف کوه حرکت کردیم و یك نفر چوپان محلی هم بعنوان راهنما همراه داشتیم.

بعد از اینکه با کمك طنابها و سایر وسایل از چندین یخچال طبیعی بالا رفتیم بمشکلات بزرگی برخوردیم. دیگر تنفس برایمان دشوار شده بود . بعضی از باربران با وجود اینکه بارشان خیلی سبك بود خون قی میکردند . بعد برف گرفت و آن یخچالها بصورت سرسره‌های لغزنده‌ئی درآمد . دیگر پیشرفت خیلی مشکل شده بود . هر یك قدم را با زحمت بر میداشتیم . ادامهٔ حرکت جنون‌آمیز بود . با وجود این ما باز هم لجوجانه اصرار و مقاومت کردیم . ساعت چهار صبح از محل چادرهای خود حرکت کرده بودیم . پس ازدوازده ساعت راه پیمائی تقریباً بلاانقطاع مزد خود را یافتیم و به مناظر پر عظمت ومیدانهای وسیع یخ رسیدیم که قلل پوشیده از برفهای دائمی آنرا بصورت یك نیمتاج درخشان احاطه کرده بود . انگار آمفی تآتر پرشکوهی برای خدایان ساخته شده بود. اما بزودی طوفان ابر ومه این منظرهٔ بیمانند را از نظرمان پنهان ساخت . نمیدانم در چه ارتفاعی بودیم اما بدون شك بیش از ۵۰۰۰ متر ارتفاع داشتیم زیرا از محل غار « آمانارات » خیلی بالاتر رفته بودیم . اکنون می بایست از یك میدان وسیع یخ یعنی در حدود هشتصد متر مسافت عبور کنیم و بعد ، از نشیب دیگر کوه بسوی غار فرود آئیم. چون دیگر صعود بپایان رسیده بود خیال میکردیم که مشکل ترین قسمت راه طی شده است و باینجهت بود که با مسرت و خوشوقتی فراوان به قسمت دوم راه پیمائی خود پرداختیم . اما یخ فریبنده بود و در آن ، شکافهای متعدد و هولناکی وجود داشت و برفی که بتازگی باریده بود اغلب خطرها را ازما پنهان میداشت. همین امر نزدیك بودموجب مرگم شود. ضمن حرکت خود ناگهان قشر نازك برف در زیر پایم فرورفت و در یك شکاف وسیع یخ فروافتادم. گودال عظیمی بود و کسی که به ته آن می‌افتاد مطمئناً جنازه‌اش در زیر یخها برای مطالعات زمین شناسان اعصار بعد محفوظ میماند.اما طنابی که بکمرم بسته بود و همهٔ ما را بیکدیگر متصل میساخت بخوبی مقاومت کرد و توانستم بناهمواریهای دیوارهٔ شکاف یخی بچسبم تا دیگران مرا بالا بکشند . این حادثه کمی ما را متزلزل ساخت اما نیروی مقاومت لجوجانهٔ مابیش ازآن بود.با اینهمه چون شکافها دائماً بیشتروعریضتر میشد وما هم وسایل لازم برای عبوراز آنها را نداشتیم عاقبت ناچار شدیم از راهی که آمده بودیم خسته و مأیوس و وامانده بازگردیم بدون اینکه غار « آمانارات » را دیده باشیم .

دره‌های مرتفع و کوهستانهای کشمیردرمن چنان تأثیر کرد و بطوری مرا مجذوب

ساخت که تصمیم گرفتم بزودی بآنجا برگردم. نقشه‌های گوناگون طرح کردم و مسافرتهای متعددی را در نظر داشتم که مخصوصاً یکی از آنها برایم بسیار جالب بود و حتی تصور آن موجب مسرت و شادمانیم میشد زیرا فکر میکردم که به کنارهٔ دریاچه «ماناساروار» که ازشگفتی‌های تبت است ، تا محل برفهای ابدی کوه «کایلاس» که درهمان نزدیکی است بروم. اکنون هجده سال میگذرد. تمام آن سرخوشیهای مستی آورم فقط بصورت آرزوئی تحقق ناپذیر باقی ماند و با وجود شوق فراوانی که داشتم حتی دیگر نتوانستم به کشمیر هم بازگردم . زیرا روز بروز خود را بیشتر بجریانات سیاسی و امور عمومی و اجتماعی سپردم. غریزهٔ سرگردان من که حرکت و مهاجرا را دوست میدارد باید بجای صعود به قله‌ها و عبور از دریاها خود را با انتقال وسفر در زندانها راضی سازد . با اینهمه باز هم از طرح نقشه‌ها برای رفتن به کوهها ودریاها دست برنداشته‌ام . این یك مایهٔ نشاط وشادمانیست که هیچ کس حتی در سلول زندان هم نمیتواند از من بگیرد . بعلاوه وقتی که شخص در زندانست جز نقشه کشیدن وخیال بافتن چه چیز برایش میماند ؟ اکنون رؤیای روزی رادر نظر دارم که باز بپاستقبال حوادث به هیمالایا بروم و با عبور از گردنه‌ها بدریاچه و بکوههائی که همیشه مورد آرزویم بوده است برسم . دراین انتظار ساعت ریگی زمان تهی میشود . جوانی میگذرد و جای خود را ببلوغ و پختگی سن میسپارد و آنچه بدنبال آن خواهد آمد خیلی بدتر و دردناکتر خواهد بود . گاهی با خود میگویم که پیری فرا خواهد رسید بدون آنکه بتوانم کوه «کایلاس» ودریاچهٔ «ماناساروار» را ببینم . اما سفر همیشه بزحمتش می‌ارزد حتی اگر پایان آن هم معلوم نباشد .

« آری کوهها در خاطرم سر می‌افرازند
پرتگاهها از سرخی شامگاه رنگ میگیرند
وروحم در برابر دیدگانم قرار دارد
که درعطش برفهای ابدی قله‌ها می‌تپد» [۱]

۱ـ (یادداشت مؤلف) ـ شعر از والتر دولامار Walter de la Mare است.

۷

ورودگاندی جی بروی صحنه،ساتیاگراها و امریتسر

مقارن پایان جنگ بزرگ درهند ،یك حالت تحریك وهیجان فوق‌العاده و پنهانی وجود داشت.صنعتی شدن کشور توسعه میبافت.طبقهٔ سرمایه‌دار خیلی ثروتمندتر و نیرومندتر شده بود . این عدهٔ معدود که بالاتر ازهمه قرارداشتند استفاده‌های کلان برده بودند و با حرص وولعی که برای تحصیل قدرت داشتند درکمین آن بودند که فرصتی بدست آورند و از سرمایه‌های خود سود بیشتری حاصل کنند . اما اکثریت عظیم مردم که در ناراحتی وفقرزندگی میکردند با کمال بیصبری انتظار داشتند بار سنگینی که کمر آنهارا درهم میشکست هرقدرممکن است سبك‌ترشود . در میان طبقات متوسط همه جا امیدوار بودند که رژیم موجود هند تحول وتغییراساسی پیدا کند وازطریق طرح دورنماهای توسعه‌هاو پیشرفتهای جدید بخود مختاری سیاسی وبهبود وضع وسرنوشت عمومی مردم منتهی گردد. از آنجا که تظاهرات وسخنرانیهای سیاسی بشرط آنکه همراه با آرامش باشد قانونی و آزاد بود این قبیل تظاهرات هرروز بیشترمیشد ودر آنها با اطمینان خاطر از اختیارات ملت وآزادی حکومت صحبت میشد . قسمتی ازهیجانات وتمایلات درتوده‌های وسیع مردم ومخصوصاً در میان دهقانان هم بنظر میرسید . در مناطق روستائی « پنجاب » روشهای جابرانهٔ سربازگیری وفشارهای خشونت‌آمیز عمال انگلستان فراموش نشده بود.محاکمات متعدد که بعنوان توطئه برضد دولت صورت گرفته بود برخشم عمومی واحساسات نفرت‌آمیز مردم افزوده بود . کسانی که برای سربازی وارد خدمت ارتش هندی انگلیس شده ودر جبهه‌های دوردست جنگیده بودند هنگام بازگشت دیگر آن دهقانان ساده و خدمتگذار سابق نبودند اکنون آنها ازنظرروحی وفکری بالغ شده بودند و عدم رضایت در میان ایشان متورم میشد ورواج میبافت

مسلمانها ازوضعی که برترکیه تحمیل شده بود خشمگین بودند و برسر مسئله خلافت هیجاناتی بوجود آمده بود هنوز با ترکیه پیمانی بسته نشده بود اما وضع وخیم وتهدید کننده بنظـر میرسید .[۱] همه در حالیکه میچنبیدند و تکان میخوردند در حال انتظار بسر میبردند .

انتظار، یك انتظار آمیخته با امید که درعین حال رنگی ازترس واضطراب داشت. در آن زمان احساس غالب ومحسوس هندوستان بود. درهمین وقت بود که قانون «رولات»[۲] و مقررات شدید و خفقان انگیز آن وضع گردید که بموجب آن ممکن بود بازداشتها و محاکمات ناروائی صورت گیرد. در آن قانون هیچیك ازموازینی که ازلحاظ حقوق انسانی وبشری اهمیت دارد مورد ملاحظه قرار نمیگرفت . درنتیجه یك موج خشم ونفرت سراسر کشوررا فراگرفت . حتی اعتدالیهاهم باتمام نیروی خود بمخالفت پرداختند و با خشم و نارضائی عمومی همراه شدند . درواقع تمامی هند صرفنظر ازاختلافات عقایدومسالك یکجا برضد اشغالگران خارجی قیام میکرد .

اکنون که این مطالب را مینویسم پس ازپانزده سال که ازآن زمان میگذرد بخاطر آوردن آن مقررات خشونت آمیزوظالمانه و هیجان و عکس العمل عظیمی که ایجاد کرد برایم بسیار نیرو بخش است . هر چند این مقررات مدت سه سال قدرت قانونی داشت ، تا آنجا که من خبردارم دراین مدت حتی یکبارهم مورد عمل قرار نگرفت و با اینهمه این سه سال که همواره با هیجان همراه بود پرآشوب ترین وآشفته ترین سالهائی بود که از زمان قیام وعصیان سال ۱۸۵۷ درهند پیش آمده بود. درواقع اگر اصرار دولت انگلیس را برای بتصویب رساندن وعمل کردن این مقررات که مردم را بعصیان وآشوب وامیداشت درنظر بگیریم گاهی این فکر بنظرمیرسید که گوئی اصولا غرض ومنظوراین بود که مردم

---

۱ ـ پس ازآنکه ترك های عثمانی درچند صدسال پیش تمام آسیای صغیر یعنی سرزمین ترکیه امروز را متصرف شدندبتدریج امپراطوری خودرا بسطدادند وباصرف سرزمینهائی که امروز کشورهای سوریه ولبنان واسرائیل وماورای اردن وعراق ومصر وقسمتی از عربستان را درآسیا تشکیل میدهد برقسمت عمدهٔ سرزمینهای مسلمان تسلط یافتند وچون بغداد وقاهره دومرکز خلافت اسلامی راهم بدست آورده بودند وخلافت هارا نابود ساختند پادشاهان عثمانی خود را خلیفه مسلمین هم شمردند. سلطان ترك عثمانی بزور شمشیر پیشوایان مذهب اسلام و فرماندهان را مجبور کردکه او را بعنوان خلیفه بپذیرند . در طول چند قرن سلطان عثمانی راکه در اسلامبول حکومت میکرد امیرالمؤمنین و خلیفه هم میگفتند و مسلمانان غیرشیعهٔ جهان هم این امرراناچاربپذیرفتند . ازجمله اکثرمسلمانان هندهم این وضع را قبول داشتند . وقتی درجنك جهانی اول دولت عثمانی که درکنار آلمان و اطریش میجنگید شکست خورد وسلطان عثمانی خلع گردید موضوع خلافت هم ازمیان رفت . درحالیکه بسیاری ازمسلمانان دنیا باین مسئله اهمیت میدادند .آنچه نهرو دربارهٔ مسلمانان هندوستان وموضوع خلافت نوشته است اشاره باین جریانهاست. درفصول آینده مطالب و اشارات بیشتری راجع بهاین موضوع خواهیم دید ـ م .

۲ ـ قانون رولات Rowlatt در ژوئیه ۱۹۱۸ درهند اعلام گردید ـ م .

بعصیان و آشوب برانگیخته شوند .

یك واقعیت جالب توجه دیگر هم اینست که اکنون پس از پانزده سال که از آن زمان میگذرد ما در کتاب قوانین خود یکرشته قوانین و مقررات داریم که خیلی شدیدتر ازقانون رولات است واغلب عمل واجراهم میگردد.درمقایسه با این قوانین که گاهی نشانهٔ سخاوت کریمانهٔ دولت انگلیس هم بشمارمی آید واز آن اظهار رضایت میشود قانون رولات همچون یك « منشور آزادی » بود . البته شایداین فرق وجود داشته باشد که آنوقت ما یك قانون خودمختاری نداشتیم وحالا طبق طرح « مونتاگ ـ چلمسفورد » ما باصطلاح خودمختاری داریم و بازهم طرح پیشرفت‌های جدیدی رابرای‌مافراهم‌میسازند.ما باصطلاح درحال‌پیشرفت‌هستیم!

در آغاز سال ۱۹۱۹ سلامتی گاندی جی بعلت ابتلا ببیماری مالاریا سخت متزلزل گردید . وتقریباً از روی بستر بیماری خود از نایب السلطنه بریتانیا در هند درخواست کرد که با مقررات « قانون رولات » موافقت نکنند . درخواستهای او هم مانند در خواستهای دیگران پذیرفته نشدو باین جهت بود که برخلاف میل خودش دررأس نخستین نهضت انقلابی عظیمی که تمامی ملت راشامل میشدقرار گرفت.او نهضت «ساتیاگراهاسابها»[1] را آغاز کرد.اعضای این نهضت متعهد میشدند که اگر بخواهندقوانین «رولات» راعمل کنند ،مقررات آن اطاعت نکنندواز اطاعت بهر نوع مقررات دیگری از این قبیل نیز که محتملا وضع شودنیزخود داری کنند. مفهوم این امر آن بود که علناً و بی پرواباستقبال زندان بروند.

وقتی که اعلان این طرح را درروزنامه‌ها خواندم عکس‌العملم این بود که تسکین خاطری احساس کردم زیرا بالاخره یك وسیله برای خروج از بن‌بست و یك روش اقدام وعمل بدون پیچ وخم وصریح وروشن ومحتملا مؤثر پیدا شده بود . در حالیکه از شور و شوق سرمست شده بودم میخواستم فوراً به نهضت « ساتیاگراها » به پیوندم دیگر بهیچوجه به نتایج این عمل خود یعنی غیر قانونی بودن وزندانی شدن ونظایر آن یا اینکه اگر باین کار بپردازم مورد مسخره واقع میشوم اهمیت نمیدادم . اما ناگهان واقعیت بطورخشونت آمیزی سبب سردشدنم شدزیرادیدم که این امر بتنهائی وخود بخودنمیتواند صورت پذیرد . پدرم با این فکر جدید مخالفت میکرد . او هرگز خودش را خیلی

۱ ـ ساتیاگراهاسابها ـ بمعنی « انجمن مبارزه همراه حق » میباشد . کلمه «ساتیاگراها» ضمن مبارزات هندیان آفریقای جنوبی درتحت رهبری گاندی بوجود آمد . درواقع گاندی آنرا بوجود آورده است . همین کلمه است که اغلب بصورت «مقاومت منفی» ترجمه میشود . اما معنی درست آن مبارزه همراه حق و در راه حق است . گاندی عقیده داشت وقتی که مائی درراه حقیقت مبارزه میکند وحق هم بالاوست احتیاج به اعمال خشونت ندارد و عاقبت با تظاهرات مسالمت‌آمیز وفداکاری ومقاومت به منظور خود خواهد رسید .

درفصول آینده مطالب بیشتری دراین باره بیان شده است . م

بآسانی دستخوش جریانهای تازه نمیساخت وهمیشه پیش از آنکه تعهدی بعهده بگیرد با کمال دقت نتایج آنرا پیش‌بینی وحساب میکرد . وهرچه بیشتر به « ساتیاگراها سابها» و برنامهٔ آن میاندیشید این موضوع اورا بیشتر بیزاروناراحت میساخت . ازخود میپرسید که آیا زندانی شدن عدهٔ زیادی ازافراد چه فایده‌ئی ممکن‌است ببار آورد ؟ چنین امری چه فشاری بردستگاه دولت وارد میساخت ؟ اما علاوه براین ملاحظات عمومی و کلی‌در پشت افکارونظریات خود ودرپشت روشی که اتخاذ میکرد در واقع میخواست از شخص من دفاع کرده باشد وگرفتاری وناراحتی راکه ممکن بود درپیش داشته باشم‌دورسازد. بنظراو خشونت آمیزو بیمورد بودکه من بزندان بروم.حرکت و هجرت عظیم یك ملت بسوی زندانها هنوز یك نقشهٔ آینده و یك اقدام‌احتمالی‌بود . اما خود فکر بخودی خود هیچ جالب توجه بنظرش نمیرسید . پدرم بفرزنـدانش فوق‌العاده علاقمند بود . هر چند احساساتش را بظاهرنشان نمیداد اما درزیراین خویشتن‌داری، مهربانی و محبت‌فراوانی را پنهان داشت پدرم‌ومن‌درموردپیوستن‌به‌نهضت‌ساتیاگراهااختلاف‌پیدا کردیم.

این اختلاف مدت درازی طول کشید و چون هردوی ما باهمیت فوق العادهٔ امری که برایمان مطرح بود توجه داشتیم ومیدانستیم که ممکن است زندگانی هریك ازمارا بکلی زیرورو،ودگرگون‌سازد حتی‌المقدور سعی داشتیم‌که با یکدیگر بمدارا و سازش رفتارکنیم . میل داشتم‌که هرچه میتوانم ازرنج وناراحتی‌که نشان میداد بکاهم ودرعین حال تردیدی نداشتم‌که دنبال‌کردن راه « ساتیاگراها » برایم بصورت یك ضرورت ثانوی زندگی درآمده است . برای هر دومان وضع دشوار بود . شبهای دراز را بیدار میماندم و تنها و ناراحت بقدم زدن و فکر کردن میپرداختم و سعی داشتم راه حلی برای خود پیدا کنم . بعدها فهمیدم‌که‌پدرم نیزحتی چند بار روی زمین خوابید تا با این تجربه بفهمد که وضع خوابیدن روی زمین چگونه است . زیرا یقین داشت‌که پسرش در زندان بچنین وضعی گرفتارخواهد شد .

گاندی‌جی دردنبال اقدامات خود و برای درخواست اقدام بالله‌آباد آمد وبا پدرم بمذاکرات مفصلی پرداخت‌که من درآنها شرکت نمیکردم و حضور نداشتم . بر اثر آن مذاکرات‌گاندی جی به من توصیه کرد که بهیچ اقدامی نپردازم و هیچ کاری نکنم‌که پدرم را ناراحت سازد.من باناراحتی ونارضائی باین توصیه‌هاتسلیم شدم‌وآنهارا‌پذیرفتم. اما هند صحنهٔ وقایع‌وحوادثی شده بود که همه چیزرا عوض میکرد.نهضت«ساتیاگراها» نیزناچار گردید ازاقدام صرفنظر کند وفعالیت خویش را متوقف سازد .

روزساتیاگراها . . تعطیل عمومی بازرگانی و خرید و فروش درسراسرهند . . . تیراندازی‌پلیس وارتش‌در«دهلی»و«امریتسر» و کشته‌هائی که زمین را میپوشاند . . . .

انبوه بهیجان آمده وزنجیر گسسته در امریتسرواحمدآباد . . . کشتار «جالیانوالاباغ» وحشت بی پایان واعمال ننگین وهولناك قانون حکومت نظامی در پنجاب. پنجاب ازسایر قسمتهای هند جدا شد و انگار پردهٔ ضخیمی بر آن کشیدند که آنرا ازدنیای خارج مخفی سازد بی خبری تقریباً کامل بوجودآمد ومرزها ازهردوسو بسته شد. هیچ کس نمیتوانست بآن سامان برود یا از آنجا بیاید .

گاه بگاه یك شخص منفرد از آن جهنم بشکل معجزه آسائی میگریخت اما چنان وحشتزده بود که نمیشد هیچ نوع خبر جالبی راجع بجزئیات حوادثی که در آنجا روی میداد ازاوبیرون کشید وما هم دراین‌سوافسرده وناتوان با قلبی لبریز از درد و رنج در کمین یك خبر بودیم. بعضی‌ها آماده بودند که داوطلبانه بپنجاب بروند وبا وجودحکومت نظامی باین سر زمین که دستخوش فشارو تضییقات جهنمی شده بود برسند اما جلو آنها را میگرفتند . دراین انتظارازطرف «کنگره» سازمانی برای کمك بوجود آمدواقدام را شروع کرد .

همینکه قانون حکومت نظامی درمناطق‌اصلی لغو گردید و باشخاص اجازه دادند که ازمرزبگذرند عده‌ئی ازشخصیتهای ممتازو ازجمله اعضای «کنگره» گروه‌گروه به آنجا رفتند و کمك و معاضدت خود را تقدیم داشتند و بتحقیق پـرداختند . کمکها تحت رهبری «پاندیت مدان موهن مالاویا»[1] و «سوامی شرادانندا» صورت میگرفت . قسمت تحقیق و بازجوئی اصولا بعهدهٔ‌پدرم وآقای «چیتارانجن داس»[2] واگذاربود . گاندی جی درتمام این اقدامات ازنزدیك‌اظهارعلاقه میکرد ودیگران اغلب بااومشورت میکردند . «دیشبندوداس» مخصوصاً بمنطقه «امریتسر» پرداخت ومن مأموریت یافتم که دراختیارکامل اوقرارگیرم‌وبا اوهمراهی‌وهمکاری‌داشته باشم . بسیاری‌ازگواهیهائی که دربارهٔ کشتار «جالیانوالاباغ»[3] بعداً درگزارش تحقیقات کنگره انتشاریافت باحضور

---

۱ ـ به حاشیه صفحه ۷۷ رجوع شود . م .

۲ ـ چیتارانجن داس ـ از وطن پرستان معروف ورجال سیاسی ممتاز هند است که در ۱۸۷۰ متولد شد. درکلکته وکیل عدلیه بود ازسال ۱۹۰۶ بفعالیت های سیاسی ونهضت ملی هند پیوست . بارها درمحاکمات ملی دفاع ازوطن پرستان ومتهمین سیاسی را بعهده‌گرفت .

درسال۱۹۱۹ بطوریکه دراین صفحه دیدهمیشودکار تحقیق دربارهٔ ماجرای شهرامریتسر وکشتارمردم‌بیدفاع ازطرف نیروهای انگلیسی را بعهده‌گرفت . بعدها بطوریکه خواهیم دید باپدر نهرو همکاری سیاسی نزدیکی‌برقرار ساخت وبکی ازنزدیکترین دوستان اوشد وباتفاق او درداخل نهضت کنگره حزب سوراج (استقلال) رانشکیل‌دادو درسال ۱۹۲۵ درگذشت . چیتارانجن داس را به لقب«دیشبندو» هم‌مینامیدند که‌بمعنی«برادرودوست‌مردم» است ودر کتاب بارها همین لقب بجای نام اصلی اوآمده‌است . م .

۳ ـ در سال ۱۹۱۹ و هنگام نهضت ساتیاگراها دولت از رفتن‌گاندی جی به دهلی جلوگیری‌کرد باین علت درشهر امریتسر که ازشهرهای شمالی هندو نزدیك دهلیست هیجاناتی پیش‌آمد.دولت به‌آنجا نیروهای نظامی فرستاد وحکومت نظامی اعلام‌کرد ودر روز ۱۳ آوریل نیروهای انگلیسی بروی مردم غیرمسلح و بیدفاعی که در محل جالیانوالا باغ گردآمده بودند تیراندازی‌کردند ودرمدت‌کمتراز ۱۰ دقیقه ۶۰۰ نفر کشته وچندین هزارنفر مجروح‌شدند. ژنرال میکائیل دایر Dwyer فرمانده‌نیروهای‌انگلیسی‌بود.اطلاعات‌بیشتری‌درمتن کتاب‌داده‌شده‌است.م.



جواهرلعل نهرو در لباس اونیفورم کالج هارو

ما جمع آوری شده بود . بارها ما را بمحل حوادث ووقایع بردند تا درمحل بتحقیق و آزمایش دقیق حوادث بپردازیم .

تصور میکنم آقای « ادوارد تامپسون » حکمران محل شایع ساخت که ژنرال «دایر» انگلیسی تصور کرده است که «باغ» یعنی آن محوطه که بشکل هولناکی بسته ومحصوراست ، چندین راه خروج دارد و باینجهت دستورداده است که مدت درازی تیر-اندازی کنند ، ولی حتی اگراین موضوع هم صحیح باشد - و در عمل هم باغ مزبور چند راه خروجی دارد - مسئولیت وگناه او بهیچوجه تخفیف نمی‌پذیرد . اما چیزی که خیلی عجیب است اینستکه محتملا چنین چیزی بتصوراو آمده باشد وچنین‌تأثیری دراو پیدا شده باشد زیرا هر کس دیگری که درجای اومیبود ودرمقرسکونت اوقرارمیداشت میتوانست صحنه‌های تیراندازی را ببیند و ببیند که اطراف آن محوطه را عمارات بلند چند طبقه گرفته است وراه فراری وجود ندارد . فقط دریك قسمت و آنهم در طول حدود سی متر ساختمان دیگری جزیك دیوار کوتاه وجود نداشت که ارتفاع آن درحدود یك مترو نیم بود . در زیر شلیك‌های مرگباری که مردم را درومیکرد هزاران نفر نا امیدانه و بدون آنکه بتوانند راه فراری پیدا کنندبسوی این دیوار دویده بودند و سعی کرده بودند از آن بالا بروند . چنین بنظرمیرسید که برای جلوگیری ازفرارمردم دستور صادرشده بود که مخصوصاً باین طرف باغ شلیك شود . هم اظهارات و گواهی مردم و هم جای گلوله‌ها که برروی دیوار باقی بود این‌موضوع را ثابت‌میکرد.موقعی که کار بپایان رسید دردوطرف‌این دیوار اجساد کشته‌ها ومجروحین بالا رفته بود .

تقریباً آخرسال (۱۹۱۹) بود که من با قطارشبانه از« امریتسر» به « دهلی » برگشتم . واگنی که من درآن داخل شدم تقریباً پربود. تمام تختخواب‌های قطارجزیکی از تختهای بالائی ،گرفته شده بود . مسافرین همه خوابیده بودند. من همان تخت خالی راگرفتم. صبح دیدم که تمام همسفران من افسران انگلیسی ارتش بودند . آنها باصدای بلند با یکدیگرحرف میزدند ومن بخوبی میتوانستم حرفهایشان را بفهمم . یکی از آنها بشکل جسورانه وخشنی که پیدا بود خیلی‌از خودش راضی است حرف میزد . بقراری که بعد فهمیدم این آقا خود ژنرال « دایر » انگلیسی و قهرمان جالیانوالا باغ بود و با آب وتاب فراوان ازحوادث شومی که در« امریتسر» بدستور او روی داده بود تعریف میکرد . مخصوصاً متذکرمیشد که تمام دهلی در تحت اختیارکامل او قرار داده شده بود و اوهم دلش‌میخواسته‌است‌این‌شهرشورشی را بخاکسترمبدل سازد اما رحم و شفقت‌مانع اوشده است‌درآنموقع اواز« لاهور» که برای جواب گوئی بکمیسیون تحقیقات «هانتر» بآنجا رفته بود ، بازمیگشت . حرفهای اومرا بخشم می آورد ورفتارش نیز بسیاربی‌ادبانه

وخشن بود مثلادرایستگاه راه آهن دهلی با پیژاما و روبدوشامبر ازقطاربروی سکوی ایستگاه آمد.پیژامه‌اش راهراه بود و خطوط سرخ روشن داشت .[۱]

در دوران تحقیقاتی که در پنجاب بعمل می‌آمد گاندی‌جی را بسیار میدیدم . اغلب تذکرات او بعلت جسارت وشهامتی که در خود داشت برای کمیتهٔ ما خیلی خوشایندنمی افتاد . اما تقریباً او همیشه نظرش را با نیروی‌حوصله واستدلال بما می‌قبولاند وحوادث بعدی هم خردمندی او وصحت نصایحی راکه بما میداد ثابت میکرد. احساس میکردم که در درونم اعتماد فراوانی نسبت بخردمندی سیاسی او افزایش می‌یابد .

حوادث‌پنجاب‌وتحقیقات‌عمیقی که پدرم‌شخصاً دراین زمینه انجام‌داد درخوداو نیزاثر فراوانی گذاشت. تمام ارکان‌واساس اعتقاد وایمانی که بحقوق‌قانونی‌وحقوق‌مدنی‌واساسی داشت متزلزل‌گردید . روحش کم کم تحول میپذیرفت وبصورتی درمی‌آمد که نتایج آن یکسال بعد معلوم شد . قبلا هم موقعیت اعتدالی او متزلزل شده بود.چون از روز نامه اعتدالی «لیدر» (راهنما) که درالله‌آباد منتشر میشد ناراضی بود.خود او ازاوایل۱۹۱۹ بانتشار روزنامهٔ دیگری بنام « ایندپاندنت » (مستقل) درالله‌آباد پرداخت. این‌روزنامه با موفقیت فراوان مواجه‌گردید اما ازهمان آغازکار با یکرشته مشکلات و دشواریهای مزاحم روبرو شد . مدیران ، سردبیران واداره کنندگان امور اداری همه دراین وضع مسئولیت داشتند . خود من یکی از مدیران آن بودم در حالیکه تجربهٔ شایسته و کافی برای این‌کار نداشتم‌و گرفتاریهای روزنامه برایم صورت کابوس هولناکی را پیدا کرده بود.وقتی که پدرم ومن هردو بخاطر حوادث پنجاب به‌آن سامان رفتیم‌کار روزنامه‌خیلی مغشوش‌تر گردید ومشکلات اقتصادی ومالی زیادی گریبانگیرش شد . روزنامهٔ ما هر چندکه در سالهای۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ تیراژ فراوان و درخشانی داشت هرگز مخارج خود را تأمین نمیکرد . ازوقتیکه ما بزندان افتادیم‌روزنامهٔ مزبور روبزوال رفت وبالاخره

---

۱ ـ معمولا اروپائیان با پیژامه دربرابر دیگران حضور نمی‌یابند . پیژامه جامهٔ خواب است وکسی که با پیژامه در برابردیگران حاضر میشود نشانه‌آنست که یاخیلی بی‌ادب است ویابدیگران بی‌اعتناست واحترام دیگران را رعایت نمیکند . بدین جهت‌درایران‌هم که رواج یافته است مردم درخانه یاکوچه وبازار وییلاق پیژامه یا بقول بعضی ها «پی‌جامه» و «پیرجامه» ونظایرآن میپوشند درنظرخارجیها و اروپائیها خیلی تعجب آور ومضحك و دور از ادب جلوه‌کرمیشود . ـ

ضمناً بدنیست متذکر شوم که «پیژامه» دراصل کلمهٔ « پای‌جامه» وفارسی است .کلمهٔ « پای جامه » در هند رواج داشت وانگلیسیهاآنرا بصورت «پیژاما» اقتباس‌کردند ودرزبان خودرایج ساختند وبعدهم اززبان انگلیسی بزبانهای دیگر منتقل شده است وحتی به این صورت فرنگی شده بجای « پای جامه» بوطن خود ایران هم آمده است . م .

در اوایل ۱۹۲۳ تعطیل شد. این تجربه مرا از اداره کردن روزنامه و روزنامه نگاری ترساند بطوریکه از آنپس هرگونه دعوت برای همکاری درقبول مسئولیت روزنامه‌ئی را رد کرده‌ام. بدیهی است که گرفتاریهای زندانها واشتغالات فراوان خارج از زندان، چنین فرصتی هم برایم نمیگذاشت.

هنگام نوئل سال ۱۹۱۹ پدرم ریاست «کنگره» را که در امریتسر اجتماع کرد بعهده داشت. در آنموقع پیامی خطاب برؤسای اعتدالیون که خودش آنهارا «لیبرالها»[۱] مینامید انتشارداد واز آنهادعوت کرد که بعلت وضع جدیدی که براثرخشونتها و کشتارهای اخیرپیش آمده است آنها نیزدردوران اجلاسیهٔ «کنگره» شرکت جویند. اودرپیام خود گفت وبرای ایشان نوشت که «قلب پنجاب خونین است وشما را بکمك می‌طلبد». اما آنها باز هم خاموش ماندند. آنها در برابر صدای پدرم خود را بکری زدندودعوت شرکت درکنگره را رد کردند. این رد کردن، عواطف پدرم را جریحه دار ساخت و فاصله‌ئی راکه میان اووآنها پیداشده بود وسیع‌تر کرد.

در این دوران اجلاسیهٔ کنگره درامریتسر شخصیت ممتاز گاندی‌جی معلوم میگردید وبر کنگره تسلط می‌یافت. «لوکامانیاتیلك»[۲] نیزحضور داشت ودر جریان کارها نقش عمده‌ئی اجرا میکرد. اما بدون کوچکترین تردید، اکثریت نمایندگان و علاوه بر آن اکثریت مردم متوجه گاندی جی شدند و او را بعنوان تنها رهبر خود برگزیدند. شعار «مهاتما گاندی کی جای!» (مهاتما گاندی زنده باد!) درافق سیاسی کشور ترسیم میشد. برادران «علی»[۳] هم که بتازگی اززندان بیرون آمده بودند به «کنگره» پیوستند. نهضت ملی شکل وقدرت جدیدی پیدا میکرد وبراه تازه‌ئی متوجه می‌شد.

محمد علی بزودی از جانب هیئت خلافت، باروپا اعزام گردید. در هند هم «کمیتهٔ خلافت» روزبروز بیشتر تحت نفوذ گاندی جی قرارمیگرفت وبا افکار او در بارهٔ «عدم همکاری» و«عدم خشونت» که راه وروش او بود آشنائی مییافت. اکنون خاطرهٔ

---

۱ ـ اعتدالیها یا لیبرالها یك گروه معدود از رجال سیاسی هند بودند که گاهی هم بعنوان «حزب لیبرال» نامیده میشدند و یك نوع تمایلات ملایم اصلاح طلبانه نشان میدادند. اما همواره در مقامات عمدهٔ دولتی قرار میگرفتندواغلب ازنظرهای دولت هواداری میکردند و با فعالیت‌های دولتی همکاری داشتند و از نهضت کنگره دوری می‌جستند. درفصول آینده نهروآنها وسران ایشان را چنانچه باید معرفی کرده است و راه وروش سیاسیشان را مورد تجزیه وتحلیل دقیق قرارداده‌است .م.

۲ ـ به حاشیه شماره «۲» صفحه ۵۵ رجوع شود . م .

۳ ـ منظور از «برادران علی» محمد علی وشوکت علی دونفراز مبارزین مسلمان ورهبران مسلمانان هند میباشد که درنهضت ملی هند نقش عمده‌ئی داشتند بعدهم درباره ایشان مفصل توضیحات خواهدشد . م .

یکی از نخستین اجتماعات رؤسای کمیتهٔ خلافت و «علما»[۱] را دردهلی بخاطرمیآورم که در ژانویهٔ ۱۹۲۰ تشکیل گردید . یك هیئت نمایندگی ازجانب کمیتهٔ خلافت میخواست بحضور نایب‌السلطنه ، فرمانفرمای انگلیسی هند ، برود وقرار بود که گاندی‌جی هم دراین‌هیئت نمایندگی شرکت کند . رسم چنین بود که متن نامه‌ئی که برای نایب السلطنه در جلسهٔ ملاقات قرائت میشد قبلا برای اطلاع اوفرستاده شود . این کارطبق مرسوم پیش‌ازرسیدن گاندی‌جی بدهلی صورت گرفته بود . وقتی که گاندی‌جی سررسید ومتن نامه را باو نشان دادند عدم موافقت خود را با آن اظهارداشت وحتی گفت چنانچه متن آن اصلاح نشود و تغییر کلی نپذیرد برای‌اوغیرمقدورخواهد بود که‌درهیئت نمایندگی شرکت جوید. گاندی‌جی ازطرزمبهم وجمله‌پردازیهای متن مزبور ناراضی بود ومیگفت هیچ چیزدقیقی دربارهٔ حد اقل درخواستهای مسلمانان که از آن صرفنظر نخواهند کرد گفته نشده است و این وضع نه برای نایب‌السلطنه ونه برای دولت‌انگلستان ونه برای مردم ونه حتی برای‌خود هیئت نمایندگی صحیح است . وقتی که نمیتوان مطالبات را مطرح ساخت و برای تحقق آنها مبارزه را تا آخر دنبال کرد چه فایده دارد که مطالب کلی گفته شود و حد اکثر مطالبات ودرخواستها مطرح گردد . درواقع چیزی که درآن موقع لازم بود این بود که بطرزروشن وغیرقابل تردیدی حد اقل مطالبات معلوم و روشن گردد و مورد درخواست قرار گیرد وبعد هم برای تحقق وقبول شدن آن تا پای جان ایستادگی واصرارشود.اگر واقعاً میخواستند بمبارزه پردازند وحقوقی بدست آورند درحقیقت‌این تنها روشی بود که هم صحیح وهم شرافتمندانه میبود .

این روش واین نظر برای محافل سیاسی وسایر محافل همه انقلابی بود . ما عادت کرده بودیم که مطالب مبهم واغراق آمیزی را درزیر گلهای جمله‌پردازی وعبارات زیبا بگنجانیم و همیشه در درون خود فکر یك نوع گفتگو و چانه زدن را پنهان میکردیم . امـا گاندی جی نظر خود را تحمیل کرد و ضمن نامهٔ دیگری که برای منشی مخصوص نایب‌السلطنه نوشت ابهام کلی متن اولی را متذکر شد و ضمناً چند درخواست دیگر تهیه کرد و خواست که آنهارا هم بردرخواستهای متن اولی بیفزایند . بنظر او اینها حد اقل درخواستها بود. پاسخ نایب‌السلطنه جالب توجه بود زیرا درخواستهای اضافی گاندی‌جی را ردکرد واظهارداشت که بنظراو همان متن اولی کاملا خوب و کافیست .گاندی‌جی که ملاحظه میکرد این مبادلهٔ نامه‌ها وضع شخص اوو کمیتهٔ خلافت را مشخص وروشن‌ساخته است عاقبت پذیرفت که درهیئت نمایندگی شرکت کند .

پیدا بود که دولت درخواستهای کمیتهٔ‌خلافت را نمیپذیرد و بنا براین مبارزه‌اجتناب

---

۱ ـ سازمان «علماء» یك اجتماع از سران و رهبران مسلمانان هند بود که هنوز هم باقیست . م .

ناپذیرمینمود . طبعاً مباحثات و گفتگوهای درازی با «کمیتهٔ خلافت» و «علما» پیش آمد که درجریان آن مخصوصاً موضوع «عدم‌خشونت» و «عدم همکاری» که نظریات گاندی‌جی بود مورد بحث واقع شد . گاندی‌جی اعلام داشت که حاضراست رهبری مبارزه راعهده‌دار شود بشرط آنکه نظراودربارهٔ عدم خشونت با تمام نتایج احتمالی که ببار آورد بدون اظهارضعف و بدون تلف کردن وقت و بدون تزلزل روحی پذیرفته شود . همکاران مسلمان اوورهبران مسلمانان نمیتوانستندافکاراورا بدرستی درك کنند با وجود این آنها راقبول می کردند و تذکر میدادندکه پذیرفتن این نظریات فقط جنبهٔ سیاسی دارد و نه صورت پذیرفتن یك آئین مذهبی. زیرا درمذهب آنها (مذهب اسلام) اعمال شدت و بکار بردن زوروخشونت بخاطر یك هدف ومنظورصحیح وعادلانه منع نشده است وجهاد جزو اصول دین است .

درجریان سال ۱۹۲۰ نهضت سیاسی هم‌بموازات فعالیت و نهضت کمیتهٔ خلافت توسعه میپذیرفت وهردو بسوی یك‌هدف میرفتندوعاقبت وقتی که «کنگره» برنامهٔ «عدم‌همکاری» و «عدم‌خشونت» را که‌ازطرف گاندی‌جی پیشنهادشدتصویب کرد و پذیرفت این هردو نهضت دست بدست هم دادند و بهمکاری پرداختند . کمیتهٔ خلافت نخستین سازمانی بودکه این برنامه‌را پذیرفت ودرجنب آن قرار گرفت . روز اول‌ماه اوت برای روزآغاز تبلیغات و فعالیت تعیین گردید .

چند ماه پیش از آن یك شورای مسلمین (که تصورمیکنم شورای «جامعهٔ‌مسلمین»[۱] بود) در الله آباد اجتماعی تشکیل داد تا برنامه و خط مشی خود را روشن سازد . این اجتماع درمنزل «سید رضاعلی» منعقد شد.محمدعلی آنوقت هنوزدراروپا بوداما برادرش شوکت علی حضور داشت . اگر خاطرهٔ این مجمع در ذهنم باقی مانده است از آنجهت است که برای من بسیارياس آور بود ومرا عمیقاً مأیوس ساخت . از شوکت علی که طبعاً سرشار از شوق‌وحرارت بود چیزی نمیگویم اما دیگران همه حالتی اندوهناك و ناراحت داشتند . آنها شهامت وجرأت نداشتند که‌مخالفت خود را اظهارکنند درعین حال میل‌هم نداشتند که بیك کارروشن وصریح بپردازند.من با خود فکرمیکردم که این قبیل اشخاص چگونه میخواهند مردم را برای یك نهضت انقلابی‌ومبارزه با امپراطوری بریتانیارهبری کنند ؟ گاندی‌جی با آنها بصحبت پرداخت وایشان را باقدام ومبارزه تشویق کردوظاهراً

۱- جامعهٔ مسلمین یا « مسلم‌لیك » سازمانی بودکه در سال ۱۹۰۶ برای دفاع از حقوق مسلمان تشکیل گردید ومدتها درمبارزات ملی برای تحصیل استقلال باکنگرهٔ ملی هند همکاری داشت . بعدها بر اثر تحریکات و نفاق افکنی‌های دشمنان بشرحی که درمتن‌های آینده خواهیم دید عده‌ئی ازمسلمانان وجامعهٔ مسلمین ازنهضت ملی جدا شدند و یك کشور جداگانه برای مسلمانان درخواست کردندکه اکنون بصورت پاکستان بوجود آمده است . این جدائی بخصوص وقتی‌که نهضت ملی هند قدرت زیادی پیداکرد بیشتر درخواست میشد ـ م .

همین امر آنها را بیشتر بوحشت انداخت . گاندی جی با همان لحن مخصوص ودیکتاتور مآبانه خودش صحبت کرد زیرا اودرعین حال که ساده و بی تکلف بودهمچون الماس،تیز ومحکم بود . چشمان او نرم وعمیق بود اما یك قدرت وارادهٔ آهنین از آنها شعله‌میکشید ومیتابید . گاندی‌جی توضیح میداد که مبارزه درازو بیرحمانه ودشوارخواهد بود. حریف هم فوق العاده نیرومند است اگر بنا هست بمبارزه پرداخته شود باید خود را برای از دست دادن همه چیز آماده ساخت و تمام دشواری وسختی مبارزهٔ « عدم خشونت » و انضباط آنرا پذیرفت و تحمل کرد . وقتی جنگ اعلام میگردد قانونهای نظامی مقرارت عادی میشود . درمبارزهٔ عدم خشونت هم اگر خواهان پیروزی هستیم‌باید مقررات قوانین نظامی وانضباط دیکتاتوری مخصوص به آن را بپذیریم. گاندی‌جی میگفت هر کس حق دارد و میتواند او را اخراج کند ، او را محکوم سازد و هر طور دلش میخواهد او را عذاب وشکنجه دهد اما وقتی اورا بعنوان رهبرپذیرفتند باید شرایط او را قبول کنند و به دیکتاتوری ومقررات قوانین‌وحکومت‌نظامی او تسلیم‌شوند. معهذااین نظریات‌مانع آن نبود که دیکتاتوری‌اوهمیشه تابع حسن نیت وخیر خواهی عمومی باشد وهمیشه‌همکاری و موافقت عمومی جزو آن قرار گیرد . گاندی جی میگفت «بمحض اینکه دیگر بمن احتیاج نداشتید مرا دور بیندازید ولگد مال سازید . من هیچ شکایت واعتراضی نخواهم‌داشت» .

این تصاویر نظامی که‌با حدت وقدرت تند و شدید خودگاندی جی میآمیخت بیشتر شنوندگان را بوحشت می‌انداخت و مو را براندامشان راست میکرد اما شوکت علی هم بود وصف مرددین و مشکوکین را تقویت و نگاهداری میکرد . هنگامی‌که نوبت اخذ آراء رسید اکثریت عظیمی بنفع اظهارات‌گاندی‌جی یعنی بنفع جنگ ومبارزه رأی داد اما درواقع این رأی بدون شوروشوق وبصورت‌گریه آوری داده میشد .

وقتی از این اجتماع بر میگشتیم ازگاندی جی پرسیدم‌که آیا در واقع راه آغاز این مبارزه عظیم همین است ؟ ما بجای ذوق وشوق وهیجان ، بجای نطقهای شورانگیز ونگاههای شوق‌آمیز که درانتظار آن بودیم ، در مقابل مجمعی بیروح و سرد از مردانی تقریباً چهل ساله قرار گرفته بودیم وبا اینهمه این اشخاص‌عظیم مظهر افکارعمومی بشمار میرفتند وبنفع آغازمبارزه‌رأی داده‌بودند.راست است که ازاعضای این«جامعهٔ مسلمانان» بعداً درمبارزهٔ واقعی عدهٔ کمی شرکت جستند و اغلب آنها ترجیح دادند که یك پست و سمت آرام‌وآسوده وبی دردسردرخدمات دولتی بدست‌آورند . اما سازمان جامعهٔ‌مسلمین نه درآنوقت مظهر کامل و نمایندهٔ واقعی تمام مسلمانان هند بود و نه در سالهای بعد . سازمانی که بیشترمبارز بود وبیشترمظهرعقایدمسلمانان وقدرت مبارزهٔ‌ایشان حساب میشد درواقع کمیته خلافت‌سال۱۹۲۰ بود واین سازمان بود که با ذوق وشوق وهیجان‌شایسته

بمبارزه پرداخت .

گاندی‌جی روزاول اوت را برای‌روز آغاز نهضت و مبارزهٔ «عدم‌همکاری» تعیین کرده بود با وجود آنکه «کنگره» هنوزنه این پیشنهاد را پذیرفته بود و نه حتی آن را مورد مطالعه قرار داده بود . در آنروز مرگ « لوکامانیاتیلك » در بمبئی روی داد . درهمان روزصبح گاندی‌جی که ازمسافرت خود در نواحی «سند» باز میگشت باین شهررسید. من همراه اوبودم و با هم در تظاهرات عظیمی که باین مناسبت صورت گرفت شرکت جستیم . چنین بنظرمیرسید که تمامی مردم بمبئی ودرواقع بیش ازیك میلیون نفر برای این تظاهرات و برای ادای احترام نسبت بیك رهبر بزرگ و محبوب انقلابی خود ازخانه‌های خویش خارج شده بودند .

۸

اخراج من و نتایجی که ببار آورد

تا آن زمان خط مشی سیاسی من همان خط مشی طبقه‌ام یعنی «بورژوازی» بود. درواقع سروصدائی که آنوقت درزمینهٔ سیاست بگوش میرسید از میان طبقات متوسط بر میخاست (وهنوزهم تا اندازهٔ زیادی چنین است). «اعتدالیها» و «افراطیها» هردومظهر این طبقه بودندوهر کدام بروش‌مختلفی میخواستند این طبقات را برای بهبودی‌سرنوشت بکار بگیرند. «اعتدالیها» مظهرطبقهٔ متوسط بالا بودندکه مجموعاً ازتسلط انگلیس بر هند سود برده بودند و از بیم آنکه موقعیت و منافع کنونیشان از دست برود با تغییرات شدید مخالفت ودشمنی‌میکردند. آنها با رشته‌های‌مستحکمی با دولت‌انگلیس وطبقهٔ‌مالکین بزرگ پیوند نزدیك داشتند. «افراطیها» هم‌مظهر قشرهای پائین طبقهٔ متوسط بودند. کارگران صنعتی با اینکه تعدادشان بر اثر جنگ افزایش محسوسی یافته بود جز چند سازمان محلی درچند شهر تشکیلاتی نداشتند وهنوز نفوذ و تأثیرشان زیاد و مؤثر نبود. دهقانان هم یك تودهٔ نابینا وعقب مانده بودندکه براثررنج وفقرفلج شده و بسر نوشت ناگواروردردناك خود تسلیم بودند وازطرف تمام کسانی که با آنها سروکارداشتند مورد فشاروااستثماروواقع میشدند. دولت،مالکین، صرافان، رباخواران، کارمندان کوچك دولت، پلیس، دادگستری ورجال مذهبی همه ازآنها بهره‌کشی میکردند.

وقتی که انسان روزنامه‌هارا میخواند هرگز تصور نمیکرد که درهند توده‌های‌عظیم دهقانان ومیلیون‌ها کارگرهم کمترین‌اهمیتی داشته باشند. روزنامه‌های «انگلیسی‌هندی»[1] همه دردست انگلیسها بوداخبارمربوط بزندگی اروپائی درشهرهای بزرگ یا درمراکز ییلاقی و تابستانی تمام ستون های روزنامه ها را پر میکرد. پذیرائیها، مجالس رقص، نمایش‌های دوستداران تآتروغیره مهمترین اخباربود. در مورد سیاست هند مخصوصاً از

۱ـ منظور روزنامه‌هائیست که بوسیلهٔ انگلیسیها درهند منتشرمیشد ـم.

نظرخود هندیها ، روزنامه‌ها همیشه یا تقریباً همیشه ، بطورمنظم ودقیق سکوت‌میکردند همیشه‌اخبار بسیار کوچکی، آنهم فقط وقتی که دوران های اجلاسیهٔ « کنگره » بپایان میرسید دربارهٔ کنگره مینوشتند مگر وقتی که یکنفرهندی معروف یا غیرمعروف بجهاتی «کنگره» را مورد حمله شدید قرارمیداد .گاه بگاه خبر مختصری دربارهٔ یك اعتصاب منتشرمیشد . دربارهٔ روستاها جزموقعی که قحطی‌های عظیم پیش می‌آمد صحبتی نمیشد.

روزنامه‌های هندی هم باتمام قدرت ونیروی خود روش همکاران«انگلیسی‌هندی» خویش را تقلید میکردند با اینهمه ستونهای بیشتری را برای‌نهضت ملی‌هند میگذاشتند. مطالب دیگری که مورد علاقه وتوجه ایشان واقع میشد عبارت بود از انتصاب یك هندی بیك مقام مهم یا غیرمهم ، تغییرپست یا ارتقاء یك مأموردولتی که اغلب هم با یك ضیافت همراه بود ودرنظرروزنامه‌ها این ضیافتها همیشه با شرکت شوق‌آمیزمأمور مزبور برگذارمیشد . هروقت که مقررات جدیدی از طرف دولت در مناطق کشاورزی وضع میشد که درامد تازه ئی برای دولت تشکیل میداد فریاد این روزنامه ها بلند میشد زیرا این امر به کلیهٔ مالکین بزرگ آسیب میرساند . دهقانان فقیر واجاره داران تهیدست در این میان نقشی نداشتند زیرااین روزنامه‌های هندی هم اساساً دردست مالکین بزرگ‌اراضی و سرمایه‌داران بزرگ بودکه‌یا مستقیماً مال خودشان بود یاآنها را تحت کنترل ونفوذ خود داشتند . اینها روزنامه‌های باصطلاح «ناسیونالیست» هند بودند .

حتی خودکنگرهٔ ملی‌هم درآغاز کار بیشتر تحت نفوذ مالکین وسرمایه‌داران‌قرار داشت‌بطوریکه یکی‌اردرخواستهای عمدهٔ کنگره درنخستین‌سالهای تشکیل وپیدایش‌آن این بودکه‌مقررات دائمی برای اراضی غیر مسکونی و کشاورزی بوجود آید بطوریکه حقوق مالکین همواره محفوظ بماند . در آنجا هم دهقانان بیزمین واجاره دارو تهیدست اهمیتی نداشتند.

بعدها در طول بیست سال اخیر بعلت رشد نهضت و تمایلات ملی هند وضع تغییر فراوان یافته است بطوریکه حالا حتی روزنامه های انگلیسی هند هم اگر بخواهند خوانندگان هندی داشته باشند ناچارند برای نهضت ملی هند جائی بازکنند . اما آنها این‌کاررا طبق دلخواه خود وموافق نظرومصلحت خودشان انجام میدهند . روزنامه‌های هندی با وسعت نظربیشتری بمسائل ملی مینگرند وبا روش خیراندیشانه ترازکارگران‌و دهقانان سخن میگویند زیرا این کار اکنون مد و باب شده است و خوانندگان بمسائل مربوط بدهقانان و کارگران علاقهٔ روز افزونی نشان میدهند . اما هنوز هم مثل سابق اساساً درمورد دفاع ازمنافع طبقهٔ مالکین بزرگ وسرمایه‌داران که صاحبان روزنامه‌ها هستند سروصدا راه می‌اندازند . بسیاری ازشاهزادگان هندی هم دراین نوع روزنامه‌ها

سرمایه گذاری کرده‌اند و البته نظردارند که ازسرمایهٔ خود سودی بدست آورند . بعضی ازاین قبیل روزنامه‌ها خودرا بنام روزنامه‌های « کنگره »می نامند درحالیکه اغلب اداره‌کنندگان آنهاحتی هرگزعضو کنگره‌هم نبوده‌اند . حقیقت اینست که چون کلمهٔ « کنگره » مورد توجه مردم است ومحبوبیت دارد چه بسیارافراد وجمعیت‌ها که ازاین عنوان وازاین کلمه برای استفاده ومنافع خویش بهره برداری میکنند .روزنامه‌هائی که‌روش‌مترقیانه‌تری دارند البته همیشه درحال‌ترس ازتوقیف بسرمیبرند ودرزیرفشاربارقوانین‌مطبوعاتی وسانسورقراردارند .

درسال ۱۹۲۰ من شخصاً دربارهٔ کارگران کارخانه‌ها و مزارع هیچ نوع اطلاعی نداشتم وسیاست را منحصراً با نظربورژوازی نگاه میکردم ولی البته میدانستم که فقر وتیره روزی بشکل وحشتناکی برتوده‌های هند مسلط است . پیش خود فکر میکردم که اگریك هندوستان مستقل وازنظر سیاسی آزاد بوجود آید باید نخستین هدفش حل‌همین مسئله فقرو تیره روزی عظیم و عمومی باشد . امابنظر من هدف فوری ما تأمین استقلال سیاسی کشورو برقراری اجتناب ناپذیرحکومت طبقات‌متوسط بود . اززمانیکه گاندی‌جی نهضت دهقانان‌را در«چمپاران»دراستان بیهارو« گی‌را»در(استان گجرات) موردتشویق قرارداده بود من هم کمی بیشترمتوجه دهقانان شده بودم . با اینهمه تحولات سیاسی سال ۱۹۲۰ و دور نمای عظیم نهضت « عدم همکاری » تمام توجه مرا کاملا بخود مجذوب و معطوف میداشت تا اینکه بشکل شگفت انگیزی افکارجدیدی دروجودم راه یافت و مرا بخود مشغول داشت که بعدها درزندگیم نقش‌های عمده‌ئی بعهده‌گرفت و تقریباً برخلاف میل شخصی خودم ، مرا بسوی تماس با دهقانان راند. این کارجریان‌جالبی دارد :

دراوایل سال۱۹۲۰ مادرم وهمسرم « کماله » بیمارشدند ودراول ماه مه من آنها رابه«مسوری»[1] بردم. آنزمان‌جنگ کوتاهی که درسال۱۹۱۹میان‌افغانستان وانگلیسیها درگرفته بودتازه‌پایان‌یافته‌بودوامان‌الله‌خان بسلطنت‌افغانستان‌رسیده‌بود. درآنوقت‌درآن شهر مذاکرات صلح میان نمایندگان افغان و انگلیس جریان داشت . هیئت نمایندگی افغانستان درمهمانخانهٔ «ساووا» منزل داشتند که‌ما هم‌درهمانجا منزل کردیم .نمایندگان افغانستان بدلخواه خودشان بشکل منزوی زندگی میکردند و غذا را هم در اطاقهای خودشان میخوردند و زیاد خود را بساکنین دیگر هتل نشان نمیدادند . آنها بهیچوجه جلب‌توجه نمیکردند. درمدت یکماه تمام، من حتی یکنفر از آنها را هم ندیدم یا اگرهم دیدم نشناختم ومتوجه نشدم . ناگهان یکروز عصر رئیس پلیس محلی بسراغ من آمد و

۱ـ «مسوری» شهری کوهستانی‌وییلاقی درناحیهٔ «دهرادون» ودرشمال‌هند است ونبایدآنرا با«میسور»که نام یك شهر ویك استان درجنوب هند میباشد اشتباه کرد ـ م .

نامه‌ئی ازطرف مقامات محلی ارائه داد که بنابر آن میباید تعهد کنم که هیچ نوع مذاکره و گفتگو و تماس باهیئت نمایندگی افغان نداشته باشم. مسلماً رئیس پلیس، نمایندگان افغان را از نزدیك تحت مراقبت خود داشت و بخوبی میدانست که من تقریباً هیچ تماسی با آنها نداشته‌ام. مأمورین مخفی پلیس در آن نواحی همه جا پراگنده بودند. من باو گفتم شما که همه چیز را میدانید خواستن چنین تعهدی ازمن بیجا و بیمورد است ودلیل آن خواهد بود که من تا کنون تماس ومذاکره‌ئی داشته‌ام. او بمن گفت که دراینباره با رئیس دادگاه بخش و رئیس پلیس منطقهٔ « دون » ملاقات کنم. من هم چنین کردم. اما بالاخره چون از سپردن تعهد خود داری کردم دستور صادرشد که در ظرف بیست و چهار ساعت از منطقهٔ «دهرادون» خارج شوم ومعنیش این بود که میبایست درظرف دوتا سه ساعت شهر «مسوری» را ترك گویم. من نمیتوانستم همسر ومادر بیمارم را باین ترتیب رها کنم و با اینهمه نمی خواستم نسبت بدستور هم مخالفت شدیدی نشان دهم زیرا هنوز نهضت نافرمانی عمومی، آغاز نشده بود. بنابراین بجمع کردن اسباب و جامه‌دانهایم پرداختم و مسوری را ترك گفتم.

پدرم با «سرهارکورت بتلر» که دراین وقت حکمران وفرماندار استان « ولایات متحده » بود سابقهٔ آشنائی داشت، وشرحی دوستانه برایش نوشت ومتذکر شد که یقین دارد صدوریك چنین دستوری معنی وشدیدی با اطلاع وموافقت او نبوده است. «سرهارکورت» جواب داد که موضوع آنقدرها هم مهم نبوده است ومن میتوانسته‌ام بدون آنکه شخصیتم جریحه‌دارو مورد توهین واقع شود آنرا بپذیرم. پدرم دوباره نوشت که نظرش غیراز اینست واضافه کرد که در هر حال چنانچه وضع سلامتی مادرم و همسرم ایجاب کند بدون آنکه‌خواسته باشم نسبت بقرارمزبورمخالفتی نشان دهم درهرحال ناچارخواهم بود چه جلو مرا بگیرند و چه نگیرند به مسوری بروم. اتفاقاً حال مادرم بدتر شد ومن هم کمی بعد باتفاق پدرم بسوی این شهرحرکت کردم. تصادفا درست پیش ازلحظه‌عزیمتمان تلگرافی رسید وخبرداد که قراراخراج من از مسوری لغو گردیده است.

فردا صبح، هنگامیکه به مسوری رسیدیم اولین کسی را که در باغ هتل دیدم یك نفرافغانی بود که دخترك کوچك مرا در بغل خود گرفته بود! بقراری که بعداً مطلع شدم او یکنفروزیرافغانی وعضوهمان هیئت نمایندگی افغانستان بود. ظاهراً بعد ازاخراج من از «مسوری» هیئت نمایندگی افغانستان این خبررا درروزنامه‌ها خوانده بودند واین امر باندازه‌ئی توجه رئیس هیئت نمایندگی مزبوررا جلب کرده بود که همه روزه برای مادرم یك زنبیل میوه و گل میفرستاد.

بعداً پدرم ومن با یکی دونفرازاعضای هیئت نمایندگی افغانستان هم ملاقات کردیم

آنها با کمال صمیمیت ازما دعوت کردند که سفری بافغانستان برویم متأسفانه‌ما نتوانستیم درآنوقت ازاین پیشنهاد دوستانه استفاده کنیم وحالا هم نمیدانم که با اوضاع جدیدی که درآن کشور بوجود آمده است آیا این دعوت هنوز باعتبار خود باقیست یا نه ؟

براثر آن اخراج از مسوری مدت پانزده روزی را دراللہ آباد گذراندم و در همین دوران بود که با نهضت دهقان ها آشنائی و ارتباط زیادی پیدا کردم . از آن پس هم هر چه سالها میگذشت من بیشتر باین نهضت نزدیك و علاقمند میشدم و اثر آن در تمام فعالیتهای روحی و فکریم نمایان گردید . چه بسا که بدون این حادثهٔ اخراج از مسوری هم دیر یـا زود بیك صورتی بطرف دهقانان متوجه میشدم اما شاید وضع روحی من با آنروزها تفاوت میداشت ونتایج دیگری درمن می بخشید .

اگر حافظه‌ام خطا نکند در نخستین روزهـای ماه ژوئن ۱۹۲۰ بود که در حدود دویست نفر «کیسان» (دهقان) ازقلب منطقهٔ «پرتابگر» بیك راه پیمائی ۷۵ کیلو متری پرداختند وبطرف اللہ آباد آمدند تا توجه شخصیت‌های سیاسی راکه دراین وقت در این شهر بودند بوضع ناگوار ودشوارخود جلب نمایند . همین زمان بود که من براثراخراج از مسوری تصادفاً در اللہ آباد بودم . رئیس این دهقانان مردی بود بنام « راماچندرا » که خودش ازدهقانان آن منطقه نبود . من اطلاع یافتم که دهقانان درساحل رودی که از اللہ آباد میگذرد سکونت گزیده‌اند وباتفاق چند تن‌ازدوستانم برای دیدنشان رفتم . آنها برای‌ما ازتجاوزات وزور گوئیها ومطالبات اضافی «تعلقه‌دارها»[1] وطرزرفتار غیرانسانی که بدهقانان تحمیل میشد صحبت کردند وخواستار شدند که ما همراه آنها برویم تا هم وضع آنها را ازنزدیك ببینیم ومورد تحقیق قراردهیم و هم از آنها در مورد فشارهای آینده «تعلقه‌دارها» حمایت ودفاع کنیم . زیرامسلماً مالکین بزرگ‌این گستاخی آنها را که برای شکایت به اللہ آباد آمده‌اند هرگز نخواهند بخشید و بدون انتقام نخواهند گذارد. بآنها وعده کردم که درظرف دو سه روز آینده بدیدنشان بروم .

باتفاق چند تن‌ازهمکارانم به محل زندگی آنها رفتم ومدت‌سه روزرادر آن‌دهکده‌هائی که ازراه آهن وازراههای عادی هم بدورهستند گذراندیم . این دیدار برای من‌مثل یك کشف جدید بود . ما دیدیم که درروستاهای مزبورهیجانات واحساسات عمیقی وجود دارد وهمه‌درحال‌یك تحریك‌وتهییج فوق‌العاده‌هستند. دریك چشم بهمزدن جماعات عظیمی از مردم جمع میشدند . خبرها وکلمات دهان بدهان و دهکده بدهکده با سرعت انتقال

۱ـ « تعلقه » ـ که همان کلمهٔ عربیست درهند نیز بمعنی ملك بزرك بودو «تعلقه‌داری» یك‌نوع ازمالکیت بزرك شمرده میشدوبه‌مالك «تعلقه‌دار» میگفتند . وضع « تعلقه‌داری» و «زمین‌داری» درهند یکی از عقب‌مانده‌ترین انواع مالکیت بودکه‌پس‌از استقلال‌هند بااصلاح وضع مالکیت ازمیان رفته است ـ م .

میبافت . بزودی تمام دهات ناحیه خالی میشد .مرد وزن و کودك همه بسوی محل‌اجتماع حرکت میکردند یا اینکه فریاد «سیتارام . سیتارام» [۱] «ستیارا . آ . آ . آم»درفضااز هرسومنعکس میگشت‌وناگهان ازهمه طرف دهقانان فقیر، زنان‌ومردان ژنده‌پوش باتمام قدرت پاهای برهنه‌شان میدویدند . ذوق وشوقشان در روی چهره هایشان نمایان بود . چشمهایشان میدرخشید وچنین بنظرمیرسیدکه همهٔ آنها درانتظارمعجزه‌ئی هستندکه در ظرف یك روز رنج درازایشان را پایان بخشد .

آنها ما را غرق محبت ومهربانی خود میساختند وبا چشمانی لبریز از عشق وامید بمانگاه میکردند. مثل اینکه ما مبشرین اخبارخوش‌یا راهنمایان آنها بسوی‌سرزمینهای خوشبختی وسعادت موعود هستیم .

مناظرفقرواین جوشش حقشناسی وسپاسگزاری بی پایان یك نوع احساس شرم و دردفراوان درمن بوجود آورد. شرم ازفکرزندگی خودم‌که‌با رفاه وآسایش‌میگذشت، شرم ازسیاست بافیهای حقیروخجالت‌آوریك مشت شهری‌که بکلی از این انبوه پسران و دختران نیمه‌عریان‌هندبی خبر بودند، ودرد ازاندازهٔ سقوط وپستی زندگی وفقرفوق‌العاده کشورمان. انگار تصویرجدیدی ازهند بصورت یك سرزمین برهنگی‌وگرسنگی‌دربرابرم ترسیم میشد . ظلم و محرومیت و فقر توصیف ناپذیر، وآن اعتقاد وایمان کورکورانه‌ئی که دهقانان نسبت بما دیدارکنندگان اتفاقی‌که ازشهری دوردست پیش آنها رفته‌بودیم نشان میدادند یك ناراحتی و یك احساس مسئولیت جدید در من بوجود می آورد که مرا نگران میساخت .

بداستانهای‌بی پایان رنج آنها ، درهم شکستگی آنها و از پا درآمدنشان درزیر باراجاره‌های‌روزافزون ورسومات غیرقانونی، به‌مهاجراهای اخراجشان از روی زمینی‌که برروی‌آن رنج میبردند و ازکلبه‌های گلی‌شان، وبشرح کتك خوردنهاشان گوش میدادم میدیدم که‌چگونه‌ازهرسو بوسیله مأمورین‌مالکین ، رباخواران، پلیس وژاندارم که‌همچون لاشخورها برسرایشان فرود می آمدند احاطه شده‌اند . آنها محکوم بودند در تمام عمر خودهرروز رنج بکشند تامحصولی بدست‌آورند‌که بخودشان تعلق نداشت وخودآنهاجز کتك ودشنام وشکمی گرسنه ازآن نصیبی نداشتند .

اغلب این دهقانان هیچ زمین دراختیارشان نبود . آنها بوسیله مالکین بزرگ از زمینهایشان بیرون‌رانده شده بودندوحتی یك کلبه هم که‌درزیر آن پناهنده شوندنداشتند. زمین غنی وحاصلخیز بود اماتحمیلات بقدری زیاد ونابودکننده واملاك دهقانان‌باندازه‌ئی

۱ـ «رام» نام خدای باستانی هند است . و« سیتا رام » تقریباً کلمه‌ئی شبیه « یاالله » میشود . دهقانان‌برای خبردادن بیکدیگر وانتشار خبر اجتماعات خود این فریاد را بکارمیبردند ـ م .

کوچك وخانواده‌های ایشان در روی هرزمین بقدری پر جمعیت بود که همه در گرسنگی بسرمیبردند . مالکین بزرگ ازاین احتیاج عظیم انسانی سوء استفاده میکردند . وچون درموقع اجاره دادن اراضی بدهقانان قانوناً نمیتوانستند ازیك نسبت معینی بیشتردریافت دارند بطورغیرقانونی مبالغ فوق‌العاده‌ئی را برایشان تحمیل میکردند وبعنوان رسومات اربابی دریافت میداشتند . دهقانان هم که منبع درامدی نداشتند ناچار بودند که برای پرداخت‌رسومات ازرباخواران مبالغی با فرعهای گزاف قرض بگیرند و بر اثر آن چون نمیتوانستندقرضهای خودوحتی اجارهٔزمینهای استیجاری خود راببپردازند طبعاً اززمین‌هایشان اخراج میشدند و تهیدست و بیزمین و دربدر میماندند .

این وضع ازمدتها پیش وبا افزایش روز افزون فقر دهقانان روبتوسعه بود . اما آیا حالا چه اتفاقی افتاده بود که ناگهان مردم روستاها را بیدارکرده بود و وضع را بحال پختگی و رسیدگی در آورده بود ؟ مسلماً وضع ناگوار اقتصادی اهمیت فراوانی داشت . اما وضع‌اقتصادی ظاهراً درتمام مناطق «اوده» اهمیت‌داشت درحالیکه شورشها وانقلابات دهقانی در آن سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ بدهقانان سه ناحیه « پرتابگر » و «رای‌بارلی» و «فیض‌آباد» محدود بود . دراین سه ناحیه علاوه بر ریشه‌های اقتصادی وجود شخصیت ممتازو جالبی یعنی همان « راماچندرا » اهمیت بسیار داشت . که او را « بابا راماچندرا» مینامیدند .

راما چندرا مردی ازاهالی استان «مهاراشترا» درمغرب هند بود وبصورت کارگر روز مزد به « فی‌جی » رفته بود . در هنگام بازگشت خود همراه دهقانان سرگردان و بیزمین‌بنواحی«اوده» رسیده بود ودراین منطقه در حالیکه منظومهٔ «رامایانا»[۱] را در همه جا میخواند . بهمه جا میرفت و دهقانان هم دردهـا و رنجهای خود را برای او نقل میکردند . اومرد کم سوادی بود وحتی ازبعضی جهات خودش نیزدهقانان را بنفع منافع شخصیش استثمارمیکرد اما استعداد فوق العاده‌ئی برای سازمان دادن داشت . بدهقانان می‌آموخت که جلسات متعدد «سابها» (اجتماع) تشکیل دهند و مشکلات خودشان را بـا هم در میان بگذارند . باین ترتیب یکنوع احساس همبستگی درآنها بوجود می‌آورد . غیرازاین اجتماعات کوچك گاه‌بگاه میتینگهای وسیع و عظیمی هم تشکیل میگردید که نتیجهٔ آن احساس قدرت در میان دهقانان بود . « سیتارام » یکنوع کلمهٔ قدیمی بود که برای صداکردن دیگران بکارمیرفت اما او باینکلمه معنی جدیدی بخشیده بود ودهقانان این منطقه هروقت میخواستند یکدیگررا خبر کنند مثلا بهنگام ضرورت یا خطربانظایر

۱ـ رامایانابك‌داستان منظوم هندی است که مردم هند باآن آشنائی فراوان دارند ومثل شاهنامه در میان ایرانیان است ـم

آن ابن فریاد را در تمام دهکده‌ها جار میزدند. «فیض آباد» و «پرتابگر» و «رای بارلی» که جزو سرزمین پادشاهی قدیمی وافسانه‌ئی «آجودیا» میباشند از داستان کهنه و قدیمی «راماچندراوسیتا» پر هستند و کتاب هندی «رامایانا» اثر «تولسیداس» محبوب ترین کتاب اهالی این سامانست واغلب مردم اشعاری از آنرا حفظ دارند. یکی از وسایلی که «راماچندرا» برای جلب مردم بکارمی برد این بود که اشعار «رامایانا» وداستانهای آنرا برای ایشان میخواند، یا قسمتهای حساس ومخصوصی از آنرا انتخاب میکرد و مثالهائی برای مردم بیرون میکشید. وقتی توانست کمی دهقانان را سازمان بدهد و آنها را متشکل سازد ایدآلهای درخشان و پرنویدگوناگونی در برابرشان قرارمیداد. وعده‌هائی مبهم و تیره که در عین حال امید فراوانی در مردم ایجاد میکرد. او هیچ نوع برنامه‌ئی نداشت بطوری که وقتی شدت هیجان عمومی را بمنتها درجه رسانید سعی کرد مسئولیت را بدوش دیگران بگذارد و باین ترتیب بود که عده‌ئی ازدهقانان را بسوی الله آباد حرکت داد بامید اینکه مردم را متوجه نهضت آنها سازد.

درطول یکسال بعد او بازهم نقش مهمی درتهییج کشاورزان ودهقانان اجرامیکرد ودوسه بار باین جهت توقیف شد و بزندان افتاد. اما در آخر کار نشان داد که نه فقط در آخرین مراحل هیچ مسئولیتی را بگردن نمیگرفت بلکه حتی شایستهٔ اعتماد هم نبود.

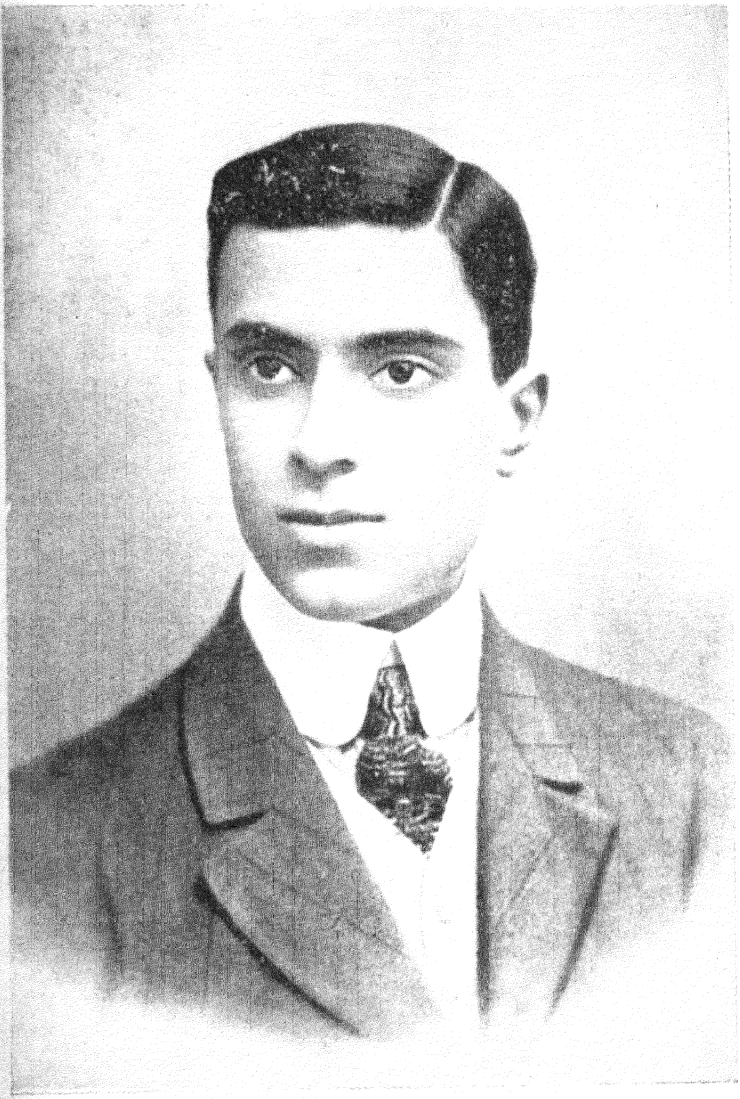
«اوده» منطقه‌ئی بود که مخصوصاً برای تهییج و تحریك دهقانان خیلی مساعد و مناسب بود. این ناحیه سرزمین «تعلقه‌دارها» ومالکین بزرگ بود که خود را «بارون اوده» مینامیدند و روش «زمین‌داری» در آنجا در منتهای شدت و سیاهکاری خود برقرار بود. رسومات مالکانه در آنجا صورت غیر قابل تحملی داشت و تعداد دهقانان و کارگران کشاورزی که اززمین‌ها اخراج و بیرون رانده میشدند دائماً افزایش می‌یافت. در آنجا رویهمرفته جزیك نوع دهقان وجودنداشت ودرنتیجه وضع برای وحدت عمل واقدام خیلی آسان‌تر ومتناسب‌تر میشد.

شاید بتوان هند را از نظرمالکیت زمین رویهمرفته بدوقسمت کرد. یکی قسمتهائی که در آن «زمین‌داری» رواج دارد ودر آنجاها زمین در دست مالکین بزرگ است و دیگری قسمتی که زمین در دست دهقانان کوچك وخرده مالکین میباشد. طبعاً درموارد بسیاری هم یك اختلاط ازاین هردونوع مالکیت وجود دارد. ایالات سه‌گانه «بنگال» و «بیهار» و «ولایات متحده» وآگره واوده مهمترین مناطق زمین داری را تشکیل میدهند. دهقانان صاحب زمین و خرده مالك با وجود اینکه وضعشان سخت ورقت‌انگیز است باز هم نسبت بدهقانان بدون زمین وضع بهتری دارند مثلا بر روی هم توده‌های دهقانان «پنجاب» و «گجرات» وضعشان خیلی بهتر ازدهقانان منطقهٔ «زمین‌داری» است.

دراغلب این مناطق زمین داری انواع مختلفی ازاجاره داری رواج داردمانند اجاره‌داران با حق سکونت ، اجاره دارانی که مستأجرین دست دوم وسوم وچهارم هستند وازاین قبیل. منافع این دسته‌های مختلف اغلب با هم تصادم میکرد ومانع آن میشد که به یك مبارزهٔ متحد ومتشکل بپردازند . اما درسال ۱۹۲۰ در «اوده» هنوزاجاره داران باحق سکونت یا اجاره‌دارانی که میتوانستند تمام عمررا درروی زمین بگذرانند وجود نداشتند .درآنجا فقط دهقانانی بودند که زمین را برای زراعت موقتی اجاره میکردند وهمینکه کس دیگری زمین را بمبلغ کمی بیشتراجاره میکرد مالکین دهقان اولی را اززمین اخراج میکردند. درمقابل چون درآنجا اصولا بیش ازیکنوع دهقان اجاره داروجود نداشت خیلی آسانتر میشد آنها را برای یك اقدام مشترك متشکل ومتحد ساخت .

در «اوده» وضع طوریست که حتی اگراجارهٔ زمین را باقساط طویل‌المدت هم از دهقانان دریافت دارند باز هم در وضع آنها بهبودی حاصل نمیشود . معمولا اربابها و مالکین دربرابرمبالغی که میگرفتند رسیدنمیدادند وخیلی آسان میتوانستند ادعا کنند که چیزی دریافت نداشته‌اند و باین بهانه دهقانها را از روی زمین خودشان بیرون کنند . دهقان هرگزوسیلهٔ دفاعی نداشت . علاوه برپرداخت اجارهٔ زمین مزبور ، ناچار بود که مقادیرزیادی تحمیلات غیرقانونی و ظالمانه را هم بپذیرد . بطوریکه برای من گفتند در یك «تعلقه»(ملك) پنجاه عنوان مختلف از دهقانان پول بیرون می کشیدند . شاید در آنچه برای من گفتند تا اندازه‌ئی اغراق هم وجود داشته باشد ولی این حقیقتی است که تعلقه‌دارهاهمیشه هزینه‌های هنگفت خود رابردوش دهقانان تحمیل میکردند. مثلا هزینهٔ یك ازدواج درخانوادهٔ ارباب، خرج تحصیل فرزندش که بخارجه اعزام میشد، هزینهٔ پذیرائی‌های با شکوه که بافتخاریك حاکم انگلیسی یا یك مأمور دولت بر پا میگردید و بالاخره قیمت خرید یك اتومبیل یا یك فیل ، همه را باید دهقانان میپرداختند . این تحمیلات ورسومات مالکانه حتی بتناسب موارد مختلف اسامی خاص هم داشت . مثلا پولی که برای خریدن اتومبیل گرفته میشد «موتورانه» و پولی که برای خرید «فیل» جمع میشد « هاتوانه » نامیده میشد وازاین قبیل اسامی فراوان بود .

بنا براین تعجب آور نیست که در منطقهٔ «اوده» یك طغیان و هیجان عظیم دهقانی صورت پذیرد . چیزی که در آن زمان برای من تعجب آورمینمود این بود که این عصیان وطغیان دهقانان بطورخود بخودی و بدون هیچ گونه کمکی از جانب شهریها و بدون دخالت سیاست بازان ومشابهین آنها صورت پذیرفت . نهضت دهقانی هیچ قدر مشترکی باکار «کنگره» نداشت . وحتی با نهضت «عدم‌همکاری» هم که دراین زمان شکل گرفته بود مربوط نبود . شاید صحیح‌تر باشد که بگوئیم هردونهضت وسیع ونیرومند ازیکرشته



جواهرلعل نهرو دردانشگاه کمبریج
سال ۱۹۱۰

علل اساسی سرچشمه میگرفتند. ضمناً این هم یك واقعیت است که دهقانان در نهضتی که درسال ۱۹۱۹ بنا بدعوت گاندی‌جی صورت گرفت شرکت جستند واز آن پس حتی فقط نام گاندی‌جی هم درمیان دهقانان ودهاتیهای هندی اثراعجاز آمیزی ایجاد میکرد.

اما چیزیکه بخصوص مرا متحیرمیساخت این بود که ما شهریها ازوجود این نهضت عظیم کشاورزان ودهقانان بکلی بی خبرو بی‌اطلاع بودیم. حتی یك روزنامه‌هم دراینباره یك سطر ننوشته بود. باین ترتیب من‌توانستم بفهمم که تاچه اندازه ازمردم‌دور مانده‌ایم و چگونه در دنیای کوچك و محدودی زندگی و کار میکردیم که از مردم بکلی جدا و برای آنها کاملا بیگانه بود.

۹

در میان دهقانان

سه‌روزرا دراین‌دهات گذراندم و بعد به‌الله آباد برگشتم تافوراً پیش مادرم‌وهمسرم به‌ییلاق بروم. درجریان این‌دیدار کوتاه ما تعداد زیادی ازدهات‌را دیدیم، بادهقانان غذا خوردیم، درکلبه‌های گلی ایشان باآنان زندگی کردیم، ساعتهای دراز باآنها حرف‌زدیم وبرای جماعات کوچك وبزرگی از ایشان صحبت کردیم. ما یك‌اتومبیل کوچك در اختیار داشتیم که با آن پیش دهقانها رفته بودیم. اشتیاق و محبت دهقانان برای تماس با ما بقدری‌بود که اغلب روزوشب دسته‌جمعی کارمیکردند تاراهی بسازند که‌اتومبیل ما بتواند بدهات آنها برسد و ما قلب منطقهٔ آنها را از نزدیك ببینیم. اغلب اتومبیل ما در یك دست‌انداز یا یك‌جوی آب گیر میکرد. فوراً دهها دست بکمك میشتافت و اتومبیل را از میان گل‌ولجن بیرون میکشید. بااینهمه‌عاقبت‌هم‌مجبورشدیم که ازاین وسیله صرفنظر کنیم و قسمت عمدهٔ راه را پیاده پیمودیم. همه جا مامورین پلیس و پلیسهای مخفی و یکی از مأمورین دارائی لکنهو همراه ما بودند. آنها مسلماً از بودن باما وراه‌پیمائی همراه ما سخت ناراحت میشدند. اغلب اوقات از خستگی بجان میآمدند و چه بسا که بما وبدهقانها لعنت میفرستادند. مخصوصاً نمایندهٔ دارائی که یك‌جوان ظریف بود وحالات زنانه داشت وبا کفشهای برقی راه افتاده بود بارها از ما خواهش میکرد که کمی آهسته‌تر برویم و عاقبت هم وقتی دید سخت خسته شده و دیگر نمیتواند همراه ما بیاید، آنطور که یادم هست، یکروز بی‌سروصدا ناپدید شد.

آن‌موقع گرمترین فصول سال یعنی ماه ژوئن (تیرماه) ودرست قبل از باران‌های موسمی معروف هند بود. آفتاب میسوزاند و چشم راکور میکرد. من خودم هیچ عادت نداشتم که در آفتاب راه‌پیمائی کنم و بیرون بروم. از موقع بازگشت از انگلستان همیشه هنگام تابستانها مدتی به‌ییلاق‌و کوهستان میرفتم واکنون درگرمترین‌موقع سال روزهای خودرا براه‌پیمائی در دشتهای گرم وسوزان میگذراندم بدون‌آنکه حتی یك کلاه آفتابی داشته باشم. فقط یك کلاه پارچه‌ئی کوچك بسر داشتم. آنچه میدیدم بقدری مرا مجذوب

میساخت که گرمای شدیدرا بکلی‌ازیاد برده‌بودم. فقط وقتیکه به‌الله‌آباد برگشتم ورنگ سوخته و تیرهٔ خود را دیدم بدرستی متوجه شدم‌که چه آزمایشی راگذرانیده‌ام . از خودم خیلی راضی بودم‌که توانسته‌ام‌گرما را بخوبی و مثل نیرومند ترین دهقانان تحمل کنم و ملاحظه‌کردم‌که ترسی‌که ازاین‌جهت داشتم بیجا بوده است. بعدها متوجه‌شدم‌که گرمای شدید و سوزان و سرماهای سخت هیچکدام درمن اثر زیادی ندارد و مرا زیاد ناراحت نمیکند. این‌استقامت،هم دردوران‌کار وهم دردورانهای اقامتم‌درزندانها برایم کمک‌مؤثرو مهمی بود. مسلماً این امر باسلامتی جسمانی من‌که همیشه بطورکلی وضع خوبی داشته است وباتمرینها وورزشهای متعددی‌که بآنها میپرداختم مربوط بود. این سرمشق را از پدرم آموخته بودم‌که کمی ورزشکار بود. تقریباً تاآخر عمرش همه‌روزه اندکی بدنش‌را ورزش میداد . موهایش سفید شده بود ، چهره‌اش چین برداشته بود و بعلت‌کار فکری فراوان وخسته کننده پیرشده‌بود، اما حتی یکی دوسال پیش‌ازمرگش‌هم بیست‌سال‌جوانتر ازسن واقعیش بنظر میرسید .

مدتها پیش‌ازملاقات ودیداری‌که درآن‌ماه ژوئن سال ۱۹۲۰ ازدهات «پرتابگر» بعمل آوردیم اغلب از دهات عبورکرده بودم و بهنگام عبور بارها توقف‌کرده بودم و بادهقانها حرف زده بودم . اما نمیدانم چرا هرگز متوجه حقایق وواقعیت آنها و مفهوم عظیمی‌که برای هند داشت نشده بودم . درنظرمن‌هم مانند بسیاری ازما،زندگی‌دهقانها جریان عادی خودرا داشت. اززمان آن‌دیدار ببعد هند درنظر ودرفکر من بشکل‌جدائی ناپذیری بااین توده‌های گرسنه وبرهنه بهم آمیخته است. شاید درآنوقت یك‌نوع جریان مغناطیسی در فضا وجود داشت. شاید من در آنروزها حالت فوق‌العاده حساسی داشته‌ام. در هرحال تصاویری‌که بنظرم میرسید وتأثیراتی‌که در من میگذاشت بشکل محوناشدنی درمغز وروحم باقی ماند .

این‌دهقانان مرا ازشر حالت کمرونی وشرم بیجائی‌که داشتم آسوده ساختند. پیش آنها بودکه حرفزدن برای مردم‌را آموختم. تاآنوقت خیلی‌بندرت دراجتماعات وانجمنها صحبت میکردم . از فکر حرف زدن در برابر دیگران ، مخصوصاً اگر میخواستم بزبان هندوستانی‌حرف بزنم، مرتعش میشدم . اتفاقاً اغلب هم مجبور بودم باین زبان صحبت کنم. موقعیکه بادهقانها روبرو شدم تمام اصول فصاحت و بلاغت را از یاد بردم و برای اینکه آنچه فکر میکردم ودرقلب خود احساس میکردم بآنها بگویم درکمال سادگی و مثل یك‌انسان باانسانی دیگر حرف میزدم . چه در برابرم ده دوازده نفر میبودند و چه دهها‌هزار نفر همیشه باهمان لحن آرام ودوستانه وانسانی صحبت میکردم .آنرا روش‌و پیشهٔ خود ساختم وملاحظه کردم‌که باوجود عدم تکامل آن، برایم بهترین وسیلهٔ موفقیت

و بیان منظورهایم بود . خیلی زیاد حرف میزدم. شاید خیلی از شنوندگان تمام حرفهای مرا نمیفهمیدند و زبان من وافکار من برای آنها خیلی ساده وقابل فهم نبود . موقعی که میتینگها خیلی بزرگ میشد مسلماً عدهٔ زیادی هم بودند که اصلا صدا و حرف زدن مرا نمیشنیدند زیرا صدای من خیلی بلند ورسا نبود. اما از لحظه‌ئی که آنها اعتماد واعتقاد خود را بکسی می بستند دیگر این جزئیات برایشان اهمیت زیادی نداشت .

بزودی به‌مسوری پیش‌مادرم وهمسرم برگشتم. امافکر کیسان‌ها (دهقانها)دل‌وجان مرا بخود مشغول میداشت وپر کرده بود و با بیقراری درانتظار مراجعت پیش ایشان‌بودم. خیلی زود سفر و گردش خود را در دهات از سر گرفتم وتوانستم بسهم خود در پیشرفت نهضت دهقانی کمك کنم. دهقانان‌محروم روز بروز اعتماد واطمینان بیشتری پیدامیکردند وسر برمیداشتند. ترس از مأمورین ارباب وازمأمورین پلیس دائماً در آنها کمتر میشد. زمینهائی که دهقانان را از آنها اخراج میکردند بدون‌کارگر و زارع میماند زیرا سایر دهقانان حاضر نمیشدند که بجای دهقانهای اخراج شده‌کار کنند واین‌زمینهارا اجاره کنند و باین‌شکل همبستگی خودرا نشان میدادند. تنبیهات‌بدنی وعملیات خشونت‌آمیز مأمورین « زمینداری » و رسومات اربابی غیر قانونی خیلی کمتر شد یااگر پیش میآمد دهقانان بدون ترس‌وبیم فوراً خبرمیدادند ومقامات‌رسمی مجبورمیشدند بمداخله وتحقیق‌بپردازند. این اقدامات سبب یأس مأمورین «زمینداری» وپلیس میشد . «تعلقه‌دارها» و زمینداران بوحشت افتادند وحالت‌دفاعی‌بخودگرفتند. دولت‌ایالتی‌نیز برای‌آرام کردن‌دهقانان وعده دادکه مقررات اجاره‌داری را در«اوده» مورد تجدید نظر قراردهد واصلاح کند.

تعلقه‌دارها وزمینداران بزرگ که مالکین عمدهٔ اراضی بودند وخود را « رهبران مردم» میشمردند در واقع برای دولت فرزندانی فاسد ومزاحم بشمار میرفتند رو بهمرفته بعلت تربیت مخصوص خود وبخاطر رعایتی که ازطرف‌دولت نسبت بایشان میشد بصورت یك‌طبقه درآمده بودند که دریك‌نوع عقب‌ماندگی فکری بسرمیبردند. آنها برای بهبود وضع دهقانان رنجبری که اجاره‌دار اراضی آنها بودند ودر زمینهای ایشان‌کار میکردند ورنج میبردند هیچ نوع اقدامی ازآن نوع که گاهی درکشورهای دیگر صورت میگرفت نمیکردند وبصورت طفیلی‌های‌کامل زمین ومردم درآمده بودند. فعالیت عمدهٔ‌ایشان‌صرف آن میشدکه صاحب منصبان و مقامات رسمی محلی را با پذیرائی‌های مفصل هوادار خود سازند زیرا بدون‌کمك آنها نمیتوانستند مدت زیادی باقی بمانند ومیخواستندکه بوسیلهٔ آنها منافع وامتیازاتشان‌را محفوظ نگاهدارند.

کلمهٔ «زمیندار» کلمهٔ رسائی نیست زیرا زمیندارها درواقع مالکین بزرگ‌بودند اما در ولایات « ریوتواری » کلمهٔ زمیندار بدهقانـان خورده مالك هم گفته میشود . در

سرزمینهائی که رسم واقعی زمینداری وجوددارد درواقع فقط سه چهارنفر زمیندار بزرگ ومالك عمده هستند وصدها هزار زمیندار دیگر وجود دارند که درنهایت فقر وتنگدستی بسرمیبرند ووضعشان ازدهقانان اجاره‌دار وبی‌زمین بهتر نیست . تاآنجاکه بخاطر دارم در ولایات متحده درحدود یك میلیون ونیم نفر زمیندار هست که شاید نود در صد ایشان در ردیف فقیرترین دهقانان میباشند و در حدود نه درصدشان زندگی متوسطی دارند . زمینداران چیزدار مجموعاً بیش‌از پنجهزارنفر نیستند وازاین عده‌هم شاید فقط یکدهم‌را میتوان مالکین بزرگ وتعلقه‌دار عمده بحساب آورد وزمیندار بمعنی واقعی کلمه نامید. در بعضی موارد وضع دهقانان اجاره‌دار از بعضی مالکین متوسط الحال بهتر است. این دودسته مالکین کوچك یعنی زمینداران تهیدست وفقیر وزمینداران میانه حال بطورکلی یك‌طبقه ازمردم‌را تشکیل‌میدهندکه بامختصر توجه ومراقبتی میتوانند شایسته‌ترین‌مردان وزنان کشور باشند. آنها سهم عمده وقابل ملاحظه‌ئی در نهضت ملی بعهده دارند و مثل تعلقه‌دارها وزمینداران بزرگ نمیباشندکه جز دربعضی موارد استثنائی معمولا درنهضت ملی فعالیت منفی دارند. این مالکین بزرگ حتی شخصیت وشایستگی طبقهٔ اشراف‌راهم ندارند . اینها چه از نظر جسمی وچه از نظر روحی یك طبقهٔ فاسد هستندکه دورانشان بسر رسیده است وفقط تاوقتیکه قدرت یك حکومت خارجی مثل دولت بریتانیا در پشت سرشان باشد میتوانند باقی بمانند ومسلماً بمحض آنکه حمایت خارجی ازمیان برود طبقهٔ معدود آنهاهم نابود خواهد شد.

من‌درتمام طول سال ۱۹۲۱ بیازدید دهات وروستاها میپرداختم ومیدان فعالیت‌خود را بقدری‌توسعه دادم که تقریباً شامل تمام‌استان «ولایات‌متحده» گردید . تبلیغات دربارهٔ نهضت «عدم همکاری» بخوبی آغاز شده بود وپیامهای مربوط بآن تا دورترین دهات میرسید. درهرمنطقه گروههائی‌ازفعالین‌سازمان کنگره درنواحی‌روستائی‌فعالیت‌میکردند وپیامهای «کنگره» را میرساندند وبآنها مژده‌های مبهمی میدادندکه دوران رنج‌ایشان بپایان خواهد رسید . کلمهٔ «سواراج» (استقلال) که شعاراساسی مابود ودرهمه‌جا شیوع می‌یافت کلمهٔ مبهمی‌بود که تمام آرزوها و امیدها را دربرمیگرفت . با وجود این نهضت سیاسی «عدم همکاری» با «نهضت دهقانی» هرچند درایالات ما بهم‌آمیخته شده بود و هریك دردیگری اثرفراوان میگذاشت بکلی ازهم جدامانده بودند .

نفوذ«کنگره» دردهقانان عملیات مسالمت‌آمیزرا تشویق میکرد . فعالین کنگره بهرجاکه میرفتند مخصوصاً برروی آئین «عدم خشونت» تکیه میکردند . ممکن است که آنها ارزش واقعی این‌آئین جدید را بدرستی درك نکرده باشند یا مورد قبولشان نباشد امـا این یك واقعیت است کـه نفوذ این آئین دهقانان را از تـوسل بـه اقدامـات

خشونت‌آمیز بازمیداشت .

این‌امر یك نتیجهٔ کوچك و ناچیز نیست . زیرا معمولا قیامهای دهقانی‌همیشه بسیار شدید و خشونت‌آمیز است و اغلب بکشتارهای هولناك منتهی میشود . و در آن زمان هم در بعضی نواحی «اوده» دهقانان بمنتهای ناامیدی رسیده بودند ویك جرقه ممکن‌بود ناگهان آنجا را همچون انبار باروت منفجرسازد ، با این همه آنها بشکل شگفت‌انگیزی آرام ماندند. تا آنجا که بخاطردارم تنهامورد عملیات شدیدجسمانی که‌نسبت بیك‌تعلقه‌دار پیش‌آمد ازطرف یك‌دهقان بود که باوجود اطرافیان فراوان مالك خودرا به‌او رساندو بعنوان‌اینکه نسبت بهمسرش رفتاری‌ناشایسته وخلاف اخلاق مرتکب شده است کشیده‌ئی بصورت او نواخت .

بعدها بعضی‌اعمال خشونت‌آمیز ازنوع دیگرنیزوجود داشت‌که به‌برخورد بادولت منتهی میشد . اما این‌تصادفات بعدی بآن علت روی میداد که دولت نمیتوانست وجود یك نیروی مؤثر از‌دهقانان متحد ومتشکل را تحمل کند . دهقانها بتدریج شروع کردند که بتعداد زیاد و بدون‌بلیط باقطارهای راه‌آهن‌سفر کنند . مخصوصاً درموقعیکه اجتماعات‌و میتینگ‌های بزرگ‌شصت‌هفتادهزار نفری ازدهقانان‌تشکیل‌میشداین‌کارزیاداتفاق‌می‌افتاد. دراین‌موارد بهیچ قیمتی نمیشد آنهارا ازقطارهاخارج کردوعلناً به‌مامورین‌راه‌آهن‌میگفتند که دیگر دوران سابق‌گذشته است . ما نمیدانیم که این نوع اقدامات بتحریك چه کسانی صورت میگرفت وفقط خبر آنرا میشنیدیم . بعدهاادارات کنترل راه‌آهن‌ازاین اقدامات‌هم جلوگیری کردند وتوانستند جلو دهقانان رادراین قبیل موارد بگیرند .

درپائیزسال ۱۹۲۰ ، درآنوقت که من برای شرکت دردوران اجلاسیهٔ فوق‌العاده کنگره درکلکته بودم ، چند نفر از رهبران دهقانان را بعلت یك تخلف ناچیز کـه من نمیدانم چه‌بود بازداشت کردند وقراربود که آنها را درشهر «پرتابگر» محاکمه کنند . درروزمحاکمه انبوه‌عظیمی ازدهقانان محل‌دادگاه را محاصره کردند ودرسرراه زندان که متهمین را از آنجا بمحل دادگاه میبردند دیواری تشکیل دادند . قـاضی دادگاه بوحشت افتاد ومحاکمه را بروز بعدموکول کرد . اما انبوه جمعیت درروز بعد بـاز هم بیشترشد وبجائی رسید که تقریباً زندان رامحاصره کردند ودرهمانجا ماندند. دهقانان‌ما بآسانی میتوانند بایك مشت نخود که برای‌خوراك خود برمیدارند چند روزگذران کنند. درآنروزهاهم باهمین‌وسایل‌مقاومت میکردند. بالاخره متهمین راآنطور که بنظرمیآید بدنبال یك محاکمه ظاهری کـه در همـان داخل زندان انجام دادند تبرئه کردند و آزاد ساختند .

جریان این‌واقعه درست درخاطرم نیست اما درهرصورت برای دهقانان این‌موضوع

یك پیروزی بزرگ بود و آنها تازه باین فکر افتادند که بوسیلهٔ اجتماع و بهم پیوستن سادهٔ خودشان میتوانند هرچه میخواهند بدست آوردند . اما این وضع برای دولت تحمل ناپذیر بود و بزودی در یك مورد مشابه این حقیقت معلوم گردید . در این بار حوادث صورت دیگری پیدا کرد .

اول ژانویه سال ۱۹۲۱ بود . کنگره‌ئی که در ناگپور تشکیل شده بود پایان یافته بود و من تازه به‌الله آباد برگشته بودم که یك تلگراف از « رای بارلی » رسید . از من خواسته بودند که بعلت اغتشاشاتی که احتمال آن میرفت فوراً باقطار راه‌آهن حرکت کنم . فردای همان روز حرکت کردم . وقتی که رسیدم دیدم که چندی پیش عده‌ئی از سران دهقانان را بازداشت کرده‌اند و در زندان شهر محبوس ساخته‌اند . دهقانان که خاطرهٔ پیروزی « پرتابگر » را در یاد داشتند با استفاده از تاکتیکهائی که بعداز آن نیز آموخته بودند بطرف شهر « رای بارلی » حرکت کرده بودند تا در آنجا تظاهرات و نمایشات عمومی و وسیعی ترتیب دهند . اما این دفعه دولت بر نیروی پلیس افزوده بود و عده‌ئی از نیروهای نظامی را هم احضار کرده بود تا دهقانان را بازداشت کند . در روز تظاهرات قسمت عمده‌ئی از تظاهر کنندگان بیك صف نیرومند مقاومت پلیس برخورد کردند و از سوی دیگر هم یك رودخانه مانع حرکت آنها بود . با وجود این عدهٔ دیگری بدنبال آن‌ها فرا میرسیدند وجمعیت آنها دائماً افزایش مییافت . همین که وارد ایستگاه راه‌آهن شهر شدم و از اوضاع اطلاع یافتم بلافاصله به کنار رودخانه رفتم که میگفتند در آنجا دهقانان در برابر نیروهای نظامی قرار گرفته‌اند . درطول راه یادداشتی ازطرف قاضی محل که با کمال عجله نوشته بود برایم آوردند که از من دعوت میکرد براه خود ادامه ندهم و باز گردم . من در پشت همان کاغذ نوشتم که طبق چه قانون و کدام ماده از قانون چنین چیزی از من خواسته اند و اضافه کردم که تا وصول پاسخ روشن تر و کافی مصمم هستم که راه خود را همچنان دنبال کنم . وقتی که بساحل رودخانه رسیدم میتوانستم صدای تیراندازی را که در آنطرف ساحل جریان داشت بشنوم . در کنار پل رودخانه چند نفر سرباز مرا متوقف ساختند ودرهمان حال که من در آنجا انتظار میکشیدم ناگهان احساس کردم که انبوهی ازدهقانان وحشت‌زده که درمزارع اینطرف رودخانه پنهان شده بودند بدور من جمع شده‌اند . ناچار من هم بیك میتینگ موضعی در همان محل پرداختم . قریب دوهزار نفر از کیسان‌ها جمع شدند ومن سعی کردم که ترس و وحشت و حالت تحریك و هیجان فوق‌العادهٔ ایشان را زایل سازم . وضع دشوار وعجیبی بود زیرا در همان موقع نیروهای نظامی در فاصله چندصد متری از محل اجتماع ما بر روی اجتماع مشابهی از دهقانان تیراندازی میکردند . با اینهمه من توفیق یافتم که مقداری از ترس و وحشت

ایشانرا نابود سازم . دراین موقع قاضی محلی ازخط آتش برگشت ومرا باخود بمنزل برد وبه بهانه‌های مختلف بیش ازدوساعت نگاه‌داشت . ظاهراً میخواست باین‌وسیله مانع‌شود که من بادهقانان یا با دوستانم درآن شهرارتباط وتماسی برقرار سازم .

بعداً اطلاع یافتم که متأسفانه براثر تیراندازیهاعدهٔ زیادی کشته شده‌اند .دهقانان‌از پراکنده‌شدن ومراجعت بخانه‌هایشان خودداری کرده بودند اماروش آنها درعین‌حال کاملا صلح آمیز بوده‌است . یقین‌قطعی‌دارم که اگرمن‌درآنجامیبودم‌یا بجای‌من کس‌دیگری‌میبود که‌دهقانان به‌او اعتماد میداشتندواز آنهامیخواستیم که‌پراکنده شوندمسلماً اطاعت‌میکردند. اما آنهادستوراشخاصی‌را که ازآنها نفرت داشتندوبانها اعتمادی نداشتندقبول‌نمیکردند. نمیدانم چه‌کسی به‌قاضی گفته بود که بگذارد من‌این‌کاررا انجام دهم اما درهرصورت او نمیخواست این‌موضوع رابپذیرد . اونمیتوانست تحمل کند که درجائی که خود اوومقامات دولتی شکست خورده‌اند یك « آژیتاتور » (مبلغ انقلابی) توفیق حاصل کند . برای حکومت خارجی که تمام سیاستش براساس حفظ آبرو وحیثیت مأمورینش قرار داشت‌این امرتحمل‌ناپذیروقبول ناکردنی بود .

درآن زمان درناحیهٔ «رای‌بارلی» دوبار از این‌نوع تیراندازیها بوقوع پیوست و بعدهم یك‌وضع شدیدتر ویك دوران وحشت وترور نسبت بدهقانان مبارز آغـازگشت . حکومت‌تصمیم جدی گرفته بود که نهضت دهقانی رابکلی‌سرکوب ونابود کند و به‌کارهای عجیب می‌پرداخت مثلا دهقانان طبق تعلیمات کنگره به‌بافندگی باچرخهای دستی‌پرداخته بودند . اما دراین دوران فشاروترور «چرخه» (چرخ ریسندگی) در نظر مقامات دولتی مظهرعصیان وشورش شده‌بود وهرکس یك چرخ ریسندگی یا یك دستگاه بافندگی در خانهٔ خود میداشت زحمت و مرارت فراوانی برایش ایجادمیشد واغلب خود دستگاهها را هم ازدهقانان میگرفتند ومیسوزاندند . تنها بهمین‌جهت وباین‌ترتیب صدهانفر بازداشت شدند . دولت میخواست بااین فشارهاهم‌هیجانات دهقانی‌وهم‌فعالیت‌های‌مبارزین سازمان کنگره رادرمنطقهٔ«رای‌بارلی» و«پرتابگر» بکلی‌نابودسازد . اغلب فعالین ومبارزینی که دررأس آندونهضت قرارداشتند هردورا مشترکا اداره و رهبری میکردند .

کمی‌بعد درجریان‌سال۱۹۲۱ نوبت‌ناحیهٔ «فیض‌آباد»هم‌فرارسید که نصیب‌خودرااز تضییقات وفشارها دریافت دارد. دراین منطقه اغتشاشات وهیجانات بشکل‌شگفت‌انگیزی آغازگردید . اهالی‌چند قریه جمع شدند تا اموال و دارائی یکی‌از تعلقه‌دارها را غارت کنند . بعدها معلوم شدکه‌کارگزاران وعمال یکی‌دیگراز «زمینداره‌ها» که نسبت بمالك مزبور کینه ودشمنی‌داشته است‌دهقانان نامبرده‌رابرای اینکار تحریك کرده‌اند . دهقانان درکمال سادگی نقل کرده بودند که‌آنها بااقدام باین عمل ودست بردن بغارت و چپاول

منظورهای «گاندی‌جی» را عملی میسازند ودرهنگام عمل‌هم بافریاد « زنده‌باد مهاتما گاندی» اقدام میکردند .

این‌خبرمرا سخت خشمگین ساخت درکمتر ازچهل وهشت ساعت بعداز واقعه خود را به محل‌واقعه رساندم‌آنجا درنزدیکی «اکبرپور»[۱] بود . هنوز ازراه نرسیده بودم‌که اطلاع‌دادم‌همان روزاجتماعی ترتیب‌خواهیم داد . چندساعت‌بعدپنج‌شش‌هزارنفرازدهاتی‌ها که در یك منطقهٔ پانزده کیلومتری آن اطراف بودند جمع شدند . من باکمال شدت و خشونت با ایشان حرف زدم و متذکرشدم‌که عمل ناشایست آنها نه تنها اسباب بدنامی خودشان شده است بلکه هدف پاك ما راهم آلوده میسازد و اعلام داشتم‌که گناهکاران باید خودشان دربرابر عموم اعتراف‌کنند (درآن زمان من خودرا مظهر روح ساتیا ـ گراهای گاندی‌جی‌میدانستم) ازکسانی که درغارت‌وچپاول شرکت کرده‌بودندخواستم‌که دستهایشان را بلندکنند وعجیب‌آن بودکه قریب بیست وچندنفر اطاعت‌کردند واین امر باوجود تعداد زیادی مامورین علنی ومخفی‌پلیس که حضور داشتند صورت‌گرفت ومفهوم آن برای دهقانان بدهان‌خطر رفتن وزندانی‌شدن بود .

کمی‌بعد وقتی‌که بطورخصوصی باآنها صحبت‌کردم وآنها برایم درکمال‌سادگی وبیگناهی نقل‌کردندکه چگونه تحریك وگمراه شده‌اند من‌بحال ایشان رحمت آوردم و متاسف شدم‌که چرابیهوده ایشانرابآن‌ترتیب درمعرض شناسائی‌پلیس قراردادم‌که بخاطر سادگی وپاکی روح‌خودگرفتار زندانهای طویل‌المدت شوند. اما مقامات دولتی‌هم تنها ببازداشت بیست یاسی‌نفرقناعت نکردند. ازآنجاکه‌آنها درکمین فرصتی بودند موقع‌را مناسب شمردند تابابن بهانه نهضت دهقانی‌را دراین‌منطقه نابود وریشه‌کن سازند . بیش ازچندهزارنفرتوقیف وبازداشت شدند.زندان‌مرکزی اززندانی‌لبریزشده بود. محاکماتی که برسراین‌موضوع شروع شد یکسال‌تمام طول‌کشید. عده‌ئی ازمتهمین درزندان‌مردند وچندی بعد وقتی‌که خودمن بزندان افتادم بعضی‌از محکومین این‌واقعه را درزندان‌دیدم. چه بسیارجوانان نورس و مردان جوان‌که جوانی‌شان درزندان واسارت سپری میشد !

دهقانان‌هند استقامت‌کمی‌دارند . قدرت مقاومت‌آنها زود بپایان میرسد. گرسنگی وامراض مسری‌آنها را مانند مگس وبتعداد میلیون میلیون نابودمیسازد چیزی‌که بسیار شگفت‌انگیز بود این‌بود که‌آنها توانسته بودند باوجود تمام این‌مشکلات یکسال تمام‌در مقابل فشارمضاعفی که هم‌ازطرف دولت وهم ازطرف مالکین‌بزرگ برایشان واردمیشد مقاومت وایستادگی کنند . بااینهمه بزودی علائم فرسودگی درایشان ظاهرگشت وهجوم

---

۱ ـ پور در آخرکلمات هندی علامت محل ومکان است ومثل آباد در زبان فارسی میباشد. مثلا میتوان تصورکردکه اکبرپور تقریباً بمعنی «اکبرآباد» است ـ م

مصممانهٔ دولت برضد نهضت دهقانی آنرا برای مدتی موقتاً خاموش ساخت . اماهیجانات وتحریکات پنهانی بصورت آرام ادامه داشت . نباید فراموش کرد که تمام این وقایع پیش از مبارزهٔ بزرگ عدم همکاری وهجرت بزرگ وعمومی بسوی زندانها صورت گرفت که کنگره دراواخر سال ۱۹۲۱ شعار آنرا اعلام داشت . دهقانها با وجود تمام صدماتی که در طول سال قبل کشیده بودند دراین نهضت جدیدهم بشکل موثری شرکت جستند .

دولت که ازوسعت وعظمت نهضت دهقانی بوحشت افتاده بود با کمال عجله بفکر اصلاح قوانین زمین‌داری افتاد . اماوقتی دید که نهضت دهقانی بزودی خاموش شد این عجله و شتاب هم آرام گرفت و تمام نصیب و بهرهٔ‌ئی که دهقانان «اوده» ازاصلاح قوانین بدست آوردند این بود که توانستند یك زمین را برای تمام عمر خود اجاره کنند و برروی آن زمین بمانند . دهقانان درابتداخیال‌میکردند که این نتیجه، موفقیت بزرگیست امابعداً دیدند که بهبود عمده‌ئی دروضع ایشان حاصل نشد .

شورشهای دهقانی از آنپس‌هم درناحیهٔ «اوده» ادامه‌یافت امابا مقیاسهای کوچکتر ومحدودتر . ولی چندسال بعد موقعیکه درسال ۱۹۲۹ بحران اقتصادی جهانی شروع شد و قیمت محصولات کشاورزی در همه جای دنیاسقوط کرد تنزل قیمت‌ها در هند نیز یکرشته هیجانهای مهم دهقانی بوجود آورد که عکس‌العمل‌های شدیدی هم ایجاد کرد .

۱۰

عدم همکاری

اگر دربارهٔ آشوب دهقانی «اوده» کمی زیادتر صحبت کردم بدانجهت است که این موضوع پرده‌ئی را که دربرابرم برروی یکی ازاساسی ترین مسائل هند وجود داشت از میان برداشت . ناسیونالیستهای هند هرگز باین مسئله توجه نکرده بودند . آشوبها و هیجانات دهقانی درهند درهمه جا فراوان است و نشانه‌ئی از نارضائی عمیق دهقانان میباشد. شورش‌های دهقانی درمنطقهٔ «اوده» که درسالهای ۱۹۲۰و۱۹۲۱روی دادفقط یك نمونه بود که درنوع خود حقایق را بشکل نمایانی نشان میداد . اما این مسئله اصولا با سیاست و سیاستمداران ارتباطی نداشت ودرتمام دوران قیام دهقانی نفوذهای خارجی در آن ناچیز بود . ازنظرملی این مسئله یك موضوع محلی باقی ماند وتقریباً هرگز توجه کاملی به‌آن نشد . حتی روزنامه های محلی « ولایات متحده » هم آنرا کاملا نادیده گرفتند . برای مدیران این روزنامه‌هاو برای خوانندگان شهرنشین‌ایشان ، هیجانات گروهی دهقانان فقیر وسروپا برهنه هیچ نوع ارزش سیاسی یا اهمیت دیگری نداشت .

مسائل پنجاب و موضوع خلافت تمام حواسها را بخود مشغول میداشت و در تمام مذاکرات و گفتگو ها همه‌از «عدم‌همکاری» که بمنظور هواداری از نظریات مسلمانان در موضوع خلافت مطرح شده بود صحبت میکردند . هنوز مسئلهٔ وسیع تر استقلال ملی یا «سواراج» چنانکه باید مورد توجه نبود . گاندی جی ازبرنامه‌های خیلی بزرگ ومبهم بدش می‌آمد وهمیشه ترجیح میداد که حواسش را بر روی یك موضوع مخصوص و معین وکاملا روشن وقاطع متمرکز سازد . با اینهمه مسئلهٔ «سواراج» در فضا و در روح همه کس محسوس بود واغلب در کنفرانسها و اجتماعات متعدد وفراوان بآن اشاره میشد .

در پائیز ۱۹۲۰ یك دوران اجلاسیهٔ «کنگره» در کلکته تشکیل شد تا در بارهٔ مسائلی که‌مطرح بود تصمیم گرفته‌شود وبخصوص دربارهٔ «عدم‌همکاری» بادولت که‌مطرح شده بود تصمیم قاطع اتخاذ گردد «لالالجپت رای»[1] که بتازگی ازایالات متحدهٔ آمریکا

---

۱ ـ به حاشیه ۲ صفحه ٥٤ رجوع شود.

بازگشته بود ریاست آن دوران را بعهده داشت . موضوع عدم همکاری در نظر او کاملا بی ارزش بود و با آن مخالفت میکرد . معمولا اورا یکی ازعناصر افراطی میشمردند اما درواقع نظریات عمومی او کاملا اعتدالی وسازشکارانه بود . درحقیقت اودرسالهای آغاز قرن بملاحظهٔ موقعیت زمان و نه بعلت اعتقاد وانتخاب واقعی با «تیلك» وسایر افراطیها همراه شده بود . با وجود این بعلت اقامت ممتددر خارجه در بارهٔ مسائل اقتصادی و اجتماعی هم اظهارنظرمیکرد و در این موارد نظریاتی خیلی وسیع تر از اغلب رهبران هندی داشت .

«ویلفرید اسکاون بلنت» درضمن خاطرات خود ملاقاتی‌را که درحدود سال ۱۹۰۹ با «گوکله» و با «لالاجی» داشته شرح داده است . او نسبت به هر دوی آنها قضاوت شدیدی کرده و آنها را اشخاصی ترسودانسته است که ازمقابله با واقعیات اجتناب‌داشتند. در واقع لالاجی بیش از تمام رهبران هند با این واقعیات مواجه شده است . با اینهمه تأثیراتی که در «بلنت» بوجود آمده نشان میدهد که سطح فعالیت سیاست و رهبران ما درآنزمان تاچه‌اندازه پائین بوده‌است ودریك‌خارجی‌شایسته‌ومجرب چه تأثیری میگذاشته است . اما در مدت دهسال این‌وضع تغییر عمده‌ئی یافته بود .

« لالالجپت رای » در مخالفت با برنامهٔ عدم همکاری‌گاندی جی تنها نبود بلکه موافقین و رفقای مؤتری هم با خود داشت ، در حقیقت تقریباً تمام طبقهٔ قدیمی اعضای کنگره با طرح گاندی دربارهٔ عدم همکاری مخالفت میکردند . « چیتا رانجن داس »[1] مخالفین را رهبری میکرد و مخالفت او از این جهت نبود که با روح مبارزه که درپشت این طرح قرارداشت مخالف بود زیرا اوحاضربودکه درمبارزه خیلی تندتر وشدیدترهم اقدام کند ، بلکه ازاینجهت مخالفت میکرد که این طرح مخالف شرکت اعضای کنگره در مجمع قانونگزاری جدید بود و بنابرآن درهیچ جا و هیچ‌کاررسمی نباید باانگلیسیها همکاری کرد ازجمله نباید درشوراهای دولتی وایالتی ومجمع قانونگزاری شرکت‌جست.

از رهبران قدیمی و معروف کنگره تنها پدرم بود که ازآن زمان در کنار گاندی‌جی قرارگرفت وازنظراوهوا داری میکرد واین کاربرایش بدون اشکال ومزاحمت‌نبود . ملاحظات وانتقاداتی که ازطرف‌اغلب دوستان سابقش که‌حالا درصف مخالفین قرارگرفته بودندصورت میگرفت دراوتأثیر فراوان می بخشیدواورامتأثرمیساخت . اوهم مثل‌دیگران برای برداشتن این‌قدم‌انقلابی بسوی‌یك میدان‌ناشناس که‌درآنجا باید خودرا تسلیم‌حوادث نامعلوم ساخت مردد ومشکوك میشد . با اینهمه اوضرورت یك نوع اقدام و عمل مثبت و مؤثررا احساس میکرد وپیشنهادگاندی جی برای «عدم همکاری» درنظراوچنین اقدامی

---

۱ ـ به حاشیه ۲ صفحه ۸۸ رجوع شود.

بود وهرچند هم که اصول آن با افکارعادی او بیگانه وناآشنا بود آنرا می‌پذیرفت و با آن همراه‌میشد. بدین‌جهت پدرم‌مذاکرات‌و گفتگوی مفصلی با گاندی‌جی و با «چیتارانجن» رئیس مخالفین بعمل آورد . آقای «داس» و پدرم ازهمانوقت‌که بسیاست پرداختند خیلی بهم نزدیك شدند و گرچه در بعضی موارد در مقابل هم قرار گرفتند دراغلب مسائل آنها یك نظرداشتند ویك نوع نتیجه گیری میکردند. بطورکلی میتوان گفت که اغلب نظرشان تقریباً یکسان بود با وجود این آنها در آن دوران فـوق العادهٔ کنگره نظرشان با هم تفاوت داشت اما سه ماه بعد در کنگرهٔ ناگپوردوباره بایکدیگر ملاقات کردند و از آن زمان دائماً به یکدیگر نزدیك و نزدیك ترشدند تا بهمکاری فوق‌العاده نزدیکی پرداختند که کم نظیر بود .

من در دوران پیش از تشکیل این دوران اجلاسیهٔ کنگره پدرم را خیلی کم دیده بودم . اما هردفعه که اورا میدیدم ملاحظه میکردم که تا چه اندازه یك مبارزهٔ درونی‌در بارهٔ این مسئله در وجود او بشدت جریـان دارد . این مسئله صرفنظر از جنبهٔ مهم ملی عواقب شخصی وخصوصی هم برای پدرم ببارمی‌آورد . « عدم همکاری » برای پدرم به معنای صرفنظر کردن ازشغلش میبود یعنی میبایست با گذشته‌اش بطورکامل قطع‌ارتباط کند وخود را با یك زندگی جدید سازش دهد و این موضوع هم برای کسی که بزودی بشصت سالگی میرسیدکارساده وآسانی نبود . پدرم ناچارمیشد که ازتمام دوستان‌سیاسی سابقش ، اززندگی مرفه خصوصی که باآن‌عادت کرده بود ، وازگشاده رویها و آسایش‌هائی که جزوزندگی اوشده بود دست بشوید ، زیرا جنبهٔ مالی مسئله هم اهمیت فراوانی داشت و نمیشد آنرا نادیده گرفت . وقتیکه درامد شغل او کم میشد طبعاً می بایست زندگیش را بطورمحسوس محدودترسازد .

اما منطق و احساسات تند ، شایستگی شخصی ، وغروراو همه کم‌کم او را بسوی نهضت جدید میکشاند. خشمی که براثروقایع‌مختلف دراومتراکم شده بود ، فاجعهٔ پنجاب وعواقب آن، درروحش اثرمیگذاشت.مظاهرخشن بیعدالتی وزورگوئی وتلخی تحقیرملی خواه ناخواه میبایست اورا بفعالیت جدی ومؤثری بکشاند منتها او بطور ناگهانی و در یك هیجان شوق‌آمیزاحساساتی باین‌کارنپرداخت. فقط وقتی که عقل ومنطق خود راکاملا بکاربرد و با روح قانون دانی و قضاوت خودکه در او قوی شده بود جنبه های موافق و مخالف قضیه را بدرستی ودرمدت زیاد مورد سنجش قرارداد تصمیم نهائی خودرا گرفت ودرمبارزه‌ئی که گاندی‌جی آغازمیکرد باوملحق شد .

گاندی‌جی با شخصیت فوق‌العاده خود پدرم‌را مجذوب خویش میساخت وبدون هیچ تردید این امرخود یك‌عامل مهم در اتخاذ تصمیم او بود . زیرا وی مسلماً به هیچ قیمتی

حاضر نمیشد با کسی که مورد پسندش نمیبود صمیمانه همراه شود . او در دوستی خود هم مثل دشمنی‌هایش همیشه افراطی بود . اماچه اتحاد شگفت‌انگیزی ! ازیك سو ، یك مرد مسن ، سخت‌گیرومذهبی که درزندگی ازهرچیز که مایهٔ آسایش حواس وجسم مادی‌میشد صرفنظر کرده بود وازسوی دیگرمردی که زندگیش را با نازونعمت وبا تنعم وآسایش اپیکوری گذرانده بود وزندگی را با تمام لذات و نعماتش استقبال کرده بود و آینده و دنیای پس ازمرگ را تمسخرمیکرد با هم متحد میشدند. بطورخلاصه وباصطلاح پسیك آنالیزاین اتحاد برخوردکامل دوتیپ کاملا متضاد «انتروورتی» و«اکستروورتی» بود [۱] با وجود این درمیان این دونفررشته‌های مشترك ومنافع یکسانی وجود داشت که نه فقط آنها را با یکدیگر متحد مساخت بلکه یك نوع دوستی کامل میان آنها بوجود آورد که حتی اختلاف نظرهای سیاسی بعدی هم درآن تغییری نداد .

«والترباتر» دریکی از کتابهای خود بیان میکند که چگونه گاندی مقدس با پدر خوشگذاران‌من هریك ازقطب مخالفی‌حرکت کردندوازراههای مختلفی بسوی‌هم‌میرفتند. درحالی که یکی نظری مذهبی داشت ودیگری مخالف مذهب بود هردو با نظریاتی که با یکدیگرتضاد نمایان داشت بشکل حیرت‌انگیزی بهم نزدیك شدند و بهتر از هر کس همدیگر را درك کردند و شناختند بطوریکه گاهی هر دو یکسان عمل میکردند و کاملا بهم می‌پیوستند .

با این دوران اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ کلکته‌دوران نفوذ گاندی درکنگره آغاز گردید ودرواقع ازآن پس‌همواره‌نفوذ فراوان اودر کنگره کاملا محسوس بود وهمیشه اودررأس امورقرار داشت جز در دوران کوتاهی در سالهای بعد از ۱۹۲۱ که نفوذ حزب سوراج (استقلال) درتحت رهبری‌پدرم و«دیشبندوداس» در کنگره افزایش‌یافت و گاندی‌درعقب صحنه قرارگرفت .

ازآن دوره‌ببعد کنگره روش‌کاملا جدیدی‌پیدا کرد. لباسهای اروپائی‌ناپدید شد و جای خود را بلباسهای « خادی » داد که با دست بافته میشد . یك نوع نمایندگان جدید به کنگره راه یافتند که از میان طبقات متوسط بیرون آمده بودند . زبان مورد استعمال درکنگره بجای انگلیسی بتدریج وبا سرعت هندوستانی شد ، یاگاهی زبان ایالتی که کنگره درآنجا تشکیل میشد بکارمیرفت . این امر بیشترازآنجهت بود که دیگر اکثریت نمایندگانی که درکنگره شرکت میکردند زبان انگلیسی را نمیدانستند . همچنین افکار نامساعدی نسبت به استعمال یك زبان خارجی در مورد یك کوشش و اقدام ملی بوجود

---

۱ - یعنی یکی نوعی بود که همهٔ خوشیها را در درون خود میپروراند ودیگری نوعی که تمام تنعمات را در زندگی خارجی جستجو میکرد. - م.

آمده بود . بالاخره اجتماع کنگره با یك روح جدید و احساسات جدید و شوق و غیرت جدید جان گرفت .

بعد از پایان کنگره گاندی بملاقات « سیت موتی لال کش » مدیر مبارز روزنامهٔ « آمریت بازارپانریکا » رفت که دربسترمرگ خود بود . من نیزهمراه او بودم « موتی لال بابو »[۱] گاندی‌جی‌وجنبش اوراستایش کرد واضافه کرد که برای‌خودش بسیارخوشوقت است زیرا اکنون که میمیرد بجای دور دستی خواهد رفت که دیگر امپراطوری بریتانیا وجود نخواهد داشت . وبالاخره ازدسترس امپراطوری بدورخواهد بود !

درمراجعت از دوران اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ کنگره درکلکته باتفاق گاندی جی برای دیدن «رابیندرانات‌تاگور» و برادر بزرگتر بسیارمحبوبش «بورودادا» به «شانتی نیکیتان»[۲] رفتیم چند روزی درآنجا ماندیم وبخاطردارم که «س.ف. آندریوز»[۳] کتابهائی بمن‌داد که درمن تأثیرزیاد بخشیدوبرایم بسیارجالب بود.این کتابها مربوط به جنبه‌های‌اقتصادی استعماردرآفریقا بود . یکی ازآنها هم‌کتاب « بار طاقت فرسای سیاه پوستان » اثر : «مورل» بود که مرا سخت بهیجان آورد .

درهمین زمان یاکمی دیرتر « آندریوز » جزوه‌ئی در بارهٔ دفاع از استقلال هند انتشارداد که تصورمیکنم عنوان‌آن چنین بود « استقلال ـ احتیاج فوری » . این کتابچه مطالعهٔ بسیاردرخشانی بود که براساس نوشته‌های «سیلی» دربارهٔ هند تنظیم شده بود . درنظرمن آن کتابچه نه فقط مسئلهٔ غیر قابل بحث استقلال هند را مطرح میساخت بلکه آئینهٔ تمایلات قلبی ما بود .

آنچه‌مارابحرکت می‌آورد، وتمایلات شکل‌ناگرفتهٔ مابا زبان گرم وسادهٔ او شکل میگرفت . درنوشتهٔ او هیچ نوع زمینهٔ اقتصادی‌یا سوسیالیستی وجود نداشت . درآن یك ناسیونالیسم خالص و ساده بیان شده بود . احساس حقارت هند و آرزوی شدید برای خلاصی ازآن و میل به‌پایان بخشیدن انحطاط مداوم هند بخوبی منعکس‌بود. خیلی‌عجیب بود که « آندریوز » که یك خارجی ویك نفرازافرادنژاد مسلط وحاکم بر هند بود فریاد

---

۱ ـ بابو ـ درزبان بنگالی بمعنی پدراست وبعنوان احترام ومحبت باشخاص اطلاق میشود ـ م

۲ ـ شانتی نیکیتان ـ درزبان هندی بمعنی «کانون صلح» یا «قرارگاه صلح» است ونام یك‌مؤسسه فرهنگی خاصی است که از طرف شاعر بزرگ و فیلسوف معروف هندی رابیندر راتات تاگور در نزدیکی کلکته تأسیس شد. خود او وعده‌ئی از رجال متفکر هندی و غیرهندی در این‌کانون فرهنگی که نوعی دانشگاه بود تدریس میکردند. این‌مؤسسه اکنون‌هم باقیست ویکی ازمراکز عمدهٔ مطالعات عالی درفلسفه وتمدن هندی بشمار میرود ـ م.

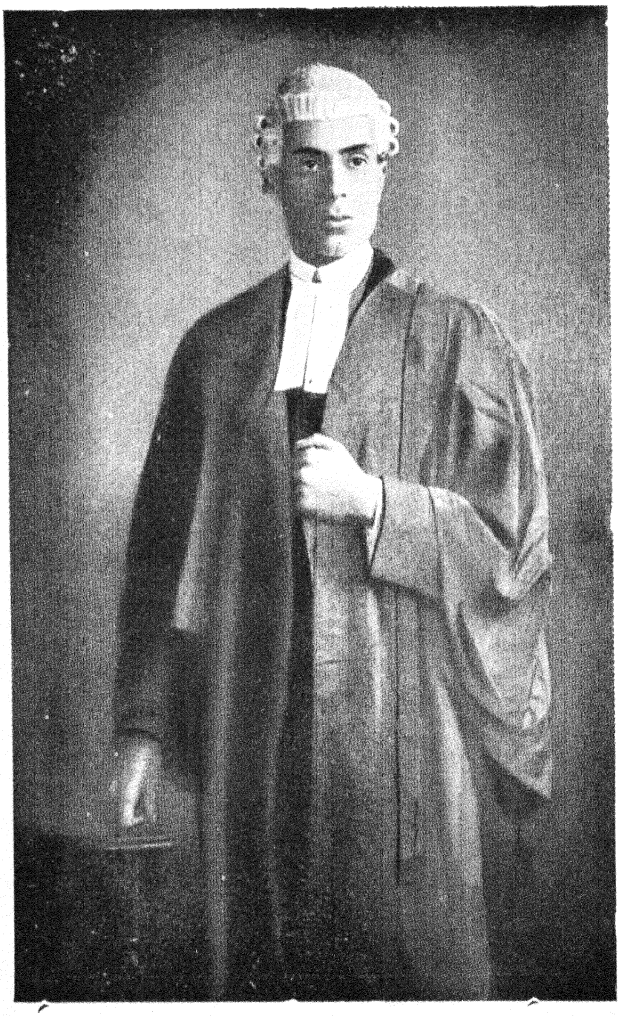
۳ ـ س. ف ـ آندریوز Andrews یکی ازنویسندگان ومتفکرین انگلیسی است که مدتها درهند بود وازاستادان‌کانون فرهنگی «شانتی‌نیکیتان» برد ونسبت بهند وتمدن‌هندعلاقه شدید وفراوانی داشت ـ م.

ما را منعکس میساخت. نهضت « عدم همکاری » ما که کنگره آنرا پذیرفته بود در واقع همانطور که «سیلی» مدتها قبل گفته بود بیان این حقیقت بود که « برای هندی کمک و همکاری باخارجی درراه ادامهٔ تسلطش برهند شرم آوراست.»

«آندریوز» نیز دراین باره نوشته بود که « تنها راه صحیح بدست آوردن خود مختاری و آزادی هند وجود یك نهضت زنده از داخل کشوراست. نیروی فعال و منفجر کنندهٔ قیام برای چنین نهضتی باید ازدرون روح خود هند بوجود آید. آزادی را نمیتوان بصورت عطیه ، وام ، بخشش و اعلامیه‌های بدون مفهوم بدست آورد . این منظور باید با کوشش ازداخل حاصل گردد . . . بدین جهت برای من‌مایهٔ یك شادمانی بزرگ روحی ویك آسایش عمیق ازفشار یك بار سنگین فکری بود که میدیدم چنین نیروئی در داخل هند و با آن خصوصیت که لازمهٔ آن بود بوجود می‌آمد این نیروعملا وقتی ظهور کرد که مهاتما گاندی خطاب بقلب ملت هند گفت :«مانتارام!» (آزاد باش ! غلام واسیر نباش !) قلب ملت هم باین خطاب پاسخ گفت و بدین ترتیب با یك حرکت ناگهانی زنجیر های اسارت هند از هم گسست و راه آزادی باز شد . »

در ظرف نخستین سه ماه بعد از تشکیل این دوران اجلاسیه امواج وسیع نهضت عدم همکاری سراسر کشور را در خود گرفت دعوت بایکوت و عدم شرکت در انتخابات دوران جدید قانونگذاری موفقیت درخشانی بدست آورد . بدیهی است که این دعوت مانع آن نشد که نامزدهائی برای شرکت در انتخابات پیدا شوند و کرسیها را اشغال کنند . طبعاً چنین چیزی غیرممکن بود . برای جریان دادن انتخابات ازطرف دولت یك مشت رأی دهنده کافی بود .غیبت مخالفین وعدم شرکت آنها مانع جریان انتخابات نمیشد اما اکثریت عظیم رأی دهندگان از شرکت در انتخابات امتناع کردند و تمام کسانی که باحساسات عمومی مردم اهمیت میدادند خود را نامزد نمایندگی نکردند . تصادفاً « سر والانتین چیرول» انگلیسی درروز انتخابات درالله آباد بود و بحوزه‌های اخذ رأی سرزده بود وحیرت کرده بود که چگونه دعوت تحریم و بایکوت انتخابات بگرمی مورد استقبال قرار گرفته بود . دریکی ازمناطق روستائی دراطراف الله آباد که درحدود بیست یا بیست وپنج کیلومتر با این شهر فاصله دارد حتی یکنفر رأی دهنده هم برای دادن رأی حضور نیافت . «سروالانتین چیرول» آنچه را شخصاً دیده بود درکتابی که دربارهٔ هند نوشته است نقل میکند .

دردوران اجلاسیهٔ کلکته موفقیت این بایکوت وعدم شرکت در انتخابات از طرف «چیتا رانجن داس» مورد تردید واقع شده بود با این همه مرددها هم با تصمیم کنگره همراه شده بودند و بنفع آن رأی دادند . بعد ازانتخابات ، این‌مورد اختلاف هم از میان



جواهرلعل نهرو پس‌ازپایان تحصیلاتش درلباس وکالت دادگستری
سال ۱۹۱۲

رفت و در دوران اجلاسیهٔ عمومی که بعداً درماه دسامبر ۱۹۲۰ در «ناگپور» تشکیل شد بسیاری ازرؤسای قدیمی کنگره دراطراف نهضت «عدم همکاری» گرد آمدند و با آن همراه شدند. موفقیت نهضت، خود برای پیروزی برشك‌ها و تردیدها مؤثر بود.

بعضی ازرهبران قدیمی کنگره بعد ازاجلاس کلکته از کنگره خارج شدند ازجمله آنها آقای محمدعلی جناح بود که یکی از محبوبترین سران مشهور آن بشمار میرفت و «ساروجینی نایدو» اورا «سفیرمأموروحدت واتفاق هندو ومسلمان» مینامید ودر سابق برای نزدیك ساختن «جامعهٔ مسلمین» بکنگره فعالیت زیادی کرده بود. اما توسعهٔجدید کنگره یعنی پذیرفته شدن «عدم‌همکاری» واساسنامهٔ جدیدی که کنگره را بیشتر بصورت یك سازمان عمومی توده‌ها درمی آوردموافق طبع او نبود. راست‌است که ازنظرسیاسی او باکنگره موافقت نداشت اما اختلاف اساسی او بعلت مسائل سیاسی نبود. درکنگره کسان زیادی بودندکه ازنظرسیاسی باندازهٔ اوتکامل نیافته بودند اما اوبا محیط جدید کنگره‌سازگارنبود. اقدام بترویج لباس‌دست باف«خادی»وبرگزیدن زبان‌هندوستانی را خارج ازصلاحیت کنگره‌میدانست. اشتیاق عمومی مردم درخارج از کنگره در نظر او بصورت طغیان وجنون توده‌ها جلوه میکرد. میان اووتوده‌های مردم هند همانقدراختلاف وجود داشت که میان کاخهای اشرافی محله‌های عالی بـاکلبه‌های فقیرانهٔ محلات عمومی فاصله هست.حتی یکبار بطورخصوصی پیشنهادکرد که فقط اعضای رسمی کنگره باید در کنگره شرکت کنند. من نمیدانم که اودر این پیشنهاد عجیب تا چه اندازه جدی بود اما درهرحال این نظربا نظریات کلی اومتناسب بود. بدینقراراواز کنگره جدا شد وازآن پس تقریباً بصورت یك شخصیت منفـرد درسیاست هندوستان در آمد. متأسفانه این‌سفیر سابق وحدت مسلمان وهندو بعدها با مرتجع ترین عناصر فرقهٔ مسلمین که در راه جدائی مردم هند میکوشیدند همراه شد.

طبعاً اعتدالیها یالیبرالها درکارکنگره شرکت نداشتند. آنها نه‌فقط خود را از سازمـان‌های نهضت جدا نگاه میداشتند بلکه با کمال صمیمیت با دستگاه دولت همراه میشدند. پست های وزارت و مقامات عالی را بدست می آوردند و به دستگاه‌حکومت، در مبارزه با نهضت عدم‌همکاری و کنگره ،کمك میدادند. برای‌آنها تمام یا تقریباً تمام هدفها حاصل‌شده بود. آنهااعتقاد داشتند که‌یکرشته اصلاحات انجام گرفته است ومیگیرد دیگر لازم نیست که هیجان وحرکتی بوجودآید. اعتدالیها درموقعیکه سراسر کشوردر حال‌تحول‌بود وروزبروز بیشترصورت انقلابی بخودمیگرفت به‌عوامل ضدانقلاب میپیوستند ووارد دستگاه دولتی‌میشدند. آنها بکلی ازمردم‌جدا بودند وعادت کردند که تمام‌مسائل را اززاویهٔ «رسمی» نگاه کنند واین عادت را همچنان نگاه‌داشتند.آنها دیگر صورت

یك‌حزب بمعنای واقعی کلمه راهم ازدست دادند و کم کم شکل یك‌اقلیت معدود افراد را پیدا کردند که اینجاو آنجادرچندشهر بزرگ پراکنده بودند. «آقای‌سرینیوازا ساستری» باعنوان« نمایندهٔ امپراطوری » بنا بدعوت دولت انگلستان برای بازدید دومینیونهای بریتانیا بمسافرت پرداخت و به ایالات متحدهٔ امریکا رفت و دراین مسافرت به‌انتقادشدید از کنگره‌وهموطنان خودش که برضد دولت انگلیس‌مبارزه میکردندپرداخت.

بااینهمه لیبرالها هم راضی وخشنود نبودند. وضع خوش ومطبوعی نیست که‌انسان ازمردم وطن‌خودش جداشود، همواره نفرت‌آنها را احساس کند ومجبورباشد که کرولال وکوربماند. نهضت توده‌های مردم برای این‌قبیل عناصرجدا ازمردم‌هرگز مطبوع نبود. اگرچه اعلامیه‌ها واظهارات مکرر گاندی‌جی دربارهٔ نهضت عدم همکاری آن را بصورت کاملا معتدلی درآورده بود که برای مخالفان هیچ‌نوع خطری نداشت ونمیتوانست هم جز این‌باشد ، انگار درفضا چیزی بوجود آمده بود واحساس میشد که آنرا برای مخالفین نهضت غیرقابل تنفس و ناراحت‌کننده میساخت. در صورتیکه برعکس برای هواداران نهضت وجد آور ونیروبخش وتقویت‌کننده بود. جریان‌های بزرگی ازاین‌قبیل ، مانند نهضت‌های انقلابی‌واقعی همیشه دونوع نتیجه‌می‌بخشند : ازیکسو شخصیت کسانی‌را که از میان مردم وتوده‌ها بیرون می‌آیند یاهمراه‌آنها میشوند بالامیبرند وبآنهانیرومی‌بخشند وازسوی‌دیگر کسانی‌را که ازاین قبیل نهضت‌ها جدا میشوند ودور می‌مانند روحاً درهم میشکنند و خورد میکنند.

ازاین‌روست که بعضی‌ها نهضت‌عدم همکاری را بتحمل‌نکردن دیگران متهم‌میسازند وعلاوه میکنند که‌هدف آن این بوده است که افکار واعمال عمومی‌را بشکل فوق‌العاده‌ئی یکسان ویکنواخت سازد. دراین‌امر یك‌مقدار واقعیت وجوددارد اما واقعیت ازاین نظر که نهضت عدم همکاری یك‌نهضت عمومی توده‌ها بود ودررأس آن مردی قرار داشت که شخصیت فوق‌العادهٔ او آنرا بهمه کس تحمیل‌میکرد. میلیونها ومیلیونها هندی نسبت باو اعتقاد داشتند تأثیر این اعتقاد و ایمان به نظریهٔ عدم خشونت هم در مردم فراوان بود. این‌نظریه یکنوع احساس تسکین وسبکی بایشان می‌بخشید.احساس میکردند که بارسنگین‌وتحمل‌ناپذیری‌رابدور می‌افکنند واحساس میکردند آزادی را کشف میکنند. ترسی که آنها رادرفشارمیگذاشت ازایشان‌دورمیگشت. کمرها وسرهاازنوراست میشد. حتی‌دربازارهای دورافتاده‌ترین دهات هند ساده‌ترین مردم از«کنگره» واز«سواراج» (استقلال) حرف میزدند (زیرا در کنگره‌ئی که درنا گپورتشکیل‌شد بالاخره «سواراج» یعنی استقلال‌هند را بعنوان هدف نهائی اعلام‌کردیم) یادربارهٔ حوادث پنجاب وموضوع خلافت گفتگو میکردند. اما کلمهٔ «خلافت» برای این‌مردم سادهٔ دهات وروستاها معنای

خاص وعجیبی پیدا کرده بود . مردم عادی وعامی که ازموضوع خلافت اسلامی وزوال آن درترکیه ودرخواست احیای آن اطلاعی نداشتند تصور میکردند که « خلافت » از کلمهٔ « خلاف » که عربیست و در زبان اردو هم بکارمیرود مشتق شده است وتصور میکردند نهضت «خلافت» یك نهضت مخالفت بادولت است وازاین رو از آن بیشتر هواداری میکردند. میتینگ‌ها و سفرهای متعدد برای ایراد سخنرانیها بمنظور تکمیل و بالا بردن معلومات سیاسی مردم هم افزایش فراوان یافت .

سال ۱۹۲۱ برای بسیاری ازما فعالین «کنگره» سال سرمستی وشوق فراوان بود. خوش‌بینی ، اشتیاق ، جذبه وهیجان درما میجوشید . ما مثل صلیبیون بودیم که باایمان و اخلاص بسوی حوادث وماجراهای بزرگ میرفتند.هیچ احساس شك و تردید نمیکردیم . دربرابر ماراه درست کاملا ترسیم شده بود.درحالیکه خودما ازغیرت و شهامت برانگیخته میشدیم غیرت وشهامت رادردیگران هم برمی‌انگیختیم و به پیش میرفتیم . خیلی کارمیکردیم، خیلی زیادتر و جدی‌تر از همیشه، زیرامیدانستیم که تصادم با دولت بزودی عکس‌العملی خواهد بخشید ومیل داشتیم این تصادم هرچه زودتر و پیش ازآنکه مقداری از نیروها از صحنه خارج شوند صورت پذیرد.

مخصوصاً احساس آزادی وغرور آزاد بودن مارا درخود گرفته بود. احساس کهنه وقدیمی فشار ومحرومیت بکلی ناپدید شده بود. دیگر پچ‌پچ‌ها وحرف‌زدنهای آهسته و درگوشیها پایان یافته بود و دیگر مجبور نبودیم کـه از ترس مزاحمت مقامات دولتی نظریات وصحبتهای خود را باکلمات زیبا وبظاهر قانونی مخفی سازیم . هر کس هرچه احساس میکرد میگفت و آنرا برسر بام و بازار فریاد میکرد . عواقب ناگوار امر را بمسخره میگرفتیم. زندان اهمیت نداشت. همه کس بابیقراری در انتظار زندان بود زیرا تصورمیکرد هدف ومنظور ما باین وسیله بپیروزی میرسید. جاسوسان و مأمورین پلیس مخفی که همه جا ما را مثل انبوه مگسها دنبال میکردند.ترحم ما را بر می‌انگیختند . ما دیگر چیزی مخفی از ایشان نداشتیم! ما بادستهای باز و باکارتهائی که علناً بروی میز نهاده بودیم بازی میکردیم.

ما ازاین کار سیاسی که براثر آن هند حتی در دیدگان خود ما تغییر قیافه میداد و تصور میکردیم درپایان آن استقلال کشوررا که همچون خورشیدی میدرخشد خواهیم‌دید نه‌فقط رضایت وشادمانی بدست میآوردیم بلکه اعتقاد پیدامیکردیم که هم ازلحاظ هدف و منظور و هم از لحاظ وسایل برحریف خود مزیت و برتری روحی داریم. ما از وجود رهبرخود وتاکتیك نبوغ آمیزی که او ابداع کرده بود مغرور بودیم واغلب حالت پرهیز- گارانی‌را داشتیم که بعلت اعتقاد بحقیقتی که در راه آن فداکاری میکنند همهٔ رنجها را

میپذیرند. در بحبوحهٔ مبارزه ودر زیر ضربات حریف که همچون باران برسر و روی ما میبارید و خود ما آنرا برانگیخته بودیم ما باآرامش خودمظهر صفای خاطر و آسایش روحی و صلح باطنی بودیم.

هرچه روحیهٔما قوی‌تر وعالی‌تر میشد روحیهٔ مقامات دولتی بیشتر درهم‌میشکست. دستگاه دولت و مقـامات رسمی از آنچه جریان می‌یافت هیچ سر در نمیآورد و چیزی نمی‌فهمید. آنها میدیدند تصویر قدیمی که ازهند در نظر داشتند در هم میریزد و نابود میشود وبجای‌آن یك‌روح جدید تجاوز واعتماد وشهامت جلوه‌میکند درصورتیکه نیروی عظیم تسلط انگلیس یعنی «حیثیت واعتبار» بتدریج وعلناً درهم‌میشکند.

اعمال فشارهائی کـه نشانهٔ دستپاچگی و حقارت عاملین آن بود اثری جز تقویت نهضت نداشت ودولت تامدتها برای سر کوبی مستقیم نهضت دچار تردید بود واز عواقب آن بیم داشت. آیا دولت میتوانست بارتش‌هند اعتماد داشته‌باشد؟ آیا پلیس اوامردولت را اجرا خواهد کرد؟ درواقع همانطور که «لرد ریدینگ» نایب‌السلطنهٔ هند دردسامبر ۱۹۲۱ گفته‌بود دولت درآنوقت «دست‌وپای خود راگم کرده و گیج شده بود».

درتابستان آن‌سال دولت ایالتی‌ولایات متحده برای چندنفر ازرؤسای ناحیهٔ خود یك بخشنامهٔ مخفی ارسال داشت‌که بسیار جالب توجه است. متن این بخشنامه‌که بعدهـا درمطبوعات‌هم‌انتشاریافت حاکی ازآن بودکه «دشمن» همواره«ابتکار عملیات» را در دست دارد (منظور از«دشمن» سازمان‌کنگره بود) واین موضوع وضعی بسیار ناگوار وتأسف‌انگیز برای دولت بوجود آورده‌است. دربخشنامه روشهای متعددی پیشنهاد شده بودکه دوباره زمام از دست رفتهٔ اموربدست مقامات دولتی برگردد همچنین‌توصیه‌میشد ازسازمان خشن ومتجاوز چاقوکشان وغارتگرانی که‌بنام«آمان‌سابها»وباکمك مقامات دولتی تشکیل‌شده‌بود و فکر تشکیل‌آنرا بوزیران‌لیبرال نسبت میدادند، برای مبارزه‌با کنگره استفاده‌شود.

باد تند ترس‌ووحشت برمأمورین‌وکارمندان انگلیسی که اعصابشان موردآزمایش شدیدی واقع شده‌بود میوزید. درسراسر کشور روزبروز مخالفت توسعه میبافت. درافق هند ابرهای سیاه بدگمانی عمومی مردم بصورت طلیعهٔ یك‌طوفان بالامیآمد ودرعین حال نهضت بعلت روش مسالمت آمیزش هیچ نوع برخوردی بوجود نمیآورد و هیچ بهـانه‌ئی برای اعمال قوهٔ قهریه بدست نمیداد. انگلیسی متوسط بجنبهٔ عدم‌خشونت نهضت اطمینان نداشت و تصور میکرد که درزیر این ظواهر آرام چیزی پنهانست. خیال میکرد که در زیراین‌روپوش‌زیبایك‌نقشهٔ عظیم ومرموز مخفی‌است که یکروز بیك‌انفجارهولناك وخشن منتهی خواهدشد. فکراینکه شرق سرزمین رموز است ودردل بازارهای سرپوشیده ودر

میان کـوچه‌های پر پیچ و خم آن دائماً توطئه‌هائی تهیه میشود از کودکی در فکر فرد انگلیسی رسوخ کرده‌بود و کمتر میتوانست در میان این رمز خیالی واقعیات را بدرستی ببیند ودرك کند. هرگز نمیخواست وعلاقمندنبود که واقعاً این‌موجودی‌را که هیچ مرموز نیست وحتی برعکس کاملا گشاده وباز است و باصطلاح بنام «شرقی» معروف شده است بشناسد. او همیشه از «شرقی» جدا میماند وخودرا دور نگاهمیداشت وافکار خود را از میان افسانه‌های مملو از جـاسوسان و انجمنهای مخفی، بیرون میکشید و خود را بدست تصورات جنون آمیز خویش میسپرد. همین‌امر بود که حوادث سال ۱۹۱۹ را در پنجاب بوجود آورد. مقامات دولتی و بطور کلی انگلیسیها ناگهان بوحشت افتادند و هیولای خطر همه‌جا بچشمشان میخورد. یك تمرد وسیع دهقانی، وبعد یك‌عصیان خونین،ودرنتیجه، آنها کـه بشکلی طبیعی و غریزی بفکر دفاع از خود افتاده بودند کورکورانـه ابتکار کشتار خونین‌را بدست گرفتند. حادثهٔ‌هولناك «جالیان‌والاباغ» و حوادث امریتسر مظهر همین‌ترس‌ایشان‌بشمارمیرود.

سال ۱۹۲۱ درهند سال هیجانات عظیم بود و برای مقامات رسمی ودولتی حوادث تحریك کننده ووحشت‌انگیزفراوان داشت. آنچه اتفاق می‌افتاد برای مأمورین‌وکارمندان انگلیسی بسیار بدبود اما آنچه آنها تصورمیکردند ازآنچه درواقع جریان داشت خیلی هول‌انگیزتر بنظرشان میرسید. موردی را بخاطر دارم‌که نمونهٔ این تصورات وخیالات سرسام انگیـز را خوب نشان میدهد. روز ۱۰ مـه ۱۹۲۱ برای روز عروسی خواهرم «سواروپ» تعیین شده‌بود. بنابرتقویم ملی ومحلی سموات این‌روز یکروز بسیار مناسب ومبارکی است وبدین‌جهت بنابرسنن قدیمی این روزرا انتخاب کرده بودند. در میان مدعوین جشن ازدواج گاندی‌جی وچندنفر ازرؤسای کنگره‌هم بودند. برای‌اینکه درضمن ازحضور آنها دراله‌آباد استفاده‌شود «کمیتهٔ عاملهٔ کنگره» هم تصمیم گرفت که درهمان موقع جلسه‌ئی در الله‌آباد ترتیب دهد. فعالین محلی وابسته بکنگره‌هم که میخواستند از حضور رهبران کنگره استفاده کنند یك اجتماع بزرگ وعمومی از مردم محل را دعوت کردند. بطوری‌که عدهٔ زیادی از توده های دهقانان آن نواحی بتوانند در آن شرکت جویند.این دورنمای تظاهرات سیاسی شهر را منقلب ساخته بود و همه‌کس را به‌هیجان آورده بود. درنتیجه دربعضی محلات شهر ناراحتی عظیمی ایجاد شده بود. مثلا یك‌روز اطلاع یافتم که عده‌ئی ازانگلیسیها سخت بوحشت افتاده بودند وانتظار آنرا داشتند که به‌بینند یکباره شهر دستخوش انقلاب وشورش میشود. انگلیسیها چون دیگر بخدمتکاران هندی خود اعتماد نداشتند وبآنها بدبین بودند دائماً مسلح حرکت میکردند وهمیشه یك رولور در جیب خود داشتند. حتی گفته میشدکه ارگ‌الله‌آباد ومرکز نیروی نظامی‌شهر

خود را آماده میساخت که در هنگام ضرورت و برای آخرین علاج درهای خود را بروی انگلیسی‌های مقیم شهر و خانواده‌شان بگشاید و آنها را پناه دهد. من که از این اخبار متعجب شده بودم نمیتوانستم بفهمم که چطور ممکن است فعالیت آرام و صلح آمیز شهر بخواب رفتهٔما، چنین تصورات هولناکی ایجاد کرده باشد بخصوص که خود پیامبر «عدم‌خشونت» (گاندی جی) نیز شخصاً در میان ما میبود. بمن میگفتند که روز ۱۰ مه (روز ازدواج خواهرم) روز سال «قیام میروت» درسال ۱۸۵۷ میباشد و انگلیسی‌ها از آن میترسند که مردم بخواهند آن خاطره را تجلیل و تجدید کنند!

براثر اهمیت فراوانی که نهضت هواداری از «خلافت» در سال ۱۹۲۱ پیدا کرد عدهٔ زیادی ازسران مذهبی مسلمانان بمبارزات سیاسی پیوستند. باین‌جهت هیجانات رنگ مذهبی هم پیدا کرد و نفوذ فراوان آن در محافل مسلمانان بسیارمحسوس گردید. جمعی ازمسلمانان که کاملا متجدد واروپائی شده بودند وتااین‌زمان نسبت بآداب ومراسم مذهبی باسهل‌انگاری رفتار میکردند از نو، ریش گذاشتند و باجرای آداب مذهبی پرداختند. نفوذ وحیثیت «مولوی»ها[۱] که بتدریج بعلت رواج افکار جدید وتمایلات‌تازه نسبت بتمدن غربی رو بضعف نهاده بود ازنو جان گرفت ودرجامعهٔ مسلمانان تسلط یافت. برادران‌علی (محمدعلی و شوکت‌علی) نیز که اعتقاد مذهبی استواری داشتند به‌پیشرفت این جریانات کمک‌میکردند. خود گاندی‌جی‌هم بااحترام‌فراوانی که نسبت به«مولوی»ها و«مولانا»ها قائل‌میشد دراین جریان مؤثر بود.

درواقع گاندی‌جی دائماً برروی جنبهٔ مذهبی وروحی نهضت تکیه میکرد. درمذهب شخص او «دگماتیسم» و پیروی از دستورات قالبی و غیرقابل تغییر مذهبی بهیچوجه راه نداشت اما عقاید مذهبیش در جهان بینی او و در نظریات عمومیش تأثیر میگذاشت. درنتیجه مجموع نهضت‌هم تحت این‌تأثیر قرار میگرفت وبخصوص درآنچه مربوط بتوده‌های مردم بود، نهضت ملی صورت یك‌رنسانس واحیای مذهبی‌را پیدا کرده بود. اکثریت عظیم فعالین کنگره‌هم طبعاً ازسرمشق پیشوا ورهبرخود پیروی داشتند وحتی درحرف‌زدن وصحبت کردن خود ازاو تقلید میکردند. باوجوداین همکاران اصلی گاندی‌جی در«کمیتهٔ عامله» یعنی پدرم، دیشبندوداس، لالا لجپت‌رای ودیگران، اشخاص مذهبی بمعنای عادی کلمه نبودند ومسائل سیاسی را درهمان زمینهٔ اصلی که بنظرشان میرسید قرار میدادند. آنها درمحافل عمومی ودربرابر مردم بندرت ازموضوعهای مذهبی صحبت میکردند. اما درواقع اثر حرفها وصحبتهایشان خیلی کمتر از وجود خودشان وفعالیتهاشان بود.

---

۱ ـ «مولوی» و «مولانا» القاب مذهبی برای پیشوایان مسلمانان هند است «مولانا» کلمهٔی تقریباً برابر کلمه «حضرت آیة الله» در زبان ما میباشد و «مولوی» را میتوان معادل «حجة الاسلام» شمرد ـ م.

مگر نه این بود که همه آنها اززندگی وتنعمات آن درراه منظور بزرگ وملی خویش صرفنظر کرده بودند ویك‌زندگی بسیار ساده‌را پذیرفته بودند؟ درنظر مردم خود این‌اقدام یك‌عمل مذهبی ویك نوع پرهیزوتقوا بشمارمیرفت.ومحیط احیاورنسانس مذهبی که بوجود آمده بود حتی ازاین‌اقدامات‌هم نیرومیگرفت.

اغلب این‌رنگ مذهبی که بطور روزافزون درنهضت ما جلوه‌میکرد ونفوذمییافت چه مذهب هندو و چه اسلام، مرا ، نگران میساخت . من بهیچوجه از چنین وضعی خوشم نمیآمد. نظریاتی که سخنرانان مذهبی هردسته دربارهٔ تاریخ وعلم الاجتماع واقتصاد در برابر مردم اظهار میداشتند درنظر من‌کاملا نادرست مینمود واین امر که عقاید نادرست بمردم تحمیل‌میشود بعقیدهٔمن برای روشن‌بینی عمومی ضرردداشت. حتی بعضی ازفورمولها و نظریات گاندی‌جی هم مرا ناراحت میکرد مثلا او بارها بعصر «راماراج» که یکی از دورانهای‌باستانی تمدن هنداست اشاره‌میکرد وآنرا درنظر مردم همچون یك‌عصرطلائی جلوه‌گر میساخت که دوباره آنرا باز خواهند یافت. اما چه میتوانستم کرد ؟ من خود را بااین‌فکر تسلی میدادم که گاندی‌جی این مطالب‌را ازآن نظر مورد استفاده قرار میدهد وبکار میبرد که توده‌های مردم باآنها آشناهستند وآنهارا بخوبی میفهمند. او این نبوغ را داشت که میتوانست مستقیماً دردل‌وجان مردم راه یابد.

این نگرانیها برای من گـذران بود . چنان سرگرم‌کار خود و پیشرفتهای نهضت بودم که برای اندیشیدن باین‌قبیل چیزها که آنروزهادرنظرم بی‌اهمیت‌بود فرصت‌نداشتم. یك‌جریان وسیع وعظیم همه‌نوع مردم را بدنبال خود میکشاند. تاوقتی که خط مشی کلی وعمومی مستقیم وصحیح و درست بود، خطر کوچکی که بموازات آن ایجاد میشد اهمیتی نمیداشت. اما در مورد خودگاندی‌جی بایدگفت شناختن او فوق‌العاده دشوار بود. گاهی زبان او برای آدمهای عادی ومتوسط زمان‌ما بسیارپیچیده وتاریك بود اما ما تصور میکردیم که باندازهٔ کافی اورا میشناسیم و میتوانستیم اطمینان داشته باشیم که او یك‌مرد بزرگ، یك‌نابغهٔ فوق‌العاده ویك رئیس پرافتخار بود. ما که اعتماد واعتقاد خود را بدو بسته بودیم لااقل در آنوقت باو اختیار مطلق وتام داده بودیم که هرچه میخواهد بکند. اغلب ما درمیان خودمان دربارهٔ کارهای عجیب واعمال مخصوص بخودش صحبت‌میکردیم وخنده‌زنان باخود میگفتیم که وقتی هند آزادی خودرا بدست آورد نباید دیگر این‌قبیل اعمال‌واین‌افکارراتشویق کرد.

بااینوصف عدهٔ کسانی که‌کاملا تحت نفوذ سیاسی وغیرسیاسی‌او قرارداشتند فراوان بود وطبعاً نمیتوانستند اززیر نفوذ مذهبی‌او بگریزند. اغلب در مواردی که نفوذ مستقیم وعلنی درجائی تأثیرندارد بطور غیرمستقیم وملایم میتواند مؤثر واقع شود. اما درشخص

من نفوذهای مذهبی تأثیری نداشت و مخصوصاً از استثمار و بهره کشی اشخاص باصطلاح «مذهبی» از توده‌های مردم نفرت داشتم. باوجوداین در آنوقت من نیز خودرا هماهنگ جریان روز میساختم . از زمان کودکیم هرگز باندازهٔ آن سال ۱۹۲۱ بـا روح مذهب نزدیك نشده بودم وبااینهمه دراین راه خیلی پیش نرفتم.

آنچه بخصوص در نهضت ما و در ساتیاگراها تحسین مرا برمی‌انگیخت جنبه‌های اخلاقی عالی آن بود. پیروی ومتابعت من از نظریهٔ عدم خشونت بطور مطلق نبود. من برای آن یك ارزش همیشگی وابدی قائل نبودم اما این نظریه روز بروز مرا بیشتر مجذوب میساخت و بیش از پیش اعتقاد پیدا میکردم که باملاحظهٔ میدان طبیعی ما، سوابق ما، سنت‌های ما و باملاحظهٔ مجموع عوامل هند، این نوع مبارزه واین سیاست برای ما مناسب وصحیح است. روحانی ساختن سیاست و اسپریتوالیزه کردن آن بشرط آنکه در تنگنای افکار مذهبی گرفتار نشود بنظرمن فکری بسیارعالی بود. یك هدف عالی وشریف وسایل عالی وشریف‌هم لازم داشت. «عدم خشونت» نه‌فقط از نظر اخلاقی وروحی پرارزش بود بلکه از نظر سیاسی هم ارزش فراوان داشت . زیرا وقتی وسایل خوب وشایسته نباشند بهدف‌هم ضرر میرسانند وباپیش آوردن مسائل جدید ضربات مهلکی برآن واردمیسازند و موانع غیر منتظره‌ئی در راه تحقق آن ایجاد میکنند . بعلاوه تـوسل بوسایل پست و ناشایست وعبور ازلجن‌زارهای کثیف، باشرف فردی وملی ماهم سازگاری نداشت. آیا میشد ازچنین ورطه‌هائی بدون آلوده‌شدن بیرون آمد؟ وقتی که شخص سینه‌خیز میرود و خود را بخاك میکشاند نمیتواند باسرعت و باسربلندی بپیش برود وپاکیزه بماند.

افکارمن درآن‌زمان بدینقرار بود ونهضت عدم‌همکاری برای‌من چیزی که میخواستم آورده‌بود زیرا هم یك «هدف» یعنی تأمین استقلال‌ملی وپایان‌یافتن استثمار فقیران،وهم یك تاکتیك‌وراه تعیین کرده‌بود که باملاحظات‌اخلاقی شخصی واحساسات‌من برای‌آزادی فردی سازش داشت ورضایت‌بخش بود. خوشبختی وشادمانی من در برابر تمام این امور بقدری عمیق بود که حتی تصور یك‌شکست‌هم برایم چیز دشواروسنگین و غیرقابل تحمل نمیبود. در نظر من یك شکست‌هم نمیتوانست جز امری موقتی وگذران باشد.

من از متن های مذهبی کتاب مقدس « بهگودگیتا » چیزی نمی‌فهمیدم اما من هم قطعاتی را کـه هواداران مؤمن گـاندی‌جی هر روزعصرهابدستور او میخواندند دوست میداشتم واغلب میخواندم زیرا درطین قطعات ایدآلهای عالی‌وبزرگی برای انسان تعیین شده است وباو میگوید که باید نقشه‌های خودرا باآرامش‌خاطر وبدون دغدغه وتشویش دنبال‌کرد. وظیفه‌را باید با کمال درستی وبدون نگرانی ازعواقب آن انجام داد. تصور میکنم ازآنجا که من شخصاً خیلی آرام وبی‌تشویش نبودم این‌ایدآلها بیشتر مرامجذوب میساخت ودردلم می‌نشست.

۱۱

۱۹۲۱ و نخستین زندان

سال ۱۹۲۱ برای مایك سال فوق‌العاده بود که در آن ناسیونالیسم، سیاست، مذهب، تصوف و تعصب همه بشکل شگفت انگیزی باهم مخلوط شده بود. و در پشت سر همهٔ اینها آشوبها وعصیانهای دهقانی وجود داشت و در شهرهای بزرگ هم نهضت کارگری توسعه مییافت. ناسیونالیسم، همراه بایك نوع ایدآلیسم درهم‌ومبهم اما پراز شور وشوق که سراسر کشوررا دربرمیگرفت، میکوشید که تمام نارضائی های مختلف و گاهی متضاد را با یکدیگرسازش دهد وتااندازهٔ قابل توجهی‌هم باین‌کارتوفیق یافت وبااینهمه خود آن، نیروئی مختلطی بود که ازیك ناسیونالیسم‌هندو که جنبه‌مذهبی‌داشت ویك ناسیونالیسم مسلمان که قسمتی ازفعالیت وهدفهایش متوجه ماورای مرزهای‌هند وموضوع خلافت بود وبخصوص یك ناسیونالیسم‌هندی که باروح تازهٔ‌زمان موافقت داشت‌ترکیب یافته بود. این هرسه نهضت درآنوقت موقتاً هماهنگ یکدیگر ودرکنار هم حرکت میکردند. درهمه جا جزیك فریاد شنیده نمیشد که: «هندو- مسلمان کی‌جای!» (هندومسلمان زنده‌باد!) موضوع فوق‌العاده این بود که بنظرمیرسید گاندی‌جی‌تمام این طبقات‌وتمام‌این گروههای انسانی را مسحور خود ساخته و بهم آمیخته بود و در راه یك‌آینده واحدورنگارنگ همراه خود درطریق مبارزهٔ واحدی‌میکشاند. محققاً او (همانطورکه دربارهٔ یکی از رهبران بزرگ گفته شده است) «مظهر تمایلات درهم تمامی یك ملت‌بود.»

موضوع‌شگفت‌انگیزتروفوق‌العاده‌تراین‌واقعیت بود که این تمایلات واین‌هیجانات با وجودآنکه برضد تسلط خارجی‌عمل میکرد هیچگونه نفرت و کینه‌ئی نسبت بخارجی‌در خودنداشت. ناسیونالیسم معمولا «ضد» چیزیست وازکینه وخشمی که برضدسایر گروههای ملی و بخصوص برضد اربابان خـارجی یك ملت اسیر بر می انگیزد جان میگیرد. مسلماً درسال ۱۹۲۱ این کینه واین خشم نسبت به انگلیسی‌ها وجود داشت اما در مقایسه باسایر کشورهائیکه دروضع مشابهی قرار داشتند بحداقل و بسیارناچیز بود. بدون هیچ تردید این وضع نتیجهٔ اصرار وتأکیدگاندی جی برای بیان صحیح ودقیق نظریهٔ «عدم

خشونت» بود . همچنین نتیجهٔ احساس آزادی و قدرتی بود که درسراسر کشور در آغاز نهضت بنظر میرسید و نتیجهٔ این تصور تقریباً عمومی بود که موفقیت و پیروزی بزودی فرا خواهد رسید . وقتی که همه چیز بتوفیق ما کمك میکند وتمام عوامل از پیروزی ما خبرمیدهد چه لازمست که خودرا بکینه وخشم بسپاریم ؟ ما احساس میکردیم که میتوانیم بادشمنان خود جوانمردانه وبدون خشم ونفرت رفتار کنیم .

اماهرچندهم که‌دراعمال واقدامات ظاهری خودنشان‌نمیدادیم دراعماق‌قلب خودمان نسبت به آن یك‌مشت هموطنانی که درجهت مقابل‌ما قرارمیگرفتند وبانهضت ملی‌مخالفت میورزیدند خیلی کمتر احساس گذشت سخاوتمندانه داشتیم . معهذا نسبت بآنهاهم کینه وخشمی نداشتیم . آنها درنظرما بی‌اهمیت بودند و میتوانستیم بااظهار نفرت عادی خود حسابشان را برسیم . درواقع ما ازآنها بعلت ضعفشان وبعلت اپورتونیسم و خود خواهی شان که آنهارا به‌طریق خیانت‌بشرف‌ملی‌و به‌غرورشخصی‌می کشاندردل‌خودمخفیانه نفرت شدید وعمیقی داشتیم .

بدینقرار ما پیش میرفتیم و خود را بلذت فعالیت و نشاط اقدام میسپردیم . اما هنوز در افکار ما هدف و مقصود صورت مبهمی داشت . اکنون برایمان بسیار تعجب انگیزاست که درآنموقع چگونه توانسته بودیم تاآن اندازه جنبه‌های تئوری(نظری) و فلسفی نهضت وبالاخره هدف نهائی‌آنرا بطورکامل مورد غفلت قراردهیم . بدیهی است که‌هروقت صحبت از «سواراج»(استقلال) میشد ما کلمات وعبارات زیبائی بکار میبردیم اما خیلی‌محتمل وممکن‌است که‌هریك‌ازما معنای دیگری‌برای این کلمه‌درنظرمی آوردیم. برای بسیاری ازجوانان معنی این کلمه استقلال سیاسی یاچیزی شبیه به‌آن بود.تعبیری که مادرنطقهای خودمان میکردیم یك نوع‌سازمان دولتی بایك شکل‌مبهم دموکراتیك بود. بسیاری اشخاص هم تصور میکردند که « سواراج» بطور اجتناب‌ناپذیری‌ازبارطاقت‌فرسائی که‌بردوش دهقانان وکارگران فشارمی‌آورد خواهدکاست . اماعلنا برای‌بسیاری از رؤسای مامفهوم «سواراج» هرگز تا تأمین استقلال واقعی نمیرسید .گاندی‌جی‌بشکل مطبوعی در این زمینه درابهام باقی‌میماند وهیچکس را تشویق نمیکرد که با روشن‌بینی ودقت دراین باره‌فکر کند . نمیشد اورامتهم ساخت که درخواستهای طبقات فقیرومحروم را مطرح‌نمیسازد زیرادرواقع ولوبصورتهای غیرمشخص وغیردقیق هم که‌بود باین‌مسائل می‌پرداخت واین خودبرای بسیاری ازما مایهٔ دلگرمی بود . ضمناً بموازات‌آن توصیه‌هم میکرد که‌به ثروتمندان ومالکین نیزتأمین‌داده شود .گاندی جی‌هرگز برروی جنبهٔ‌فکری یك مسئله ایستادگی نمیکردبلکه بر روی جنبهٔ اخلاقی و تقوی و پرهیزگاری آن تکیه میزد . او بدون تردید و بصورت شگفت انگیزی توانست به ملت هند از راه پرورش و

احیای صفات عالی و انسانیش نیروی استقامت و مقاومت وشخصیت بدهد . با وجود این بسیاری اشخاص هم بودند که همچنان متزلزل ومردد وبی شخصیت وبی‌استقامت ماندند وتصور میکردند که باتقلید تصنعی ازحرکات و گفتارو نگاه های پرهیزگارانه‌میتوان خود را متقی و پرهیزگارجازد وهمینکه شخص بظاهرشبیه ایشان شد اورا شایسته و درستکار خواهند شناخت .

اماتوده‌های مردم به‌میزان شگفت‌انگیزی بیدار میشدند وبخود می آمدند و همین امربه ما اعتماد و اطمینان می بخشید. یك ملت عقب مانده ، درهم شکسته و خودباخته ناگهان قدراست میکرد ودریك اقدام باانضباط ومتحد ومشترك که سراسر کشوررا دربر میگرفت شرکت می جست . ما فکرمیکردیم که خوداین اقدام می بایست بتوده‌ها قدرت مقاومت ناپذیری ببخشد . مادیدگان خودرا می بستیم و نمی‌دیدیم که هراقدام و عمل باید یك‌فکراساسی هم همراه داشته باشد . مافراموش میکردیم که نیرو و اشتیاق توده‌های مردم بدون یك ایدئولوژی روشن ومتین وبدون یك هدف کاملا مشخص ومعین عاقبت‌تباه خواهد شد وقسمت عمده‌ئی ازآن دود ونابود میشود .

جنبهٔ رنسانس و احیای مذهبی نهضت تااندازه‌ئی ما را مجذوب خویش میساخت . «عدم‌خشونت» درنظرما سرچشمهٔ نیروبخش نهضت سیاسی واقتصادی شده بود وبصورت نیروئی درآمده بودکه افکارعمومی ملت را برای جبران‌خسارات گذشته تجهیز میکرد . احساس اینکه این‌نظریهٔ «عدم‌خشونت» پیام‌بیسابقه‌ایست که‌ملت ما دربرابرجهانیان‌عرضه میدارد مارا مسحورمیساخت . ما تصورمیکردیم که تقدیرو سرنوشت این‌وظیفه را بعهدهٔ‌ما وملت‌ما گذارده‌است . ماهم قربانی‌این‌تصورعجیب‌میشدیم که‌درمیان‌تمام مردم وتمام‌ملت‌ها مشترك است وهرقوم تصور میکند که اوقوم ونژاد برگزیده و ممتاز جهان میباشد . در حقیقت نهضت عدم‌خشونت معادل‌روحی یك جنگ‌واقعی باتمام اشکال خشونت‌آمیزآن بود . این‌مشابهت وجایگزینی تنها درزمینهٔ روحی واخلاقی محدود نمی‌ماند و در موارد مادی هم مؤثر واقع‌میشد .

تصورمیکنم درمیان ماعدهٔ معدودی بودند که نظریات متروك گاندی جی در بارهٔ ماشینیسم وتمدن‌جدیدرانیزقبول‌داشتند.ماگمان‌میکردیم که‌خوداوهم‌این‌نظریات رایکنوع خیالبافی و تصوراتی میشناسدکه با مقتضیات زندگی کنونی کاملا سازش ناپذیر میباشد . مسلماً اکثریت‌ما هرچندهم که‌شاید بعضی‌ها عقیده‌داشتیم که ناچاربایدتمدن جدید باوضع خاص هند تطبیق داده شود نمیتوانستیم موفقیت‌های تمدن جدیدرا نفی وانکار کنیم . من شخصاً همیشه مجذوب کشش نیرومند مکانیك و سرعت بوده‌ام . با وجود این ، غیرقابل انکاراست که نظریه وایدئولوژی گاندی‌جی در بسیاری‌ازمردم تأثیر بخشید و آنهارا بانتقاد

ازماشینیسم و عواقب آن کشانید . بدین‌قرار درنهضت ما درحالیکه عده‌ئی بسوی آینده مینگریستند عدهٔ دیگری بعقب نگاه میکردند و میخواستند بقهقرا برگردند . و بسیار شگفت‌انگیز بود که هردودسته تصورمیکردند که اقدام مشترك ایشان مفید و باارزش‌است و خود این امر بود که فداکاریها وازخودگذشتگی‌ها را تسهیل‌میکرد .

من‌هم‌مانند عده‌زیاد دیگری، خودرا بنهضت واگذارده بودم‌ودر آن غوطه‌میخوردم ازتمام اجتماعات وانجمن‌های دیگر وازتمام ارتباطات خود صرفنظر کردم . روابط خود را با دوستان قدیم وباکتابهایم بریدم . دیگر روزنامه‌ها را جز تاآن اندازه که مربوط بنهضت و کار ما بود نمیخواندم . با وجود رشته های نیرومندی که مرا بخانواده‌ام پیوند میداد بجائی رسیدم که همسروفرزندم را تقریباً فراموش کردم . مدتها بعدتوانستم بفهم که چه بارسنگینی برای‌آنها شده بودم وآنها چه‌آزمایش بزرگی راگذرانیده بودند و همسرم چگونه یکدنیا تحمل وبردباری نسبت بمن مبذول داشته بود . عمرم را در دفاتر کار،دراجتماعات کمیته‌ها ودرمیان‌انبوه مردمان‌میگذراندم. شعارما این‌بود که« بدهکده‌ها بروید !» وما فرسنگها و فرسنگها ازمیان مزارع عبورمیکردیم تا خودرا بیك دهکدهٔ دورافتاده برسانیم ودرآنجامیتینگ دهقانی برپا سازیم . درآن دوران بود که بالرزش شوق‌آمیزی که تماس باتوده‌ها درانسان تولید میکند وقدرتی که شخص ازبراه بردن و هدایت‌آنها احساس میکندآشنا شدم . تازه‌روانشناسی توده‌ها وانبوه مردم را میفهمیدم وتفاوتی راکه میان توده‌های مردم شهری باتوده‌های دهقانان وجوددارد درك‌میکردم. درمیان‌گردوخاك وغبار ، درمیان ناراحتی‌ها ، درمیان ازدحام‌ها وفشارهای انبوه مردم درموقع تشکیل اجتماعات بزرگ با وجودآنکه اغلب نبودن نظم وانضباط مرا تحریك میکرد وبخشم‌میآورد انگارخودرا درمنزل‌خود ودرمیان‌کسان خود می‌یافتم . بارهابرایم پیش می‌آمد که باانبوهی‌عصبانی‌وخشمگین روبرو میشدم که کمترین جرقه‌ئی برای‌انفجار ایشان‌کافی بوده است. بعدهادانستم که نخستین تجاربی که ازاین‌برخوردهاحاصل‌میکردم‌و اعتماد واطمینانی که ازاین‌راه بدست میآوردم خدمات گرانبهائی بمن کرد . من‌برای‌خود قانون‌و قاعده‌ئی پیدا کرده بودم . و آن این بود که مستقیماً بسوی انبوه مردم میرفتم و وبایشان‌اعتماد میکردم وتاکنون همیشه عکس‌العمل وپاسخ‌آنها حتی‌درمواردی که‌باهم توافق‌نظر نمیداشتیم باادب و احترام همراه بوده است اما انبوه‌مردم تغییر پذیر است و چه‌بسا که درآینده حوادثی پیش‌آید که برایم غیرمنتظره‌باشد .

همانطورکه‌آنها بمن عادت میکردندومجذوب من‌میشدندمن‌هم ازانبوه توده‌های مردم خوشم میآمد . معهذا من‌هرگزدرمیان آنها غرق نشدم وهمیشه خودرا جدا احساس کرده‌ام . ازاین فاصله همچون‌کسي که برپلك منبرروحي قرارگرفته باشد همیشه‌آنها را

بانظری انتقادآمیز نگریسته‌ام . وهمیشه ازخود پرسیده‌ام که چگونه من ، منی که از هر لحاظ بااین‌هزاران نفوسی که مرا احاطه میکرده‌اند تفاوت دارم ، منی که درعادات ، در تمایلات ، درطرزتفکرودرزندگی روحی باآنها متفاوت بودم ،آری چگونه من توانسته‌ام حسن توجه واعتماد ایشان را تااین‌اندازه جلب کنم! آیا این‌امرازآن جهت است که‌آنها مرا بصورتی‌غیرازآنچه هستم تصورمیکنند ؛ آیا اگرآنها مرا بهترو بیشترمیشناختند باز هم وجود مرا باین صورت که هستم تحمل‌میکردند ؟ همیشه سعی میکردم درمقابل انبوه مردم صریح، مستقیم وشرافتمند باشم‌حتی گاهی هم‌باتندی وشدت باایشان صحبت‌میکردم. بسیاری‌ازعادات‌ومعتقداتشان راکه درنظرشان عزیزمیبود مورد انتقاد شدید قرار میدادم وبا اینهمه آنها مرا تحمل‌میکردند . درعین‌حال نمیتوانستم این‌فکررا از خود جدا سازم که‌آنها نسبت بمن‌آنطورکه در واقع هستم علاقمند نمیباشند بلکه بیك صورت مبهم و تصویرخیالی که مولود تصورات خودشان است وبامن‌شباهت دارد مهرمیورزند . آیااین تصویرخیالی چقدرمقاومت ودوام میداشت ؟ آیامن چه‌حقی داشتم که بدوام‌آن کمك‌دهم ؟ وبالاخره آیا روزی که این‌صورت خیالی ازمیان برخیزد واین اشخاص حقیقت عریان را دریابند چه‌خواهد شد وچه‌روی خواهد نمود ؟

من‌هم برای‌خود غرورها وخودخواهیهای کوچکی دارم ، اما دربرابر این‌اشخاص ساده جای تفاخر وخودفروشی نبود . برخلاف‌آنچه اغلب‌درمیان ما بورژواهای بزرگ یا کوچك اتفاق می‌افتدکه خودرا بالاترو عالیقدرتر ازایشان میشماریم درآنها هیچ‌تصنع وهیچ ظاهرسازی وهیچ‌ابتذالی وجود ندارد. آنها بطورفردی هیچ‌نوع جذبه وخصوصیت واحساسی‌را برنمی‌انگیختند اما وقتی بصورت انبوه وتوده‌ئی درمی‌آمدندیك‌احساس‌غلبه ناپذیر ترحم را بوجود می‌آوردند . انسان احساس میکرد که‌آنها دریك محیط دردناك ابدی غوطه میزنند .

کنفرانسهائی که‌مانمایندگان‌منتخب کنگره وازجمله‌خودمن،ترتیب میدادیم باآنها تفاوت نمایانی‌داشت . مامثل هنرپیشگانی بودیم که برروی صحنه نمایش میدادیم . مسلماً درخطابه‌های آتشین ماتصنع وابتذال کم نبود . تصورمیکنم بسیار نادر بودند کسانی که چنین نمیبودند.اما محتمل است که بعضی ازرؤسای درجهٔ دوم نهضت خلافت ازاین‌حیث بر ما برتری داشتند وبیشتر بمردم نزدیك بودند . خیلی‌آسان نیست که انسان درروی صحنهٔ سخنرانی ودربرابر شنوندگان متعدد حالت طبیعی و عادی داشته باشد . مسلماً عدهٔ کمی ازما قبلاهم تاآن اندازه بامردم روبرو شده بودند و توجه ایشان را جلب کرده بودند .

باین‌جهت‌معمولا ما سعی‌داشتیم که بنظر خودمان و آنطور که میتوانیم حالت یك رهبر و رئیس را بخود بگیریم، قیافهٔ متفکر و پرمعنی برای خود بسازیم‌ونشان‌بدهیم که

کوچکترین نشانهٔ سبکی و ترس در ما وجود ندارد . درحالیکه راه میرفتیم ، حرف میزدیم و تبسم میکردیم ، همواره حساب این را داشتیم که هزاران چشم بما دوخته شده است ودر نتیجه عکس‌العملی ازخود نشان میدادیم که در حالات ما منعکس می‌شد . اغلب نطق‌های ما بسیارفصیح بود واغلب نیز بهمین اندازه تهی و بدون مطلب . خیلی مشکل است که‌انسان خودش‌را آنطور که بنظردیگران‌می آید ببیند . و ازین‌روچون نمیتوانستم خودم را بدرستی‌مورد انتقاد قراردهم عاقبت راه‌حلی که پیدا کردم‌این‌بود که حال ووضع همکاران خودرا دقیقاً مورد مطالعه قرار دهم . این‌کار برایم فوق‌العاده سرگرم‌کننده و خنده‌آور بود . بعد ناگهان وحشتی مرا فراگرفت که مبادا منهم درنظرشنوندگان خود باندازهٔ‌دیگران‌مضحك و ناهنجارجلوه کنم .

درتمام‌سال۱۹۲۱ فعالین‌ومبارزین کنگره‌را یکی‌یکی‌ومنفرداً بازداشت‌میکردندامّا توقیف‌های دسته‌جمعی‌صورت نگرفت . برادران علی باتهام تحریك ارتش‌هندی بنافرمانی به‌حبس‌های طویل‌المدت محکوم شدند . اظهاراتی که آنهابخاطر آن بزندان رفتندهمان حرفهائی بود که هزاران‌نفردیگردرصدها سخنرانی‌دیگرهم تکرار کرده بودندومیکردند. درمدت تابستان وبدنبال نطق‌های متعددی که درموارد مختلف ایراد کرده بودم مرا هم تهدید میکردند که بعنوان اخلالگر وشورشی تعقیم خواهند کرد . اماکار از همان مرحلهٔ تهدید تجاوز نکرد ولی دراواخر سال وضع ناگهان خراب ودگرگون شد . قراربود که «پرنس آف‌ولز» (ولیعهد انگلستان) به‌هند بیاید . کنگره اعلام کرده بود که هرنوع تظاهر موافقی بمناسبت این بازدید وبرای تجلیل ازاو مورد بایکوت قرارگیرد وازآن اجتناب شود . دراواخرماه نوامبرسازمان «داوطلبان کنگره در بنگال» غیرقانونی‌اعلام گردید . بزودی تصمیمات مشابهی‌هم درولایات متحده اتخاذ شد . «دیشبندوداس» پیام گرمی برای بنگال فرستاد که در آن میگفت:«فشاردستبندهای شما را بردستهای خود و سنگینی زنجیرهای آهنین شما را بر بدن خود احساس میکنم . این رنج ، رنج مشترك بندگی واسارت است . سراسرهند بصورت یك‌زندان‌بزرگ‌درآمده است . کارو فعالیت کنگره باید ادامه یابد. اهمیتی نخواهد داشت که من‌در آن شرکت داشته‌باشم یا نداشته باشم . چه اهمیت دارد که من‌بمیرم یا زنده باشم ؟ درهرحال کنگره باید ادامه یابد » در«ولایات متحده» ما بمقابله شدید پرداختیم بدین‌ترتیب که نه‌فقط اعلام داشتیم که‌کارو مبارزه خودرا ادامه خواهیم داد بلکه فهرست اسامی «داوطلبان» را هم درروزنامه‌های روزانه منتشرساختیم . دررأس نخستین فهرست نام پدرم قرارداشت . اوتاآن زمان‌جزو داوطلبان کنگره نبود ولی‌فقط بخاطرشدت دادن مبارزه ومقابله با تصمیم دولت نام خود را درردیف داوطلبان ثبت کرد. دراول دسامبر ، چندروزپیش‌از ورود «پرنس‌آف‌ولز»

بازداشتهای دسته‌جمعی آغاز گردید .

بالاخره امر اجتناب ناپذیر فرا رسید ، تصادم و نزاع میان «کنگره» و دولت آغاز گردید. من هنوز از زندان هیچ نمیدانستم و فکر بزندان افتادن از هرجهت برایم تازگی داشت. یك‌شب، درحالیکه تاساعات دیر شب، دردفتر سازمان کنگره در الله‌آباد مشغول‌کار بودم یکی از مستخدمین باتأثر فراوان بمن اطلاع دادکه پلیس در حالی که دستور رسمی بازجوئی دارد عمارت ما را محاصره کرده است . باید اعتراف کنم که این خبر دلم را بتپش انداخت . برای من این نخستین آزمایش از این نوع بود اما روحیه‌ام قوی بود وتوانستم کاملا خونسرد ومسلط برخود جلوه کنم ودربرابر رفت و آمد مأمورین پلیس لاقید و بی‌اعتنا بمانم. بدین‌قرار یکی ازمنشی‌هارا مأمورساختم که باافسر پلیس درکار بازجوئی‌هایش همراهی کند ودستوردادم که سایرکارمندان‌هم انگارکه هیچ خبری نیست واتفاقی روی نداده است بکار خود ادامه دهند. کمی بعد یکی از همکاران و دوستانم که اورا دربرابر محل‌کار ما بازداشت‌کرده بودند همراه یك‌مأمور پلیس برای خداحافظی پیش من آمد. بااعتقاد باینکه باید چنین تظاهرکنم که این‌امر ناگوار واقعهٔ کوچك وناقابلی است که هرروز ممکن است اتفاق بیفتدباهمکارمو بامأمور پلیس بشکل خیلی‌عالیجنابانه رفتارکردم وازاو ومأمورپلیس خواهش‌کردم اندکی صبرکنند تانامه‌ئی راکه در دست دارم بپایان رسانم .کمی بعد خبر رسید که بازداشتهای دیگری در شهر صورت‌گرفته است. عاقبت تصمیم‌گرفتم که بخانه بازگردم. طبعاً درآنجاهم پلیس‌را دیدم که بجستجوی قسمتی از خانهٔ بسیار بزرگ ما سرگرم بود واطلاع یافتم که پلیس آمده است تا هم پدرم و هم مرا بازداشت‌کند.

اگر مقامات دولتی میخواستند بما بپیوندند و بکار بایکوت‌کردن مراسم استقبال پرنس انگلیسی کمك کنند مسلماً نمی‌توانستند بهترازاین اقدامی کرده باشند. زیرا براثر اقدامات دولت پرنس‌رابهرجا که‌میبردندباخیابانهای تهی و خالی از مردم روبرو میشد . وقتی که او بالله‌آباد آمد شهر بیك گورستان خاموش شباهت داشت. چند روز بعدهم در کلکته مثل این بودکه شهرجادوشده‌باشد. ناگهان موقتاً تمام فعالیتهای‌این شهربزرگ تعطیل گردید برای پرنس وضع دشواری پیش آمده بود ، ما از او هیچ گله و شکایتی نداشتیم وهیچ نوع کینه واحساس‌نفرتی باونشان نمیدادیم. اما دولت هند (دولت‌انگلیسی هند) خواسته بودکه از مسافرت وبازدید او واعتبار و شخصیت او برای افزایش اعتبار . وشخصیت خود که احساس میکرد متزلزل شده است استفاده کند و ما هم به مقابلهٔ منفی‌و مبارزه پرداختیم .

بازداشت ها و محکومیت ها بخصوص در بنگال و در ناحیهٔ « ولایات متحده » به حد افراط رسید . تمام سران کنگره و تمام مبارزین و فعالین معروف و اصلی در این ایالات بازداشت شدند وصفوف کسانیکه بزندان ها میرفتند با هزارها نفر شماره میشد. بخصوص شهریها بیشترمورد هجوم واقع شدند .انگار افواج کسانیکه حاضر بودند بزندانها بروند هرگز پایان نداشت . کمیتهٔ ایالتی کنگره در «ولایات متحده» دسته جمعی ،پنجاه وپنج نفر باهم،هنگام تشکیل یك جلسه بازداشت شدند . بسیاری اشخاص که تا آن زمان از فعالیت سیاسی یا از نهضت کنگره دور وجدا مانده بودند در تحت تأثیر شوق انگیز وهیجانی که همه را در برگرفته بود قرارگرفتند وبزندانها کشیده شدند . از جمله دیده میشد که کارمندان دولت هند ، هنگام مراجعت از ادارات خود براثر کشش جریان بزندان کشیده میشدند وخانواده‌های خود را از یاد می‌بردند . بسیاری جوانان وحتی جوانان نورس داوطلبانه بکامیونهای پلیس سوارمیشدند که بزندان بروند وحاضر نمیشدند از آنها پائین بیایند . هرشب ما میتوانستیم ازداخل زندان خودصفوف کامیونها راکه فرامیرسیدند ببینیم که با فریادها وشعارهای ما مورد استقبال واقع میشدند .گاهی کامیونها مأموریت می‌یافتند که فلان مقدار زندانی دستگیر کنند وبیاورند بدون اینکه فهرستی وجودداشته باشد یا بتوانند فهرستی بدهند که چه کسانی باید بازداشت شوند . جالب توجه این بود که دیده میشدکامیونهای پلیس همیشه‌عده‌ئی خیلی بیشتراز آنچه مأموریت داشتند ، اسیر می‌آوردند. مأمورین ومقامات دولتی که ازاین وضع بی‌سابقه گیج شده بودند نمیدانستند چه چاره بیندیشند و در برابر وضعی که در کتاب«دستور برای یك رئیس زندان» چیزی دربارهٔ آن نوشته وپیش بینی نشده چه بکنند .

کم کم دولت از سیاست بازداشت وتوقیف اتفاقی وهر که پیش آید دست برداشت . دیگر جز مبارزین وفعالین معروف کسی رابرای بازداشت کردن انتخاب نمیکردند بتدریج تب عمومی هم در میان مردم فرونشست . دیگر آن رهبران وسرانی که مورداعتماد مردم بودند وجود نداشتند . تردید واحساس ناتوانی در صفوف مردم راه یافت یا لااقل بطور سطحی چنین مینمود . در واقع فضا بصورت بحرانی باقی بود . در هوا انگار یك جریان مغناطیسی وجود داشت که از احتمالات انقلابی خبر میداد .

بقراریکه معلوم گردید در طی دو ماه دسامبر۱۹۲۱ وژانویه ۱۹۲۲ در حدودسی هزار رأی محکومیت بزندان برای شرکت کنندگان در نهضت « عدم همکاری » صادر گردید. اما هرچندکه اغلب سران ومبارزان فعال درزندانها بودند رهبرعالی ما ،مهاتما گاندی بیرون بود و هر روز پیامها و دستورات خود را انتشار میداد ، به مردم الهـام می‌بخشید ، وراه بسیاری ازفعالیتهای ناگوار را مسدود میساخت . دولت هنوز از ترس

عکس‌العمل‌های احتمالی ارتش و پلیس هندی جرأت نمیکرد که باو هم تجاوز کند .

در اول فوریه سال ۱۹۲۲ ناگهان اتفاق غیر منتظره ئی روی داد . ما، در زندان خود با شگفتی و تعجب زدگی اطلاع یافتیم که گاندی جی مقاومت عمومی را لغو کرده است و بدین ترتیب مبارزه را از سلاح برنده و درعین‌حال مسالمت‌آمیزش محروم ساخته است . مطبوعات اعلام‌داشتند که این تصمیم او بعلت اتفاقی که درنزدیکی دهکدهٔ «چوری چورا» روی داده اتخاذ شده است . گویا در آنجا دهقانان خشمگین در مقابل پلیس عکس‌العملی نشان داده بودند و برای تولید وحشت ،مرکز ادارهٔ پلیس محل راآتش‌زده بودند ودر آن ماجرا پنج شش‌نفر پلیس‌نیزطعمهٔ آتش شده وزنده زنده سوخته بودند .

دستورتوقف‌مبارزه،درلحظه‌ئی که بنظرمیرسید ما مواضع خود را تحکیم کرده‌ایم ودر تمام جبهه‌ها پیشرفتهائی بدست آورده‌ایم، مارا خشمگین میساخت. اما در وضعی که ما بودیم یأس وخشم اثر زیادی نداشت . مقاومت عمومی مردم قطع گردید نهضت«عدم همکاری» کم کم‌جهش وقدرت خود را ازدست داد . دولت پس‌از ماههانگرانی‌واضطراب دوباره براحتی نفسی کشید و برای اولین‌بار توانست ابتکار را دوباره بدست‌آورد .چند هفته بعددولت، گاندی‌جی را نیز بازداشت کرد و به حبس طویل‌المدتی محکوم ساخت .

۱۲

عدم خشونت و نظریهٔ شمشیر

متوقف‌شدن ناگهانی نهضت ما طبعاً در تمام سران اصلی و عمدهٔ کنگره، غیر از خود گاندی‌جی تأثیر فراوانی گذاشت. پدرم که در زندان بود سخت منقلب شد. بدیهی است که ناراحتی روحی در میان جوانان خیلی شدیدتر و بیشتر بود. چیزی که ما را ناراحت میکرد فقط در هم شکستن امید، در گرماگرم مبارزهٔ امید بخش، نبود بلکه مخصوصاً دلیل این توقف و نتایجی که ممکن بود از آن حاصل شود بیشتر اسباب تأثر میشد. راست است که ماجرای خشونت آمیز «چوری چورا» واقعهٔ تأسف آوری بود که باروح «عدم خشونت» کاملا تناقض داشت. اما آیا میبایست اقدام یك‌دسته دهقانان تحریك شده در یك دهکدهٔ دور دست بمبارزهٔ تمامی یك ملت در راه تحصیل آزادی و استقلالش، ولو برای مدتی کوتاه‌هم که باشد، پایان‌دهد؟ اگر این‌امر نتیجهٔ اجتناب‌ناپذیر یك اقدام خشونت‌آمیز منفرد بود بنابراین میشد تصور کرد که در فلسفه و در تاکتیك «عدم خشونت» ضعف و نقصی وجود دارد زیرا برای ما غیرممکن بود که تضمین کنیم که درآینده چنین اتفاقاتی روی ندهد. آیا ما میتوانستیم سیصد وچندین‌ده میلیون‌نفر مردم هند را یکباره بانظریهٔ عدم خشونت وباعمل آن موافق سازیم و از آن اطمینان داشته باشیم؟ آیا میتوانستیم تعهد کنیم که در مقابل تحریکات پلیس و فتنه انگیزیهای دولت آرام بمانیم؟ حتی اگر ما موفق میشدیم که آرام‌وبی‌آزار بمانیم آیا نمیبایست اقدامات عمال پرووکاتور وفتنه‌انگیز و از این قبیل راکه محتملا بصفوف نهضت راه می‌یافتند و مردم را بچنین اقدامات خشونت آمیزی بر می‌انگیختند بحساب آورد؟ درچنین‌صورتی آیاتاکتیك‌مقاومت‌منفی‌وعدم خشونت طبعاً محکوم بشکست همیشگی ودائمی‌نمیشد؟

این تاکتیك را ما قبول کرده بودیم. کنگره نیز بااعتقاد به‌مؤثربودن آن آنرا تصویب کرده بود. گاندی‌جی این وسیله را نه‌فقط بعنوان یك‌روش صحیح ودرست بلکه بعنوان مؤثر ترین سلاح مبارزه در راه هدفهایمان، بکشور پیشنهاد کرده بود. این

تاکتیك برعکس عنوان منفی وآرام خود بسیار دینامیك وپرحرکت وفعال ومؤثر بود. این روش درست مخالف روش تسلیم دست‌وپا بسته واطاعت گوسفندوار بارادهٔ جباران زورگو بود. این تاکتیك یك گریزگاه برای فرار ناجوانمردانه وپست از اقدام و عمل نبود بلکه درواقع مبارزهٔ جسورانهٔ مردمی غیرتمند وباشهامت بود که اسارت خفت‌آمیز وسرشکستگی وحقارت یك‌ملت را نفی میکردند. اما وقتیکه چندنفر ـ ومحتملا دشمنانی که بلباس دوستان درمیآیند ـ میتوانستند بـااقدامات بی‌رویهٔ خود نهضت را از جریان خود خارج سازند یاسبب تباهی ونابودی‌آن شوند باشهامت‌ترین دلیران ونیرومندترین پهلوانان هم نمیتوانستندکاری کنند.

گاندی‌جی هنگام طرح وپیشنهاد روش «عدم خشونت» و«عدم همکاری» مسالمت آمیز تمام قدرت فصاحت وبلاغت خود را بکاربرد وبااطمینان واعتماد فراوان ثمربخش بودن آنرا تضمین‌می کرد . زبان‌او ساده وبدون تکلف ، وصدا وقیافه‌اش سرد وروشن وبی‌دغدغه بنظر میرسید. اما درپشت آن قیافهٔ سرد ویخ زده یك‌قلب آتشین وپرهیجان وجودداشت. و راههائی‌که او بما نشان میداد دل ما را راضی میساخت و در ما امید و نیروی فراوانی برمی‌انگیخت. راهی‌که او ترسیم کرده بود دشوار وسخت اما شهامت‌ـ آمیز و امیدبخش بود و بنظر میرسید‌که بسرزمین موعود آزادی منتهی خواهد شد . و بدین‌جهت بود‌که ما اعتقاد و ایمان خود را بدو بخشیده بااو به‌پیش رفته بودیم.

گاندی‌جی‌در سال ۱۹۲۰درمقالهٔ‌مشهوری‌تحت عنوان «نظریهٔ شمشیر» نوشته‌بود:

« اگر بنا باشد میان پستی جبن‌آمیزوخشونت،یکی‌راانتخاب کنم‌بدون‌تردید دومی را برمیگزینم .... ترجیح میدهم‌که هند را برای دفاع از شرافتش بسوی مسلح شدن سوق بدهم تااینکه صورتی ضعیف وزبون داشته باشد وقربانی ضعف و بیغیرتی خویش گردد . اما همانقدرکه اعتقاد دارم عفو دلیرانه تر از انتقام است همانقدر هم معتقدم‌که «عدم خشونت» هم از خشونت عالی‌تر است ... عفو برای یك سرباز جنگجو و نیرومند زینت‌بخش است. ولی عفوی عظمت داردکه باقدرت انتقام‌گرفتن همراه‌باشد اماوقتیکه عفو از جانب یك‌موجود ضعیف باشد بی‌معنی خواهد بود . وقتی‌که گربه‌ئی آنقدرضعیف است‌که موش اورا ازهم میدرد ، چشم‌پوشی اواز موش نمیتواند عفو باعظمتی باشد .... من عقیده ندارم‌که هند ضعیف است و خود را هم ضعیف نمیدانم وبنابراین موقعی‌که از عفو صحبت میکنم بخاطر ضعف نیست .... قدرت واقعی درنیروی جسمانی ومادی نیست بلکه‌درغلبه برتمایلات وشهوات خویش است ....»

« من یك خیالباف نیستم . حتی تصور میکنم‌که من یك ایدآلیست مجرب وعملی هستم. مسلك عدم خشونت‌فقط برای مقدسان وپرهیزگاران‌نیست بلکه برای همهٔ مردم‌و

تمامی یك ملت‌هم هست. همانطور که خشونت‌قانون‌مردم خام و ناپخته است‌عدم‌خشونت هم قانون ملت و نژاد ماست . درمیان مردم ناپخته و پرورش‌نایافته است که تمام قوانین روحی بکنار میرود و آنها هستند که جز زور و نیروی مادی و جسمانی هیچ چیز را نمیشناسند. شایستگی انسان اقتضادارد که ازقوانین عالی وقدرت‌روحی پیروی کند.»

« من قانون قدیمی قربانی کردن نفس را در برابر هند قرارداده‌ام زیرا «ساتیا-گراها» وآنچه ازآن ناشی‌میشود یعنی عدم همکاری و نافرمانی عمومی ومسالمت‌آمیز، چیزی جز بیان جدیدی ازقانون تحمل رنج نیست ... «ریشی‌ها» (مقدسین باستانی هند) که قانون عدم خشونت را در بحبوحهٔ خشونت کشف کردند نوابغی بزرگتر از «نیوتن» و جنگجویانی نیرومندتر از «ولینگتن» بوده‌اند. آنها در حالیکه بکاربردن اسلحه را بخوبی میدانستند آنرا بکار نبردند وبدنیا آموختند که سلامتی روح ورستگاری واقعی در اعمال خشونت نیست بلکه درعدم خشونت است. »

« عدم خشونت در حالت متحرك ودینامیك خود بمعنای رنجی است که با روشن بینی پذیرفته میشود . منظور آن گردن نهادن بارادهٔ آتش‌افروزان بدی وزشتی نیست بلکه هدف آن تجهیز کلی وکامل روح برضد ارادهٔ جباران و ستمکاران است . منطبق ساختن این قانون باستانی ما باعمل و بکار بستن آن،بهر کس امکان خواهد بخشید که باتمام نیروهای خشن یك‌تسلط ناروا مبارزه کند وازاین‌راه شرف ومذهب خودرا نجات دهد و سقوط یاتغییر وضعی در روش امپراطوری‌غاصب‌بوجود آورد.»

« بنابراین من از هند نمیخواهم که عدم خشونت را بعلت ضعف آن بپذیرد بلکه‌میخواهم باتوجه‌کامل به‌نیرو و قدرت‌آن، آنرابکار بندد . میخواهم هند درك کند که نیروی روحی پایان ناپذیری دارد که میتواند قیام کند وپیروزمندانه از هرضعف جسمی بالاتر قرارگیرد وبادنیائی ازنیروهای مادی‌هم بمقابله پردازد .... »

« من این نوع مبارزهٔ عدم همکاری را از مبارزهٔ « سین فاینی » [1] جدا میشمارم زیرا مسلم است که این دو روش نمیتوانند درکنار هم قرارگیرند . من حتی طرفداران قدرت‌را هم دعوت‌میکنم که این‌نوع مبارزهٔ مسالمت‌آمیز «عدم همکاری»را نیزآزمایش وقضاوت کنند. دراین آزمایش اگر عدم همکاری بشکست منتهی گردد بعلت ضعف ذاتی آن نیست بلکه مسلماً بدان جهت است که چنانچه باید بآن عمل نمیشود و در اینصورت است که خطرات واقعی فرصت خودنمائی خواهند یافت . اغلب،مردان بلندهمتی که قادر نیستند حقارت ملی خویش را تحمل کنند آتش خشم خویش را برمی‌افروزند و به‌اعمال

۱ ـ مبارزهٔ تروریستی وخشونت‌آمیز که ایرلندیها برای استقلال خود بکار می‌بردند . به‌حاشیه صفحه ٦٤ رجوع شود ـ م.

خشونت و اقدامات شدید میپردازند اما تـا آنجا که میدانم آنها در عمل نابود شده‌اند بدون اینکه توانسته باشند خود و کشورشان را از وضع ناگواری که دارند نجات‌دهند. اگر هند به « نظریهٔ شمشیر » بپیوندد ممکن است موقتاً پیروز شود امـا این پیروزی موجب مسرت وغرور قلب وخاطرمن نخواهد بود. من زندگی خودرا باحیات‌هند پیوند داده‌ام . زیرا همه چیز خود را باو مدیون هستم . من اعتقاد مطلق دارم کـه هند حامل مأموریت و پیام خاصی برای خدمت بتمام‌جهانیان میباشد...»

این استدلالات گاندی‌جی درما مؤثر واقع شده بود، اما برای ما و برای مجموع کنگره، عدم خشونت یك مذهب، یك مایهٔ اعتقاد و یك اصل و دستور غیر قابل تعویض مذهبی نبود و نمیتوانست باشد، این‌امر برای ما جز یك سیاست وتاکتیك که باید نتایج خاصی رابیار آورد نبود وعاقبت‌هم همین نتایج میبایست وسیلهٔ قضاوت دربارهٔ آن گردد.

ماجرای «چوری‌چورا» وعواقب آن سبب شد که نتیجه‌گیریهائی که دربارهٔ «عدم خشونت» بعنوان یك تـاکتیك مؤثر ، بعمل میآمد برای ما مورد آزمایش قرار گیرد . سئوالات متعددی در برابر ما مطرح میشد . ما چنین حساب میکردیم کـه اگر استدلال گاندی‌جی برای قطع مبارزهٔ منفی ومقاومت عمومی صحیح ودرست بوده‌است حریفان‌و دشمنان ما همیشه وسیله دارند کـه چنین وضعی ایجاد کنند که خود بخود ترك مبارزه را از طرف ما بدنبال خواهد کشید و بنا براین در این روش نقصی وجود دارد. آیا این نقص ازخود نظریهٔ «عدم خشونت » است یاتوجیهی که گاندی‌جی از آن میکند نادرست است؟ در هرحال او پدر ومبتکر این فکر بوده است و چه کسی ممکن است بهتر از او دربارهٔ معنای دقیق آن قضاوت کند؟ بعلاوه نهضت‌ما بدون او چه‌سرنوشتی پیدا میکرد؟

چند سال بعد،درست پیش از آغاز نهضت عظیم نافرمانی عمومی در سال ۱۹۳۰ گاندی‌جی این موضوع را موافق دلخواه ما تشریح کرد وروشن ساخت واعلام داشت که نباید از نهضت بیهانهٔ بعضی اتفاقات کوچك که در بعضی موارد باقدامات خشونت آمیز منفرد منتهی میشود صرفنظر کرد . اگـر تاکتیك مبارزهٔ عدم خشونت میبایست بعلت حوادثی ازاین قبیل که تقریباً اجتناب‌ناپذیر است دچار شکست گردد و کنار گذارده‌شود طبعاً مفهوم آن چنین خواهد بود که این نظریه باتمام احتیاجات ومقتضیات زمان موافق نیست. اواین توجیه را نمیپذیرفت . بنظر گاندی جی این تاکتیك درست و صحیح بود و میبایست باهرموقعیتی منطبق گردد و همیشه باارزش باقی بماند و جز در موارد بسیار محدود، حتی در اوضاع نامساعد هم بنتیجه برسد . من نمیتوانم بگویم که آیا این بیان بعدی که میدان عمل نظریهٔ عدم خشونت‌را بسیار توسعه میداد، نشانهٔ یك‌تحول درافکار او بود یا ازهمان‌آغاز کار بدان‌توجه‌داشت ؟

در واقع ترك مقاومت عمومی دز فـوریهٔ ۱۹۲۲ برخلاف آنچه بسیاری از مردم تصور میکردند تنها نتیجهٔ ماجرای «چوری چورا» نبود. حوادث آنجا همچون قطره‌ئی بود که از یك لیوان لبالب، که دیگر در آن جائی حتی برای یك قطره هم وجود ندارد، سرازیر میشود.

گاندی جی اغلب با استفاده از غرائز یاتقریباً باغرائز خود اقدام میکرد. بنظر میرسید که او براثر ارتباط وتماس ممتد ونزدیك باتوده‌ها، همانطور که اغلب دررهبران بزرگ ملت ها دیده میشود، یك نوع «حس ششم» پیدا کرده بود. او توده‌های مردم را «احساس میکرد» وروحیات آنها، وامکانات اقداماتشان را حدس میزد. بااستفاده ازاین غریزه و باملاحظهٔ عواقب کار تصمیمی میگرفت ودراقدامات ودستورات خود تغییراتی میداد وتعدیلهائی بوجود میآورد وبعد سعی میکرد براین اقدامات خود دربرابر همکارانش که از این تغییرات گیج وخشمگین میشدند یك جامهٔ منطقی بپوشاند. ولی همانطور که چندی بعد، درماجرای «چوری چورا» معلوم گردید این جامهٔ منطق و استدلال که او براقدامات خود میپوشاند اغلب نامناسب و نارسا جلوه میکرد. نهضت ما در آن موقع برخلاف جهش وقدرت ظاهریش و برخلاف ذوق وشوق وهیجانی که بر آن حکمفرما بود، ازهم پاشیده و قطعه قطعه شده بود. سازمان وانضباط آن با کمال سرعت متلاشی میشد. بیشتر مردان باارزش ما درزندان بودند. توده‌ها هنوز آنقدر پرورش نیافته بودند که بتوانند شخصاً خودرا رهبری کنند. هر کس ازراه میرسید میتوانست در رأس یکی از کمیته‌های کنگره قرار گیرد. در عمل عدهٔ زیادی از اشخاص نامناسب واز جمله عمال فتنه‌انگیز دشمن در مقامهای حساس درجهٔ اول قرار گرفتند وحتی توانستند هم در نهضت خلافت وهم در نهضت کنگره زمام بعضی ازسازمانهای محلی را نیز بدست آورند. وغیرممکن بود که ازچنین وضعی جلوگیری شود.

البته این قبیل حوادث در هرمبارزه ممکن است بوجود آید و اجتناب‌ناپذیر است اما رهبران وقتی که بزندان هم میروند باید بتوانند بوسیلهٔ انتقال منظم کار بدیگران نهضت را رهبری کنند. مسئلهٔ مهم اینست که بتوان توده ها را بدرستی هدایت کرد و بخصوص از چنین فعالیتهای ناروائی بازداشت. چندسال بعد در سال ۱۹۳۰ ما دیگر مدتی را در راه پرورش توده‌ها برای فعالیتها واقدامات ساده و بخصوص برای امتناع ازشرکت در بعضی فعالیتها، صرف کرده بودیم. نهضت نافرمانی عمومی در آن سال مثل نهضت بعدی سال ۱۹۳۲ کاملا سازمان‌یافته ومتشکل بود. درحالیکه در سالهای ۱۹۲۱ و۱۹۲۲ هنوز چنین سازمان نیرومندی وجودنداشت وبهیچ وسیله نمیشد هیجانات شوق آمیز وتب‌آلود مردم را محفوظ نگاهداشت. تقریباً مسلم است که اگر در آنموقع نهضت

ادامه می‌یافت عملیات خشونت‌آمیز منفرد تکرار میشد وافزایش پیدا میکرد. دولت هم عکس‌العمل خونینی نشان میداد و با برقراری یك حکومت وحشت و ترور، روحیهٔ مردم بکلی درهم میشکست.

ظاهراً چنین دلایلی بنظر وفکر گاندی‌جی رسیده بود. اگر برهان واستدلال او را میپذیرفتیم و اگر میخواستیم که تاکتیك عدم خشونت‌را دنبال کنیم باید گفت که او تصمیمی اتخاذ کرده است که ناچار در آن‌موقع اجتناب‌ناپذیر بود. در واقع درکشتهٔ بذر اول پوسیده وفاسد شده‌بود وناچار میبایست ازنو بذر افشاند. اغلب یك شکست وعقب‌نشینی موقتی سبب روشن‌شدن مسائل میشود وراه حل‌های مبهم‌را جان می‌بخشد و قوی میکند. آنچه در نهضتی اهمیت دارد، شکست یاضعف موقتی آن نیست بلکه اصول وایدآلهای آنست. اگر توده‌ها بتوانند اصول وایده‌هارا دست نخورده درخود محفوظ نگاهدارند دراین صورت تجدید قیام بسرعت انجام میگیرد. اما در سالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ ما چه اصول و هدفهائی داشتیم؟ یکنوع «سوراج» (استدلال) مبهم، بدون یك ایدئولوژی روشن وصریح که بتواند آنرا جان بدهد و نیرو ببخشد و بدون یك درك مشخص از مبارزهٔ عدم خشونت. تاکتیك آن روز ما در مقابل توسعهٔ موارد اقدامات خشونت‌آمیز ومنفرد استقامتی نداشت. از نظر ایدآل نیزوضع آنزمان‌ما بسیارضعیف‌بود ایدآل ما یك حصار مستحکم و نیرومند نبود که بتواند پناهگاه پرمقاومتی برای مردم باشد! مجموعاً هنوز مردم قدرت‌کافی نداشتند که بتوانند مبارزه را تا مرحلهٔ دور تری دنبال کنند. حتی انبوه مردمی که بامیل خود بزندانها رفتند، تحت تأثیر جریان قوی آن زمان واقع شده بودند و همه تصور میکردند که همه‌چیز بزودی و باخوبی پایان خواهد یافت.

بنابرین هرچند که طرز عمل گاندی‌جی و اقدام او در سال ۱۹۲۲ برای خیلی‌ها ناپسندبود ودرعده‌ئی یکنوع یأس وناامیدی را برانگیخت اما میتوان گفت که تصمیم او صحیح ودرست بوده است. درعین حال‌هم میتوان گفت که خفقان شدید وخشنی که در یك نهضت وسیع براثر این‌واقعه روی‌داد در بعضی تحولات تأسف‌آور موقعیت ملی ما نقش مؤثری داشت. انحراف نهضت بسوی توسل باقدامات خشونت آمیز و بیفایده،درست بموقع قطع گردید. اما این‌خشونت درهم فشرده وفروخفته ناچار راههای بروز وظهور دیگری جستجو میکرد وشایدهم این‌احساس تسکین نایافته سبب شدت مسائل فرقه‌های مذهبی ووخامت بیشتر اوضاع در سالهای بعد گردید و بتحریکات و هیجانات مختلف و آشوبهای مذهبی منتهی شد.

عناصر ارتجاعی که هوادار افتراق و جدائی فرقه‌های‌مذهبی بودند وبعلت‌استقبال

مردم از نهضت «عدم‌همکاری» و«نافرمانی عمومی» بعقب‌رفته و پنهان شده بودند اکنون از پناهگاههای خود بیرون میآمدند . عوامل پلیس مخفی و کسانیکه در جستجوی آن بودند که باخوشخدمتی توجه مقامات دشمن را بخود جلب کنند نیز بادامن زدن به‌آتش اختلافات فرقه های مذهبی بآن مرتجعین می پیوستند . قیام « موپلاه »[1] و اعمال فشار بیرحمانه‌وفوق‌العاده‌ئی که باین‌مناسبت صورت گرفت برای کسانی که به‌اختلافات فرقه‌ها دامن میزدند دستاویزی شد . در واقع کشتار زندانیان «موپلاه» در واگن‌های در بستهٔ قطار راه‌آهن فوق‌العاده هولناك بود . احتمال دارد که اگر مقاومت عمومی نهضت ما متوقف نشده‌بود و نهضت بافشار دولت در هم نمی‌شکست چنین اتفاقاتی روی نمیداد و مردم باین نوع اختلافات ومبارزات فرقوی ومذهبی کشیده‌نمیشدند.

پیش‌از متوقف‌شدن نهضت عدم همکاری یك‌واقعهٔ دیگرهم روی داد که ممکن بود نتایج مختلفی ببارآورد. اولین امواج مقاومت‌عمومی دولت را سخت متوحش ساخته‌بود. درآنموقع بود که لرد ایروین نایب‌السلطنه هند در یك‌مجمع رسمی اضطراب ونگرانی خودرا علناً بیان‌داشت. درآنوقت «پرنس آف‌ولز» ولیعهد انگلیس درهند بود وحضور او مسئولیت دولت هند را بشدت می‌افزود . در ماه دسامبر ۱۹۲۱ بلافاصله بعد از بازداشتهای دسته‌جمعی که دراوایل ماه صورت گرفته‌بود دولت کوشش کرد که با کنگره سازش کند . این امر مخصوصاً بخاطر آن بود که بنا بود ولیعهد از کلکته دیدن کند . یکرشته مذاکرات رسمی میان نمایندگان دولت در بنگال با«دیشبند و داس» که درآن زمان در زندان بود آغاز گردید. بنظر میرسید که پیشنهاداتی صورت گرفته بود و برای تشکیل یك کنفرانس میز گرد میان نمایندگان دولت‌و کنگره توافقی‌هم حاصل شده‌بود. این مذاکرات بجائی نرسید چون گاندی جی اصرار میورزید که باید مولانا محمد علی نیز که آنوقت درزندان‌بود نیز درمذاکرات شرکت‌جوید ودولت‌این‌حرف‌را نمیپذیرفت.

آقای داس دراین‌مورد نظر گاندی‌جی را تأیید نمیکرد و بعدها وقتیکه اززندان بیرون آمد علناً این نظر او را انتقاد میکرد و میگفت که او دراین باره اشتباه فاحشی مرتکب شده است . بیشترما که آنوقت در زندان بودیم نمیدانستیم که پس از آن چه حوادثی اتفاق افتاد و بدون اطلاع از واقعیات هم قضاوت کردن‌کاری دشوار است . اما بنظرمیرسید که درآنوضع ازچنان کنفرانسی نتایج مهمی بدست نمی‌آمد. درواقع دولت

---

۱ ـ موپلاه ـ ناحیه‌ئی درجنوب هندوستانست. پس‌از توقف مبارزات عدم خشونت عده‌ئی از اهالی درآنجا برضد مقامات انگلیسی قیام کردند. انگلیسهاهم باخشونت فراوان عدهٔ زیادی از ایشانرا کشتند وحتی عده‌ئی‌راهم در موقعیکه باقطار راه‌آهن باسارت میبردند درداخل قطارها کشتند واین ماجرا درتاریخ مبارزات‌ملت‌هند برای استقلال یکی ازحوادث دردناك است ـ م ،

فقط میخواست که باین‌وسیله در بودن و لیعهد اوضاع را آرامتر نگاهدارد وطبعاً مسائل اساسی که در برابر ما قرارداشت بازهم بهمان‌صورت باقی میماند. بطوریکه بعدهادیدیم نه‌سال بعد،هنگامیکه ملت و کنگره خیلی قویترهم شده بودند،چنین کنفرانسی تشکیل‌شد و نتایج درخشانی هم نداد . اما صرفنظر از اساس موضوع من تصور میکنم که اصرار گاندی جی برای حضور وشرکت محمد علی بسیار عاقلانه بود زیرا او نه فقط یکی از رهبران کنگره بود بلکه درعین‌حال رهبر نهضت خلافت اسلامی‌هم بود وموضوع خلافت درآنزمان یکی از مهمترین مسائل مورد توجه کنگره بود و بدینقرار حضور او اهمیت اساسی میداشت. در واقع هیچ سیاست و هیچ اقدام سیاسی وقتیکه مورد تأیید همکاران قرار نگیرد نمیتواند صحیح باشد. خود این‌واقعیت که دولت حاضر نبود محمدعلی را از زندان آزاد سازد نشانه ئی بود که هیچگونه احتمال برای بدست آمدن نتیجه از چنان کنفرانسی وجود نداشت.

پدرم ومن هردو به‌ششماه زندان محکوم شدیم. اتهام ما وداد گاههای ما متفاوت بود . در هر دو مورد محاکمه‌و دادرسی صورتی مسخره داشت و مـا از دفاع در آن خودداری کردیم. بدیهی‌است که درفعالیتهای‌ما بآسانی میشد دلایلی برای محکوم‌ساختن ما پیدا کرد اما بهانه هائی که آنها پیدا کرده بودند واقعاً مسخره بود. پدرم متهم شده بود کـه در یك سازمان غیر مجاز یعنی سازمان داوطلبان کنگره شرکت جسته است . دادگاه بعنوان‌سند، یك برگ عضویت رامدرك قرارداد که بخط هندی امضاء شده بود. در اینکه امضاء واقعاً مال پدرم بود حرفی نبود اما جالب توجه این بود که پدرم تاآن زمان خیلی بندرت بخط هندی امضاء میکرد در نتیجه عدهٔ خیلی کمی میتوانستند شهادت بدهند که او واقعاً با دست خود چنین امضائی کرده است . بدین جهت یکنفر ژنده پوش فقیر را برای شهادت بدادگاه آوردند و او سوگند یادکرد که خط و امضای پدرم را میشناسد وصحت آنرا گواهی میکند. اما این‌مردکاملا بیسواد بود وخواندن ونوشتن را اصلا نمیدانست زیرا در تمام مدتی کـه برگ محتوی امضای پدرم را برای معـاینهٔ او بدستش داده بودند وبآن نگاه میکرد آنرا سرازیر نگاهداشته بود! درجریان محاکما پدرم خاموش نشسته بود ودختر مرا دربغل داشت: دخترم در آنموقع چهارسال داشت و اولین باری بود که بیك دادگاه میرفت .

اما اتهام من این بود که سه ورقهٔ بیانیه که مردم را بشورش و اعتصاب وتعطیل « هارتال »[1] تحریك میکرده‌است پخش کرده‌ام. درآنموقع این‌امر غیرقانونی نبود و

---

۱ ـ هارتال یعنی اعتصاب وتعطیل عمومی برای ابراز مخالفت سیاسی و کاری است کـه گاندی در هند رایج ساخت ـ م .

در این زمینه بعداً قانونی وضع شد. باوجود این مرا محکوم کردند.

سه‌ماه بعد درحالیکه باپدرم و دیگران در زندان بودم یکروز خبردادند که نمیدانم کدام‌یك از مقامات با رسیدگی بعدی معلوم داشته است که محکومیت من نادرست و غیر قانونی بوده است و بزودی مرا آزاد خواهند ساخت. این خبر برایم غیر منتظره بود زیرا هیچکس برای نجات من اقدامی نکرده بود. ظاهراً متوقف‌شدن مقاومت‌ونافرمانی عمومی سبب‌نرمی دادرسانی‌شده بود که مأموررسیدگی‌وتجدیدنظردراحکام‌محکومیت‌ها بودند. وقتی از زندان آزاد میشدم بسیار ناراحت و متأثر بودم زیرا پدرم هنوز پشت سرم‌درزندان میماند.

تقریباً بلافاصله تصمیم گرفتم که نزدگاندی‌جی به‌احمدآباد بروم. اما وقتی که من رسیدم اورا توقیف کرده بودند وملاقات ما درزندان «سابارماتی» صورت گرفت. هنگام محاکمهٔ او منهم حضورداشتم. روزی فراموش‌ناشدنی بود! کسانیکه مانند من درآنروز حضور داشتند مسلماً آنرا از یاد نخواهند برد! قاضی که یکنفر انگلیسی بود رفتاری شایسته و مؤدب داشت. اظهارات گاندی‌جی هیجان انگیز بود. وقتی ما از جلسهٔ دادگاه بیرون آمدیم عمیقاً تکان خورده بودیم و روحمان از تعالیم و تصاویر جذابی لبریز شده بود. هیچکس جزاو نمیتوانست چنین اثری درما بگذارد.

من باله‌آباد برگشتم. وقتی فکر میکردم که آنهمه دوستانم وهمکارانم درپشت میله‌ها ودیوارهای زندان مانده‌اند خودراکاملا تنها وناراحت احساس میکردم. سازمان کنگره سخت درزحمت افتاده بود. سعی کردم بآن بپردازم. مخصوصاً تحریم و بایکوت منسوجات انگلیسی مورد توجه و علاقه‌ام بود. باوجود متوقف شدن نافرمانی و مقاومت عمومی، این‌قسمت از برنامهٔ ما همچنان بقوت خود باقی بود. تقریباً تمام پارچه فروشان الله‌آباد هم‌پیمان وهم‌سوگند شده بودندکه منسوجات خارجی‌را وارد نکنند و نخرند و برای این منظور انجمنی درست‌کرده بودند. بنابرمقررات این‌انجمن هرکس که از این دستور پیروی نمیکرد جریمه میشد. من ملاحظه کردم که عده‌ئی از بازرگانان بزرگ بقول و عهد خود وفا نکرده بودند واین امر نسبت بکسانیکه وفادار مانده بودند طبعاً ظالمانه و نادرست میبود. تذکرات ما بآنها نتیجهٔ مهمی نبخشید. چنین بنظر میرسید که انجمن ناتوان است. بنابرین تصمیم گرفتیم که مقابل مغازهٔ هرکدام از این عهد شکنان چندنفر از داوطلبان کنگره بگذاریم که مانع خرید مردم شوند. وجود همین داوطلبان که مظهر اقدام بود کفایت کرد. جریمه‌ها پرداخت شد وتعهدات ازنو محترم شمرده شد. مبالغی که بعنوان جریمه پرداخت شد بصندوق انجمن پارچه فروشان رفت.

دوسه‌روز بعد مرا باچندتن از همکارانم که دراین‌کار شرکت جسته بودند توقیف

کردند. ما را بارعاب مردم واخاذی کردن بوسیلهٔ اقدامات جنایت آمیز متهم ساختند و درمورد شخص من جرم اخلالگری‌راهم بر آن افزودند. من ازخودم دفاع نکردم اما در دادگاه مطالب بسیاری گفتم . دادگاه مرا بخاطر لااقل سه جرم و از جمله ارعاب و اخاذی محکوم ساخت اما جرم اخلالگری را پس گرفتند ولابد حساب کردند که من از این بابت زندانم‌را کشیده‌ام. اگر درست بخاطرم‌باشد سه‌محکومیت برایم تعیین‌شد دوتا هر کدام بمدت هیجده ماه که باهم جمع نمیشد ویکی بمدت سه ماه و بدینقرار مجموعاً به‌بیست ویکماه یعنی یکسال ونه ماه محکوم شدم. این دومین محکومیت و دومین دورهٔ زندانم بود و باین شکل تقریباً شش هفته پس از آنکه از زندان بیرون آمده بودم دوباره بزندان برگشتم

۱۳

زندان لکنهو

درهند زندان سیاسی چیزی نبود که درسال ۱۹۲۱ بوجود آمده باشد وازاین‌جهت تازگی نداشت. ازسالهاقبل گروه عظیمی ازمحکومین راه زندانها را پیش گرفته بودند وهرکدام مدتهای کمابیش دراز را در آنجا گذراندند. حتی زندانیانی بودند که بدون هیچگونه محاکمه و محکومیت بزندان رفته بودند. بزرگترین رهبر سیاسی آن زمان «لوکامانیا تیلك» درآخر عمرخود مدت شش‌سال محکوم بزندان شده بود. جنگ‌جهانی بزندانی شدن اشخاص توسعه وسرعت بخشیده بود. در آندوره محاکمات باتهام توطئه بر ضد امنیت کشور افزایش یافت و معمولا بصدور احکام اعدام یا حبس ابد منتهی میگردید. برادران علی ومولانا ابوالکلام آزاد دردوران جنگ درزندان بسرمیبردند. کمی بعداز جنگ قانون حکومت نظامی درپنجاب محاکمات بیشتری‌ازاین‌قبیل‌را بوجود آورد وبهمین‌نسبت فهرست قربانیان زندان‌هم طولانی‌تر گردید. بدینقرار زندان‌سیاسی درکشور ما چیز تازه وفوق‌العاده‌ئی نبود اما تاسال ۱۹۲۱ مردم بامیل وارادهٔ خودشان بسوی زندانها نمیرفتند. البته سابقه‌ئی‌هم برای اینکار وجود داشت. در آفریقای جنوبی گاندی‌جی و هزاران نفر از هوادارانش در دوران مبارزات ساتیاگراها و نهضت عدم خشونت ومقاومت منفی خود سرمشقی از آن داده بودند.

با وجوداین سوابق، درسال ۱۹۲۱ عدهٔ کمی ازما، زندان را میشناختند وبدرستی میدانستند که وقتی درهای آهنی سنگین وشوم زندان بروی ایشان بسته میشود چه‌وضعی در انتظارشان است. وقتی صحبت اززندان میشد ما بطور مبهم انبوهی از دزدان و جنایتکاران خطرناك‌را مجسم میکردیم. زندان درنظرمان فکر انزوا وتحقیر و رنج را بیدارمیکرد ومخصوصاً یك‌هالهٔ شوم ازیك‌ترس ناشناس آنرا درخود گرفته بود. باوجود این از سال ۱۹۲۰ آنقدر دربارهٔ آن صحبت میشد و آنقدر رفقای ما بزندان رفتند که کم‌کم همهٔ ما بااین‌فکر آشنا شده بودیم وتصوری از آن در خاطر خود داشتیم و اولین احساس تنفر و بیزاری که تقریباً بطور غیرارادی در هرکس تولید میشد در ما خیلی

ضعیف شده‌بود. اما هرقدرهم فکر انسان بااین‌تصورات انس وعادت گرفته باشد دراصل امر تغییر عمده‌ئی حاصل‌نمیشود. روزیکه برای نخستین‌بار ازدرهای آهنین زندان عبور میکردیم اعصاب تحریك‌شدهٔ ما درمعرض تأثرات بسیارشدید قرار میگرفت. اکنون‌که این صفحات‌را مینویسم وسیزده سال ازآنزمان میگذرد اقلا سیصد هزار نفر ازمردان و زنان کشورما بااین‌وضع آشنائی پیدا کرده‌اند. هزارها ازآنها اززندان بیرون‌آمده‌اند و دوباره بآنجا بازگشته‌اند وعاقبت بخوبی دریافته‌اندکه در داخل زندان چه وضعی در انتظار ایشانست و سعی کرده‌اند تا آنجاکه میتوانند خود را باآن زندگی غیرعادی، باآن رنج و اندوه آرام و باآن یکنواختی کشنده منطبق سازند و عادت دهند. انسان با همه چیز عادت میکند و با وجوداین وقتی‌بار دوم یاسوم هم از درهای آهنین عبور میکردیم و بزندان میرفتیم‌بازهم کمی‌از نخستین هیجانات‌ونخستین وحشت‌هارا باز مییافتیم ونمیتوانستیم ازتپش شدیدتر قلب‌خویش خودداری کنیم. چشمها بی‌اختیار بعقب‌برمیگردد تایك‌آخرین یادگار از منظرهٔ سبز وفضای آزاد بیرون، از مردمی‌که بآزادی حرکت میکنند و ازقیافه‌های آشنا ومأنوسی که ممکن است دیگر تامدتها نتوان آنها را دید، درخود ذخیره سازد.

نخستین دوران زندان من‌که پس از سه ماه بطورناگهانی بپایان رسید درزمانی بود که زندانبانهای‌ماهم مثل خودمان فرصت‌نفس کشیدن نداشتند و نمیدانستند درمقابل امواج زندانیان نوع جدیدی که همچون جزرومد دریا فرا میرسیدند چه بکنند.هرروز موج تازه رسیده ها بیشتروبیشتر میشد وحالت یك طغیان مقاومت ناپذیر شط عظیمی را بخودمیگرفت‌که تمام تجربیات گذشته زندانبانها رانابودمیساخت. نوع زندانیان‌جدید تازگی‌بسیارداشت وغیر عادی بود . هر چند که در میان آنها طبقات متوسط اکثریت داشتند ، ولی از تمام طبقات در میان آنها فراوان بودندوصفت مشترك تمام ایشان این بود که بامحکومین عادی تفاوت بسیار داشتند و نمیشد با آنهاموافق رسوم وسنت‌های معمولی‌وگذشتهٔ زندانهارفتار کرد . مقامات دولتی این موضوع‌رابخوبی‌احساس‌میکردند اما بجای رسوم‌قدیمی‌چه میتوانستندگذارد؟ وضع بیسابقه‌ئی‌پیش‌آمده بود . این مبارزین جدید که بزندان افکنده میشدند دیگر آنطور که دلخواه مقامات دولتی بود همچون گوسفندی‌مطیع‌وآرام‌نبودندوحتی درداخل دیوار های زندان نیز احساسی که از کثرت عددیشان‌بوجود میآمد، برقدرت روحیشان می‌افزود . هیجانات بیرون از زندان و علاقهٔ شوق‌آمیزو جدید مردم نسبت بزندانیان و بآنچه در زندان ها میگذشت‌بافزایش قدرت زندانیان‌کمك میداد . معهذا ما درعین استقامت، روبهمرفته یك‌سیاست‌همکاری‌بامقامات زندان‌را دنبال میکردیم . میتوان تصور کرد که بدون کمك خودماچه وضع دشواری

بوجود میآمد ! اغلب. زندانبان های‌ما بسراغ‌مامی آمدندواز ماخواهش‌میکردند که به بند های رفقای زندانی خود برویم و با آن‌ها مذاکره کنیم و موافقت آن ها را برای اجرای فلان قسمت از مقررات جلب سازیم .

ما بمیل‌خود بزندان آمده بودیم . حتی بسیاری‌ازداوطلبان‌ما باصطلاح بزور خودشان وبدون‌اینکه ازایشان خواسته شده باشد ومجبور باشند بزندان آمده بودند . بنا برین هیچکس درصدد فرارازز ندان نبود و این مسئله مطلقاً مطرح نمیشد . برای هر کسیکه میخواست‌اززندان آزاد شودکافی بود که ازاقدامات گذشتهٔخود اظهارتأسف کند و یامتعهد شود که درآینده باقدامات مشابه‌آن نپردازد. ما درفکر فرار نبودیم زیرا درصدد فرار برآمدن مفهومش این بود که شخص خود را به افتضاح و بدنامی بسپارد وخود بخود از این نوع فعالیت‌سیاسی‌و نافرمانی‌غیرمسلحانه‌ورفتن‌داوطلبانه بزندان کناره‌بگیرد . رئیس زندان لکنهواین موضوع را بخوبی میدانست وبهمین جهت بزندانبان های ما گفته بود که اگر بتوانند دویاسه نفرازمبارزین کنگره را فراردهند درمقابل‌این اقدام حتی‌پاداش ومدال هم دریافت خواهند داشت .

بیشتر رفقای زندانی مادربندهای اصلی و بزرگ که درمحوطهٔ داخلی زندان‌قرار داشت نگاهداری میشدند . هیجده نفرازما که تصورمیکنم درنظربود وضع نسبی‌بهتری برایشان فراهم‌گردد در محل یك‌کارگاه قدیمی بافندگی محبوس بودیم که در اطراف آن محوطه های وسیع و گشاده‌ئی وجود داشت . پدرم ، دو نفر از پسر عموهایم‌ومن در یك اطاق جداگانه تنها بودیم‌که در حدود شش مترطول و پنج متر عرض داشت ماتقریباً میتوانستیم‌آزادانه ازبندی به‌بند دیگربرویم . بما بیشتراجازهٔ ملاقات باکسان وبستگانمان‌داده میشد . روزنامه‌های خارج برای ما میرسید و دریافت اخبار روزانه از بازداشتهای جدیدو پیشرفت‌نهضت،محیط پرهیجان و شوق آمیزی‌برایمان‌بوجود می‌آورد . مباحثه ها وگفتگوها تقریباً تمام وقت مارا پرمیکرد . تقریباً هیچ‌وقت برایم نمی‌ماند که به‌کتاب خواندن یا بیك‌کار دیگر بپردازم . پیش ازظهر هایم را بانظافت زندانمان که‌آن‌را باآب‌تمیزمی کردم وباشستن‌لباسهای پدرم وخودم‌و باکار کردن باچرخ‌ریسندگی وبافندگی میگذراندم . آنوقت فصل زمستان بود که درهندوستان شمالی بهترین فصول سالست . درهفته‌های اول بما اجازه دادندکه برای داوطلبان کنگره مان بخصوص‌برای بیسوادها کلاسها ودروسی ترتیب دهیم وزبانهای اردو وهندی وسایر مواد را بایشان بیاموزیم بعدازظهرها والیبال بازی میکردیم [۱]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ در آنزمان افسانهٔ خنده‌آوری در روزنامه‌ها انتشار یافت‌که نظایر آنهم‌گاه بگاه منتشر میشد. بنابرآنچه این روزنامه‌ها نوشتند « سرهارکورت بتلر» استاندار «ولایات متحده» برای پدرم مشروبات

کم کم مقررات شدید تر وخشن تر شد . دیگر بما اجازه نمیدادند که از زندان خودمان خارج شویم و پیش داوطلبان خودمان برویم . طبعاً دروس هم ممنوع گردید . دراین اوان یعنی در اول ماه مارس (۱۰ اسفند) بود که من آزاد شدم . شش یاهفت‌هفته بعد درماه آوریل (اواخر فروردین) که‌دوباره بزندان‌افتادم‌وضع بکلی عوض‌شده بود. پدرم را بزندان «ننی‌تال» منتقل کرده بودند و کمی بعد ازرفتن اومقررات جدیدی را باجرا گذارده بودند . دراین وقت تمام زندانیان کارگاه بافندگی ـ که محل زندان سابق ما بود ـ درمحوطهٔ آخر زندان و در بندهائی که ازاطاقهای کوچك ومجزا تشکیل میشد بسرمیبردند وهرنوع ارتباط میان آنها شدیداً ممنوع شده بود . طبق مقررات جدید هرزندانی درهرماه فقط اجازهٔ یك بارمکاتبه و یك بار ملاقات باکسان خود راداشت . وضع غذا،هرچندهم که مقداری غذا های اضافی ازخارج‌میرسید ، خیلی بدترشده‌بود .

در بندی که مرا محبوس ساختند ما درحدود پنجاه‌نفربودیم که تقریباً برروی هم انباشته شده بودیم وفاصلهٔ هردوتخت‌زندانی کمتر ازیکمتر بود.خوشبختانه‌من‌تقریباًهمه‌را میشناختم ودرمیان آنهاعده‌ئی ازدوستانم بودند.امانبودن‌کامل‌زندگی‌خصوصی‌وشب‌وروزرا دائماً درمیان دیگران بسربردن خیلی‌زود تحمل‌ناپذیرشد . صرف‌نظرازاین ناراحتی‌ها، حقارت‌ها وتحریکهای دائمی،تمام زندگی‌ما دائماً زیرچشم وگوش همه قرار داشت و حتی امکان یك‌لحظه استراحت دریك‌گوشهٔ آرام ومطمئن وجود نداشت . مستراح و روشوئی ولباسشوئی دسته‌جمعی‌وعمومی بود.راه‌پیمائیهای سریع وتند برای حفظ‌سلامتی که گرداگرد بندصورت‌میگرفت،گفتگوها و مباحثه‌ها که گاهی باندازه‌ئی خسته کننده میشدکه دیگرهیچکس نمی‌تولنست یك موضوع قابل‌توجه را مطرح سازد ، همه خسته کننده میشد . درواقع‌این‌یك نوع زندگی‌خانوادگی بود که دربدترین وضعی‌جریان داشت وصدبرابر بزرگترشده‌بودبدون‌آنکه‌لطف‌های‌زندگی خانواده هم درآن باشد . تمام این‌ها درمیان مردمی ازهمه نوع وبا همه‌گونه سلیقه میگذشت . این وضع برای هریك‌ازما یك‌حالت تحریك عصبی شدید ایجاد میکرد . چه‌بارها که عطشی شدید برای یك‌لحظه تنهائی احساس میکردم وبرایم میسر نمیشد.بعدها ، درطول سالهای زندانهای انفرادی، دیگر نه‌تنهائی ونه زندگی مجزاوخصوصی راکم‌داشتم زیرا درزندانهای بعد بارها برایم اتفاق افتادکه ماهها گذشت وهیچکس‌را، جزگاه‌بگاه یك‌زندانبان‌بامامور زندان‌را، ندیدم وچقدر آن وضع برای آزمایش اعصاب دشوار وطاقت فرساست . در

و شامپانی بزندان فرستاده بود. در حالیکه نه «سرهارکورت» چیزی برای پدرم فرستاد و نه کس دیگری برای او شامپانی یامشروب الکلی دیگری آورد . حتی پدرم از چندی پیش ، یعنی بعد از آنکه کنگره «عدم همکاری» را تصویب کرد ومبارزهٔ جدی آغازشد اصولا مشروبات الکلی‌را ترك کفت وهرگز چنین مشروباتی نمینوشید.

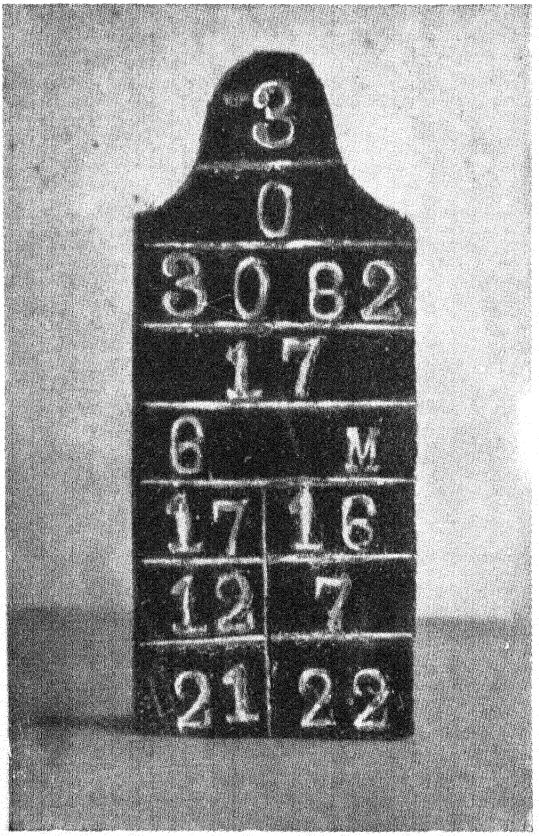
این دورانها برای بودن بایکنفر دیگرعطش داشتم . بارها برایم اتفاق میافتادکه با حسرت واندوه روزگار زندگی ناراحت سال۱۹۲۲ درزندان لکنهو راآرزو میکردم. درعین حال بخوبی میدانستم که ازاین‌دونوع زندگی نوع دوم وتنهای آن برایم مرجح است منتها بشرط آنکه لااقل اجازهٔ خواندن ونوشتن بمن‌داده میشد .

بااین همه باید بگویم که دردوران دومین زندانم همزندانها خود را فوق العاده شایسته ومطبوع نشان دادند . ما همه باهم تفاهم‌کامل داشتیم . منتها گاه‌بگاه از آنهمه باهم‌بودن‌خسته میشدیم . تنها مورد آسایش معنوی وتنهائیم که میتوانستم ازآن استفاده کنم مواقعی بود که ازبند بیرون می‌رفتم ودرحیاط محوطهٔ زندان مینشستم . ایـــن کار معمولا شدنی‌بود . زیرا فصل باران‌های موسمی‌فرا رسیده بود واغلب آسمان ابرداشت. ومن باتحمل هوای گرم وباران‌های ریزهرچه ممکن بود دربیرون میماندم .

درفضای آزاد برروی‌زمین درازمیکشیدم وآسمان‌وابرهارا نگاه میکردم . هرگز تاآن زمان زیبائی سحرآمیز آنها ، رنگهای‌آنها وحرکات وتغییرشکل‌یافتن‌آنها را تا آن اندازه درك نکرده بودم .

« آه که نگریستن تغییرات ابرها ،
که ازصورتی بصورتی‌درمی آیندچه‌زیباست .
« وچه خوش‌است که‌انسان‌بیاساید
وجمال‌پرشکوه زمان را نظاره‌کند .

امابرای‌ما،زمان زیبا وپرشکوه نبود بلکه برعکس صورت باری طاقت فرسا را داشت . بااینهمه ، آن ساعات انزوائی که درفصل باران‌ها بتماشای مناظرمتغییر آسمان وتماشای ابرها میگذراندم برایم ازخوشی ونشاط وتسکین لبریزبود . درخود لذت یك اکتشاف جدید یاچیزی شبیه‌آنرا احساس میکردم و چنین بنظرم میرسید که از زندان خود ببیرون میگریزم وآزاد میشوم . نمیدانم چرا ، اماآن فصل‌بـــاران‌های مـــوسمی ، تأثیرفوق‌العاده‌ئی درمن گذاشت‌بطوریکه هرگز نه‌پیش ازآن چنین تأثیری ازآن‌داشتم ونه بعدازآن . بارها طلوع خورشید را برروی‌کوهستان‌ها یا دردل دریاها دیده بودم وازآن‌لذت برده بودم . بارهادرآن زیبائی‌های پرعظمت غوطه خورده‌بودم وازاحساس آن لحظات پرشکوه وجلال منقلب شده بودم . بارها درآن مواقع‌به تفکرات گوناگون پرداخته بودم واحساسات وهیجانات‌لطیف مرا درخود گرفته بود . اما درزندان نه‌طلوع آفتاب برایمان وجود داشت‌ونه غروب . افق بروی مابسته بود . صبح وقتی پرتوهای سوزان آفتاب دیوارهای زندان ما را داغ میکرد دیگرخیلی دیـربود . چشم بیهوده میکوشید اندکی رنگ درصحنهٔ آسمان جستجو کند ولی عاقبت دربرابر منظرهٔ نفرت‌



شمارهٔ زندانی

این شماره که‌بر روی چوب حك شده، شمارهٔ زندانی نهرو در نخستین دوران زندان‌اوست

انگیز ودائمی دیوارهای کثیف وبندهای زندان خودرا بیك لاقیدی آرام وکسل کننده میسپرد ولی عطش درونی برای روشنائی ورنگ آرام نمیگرفت بطوریکه در برابر منظرهٔ نشاطانگیز در هم‌آمیختن ابرها که در آسمان بارانی برروی هم می‌غلطیدند، و دربرابر ازهم بازشدن آن‌ها واشکال شگفت‌انگیز وخیالپروری که پیدا میکردند و دربرابر آن تغییررنگها وحالتها ازشگفتی وخوشی مبهوت میماندم وساعتها با جذبه وشوق وهیجان آنها را تماشا میکردم. گاهی ابرها ازهم میدریدند وازپنجره‌ئی که میان آن‌ها بوجودمی آمدحالت‌فوق‌العاده‌زیبائی که مخصوص این‌فصل است بنظرمیرسید. یك گستردگی لاجوردی‌وبی‌انتها با عمقی خیال‌انگیز، همچون یك پرتو گریزان برروی یك دورنمای بی‌پایان جلوه میکرد.

کم کم رژیم جدی‌ترومقررات سخت‌تر وشدیدتر میشد. دولت که به‌حدت واهمیت نهضت ما پی‌برده بود میخواست درمقابل گستاخی وبیباکی‌مبارزهٔ ما تمام قدرت وشدت مقاومت خودرا نشان دهد. برقراری مقررات جدید وطرز اجرای‌آن‌ها تصادماتی میان مقامات زندان وزندانیان سیاسی بوجود میآورد. درمدت چندماه‌تمام‌ما زندانیان‌سیاسی بعنوان اعتراض، ازهرنوع ملاقات خودداری کردیم وتنها درزندان ما صدها نفرزندانی سیاسی بود. مقامات زندان درمیان ما بجستجوی محرکین این‌اعتراض پرداختند وهفت نفر ازما را بانتهای زندان وبجائی که ازبندهای دیگردور بود منتقل کردند.

درمیان کسانی که از دیگران جدا ساختند اشخاص زیر بودند: پرشوتام داس ـ تاندون، مهـا دودسای، جرج جوزف، بالکریشنا شارما، دواداس گاندی، وخودمن.

مارا بیك‌بند خیلی کوچکتر بردند که طبعاً ناراحتی‌های بیشتری داشت. امامن‌از این‌تغییرمجموعاً ناراضی نبودم‌زیرا دیگرمثل سابق برروی هم انباشته نبودیم وآرامش بیشتری داشتیم. دراینجا، تنها ماندن ممکن بود وما برای خواندن وکارکردن فرصت پیدا میکردیم. امادیگر رابطهٔ ما باخارج وبارفقای داخل زندان که در بندهای دیگر بودند قطع گردید. «سیاسی‌ها» ازآنپس‌دیگراجازهٔ دریافت وخواندن روزنامه‌نداشتند.

روزنامه‌ها دیگر بمانمیرسید اما این‌وضع مانع‌آن نمیشد که اخبار همانطور که‌در زندانها مرسومست بطرق مرموز بماهم برسد. ملاقاتها ونامه‌های ماهیانه اطلاعات مختصری بما میرساند وما بخوبی میدیدیم که در بیرون نهضت در حال قهقرا ست، دوران معجزنمائیها گذشته بود و چنین بنظر میرسید که پیروزی برای مدت نامعلومی عقب نشسته است. کنگره منشعب شده بود. دوگروه مخالف بوجودآمده بود که یکی هوادار تغییربرنامهٔ‌کار کنگره بود ودیگری باتغییرات جدید مخالف بود. گروه اولی زیررهبری «دیشبندوداس» و پدرم خواستار آن بود که کنگره در انتخابات شوراهای

مرکزی وایالتی شرکت جوید و حتی‌المقدور در این مجامع اکثریت را بدست آورد. گروه دوم تحت رهبری «راجاکو پالاچاری»[۱] هوادار آن بود که برنامهٔ سابق عدم همکاری مداومت یابد. گاندی‌جی در آنوقت در زندان بسرمیبرد. تمام آرمانهای عالی و هدف‌های بزرگی که مارا گرم کرده و همچون موج عظیمی بحرکت آورده بود بخاطر جدالها و کشمکشهای حقیر وناچیز وبخاطر رقابت ومبارزه در راه کسب قدرت، تیره و تباه میشد. همهٔ ما میفهمیدیم که اقدامات تهور آمیز و گستاخانه موقتی، که تحت تأثیر شوق وهیجانات مبارزهٔ موفقیت‌آمیز صورت میگیرد، درمقابل دنبال کردن اقدامات عادی روزانه درموقعی که نخستین تب‌های گرم پیروزیهامیگذرند بطور نسبی آسانتر وساده‌تر هستند. اخباری که ازخارج میرسید بطور محسوسی شهامت مارا تضعیف میکرد و این وضع که برروحیهٔ متلون ومتزلزلی که ازاقامت ممتد درزندان پیدا میشود علاوه میگشت زندگی مارا دشوارترمیساخت، بااین همه ما از این فکر که بدون ترس وبیم ازعواقب کار، وظیفهٔ خودرا مردانه انجام داده‌ایم وشرف وشایستگی خودرامحفوظ نگاه داشته‌ایم درقلب خود احساس رضایت میکردیم. درنظرما آینده درمیان ابرهای تیره پنهان‌شده بود اما میدانستیم که درهرصورت و بهرشکل که باشد سرنوشتی که ظاهراً در برابر بیشتر ما قرارداشت آن بود که بهترین و روشن‌ترین سالهای عمرمان در زندان بگذرد. ما زندانیان اغلب دربارهٔ این موضوعها باهم صحبت میکردیم. مخصوصا بخاطردارم که وقتی با «جرج جوزف» حرف میزدیم باین‌قبیل نتیجه‌گیریها میرسیدیم. از آنزمان به بعد «جوزف» دیگرخیلی ازمادورشده است واغلب بانتقاد ازاعمال وفعالیت‌های ما میپردازد. نمیدانم آیا اکنون آنحرفها راکه درآن شب پائیزی در زندان لکنهو با هم میگفتیم بخاطر دارد؟

بعدازچند وقت بالاخره کار، ورزش، وتمرین بدنی هم، دیگرپرایمان‌صورت یك‌امر یکنواخت وخسته کننده وتحمیلی‌را پیدا کرد. برای اینکه بدنمان ازشکل نیفتد وحرکتی کرده باشیم، عادت کردیم که هرروز مقداری دراطراف محوطهٔ زندان بدویم. یااینکه دوبدو، مثل گاوهائی که درزیریوغ بگاوآهن می‌بندند خودرا به‌طناب به‌بندیم وباسطل بزرگ مسی ازچاه آب بکشیم. باین‌ترتیب میتوانستیم یك باغچهٔ کوچك سبزیکاری را که در محوطهٔ زندان خود بوجود آورده بودیم آبیاری کنیم.

همچنین بیشترما هرروز باچرخ ریسندگی کارمیکردیم. باوجود این درجریان آن روزهای زمستان وشبهای دراز و بی‌پایانش سرگرمی اساسی من مطالعه بود. هربارکه

---

۱ ـ راجاکوپالا چاری ـ از رهبران معروف کنگره است که درسال ۱۸۷۹ متولد شد. بعلت فعالیت‌هایش اورا «گاندی جنوب» مینامیدند درسال ۱۹٤۷ که هند استقلال یافت مقام فرمانروای کل هند را بدست‌آورد ـ م.

رئیس زندان برای بازدید می‌آمد کتابی دردستم میدید. ظاهراً این علاقهٔ من به کتاب، اعصاب اورا ناراحت میساخت وعاقبت هم یکروز دراین‌باره بمن تذکرداد و اضافه کرد که خوداو کتاب و آموزش‌راسالها پیش، یعنی‌ازسن‌دوازده‌سالگی رها کرده بود ! بدون تردید این تـرك مطالعه و بیسوادی برایش بسیارمفید واقع شده بود و او را از زحمت فهمیدن ورنج‌بردن مصون وراحت نگاه میداشت. اویك سرهنگ محترم انگلیسی بود! شاید هم‌کاملا بهمین جهت‌بود که باوترفیع ودرجه داده‌بودند و بمقام بازرس‌کل زندانهای «ولایات متحده» ارتقاء یافته بود !

شبهای دراز زمستان وپاکی آسمان هندما را برآن میداشت که دیدگان خود را بسوی ستارگان بلندکنیم وباکمك نقشه‌های نجومی، ستارگان ومجموعه‌های آسمانی را بشناسیم. شبها و شبها درکمین طلوع فلان ستاره میماندیم و موقعی که ظاهر میشد احساس مسرت‌بخش و نشاط‌انگیزی در خود می‌یافتیم. انگار که یك آشنای قدیمی را باز می‌یابیم.

بدین‌ترتیب زمان میگذشت، روزها بهفته‌ها وهفته‌ها بماهها تبدیل‌میشد وعاقبت‌با یکنواختی کسالت‌آمیز این‌زندگی تهی و بیفایده عادت میکردیم. امادرخارج تمام بار وفشار بردوش خانواده‌های ما و بخصوص زنان یعنی مادران، همسران و خواهران ما می‌افتاد. برای‌آنها دوران انتظار، درازو طولانی بود.حتی‌آنها ازآزادی خودناراضی بودند زیرا فکراینکه موجودات عزیزی درپشت‌میله‌های زندان دارند آزادیشان راتلخ وناگوار میساخت.

کمی بعداز نخستین بازداشت مادردسامبر ۱۹۲۱ پلیس دیگرعادت کردکه مرتباً به «آنندبهاوان» منزل‌مسکونی‌ما درالله‌آبادسری بزند. پدرم و من هرکدام‌بجریمه‌های متعدد محکوم شده بودیم وسیاست کنگره این‌بود که همهٔ مردم راوادارسازد که دراین قبیل‌مواردازپرداخت جرائم خودداری کنند وجریمه‌ئی راپذیرند ونپردازند ولو بزندان بروند. بدین‌قرار پلیس هـرروز می‌آمد ویکی از اثـاثیه را بدنبال دیگری میبرد. «ایندیرا» دخترك کوچکم که چهارساله بود مخصوصاً ازاین غارت دائمی پلیس سخت عصبانی میشد وباکمال نفرت خود نسبت به‌پلیسها اعتراض میکرد. خیلی نگرانم که مبادا این تأثیرات زودرس در و نسبت به‌هرنوع پلیس احساسات شدید و تنفر آمیزی بوجود آورده باشد.

در زندان با تمام قوا میکوشیدند تا ما را از زندانیان عادی جدا نگاهدارند. «سیاسی‌ها» معمولا در بندهای مخصوصی از زندان محبوس میشدند. اما درعمل، جدا نگاهداشتن کامل سیاسی ها از زندانیان عادی غیرمقدور بود. ما اغلب با ایندسته از

زندانیان وارد تماس میشدیم وعلاوه برآنچه خودمان می‌فهمیدیم از آنها دربارهٔ وضع زندان‌ها اطلاعاتی بدست‌می‌آوردیم. تمام گفتگوها، داستانهائی‌ازخشونت‌های‌تجاوزآمیز، رشوه‌خواری وفساد مأمورین زندان بود. وضع غذا بشکل هول‌انگیزی بدبود. باتمام کوششی که برای خوردن آن‌بکار میبردم نمیتوانستم بآن دست بزنم. کارمندان زندان رویهمرفته هیچ صلاحیتی برای این‌کار نداشتند وحقوقشان بسیار ناچیز بود اما در مقابل میتوانستند بعناوین مختلف جیبهای زندانیان یا خانواده‌هایشان را خالی کنند و از این راه بردرامد خود بیفزایند. تکالیف ومسئولیت های مدیر ومعاونین و نگهبانان زندان طبق «مقررات رسمی» بقدری مختلف وزیاد بود که هیچکس نمیتوانست ازروی وجدان وصلاحیت تمام آنها را بانجام رساند. در« ولایات متحده » ومحتملا در تمام ایالات، روشی که ادارات زندان دنبال میکردند بهیچوجه برای اصلاح اخلاقی وروحی زندانیان یاآموزش پیشه وحرفه‌ئی بایشان‌نبود. کاردرکارگاههای زندان هیچ هدف دیگری‌جز فرسودن وخسته کردن زندانیان نداشت وبطوری صورت میگرفت که در آنها ترس و وحشت ایجادکند وایشانرا باطاعت کورکورانه وادار سازد.[۱] هدف نهائی این بود که وقتی‌زندانی اززندان بیرون می‌آید چنان ترس ووحشتی از زندان داشته باشدکه دیگر بجرم وجنایتی نپردازدونخواهد دوباره بزندان برگردد. اگر بعدها وضع کمی بهترشد و اگرغذا، لباس، وسایرچیزها کمی بهبودی یافت تا اندازهٔزیادی مربوط بفعالیت‌هائیست که زندانیان سیاسی بعداز رهائی از زندان درخارج بعمل می‌آوردند. همچنین بر اثر فعالیت‌آنها حقوق‌نگهبانان زندان‌افزایش یافت وکوشش‌مختصری بعمل‌آمدکه بکودکان وبجوانان زندانی‌خواندن‌ونوشتن آموخته شود. این تغییرات جالب‌توجه بودامامشکلات

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ ماده ۹۸۷ از مقررات زندان در « ولایات متحده » که اکنون از چاپ جدید مقررات زندان حذف گردیده میگفت: «کار درزندان باید پیش‌از هرچیز هدفش تنبیه ومجازات زندانی باشد نه‌فقط کارکردن. منظور بهیچوجه این نیست که اینکار جنبهٔ آموزشی واصلاح کننده داشته باشد بلکه هدف‌کار در زندان آنست که صورتی خسته‌کننده و طاقت فرسا داشته باشد و موجب بیزاری او از زندگی زندان و اعمال ناشایست آینده بشود.»

این‌ماده واین نوع مقررات را میتوان بامواد قانون جنائی جمهوری فدراتیو روسیه شوروی مقایسه‌کردکه چنین است :

ماده ۹ ـ « مقرراتی‌که برای دفاع اجتماعی صورت میگیرد هدفش این نیست که هیچ نوع رنج جسمانی یاتوهینی نسبت بشخصیت وارزش انسانی متهمین واردسازد وبهیچوجه نباید معنی انتقام وکیفررا داشته باشد. »

ماده ۲۶ ـ « محاکمه‌که بمنظور حمایت از منافع اجتماعی صورت میگیرد باید بدون هرنوع شکنجه انجام پذیرد ونباید عکس‌العملهای جنائی ایجادکند وباموجب رنج بیش‌از اندازه گردد. »

اساسی و عیوب کلی را رفع نمیکرد و باز هم همان روحیهٔ قدیمی در مأمورین زندان باقی ماند .

اکثریت عظیم«سیاسی‌ها» هم می‌باید همان‌مقررات راکه به‌زندانیان‌جنائی‌وعادی تحمیل میشد تحمل کنند و با آنها نیز بهمان ترتیب رفتار میشد . اگر به آنها حقوق و امتیازات خاص داده میشد از اینجهت بود که ایشان خیلی هوشیارتر و سرسخت‌تر از دیگران بودند. خیلی کمتر اجازه میدادند که مورد استفاده واستثمار مقامات زندان‌قرار گیرند و بآسانی نمیگذاشتند که پلیس و زندانبان‌ها پولهایشان را غارت کنند . طبعاً آنها درارتباط بامأمورین‌زندان نظم وانضباطرارعایت‌میکردند ونمیگذاشتند که به بهانهٔ عدم رعایت نظم و انضباط مورد تجاوز و بهره‌برداری واقع شوند . یکبار بخاطر یکی از همین خطاهای انضباطی یك پسرجوان پانزده شانزده‌ساله بنام «آزاد» به شلاق‌خوردن محکوم شد . اورا برهنه به چوب شکنجه بستند وهر بار که ضربات شلاق برروی گوشت بدن اوفرومی‌آمد صدای‌او بخوبی شنیده میشد که فریاد میزد . «مهاتماکاندی کی‌جای!» (حضرت گاندی زنده‌باد !) واین فریادهای اوتاوقتی که ازحال رفت وبیهوش شدبگوش میرسید . بعدها این پسربچهٔ آنروز یکی از رؤسای نهضت تروریستی در ایالت شمالی هندگردید

۱۴

آزادی دوباره

درزندان انسان محرومیتهای بسیاردارد اما چیزیکه بیرحمانه‌تر از همه او را رنج میدهد نبودن صدای زنانه و خنده‌های کودکانه است . معمولاً گوش در چنین جاها حال خوشی ندارد . صداها همه خشن وتهدیدکننده هستند .کلمات ، خشونت‌آمیز و مخصوصاً با فحش ودشنام آمیخته است. بخاطردارم که یك روزمیل عجیب وشدیدی درخوداحساس کردم : درزندان لکنهوبودم و ناگهان بنظرم آمد و حساب کردم که هفت یا هشت ماه میشود که صدای پارس کردن یك سگ را نشنیده‌ام !

روز ۳۱ ژانویه ۱۹۲۳ تمام «سیاسی‌ها»ی زندان لکنهورا آزادکردند. ماقریب دویست نفر بودیم که جزواینده‌سته حساب میشدیم. تمام کسانیکه دردسامبر ۱۹۲۱ یااوائل ژانویه ۱۹۲۲ بیکسال یاکمترمحکوم شده بودند تا اینوقت دوران زندانشان بپایان رسیده بود . فقط زندانیانی که محکومیتهای بیشترداشتند یا دوباره بزندان برگشته بودند هنوزباقی بودند . این آزادی ناگهانی اسباب تعجب فوق‌العادهٔ ماگردید زیرا تا آنوقت موضوع عفوعمومی سابقه نداشت . راست است که شورای ایالتی‌قطعنامه‌ئی‌در این‌باره‌تصویب کرده بود اما مقامات اجرائی دولت باین چنین قطعنامه‌ها کمتر توجه و اعتنا میکردند . حقیقت اینست که لحظه و موقع مناسبی برای دولت فرا رسیده بود . « کنگره » که سرگرم جدالها و کشمکشهای داخلی شده بود دیگر دولت را مضطرب نمیساخت . ازرؤسا ومبارزین مشهورعدهٔ خیلی کمی درآنوقت درزندان بودند . بنابرین چنین اقدامی برای ایشان اهمیت زیادی نداشت وحتی تظاهر دوستانه و ملاطفت آمیز و بدون خطری هم بشمارمیرفت .

وقتیکه انسان‌ازدرزندان بیرون‌میآید وزندان‌پشت‌سرباقی می‌ماند یك نوع‌احساس سبکی وشادی وسیعی روح را پرمیکند . درموقع تماس با دنیای خارج، نخستین‌عکس‌العملها به‌یك‌نوع‌هیجانات جنون‌آمیزشبیه و نزدیك میشود . اما برای ما این شادی عظیم

دورانش بسیار کوتاه بود . وضع سیاسی درداخل کنگره خیلی تشویق کننده و امید ـ بخش نبود. ما بجای آرمان‌ها وایده‌آلها با تحریکات ودسته بندیها روبرومیشدیم. دسته‌های مختلفی که در داخل کنگره ایجاد شده بود سعی داشتند با همان مانورها و تحریکات و کارهائی که سیاست را بصورت کلمه‌ئی نفرت‌انگیز در آورده است در داخل کنگره هم عمل کنند .

من شخصاً اعتقاد نداشتم که کنگره در انتخابات شوراهـا شرکت کند و بنظـرم میرسید که این اقدام بطوراجتناب ناپذیربیك سیاست و تاکتیك سازشکارانه و انحراف ازهدفها منتهی خواهد شد. اما درعمل هم هیچ نوع برنامهٔ سیاسی دیگری که متناسب با آن وضع کشور باشد بنظر نمیرسید .

کسانی که‌هوادار مداومت روش‌سابق وعدم تغییر برنامه وعدم شرکت‌درانتخابات بودند برروی یك «برنامهٔ مثبت» تکیه میکردند و عقیده داشتند که بـاید با توده‌هـای مردم تماس گرفت وافکارایشانرا برای فعالیتهای مجددواصلاحات اجتماعی آماده ساخت اما کسانی که بشرکت توده های مردم در امور اهمیتی نمیدادند و تصور میکردند که با فعالیتهای سیاسی هم میتوان بهبودی در اوضاع بوجود آورد میگفتند اکنون که یکدورهٔ فعالیت واقدام وسیع وتوده‌ئی بلااثر بپایان‌رسیده است باید به‌یك دوران فعالیت‌پارلمانی وسیاسی پرداخت وازاین وسیله استفاده کرد وباین جهت عقیده داشتند که باید روش را تغییرداد ودرانتخابات شرکت کرد و به مجمع قانونگزاری و شوراهای دولتی راه یافت ودرآنجاها بمبارزه پرداخت.رؤسای این دسته یعنی «دیشبندوداس» وپدرم اعتقادداشتند که این روش جدید برای سازش و همکاری با دولت نخواهد بود بلکه برای آنست که فرصتی بدست‌آیدوازدرون‌این مجامع‌دولتی بوسیلهٔ‌استرو کسیون‌ومخالفت ، بمبارزه با دولت ادامه داده شود .

آقای داس همیشه‌عقیده داشت که باید درمجامع قانونگزاری ودرشوراهای‌دولتی شرکت کرد ودر داخل آنها بمبارزه با دولت‌پرداخت. پدرم هم کما بیش چنین نظـری داشت. اگردرسال ۱۹۲۰ تحریم شرکت درانتخابات ودرمجالس را پذیرفت از آن‌جهت بود که میخواست نظر گاندی‌جی را پذیرفته باشد وبر نظرشخصی خویش مقدم بدارد . او میل داشت که با تمام قدرت خود بمبارزه پردازد و تنها راهی که در آنوقت بنظرش میرسید این‌بود که نظر گاندی جی‌را بپذیرد. درآن زمان‌عدهٔ زیادی ازمبارزین جوان‌ما سرمشق‌روشهای‌مبارزهٔ نهضت«سین‌فاین»ایرلندی‌را بنظرمی آوردند که پس‌از بدست‌آوردن اکثریت کرسی‌های‌پارلمان ازشرکت‌درمجلس‌خودداری کردند. بخاطردارم که‌من‌خوددر تابستان‌سال ۱۹۲۰ اتخاذاین روش جدید بایکوت‌وتحریم‌وعدم‌همکاری‌را بگاندی‌جی پیشنهاد

میکردم‌اما اوتزلزل ناپذیر باقی‌ماندواین‌روش‌را نپذیرفت.«محمدعلی»هم که‌ازسفراروپا همراه هیئت نمایندگی برای مسئلهٔ خلافت برگشته بود روش مبارزهٔ نهضت «سین‌فاین» را ترجیح می‌داد . اما درآنزمان این قبیل نظریات فردی که پیشنهاد میشد اهمیت‌زیادی پیدا نمیکرد وعاقبت نظریات گاندی‌جی درآخرین مرحله مورد تصویب عمومی قرار گرفت . اوپدرورهبرنهضت بود و همه عقیده داشتند که باید دست او را برای هر اقدام باز گذاشت . مهمترین انتقاد اوبروش مبارزهٔ «سین فاین» صرفنظرازاینجهت که ممکن بود بعملیات خشونت آمیزمنتهی شود این بود که توده‌ها چگونگی این مبارزه را خیلی دیرترومشکل‌تراز دعوت بایکوت وتحریم کامل وعدم شرکت در انتخابات می‌فهمیدند و درک میکردند . این موضوع که اشخاصی انتخاب بشوند برای اینکه بعداً در شوراهـا شرکت نجویند درأذهان عمومی حالت ابهام وگیجی بوجودمی‌آورد. بعلاوه درکشورما وقتی کسانی بنمایندگی انتخاب شدند اغلب‌مجذوب جذبات مجامع رسمی میشوند وخیلی بزحمت میتوانند ازشرکت درآن‌ها صرفنظروخودداری کنند . نهضت ما نه انضباط و نه قدرت لازم را داشت که بتواند مـدت درازی مانع آن گردد که نمـایندگان منتخب در جلسات شوراها ومجالس شرکت کنند. ضعف‌روحیه‌ها، بصورت تجزیهٔ کامل نیروهای ما درجهات‌مختلف، جلوه گرمیشد . دولت با هزاران وسیلهٔ مستقیم یا غیر مستقیم میتوانست ازطریق شوراها بنفع خود استفاده ببرد !

این استدلالها پرارزش بود . درعمل هم وقتی که درسال‌های بعد «حزب‌سواراج» درشوراها شرکت کرد تجربه‌صحت‌این استدلال‌هارا تأیید کرد . با اینهمه میتوان‌تصور کرد که اگر کنگره درانتخابات سال ۱۹۲۰ بفکر بدست آوردن اکثریت کرسیهامیافتاد وضع مستحکمی بدست میآورد زیرا مسلماً با هواداری‌کاملـی که نهضت خـلافت نسبت بکنگره نشان میداد میتوانست تقریباً تمام کرسیها را در«مجلس مرکزی» ودر«شوراـ های ایالتی» بدست آورد . امروزکه این سطوررا در زندان مینویسم (اوت ۱۹۳٤) یکباردیگرصحبت شرکت درانتخابات و تعیین نامزدهائی ازطرف کنگره برای شرکت درشوراها ودر پارلمان مطرح است . اما از سال ۱۹۲۰ تاکنون حوادث فراوانی روی داده است ودراوضاع سیاسی و اجتماعی ما شکافهای عمیقی ایجاد شده است و در نتیجه موفقیتی که کنگره بدست خواهد آورد مسلماً هرگز پای موفقیتی کـه در سال ۱۹۲۰ میتوانست داشته باشد نخواهد رسید .

وقتی که اززندان بیرون آمدم بهمراهی عدهٔ دیگری ازدوستان‌تمام نیروهای خود را برای نزدیکتر ساختن دوگروه رقیب که در داخل کنگره بوجود آمده بود اختصاص دادم اما بیهوده . ماجرای تغییریا عدم تغییر برنامه وضع تأثر انگیزی پیدا کرده بود که

برایم رنج‌آور بود . بعنوان دبیر کمیتهٔ ایالتی کنگره در«ولایات متحده» بسازمان دادن نهضت پرداختم بعد ازحوادث وتکان‌های سال قبل اکنون‌کار خیلی زیاد بود . خیلی کار میکردم اما بدرستی نمیدانستم چه میخواهم بکنم و بکجا میروم . در روح و فکرم یك حالت تردید وتزلزل عظیم راه یافته بود . با وجود این بزودی یك میدان عمل جدیددر برابرم گسترده شد. چند هفته بعد ازآزادی اززندان ملاحظه کردم که دررأس شهرداری الله‌آباد قرار گرفته‌ام . انتخاب من برای این مقام بقدری سریع وغیرمنتظره بود که‌حتی سه چهار ساعت پیش از اینواقعه هیچکس اسم مرا نبرده بود و شاید تصور هم نمیکرد که من برای این مقام نامزد شوم . درآخرین دقایق سازمان کنگره ملاحظه کرد که در داخل‌نهضت، من تنها نامزدی هستم که کما بیش شانس انتخاب شدن دارم .[۱]

اتفاقاً آنسال درسراسر کشورشخصیتهای نمایان و ممتازی که عضو نهضت کنگره بودند در رأس شهرداری ها قرار گرفتند : « چیتا رانجن داس » شهردار اول کلکته ؛ «ویتالبهای پاتل» رئیس سازمان شهرداری بمبئی،«سردارووالابهای پاتل»در احمدآباد. در ولایات متحده هم اغلب شهرهای بزرگ سر نوشتشان در دست اعضای کنگره قرار گرفت .

بزودی ادارات شهرداری با سازمانهای گوناگون ومختلفش علاقه وتوجه مرا به خود جلب کرد وهرروزوقتم را بیش ازپیش بآن اختصاص میدادم بعضی مسائل که برای شهرداری مطرح بود اشتیاق مرا برمی انگیخت بعد از مطالعهٔ این مسائل نقشه‌های وسیع و مفصلی برای اصلاحات طرح کردم . بعد ها متوجه شدم که شهرداریهای هند هم با سازمان آنروزیشان برای انجام نقشه‌ها و طرح های وسیع‌وبرای پیشرفتهای مادی میدان بسیار محدودی بود و امکانهای زیادی برای این قبیل اقدامات وجود نداشت . با وجود این پاکیزه نگاه داشتن شهروتسریع حرکت چرخ‌های ماشین اداری مقدور بود و با منتهای نیروی خود باین کار پرداختم . درهمان‌زمان‌کارهاومسؤلیتهای من درداخل کنگره هم سنگین‌ترو دشوارترشد . علاوه برسمت دبیر کمیتهٔ ایالتی ، سمت دبیرکل نهضت کنگره برای تمام هند هم بمن واگذار شد . مجموع این‌کارها مرا ناچار میساخت که هر روز پانزده ساعت کار بکنم و موقعی که شب فرا میرسید کاملا خسته و فرسوده بودم .

در اینجا باید چند کلمه هم دربارهٔ نخستین نامه‌ئی که پس از آزادی از زندان و

---

۱ ـ در هندوستان حتی در موقع تسلط انگلیسهاهم مثل عموم کشورهای دموکرات شهرداریها سازمان‌های ملی بود. شهردارها از طرف دولت باین مقام منصوب نمیشدند بلکه بوسیلهٔ مردم و از راه انتخابات عمومی تعیین میگشتند ـ م

مراجعت بخانه‌ام بنظرم رسید نقل کنم . این نامه از طرف «سر گریمود میرس» نوشته شده بود که مقام ریاست «دادگاه عالی» را در الله آباد بعهده داشت . نامه را پیش‌از آزادی‌من وظاهراً درحالی که‌مطلع شده‌بود که‌بزودی آزادخواهم‌شدنوشته بود. ازلحن صمیمانهٔ اووازاینکه در نامه‌اش از من دعوت کرده بود که بیشتر بملاقاتش بروم متعجب شدم . من اورا خیلی کم‌میشناختم. اودر سال ۱۹۱۸ یعنی درست درموقعی که من از کار وکالت دست کشیدم به الله آباد آمد . خیال میکنم مـن فقط یك محاکمه را در برابر او مطرح ساختم و آن هم آخرین کارم در دادگاه عالی بود . نمیدانم بچه جهت و بدون اینکه چیز زیادی در باره‌ام بداند ، بشخص من علاقمند شده بود . بقـراری کـه بعدها خودش بمن گفت اوتصورمیکرد که من درمبارزهٔ خود خیلی تند خواهم رفت ومیخواسته است که با اعمال نفوذ مناسبی درمن ، مرا بتحسین نظریات شایستهٔ انگلستان دربـارهٔ هند وادار سازد . تاکتیك و روش او ناگهانی و بدون مقدمه بود . او عقیده داشت که سیاستمداران افراطی هند بطورکلی بعلت رفتار خشن وتکبرآمیز انگلیسها در مجامع ودر سالن‌ها و هنگام برخورد با هندیها بصورتی در آمده‌اند که خشم وکینه ، آنها را بصورت ضد انگلیسی ودشمن انگلیس درآورده است . درواقع بسیاری ازانگلیسها تـا مدت زیادی اینطورفکرمیکردند . مثلا افسانه‌ئی شایع شده بود که حتی اشخاص جـدی هم آنرا قبول کرده بودند . بنابرین افسانه ، پدرمن بعلت اینکه یکباردرخواست کرده بود که بعضویت یك کلوپ انگلیسی پذیرفته شود و این درخواست قبول نشده بود . از «افراطیها» وضد انگلیسی‌هاشده بود !درحالیکه این افسانه سراپادروغ‌وبی اساس‌بود . درنظربسیاری از انگلیسها فقط مواردی از این قبیل ــ راست یا دروغ ــ بهانه و سبب ایجاد نهضت ملی هند بوده است. درصورتیکه درواقع پدرم ومن هیچ شکایت ونارضائی خصوصی ازاین قبیل نداشتیم.ازنظرفردی ما معمولا جزادب واحترام چیزی از انگلیسها ندیده بودیم . ما بـا آنها تفاهم‌کاملی داشتیم وبا اینهمه این روابط بدون هیچ تـردید مانع آن نمیشد که ما تابعیت وزیردست بودن ملی خود را نسبت بآنها احساس‌کنیم‌واز این جهت دراعماق قلب خود بغض ونفرتی نسبت به ایشان داشته باشیم . بـاید اعتراف کنم که روابط من با انگلیسها معمولا خوب بوده است مگربا آن‌کارمندان انگلیسی که میخواسته‌اند حالت حامی وبزرگتری بخود بگیرند . حتی دراین موارد هم روابط مـا همیشه خالی از لطف خلق و سازش نبود و محتمل است که با وجود عدم همکاری من با ایشان ، ارتباط من با آنها ازلیبرالها وسایرکسانی که همکاری سیاسی با اربابهای ما را میپذیرفتند، نزدیکتروبیشترهم بود .

«سر گریمود» بخیال خود می‌خواست ریشهٔ بیماری راعلاج کند و بوسیلهٔ برقراری

روابطی براساس صراحت وادب واحترام آنچه راکه بنظر او درما سبب بغض و عداوت شده بود ازمیان بردارد . مثلا به‌بهانهٔ مذاکره دربارهٔ یکی از عوارض شهرداری به ملاقات من‌می‌آمد و بگفتگو دربارهٔ موضوعهای دیگر می‌پرداخت. یکروز حتی از حد معمولی هم قدم فراتر نهاد و دربارهٔ لیبرالهای ما بسخن پرداخت . و آنها را عناصری همچون گوسفندمطیع ، خودخواه و خودپرست ، باروحیات وشخصیتهای ضعیف شمرد و حتی کلمات وعبارات خیلی شدیدتری بکار برد . وبعدهم بعنوان نتیجه گفت : « آیا تصور میکنید که ما برای آنها کوچکترین احترامی قائل هستیم ؟ » من از خود می‌پرسیدم که منظور اوازاین حرفها چیست و شاید میخواهد باین ترتیب مرا راضی و خشنود سازد . بالاخره سخن‌را بشورای دولتی جدید ومقامهای‌وزارت وفرصتی که این‌مقامها برای‌خدمت به‌کشور بدست میدهد کشانید . وگفت مثلا تعلیمات و آموزش عمومی یکی از مسائل مهمی است که درهند مطرح می‌باشد . آیا یك وزیر آموزش عمومی که درکارخودکاملا آزاد ومختار باشد امکان آنرا نخواهد داشت که سرنوشت میلیون‌ها نفر ازهموطنانش را تغییر بدهد ؟ ودردنبال حرفهای خود اضافه کرد که اگرفرضاً شخصی چون من که دارای ذکاوت واراده‌است وآرمانهای بزرگ وایده‌آل ونیروی اقدام هم دارد این‌مقام را درایالت قبول کند امکان چه‌اقدامات عظیم وگوناگون که دربرابرش نخواهد بود؟[۱]

اومرا مطمئن میساخت که درصورت قبول این‌مقام ، من اختیارکامل برای اتخاذ سیاستی که موردپسند خودم‌باشد خواهم داشت‌ومیگفت که اوخود اخیراً باحاکم‌انگلیسی دراین‌باره مذاکره کرده است . سپس گفته‌های خود را تعدیل کرد وگفت که طبعاً تمام این صحبت‌ها بهیچوجه جنبهٔ رسمی ندارد وفقط تصورات ونظریات شخصی او میباشد .

آنهمه پیچ‌وخم وآنهمه سیاستمداری برای این‌بود که چنین پیشنهادی بمن بشود ! این‌وضع اظهار مطلب خیلی اسباب تفریح وسرگرمی من میشد . امافکرهمکاری کردن بادولت ووزیرشدن دردستگاه‌دولتی انگلیسی نه‌فقط برایم قابل‌قبول نبود بلکه تصور ناپذیر ونفرت‌انگیزهم بود . بااین همه باید بگویم که همیشه یکی از هدفهای زندگی من این‌بوده است که بموقعیتی برسم که بتوانم یك‌کار اساسی ، مثبت و سازنده، بعهده بگیرم وانجام دهم . عمل‌منفی وخراب کننده ، تحریك کردن وعدم همکاری مثبت ، برای کسی که برای خود ارزش و احترامی قائل است ، بهیچوجه فعالیتهای عادی و طبیعی

---

۱ ـ هندوستان در دوران تسلط انگلیسها از ایالات و دولتهای متعدد تشکیل میشد که در بعضی از آن‌ها مجالس وشوراها وحتی‌کابینه‌های وزارت باوزیران هندی برای اموردراخلی وجود داشت وازجمله در «ولایات متحده» که شامل قسمت عمده‌ئی از نواحی شمالی واز جمله اله‌آباد میگردید دولتی وجود داشت ودراینجا صحبت پیشنهاد غیرمستقیم وزارت فرهنگ وتعلیمات عمومی دراین‌استان به‌نهرو درمیانست ـ م

نیست . باوجود این سرنوشت ماچنین است که برای رسیدن بسرزمین موعود ، و ساختمان مثبت میبایست اول از بیابانهای سنگلاخ و بی‌حاصل مبارزه وخرابی وکار بظاهر منفی عبور کرد . وشاید اغلب ما بهترین و پرارزش‌ترین سالهای عمروفعالیت خودرا با مبارزه و تلاش در میان این ریگزارهای متحرك بگذرانند . شاید فقط فرزندان یا نوادگان ما موفق شوند که بکارمثبت وسازنده بپردازند .

بدیهی است سمت وزارت درآنروزها درولایات متحده بسیار ارزان و ناچیز شده بود. دونفرازوزیران لیبرال که دردوران عدم‌همکاری کنگره برسرکار بودند برکنارشده بودند. هنگامیکه نهضت کنگره برای وضع موجوددولت شکل تهدیدکننده‌تر پیدا کرده بود ، دولت سعی کرد برای مبارزه با کنگره ازوزیران لیبرال استفاده کند . این قبیل عناصر درآنوقت مورد احترام دولت قرار گرفتند زیرا درآنروزهای خطرناك یاور و مددکار دولت بودند . ظاهراً آنها تصور کردند که این احترام دولت بایشان بعلت شایستگی خودشانست ودرك نمیکردند که این امر بخاطر عکس‌العمل دولت درمقابل حملهٔ عمومی کنگره میباشد . وقتی که آن حملات کنگره قطع گردید واوضاع آرام شد این وزیران لیبرال هم ناگهان درنظردولت بی‌اعتبارشدند وحتی ازکار برکنار گشتند . وزیران لیبرال از بی‌اعتنائی دولت آزرده بودند اما دولت به‌رنجش آنها اهمیت نمیداد و بزودی آنها را مجبور باستعفا ساخت . سپس دولت به‌جستجوی وزیران جدیدی پرداخت و در این کارهم خیلی زود توفیق نیافت زیرا عده‌ئی از لیبرالها که درشوراهای ایالتی شرکت داشتند خودرا برای اظهار همدردی نسبت بدوستان اخراج شده‌شان دور نگاهمیداشتند. جمعی دیگر ازاعضای شورامخصوصاً اززمین داران ومالکین بزرگ بودند ودرمیان آنها عدهٔ خیلی کمی بودند که مختصر معلوماتی داشتند و اغلبشان چیزی نمیدانستند و بدرد وزارت نمیخوردند . ازآنجا که کنگره شرکت درانتخابات ودرشوراها و پارلمان ودولت را تحریم کرده بودشورای دولتی ایالتی هم شکل عجیبی داشت. هیچ کس ازاعضای کنگره درآن نبود وعناصر بافهم وباسواد وشایسته درآن بسیار کم بودند .

داستانی بخاطرم هست ازیکنفر که درهمین اوقات یا کمی دیرتر در «ولایات‌متحده» نامزد وزارت شده بود . وقتی این مقام را به او پیشنهاد کرده بودند گفته بود که او آنقدر ها ابله نیست که ارزش خود را نشناسد . راست است که او مرد بسیار دانشمندی نیست اما خود را باندازهٔ کافی عاقل میداند و امیدوار است که مردم هم او را همینطور بشناسند . بنابرین چگونه دولت میخواهد که او مقام وزارت را بپذیرد و خود را در نظرعمومی مردی ابله و بیشعور معرفی کند ؟

این اعتراض تا اندازهٔ زیادی صحیح بود. زیرا وزیران لیبرال اغلب بسیار کوتاه

فکر بودند و اطلاعات فراوانی در امور اجتماعی و سیاسی نداشتند و این امر هم نتیجهٔ هدف‌های محدود و کوتاه ایشان بود. با وجود این آنها در شغل کارمندی دولت لیاقت داشتند و بخوبی میتوانستند کارهای بی معنی و جریان اداری را بخوبی بگردانند. در صورتیکه بعضی از اشخاصی که بجای آنها در ادارات بروی کار آمدند از طبقهٔ مالکین و زمینداران بودند که سواد و معلومات و اطلاعاتشان بسیار محدود بود. تصور میکنم که آنها فقط آن آنقدر سواد داشتند که میتوانستند بخوانند و بنویسند و نه بیشتر. ظاهراً دولت مخصوصاً چنین آقایانی را انتخاب میکرد و بکار میگماشت تا بی لیاقتی هندیها را بدنیا اعلام دارد. درواقع در بارهٔ آنها میتوان این شعر «ریچارد گارنت» را صادق دانست که میگوید:

«شانس و خوشبختی که نصیبت شده است علناً اعلام میدارد

که برای او هیچ چیز و هیچ کار غیر ممکن نیست.»

درهرحال این قبیل وزیران چه باسواد و چه بیسواد، آراء زمینداران و مالکین بزرگ را برای خود ذخیره داشتند و میتوانستند ضیافتهای عظیمی برای مقامات رسمی انگلیسی بر پا سازند. آیا برای پولی که از رعایا و دهقانان اجاره‌دار و فقیری که درحال نیمه مرگ بسر میبردند بازور گرفته میشد مصرفی بهتر از این هم وجود داشت؟...

۱۵

تردیدها و کشمکشهای درونی

خود را درفعالیتهای گوناگون غرق کرده بودم و میخواستم باینوسیله از چنگ مسائل بزرگی که درفکروروحم تزلزل وتردید بوجود میآورد بگریزم. اما چنین‌چیزی چگونه ممکن میشد؟ برخلاف میل واراده‌ام دائماً سؤالاتی در برابرم مطرح میگشت که هرگز نمیتوانستم جواب قانع کننده‌ئی برای آنها بیابم. کاروعمل برایم یك‌راه‌گریزشده بود ودیگرمثل سالهای ۱۹۲۰ و ۱۹۲۱ یك‌نوع بیان حال واحتیاج روحی نبود که‌وجودم یکجا ودربست خود رابدان سپرده باشد. ازصدف سابق خود بیرون آمده بودم و نگاه خود را بهرسومی‌افکندم. چه‌درهند وچه‌دردنیای‌خارج هزاران تغییروتحول کشف‌میکردم که تا آنزمان بنظرم نمیرسید،هزاران فکر نوین و هزاران کشمکش و اختلاف. بجای وضوح وروشن دیدن همه چیزدرذهن وتصورم صورتی درهم وآشفته پیدا میکرد. هرچند اعتمادم بهدایت ورهبری گاندی جی استوارمانده بود اما بتدریج بعضی نکات برنامهٔ او بنظرم قابل انتقاد جلوه میکرد. درعین حال اودرزندان ودورازدسترس ما بودوامکانی برای بحث وگفتگوبا اووجود نداشت. ازدوگروه که درداخل کنگره بوجود آمده بود وبا هم کشمکش ورقابت داشتند یعنی هواداران شرکت در شوراها و دستهٔ وفاداران ببرنامهٔ سابق و عدم همکاری،هیچکدام مرا جذب و جلب نمیکردند. رامرگروه اول به رفورمیسم واصلاح طلبی درحدود قانون‌اساسی موجود منتهی میشد یعنی بنظرمیرسید که مستقیماً به‌بن‌بست خواهد رسید. دستهٔ دیگرهم چنین مینمود که ازهواداران‌متعصب‌مهاتما تشکیل شده است وهمانطور که اغلب برای پیروان مردان بزرگ اتفاق می‌افتد بیشتر به الفاظ وظواهر نظریهٔ او اهمیت میدادند تا بروح و حقیقت آن. در آنها هیچ جنبهٔ فعال وجود نداشت و درعمل تقریباً تمام‌اعضای‌این‌گروه مردمان بی خطری بودند که صورت اصلاح طلبان مقدسی را داشتند. با وجود این درکارآنها یك امتیازوجود داشت. آنها تماس خود رابا توده‌های دهقانان حفظ کرده بودند درصورتیکه«سواراجی»ها که‌موافق

شرکت درشوراها بودند جز بتاکتیکهای پارلمانی فکر نمیکردند

کمی پس ازخروج من اززندان «دیشبندوداس» سعی کرد که مرا هم با نظریات «سواراجی»هاموافق سازد . من در مقابل او مقاومت میکردم بدون آنکه بدانم که خط‌مشی خودم چه خواهد بود . نکتهٔ بسیار جالب توجه و کم نظیراین بود که پدرم با اینکه خود یکی ازهواداران جدی نظریات سواراجی بود بهیچوجه سعی نکرد که نفوذ خویش را برای کشانیدن من باین گروه بکار بندد. با وجوداینکه علاقمند بود ببیند که‌درمبارزاتش من درکنار او قرار دارم ، با احترام فوق العاده‌ئی نسبت بعقاید من ، در این زمینه‌مرا کاملا آزاد گذاشت .

دراین دوران دوستی ورفاقت میان پدرم ودیشبندوداس رشد وافزایش یافت . این دوستی چیزی بیش ازرفاقت ودوستی سیاسی بود . درآن یك حرارت وصمیمیت خاص وجود داشت که‌مرا متحیر میساخت‌زیرا معمولادرکسانی که بآن سن رسیده‌اند دیگر این قبیل رفاقتها بندرت بوجود میآید.پدرم ازقدیم یك گروه دوست ورفیق داشت که با تمام آنها با مهربانی وخوشروئی رفتارمیکرد امادرسالهای اخیر دردوستیهایش خیلی‌امساك واحتیاط میکرد وحتی اغلب نسبت‌به‌بسیاری ازدوستیها مشکوك بود . باوجوداین‌میان‌او و دیشبندوداس یك دوستی عمیق قلبی بوجود آمد . پدرم نه سال از«داس» مسن‌تر بود اما از نظرجسمی قویترونیرومندتر بنظر میآمد . هر دوی آنها در کار وکالت دادگستری سوابقی‌درخشان ویکسان داشتند اما در بسیاری جهات هم با هم متفاوت بودند . آقای داس با اینکه مردی‌حقوقدان بود احساسات وعواطف شاعرانه داشت وتصور میکنم که اشعارزیبائی هم بزبان بنگالی ساخته بود . اوسخنرانی بلیغ بود وتمایلات مذهبی‌داشت اما پدرم مردی عملی وظاهراً خشك‌تر بود . مدیروسازمان دهنده بود و بمذهب‌هم‌توجهی نداشت . همیشه مبارزی جنگجو بود که برای ضربت زدن و ضربت خوردن آماده بود. باکسانی که بنظرش ابله و بیشعور بودند سازش نداشت و با خوشوقتی روبرو نمیشد . هیچ مخالفتی را تحمل نمیکرد. مخالفت درنظرش صورت‌یك مبارزه‌را داشت که‌میبایست تمام قوا را درآن بکاربرد . پدرم ودیشبندوداس درحالیکه ازبعضی جهات با هم مختلف بودند مجموعاً برای رهبری یك حزب یك ترکیب عالی را بوجود میآوردند و هر یك دیگری را تکمیل میکرد وهریك کمبودیها ونقائص دیگری را جبران مینمود . در میان آنها اعتماد وتفاهم‌کامل وجود داشت بطوری که هریك بدیگری اجازه داده بود که هر وقت وهر جا بخواهد حتی بدون اطلاع ومشاورهٔ قبلی نام اورا بکاربرد ومورد استفاده قراردهد ودربیانیه‌ها یا اعلامیه‌ها بگذارد .

این عوامل شخصی وخصوصی درتأسیس حزب « سواراج » (استقلال) هم تأثیر

فراوان داشت و بآن درسراسر کشورحیثیت واعتبار بخشید. منتها ازهمان نخستین‌روزهای حزب تمایلات انحرافی نیزدرآن راه یافت زیرا بسیاری ازعناصرفرصت‌طلب ومقام‌پرست وخودخواه درآن راه یافتند . حزب مزبورمیخواست درشوراها هواداران بیشتری‌داشته باشد و باین جهت چنین عناصری درآن راه می‌یافتند . همچنین عده‌ئی از عناصر اعتدالی دراین حزب بودند که ازهمکاری بیشتر با دولت هواداری میکردند.پس ازپایان‌انتخابات وپیروزی حزب،همینکه این تمایلات نمایان‌گردید رهبری حزب بمبارزه باآنها پرداخت. پدرم اعلام داشت که اواز«بریدن اعضای فاسد» ومنزه ساختن حزب باکی نخواهدداشت وبآنچه هم‌گفته بود عمل‌کرد .

سال ۱۲۹۳ ازنظردیگری هم برای من آغازدوران جدیدی بود . ازآنسال ببعد بودکه اززندگی خانوادگی خود با وجود آنکه وقت کمی را صرف آن میکردم تسلی عظیم وخوشبختی فراوانی بدست میآوردم . ازآنپس دردوران‌های ضعف وخستگی‌روحی وهنگام مشکلات همواره ازکانون خانوادگی که برایم یك سرچشمهٔ تسکین واعتماد بود نیروی جدیدی کسب کرده‌ام . آنوقت بودکه با شرمساری وخجلت درونی متوجه شدم که بخاطررفتارعالی وبزرگوارانهٔ همسرم درسالهای قبلی ،وبعد از۱۹۲۰ چقدر به‌اومدیون هستم. اوبا تمام غرورشایسته وحساسیت فوق‌العاده‌اش نه فقط بدون یك کلمه‌اعتراض‌تمام خیال پرستی‌های مرا تحمل کرده بودبلکه هروقت هم که لازم‌بودمساعدت‌وتقویت معنوی خود را نسبت بمن مبذول میداشت .

ازسال ۱۹۲۰ باپرداختن به فعالیتهای جدی سیاسی،جریان زندگی ما تااندازه‌ئی تغییر یافته بود . زندگیمان فوق‌العاده ساده شده بود . مستخدمین و خدمتگزاران خیلی کمتربودند . اما هنوزهم آنچه لازمهٔ اساس آسایش بود برایمان مانده بود . صرفنظر ازآنچه پلیس ضبط کرده وبرده بود بسیاری چیزها مانند اسبها ،کالسکه‌ها ، ومبل‌هارا که دیگرتناسبی با زندگی جدیدما نداشتند یابرای محدودکردن بیشترزندگی وآسوده شدن ازمزاحمت آنها ویا بخاطر مخارج عادی و روزانه فروخته بودیم . بعلت این تهی بودن خانه وزندگی‌ونداشتن‌باغبان ، منزل ما دیگرآن منظرهٔ پاکیزه ومرتب همیشه‌را نداشت. باغ خانه بصورت آشفته‌ئی درآمده بود. سه سال تمام بودکه بآن توجهی‌نشده بود همچنانکه ازخانه هم مراقبتی نکرده بودند.پدرم که همیشه‌عادت کرده بود زندگی وسیع وآسوده‌ئی داشته باشد و بدون حساب و ملاحظه خرج کند اکنون ناچار برعایت صرفه جوئی شده‌بود.بدین قرارمجبورشدکه درمواقع فراغت بکارمشورت قضائی‌بپردازد تا ازاین راه پولی برای زندگی بدست آورد . ساعات فراغت وبیکاری اوکم و محدود بود با وجود این میتوانست درآمدی شرافتمندانه وکافی برای خود بدست آورد

من از اینکه وابسته و سربار پدرم بودم احساس ناراحتی میکردم. ازوقتیکه از شغل خود کناره گرفته بودم دیگر تقریباً هیچ درامد شخصی جز درامد محدودی از مقدار مختصری سهام نداشتم. زنم ومن هردو خیلی کم‌خرج میکردیم. درواقع کم خرجی زندگی ماخودم‌را هم متعجب میساخت. این‌موضوع که درسال ۱۹۲۱ آن را کشف کردم خیلی موجب رضایت ومسرتم شد. لباس ساده و کرباسی «خادی»ومسافرت با واگنهای درجه سوم پول کمی لازم داشت. راست است که من آنوقت با پدرم زندگی میکردم و مخارج عمدهٔ مسکن وخوراك‌وغیره که بارسنگین‌زندگی یك‌خانواده‌را تشکیل‌میدهد بحساب نمیآوردم. ازطرفی این موضوعها برایم اهمیتی نداشت. همیشه فکرپول یا ترس از بی پولی کمترمرا بخود مشغول داشته است و همیشه فکر کرده‌ام که بهنگام ضرورت میتوانم بکاری بپردازم که احتیاجات مختصر زندگی ساده‌ام راتأمین سازد.

ما برای پدرم بارسنگینی نبودیم ویقین داشتم که کوچکترین اشاره باینکه ما اسباب خرج وسربار اوهستیم‌اورا بسختی متأثر وناراحت میسازد. با وجود این از وضع خود بدانصورت هم راضی نبودم. در طول سه سال بعد بارها وبارها این مسئله را با خود مطرح ساختم وهرگز پاسخی برای آن پیدا نمیکردم. من میتوانستم بآسانی برای خود درامدی بدست آورم و بکاری بپردازم اما درصورت قبول یك شغل موظف خود را محکوم میساختم که از تمام یا قسمتی ازفعالیتهای اجتماعی وعمومی خود کناره بگیرم. تا آنوقت تمام وقت خود را یا بکار های کنگره ویا بشهرداری که بدون حقوق بوده است اختصاص داده‌بودم. فکر اینکه این مسؤلیتها را رها کنم و بدنبال شغل پردرامدی بروم برایم ناگوار بود. بنابرین تمام پیشنهادات متعددی را که از طرف چندین شرکت و کمپانی صنعتی بمن شد و از نظر مالی برایم بسیار پراستفاده بود رد کردم. بخصوص که بنظرم میرسید آنها بیشتر میخواستند از نام من بهره‌برداری کنند تا ازکارم. برای من تحمل ناپذیر بود که بدین شکل با صاحبان صنایع بزرگ‌شریك شوم. موضوع‌افتتاح مجدد دفتر وکالت و کارهای حقوقی هم برایم مطرح نبود. من ازاین شغل بیش ازپیش ناراضی بودم.

در کنگرهٔ‌سال ۱۹۲٤ پیشنهاد شد که‌مقام‌های دبیر کلی کنگره‌حقوق‌داشته باشد. من آن وقت سمت یکی از دبیر کل‌های کنگره را داشتم وازاین پیشنهاد با مسرت استقبال کردم. بنظر من‌کاملا نادرست است که‌از کسی توقع داشته باشیم تمام وقتش را بکاری پردازد بدون اینکه حقوق ودستمزدی دریافت دارد. زیرا در اینصورت برای چنین کارها میبایست کسانی انتخاب شوند که درامد های خصوصی و شخصی داشته باشند اما چنین کسانی متأسفانه اغلب رشد سیاسی کافی ندارند و نمیتوان مسئولیتهای سیاسی را

بایشان‌سپرد. البته کنگره هم بعلت‌ضعف‌مالی نمیتوانست به‌کارکنان‌خود پول‌کافی بپردازد. پولی هم‌که در موارد مختلف پرداخت میشد بسیار کم وناچیز بود .

در هند یك نوع تصوری هست که در کشورهای دیگر نیست وکاملا هم نادرست است. تصور میشود که شایسته نیست از صندوقهای خدمات عمومی (غیر از صندوقهای دولتی) حقوق دریافت شود . پدرم هـم جداً مخالف بود که‌من برای کار خوددردوائر کنگره حقوق بگیرم . دبیر دیگر کنگره هم باوجود احتیاج شدیدی که‌به پول داشت درست نمیدانست که‌ازپول کنگره‌حقوق دریافت دارد. بنابرین‌من‌هم که تعارف‌وملاحظه را بکناری‌گذاشته بودم وبعلت احتیاج آماده پذیرفتن حقوق بودم ناچار تسلیم شدم و پیشنهاد دریافت حقوق را رد کردم .

یکبار جرأت‌کردم بپدرم بگویم که چقدر تابعیت مالی من و سربار بودن ما بر بودجهٔ اوبرایم ناگوار است. البته سعی کردم با نرمترین کلمات وباکمال سیاستمداری بطوریکه بخیال خودم احساسات او را مجروح نسازم حرفم را بگویم . پدرم درجواب گفت‌که فکر احمقانه‌ئی خواهد بود که من بهترین دوران عمرم را بجای پرداختن بـه فعالیت‌های اجتماعی وعمومی برای بدست‌آوردن مبلغی پول مصروف سازم ، درصورتیکه او میتواند درکمال آسانی با کار چند روز خود پولی‌که برای مصرف یك سال زنم و من‌کفاف دهد تهیه‌کند. این استدلال اوبرایم منطقی وصحیح بود . اما مراکاملا راضی نمیساخت . در هر صورت ناچاربازهم بهمان زندگی سابق ادامه دادیم .

مسائل خانوادگی ونگرانیهای پولی از اول سال ۱۹۲۳ تاآخر ۱۹۲۵ بما مهلت وراحتی نمیداد . در این ضمن وضع سیاسی هم تحول یافته بود تقریباً بر خلاف میـل خودم به‌دسته بندیهای مختلف وبه قبول مسئولیت‌های مهمی در کارکنگره برای سراسر هندکشیده شده بودم . واقعاً در سال ۱۹۲۳ وضع عجیبی بود ! آقای داس که ریاست کنگرهٔ قبلی را در «گایا» عهده‌دار بود سمت ریاست کمیتهٔ کل‌کنگره را برای این سال بعهده داشت. اما بسیاری از اعضای این‌کمیته با شخص او وبا نظریات سوراجی او مخالف بودند . درکمیتهٔ مزبور میان‌هواداران هردوگروه‌تقریباً تعادلی‌وجودداشت. در اول تابستان ۱۹۲۳ کمیتهٔ کل‌کنگره دربمبئی تشکیل جلسه داد . کار اختلافات بالا گرفت وآقای «داس» استعفا داد . دراین موقع‌یك‌گروه‌کوچك مرکزی درداخل‌کمیته تشکیل شد وکمیتهٔ عاملهٔ جدید از اعضای‌آن انتخاب شد . اما این‌گروه‌جدید بهیچوجه درکمیتهٔ کل‌کنگره اکثریت نداشت وتمـام تصمیماتش به موافقت این دسته یا آن دسته بستگی‌پیدا میکرد. هواداری هردسته ازاین‌گروه‌جدیدسبب‌بوجودآمدن اکثریت‌کامل و پیروزی‌میشد . بهرصورت‌بجای‌آقای‌داس دکتر انصاری‌بعنوان‌رئیس جدید انتخاب‌گردید

وباز هم سمت یکی از دو نفر دبیرکل بمن واگذار شد

بزودی ناراحتی و مزاحمت از هر دو طرف بر سرما فرو بارید . «گجرات» که تکیه‌گاه بزرگ هواداران عدم تغییر برنامه بود از قبول واجرای قسمتی از مصوبات کمیتهٔ کنگره خودداری کرد . در اواخر تابستان همان سال کمیتهٔ کل کنگره یك دوران اجلاسیهٔ دیگر ترتیب داد که این دفعه در « ناگپور » تشکیل شد . کمیتهٔ عاملهٔ ما که متأسفانه تمام اعضای آن از گروه مرکزی تشکیل شده بود ناچار پس از یك دوران کوتاه وکم موفقیت ازکار کناره گرفت و استعفا داد . کار دیگری هم نمیتوانست کرد . در واقع هیچ نیروئی پشت سرخود نداشت وناچار بود که خوب یا بد دست خود را بسوی کسانی که قدرت واقعی را در سازمانهای کنگره دردست داشتند دراز کند . استعفای ما بدنبال رد شدن یك طرح کنترل در بارهٔ عمل خلاف انضباط «گجرات» صورت گرفت. بخاطر دارم که در موقع امضای استعفای خود چه شادی و چه سبکی فراوانی احساس میکردم برای‌من همینقدر تجربه ازمانور وتحریك ودسته بندی کردن درراهروها وخارج از جلسات‌علنی، هرچند که دورانش بسیار کوتاه بود، کاملا کفایت میکرد. سیاست پیچیده وپرپیچ وخم بعضی از اعضای ممتاز ومشهور کنگره درنظرمن بسیار ناپسند بود و آنرا یك سیاست جنجالی واقعی میشمردم .

در این دوران اجلاسیه ، آقای داس مرا یك نفرخونسرد وکم جوش نامید.ظاهراً او حق داشت . اما در اینجا این مسئله مطرح است که هر کس بچه چیز اهمیت میدهد . در مقایسه با بسیاری از همکاران و دوستانم مسلماً من کم جوش و خونسرد هستم . با اینهمه یکی از ترسهای‌همیشگی زندگی من‌این بوده که‌مبادا دستخوش امواج احساسات یا هیجانات خود شوم . سالها سعی کرده‌ام تا خود را باصطلاح خونسرد وکم‌جوش بار آورم اما نگرانم که در این زمینه جز توفیق مختصر وسطحی بدست نیاورده باشم .

---

۱ ـ کنگرهٔ ملی هند که دراواخر قرن نوزدهم تشکیل شد یکنوع سازمان بسیار وسیع بود که در اوایل قرن بیستم صورت متشکل‌تر ومبارزتری بخود گرفت.

کنگره معمولا دراواخر سال میلادی درموقع تعطیلات عیدنوئل هرسال در یك‌شهر جلسات عمومی خودرا تشکیل میداد که در آن‌گاهی بیش‌از دوهزار نماینده از سراسر کشور شرکت میکردند.گاهی هم جلسات عمومی فوق‌العاده تشکیل میشد.

این مجمع عمومی یك کمیته بنام کمیتهٔ کنگره سراسر هند یا کمیتهٔ کل کنگره انتخاب میکرد که شاید بتوان آنرا کمیتهٔ مرکزی‌هم نامید ودرآن ۳۵۰ تا۴۰۰ نفر عضو بودند وهرسال چندبار تشکیل جلسه میداد. این کمیته یك رئیس‌هم برای مدت یکسال انتخاب میکرد که رئیس کنگره درآنسال شمرده میشد.

ضمناً کمیتهٔ کل کنگره از میان خود یکعده ۳۰ تا ۴۰ نفری را بعنوان کمیتهٔ عامله یا کمیتهٔ اجرائیه تعیین میکرد که رهبری عملی‌کارهای کنگره‌را بعهده داشت. دبیرکل‌های کنگره ورئیس کنگره ومسئولین سازمان‌های ایالات دراین‌کمیته شرکت‌میکردند. وخود نهرو نیز از۱۹۲۰ببعد تقریباً همیشه‌درآن عضویت داشته‌است ـ م

۱۶

پیشامدی در نابها

کشمکش ومبارزه میان « سواراجی » ها وطرفداران «عدم تغییر» ادامه وتوسعه یافت وسواراجی‌ها کما بیش پیروزمیشدند. یك پیشرفت دیگرسواراجی‌ها در یك دوران اجلاسیهٔ فوق‌العاده کنگره که در پائیز۱۹۲۳ در دهلی انعقاد یافت نمایان گردید. درست بعد از این دوران اجلاسیه بود که من با ماجرای خطرناك وغیر منتظره‌ئی مواجه شدم.

در پنجاب سیك‌ها ومخصوصاً «آکالی» ها [۲] به مبارزات سختی با دولت پرداخته بودند. درمیان ایشان نهضت شدید ووسیعی بوجود آمده بود که هدفش تصفیهٔ« گوردوارا »[۳] های خودشان واخراج « ماهانت » [٤]های فاسد وتصرف اماکن‌مقدس وموقوفات آنها بود . دولت در این کار مداخله کرد و کار مبارزه بسیار بالاگرفت . در واقع آن نهضت تصفیهٔ «گوردوارا » تا اندازه‌ئی براثر بیداری‌عمومی، که بعلت نهضت‌عدم‌همکاری حاصل شده بود ، بوجود آمد و روشهای آکالی ها از روش مبارزهٔ عدم خشونت و ساتیاگراها تقلید شده بود. حوادث فراوانی دراین ماجراها روی داد اما مهمترین آنها واقعهٔ مشهور «گوروکاباغ»[٥] بود که در آن گروههای زیادی از سیکها حتی کسانی که سابقاً سرباز بودند بدون‌اینکه دست خود را بلندکنند یا ازمأموریت‌خویش روی‌بتابند مورد شدیدترین وخشونت‌آمیزترین حملات پلیس واقع‌شدند . سراسر هند ازاین جرئت وشهامت دلیرانه بهیجان آمد. کمیتهٔ «گوردوارا » ازطرف دولت غیرقانونی‌اعلام گردید

۱ ـ نابها ـ یکی ازمناطق سیك‌نشین در نزدیکی دهلی است که یك راجه‌نشین بود ـ م

۲ ـ آکالی ـ یك‌سازمان مذهبی وسیاسی سیك‌ها بود که درراه تحصیل آزادی مبارزه میکرد ـ م

۳ ـ گوردوارا ـ نام معابد مذهبی سیك‌ها و سازمان مربوطه آنست ـ م

٤ ـ ماهانت ـ مثل «آخوند» و «کشیش» نام روحانیون سیك است ـ م

٥ ـ گوردکاباغ ـ نام باغهای وسیعی در شهر امریتسر است که سیك‌ها آنجا را مقدس میشمارند و چون انگلیسها میخواستند آنرا تحت تصرف خود نگاهدارند و در آنها تغییراتی بدهند سیك ها تصمیم گرفتند بوسیله مبارزهٔ ساتیاگراها و عدم خشونت آنرا بتصرف خود درآورند . در این مبارزه پلیس انگلیسی بابیرحمی و خشونت فراوان عده‌زیادی از سیکها را از پا درآورد ـ م

اما مبارزهٔ سیك‌ها سالها ادامه یافت وبالاخره هم به پیروزی ایشان منتهی شد . طبعاً کنگره هم نسبت باین جریان احساسات دوستانه ومساعدی داشت ومدتی هم یك مأمور ارتباط مخصوص برای برقراری تماس نزدیك تر با نهضت « آکالی » در « امریتسر » کار میکرد .

حادثه‌ئی که اکنون بدان‌خواهم پرداخت با نهضت‌عمومی‌سیك‌ها ارتباط مختصری دارد اما بدون تردید بعلت قیام سیك‌ها پیش‌آمد . سران دوولایت سیك نشین درپنجاب یعنی « پاتیالا » و «نابها» بعلت عزل مهاراجهٔ « نابها » از طرف دولت‌هند، میان خود اختلافات وکشمکشهای خصوصی داشتند. بجای مهاراجهٔ نابها برای حکومت این ناحیه یك حاکم انگلیسی تعیین شده بود . این تغییر وضع با اعتراض ومخالفت سیکها مواجه گردید که چه در نابها و چه در خارج از این ناحیه بفعالیت و مخالفت پرداختند . در جریان این تحریکات یکی از تشریفات مذهبی هم که باید در محلی بنام « جایتو »[1] در ایالت نابها برگزار شود ازطرف حاکم‌جدید ممنوع گردید . برای اعتراض نسبت باین امر وبرای ادامهٔ مراسم مذهبی که ممنوع شده بودسیکها دسته‌های « جاتا » های[2] خود را به « جایتو » اعزام داشتند . افراد این « جاتا » ها از طرف پلیس متوقف گشتند و کتك خوردند وزندانی‌شدند . بعضی‌ها را هم پلیس به مراکز دور از آبادی‌ها وشهرها بمیان جنگلها می‌برد ودر آنجا رها میکرد . من اخبارمربوط باین حوادث وجریان آنها را درروزنامه‌ها میخواندم‌ومرتبا دنبال‌میکردم تااینکه پس‌ازدوران اجلاسیهٔ فوق‌العادهٔ کنگره در دهلی بمن خبر رسید که یکبار دیگر یك « جاتا » ترتیب داده خواهد شد و مرا هم دعوت کردند که برای ملاحظهٔ آنچه روی خواهد داد بروم. من‌این دعوت را با کمال مسرت‌پذیرفتم. قبول این دعوت بیش‌ازیکروز وقت مرا نمی‌گرفت زیرا «جایتو» به دهلی نزدیك بود . دو نفر از همکاران کنگره‌ئی من ، « آ . ت . گیدوانی » و«ك. سانتانوم » از اهالی مدرس هم همراه من آمدند . « جاتا » قسمت عمده‌ئی از راه را طی کرده بود . قرار ما این بود که ما بنزدیك‌ترین ایستگاه راه آهن برویم وبعد سعی کنیم از راه جاده برای موقعی که « جاتا » بنزدیکی « جایتو » میرسد خود را بآنجا برسانیم وبا آنها همراه شویم. ما با استفاده ازیك گاری دهاتی‌خود را بموقع‌رساندیم ودستهٔ « جاتا »را، درحالی که خود را از آنها دورنگاهمیداشتیم، دنبال کردیم .

همینکه « جاتا » به «جایتو»رسیدازطرف پلیس‌متوقف گردید وبلافاصله دستوری

---

۱ ـ جایتو ـ یکی ازمراکز مقدس سیك‌ها درناحیهٔ نابهاست ـ م

۲ ـ جاتا ـ بمعنی دسته است . گروههای مختلف مردم که برای تظاهرات سیاسی یامذهبی وغیره حرکت میکنند بك جاتا نامیده میشوند ـ م

بامضای فرماندار انگلیسی بمن دادند که بنا بر آن حق نداشتم بسرزمین « نابها » وارد شوم واگر هم وارد شده‌ام میبایست فوراً از آنجا خارج شوم . دستورهای مشابهی هم به « گیدوانی » و « سانتانوم » ابلاغ گردید اما بدون نام زیرا ظاهراً مقامات « نابها» اسامی ایشان را نمیدانستند . ما بافسر پلیس توضیح دادیم که جزو دستهٔ « جاتا » نیستیم . بلکه بعنوان تماشاگر وناظر بآنجا آمده‌ایم وبهیچوجه هم قصدنداریم برخلاف مقررات وقوانین نابها رفتار کنیم . بعلاوه در هر صورت ما در سرزمین نابها بودیم وبنا براین موضوع عدم ورود ما بآنجا مطرح نبود واکنون نمیتوانستیم برای خروج ازآنجا بهوا پرواز کنیم . محتملا قطار بعدی راه آهن چند ساعت بعد از « جایتو » حرکت میکرد وبدینقرار بافسر پلیس گفتیم که ناچار فعلا تا موقع رسیدن قطار در اینجا خواهیم ماند اما بلافاصله ما را بازداشت کردند وبه‌بازداشتگاه بردند وبعد از بردن‌ما با دستهٔ«جاتا» طبق معمول با خشونت و شدت رفتار کردند و آنهـا را مورد حمـلات و ضربات شدید قرار دادند .

تمام روز را در بازداشتگاه بسر بردیم وعصرما را بایستگاه بردند . «سانتانوم» ومن با یك‌دستبند بهم بسته شده بودیم. دست‌چپ او بمچ راست من‌متصل بود وزنجیری هم بدستبندوصل بود که سرآن دردست پلیس بود وبوسیلهٔ آن‌ما را بدنبال خودمیکشید. «گیدوانی» نیز با دستبند وزنجیر ازعقب ما کشیده میشد. این حرکت ما، درخیابان‌های شهر «جایتو» طبعاً مرا بیاد سگهائی می‌انداخت که بزنجیر بسته‌اند و درخیابانها کشیده میشوند . ابتدا کمی خشمگین‌وناراحت شدیم ولی بزودی‌مسخرگی وضع ما را هم متوجه خود ساخت و همهٔ ما از این ماجرا و آزمایش جدیدی که برایمان پیش آمده بود خیلی تفریح میکردیم . اما شب آن روز برایمان هیچ خوشایند نبـود زیرا قسمتی از آنرا با همان وضع در یك اطاق درجهٔ سه در یك قطار کندرو و کثیف گذراندیم که‌تصور میکنم در نیمه شب هم آنرا عوض کردیم وقسمت دیگر شب را در بازداشتگاه نابهابودیم. تمام آن شب وپیش از ظهر روز بعد راکه ما بزندان نابها تحویل شدیم با همان دستبند ها وزنجیرها گذراندیم . هیچکدام ما نمیتوانستیم برای کوچکترین احتیاجی بدون همکاری دیگری تکان بخوریم . هیچ میل ندارم که بار دیگری هم این تجربه تکرار شود و تمام شب وقسمتی از روز را با دستبند بگذرانم وبدیگری بسته باشم .

در زندان نابها هر سه نفر ما را با هم بیك سلول تنگ و کثیف انداختند که در آن هیچ هوا وسلامتی وجود نداشت . سقف آن بقدری کوتاه بود که دست مـا بآسانی بآن میرسید . شب روی زمین خوابیدیم . یکبار با وحشت از خواب پریـدم زیرا موشی برروی صورتم دویده بود.

دو سه روز بعد ما را برای محاکمه بدادگاه شهر بردند که درآنجا هر روزغیر عادی‌ترین وعجیب‌ترین محاکمات جریان می‌یافت . بنظر میرسید که رئیس دادگاه کاملا بیسواد بود. او بازبان انگلیسی که هیچ آشنائی نداشت سهل‌است حتی تردید دارم که حتی نوشتن بزبان «اردو» راهم که زبان رسمی دادگاه بود، میدانست. ما مدت یك‌هفته تمام مراقب او بودیم ودراین‌مدت‌هرگز ندیدیم که حتی یك سطرچیز بنویسد. هروقت‌میخواست چیزی بنویسد بمنشی‌دادگاه‌دیکته میکرد واو برایش مینوشت . ما بارها درخواستهای کوچکی مینوشتیم‌وبه اومیدادیم ولی اوآنهارا باخود میبرد وروز بعددرحالیکه شخص‌دیگری که جز خود او بود در حاشیهٔ آنها دستورات را نوشته بود بما رد میکرد . ما طبق معمول همیشگی خودمان بطور رسمی از خود دفاع نکردیم. در دوران « عدم همکاری » عادت کرده بودیم که هرگز در دادگاهها بدفاع نپردازیم. این‌کارآنقدر برایمان عادی شده بود که بعدها هم که عدم همکاری موقوف گردید فکر دفاع در این قبیل دادگاهها ، حتی وقتی که ظاهراً دیگرمانعی هم وجود نداشت ، بنظرم تقریباً غیرعادی و ناپسندمی‌آمد .در آن دادگاه من بدفاع نپرداختم اما دربارهٔ بسیاری از واقعیات وعقاید خودم و دربارهٔ وقایع «نابها» وبخصوص آنچه دردوران حکومت وادارهٔ انگلیسیها روی میداد بتفصیل صحبت کردم .

محاکمهٔ ما دائماً امروز بفردا میشد درصورتیکه یك موضوع کاملا ساده بیش‌نبود. ناگهان وضع عوض شد. یکروز بعد ازظهردرحالیکه جلسهٔ آنروزی‌دادگاه تمام شده بود وما هنوزدرآن عمارت درحال انتظاربودیم درساعات دیرعصریعنی درحدود ساعت هفت بعد ازظهر، ما را باطاق دیگری بردند که درآنجا یکنفردرپشت میزی نشسته بود وچند نفرهم اورا احاطه کرده بودند . مرد دیگری هم آنجا بود واوهمان افسر پلیسی بود که ما را در«جایتو» توقیف کرده‌بود. وقتیکه ما وارد شدیم ازجای خود برخاست وشروع به صحبت کرد . سئوال کردم که اینجا کجاست وچه‌اتفاق تازه‌ئی روی داده است . بمن‌اطلاع دادند که ما دریك‌جلسهٔ دادگاه‌جدیدهستیم وباتهام توطئه برضددولت تحت محاکمه قرار خواهیم گرفت .

این موضوع با محاکمهٔ دیگر که درجریان آن بودیم وباتهام ورود بسرزمین‌نابها وعدم خروج ازآن جریان داشت‌بکلی متفاوت بود وما را متحیرساخت .گویا محکومیت اتهام اولی حد اکثربیش ازشش ماه زندان نمیشد در صورتیکه مقامات دولتی برای ما تنبیه شدیدتری را لازم میشمردند . ضمناً گویا برای محاکمه باتهام‌توطئه، سه نفر هم‌کافی نبود ودر این موارد باید اقلا چهارنفر متهم باشند . بدین جهت یك مرد چهارمی را هم که بهیچوجه با ما ارتباطی نداشت توقیف کرده بودند وبا ما محاکمه میکردند . این

مرد بدبخت یك نفر سیك بود که ما اورا هیچ نمیشناختیم وشاید او را درموقع آمدن به «جایتو» در راه و درمیان مردم دیده بودیم .

دادرسی بهیچوجه طبق مقرراتی که درمورد یك محاکمهٔ متهمین باتهام توطئه وجود دارد شروع نشد . این داد رسی بکلی جنبهٔ مسخره داشت و فقط برای ظاهر سازی اسم محاکمه را بروی آن گذارده بودند . بقاضی متذکر شدم که تاکنون هیچ نوع اعلام جرم ومورد اتهام وهیچ قراری برای این محاکمه ما صورت نپذیرفته است تا ما بتوانیم بدفاع ازخود بپردازیم اما این تذکرات وعدم رعایت قوانین بهیچوجه مورد توجه واقع نشد . این وضع در «نابها» مرسوم بود. اگرمیخواستیم برای دفاع ازخودمان وکیل تعیین کنیم میبایست ازاهالی نابها باشد. وقتیکه من گفتم ممکنست وکیلی ازسایر نواحی برای خود انتخاب کنم تذکردادند که قوانین نابها این کاررامجاز نمیشمارند. بعدها اطلاعات بیشتری ازوضع محاکمات ومقررات نابها حاصل کردیم . وقتی وضع را چنین دیدیم بقاضی گفتیم که هرچه میل دارد بکند درهرصورت ما بهیچوجه درکارداد گاه شرکت نمیکنیم وبدفاع نخواهیم پرداخت وساکت خواهیم ماند . با این همه نتوانستم کاملا ایـن تصمیم را عمل کنم . درواقع بسیاردشوار بود که ناشایسته ترین ودروغترین حرفها واتهامات را دربارهٔ خود بشنویم وبازهم سکوت را حفظ کنیم. بدینقرار گاه بگاه بنابراقتضا دربارهٔ بیقانونیها باکمال اختصار تذکری میدادیم آنهم فقط بصورت کتبی، زیرا طبق تصمیمی که گرفته بودیم هیچ حرف نمیزدیم . همچنین ضمن لایحه‌ئی چگونگی واقعیات را بـرای دادگاه نوشتیم . این قاضی دوم که موضوع توطئه را رسیدگی میکرد از قاضی دادگاه دیگر با سوادتر و با هوشتر بود .

هردومحاکمهٔ ما بموازات یکدیگرجریان داشت ودرهرروز ما را بهر دو دادگاه میبردند وما از اینوضع خوشحال بودیم زیرا بدینطریق مدت بیشتری از سلول کثیف و طاقت فرسای زنـدان بیرون میماندیم . در این میان یکروز ما را بوسیلهٔ رئیس زندان پیش فرماندار انگلیسی بردند که بما گفت هرگاه دربارهٔ رفتارخود اظهار تأسف کنیم و متعهد شویم که فوراً از نابها خارج شویم محاکمهٔ ما متوقف خواهدگشت و مسکوت خواهد ماند . ما پاسخ دادیم که هیچ موضوعی وجود ندارد که دربارهٔ آن اظهار تأسف کنیم بلکه درواقع مقامات دولتی باید ازما معذرت بخواهند . همچنین ما بهیچوجه حاضر نیستیم هیچگونه تعهدی بسپاریم .

بالاخره قریب دوهفته بعد ازبازداشت ما هردو محاکمه پایان یافت . تمام این مدت محاکمه صرف قرائت ادعانامه‌ها واظهارات مقامات دولتی شد زیرا ما هیچ ازخوددفاع

نکردیم . قسمت عمده وقت برای انتظار های طولانی صرف میشد زیرا قاضی دادگاه اغلب پیش کسی که ظاهراً در پشت اطاق دادگاه حضور داشت ومحتملا خود فرماندار انگلیسی بود میرفت وبا اومشورت میکرد. در آخرین روز موقعیکه باصطلاح محاکمه پایان میبافت ما اظهارات کتبی خود را بدادگاه تسلیم کردیم. درداد گاه اولی اظهارات ما راپذیرفتند ودر کمال تعجب ملاحظه کردیم که بعدعین آنرا بامتن رأی صادره که بخط «اردو» نوشته شده بود بما باز گرداندند. این کار بقدری سریع انجام گرفت که حتی فرصت برای نوشتن همان رأی هم کافی نمیبود وخوب پیدا بود که رأی صادره را حتی پیش ازقبول اظهارات کتبی ما آماده کرده بودند . متن رأی صادره قرائت نگردید فقط باطلاع ما رساندند که ما بعلت عدم اطاعت بدستورخروج ازمنطقهٔ نابها بحد اکثرمحکومیت و بمدت شش ماه زندان محکوم شده‌ایم .

درمورد اتهام به توطئه نیزرأی دادگاه درهمان روزو بمدت هیجده ما یا دو سال زندان صادر گردید که اکنون مدت درست آن بخاطرم نیست . این مدت هم میبایست بر مدت محکومیت دادگاه اول اضافه‌شود وبدینقرارهریك ازما مجموعاً بدوسال یادوسال ونیم زندان محکوم شدیم .

در جریان این داد رسی حوادث متعدد و جالبی روی میداد که بعضی از واقعیات اقدامات دولت هند یا بهتربگوئیم دولت انگلیس درهند را نشان میداد. تمام محاکمات یك نوع مسخره بازی و ظاهر سازی عجیب بود . تصور میکنم بهمین جهت هیچ شخص خارجی و هیچ‌روزنامه نگار را بجلسات دادگاه راه نمی دادند . پلیس هرکار که دلش میخواست‌میکرد واغلب‌حتی وجودقاضی‌ودادگاه‌راهم ازیادمیبرد و برخلاف دستوردادگاه اقدام میکرد . قاضی بیچاره باکمال‌حقارت باین وضع تن درمیداد اما ما بهیچوجه‌دلیلی نمیدیدیم که بچنین وضعی تسلیم شویم . در چندین مورد من بمقاومت پرداختم و اصرار ورزیدم که پلیس دستورات‌قاضی رااطاعت کند . گاهی‌اوقات پلیس یادداشتهای ناشایستی برای قاضی میفرستاد و قاضی که قادر نبود اقدامی بکند یا نظم را در دادگاه بر قرار سازد بیچاره میشد و اغلب ما بکمك او برمیخاستیم ! قاضی بیچاره در وضع ناگواری گرفتارشده بود . هم از پلیس میترسید وهم ظاهراً ازما بیم داشت . زیرا بازداشت ما درروزنامه‌ها سروصدائی راه انداخته بود . وقتیکه دولت با ما که کما بیش‌سیاستمداران معروف و مجربی بودیم چنین رفتار میکرد میتوان تصور کرد که با مردم گمنام و عادی چه رفتاری داشت !

پدرم دربارهٔ اوضاع دولتهای محلی هندکما بیش اطلاعاتی داشت وبهمین‌جهت از بازداشت غیرمنتظرهٔ من درنابها سخت نگران شده بود . درمورد ما فقط خبر بازداشت

منتشرشد ودیگرهیچ نوع‌خبردیگری‌دراینباره نمیتوانست‌انتشاریابد . پدرم بعلت‌ناراحتی شدید حتی بنایب‌السلطنه تلگراف کرد تا خبری ازمن بدست آورد . برای ملاقات او با من در نابها مشکلات زیادی فراهم کردند . اما بالاخره در زندان نابها بدیدنم آمد . چون من بهیچوجه درصدد دفاع ازخود نبودم طبعاً نمیتوانست هیچ نوع کمکی بمن بدهد وبهمین جهت ازاوخواهش کردم به الله‌آباد بازگردد.وبیجهت زیادی ناراحت نشود . او هم بازگشت اما یك وکیل‌جوان ازهمکارانمان رابنام «کاپیلدومالاویا» درنابها گذاشت که مراقب جریان دادرسی باشد . تصورمیکنم که اطلاعات «کاپیلدو» دربارهٔ محاکمات وطرز اجرای‌قوانین درهند ، براثرتجاربی که ازدادگاههای نابها بدست آورد، بمیزان زیادی‌افزایش‌یافت.درجلسات‌دادگاه‌پلیس،حتی‌اورا‌ازداشتن‌کاغذهاومدارکش‌واستفاده‌از اسنادش محروم ساخت .

بسیاری ازدولتهای محلی هند بخاطرعقب ماندگی وحالت نیمه فئودالیشان‌معروف هستند . اغلب آنها بصورت حکومتهای مستبده‌ئی هستند که هیچگونه صلاحیت یا حسن‌نیت درایشان وجود ندارد . دراین حکومتهاحوادث ووقایع مهمی اتفاق میافتدکه‌هرگز هیچ‌کسی ازآن با خبرنمیشود . با وجود این‌گاهی بعلت عدم لیاقت خود بعضی مقررات خویش را بدرستی اجرا نمیکنند وازاین راه تا اندازه‌ئی ازبارطاقت فرسائی که‌بردوش مردم بدبخت دارندکاسته میشود . دستگاه اجرائی ضعیف آنها ظلم و بیعدالتی ایشانرا کم اثرمیسازد . البته این وضع مانع اجحافات وظلمها وبیعدالتیها نمیشود اما اثر آنرا تا اندازه‌ئی ضعیف‌تروتعداد آنها را تا حدودی کمترمیکند . کنترل‌مستقیمی‌که از طرف انگلستان درحکومت هند وجود دارد دربهم خوردن این وضع تأثیرعجیبی داشته است . وضع حکومت نیمه فئودالی همچنان بجا مانده است . حکومت استبدادی برقرار است . قوانین قدیمی‌محاکمات هنوزمجری ومعمول‌هستند . انواع محدودیتها نسبت بآزادی‌های فردی واجتماعی ونسبت ببیان آزادانهٔ عقاید (هرنوع عقیده‌ئی) ادامه داردَ . اما یك تغییربوجود آمده است‌که وضع را عوض‌کرده است وآن اینست‌که دستگاههای اجرائی تقویت شده است وتا اندازه‌ئی مؤثرتر گشته است ودر نتیجه زنجیرهای حکومتهای نیمه فئودال ومستبد مستحکم‌تر گردیده است وفشارآن بیشترمحسوس می‌شود . البته‌حکومت انگلیس بتدریج وباگذشت زمان درمقررات ورسوم کهنه‌ومندرس هم تغییراتی داده‌است اما این تغییرات تا آن اندازه‌است‌که با منافع بازرگانی واقتصادی ایشان توافق داشته باشد . نخستین‌اقدام ایشان آن بوده‌است که‌مردم‌را بیشتر بزنجیربکشندو آرام نگاه‌دارند وباین جهت نه فقط فئودالیسم و دستگاههای استبدادی را حفظ‌کرده‌اند بلکه آنها را با دستگاههای اجرائی مؤثرومقتدری تقویت هم کرده‌اند

دراین مورد درنابها چیزهای جالبی دیدم. دولت محلی تحت ادارهٔ یك فرماندار انگلیسی قرار داشت که عضو«ادارهٔ خدمات عمومی هند»[۱] بود . این فرماندار انگلیسی تمام قدرت یك حاکم مستبد را برای خود داشت وفقط مطیع دولت انگلیسی هند بود و با اینهمه ما مجبور بودیم که در هر مورد به قوانین نابها رجوع کنیم و برای برقراری ابتدائی‌ترین حقوق بکوشیم.درواقع ما دربرابر اختلاطی از دستگاه فئودالیسم قدیمی با دستگاه اداری‌جدیدقرار گرفته بودیم که‌درآن مجموع‌عیوب هردودستگاه جمع شده بود ومحاسن وامتیازات‌هیچکدام وجود نداشت .

بدین ترتیب محاکمهٔ ما پایان یافت . ما نمیدانستیم که متن رأی صادره چیست و در آن چه نوشته‌اند اما این واقعیت تلخ در برابر ما قرار داشت که ناچار بودیم نتایج محکومیت را تحمل کنیم . درخواست کردیم که رونوشتی ازمتن رأی صادره را دراختیار ما بگذارند و بما گفتند که باید کتباً دراین‌باره درخواست‌بدهیم .

آنشب‌درزندان‌مدیرزندان‌مارا احضار کردویك دستورفرماندارانگلیسی‌رابما نشان داد که با استفاده ازمقررات محاکمات جزائی رأی صادره دربارهٔ ما را معلق ساخته‌بود دراین دستورهیچ نوع قید و شرطی اضافه نشده بود و نتیجهٔ عملی آن این بود که حکم صادره دربارهٔ ما بلااجرا میماند . سپس مدیرزندان یك دستور دیگر که آنرا « دستور اجرائی» مینامید و ازطرف همان فرماندار صادر شده بود نشان ما داد که طبق آن‌باید فوراً از«نابها» خارج میشدیم و هرگزهم حق نداشتیم بدون داشتن یك اجازهٔ مخصوص بآنجا بازگردیم . درخواست کردم که از این دو دستور رونوشتی بما داده شود اما این درخواست هم قبول نشد . بعد ما را بایستگاه راه‌آهن بردند ودرآنجاآزادمان کردند. درنابها ما هیچکس را نمیشناختیم واصولا چنین بنظرمیرسید که آنشب دروازه‌های‌شهر بروی ما بسته بود . بزودی قطار بسوی «امبالا» حرکت میکرد ما با همان قطارحرکت کردیم واز«امبالا» بدهلی وازآنجا به الله‌آباد برگشتیم.

ازالله‌آباد نامه‌ئی بفرماندارانگلیسی نابها نوشتم ودرخواست کردم که رونوشتهای دستوراتی راکه دربارهٔ ما صادر کرده بود وهمچنین رونوشت آراء صادره دربارهٔ مارا برایم بفرستد تا بتوانم بفهمم چه بوده است. مخصوصاً متذکرشدم که ممکن است‌بخواهم بدادگاه تجدید نظررجوع کنم اما بهیچوجه با این درخواست‌ها موافقت نشد ورونوشتی برایم نفرستادند . با وجود کوششهای مکرر هرگز نتوانستم متن این احکامی که من ودونفرازهمکارانم را به دو یا دوسال ونیم حبس محکوم میساخت ببینم . گاهی فکر

---

۱ ـ ادارهٔ خدمات عمومی هند اداره‌ئی بود که در واقع تمام ادارات دولتی غیر نظامی هند را زیر نظر داشت وبرای مقامات مختلف وپست‌های‌عالی اداری، مأمورین‌انگلیسی‌یاهندی‌را استخدام‌وعزل‌ونصب میکرد ـ م

میکنم که اجرای آن احکام موقتاً موقوف‌مانده بود تا هروقت که مقامات نابها یا دولت انگلیس بخواهند آنها را برضدما باجرا بگذارند .

ما سه نفر بوسیلهٔ این «تعلیق» وموقوف‌الاجرا ماندن حکم آزاد شدیم اماهرگز نتوانستم بفهمم که آن متهم چهارمی موضوع توطئه ، یعنی آن سیك بدبختی که اورادر دادرسی دادگاه دوم ما شرکت‌داده بودند چه شدوچه برسرش‌آمد. احتمال میدهم که او آزادنشدزیرا اودوستان‌صاحب‌نفوذی نداشت‌وشخصاًهم‌مورد توجه‌عمومی‌نبود که بوضعش کمك شود . چه بسا اونیزمانند بسیاری مردم بیگناه دیگر در تیرگی یکی از زندانهای دولتی گم شد . ما هرگزاورا فراموش نکردیم . ما هرچه ازدستمان برمی‌آمد کردیم‌اما مجموعاً ومتأسفانه‌کارمهمی نبود . تصورمیکنم کمیتهٔ «گاردوارا» هم شخصاً باینموضوع اظهارعلاقه میکرد . بعداً اطلاع یافتیم که اویکی ازاعضای قدیمی « کوماگاتامارو »[۱] بوده‌است وپس ازیکدوران درازتحمل زندان‌بتازگی آزاد شده‌بود. پلیس‌هیچ میل‌ندارد که‌چنین اشخاصی‌آزاد باشند وبدین‌جهت‌اورا نیزدوباره‌بازداشت کرد ودرموقعیکه‌برضد ما اقدام میکرد اورا هم محکوم ساخت .

«گیدوانی» ، «سانتانوم» ومن ، هر سه از زندان نابها ارمغان بسیار ناپسندی با خود آوردیم . این ارمغان میکروب بیماری‌تیفوس بودوبعلاوه هرسه نفرما مورد هجوم بیماری تیفوئید هم واقع شدیم . بیماری من بسیارشدید وخطرناك بود اما نسبت‌برفقای دیگروضعم بهتروسبکتر بود. من‌بیش ازسه چهارهفته بستری نماندم اما آنها مدت‌خیلی درازتری بستری بودند .

ماجرای نابها دنبالهٔ دیگری هم پیدا کرد . در حدود شش ماه‌یا بیشترپس از آن ماجرا ، «گیدوانی» بعنوان نمایندهٔ کنگره در«امریتسر»کار میکرد و مأمور ارتباط با کمیتهٔ گاردوارای سیك‌ها بود . کمیتهٔ مزبوریك «جاتا»ی دیگرمرکب ازپانصد نفررا به «جایتو» فرستاد و«گیدوانی» تصمیم‌گرفت بعنوان ناظرهمراه آنها تا مرزنابها برود . بهیچوجه درنظرنداشت که به‌منطقهٔ نابهاهم داخل‌گردد . درنزدیکی مرزپلیس به«جاتا»

---

۱ ـ کوماگاتا مارو ـ نام یك کشتی ژاپنی است. دراواخر قرن نوزدهم که از همه‌جا مردم بکانادا مهاجرت میکردند عده‌ئی از سیکها هم خواستند بآنجا بروند اما دولت انگلستان مخالفت داشت و آنها را باکشتی‌های خود نمیبرد. چندتن از سیکها بژاپن رفتند وکشتی مزبور را اجاره‌کردند وعده‌ئی از سیکها را باآن بردند . اما دولت بریتانیا تمام سواحل کانادا و سایرکشورها را بروی ایشان بست و آنها را ناچار ساخت بهند بازگردند . در موقع مراجعت‌هم سرنشینان کشتی مورد هجوم واقع شدند وجمعی ازایشان کشته شدند وفقط عدهٔ معدودی توانستند نجات یابند و باقی بمانند . شخصی که در متن نام او آمده است نیز یکی ازکسانی بوده که باآن کشتی تاریخی مسافرت کرده بود ـ م

شلیك کرد و تصورمیکنم عده‌ئی کشته وزخمی شدند . «گیدوانی» هم بکمك مجـروحین شتافت . ناگهان پلیسی بسراغش آمد واورا با خود برد . اورا بدون هیچگونه‌محاکمه بزندان بردند وقریب یکسال درزندان بود وفقط وقتیکه حالش خیلی سخت شد و بشدت بیمار گردید آزادش کردند.

بازداشت «گیدوانی» وزندانی ساختن اودرنظرمن یکی ازبزرگترین بیعدالتیهاو ظلمهای دستگاههای اجرائی دولت بود. دراینباره بفرماندارآنجا که هنوزهم همان‌مرد انگلیسی عضوادارهٔ خدمات‌عمومی هندبودنامه‌ئی نوشتم وسئوال کردم که چرا «گیدوانی» باین شکل توقیف شده است. درجواب اظهارداشت که چون «گیدوانی» برخلاف‌دستور مربوط بعدم‌ورود بدون اجازه به‌نابها رفتار کرده‌زندانی شده است.من بمبارزه پرداختم وبقانونی بودن این عمل اعتراض کردم ومتذکرشدم که بهیچوجه‌حق نداشته‌اندمردی‌را که فقط‌مشغول کمك بمجروحین بوده‌است دستگیر کنند وازفرماندارمزبورخواستم که‌رونوشت دستور مورد استناد خود رابرایم بفرستد یا انتشاردهداما او بازهم این‌کاررا نکرد .

احساس میکردم که مایلم شخصاً به نابها بروم تا فرمانداررا وادارسازم لااقل با من هم مثل « گیدوانی » رفتار کند و مرا نیز بزندان ببرد . بنظرم میرسید که وفاداری نسبت بیك همکارصدیق‌چنین اقتضائی دارد . اما بسیاری ازدوستان مرا نصیحت کردند و مانع چنین اقدامی شدند وبیهوده بودن آنرا متذکرگشتند . من هم در پشت این‌نصایح دوستان پنهان شدم و آنرا بهانه‌ئی برای استتار ضعف خود قرار دادم . زیرا در واقع ضعف روحی‌وعدم تمایل‌بزندانی شدن‌مجدد درنابها بود که‌مرا ازاین‌اقدام‌بازداشت.همیشه دردل‌خود بمناسبت این‌طرز رفتارنسبت بیکی از همکارانم احساس شرم میکنم . حقیقت اینست که اغلب‌ما بهنگام‌عمل، حزم‌واحتیاط رابراقدام‌شایسته‌وشهامت‌آمیزترجیح‌میدهیم.

۱۷

کنگره کوکونادا و مولانا محمدعلی

در دسامبر ۱۹۲۳ دورهٔ اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگره در جنوب، در شهر «کوکونادا» منعقد شد و ریاست آن با «مولانا محمد علی» بود که برطبق عادتش در موقع افتتاح یك نطق بسیار مفصل ایراد کرد ولی نطقش خالی از مطالب جالب توجه نبود. در اظهارات خویش تحول و رشد احساسات سیاسی و اجتماعی را در میان مسلمانان تشریح میکرد و نشان میداد که چگونه هیئت نمایندگی معروف مسلمانان در سال ۱۹۰۸ که از طرف نایب‌السلطنه هم پذیرفته شد و تحت رهبری آقاخان بود جزیك بازی کمدی ساختگی و یك مسخرگی که بوسیلهٔ خود دولت ساخته و پرداخته شده بود چیزی نبود.

محمدعلی بمن اصرار میکرد که سمت دبیرکلی کنگره را برای سالی که ریاست با او بود قبول کنم. من بهیچوجه میل نداشتم درموقعیکه هیچ سیاست روشن وقاطعی برای آینده بنظرم نمیرسید یك مسئولیت اجرائی را بپذیرم. اما نمیتوانستم اصرار محمدعلی را هم رد کنم. هردوی ما احساس میکردیم که شاید کس دیگری جز من نتواند چنانچه شاید و باید با توفق کاملی با او همکاری کند. او دربارهٔ اشخاص عقاید فوق‌العاده تند و قاطعی داشت اما نسبت به من بسیار مهربان بود وما با علاقه واحترام متقابلی بیکدیگر مربوط بودیم. او برعکس من یك مرد بسیار، وحتی بیش از آنچه باید، مذهبی بود.

---

۱ ـ مولانا محمد علی که نام او تاکنون چند بار در متن کتاب آمده است یکی از رهبران دلیر و مبارز مسلمانان هند بود که برضد تسلط بریتانیا مبارزه میکرد وباتفاق برادرش شوکت‌علی در میان مسلمانان و مبارزان هند مقام مهمی داشت. ضمناً همانطورکه ازکلمهٔ «مولانا» پیداست مقام پیشوائی مذهبی هم داشت. محمد علی و برادرش مدتها در زندانهای دولت انگلیسی هند بسر بردند و مبارزانشان که دوشا دوش مبارزین ملی هندی صورت میگرفت بسیار مؤثر بود. مولانا محمدعلی از ۱۸۷۳ تا ۱۹۳۱ زندگی کرد. مردم عادی هند که بانگلیسها بدبین هستند عقیده دارند انگلیسها درموقع بیماری او در لندن او راکشتند.

درهرحال مولانا محمدعلی را نباید با «محمد علی جناح» که در جامعهٔ مسلم لیگ فعالیت داشت و هوادار جدائی مسلمانان ازهندوان بود و «محمدعلی» های دیگری که بعدها ازرجال دولت پاکستان شدند اشتباه کرد ـ م.

حرارت و نیروی فراوان کار و ذکاوت و هوشیاریش مرا جلب میکرد . فوق‌العاده زیرك و باهوش بود، با وجود این اتفاق می‌افتاد که شوخ طبعی او که گاهی هم زننده بود، برایش گران تمام میشد و احساسات دوستانش را جریحه‌دار میساخت و آنها را میرنجاند . بهیچ‌وجه نمیتوانست از گفتن کلمات و بیان تذکراتی که محتملا عواقب ناگواری ایجاد میکرد خود داری کند .

با وجود اختلافاتیکه در بسیاری موارد جزئی با هم پیدا میکردیم در تمام جریان سال تفاهم کاملی داشتیم . من در کار های کنگره این رسم را بر قرار کردم که در موقع خطاب باشخاص ، تمام عناوین والقابی را که معمولا پیش یا بعد از اسم ایشان میآمد و درهند انواع آن فراوان بود حذف کنم . مهاتما ، مولانا ، پاندیت ، شیخ ، سید، منشی، مولوی که هر کدام عنوان و القابی برای دستهٔ خاصی است و نظایر آن بسیار بود . عناوین ، سریوت، شری، مستر، اسکیوزوامثال آنها هم بعدها اضافه ومرسوم شده بود[۱] این عناوین و القاب خیلی زیاد بود و اغلب بدون جهت استعمال میشد و بهمین دلیل من خواستم با حذف کردن آنها سرمشق مفید و خوبی برای همهٔ مردم بوجود آورم . اما این کار بآسانی صورت نمیگرفت . « محمدعلی » یك تلگراف خشم آمیز برایم فرستاد و بعنوان «رئیس» دستورداد که همان رسم قدیمی را اجرا کنم و بخصوص برای گاندی‌جی هرگز جز «مهاتما» عنوان دیگری بکار نبرم.

موضوع دیگری که همیشه مورد بحث و گفتگوی میان‌ما بود «خداوند قادرمطلق» بود. محمد علی بطور فوق‌العاده‌ئی در هرموضوع و هرکار حتی در قطعنامه‌های کنگره اشاره‌ئی بخدا میکرد که یا بصورت یك ستایش بود یا بصورت یك‌دعا . هربار من راجع باین موضوع اعتراض میکردم و هر دفعه هم او مرا یك لامذهب معرفی میکرد . معهذا بسیار عجیب و جالب توجه بود که او همیشه میگفت که باوجود تظاهرات علنی وانکار مذهبی‌من، او مرا مردی کاملا مذهبی و بااعتقاد میداند ومیشمارد. اغلب ازخود پرسیده‌ام که دراین حرف او چه‌مقدار حقیقت وجود دارد. شاید این‌امر تااندازهٔ زیادی بمفهومی که برای «مذهب» قائل شویم بستگی داشته باشد .

من همیشه از بحث بااو دراین زمینه‌ها اجتناب میکردم زیرا میدانستم که این‌قبیل مباحثات بجائی نمیرسید و سبب تحریك متقابل هردوی ما میشد و میترسیدم که مبادا اسباب رنجش او شوم. درزمینه‌های اعتقادی ومذهبی - اعتقاد بهرچیز که باشد- همواره

---

۱ - مهاتما یعنی روح بزرگ ولقبی است که بروحانیون بزرگ هند داده میشد واز جمله در مورد گاندی بکار میرفت . مولانا تقریباً همردیف حضرت آیةالله در زبان ماست . پاندیت، عنوان مخصوص طبقه ممتاز برهمنان بود. مولوی برای علمای مذهبی مسلمان بکارمیرفت وازاین قبیل - م.

بسیار دشوارومشکل است که با کسانیکه عقیده‌ئی راسخ و قاطع پیدا کرده‌اند گفتگو و مباحثه‌ئی بعمل آید ومحتملا بحث کردن بامسلمانان بطورکلی خیلی دشوارتر و مشکلتر از بحث کردن بادیگران است. زیرا درمذهب ایشان بطور رسمی هیچ وسعت عمل و نظر وجود ندارد. راههای مسلکی ایشان محدود وتنگ است و به‌پیروان خود اجازهٔ انحراف وسرپیچی نمیدهد. هندوها تااندازه‌ئی ازاین حیث فرق دارند والبته نه‌همیشه؛ آنها عملا میتوانند فوق‌العاده مؤمن وبااعتماد باشند، میتوانند ازمتروك‌ترین، ارتجاعی‌ترین وحتی ازمضرترین عادات‌وآداب مذهبی خود پیروی کنند ودرعین‌حال حاضر میشوند که دربارهٔ انقلابی‌ترین افکار درزمینهٔ مذهب نیز بگفتگو وبحث پردازند. تصور میکنم که هندوان متعصبی که هواداران فرقهٔ جدید «آریاساماجی» هستند این‌خاصیت وسعت‌نظرو سعهٔ‌صدر را ندارند. آنهاهم مثل مسلمانان همان خط مشی و مسلك محدود مذهبی خود را دنبال میکنند. درمیان هندوهای باذکاوت بعضی سنتهای فلسفی وجوددارد که بدون‌آنکه مانع اجرا و انجام مراسم مذهبی میگردد ، در ایشان نرمشی بوجود میآورد که اجازه میدهد بمذاهب ونظریات دیگرهم بپردازند. تصور میکنم که این‌امر تااندازه‌ئی بعلت اختلاف عظیم عقاید و عاداتیست که در درون مذهب هندو جمع شده‌است وحتی گاهی بایکدیگر تضادهای زیادی‌هم دارد. در واقع بارها اظهارنظر شده است که مذهب هندو بهیچوجه یك «مذهب» درمعنی ومفهوم عادی کلمه نیست وباوجوداین‌جالب‌توجه وحیرت‌انگیزاست که چه نرمش‌فوق‌العاده وچه‌ارادهٔ عظیم‌برای‌زندگی‌درآن وجود دارد ! انسان درمذهب هندو ممکن است که حتی بمرحله‌ئی برسد که مثل «چارواکا» فیلسوف قدیمی هند منکر وجود خدا ومذهب گردد وباوجود این نمیتوان گفت که چنین کسی دیگر هندو نیست.

آئین‌هندو بفرزندان خود حتی علیرغم خودشان میآویزد. مثلا من «برهمن»متولد شده‌ام و تصور میکنم هرچه هم که دربارهٔ مذهب یاعادات اجتماعی که جزوی از مذهب شمرده میشود بگویم وبکنم بازهم برهمن خواهم ماند. برای دنیای هند، من همیشه یك «پاندیت» هستم . چه بخواهم چه نخواهم این‌عنوان باسم من ضمیمه‌است. بخاطر دارم که یکبار اتفاق جالب‌توجهی برایم روی داد. روزی قراربود که درسویس بایك‌فقیه وعالم مذهبی ترك ملاقات‌کنم. قبلا معرفی‌نامه‌ئی دربارهٔ خود برای‌او فرستاده بودم که درآن مرا باعنوان «پاندیت جواهرلعل‌نهرو» خطاب کرده‌بودند. وقتیکه مرا دید سخت‌متعجب و تااندازه‌ئی هم ناراحت شد. خود او برایم گفت که از لقب و عنوان «پاندیت» که یك عنوان احترام و امتیاز مذهبی است تصور میکرده است که باید درانتظار مردی‌سالمند وموقر ومذهبی وروحانی بوده باشد. درحالیکه من شخصی بسیارجوان بودم که بامذهب هم زیاد سروکار نداشتم.

بدینقرار محمدعلی ومن ازمباحثات مذهبی اجتناب میکردیم. اما سکوت در میان خصال او وجودنداشت ویکی‌دوسال بعد، تصور میکنم درسال ۱۹۲۵ یا۱۹۲۶، یکروز که برای دیدنش بمنزل محل‌اقامتش دردهلی رفته‌بودم دیگر طاقت‌نیاورد وبا برآشفتگی بمن گفت بهرقیمت که باشد میخواهد دربارهٔ این موضوع بامن بمباحثه پردازد. من سعی میکردم که اورا از این فکر منصرف سازم و متذکر میشدم که نظریات ما دو نفر باهم بکلی متفاوت است و در دو قطب مخالف یکدیگر قرار دارد و هیچیك از ما نخواهیم توانست دیگری را متقاعد سازیم. باوجوداین او بالجاجت میخواست موضوع را دنبال کند ومیگفت : ما باید بالاخره این موضوع را میان خودمان روشن کنیم . ممکن است شما تصور کنید که من (محمد علی) یکنفر متعصب افراطی هستم در صورتیکه من خلاف آنرا بشما ثابت خواهم کرد. سپس برایم نقل کرد که او دربارهٔ مذهب بمطالعات وسیع وفراوان پرداخته‌است وطبقه‌های کتابخانهٔ خودرا نشانم‌داد که با کتابهائی دربارهٔمذاهب مختلف (بخصوص اسلام و مسیحیت) پر شده بود ، در میان آنها بعضی کتب جدید مانند کتاب «خدا ، پادشاه نامرئی» اثر «ه. ج. ولز» نیز وجود داشت. محمد علی در طول سالهای‌دراز زندان خود بارها وبارها قرآن‌را خوانده بود وبتمام تفاسیر قرآن رجوع کرده بود. بقراریکه میگفت براثر این‌مطالعات باین نتیجه رسیده بود که درحدود ۹۷ درصد محتویات قرآن‌کاملا منطقی واستدلالی است وحتی اگر این مطالب دراین کتاب مقدس‌هم نمیبود قابل استدلال و قبول میبود اما در مورد بقیه یعنی درحدود ۳ درصد هم هرچند دراولین نظر تصور میشود که ازنظر منطق واستدلال در آنها جای بحث هست اما آیا نمیتوان تصور کرد که قرآن‌که نود وهفت درصد آن‌کاملا صحیح و درست است درمورد آن‌قسمت ناچیز سه درصدهم درست وصحیح باشد ؟ آیا منطقی‌تر نیست که این مورد جزئی‌راهم بحساب ضعف فهم ودریافت بشری بگذاریم؟ بدین‌ترتیب نتیجه‌میگرفت که قرآن تقریباً درهیچ موردی اشتباه نکرده است وباید آنرا صددرصد درست‌وصحیح دانست و پذیرفت.

خود این‌منطق البته قابل بحث است اما من بهیچوجه میل نداشتم بمباحثه پردازم و معهذا شگفتی و تعجبم کم نبود . محمد علی اضافه میکرد که بنظر او هر کس قرآن را باذهن باز وآمادگی و پذیرش بخواند مسلماً نخواهد توانست که حقایق آنرا باور نکند و نپذیرد . مخصوصاً متذکر گردید که میداند «باپو» (منظورش گاندی‌جی بود) آنرا دقیقاً مطالعه کرده است و قاعدتاً باید بحقیقت اسلام آشنا شده باشد . محمد علی تصورمیکرد که فقط غرورمانع اعتراف کردن این‌موضوع ازطرف گاندی‌جی شده‌است.

بعد از آن یکسال که محمدعلی ریاست کنگره را عهده دار بودکم کم از کنگر

جدائی گرفت، یا بطوریکه خودش میگفت کنگره ازاو جداشد. این ماجرا خیلی بآهستگی ودرطول چندین سال صورت پذیرفت ودر چند سال بعد او بازهم در فعالیت‌های کنگره شرکت بسیار مؤثری داشت منتها در تمام طول این مدت شکافی که بوجود آمده بود دائماً وسیعتر میشد. البته این موضوع تأسف‌آوری بود که بسیاری ازمارا متأثرمیساخت زیرا هرچند که دربارهٔ مسائل اجتماعی اختلافاتی میان ما وجود داشت دربارهٔ راه حل سیاسی آنها تقریباً وحدت نظرکاملی داشتیم. محمدعلی بموضوع استقلال‌هند باعلاقمندی و فداکاری بسیار توجه داشت و بخاطر همین خصوصیت سیاسیش ، همیشه میشد بااو به‌توافقی رسید که از نظر مذهبی‌هم مورد قبول هردو دسته (مسلمان وهندو) باشد. او از نظر سیاسی بهیچوجه بامرتجعینی که خود را قهرمانان جامعهٔ اسلامی معرفی میکردند شباهت و ارتباطی نداشت.

عزیمت او باروپا دربهار سال ۱۹۲۸ برای هند یك واقعهٔ تأسف‌آور بود درآن زمان کوشش عظیمی برای حل مسئلهٔ فرقه های مختلف هندو و مسلمان بعمل می آمد و نزدیك بود که این‌مساعی بنتیجه برسد. اگر محمدعلی درهند میبود خیلی احتمال داشت که جریانها صورت دیگری پیدا کند و نتایج بهتری بدست آید. اما وقتی که او به‌هند برگشت دیگر خیلی دیر شده بود: شکاف بزرگی میان مسلمانان وهندوان بوجود آمده بود واو بناچار در طرف مقابل ما قرار گرفت.

• دو سال بعد ، در سال ۱۹۳۰ ، در موقعیکه بسیاری از ما در زندان بودیم و نهضت «نافرمانی عمومی» درأوج خود جریان‌داشت، محمدعلی برخلاف تصمیمات کنگره رفتار کرد و در «کنفرانس میز گرد» که در لندن برای حل مسئلهٔ استقلال هند تشکیل گردید شرکت جست. من ازاین موضوع بسیار ناراحت شدم و رنج میبردم. اعتقاد دارم که خود اوهم قلباً ازاین موضوع رنج میبرد. چگونگی فعالیت او درلندن این حقیقت‌را نشان میداد . او بخوبی احساس میکرد که جای او در هند ، و در میان مبارزین واقعی استقلال هند است و نه در میان اعضای پرحرف یك کنفرانس لندنی . اگر برگشته بود، یقین دارم که همراه ودوشادوش ما مبارزه را ازسر میگرفت. اما متأسفانه از چند سال باینطرف بیمار ورنجور بود وبیماری اورا درفشار گذارده بود. درلندن علاقهٔ مفرط او باینکه‌کار را بجائی برساند وبهرقیمتی هست نتیجهٔ باارزشی بدست آورد، مرگ او را تسریع کرد زیرا او در آنموقع باستراحت ومراقبت جدی احتیاج داشت. خبر مرگ او وقتی بمن رسید که در زندان «نینی» محبوس بودم وبرای من یك‌ضربت شدید ویك خبر فوق‌العاده تأثیرانگیز بود.

آخرین ملاقات من بااو درکنگرهٔ لاهور دردسامبر ۱۹۲۹ صورت گرفت. در آن

دوران اجلاسیه من رئیس بودم وقسمتی از نطق افتتاحیهٔ من موردپسند او واقع نشد. او بانتقاد شدیدی پرداخت وبخوبی میدید که کنگره به‌پیش میرود واز نظر سیاسی صورت جسورتر ومهاجم تری پیدا کرده است. اوهم از این صورت مهاجم وجسارت آمیز بدش نمی‌آمد اما داش نمیخواست که به‌بیند درصفوف عقبی قرار گرفته است ونخستین مقامها بدیگران واگذار گردیده است. علناً بمن اعلام خطر کرد وگفت: «جواهر! من از هم اکنون برایتان‌پیش گوئی میکنم که همکاران کنونی، شما را رها خواهند کرد ودر موقع حساس خواهند گریخت. دوستان خودتان در کنگره شما را بپای دار خواهند فرستاد.» چه پیشگوئی شومی!

آن دوران اجلاسیه کنگره در کوکونادا، دردسامبر ۱۹۲۳ که زیر ریاست محمد علی قرار داشت، مخصوصاً برایم بسیار جالب بود زیرا در آن دوران بود که سازمان داوطلبان کنگره را در سراسر هند بنیان نهادیم که بنام «هندوستانی سوادال» نامیده میشود. تاآنزمان‌سازمانهای‌مشابهی‌چه‌درموقع‌فعالیتهاواقدام‌وچه درهنگام‌رفتن بزندانها بوجود آمده بود. اما آن سازمانها انضباط و استحکام لازم راکم داشت. این فکر از دکتر «ن.س. هاردیکر» بود، که سازمانی درتحت رهبری کلی کنگره بوجودآید وبرای فعالیت درسراسر هند مورد استفاده واقع شود. او ازمن خواهش کرد که دراین‌راه بااو همکاری کنم. خواهشی لازم نبود زیرا خود من ازاین‌فکر بسیار خوشم میآمد. این طرح را دردوران اجلاسیهٔ «کوکونادا» مطرح ساختیم. بعدها باتعجب غیرمنتظره‌ئی ملاحظه کردیم که این‌فکر درمیان بعضی ازرؤسای کنگره مخالفت فراوانی بوجودآورد. بعضیها چنین اظهارعقیده میکردند که اینکار مقدمهٔ خطرناکی برای وازدساختن عوامل نظامی درنهضت مسالمت‌آمیز ما خواهدشد که ممکن‌است یکروز مقامات دولتی‌را بعکس‌العمل شدید برانگیزد. عدهٔ دیگری میگفتند که تنها انضباط ودیسیپلین لازم برای‌ما اینست که «داوطلبان» ازفرمانهای مافوقهاشان اطاعت کنند اما دیگر هیچ لازم نیست که تعلیمات دیگری، حتی‌راه‌رفتن‌دسته‌جمعی، بایشان آموخته‌شود. بعضی‌هم دراعماق قلب خود تصور میکردند که فکر تشکیل یك سازمان با انضباط داوطلبان که تعلیمات نظامی منظم و شایسته‌ئی‌هم دریافت دارد بااصول «عدم خشونت» سازگار نیست. بااینهمه «هاردیکر» باتمام علاقه‌وهمت خود باین‌کار پرداخت وبنیروی حوصله‌وکار، درطول سالهای‌بعد مدلل ساخت که یك سازمان «داوطلبان» که باتعلیمات شایسته پرورش یافته باشد تا چه‌اندازه ممکن‌است مؤثر ومفید باشد وحتی اصول «عدم خشونت»را هم بهتر وجدی‌تر بکاربندد.

کمی بعداز بازگشتم از «کوکونادا» درژانویه ۱۹۲٤ دراله‌آباد جریان جدیدی پیش‌آمد که آزمایش وتجربهٔ تازه‌ئی برایم بود. این موضوع‌را فقط باکمك حافظهٔ‌خود

مینویسم و بسیار محتمل‌است که تاریخهارا مخلوط کنم. اما خوب‌میدانم که سال«کومبه» یا « آرد ـ کومبه » بود که معمولا سیل عظیم انبوه زائرین بسوی الله آباد و سواحل «گنگ» میآید. اغلب زائرین دراین مواقع درمحل اتصال رود «جمنا» به‌رود «گنگ» که آنرا «تری‌ونی»مینامند و بنابراعتقاد عمومی رودنامرئی «ساراواستی»هم درهمانجا آبهای افسانه‌ئی خود را باآب دورود دیگر درهم می‌آمیزد غسل میکنند[1]

درآنجا شط گنگ پهناوراست وعرض‌آب بحدود یکهزار وششصدمتر میرسد. در موقع زمستان آب کم میشود ویك‌قسمت زمین شنی از زیر آب رودخانه بیرون میآید که برای چادرزدن واقامت زائرین بسیار مناسب میشود . اما گنگ رودی بسیار شوخ طبع وهوسباز است وحتی درهمین مواقع هم اغلب اتفاق میافتد که بستر خودرا تغییر میدهد. در سال ۱۹۲٤ جریـان آب بقدری شدید بود که بدون هیچ تردید برای انبوه زائرین غسل کردن در «تری‌ونی» خطرنـاك مینمود . البته بوسیلهٔ بعضی مراقبت‌ها و از جمله بازرسی کردن دقیق تعداد افرادی که یکباره باهم غسل میکنند میشد تااندازهٔ زیادی‌از خطرات کم کرد .

من شخصاً هیچ باین موضوع علاقه‌ئی نداشتم و بهیچوجه نمیخواستم که با غسل کردن در این شط ودرروز و موقع معین برای خود «اجر وثواب» بدست آورم. امـا میدیدم که درروزنامه‌ها میان «پاندیت موهن‌مالاویا»[2] ودولت ایالتی که غسل کردن در شط را ممنوع ساخته بود، گفتگو و اختلافی بوجود آمده است . «مالاویاجی» اعتراض میکرد که غسل کردن اگر برطبق سنن گذشته درهمان مکان وموعد معین صورت نگیرد ارزش و فایدهٔ مذهبی ندارد. ازطرفی دولت‌هم حق داشت زیرا میخواست بدینوسیله از اتفاقات نـاگوار و تلفات انسانی جلوگیری کرده باشد اما مثل همیشه اینکار را بدون هیچگونه ملایمت ونرمش و باوسایل بسیار تحریك کننده انجام میداد.

در روز بزرگ «کومبه»من‌نیزصبح بدون آنکه قصد غسل کردن هم داشته باشم بکنار شط رفتم تا در مراسم عمومی شرکت کنم . وقتی بآنجا رسیدم اطلاع یافتم کـه

---

۱ ـ تری‌ونی یا تری‌بنی ـ بمحل التقای رود «جمنا» با رود بزرگ «گنگ» گفته میشودکه در آنجا آب سه شاخه بنظر میرسد . بنابرعقاید مذهبی هندوان رودخانهٔ مقدس و ناپیدای «ساراواستی» هم در همین محل آب خودرا باآب آن دو رود می‌آمیزد. «ونی» دراصل بمعنی گیسوی بافته است و «تری‌ونی» بمعنی «سه شاخه» یا «سه رشته» میشود. هندوان درسالهای مخصوصی دراین‌محل غسل میکنند که مثل حج مسلمانان مواقع معین ومخصوصی دارد. این سالها را «کومبه» مینامند که هر ۱۲سال یکبار فرا میرسد. گاهی هم، در بعضی سالها غسلهای فوق‌العاده انجام میگیرد. این غسل‌ها جزو مراسم مذهبی مهم هندو است که در نزدیکی الله‌آباد انجام میگیرد ـ م.

۲ ـ به‌حاشیه صفحه ۷۷ رجوع‌شود . م

« مالاویاجی » یکنوع اتمام حجت واولتیماتوم مؤدبی برای قاضی آن بخش فرستاده و برای خود اجازه غسل کردن در «تری و نی» را درخواست کرده است . «مالاویاجی» فوق‌العاده تحریك‌شده وخشمگین بنظر میرسید. درفضا یکنوع جریان مغناطیسی وحالت قابل انفجار احساس میشد . اجازهٔ غسل داده نشد و «مالاویاجی» تصمیم گرفت که به - «ساتیاگراها» و مقاومت مسالمت آمیز متوسل شود . باتفاق عده‌ئی قریب دویست نفر بطرف محل غسل ، راه افتاد . من‌هم که کنجکاویم برای دیدن پایان‌کار تحریك شده بود درتحت تأثیر محیط همراه ستون مردم رفتم. در سر راه یك دیوار چوب‌بست مرتفع در محل آزاد و قابل عبور ساخته بودند که مانع رفتن مردم بسمت‌آب بشود . وقتی بمقابل این‌دیوارچوبی رسیدیم بایك‌صف پلیس برخورد کردیم. آنها نردبانهائی‌را که ما برای بالا رفتن از دیوار چوبی باخود آورده بودیم بازور از ما گرفتند . طبق اصول «عدم خشونت» و ساتیاگراها همانجا در پای چوب بست برروی شنها برزمین نشستیم و تمام پیش‌ازظهر وقسمتی از بعدازظهر را بهمان‌حال ماندیم. ساعتها میگذشت. آفتاب سوزان میشد. ما همه از گرسنگی بجان آمده بودیم . پلیسهای پیاده وسوار ما را احاطه کرده بودند. تصورمیکنم که حتی ازنیروهای سوار ارتش‌هم عده‌ئی بودند. کم کم بیحوصلگی درعده‌ئی ازما راه یافت وازگوشه‌وکنار صداهائی برخاست که درخواست تدبیرواقدامی میکردند. مقامات پلیس‌هم بنوبهٔ خود خسته شده‌بودند وتصمیم گرفته‌بودندکاررا یکسره کنند. فرمانی بسوارها داده‌شد وهمه باسبهای خود سوارشدند. ناگهان نمیدانم باجهت یا بیجهت این فکر در نظرم آمد که اکنون بما حمله‌ور خواهند شد وبدین ترتیب ما را پراکنده خواهند ساخت . بهرصورت من از آن شکل نشستن روی زمین و بیکار ماندن خسته شده‌بودم وازاینرو بکسانیکه دراطراف‌من نشسته‌بودند پیشنهاد کردم ازهمانجائی که نشسته بودیم از روی دیوار عبور کنیم وخودم هم برای سرمشق بالای دیوار رفتم . بلافاصله دیگران‌هم دسته دسته از من تقلید کردند . حتی قسمتی از تخته‌های چوب بست دیوار را شکستند وراه عبوری درآن بوجود آوردند. یکنفر پرچمی بمن‌داد ومن آنرا دربالای دیوار چوب‌بست ودرجائیکه خودم هنوز برآن نشسته بودم نصب کردم. احساس میکردم که یك‌حالت تحریك وهیجان شدید در من بوجود آمده است واز آن وضعی که پیش آمده‌بود وازاینکه میدیدم اشخاص ازچوب بست دیوار بالا میروند و یااز سوراخ آن عبور میکنند و سوارها بیهوده وباعدم موفقیت سعی دارند از آنها جلوگیری کنند، لذت فراوانی میبردم. باید بگویم که سوارها هم در آنجا بدون شدت وخشونت بانجام وظیفه میپرداختند آنها چوبها و شلاقهای خود را در هوا تکان میدادند وسعی میکردند بدان‌وسیله ازحرکت‌مردم جلوگیری کنند اما درواقع هیچکس را نمیزدند. بیاد دارم که

در آنموقع تصاویر زد و خوردهای تاریخی وانقلابی را که درکنار سنگرهای خیابان‌ها صورت گرفته است بخاطر میآوردم.

عاقبت، من خود نیز بآنطرف دیوار پریدم. بدیهی است که بعداز آنهمه آفتاب ـ خوردن وفعالیت بدنی فوق‌العاده گرمم شده بود و تصمیم گرفتم که من نیز در «گنگ» آب‌تنی کنم. درموقع بازگشت باکمال تعجب دیدم که «مالاویاجی» وعده‌ئی‌دیگر هنوز در آنطرف دیوار نشسته‌اند وسواران ارتش و نیروی پلیس بازهم دوش بدوش هم در میان دیوار و ساتیاگراهیها قرارگرفته‌اند. باوجود این من توانستم صف آنها را دور بزنم وبکنار«مالاویاجی» بیایم وپهلوی‌او بنشینم. بازهم مدتی بدین‌صورت باقی‌ماندیم. خوب میتوانستم به‌بینم که «مالاویاجی» سخت برآشفته‌است و کوشش فوق‌العاده‌ئی بکار میبرد تا برخود مسلط بماند. ناگهان، بدون اینکه کلمه‌ئی حرف بزند از جـای خود برخاست و بشکلی عجیب مستقیماً بطرف پلیسها رفت، یك‌چنین حرکتی ازطرف هرکس دیگرکه بود شگفت انگیز میبود اما بخصوص از طرف او که مردی سالخورده وجسماً ضعیف بود واقعاً حیرت انگیز مینمود.

بهرصورت بدنبال او، همه حرکت کردند وپلیس وسواران‌هم پس‌ازاینکه کمابیش کوشیدند مارا بعقب برانند عاقبت دست ازمقاومت برداشتند وکمی بعد طبق فرمانی‌که بایشان داده شد آنجا را ترك گفتند.

ما انتظارداشتیم که دولت باعمل‌خشونت‌آمیزی دراین موردهم بخواهد زهرچشمی از مردم بگیرد اما هیچ اتفاقی نیفتاد. احتمال داردکه شخصیت «مالاویاجی» مانع از آن گردیدکه مقامات دولتی دست باقدامی ببرند وبدین ترتیب مالاویاجی و همراهانش برخلاف‌میل ودستور دولت درآب مقدس غسل کردند ودر واقع برای دولت‌ماهی از دام گریخت

۱۸

پدرم و گاندی جی

دراول سال ۱۹۲٤ ناگهان خبری انتشاریافت که گاندی‌جی درزندان بشدت بیمار شده‌است واورا ابتدا به‌بیمارستان منتقل کرده‌اند، بعدهم مورد عمل‌جراحی قرارداده‌اند. یك پردهٔ اندوه برسراسر هند فرو افتاد. کشور باحالی آشفته وبانگرانی واضطراب در انتظار بسر میبرد. بعد دورهٔ بحران گذشت و از چهار سو سیل ملاقات کنندگان بسوی «پونه» محل زندان گاندی راه افتاد. گاندی جی هنوز در بیمارستان بود وبصورت یك زندانی تحت‌نظر نگاهداری میشد اما بیك‌عدهٔ معدود از دوستانش اجازه دادند که بااو ملاقات کنند . پدرم و من از کسانی بودیم که این امتیاز را بدست آوردیم و او را در بیمارستان دیدیم .

دیگر اورا بزندان برنگرداندند، دردورهٔ نقاهتش دولت از بقیهٔ دوران زندانش صرفنظر کرد واو را آزاد ساخت. او تاآنوقت دوسال از مدت شش‌سال زندانی را که محکومش کرده بودند گذرانیده بود. پس‌از آزادی به «جوهو» درکنار دریا ونزدیکی «بمبئی» رفت تا درآنجا استراحت کند و بهبود یابد.

خانوادهٔ ماهم تقریباً همگی بآنجا منتقل گردید ودر یك‌ویلای کوچك نزدیك‌دریا مستقر شد. ما چندین هفته‌را درآنجا گذراندیم که برای‌من صورت تعطیل وییلاق حسابی داشت کـه هم بآن علاقمند بودم و هم مدتها بود چنین احتیاجی داشتم . در این فرصت توانستم چندوقتی‌را بشنا واستراحت واسب‌سواری درکنار ساحل بگذرانم. اما ما برای گردش و ییلاق و استراحت بآنجا نرفته بودیم، بلکه مخصوصاً برای آن رفته بودیم که باگـاندی جی ملاقات و مذاکره کنیم . پدرم میخواست نظر «سواراجی» ها را برایش تشریح کند وتوضیح دهد، تاموافقت وتوجه فعال ومثبت او یالااقل موافقت ضمنی وغیر-فعال اورا جلب سازد. من نیز بسیار مشتاق بودم به‌بینم مسائلی که مرا روحاً رنج میداد روشن میشود و بدانم که برنامهٔ اقدام وعمل آینده چه خواهد بود.

مذاکرات «جوهو» بهیچوجه نتوانست گاندی‌جی را با نظریهٔ سواراجی‌ها موافق

و همراه سازد و حتی کوچکترین تأثیری هم در او نبخشید. در پشت‌کلمات و مذاکرات دوستانه ودرپشت تعارفات ورفتار مؤدبانه یك حقیقت همچنان باقی‌ماند وآن عدم امکان هرنوع سازش ازجانب او بود. پدرم وگاندی‌جی موافقت کردند که رسیدگی باین‌مسئله ببعد موکول گردد واعلامیه‌ئی بهمین مضمون برای انتشار درمطبوعات تهیه شد.

من نیز از «جوهو» مأیوس برگشتم. گاندی جی بار هیچیك از تردیدهای روحی مرا سبك نکرده بود. همانطورکه عادتش بود او حاضرنبود که بآیندهٔ دورتر فکر کند وبنیانی برای یك برنامهٔ طویل المدت بگذارد. ظاهراً ما میبایست فعلا با حوصله به «خدمتگذاری» مردم درراه انجام برنامه‌های اصلاحی کنگره ادامه دهیم ومنتظر فرصت مناسبی باشیم که بعملیات مثبت تر بپردازیم. اما مسئلهٔ حقیقی همین بود که اگر فرضاً چنین فرصت مناسبی هم فرا میرسید ممکن بود درست در همان موقع حادثه‌ئی از نوع واقعهٔ «چوری‌چورا» روی‌دهد وتمام حسابهای مارا بهم زند وعملیات مارا متوقف‌سازد. گاندی‌جی باین‌مسئله هیچ پاسخی نمیداد. همچنین هیچ توضیح روشن کننده دربارهٔهدف نهائی نهضت ما بیان نمیکرد. بسیاری از ما میل داشتیم باروشنی و وضوح بدانیم که بکجا میرویم ولو آنکه کنگره فعلا لازم نشمارد که دراین‌باره اعلامیهٔدقیقی منتشرسازد. آیا ما بخاطر «استقلال» کامل و یك برنامهٔ مشخص اصلاحات اجتماعی بمبارزه خواهیم پرداخت؟ بااینکه رهبران ما بدون‌آنکه بخواهند تاآن‌مرحله عالی برسند برای یکنوع سازش آماده بودند؟ چند ماه پیش‌از آن هنگام ایراد نطق افتتاحیه در دوران اجلاسیهٔ کنگرهٔ ایالتی خودمان در ولایات متحده من بر روی موضوع مبارزه در راه استقلال تکیه کرده بودم. آنوقت پائیز ۱۹۲۳ وکمی بعد از واقعه‌ئی بود که برای من به قیمت مدتی زندانی شدن در زندان «نابها» تمام شد. از آن زندان، بیمار بیرون آمدم و نمیتوانستم شخصاً درآن دوران اجلاسیه شرکت کنم. اما خطابهٔ افتتاحیه‌ئی‌را که درحال تب و در بستر بیماری نوشتم در موقع افتتاح قرائت کردند.

درآنوقت بعضی از ما میخواستیم صریحاً مسئلهٔ استقلال را در برابر کنگره قرار دهیم وهدف نهائی خود اعلام کنیم. اما دوستان لیبرال ما کم‌کم باندازه‌ئی از ما جدا شدند ــ وشاید هم این جدائی‌کار خود ما بود ــ که عملناً وباکمال صراحت اعلام داشتند که وابستگی بامپراطوری بریتانیارا برای خود افتخار میدانند ومرجح میشمارند. حتی اگر جامعهٔامپراطوری هموطنان مارا باارزش کمتری موردتوجه قراردهد ودومینیونها[1] نیز درایشان بچشم غلام بنگرند وحاضر نشوندکه آنهارا باخود مساوی‌الحقوق وبرابر

۱ ــ دومینیون‌ها کشورهای آزاد عضو امپراطوری انگلیس بودندکه در عین آزادی بتاج و تخت بریتانیا بستگی داشتند وعبارت بودند ازکانادا، اتحادیه آفریقای جنوبی، استرالیا و زلاند جدید ــ م.

بشمارند، بازهم وابستگی بامپراطوری‌را موجب مباهات‌خود میشمارند. آقای«ساستری» نمایندهٔ امپراطوری شده بود و «سر تج بهادر ساپرو» در کنفرانس امپراطوری که در ۱۹۲۳ در لندن تشکیل‌شد باغرور بسیار اعلام‌داشت که «میتوانم باافتخارفراوان بگویم که کشورمن است که اساس امپراطوری بریتانیارا تشکیل میدهد.»

شکاف بزرگی میان ما وسران لیبرال بوجود آمده بود. درواقع ما در دودنیای مختلف ومتفاوت زندگی میکردیم، ما بایک‌زبان حرف نمیزدیم، تصورات و آرمانهای ما ــ بافرض اینکه آنهاهم برای‌خود تصورات و آرمانهائی داشتند ــ هیچ وجه‌مشترکی نداشت. آیا همین امر خود دلیل دیگری نبود که ما هدف خود راکاملا روشن ومشخص سازیم ؟

با اینهمه ما فقط عدهٔ معدودی بودیم که چنین افکاری داشتیم . عدهٔ کمی از مردم هستند که خواهان چیزی قطعی وروشن باشند مخصوصاً در یک‌نهضت ملی وسیع که طبعاً تااندازه‌ئی جنبه روحانی و معنوی هم داشته باشد.

درنخستین ماههای سال ۱۹۲٤ توجه مردم بیشتر به «سواراجی»ها معطوف بود که در «مجمع قانونگذاری» ودر «شوراهای ایالتی» مستقر شده بودند. آیا آنها چه کاری خـواهند کرد؟ آنها که باکمال غرور آنهمه از «مخالفت ومبارزه از داخل» واز خنثی کردن‌کار شوراها صحبت میکردند چه هنری نشان خواهند داد ؟ در عمل چند اقدام پرسروصدا وتظاهرآمیز صورت گرفت . مجمع قانونگذاری بودجهٔ دولت برای سال ۱۹۲٤رارد کرد.یك‌قطعنامه را بتصویب رساندکه بنابرآن‌درخواست‌میشد یك کنفرانس میزگرد برای موضوع استقلال تشکیل گردد[۱] اما هم درمجمع وهم در شوراهای دولتی و ایالتی نایب السلطنه و حکمرانان ایالتی طرح بودجه را امضا کردند و بآن صورت قانونی دادند و تصمیم مجمع بی‌اثر شد . همچنین نطقها و مباحثات پرحرارتی بمخالفت بادولت انجام میگرفت. یك احساس پیروزی موقتی درصفوف سواراجی‌ها بنظرمیرسید. چند عنوان برجسته باحروف درشت درروزنامه‌ها چاپ‌شد و بعد دیگر هیچ. همیشه نمیشد این‌روش وتاکتیك را ادامه‌داد. موج احساسات موقتی درهم میشکست وفروکش‌میکرد. تب هیجانات پائین میافتاد وعامهٔ مردم عادت میکردند که به‌بینند مقامات عالی بودجه‌ها را بدون تصویب مجمع قـانونگذاری تحمیل میکنند . ناچار اقدامات و مبارزات آینده میبایست ازحدود تنگ ومحدود مجمع وشوراها تجاوزکند وصورت فعال‌تر ومؤثرتری داشته باشد .

---

۱ ــ کنفرانسهای میزگرد کنفرانسهائی بودکـه برای تبادل نظر درباره آیندهٔ هند در لندن بـا اشتراك نمایندگان دولت بریتانیا و نمایندگان هند تشکیل میشد - م.

درحدود اواسط سال ۱۹۲٤ «کمیتهٔ کنگره سراسر هند» دراحمدآباد انعقادیافت ودر آنجا ناگهان یك کشمکش شدید وتأسف انگیز میان گاندی‌جی و سواراجی‌ها در-گرفت. گاندی‌جی ابتکار امررا دردست گرفت وپیشنهاد کرد دراساسنامهٔ کنگره تغییرات واصلاحات اساسی صورت گیرد و مخصوصاً مواد مربوط به‌پیوستن اعضا بکنگره مورد تجدیدنظر قرارگیرد. تاآنزمان هرکس که مادهٔ اول اساسنامهٔ کنگره مبنی بر بدست-آوردن «سواراج» (استقلال) از طرق مسالمت‌آمیز را میپذیرفت و حق عضویت راکه چهار «آنه» بود میپرداخت میتوانست عضو نهضت کنگره شود. گاندی‌جی میخواست که این حق عضویت راکه بصورت نقدی پرداخت میشد بتحویل دادن چند دوك نخ کـه از طرف درخواست کننده ریسیده شده‌باشد تبدیل نماید. یك‌چنین تغییر وتجدید نظری از حدود صلاحیت کار کمیتهٔ کنگره خارج بود و طبق اساسنامهٔ کنگره قاعدتاً باید در جلسه عمومی کنگره دربارهٔ آن تصمیم گرفته‌میشد. اما گاندی‌جی کسی نبود که وقتی اساسنامه یامقرراتی را نمی‌پسندید بمتن آنها اعتنا داشته‌باشد. من ازاین‌وضع سخت بحیرت‌افتادم و چون تصویب یك‌چنین طرحی بنظر من تجاوز و بی‌اعتنائی بمقررات سازمانی شمرده میشد استعفای خود را از سمت دبیرکلی بکمیتهٔ عامله تسلیم کردم. اما اوضاع بصورتی تحول یافت که عاقبت استعفای خود را پس گرفتم.

درکمیتهٔ کنگره این طرح بامخالفت شدید گروه سواراجی‌ها که ازطرف پدرم و دیشبندوداس رهبری میشدند مواجه گردید و آنها عاقبت برای نشان دادن عدم موافقت خود، درموقع اخذ رأی جلسه را ترك گفتند و عده‌ئی از دوستانشان هم از ایشان تبعیت کردند. طرح گاندی جی بااکثریت بسیار ضعیفی تصویب گردید اما بعداً خود او آنرا پس گرفت زیرا رفتن دسته‌جمعی سواراجی‌ها وروش قاطع پدرم‌ودیشبندوداس درگاندی جی تأثیر بسیار عمیقی بخشیده بود. این تأثیر باندازه‌ئی بود که بعلت تحریك و هیجـان شدید اعصابش دیگر نتوانست برخود مسلط بماند ویك‌تذکر که ازطرف یکی ازاعضاء داده‌شد اورا ازجادر کرد ودرحالیکه ظاهراً احساساتش سخت جریحه‌دار شده‌بود نطق بسیار تأثرانگیزی ایراد کرد که تمام گروههای کنگره‌را تقریباً بگریه آورد. منظره‌ئی فوق‌العاده ومنقلب کننده بود.[۱]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ جریان فوق در زندان و با کمك حافظه نوشته شده است. اکنون میفهمم که حافظه‌ام در این زمینه زیاد قابل اعتماد نبوده و یکی از جنبه‌های مهم مذاکرات کمیتهٔ کنگره را مورد توجه قرار نداده‌ام و در نتیجه تأثیری نادرست از آنچه روی داده ایجاد شده است. آنچه گاندی‌جی را در آن دوران اجلاسیهٔ کمیتهٔ کنگره بهیجان آورده بود طرحی دربارهٔ یك تروریست جوان «کوبینات ساها» بودکه درآن دوران اجلاسیه مطرح گردید ولی بعداً فراموش شد. تاآنجاکه بخاطر دارم این طرح اقدام او را تقبیح میکرد اما نسبت به‌دلایل و

من هرگز نتوانستم دلیل اصرار لجوجانه او را برای هواداری از این طرح و تحویل نخ ریسیده بجای حق عضویت بدرستی بفهمم. او قاعدتاً میبایست مخالفت شدیدی را که چنین‌طرحی برمیانگیخت در نظر گرفته باشد. احتمال دارد که اومیخواست کنگره منحصراً از هواداران جدی برنامهٔ او وطرفداران پارچه‌های دست بافت تشکیل شده باشد وحتی حاضر شده بودکاری کندکه دیگران یا تسلیم او شوند ویا کنار بروند. اما وقتیکه اکثریت از او حمایت کرد در تصمیم خود ضعیف شد و در جستجوی سازش برآمد. در طول سه چهار ماه بعد چندبار دربارهٔ این‌موضوع تغییر رأی داد و این امر اسباب تعجب فوق‌العادهٔ من گردید. چنین بنظر میرسید که بکلی خودرا گم کرده است و دیگر نمیداند بکجا میرود؟ این حالت او باتصوری که من از او در ذهن خود داشتم باندازه‌ئی ناسازگار بود که طبعاً تعجب‌وشگفتی فوق‌العادهٔ مرا برمیانگیخت. مخصوصاً که این‌موضوع واین‌طرح بهیچوجه جنبهٔ حساس وحیاتی نداشت.

عاقبت بیش خود باین نتیجه رسیدم که اگر گاندی‌جی باین شکل بمانع ومقاومت برخورد از آنجهت بود که او درزمینه‌ئی که برایش بیگانه‌وناآشنا بود حرکت میکرد.

جهانی که او را بچنین اقدامی برانگیخته بود اظهار همدردی میشد. مذاکراتی که دربارهٔ این طرح صورت گرفت بیش‌از خود طرح گاندی‌جی را ناراحت میساخت و او احساس میکرد که بسیاری ازاعضای کنگره بطورجدی بنظریهٔ «عدم خشونت» که او مطرح ساخته بود اعتقاد ندارند. بزودی پس از آن جلسه گاندی‌جی در روزنامهٔ «هند جوان» دربارهٔ آن دوران اجلاسیهٔ کمیتهٔ کنگره چنین نوشت: «من همیشه درمورد قطعنامه‌های مطروحه اکثریت داشته‌ام. اما درواقع میبایست این اکثریت را بصورت یك اقلیت دیده باشم. قطعنامهٔ مربوط به «کوپینات ساها» این‌موضوع را روشن ساخت. نطقها، نتیجه‌گیریها و صحنه‌هائی که باین‌مناسبت دیدم کافی بود که دیدگان مرا کاملا باز کند... پس از قطعنامهٔ «کوپینات ساها» اعتبار من در کمیتهٔ کنگره نماند شد. در برابر چنین انجمنی میبایست آخرین قطعنامه خود را مطرح سازم. بنظر میرسید که هرچه جریان تحول میپذیرفت من نیز سخت‌تر و جدی‌تر میشدم. مثل این بود که میخواستم ازآن محیط نامناسب بگریزم. دیگر نمیتوانستم طرحی ازجانب خود پیشنهاد سازم... نمیدانم آیا توانستم روشن کنم که هیچیك از سخنرانان آن کمیته نظر سوئی نداشتند. آنچه مرا مشوش و ناراحت میساخت واقعیت عدم توجه وعدم احساس مسئولیت دربارهٔ سیاست «عدم خشونت» بود... این حقیقت که هفتاد نفر از اعضای کمیتهٔ کنگره از این طرح هواداری کردند خود بسیار بیان‌کننده وگویا بود.» این واقعه و تفسیری که گاندی جی از آن بعمل میآورد بسیار پرمعنی بود زیرا نشان میداد که گاندی جی چه اهمیت مفرطی برای نظریه «عدم خشونت» خود قائل است وچگونه هرنوع تجاوزی نسبت باین نظریه حتی اگر ازروی عدم توجه وغیرمستقیم هم میبود او را ناراحت میساخت. احتمال دارد که بسیاری از اقداماتی هم که بعد ها بعمل آورد اصولا بعلت همین عکس‌العملها بوده است. «عدم خشونت» همیشه تکیه‌گاه اساسی و مبنای اصلی سیاست و فعالیت های گاندی جی بوده و هست.

او درکار «ساتیاگراها» واقدام مستقیم که مخصوص خودش بود عالی و بیمانند بود واز روی غریزه مستقیماً بطرف راه‌حل صحیح میرفت. همچنین وقتیکه خوداو برای یك‌اقدام درزمینهٔ اصلاحات اجتماعی بکار باتوده‌ها میپرداخت یادیگران‌را بدین‌منظور بکارمیبرد طرزکارش عالی و بی‌نظیر بود. او یك‌وجود مطلق ویك‌جهتی بود که میتوانست یاجنگ مطلق باشد یاصلح مطلق اما نمیتوانست یك‌شکل متوسطی میان این دوحالت را مورد توجه قراردهد و درك کند و از این جهت میانه‌رو باشد. یك جهت اختلاف دیگر او هم برنامهٔ کار سوراجی‌ها بود. برنامهٔ سوراجی‌ها برای مبارزه ومخالفت درداخل شوراها از نظر او بی‌ارزش وفایده بود، بنظر او داشتن یك کرسی در یك مجمع یا یك‌شورا جز همکاری بامقامات دولتی برای بهبود و اصلاح قوانین و از این قبیل نتایج ناچیز هیچ فایده‌ئی نمیتوانست داشته‌باشد و برای مخالفت ومبارزه مفید نخواهد بود و چون در نظر او وضع چنین بود ماندن در خارج از شوراها را بهتر و شایسته‌تر میدانست. اما سوراجی‌ها میخواستند یك‌روش مرکب‌ومختلط را اجرا کنند وطبعاً میان‌ایشان‌و گاندی جی برخوردی حاصل میشد.

بااینهمه عاقبت در مورد پرداخت حق عضویت او بساایر اعضای کنگره سازش کرد وقرارشد که هردونوع پرداخت مجاز باشد وهرکس بانتخاب خود و بیکی از دو صورت حق عضویت خویش‌را بپردازد. بعلاوه عمل سوراجی‌ها درشوراها را نیز بطور ضمنی تقریباً تأیید کرد اما خودش شدیداً از آن‌کار اجتناب میورزید. بهمین جهت درهمه جا گفته میشد که او ازسیاست کناره گرفته است. دولت بریتانیا وعمالش تصور کردند که ازمیزان محبوبیت عمومی اوکاسته شده ودیگر نقش‌او بپایان رسیده است. میگفتند که «داس» و«نهرو»[1] رهبران سوراجی‌ها دردرون کنگره اورا بعقب رانده‌اند. چنین‌بنظر میرسید که دیگر اینهاهستند که درصحنهٔ سیاسی مسلط میباشند. همیشه این‌قبیل‌ملاحظات واظهار نظرها ــ که ظاهراً اغلب درهند رواج داشته است؛ ــ فقط نشانهٔ جهل و بیخبری مطلق‌انگلیسیها دربرابر افکارعمومی هند بود. ازموقعیکه گاندی‌جی وارد صحنهٔ‌سیاسی کشورما گردید حتی یك‌لحظه‌هم محبوبیتش درمیان توده‌ها ضعیف‌نشد. برعکس درتمام دوران حیاتش دائماً این محبوبیت رو بافزایش میرفت. حتی اگرهم توده‌های کشور ما همیشه آرزوهای اورا برنمیآوردند وچنانچه باید استجابت نمیکردند بعلت ضعف‌طبیعت انسانی آنها بوده‌است ودرهرحال دلهایشان همیشه از احساسات دوستانه وخیرخواهانه نسبت باو لبریز بوده است. هرموقع که شرایط مساعد، پیش میآمد موج این احساسات برمیخاست وطغیان میکرد، وگرنه همواره بصورت آرام وخاموش درانتظار فرصتهای

---

۱ ــ منظور پاندیت موتی لعل نهرو ، پدر جواهر لعل نهرو است ـ م.

مناسب باقی میماند. این امرهم کاملا طبیعی است. یك رهبر هرگز نمیتواند یکباره و بایك‌اشارهٔ سحرآمیز دست یك‌نهضت وسیع توده‌ئی را بوجود آورد. او از هروضع و هرفرصت مناسبی که پیش‌آید استفاده میکند. میتواند خودرا ودیگران را برای بوجود آوردن چنین فرصتهائی آمـاده سازد، اما هرگز نمیتواند چیزی را یـکباره از عدم بوجود آورد.

معهذا این‌حرف صحیح است که محبوبیت گاندی‌جی درمیان‌طبقات روشنترقوسهای صعود و نزولی داشت. در هنگام بالاگرفتن آتش اشتیاقها و جهش جذبات شوق‌آمیز، بدنبال او میرفتند و موقعیکه عکس‌العملهـا ظاهر میگشت از او انتقاد میکردند. ولی اکثریت عظیم مردم همیشه نسبت باو وفاداروومطیع بودند. این‌امر تااندازه‌ئی‌هم ازآن جهت بود که هیچ برنامهٔ واقعی دیگری در کشورما وجود نداشته است. لیبرالها ودسته‌های دیگر مشابه آنها بحساب نمیآمدند. هواداران عملیات خشن و تروریسم در دنیای جدید مقبولیت عمومی پیدانمیکنند زیرا بنظر میرسدکه تروریسم یك وسیله ویك بازی کهنه و غیرمؤثری شده است. اما برنامه‌هائی‌که الهامات سوسیالیستی داشته باشد نیز هنوز درکنگره راه نیافته‌بود ونمایندگان طبقات بالارا خیلی مجذوب نمیساخت. باین جهت گاندی‌جی باروش مخصوص خود محبوبیت می‌یافت.

بعداز یکدوران کوتاه جدال سیاسی میان پدرم وگاندی‌جی دراواسط سال۱۹۲٤ روابط دوستی قدیم آنها حتی باصمیمیت بیشتری از نو برقرارگردید. هرقدر هم‌کـه میانشان اختلافاتی وجود داشت هر دو نسبت بیکدیگر احترام عمیق و ستایش فراوانی داشتند. آیا آنها بچه‌جهت تااین اندازه بهم احترام میگذاشتند؟

پدرم برای کتاب کوچکی بنام «عقاید منتشر میشود» که محتوی منتخبی از نوشته‌های گاندی‌جی است مقدمه‌ئی نوشته است که ضمن آن نظر خود را دربارهٔ او بما نشان میدهد. در این مقدمه پدرم مینویسد:

« دربارهٔ مقدسین و موجودات فوق بشر، مطالبی شنیده‌ام امـا من خود هرگز توفیق دیدن آنها را نداشته‌ام و باید اعتراف کنم که احساس میکنم حتی نسبت به‌وجود آنها هم تردید دارم. من بانسان و آنچه انسانیست اعتقـاد دارم. کتاب «عقاید منتشر میشود» وآنچه درآن نقل شده‌است اثر یك‌انسان ومحتوی چیزهای انسانی است. آنچه درآن نقل‌شده منعکس کننده دوخاصیت‌بزرگ‌طبیعت‌انسان‌یعنی ایمان‌وقدرت‌میباشد...»

« کسانیکه درخود نه‌ایمان دارند ونه قدرت میپرسند که: آیا این‌چیزها چه‌فایده دارد وبکجا منتهی میشود؟ برای چنین کسانی پاسخ« یامرگ یاپیروزی» وجودندارد... دراین میان انسانی ساده و بزرگوار برپای خودایستاده است ... با ایمانی‌تزلزل‌ناپذیر

وقدرتی شکست ناپذیر ، و برای هموطنانش پیام میفرستد که بخاطر مادر وطن فداکاری کنند و رنج را برخود هموار سازند. این پیام در میلیونها قلب طنین افکنده و منعکس شده است ...»

و بالاخره پدرم مقدمهٔ خود را با این شعر «سوین بورن»[۱] بپایان میرساند که :

«آیا ما با خود مردانی شاهوار نداریم
مردانی حاکم برمقدرات ؟ ...»

پدرم گاندی‌جی را ازجهت تقدسش واز جهت « مهاتما » بودنش نمی‌ستود بلکه او را ازجهت انسان بودنش‌ستایش میکرد. پدرم خود شخصیتی نیرومند وانعطاف‌ناپذیر داشت و بهمین جهت قدرت فکری‌وروحی گاندی‌جی‌توجه واحترام اورا جلب میکرد .زیرا روشن بود که این مرد ضعیف‌الجثه و کوچك اندام درپشت اندام نحیف ولاغرخود روحی پولادین داشت که همچون صخره‌ئی استوار بود ودرزیرهیچ فشارناروائی خم نمیشد . با وجود قیافه‌اش که تأثیرزیادی درشخص نمی‌بخشید وبا وجود جامهٔ ساده‌اش وبرهنگیش ، دراویك چیز با عظمت و شاهانه وجود داشت که همه کس را وادار میساخت با کمال میل ازاوتبعیت واطاعت کند . با وجود کمال ملایمت ارادی ومنتهای سادگی عمدی که داشت قدرت واقتدارفراوانی در نهادش بود که خودش هم بآن وقوف داشت وگاهی با منتهای عظمت واقتداردستوراتی صادرمیکرد که «باید» اجرا میشد . چشمان آرام و پر حالتش شخص را درزیر نگاه خود قرارمیداد ودرون روحش را میکاوید . صدای روشن وپاك او تا اعماق قلب نفوذ می‌یافت وانسان را منقلب میساخت . چه طرف خطاب اویکنفر میبود وچه هزاران نفر، سحرمغناطیسی کلام اواثرخود را می‌بخشید وهر کس احساس میکرد که با سخنران یك پیوند وارتباط مخصوص ومستقیم دارد. این یك احساس شگفت‌انگیز بود که هوش وذکاوت درآن راه واثری نداشت . او از جذب و جلب ذکاوت و هوشیاری اشخاص هم غافل نمیماند اما دربرابر اومغزو منطق انسان نقش ثانوی را پیدا میکرد . این «جادوگری» اواثر بلاغت وفصاحت خیره کننده یا تأثیرات هیپنوتیزمی هم نبود. بیان اوهمیشه ساده ، فوق‌العاده عریان،ومستقیماً مربوط باصل موضوع بود . صمیمیت مطلق‌و خصوصیت فردی خود او بود که بکلام جان مخصوص می‌بخشید . چنان حالتی داشت که انگارذخایرعظیمی از نیروهای درونی و ناپیدا دراختیاراوست . شاید هم صورت افسانه‌آمیزی که باو بخشیده بودند وافسانه‌هائی که درباره‌اش رواج یافته بود این تأثیر را در شنونده بوجود میآورد . درهرصورت‌ایك بیگانه وکسی که با این افسانه‌ها وبا محیط‌او ارتباط معنوی نمیداشت تأثیرسحرانگیزاو را تا این اندازه احساس نمیکرد . با اینهمه یکی ازخصوصیات قابل ملاحظه گاندجی قدرتی بود که در متقاعد ساختن یا لااقل خلع

۱ - Swin Bouren

سلاح کردن استدلالی حریفان خود داشت

هرچند که گاندی جی زیبائیهائی طبیعت را میستود و از آنها لذت میبرد اما برای درك ولذت بردن اززیبائی وهنرو آنچه مخلوق وساختهٔ نبوغ آدمی بود ذوق متوسط و ضعیفی داشت «تاج محل»[۱] در نظر او فقط مظهر اعمال شاقهٔ کارگران بود . بوها وعطرها در او تأثیری نمی بخشید . با وجود این برای خود یك هنر زندگی خاصی بوجود آورده بود وزندگانیش خود یك شاهکار واقعی هنری شده بود . هریك ازحرکاتش پراز معنی و لطف بود بدون آنکه کوچکترین عدم تناسبی در آنها وجود داشته باشد . درتمام وجودش هیچ چیز زننده وخشن وچیزی از آن ابتذال عمومی که متأسفانه در کشورما درطبقات متوسط زیاد بچشم میخورد و جود نداشت . آرامش درونی را برای خـود بدست آورده بود و همین آرامش عمیق ازوجود او منعکس میگشت او همواره با قدمهائی استوار و تزلزل ناپذیر درراههای پرپیچ وخم زندگی پیش میرفت .

چه تفاوت عظیمی با پدرم داشت ! پدرم نیزاز نیرووشخصیت تهی نبود . در او نیز یك چیز پرعظمت و شاهانه وجود داشت . آن شعر « سوین بورن » در مورد خود او هم صادق بود. بمحض اینکه درمجمع وجمعیتی حضورمی یافت فوراً درمرکز آن قرارمیگرفت همانطور که یکی ازقضات معتبرومشهور انگلیسی گفته بود، درسرمیز هرجائی که پدرم مینشست بزودی به مهمترین و بالاترین قسمت میزمبدل میگشت و بهترین مقام را بـدست میآورد. اونه نرم بود ونه ساده . با وجود این او هم مثل گاندی جی از حریف خـود صرف نظر نمیکرد اوهم که کاملا بقدرت خود واقف بود در مقابله با حریف با رعایت منتهای اصول ادب وتمام قوانین ، بمخالفت شدید می پرداخت . در مقابل او نمیشد بیطرف ماند: یا باید اورا دوست داشت یا ازاومتنفر بود . با پیشانی گشاده وپهن ، لبهای نازك وچانهٔ قوی و استوارخود شخص را بیاد مجسمه‌های امپراطوران روم که زینت بخش موزه‌های ایتالیاست می انداخت. مخصوصاً دراواخرعمرش ازوجود او واز قیافهٔ اودرزیرموهای نقره‌ئی رنگش ـ زیرا اگرمن کم موهستم وموهایم ریخته است او تا آخر عمر موهایش را حفظ کرد ـ یك حالت پرشکوه و یك عظمت درخشان ساطع بود که متأسفانه امروز جایش در دنیای ما خالیست . تصورمیکنم که دربارهٔ اوجانبداری کرده باشم اما احساس میکنم که برای من دردنیائی که پراز حقارتها و ضعفهاست جای وجود نجیب او بسیار خالیست . بیهوده سعی میکنم که دراطراف خود مردی با آن رفتار نجیبانه و آن قدرت پر شکوه بیابم زیـرا

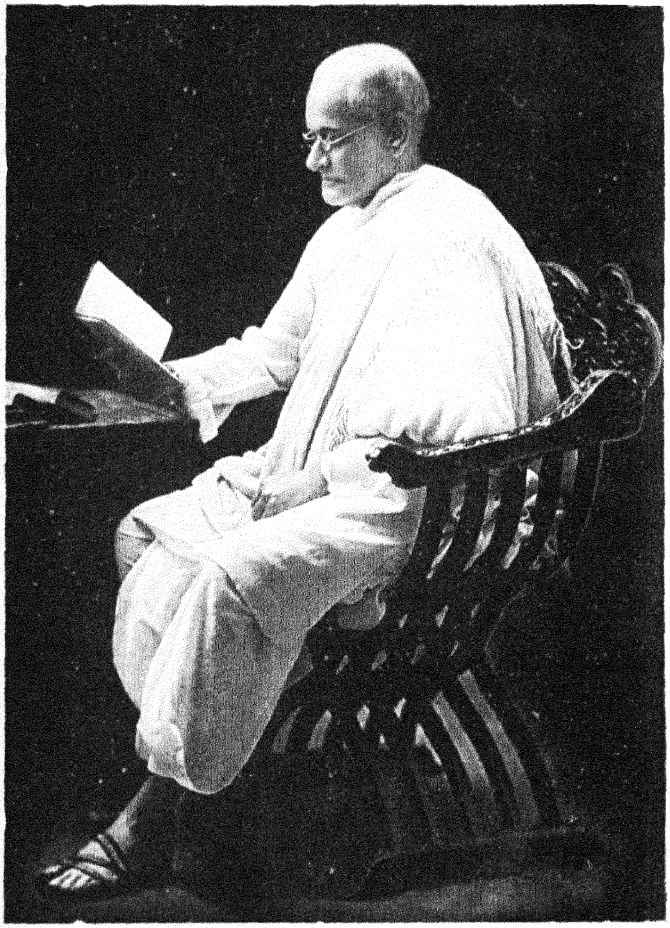
---

۱ ـ تاج محل ـ درشهر «اکره» مقبرهٔ «شاه‌جهان» پادشاه‌هند وهمسرش «ممتازمحل» میباشد که باشرکت هنرمندان ایرانی ساخته شده است. ساختمان تاج محل که درسال ۱۶۵۳ میلادی پایان یافت یکی از معروف‌ترین شاهکارهای معماری و اززیباترین بناهای جهانست که معروفیت ۲۰هزار نفر مدت ۲۰سال برای آن کار کرده‌اند ـ م.

هیچ کس نمیتواند برای من جای خالی اورا پر کند.

بخاطر دارم که درسال ۱۹۲٤ ودر جریان اختلافات با سوارا‌جی‌ها، یکبار عکسی از پدرم را بگاندی‌جی نشان دادم. گاندی‌جی پدرم را همیشه با سبیل قشنگی دیده بودو در آن عکس پدرم صورت و سبیل تراشیده داشت. بعلت نبودن سبیل قدرت‌وحالت‌دهان و چانه‌اش بهتروبیشتر نمایان میشد ـ گاندی جی درموقع دیدن عکس تقریباً‌ازجای‌خود جست ومدتی‌بآن خیره ماند ـ وبعد همراه باتبسم پرمعنائی گفت‌حالا میفهمد که با چه‌حریفی سروکار داردبا اینهمه، نگاه اووچین‌هائی که براثر کثرت‌خنده درصورتش‌پیدا شده‌بود، قدرت‌وخشونت قیافهٔ او را نرم میکرد. اما گاهی‌هم چشمهایش درخشش زندهٔ فولاد را بخود میگرفت.

پدرم در جلسات قانون‌گزاری خیلی زود موقعیت خود را احساس کرد. او حقوق اساسی را خیلی خوب میدانست و با بازیهای آن‌کاملا آشنا بود. در حزب خود انضباط آهنینی برقرارساخت و حتی بعضی شخصیتها و بعضی گروهها را هم موافق ساخت که از اوهواداری کنند. اما بزودی با مشکلات فراوانی برخورد. حزب سوراج، در ابتدای تشکیل خود درداخل کنگره هدف حملات هواداران «عدم تغییر» قرارگرفته بود و ناچار گردید که برای افزایش تعدادافراد هوادارخود با عده‌ئی اشخاص نامناسب‌نزدیك شود. بعد نوبت انتخابات فرا رسید وپول احتیاج بود، پول هم دردست پولداران بود. وبدین جهت برای کنارآمدن با ایشان لازم میشد نامزدهائی هم برای نمایندگی از میان آنها تعیین گردد. بقراریکه «سر استافورد کریپس» نقل میکند یك سوسیالیست آمریکائی گفته است «سیاست عبارتست‌ازهنرمطبوع تهیهٔ مخارج انتخاباتی ازپول ثروتمندان‌برای بدست آوردن‌آراء فقیران، ازراه وعده دادن حفظ منافعشان بهریك ازآنها». این‌عناصر ازهمان آغازکارحزب اورا ضعیف کردند. کاردرمجمع قانون‌گزاری ودر شوراها مستلزم آن بود که هرروز با اعتدالیها سازش جدیدی بعمل آید. روح مبارزه و اصول مخالفت با دولت با چنین وضعی سازگار نبود. بدین ترتیب انضباط کم‌کم در هم شکست. اپورتونیست‌هاوملاحظه‌کاران کم‌جرأت ازقبول‌انضباط حزبی میگریختند. حزب«سوراج» اعلام کرده بود که مصمم است‌با دشمن دردرون دستگاههای او بمخالفت‌پردازد واکثریت را هم در مجمع ودرشورا ها بدست آورده بود اما در عمل وضع بکلی دگرگون شد. دولت تصمیم گرفت که ازراه وعدووعیدها به عناصرضعیف، مخالفت وانشعاب وتجزیه‌را درصفوف سوراجی‌ها برانگیزد. وسایل این‌کار هم کم نبود: اشخاص ضعیف میدیدند که مقامهای عمده‌ئی بایشان پیشنهاد واعطامیگرددودراین قبیل مواردعناصرضعیف‌فراوانند.



پاندیت موتی لعل نهرو
(پدرنهرو)

وضع سواراجی ها ضعیف میشد و نمایندگان وابسته بآن یکایك از صفوف سواراجی ها میگریختند. پدرم همچون صاعقه‌ئی بخروش آمده بود واز «بریدن اعضای فاسدوقانقاریائی» صحبت میکرد . اما وقتی که یك چنین عضوی خود در آرزوی جدا شدن باشد این قبیل تهدیدها اثری نمی‌بخشد . بعضی ازسواراجیها وزیر شدند . بعضی دیگر عضو شوراهای اجرائی ایالتی گشتند . یك گروه با عنوان «رسپونزیویستها» (پاسخ دهندگان) ازحزب سواراج انشعاب کردند . این نام را « لوکامانیاتیلك » با مفهوم کاملا مبارزه جویانه‌ئی بوجود آورده بود اما حالا این آقایان ظاهراً از آن چنین می‌فهمیدند که هروقت پست‌و مقامی بایشان عرضه شد فوراً آنرا قبول کنند و دو دستی بآن بچسبند و باکلهٔ «حاضرم» پاسخ بگویند . حزب «سواراج» رو به تجزیه و نابودی میرفت و جریان حوادث پدرم و «دیشبندوداس» راسخت رنج‌میداد. آنها از بیحاصلی اقداماتشان دردرون مجمع‌ها و شوراها خسته شدند . براین وضع ناگواراختلافات میان هندوان ومسلمانان درشمال کشور نیز که گاه بگاه بشورشها وتصادماتی منجر میگشت ، افزوده میشد .

بعضی ازرؤسای کنگره که در ۱۹۲۱ و۱۹۲۲ با ما زندانی شده بودند حالا وزیر بودند . در ۱۹۲۱ برای ما این دلخوشی وجود داشت که ازجانب دولتی غیرقانونی اعلام شده‌ایم و بزندان افتاده‌ایم که لیبرال‌ها- هرچند آنهاهم ازرؤسای سابق و اسبق نهضت کنگره بودند- در میان اعضای آن بودند . اما از آن ببعد ما از طرف دولتهای جدیدی مورد اتهام واقع میشدیم و آزادی هایمان سلب میگردید که اعضای آن همکاران قدیمی و مستقیم خودمان بودند . این وزیران جدید در کار خود شدت و حرارتی خیلی بیش از وزیران لیبرال سابق نشان میدادند. اینها ما و نقاط ضعف ما رابخوبی میشناختندو بخوبی میتوانستند این شناسائی خود را مورد بهره برداری قراردهند. تاکتیکهای ما برای آنها آشنا بود . آنها تجارب و آزمایش‌هائی ازکار با مردم وحساسیت توده‌ها داشتند . اینها هم مثل نازیها بجای انقلاب واصلاحات اساسی باروشهای انقلابی لاس‌میزدند واین تظاهر باقدامات انقلابی بآنها اجازه‌میداد که رفقای سابق کنگره‌ئی خود را خیلی مؤثرتر درهم بشکنند ونابود سازند ، خیلی مؤثرتر از آنچه دستگاه رسمی وطبقاتی وزیران لیبرال که از جائی وچیزی خبر نداشت ، اقدام میکرد .

دردسامبر ۱۹۲٤ کنگره دوران اجلاسیهٔ سالیانه خود رادر «بلگوم» وتحت ریاست گاندی‌جی تشکیل‌داد. برای گاندی قبول ریاست تقریباً یك نوع تنزل مقام بود زیرا از مدتها پیش او یك نوع مقام مافوق ریاست دائمی داشت . از نطق افتتاحیش خوشم نیامد زیرا بنظرمن حرارت و گرمی در آن کم بود .درآخردوران اجلاسیه بنابرپیشنهادواصرار اومن دوباره بسمت دبیر کل کمیته کنگره برای سالی که در پیش بود انتخاب شدم .

ترتیب برخلاف میل خودم کم کم تقریباً سمت دبیر کل دائمی کنگره را پیدا کردم .

در تابستان سال ۱۹۲۵ سلامتی پدرم متزلزل گردید . از تنگی نفس رنج فراوان میکشید . پدرم با بقیهٔ اعضای خانواده به «دالهوزی» در کوهستان «هیمالایا» رفت من هم کمی بعد بآنها ملحق شدم . در دوران این اقامت کوتاه یك تلگراف خبر درگذشت «چیتارانجن داس» را بمارساند. پدرم درزیر فشار اندوه و رنج مدت درازی خاموش ماند بدون اینکه بتواند یك کلمه هم حرف بزند . برای او این خبر یك ضربت کشنده و تحمل ناپذیر بود. کمتر دیده بودم که او از خبری یا چیزی تا این اندازه متأثر شود. مردی که نزدیك ترین و عزیز ترین رفیق و همکار او بود ناگهان از دستش رفته بود و بار تمام کارها را تنها بردوش او نهاده بود . باری که او و «دیشبندو داس» هردو، بعلت ضعف‌ها و حقارتهای همکارانشان از حمل آن فرسوده شده بودند . حتی آخرین نطق «دیشبندو» در کنفرانس «فریدپور» لحنی خستگی آمیز داشت و پیدا بود که آن نطق از دهان مردی ایراد میشود که کمی فرسوده شده است.

صبح روز بعد ما «چامبا» را ترك گفتیم. کوهها را پشت سر خود نهادیم و به «دالهوزی» آمدیم و از آنجا با اتوموبیل خود را به راه آهن رساندیم و بعد به الله آباد بازگشتیم و به کلکته[1] رفتیم .

۱ ـ چیتارانجن داس از اهالی بنگال بود معمولا در کلکته مرکز بنگال زندگی میکرد. بحاشیه۲ صفحه ۸۸ رجوع شود - م.

۱۹

آتش تعصبات مذهبی افروخته میشود

در پائیز ۱۹۲۳ ، هنگام مراجعت از زندان نابها بیمار شدم. میکروب بیماری تیفوس را از آنجا با خود آورده بودم . این بیماری برایم تازگی داشت و تجربهٔ جدیدی در زندگیم بود . معمولاً با بیماری عادت نداشتم و کمتر در بستر میافتادم . هرگز احساس ضعف جسمی نکرده بودم . از سلامتی کامل خود بسیار مغرور و راضی بودم و با این نوع زندگی آمیخته با بیماری و ناتندرستی که در هند رواج فراوان دارد مخالف بودم. بعلت جوانی و نیرومندی جسمانی از چنگ آن بیماری نجات یافتم اما ناچار بودم که در بستر بمانم و بقدری ضعیف شدم که دوران نقاهتم طولانی شد . در آن زمان نسبت بهمه چیز و همه کس و نسبت بکار عادی روزانه‌ام یك نوع جدائی عجیبی درخود احساس میکردم. انگار همه چیز را از دور میدیدم و همه چیز برایم بیك دنیای دیگر تعلق داشت. مثل این بود که از میان یك جنگل انبوه بیرون آمده باشم و اکنون مجموع جنگل از دور بنظرم می‌آمد و خود را از آن خارج و جدا میدیدم. همچنین مثل این بود که هوش و حواسم خیلی روشن‌تر و افکارم آرامتر شده باشد. خیال میکنم که هر کس یك دوران بیماری شدید و سخت را بگذارند چنین حالاتی پیدا میکند . اما برای من این حالت صورت یك انقلاب روحی را پیدا کرد- این کلمه را بکلی دور از معنی و مفهوم تنگ و محدود مذهبیش بکار میبرم- و این امر در من تأثیر فراوانی گذاشت چنین احساس میکردم که انگار از محیط آلوده و بیمار کنندهٔ سیاست بیرون کشیده شده‌ام. اکنون هدفها و نیروهای محرکه‌ئی که مرا باقدام وادار کرده بود روشن‌تر بنظرم میرسید. این جلوه های روشن با سؤالات جدیدی همراه بود که برای خود مطرح میساختم و نمیتوانستم جوابهای قانع کننده برایشان پیدا کنم . معهذا هر روز بیش از پیش زندگی و سیاست را با یك نظر غیر مذهبی مینگریستم و از تصورات مذهبی دور میشدم. بسیار مشکل

است که بتوانم جزئیات این امر را نقل کنم : این وضع یك نوع حالت احساسی ، یا یك چیزدیگری بود که بیان آن دشواراست . اکنون از آن حالت جزیك تأثیرمبهم چیزی در من نمانده است. اماکاملا بخاطردارم که درآن زمان اخلاق وطرزتفکرمن تحت تأثیرآن حالت روحی واقع شده بود ودرمدت یکی دو سال پس از آن نیزهمین حالت بیعلاقگی و بیزاری نسبت بهمه چیزوحتی نسبت به‌کارهایم درمن باقی مانده بود .

بدون هیچ تردید این‌امرتا اندازه‌ئی بحوادثی مربوط بود که بکلی ازحدود ارادهٔ من خارج بود و من نمیتوانستم خود را با آنهـا سازش دهم. قبلا ببعضی تغییرات سیاسی که درآن زمان پیش آمده بود اشاره کردم. مهمترازهمهٔ آنها اختلافات روزافزونی بود که در روابط میان هندوان ومسلمانان بخصوص درشمال کشور پیدا شده بود . شهرهای بزرگ عرصهٔ کشمکشها و شورشهائی بود کـه در جریان آنها اقدامات خشونت آمیز و بیرحمانه فوق العاده صورت میگرفت . محیط بدبینی و عدم اعتمـاد و کینه، اختلافات و جدائی‌هائی راکه تا آن زمان در سایه و مخفی مانده بود نمایـان‌تر میساخت . یکی از مهمترین موضوعهای اختلاف‌مسئلهٔ قربانی کردن گاو در «عید بکر»[1] ازطرف مسلمانان بود که برای هندوان خشم‌انگیزمیبود زیراگاو برای آنها حیوان مقدسی است . همچنین گاهی پیش می‌آمد که‌عیدهای‌یك فرقه با سوگواریهای یك فرقهٔ دیگر تصادف میکرد و همزمان‌میشد ودرنتیجه‌تظاهراتی دردوجهت مخالف صورت میگرفت. مثلا «محرم» با «رام لیلا» مصادف میشد . محرم برای مسلمانـان شیعه خاطرهٔ یك فاجعهٔ قدیمی را در میـان سوگواریها واشکها تجدید میکرد . درحالیکه «رام لیلا» جشن پر نشاط و شادی بخش هندوان بافتخارپیروزی نیکی بربدی است . خوشبختانه تصادف این دومراسم تقریباً در حدود هرسی سال یکبارمیشود . زیرا «رام‌لیلا» برطبق تقویم خورشیدی ودرموقع معین سال جشن گرفته میشود در صورتیکه محرم با حساب تقویم قمری محسوب میگردد و در فصول مختلف تغییرمیکند.[2]

اما حالا بهانه‌های اختلاف موضوعات دائمی وازجمله موضوع نواختن موسیقی‌در برابر مساجد بود . مسلمانها نسبت بهرنوع موسیقی و هـرنوع صدائی که نمازشان را آشفته میساخت اعتراض داشتند . درهرشهرهم مساجد متعددی هست که مسلمانان هرروز

---

۱ ـ بکر ـ در زبان هندی بمعنی گوسفند است و «عید بکر» عید قربان یعنی دهم ماه ذیحجه میباشد درادبیات زبان فارسی‌هم این عید را اغلب بجای عیدقربان عید «گوسپند» یاعید «گوسپندکشان» مینامیدند. دراین روز نه‌فقط گوسفند قربانی میشود بلکه بسیاری از ثروتمندان‌گاو یاشتر نیز قربانی میکنند ـ م.

۲ ـ همانطورکه درکشور ما عید نوروز که باتقویم خورشیدی حساب میشود هرسی‌سال یکبار باماه محرم که باتقویم قمری محاسبه میگردد مصادف میشود ـ م.

پنج بار در آنجاها نماز میخوانند . هندوها هم مراسم فراوانی درمواقع عروسی یا تدفین دارند که بصورتی پرهیاهو وهمراه باصفوف مشایعین انجام میشود . بدین ترتیب هرروز بهانه‌ئی برای برخورد و تصادم وجود داشت . مسامانها مخصوصاً نسبت بتظاهرات پرسرو صدائی که درموقع انجام نمازعصرانهٔ ایشان صورت میگرفت اعتراض میکردند . واین موقع درست همزمان باساعت ادعیهٔ شامگاهی هندو است که معابد هندو ناقوس‌ها و زنگها وسنج‌های خودرا با منتهای قدرت بصدا می‌آورند . این مراسم هندو «آرتی» نامیده میشود وموضوع برخورد «آرتی» هندوها با «نماز» مسلمانها اکنون صورت غامض و وخیمی پیدا کرده بود .

این امر بسیار شگفت‌انگیز بنظر میرسد که مسئله‌ئی ازاین نوع که بامختصر حسن نیتی ازطرفین میشد آنرا حل کرد و برای آن ترتیبی قائل شد بعلت رقابت متقابل واحساسات مخالف هردودسته سبب پیش آمدهای تأسف آور وخشونت آمیز میگردید . زیرا متأسفانه در احساسات مذهبی برای حسن نیت واحترام متقابل جائی نمیماند . بخصوص وقتی که یك طرف سومی[1] هم در کمین قرار بگیرد واختلافات را دامن بزند هیچ کار آسانتر از برانگیختن این قبیل آتشها و تحریك دسته‌ئی برضد دستهٔ دیگر نیست .

چنین بنظر میرسید که در توسعه دامنهٔ شورشهائی که دراین چندشهر شمالی بوقوع پیوست مبالغه میشد و تعمدی در کار بود زیرا درتمام روستاهای هند و در بسیاری از ازشهرهای بزرگ یا کوچك که مسلمانان وهندوان باهم زندگی میکردند زندگی جریان عادی خودرا طی میکرد بدون اینکه این قبیل حوادث در آن اثر ناگواری بگذارد . اما هر بار که چنین اتفاقی درجائی روی میداد حتی هرقدرهم که ناچیز و بی‌اهمیت میبود مطبوعات آنرا بزرگ میکردند . بدیهی است که احساسات تعصب آور مذهبی نیز در میان توده‌های متعلق بدو فرقهٔ مذهبی وبخصوص درمیان توده‌های شهرنشین گرم و تحریك شده بود زیرا رؤسای مذهبی هردودسته باین آتشها دامن میزدند واین تعصبات در بوجود آوردن و نیرو بخشیدن یك سیاست انتقامجویانه درمیان فرقه‌های مذهبی اثر میگذاشت . ارتجاعیون مسلمان که درطی سالهای گذشته و در دوران توسعهٔ نهضت عدم همکاری با دولت بعقب رانده شده بودند اکنون بتحریك دولت بریتانیا از نو بجلو آمدند . هرروز بر تعداد عناصر انتقامجو افزوده میشد که هدف نهائیشان شکست دروحدت ملی و تهدید آزادی هند بود . درصف هندوها هم عناصر ارتجاعی درمیان رهبران جامعهٔ مذهبی وجود داشتند و آنها هم ببهانهٔ حفظ منافع آئین هندو آلت اجرای منظورهای دولت بریتانیا میشدند . همهٔ آنها

---

۱ ـ منظور سیاست استعماری دولت بریتانیاست که دسته‌های مختلف مذهبی را در هند برضد یکدیگر تحریك میکرد ـ م.

هیچ موفقیتی درراه بدست‌آوردن در خواستهای خود نداشتند و نمیتوانستند هم داشته باشند . اما فقط میتوانستند که هریك بسهم خود احساسات مردم را بیهوده تحریك کنند.

سازمان کنگره نیزدریك بن‌بست قرار گرفته بود . از آنجا که کنگره مظهری از تمام احساسات ملی بوداین‌اختلافات گوناگون مذهبی‌هم بصورت حساس ومؤثری درآن منعکس میشد . کنگره ناچاربود تمام عواقب این‌حوادث ناگواررا که برپیکر خود او ضربات ضعیف کننده‌ئی وارد میساخت تحمل کند . بسیاری ازرؤسای کنگره اختلافات و احساسات مذهبی‌خودرادرجامهٔ عواطف ملی‌جلوه‌گر میساختند ودرزیر عنوان موضوعات ملی،رقابت‌های‌مذهبی‌را پیش‌میکشیدند . اما رویهمرفته اکثریت سران کنگره تحت‌تأثیر این جریانات نامطلوب واقع نشدند وهدف ملی‌خودرا هوشیارانه تعقیب میکردند و در کشاکش‌اختلافات دوفرقهٔ متعصب وافراطی‌هندوومسلمان ازهیچ‌یك جانبداری‌نمیکردند. درواقع باید گفت‌سه فرقه، زیرا براثر این رقابت‌ها ، سیك‌هاهم سروصدایشان بلند شده بود و برای خود درخواستهای خاصی‌داشتند . بدینقرار از نظرفرقه‌های مذهبی از هرسو سروصدای زیادی بلند بود وعناصر متعصب وافراطی درهمه‌جا به هیاهو میپرداختند .

گاندی‌جی‌ازمدتها پیش،ازآغاز نهضت‌عدم‌همکاری‌بادولت،وحتی‌پیش‌از آن،راه‌حل‌مسئلهٔ فرقه‌های‌مذهبی را پیشنهاد کرده‌بود. بنظراواین راه‌حل منحصراً باحسن‌نیت وجوانمردی اکثریت‌بستگی داشت . بعبارت دیگراو حاضر بوددرتمام زمینه‌ها بدرخواستهای‌مسلمانان تسلیم شود ، اونمیخواست که باایشان چانه بزند و کلاه سرشان بگذارد بلکه میخواست واقعاً آنهارا همراه وموافق‌سازد . او باخردمندی وتیزهوشی ، وباتوجه واقعی به‌ارزش هر چیز وبا ملاحظه و سنجش واقعیات برای رسیدن بتوافق میکوشید ، اما دیگران که تصورمیکردند بارزش واقعی و بازار همه‌چیزآشنا هستند و در واقع ارزش هیچ چیز را نمیدانستند بانظراو مخالفت میکردند ومیخواستند روشهای کهنه دلالان بازاری رابکار بندند وچانه بزنند ودربرابرپیشنهادات خود امتیازات‌بیشتری بدست‌آورند.آنها بخوبی میدیدند که چه‌بهای تأسف‌آور ودردناکی بایددراین معامله پرداخت اما قادرنبودند که اهمیت حقیقی‌این‌نوع معامله وخسارت ناشی‌ازآنرا بدرستی ارزیابی ودرك کنند .

دشنام‌دادن وعیب‌جوئی کردن ازدیگران‌کارآسانیست . دراین ماجرا هم ما دولت ورؤسای فرقه‌های مذهبی رامتهم میکردیم آنها هم کنگره را متهم میساختند . بدیهی است که دولت انگلستان سیاست خود را درموردهند همواره براساس تجزیهٔ داخلی بنا نهاده‌است . «تجزیه کن وحکومت کن» قانون ابدی وهمیشگی‌امپراطوریها ودولت‌های استعماری‌است و باتوسل‌باین‌سیاست وتوفیق درآن،توفق وبرتری خود راهم برخ‌مردمی که مورد استثمار قرارمیدهند میکشند . اما ما حق نداریم‌ازآنها شکایت داشته‌باشیم و

فقط آنها را مسئول بدانیم. این سیاست راندیدن وخودرا برای مقابله با آن آماده نکردن، خود یك خطای بزرگ وپرمسئولیت است.

اما آیا چگونه باید بمقابله با آن پرداخت؟ مسلماً برای مقابله ومجهز شدن برضد آن، گفتگو کردن بیحاصل و چانه‌زدن و بطور کلی سیاست معامله‌گری و بازاری وسیلهٔ مناسبی نبود زیرا در این صورت ما هر قیمتی را که می‌پذیرفتیم همیشه یك حریف ناقلای دیگر هم در کمین بود که برقیمت پیشنهادشدهٔ ما چیزی بیفزاید و نه فقط با حرف بلکه با عمل هم میتوانست وعده‌های خودرا تحقق بخشد. وقتی که درمیان ما یك نظر مشترك ملی و اجتماعی وجود نداشته باشد مسلماً یك اقدام مشترك برضد حریف اصلی هم بعمل نخواهد آمد. اگر ما فقط درفکر محفوظ نگاهداشتن رژیم اقتصادی موجود هستیم و فقط میخواهیم با اقداماتی از نوع بعضی اصلاحات ظاهری یا باصطلاح «هندی کردن» کارها از روبرو شدن باواقعیات وضروریات زمان بگریزیم طبعاً امکان یك اقدام مؤثر واحد ومشترك از دست خواهد رفت وماخود شکست خواهیم خورد ودرمعامله میان خود ضرر خواهیم کرد. دراین موارد نفرسومی که وارد بازار میشود و کنترل و تفوق راهم دردست خود دارد خواهد توانست اولویت را بدست آورد وسودحاصله راهم به عاملین ودلالان خود تسلیم کند. فقط اگر ما بتوانیم طرز تفکر سیاسی خودرا تغییردهیم و ازچهار چوب تصورات ثابت وقدیمی خودخارج شویم و بخصوص مسائل را با توجه به‌جنبه‌های اجتماعی آن مورد توجه قراردهیم خواهیم توانست زمینهٔ استواری برای یك اقدام متشکل و مشترك فراهم سازیم. درواقع فکر اساسی که درپشت درخواست استقلال ملی ما وجود داشت این بود که مردم را آماده سازیم تا یك سازمان سیاسی کاملا جدید ومستقلی را بخواهند و بوجود آورند نه اینکه وضع موجود را با تغییرات ظاهری بپذیرند بطوری که هند صورت یك «دومینیون» را پیدا کند وقدرت ظاهراً دردست هندیها باشد اما درپشت صحنه باز هم امپراطوری بریتانیا زمام امور را دردست داشته باشد. من شخصاً در آن زمان‌ها فکر میکردم که استقلال سیاسی بمعنی آنست که فقط آزادی سیاسی برای توده‌های مردم وجود داشته باشد ومفهومش این نیست که اوضاع اقتصادی هم تغییرپذیرد وزنجیرهای مالی و اقتصادی که مارا به سرمایه‌داری انگلستان بسته است گسسته شود. تصورمیکردم پس از استقلال سیاسی آسانتر خواهیم توانست درووضع اجتماعی نیز تغییراتی بدهیم. اما باید بگویم که اکنون دیگر آنطور فکر نمیکنم واعتقاد دارم که آزادی سیاسی واقعی خودبخود بدست نمی‌آید. استقلال واقعی سیاسی فقط وقتی تحقق می‌پذیرد که با موازین استقلال اجتماعی واقتصادی هم همراه باشد.

درآنزمان تقریباً تمام رهبران ما درحدود همان قالب تنگ وخشك ساختمان سیاسی

واجتماعی موجود فکرمیکردند . آنها تمام مسائل‌را، چه درمورد سازمان‌های اجتماعی وچه درموردفرقه‌های مذهبی ، باهمین نظرحفظ اوضاع موجود مطرح میساختند وبطور اجتناب‌ناپذیری آلت اجرای نقشه‌های‌دولت انگلیس میکشتند که برتمام این سازمانها تسلط‌کامل داشت . آنها نمیتوانستندکاردیگری بکنند زیرا نظریات‌آنها یك نوع نظر اصلاح‌طلبی بود وهرچند که درچند مورد بعملیات واقدامات مستقیم هم‌پرداختند . اصولا فکرانقلابی نداشتند امادیگروقت آن گذشته بود که بتوان‌باچند اقدام‌اصلاحی کاری‌انجام داد . حتی کوچکترین مسائل هند درزمینه‌های سیاسی یا اقتصادی یا در مورد فرقه های مذهبی را هم‌نمیشد جزازطرق انقلابی‌حل‌کرد . اکنون دیگروضع طوری بود که ایجاب میکردمسائل‌عمیقاًموردتوجه‌قرارگیردونه بطورسطحی. ومیبایست‌برای‌آنهاراه حل‌های انقلابی درنظرگرفته شود . تأسف در این بود که یك رهبر و رئیس شایسته که بتواند چنین‌کاری را انجام دهد وچنین روش را درپیش گیرد وجود نداشت .

بدون‌هیچ‌تردید نبودن‌افکار روشن‌وهدفهای‌صریح ومعین درمبارزهٔ استقلال‌طلبانه و در نهضت ملی‌ما بتوسعهٔ احساسات و هیجانات فرقه‌های مذهبی کمك میکرد . توده‌ها نمیتوانستند رنج روزانه‌شان را بامبارزه بخاطر«سوراج» ارتباط دهند ومربوط‌سازند. آنها گاهی بعلت جهشها و تمایلات غریزی ، خود را به میدان مبارزه میانداختند ، اما غریزه سلاحی است که خیلی زود کند میشود و حتی بآسانی ممکنست برای منظورهای دیگر بکاررود . درپشت آن جهش‌های هیجان‌آمیز برای مبارزه هیچ هدف روشنی وجود نداشت . بدینقرار هنگامی که عکس العملها بطور عادی فرا میرسید مرتجعین مذهبی بدون هیچ زحمتی میتوانستند احساس خستگی عمومی را مورد استفاده قرار دهند و در زیر سرپوش مذهبی‌از آن‌برای منظورهای ضدملی‌خود بهره‌برداری کنند . روشن‌ومسلم بود که طبقه بورژوا ، چه هندو وچه مسلمان، نمیتوانست مذهب راپیش بکشدوازاین‌راه درمیان توده‌ها هوادار پیدا کند وبرای برنامه‌های استقلال‌طلبی خویش که بهیچوجه با احتیاجات پرولتاریا وطبقات زحمتکش وحتی طبقات متوسط خرده پا ، مستقیماً ارتباطی پیدا نمیکرد مساعدت وکمك ایشانرا جلب سازد .

از این‌جهت بود که مرتجعین سیاسی ، با نقابهای دفاع از منافع فرقه‌های مذهبی بصحنهٔ سیاست‌بازگشتند وتوده‌های‌عقب‌مانده راتحریك میکردند ومخصوصاً هدفشان‌این بود که راه نهضت مترقیانهٔ سیاسی را مسدود سازند . این‌مخالفت ما را متعجب و متحیر نمی‌ساخت معهذا درجریان‌وضعی که بخودی خود تأسف‌آور ونفرت‌انگیز بود هیچ چیز به این اندازه کسالت‌آور وخسته کننده نبود که‌ملاحظه شود این مخالفتها ورقابت‌ها ممکن است تا کجاها کشیده شود !

رؤسای مذهبی مسلمان عجیب‌ترین مسائل رامطرح میکردند وچنین بنظر میرسید که بکلی مسئلهٔ ملی‌هند ، واستقلال هند را تمسخر میکنند . اما رهبران فرقهٔ هندو هم هرچند درنطق‌های خود به‌ناسیونالیزم وتمایلات ملی اشاره میکردند اما در عمل بکلی ازاین افکار ملی دور بودند وچون قادرنبودند که هیچ عمل‌واقعی انجام دهند فقط باین فکر بودند که در برابر حکومت تعظیم کنند وازاین راه منافع خود را درمقابل رقیبان مسلمان‌محفوظ نگاهدارند آنهم بیهوده!هردو دسته دراین‌امر اتفاق داشتند که نهضت‌هائی راکه تمایلات سوسیالیستی یا بقول خودشان « تخریبی ! » داشت محکوم‌سازند . واقعاً اتفاق نظرواتحاد ایشان درمقابله باهرپیشنهادی که کوچکترین لطمه‌ئی بمنافع موجود طبقاتیشان میزد تعجب‌آور بود . رؤسای مذهبی مسلمان بسیارچیزها گفتند و کردند که برای استقلال اقتصادی وسیاسی کشور مضر بود معهذا طرز رفتار آنها در برابر دولت چه‌فردی وچه دسته جمعی تااندازه‌ئی باشایستگی همراه بود . درصورتیکه این حرف را درباره رهبران هندو نمیتوان گفت وطرز رفتار آنها خیلی پست‌تر بود .

عدهٔ زیادی ازمسلمانان درکنگره شرکت‌داشتند که بسیاری ازشخصیت‌های صالح وسرشناس‌ترین ومحبوبترین رهبران سیاسی‌مسلمانان هند درمیان آنها بودند . اکثریت آنها گروهی تشکیل دادند و « حزب ملی مسلمان » را بوجود آوردند که با مرتجعین مذهبی به مبارزه پرداخت این نهضت دراوایل‌کار موفقیت‌هائی هم بدست آورد وعده‌ئی ازروشنفکران‌مسلمان‌راهمراه‌ساخت. امااین‌حزب‌مخصوصاً ازعناصری که‌متعلق به‌قشرهای بالائی بورژوازی متوسط بودند تشکیل میشد وشخصیت‌های بانفوذ وفعال ودینامیك‌در میان ایشان کم بود . کسب‌وکار بازرگانی برای این‌عناصر بیش‌ازهرچیز اهمیت داشت‌و مهمتر از همه چیز بود . بدین‌جهت بزودی ارتباطشان با توده‌های مردم قطع گردید . تاکتیك وروش‌های آنها ازحدود فعالیتهائی که در تالارها صورت میگیرد و از صورت بندوبست‌ها وسازش‌ها تجاوز نمیکرد ودرچنین بازیهائی رقبای ایشان یعنی مرتجعین و تحریك‌کنندگان مذهبی نیرومندتر بودند . اعضای‌این حزب بتدریج درتمام موارد، از تمام اصولی که مدافع آن بودند دست‌کشیدند ویکی‌یکی آنها را رها کردند وهمواره درجستجوی یك سیاست « کم‌ضررتر » بودند وبیش‌ازپیش عقب‌نشینی‌میکردند زیرا برای هروضع ، همیشه ودرهرحال میتوان بازهم یك‌صورت « کم‌ضررتر » وکم‌خطرتری پیدا کرد. عاقبت‌موقعی‌فرارسید که دیگرهیچ‌چیزی برایشان نماند وهیچ اصل واعتقاداساسی نبود که برروی‌آن‌بایستند جزیك‌چیز وآن اینکه مجموعاً باهم‌ازنظر انتخاباتی یك‌وزنه کم‌ارزشی‌راتشکیل میدادند.اما بازهم همان سیاست‌اتخاذ روش کم‌ضررتر آخرین‌ارزش ایشان راهم گرفت وهمین وزن مختصررا هم ازدست دادند . بدینقرار امروز دیگرعملا

هیچ اصل‌وارزش واعتباری وجود ندارد که بتواند گروه ایشان را متشکل سازد ودیگر از آن‌عنوان‌غرور آمیزی که بخود می بخشیدند هیچ‌چیزجز نام باقی نمانده است . انحلال وزوال این حزب بعنوان یك گروه سیاسی داستانی تأسف‌آور بود . افراد آنها البته‌باز هم درداخل کنگره بفعالیت خود ادامه دادند امـا دیگر صورت متشکل حزبی خـود را بتدریج ازدست داده بودند . وآخرین قسمت این‌کار درسال ۱۹۳٤ صورت پذیرفت . در سال۱۹۲۳وسالهای‌بعداز آن، آنهایك گروه نیرومندبودندو نسبت‌به‌تجزیه‌طلبان‌واختلاف‌افکنان مسلمان روش جدی ومخالفت‌آمیزی داشتند . بطوریکه درچند مورد درحالیکه حتی گاندی‌جی هم باپیشنهادات این‌قبیل سران تجزیه‌طلب مسلمان موافقت میکرد و برای رسیدن براه حلی حرفهای آنها را می‌پذیرفت « حزب ملی مسلمان » این پیشنهادات را نمی‌پذیرفت و با آنهامخالفت میکرد. واین‌روش‌مترقیانهٔ آنها در آنموقع جالب‌توجه‌بود.

در سالهای حدود ۱۹۲۵ چندین‌بار کوششهای جدی بعمل آمد که مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی ازراه مذاکرات ومباحثات با نمایندگان هریك از فرقه‌های مختلف‌حل شود . مهمترین این ملاقاتها که بنام «کنفرانس‌های وحدت » صورت میگرفت کنفرانسی بود که بنا بدعوت محمدعلی که درآنموقع ریاست کنگره را عهده‌دار بود تشکیل شد این کنفرانس دردهلی ودرسال۱۹۲٤ صورت گرفت و بهمین مناسبت بود که گاندی‌جی روزه معروف بیست ویکروزهٔ خود را اجرا کرد . دراین اجتماعات تعدادی ازافرادباحرارت‌و باکمال حسن نیت شرکت میکردند کـه هرکدام از جانب خود منتهای کوشش‌را برای رسیدن به توافقی مبذول میداشتند . چندین‌بار اخذ رأی بعمل آمد. قطعنامه های بسیار جالب توجه وخوب بتصویب رسید اما مسئلهٔ اساسی همچنان‌لاینحل باقی ماند.زیرابرای حل آن فقط داشتن آراءکافی نبود بلکه میبایست توافق‌کامل و اتفاق آرا بدست آید و همیشه عناصرافراطی در هر دسته بودند که هیچ راه حلی جز تسلیم‌بلاشرط وکامل طرف مقابل را به نظریات خودشان نمی‌پذیرفتند. درواقع گاهی انسان به‌شك می‌افتاد وازخود میپرسید که آیا این قبیل عناصرواقعاً میخواهند راه حلی پیدا شود ونتیجه وتوافقی بدست آید یا نه؟اکثرآنها مرتجعین سیاسی بودند که‌میخواستند وضع موجود بحال قدیمی خود باقی بماند و بهیچوجه زمینهٔ تفاهمی‌میان ایشان‌باهواداران‌تغییرات اساسی درزمینهٔ‌سیاست وجود نداشت.

اما مشکلات واقعی‌خیلی عمیقترازاینها بودو با نظریات خصوصی و،زیربارنرفتهای فردی هم ارتباطی نداشت . «سیك‌ها» هیاهوئی عظیم دربارهٔ درخواست‌های فرقهٔ‌مذهبی خود برپاکرده بودند وبدین ترتیب مثلثی ازنیروهای فوق‌العاده درهم هندو ومسلمان و سیك در پنجاب بوجـود آمده بود . پنجاب بصورت نقطهٔ بر خورد و تلاقی تمام تمایلات

فرقه‌ها ومرکز تضادها درآمده بود هر دسته در دل خود از دو دستهٔ دیگر احساس ترس میکرد. این احساس ترس متقابل شعلهٔ آتش هیجانات و خرافات را تیز تر میساخت. در بعضی ازولایات اغتشاشات دهقانی درزیرسرپوش اختلافات مذهبی آغاز گردید، مثلا درّ بنگال که مالکین بزرگ ازهندوان ودهقانان ازمسلمانان بودند این قبیل حوادث اتفاق افتاد. در «پنجاب» و«سند» هم معمولا بانکداران وثروتمندان هندو بودند و بدهکاران و کشاورزان ودهقانان مسلمان، ودر نتیجه کینه‌ئی که این قبیل مردم نسبت بخشونت و بدرفتاری آن عناصر داشتند بر شدت امواج تعصبات مذهبی در بنگال و پنجاب میافزود. باین دلیل رؤسای فرقهٔ مسلمان بتدریج ازجهتی بصورت نمایندهٔ قسمتی از توده‌های مردم درآمدند واقدامات ایشان درمیان مردم هواداراني پیدا میکرد. درصورتیکه دراین قبیل موارد وضع برای رهبران هندو که نمایندگان بانکداران وثروتمندان بشمارمیرفتند چنین نبود وهم مذهبان ایشان اگر هم از ایشان هواداری میکردند و تا اندازه‌ئی بایشان توجه نشان میدادند تعدادشان بسیار کم میبود.

بدین قرار یك نوع اختلاط ودرهمی میان مسائل مذهبی و مسائل اقتصادی بوجود آمده بود و شاید متأسفانه باین جهت هم بود که حل آن دشوار تر میشد. شاید روزی برسد که مبارزات میان طبقات مختلفی که از نظر اقتصادی تضاد دارند توسعه پذیرد و مبارزات مذهبی ضعیف‌ترشود اما فعلا رهبران فرقه‌ها که به مبارزات مذهبی سرگرداز نداز تمام گروهها جلوترهستند وتصور نمیرود که اختلافات مذهبی خود را کنار بگذارند ونیروی خود را برضد دشمنان طبقاتی خویش متحد سازند. با وجود این حتی دراین وضع و این شرایط هم پیدا کردن یك راه حل سیاسی میان خودمان دشوار نیست البته بشرط آنکه طرف سومی مثل امپراطوری بریتانیا وجود نداشته باشد، اما متأسفانه این «اگر» خیلی بزرگ است.

هنوز کنفرانس وحدتی که در سال ۱۹۲٤ دردهلی تشکیل شد تازه بپایان رسیده بود که دراله آباد اغتشاشات وزدوخوردهائی میان هندوان ومسلمانان درگرفت. اغتشاشاتی که درمقایسه با اغتشاشات دیگرواز نظر تلفات وقربانیان کمترمهم بود اما درهر صورت برای من ازآنجهت که درشهرمادریم صورت میگرفت تأسف‌انگیزترورنج آورتر بود من فوراً باتفاق عده‌ئی ازهمکارانم ازدهلی بازگشتم. وقتیکه ما رسیدیم اغتشاشات پایان یافته بود اماعکس‌العملهای آن، چه بصورت افکارانتقامجویانه که درهردسته بیدارشده بود وچه بشکل تعقیبها ومحاکمات جنائی تا مدت درازی محسوس بود. درهمان‌سال یا شاید هم کمی‌دیرتریکباردیگر بمناسبت فرا رسیدن عیدهای «رام لیلا» دراله آباد اغتشاشاتی ظهور کرد. ظاهراً بعلت محدودیتی که بر تظاهرات دسته‌های موسیقی در برابر مساجد

تحمیل شده است ، این عیدها که بمناسبت آن دسته های بزرگ راه می‌افتد و تظاهرات وسیع صورت میگیرد ازهشت‌سال پیش تاامروز که این سطوررا مینویسم(سال ۱۹۳٤) ممنوع شده است . این جشنهای پرنشاط وشادی بخش دیگر برای صدها هزارنفر که در منطقهٔ الله آباد در آن ها شرکت‌میجستند با خاطره‌ئی تلخ همراه شده‌است . هم اکنون منظرهٔ آن‌جشن‌هارا آنطور که‌در زمان کودکی بنظرم میرسید در برابر دیدگانم مجسم میبینم . برای من چه ذوق و شوق و چه شادمانی عظیمی در برداشت. همهٔ مردم شهر برای شرکت درآن جشنها جمع میشدند و نه فقط ازدهات اطراف وهمسایه بلکه حتی‌از شهرهای دیگرهم‌می‌آمدند. هرچند آن عیدهایك جشن هندوبود اما مسلمانان هم درآن شرکت می‌جستند وصفوف عظیم دسته‌های نمایش دهندگان راکه درفضای آزاد حرکت میکردند بزرگتر وپرشکوه ترمی ساختند . در همه جا جز شادی وشادمانی چیزی نبود وبازرگانی ودادوستد نیزرونق میگرفت !

سالها بعد وقتیکه ببلوغ رسیده بودم ودوباره بوطن برگشتم وآن مراسم رادیدم دیگر آن شادی ونشاط درمن بوجود نمیآمد و دسته‌های مردم با لباسهای رنگارنگشان برایم‌خسته کننده بنظرمیرسیدند، دیگرهنروسرگرمی برایم مفهومی عالیتر پیدا کرده بود. اما توده‌های مردم عوض نشده بودند وبازهم این تظاهرات را دوست میداشتند و ازآن حظ ولذت فراوان میبردند. برای آنها این نمایشات صورت یك نوع‌کارناوال‌ودسته‌های شادی‌بخش عمومی را داشت . واینك از هشت یا نه سال پیش باینطرف دیگر نمیتوانند ازاین جشنها که زندگی یکنواخت وبیرنگ وخسته کنندهٔ ایشان را با پرتوی ازنشاط و شادمانی روشن میساخت بهره‌مند شوند ولذت ببرند . و آنهم فقط بعلت منازعات ناچیز واختلافات‌حقیر. آیااین مسؤلیت عظیمی برای مذهب و روح مذهبی نیست که بدین شکل شادمانی راکشته است ، ونشاط را ازمردم سلب کرده است !

۲۰

کار شهرداری

دوسال من مسئول شهرداری الله آباد بودم و در این مدت دائماً از اینکار بیزارتر میشدم . اصولا من برای مدت سه سال بسمت شهردار انتخاب شده بودم اما ازهمان آغاز سال دوم درجستجوی وسیله‌ئی بودم که خود را ازاین بارآسوده سازم . با اینهمه ازآن کارخوشم میآمد . قسمت عمده‌ئی از وقت وافکارم را بدان اختصاص داده بودم . کارم هم خالی ازموفقیتهائی نبود و تمام همکارانم باکمال لطف ، منتهای همکاری را نسبت بمن مبذول میداشتند.حتی دولت ایالتی هم نفرت وبدبینی سیاسی راکه نسبت بمن داشت کنار گذارد تا بجائیکه چند بار اقدامات مرا ستایش کرد. معهذا فعالیت من با محدودیت‌های مختلف برخورد میکرد وگاهی با مخالفتهائی مواجه میشد که بکلی مانع‌ازآن بود که کار با ارزشی صورت گیرد .

این مخالفتها اغلب بصورت مشخص وروشنی نبود که ازطرف شخص یامقام خاصی صورت پذیرد . درواقع من ازحسن نیتی که همه جا با آن مواجه میشدم متعجب بودم اما میبایست ازیکطرف دستگاه دولتی وازطرف دیگر تنفری راکه مردم وهمکارانم نسبت بدولت داشتند بحساب آورد. برای تغییر دادن طرز اخذ عوارض و مالیات یا تسریع در اصلاحات اجتماعی میبایست موافقت دولت جلب شود واین موافقتها معمولا مدتها طول میکشید . هیچ چیز برای من تا آن اندازه تعجب آور نبود که میدیدم هر وقت که موضوع یك کار مثبت و مفید در زمینهٔ فعالیتهای اجتماعی یا ملی مطرح میشد دستگاه دولتی با یك کندی خسته کننده و ناتوانی عجیب دست بکارمیشد و برعکس هروقت که موضوع تحقیر یا تعقیب یك مخالف سیاسی‌مطرح میگشت‌همان دستگاه با سرعت شگفت‌انگیزومؤثری عمل واقدام میکرد . این تضاد فوق‌العاده نمایان بود .

در دولت ایالتی وزارتی که امور مربوط باقدامات محلی اهالی و از جمله امور شهرداریها را زیرنظرداشت تحت ریاست یك وزیر بود. معمولا این‌جناب وزیر از امور

شهرداری وطبعاً ازهرگونه امور اجتماعی و عمومی بکلی بی اطلاع بود . در واقع این بی‌اطلاعی تااندازه‌ئی‌هم‌ازآنجهت‌بود که اعضای وزارت‌خانه‌اش به‌اوهیچ اهمیتی‌نمیدادند واورا بحساب نمیآوردند . این اعضا که اغلب بوسیلهٔ ادارهٔ انگلیسی خدمات عمومی‌هند انتخاب میشدند معمولا تحت تأثیراین‌فکری که تقریباً درتمام مأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی وجود داشت‌قرارداشتند که وظیفهٔ دولت ومأمورین دولت پیش ازهرچیز آنست که‌وظایف پلیسی را درنظرداشته باشند وانجام‌دهند. یك نوع تصور نظارت مستبدانه برکارها ، در طرزتفکر آنها رنگ خاصی بوجود می‌آورد که مانع پیشرفت‌کارمیشد . آنها معمولا به مسائل احتیاجات اجتماعی و تغییرات عمومی واصلاحات وسیع کمترفکرمیکردند و هرگز توجهی نداشتند .

دولت همیشه ازشهرداریها طلبکاراست وازنظردولت همیشه همین جنبهٔ طلبکاری‌و اعتبارات مالی است که اهمیت زیاد دارد دولت همیشه در فکر آنست که آیا شهرداریها پرداخت‌های دولتی خود را منظماً انجام میدهند ؟ آیا میتوانند مرتباً پولهای لازم را به دولت بپردازند وآیا وجوه‌کافی برای این منظوردراختیارخود دارند ؟ دولت به این‌قبیل مسائل دربارهٔ شهرداریها اهمیت زیاد میداد وبرای آن ضرورت و فوریت قائل بود اما کمتر توجه داشت که شهرداری‌کارهای مثبتی هم دارد که باید انجام دهد . باید بآموزش و پرورش و به بهداشت عمومی و نظایر این امور بپردازد . فکر نمیکرد که شهرداری دستگاهی نیست که فقط پول وصول کند وآنرا دراقساط ومواقع معین‌بدولت تسلیم‌دارد. خدمات عمومی واجتماعی که بعهدهٔ شهرداریهای‌هند گذارده شده‌است بسیارمحدودمیباشد وتازه همین خدمات محدودهم اغلب‌بخاطراعتبارات ومسائل مالی محدودترمیشود.معمولا هروقت بودجه کم می‌آید و محدود میشود اعتبارات آموزش وپرورش قربانی میگردد . طبقات حاکمه بهیچوجه‌بمدارس شهرداری که عمومی‌ومجانی هستندعلاقه‌ندارند.فرزندان آنها بمدارس‌گران قیمت وپرخرج خصوصی میروندکه اغلب هم ازطرف دولت به آنها کمك خرجی پرداخته میشود و بهمین جهت است کـه در مواقع تضییقات اعتبارات مالی مدارس عمومی متعلق بشهرداری‌ها راکه مورداستفادهٔ‌طبقات فقیراست قربانی میسازند.

اغلب شهرهای بزرگ هند را میشود بدو قسمت کرد : یکی شهر اصلی با جمعیت انبوه وفراوان ودیگری قسمت آرام‌وخلوتیکه درآن ویلاها وساختمانهای مرفه وبزرگی درفضاهای وسیع ودرمیان باغها وگل‌کاریهای خوش منظر ساخته شده است و درآنهـا کارمندان انگلیسی دولت وهموطنان بازرگان ایشان و بورژوازهـای بزرگ هندکـه شخصیت‌های ممتازرسمی یا اقتصادی‌بشمارمیروند سکونت دارند. درامد شهرداری‌بطور

کلی از قسمت اصلی شهر بدست می آید اما قسمت اعظم آن برای منطقهٔ دوم مصرف میشود که بعلت وسعت فضای آن یك شبکه خیابانهای مهم احتیاج دارد و برای مراقبت و نظافت و روشنائی و آبیاری هزینه های زیادتری مصرف میکند و طبعاً ازحیث شبکهٔ لوله کشی وفاضل آب و بطور کلی امور بهداری نیز بسیارجلوتر است. در نتیجه قسمت اصلی شهر کاملا مورد بی اعتنائی قرار میگیرد و بامحله‌های فقیران‌چنان‌رفتار میکنند که انگار در واقع وجود ندارند. اهالی بیچارهٔ این محلات با کمال حوصله این وضع ناگوار را تحمل‌میکنند و ندرتاً شکایت دارند. «معترضین» و ناراضیان نسبت به وضع شهر تقریباًهمه درمحله‌های خوب و آسوده سکونت دارند.

بمنظور بوجود آوردن بهبودی در طرز تقسیم عوارض مالیاتها و اختصاص دادن مبالغی برای اصلاحات ضروری خواستم یك‌مالیات مخصوص برای‌صاحبان اراضی‌بزرگ برقرارشود. اما هنوزاین فکررا اظهارنکرده بودم که یکی ازکارمندان دولتی که اگر حافظه‌ام یاری کند قاضی بخش بود اعتراض کردو گفت چنین تصمیمی مخالف بااختیارات قانونی است که موردعمل میباشد.مخالفت‌اوازآنجهت‌بود که‌این‌مالیات‌وعوارض‌مخصوصاً ازمالکین قسمت خوب شهردریافت میشد. بدینقرار با این قبیل عوارض ومالیاتهای مستقیم مخالفت میشد اما معمولا دولت عوارض ومالیاتهای غیرمستقیم مانند عوارض‌کالاهائی که بشهروارد میشد و نظایرآنها راتصویب میکرد ودرنتیجه قیمت فروش اجناس ومخصوصاً مواد غذائی بالا میرفت که بیشتر بارسنگین آن بردوش فقیران می‌افتاد. این بارسنگین و غیر عادلانه رایج ترین وسایل درامد های شهرداریهای هند است که تصور میکنم در شهرهای بزرگ باکندی فراوان بتدریج ازمیان میرود. من که‌مسئولیت امورشهرداری را بعهده داشتم از یك طرف با دستگاه مستبد غیر مسئول و غیر شخصی دولت مواجه بودم که به میل خود وخودسرانه روشهای قدیمی را دنبال میکرد و بهیچوجه حاضرنبود کمی سریعتریا درجهت تازه‌تری حرکت کند وازطرف دیگربا همکارانم، یعنی بااعضای اداری شهرداری سروکارداشتم که اغلب ایشان مثل اعضای ادارات دولتی اسیر مقررات بیهوده بودند. در میان آنها بعضی ایدآلیستها هم وجود داشتند که با ذوق و شوق فراوان بکارمی‌پرداختند اما رویهمرفته قادرنبودند که دربارهٔ تغییرات وترقیات وسیع‌تر فکر کنند واغلب نظر محدودی داشتند. در نظر آنها وضع موجود باندازهٔ کافی خوب بود و پرداختن بآزمایشهائی که بناکامی منتهی میشد فایده نداشت. حتی ایدآلیستها وعناصری که ذوق و شوقی برای‌کار نشان میدادند عاقبت بهمان مقررات بیهوده و کسل کننده و بیهوده تسلیم میشدند. همیشه فقط یك موضوع آنها را برسر شوق می‌آورد و مورد توجهشان قرارمیگرفت وآن موضوع، امتیازات واضافه حقوق و این قبیل چیزها

بود . حتی این محرك هم هرگز درجهت وادار کردن ایشان بیك کار ثمر بخش اثر نمیکرد و آنها را بکار مثبتی وانمیداشت .

درطول سالیان دراز در بیانیه‌های دولت واظهارات مقامات رسمی و نوشته‌های بعضی روزنامه‌ها، از شهرداریها و انجمنهای محلی انتقاد شده است وهمواره موارد قصور وضعف ایشان را نشان میدهند و چنین نتیجه میگیرند که سازمانها و مؤسسات دموکراتیك که در دست خود مردم باشد برای هند مناسب نیست . بدیهی است که این قبیل موارد نقص کاملا مشهود است اما معمولا عللی که باین وضع منتهی میشود و این نقیصه‌ها را ایجاد میکند مورد توجه واقع نمیشود و دربارهٔ کادر و محیط جریان کار ها گفتگوئی بعمل نمی‌آید . در واقع طرز کار در شهرداریها نه‌دموکراتیك است و نه مستبدانه بلکه وضع آشفته‌ئیست درمیان این دو که معایب هردورا دربر دارد بدون آنکه منافع آنها را هم داشته باشد . ممکن است قبول کرد که دولت مرکزی بر امور شهرداریها نظارت داشته باشد و آنها را مورد کنترول قرار دهد . اما درصورتی این کار را میتوان قبول کرد که دولت مرکزی هم‌خوددموکراتیك باشد وخودرا دربرابر احتیاجات عمومی مسئول بشمارد. وقتیکه وضع چنین نیست طبعاً یامیان شهرداریهاودولت تضادی بوجود می‌آید که بتصادم منتهی میشود ویا شهرداریها باید بدون چون‌وچرا بارادهٔ دولت که درعین حال هیچ نوع مسئولیتی را هم بعهده نمیگیرد تسلیم گردند . طبعاً چنین وضعی رضایت‌بخش نیست واز نظارت و کنترول عمومی مردم هم دور میماند . بدینجهت است که اعضای شهرداری هم بیش از آنکه به‌مردم واحتیاجات عمومی‌وانجمن شهر توجه داشته باشند بدستورات‌مقامات دولتی گوش میدهند و انجمن شهر را فراموش میکنند . انجمن‌های شهرهم نمیتوانند به هیچ نوع فعالیت اجتماعی بپردازند ومهمترین فعالیتشان صرف این میشود که عوارض و مالیاتهارا جمع‌آوری کنند و بدولت تحویل‌دهندوخود این امرسبب میشود که ازمحبوبیت واعتبارشان در نظرمردم‌کاسته شود .

امکان شرکت عناصر محلی درانجمنهای شهر بسیارمحدود است و باید بسیارتوسعه یابد . حتی تصور میکنم که انتخابات یك سازمان شهرداری بزرگ مثل بمبئی نیز در میان یکعده محدود اعضای انجمن شهرصورت میگیرد ، چندی پیش قطعنامه‌ئی که برای توسعهٔ انتخابات‌شهرداری تهیه شده بود درچند انجمن شهرردشد مسلم است که‌اکثریت اعضای انجمن شهرمزبور که همه از طبقات متمتع وثروتمند هستند ازوضع وموقعیت‌خود راضی وخشنودمیباشندوضرورتی برای تغییر وضع بنظرشان نمیرسد . زیرا میترسند که محتملا موقعیت خودشان بخطرافتد .

دلایل هرچه میخواهد باشد ، درهرحال واقعیت‌اینست که‌درمقایسه با شهرداریهای

کشور های دموکراتیك اغلب اعضای شهرداریهای ما نمونه های درخشان و شایسته‌ئی نیستند . البته آنها فاسد دازدورشوه‌خوار نمیباشند اما معمولا اشخاصی نالایق هستند که گرفتاررفیق بازی وحمایت‌ازخویشان و بستگان میباشند ودرمسائل‌عمومی هم‌نظردرستی ندارند . بدیهی است که این وضع هم کاملا طبیعی است زیرا برای اینکه یك دستگاه دموکراسی مؤثروموفق باشد باید برافکار عمومی تکیه کند واحساس مسئولیت داشته باشد . درصورتیکه درکشورما مردم بمحیط یکنوع حکومت استبدادی و اعمال قدرت مرکزی عادت کرده‌اند و باین‌ترتیب بتدریج علاقه و توجه بجنبه‌های دموکراتیك کارها ضعیف‌شده و ازمیان رفته است .

درکشورما سیستم‌آموزش وسیع توده‌ها وجود ندارد ، هیچ کوششی بکار نمیرود که افکار عمومی مردم براساس دانش و اطلاع متکی باشد . بدینجهت است که توجه عمومی بشکل اجتناب ناپذیری بقدرتهای شخصی وفردی ، بعناصر صاحب نفوذ و مسائل فرقه‌های مذهبی و بسایرچیزهای کوچك وحقیرمعطوف میگردد .

مهمترین موضوع مورد توجه دولت درشهرداریها اینست که آنهارا از «سیاست» دور نگاهدارد. هر نوع تصمیم واقدامی که در آن مختصرهواداری نسبت به‌نهضت‌ملی وجود داشته باشد باترشروئی مقامات عالیرتبهٔ دولتی مواجه میگردد . تدریس کتابهائی که‌در آن کوچکترین توجهی باحساسات ملی شده باشد حتی اگرعکسی ازهیچیك از رهبران وقهرمانان ملی هم درآن وجود نداشته باشد درمدارس عمومی متعلق بشهرداری‌ممنوع است . پرچمهای ملی که برفرازشهرداریها باهتزازدرمی‌آید بدستور دولت پائین کشیده میشود. اخیراًدر بسیاری‌ازدولتهای‌ایالتی کوشش‌هماهنگی بعمل آمده‌است که‌اعضای‌سازمان کنگره و کسانی راکه درنهضت ملی شرکت داشته‌اند از عضویت درشهرداریها ، و در ادارات‌وکارهای مختلف اخراج کنند. معمولااعمال فشارهای عادی‌کافیست که شهرداریها را درمضیقه بگذارد ومثلا باحذف و کسر اعتبارات آموزش وپرورش ونظایراین چیزها آنهارا باطاعت وادار کندبااینهمه در بعضی مواردازجمله درشهرداری کلکته رسماً وعلناً قانونی‌وضع کرده‌اند که بنابرآن‌تمام کسانی که بخاطرشرکت در مبارزات ملی و نهضت نافرمانی عمومی یابه جهات سیاسی دیگر بزندان‌رفته‌اند از کارها اخراج گردند. دراین موارد فقط نظرهای سیاسی درمیان است وموضوع صلاحیت وشایستگی در کار بهیچوجه در نظر گرفته نمیشود .

همین‌نمونه‌های کوچك بخوبی نشان‌میدهد که شهرداریهای‌مادر اقدامات‌خودهیچگونه آزادی ندارند وازموازین دموکراسی بکلی بدورمیباشند باوجوداین‌فشارها باید گفت که کوشش برای‌اخراج‌مخالفین سیاسی‌دردستگاههای‌شهرداری وسازمانهای‌محلی کمترمورد

توجه وعمل واقع‌شده است درصورتیکه‌دردستگاههای خدمات مستقیم دولتی دراین‌مورد خیلی جدی تر رفتار می‌شود .

درطی چهارده‌سال اخیر (تا۱۹۳٤) تقریباً در حدود سیصدهزارنفر برای مدتهای کمابیش درازبزندان رفته‌اند وبدون تردید صرفنظرازسیاست ، این سیصدهزارنفرشامل عده‌ئی‌ازفعالترین ایدآلیست‌هاوشایسته‌ترین‌عناصراجتماعی‌وفداکارترین مردم‌هند میشود . اغلب‌آنها ازنیروی کارومیل بفداکاری در راه هدف عالی وخدمت بهندسرشار بوده‌اند آنها ازبهترین عناصری بودندکه ادارات دولتی یا دستگاههای خدمات عمومی‌میتوانند از فعالیتشان بهره‌مند شوند . با وجود این دولت تمام کوشش خودرا بکار بسته و حتی قوانینی وضع کرده که آنهارا ازکاربرکنارسازدوبدینطریق‌ایشان وهوادارانشان راتنبیه کند و کیفردهد . دولت ترجیح میدهد که نمك پرورده‌ها وریزه‌خوارهای سفرهٔ خودرا بکارهابگماردوآنوقت‌ازبی‌لیاقتی وناشایستگی‌اعضای‌سازمانهای محلی‌شکایت هم‌میکند.

هرچندگفته میشودکه«سیاست» باید ازادارات ومؤسسات‌عمومی دوربماندامادولت برخلاف این حرف عمل میکند وسیاستهائی‌راکه‌موافق خود تشخیص میدهدترویج وتشویق هم میکند مثلا معلمین مدارس شهرداری را باخراج ازکارتهدید میکند و آنها رامجبور میسازدکه‌برای تبلیغات بنفع دولت بدهات وروستاها بروند .

درطی پانزده سال اخیر مبارزین و فعالین کنگره بااوضاع بسیار دشواری مواجه شده‌اند وبارمسئولیتهای سنگینی‌را،بدوش کشیده‌اند وبااینهمه بازهم‌راه‌مبارزه با دولت نیرومند وستمگررا ادامه داده‌اند ومبارزاتشان خالی ازموفقیت هم نبوده است . این‌راه دشوارمبارزه‌بآنهااعتماد بنفس‌ولیاقت‌وقدرت‌مقاومت بخشیده‌است.آنها پایین‌ترتیب‌صفات عالی وشایسته‌ئی را که تسلط طولانی و ممتد یك دولت مستبد سعی داشته است در ملت هند نابود سازد ازنوزنده ساخته‌اند . بدیهی است‌که نهضت کنگره هم مانند هرنهضت وسیع توده‌ئی بسیاری عناصرناپسند ، ابله ، نالایق وحتی بدتر از آنها هم داشته است ودارد اما تردید ندارم‌که هر فرد عضوکنگره درهرحال ازاشخاص مشابه خود درخارج ازکنگره خیلی‌فعالتر، شایسته‌تر، نیکترومؤثرتربوده است .

این موضوع یکی از چیزهائیست‌که دولت وبستگانش بآن توجه ندارند . کوشش برای اخراج اعضای‌کنگره ازکارها وبستن راههای مشاغل دولتی و امور عمومی بروی ایشان مورد استقبال انقلابیون واقعی ماقرار میگیرد . معمولایك عضو عادی و متوسط کنگره عنصری انقلابی نیست وبعد ازیکدوران فعالیت نیمه انقلابی مسیرزندگی‌وفعالیت خودرا تغییرمیدهد، احساس‌میکندکه درکسب‌وکاریادرشغل خود یا درسیاست محلی خود بتنگنا افتاده است ودچارمشکلات شده است و دراین موقع ایدآلهای درخشان و افکار

عالی ازمغزاودورمیشود وحرارت انقلابیش‌فرومی‌نشیند . عضلاتش را پیه میگیرد ودلش بهوس یك زندگی آسوده و بی‌دردسرمی‌افتد. بعلت‌همین تمایلات اجتناب ناپذیر عناصر متوسط کنگره است که ، عناصرمترقی وانقلابی آن مجبورهستند دائماً مراقب رفقای‌خود باشند وآنهارا ازپرداختن بکارهای دولتی وشرکت درمجالس قانونگذاری وانجمنهای محلی که تمام وقت وفعالیت ایشانرا بخود معطوف میدارد محفوظ نگاهدارند . اکنون دولت باتصمیم باخراج کسانی‌که سوابق فعالیتهای سیاسی دارند خود تااندازه‌ئی بکمك عناصرانقلابی کنگره آمده است زیرا راه ورود باذارات را بروی اعضای کنگره‌می‌بندد وبدین ترتیب‌آتش تمایلات انقلابی درایشان زنده‌وبیدارمیماند وحتی تیز ترهم میشود .

خلاصه پس ازیکسال یا کمی بیشتر کار درشهرداری الله‌آباد ، احساس کردم که قسمتی از نیروهای‌خودرا بهدرداده‌ام. بعلاوه نمیتوانستم‌همه کس‌را دائماً برای‌کار کردن تحریك کنم ، بکارواداارم ، ولیاقت وشایستگی رابزوردرایشان تزریق کنم وبوجودآورم میخواستم استعفا بدهم اما تمام همکارانم ازمن خواهش میکردند که استقامت داشته‌باشم وبکارادامه‌دهم. همه‌آنقدرمهربانی وادب نشان میدادند که نمتیوانستم بآسانی مقام‌خودرا رها کنم بااینهمه درپایان سال دوم عاقبت استعفانامه خودرا امضا کردم .

سال ۱۹۲۵ بود ، درتابستان همانسال‌همسرم شدیداً بیمارشد بطوریکه چندین‌ماه در بیمارستان لکنهوبستری بود . درهمانسال نیز کنگره در« کانپور » برپا گردید و من ناچار بانگرانی وناراحتی فوق‌العاده دائماً میان کانپوروالله‌آباد ولکنهودر رفت و آمد بودم زیرا همچنان سمت دبیر کلی کنگره را نیز بعهده داشتم .

براثراین بیماری پزشکان بهمسرم توصیه کردند که برای گنراندن دوران نقاهت وتجدید قوایش بسویس برود . من خود این فکررا تقریباً باخوشوقتی استقبال کردم و درجستجوی بهانه‌ئی بودم که ازهند بیرون بروم . زیرا درمیان یك ابهام و تیرگی گیر کرده بودم . درمغزم تمام راهها درهم میآمیخت ومخلوط میشد . باخود فکرمیکردم که شاید براثردوری ازهند بتوانم حوادث را بهتردرك کنم وتیرگی فکری خسته کننده‌ئی. که‌درآن باافکارخود دست بگریبان بودم برایم روشن‌ترشود .

دراول مارس ۱۹۲۶همسرم ، دخترم ومن دربمبئی بکشتی نشستیم وبقصد «ونیز» حرکت کردیم ، خواهرم وشوهرخواهرم «رانجیب . س . پاندیت» نیز که مدتها پیش‌از آنکه موضوع سفرما مطرح شده باشد قصد مسافرت اروپارا داشتند همراه مابودند .

۲۱

در اروپا

پس از بیش از سیزده‌سال‌دوباره باروپا برمیگشتم. سیزده‌سالی که جنگ و انقلاب وتغیرات عظیم را بخود دیده بود. دنیای کهنه‌ئی که من شناخته بودم در میان خون و وحشت «جنگ بزرگ» مرده بود ودنیای تازه‌ئی درانتظارم بود. من حساب کرده‌بودم که شش یاهفت ماه دراروپا بمانم وحد اکثرسفر خود را تا آخرسال[1] هم تمدید کنم. اما عملا مایکسال ونه‌ماه دراروپاماندیم.

برای من این دوره دوران استراحت جسمی وروحی بود. مابیشترآنرا درسویس درشهرژنو دریك آسایشگاه کوهستانی در «مونتانا» گذراندیم. «کریشنا» خواهر کوچکترم هم دراوایل تابستان ۱۹۲۶ ازهند پیش ماآمد وبماملحق شد وتا آخر مدت اقامتمان باهم‌بودیم. برایم غیرممکن‌بود که همسرم را تنها بگذارم بطوریکه نتوانستم جزچند سفر کوچك بجاهای دیگر بروم. بعدأوقتی حال‌او بهبودی یافت کمی بسفر پرداختیم وبفرانسه وانگلستان وآلمان رفتیم.

درقلهٔ کوهستان ودر کنار برفهای ابدی، احساس میکردم که ازهند وحتی‌ازدنیای اروپائی هم جدا شده‌ام. اما بخصوص چنین بنظرم میرسید که هند وحوادثی که در آنجا جریان می‌یافت در گذشته‌های دوری گم شده است. همچون ناظری که از دور بحوادث بنگرد کتاب میخواندم، بمشاهده و مطالعه میپرداختم، حرکت تاریخ را دنبال‌میکردم دراخباراروپا وتحولات سیاسی واقتصادی‌آن دقیق میشدم ودرآزادی بیشترو بزرگتری که در روابط انسانی برقرارمیگردید تعمق میکردم. دردوران اقامتمان در ژنو، طبعاً فعالیتهای «جامعهٔ ملل»[2] و«دفتر بین‌المللی کار»[3] هم علاقه وتوجه مرا بخود مشغول

---

۱ ـ منظور آخر سال میلادی ۱۹۲۶ است ـ م.

۲ ـ سازمان بین‌المللی که پس‌از جنگ جهانی اول بوجود آمد ومقر آن درژنو بود ودرواقع پدر سازمان ملل متفق که پس‌از جنگ جهانی دوم بوجود آمده است میباشد ـ م.

۳ ـ سازمان بین‌المللی که برای بالابردن سطح زندگی‌کارگران وسازش‌دادن کارگر وکارفرما بوجود آمده است ومقرش در ژنو میباشد ـ م.

میداشت

اما با فرارسیدن زمستان دوباره ورزش تمام توجه مرا بخود جلب کرد و چندماه بورزش پرداختم . با « پاتیناژ » [۱] قبلا آشنائی داشتم اما اسکی برایم تازگی داشت ونمیتوانستم دربرابرجذبهٔ آن مقاومت کنم . باوجود آنکه آغاز کار برایم دشوار بود با لجاجت شهامت آمیزی آنرا دنبال کردم و نگذاشتم زمین خوردنهای بیشمار مرا مأیوس سازد وعاقبت توانستم ازنشاط وشادی این ورزش زیبا بهره‌مند شوم ولذت برگیرم .

روبهرفته زندگی من بدون ماجرای مهمی جریان داشت . روز ها میگذشت . همسرم کم کم سلامتی خودرا بازمی‌یافت ازهموطنان خود عده بسیار کمی را میدیدیم و درواقع اصولا غیرازجماعت کوچکی که درآن گوشهٔ کوهستان بسرمیبردند کمتر با کسانی مواجه میشدیم . بااینهمه غیرممکن بود که درمدت بیست ویکماه کسی از تبعیدشدگان یا انقلابیون سابق کشورم‌را که ازدوران جوانی بااسامیشان آشنا شده بودم ودرآنوقت در اروپا بودند نه‌بینم .

هم‌اکنون خاطرهٔ « شیاماجی کریشناوارما » را درنظرمی‌آورم که همراه همسرش که سخت بیمار بود درآخرین‌طبقهٔ یك‌عمارت درشهرژنو، بدون مستخدم دریك‌آپارتمان خفه‌کننده زندگی میکرد . منزل آنها بوی رطوبت و پوسیدگی میداد و در زیر قشر ضخیمی ازگرد و خاك پنهان شده بود . « شیاماجی » پولدار بود اما دوست نداشت که پولهایش را خرج کند بطوری که برای صرفه‌جوئی کردن چندشاهی حتی‌حاضر نمیشد به ترامواى‌سوارشود ومعمولا پیاده حرکت میکرد . ازهرملاقات کننده‌ئی پرهیزداشت ودر نظر اوهمه یا جاسوس و مأمور انگلیسها بودند ویا بثروت و پولهای او چشم داشتند . همیشه نسخه‌های روزنامه‌ئی راکه سابقاً بنام «جامعه شناس هندی » انتشار داده بود در جیبهایش داشت و با وضعی زننده بمقالاتی که در حدود دوازده سال پیش نوشته بود اشاره میکرد وآنها را برخ اشخاص میکشید .

صحبتش‌همیشه دربارهٔ‌روزهای گذشته‌بود . از «خانهٔ هندی» که‌سابقاً در«همپستید» درانگلستان‌تأسیس کرده بود حرف میزد. اغلب ازاینکه چگونه دولت انگلیس اشخاص مختلفی را برای جاسوسی کردن دربارهٔ اومأمور میساخته و او با زرنگی ایشانرا فریب میداده و ازین قبیل چیزها صحبت میکرد . در دیوارهای اطاقش طبقه‌هائی بود که از کتابهای کهنه پرشده‌بود. این کتابها درهم و برهم‌درزیرقشری ازگرد وغبار پنهان‌بودند و با حالتی دردناك بتازه‌وارد نگاه میکردند . کف اطاق نیز در زیر کتابها وکاغذهای پراکنده پنهان شده بود . بنظر میرسید که آنها ازروزها وهفته‌ها پیش بهمین‌حال مانده

۱ ــ سرخوردن روی یخ باکفش‌های مخصوص که یکی از بهترین ورزشهای زمستانیست ــ م .

بودند وحتی‌ماهها هم برآنها گذشته بود . یك محیط تیره ویك فضای تباهی وپوسیدگی وکپك‌زدگی درهمه‌جا احساس میشد . مثل‌این بود که زندگی درآنجا راه‌نداشت. وقتی که انسان ازمیان راهروهای ساکت وتاریك آن منزل عبورمیکرد انگار انتظار داشت که درهرگوشه باسایهٔ مرگ‌برخورد کند وهمینکه ازآنجابیرون میآمد بااشتیاق‌فراوان هوای تازه وجان‌بخش فضای آزاد خارج را می‌بلعید .

«شیاماجی» دلش‌میخواست که برای دارائیش ترتیبی‌بدهد و یك انجمن سرپرستی بوجود آورد که درراه خدمات عمومی کارکند . توضیح میداد که این انجمن باید برای آموزش وپرورش‌هندیان درکشورهای‌خارج کوشش کند. پیشنهاد میکرد که من‌هم یکی از اعضای آن انجمن باشم اما من برای قبول چنین مسئولیتی شوقی نشان ندادم . دلم نمیخواست که درکارهای پولی ومالی اوشرکت داشته‌باشم . بعلاوه احساس میکردم که اگر باین موضوع اظهار علاقه کنم ممکن است فوراً تصور کند که من‌به پولهایش چشم دوخته‌ام.هیچ کس نمیدانست که اوچقدر پول‌دارد . گفته‌میشد که درموقع بحران اقتصادی آلمان وبی‌ارزش شدن پول‌آن کشور مبالغ عمده‌ئی‌از دست داده است .

گاهی برحسب اتفاق بعضی شخصیت‌های ممتاز هندی از«ژنو» عبور میکردند . کسانی که برای شرکت درجلسات «جامعهٔ ملل» می‌آمدند اغلب صاحبان مقامات رسمی بودند و« شیاماجی » بهیچوجه میل نداشت بآنها نزدیك شود . اما گاهی بعضی اشخاص غیررسمی وبعضی شخصیت‌های عضو کنگره برای کارهای «دفتر بین‌المللی کار» می‌آمدندو «شیاماجی» سعی میکرد باآنها ملاقات کند . عکس‌العملهائی که آنها نسبت به اونشان میدادند بسیارجالب توجه بود. تقریباًهمه ازملاقات با اواحساس ناراحتی میکردند،سعی داشتند که با او درانظارعمومی‌دیده نشوند وحتی‌المقدور ازملاقاتهای خصوصی بااو هم عذر میخواستند . اورا چنان شخص‌سالم وشایسته‌ئی نمی‌دانستند که بتوانندبا اودرانظار عمومی دیده شوند .

بدینقرار «شیاماجی» با همسرش‌یك زندگی منزوی وتنها را میگذراند. نه‌فرزند داشت ونه خویشاوند ، نه یك دوست ونه تقریباً هیچ نوع ارتباط انسانی . او مثل یکی ازآثار پربها و متروك قدیمی ویك یادگار کهنهٔ باستانی در زمان حال زندگی‌میکرد. زمان‌حال که از برابر پنجره‌های اومیگذشت وجریان مییافت بدون‌آنکه به‌اوو نظایراو که‌متعلق به‌گذشته بودند توجهی داشته باشد . با اینهمه هنوز هم بقایای آتش تمایلات ملی قدیمی در چشمانش شعله میکشید و با اینکه تقریباً هیچ چیز مشترك میان ما وجود نداشت نمیتوانستم نسبت به اوعلاقه‌واحترام نداشته باشم .

اخیراً روزنامه‌ها خبرمرگ‌اورا منتشر ساختند که بزودی بعد ازمرگ‌همسرپیر و محترم گجراتیش اتفاق افتاده است . همسرش در تمام عمر برای اورفیقی همراه و همقدم بود ودر دوران تبعید ودربدری در کشورهای خارجی بااو بسرمی‌برد . اعلام شده است که خانم مزبور مقادیر هنگفتی ازدارائی خود را برای پیشرفت نهضت ها و انجمن‌های زنان هند اختصاص داده است .

شخصیت مشهور دیگری که نامش‌را بسیار شنیده بودم واورا نخستین‌بار درسویس دیدم «راجا مهندرا پراتاپ» بود . اومظهرکامل خوشبینی وخوش اعتقادی دلپذیری بود وتصورمیکنم هنوزهم هست . همواره درآسمانهای خیال‌پرواز میکردوهرگز نمیخواست واقعیات زندگی را بحساب آورد . درهمان نخستین ملاقاتی که میان ما بعمل آمد مرا مبهوت ساخت . بشکلی فوق‌العاده عجیب وغیرعادی لباس پوشیده بود که باآب وهوای شدید روی فلاتهای مرتفع «تبت» یا دشتهای سیبری بیشتر مناسب بود وبا آب و هوای شهر«مونترو»درکناردریاچهٔ ژنو وآن‌فصل‌تابستان هیچ‌نوع‌تناسبی نداشت.لباس‌اویك‌نوع لباس نیمه‌نظامی بودباچکمه‌های بلندروسی. مخصوصاً تعدادزیادی جیبهای‌فراخ داشت که از روزنامه‌ها واسنادگوناگون وعکسهای مختلف واین‌قبیل‌چیزها پربود. درمیان آنها نامه‌ئی از«بتمان‌هولوك» صدراعظم‌آلمان ویك‌عکس‌امضاشده‌ازقیصرآلمان، یك طومار نفیس‌از«دالائی‌لاما»پیشوای‌مذهبی‌تبت وتصاویر واسنادبیشماردیگری وجودداشت. واقعاً تعجب‌آوربود که جیب‌های اوچگونه این‌همه چیزها را درخود جا داده است . دراین‌باره برایمان گفت که یکبار درچین یك‌جامه‌دان کوچك محتوی نامه‌ها و اسنادگرانبهائی را گم کرده‌است وازآنپس‌ترجیح میدهدکه تمام پرونده‌ها ونامه‌ها واسنادخودرا در لباس خویش نگاهداری کند . بهمین مناسبت هم لباسش‌آنهمه جیب داشت .

«مهندراپراتاپ» داستانهای فراوانی ازمسافرتهای‌گوناگون خود به‌ژاپن ، چین، تبت وافغانستان بخاطر داشت . مجموعاً زندگی پرتنوعی گذرانده بود وآخرین‌کارشوق آمیزی که اورا بخود مشغول داشته بود تشکیل یك « انجمن خوشبختی » بوده است که خود اومؤسس آن بود وشعارآنرا «خوشبخت باشید !» قرارداده‌بود. ظاهراً این‌انجمن در «لاتوی» (یا در «لیتوانی»[۱]) ازهمه‌جا بیشتر موفقیت وهوادار پیدا کرده بود .

عقیده داشت که برای‌تبلیغات خود بایدکارتهای پستی فراوانی تهیه کندکه برروی آنها پیامهایش‌چاپ‌شده‌باشد وآنهارابطورمنظم وبمقدار زیاد برای اعضای کنفرانسهای مختلفی که درژنو یا سایر نقاط منعقد میشود ارسال دارد . این‌پیامها را خود او امضاء میکرد امانامی که‌برای امضای خود بکارمیبرد یك‌اسم‌عجیب‌وغریب درازومفصل بود.اسم

۱ ـ ازکشورهای ساحل دریای بالتیك که امروز جزو جمهوریهای شوروی هستند — م.

اصلی «مهندرا پراتاپ»را فقط بصورت حروف اول آنها «م . پ. » مینوشت اما اسامی متعدد دیگری بآن می افزود که هر اسم ظاهراً نمایندهٔ چیزی در یکی از کشور هائی که بآنجاها رفته بود میبود .

میخواست باین‌وسیله جنبهٔ بین‌المللی وجهان وطنی‌خود را نمایان سازد و بالاخره در آخر هم نام عجیب « خادم بشریت » را می افزود . « مهندرا پراتاپ » رانمیشد یك شخص‌عادی‌وجدی تلقی کرد. بنظرمیرسید که‌اویکی ازشخصیت‌های‌قرون‌وسطائی‌ویك‌نوع «دون کیشوت»[1] است که در قرن بیستم افتاده‌است. با اینهمه اوشخصی بسیارساده دل و بسیارخوش باوربود .

درپاریس«مادام‌کاما»ی پیررا دیدیم که بشکل خشن و هول‌انگیزی به‌ملاقات کننده نزدیك میشد وصورتش را جلومیآورد وبچهرهٔ اوخیره میگشت تاخوب اورا تشخیص‌دهد وبعد درحالیکه بصورت‌تهدید کننده‌ئی باانگشت به‌اواشاره میکرد میپرسید که‌او کیست ؟

پاسخ شخص برای اوهیچ اهمیتی نداشت . احتمال‌دارد که اوپاسخ را اصلانمی‌شنید زیراگوشش‌سنگین‌شده بود ؛ دربارهٔ هر کس یك‌عقیدهٔ مشخص وثابت داشت که‌بهیچوجه حاضرنبود آنرا تغییردهد وحتی اگربادلایل روشن وقانع کننده‌ئی هم‌خلاف‌آنرا برایش ثابت میکردند نظرخود را تعدیل نمیکرد .

هندی معروف دیگری که دیدیم «مولوی عبیدالله » بود که اورا مدت‌کوتاهی در ایتالیا ملاقات کردم . بنظرمیرسید که اومرد باهوش وزرنگی است ، اما زرنگی‌وذکاوت درمفهوم کهنه وقدیمی‌سیاست که بمعنای پشت‌هم‌اندازی ودسیسه‌بازیهای سیاسی میباشد . بهیچوجه باافکار و مفاهیم جدید آشنا نبود . طرحی برای تشکیل یك «دولتهای متحدهٔ هند» یا «جمهوریهای متحدهٔ هند» تهیه کرده بود که از نظر حل مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی بی‌ارزش‌نبود . دربارهٔ فعالیتهای گذشته‌اش‌دراستانبول که گاهی‌هم‌آنرا « کنستانتینوپل» میناميد برایم مطالبی گفت که‌چون هیچ‌بنظرم مهم نمی‌آمد همه‌را بکلی‌فراموش کرده‌ام. چندماه بعد با « لالالجپت‌رای » ملاقات کرد وگویا تمام آن داستان‌ها را برای او هم نقل وتکرار کرده بود . «لالاجی» ظاهراً تحت تأثیر شدید او وداستانهای اوواقع‌شده بودوبا استنباطهای نادرست واستنتاج‌های حیرت‌انگیز درانتخابات شوراهای هند در آن سال نقش مهمی بازی کرد . «مولوی عبیدالله» بعدبحجاز رفت وازآنپس دیگرتا سالها خبری ازاو نشنیدم .

---

۲ ـ دون‌کیشوت نام قهرمان افسانه‌ئی‌کتابیست از «سروانتس» نویسنده مشهور قرن شانزدهم اسپانیا ، او مظهر افراد خیالبافی است که میخواهند بابدیهای روی زمین مبارزه کنند .

یك مولوی دیگر اما ازیکنوع کاملا متفاوت «برکت‌الله» بود که اورا اولین‌باردر برلین دیدم . اویك‌پیرمرد بسیار پرحرارت و بسیار دوست داشتنی‌بنظر میرسید . مردی ساده‌دل بود، خیلی باهوش‌نبود اما سعی‌میکرد که با افکار تازه‌آشناشود واوضاع جدید دنیای‌امروزرادرك کند. درسال۱۹۲۸درموقعیکه‌مادرسویس بودیم‌اودر«سانفرانسیسکو» درگذشت‌ومن ازخبرمرگ او بسیار متأسف شدم .

در برلین عدهٔ زیادی ازهندیها زندگی میکردند که در دوران جنگ دور هم جمع شده بودند وسازمانی بوجود آورده بودند . اما سازمان ایشان مدتها بود متلاشی شده بود . اعضای این‌سازمان درمیان خود بنزاعهای شدیدی می‌پرداختند و متقابلا یکدیگر را بخیانت متهم میساختند. ظاهراًسرنوشت تمام تبعیدیان سیاسی و کسانیکه دور ازوطن خود زندگی میکنند چنین است بسیاری ازاین هندیان مقیم برلین باآرامش زندگی و اشتغالات طبقات متوسط ـ هرچند که درآلمان بعدازجنگ زیاد نبود ـ خوگرفته بودند وفعالیت‌های انقلابی‌راکنارگذاشته بودند. آنها حتی بکلی از سیاست دوری می‌جستند .

ماجرای این‌گروه کوچك بسیارجالب‌توجه میباشد . بیشتر این هندیان درتابستان شوم سال ۱۹۱٤ که جنگ شروع شد در دانشگاههای مختلف آلمان دانشجو بودند . آنها با دوستان ورفقای‌آلمانیشان زندگی‌مشترکی داشتند ، همان آوازها رامیخواندند، همان سرگرمیها را داشتند همان آبجورا مینوشیدند و باآن فرهنگ خارجی با علاقه و احترام تماس میگرفتند و میجوشیدند. وقتیکه جنگ شروع شد مستقیماً بآنها ارتباطی پیدا نمیکرد . امااامواج جنون ناسیونالیسم و تعصبات ملی که درسراسر آلمان بحرکت آمده بود تااندازه‌ئی درآنها هم اثربخشید . آنها بیشتر ضد انگلیس بودند تا هوادار آلمان. احساسات ملی وهندی ایشان به‌آنهاجنبهٔ‌ضدانگلیسی می‌بخشید. کمی‌پس ازاعلان جنگ ، بعضی‌عناصرانقلابی‌هم ازمرزسویس گذشتند و بایشان ملحق‌شدند . آنها کمیته‌ئی تشکیل دادند و بدنبال «هردایال» فرستادند که درآن زمان درساحل‌غربی‌آمریکا بود . «هردایال» چندماه بعدآمد وتاآنوقت کمیتهٔ مزبور اعتباری کسب کرده بود . این‌اهمیت و اعتبار از طرف دولت آلمان بآن‌کمیته اعطا گردید زیرا دولت آلمان میخواست ازاسم آن سازمان برای‌منظورهای ضدانگلیسی خود درجنگ بهره‌برداری کند . هندیها هم بسهم خود میخواستند ازموقعیت بین‌المللی بنفع منظورهای ملی‌خود استفاده کنند و بهیچوجه نمیگذاشتند که فقط برای منظورهای آلمان مورد بهره‌برداری واقع شوند . آنها باتوجه باهمیتی که‌آلمانیها برایشان قائل‌میشدند و امکاناتی که ازاین جهت برای چانه‌زدن پیدا میکردند اصرارمیورزیدند که‌تضمیناتی دربارهٔ استقلال هند بدست‌آورند. ظاهراً وزارت خارجهٔ آلمان با آنها پیمانی دراین بارهٔ منعقد ساخت و متعهد گردید که

رصورت پیروزی آلمان استقلال هند را برسمیت بشناسد کمیتهٔ مزبور هم در مقابل این وعده وشرایط دیگری وعده داد که دردوران جنگ باآلمان کمك وهمراهی کند و ازین جهت مورد احترام وافتخارات فراوان قرارگرفت وبانمایندگان آن تقریباً مانندسفرای یك دولت خارجی رفتار میشد .

این اهمیت ناگهانی که به‌این گروه کوچك مرکب ازجوانان بی‌تجربه داده میشد بعضی ازآنها را سرمست ساخت . آنها تصور کردند که اجرای یك نقش بزرگ و مهم بایشان واگذار شده است که برای همیشه در تاریخ ثبت خواهد شد . بسیاری از آنها ماجراهای هیجان‌انگیزی داشتند وموقعیت‌های حساسی گذراندند . در آخرین دوره‌های جنگ اهمیت آنها بطور محسوسی کم شد و بتدریج کمیتهٔ مزبور بکلی ازخاطرهارفت . «هردایال» که ازآمریکاآمده بود تا مدتها مطرود بود . درکمیتهٔ مزبور توجه‌فراوانی به‌او نشان نمیدادند . هم کمیته وهم‌دولت آلمان اورا شخصی‌غیرقابل اعتماد تلقی میکردند و کم کم اورا کنار گذاشتند . مدتها بعد ازجنگ یعنی درهمان سالهای ۱۹۲۶ و۱۹۲۷ که من در اروپا بودم ملاحظه کردم که هندیان قدیمی مقیم اروپا باچه خشم و نفرتی از «هردایال» یاد میکنند . اودرآنوقت درسوئد زندگی میکرد ومن نتوانستم اورا ببینم .

وقتی که جنگ پایان یافت «کمیتهٔ هند»هم‌کارش بپایان رسید . بعداز زوال آنهمه امیدها دیگر زندگی درنظر اعضای آن کمیته یك ماجرای غم‌انگیزرا پیدا کرده بود . ازسرگرفتن‌زندگی عادی‌وخسته کنندهٔ روزانه‌برای کسانیکه‌درماجراهای بزرگ‌شرکت داشته‌اند و بخیال خود دردوران جنگ شخصیتی بشمار میرفتند بسیار دشوار بود. بعلاوه زندگی هم سخت شده بود و حتی کسانی که باگذران عادی قناعت میکردند،نمیتوانستند برای یك زندگی آرام وآسوده وسیله‌ئی بدست‌آورند . بازگشت به‌هند برای‌آنها غیرمقدور بود . آلمان شکست خورده هم جای آسایش و آرامش نبود . دولت انگلستان بعده‌ئی ازایشان اجازه داد که بوطن خود بازگردند اما بسیاری ازآنها درآلمان ماندند و بسرنوشت دشوار خود تسلیم شدند . آنها نه‌تابعیت روشنی‌داشتند و نه‌گذرنامهٔ منظمی وبدین‌ترتیب نه‌فقط مسافرت بخارج ازمرزهای‌آلمان شکست‌خورده برای ایشان دشوار بود بلکه در داخل کشور هم وضعشان بلطف پلیس محلی بستگی داشت . زندگی آنها روزبروز بدترمیشد واغلب‌بانگرانی وغم‌گذران زندگی روزانه‌میگذشت .

چند سال بعد ، روی‌کارآمدن رژیم نازی از سال۱۹۳۳درآلمان نیز بربار ایشان می افزود مگر اینکه کاملا باعقاید ونظریات هیتلری همراه میشدند . درنظر نازیها که فقط نژادهای شمالی اروپا را عالی میشمردند . هندیان غیرشمالی مخصوصاً که آسیائی هم بودند خیلی ارزش نداشتند ومورد استقبال واقع نمیشدند . آلمانیها وجود آنها را

فقط تا موقعیکه درآلمان میماندند تحمل‌میکردند . هیتلر بارها بنفع امپریالیسم بریتانیا درهند اظهاراتی کرد و بدون شك میخواست باین‌وسیله نظرموافق انگلستان را بنفع خود جلب کند .

یکی‌ازهندیان تبعیدی ودورازوطن راکه دربرلین دیدیم و از اعضای ممتاز گروه قدیمی زمان‌جنگ بشمارمیرفت «چمپا کرامان‌پیلای» بود. اومردی خودنما بود که‌ظاهری آراسته داشت‌ودانشجویان هندی مقیم برلین‌باولقب زشتی داده بودند . اوفقط‌میتوانست هرموضوع راازنظر ناسیونالیسم مورد توجه قرار دهد و بهیچوجه نمیتوانست جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی مسائل را هم در نظر بگیرد . او با ناسیونالیست‌های‌افراطی آلمان و میلیتاریست‌های«کلاه‌پولادین»[1] کاملا سازگار بود. اویکی‌ازهندیان معدودی بود که در آلمان مانده بودند وبا نازیهاسازگاری داشتند، چند ماه‌پیش خبرمرگ اورا دربرلین ، درزندان خود شنیدم .

یك‌شخص دیگر که از نوعی کاملا متفاوت بشمارمیرفت «وبرندرانات‌چاتوپادهیایا» عضویکی‌ازخانواده‌های‌هندبود.اورامعمولا«چاتو»مینامیدند.مردی بسیارشایسته‌وپرنشاط ولی‌بسیار سهل‌انگار وشلخته بود. همیشه لباسهایش آشفته ونامنظم‌بود واغلب‌نمیدانست که چگونه ودر کجا غذابخورد . اما هرگز خوش‌خلقی ونشاط خود را از دست نمیداد. درموقعی که من درانگلستان تحصیل میکردم‌چندسال ازمن جلوتر بود . وقتیکه من بکالج «هارو» داخل میشدم اودر دانشگاه اوکسفورد تحصیل میکرد . ازهمانزمان هرگز بهند برنگشته بود . گاهی اوقات وقتیکه صحبت ازهند بمیان می‌آمد دلش بیاد وطن می‌افتاد واظهار دلتنگی‌میکرد ومیخواست بوطن‌برگردد . اما وضع وطن هم برای اوخوشایند نبود وتقریباً یقین است که اگر بهند برمیگشت بزودی احساس خستگی میکرد . درطول زمان، گذشت‌سالها وانتظارهای دراز ، یادوطن دلش‌را بخود میکشید وتحریك میکرد. همانطور که «مازینی» نویسندهٔ ایتالیائی گفته است هیچ دورازوطنی نمیتواند از چنگ این بیماری بگریزد وآنرا ازروح خود دورسازد .

باید بگویم که بطورکلی اغلب تبعیدی‌های سیاسی و هندیانی راکه در خارجه میدیدم با وجود تحسین فراوانی که نسبت بروح فداکاری ایشان داشتم و با وجود تمام علاقه واحترامی که نسبت برنج ایشان و مشکلات زندگی ایشان پیدا میکردم اثرزیادی در من ایجاد نمیکردند . البته من همهٔ ایشان را ندیدم زیرا تعداد آنها زیاد است و در سراسردنیاهم پراکنده هستند فقط عدهٔ‌معدودی ازآنها معروف هستند ودرمیان ماشهرت

---

۱ ـ منظور میلیتاریست‌های آلمان نازیست ـ م.

دارند . دیگران درواقع ازدنیای هندخارج شده اندوهموطنانشان آنهارا بکلی ازیاد برده اند. ارچندنفری که من ملاقاتشان کردم تنها کسانی که درمن تأثیر زیادگذاشتند یکی « چاتو پادهیایا » بود ودیگری « م . ن . رای»[1] . «رای» را در یك ملاقات کوتاه که درحدود نیمساعت طول کشید درمسکودیدم . درآنوقت اویکی ازرهبران کمونیست بود امابعدها خطمشی اواز خطمشی کمونیست‌های پیرو«کمینترن» جدا شد. تصور میکنم که «چاتو» یك کمونیست رسمی وباانضباط نبود ولی تمایلات کمونیستی داشت . «رای» اکنون (در سال ۱۹۳٤) سه‌سالست که دریکی اززندانهای هند محبوس است .

غیرازاینها تقریباً درهمه‌جای اروپا شخص باعده‌ئی ازهندیها برخورد میکردکه با کلمات و جملات انقلابی سخن میگفتند و صفت مشخص ایشان بی پروائی در اظهارات و اصرار وابرام درکنجکاوی بود . چنین بنظر میرسیدکه‌آنها نشان «انتلیجنت سرویس» را همراه داشتند وبرای دولت انگلستان درمیان هندیان جاسوسی میکردند .

بدیهی است که ما دردوران اقامتمان دراروپا با عده‌ئی ازاروپائیان وآمریکائیان هم ملاقات کردیم . اززنو چندین‌بار برای دیدار ویلای «اولگا» در «ویلنوو» رفتیم تا «رومن رولان» را ملاقات کنیم . باراول که پیش او رفتیم یك نامه ازگاندی جی همراه داشتم که مرا به او معرفی کرده بود . خاطرهٔ دیگری که برایم عزیز مانده است ملاقات با «ارنست‌تولر» نویسنده ودرام نویس‌جوان‌آلمانی‌بودکه نازیسم‌اررا ازوطنش رانده‌بود. همچنین خاطرهٔ «روژه بالدوین» عضو«اتحادیهٔ آزادیهای مردم» درنیویورك نیزبرایم گرامیست . درژنو با «دهان‌گوپال موکرجی» نویسندهٔ هندی هم دوست‌شدیم که بآمریکا مهاجرت کرده است .

پیش‌ازاین‌سفراروپا من‌درهندبا «فرانك بوخمان»عضو« نهضت گروه‌آکسفورد»[2] آشنا شده بودم . بایك نوع شگفتی و تعجب قسمتی از جزوه‌هائی راکه بمن داده بود خوانده بودم . این تغییر حالت‌ها ، این‌اعترافات ناگهانی و بطورکلی‌آن محیط احیا و تجدید حیات مذهبی که در افکار اودیده میشد بنظرمن با روشنفکری سازگاری‌نداشت نمیتوانستم‌بفهمم که‌چگونه اشخاصی که ظاهراً باهوش وزیرك‌بنظر می‌آمدند میتوانستند دراین زمینه‌های عجیب دستخوش تأثیر قرارگیرند وخودرا تا این اندازه در معرض این قبیل‌آزمایشها قراردهند .

براثر تحریك حس کنجکاریم دوباره درژنو بدیدن « فرانك بوخمان » رفتم . او مرابه‌یکی ازکنگره‌های بین‌المللی‌خود که تصور میکنم قراربود جائی درروما نی‌تشکیل

---

۱ ـ Roy- این هردو نفر تمایلات چپ و مارکسیستی داشتند ـ م.

۲ ـ این نهضت یك نوع نهضت فلسفی و عرفانی بودکه بنظر نهرو با روشنفکران تناسبی نداشت ـ م.

شود دعوت کرد . متأسفانه من نتوانستم به‌آنجا بروم و از نزدیك آن هیجان و تأثیرپذیری دسته‌جمعی را ببینم . بدینقرار کنجکاوی من در این مورد اقناع نگردید ، و موقعی که بعدها در روزنامه‌ها اخبار مربوط به‌توسعهٔ «نهضت گروه اکسفورد» را میخواندم حیرت و تعجبم افزوده میشد .

۲۲

اختلافات و تصادمات در هند

کمی بعد ازورود ما بسویس در انگلستان اعتصاب عمومی معروف آغاز گردید. این امرمرا سخت برسرشوق آورد. طبعاً علاقه وهواداری من متوجه اعتصاب کنندگان میشد. شکست قطعیِ این نهضت که پس از چند روز فرا رسید مرا متأثر ساخت و برایم صورت یك ماتم وعزای خصوصی داشت. چند ماه بعد که سفر کوتاهی بانگلستان رفتم. کارگران معادن هنوزمبارزهٔ خودرا ادامه میدادند ولندن شبها دریك حالت نیمه‌تاریکی بسر میبرد.

درجریان یك دیدارسریع و کوتاه‌دریك منطقهٔ معدنی ـ که گمان‌میکنم «در بشایر» بود ـ فرصت پیدا کردم که چهره‌های فرسوده و بیرنگ ولاغرمردان وزنان و کودکان را ازنزدیك ببینم. برایم بسیارمهم وجالب توجه بود که توانستم در بعضی محاکمات حضور یابم‌و ببینم چگونه‌اعتصاب کنندگان وخانواده‌های آنهارا بدادگاههای‌محلی‌یادادگاههای اختصاصی میکشاندند.

دادرسان این دادگاهها خود مالکین یا مدیران معادن بودند و باستناد یك قانون استثنائی و بخاطرهیچ، کارگران را محاکمه و محکوم میکردند. یکی از محاکمات را بخاطردارم که مخصوصاً مرا سخت متأثروناراحت ساخت. در این محاکمه سه چهار زن شوهر دار که بچه‌هایشان‌را در بغل داشتند به محاکمه کشیده‌شده بودند باتهام اینکه به «کارگران هوادارارباب» دشنام داده‌اند. فقروکم غذائی ازقیافهٔ مادران و کودکان کاملا نمایان بود. مبارزهٔ طولانی ومداوم آنها را بسیار ضعیف ساخته بود وطبعاً آنها را بر ضد کسانی که نان را از دهانشان میدزدیدند برمی‌انگیخت.

دربارهٔ روش ظالمانه وغیرقانونی مبارزات طبقاتی مطالب زیادی خوانده بودم. درهند هم ازاین قبیل محاکمات طبقاتیِ کم وغیرعادی نبود. اما انتظار نداشتم که چنین نمونه‌های آشکاروهویدائی‌را درانگلستان هم به بینم وبهمین جهت ازاین ماجراهاسخت برآشفته شدم.

چیزدیگری که خیلی در من اثر بخشید و مرا بتعجب آورد محیط آمیخته بترس و وحشتی بود که براعتصاب کنندگان فشارمی‌آورد . آنها از قدرت پلیس و مقامات دولتی بوحشت افتاده بودند و بنظرمن دربرابرروش تحقیرآمیزورفتارناشایست مقامات مختلف عکس‌العمل شایسته‌ئی نشان نمیدادند. راست است که کاری ازایشان ساخته نبود ، مبارزهٔ ایشان خیلی طول کشیده بود وچیزی نمانده بود که تمام نیرویشان درهم بشکند ورفقای ایشان‌درسایراتحادیه‌هاوسندیکاها خیلی زود آنها را تنها گذارده بودند. با این همه‌میان ایشان ومیان‌کارگران تیره روزهندی یك دنیا فاصله بود.کارگران معادن انگلیس برای خود اتحادیه‌ئی نیرومند داشتند ، قسمت عمده‌ئی ازملت بایشان توجه و علاقه نشان میداد وحتی یك‌نهضت بین‌المللی نسبت بایشان اظهارهمدردی‌میکرد بعلاوه سندیکای‌های‌دیگر وهیاهوی‌تبلیغاتی‌هم‌دراطراف‌ایشان وبنفع‌ایشان‌عمل‌میکردند،منابع درامدگوناگونی هم دراختیارداشتند.درصورتیکه پرولتاریا وکارگران هند هیچ یك ازاین وسایل را نداشتند وبا اینهمه دراعماق نگاه کارگران انگلیسی هم همان وحشت و اضطرابی راکه در هند بچشم میخورد میدیدم وکارگران‌هردوکشورازاین لحاظ کاملا بهم شباهت داشتند .

دراین سال ، درهند انتخابات مجمع قانونگزاری وشوراهای ایالتی که هرسه‌سال یکبارصورت میگیرد انجام گرفت . من باین امرهیچ علاقه‌ئی نداشتم اما انعکاسات‌بعضی منازعات وکشمکشهای شدیدکه در این مورد پیش آمده بود تا سویس هم بمن رسید . بدین ترتیب بود که ازتشکیل یك حزب جدید از طرف « پاندیت مدان موهن مالاویا »[1] و«لالالجپت رای»[2] بمخالفت با «حزب سواراج» مطلع شدم . این حزب جدید را «حزب سوسیالیست» مینامیدند . من حتـی امروز هم نفهمیده‌ام میان این گروه جدید با احزاب سابق چه تفاوت اساسی وجود داشت . مسلم است کـه احزاب کنونی هند هر چند هم که اسامی مختلف داشته باشند تقریباً یکسان هستند و با هم تفاوت زیادی ندارند . « حزب سواراج»درآغازکارخود عناصرجدیدی را بشوراها وارد ساخت و روشی تندتر وجدی‌تر ازدیگران‌داشت‌اما درواقع تفاوت این احزاب باهم در اندازهٔ درجات تمایلاتشان بود و نه در انواع تمایلات وآرمانها .

حزب جدید ناسیونـالیست مظهر تمایلات معتدل‌تری بود و نسبت بحزب سواراج «راست‌تر» شمرده میشد.این حزب هم منحصراً ازعناصر«هندو» تشکیل میشد وباسازمان ملی ومذهبی «مهاسابها» که سازمانی متعصب وارتجاعی بود همکاری نزدیك داشت.

خیلی طبیعی بود کـه پاندیت « مالاویا » در رأس آن قرار بگیرد . وضع او به

---

۱ ـ به‌حاشیه صفحه ۷۷ رجوع شود - م.

۲ ـ به‌حاشیه ۲ صفحه۵٤ رجوع شود - م.

آسانی قابل درك بود زیرا حزب جدید باموقعیت مخصوص او تطبیق میکرد. «مالاویاجی» بخاطر وفاداری برشته‌های قدیمی ارتباط و دوستی همچنان عضو کنگره هم باقی بود اما درواقع بیشتر یك «لیبرال» ویك «اعتدالی» بشمار میرفت تا یك هوادار جدی کنگره. نهضت «عدم‌همکاری» کنگره و تحولات کنگره بصورتی فعال‌تر و مثبت‌تر برای او بی‌ارزش بود. بهیچوجه با نظر جدیدی که برای سیاست کنگره در نظر گرفته شده بود موافقت نداشت. هرچند در کنگره مورد احترام فراوان بود وهمیشه با استقبال گرم مواجه میشد درواقع در وضع جدید آن یك عضو جدی بشمار نمی‌رفت. حتی عضو هیئت کوچك اجرائیه که بنام «کمیتهٔ عامله» نامیده میشدند نیز نبود. با نظرهای کنگره مخصوصاً درمورد انتخابات مجالس قانون گذاری هم موافقت نداشت. او یکی ازمحبوبترین و معروفترین رهبران «مهاسابهای هندو» بود وازاین جهت هم نظرو رفتاراو با نظر کنگره دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی اختلاف داشت. نسبت بکنگره روشی احساساتی داشت و آنرا سازمانی میدانست که خوداو ازاوان کاردرآن شرکت داشته است ودر رهبری آن سهیم بوده است ومیدانست که کنگره تنهاسازمانیست که درراه تحصیل آزادی کارمؤثری انجام میدهد. قلب اوهمیشه ومخصوصاً دردورانهای مبارزه با کنگره بود اما سرش بجای دیگر بند بود. بدینجهت اینوضع برای او بیك کشمکش درونی با خودش منتهی میشد و گاهی اورا بفعالیت‌های متضاد بایکدیگر میکشاند. درنتیجه مردم هم دچار ابهام میشدند. ناسیونالسیم تقریباً همیشه در طبیعت خود چنین حالات تضاد و ابهام و پیچیدگی را همراه دارد و «مالاویاجی» هم فقط یك «ناسیونالیست» بود. هیچ موضوع اجتماعی یا اقتصادی توجه وعلاقهٔ اورا جلب نمیکرد. او خود یکی از ارکان اعتقادات کهنه و قدیمی دربارهٔ وضع اقتصادی واجتماعی وفرهنگی جامعه براساس آئین «هندو» بشمار میرود وهمیشه هوادار وضع موجود اجتماعی بوده و میباشد. شاهزادگان، تعلقه داران، زمین داران بزرگ همه بحق او را برای خود یك دوست خیر اندیش میپندارند. تنها تغییری که مورد علاقه اوست وبا اشتیاق زیاد بآن فکر میکند اینست که نفوذ و تسلط خارجی در هند بکلی از میان برود. افکارجوانی ودوران تحصیلیش هنوز هم درذهنش باقیست و باین دنیای پر جوش وخروش وانقلابی بعد ازجنگ وقرن بیستم ازورای عینك آرام قرن نوزدهم نگاه میکند. اوهمواره دنیای فیلسوفان و نویسندگانی نظیر «ت.ه. گرین» و «جان استوارت مایل» و «گلادستون» و «مورلی» را برروی زمینه‌ئی ازسه چهارهزارسال فرهنگ و سنن هندو در نظردارد. اوبا ترکیب عجیبی از تضادهای گوناگون روبروست اما اعتماد حیرت انگیزی بخود دارد وتصور میکند که میتواند تمام تضادها را حل کند. خدمات طولانی او به مردم درزمینه‌های گوناگون که ازاوان جوانیش شروع شده‌است، موفقیت اودرایجاد وتأسیس

مؤسسه بزرگی نظیر «دانشگاه هندو» در بنارس ، صداقت وصمیمیت شخصی و نمایان‌او، قدرت سخنرانی وفصاحت‌او وبالاخره شخصیت ممتازو پیروز او در جامعهٔ هند و،موقعیت خاصی باو بخشیده است وجامعهٔ هندو اورا بسیارعزیزمیدارد بطوریکه هرچند بسیاری‌از اشخاص با عقاید اوتوافقی ندارند وازنظرسیاسی ازاوپیروی نمیکنند ، با علاقهٔ فراوان باواحترام میگذارند. او،هم ازجهت سن وهم ازجهت خدمات فراوان وگوناگونی که به جامعه هندو کرده است «نسطور»[1] سیاست هند شده است . اما یك « نسطور » که کمی کهنه شده‌ودورانش بسررسیده‌است ودوران‌جدید،دیگراورا نمی‌پسندد. صدای‌اوو آهنگ کلامش توجه واحترام رابرمی‌انگیزد اماعلاقه واعتقادکسی را جلب نمیکند وعدهٔ زیادی را به پیروی خود نمیکشاند .

بدینقرار خیلی طبیعی بود که «مالاویاجی» بحزب سواراج ملحق نشود زیرا این حزب ازنظرسیاسی نسبت‌به اوخیلی مترقی‌تر بودواز اعضای خودمیخواست که ازسیاست کنگره پیروی کنند درحالیکه اومیخواست‌حقوق وامتیازات بیشتری‌برای‌خودداشته‌باشد وچه ازنظرسیاسی وچه ازنظرمذهبی‌موقعیت ممتازتری‌باواختصاص‌بدهند . این‌خصوصیات را دریك حزب جدید بدست می‌آورد که خود اومؤسس ورهبرآن باشد .

اما الحاق «لالالجپت‌رای» بحزب‌جدید هرچندکه اوهم‌تا اندازه‌ئی بتمایلات دست راستی وتعصبات مذهبی علاقه نشان میداد کمترقابل درك بود. درتابستان آن سال او را درژنودیده بودم‌ودرملاقات‌بااواحساس نمیکردم که‌در نظرداشته‌باشدنسبت بکنگره روشی تجاوزآمیزاتخاذکند . هنوزهم نمیدانم که چه شد او[2] چنین روشی اتخاذکرد.امادردوران انتخابات ، فعالیت‌هائی داشت که طرزفکرجدید اورا نشان میداد . او رهبران کنگره را را به توطئه سازی ودسته بندی با عناصر خارج ازهند متهم میساخت . بعداً نیز بمناسبت ایجاد شعبهٔ کنگره درکابل چنین اتهاماتی را تکرار میکرد . تصور نمیکنم که او هرگز بتواند دلایلی‌واقعی برای اتهامات خود ذکرکندو با وجود درخواستهای مکررمادربارهٔ اتهامات خود توضیحاتی بدهد .

بخاطردارم وقتی که درسویس درمطبوعاتی هندی اتهامات «لالاجی» را خواندم متحیرشدم . ازآنجاکه دبیرکل کنگره بودم ازهمه چیزسازمان خودمـان اطلاع داشتم ، هرچند ابتکارتأسیس‌وپذیرش «کمیتهٔ کابل»[2] درکنگره با «دیشبندوداس» بود اما من‌بعلت موقعیت خودکارآنرا زیرنظرداشتم و باین جهت هرگز نمیدانستم (و هنوزهم نمیدانم)

---

۱ ـ نسطور Nestor ـ پادشاه باستانی ناحیهٔ پیروس در یونان قدیم بودکـه از همهٔ مردم همزمان خود مسن‌تر بود ودرزمان خود مظهرکمال عقل وکیاست وتجربه بشمار میرفت ـ م.

۲ ـ منظور شعبهٔ کنگره است که در کابل پایتخت افغانستان تشکیل شده بود ـ م.

که جزئیات اتهامات لالاجی راجع به چه چیز بوده است. اما بطور کلی تا آنجا که مربوط بکنگره است می‌توانم بگویم که این اتهامات بکلی بی اساس بوده است . نمیدانم «لالاجی» دراین مورد چگونه باشتباه افتاده و گمراه شده است . ممکن است که او تحت تأثیر شایعات مختلف قرار گرفته باشد . هم چنین ممکن است حرفهائی که در اروپا از «مولوی عبیدالله» شنیده بود دراو اثر گذارده باشد اما من هم با «عبیدالله» ملاقات کرده بودم ودرحرفهای او چیز فوق العاده‌ئی بنظرم نمی آمد . حقیقت اینست که انتخابات یك عنصر عجیبی است که در جریان آن خصوصیات روحی و اخلاقی اشخاص بخوبی نمایان میگردد ومعیارها ومقیاسهای عادی دگرگون میشود . هرچه بیشتر با جریانهای آن آشنا میشوم وشاهد آن هستم بیشتر بحیرت می‌افتم و احساس میکنم که یك نفرت فوق العاده نسبت بآن درو جودم افزایش می‌یابد که درواقع باروح یك نفردموکرات هم‌سازگار نیست.

درهرحال صرفنظر از اشخاص اصولا بعلت اختلافات شدید وخشونت آمیز روزافزونی که در میان فرقه‌های مذهبی پیش آمده بود پیدایش یك «حزب ناسیونالیست هندو» یا دسته بندیهائی از این قبیل اجتناب ناپذیر شده بود . زیرا از طرفی مسلمانان از وجود اکثریت عظیم هندوها وحشت داشتند واز طرف دیگرهندوها ازمسلمانها بدشان می آمد زیرا ملاحظه میکردند که آنها یك روش ناجوانمردانه اتخاذ میکنند و بشکلی نمایان سعی دارند دائماً برای خود امتیازات جدیدی بدست آورند و تهدید میکنند که اگر این امتیازات ازایشان مضایقه شود به صف مخالف خواهند پیوست و با دشمن مشترك همراه خواهند شد . براثراین وضع محیط ناپسندی بوجود آمده بود . «مهاسابهای هندو» با نقاب ناسیونالیست مذهبی‌خود هرروزاهمیت بیشتری پیدا میکردوتجاوزات‌خشونت‌آمیز آن تعصبات مسلمانان‌را هم بیشتر برمی‌انگیخت. بدینقرارهریك متقابلا دیگری راتحریك میکرد و بدین شکل در سراسر کشور محیط خطرناك وپرهیجانی بوجود می‌آمد . این منازعات و کشمکش‌ها بسیارتأسف‌آور بودزیرا در داخل کشوریك گروه اکثریت «هندو» را درمقابل یك اقلیت نیرومند ومهم «مسلمان» قرار میداد اما موضوع مهم این بود که دربعضی مناطق وضع برعکس بود.مثلا در «پنجاب» و «سند» هندوها وسیك‌ها دراقلیت بودند ومسلمانان اکثریت داشتند . دراین مناطق هندوها دائماً ازتروراکثریت مسلمان میترسیدند .همانطورکه مجموعاً مسلمانان در سراسر کشور از هندوها وحشت داشتند . حقیقت اینست که‌درهریك‌ازاین موارد قشرهای کهنه وعقب ماندهٔ بورژوازی درهرگروه میترسیدند که ازطرف حریفان ورقیبان گروه مخالف خود رانده شوند وتا اندازه‌ئی‌هم کسانی که ازوضع موجود استفاده میبردند میترسیدند که‌براثر یك رشته تغییرات اساسی امتیازات ومنافع ایشان بخطرافتد ومورد تهدید قرارگیرد .

عکس‌العمل این تحریك وافزایش تب تعصبات بضرر حزب سوراج تمام میشدزیرا نتیجهٔ آن سیاست تعصب آمیز این شد که حزب سواراج بعضی ازاعضای مسلمان خودرا از دست داد وآنها بصف نهضتهای فرقه‌ئی ومذهبی پیوستند . بعضی از اعضای هندوی آن نیز بسوی « حزب ناسیونالیست » هندو لغزیدید . در نظر انتخاب کنندهٔ هندو «مالاویاجی» و «لالالجپت‌رای» نمایندگان ومظاهر اتحاد نیرومند و مقتدری بودند و «لالاجی» درپنجاب که مرکز عمدهٔ طوفانهای تعصبات وهیجانات مذهبی بود محبوبیت وشهرت فراوان داشت .

در «حزب‌سواراج» ودر کنگره اکنون که « چیتارانجن داس» درگذشته‌بود تمام بار مبارزهٔ انتخاباتی بردوش پدرم میافتاد . اوبا کمال نشاط ونیرو باین مبارزه داخل شد وهرگز از آن نگریخت . قدرت روز افزون مخالفین جز اینکه نیروی عظیم او را تحریك کندو بکار اندازد اثری در او نمی‌بخشید.همچنانکه او از هیچ کس غفلت نمیکرد هیچ کس هم از او غافل نبود ومبارزهٔ بی‌امان‌ازهر دوطرف، دنبال میشد. این‌انتخابات درخاطره‌ها یك‌اثر تلخ وناگوار باقی گذاشت.

« حزب ناسیونالیست» پیروزی مهمی بدست‌آورد اما نتیجه‌اش این‌بود که تاثیر و ارزش سیاسی مجمع قانونگزاری را پائین آورد . مرکز ثقل مجلس مزبور بسمت «راست» متمایل گردید . حزب سواراج خود مظهر جناح راست کنگره بود و به امید افزایش افراد وتقویت صفوف خود دست خودرا بسوی عناصر و شخصیت های مشکوك درازکرده بود واز ارزش خودکاسته بود . حزب ناسیونالیست‌هم همین راه‌رادنبال کرد وبمرحلهٔ پست‌تری سقوط کرد . اوصفوف خودرا بروی گروه رنگا رنگی از اشخاص صاحب عناوین‌بزرگ، مالکین عمدهٔ اراضی ، صاحبان صنایع و ازاین‌قبیل که با سیاست سروکار و ارتباطی نداشتند و ازآن سردرنمی‌آوردند گشود .

یك ماجرای دردناك پایان آن‌سال ۱۹۲۶را تیره‌وتارساخت که تمام‌هندازوحشت آن بلرزه افتاد . آن‌ماجرا نشان‌داد که وقتی هیجانات مذهبی تحریك میشود ممکن‌است ملت‌وکشورمارا تاچه پرتگاههای تیره ومخوفی بکشاند . «سوامی شرادانند»درموقعی که‌دربسترخود خفته‌بود بدست یکی‌از متعصبین مذهبی کشته‌شد. چنین مرگی برای‌مردی که سینهٔ‌خودرا دربرابر سرنیزه‌های «گورخه‌ها» و سربازان ارتش هندی انگلیس سپر ساخته‌بود و ازگلوله‌های آنها نترسیده‌بود بسیار تاسف‌آور بود!

درحدود هشت سال پیش یکروز در مسجد جامع دهلی بر منبر رفت واو که یکی اززؤسای یك گروه مذهبی هندو بنام«آریاساماج» بود ـ دریك اجتماع بزرگ‌مسلمانان وهندوان بموعظه دربارهٔ وحدت بخاطر استقلال‌هند پرداخت وآن جمعیت انبوه و عظیم

همه با کف‌زدن‌های شدید و با فریادهای « هندو ـ مسلمان ـ کی‌جای ! » (هندو ومسلمان زنده باد) از او استقبال کردند و موقعی‌هم که از آنجا خارج شدند دربارهٔ این شعار در خیابانها یا یکدیگر پیمان‌خون بستند. اکنون‌همان مرد با دست یك‌هموطن خود کشته‌شده بود که بدون‌هیچ‌تردید تصور میکرده‌است یك کارخیرو بزرگ‌انجام میدهد که پاداش آن بهشت‌خداوند نصیبش خواهدشد.

من همواره تحمل رنج جسمانی وشکنجه‌های بدنی‌را که گاهی تا سرحد مرگ هم میرسد در راه یك هدف بزرگ تحسین کرده ام . تصور میکنم که اغلب‌ما آنرا تحسین میکنند . «سوامی‌شرادانند» هم یکی‌از بی‌باك ترین وجسورترین افراد بود که شهامت او همه‌رامتحیر میساخت‌و بتحسین وامیداشت .قدبلند و باوقاراو که باوجود گذشت زمان درجامهٔ روحانیش کاملا راست‌و کشیده بنظر می آمد ، برقی که درد‌یدگانش بیدرخشید و سایهٔ خشم و هیجانی که از ملاحظهٔ ضعف دیگران در صورتش ظاهر و پیدا میشد همیشه درخاطرم هست و بارهادر نظرم زنده میشود وجلوه میکند !

۲۳

کنگرهٔ ملل استعمار زده در بروکسل

در اواخر سال ۱۹۲۶ من در برلین بودم و در آنجا اطلاع یافتم که بزودی در «بروکسل» کنگرهٔ نمایندگان ملتهای استعمار زده و اسیر افتتاح خواهد شد من که مجذوب این فکر شده بودم نامه‌ئی بهند نوشتم و پیشنهاد کردم که کنگرهٔ ملی هند هم بطور رسمی در جلسات این کنگره شرکت جوید این پیشنهاد تصویب شد و خود مرا مامور ساختند که بعنوان نماینده در آن حضور یابم.

در نخستین روزهای فوریه سال ۱۹۲۷ کنگرهٔ مزبور افتتاح یافت. درست نمیدانم چه کسی این فکر را مطرح ساخته بود و این کار از کجا آب میخورد، در آنزمان برلین هر روز بیشتر تبعیدیان و عناصر انقلابی خارجی را بخود جلب میکرد و از این حیث خیلی زود مقام پاریس را که پناهگاه عناصر انقلابی جهان بود بدست آورد و از آن شهر هم پیش افتاد، در آنوقت عناصر کمونیست در پایتخت آلمان بسیار نیرومند بودند فکر یك نوع عمل و اقدام مشترك درمیان ملل اسیر و محروم با پشتیبانی احزاب چپ پرولتاریائی در فضا موج میزد. درهمه جا بطور روزافزون احساس میشد که هر نوع مبارزهٔ ملی در راه استقلال، طبعاً به یك نبرد مشترك برضد امپریالیسم و استعمار تبدیل میگشت و بهمین جهت برقراری وحدت و هماهنگ ساختن برنامه‌های مبارزات ملی و اقدامات و تلاشهای ملتهای مختلف بیش از پیش ضرورت می‌یافت.

دولتهای استعماری ـ انگلستان، فرانسه، ایتالیا وغیره ـ طبعاً با هر نوع کوششی در این زمینه مخالف بودند. اما آلمان اززمان پایان جنگ دیگریك دولت استعماری نبود زیرا متفقین پیروز، مستعمرات آفریقائیش را گرفتند ومیان خود تقسیم کردند. باینجهت آلمان دراین موضوع یك حالت بیطرفی داشت وحتی امکان تشنجات وهیجانات استقلال طلبانه را در مستعمرات و کشورهای متعلق بدیگران با خوشوقتی تلقی میکرد. و بنفع خود میشمرد این امریکی ازدلایلی بود که برلین را بصورت کانونی برای جلب آن همه

عناصر خارجی مترقی و تبعیدی درآورده بود

در میان این عناصر چینی‌هائی که متعلق بجناح چپ حزب «کومین تانگ» بودند فعالیت زیادی داشتند و کوشش ایشان کاملا نمایان بود . در آنوقت کومین تانگ درچین بشکل مقاومت ناپذیری پیش میرفت وچنین بنظرمیرسید که تمام بقایای فئودالیته را مثل غباری جارو خواهد کرد و بدورخواهد ریخت . حتی دولتهای امپریالیست در مقابل این پیشرفت فوق العاده ، دست از تجاوزات تهدید آمیز خود برداشته بودند . چنین بنظر میرسید که دیگرمیان مسئلهٔ وحدت ومسئلهٔ استقلال چین اختلافی‌وجود ندارد وهر دومسئله کاملا بهم آمیخته شده است . «کومین تانگ» هم که از موفقیت‌های خودگرم شده بود ازمشکلاتی که در کمینش بود غفلت نداشت‌وسعی میکردازراه تبلیغات بین‌المللی‌موقعیت خود را مستحکم سازد . بدون تردید عناصر جناح چپ این حزب با توافق کمونیست‌های چین وهواداران کمونیست‌ها درخارج ازچین درموضوع ضرورت تبلیغات درخارجه‌اصرار میورزیدند ومی‌خواستند ازاین راه ، هم موقعیت ملی چین را محکم‌تر کنند وهم درداخل حزب کومین تانگ موقعیت گروه خویش‌رااستوارترسازند.حزب کومین تانگ‌درآنموقع هنوزصورت یك جبههٔ واحدرا داشت‌وصورتی راکه چندی‌بعد پیدا کرد و بشکل گروه‌های رقیب ومتخاصم‌درآمدنداشت ودر نظرهر ناظرخارجی بصورت یك جبههٔ متحدجلوه‌میکرد.

نمایندگان کومین تانگ دراروپا ازاین فکراستقبال‌زیاد میکردند و ممکن است خود آنها با موافقت اشخاص دیگرفکرتشکیل کنگرهٔ بروکسل را بوجود آورده‌بودند درهرصورت این فکر بزودی‌مورد استقبال‌فراوان قرارگرفت.اگر بعضی‌عناصر کمونیست یا نزدیك بکمونیست هم درپشت این نقشه قرارداشتند خود را کاملا مخفی و پنهان نگاه میداشتند . ممالك آمریکای لاتین یعنی کشورهای آمریکای مرکزی وجنوبی نیز که در آنزمان درمقابل امپریالیسم واستعماراقتصادی ایالات متحدهٔ آمریکا سرکشی میکردند ازاین موضوع با حرارت زیاد هواداری نمودند.مخصوصاً مکزیك که یك رئیس‌جمهوری انقلابی پیدا کرده بود در فکر آن بود که در رأس گروهی ازکشورهای آمریکای لاتین قرارگیرد و با ایالات متحدهٔ آمریکابمقابله پردازد . چون مکزیك نمیتوانست بطوررسمی درکارهای کنگره شرکت جوید یکی از عالیترین مأمورین سیاسی خود را بعنوان ناظر و باکمال حسن نیت برای شرکت درکنگره مأمورساخت.

دراین کنگرهٔ بروکسل همچنین نمایندگانی از نهضت‌های ملی جاوه[1]، هندوچین ، فلسطین ، سوریه ، مصر ، اعراب افریقای شمالی و سیاه‌های افریقائی شرکت داشتند . عده‌ئی ازسازمانهای کارگری دست چپ نیز به این کنگره نمایندگانی فرستاده بودند .

۱ ـ امروز قسمتی ازسرزمین کشور مستقل اندونزی است ـ م.

بالاخره عده‌ئی از شخصیت‌هائی که درطول حیات نسل اخیردر نهضت‌های پرولتاریائی به‌خاطر مبارزات کارگری خود مشهورشده بودند وهمچنین بعضی کمونیست ها نیز در کنگره شرکت جستند که درزیر نقاب نمایندگی سندیکا ها یا سازمانهای مشابه آنها در مباحثات کنگره نقش عمده‌ئی رااجرامیکردند .

کنگره «جرج لانسبری» یکی از لیدرهای حزب کارگر انگلیس رابرای ریاست‌خود برگزیده که نطق فصیحی هم ایراد کرد . خود این امر نشان میداد که اکثریت کنگره از عناصر تندوافراطی تشکیل نشده است وکاملا زیر نفوذ عناصر کمونیست قرار ندارد . اما تردیدی نیست که زمام واقعی رهبری دردست کمونیست‌ها بود واگر با دیگران همکاری میکردند در زمینه‌هائی بود که میتوانستند فعالیت مشترك داشته باشند .

«لانسبری» قبول کرد که ریاست یك سازمان دائمی «جامعهٔ ضدامپریالیسم» راهم که تأسیس آن مورد تصویب واقع شد عهده‌دار گردد. با وجود این بزودی ناچار گردید که ازاین گناه گستاخانهٔ خود توبه کند یا شاید همکارانش درحزب کارگر انگلیس روش اورا تأیید نکردند حزب کارگر که آنوقت نقش «مخالف با دولت اعلیحضرت پادشاه» را داشت بزودی به «دولت اعلیحضرت پادشاه» مبدل میگشت و کسانی که میخواستنددر آینده بوزارت برسند حق نداشتند که بیازیهای انقلابی بپردازند . بدینقرار « مستر لانسبری» هم به بهانهٔ اینکه گرفتاری بسیاردارد نه فقط ازریاست جامعهٔ ضد امپریالیسم استعفا داد بلکه استعفای خودرا ازعضویت جامعهٔ مزبورهم ارسال داشت یك چنین تغییر روش و قیافه ازجانب مردی که دو سه ماه پیشترفصاحت بیان او تحسین مرا برانگیخته بود مرا سخت آشفته ومتأثر ساخت .

با وجود این جامعهٔ مزبور هواداری و سرپرستی عده‌ئی از شخصیت‌های ممتاز را برای خود بدست آورد که «آینشتاین» یکی از آنها بود همچنین «مادام سن یاتسن» و تصورمیکنم « رومن رولان » هم جزء آنها بودند . چند ماه بعد «آینشتاین» بعلت عدم توافق با سیاست هواداری از اعراب که جامعهٔمزبور درمورد اختلافات‌اعراب ویهود در فلسطین اتخاذکرده بوداستعفا داد. کنگرهٔ بروکسل‌مثل اجتماعات بعدی کمیتهٔ جامعهٔ ضد امپریالیسم برای‌درك وفهم‌بعضی‌مسائل که‌در کشورهای مستعمره وتحت قیمومیت دولتهای دیگر مطرح میباشد بمن کمك کرد . همچنین‌درآنجا بودکه توانستم مبارزه‌ئی راکه در درون‌دنیای‌کارگری غرب بوجودآمده بود وآنرا ازهم میدرید بهترواز نزدیکترملاحظه کنم . من با این مبارزات بیگانه نبودم . کتابها و مطبوعات در آن باره اطلاعاتی بمن داده بودند اما هنوز واقعیت آنرا بدرستی درك نکرده بودم زیرا تماسهای مستقیم و شخصی برایم حاصل نشده بود . اما از آن پس دیگروضعم تغییر کرد و بهترتوانستم با

مسائلی که این قبیل کشمکشهای درونی درآن منعکس میشد مواجه گردم .

مثلا درمبارزه‌ئی که «بین‌الملل دوم» را در برابر «بین‌الملل سوم»[۱] قرار میداد من بیشتر علاقه‌ام متوجه دستهٔ اخیر میشد . از زمان جنگ تمام اقدامات بین‌الملل دوم مورد تنفر من بود . ما خود در هند از روشهای یکی از اعضای ممتاز بین الملل دوم یعنی حزب کارگر انگلیس باندازهٔ کافی و مستقیماً رنج کشیده بودیم . بدینقرار من بشکلی اجتناب ناپذیر و با منتهای حسن نیت خود بسوی کمونیسم متوجه‌میشدم زیرا هر چه خطا واشتباه هم درآن میبود اقلا تزویر وریا نداشت و بهیچوجه هم جنبهٔ استعماری وامپریالیستی درآن نبود . این هواداری و علاقمندی من بهیچوجه جنبهٔ پیروی از اصول کمونیسم را نداشت . در آن موقع من هنوز اطلاعات زیادی دربارهٔ کمونیسم نداشتم و فقط باخطوط کلی آن آشنا شده بودم. این کلیات مرا مجذوب میساخت همچنانکه‌حوادث وتغییرات‌شگرفی که روسیه رازیرورو کرده‌بود مرا بخود جلب میکرد . اما کمونیست‌ها اغلب با رفتار دیکتاتور مآبانهٔخود وباروشهای تجاوزآمیزخود که اغلب صورتی‌مبتذل داشت و با اصراری که داشتند هر کس‌را که موافق ایشان نیست بلجن بکشند مرا بخشم می‌آوردند . بدون تردید این‌عکس‌العمل درمن ، همانطور که خودشان هم میگفتند‌نتیجهٔ زندگی وتربیت «بورژوائی» من‌بود .

شگفت‌انگیز بود که معمولا درموقع اجتماعات کمیته‌های جامعهٔ ضداستعمارمیدیدم که هردفعه مباحثات به‌حقارت‌ها و کوته نظریهامیکشید من‌در کنار نمایندگان‌انگلیسی و آمریکائی قرار میگیرم و اغلب نظرما دربارهٔ روشهائی که میبایست دنبال کرد یکسان بود . من‌هم مثل آنها باقطعنامه‌هائی که درآنها جمله‌پردازی وظرافتکاری میشد وشکل یك «بیانیه» راپیدا میکرد مخالف بودم . ماترجیح میدادیم که متن‌های روشن وساده‌ئی تهیه شود . اماسنتی که در اروپا رواج یافته بود آن نوع قطعنامه ها را بهتر میشمرد . اغلب میان کمونیست‌هاوماغیر کمونیست‌هااختلاف‌نظرهائی پیدامیشد ومعمولا عاقبت‌باهم سازش پیدا میکردیم . کم کم بعظی از نمایندگان بکشورهای خود بازگشتند و دیگر نتوانستند دراجتماعات کمیتهٔ جامعهٔضدامپریالسیم شرکت جویند .

این کنگرهٔ بروکسل‌دروزارتخانه‌های‌امورخارجه‌ووزارت‌های‌امورمستعمرات کشور

---

۱ ـ بین‌الملل دوم یك سازمان همکاری بین المللی احزاب کارگر بودکه پیش از جنگ جهانی اول وجود داشت و در موقع جنگ بعلت سوء رفتار سیاسی و انحرافات بعضی از احزاب‌کارگری از میان رفت . بعضی احزاب سوسیالیست امروزی از بقایای آن هستند . بین‌الملل سوم سازمان جدیدی بودکه پس از آن جنگ بوجود آمد و جنبهٔ انقلابی‌تر ومترقی‌تری داشت ـ م.

های امپریالیستی یك نوع عدم رضایت و ناراحتی بوجود آورد «آنگر»[۱] نویسندهٔ مشهور و سرشناس وزارت امور خارجهٔ انگلستان در یکی از کتابهای خود نمونه‌های هیجان انگیز و بیان کننده‌ئی از این قبیل عکس العملها را بیان کرده است. منجمله در خود کنگره و کمیتهٔ آن نیز جاسوسهای بین المللی فراوان بودند و عده‌ئی از نمایندگان از جانب سازمانهای مختلف پلیس مخفی اعزام شده بودند. در این زمینه ما یك نمونهٔ عجیب را خودمان دیدیم. یکی از دوستان آمریکائی من که در کنگرهٔ بروکسل شرکت و فعالیت داشت موقعی که در پاریس بود ملاقات با یك فرانسوی را قبول کرد که درخدمت سازمان پلیس مخفی کشورش بود. این ملاقات بصورت کاملا دوستانه برگذار شد و در پایان کار وقتی که شخص فرانسوی هرچه دلش خواسته بود از او پرسیده بود از دوست من سئوال کرد که آیا او را نمی‌شناسد و قبلا هم یکدیگر را ندیده‌اند؟ دوست آمریکائی من مدتی باو خیره شد و اورا و رانداز کرد و عاقبت جواب منفی داد و تأئید کرد که اورا نمی‌شناسد و قبلاهم درجائی ندیده است. آنوقت خود مأمور پلیس مخفی فرانسوی گفت که آنها، در کنگرهٔ بروکسل باهم ملاقات کرده بودند و او بعنوان نمایندهٔ سیاهان آفریقا در آن کنگره شرکت کرده است. منتها در آنجا دست‌ها و صورت خود را کاملا بشکل سیاهان افریقائی در آورده بود!

یکی از جلسات کمیتهٔ جامعهٔ ضدامپریالیسم در شهر «کلنی» در آلمان تشکیل شد که من هم در آن شرکت کردم. بعد از پایان کار کمیته از ما دعوت شد که برای ملاقات با «ساکووان زتی» به شهر «دوسلدورف» که به آنجا نزدیك بود برویم. وقتیکه از این ملاقات برمیگشتیم از ما خواستند که گذرنامه‌های خود را به پلیس نشان بدهیم. اغلب اشخاص گذرنامه را همراه داشتند امامن گذرنامه‌ام را در شهر کلنی گذاشته بودم زیرا فقط برای چند ساعت به دوسلدورف آمده بودیم. باین مناسبت مرا به کلانتری پلیس بردند. خوشبختانه من تنها نبودم. یك نفر انگلیسی و همسرش نیز با من بودند که آنها نیز گذرنامه‌شان در «کلنی» مانده بود. بالاخره پس از قریب یکساعت انتظار که در این مدت دربارهٔ هویت ما با تلفن تحقیق کافی کردند رئیس پلیس با مهربانی بما اجازه عزیمت داد.

درسالهای بعد جامعهٔ ضدامپریالیسم بتدریج بطرف کمونیسم متمایل شد بدون آنکه، تا آنجا که من خبردارم، هرگز خصوصیت و شخصیت خود را از دست بدهد. من هم دیگر نتوانستم جز از زاه دور با آن تماس داشته باشم و فقط بوسیلهٔ مکاتبه باهم مربوط بودیم. درسال ۱۹۳۱ بعلت سهمی که من در انعقاد پیمان «متارکهٔ دهلی»[۲] میان نهضت کنگره و دولت هند داشتم جامعهٔ ضدامپریالیسم برضد من برآشفت و مرا با هیاهوی بسیار از خود

۱ ـ Angur

۲ ـ درفصل ۳۴ باین پیمان اشاره شده است ـ م

مسائلی که این قبیل کشمکشهای درونی درآن منعکس میشد مواجه گردم .

مثلا درمبارزه‌ئی که «بین‌الملل دوم» را در برابر « بین‌الملل سوم »[1] قرار میداد من بیشتر علاقه‌ام متوجه دستهٔ اخیر میشد . از زمان جنگ تمام اقدامات بین‌الملل دوم مورد تنفر من بود . ما خود در هند از روشهای یکی از اعضای ممتاز بین الملل دوم یعنی حزب کارگر انگلیس باندازهٔ کافی و مستقیماً رنج کشیده بودیم . بدینقرار من بشکلی اجتناب ناپذیر و با منتهای حسن نیت خود بسوی کمونیسم متوجه‌میشدم زیرا هر چه خطا واشتباه هم درآن میبود اقلا تزویر وریا نداشت و بهیچوجه هم جنبهٔ استعماری وامپریالیستی درآن نبود . این هواداری و علاقمندی من بهیچوجه جنبهٔ پیروی از اصول کمونیسم را نداشت . در آن موقع من هنوز اطلاعات زیادی دربارهٔ کمونیسم نداشتم و فقط باخطوط کلی آن آشنا شده بودم. این کلیات مرا مجذوب میساخت همچنانکه‌حوادث وتغییرات‌شگرفی که روسیه رازیرورو کرده‌بود مرا بخود جلب میکرد . اما کمونیست‌ها اغلب با رفتار دیکتاتور مآبانهٔ‌خود وباروشهای تجاوزآمیزخود که اغلب صورتی‌مبتذل داشت و با اصراری که داشتند هر کس‌را که موافق ایشان نیست بلجن بکشند مرا بخشم می‌آوردند . بدون تردید این‌عکس‌العمل درمن ، همانطور که خودشان هم میگفتند‌نتیجهٔ زندگی وتربیت «بورژوائی» من‌بود .

شگفت‌انگیز بود که معمولا درموقع اجتماعات کمیته‌های جامعهٔ ضداستعماری‌میدیدم که هردفعه مباحثات به‌حقارت‌ها و کوته نظریهامیکشید من‌در کنار نمایندگان‌انگلیسی و آمریکائی قرار میگیرم و اغلب نظرما دربارهٔ روشهائی که میبایست دنبال کرد یکسان بود . من‌هم مثل آنها باقطعنامه‌هائی که درآنها جمله‌پردازی وظرافتکاری میشد وشکل یك «بیانیه» راپیدا میکرد مخالف بودم . ماترجیح میدادیم که متن‌های روشن وساده‌ئی تهیه شود . اماسنتی که در اروپا رواج یافته بود آن نوع قطعنامه ها را بهتر میشمرد . اغلب میان کمونیست‌هاوماغیر کمونیست‌ها اختلاف‌نظرهائی پیدامیشد ومعمولا عاقبت‌باهم سازش پیدا میکردیم . کم کم بعضی از نمایندگان بکشورهای خود بازگشتند و دیگر نتوانستند دراجتماعات کمیتهٔ جامعهٔ‌ضدامپریالسیم شرکت جویند .

این کنگرهٔ بروکسل‌دروزارتخانه‌های‌امورخارجه‌ووزارت‌های‌امورمستعمرات کشور

---

۱ – بین‌الملل دوم یك سازمان همکاری بین المللی احزاب کارگر بودکه پیش از جنگ جهانی اول وجود داشت و در موقع جنگ بعلت سوء رفتار سیاسی و انحرافات بعضی از احزاب‌کارگری از میان رفت . بعضی احزاب سوسیالیست امروزی از بقایای آن هستند . بین‌الملل سوم سازمان جدیدی بودکه پس از آن جنگ بوجود آمد و جنبهٔ انقلابی‌تر ومترقی‌تری داشت – م.

های امپریالیستی یك نوع عدم رضایت و ناراحتی بوجود آورد «آنگر»[۱] نویسندهٔ مشهور و سرشناس وزارت امور خارجهٔ انگلستان در یکی از کتابهای خود نمونه‌های هیجان انگیز و بیان کننده‌ئی از این قبیل عکس العملها را بیان کرده است. منجمله درخود کنگره و کمیتهٔ آن نیز جاسوسهای بین المللی فراوان بودند و عده‌ئی از نمایندگان از جانب سازمانهای مختلف پلیس مخفی اعزام شده بودند. در این زمینه ما یك نمونهٔ عجیب را خودمان دیدیم. یکی از دوستان آمریکائی من که در کنگرهٔ بروکسل شرکت و فعالیت داشت موقعی که در پاریس بود ملاقات با یك فرانسوی را قبول کرد که درخدمت سازمان پلیس مخفی کشورش بود. این ملاقات بصورت کاملا دوستانه برگذار شد و در پایان کار وقتی که شخص فرانسوی هرچه دلش خواسته بود از او پرسیده بود از دوست من سئوال کرد که آیا او را نمی‌شناسد و قبلا هم یکدیگر را ندیده‌اند؟ دوست آمریکائی من مدتی باو خیره شد و اورا ورانداز کرد و عاقبت جواب منفی داد و تأئید کرد که اورا نمی‌شناسد و قبلاهم درجائی ندیده است. آنوقت خود مأمور پلیس مخفی فرانسوی گفت که آنها، در کنگرهٔ بروکسل باهم ملاقات کرده بودند و او بعنوان نمایندهٔ سیاهان آفریقا در آن کنگره شرکت کرده است. منتها در آنجا دست‌ها و صورت خود را کاملا بشکل سیاهان افریقائی درآورده بود!

یکی از جلسات کمیتهٔ جامعهٔ ضدامپریالیسم درشهر «کلنی» در آلمان تشکیل شد که من هم در آن شرکت کردم. بعد از پایان کار کمیته ازما دعوت شد که برای ملاقات با «ساکووان زتی» به‌شهر «دوسلدورف» که به‌آنجا نزدیك بود برویم. وقتیکه از این ملاقات برمیگشتیم از ما خواستند که گذرنامه‌های خود را به‌پلیس نشان بدهیم. اغلب اشخاص گذرنامه را همراه داشتند امامن گذرنامه‌ام رادر شهر کلنی گذاشته بودم زیرا فقط برای چندساعت به دوسلدورف آمده بودیم. باین مناسبت مرا به کلانتری پلیس بردند. خوشبختانه‌من تنها نبودم. یك نفر انگلیسی و همسرش نیز بامن بودند که آنها نیز گذرنامه‌شان در «کلنی» مانده بود. بالاخره پس از قریب یکساعت انتظار که در این مدت دربارهٔ هویت ما با تلفن تحقیق کافی کردند رئیس پلیس با مهربانی بما اجازه عزیمت داد.

درسالهای بعدجامعهٔ ضدامپریالیسم بتدریج بطرف کمونیسم متمایل شد بدون آنکه، تا آنجا که من خبردارم، هرگز خصوصیت و شخصیت خود را ازدست بدهد. من هم دیگر نتوانستم جز از زاه دور با آن تماس داشته باشم و فقط بوسیلهٔ مکاتبه باهم مربوط بودیم. درسال ۱۹۳۱ بعلت سهمی که من در انعقاد پیمان «متارکهٔ دهلی»[۲] میان نهضت کنگره و دولت هند داشتم جامعهٔ ضدامپریالیسم برضد من برآشفت و مرا با هیاهوی بسیار ازخود

۱ ـ Angur

۲ ـ درفصل ۳۴ باین پیمان اشاره شده است ـ م

راند و بوسیلهٔ تصویب قطعنامه‌ئی رسماً اخراج مرا اعلام داشت . من اعتراف می کنم که آنها حق داشتند چنین خشمگین و عصبانی شوند اما شاید هم میتوانستند بمن اجازه بدهند که لااقل کمی وضع وموقعیت خود را برایشان توضیح دهم .

در تابستان سال ۱۹۲۷ پدرم نیز به اروپا آمد . من اورا در «ونیز» باز یافتم و در طی ماههای بعد اغلب باهم بودیم. درماه نوامبر آنسال و درموقع جشن دهمین سال انقلاب شوروی همهٔ ما باهم ــ پدرم ، همسرم ، خواهرجوانم ومن ــ سفر کوتاهی بمسکو رفتیم ما بیش از سه چهارروز در آنجا نماندیم ودر آخرین فرصت برای این سفر تصمیم گرفتیم. اما در هرحال بسیار خوشوقت بودیم . زیرا هرچند که آن سفر بسیار کوتاه بود اما بزحمتش می ارزید و چیز هائی در بارهٔ روسیهٔ جدید بما می آموخت .ما وقت مشاهدهٔ کافی وزیاد نداشتیم اما توانستیم برای مطالعات خود دربارهٔ این کشور زمینه‌ئی فراهم سازیم .

برای پدرم همه‌چیز وهر اطلاعی دربارهٔ «شورویها» وافکار اشتراکی ودسته‌جمعی آن کشور بکلی تازگی داشت . پرورش حقوقی وقضائی اودر روحش یك نوع استحکام وخشکی خاص بوجود آورده بود . باوجود این آنچه در مسکو میدید فوق‌العاده در او اثر بخشید .

ما درمسکو بودیم که اعلامیه‌ئی دربارهٔ «کمیسیون سیمون» راجع بهند درلندن انتشار یافت . مانخستین بار این موضوع را در روزنامه‌های مسکو خواندیم . چند روز بعد پدرم در لندن برای یك محاکمه مربوط به یك مرافعه درهند که بمرحلهٔ تجدیدنظر رسیده بود در برابر «شورای خصوصی» حضور می یافت واتفاقاً همکارش دراین موضوع « سرجان سیمون» بود . این محاکمه ومرافعه مربوط به‌یك پروندهٔ قدیمی راجع به‌یك موضوع مالکیت وزمینداری بود که من نیز درمراحل ابتدائی آن بعنوان وکیل شرکت داشتم اما پس از مدتی نسبت به آن بی علاقه شدم و آنرا رها کردم و دیگر در این پرونده دخالتی نداشتم. اما «سرجان سیمون» اصرار داشت که من هم‌همراه پدرم یکروز بدفترکاراو بروم تا دربارهٔ آن موضوع مشورت کنیم.

سال ۱۹۲۷ بپایان میرسید . اقامت ماهم دراروپا بیش‌ازاندازه طولانی شده بود. شاید اگر پدرم باروپا نیامده بود ماخیلی زودتر برگشته بودیم . ابتدا تصمیم داشتیم که ازراه اروپای جنوب شرقی مراجعت کنیم وضمناً به‌ترکیه و مصرهم برویم اما دیگر هیچ فرصت نداشتیم‌من‌میخواستم که برای انعقاددوران اجلاسیهٔ کنگره درهند که قرار بود هنگام نوئل آنسال در«مدرس» تشکیل شود حتماً حضور داشته باشم .

روز اول دسامبر همسرم ، خواهرم دخترم ومن‌در بندر «مارسی» درجنوب فرانسه بکشتی نشستیم و بقصد «کلمبو»حرکت کردیم . پدرم سه ماه دیگر هم در اروپا ماند .

۲۴

بازگشت به‌هند و غوطه‌زدن دوباره در سیاست

درمنتهای سلامتی جسمی و روحی به‌هند بازگشتم . همسرم هم هرچند حالش کاملا خوب نشده بود اما خیلی بهتر بود وازجانب اودیگر هیچ نگرانی نداشتم . خود را ازنیرو و زندگی سرشار احساس میکردم . حالات کشمکش درونی و ناراحتی‌های روحی که سابقاً اغلب رنجم میداد ومزاحمم میشد در آن وقت بکلی ازمیان رفته بود . افق دیدم هم وسیع‌تر شده بود . دیگر تنها ناسیونالیسم در نظرم هدفی بسیار تنگ و محدود و غیرکافی بود . آزادی سیاسی واستقلال بدون هیچ تردید یك هدف اساسی بود اما آنها خود فقط مراحلی ازراه مقصود بود . بدون آزادیهای اجتماعی که شکل سوسیالیستی داشته باشد ، نه کشور میتوانست پیشرفتی داشته باشد نه مردم کشور .

احساس میکردم که دربارهٔ مسائل جهانی نظر روشن‌تری پیدا کرده‌ام و اوضاع دنیای جدید را هرچند که دائماً بطور ناگهانی درتغییر و تحول بود بهتر درك میکنم . مطالعات خودرا نه‌فقط دربارهٔ مسائل جاری وسیاسی توسعه دادم بلکه دربارهٔ موضوعات فرهنگی وعلمی نیز مطالب زیادی میخواندم . تغییرات عظیم وزیرورو شدنهای بزرگ سیاسی ، اقتصادی و فرهنگی که در اروپا و آمریکا در حال جریان بود مرا مسحور و مجذوب میساخت . روسیهٔ شوروی با وجود بعضی جهات ناپسندش فوق‌العاده مرا جلب میکرد وبنظرمیرسید که پیام امیدی برای تمام دنیا همراه میآورد . اروپای سالهای حدود ۱۹۲۵ ظاهراً درجستجوی یك نوع تعادل وانتظام بود . هنوز بحران عظیم اقتصادی آغاز نشده بود . اما موقعیکه من ازاروپا بازگشتم چنین احساس میکردم که این تعادل یك آرامش ظاهری وموقتی بیش نیست وبنظرمیرسید که انفجارهای عظیم و حتی انقلابات و زیرورو شدنهای دیگری در کمین هستند که درآیندهٔ نزدیکی اروپا وسراسر دنیا را دگرگون خواهند ساخت .

بنظر من آماده کردن کشور خودمان برای مواجهه با این تغییرات وظیفهٔ فوری ما

بود . این تدارك مخصوصاً میبایست درزمینهٔ فکری وایدئولوژیك صورت پذیرد. پیش‌از هرچیزلازم بود که دربارهٔ هدف نهائی ملت‌ما یعنی استقلال سیاسی هیچ تردیدی نماند. این هدف جدید بامذاکرات مبهم دربارهٔ « اساسنامهٔ یك‌دومینیون» برای هندوستان که منشاء بسیاری ازتیرگیهای‌فکری‌بود وجه مشترکی نداشت .[۱] ضمناً باید هدفهای اجتماعی را هم‌مورد توجه قرار میدادیم . بخوبی متوجه بودم که یك‌چنین پیشنهاد ودرخواستی‌از کنگره بمنظور اینکه درچنین جهتی کار کند درآنوقت زیاد بود . زیرا کنگره در فعالیت خودکاملا جنبهٔ سیاسی وناسیونالیستی داشت و نمیتوانست به‌جنبه‌های اجتماعی واقتصادی هم بپردازد وخطمشی فکری خود را تغییردهد . امادرخارج از کنگره درمیان‌کارگران‌و جوانان ممکن بود این‌افکاررا انتشار ورواج‌داد. بدین‌جهت میل‌داشتم خودرا از هر نوع کارادارى کنگره آزاد سازم و حتی درصددآن بودم که چندماهی بدهات و روستاها بروم وازنزدیك وضع زندگی دهقانان رامطالعه کنم . متأسفانه بر اثر حوادثی که روی نمود تندباد سیاست مرا باخود برد وبازهم مرا درقلب‌کارهای کنگره قرارداد .

به محض ورودم به «مدرس» بدرون طوفان افتادم . طرح چندین قطعنامه دربارهٔ استقلال ، خطرجنگ، پیوند با « جامعهٔ ضدامپریالیسم » و نظایر آن را به کمیتهٔ عاملهٔ کنگره پیشنهاد کردم که تقریباً همه تصویب شدوحتی کمیته آنهارا درردیف قطعنامه‌های خودگذاشت . کمیته مرا مأمور ساخت که در مجمع عمومی کنگره هم از این طرحها دفاع کنم و با کمال‌تعجب‌ملاحظه کردم که درآنجا نیز تقریباً همهٔ آنها باتفاق‌آراء تصویب شد وحتی «خانم‌آنی‌بسانت»[۲] خود بهواداری ازطرح قطعنامهٔ استقلال‌برداخت. تمام این هواداری‌ها برایم مسرت‌انگیز بود اما دردل خود یکنوع ناراحتی و نارضایتی داشتم و احساس میکردم که همه به‌مفهوم واقعی‌این قطعنامه‌ها توجه ندارند و چه‌بسا این مفهوم در نظرشان روشن نیست وبصورت دیگری جلوه میکند . این حقیقت بزودی وکمی بعد از پایان دوران اجلاسیه نمایان شد وموقعی که خواستند قطعنامهٔ مربوط باستقلال‌را معنی و تفسیر کنند اختلافات شدیدی ظهور کرد .

قطعنامه‌هائی که من‌پیشنهاد کرده‌بودم باقطعنامه‌هائی که معمولا بآسانی در کنگره

---

۱ ـ بعضی ازمستعمرات‌انگلیس بتدریج یکنوع استقلال وخودمختاری پیدا کردند ودومینیون نامیده‌شدند. درهندهم صحبت ازآن بود که یك دومینیون بدان‌شکل بوجودآید وطرح «کمیسیون سیمون»هم مبنی برهمین‌نظر بود. بطوریکه ملاحظه میشود نهرو وجناح مترقی کنگره این شکل را نمی‌پسندیدند ودر صدد کسب استقلال تام و تمام سیاسی بودند. کمااینکه امروز هند بصورت یك‌جمهوری‌کاملا مستقل و آزاد درآمده است و ارتباطش با کشورهای مشترك المنافع بریتانیا صورت دومینیون را ندارد ـ م.

۲ ـ بحاشیه ۲ صفحه۲۴۴ رجوع شود ـ م.

بتصویب میرسید تفاوت فراوان داشت . در آنها نظریات جدیدی منعکس بود . یقین دارم که بسیاری ازاعضای کنگره این‌طرحها را قبول داشتند . عده‌ئی هم بطورمبهمی با آن مخالف بودند اما تعدادشان آنقدرها زیاد نبودکه با تصویب آن مخالفت کنند بدون تردید این دستهٔ اخیرتصورمیکردندکه این طرحها فقط جنبهٔ نظری دارد وبهترین وسیله برای آنکه ازآنها حرفی‌زده نشود آنست که هرچه زودتر تصویب گردد و بعد به مسائل مهمتر پرداخته شود . بدین‌جهت بودکه قطعنامهٔ مربوط باستقلال درآن زمان‌در کنگره‌فقط مظهر تمایل‌روزافزونی باین‌امر بشمار میرفت ودرواقع یکی‌دوسال بعد بودکه نهضت ما ضرورت حیاتی وغیرقابل انکارآنرا بدرستی درك کرد وپذیرفت ودرراه آن به‌تلاش مستقیم پرداخت .

گاندی‌جی‌هم‌در«مدرس» بود ودرجلسات‌عمومی کنگره شرکت میکرداماهیچوقت درکار طرح یك‌نقشه وبرنامهٔ سیاسی شرکت نمی‌جست. درکمیتهٔ عامله عضوبود امادرآن حضورنمی‌یافت. ازوقتی که‌حزب سواراج‌در کنگره تفوق یافته‌بودسیاست‌کلی اوباین‌شکل درآمده بود . باوجود این برای هرکارباو مشورت میشد وکمتر اتفاق می‌افتاد که‌بدون نظر اوتصمیمات مهمی‌اتخاذ گردد . نمیدانم طرحهائی که پیشنهادکردم تاچه اندازه مورد تأیید اوقرارمیگرفت. تصورمیکنم که اواز آن طرح‌هاخوشش نیامد واین‌خوش‌نیامدنش ازجهت متن قطعنامه‌ها نبود بلکه بخاطر تمایلات ونظریاتی بودکه درآنها منعکس‌شده بود ! با وجود این در هیچ مورد از این طرحها انتقادی نکرد . درآنوقت پدرم هنوز دراروپا بود .

عدم درك صحیح قطعنامهٔ مربوط به‌استقلال حتی درهمان دوران اجلاسیهٔ مدرس و درموقعی که قطعنامه مربوط بمحکوم ساختن «کمیسیون سیمون» ودعوت عمومی بتحریم تصمیمات آن‌بکنگره عرضه گردید ظاهرشد . درجلسه بعنوان ذیل وتبصره برای‌قطعنامهٔ استقلال پیشنهادکردندکه کنفرانسی ازتمام‌احزاب تشکیل گردد وطرحی‌برای یك قانون اساسی جدید در هند بوجود آورد . در حالی‌که روشن و مسلم بودکه اگر ازگروه اعتدالیها هم برای همکاری دعوت میشد آنها هرگز باستقلال کامل هند فکر نمیکردند ومنتهای نظرشان این‌بودکه طرح یك‌نوع اساسنامهٔ دومینیونی‌برای هند تهیه شود .

من دوباره جای خود را درمقام دبیرکلی کنگره گرفتم واین امریکی بخاطر درـ خواست دکترمختاراحمد انصاری بودکه یکی ازعزیزترین دوستان قدیم بود وآن‌سال ریاست‌کنگره را بعهده داشت ودیگربخاطروظیفه . زیرا در واقع خود من باید جریان تحقق پذیرفتن قطعنامه های متعددی راکه پیشنهادکرده و بتصویب رسانده بودم دنبال می‌کردم. مخصوصاً من ازآنجهت سمت دبیرکلی‌را قبول کردم که مبادا کنگره آلت‌دست

«کنفرانس تمام احزاب» بشود وراه اعتدالیها وطریق سازش را پیش گیرد . زیرا بنظر میرسید کنگره درحال تردید وتزلزل است و از جهتی بجهت دیگر متمایل می‌شود . من می‌خواستم حتی‌المقدور کنگره را از بازگشت به عقب حفظ کنم و آنرا در طریق هدف استقلال کامل نگاهدارم .

دوران اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگره همیشه در اطراف خود تشکیلات متعدد دیگری را که صورت وابسته بآنرا پیدا میکنند همراه دارد و بدینطریق بود که درآنسال نیز درحاشیهٔ دوران اجلاسیهٔ مدرس یك « اجتماع جمهوریخواه » برای نخستین و آخرین بار تشکیل گردید . ازمن هم خواسته شد که ریاست آنرا بپذیرم . درواقع از این فکرخیلی‌خوشم می‌آمد زیرا قلباً خود را جمهوریخواه میدانستم. اما ابتدا دچار تردید شده بودم و نمیخواستم بیك نهضت آنی که معلوم نبود ناگهان از کجا پیدا شده است به پیوندم. با اینهمه عاقبت ریاست آنرا قبول کردم اما بعد پشیمان گشتم زیرا این اجتماع هم مانند بسیاری جمعیت‌ها وسازمانهای مشابه دیگر درهمان بدو تولد مرده بود . در طول ماههای متمادی کوشیدم که متن قطعنامه‌هائی را که درآن جمعیت بتصویب رسیده بود بدست آورم و عاقبت هم موفق نشدم. درمیان ملت ما یك نوع جنون تعجب‌آور وجوددارد که همه میخواهند یك سازمان جدید بوجود آورند و در رأس آن قرار گیرند و بعد هم پس از نخستین قدم دیگر هیچ بفکر آن نیستند و آنرا رها میکنند . چقدر حق دارند کسانی که ما را به نداشتن استقامت متهم میسازند !

پس از پایان کار کنگره و پیش از آنکه ازمدرس پراکنده شویم ، خبر مرگ «حکیم اجمل‌خان» دردهلی بما رسید . او یکی از رؤسای سابق کنگره و یکی از سیاستمداران بزرگ آن بشمار میرفت . درواقع او مقامی بیش ازاین داشت ودر رهبری کنگره مرتبه منحصر بفردی بدست آورده بود . حکیم اجمل‌خان درمحیط محافظه کار قدیمی و بدون هیچگونه تماس با افکارجدید بزرگ شده بود . با فرهنگ دوران امپراطوری مغولان هند دردهلی پرورش یافته بود . ملاحظهٔ ادب و تواضع فوق‌العادهٔ او و شنیدن صدای آرام ومطمئن او که شوخی‌های خشکی میکرد بسیار جالب وجذاب بود . او در زندگی خود مظهر یکی از آریستوکراتها و اشراف دوران قدیم بشمار میرفت که نظر و رفتارش بشاهزادگان شباهت داشت . حتی قیافهٔ او هم به مینیاتورهای پادشاهان مغول هند شبیه بود . یك چنین شخصی قاعدتاً میل نداشت که به غوغا وهیاهوی سیاست‌ها کشیده شود

انگلیسی‌های هند ازموقعی که با نسل جدیدی ازعناصر ناراحت وانقلابی سر وکار پیدا کرده بودند بارها آرزومی کردند که اشخاصی ازنوع او وطبقات قدیمی‌را پیدا کنند.

« حکیم صاحب » در اوان جوانی خود با سیاست سروکاری نداشت . او در رأس

یك خانوادهٔ بزرگ ازپزشکان قرارداشت و باکارهای پزشکی خود سرگرم بود . امادر آخرین دوره‌های جنگ نفوذ دوست وهمکارقدیمش ، دکترمختازاحمد انصاری ، اورا به کنگره کشاند وحوادث بعدی مانند حکومت نظامی درپنجاب ومسئلهٔ خلافت در او تأثیر عمیقی بخشید و با روشهای جدید مبارزهٔ گاندی و نهضت « عدم همکاری » موافق شد . پیوستن او بکنگره کیفیتی مخصوص به آن بخشید وارمغانهائی به آن آورد. او همچون حلقهٔ ارتباطی میان اعضای قدیم وجدید کنگره شد.بدین ترتیب بود که یکنوع‌هماهنگی میان این دو گروه برقرارشد و به پیشقراولان وجناح مترقی نهضت استحکام بخشید .

حکیم اجمل هندوها ومسلمانها را به یکدیگر نزدیکترساخت زیرا هردودسته باو احترام می گذاشتند وتحت تأثیرونفوذ اوقرارمیگرفتند . برای گاندی جی دوستی وفادار ومورد اعتمادبود. نظراوبرای گاندی‌جی درمورد مسئلهٔ هندوها ومسلمانها قاطع بشمار میرفت . پدرم نیزبا «حکیم جی»آشنائی روزافزونی پیداکرد وبیکدیگرنزدیك‌میشدند.

سال گذشته بعضی از رهبران « مهاسابهای هندو » مرا بخاطر نقس معلوماتم در فرهنگ فارسی ، بعدم توجه به «احساسات هندو» متهم میساختند.این‌موضوع که‌من‌با چه فرهنگی آشناهستم‌وآیااصولافرهنگی دارم یانه چیزیست که گفتنش برایم کمی‌دشواراست. متأسفانه من زبان فارسی را نمیدانم. اما این یك واقعیت است که پدرم درمحیط‌فرهنگ «هندی ـ ایرانی» پرورش یافته بودکه درشمال هند ودر دربار قدیمی دهلی باقی مانده بود وحتی دراین روزهای انحطاط هم «دهلی»و«لکنهو» دومرکزعمده برای آن‌بشمار میروند . برهمنان کشمیرقابلیت انطباق فوق‌العاده‌ئی داشتند و موقعی که از فلات کشمیر بدشتهای هند پائین آمدند و ملاحظه کردندکه فرهنگ « هندی ـ ایرانی » در آنزمان رواج دارد بدان پرداختند و زبانهای «فارسی» و« اردو » را باکمال مهارت آموختند بعداً آنها با همان سرعت با وضع جدیدی کـه پیش آمده بود منطبق گشتندکه در آن آموختن زبان انگلیسی واطلاع ازمبادی فرهنگ‌اروپائی ضرورت داشت . اما حتی‌هنوز هم کشمیریهای هند ازجملهٔ بهترین فارسی دانان و طلاب فرهنگ ایرانی میباشندکه در میان آنها مخصوصاً باید از«سرتج بهادرساپرو» و «راجانارندرانات» نام برد .

« حکیم صاحب » وپدرم بیکدیگر بسیار نزدیك گشتند و حتی در میان خود یك خویشاوندی خانوادگی‌قدیمی هم کشف کردند.آنها با هم دوست صمیمی شدندویکدیگر را «بهای صاحب» (برادر) خطاب میکردند اما در سیاست کمترازهر زمینهٔ دیگر با هم مربوط بودند .

«حکیم جی» درعادات معمولی وزندگی خود فوق‌العاده محافظه‌کاربود. اویاشاید خانواده‌اش ،نمیتوانستازعادات قدیمی دست بردارد . درهیچ جای دیگر باندازهٔ‌خانوادهٔ

اورسم «پرده» واندرون و جدائی زنان از مردان را بآن شکل حیرت انگیز ندیده‌ام . و تازه «حکیم‌جی» جداً اعتقادهم داشت که تا وقتی زنان کشور آزادی خودرا بدست نیاورند ترقی ملت مقدور نخواهد بود . این موضوع را بمن متذکر میشد واغلب میگفت که تا چه اندازه شرکت زنان ترکیه‌را درمبارزات ملی ستایش میکند ویادآوری میکرد که «کمال پاشا» تا اندازهٔ زیادی بعلت فعالیت زنان ترکیه موفق شد .

مرگ «حکیم اجمل خان» برای کنگره ضایعهٔ بزرگی بود ودرواقع مثل این بود که یکی از استوار ترین ارکان خود را از دست داده باشد . از آن پس همهٔ ما بهنگام دیدارازدهلی احساس میکنیم که چیزی راگم کرده‌ایم زیرا برای ما دهلی با «حکیم‌جی» وخانهٔ اودر «بیلی ماران» بنحوفوق‌العاده‌ئی پیوند یافته بود .

سال ۱۹۲۸ از نظر سیاسی در سراسر کشور یك سال پر فعالیت بود . گوئی یك نیروی محرك جدید و یك تمایل تازه برای تغییر وضع در تمام گروه‌های مختلف که حتی وضع وشکل‌های کاملا متفاوت داشتند پیدا شده بود که مردم را به پیش میراند. این تحول کم کم ودر دوران غیبت من ازهند انجام پذیرفته بود . درهر صورت من هنگام مراجعت خود، ازقدرت وعمق این تحول بزرگ درشگفت ماندم . در اوایل سال ۱۹۲۶ من یك هند خواب‌آلود ومخمور وغیر فعال راکه شاید هنوز تحت عواقب تلاشهای سالهای پر ماجرای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۲ باقی بود ، پشت سرگذاشته بودم . درسال ۱۹۲۸ هندراتازه، فعال ، وپرازنیرو باز می‌یافتم . درهمه جا نشانه‌های این تحول هویدا بود . چه در میان پرولتاریا وکارگران صنایع ، چه درمیان دهقانان ، وچه در میان جوانان طبقات متوسط وبطورکلی روشنفکران نشانه‌های آن نمایان بود وبچشم میخورد .

نهضت سندیکائی کارگران توسعهٔ فراوان و قابل ملاحظه‌ئی یافته بود . «کنگرهٔ سندیکاهای سراسرهند» که هفت یا هشت سال پیشتر تأسیس شده بود اکنون صورت یك سازمان مقتدرو بسیارنمایانی را داشت . این سازمان نه فقط ازنظرتعداد نفرات و شکل سازمانی رشد یافته بودبلکه ازلحاظ فکری وایدئولوژی‌هم اکنون صورت خیلی‌مترقی‌ترومبارزتری داشت. اعتصابات بزرگ بدنبال هم روی میداد وروح طبقاتی بیش‌ازپیش بیدارمیشد . بهترین و نیرومندترین سازمانهای کارگری در سندیکاهای صنایع بافندگی بمبئی و راه‌آهن بوجود آمده بود . طبعاً با توسعهٔ اختلافات میان سندیکاهای کارگران درغرب ودراروپا این مبارزات داخلی وعدم توافق‌های کارگران دنیای غرب در نهضت کارگری هندهم منعکس میگشت.هنوزاین سازمان بدرستی موقعیت خود را تثبیت‌نکرده بود که خطرتقسیم آن بدوگروه رقیب و خصم یکدیگر،درآن جلوه کرد. بعضی رهبران آن هوادار «بین‌الملل دوم» بودند و دستهٔ دیگرهوادار «بین‌الملل سوم» . دستهٔ اول فقط

اصلاح طلبان میانه‌رو و دستهٔ دوم از انقلابیون رادیکال و تندرو بودند که اصلاحات و تغییرات اساسی را درخواست داشتند . درمیان این دو گروه دسته‌های کوچکتر با تمایلات مختلف و درجات مختلف عقیده و حتی با خودخواهی و اپورتونیسم نیز وجود داشت که متأسفانه در تمام سازمانهائی که از توده‌های مردم تشکیل میشود چنین مواردی پیش میآید .

دهقانان نیز بجنبش آمده بودند. این جنبش مخصوصاً در ولایات متحده و بخصوص در «اوده» بخوبی نمایان بود و در آنجا دهقانان اجاره‌دار بصورت دسته جمعی اقدام و اعتراض میکردند زیرا قانون جدید اجاره داری اراضی از طرف دهقانان، هرچند بآنها حق میداد که تمام عمر خود را درزمین استیجاری خود بمانند ، در وضع دشوار اقتصادی ایشان بهبودی بوجود نمیآورد . در «گجرات» نیز اختلافات شدیدی میان دهقانان و دولت که میخواست برمیزان مالیاتها بیفزاید درگرفته بود . این اختلافات که صورت «ساتیا ـ گراهای باردولی» را بخود گرفت مبارزهٔ دامنه داری شد که «سردار والب بهای پاتل» آنرا رهبری میکرد و تحسین مردم سراسر هندرا برانگیخت. مبارزهٔ دهقانان منطقهٔ باردولی که در کمال هوشیاری و دلیری ادامه یافت پیروزی درخشانی بدست آورد هرچند که این پیروزی بیشتر جنبهٔ معنوی داشت . برای توده‌های دهقانان سراسر هند «باردولی» مظهر امید و نیرو و پیروزی گردید .

یکی دیگر از مظاهر پیشرفت سیاسی قابل ملاحظه درهند سال ۱۹۲۸ توسعهٔ «نهضت جوانان» بود . در همه جا جامعه‌های جوانان تشکیل شده بود و کنگره‌های جوانان برپا میشد . این کنفرانسها و اجتماعات جنبه های بسیار متنوع و مختلف داشت که در بعضی‌ها ریشه‌های نیمه مذهبی دیده میشد و بعضی دیگر تحت تأثیر مرامها و روشهای انقلابی قرار داشت . درهمهٔ آنها مباحثات دامنه‌داری دربارهٔ مهمترین مسائل اقتصادی و اجتماعی روز صورت میگرفت و معمولا اغلب آنها از یکرشته تغییرات و اصلاحات عمیق و اساسی هواداری میکردند .

از نظر جریانات مستقیم سیاسی سال ۱۹۲۸ در تاریخ هند بعنوان سال بایکوت و تحریم «کمیسیون سیمون» و سال کنفرانس تمام احزاب (که نتیجهٔ مثبت بایکوت نامیده میشود) بود. در آنسال گروههای اعتدالی هم با کنگره متفق شدند و همکاری کردند و بایکوت مزبور پیروزی بزرگی بدست آورد . کمیسیون مزبور بهرجا میرفت با توده‌های پرخاشگر و با فریاد های « سیمون گم شو! » مواجه میگشت . بدین ترتیب توده های وسیع هندی نه فقط با نام « سرجان سیمون » مبتکر فکر تشکیل کمیسیون سیمون آشنائی می یافتند بلکه دو کلمهٔ پرمعنی زبان انگلیسی یعنی کلمات « گو، بك!» (گم‌شو) را نیز می آموختند که تنها کلمات انگلیسی بود که میدانستند. این دو کلمه برای اعضای کمیسیون مزبور بصورت

یك کابوس مخوف وهولناك در آمد . گفته میشد که یکشب در موقعیکه اعضای کمیسیون مزبور به «وسترن هتل» دردهلی جدید واردشدند چنین بنظرشان آمد که صدای یکنواخت این کلمات ازمیان تیرگی شب بگوششان میرسد و بدینترتیب ازاینکه حتی درموقع استراحت شب هم آسوده نمیماندند سخت عصبانی بودند اما درحقیقت در آنشب کسی برای ایشان فریادی نمی کشید بلکه تصورات وهم آمیز و ترس آلود ایشان سبب شده بود که صدای شغالانی که درزمین‌های اطراف پایتخت امپراطوری در تاخت وتاز بودند باین شکل در گوششان طنین داشته باشد .

« کنفرانس تمام احزاب » طرحهای عمدهٔ قانون اساسی را که مبنی بر اصول یك دموکراسی پارلمانی بود بدون اشکالی تصویب کرد اما مشکل واقعی و در حقیقت تنها مشکل همان مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی واقلیت‌ها بود. چون نمایندگان تمام گروههای افراطی مذهبی هم در کنفرانس شرکت داشتند حصول توافق نظر بسیار دشوارو مشکل میشد در واقع یکباردیگر کوششهای بی ثمر کنفرانسهای سابق که درراه برقراری وحدت میکوشیدند تکرار شد .

پدرم که درآن سال از اروپا بازگشت بجریان این کنفرانس علاقهٔ فراوانی نشان میداد . در آخرین مرحلهٔ کار کنفرانس تصمیم گرفته شد که یك کمیتهٔ محدودتر برای این منظور تشکیل گردد و پدرم بریاست این کمیته انتخاب گردید و باو مأموریت داده شد که طرحی در بارهٔ قانون اساسی جدید و گزارش کاملی دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی تهیه کند. این کمیته بعدها بنام « کمیتهٔ نهرو» شهرت یافت و گزارشی هم که عاقبت پدرم تهیه کرد نیز بنام « گزارش نهرو» معروف گردید . «سرتج بهادرساپرو» هم در این کمیته شرکت داشت ومسئولیت تهیهٔ گزارش را عهده‌دار بود .

من دراین کمیته عضو نبودم اما چون سمت دبیر کل کنگره را داشتم ناچار با آن سر وکار پیدا میکردم . دروضع مشکل و ناراحت کننده‌ئی قرار گرفته بودم. بنظرمن درموقعی که مسئلهٔ واقعی برای ما بدست آوردن استقلال وتشکیل یك دولت آزاد وخودمختار بود طرح جزئیات یك قانون اساسی احتمالی بیمورد مینمود . همچنین اشکال دیگر برای من این بود که کمیتهٔ مختلط مزبور هدف خودرا برای آیندهٔ هند ناگزیر بچیزی محدود میساخت که «اساسنامهٔ دومینیونی» نامیده میشد و هند را ظاهراً بصورت دومینیون در میآورد و درواقع وضعی کمتر ازدومینیون به آن میداد. برای من اهمیت واقعی این کمیته فقط ازاین جهت بود که شاید بتواند برای خروج از بن بستی که در مسئلهٔ فرقه های مذهبی پیدا شده بود راهی پیدا کند . هیچ انتظار نداشتم که فعلا دراین باره یك راه حل قطعی و نهائی بصورت انعقاد یك پیمان یا یك موافقت نامه پیدا شود زیرا یك چنین راه حلی فقط در موقعیکه

اختلافات اقتصادی واجتماعی نیز بدرستی مطرح گردد بوجود میآید.من فقط فکرمیکردم که درمورد اختلافات مذهبی اگرپیمانی با موافقت یك عدهٔ کافی ازاشخاص وعقایدمختلف تهیه شودخواهد توانست موقتاً کشمکش‌ها را تخفیف دهد و فرصتی پیش‌خواهد آورد تا سایرمسائل که اهمیت بیشتری داردمورد توجه واقع گردد. بدینقرار بهیچوجه نمیتوانستم درکارِ کمیتهٔ مزبورمزاحمتی ایجاد کنم‌و باتمام قدرت خود برای موفقیت آن کمك‌میکردم.

ظاهراً موفقیت درپیش بود . جزدر دو سه موضوع چیزی لاینحل باقی نمانده بود که اتفاقاً یکی ازمهمترین آنهامسئلهٔ پنجاب وموضوع رقابت سه‌گروه هندوان، سیك‌ها ومسلمانان با یکدیگربود. کمیتهٔمزبوردرگزارش خود این مسئله را با نظرجدیدی‌مورد مطالعه ورسیدگی قرارداده بود وتوصیه‌های‌خود را براساس آماری دربارهٔ نسبت‌تقسیم جمعیت مذاهب تهیه‌کرده بود . اما همهٔ این کوشش‌ها بیهوده بود ؛ زیرا ترس و نفرت همه را ازهم جدا نگاهمیداشت وبالاخره هم آخرین قدمی که برای رسیدن به یك‌توافق باقی مانده بود هرگز برداشته نشد .

«کنفرانس تمام احزاب» مجدداً درلکنهو تشکیل گردید تاگزارش کمیته را مورد مطالعه و سنجش قرار دهد . برای بعضی از ما که میخواستیم در راه حل مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی درصورتیکه توافقی مقدوربا‌شد هیچ نوع مزاحمتی ایجاد نکنیم ، و در عین حال بهیچوجه هم حاضر نبودیم ازموضوع استقلال که در طرح گنجانده شده بود دست بر ـ داریم وضع جدیدی پیش آمد . ما اصرارداشتیم که کنفرانس، موضوع‌استقلال را مطرح نسازد و هر دسته را در عمل خود آزاد بگذارد تا هواداران کنگره همچنان استقلال را هدف نهائی خود بشمارند واعتدالیها هم بدنبال «اساسنامهٔ دومینیونی» بروند . اما‌پدرم که باتمام جان ودل‌خود بتهیهٔ طرح خودپرداخته‌بود حاضر نبود که ازیك قسمت آن چشم بپوشد وشایدهم بملاحظهٔ مقتضیات زمان نمیتوانست که ازهیچ قسمت آن صرفنظر کند . درنتیجه گروه‌هواداران استقلال که عدهٔخیلی‌زیادی بودند ازمن خواستند که در کنفرانس مزبورعلناً اعلام وتصریح کنم که ما ازهر برنامه‌ئی که هدفش کمتراز استقلال باشد جدا خواهیم‌ماند. درعین حال ازهرنوع اوبستروکسیون و مخالفت هم خودداری خواهیم کرد تا مانع بحث دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی نشویم .

درمورد موضوع مهم استقلال این روش یك تاکتیك مؤثر نبود و بعلاوه اقدامی منفی بود بهمین جهت برای اینکه بمنظوروروش خود جنبهٔ مثبت‌تری داده باشیم‌درهمان روز«جامعهٔ‌هواداران‌استقلال هند» راتأسیس کردیم .

«کنفرانس تمام احزاب» از جهت دیگری نیز مایهٔ ناراحتی من گردید زیرا در «اعلامیهٔ حقوق اساسی» که در مقدمهٔ طرح «قانون اساسی» قرار داشت . جملاتی اضافه

شده بود که منافع موجود تعلقه‌داران و مالکین بزرگ «اوده» را در املاك و تعلقه‌هایشان تضمین میکرد و این جملات بر اثر اصرار خود مالکین ذینفع اضافه شده بود . بدیهی است که اصولا تمام طرح قانون اساسی بر اساس احترام مالکیت خصوصی تهیه شده بود اما بنظر من ناراحت کننده وخشم‌آور بود که احترام به این مالکیت‌های بزرگ و نیمه فئودالی هم در ردیف حقوق اساسی گنجانیده و ثبت گردد . این امر نشان میداد که سران کنگره و سران سایر احزاب جدا از کنگره که در کنفرانس تمام احزاب شرکت کرده بودند علناً ترجیح میدهند با مالکین بزرگ اراضی همکاری کنند و در یك صف باشند تا با گروه‌های مترقی که هوادار تغییرات و اصلاحات اجتماعی و اقتصادی میباشند. بخوبی نمایان بود که گودال عمیقی میان ما و بیشتر این قبیل سران کنگره بوجود آمده است و در چنین وضعی دیگر ادامهٔ سمت دبیر کلی برایم کاملا بی معنی بود . بدینجهت استعفای خود را تقدیم داشتم و تأسیس «جامعهٔ هواداران استقلال» را بهانهٔ این کار قرار دادم. اما «کمیتهٔ عامله» این استعفا را نپذیرفت و به من (همچنین به «سوباس بوس»[1] که او نیز بهمین عنوان استعفای خود را تقدیم داشته بود) اظهار داشت که کار جامعهٔ هواداران استقلال با کار کردن در کنگره تضادی ندارد مخصوصاً که کنگره نیز تحصیل استقلال هند را بعنوان هدف نهائی خود پذیرفته است . بدینقرار این بار هم باز از تصمیم خود منصرف شدم . واقعاً بسیار تعجب‌آور بود که با چه سهولتی مرا قانع میساختند که استعفای خود را پس بگیرم . این امر در چندین مورد پیش آمد و چون هیچ طرف میل نداشتیم که کار بجدائی کامل برسد سعی میکردیم که بهر بهانه هست برای اجتناب از جدائی میانه را اصلاح کنیم .

گاندی‌جی بهیچوجه در کار «کنفرانس تمام احزاب» شرکت نکرد وحتی در کنفرانس لکنهو هم حضور نیافت .

در این ضمن «کمیسیون سیمون» هم بمسافرت خود در نقاط مختلف هند ادامه داد و در همه‌جا مردم با پرچمهای سیاه که نشانهٔ ماتم و نفرت بود و با فریادهای خصمانهٔ «گم‌شو!» از آن استقبال کردند . گاهگاه تصادماتی هم میان مردم و پلیس روی میداد بدون آنکه خسارت عمده‌ئی ببار آورد .

اما در «لاهور» وضع دگرگون شد و حوادث آنجا سراسر کشور را از نفرت و عدم رضایت مرتعش ساخت . در آنجا «لالا لجپت‌رای»[2] در رأس تظاهرات بزرگ ضد کمیسیون

---

۱ ـ سوباس بوس . از مبارزین معروف ودلیر آزادی هند واز سران فعال وجسور کنگره بود . در دوران جنك جهانی اخیر هم او یك ارتش داوطلب ملی هند ترتیب داد که با استفاده از کمك ژاپنی‌ها در برمه و سایر نواحی بر ضد بریتانیا میجنگید ومیخواست از این راه استقلال هند را تأمین کند ـ م

۲ ـ به‌حاشیه ۲ صفحه ۵۷ رجوع شود ـ م.

قرار گرفته بود و درموقعیکه در نخستین صف تظاهر کنندگان حرکت میکرد ، یك افسر جوان پلیس انگلیسی خودرا بروی اوافکند و با ضربات چوب‌دستی خود شدیداً بسینهٔ او حمله کرد. انبوه مردم و خود « لالاجی » تا آنوقت هیچ نوع عمل‌خشونت‌آمیزی نکرده بودند بلکه برعکس، تمایل خودرا برای تظاهرات مسالمت‌آمیز کاملا نشان داده بودند . باوجوداین‌خود اووعدهٔ زیادی ازاطرافیانش‌موردحمله‌واقع‌شدند. هر کس که‌درتظاهرات خیابانهاشرکت میکردمیدانست که همواره خطرمواجهه‌با پلیس وهجوم پلیس وجوددارد و بهمین‌جهت تظاهرات ما همیشه‌کاملا مسالمت‌آمیز بود . لالاجی‌هم باین خطرتوجه‌داشت و مسلماً مراقب‌کار بود وهیچ عملی که بهانه‌ئی برای پلیس شود نکرده بود . باین‌جهت حملهٔ پلیس و عمل‌خشونت‌آمیز او درافکار عمومی مردم سراسر هندهیجان وخشم‌شدیدی ایجاد کرد .

درآنزمان ما هنوز باضربات چماقهای پلیس و«لاتی»[1] مأنوس نشده بودیم ومردم هم با تکرار هجومهای وحشیانه و عملیات خشونت‌آمیز پلیس عـادت نکرده بـودند و حساسیتشان ضعیف نشده بود .

وقتی همه دیدند که حتی بزرگترین رهبران ما ومحترمترین و محبوبترین مرد پنجاب باین‌شکل مورد تجاوز و خشونت واقع میشود خشم و کینه ونفرت سراسر کشورو مخصوصاً شمال هند را فراگرفت . آیاما تاآن اندازه ذلیل وحقیر بودیم که نمیتوانستیم ازحیثیت وشرف رهبران ممتاز خود هم دفاع کنیم !

این حمله به «لالاجی» و اقدام خشن نسبت باو اثر شدیدی داشت زیرا لالاجی از مدتها پیش بیمار بود واز ناراحتی قلب خود رنج میبرد . شایداگر بجای اوشخص جوان‌و سالمی میبود میتوانست ضربات « لاتی » پلیس را تحمل‌کند اما لالاجی دیگر نه جوان بود ونه نیرومند و چند هفته بعد درگذشت . ممکن است‌که اوواقعاً براثرضربات‌مستقیم «لاتی» نمرده باشد اما پزشکان اعلام داشتند وعقیده‌شان این‌بود که مرگ او براثرآن واقعه پیش‌آمده‌است. من‌هم شخصاً عقیده‌دارم‌که تأثیر روحی آن‌واقعه زیادبود و بمرگ او کمك کرده است زیرا لالاجی از این ماجرا بسیار خشمگین شد وبتلخی رنج میبرد . این‌هجوم را نه‌فقط توهینی نسبت بخودتلقی میکرد بلکه آنرا توهینی نسبت بتمام ملت میشمرد. درواقع هندهم این واقعه را بصورت یك توهین و تحقیر ملی‌تلقی کرد و مرگ «لالاجی» که درنظر مردم بشکل‌اجتناب ناپذیری بااین‌ماجرا مربوط میشد بیش‌ازآنکه آنهارا ماتمزده وسوگوارسازدایشانرا تحریك میکردوخشم‌و کینه‌شان رابرمیانگیخت .

---

۱ ـ لاتی یکنوع چماق بلندیست‌که دوسر آنهم آهن دارد وپلیس هند درزمان تسلط وحکومت‌انگلیسها آنرا برای زدن مردم وپراکنده ساختن اجتماعات عمومی بکار میبرد ـ م.

این موضوعیست که باید ارزش واقعی آنرا بدرستی دریافت تا بتوان حوادث بعدی و ماجرای «بهاگات‌سینگ[1]» راهم که بطورناگهانی درشمال هندشهرت ومحبوبیت‌فوق‌العاده بدست آورد درك کرد.

خیلی آسانست که اشخاص واعمال مختلف را محکوم سازیم بدون‌آنکه ریشه و علل وسرچشمه‌های اقداماتشان را کشف کنیم. اما این‌نوع قضاوت ومحکوم ساختن‌طبعاً عجولانه ونادرست‌خواهد بود. درمورد «بهاگات‌سینگ» هم‌باید درنظرداشت که‌اوپیش ازاین واقعه شهرت نداشت. شهرت ومحبوبیت بعدی اونیزفقط بعلت عملیات تروریستی‌و خشونت‌آمیزش‌نبود. ازقریب‌سی‌سال پیش باینطرف اغلب به‌تناسب‌موقعیت‌های مختلف، تروریسم در هند رواج پیدا میکرده است اما هرگز هیچ‌کس از عاملین ومجریان‌آن جز در نخستین سالهای تروریسم در بنگال، باین اندازهٔ شهرت نرسید و محبوبیت «بهاگات سینگ» را بدست نیاورد. این یك واقعیت غیرقابل انکار است که باید مورد توجه واقع شود.

یك‌موضوع مسلم دیگر اینست که تروریسم باوجود دورانهای طغیان ورواجی که درهندداشته است درآنزمان دیگرجذبه واعتبار خود را در میان جوانان هندی از دست داده‌بود. پانزده‌سال تبلیغ منظم دربارهٔ عدم‌خشونت، زمینهٔ فکری جوانان ما را تغییر داده بود. بطوریکه دیگر نسبت بتروریسم علاقه وشوقی نشان نمیدادند و حتی با آن مخالف بودند و آنرا وسیلهٔ درستی برای فعالیت‌های سیاسی نمیشمردند. حتی‌درطبقات پائین بورژوازی و روشنفکران پرورش نیافته هم که معمولا هوادار تروریسم میشوند تبلیغات کنگره برای عدم توسل بعملیات خشونت‌آمیز اثرگذاشته بود. عناصر فعال و بیحوصله‌ئی که افکار انقلابی داشتند وبه فعالیت‌های تروریستی فکرمیکردند اکنون می فهمیدند که انقلاب بوسیلهٔ تروریسم صورت نمیگیرد بلکه تروریسم وسیلهٔ نامناسبی است که حتی‌راه انقلاب واقعی راهم مسدود میسازد.

تروریسم درهند ودرهمه‌جا یك روش منسوخ وبیفایده است زیرا نه‌فقط فشارهای دولتی را افزایش میدهد و دولتها میتوانند آنرا درهم بشکنند بلکه اصولا حوادث جهانی هم بی‌ارزش بودن‌آنرا ثابت‌کرده است. تروریسم معمولا مظهر دوران کندی‌و ناپختگی نهضت‌های انقلابی در یك‌کشور است. اما این دوران همیشه موقتی و گذران است وهمراه‌آن تمایلات‌تروریستی هم‌ازمیان میرود. البته‌باید توجه‌داشت که ممکن‌است بخاطر بعضی علل‌محلی یا حالات روحی انفرادی اقدامات منفرد تروریستی بازهم ادامه

۱ ـ بهاگات سینگ ـ یك‌جوان پرشور واحساساتی پنجابی بودکه برای انتقام ازتوهینی‌که به «لالالجپت رای» شده‌بود بعملیات تروریستی دست برد وشهرت ومحبوبیت فراوان بدست آورد ـ م.

یا بدا ما بطور کلی دیگر در هیچ جا تروریسم را بعنوان یك روش درست مبارزه نمی‌پذیرند .

بدون تردید هندهم این دوران ناپختگی خود را گذرانده است و حتی اقدامات تروریستی اتفاقی هم بتدریج ازمیان خواهد رفت . بدیهی است که مفهوم این امر آن نیست که تمام مردم هند بکلی ازفکر توسل بزور و به‌عملیات خشن ومسلحانه صرف‌نظر کرده باشند . راست‌است که عدهٔ بسیارزیادی، دیگر بترورفردی عقیده ندارند اما شك نیست که اکنون‌درهند عدهٔزیادی‌هم‌هستند که فکر میکنند ممکن است زمانی برسد که لازم باشد برای آزاد ساختن کشور یکرشته عملیات و اقدامات متشکل وسازمان یافتهٔ مسلحانه و انقلابی بکاررود همانطور که در کشورهای دیگر نیز ازاین وسیله استفاده شده است . این‌مطلب‌اکنون یك‌نوع جنبهٔ علمی‌و آکادمیك پیدا کرده است که مورد بحث‌و گفتگوست وفقط زمان میتواند آنرا نفی کند اما البته این‌طرز تفکر انقلابی بهیچوجه با تروریسم وعملیات تروریستی انفرادی ارتباطی ندارد .

بدینقرار «بهاگات سینگ» نه‌بخاطر عملیات تروریستی خود بلکه از آنجهت که بنظر میرسید از توهینی که نسبت به لالاجی و بوسیلهٔ او نسبت بشرف ملی بعمل آمده است انتقام گرفت شهرت و محبوبیت پیدا کرد . او مظهر انتقام ملی‌شده بود . در واقع اصل عمل اوفراموش شد وفقط‌نام او بصورت یك مظهر انتقام در خاطرها باقی ماند . درمدت چند ماه در تمام شهرها ودهکده‌های پنجاب و تا اندازهٔ کمتری در سایر نواحی شمالی‌هند نام‌او با افتخار طنین‌انداز بود . درهمه‌جا سرودهای بسیار بنام اوو بافتخار او ساختند . بطوریکه حتی همین محبوبیت وشهرت فوق‌العادهٔ او نیز امری شگفت‌انگیز و تعجب‌آور شده بود .

« لالالجپت‌رای » کمی بعداز مضروب‌شدن خود در آن‌ماجرا ، درجلسهٔ کمیتهٔ کل کنگره که در دهلی‌تشکیل گردید شرکت جست . هنوزآثار زخمها و گوفتگی در بدنش باقی‌بود. وهنوزازعواقب‌آن ضربات رنج‌میبرد. این‌جلسه پس‌از « کنفرانس تمام‌احزاب» که در لکنهو تشکیل شده بود منعقد میشد . ودر آن مسئلهٔ استقلال بصورت‌های مختلف مطرح میگشت .

اکنون جزئیات موردبحث رافراموش کرده‌ام اما بخاطر دارم که درآن‌جلسه یك سخنرانی مفصلی ایراد کردم وضمن آن‌متذکرشدم که وقت آن فرا رسیده است که کنگره میان یك‌راه‌حل انقلابی که بتواندروضع سیاسی وروابط اجتماعی‌ما تغییراتی پیش‌آورد یا یك روش و هدف ملایم و اصلاح‌طلبانه یکی‌را برگزینند . خوداین سخنرانی اهمیت زیادی نداشت واگرلالاجی درکمیتهٔ مزبور بآن جواب نگفته بود وازآن انتقادنمیکرد

مسلماً آنرا فراموش کرده بودم . یکی از تذکرات وانتقادات او این بود که نباید ازحزب کارگر انگلستان که زمام حکومت برتانیا را بدست آورده بود هیچ انتظاری داشته باشیم . تا آنجا که مربوط بمن بود این تذکر هیچ ضرورتی نداشت زیرا من بهیچوجه هوادار رهبری حزب کارگر بریتانیا نبودم و امیدی به آن نداشتم. حتی برایم تعجب آور خواهد بود که حزب کارگر انگلیس ازمبارزات هند درراه آزادیش هواداری کند یا یك اقدام مؤثر ضد امپریالیستی بعمل آورد یا دست باقدامی بزند که به سوسیالیسم منتهی گردد.

هنگام بازگشت به لاهور «لالاجی» بازهم موضوع سخنرانی من در جلسهٔ کمیتهٔ کنگره را دنبال کرد و در روزنامهٔ هفتگی خود بنام « پیپل» (مردم) نوشتن یك سلسله مقاله را دراین باره آغاز کرد ، اما فقط نخستین مقاله‌اش انتشار یافت و پیش از انتشار دومین مقاله که بایددرهفتهٔ بعد منتشر میشد متأسفانه درگذشت . آن نخستین مقالهٔ ناتمام او که شاید آخرین نوشتهٔ منتشرشدهٔ لالاجی بود برایم هم جالب بود و هم با احساسات تأسف آمیز ودردآلودی آمیخته شد.

۲۵

چشیدن ضربات لاتی

تجاوز نسبت به «لالاجی» ومرگ اوسبب شد که تظاهرات برضد «کمیسیون سیمون» توسعه یابد. قرار بود که کمیسیون سیمون به «لکنهو» بیاید و کمیتهٔ محلی کنگره خودرا برای «پذیرائی» شایسته‌ئی! آماده‌میکرد. از چندین روزپیش چه برای تبلیغات وچه برای تمرین‌عمومی، دسته های بزرگ مردم‌حرکت میکردند ومیتینگ‌های وسیع وپرجمعیت تشکیل میشد. درآنوقت من‌هم به‌لکنهورفتم ودربعضی ازتظاهرات که همه در منتهای نظم وآرامش برگذار میشدشرکت جستم. ظاهراً موفقیت وانتظام این تظاهرات مقامات دولتی را بخشم می‌آورد و بزودی دستورهای پشت‌سرهم برای جلوگیری از تظاهرات دربعضی ازقسمتهای شهرصادرگردید وهرگونه تظاهری ممنوع‌شد. باین مناسبت بود که من‌تجربهٔ جدیدی‌آموختم وبدنم باضربات چماقهای‌پلیس که«لاتی» نامیده میشود آشنائی پیدا کرد.

ظاهراً بهانهٔ منع تظاهرات این بود که پلیس مدعی‌میشد حرکت دسته‌های تظاهرکنندگان مانع حرکت وسایط نقلیه میشود. برای رفع این بهانه، ما تصمیم گرفتیم که دسته ها ازخیابانهائی که رفت وآمد کمتردارند حرکت کنند و درگروههای کوچك که تصورمیکنم بیش ازشانزده نفر نمی‌شد بروند. بدیهی است که این عمل بازهم مخالف دستور پلیس میبود: زیرا شانزده نفرکه یك پرچم ملی را هم همراه داشتند یکدستهٔ تظاهرکننده حساب میشدند که‌حرکت‌آن ممنوع شده‌بود. یکروز خودم دررأس یکی از این گروههای شانزده نفری قرارگرفتم. یك‌گروه دیگرهم‌زیررهبری یکی‌ازهمکارانم بنام «گووبندبالب‌پانت» بافاصلهٔ‌زیادی‌بدنبال‌مامی‌آمد. گروه‌ماقریب‌دویست‌مترطی کرده بود. خیابان کاملاآزاد وخالی بود. ناگهان صدای پای اسب هائی راکه چهار نعل از ازعقب ما می‌تاختند شنیدیم. وقتی بعقب نگاه کردیم دیدیم بیست‌سی‌نفرپلیس های‌سوار

---

۱ - به حاشیهٔ صفحهٔ۲۵۳رجوع شود. م

باکمال سرعت بسمت مامی‌تازند . دریك‌چشم بهم‌زدن آنها بالای سرما رسیدند و براثر هجوم خشونت آمیزاسبهاشان دستهٔ کوچك شانزده نفری ما پراکنده شد . در این موقع سواران با ضربات چوب و شلاق و باتون بزدن داوطلبان ما پرداختند . افرادما بطور غریزی به پیاده روها و به مغازه‌های کنار خیابان پناه بردند . سوارها درحالی که آنها را میزدند وزیردست وپای اسبهای خودلگدکوب می کردند ایشانرا تامغازه‌ها هم‌دنبال کردند . من‌هم وقتی که دیدم اسبها بسوی ما حمله میبرند . ابتدا ازروی غریزه‌خواستم خودرا به پناهگاهی برسانم‌زیرا منتظرهٔ یأس‌انگیزی بود اما یك‌نوع‌احساس غریزی‌دیگر مرا تحریك کرد که درجای خود بمانم . در مقابل نخستین ضربات هجوم مقاومت کردم زیرا داوطلبانی که پشت سرمن بودند ازشدت آن‌کاسته بودند . ناگهان خودرا دروسط خیابان تنها دیدم. چندین متر دورترازمن پلیس ها درجهت مخالف حرکت‌ما، داوطلبان ما را میزدند . من‌هم خودبخود مستقیماً وباقدمهای آهسته بطرف پیاده رومیرفتم و سعی می کردم که هرچه بشود خود راکمتر درمعرض‌کتك قرار بدهم . اما ناگهان بجای خود ایستادم و بخود گفتم که گریختن شرم‌آوراست .

تمام این جریانات بیش از چند ثانیه طول نکشید اما بخوبی تمام این کشمکش درونی خود واین حالت هیجان خویش را که میخواستم فردی بیعرضه و بی‌غیرت معرفی نشوم بخاطر می‌آورم.مرزی که شهامت را از بی‌غیرتی‌جدامیسازد بهنگام‌آزمایش بخوبی مقاومت‌کرد و گرنه خیلی ممکن بود که ازآن بگذرم و به پرتگاه بی‌غیرتی‌سقوط‌کنم. هنوز بدرستی تصمیم‌خود رانگرفته‌بودم که دیدم یك پلیس سوارمستقیماً بطرف من‌می‌آید و«لاتی» بلند خودرا درهواتکان میدهد . باو گفتم : «پی‌کارتان بروید ! » وبنا برغریزهٔ طبیعی دفاع صورتم را برگرداندم ناگهان دوضربت شدید درپشت خود احساس‌کردم . حس‌کردم که براثر شدت ضربات سرم گیج رفت و بدنم با تمام عضلاتش متأثر گردید . اما باکمال تعجب ورضایت دیدم که همچنان برسرپا ایستاده‌ام . کمی بعد پلیس ها جمع شدند تا راه‌حرکت مارا درخیابان مسدود سازند . داوطلبان ماهم بنوبهٔ خود جمع‌شدند عده‌ئی از آنها سرشان شکافته بود وخون سروریشان را پوشانیده بود . دستهٔ عقبی «پانت» هم درحالی که آنهانیز مثل ماوضع رقت انگیزی داشتند بما ملحق گردید ماهمه باهم طبق اصول‌ساتیاگراها ومقاومت مسالمت‌آمیزدربرابر پلیس درخیابان بروی زمین نشستیم. قریب‌یکساعت درهمین حال ماندیم . شب فرارسید . درطرف مقابل‌ما عده‌ئی از مقامات عالیرتبهٔ پلیس باعجله جمع شده بودند ، در طرف ما هم دائماً بر تعداد جمعیت مردم که خبرتجاوزپلیس راشنیده بودند افزوده‌میشد . عاقبت‌تصمیم گرفته شد که بگذارند راهی راکه درپیش گرفته‌بودیم دنبال کنیم . ما بحرکت‌خود ادامه دادیم درحالیکه‌پلیس

های سوار نیز که ماراکتك زده بودند حالا بصورت یك‌نوع گارداحترام و پیشقراولان ما درپیشاپیش ماحرکت میکردند .

این ماجرا واقعهٔ کوچکی بود . اگرازآن بتفصیل وباجزئیات صحبت میکنم بخاطر تاثیریست که‌درمن داشت . درد بدنی من‌بزودی ازمیان رفت وجای خود را بیك شادمانی عظیم‌بخشید . فکراینکه من‌آنقدر قدرت داشتم که دررأس دستهٔ خودمان بمانم وضربات «لاتی» را تحمل کنم بمن شادی ونشاط فراوانی می‌بخشید . چیزیکه بیشتراسباب تعجبم میشد این بود که درتمام مدت حواسم جمع مانده بود و همچنان احساسات‌خود را تجزیه و تحلیل میکردم . این تمرین برایم بسیار مفید واقع شد زیرا روز بعدآزمایش‌دشواری درانتظارمان بود . درواقع آنروز بود که باید «کمیسیون سیمون» به لکنهو واردمیشد وباید تظاهر و نمایش اعتراضی ما هم انجام میگرفت .

پدرم‌آنوقت درالله‌آباد بود ونگران بودم که مبادا انتشار خبرکتك خوردن من‌در روزنامه ها تأثیر ناگواری دراوایجادکند . باین‌جهت همان شب باوتلفن‌کردم تا او را ازسلامتی خود مطمئن سازم وباو بگویم که جای نگرانی نیست . اما کوشش من‌بیفایده بود . پدرم بقدری ناراحت شد که نتوانست بخوابد و نیمه شب تصمیم گرفت به لکنهو بیاید وچون دیگرقطارراه‌آهن درآنساعت نبود بایك اتومبیل حرکت کرد . درراه یك بار اتوموبیلش پنچرشده بود و ساعت پنج صبح که پس‌ازطی قریب دویست وبیست کیلو متر راه به لکنهورسید ازفرط ناراحتی بکلی فرسوده شده بود .

درآن ساعت ماخود راآماده میکردیم که صفوف خود رابسوی ایستگاه راه‌آهن حرکت دهیم . حوادث روزقبل خیلی بیش از تبلیغات ما شهرلکنهورا بهیجان‌آورده و تکان داده‌بود . هنوزخورشید طلوع نکرده بودکه سیل انبوه مردم ازهمه طرف بسوی راه‌آهن‌حرکت‌کرد . درهمه جادسته‌های کوچك و بیشمار بچشم‌میخورد.قسمت‌اصلی تظاهر کنندگان که چندین هزارنفربودند باصفوف چهار نفری از محل دفاتر و مراکز کنگره حرکت‌کرده‌بودند . من‌هم بااین دسته همراه بودم . درنزدیکی ایستگاه راه‌آهن پلیس مارا متوقف‌ساخت. درمقابل ایستگاه یك میدان وسیع و باز بود که شکل مربع بزرگی راداشت که هرضلعش تقریباً هشتصد متر باشد . حالا که چندسالی ازآنزمان میگذردآن فضا درزیر ساختمان های ایستگاه جدید راه آهن گم شده است . دستهٔ ما دریك طرف میدان صف کشیده بود ودرهمانجا ماند حتی صفها سعی نداشتند برای خود راهی بجلو باز کنند وپیشتر بروند . پلیس پیاده وسوار وعده‌ئی ازنیروهای نظامی هم باتجهیزات‌کامل درآنجا جمع شده بودند . دراین ضمن انبوه مردمی که هواداران سادهٔ ما بودند بیشتر میشد وعدهٔ زیادی ازایشان ، دردسته های دونفری وسه نفری بفضای وسط میدان نفوذ

کردند ناگهان ملاحظه کردیم که از دور حرکت وهیاهوئی پدید گردید . دوسه صف سوار چهارنعل بسوی‌ما میتاختند ودرحالی‌که باشلاق و باچوبدستی‌های خود بگروههای کوچك مردمی‌که درآن فضای وسیع پراکنده بودند حمله میبردند میخواستند میدان‌را پاك وخالی کنند . اگر فکر رنج مردم سادهٔ بیچاره و بی‌دفاعی‌که بشکلی دردناك در زیردست و پای اسبها می غلطیدند نمی بود منظرهٔ تاخت وتاز سواران بسیار عالی و پرشکوه وتماشائی بود. پشت‌سرسواران عدهٔ بیشماری‌بخاك‌افتاده‌بودندکه بعضی‌هاحتی نمیتوانستند ازجای خود برخیزند وبعضی دیگر از شدت درد بخود می پیچیدند . میدان روی هم بصورت یك صحنهٔ جنگ در آمده بود . اما برای ما هیچ فرصت تماشا کردن یافکر کردن نبود زیراسوارها بالای سرمارسیده بودند وتقریباً بهمان صورت چهارنعل برروی نخستین‌صف‌های دستهٔعظیم ما تاختند . مابخوبی مقاومت‌کردیم ودرمقابل انبوه جمعیتی‌که‌تکان نمیخورد وعقب نمی‌نشست اسبها درآخرین لحظه درحالی‌که دست های خود را بهوا بلند میکردند وبالای سرما تکان میدادند متوقف شدند . بلافاصله ضربات چوب‌دستی وباتون و«لاتی»باریدن‌گرفت. پلیس پیاده وسوار متحداًحمله میبرد. رگبار وحشتناکی بود که همچون تگرگ برسرورروی ما می‌بارید . این‌بار هوشیاری وروشن بینی که شب قبل‌کاملا برایم محفوظ مانده بودنیزمرا رهانکرد. فقط میدانستم‌که وظیفه‌ام اینست‌که ازجای خود تکان نخورم ، سرم راخم نکنم وقدمی بعقب نروم . براثر ضربات پلیس تقریباً نیمه کورشده بودم. خشم فوق‌العاده‌ئی‌وجودم را فراگرفت ودلم میخواست که من‌هم حمله‌ببرم ودشمن بی‌شرم را درهم بکوبم

بخاطردارم‌که پیش خودحساب می‌کردم‌که‌پائین کشیدن‌افسرپلیس ازاسبش‌که در دو قدمی‌من ایستاده بود و براسب‌اوسوارشدن‌کاری بسیار ساده وآسان است . اماتربیت مداوم برای عدم خشونت وساتیاگراها ونیروی انضباط درمن غلبه‌کرد ودست ها م جز برای دفاع ازصورتم بالانرفت . ازطرفی بخوبی میدانستم‌که‌کوچك ترین تجاوز وعمل خشونت‌آمیزازطرف مابیك فاجعهٔ هولناك یعنی بشلیك پلیس وکشتاردسته جمعی‌دوستان ورفقای ما منتهی میشد .

بعدازچند دقیقه که بنظرما باندازهٔ چندقرن طول‌کشید جبههٔ مقاومت مسالمت‌آمیز ماآهسته وقدم بقدم بدون اینکه درهم بشکند عقب نشینی‌کرد . این عقب‌نشینی سبب شد که من‌تقریباً تنها ماندم وبیش‌ازپیش درمعرض حمله قرار گرفتم . ضربات ازنو باریدن گرفت وبعد ناگهان احساس‌کردم‌که پاهایم را ازپشت سربغل‌گرفتند ومرا اززمین‌بلند کردند وبرخلاف‌میل‌خودم بعقب کشیدند. چندتن از دوستان وهمکاران جوانم‌که متوجه شده بودند پلیس مخصوصاً مرا هدف حملات خود قرار داده و ممکنست زنده نگذارد

تصمیم گرفتند که با آن ترتیب عجیب بکمك من بیایند و مرا از مهلکه نجات دهند .

دستهٔ ما صفوف خود را دوباره در فاصلهٔ سی متر عقب تر از موضع اولیمان ترتیب داد. نیروهای پلیس هم دورتر از ما صف کشیدند. ما در این حال بودیم که خبر رسید علت اصلی تمام این گرفتاریها و رنجها یعنی اعضای «کمیسیون سیمون» از ترس مردم قریب یك کیلومتر دورتر از ایستگاه راه آهن ، از قطار پیاده شده و مخفیانه بشهر رفته اند . باوجود این بازهم از اظهار نفرت وخشم مردم مصون نماندند ودرخیابانها همه جا مردم با پرچمهای سیاه که نشانهٔ نفرت بود و با فریادهای تنفرآمیز از ایشان استقبال کردند . کمی بعد دستهٔ نمایش دهندگان ما نیز به دفاتر ومراکز کنگره بازگشت و بعد هم پراکنده شد . من بدیدن پدرم رفتم که در کمال اضطراب درانتظارمان بود .

وقتی تب پرهیجان وقایع گذشت احساس کردم که ازدردبی تاب شده‌ام وفوق العاده خسته وفرسوده هستم . همه‌جای تنم از لکه‌های سیاه و کبود و آثار کوفتگی پوشیده شده بود وتمام بدنم درد میکرد . خوشبختانه ضربت مؤثر وخطرناکی بمن وارد نشده بود . بسیاری از رفقایم شانس خیلی کمتری آورده بودند. «گوویند بالب پانت» که در کنار من ایستاده بودوقدش درحدود یك متر و نود سانتیمتر است هدف مناسبتری برای ضربات شد و آنروز چنان مجروح گردید که از شدت دردهای شدید بسختی رنج میبرد و تا مدتها نمی توانست برسر پا بایستد و به زندگی فعال خود بپردازد . ازاین ماجرا با غرور بیشتری خارج شدم وفکر اینکه مقاومت جسمانیم زیاد است مرا از خودم بسیار راضی میساخت . اما خاطره‌ئی که درتمام زندگیم باقی خواهد ماند وخیلی بیشتر ازضرباتی که تحمل کردم درمن اثر گذاشت قیافهٔ مخوف وغضبناك وغیرانسانی پلیسها و مخصوصاً افسرانی بود که بما حمله میکردند : بیشتر گروههای انگلیسی بودند که با درندگی وخشونت بما که آرام ایستاده وحتی ازخود دفاع نمیکردیم حمله میبردند . زیردستان هندی آنها خود را خیلی معتدل تر نشان میدادند . هم اکنون چهره‌های پر کینه ، تشنه بخون وتقریباً جنون آمیز ایشان را که کوچکترین نشانه‌ئی از شفقت وانسانیت در آنها وجود نداشت در نظر میآورم!.. ممکن است که کینه و نفرت درصورتهای ماهم منعکس بوده است . زیرا مقاومت منفی و مسالمت آمیز ما مسلماً مفهومش این نبود که دلهامان از عشق وعلاقه نسبت بدشمنان بیرحم و شفقتمان لبریز است ومسلماً قیافه‌های ماهم احساسات مهرآمیزی نسبت بآنها را منعکس نمیساخت !

بااینهمه درواقع ما باهم اختلافی نداشتیم. هیچ شکایت و نزاع خصوصی یا یك ذره سوء نیت متقابل درمیان ما وجود نداشت. ما درآنوقت مظهر نیروهای شگرفی بودیم که مارا باین سو وآنسو میکشاند و برروح وقلب ما چیره میشد و تمایلات وآرزوها را درما بیدار

میساخت وما را بصورت غلامان چشم بسته بکار میبرد . ما کورکورانه مبارزه میکردیم بدون آنکه بدانیم واقعاً کجا میرویم . آتش اقدام و میل بفعالیت درما زبانه میکشید و مارا درخود میگرفت اما همینکه عمل واقدام بپایان میرسید فوراً این سؤال پیش میآمد که آیا این کارها برای چه منظور ودرراه چه هدفی است ؟ آری ، درراه چه هدفی ؟

۲۶

کنگره سندیکاها

در آن سال ۱۹۲۸ توجه سیاسی کشور بکار «کمیسیون سیمون» و «کنفرانس تمام احزاب» معطوف بود، اما علاقه و فعالیت‌های شخص من در جهت دیگری متمرکز شده بود. با سمت دبیر کلی کنگره که بعهده‌ام بود میخواستم سازمان و تشکیلات کنگره را تقویت کنم ومخصوصاً علاقمند بودم که توجه‌عمومی را بضرورت تغییرات اجتماعی‌واقتصادی متوجه سازم.

همچنین میخواستم موفقیتی را که دردوران اجلاسیهٔ کنگره در «مدرس» در مورد مسئلهٔ استقلال بدست آمده بود تثبیت کنم. مخصوصاً که تمایلات «کنفرانس تمام‌احزاب» میخواست ما را بعقب بکشاند. با این منظورها بمسافرت‌های زیاد پرداختم. درهمه جا سخنرانیهای مهمی ترتیب میدادم و با همه حرف میزدم. درسال ۱۹۲۸ درچهار کنفرانس ایالتی درپنجاب، مالاباردر جنوب هند، دهلی و ولایات متحده و همچنین در بسیاری از کنگره‌ها و کنفرانسهای جامعه‌های جوانان ودانشجویان از بنگال تا بمبئی ریاست بمن واگذارشد. بعلاوه بازدیدهای موقتی واتفاقی هم ازمناطق روستائی ومراکزصنعتی بعمل میآوردم. زمینهٔ کلی صحبت‌های من در همه جا یکسان بود و بتناسب موقعیت‌های محلی و نوع مردمیکه طرف خطابم واقع میشدند کمابیش درآنها تغییراتی میدادم.

درهمه‌جا موضوع‌استقلال سیاسی‌وآزادی‌های اجتماعی‌را مطرح میساختم ومتذکر میشدم که بوسیلهٔ اولی میتوان دومی را هم بدست آورد. نظرم این بود که افکار و ایدئولوژی سوسیالیستی را بخصوص درمیان هواداران واعضای کنگره وطبقات تحصیل کرده انتشاردهم. زیرا این عناصر که در واقع ستون فقرات نهضت ملی ما بودند هنوز افکارشان پرورش زیاد نیافته بود وازحدود تمایلات‌محدود ناسیونالیستی‌تجاوز نمیکرد آنها اغلب دربارهٔ دورانهای پرافتخار گذشته‌صحبت میکردند. بنظر آنها عقب ماندگی شرم‌آورمادی ومعنوی کشورفقط بعلت تسلط‌خارجی بوجود آمده بودورنجهاو ناملایمات

زندگی مردم ، توهین وشرم تسلط خارجی برما و بالاخره غرور و شرف ملی ما ایجاب میکرد که آزاد ومستقل باشیم. لازم بود که درراه مادروطن فداکاری کنیم وقربانی بدهیم اینها موضوعاتی بود که در قلب هر هندی طنین میافکند . تمایلات ناسیونالیستی من هم، هرچند که هرگز کورکورانه روزگاران قدیم هندیاجاهای دیگرراستایش نکرده‌ام، با این حرفها هماوازمیشد و بهیجان میآمد اما این قبیل سخنان هر قدر هم که ارزش واقعیشان باقی بماند بتدریج سائیده ومبتذل میشدند و تکرار دائمی آنها مانع آن میشد که سایر جهات حیاتی مبارزهٔ ما مورد توجه واقع گردد. این قبیل اظهارات فقط برای برانگیختن هیجانات مفید بود اما بتوسعه و رشد افکار کمك نمیکرد .

من از پیشآهنگان و پیشروان سوسیالیسم درهند نبوده‌ام بلکه من یکی از دنباله‌روان آن میباشم ودرجائیکه دیگران راههای روشنی بوجود آورده بودند من بادشواری وقدم بقدم پیش میرفتم. نهضت سندیکائی هند از نظر ایدئولوژیك، سوسیالیستی بود. اکثر جامعه‌های جوانان هند نیز چنین بوده‌اند.

وقتیکه در دسامبر سال ۱۹۲۷ من از اروپا بهند برگشتم یك نوع تمایلات مبهم سوسیالیستی درمحیط هندوستان بوجود آمده بود واحساس میشد . حتی پیش از آن هم یك عده سوسیالیست‌های منفرد وجود داشتند . بسیاری از آنان روش تخیلی داشتند اما نظریات وتئوریهای مارکسیستی بطورروزافزونی در آنها نفوذ مییافت وحتی چند نفری هم بودند که خود را صددرصد مارکسیست میدانستند . این تمایلات درهند هم مانند اروپا و آمریکا براثر پیشرفتها وترقیات اتحاد شوروی ومخصوصاً برنامهٔ پنجسالهٔ آن کشور قوت می‌یافت .

اگر من بعنوان یك سوسیالیست فعال اهمیتی بدست آوردم از آنرو بود که اتفاقاً یکی از اعضای مشهور کنگره بودم ودر کارهای کنگره هم مقام مهمی را بعهده داشتم. از طرفی عدهٔ زیادی از شخصیت‌های مهم کنگره نیز بتدریج افکارشان باین سمت متمایل میگشت. این موضوع مخصوصاً در کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده مشخص بود. دراین کمیته ما حتی در اوایل سال ۱۹۲٦ سعی میکردیم یك برنامهٔ ملایم سوسیالیستی تهیه کنیم . استان ما یکی از مناطق « زمینداران » و « تعلقه‌داران » ومالکین بزرگ است و نخستین مسئله‌ئی که در مقابل ما قرارداشت موضوع «زمین» بود. مادر آنوقت اعلام کردیم که طرز مالکیت وسیستم ارضی موجود باید ازمیان برود ومیان دولت ودهقانان نباید هیچ واسطه‌ئی وجود داشته باشد . البته ما باید با کمال احتیاط حرکت میکردیم زیرا ما درمحیطی فعالیت داشتیم که تا آنوقت باچنین افکاری آشنا نشده بود.

در سال ۱۹۲۹ ، کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده یك قدم دیگر هم پیش داشت و

طرح یك توصیه نامه را برای کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند تهیه و پیشنهاد کرد که کاملا جنبهٔ سوسیالیستی داشت . این کمیته هم درجلسه‌ئی که در تابستان ۱۹۲۹ در بمبئی تشکیل گردید مقدمهٔ قطعنامه را تصویب کرد و بدین ترتیب اصول سوسیالیستی را در کلیات قطعنامهٔ مزبور پذیرفت و توجه بجزئیات برنامه‌ئی که از طرف کمیتهٔ ولایات متحده پیشنهاد شده بود ببعد موکول گردید .

اکنون (۱۹۳٤) ظاهراً بسیاری اشخاص آن قطعنامهٔ کمیتهٔ ایالتی ولایات متحده و کمیتهٔ کنگره را ازیاد برده‌اند وتصورمیکنند که هدفهای سوسیالیستی بطور ناگهانی در سالهای اخیر در کنگره مطرح شده است . البته راست است که کمیتهٔ کنگره هم این قطعنامه را بدون آنکه دربارهٔ آن زیاد بیندیشد تصویب کرد واحتمال دارد که بسیاری از اعضایش بدرستی نمیدانستند که با تصویب آن چه میکنند .

همچنین ، شعبهٔ «جامعهٔ هواداران استقلال»[1] درولایات متحده ـ که اصولا شامل تمام اعضای فعال کنگره درآن ایالت هم میشد ـ بطورنمایانی هوادار سوسیالیسم بود و تا ـ اندازه‌ئی درین راه ازدیگران پیشترمیرفت زیرا کمیتهٔ ایالتی کنگره که ازعناصرمختلف ومختلط تشکیل شده بود نمیتوانست تا آن اندازه در تمایلات سوسیالیستی جلو برود . اصولا یکی ازهدفهای «جامعهٔ استقلال» بدست آوردن آزادیهای اجتماعی بود. وقتیکه این جامعه را تأسیس میکردیم امیدوار بودیم آنرا بصورت تشکیلات نیرومندی‌درسراسر کشوردر آوریم تا بتبلیغات دامنه‌داری دربارهٔ استقلال و سوسیالیسم بپردازد . متأسفانه برخلاف آرزوی من «جامعهٔ استقلال» جزدرولایات متحده توسعهٔ زیادی نیافت . این‌امر ازآنجهت نبود که درسایر نواحی کشوراز آن هواداری نمی کردند . بلکه یك علتش این بود که بیشترفعالین این «جامعه» همان شخصیت‌های‌فعال در کنگره بودند وچون کنگره لااقل بطورظاهری هم که بود هدف استقلال‌را برای نهضت ملی پذیرفته بود میتوانستند کارخود را بنام کنگره دنبال کنند. دلیل دیگرش این بود که بعضی ازمؤسسین این‌جامعه جداً آنرا یك سازمان‌جداگانه که‌شایستگی‌فعالیت وتوسعه را داشته باشد تلقی نمیکردند بلکه آنرا بصورت یك وسیلهٔ اعمال فشاربردستگاه اجرائی کنگره ، درموقع انتخابات کمیتهٔ عامله حساب میکردند . بدین ترتیب جامعهٔ استقلال ضعیف شد و کنگره هم که جنبهٔ فعال‌تر و مثبت‌تری پیدا کرد ، عناصر فعال را بیشتر مجذوب خود ساخت و در خود نگاهداشت . بالاخره با فرا رسیدن دوران مبارزهٔ « نافرمانی عمومی»[2] در سال ۱۹۳۰ «جامعهٔ هواداران‌استقلال» در کنگره‌تحلیل‌رفت ودورانش‌بپایان رسید.

درنیمهٔ دوم سال ۱۹۲۸وتمامی سال۱۹۲۹ همواره صحبت بازداشت قریب‌الوقوع

---

۱ ـ به اواخرمتن صفحه ۲۵۱ رجوع شود ـ م

۲ ـــ در فصل ۲۹ که خواهد آمد این موضوع مفصل بیان شده است ـ م

من در میان بود . هیچ وقت نمی‌دانستم که در پشت این شایعات مطبوعات و زمزمه‌های دوستان متعددی که ظاهراً اطلاعاتی داشتند تا چه اندازه حقیقت وجود داشت اما نتیجه‌اش برایم این بود که یك حالت عدم ثبات در من پیدا شده بود. دائماً درحال انتظار رسیدن این واقعه بسرمیبردم . ازطرفی نسبت باین موضوع بکلی بی اعتنا ولاقید بودم . بخوبی میدانستم که آینده بهرصورتی که باشد در هر حال نمی‌تواند برایم یك زندگی مرفه و آسوده و آرام همراه داشته باشد . بنابرین هرچه زودتر با فکر تغییر وضع ناگهانی و رفتن بزندان مأنوس میشدم برایم بهترمیبود . تصورمیکنم رویهمرفته در این باره توفیق زیادی بدست آوردم . حتی افرادخانواده واطرافیانم نیز کم کم با این فکر مأنوس شدند اما خیلی دیرتر و دشوارتر از من .

خلاصه از آنپس هر دفعه که برای توقیفم آمدند من چنان گشاده روئی و آمادگی نشان میدادم که انگار جز این انتظاری نداشتم . ازاین گذشته این شایعات و زمزمه‌هائی که دربارهٔ توقیفم رواج داشت مجموعاً یك ثمر نیك هم ببار میآورد . زیرا به زندگی روزانه‌ام نمك وجذبه‌ئی می‌بخشید . هر روز آزادی برایم نعمتی گرانبها بود و یك روز بازیافتی حساب میشد .

درواقع درسالهای ۱۹۲۸ و۱۹۲۹ هنوزفرصت استفاده ازآزادی برایم باقی‌ماند وبازداشتم بالاخره در آوریل ۱۹۳۰ صورت گرفت واز آنوقت دیگر دورانهای کوتاه زندگی درخارج اززندان برایم حالتی مبهم وباورنکردنی داشته است . هروقت که به‌خانهٔ خود بازمیگشتم همچون بیگانه‌ئی بودم که برای ملاقاتی کوتاه آمده باشد. حرکاتم با عدم ثبات واعتماد همراه بود زیرا هرگز نمیدانستم درچه وضعی هستم وفردا چه حالی خواهم داشت وهمیشه درانتظار آن بودم که دوباره بزندان برگردم .

سال ۱۹۲۸ بپایان میرسید . درضمن دوران انعقاد سالیانهٔ کنگره هم نزدیك‌میشد که قرار بود درکلکته تشکیل شود و پدرم هم ریاست آنرا بعهده بگیرد . او از فکر «کنفرانس تمام احزاب» وموضوع «گزارش» خود سرشاربود واشتیاق داشت آنرا در کنگره بتصویب برساند . ضمناً خوب میدانست که من بهیچوجه با این گزارش موافق نیستم زیرا نمیتوانستم در بارهٔ موضوع استقلال به هیچگونه سازشی تن در دهم و قدمی پائین‌تر بگذارم . بهمین جهت بسیارخشمگین وناراحت بود . ما با هم در این‌باره زیاد حرف نمیزدیم اماکاملا احساس میشد که میان ما یك اختلاف شدید فکری وجود دارد که هریك ازمارا براهی میکشد . ماپیش از آن هم با یکدیگر اختلاف فکری زیاد داشتیم . اختلافات شدید حیاتی مارا در دو اردوی سیاسی مختلف قرار میداد . اما تصور نمیکنم

که درهیچ موردی اختلافات‌ما باین مرحله و باین شدت رسیده باشد . ما هردوازاینوضع متأسف بودیم .

درکنگرهٔ کلکته کار باینجا کشید که پدرم اعلام داشت که اگر درکنگره موفقیت نداشته باشد-یعنی اگردربارهٔ گزارش‌مربوط بکار«کنفرانس تمام احزاب» اکثریت‌کامل بدست نیاورد ــ ازریاست کنگره کناره خواهدگرفت . این روش کاملا منطقی و موافق اصول واساسنامه بود اما این اصرار پدرم حتی مخالفینش را هم بحیرت می‌انداخت زیرا میل نداشتند که‌کاررا تا این مرحله بکشانند . اغلب درکنگره یا درسایراجتماعات‌ما این تمایل دیده میشود که اشخاصی بانتقاد و اعتراض نسبت بکارها میپردازند اما خودشان حاضر نیستند هیچگونه مسئولیتی راقبول کنند . همیشه امیدوار بوده‌ایم که انتقاد سبب خواهد شد که حریف روش خود را موافق دلخواه‌ما سازد بدون آنکه بارهدایت کشتی بردوش ما بیفتد . همانطور که دردولت کنونی هند دیده میشود راه انتقاد بروی ما باز است (البته انتقاد بدون عمل) بدون‌آنکه مسؤلیت بما واگذارشود ودرنتیجه یك‌دستگاه اجرائی غیرقابل تبدیل وغیرمسؤل هم برسرکاراست . بدیهی است که دراین صورت‌انتقاد بصورت یك‌انتقاد منفی درمیآید. درچنین وضعی برای اینکه انتقادمنفی مؤثرواقع‌شود باید درپشت‌سرآن لااقل‌یك آمادگی‌روحی وتدارك لازم‌هم‌وجود داشته‌باشد که‌دراولین‌فرصت مناسب بتواند مسؤلیت رادرهرمورد ودرهردستگاه دولتی‌چه‌نظامی وچه غیرنظامی ، چه دربارهٔ اموردا‌خلی وچه‌دربارهٔ امورخارجی عهده‌دار گردد. درخواست کنترول و بازرسی کردن‌محدودو بدون‌مسؤلیت بدان‌صورت که‌لیبرال‌هادرمورداردش‌عمل کردندمفهومش‌فقط اعتراف بعدم‌قابلیت‌خود برای دردست گرفتن‌زمام‌اموروازبین‌بردن‌ارزش‌انتقاد میباشد. این نوع انتقاد واعتراض کردن ودر عین حال از قبول عواقب آن شانه خالی کردن اغلب در کسانی که از گاندی‌جی انتقاد میکردند دیده میشد . درکنگره عدهٔ زیادی بودند که با بسیاری ازفعالیت‌های گاندی‌جی موافق نبودند و بشدت ازآنها انتقاد میکردنداما آماده نبودند که اورا بکناره گیری از کنگره وادارسازند . این وضع قابل درك وفهم است‌اما درست وصحیح نیست ودرحریف اثر نمی‌بخشد .

درکنگرهٔ کلکته چنین‌وضعی پیش آمد.دوگروه مخالف مدتی با هم گفتگو کردند وعاقبت‌اعلام داشتند که باهم توافق وسازش کرده‌اند اما بعداً باز کشمکش ادامه یافت. در واقع یك حالت ابهام وپیچیدگی پیش‌آمد که درآن جنبه‌های مثبت بسیار کم‌بود.قطعنامهٔ نهائی کنگره که عاقبت بتصویب رسیدگزارش کنفرانس تمام احزاب را قبول و تأیید میکرد منتها درضمن آن گنجانیده شده بود که اگر دولت بریتانیا با این طرح قانون اساسی که پیشنهاد میشود در ظرف مدت یك سال موافقت نکند کنگره باصل درخواست

استقلال تام و تمام بازخواهد گشت . بدین ترتیب یك سال مهلت تعیین گردید و ضمناً یك اولتیماتوم مؤدبانه هم داده شد. بدون تردید این قطعنامه نسبت باصل درخواست استقلال کامل کم ارزش شده بود. زیرا گزارش کنفرانس تمام احزاب حتی یك «اساسنامه دومینیونی» کامل را هم برای هند درخواست و پیشنهاد نمیکرد . با اینهمه شاید شرط عقل هم همین بود وگرنه چه بسا کار بیك انشعاب و جدائی می کشید که هیچ کس برای آن آمادگی نداشت .

باین شکل کنگره توانست اتحاد خود را برای مبارزهٔ عظیمی که در سال ۱۹۳۰ آغاز گشت حفظ کند . بخوبی روشن بود که دولت بریتانیا درمدت یك سال طرح قانون اساسی را که کنفرانس تمام احزاب و کنگره پیشنهاد کرده بود نخواهد پذیرفت . بنابرین مبارزه و تصادم اجتناب ناپذیر بود و در آن وضعی که کشور داشت یك چنین مبارزه‌ئی نمیتوانست جزدرتحت رهبری گاندی‌جی مؤثرواقع شود .

من در جلسهٔ علنی کنگره با آن قطعنامه ، تااندازه‌ئی برخلاف میل‌خودم، مخالفت کردم با وجود این بازهم بعنوان دبیرکل انتخاب شدم . هرچه درکنگره پیش می آمدمن بازهم درمقام دبیرکلی باقی میماندم و بنظر میرسید که وضع من در کنگره مانند موقعیت «ویکر»معروف«بری»[۱] شده بود. هرچند که‌رئیس تازه‌ئی بر کرسی ریاست کنگره‌می نشست درهرحال من دبیر کنگره ومسئول سازمان وتشکیلات آن بودم .

چند روز پیش ازآغازاین دوران اجلاسیهٔ کنگره درکلکته ، «کنگرهٔ سندیکا های سراسرهند» هم در«جهاریا» مرکزمنطقهٔ معادن ذغال تشکیل شد . دردوروزاول‌تشکیل این کنگره من هم شرکت داشتم اما بعد ناچار بودم‌که بسوی کلکته حرکت کنم . هر چند که فعالیت من درمیان‌دهقانان واخیراً درمیان‌کارگران‌برایم محبوبیتی درمیان‌توده‌ها بوجود آورده‌بود اما درواقع اولین‌بار بود که‌من دریك کنگرهٔ سندیکاها شرکت‌میکردم و بدینقرار نسبت بآن‌بیگانه بودم.

درآن کنگره هم بطوریکه دیدم همان مبارزهٔ دائمی وجود داشت که در یکطرف آن هواداران اعتدالی اصلاحات تدریجی اقتصادی قرار داشتند و در طرف دیگرعناصر مترقی و انقلابی. مباحثات اصلی دربارهٔ مسئله پیوستن و الحاق به «بین‌الملل دوم» یا «بین‌الملل سوم»[۲]وپیوستن به«جامعهٔ ضدامپریالیسم»[۳]و«اتحادیهٔ هواداران صلح‌جهانی»

---

۱ - بری Bury یکی از شهرهای انگلستان است و «ویکر» مقام معاون و نایب اسقف بزرگ میباشد . «ویکر» شهر وکلیسای «بری» مقام ثابتی است که عهده‌دار سازمان مذهبی انگلستان است . م

۲ - به حاشیه صفحهٔ ۲٤۰ رجوع شود - م

۳ ـ به متن صفحهٔ ۲۳۹ رجوع شود - م

ودر بارهٔ مسئلهٔ شرکت احتمالی در سازمان «دفتر بین‌المللی کار» در ژنو جریان داشت.

مهمترین چیزی که در کنگرهٔ سندیکاها بنظر میرسید شکاف عمیقی بود که دوجناح سندیکاها را از هم جدا میساخت. در یکطرف سندیکالیستهای قدیمی و اعتدالیها قرار داشتند که از دخالت دادن سیاست در اتحادیه‌ها اجتناب داشتند و اعتقادشان این بود که سندیکاها باید منحصراً بفعالیت کارگری بپردازند آنهم با کمال احتیاط و باید هدف خود را بهبودی تدریجی زندگی پرولتاریا قرار دهند. رئیس این گروه «ن. م. یوشی» بود که بارها بعنوان نمایندهٔ کارگران در کنفرانس‌های سازمان بین‌المللی کار در ژنو حضور یافته بود. درطرف مقابل هم رادیکالها بودند که علناً نظرهای انقلابی داشتند وازفعالیت سیاسی برای کارگران وسندیکاها هواداری میکردند. این دسته تحت نفوذ افکار عناصر کمونیست یا هوادار کمونیسم بودند بدون اینکه کمونیستها زمام امور کنترل آنهارا دردست خود داشته باشند. سندیکاهای صنایع بافندگی بمبئی زیر نفوذ این دسته بود ودر تحت رهبری ایشان اعتصاب بزرگ کارگران بافندگی بمبئی صورت گرفت که موفقیتهائی هم بدست آورد. این سندیکای تازه و نیرومند که از کارگران صنایع بافندگی در بمبئی تشکیل شده بود اتحادیهٔ «گیرنی کامکار» نامیده میشد و موقعیت کارگران بمبئی را زیر تسلط خود داشت. اتحادیهٔ دیگری که زیر نفوذ عناصر مترقی قرار داشت اتحادیهٔ کارگران راه‌آهن هند بود.

از زمان پیدایش نهضت کارگری هند همواره سازمان اجرائی و دبیرخانهٔ نهضت در دست «یوشی» وهمکارانش بود ویوشی مسئول سازمان دادن نهضت شناخته میشد. گروه رادیکالهای مترقی باوجود آنکه درمیان کارگران نفوذ وقدرت وهوادار بیشتر داشتند کمتر در سیاست و تصمیمات دستگاه رهبری تأثیر میگذاشتند. این وضع ناگواری بود که در واقع حقیقت نهضت کارگری هند را هم منعکس نمی‌ساخت. نتیجه این شده بود که یك دودستگی در داخل سندیکاها بوجود آمده بود و رادیکالها و عناصر مترقی هم تمایل شدیدی داشتند که در کنگرهٔ سندیکاها قدرت را بدست آورند. امادر عین حال هم نمیخواستند مبارزه را بجائی برسانند که به انشعاب وجدائی منتهی شود.

نهضت کارگری در هند هنوز بسیار جوان وضعیف بود وتا اندازهٔ زیادی تحت رهبری کسانی بود که خودشان کارگر نبودند. در چنین مواردی اغلب برای عناصر خارجی که در سندیکاها نفوذ می‌یابند این میل بوجود می آید که کارگران وسندیکاها را بنفع خود مورد استفاده قرار دهند. در کنگرهٔ سندیکاهای هند ودر اتحادیه‌های کارگران ما نیز چنین وضعی وجود داشت. با وجود این باید گفت که «ن. م. یوشی» بر اثر سالها کار، خود را یك سندیکالیست واقعی و بدون عیب نشان داده بود وحتی کسانیکه او را از لحاظ سیاسی اعتدالی وعقب مانده میشمردند خدمات اورا به نهضت کارگری هند قبول

داشتند. البته این‌حرف را در مورد چند تن دیگر از رهبران اعتدالی یا مترقی‌کارگران هم میتوان گفت.

در «جهاریا» علاقهٔ من بیشتر متوجه عناصر مترقی‌تر بود اما من یك تازه رسیده بودم ودر میان این مبارزات داخلی کنگرهٔ سندیکاها گیج میشدم. بهمین جهت تصمیم گرفتم که خود را از آن بر کنار نگاه دارم. پس از عزیمت من بسوی کلکته کنگرهٔ سندیکاها به انتخابات سالیانهٔ خود پرداخت وبعداً اطلاع یافتم که مرا بسمت ریاست‌سال انتخاب کرده‌اند. «اعتدالیها» مرا نامزدریاست کرده بودند وظاهراً حساب میکردند که نام من خواهد توانست نامزد دستهٔ مقابل راکه یك کارگر واقعی راه آهن بود شکست دهد. اگر من در روز انتخابات درآنجا میبودم مسلماً نامزدی خود را بنفع آن کارگر واقعی پس میگرفتم. در نظر من‌کاملا بیموردونادرست بود که‌یك تازه وارد وغیرکارگر بطورناگهانی در مقام ریاست سندیکاهاقرارگیرد.خود این امر نشانهٔ نمایانی از جوانی فوق‌العاده وضعف نهضت‌کارگری هند بود.

درسال۱۹۲۸مبارزات شدیدکارگری واعتصابات‌متعددصورت گرفت. این‌مجاهدات در سال ۱۹۲۹ هم ادامه یافت. کارگران صنایع بافندگی بمبئی که فقر وبیچارگی آنها را بمبارزات شدید وفعال میکشاند در رأس این هیجانات قرارگرفتند. در کارخانه‌های کنف بنگال اعتصاب عظیمی صورت گرفت.اعتصابات دیگری در قسمت صنایع فلزسازی در «جمشیدپور» و تصور میکنم در راه‌آهنها روی داد. مبارزهٔ شدید و دامنه داری که ماهها شجاعانه ادامه یافت درکارخانهٔحلبی سازی در «جمشید پور» آغاز گردید. در این اعتصاب باوجودابراز علاقه و همدردی فراوان مردم کارگران اعتصابی از طرف کمپانی نیرومند آنجاکه با شرکت انگلیسی نفت برمه مربوط بود شکست خوردند.

رویهمرفته آن دوسال از اغتشاشات صنایع سرشار بود وزندگی‌کارگران نیز رو بخرابی نهاد. سالهای بعد از جنگ برای صنایع هند سالهای پر رونقی بود ومنافع هنگفت و سرسام‌آوری بدست می آمد. در مدت پنج شش سال سود تقسیم شده میان صاحبان صنایع پنبه و کنف درهرسال به‌صد در صد وبعضی اوقات به۱۵۰ درصد میرسید. تمام این منافع‌هنگفت بجیب صاحبان‌سرمایه وسهامداران میرفت وزندگی‌کارگران‌بهمان وضع سابق باقی‌بود. اندك اضافه دستمزدی که به‌کارگران پرداخت میشد در مقابل بالا رفتن قیمتها بی‌اثر میشد. درآنروزها که‌میلیونها ثروت بدون دردسر فراهم میشداکثریت عظیم‌کارگران در بدترین وضعی بزندگی دشوار خود در کلبه‌های‌تاریك‌ادامه میدادندو حتی زنانشان مجبور بودند در منزل پارچه ببافند تا برای خود لباس تهیه کنند. دربمبئی اوضاع‌کارگران بسیاربد بود اما شایدوضع‌کارگران صنایع‌کنف دربنگال که درمسافت

یك ساعت راه باکاخهای با شکوه کلکته زندگی میکردند از آنها هم بدتر بود. زنان نیمه عریان آشفته حال وژولیده موی برای بدست آوردن دستمزد ناچیزی کار میکردند تا ثروت هنگفتی همچون یك شط پهناور به جیب صاحبان سرمایه های شهرهای انگلیسی «گلاسکو» و«دندی» وچند تن از سرمایه‌داران هند بریزد.

در سالهای رونق هرچند زندگی کارگران بهمان صورت سابق باقی بود و سود ناچیزی بدست میآوردند برای صاحبان صنایع وضع بسیار خوب بود اما وقتی که دوران رونق گذشت ودیگر سودهای فراوان به‌آسانی بدست نمیآمد البته بار فشار بدوش کارگران افتاد. صاحبان سرمایه منافع گذشتهٔ خودرا فراموش کردند زیرا همه رامصرف کرده بودند. حالا اگرسودی هم حاصل میشد کافی نبود. پس چگونه ممکن بود چرخ صنایع بچرخد؟ بدین ترتیب اغتشاشات صنعتی وهیجانهای کارگری واعتصابات عظیم در بمبئی بوجود آمد که همه کس راتحت تأثیر میگذاشت. هم کارفرمایان را بوحشت می‌انداخت هم دولت‌را. نهضت کارگری آگاهی طبقاتی پیدا کرده بودوهم‌از نظر ایدئولوژیك وهم از نظر سازمانی مبارزتر وخطرناك‌ترشده بود. وضع سیاسی نیز بسرعت تحول مییافت وهرچند این‌دوجریان ازهم جدا بودند وبا یکدیگر ارتباطی نداشتند اما تا اندازه‌ئی بموازات هم حرکت میکردند. در نتیجه دولت نمیتوانست زیاد خوشبین باشد وآینده در نظرش رضایت بخش نبود.

در ماه مارس ۱۹۲۹ دولت ناگهان به سازمانهای کارگری هجوم برد وعده‌ئی از رهبران مشهور گروه مترقی آنها را بازداشت کرد. رهبران اتحادیهٔ «گیرنی کامکار» بمبئی و رهبران کارگران بنگال و ولایات متحده و پنجاب توقیف شدند. در میان آنها عده‌ئی کمونیست وعده‌ئی دیگر از هواداران کمونیستها وجود داشت اما عده‌ئی هم فقط اعضای فعال در اتحادیه‌ها وسندیکاها بودند. باین ترتیب محاکمات معروف به«میروت» آغاز گردید که در حدود چهار سال ونیم طول کشید.

یك کمیتهٔ دفاع از متهمین «میروت» تشکیل گردید که پدرم ریاست آنرا بعهده گرفت. دکتر انصاری وعده‌ئی دیگراز جمله خود من‌نیز درآن عضو بودند. ما بامشکلات زیادی مواجه بودیم. لازم بود مبالغی پول جمع‌آوری شود واین‌کار هم‌آسان نبود زیرا کسانی که پول داشتند ازکمونیستها وسوسیالیستها و عناصری که آنها را اغوا کنند کارگران میشمردند خوششان نمی‌آمد. وکلای مدافع هم فقط حاضر بودند که در مقابل دریافت پول بدفاع بپردازند. ما در کمیتهٔ خود وکلای ممتاز ومبرزی مانند پدرم‌ودیگران داشتیم که همیشه حاضر بودند که بدون توقعی طرف مشورت قرار گیرند و راهنمائیهای کلی بعمل آورند. این کار برای کمیتهٔ ما هزینه‌ئی نداشت اما آنها نمیتوانستند تما

وقت خود را در «میروت» بگذرانند وماهها درآنجا بمانند. بسایر وکلای عدلیه هم که رجوع میکردیم ظاهراً میخواستندازاین فرصت حد اکثر استفاده را ببرند وهرچه بیشتر پول بگیرند و این کارهم برایمان بسیار دشوار بود .

علاوه بر موضوع محاکمات «میروت» من در چند کمیتهٔ دفاع دیگر نیز شرکت داشتم از جمله در کمیتهٔ دفاع از «م . ن . روی»[1] ودیگران ودر هردفعه از حرص وپول‌دوستی وکلای عدلیه که روزی خودمن‌هم همکار ایشان بوده‌ام‌متعجب‌میشدم. نخستین بار در پنجاب وهنگام محاکمات حکومت نظامی سال ۱۹۱۹ با این طمعکاری روبروشدم . درآنجا یکی ازبزرگترین وکلای عدلیه بشکل عجیبی اصرارداشت تمام حق‌الوکالهٔ‌خود راازقربانیان حکومت‌نظامی‌دریافت دارد. بسیاری ازآن‌زندانیان، حتی‌یك‌نفر که‌خودش یك وکیل دادگستری‌بود، ناچار شدند از اینجا وآنجا پول قرض کنند واموال خود را بفروشند تا از این راه پولی جمع‌آوری کنند وبه او بپردازند.

تجربیات بعدی برایم تلخ‌تر بود. اغلب ما در میان فقیرترین کارگران و بمقادیر ناچیز پول واعانه‌جمع‌آوری‌میکردیم‌وبصورت‌چکهای کلان به وکلای عدلیه میپرداختیم. اما همهٔ این‌کارها بیهوده بود. ظاهراً تمام محاکمات ما یکسان بود . چه در محاکمات سیاسی وچه درمحاکمات‌کارگران همیشه نتیجه تقریباً یکصورت را داشت وبه‌محکومیت متهمین منتهی‌میگشت . در موردی‌مثل محاکمات «میروت» طبعاً قضایا از جهات مختلف مطرح میگشت و لازم بود که ازنظرهای مختلف علناً دفاع بعمل‌آید .

دفاع از متهمین « میروت » گرفتاری فراوانی ایجاد میکرد و کار آسانی نبود . در میان آنهـا اشخاص کوناگونی بودند که لازم بود از ایشان باشکال مختلف دفاع شود واغلب هیچ وجه مشترکی با هم نداشتند . بعد از چندماه کمیتهٔ دفاع‌کار رسمی‌خود راتعطیل‌کرد اماهریك ازمابازهم‌باندازهٔ قدرت‌وامکان خود بصورت‌انفرادی به‌کمکهای خود ادامه دادیم. تحول اوضاع سیاسی توجه ما را بیش از پیش بخود جلب میکرد ودر ۱۹۳۰ خود ما نیز همگی در زندان بودیم.

---

۱ ـ بداوایل متن صفحهٔ ۲۲۸ رجوع شود ـ م

۲۷

آسمان طوفانی

درسال۱۹۲۹ میبایست کنگره درشهرلاهور تشکیل گردد. پس‌ازدهسال که کنگره دوباره درپنجاب‌تشکیل میشد طبعاً خاطرات گذشتهٔ سال ۱۹۱۹مردم را بهیجان میآورد. خاطرهٔ کشتار«جالیانوالاباغ»[۱] ، قانون‌حکومت نظامی وتوهین‌هائی که ازین راه‌صورت گرفت وخاطرهٔ دورهٔ اجلاسیهٔ کنگره در «امریتسر» که بدنبال آن نهضت عدم همکاری آغاز گردید همه‌تجدید میشد . درظرف ده‌سال حوادث زیادی روی داده بود که قیافهٔ‌هند رابکلی عوض کرده بود با اینهمه هنوزهم یکنوع مشابهت‌هائی میان اوضاع کنونی با آنزمان وجود داشت : بحران سیاسی افزایش می‌یافت ، یکنوع محیط مبارزه و تصادم احساس میشد وشبح تصادم وبرخورد آینده درهمه‌جا محسوس بود .

مجلس قانونگزاری وشوراهای ایالتی ازمدتها پیش دیگر توجه وعلاقهٔ هیچ کس‌جز مشتی افراد معدود راکه بااعتقاد زیاد دورآنها میگشتند جلب نمیکرد . این‌شوراهاراه کسالت‌آمیزخودراطی‌میکردندوهمچون‌نقاب پوسیده ئی بودند که میبایست‌چهرهٔ واقعی حکومت مطلقه و استبدادی بریتانیا را درهند مخفی سازند . وجودآنها بهانه‌ئی بود که گاه‌بگاه برسرملت هند منت‌بگذارند وازپارلمان هند وحقوق وامتیازاتی که اعضای آن دارند صحبت کنند . درصورتیکه در واقع هیچ‌کار مفیدی برای هند انجام نمیدادند .

آخرین‌کار موفقیت‌آمیز مجمع قانونگزاری که تا اندازه‌ئی توجه عمومی را جلب کرد قطعنامه‌ئی بود که درسال ۱۹۲۸ بتصویب رسانـد و درآن همکاری بـا«کمیسیون سیمون» را رد کرد .

میان‌رئیس مجمع قانونگزاری ودولت نیزاختلافاتی وجود داشت . روش «ویتال‌ـ بهای‌پاتل» رئیس‌مجمع قانونگزاری که ازسوراجی‌ها بود وتمایلات استقلال‌طلبانه‌داشت موجب خشم مقامات دولتی میشد و بار ها سعی کردند دست و پایش را جمع کنند . این

۱ ــ به حاشیه ۳ صفحه ۸۸ رجوع شود ــ م

قبیل مسائل کمابیش مردم را مشغول میداشت باوجود این توجه عمومی مخصوصاً به حوادث خارجی معطوف بود . پدرم نیز از فکر مفید بودن شرکت در شوراها ومبارزهٔ پارلمانی مأیوس شده بود واغلب علناً میگفت که ازین روش هیچ نوع فایده‌ئی بدست نخواهد آمد . میخواست اگر فرصتی بدست آورد خودش را از میان آنها بیرون بکشد . او که با قانون پرورش یافته و عادت کرده بود که برای هر امر راه حلهای قانونی پیدا کند و بکار برد، اکنون بنابر تجربه ودرك مقتضیات باین نتیجهٔ تأسف آور رسیده بود که روشهای باصطلاح پارلمانی وقانونی درهند بیفایده وبلااثر است. اوروح قانون پرست خودرا بااین استدلالها قانع میساخت که درهند درحقیقت هیچ نوع قانون واقعی حکومت نمیکند و حتی یك حکومت بظاهر قانونی هم وجود ندارد . اگرهم گاهی برحسب اتفاق قانونی، بصورت خرگوشی که تصادفاً ازسوراخ بیرون میجهد ، بنظر برسد این قانون درواقع ارادهٔ یکفرد یا یك گروه دیکتاتور ومستبد است که صورت قانون را بخود میگیرد . پدرم ازحیث پرورش وعادات بایك نفر انقلابی اختلاف وتفاوت بسیارداشت واگر یك دموکراسی بورژوائی واقعی درهند وجود میداشت بدون تردید او یکی ازارکان ومدافعین آن میشد ، اماازآنجا که در هند در زیر نقاب حکومت پارلمانی در واقع یك نوع هرج ومرج قانونی رواج داشت او بتدریج بیشتر ناراضی میشد وبه قیام برضد این وضع تحریك میگردید .

گاندی‌جی همچنان خودرا ازسیاست دور وبرکنار نگاهمیداشت و فقط در کنگرهٔ کلکته شرکت جست ودرآنجا نقش مهمی را انجام داد . معهذا همواره حوادث را دنبال میکرد وسران کنگره اغلب بااو مشورت میکردند. ازچندسال پیش توجه عمدهٔ اودرراه تبلیغات بنفع «خادی» یعنی پارچه‌های دستباف صرف میشد وبرای این منظور به یك رشته مسافرت درسراسر هند پرداخته بود . به تمام ایالات میرفت ، تمام نواحی را بازدید میکرد وتقریباً تمام شهرها را میدید وحتی دهات دورافتاده راهم از نظر دور نمیداشت . درهمه جاه انبوه مردم را متوجه خویش میساخت وجمع زیادی را به کارکردن درراه برنامهٔ خودش برمیانگیخت بدین ترتیب بود که باهند آشنائی فراوانی پیدا کرد وازهمه جای این کشوروسیع ازشمال تاجنوب دوردست واز کوهستانهای غربی تادریاهای شرقی ، اطلاعات زیادی بدست آورد. تصور نمیکنم که هیچ کس دیگر باندازهٔ اوومانند اودرهند سفر کرده باشد وبقدر او با مردم آمیزش وتماس داشته باشد .

اززمانهای سابق مسافرینی بوده‌اند که دائماً درحال حرکت بسرمیبردند یا برای انجام زیارتهای مذهبی بمسافرتهای دورودراز میپرداختند اما وسیلهٔ حرکت آنها بسیار کند بودوحتی اگر تمام عمررا هم صرف سفر میکردند باندازهٔ یکسال مسافرت باراه آهن واتوموبیل چیز نمیدیدند . گاندی‌جی باراه آهن واتوموبیل سفرمیکرد اما همیشه خود را

به‌آنها مقید نمیساخت و گاهی مسافات زیادی را پیاده میپیمود . ازاین راه بود که اطلاعات وسیع و بیمانندی در بارهٔ تمامی هند و مردم آن بدست آورد. همچنین بهمین جهت میلیونها نفر توانستند از نزدیك اورا به بینند و با او شخصاً تماس حاصل کنند .

این مسافرتها درسال ۱۹۲۹ اورا به ولایات متحده کشاند . چند وقتی در منتهای شدت گرما دراین ایالت بود . گاهی من هم چندروزی را با او میگذراندم و در جوار او تجاربی می‌آموختم. هرچنداولین بار نبود که اورا میدیدم از جذبهٔ فوق‌العاده‌ئی که در میان انبوه مردم داشت بحیرت میافتادم. گاهی اوقات مردم مثل دسته‌های ملخ بسوی او هجوم می‌آوردند این وضع مخصوصاً در نواحی شرقی استان‌ما نظیر «گوراخپور» واطراف آن خیلی نمایان بود و بچشم میخورد . وقتی که بااتومبیل ازمناطق روستائی عبور میکردیم برسرراه خود اجتماعات ده‌تا پانزده هزار نفری مردم را میدیدیم که برای دیدن گاندی‌جی جمع میشدند. درحالیکه دراجتماع اصلی آنروز که وقتش از پیش‌تعیین شده بودجمعیت به بیش ازصدهزار نفرمیرسید . دراین اجتماعات میکروفون و بلندگو جز به ندرت وآن هم درشهرهای بزرگ وجود نداشت . اغلب مردم طبعاً امیدی نداشتند که حتی صدای او را بشنوند اما فقط همین برای ایشان کافی بود که «مهاتما» را به بینند . گاندی‌جی خیلی کم و باختصار حرف میزد . زیرا هرروزمجبور بود بارها بادسته‌های مردم حرف بزند وغیرممکن بود که هرساعت وهرروز باهزاران نفرصحبت کند .

درولایات متحده من همیشه وهمه‌جا همراه او نمیرفتم زیرا بکار او نمی‌آمدم و بنظرم فایده‌ئی هم نداشت که برتعداد همراهان او بیفزایم . البته این امر از آنجهت نبود که از مقابله با انبوه مردم وحشت داشتم اما طبیعی است که تنه‌خوردن و پا لگد شدن دائم و تحت‌فشار بودن بیخود که برای همراهان گاندی‌جی عادی بود و زیاد اتفاق میافتاد برای همه کس مطبوع وخوشایند نیست . بعلاوه من خودکارها وفعالیت‌های زیاد در پیش داشتم و نمیخواستم خودرا با تبلیغات «خادی» مشغول سازم زیرا این موضوع درنظرمن درمقابل تحولی که در اوضاع سیاسی پیدا میشد ناچیز وکم‌اهمیت بود . اصولا من از این نوع اشتغالات غیرسیاسی گاندی‌جی خیلی خوشم نمیآمد و نمیتوانستم عمق افکارش را درك کنم. درآنزمان او برای نهضت «خادی» خود پول‌جمع میکرد . ودائماً میگفت وتکرارمیکرد که برای «دارید راتارانان» (خدای فقر یا خدای فقیران) به پول احتیاج دارد . محتملا منظور گاندی‌جی این بود که میخواهد بااین پول به‌فقیران کمك دهد تاکاری پیدا کنند و ببافندگی بادستگاههای دستی بپردازند . اما تصور میکنم که درپشت این کلمات میخواست فقررا بستاید و یك نظرمذهبی‌راجع بفقررا دنبال‌میکرد. خیال میکنم درتمام‌مذاهب‌همیشه فقرا را « طبقهٔ برگزیدهٔ خداوند » میشمارند وفقررا میستایند . امابرای من فقر همیشه

نفرت‌انگیز بوده است . من‌همیشه اعتقاد داشته‌ام که فقرچیزیست که باید ریشه کن و نابود شود و نه‌آنکه مورد تشویق وستایش قرارگیرد . بدینقرار بنظرمن ناچار بایدنظمی که فقررا تحمل میکند وبوجود میآورد واژگون گردد وتغییر پذیرد . کسانی که در این‌باره سروصدا راه می‌انداختند واز فقردفاع میکردند درواقع هریك منافع خاصی را در نظر داشتند. اغلب آنها باین‌موضوع بایك‌نظرمذهبی و تقدس‌آمیز نگاه‌میکردندو نمیتوانستند دنیائی‌را تصور کنند که در آن نعمت وفراوانی تمام احتیاجات زندگی‌را برای تمام‌افراد بر آورد. ظاهراً این‌اشخاص عقیده دارند که‌فقیروغنی همیشه باید وجود داشته‌باشند وجزء ضروریات زندگی بشرهستند .

هر بار که فرصتی پیش‌میآمد که دراین زمینه‌ها باگاندی‌جی صحبت کنیم میگفت که لازمست ثروتمندان ثروت خود را همچون یك ودیعهٔ الهی برای خوشبخت کردن مردم بدانند و آنرادراین راه صرف کنند این‌نظر گاندی‌جی یك‌نظریهٔ متروك ومندرس قدیمی است که متأسفانه هنوز هم درهندروواج دارد ؛ همچنانکه درقرون وسطی هم در اروپا رواج داشته است . من‌باید صریحاً بگویم که نمیتوانم بفهمم چگونه ممکن است شخص عاقل وفرزانه‌ئی بچنین نظریه‌ئی که‌کاملاجنبهٔ تخیلی و غیرعملی دارد اعتقاد داشته باشد و خیال کند مسائل‌ومشکلات اجتماعی واقتصادی جامعهٔ‌امروز را میتوان ازاین راه‌حل کرد.

بطوریکه قبلاگفتم مجمع قانونگزاری بدون اینکه کاری انجام دهد درحال چرت زدن بودو کسی به‌آن توجهی نداشت . روزیکه «بهاگات سینگ» و«ب . ك . دوت» دو نارنجك‌ازلژتماشاچیان‌به تالارجلسهٔ آن‌پرتاب کردند ناگهان مجمع مزبور‌ازخواب‌پرید. درواقع براثر این‌نارنجکها هیچ کس بشدت مجروح نشد وآسیبی ندید . بطوریکه‌خود متهمین هم اظهارداشتند ظاهراً قصدشان ازاین اقدام تروریستی ایجاد هیجان وسروصدا بود ، نه‌آزار رساندن به‌اشخاص .

این‌نارنجکها چنان افکارعمومی‌را تکان داد که هم مجمع قانونگزاری وهم محیط خارج یکباره بیدارشد . عملیات تروریستی دیگری هم صورت گرفت اما تا این اندازه سروصدا نداشت. درلاهور یك افسر جوان پلیس انگلیسی راکه تصور میشد نسبت به «لالالجپت‌رای» توهین کرده وموجب مرگش شده است بضرب گلوله کشتند . در بنگال ونقاط دیگر کشوردوباره‌عملیات تروریستی‌شروع‌شد . توقیف‌های‌زیادنیزدوباره صورت گرفت ومحاکمات‌جدیدی‌آغاز گشت. برتعداد زندانیان بسرعت افزوده‌شد وحتی بسیاری اشخاص‌بدون هیچ گناه وبدون هیچ‌محاکمه بزندان‌رفتند .

درموقع محاکمهٔ تروریست ها درلاهور پلیس در جلسات رسمی دادگاه عملیات خلاف قانون وخشونت‌آمیزی مرتکب شد که توجه ونفرت عمومی‌را بخودجلب کرد. برای

اعتراض نسبت باین بدرفتاریهای پلیس که چه‌درزندانها وچه درداد گاهها صورت‌میگرفت بسیاری از زندانیان باعتصاب غذا پرداختند . اکنون بخاطر ندارم که اعتصاب چگونه شروع شداما بالاخره علت‌اصلی آن اعتراض بطرز رفتار ناشایست بازندانیان و بخصوص با زندانیان سیاسی بود. این اعتصاب هفته‌ها طول کشید ودرسراسر کشور محیط خشم و هیجانی بوجود آورد . زندانیان‌اعتصابی فوق‌العاده ضعیف‌شدند. بعلت ضعف آنها تشکیل جلسات داد گاهها به تعویق افتاد . حتی دولت قانون عجیب و ظالمانه‌ئی وضع کرد که اجازه‌میدادمحاکمات بصورت‌غیابی، بدون‌حضور متهم وحتی‌بدون‌حضور وکلای‌مدافع هم انجام شود. دولت بخیال خود میخواست با این خشونت‌ها و با این ترتیب مسئلهٔ طرز رفتارناشایست بازندانیان راحل کند .

موقعیکه من به لاهور رفتم یکماه از شروع اعتصاب غذا میگذشت . بمن اجازه دادندکه در زندان با زندانیان ملاقات کنم. خودم هم میخواستم که آنها را به بینم . در آن ملاقات اولین‌بار بود که «بهاگات سینگ» و«جاتین دراتات داس» و چند نفر دیگر از باصطلاح تروریستها را میدیدم . همهٔ آنها در حال ضعف مفرط و اغمای شدیدی بسر میبردند وناچار بستری بودند . نمیشد با آنها زیاد حرف زد . «بهاگات سینگ» قیافهٔ زیبای یك روشنفکررا داشت. بطورنمایانی آرام وخونسرد بود . هیچ بنظرنمیرسید که دردرون روح اوخشم و کینهٔ انتقام جویانه‌ئی هم وجود داشته است . نگاهش وحرفهایش در کمال لطف و ملایمت بود . بدیهی است که شاید هر کس دیگر هم که بجای او میبود پس ازیکماه اعتصاب غذا و گرسنگی یکپارچه نرمی‌وصفا، ولطف محض میشد . «جاتین داس» ازاوهم ملایمتر و نرمتر بنظرمیرسید . مثل یك دخترجوان‌آرام ومحجوب بود.وقتی اورا دیدم بشدت رنج میبرد و چندی بعد بالاخره در شصت و یکمین روز اعتصاب غذای خود در گذشت .

مهمترین دلیل رفتار جسورانهٔ بهاگات سینگ ظاهراً این بود که اخباری دربارهٔ عمویش « سردارآجیت سینگ » شنیده بود یا محتملا خود او را هم دیده بود . سردارآجیت سینگ ازمبارزین ملی‌بود ودرحوادث سال ۱۹۰۷ اورا باتفاق «لالالجپت رای» تبعید کردند . سالها بود که اودر تبعید بسر میبرد . اخبار مبهمی میرسید که او در آمریکای جنوبیست اما تصور نمیکنم که کسی اطلاع صحیحی دربارهٔ اوداشته باشد. حتی نمیدانم که اکنون زنده است یا مرده .

مرگ «جاتین داس» درتمام کشورهیجان عظیمی ایجاد کرد ومسئلهٔ بد رفتاری با زندانیان سیاسی را پیش کشید . دولت ناچارشد یك کمیسیون خاص برای این کارمأمور سازد . این کمیسیون مقررات جدیدی برقرارساخت وزندانیان را به سه دسته تقسیم کرد

اما این مقررات که ظاهراً برای بهبود اوضاع زندانها بود درعمل بهیچوجه تغییری بوجود نیاورد و ثمری نبخشید و هنوزهم وضع زندانیان بسیار بد و ناگوار است و هیچ بهبود اساسی نیافته است .

در آخر تابستان ، در ماههای بارانهای موسمی و اوایل پائیز، کمیتهٔ ایالتی کنگره درلاهور برای تعیین رئیس دوران آیندهٔ کنگره به مطالعه ومشورت پرداخت . این کار صورت یکرشته تشریفات بسیار کند و آهسته رادارد که معمولا ازماه اوت تا اکتبر (از شهریور تا مهر) طول میکشد. درسال ۱۲۹۸ ودورهٔ قبلی ، ریاست کنگره را پدرم عهده‌دار بود که اکنون دوران کار او بپایان میرسید . درسال ۱۹۲۹ تقریباً همه دربارهٔ نامزدی مجدد شخص گاندی‌جی اتفاق نظرداشتند . درواقع انتخاب او بریاست کنگره برای نوبت سوم برارزش موقعیت او نمی‌افزود زیرا عملا او در کنگره مقامی بالاتر ازریاست ومافوق رئیس داشت. نامزدی او برای ریاست ازاین جهت بود که همه کس احساس میکرد دوباره مبارزه شدت خواهد یافت ودوران حساسی پیش خواهد آمد . ودر چنین وضعی گاندی جی تنها رئیس شایسته‌ئی خواهد بود که بتواند تمامی ملت را رهبری کند . زیرا جز او کسی نمیتوانست برای ریاست درچنین موقعی شرایط کافی را درخود جمع داشته باشد .

باین ترتیب بود که کمیتهٔ ایالتی او را برای ریاست به « کمیتهٔ کنگره » پیشنهاد و توصیه کرده بود اماخود اوهیچ زیر بار نمیرفت وحاضر نبود چنین مقامی راقبول کند. باوجود این اگرچه اوصریحاً نظرمنفی خود را اظهار میداشت ظاهراً امکان آشتی هم از جانب او بنظرمیرسید . وقتیکه کمیتهٔ کنگره اجلاس خود را تشکیل داد و در این باره بمطالعه پرداخت تا آخرین لحظات همه تصور میکردند که او ریاست را خواهد پذیرفت . اما گاندی جی باز هم مقاومت کرد و در آخرین لحظه نام مرا برای ریاست پیشنهاد کرد . « کمیتهٔ کنگرهٔ » هم که ازاصرارومقاومت لجوجانهٔ اومتعجب و ناراحت بود از آنجهت که درآن موقع نامزد دیگری وجود نداشت دربرابر گاندی‌جی تسلیم شد و نامزدی مرا برای ریاست کنگره پذیرفت .

بخاطر ندارم که هرگز تا آن اندازه در خود احساس حقارت کرده باشم . از وضع خود ناراضی بودم ورنج میبردم . این امر نه از آنجهت بود که نسبت بآنمقام بزرگ و پرافتخاری که بمن داده شده بود بی‌اعتنا بودم. اگر در یك وضع عادی به چنین مقامی انتخاب شده بودم مسلماً بسیار خوشحال میبودم اما درآنجا بدون زمینهٔ قبلی، بدون این که جریان شکل عادی داشته باشد ، مثل عروسکی که اورا بروی صحنه بیاورند یکباره مرا پیش کشیده بودند ودیگران هم ناچار شده بودند وجود مرا بپذیرند. همین امر بود که مرا رنج میداد وآنرا نسبت بخود توهین وتحقیری میشمردم . در واقع کمیتهٔ کنگره

پیشنهاد گاندی‌جی‌را بدون‌نارا‌حتی‌علنی پذیرفت و کبسولی‌را که او تحمیل کرده‌بود بدون آنکه‌اخمی بصورت آوردفرو داد. اماغرورشخصی‌من ازاین نوع‌ریاست جریحه‌دارمیشد و کم مانده بود که استعفای خود را تقدیم دارم. اما برخود مسلط شدم و با دلی دردمند وروحی آشفته وضع جدید را پذیرفتم تا از ارتکاب‌به اقدامی که مرا بیشتر بر سر زبانها بیندازد خودداری کرده باشم.

محتملا تنها کسی که از این انتخاب خوشوقت میشد پدرم بود که ریاست دوران‌قبل را بعهده داشت. اوبا نظرهای سیاسی من موافق نبود اما از آنجا که مرا بسیاردوست میداشت هر پیشامد خوبی برای من اورا خوشوقت وخرسند میساخت. بسیار اتفاق‌میافتاد که از من انتقاد میکرد یا حتی گاهی هم با شدت وتندی با من حرف میزد اما هرگز بکسی اجازه نمیداد که در حضورش از من بدگوئی وانتقاد کند.

در حقیقت افتخاری بزرگ ومسئولیتی سنگین بمن داده شده بود واقعهٔ بیسابقه‌ئی بود. هرگز دیدهٔ نشده بود که پسری بلافاصله بجای پدرش بر کرسی ریاست کنگره بنشیند. بعلاوه‌ظاهراً من هنوز برای این مقام خیلی جوان بودم بطوریکه گاهی میگویند من جوانترین کسی بوده‌ام که باین مقام‌رسیده‌ام زیرا درآنموقع تازه‌چهل سالم تمام‌میشد. اما این حرف صحیح نیست.«گوکله»[1] تقریباً با همین سن بریاست کنگره رسید. مولانا ابوالکلام‌آزاد[2] هم که کمی از من‌مسن‌تر است موقعیکه رئیس کنگره شدهنوز چهل‌سال نداشت. اما تفاوت من با آنها زیاد بود.«گوکلـه» حتی پیش از چهل سالگـی جزو رؤسای مورداحترام ورهبران‌عمدهٔ کنگره بشمارمیرفت. ابوالکلام‌آزاد هم همیشه‌بخاطر موقعیت ممتاز روحانی ومذهبیش مورداحترام فوق‌العاده بوده است. درصورتیکه‌هرچند

---

۱ ـ به حاشیه ۲ صفحهٔ ۶۰ رجوع شود - م

۲ ـ یکی از معتبرترین ودرخشانترین شخصیت‌های مسلمان هند است . در مکه متولد شده است. دوران کودکی خود را در عربستان گذرانیده ومطالعات مذهبی والهیات خود را دردانشگاه معروف الازهر مصر انجام داده است پیش از جنگ جهانی اول درکلکته یك مجلهٔ هفتگی اسلامی بنام « الهلال » برای دفاع از منافع مسلمانان تأسیس کرد وقتی‌این روزنامه توقیف‌وممنوع شد روزنامه دیگری بنام «البلاغ» درست کرد وبعلت‌آن درموقع جنگ وهمزمان بابرادران علی (بسال ۱۹۱۵) توقیف وزندانی گردید . بعد از پایان جنگ و آزادی از زندان به نهضت کنگرهٔ ملی پیوست . در نهضت خلافت نقش مؤثری داشت . درنهضت عدم همکاری نیز فعال بود . ازآنپس‌چندین بار دیگر هم بزندان رفته است . بعدها در دوران جنگ اخیر از ۱۹۳۹ تا ۱۹۴۶ ریاست کنگرهٔ ملی را عهده‌دار بوده است از ۱۹۴۲ تا ۱۹۴۵ مانـند بسیاری از سران نهضت ملی هند در زندان بسر برد. او ازهواداران جدی همکاری مسلمانان وهندوان درکنگره ودر فعالیت های سیاسی میباشد و با نظریهٔ محمدعلی جناح مخالف‌بود . از زمان استقلال هند او سمت وزارت فرهنگ هند را عهده دار است وبکی از بزرگترین شخصیت‌های هند مستقل بشمار میرود . م

شقیقه‌های خاکستری و قیافهٔ چین خوردهٔ من هم از گذشت سالیان دراز حکایت میکرد هنوز نه چون گوکله قیافهٔ یك رجل سیاسی را داشتم و نه چون ابوالکلام آزاد فقیهی دانشمند و معتبر بشمار میرفتم. ظاهراً کمیتهٔ کنگره به سن من توجهی نشان نداد.

جلسهٔ عمومی کنگره ودوران اجلاسیهٔ لاهور نزدیك میشد. ودر این ضمن حوادث هم قدم بقدم بجلومیرفت. انگار که یك‌جریان اجتناب ناپذیر ویك نیروی نامرئی‌درونی همه چیز را حتی برخلاف میل عمومی بجلومیبرد. افراد با وجود کمال شهامت و دلیری که نشان میدادند در واقع نقش حقیر وناچیزی بعهده داشتند. هر کس احساس میکرد که همچون چرخ کوچکی در یك ماشین غول‌آسا میباشد که بشکل غیر قابل تصور و مقاومت ناپذیری بحرکت درآمده است.

شاید بامید متوقف ساختن این حرکت شدید و آرامش ناپذیر سرنوشت بود که دولت بریتانیا قدمی به جلو گذاشت، ولرد ایروین نایب السلطنه اعلام داشت که بزودی یك «کنفرانس‌میز گرد» تشکیل خواهد شد. اعلامیهٔ مربوط باین کنفرانس میز گرد بسیار ماهرانه تنظیم شده بود بطوریکه‌ازآن‌معانی‌مختلفی مستفادمیگشت. در میان ما بعضی‌ها عقیده داشتند که این اعلامیه هیچ مفهوم ومعنی صریحی در برندارد وحتی اگر درآن‌غیر از وعده وحرف هم چیزی باشددر هرحال‌بانیات وهدفها ودرخواستهای‌ما توافقی‌ندارد. هنوز این اعلامیه منتشر نشده بود که باکمال شتاب وعجله یك «کنفرانس رهبران نهضتهای مختلف» دردهلی تشکیل گردید واشخاصی‌ازگروههای‌گوناگون به‌آن‌دعوت شدند. گاندی‌جی وپدرم هم درآن‌شرکت داشتند. «ویتال بهای پاتل» که هنوز ریاست مجمع قانونگزاری‌راعهده‌دار بودو بعضی‌از رؤسای اعتدالی مانند «سرتج بهادرساپرو» ودیگران هم‌درآن‌بودند. دراین‌کنفرانس‌قطعنامه‌ئی‌تصویب شد که اعلامیهٔ نایب‌السلطنه دربارهٔ کنفرانس میز گرد را با افزودن بعضی شرایط موجود که جنبهٔ حیاتی داشت می‌پذیرفت. اگر دولت این شرایط را قبول میکرد ممکن بود یك همکاری بوجودآید. اینها شرایط اساسی بود که ممکن بود تغییر وضعی در هند پیش‌آورد.☆

درواقع‌پیروزی بزرگی بود که یك چنین قطعنامه‌ئی مورد موافقت نمایندگان تمام

☆ ـ (یادداشت مؤلف) این شرایط چنین بود:

۱ — مذاکرات کنفرانس میز گردآینده براساس تشکیل یك اساسنامهٔ دومینیونی کامل برای هندقرار خواهد داشت.

۲ — سازمان کنگره‌باید درکنفرانس‌میز گرد مزبوراکثریت داشته‌باشد.

۳ — زندانیان سیاسی باید مورد عفو عمومی قرارگیرند.

٤ ـ دولت هند بایدازآنپس و تاآنجاکه موقعیت کنونی اجازه‌میدهد بصورت یك دولت کامل دومینیونی اداره شود.



نہرو درسال ۱۹۲۹

گروههای اعتدالی ومترقی قرار گرفت. از نظر کنگره قبول این قطعنامه کمتر ازمدعای مورد درخواست اویعنی استقلال تام وتمام بود اما چون توافق بر روی مدعای کنگره برای همه مقدور نبود آنرا پذیرفت. اما موقعیت وخیمی پیش آمده بود زیرا شرایط ذکر شده ممکن بود از نظرهای مختلف بصورتهای مختلف تفسیر شود. نمایندگان کنگره این شرایط راضروری وحداقل تلقی میکردند که بدون آنها برای هیچگونه همکاری حاضر نبودند. کمیتهٔ عاملهٔ کنگره جلساتی ترتیب داد وصریحاً این موضوع را بهمین صورت تأیید کرد ومقرر داشت که این پیشنهادات درجلسهٔ عمومی کنگره مورد رسیدگی بیشتر قرار گیرد. اما از نظر اعتدالیها شرایط پیشنهادی مذکور شامل حد اکثر مطالبات بود که بطور قاطع برای وصول آن اصراری نداشتند و در صورت رد شدن آنها از طرف دولت، بازهم نمیخواستند ازهمکاری بادولت دست بردارند. شرایطی که بنظرماحیاتی بود از نظر آنها اهمیت زیادی نداشت.

از قضا در عمل هم وقتی که این پیشنهادات از طرف دولت بریتانیا ردشد واغلب ما اعضای کنگره با هزاران نفردیگر بزندان افتادیم، دوستان اعتدالی و «جوابگو»ی ما که خودشان نیز این قطعنامه را با ما امضا کرده بودند، با زندانبانهای ما منتهای همکاری را بعمل آوردند.

بسیاری از ما پیش بینی میکردیم که ممکن است چنین اتفاقی بیفتد- هرچند که این اتفاق دیر تر از ازآنچه فکر میکردیم روی نمود - اما ضمناً امیدی هم وجود داشت که لیبرالها هم از این اقدام مشترك همراه اعضای کنگره به جلو بیایند ودولت بریتانیا برای آیندهٔ هند با تمام دسته‌ها وبدون تبعیض همکاری کند. یك دلیل عمدهٔ دیگر برای عده‌ئی ازمااعضای کنگره که اصولا بااین قطعنامه سازشکارانه. موافق نبودیم اما به آن تن در دادیم این بود که میخواستیم اتحاد واتفاق را در صفوف خودمان در کنگره بیشتر حفظ کنیم. ما درآستانهٔ یك مبارزهٔ بزرگ قرار داشتیم و نمیخواستیم درچنین موقعی کنگره دستخوش تجزیه وانشعاب شود. خوب معلوم بود که دولت پیشنهادات ما را نخواهد پذیرفت. باین جهت وضع ما بهتر میشد زیرا دراینصورت میتوانستیم جناح راست کنگره را هم همراه خود نگاهداریم وباخود موافق سازیم. ازطرفی این مسائل فقط تاچند هفته اهمیت می‌داشت زیرا ماه دسامبر نزدیك بود ودوران تشکیل جلسهٔ عمومی کنگره درلاهور فرا میرسید.

با اینهمه این بیانیهٔ مشترك برای بعضی از ما بسیار ناپسند و ناگوار بود. پس گرفتن مدعای استقلال کامل وپائین آمدن از این هدف حتی برای مدتی کوتاه هم در نظرمان نادرست وخطرناك بود. ممکن بود از این عمل چنین نتیجه گرفته شود که تحصیل استقلال

هدف مسلم ما نیست و چیزی نیست که نتوانیم از آن صرفنظر کنیم بلکه فقط یك وسیلهٔ تاکتیکی برای چانه زدن ومعامله کردن و بدست آوردن امتیازات بیشتر است بدین جهت بود که من در امضا کردن آن بیانیه تردیدداشتم .(«سوباس بوس» جداً حاضر نشدآنرا امضا کند) اما همانطور که اغلب برایم اتفاق می‌افتد بالاخره قطعنامه را پذیرفتم و امضا کردم. معهذا فردای آنروزفکر کردم که از ریاست کنگره استعفا بدهم وحتی دراین باره شرحی هم بگاندی‌جی نوشتم. یك نامهٔ تسلی‌بخش گاندی‌جی وسه روز تفکر عاقبت مرا در این ناراحتی آرام ساخت واز استعفا دادن باز داشت.

درست پیش از تشکیل دوران اجلاسیهٔ کنگره در لاهور یك کوشش نهائی دیگر بعمل آمد که شاید میان کنگره ودولت تفاهم وتوافقی حاصل شود و ملاقاتی بالرد ایروین نایب‌السلطنه صورت گرفت. نمی‌دانم ابتکار این ملاقات از طرف چه کسی بود اما تصور میکنم که«ویتال بهای پاتل» نخستین‌محرك آن بود. گاندی‌جی و پدرم‌دراین‌ملاقات‌شرکت کردند ونظریات کنگره‌را بیان‌داشتندخیال میکنم که آقای«جناح» و«سرتج بهادرساپرو» و«پاتل» رئیس مجمع قانونگزاری‌نیز در این ملاقات شرکت کردند. از این ملاقات‌هیچ نتیجه‌ئی بدست نیامد زیرا هیچ‌زمینهٔ مشترك فکری میان طرفین وجودنداشت. نظردولت با نظر کنگره خیلی از هم دور بود. دیگر برای کنگره چاره‌ئی نماند جز آنکه راهی را که انتخاب کرده بود دنبال کند. یکسال مهلتی که از طرف کنگرهٔ کلکته برای قبول پیشنهادات قبلی ما از طرف دولت تعیین شده بود بسر میرسید. باین ترتیب کنگره‌طبق قرار خود میبایست استقلال کامل هند را بعنوان هدف نهائی خویش اعلام دارد و تمام اقدامات لازم را برای سوق دادن مبارزه در این جهت بکار بندد.[۱]

در جریان هفته‌های‌آخر قبل از تشکیل کنگرهٔ لاهور ناچار بودم که یك کار مهم دیگر را که در زمینهٔ دیگری قرار داشت انجام دهم.«کنگرهٔ سندیکاهای سراسر هند» در«ناگپور» تشکیل میشد وچون در کنگرهٔ سال قبل من بسمت رئیس انتخاب شده‌بودم باید ریاست این کنگره را نیز بعهده میگرفتم. بسابقه بود که یك شخص واحد درفاصلهٔ دوسه هفته هم در کنگرهٔ ملی‌وهم در کنگرهٔ سندیکاها ریاست را عهده‌دار باشد.امیدوار بودم از این فرصت بتوانم برای ایجاد ارتباطی میان‌آنها و نزدیکتر ساختن این دو سازمان بیکدیگر استفاده کنم وبدین طریق کنگرهٔ ملی را براهی بکشانم که بیشتر به سوسیالیسم و به پرولتاریا نزدیك شود وضمناً نهضت متشکل کارگری هم در مبارزهٔ ملی کنگره شرکت جوید.

شاید این امیدکاملا بیجا و بیمورد بود زیرا ناسیونالیسم فقط در جهتی دور از سوسیالیسم و پرولتاریا میتواند پیش برود. معهذا من احساس میکردم که درآنموقع در

۱ـ به‌اوایل‌متن صفحهٔ ۲۶۸ رجوع شود ـ م

کشور ما کنگره با وجود نظر بورژوائی خود تنها نیروی انقلابی مؤثر بود. بدین‌لحاظ بنظر من نیروی کارگران میبایست به کنگره کمك میکرد و با آن همکاری بعمل میآورد ودرآن اثر میگذاشت ودر عین حال خصوصیات ایدئولوژی مشخص خود را هم حفظ میکرد. من امیدوار بودم که جریان حوادث وشرکت در اقدامات مستقیم بطور اجتناب ناپذیر کنگره را بیش از پیش به ایدئولوژی اصلاح طلبانه واقعی و تغییرات اساسی و مواجهه با مسائل اقتصادی واجتماعی بکشاند.

در سالهای اخیر توسعهٔ فعالیت کنگره در جهت امور دهقانی در روستاها بوده است. اگر این توسعه همچنان ادامه مییافت کنگرهٔ ناچار بیك سازمان وسیع دهقانان یا لااقل سازمانی که دهقانان در آن اولویت میداشتند مبدل میشد. در کمیته‌های محلی و کمیته های بخش کنگره ، مخصوصاً در ولایات متحده هر چندکه طبقات متوسط وروشنفکران رهبری را در دست داشتند بیشتر اعضا وشرکت کنندکان نمایندگان دهقانان بودند.

بدین ترتیب ممکن بود مبارزه میان شهر وروستا که یك مبارزهٔ عمومی و طبیعی است در روابط سازمان کنگرهٔ ملی با کنگرهٔ سندیکاها هم اثر بگذارد و آنها را ازهم دورتر سازد. این احتمال خیلی زیاد بود.زیرا در سازمان کنگره طبقات متوسط بورژوا زمام امور را در دست دارند و کنگره تحت کنترل عناصر شهری میباشد وتا موقعیکه موضوع استقلال ملی‌حل‌نشده است طبعاً تمایلات ناسیونالیستی در سراسر کشور اولویت خواهد داشت‌ومانع متمایل‌شدن به تمایلات‌اجتماعی واقتصادی که در سازمانهای کارگری وجود دارد خواهد بود.

بهمین جهت بنظرمن کاملا مفید بود که‌سازمان کنگره‌وسازمانهای کارگری بیکدیگر نزدیك‌تر شوند و بهمین جهت هم بود که در استان ولایات متحده، اعضای سازمانهای کارگری وشعبات‌محلی کنگرهٔ‌سندیکاها را برای شرکت در کمیته‌های ایالتی و کمیته‌های محلی سازمان کنگره دعوت میکردیم و بسیاری از اعضای سازمان کنگره در فعالیتهای کارگری هم بشکل نمایانی شرکت می‌جستند.

جناح مترقی نهضت‌کارگری‌و کنگرهٔ سندیکاها نسبت بسازمان کنگره روی‌خوشی نشان نمیداد و نسبت به رهبران آن خوش بین نبود و ایدئولوژی کنگره را بورژوائی و ارتجاعی میشمرد که البته‌از نظر نهضت‌کارگری این حرف‌کاملا هم صحیح بود. درواقع سازمان کنگرهٔ ملی همانطور که اسمش هم نشان میداد یك نهضت ناسیونالیستی بود نه بیشتر.

در سال ۱۹۲۹ سندیکاهای‌کارگران درهند بفعالیت‌جدیدی پرداختند ، از طرف

دولت یك کمیسیون بنام «کمیسیون پادشاهی کارگران» تشکیل شده بود که به «کمیسیون وایتلی» مشهور شد ومأمور بود برای بهبود وضع کارگران اقدام کند. جناح چپ نهضت کارگری میخواست که این کمیسیون وتصمیمات آن بایکوت شود . جناح راست هوادار همکاری با این کمیسیون بود، ودر روش آنها نظرهای شخصی وجود داشت زیرا به بعضی از رهبران جناح راست عضویت در کمیسیون مزبور پیشنهاد ووعده شده بود. در این مورد هم مانند بسیاری از موارد دیگر هواداری وتمایل قلبی من متوجه جناح چپ میشد بخصوص که سیاست سازمان کنگرهٔ ملی هم مبنی بر عدم همکاری با دولت و بایکوت تصمیمات آن بود. در واقع خیلی عجیب میبود که در موقعی که در سازمان کنگره میخواستیم یك مبارزهٔ مستقیم با دولت را آغاز کنیم من در مورد سندیکاهای کارگران موافق همکاری با یك کمیسیون رسمی دولتی باشم.

در کنگرهٔ سندیکاها در ناگپور همین مسئلهٔ بایکوت وعدم همکاری با «کمیسیون وایتلی» بصورت مهمترین موضوع درآمد ودر این مورد هم مانند سایر مسائلی که در کنگره مطرح میشد جناح چپ پیروز گردید. در این کنگره من نقش بسیار ضعیفی را اجرا میکردم. چون در زمینهٔ فعالیتهای کارگری یك نفر تازه کار وغیر وارد بودم با احتیاط قدم بر میداشتم واغلب دچار تردید میشدم. معمولا نظر شخص من موافق گروه مترقی‌تر بود وبنفع آنها اظهار عقیده میکردم اما در عین حال میکوشیدم که بیکی از دو گروه نپیوندم و سعی داشتم نقش یك رئیس کاملا بیطرف را اجرا کنم وفقط وظایف ریاست را بدرستی انجام دهم . بدینقرار در انشعابی که در این دوران اجلاسیه پیش آمد، ودر تشکیل یك گروه اعتدالی ومیانه‌روجدید، من تقریباً نقش غیر مؤثری داشتم. شخصاً احساس میکردم که گروه دست راستی در انشعاب وجدائی مسئول وگناهکار بود درعین حال متوجه میشدم که بعضی از رهبران دست چپی نیز باین انشعاب کمك میکردند و بهانه‌هائی برای دست راستیها فراهم میساختند. در مبارزه وجدال میان دست راستیها ودست چپیها گروه میانه‌رو که زیاد بودند خود را بلاتکلیف میدیدند. شاید اگر یك رهبری صحیح وجودمیداشت این گروه میانه‌رومیتوانست هر دوجناح را با خود نگاهدارد واز تجزیه وانشعاب در کنگرهٔ سندیکاها جلوگیری کند ، در اینصورت حتی اگر هم جدائی صورت میگرفت لااقل عواقب ناگوار آن شدید وزیاد نمیشد .

متأسفانه نهضت سندیکائی هند بر اثر این واقعه ضربت شدیدی دید که هنوز هم اثر آن باقیست. دولت حمله وهجوم خود را بر ضد جناح چپ و مترقی نهضت کارگری شروع کرده بود ومحاکمات «میروت» بر ضد کارگران یکی از نخستین نتایج این هجوم دولتی بود. این مبارزه همچنان ادامه یافت کارفرمایان وصاحبان صنایع نیز از این فرصت

مناسب برای اقدام بر ضد عناصر مترقی استفاده کردند. در آن زمستان ۱۹۲۹ و ۱۹۳۰ بعلت بحران اقتصادی جهانی در سراسر جهان کارگران تحت فشار قرار گرفتند. این هجوم همه جانبه نسبت بکارگران باضافهٔ ضعف سازمانهای کارگری طبقهٔ کارگر هند را در وضع بسیار سخت و ناگواری قراردادودر موقعیکه اوضاع کارگران رو بخرابی میرفت آنها را از داشتن اتحادیه‌ها وسازمانهای مددکار محروم ساخت. کنگرهٔ سندیکاهای هند در جریان یکی دوسال بعدیکبار دیگرهم دستخوش انشعاب شد واین بار عناصر کمونیست از آن جدا شدند. بدین ترتیب اسماً سه فدراسیون سندیکاها در هند وجود داشت: یکی گروه اعتدالی، دومی خود کنگرهٔ سندیکاها با نام وسازمان قدیمی و سومی یك گروه کمونیست. اما در عمل هرسه بسیار ضعیف وغیرمؤثر بودند ومبارزاتی که با هم و برضد هم بعمل می‌آوردند بضرر عموم کارگران تمام میشد. از سال ۱۹۳۰ من دیگر از تمام این جریانها دور ماندم زیرا ازآنپس تقریباً تمام وقت را در زندان بوده‌ام. در دوران کوتاهی که از زندان بیرون بودم اطلاع یافتم که کوششی برای تأمین وحدت سندیکاها بعمل آمده است اما به نتیجهٔ مثبتی منتهی نشده‌است[۱]. گروه اعتدالی بعلت الحاق کارگران راه‌آهن به‌آن نیرومندتر گردید. آنها این امتیاز را نسبت بدیگران داشتند که دولت در مورد شرکت درکارهای «کنفرانس بین‌المللی کار» در ژنو با ایشان مشورت میکرد واز آنها نظر میگرفت. شوق مسافرت به ژنو بعضی از رهبران سندیکاها را بسوی ایشان جلب میکرد و به پیوند واتحاد باآنها برمی‌انگیخت.

---

۱ — (یادداشت مؤلف) ـ بعدها کوشش‌هائی که برای تأمین وحدت سندیکاها بعمل آمد به موفقیتی منتهی شد واکنون خوشبختانه گروه‌های مختلف کارگران یك نوع وحدت عمل وهمکاری با یکدیگر دارند.

۲۸

استقلال و جریانات بعدی

خاطرهٔ کنگرهٔ لاهور درخاطرم تازه‌وجاندار است. طبیعی هم هست که‌چنین باشدزیرا در آن دوران کنگره من رئیس بودم‌ویك نقش عمدهٔ رهبری را بعهده داشتم و برای‌مدتی درمرکزحوادث قرار گرفتم. اکنون وقتی هیجانات آن روزها را بخاطر می‌آورم لذت فراوانی در خود احساس‌میکنم. استقبال گرم و پرشوری را که مردم لاهور از من بعمل آوردند وازحیث وسعت وعظمت کم نظیر بود هرگز از یاد نخواهم برد. خوب میدانستم که این جوشش شوق وهیجان عمومی‌نسبت بمن بخاطرشخص خودم نبود بلکه از آنجهت بود که من مظهریك ایدآل ویك آرزوی بزرگ ملی شده بودم. درعین حال برای یك فرد امرساده و بی اهمیتی نیست که مظهرچنین ایدآلی بشود و درچشم و دل آنهمه مردم چنین مقامی بدست آورد. بدین جهت بود که ازشادی وشعف سرشاربودم. اما عکس‌العمل های شخصی من اهمیت ناچیزی داشت زیرا مسائل بسیارمهمی درپیش‌داشتیم. فضا طوفانی بود. سنگینی حوادث واهمیت فوق‌العادهٔ زمان ازهمه چیزاحساس میشد. دیگر تصمیمات ما بانتقاد واعتراض کردن وبه بیان عقاید وآراء شخصی‌محدودنمی‌ماند بلکه ما میخواستیم بکارهای بزرگ بپردازیم و مردم را برای اقدامی دعوت کنیم که در زندگی کشورمان ومیلیونها نفوس آن اثرمیگذاشت.

آیا آینده برای ما و کشورما چه چیزی‌همراه داشت؟ هیچ کس نمیتوانست‌بدرستی چیزی را پیشگوئی کند اما برایمان بسیار روشن بود که فعلا یك مبارزهٔ دشوار و تحمل مدتها رنج وفشاررا برای‌خودمان و برای‌عزیزانمان درپیش‌داشتیم. همین فکرشوقمان‌را برمی‌انگیخت و ما را به مسئولیت خطیرمان متوجه میساخت. درآن کنگره هر رأی که میدادیم وهریك ازمصوبات ما صورت پیام تودیعی با زندگی راحت، با آسایش، بارفاه خانوادگی و با محفل دوستانمان را پیدا میکرد وقبول دعوتی بود برای تحمل روزها و شبهای تنهائی زندان ورنجهای جسمی وروحی. درکنگرهٔ لاهورقطعنامهٔ اصلی مربوط به

«استقلال» واقدام و عمل برای تحصیل آن و دنبال کردن مبارزهٔ استقلال جویانه تقریباً باتفاق آراء تصویب شد. فقط چند تن معدود به آن رأی ندادند، درمقابل هزاران نفر از نمایندگان کنگره آنرا تأییدکردند. اخذ رأی در این موضوع در واقع دربارهٔ یك طرح جدید بعمل آمدکه بصورت اصلاح طرح اصلی استقلال پیشنهاد ومطرح شده بود و چون این پیشنهاد اصلاحی رد شد در نتیجه قطعنامهٔ استقلال تصویب شده اعلام گردید. تصادف شگفت‌انگیزی بود که این رأی درست در نیمه شب روز ۳۱ دسامبر یعنی درموقعی که سال کهنه جای خود را به‌سال نومیداد اعلام میشد.[۱] درعین‌حال درهمان موقع‌مهلتی هم که ازطرف کنگرهٔ کلکته در سال قبل برای پیشنهادات ما از طرف دولت تعیین شده بود بپایان میرسید. باین ترتیب تصمیم نوینی اتخاذ شد و تدارك مبارزهٔ جدیدی آغاز گردید. ماشین عظیم آرزوی ملی بحرکت آمده بود در صورتیکه ما هنوز در تیرگی بودیم و نمیدانستیم چگونه وچه وقت مبارزه راآغاز خواهیم کرد. کمیتهٔ کنگره از طرف کنگرهٔ عمومی اجازه واختیارکامل یافت که نقشهٔ مبارزه را بهر صورتی که صلاح میداند طرح کند اما همه کس میدانست که اخذ تصمیم واقعی بعهدهٔ گاندی‌جی است.

در کنگرهٔ لاهور عدهٔ زیادی از نمایندگان استان مرزی نیز شرکت داشتند. نمایندگان منفردی ازاین‌ایالت همیشه دردورانهای اجلاس‌عمومی کنگره شرکت‌میکردند ودرچند سال گذشته «خان عبدالغفارخان»[۲] همواره انتظارداشت که درنهضت آزادیبخش ما شرکت جوید. در کنگرهٔ لاهور نخستین‌بار بود که گروه زیادی ازجوانان ایالت‌مرزی با جریانهای سیاسی سراسر کشور تماس می‌یافتند. افکارجوان وشاداب ایشان تحت‌تأثیر روحیهٔ جدیدکنگره قرارگرفت وبهنگام بازگشت بایالت خود یکنوع احساس وحدت و اتحاد با مبارزهٔ سایرنواحی هند درراه استقلال و آزادی در ایشان بوجود آمده بود و باینجهت از ذوق و شوق لبریز شده بودند. آنها جوانان و مردم ساده دلی بودند اما مردمی مثبت واهل‌اقدام که کمتر ازمردم‌سایرنواحی بحرف‌میپرداختندو بیشترعمل‌میکردند. آنها بمحض بازگشت، به سازمان دادن مردم ایالت خود وترویج فکر استقلال در میان ایشان آغازکردند وموفقیت عظیمی‌هم‌بدست آوردند. مردان وزنان‌ایالت مرزی گرچه آخرین‌مردم‌هندبودندکه دیرترازمردم سایرنواحی به مبارزهٔ استقلال طلبانهٔ‌ملی پیوستند اما از سال ۱۹۳۰ به بعد همواره نقش درخشان و نمایانی اجراکرده‌اند.

۱ــ سال میلادی معمولا درنیمه شب روز۳۱ دسامبر هرسال پایان می‌یابد واز همان لحظه سال‌جدید آغاز میشود. اشاره مؤلف باین موضوع است ــ م.

۲ ــ خان عبدالغفارخان از رؤسای قبایل مرزی هندکه پاتان نام دارندبودو یك نهضت‌مبارزهٔ‌ملی بنام سرخ پیراهنان بوجودآورده بود. درصفحات آینده مطالب بیشتری دربارهٔ اوخواهیمدید. م

بلافاصله پس از کنگـرهٔ لاهور و طبق توصیه نامه های آن پدرم از تمام اعضای کنگره که درمجمع قانونگزاری مرکزی وشوراهای ایالتی شرکت داشتند ودرواقع با دولت همکاری میکردند دعوت کرد که برای عدم همکاری با دولت ازمقامهای‌خوداستعفا بدهند و کناره بگیرند. تقریباً همهٔ آنها مثل یك تن واحد باین دعوت پاسخ مثبت دادند و از کارهای خود کناره گرفتند. فقط تنی چند بودند کـه این پیام را نپذیرفتند و بامید انتخابات آینده واستفاده از کمك دولت درکارها ومقامات خود باقی ماندند.

ما هنوزهم نسبت بآینده دچاربهام بودیم. با وجود اینکه کنگره ازخود ذوق و شوق فراوان نشان‌داده بودهیچکس نمیتوانست پیش‌بینی کند که کشوردرمقابل یك‌دعوت عمومی برای اقدام وعمل مشترك چگونه پاسخ خواهد داد. ما کشتی‌های خودراسوزانده بودیم[1] وراه بازگشت نداشتیم‌اما سرزمینی که دربرابرما گسترده بود هنوز صورتی مبهم وناشناس داشت. بمنظور آغازفعالیت وبرای آنکه میزانی ازروحیهٔ کشور بدست آوریم روز۲۶ ژانویه‌را بعنوان «روز استقلال»[2] اعلام داشتیم و درخواست کردیم که درآنروز در سراسر کشور مراسمی بر پا شود و همه در راه تحصیل استقلال سوگند یاد کنند.

بدین‌شکل درحالیکه نسبت به‌برنامهٔ‌خود مشکوك بودیم اماسرشارازاشتیاق برای انجام‌کاری مؤثردرانتظارتحول حوادث ماندیم. اوایل ماه ژانویه را در الله‌آباد بودم. پدرم اغلب درخانه نبود. آنوقت مصادف با دوران مراسم عمومی مذهبی ومکاره‌ئی‌بود که «ماگ‌ملا»[3] نام دارد. گمان میکنم که آن سال اصلی«کومبه» بود وصدها هزارمرد وزن دائماً بسوی الله‌آباد یا «پرایاگ»[4]مقدس میرفتند تا مراسم زیارت و آداب مذهبی

۱ـ اشاره به سفرجنگی طارق بن‌زیاد سردار معروف عرب است که درقرن دوم هجری قشون اسلام را از مراکش وازراه جبل‌الطارق باکشتی به اسپانیا برد وبعد تمام کشتی‌ها را سوزاند و بسربازان خودگفت که دیگر راه بازگشت نیست وچاره‌ای‌جز پیش رفتن وپیروز شدن ندارند. واتفاقاً بهمین جهت پیروزهم شدند. اصطلاح «پل‌های پشت‌سر را ویران کردن» نیز بهمین مفهوم است ـ م.

۲ـ پس‌از تامین استقلال هند مجلس مؤسسانی که درسال ۱۹۵۰ تشکیل شد همین روز ۲۶ ژانویه راکه سابقهٔ تاریخی وملی‌داشت روزاعلام جمهوریت معین کرد واکنون همه‌ساله دراین روز ملت هند جشن میگیرد. ـ م

۳ـ ماگ‌ملابمعنی بازارمکاره عمومی‌است ونام‌مراسم مذهبیست که هر ۱۲ سال یکبار در موقع معینی که هندوان‌برای آب‌تنی وغسل مذهبی درروددگنگ میروندانجام میگیرد. این‌غسل‌های مذهبی «کومبه» نام دارد. ـ ـ ته حاشیه (۱) صفحه ۱۸۸ رجوع شود ـ م

۴ـ پرایاگ ـ نام قدیمی شهر الله‌آباد است. هم‌اکنون محلی‌که هندوان درنزدیکی الله‌آباد درروددگنگ غسل میکنند «پرایاگ» نام دارد که محل مقدس بشمار میرود. یکی ازایستگاههای راه‌آهن نزدیك الله‌آباد هم ـ بهمین اسمی قدیمی هندو پرایاگ نامیده میشود ـ م.

ا انجام دهند در میان آنها همه نوع اشخاصی بودند مخصوصاً دهقانـان ، کشاورزان ، کاسب‌کاران ، پیشه‌وران ، بازرگانان، سوداگران ، وصاحبان مشاغل آزاد دیگر. میتوان گفت که نمایندگان تمام جامعهٔ هندو، بآنجا می‌آمدند . وقتی که این انبوه عظیم مردم و مواج بی پایان انسانی را میدیدم که بسوی شط «گنگ» میرفتند یا از آنجا بازمیگشتند با خود میگفتم که آیا آنها بدعوت ما برای روز استقلال چگونه پاسخ خواهند داد و در مقابل دعوت به «مقاومت عمومی» وفعالیت مسالمت‌آمیز برای تحصیل آزادی‌چه عکس‌العملی خواهند داشت ؟ آیا چند نفر آنها از تصمیمات شگرف و تاریخی کنگرهٔ لاهور اطلاع دارند ؟ چه اعتقاد وایمان شگفت‌انگیز و نیرومندیست که در طول هزاران سال در آنها باقی مانده و آنها را از گوشه و کنارهند برای غسل کردن درورود مقدس «گنگ» باینجا میکشاند! آیا ممکن است که آنها اندکی ازاین نیروی عظیم ایمان خود را برای فعالیت‌های سیاسی واقتصادی و بمنظور بهبود زندگی شخصی خودشان نیز اختصاص دهند و بکار برند ؟ یا آیا آنها چنان ازافکارو عقاید مذهبی و سنن گذشتهٔ خود لبریز هستند که بهیچوجه نمیتوانند ازچنگ آن بگریزند و بچیز دیگری هم فکر کنند ؟ البته میدانستم که این افکارجدید در آنها بوجود آمده است وحرکت‌امواج همین تمایلات تازهٔ توده‌های مردم بوده است که درطی دوازده سال اخیر قیافهٔ هندرا دگرگون ساخته است . درمورد وجود وقدرت فعالیت این نیروئی که درپشت‌این افکاروتحولات قرارداشت تردیدی‌نبود. با اینهمه تردیدهای‌دیگری‌باقی بودوسؤالاتی‌مطرح میشد که‌جواب گفتن‌فوری بآن‌آسان نبود: آیا این‌افکارجدیدتاچه‌اندازه درمردم ریشه دوانده‌است ؟ آیاچه اندازه‌ایمان‌ونیرو برای تحقق این افکاروجود دارد ؟ آیا مردم تا چه اندازه قدرت متشکل شدن ومقاومت کردن خواهند داشت ؟

خانهٔ ما انبوه زائرین را بخود جلب میکـرد . زیرا بر حسب اتفاق در نزدیکـی «بهارادواج» قرارداشت که یکی‌ازاماکن متبرکه است ومعمولا مردم برای انجام‌مراسم مذهبی بآنجا می‌آیند . دردورانهای قدیمی یکنوع دانشگاه ابتدائی هندودرآنجا وجود داشته است ودرروزهای مذهبی «ملا» صفوف بی پایان مردمی که برای زیارت به آنجا میرفتند بدیدن خانهٔما هم‌می‌آمدند. تصور میکنم که بیشتر، کنجکاوی ومیل‌دیدن‌اشخاص مشهوری که نام آنها را زیاد شنیده بودند ومخصوصاً میل دیدن پدرم ، آنها را بخانهٔما میکشاند. اما عدهٔ زیادی ازآنها هم بخاطر تمایلات سیاسیشان می‌آمدند ودربارهٔ کنگره وتصمیماتی که گرفته شده بود واقداماتی که درپیش بود سؤالاتی میکردند . بعلاوه‌اکثر آنها در فکر اشکالات اقتصادی خود بودند و میخواستند بدانند که دربارهٔ آنها چه‌باید

کرد.همهٔ آنها شعارهای سیاسی ما را بخوبی میدانستند ودرتمام روز، خانهٔ ماازصدای مردمی که این شعارها را تکرارمیکردند بلرزه میافتاد . مردم درگروههای بیست‌نفری، پنجاه نفری وحتی صد نفری پیش ما می‌آمدند وپشت سرهم فرا میرسیدند . درآغازروز برای هردسته ازآنها چندکلمه‌ئی حرف میزدم اما بزودی ناچارازاین‌کارصرفنظرکردم‌و فقط هروقت دستهٔ تازه‌ئی می‌آمد آهسته بآنها سلام میگفتم. اما همین‌کارهم‌اندازه‌ئی داشت و بعد دیگر سعی میکردم خود را مخفی سازم‌ولی بیهوده. صدای شعار های مردم دائماً اوج میگرفت ودرهمه جاطنین‌میافکند. ایوان‌های منزل‌ازملاقات‌کنندگان پرمیشد. درپشت هردروهرپنجره چشمهای متجسس و کنجکاو نظاره میکرد . محال بود که بتوانیم کارکنیم ، حرف بزنیم یا غذا بخوریم یا بهیچکاری بپردازیم . این وضع نه فقط صورت مزاحم وخسته‌کننده پیدا کرده بود بلکه‌کم‌کم ناراحت‌کننده و خشم آور میشد . معهذا چه میشدکرد ؟ بازهم مردم می‌آمدند و با دیدگانی که ازمحبت وحقشناسی میدرخشیدبما نگاه میکردند ، درحالیکه یکدنیا فقرورنج که درطی نسلها و نسلها برروی هم انباشته شده بود دراعماق‌چشمانشان موج میزد. ودرعین حال‌درنگاهشان سپاسگزاری‌وحقشناسی بیریائی پیدا بود وبهنگام بازگشت خود ازپیش ما جز اندکی مهربانی و محبت توقعی نداشتند و چیزی نمیخواستند . آیا چگونه ممکن بودکه انسان دربرابر آنهمه احساس علاقه ومهربانی وفداکاری، تأثرناپذیربماند وبآنهاپاسخ نگوید.

در آن زمان خانمی از دوستان نزدیك ما پیش ما بود . و اغلب مـا نمیتوانستیم بآسودگی با اوصحبت کنیم زیرا هرپنجدقیقه یکبارمن ناچارمیشدم بیرون بروم ، خودرا بمردم نشان بدهم وچندکلمه‌ئی برایشان صحبت کنم . درسایرمواقع هم صدای فریادها و شعارهای مردم که درهمه جا طنین میانداخت ما را کرمیکرد . این دوست ، ازوضعی که من دچارآن شده بودم خیلی لذت میبرد . همچنین خیال میکنم از آن جریان‌که اوآنرا نشانهٔ محبوبیت من درمیان توده‌های مردم میشمرد خیلی متعجب شده بود (درواقع مردم برای دیدن پدرم می‌آمدند اما چون اونبود ناچارمن‌با آن هیجانات مواجه‌میشدم .) یك روزآن خانم ناگهان رویش را بمن کرد وپرسید که نظرم دربارهٔ این ستایشها چیست . آیا ازآنها احساس غروری نمیکنم ؟ پیش ازآنکه جواب‌اورا بدهم لحظه‌ئی مرددماندم واو تصورکردکه شاید سؤال بیجائی دربارهٔ یك موضوع خصوصی و شخصی را مطرح ساخته است وازاین جهت عذر خواست . معهذا من بهیچوجه از آن سؤال ناراحت نشدم فقط نمیتوانستم براحتی بآن جواب‌گویم . فکرم بحرکت در آمد و به تجزیه و تحلیل احساسات وعکس‌العملهای روحی خود پرداختم که بسیارآشفته ودرهم بود .

راست است که من تقریباً برحسب اتفاق به یك مقام شامخ و کم نظیروبه‌محبوبیت

بسیاردرمیان توده‌های مردم رسیده بودم . درنظرطبقات تحصیل کرده مورد احترام بودم درنظرمردان و زنان جوان، یکنوع قهرمان بشمارمیرفتم که هالهٔ‌ی‌احساساتی دراطرافم وجود داشت. برایم سرود های افتخارساخته بودند و افسانه‌های باور نکردنی و بسیار مسخره در باره‌ام نقل میکردند . حتی اغلب حریفان سیاسی و رقیبانم نیز دربارهٔ من به نیکی سخن میگفتند واظهارمیداشتند که من خالی ازشایستگی وحسن نیت نیستم .

شاید یکی ازمقدسین ویا یك غول دوراز انسانیت بتواند در برابراین وضع لاقید وتأثیرناپذیر بماند درحالیکه من نه این هستم ونه آن. این افکار که در مغزم میگذشت ، مرا کمی سرمست میساخت و اعتماد و نیروی بیشتری بمن می‌بخشید . چون بسیار دشوار است که شخص بتواند خود را آنطور که در واقع هست و بآن صورت که بنظر اشخاص دیگرجلوه میکند ببیند ، نمیتوانم دربارهٔ خودم قضاوت صحیح وکاملی داشته باشم اما رویهمرفته خیال میکنم که رفتارمن اهمچون یك دهاتی سادهٔ‌ی بود که روشی عالیجنابانه بخود بگیرد یاشبیه یك هیچ کاره که رفتار دیکتاتورها را داشته باشد . با اینهمه تصور نمیکنم که واقعاً چنین ضعف‌هائی درمن نمایان بود . خیال میکنم که همواره‌استعدادها و شایستگی های خود را بدرستی میسنجیدم و عادت نداشتم که آنها را کم ارزش تر از واقع جلوه دهم اما در عین حال بدرستی هم میدانستم در من هیچ چیز فوق العاده و حیرت‌انگیزوجودندارد وهمیشه به ضعفهای‌خود توجه‌کامل داشته‌ام. عادت کردن ببازرسی دائمی درون خودم بدون شك بمن کمك میکرد که درهرکاراندازهٔ متعادل را حفظ کنم و بسیاری ازحوادث راکه با شخص من مربوط میشد با دید صحیح ومنصفانه مورد ملاحظه قرار دهم . تجربهٔ زندگی اجتماعی بمن ثابت کرده بود که شهرت ومحبوبیت همیشه‌دلیل مسلم لیاقت و ذکاوت نیست بلکه اغلب تیول وسرمایه‌ئیست که به اشخاص نامناسب داده میشود .

بارها ازخود پرسیده‌ام که آیا شهرت ومحبوبیت من بخاطر ضعف‌ها وعیوبم بوده است یا بخاطر نیکی ها و جهات مثبتم ؟ چرا ، آری چرا من مورد توجه و علاقهٔ عمومی واقع شده‌ام ؟

این وضع مسلماً بخاطر پیروزیهای روشنفکرانهٔ من کـه هیچ جنبهٔ فوق العاده‌ئی نداشت نبوده‌زیرااصولااین قبیل‌موفقیت‌ها ندرتاً موجب‌شهرت ومحبوبیت‌عمومی میشود. همچنین بخاطر باصطلاح «فداکاریها»ی من هم نبود زیرا هزاران‌هزار نفراز هندیان در فداکاری بی‌نهایت‌ازمن‌جلوتر بوده‌اند. درواقع شهرت‌قهرمانی من‌کاملا بیجا ونادرست بود ، زیرا نه فقط خود را یك قهرمـان نمیدانستم و احساس نمیکردم بلکه بطورکلـی روشهائی ازاین قبیل مانند تمام حالات‌وحرکاتی که بشخص صورت تصنعی میدهد درنظرم

احمقانه بوده‌است. اما از نظر حالات رومانتیك و شاعرانه هم گمان نمیکنم کسی باشد که کمتر از من چنین حالاتی داشته باشد. بارها برایم اتفاق افتاده است که شهامت و دلیری جسمی یا روحی ازخود نشان داده‌ام اما احتمالا این کارهم بخاطر غرور، غرور فردی، غرور دسته‌جمعی، غرور ملی و بخاطر بیزاری و تنفر از هر نوع جبر و زور بوده است.

خلاصه، برای سئوال خود پاسخ قانع کننده و شایسته‌ئی پیدا نمیکردم و نمیتوانستم دلیل شهرت و محبوبیت خودرا کشف کنم. از آنموقع بود که بتحقیق دربارهٔ خود ادامه دادم. ملاحظه کردم که یکی ازعجیب‌ترین افسانه‌هائی که دربارهٔ پدرم ومن رواج دارد اینست که گویا ما عادت داشتیم که هر هفته پیراهن و لباس‌های زیر خودرا پیش یکی از لباس شوئی هـای پاریس بفرستیم کـه در آنجا بشویند! با وجود تمام تکذیبهائی که از جانب ما میشد این افسانه همچنان دوام داشت، آیا واقعاً چیزی شگفت‌انگیز تر و خیالی‌تر ازاین ممکن بود؟ بنظرمن اگرچنین شخص ابلهی پیدا شود که خود را با چنین خودنمائیهای بیهوده مشغول سازد شایستهٔ آنست که بعنوان پادشاه احمق‌ها انتخاب شود.

یکی دیگر از افسانه‌های رایج دربارهٔ ما این بود که من تحصیلات دوران جوانیم را با «پرنس آف ولز» (ولیعهد انگلیس) انجام داده‌ام. حتی گاهی نقل میکردند که هنگام بازدیدی که پرنس مزبور در سال ۱۹۲۱ ازهند بعمل آورد مراهم پیش خود فراخوانده‌است. درحالیکه من آنوقت در زندان بودم. و نه تنها هرگز بااو دریك مدرسه نبوده‌ام بلکه حتی فرصت ملاقات بااو وحرف‌زدن بااو را هم نداشته‌ام!

نمیخواهم باین ترتیب بگویم که شهرت ومحبوبیت من براثر افسانه‌هائی ازاین قبیل بوجود آمده است. شاید این شهرت براساس استوارتری بنا شده باشد اما بدون هیچ تردید همانطور که این یاوه گوئیها نشان میدهد روپوشی از ابتذال آنرا درخود گرفته بود. درهرصورت از آنجا که من ازطبقات بالائی اجتماع بیرون آمده بودم این فکر شایع شده بود که من زندگی پرتجمل و آسایشی داشته‌ام که بعداً بخاطر منافع ملی فداکاری کرده‌ام و از آن چشم پوشیده‌ام ودرهند هم فداکاری کردن و چشم‌پوشیدن از تنعمات و اعراض کردن از آسایش‌ها همه کس را مبهوت وخیره میسازد. اما باید بگویم که اگر واقعاً مبنای شهرت من چنین چیز ها و چنین تخیلاتیست بهیچوجه از آن راضی نیستم! من همیشه نیکی ها و شایستگی های مثبت را بر منفی ترجیح میدهم. صرف نظر کردن از زندگی وفداکاری بیهوده وتسلیم شدن بتخیلات موهوم هرگز بهیچوجه مرا جلب نکرده‌است. من برای این خصال ازجهات دیگری ارزش قائل هستم. چنین خصالی یك نوع ارزش تمرین و پرورش را برای روح وفکر دارد ولازم بشمار میرود، همانطور که یك ورزشکار هم برای حفظ قدرت و نیروی جسمی خود به یك زندگی ساده ومنظم احتیاج دارد. من عقیده دارم

که قدرت تحمل ناملایمات و استقامت روحی برای کسی که میخواهد در راه منظورهای بزرگ گام بردارد یك شرط لازم و اساسی است . اما درعین حال زندگی را بصورت مرتاضان نگریستن و آنرا نفی کردن وازشادیها وشادمانیها ولذات زندگی اعراض کردن هرگز برایم خوشایند نبوده است ونیست. من هرگز ازهیچ چیز که درنظرم با ارزش بود تعمداً صرفنظر نکرده‌ام ... اما بدیهی است که میزان ارزشها تغییرپذیر و متفاوت است وممکن است بسیارچیزها برای دیگران باارزش باشد که درنظرمن ارزش واقعی ندارد.

سئوالی که آن دوست برایم مطرح ساخت هنوزهم بدون جواب مانده است .

آیا واقعاً من ازاین ستایش مردم احساس غروری داشته‌ام ؟ حقیقت اینست که ازاین ستایش‌ها هیچ خوشم نمی‌آمده است وهمیشه ازآن گریزان بوده‌ام . درعین‌حال به‌آن عادت کرده‌ام وموقعی که آنرا نمیدیده‌ام انگارچیزی کسرداشته‌ام . درهردوصورت من ناراضی میمانده ام اما رویهمرفته دیدن انبوه مردم در اطرافم همیشه برایم صورت یك احتیاج مخفی و نامرئی راداشته است . فکراینکه من میتوانسته‌ام درآنها اثر بگذارم و ایشانرا باقدام وعمل وادارسازم بمن‌این احساس‌را میبخشید که برقلوب‌وافکارمردم‌تسلطی دارم‌و این امر میل به تسلط و قدرت مرا ارضا میکرده است . مردم هم متقابلا در من نفوذ و تأثیر فوق‌العاده داشته‌اند . همیشه اظهار اعتماد ومحبت ایشان مرا عمیقاً تکان داده است ووادار ساخته است که به‌آن احساسات بطورشایسته پاسخ بدهم . هرچند که من هوادار تمایلات فردی واندیویدوآلیستی‌خود بوده‌ام گاهی‌سدهای این‌تمایلات برایم‌درهم شکسته است واحساس کرده‌ام که شریك بودن درشکنجه‌ها ورنج‌های مردم برایم از آسایش و سلامتی فردی خودم‌باارزش‌تراست . اما این‌سدها همیشه‌هم به‌آسانی درهم نمی‌شکست‌و اغلب مقاومت میکرد ومن‌از فرازآنهاوجدا ازمردم به مردم نگاه میکردم وازاین‌حالات شگفت‌انگیزی که نمیتوانستم بدرستی درکشان کنم متعجب میشدم .

همانطورکه دربدن انسان‌چربی کم‌کم‌وبشکلی‌نامرئی افزایش‌می‌یابد وشخص را چاق میکند . غروروخودخواهی هم آرام‌آرام‌برشخص مسلط میگردد . کسی که‌دستخوش آن میشود باین افزایش تدریجی وروزانه توجهی ندارد . خوشبختانه خشونت های این دنیای‌بی‌احساس‌درکمین‌است تا هیاهو وادعاهای‌میان‌تهی و بی‌ارزش را فرونشاند و حتی بکلی نابود سازد و درهم بشکند . درهند هم این قبیل خشونت‌های زندگی کم نیست و غرورهای بیجا را ازمامیگیرد . برای مازندگی مدرسه‌ئی‌دشوار ورنج استادی‌سخت‌گیر وبدون اغماض بوده است .

من درزندگی خود ، یك‌خوشبختی دیگرهم ازیك جهت دیگرداشته‌ام : خانواده‌ام، دوستانم ، ورفقایم بمن کمك داده‌اند تااز هرچیز، تصوری صحیح وطبیعی داشته باشم و

تعادل روحی خودرا ازدست ندهم . اشتغالات عمومی ، کار های شهرداری ، شرکت در شوراها وانجمن‌های محلی وسایرکارهای عمومی ، تظاهرات ونمایشهای وسیع بصورت دسته‌های بزرگ درخیابانها ونظایر آنها برای کنترل کردن اعصاب وحفظ خلق وحال طبیعی ودرك واقعیات کمك‌های مؤثری بمن کرده‌اند . در بسیاری ازمجامع ومواقع رسمی که همه باحالاتی پرهیبت وپرشکوه حضور می‌یافتند وقیافه‌های متفکر بخویش میگرفتند وباز بان قلمبه وکلمات نامأنوس وغیرعادی صحبت میکردند گاهی احساس میکردم که دلم میخواهد بصدای بلند بخندم ، زبانم‌را درآورم یاروی سرم بایستم وبادستهایم راه‌بروم وچنین کارهای غیرعادی بکنم تاعکس‌العمل‌هائی راکه درآن مجامع عظیم ورسمی ایجاد میشود به‌بینم وبخندم . اغلب بزحمت میتوانستم براین تمایلات بلهوسانهٔ خود چیره شوم وخودرا ازارتکاب به‌چنین کارهائی نگاهدارم. خوشبختانه اغلب میتوانستم این تمایلات سرکش خودرا سرکوب کنم ورفتاری عادی ومؤدبانه داشته باشم و خوشنامی خودرا در برابر مردم هندمحفوظ نگاهدارم . معهذا بعضی اوقات هم توفیقی نمی‌یافتم ونمیتوانستم خودداری کنم . گاهی اتفاق می‌افتاد که چون نمیتوانستم چنین مراسمی را تحمل کنم بطورناگهانی ازدسته‌ئی که بافتخار ماحرکت میکرد خارج میشدم ، یا خودم درمیان مردم فرومیرفتم وهمسرم یاکس دیگری را بجای خودم دراتوموبیل می‌نشاندم وخودرا ازتحمل این‌قبیل مراسم خلاص میکردم .

کوشش دائمی برای تسلط برنفس وخاموش ساختن تمایلات و احساسات شخصی وحفظ ظواهر مؤدبانه درنظرعموم ، طبعاً برای دیگران خسته کننده است ونتیجه‌اش این میشود که شخص دراین موارد یك‌قیافهٔ شوم بخود میگیرد وحالت کسی را پیدا میکند که در مراسم تدفین شرکت میجوید و میخواهد تعمداً خودرا متأثر واندوهناك نشان‌دهد . شایدهم بهمین‌جهت بود که یکبار درپکی ازمجلات هندو مرا به‌یك بیوه زن هندو تشبیه کرده بودند! باید بگویم که باوجوداحترامی که بنابرسنن‌قدیمی‌هندنسبت به‌بیوه زنان‌هندو دارم ، چنین توصیفی دربارهٔ من ناراحتم میسازد . ظاهراً نویسنده منظورش این بود که بعضی ازصفات نیکی که بگمان خود درمن سراغ داشته‌مانند تسلیم ورضا ، صرفنظر کردن ازخوشی‌ها وآسایشها وفداکاری بدون دغدغه وتزلزل درراه وظیفه ونظایرآنها را بستاید. درصورتیکه من‌همیشه امیدوار بوده‌ام که مثبت‌ترین خصال نیك وشایستگی‌ها را با یك روحیهٔ شوخی وخوشمزگی وسبکی نشاط‌بخش همراه داشته باشم وآرزومندم که بیوه‌زنان هندوهم چنین باشند .

یك‌روزگاندی‌جی به‌یك روزنامه‌نویس گفته بود که اگرروح خوشمزگی و نشاط را درخود حفظ نمیکرد چه‌بسا تاکنون خودکشی کرده بود . من‌نمیتوانم تا این اندازه

جلو بروم اما برای من‌هم ، زندگی بدون‌سبکی و نشاطی که اطرافیانم به‌آن می‌بخشیدند مسلماً تحمل‌ناپذیر میبود .

محبوبیت فراوان من واظهارات و پیامهای تشویق آمیزی که بمن میرسید وکلمات زیبا وتعارفات وتحسین‌های فوق‌العاده‌ئی که دربارهٔ من گفته میشد ودرمیان عموم طبقات مردم هند رواج بسیار دارد اغلب درحلقهٔ خانوادگی یا درمیان دوستان صمیمی‌من‌موجب خنده ومسخرگی‌وتفریح فراوان میشد . همسرم ، خواهرانم ودیگران اغلب نظایرکلمات پرشکوه والقاب پرآب وتابی راکه معمولا برای ستایش وابراز احترام دربارهٔ رهبران بزرگ نهضت ملی گفته میشد بالحن تمسخرآمیز دربارهٔ من میگفتند ومیخندیدند . مثلا مرا «بهارات بهوشان» (جواهرگرانبهای هند) و «تیاگامورتی» (مظهر فداکاری) و ازاین‌قبیل‌مینامیدند ومسخرگی‌میکردند که برایم‌بسیارخوشایند بود. بدین‌ترتیب‌خستگی وفرسودگی طاقت‌فرسائی که نتیجهٔ فعالیت وکارهای مختلفم بود از میان میرفت و تعادل روحی خودرا بازمی‌یافتم . حتی‌دخترك خردسالم نیزدراین‌شوخی‌ها شرکت میکرد . تنها مادرم‌بود که‌همواره بالحن جدی‌صحبت میکرد وهیچ خوشش نمی‌آمد که پسر عزیزش را مسخره کنند. پدرم‌نیز دراین موارد اغلب ازاین شوخیها می‌خندید ، اما درعین‌حال‌لطف ومحبت پدرانه‌اش هم‌کاملا نمایان بود .

تمام این هیاهوی خارجی، غوغای مردم ستایشگر، فعالیت‌های عمومی ، کارهای اجتماعی، سخنرانیهای‌دراز، وجنجالهای‌پرسروصدای سیاسی، هرچند که گاهی‌فرسودگی وتأثیری ناگوار درمن‌ایجاد میکرد رویهمرفته‌سطحی بود وتأثیری‌عمیق‌درمن‌نمیگذاشت. اغلب غوغا و نبرد واقعی در درون روحم جریان داشته است . افکار متضاد ، آرزوها و فداکاریها ، اندیشه‌های غیرارادی وفروخفته درمغز ، موقعیت های خارجی ، عطش عمیق وسیراب نشده برای درك حقیقت ، همه‌با هم دراندرون روحم درحال یك‌نبرد دامنه‌دارو پرکشمکش بوده‌اند. وجودم‌همچون‌عرصهٔ پیکاری‌بوده‌است که نیروهای‌مختلف‌در آن‌برای تسلط برمن باهم‌می‌جنگیدند. همیشه‌سعی‌داشته‌ام‌ازچنگ‌این کشمکشهای‌روحی و ناملایمات درونی بگریزیم . میکوشیده‌ام که تناسب‌وتعادل رادرخویش حفظ کنم . وبیشتر باینجهت بوده است که بـه‌کار پناه میبردم . کارکردن همیشه برایم‌آرامش‌بخش بود . بـرای من مبارزهٔ‌خارجی‌دربرابرمبارزهٔ درونی‌روحم ناچیزمینمود ومرا کمتر بخود مشغول میداشت.

چرا امروز که درزندان نشسته‌ام این‌سطوررا مینویسم ؟ درواقع چه درزندان وچه درخارج اززندان همیشه‌همان حال جستجو برایم باقیست وهمان سئوالات دربرابرم‌مطرح است . اگراکنون‌احساسات وتجربیات گذشته‌ام را بدینقرار ودراینجا مینویسم‌بدین‌امید است که شاید ازاین‌راه برای خود تااندازه‌ئی سکون ورضایت روحی بدست آورم .

۲۹

نافرمانی عمومی آغاز میگردد

۲۶ ژانویه ۱۹۳۰، «روز استقلال» فرا رسید وما را بسرعت برق ازاندازهٔ هیجان و شوقی که سراسر کشور را فراگرفته بود مطلع ساخت. در همه جا اجتماعات عظیم و بزرگی تشکیل میشد و بدون آنکه لازم باشد سخنرانانی بتحریك و تهییج پردازند و نطقهای آتشین ایراد کنند، توده‌های مردم با منتهای آرامش و با روش مسالمت آمیز متن اعلامیهٔ استقلال را تأیید وتصویب میکردند.[۱] این امر بسیار پرمعنی وحیرت‌انگیز بود وگاندی جی از آن، نیروئی راکه برای یك جهش جدید لازم داشت بدست آورد و با غریزهٔ خاصی که درتشخیص احساسات عمومی‌داشت درك کرد که لحظهٔ مساعد برای‌اقدام وعمل فرا رسیده است. از آن پس حوادث با سرعت زیاد ومثل اتفاقات بك درام عظیم ومهیج بدنبال هم روی نمود.

به نسبتی که موعد اعلام «نافرمانی عمومی» نزدیکتر میشد وفضا سنگین‌تروصاعقه‌انگیزتر میگشت افکارما بیشتر به خاطرات سالهای «عدم همکاری» و حوادث ۱۹۲۱ و ۱۹۲۲ وماجرای «چوری‌چورا» متوجه میشد که براثرآن یکباره نهضت متوقف گردید. اکنون کشورانضباط ونظم بیشتری پیدا کرده بود وچگونگی مبارزه وهدف نهائی آن در نظرها شکل مشخص‌تری داشت. توده های مردم نسبت به روشها و تاکتیك‌های مبارزهٔ ما درك وفهم بیشتری نشان میدادند اما چیزی که همه بخوبی میدانستیم این بود که گاندی‌جی‌همچنان به روش‌مبارزهٔ عدم‌خشونت خوداعتماد داشت وبشکل تردیدناپذیری هوادار آن‌بود. اگرده سال پیش کسی‌دراین باره تردیدی‌داشت اکنون دیگرهمه این را میدانستند.

ما فکرمیکردیم که آیا چگونه میتوان اطمینان داشت که درجائی بر اثر هیجانات طبیعی وخود بخودی مردم یا براثرتحریکات وتفتین‌های مغرضانهٔ دشمن و دولت ناگهان

۱ـ متن‌این‌اعلامیه ضمیمهٔ کتابست.

عمل خشونت‌آمیزی صورت نپذیرد؟ ودرچنین صورتی آیا چه نتایجی برای مجموع نهضت نافرمانی بوجود می‌آمد؟ آیا باز هم مثل سابق نهضت ناگهان متوقف میگشت ؟

درواقع چنین دورنما وتصوری برای‌ما بسیار رنج‌آور ویأس‌انگیز بود .

احتمال دارد که خودگاندی جی هم باین مسائل فکر میکرد. درملاقاتها حرفهائی میزد که نشان میداد اوهم متوجه این سؤالات هست منتها مسائل رابشکل دیگری مطرح میساخت .

درنظراو « عدم‌خشونت » برای مبارزه درراه تغییرات و بهبود زندگی یك وسیلهٔ صحیح و مؤثر و بنا برین شکست‌ناپذیر بود . اگرگفته میشدکه این روش مبارزه به یك محیط مساعد ومناسب بخود احتیاج‌دارد وجزدر بعضی شرایط موافق غیرقابل‌انطباق ونامؤثراست مفهومش این میشدکه روش مزبور برای تمام موارد مناسب نیست و طبعاً جنبهٔ عمومیت و شکست ناپذیری آن هم مسلم و قاطع نیست . چنین استنتاجی در نظر گاندی جی تحمل ناپذیربود زیرا اوجداً اعتقادداشت‌که این نوع مبارزه جنبهٔ عمومیت دارد ودرهرمورد وهرصورت مؤثروشکست‌ناپذیر است . بعبارت دیگر تاکتیك و روش «عدم خشونت» باید بتواند درهروضع وهرشرایطی حتی در شرایط نامساعد و در میان افسارگسیختگی‌های خشونت‌آمیزهم‌ثمربخش وقابل انطباق شمرده‌شود. منتهاممکن‌است چگونگی انطباق آن بـا موارد و شرایط مختلف تغییر پذیرد امـا در هر صورت دست کشیدن مطلق از آن خود بخود بمعنی اعتراف ضمنی به بیهودگی و شکست پذیری آن خواهد بود .

شایدگاندی‌جی بدینصورت فکرمیکرد اما نمیتوانم مطمئن باشم که او بتمام این چیزها فکرمیکرده است . درهرحال ما ازاظهارات و نظریات اوچنین احساس میکردیم که وقتی نهضت نافرمانی شروع‌شد نباید به بهانهٔ یك عمل خشونت‌آمیزمنفرد که‌احتمالا درجائی اتفاق افتد متوقف گردد. منتها اگراتفاقاً اقدامات تند وخشونت‌آمیزی درنهضت راه یابد وجنبهٔ مسالمت‌آمیزآنرا تغییردهد درچنین صورتی باید آنرا محدودتر ساخت و به آن تغییر شکل داد . این نوع اطمینانها دربارهٔ آیندهٔ نهضت برای بسیاری از ما که دوچارتردید و نگرانی‌بودیم اعتماد و تسکینی بوجود می‌آورد که میتوانستیم دست بکار شویم ومبارزهٔ جدی را شروع کنیم . اکنون این مسئله در برابرما قرارداشت که مبارزه راچگونه واز کجا شروع کنیم ؟ و برای اینکه نهضت نافرمانی درمقتضیات کنونی مؤثر واقع شود ودرتوده‌های مردم هم مورد قبول واقع گردد آیاباید چه صورتی‌داشته‌باشد ؟ دراین موقع بود که «مهاتما» فکر نبوغ‌آمیزی را اعلام داشت .

ناگهان‌کلمهٔ سادهٔ «نمك» صورت یك فورمول سحرآمیز را بخودگرفت و قدرت

مرموزی پیدا کرد . قرارشد که به موضوع«عوارض نمك» بپردازیم و بدین‌ترتیب قانونی را که دربارهٔ عوارض نمك وضع شده است نقض کنیم .[۱]

درصفوف ما حیرت و بهت زدگی فراوانی روی نمود ؛کسی بدرستی نمی‌فهمید که «نمك» درمبارزهٔ بخاطراستقلال ملی چه نقشی میتواند داشته باشد .

یك موضوع غیرمنتظرهٔ دیگرانتشار«اصول یازده گانه» ازطرف گاندی جی بود. با خود میگفتم درموقعیکه ما جز بموضوع «استقلال» فکر نمیکنیم ، چه فایده‌ئی دارد که فهرستی ازاصلاحات سیاسی واجتماعی که البته بجای خود مفید وصحیح بود تنظیم گردد ؟ ازخودمیپرسیدم آیا وقتیکه گاندی جی کلمهٔ «استقلال» رابکارمی‌بندد اوهم مثل ما فکر میکند یا هر کدام ما بیك زبان دیگرحرف میزنیم ؟

اماحوادث درتکوین وجریان بود و برای مافرصت پرداختن بمباحثات دور و دراز را باقی نمیگذاشت . اوضاع سیاسی هرروزدربرابر دیدگان ما در سراسر کشور تحول جدیدی پیدا میکرد . وبدون آنکه ما درآنَ تأثیرودخالتی داشته باشیم باکمال سرعتو هماهنگ تحولات جهان ،که بحران اقتصادی بسختی آنرا بخفقان انداخته بود ، تحول پیدامیکرد. قیمت‌هاسقوط میکرد. اهالی‌شهرها این‌تنزل قیمت‌ها رانشانه‌ئی ازفرارسیدن یك دوران رفاه و آسایش نزدیك و قریب‌الوقوع میشمردند . اما دهقانان از این وضع مضطرب بودند وازآینده وحشت‌داشتند .

درچنین موقعی که نامه‌هائی میان گاندی‌جی و نایب‌السلطنه مبادله گردید و بدنبال آن «مهاتما» با جمعی از پیروان خود از« اشرام سابارماتی»[۲] حرکت کرد وراه پیمائی معروف به «راه پیمائی نمك» را بسوی « دندی » در سواحل دریا آغاز کرد . سراسر کشور باکمال دقت هر روز پیشرفت این ستون مؤمنین گاندی را دنبال میکرد و حالت بحرانی روز بروز شدیدترمیشد و بالاترمیرفت اعضای«کمیتهٔ کنگرهٔ» جلسه‌ئی در«احمد-آباد» ترتیب دادیم تا آخرین تدارکات را برای نبردی که ممکن بود هر لحظه درگیر شود مورد مطالعه قراردهیم .گاندی جی که رئیس عالی نهضت بود درمیان ما نبود و

۱ـ بقراربکه دیده میشودسازمان کنگره ومبارزین ملی‌هند بعلت آنکه‌دولت بریتانیاپیشنهادات آنها راکه درکنگرهٔ کلکته مطرح شده بود قبول نکرده بود تصمیم گرفتند مبارزهٔ خود را برای تحصیل استقلال کامل آغاز کنند . برای این کار بروش مبارزهٔ عدم خشونت تصمیم گرفتند که به نافرمانی مسالمت‌آمیز نسبت به مقررات و قوانین دولت بپردازند واین‌کار را از عدم اطاعت نسبت به قانونی که ازطرف دولت برای نمك وضع شده بود آغاز کردند، مبارزهٔنمك برهبری گاندی‌یکی ازمراحل‌تاریخی‌مبارزهٔ ملت‌هندویکی ازنمونه‌های‌عالی‌نافرمانی‌مسالمت‌آمیز بشمار میرود ، متن‌کتاب جزئیات جالبی را بمانشان میدهد - م

۲ـ پیروان گاندی در مغرب هند در نزدیکی شهراحمد آباد - م

در اینموقع همراه با گروهی از پیروانش بسوی دریا میرفت که به تهیهٔ نمك بپردازد و جداً از بازگشت امتناع داشت. «کمیتهٔ کنگره» تصمیم گرفت تدابیری برای مواجهه با بازداشتهای احتمالی اتخاذ کند. به رئیس کنگره[۱] اختیارات وسیعی داده شد تادرصورتی که کمیتهٔ کنگره دیگر نتواند تشکیل گردد شخصاً بنام کمیته اقدام کند واگر یك یا چند نفرازاعضای «کمیتهٔ عامله» دستگیرشوند بجای آنها اعضای جدیدی برگزیند. همچنین جانشینی برای خود و برای هنگام ضرورت معین کند. به رؤسای کمیته‌های ایالتی ومحلی کنگره نیزهمین اختیارات برای مناطق کارخودشان داده شد.

بدین ترتیب دورانی آغازشد که‌چندی بعد مخالفین ما آنرا باصطلاح «دیکتاتوری کنگره» نامیدند. وزیران هند، نایب‌السلطنه وحکمرانان انگلیسی ایالات، دربارهٔ آن سر وصدای‌فراوان راه انداختند ودر حالیکه خودشان راعناصری‌کاملا دموکرات معرفی میکردند. کنگره‌را به‌سوء نیت وداشتن تمایلات دیکتاتوری متهم میساختند کمتر اتفاق افتاده بود که مطبوعات اعتدالی وهوادار دولت دربارهٔ دموکراسی تاآن اندازه به موعظه وقلمفرسائی بپردازند و دربارهٔ آن جامه درانی کنند. ما تمام این اظهارات واین اتهامات را درمیان سکوت خویش میشنیدیم (زیرا همهٔ ما درآنوقت در زندانها بودیم) وحیرت میکردیم.

واقعاً تزویر و بیشرمی‌راتاچه پایه‌میرساندند. هند درزیرفشار وترور ودیکتاتوری مطلق قوانین استثنائی دست وپا میزد. هر نوع آزادی از مردم سلب شده بود وتازه اربابهای ما باآب‌وتاب از «دموکراسی» هم سخن‌میگفتندودربارهٔ آن موعظه‌میفرمودند! در حالیکه حتی در مواقع عادی هم درهیچ جای حکومت هند دموکراسی وجودنداشت. البته بسیار طبیعی بود که دولت بریتانیا از قدرت ومنافع موجود خود در هند دفاع کند ومخالفتی راکه نسبت‌باوابراز میگشت با زور پاسخ دهد وسرکوب کند اما واقعاً بسیار بیشرمانه بود که نام این اعمال را روشهای دموکراسی بگذارد که نسلهای آینده هم میبایست ازآن سرمشق بگیرند وآنرا بستایند!

درآنموقع «کنگره» ناچاربود که برای‌زمانی که دیگر نتواند بطورعادی وظایف خود را انجام دهد یا موقعیکه محتملا غیر قانونی اعلام گردد یا کمیته‌های‌آن نتوانند جز بطور مخفی‌تشکیل جلسه دهند و مشورت کنند، فکری بردارد. ما بهیچوجه نمیخواستیم که‌مبارزهٔ ماصورت مخفی و پنهانی داشته‌باشد. مامیخواستیم که مبارزهٔ ما کاملا علنی باشد تا بتوانیم تمام مدعای خود را در همه جا بیان داریم ودرتوده‌های مردم اثرداشته باشیم. اما مبارزهٔ مخفی هم مارا از منظور دور نمیکرد.

۱ـ رئیس کنگره دراین زمان وازموقع کنگرهٔ لاهور خود جواهرلعل نهرو بود ـ م.

طبعاً در آنموقع تمام رهبران ما، از مرد وزن، از بالا تا پائین، در تمام مراکز و تمام ولایات، با خطر زندانی شدن رو برو بودند و در چنین صورتی هم باید کار را دنبال میکردیم. بنابرین در آنوقت تنها راه موجود برای ما این بود که از روشهای فرماندهی نظامی در زمان جنگ الهام بگیریم و سازمانی بوجود آوریم که در آن درصورت لزوم رهبران خود بخود جای خالی یکدیگر را پر کنند. ما نمیتوانستیم در گیر ودار مبارزه ودر میدان پیکار به تشکیل اجتماعات کمیته‌ها بپردازیم. چه بسا که براثر چنین اجتماعاتی تمام اعضای یك کمیته یکجا بازداشت میشدند. دستگاه فرماندهی ما حتی این امتیاز را هم برای خود نداشت که مثل ستادارتش یك دولت داخل در جنگ در پشت جبهه ودور از خطرات در جای مطمئنی بنشیند وعملیات جنگی را اداره کند. یا همچون یك هیئت دولت نبودیم که در مرکز کشور ودور از دسترس دشمن، برامور نظارت داشته باشیم. ستادکل ما وهیئت کابینهٔ ما بنابر طبیعت مبارزهٔ ما در نخستین صف و پیشاپیش دیگران قرار میگرفت و بدینقرار در معرض شدیدترین مخاطرات و هدف نخستین حملات واقع میشد. مسلماً در نخستین وهله اعضای اصلی ورهبران ما بازداشت میشدند وباید برای مقابله با چنین وضعی همه چیز را پیش‌بینی میکردیم.

از اینها گذشته آیا ما به «دیکتاتور»های خودمان چه قدرت وچه اختیاری میبخشیدیم. راست که برای آنها در پیشاپیش یك نهضت قرار گرفتن ومظهر اراده ومبارزهٔ یك ملت شدن افتخاری بزرگ داشت. اما قدرت کنونی آنها فقط آن بود که از «دیکتاتوری» خویش برای محکوم ساختن خود و بزندان افتادن استفاده کنند. آنها فقط تا موقعیکه کمیته‌ها بعلت «فورس ماژور» وناچار نمیتوانستند تشکیل جلسه دهند اختیاراتی داشتند اما هر جا وهروقت که کمیته‌ئی میتوانست جمع شود قدرت این «دیکتاتور» هم خود بخود از بین میرفت. بعلاوه، مرد یا زنی که باصطلاح «دیکتاتور» میشد هرگز نمیتوانست در بارهٔ اصول اساسی نهضت تصمیمی بگیرد وفقط میتوانست در بارهٔ مسائل جزئی وسطحی راجع به مسائل روزانه وجاری که برای ادامهٔ مبارزه جنبهٔ فوری پیدا میکرد اقدام کند. دیکتاتوری کنگره درواقع عبارت بود از حرکت بطرف زندان وهرروز در کنگره اشخاص تازه‌ئی بجای کسانی که بزندان رفته بودند قرار میگرفتند تا آنها نیز بنوبهٔ خود بزندان بروند و بدینقرار فرصتی برای دیکتاتوری باقی نمیماند.

خلاصه آنکه، پس از اتخاذ این تدابیر در جلسهٔ «احمدآباد» همهٔ اعضای کمیتهٔ کنگره با یکدیگر وداع کردیم بدون اینکه بدانیم بار دیگر کجا، چه وقت و چگونه هم را باز خواهیم یافت. هر کس با کمال عجله به سر پست خود بازگشت تا تدابیر اتخاذ شده در کمیته را در مورد حوزهٔ خویش بکار بندد ویا بنابر گفتهٔ «ساروجینی

نایدو»[۱] مسواك دندانی تهیه کند و آمادهٔ مسافرت بزندان شود.

در راه مراجعت خودمان ، پدرم ومن برای ملاقات باگاندی‌جی رفتیم. در آنموقع او وپیروانش در «جمبوسر» بودند. ما چند ساعت با او بودیم وبعد هم ادامهٔ حرکتش اورا بسوی دریا ودنبال کردن «راه پیمائی نمك» اورا تماشا کردیم. هم اکنون اورا درنظر خود مجسم می‌بینم که چوبی دردست، درراس گروه کوچك پیروان‌خود با قدمهای استوار وتزلزل ناپذیردور میشد. منظره‌ئی‌هیجان‌انگیز وتماشائی بود.

در «جمبوسر» پدرم بعد ازمشورت باگاندی‌جی تصمیم گرفت که قسمتی‌از خانهٔ مسکونی‌خودش را در الله آباد به‌ملت اهدا کند و آنرا «سواراج بهاوان» (خانهٔ‌استقلال» بنامد. وقتی به الله آباد بازگشت این موضوع را رسماً اعلام داشت . اکنون این خانه در اختیار دفترسازمان کنگره است وقسمتی‌ازآن خانهٔ بزرگ هم به یك بیمارستان عمومی اختصاص یافته است. درآنموقع پدرم نتوانست تشریفات رسمی وقانونی‌کار انتقال آنرا انجام دهد. یکسال ونیم بعد که خود اودر گذشته بود من طبق آرزوی او یك هیئت سر پرستی برای ادارهٔ آن بوجود آوردم .

ماه آوریل فرا رسید، گاندی‌جی بدریا نزدیك میشد ومامنتظر فرمان بودیم تا نهضت نافرمانی‌عمومی‌را با حمله به «قانون نمك» آغاز کنیم. از چند ماه پیش ما داوطلبان‌خود را برای‌کار آماده ساخته بودیم. همسرم «کماله» و خواهرم «کریشنا» هم به صفوف داوطلبان کنگره پیوسته بودند و در مواقع تمرینها لباس مردانه میپوشیدند . داوطلبان ما ، طبعاً ، اسلحه وحتی چوبدستی‌هم نداشتند. هدف پرورش و تمرینهای ایشان آن بود که در تبلیغات وجمع آوری توده‌های مردم حداکثر توفیق وتاثیررا بدست آورند.

روز ٦ آوریل روز آغاز «هفتهٔ ملی» بود که‌همه ساله بخاطرهٔ حوادث سال ۱۹۱۹ اختصاص می‌یافت و مصادف با روز شروع ساتیاگراها تاکشتار جالیانوالا باغ[۲] میشد . درآنروز گاندی‌جی‌دستور نافرمانی‌وعدم اطاعت ازقانون نمك را در «دندی» صادر کرد ومشغول تهیهٔ نمك برخلاف قانون شد. چهار روز بعد از عمل او که مظهر آغاز پیکار بود ودر کنارهٔ دریا در «دندی» صورت گرفت تمام شعب نهضت در سراسر کشور اجازه یافتند که مبارزهٔ نافرمانی‌عمومی‌را در منطقهٔ خود آغاز کنند.

مثل این بود که برروی یك دکمهٔ برقی‌فشار داده شده باشد. در سراسر کشور از شهرهای بزرگ گرفته تادهکده‌های کوچك جزدربارهٔ‌وسایل‌استخراج نمك صحبتی نمیشد. مردم به‌وسایل بسیارعجیبی برای تهیهٔ نمك‌متوسل‌میشدند. چون‌اطلاعات کامل‌ودقیقی دربارهٔ

۱- به‌حاشیه صفحه ۷۸ رجوع شود . م .

۲- به حاشیه ۳ صفحه ۸۸ رجوع شود - م ،

نمك نداشتیم به کتابها وفرهنگ لغات رجوع میکردیم ، تراکتها و نشریه‌هائی دربارهٔ نمك وطرز تهیهٔ آن منتشرمیشد. ذخایروانبارهای گوناگونی‌از نمك‌فراهم میگشت. نتایج این کوششها زیاد درخشان نبود اما همه‌جا با پیروزی از آنها صحبت میشد . مردم برای مبارزه بادولت نمك رابمناقصه و گاهی به‌قیمتهای عجیب وافسانه‌ئی‌میفروختند.

کسی بخوبی و بدی‌جنس نمك‌اهمیتی نمیداد. مسئلهٔ اصلی‌این‌بود که از قانون عوارض نمك که دولت‌وضع کرده‌بود سرپیچی‌شود و آن قانون‌مورد بی‌اعتنائی‌قرارگیرد . هرچند که جنس نمکهای ما خوب نبود در این‌زمینه پیروزی ماکامل ودرخشان بود. وقتی که‌ما این اشتیاق عمومی‌را میدیدیم وملاحظه میکردیم که دستورهای ما وشعارهای ما دربارهٔ مبارزه ودر راه جمع‌آوری نمك و نافرمانی‌نسبت به قانون نمك تا چه اندازه در مردم مؤثرواقع میشد. هم متعجب میشدم وهم شرمسار. شرمسارمیشدیم که دربارهٔ گاندی‌جی و نمربخش بودن وسایلی که بما پیشنهاد میکرد تردید کرده بودیم. ومتعجب میشدیم که چگونه نبوغ این مرد میتوانست به‌آسانی‌در توده‌های مردم اثر بگذارد وآنها را باقدام منظم ومتشکل بکشاند.

روز ۱۴ آوریل در موقعیکه میخواستم برای شرکت در یك کنفرانس محلی به «رای پور» در ایالت مرکزی بروم توقیف شدم. همان روز مرا در محوطهٔ زندان باصطلاح محاکمه کردند و باستناد قانون‌نمك به‌شش‌ماه زندان‌محکوم ساختند. درموقع بازداشت خود با استفاده از اختیارات تازه‌ئی که کمیتهٔ کنگره به من داده بود گاندی‌جی را برای ریاست کنگره بجانشینی‌خود تعیین کردم وچون میترسیدم که او این‌کار را قبول نکند برای احتیاط پدرم را بعنوان جانشین دوم معرفی کردم.[۱]

همانطور که انتظارهم داشتم گاندی جی‌ریاست را رد کرد. بنابراین پدرم ریاست کنگره را بعهده گرفت. در این موقع‌حالش خوب نبود و بیمار بود با وجود این باتمام قدرت خود به مبارزه پرداخت در طول‌نخستین‌ماهها، رهبری پرقدرت اووانضباط‌شدیدی که برقرار ساخت برای نهضت ثمرات فوق‌العاده ببارآورد . نهضت از این کوشش او سودبرد اماخود اونیروی مختصری راکه برایش‌باقی‌مانده‌بود دراین‌راه از دست داد و سلامتیش بکلی‌درهم شکست.

دوران پرهیجان وشوق‌انگیزی فرا رسیده بود! تظاهرات وسیع و دامنه‌دار ، هجومهای پلیس همراه با ضربات لاتی، تیراندازیها، «هارتال»ها و اعتصابهای مداوم برای اعتراض به توقیف فلان رئیس یا فلان رهبر معروف، برقراری روزهای یادبود برای تجلیل‌از مبارزهٔ ملی‌مانند«روز پیشاوور»، «روزگاروالی» ونظایر آنها فراوان

۱- بطوریکه قبلاهم دیدیم دراین موقع نویسنده کتاب (جواهر لعل‌نهرو) ریاست کنگره عهده‌داربود ـم

بود. در ضمن بایکوت وتحریم پارچه‌ها ومنسوجات خارجی‌وتمام اشیاء وکالاهای ساخت انگلستان تقریباً بصورت‌کامل عملی گردید. وقتی که در زندان بمن خبررسید که مادرم با وجود کهولت سنش وخواهرانم نیزدر جزوقراولان ناظر بر بایکوت در منتهای گرمای تابستان در مقابل مغازه‌هائیکه پارچه‌های انگلیسی‌میفروختند پاس میدهند نمیتوانستم‌از از هیجان خود جلوگیری کنم . همسرم کماله هم همین کار را میکرد بعلاوه او قدم از این هم فراترگذاشت. در الله آباد بکارهای عمومی‌ومحلی کنگره پرداخت وبا چنان‌نیرو واراده‌ئی کار میکرد که حتی‌مرا که از سالها پیش اورا بخوبی‌میشناختم متحیر میساخت . او نیزسلامتیش را که وضعی‌متزلزل داشت‌بکلی‌از یاد برده بود.از صبح تا شام درگرمای شدید ودرزیر آفتاب، باهمت وپشتکارفراوان‌کار میکرد. مخصوصاً در فعالیتهای‌سازمانی استعداد نمایانی‌نشان میداد. در زندان خود اخبارمبهمی‌دربارهٔ او بگوشم میرسید. چندی بعد وقتی که پدرم در زندان بمن ملحق شد از دهان اوشنیدم که«کماله» تا چه اندازه فعالیت داشته است وپدرم چگونه لیاقت اوومخصوصاً استعدادسازمان دادن اورامیستود. پدرم هیچ اهمیتی‌نمیداد که مادرم ودخترهایش نیز با کمال غیرت و درآفتاب سوزان بفعالیت میپرداختند ودر راه منظورهای‌کنگره دوندگی میکردند . جزدر موارد بسیار استثنائی‌اسمی‌هم ازآنها نمی‌آورد وبکار وفداکاری‌آنها اشاره‌ئی‌نمیکرد.

بهترین خبری که درآنوقت درزندان بما رسیداخبارمربوط به حوادث «پیشاوور» وایالت مرزی بود که در روز ۲۳آوریل مردم در زیر آتش مسلسلهای دولتی نمونه‌های حیرت‌انگیزی از انضباط وبردباری ودلیری‌آرام وخونسرد خود را نمایش دادند . این امرمخصوصاً درایالت‌مرزی‌اهمیت‌داشت زیراقبایل «پاتان» که درآن‌استان‌هستند بخاطر طبیعت تند وجنگجوونافرمان خود مشهورند نه بخاطرطبع‌آرام و مسالمت‌جو . ماجرای پاتانها ورفتار دلیرانهٔ ایشان درسراسرهند یك نمونهٔ فوق‌العاده وکم نظیر بود. همچنین در همین ایالت بود که حادثهٔ مشهور خودداری‌سربازان«گاروالی» از تیراندازی‌بروی مردم روی داد. اینَ خودداری بعلت نفرت سربازان از بکار بردن اسلحه برضد انبوهی مردم غیرمسلح وبیدفاع وبدون تردید بعلت احساس علاقه وهمدردی نسبت بمردم‌صورت گرفت . امامعمولا این‌احساس به‌تنهائی‌کافی‌نیست که یك سرباز را به‌یك‌اقدام خطرناك و به‌عدم‌اطاعت‌از افسرش برانگیزد زیرا هرسرباز خوب میداند که کیفرچنین‌کاری چیست.

سربازان «گاروالی» (وسایرهنگهائی که درنقاط دیگراز اطاعت فرماندهان‌خود سرپیچی کردند ودولت نگذاشت اخبارمربوط به‌آنها منتشرشود) ظاهراً باین جهت‌چنین اقدامی کردند که دوچار این تصور نادرست شده بودند که قدرت انگلستان ممکن است بزودی در هند زوال یابد . فقط وقتی که چنین احساسی در سربازی بوجود آمده باشد

ممکن است براحساس علاقه‌ومحبت نسبت بمردم علاوه شود واورا بچنان عملی برانگیزد . احتمال دارد که در مدت چندین روز و حتی چندین هفته موفقیتهای کلی نافرمانی عمومی سبب شد که عده‌ئی تصور کردند آخرین روزهای تسلط انگلستان برهند فرا رسیده‌است واین تصورحتی در قسمتی از ارتش هند هم نفوذ کرد . اما خیلی زود معلوم شد که چنین چیزی در آیندهٔ نزدیك تحقق نمی‌پذیرد بهمین‌جهت از آن پس دیگردرارتش هندنافرمانی روی نداد . البته مراقبت‌کامل هم میشد که ارتش از تماسهائی که سبب تحریك سربازان گردد دور نگاهداشته شود .

یکرشته حوادث‌شگرف‌وجالب‌توجه‌دیگر هم‌درهمین‌دوران‌اتفاق‌افتاد اما بدون‌تردید مهمترین‌وحیرت‌انگیزترین آنهاشرکت‌مؤثری‌بود که زنان‌درمبارزهٔ مشترك‌داشتند. زنان که باصطلاح ازفعالیت‌های‌عمومی‌واجتماعی بکلی‌دوروبی‌خبرمانده بودنداز کنج‌خانه‌هایشان بیرون آمدند وخودرا درقلب‌پیکارقراردادند. کارپاسبانی دربرابرمغازه‌های پارچه‌فروشی ومشروب فروشی برای نظارت برتحریم فروش کالاهای انگلیسی تقریباً منحصراً دردست ایشان بود . درتمام شهرها دسته‌هائی راه میافتاد و تظاهرات اعتراضی صورت میگرفت که تقریباً فقطزنان درآن شرکت داشتند. بطورکلی طرزرفتارزنان باثبات‌تروا ستوارتر ازمردان بودواغلب آنها بودند که‌درسازمانهای ایالتی ومحلی کنگره باصطلاح «دیکتاتور» میشدند ومقامات رهبری را اشغال میکردند .

بزودی سرپیچی ازاجرای قانون نمك فقط یکی ازصدها صورت فعالیت‌هاومبارزهٔ عمومی گردید . نهضت نافرمانی به زمینه‌های گوناگون دیگری هم کشیده میشد . نایب‌السلطنه دائماً برای مقابله با اوضاع فرمانهای مختلفی انتشار میداد و مقررات تازه‌ئی وضع میکرد و بعضی فعالیت‌ها را ممنوع میساخت‌وخود این امردرکار ما تسهیلاتی بوجود می‌آورد زیرا بهمان نسبت که این مقررات‌زیادترمیشد امکان سرپیچی از آنهاهم‌افزایش می‌یافت ومقاومت عمومی بصورت اجرای‌همان‌امری درمی‌آمد که فرمان ودستورات‌دولتی آنراممنوع میساخت . ابتکاراقدام دردست کنگره ومردم باقی بود . هدف هر فرمان و دستوراین بود که دولت را براوضاع مسلط سازد وبهمین جهت نایب السلطنه فرمانهای گوناگون وفراوان صادرمیکرد وهمه هم نتایج معکوس می بخشید .

بسیاری ازاعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بازداشت شده بودند اما کمیته‌کار خود را با اعضای‌جدیدی که بجای آنها انتخاب‌میشدنداداممه‌میدادودرمقابل‌هر فرمان‌دولت، یك‌قطعنامه منتشر میکرد که دستورات‌وراهنمائیهائی برای مواجهه باآن فرمانها در برداشت . این راهنمائیها ودستورها بشکل حیرت‌انگیزی بطوریکسان درسراسر کشورعمل میشد جزدر یك مورد که مربوط به‌مطبوعات بود

وقتی که دولت فرمانی در بارهٔ کنترل وسانسور مطبوعات صادر کرد واز روزنامه‌ها خواست که با دولت همکاری کنند کمیتهٔ عامله هم از مطبوعات ملی درخواست کرد که هیچ نوع همکاری با دولت بعمل نیاورند ودرصورت لزوم انتشار خود را تعطیل کنند. برای صاحبان روزنامه‌ها قبول این پیشنهاد بسیار دشوار بود زیرا درست درهمین مواقع مردم زیاد تر روزنامه میخواندند وروزنامه‌ها هرگز تا این اندازه فروش نداشتند. با وجود این اکثریت روزنامه‌های هندی ـ غیر از چند روزنامهٔ اعتدالی ـ انتشار خود را متوقف ساختند ودر نتیجهٔ نبودن روزنامه‌ها انواع شایعات نادرست رواج یافت. روزنامه‌ها نمیتوانستند مدت زیادی در تعطیل بمانند. روزنامه‌های اعتدالی در این فرصت درامدهای هنگفتی بدست میآوردند که روزنامه‌های دیگر را تحریك میکرد. بدین ترتیب کم کم تقریباً تمام روزنامه‌های هوادار نهضت هم از نو منتشر شدند.

روز ۵ ماه مه گاندی‌جی هم بازداشت شد. بعد از بازداشت اوحملات و هجومهای دامنه داری برانبارها ومخازن نمك که در سواحل غربی هند فراهم شده بود بعمل آمد. بعلت خشونت رفتار پلیس در این حملات وقایع تأسف‌آور فراوانی روی داد.

بمبئی با تظاهرات وسیع خود با هارتال‌ها و اعتصابات و نمایش‌ها و باهجومهای پلیس که همیشه با ضربات لاتی همراه بود در مرکز حوادث قرار گرفت. چندین بیمارستان فوق‌العاده وموقتی برای معالجه ومراقبت از مجروحین این حملات پلیس و ضربات لاتی برپا شد. بیشتر اهمیت این حوادث از آنجهت بود که این وقایع در بمبئی که شهری بزرگ بود روی میداد. وقتیکه حوادثی در یك شهر بزرگ اتفاق میافتد این خاصیت را دارد که در بارهٔ آن انتشارات وسیعی صورت میگیرد وانعکاس شدیدی بدست می‌آورد در حالیکه بعضی اوقات حوادثی در یك شهر کوچك یا در یك منطقهٔ روستائی روی میداد که ازحیث اهمیت کمتر ازحوادث شهرهای بزرگ نبود اما تا آن اندازه انعکاس وشهرت نمی‌یافت واغلب نادیده میماند.

در نیمهٔ دوم ماه ژوئن پدرم باتفاق مادرم وهمسرم «کماله» به بمبئی رفت وازطرف مردم استقبال عظیمی از آنها بعمل آمد. در دوران اقامتشان در بمبئی چندین حملهٔ پلیس نسبت بمردم صورت گرفت که در آنها به وحشیانه‌ترین شکل مردم با لاتی مضروب میشدند. این کار در بمبئی رواج بسیار داشت. قریب دوهفته یا کمی دیرتر یکشب وقتیکه «مالاویاجی» واعضای «کمیتهٔ عامله» در رأس یك گروه انبوه حرکت میکردند مورد هجوم شبانهٔ پلیس قرار گرفتند که راه حرکت ایشانرا مسدود میساخت.

پدرم نیزروز ۳۰ ژوئن هنگام مراجعت از بمبئی بازداشت شد و«سید محمود»[1] هم

۱ـ دکتر سیدمحمود ازرهبران مبارز هند وازمسلمانانیست که بوطن خود وفادار ماند. اکنون هم بامقام وزیر دروزارت امورخارجهٔ هند دردولت هند مقام ارجمندی دارد ـ م.

باو توقیف گردید. پدرم بعنوان رئیس وسیدمحمود بعنوان دبیرکل کمیتهٔ عاملهٔ کنگره که بتازگی غیرقانونی اعلام شده بود دستگیرشدند. هر یك از آنها نیز به شش ماه زندان محکوم گشتند. بازداشت پدرم ظاهراً بعلت بیانیه‌ئی صورت گرفت که دربارهٔ بیان وظایف یك سربازویك مأمورپلیس درموقع صدورفرمان تیراندازی نسبت بمردم غیرنظامی، انتشار داده بود. این بیانیه کاملا جنبهٔ قانونی داشت وازروی قوانینی که درارتش هندی بریتانیا جاریست تهیه شده بود معهذا از طرف مقامات دولتـی آنرا یك نشریهٔ تحریك آمیز و خطرناك تشخیص دادند.

سفر بمبئی برای پدرم بسیارخسته کننده بود. همه روز از صبح زود تا ساعات دیر شب کارمیکرد و ناچار بود که مسئولیت هر تصمیم مهمی را عهده‌دارشود. اوازمدتها پیش ضعیف ورنجوربود اما اکنون پس ازمراجعت از سفر بکلی خسته و فرسوده شده بود و بتوصیه واصرار پزشکان تصمیم داشت که بلافاصله باستراحت بپردازد. عازم بود که فوراً به «مسوری» برود وحتی اسباب سفرش را هم فراهم کرده بود اما یك روزقبل ازموقعی که برای حرکتش به «مسوری» تعیین شده بود ما اورا درزندان مرکزی «نینی» در بند خود ودربرابرخویش یافتیم.

۳۰

درزندان تنی

پس ازقریب هفت سال دوباره بزندان برمیگشتم . در این مدت معنی زندان را تا اندازه‌ئی از خاطر برده بودم . مرا به زندان مرکزی تنی که بزرگترین زندان ایالتی بود منتقل‌ساختند منتها این‌بار برایم وضع جدیدی درنظر گرفتند ومرا به‌یك قسمت‌مجزا بردندکه درآنجا تنها بودم. محل زندانم ازحدود محوطهٔ مرکزی وبندهای اصلی‌زندان که درحدود ۲۲۰۰ تا ۲۳۰۰ نفردرآن زندانی بودندکمی دورتر بود . محوطهٔ زندانم بشکل دایره‌ئی بودکه قطرش به حدود ۳۰ متر میرسید و در اطراف آن دیوار مدوری بارتفاع ۵ متربالا رفته بود . دروسط این محوطه یك ساختمان زشت وشوم بودکه‌چهار سلول داشت . دوتا ازآنها راکه بهم راه داشت دراختیار من گذاشتند . از اطاق جلوئی بعنوان دستشوئی و نظافت استفاده میکردم واطاق عقبی محل خوابیدن وکارکردنم شد . دوسلول دیگرزندان تا مدتی خالی ماند .

پس ازفعالیتهای شدید خارج وآنهمه‌کوششها اکنون تنهائی زندان بیشتر در من اثرمیکرد . دردوسه روز اول چون خیلی خسته بودم مدت زیادی را میخوابیدم . دوران گرمی هوا و فصل وزش بادهای‌گرم شروع شده بود . بمن اجازه دادندکه شبها بیرون ازاطاق‌زندان، درمقابل سلولم ، درفضای تنگی‌که میان سلول ودیوارزندان قرار داشت بخوابم منتها تختخوابم با زنجیرهای سنگین واستواربزمین بسته شده بود تا مبادا آنرا بردارم وبگریزم . شاید هم برای احتیاط وبمنظورآنکه مبادا آنرا بعنوان نردبان بکار برم وازآن‌برای بالا رفتن ازدیواروفرار استفاده‌کنم بزنجیربسته میشد .

شب ، ازصداهای فوق‌العاده پر بود . پاسبانها و نگهبانانی‌که مراقب دیوار بلند زندانم بودند اغلب درپشت دیوار با هم حرف میزدند وازیکدیگرمطالبی می‌پرسیدند . گاهی‌صدای‌ایشان‌انعکاسی‌شدیدپیدا میکرد وبصورت‌همهمهٔ مبهم ودوردست‌باددرمی‌آمد. در بندهای زندان ، پاسبانها دائماً زندانیانی راکه بایشان سپرده بودند بـا صدای بلند

میشمردند که مبادا کم شده باشند. هرشب چندین باریك سرپاسبان کشیك برای بازرسی بداخل زندانها می‌آمد وسؤالاتی میکرد. چون من از بندهای اصلی زندان دور بودم این صداها بصورت درهم ومبهمی بگوشم میرسیدو نمیتوانستم درست بفهمم چیست. گاهی فکر می‌کردم کـه در کنارهٔ یك جنگل وسیع هستم و دهقانان برای متواری ساختن حیوانات وحشی جنگلی ازمزارعشان،سروصدا راه‌میاندازند. گاهی انگارتمامی جنگل‌وحیواناتش یك زمزمه شبانه را سرمیکردند.

نمیدانم آیا تصورات و تخیلاتم بود کـه چنین اثری بوجود می‌آورد یا اینکه اثر وجود دیوار مدور زندان بود که بیش از یك محوطهٔ مستطیلی احساس اسارت را تشدید میکند؟. نبودن زاویه در دیوارها بر احساس فشار میافزود. روزها این دیوار کـه سر بآسمان‌داشت جز قسمت بسیارمحدودی ازفضای آبی را نشان نمیداد. با چشمانی مشتاق بآسمان مینگریستم:

«به آن خیمهٔ نیلگون
که زندانیان آسمانش مینامند
ودرآن ابرهای سرگردان
با بادبانهای سیمگون خود بهرسومیرفتند.»

شبها آن دیوارمدور مرا ازهرسو احاطه میکرد وچنین احساس میکردم که انگار درته چاهی‌عمیق هستم. گاهی آن قطعهٔ محدود از آسمان پرستاره در نظرم تغییر شکل می‌یافت واثر واقعیت خود را ازدست میداد ومثل قسمتی ازسقف یك‌پلانتاریوم[1] مصنوعی بنظر میرسید.

محوطهٔ زندان من درتمام زندان بنام «کتاگار» یعنی (سگ دانی) مشهور بود. این نام یك اسم قدیمی بود که با بودن من درآنجا ارتباطی نداشت. اصولا این محوطهٔ کوچك را برای بازداشت مجرمین‌وجنایتکاران بسیارخطرناك ساخته بودند که‌میخواستند آنها را ازسایرزندانیان جدا نگاهدارند. بعدها آنرا برای زندانیان سیاسی یااشخاصی ازاین قبیل که میخواستند ازسایرزندانیان دور بمانند بکارمیبردند.

دربرابردیوارم بفاصلهٔ کمی میتوانستم ساختمانی را به بینم که اولین‌باروقتی‌نگاهم بآن افتاد پشتم را بلرزه آورد. گوئی قفس‌بزرگی بود که آدمهائی‌دایره وارو لاینقطع

۱ـ پلانتاریوم مکانهائیست که سقفی کروی شکل دارد. داخل آن مثل سالن‌های سینما تاریك میشود. با کمك دوربین‌های‌مخصوص تصاویر ستارگان را برسقف گنبد منعکس میکنند وضمناً یك سخنران دربارهٔ آنهابمردمی که درآنجا حضورمی‌یابندتوضیحاتی‌میدهد. پلانتاریوم‌ها درکشورهای بزرگ فراوان هستند و ازآنها برای‌آموختن مطالب سادهٔ نجومی دربارهٔ ستاره‌ها وآسمان به مردم استفاده میشود ـ م

در آن می‌چرخیدند . بعدها فهمیدم که آنجا یك تلمبهٔ آب بود که با نیروی انسانی کار میکرد وشانزده زندانی با هم بآن بسته میشدند و با حرکت دایره وار خود آب از چاه میکشیدند . همانطور که انسان به هر چیز عادت میکند ، عاقبت با این منظره هم عادت کردم. باوجود این همیشه نظرم این بوده و هست که این کار یکی از وحشیانه ترین و احمقانه‌ترین وزشت‌ترین صوری است که برای استفاده ازنیروی کارانسانی وجود دارد . هردفعه که من این دستگاه را میدیدم بیاد باغهای وحش وحیوانات اسیردرقفس‌میافتادم.

مدت چند روز بمن اجازه نمیدادند که بهیچ عنوان حتی برای کمی ورزش ازمحوطهٔ زندان خود خارج شوم . بعداً موافقت کردند که هرروزصبح خیلی زود ، درموقعیکه هوا هنوزتاریك بود مدت نیمساعت بیرون بروم ودرپای دیواراصلی زندان قدم بزنم‌یابدوم. آن موقع‌را ازآن جهت تعیین کرده‌بودند که من نتوانم‌با زندانیان دیگر تماس‌وارتباطی حاصل‌کنم یا آنها مرا به بینند . این گردش صبحگاهی در هوای آزاد را بسیار دوست میداشتم . برای اینکه ازوقت محدود خود حد اکثراستفاده را ببرم در پای دیوار اصلی زندان‌میدویدم وهرروز برمیزان ورزش‌خودمیافزودم بطوریکه‌دویدن‌روزانه‌ام تاحدود ٤ کیلومترهم میرسید .

عادت داشتم که صبحها خیلی زود ، درحدود ساعت چهاریا حتی سه ونیم صبح برخیزم . این امرتا اندازه‌ئی از آن جهت بود که شبها زود میخوابیدم . روشنائی که شبها دراختیار داشتم بهیچوجه برای خواندن و مطالعه کردن کفایت نمیکرد . دوست میداشتم که وضع ستاره‌ها را تماشا کنم.وضع وموقعیت مجموعه‌های معروف ستارگان درآسمان وقت وساعت تقریبی را برایم میگفت . ازداخل تختم ستارهٔ قطبی را درست برلب‌دیوار زندان میدیدم. وچون همیشه آن ستاره‌را درهمانجا بازمی‌یافتم یك دلگرمی ونیرومندی روحی درخود احساس میکردم.[1] این‌ستاره درمیان تغییرات وتحولات وانقلابات آسمانی برایم یك مظهرتسلی بخش ازاستقامت وثبات وپایداری مینمود .

مدت یکماه بدون رفیق بودم هرچند که درواقع تنها نبودم : پاسبانان نگهبان من ومراقبین وآشپزونظافتچی من که اززندانیان عادی وغیر سیاسی بودند نیز در زندگی تنهای زندانم وجود داشتند . در میان این زندانیان عادی غیرسیاسی کسان زیادی بودند که به‌حبس‌ابد محکومیت داشتند. گاهی‌زندانیان دیگری هم ازاین«ابدی‌ها» برای بعضی خدمات دیگر به محوطهٔ زندان من می‌آمدند .

معمولا زندانیان محکوم به حبس‌ابد را بعد از بیست سال یا حتی کمتر آزادمیکنند

۱ـ ستارهٔ قطب که در صور آسمانی در انتهای ستاره‌های دب‌اصغر قراردارد همیشه در جای خود ثابت بنظر میرسد ـ م

اما بسیاری از آنها بودند که در آنوقت بیش از بیست سال عمرخود را درزندان گذرانده بودند و باز هم آزادشان نمیکردند. مخصوصاً وضع یکی از آنها راکه در زندان نئی دیدم کاملا بخاطردارم. معمولا روی شانهٔ لباس هر زندانی یك قطعه چوب نصب است که تاریخ محکومیت و تاریخ آزاد شدنش در آن حك شده است. تاریخ آزادی آن مرد سال ۱۹۹۶ تعیین شده بود! درحالیکه چند سال هم اززندانش میگذشت وعمرش ازچهل سال بیشتر بود. مسلماً محکومیتهای مختلفی را درباره‌اش جمع کرده بودند. خیال میکنم مجموعاً میبایست هفتاد و پنجسال زندانی باشد!

این قبیل زندانیان «ابدی» سالها وسالها در زندان میمانند بدون آنکه یك زن، یك بچه یا حتی یك حیوان به بینند! آنها هرگونه تماس با دنیای خارج وهرنوع ارتباط انسانی را ازدست میدهند. خشم رادرخود فرومیبرند و باترس خویش نشخوارمیکنند. خوبیهای دنیا، لطف زندگی، نشاط و مهربانی از خاطرشان میرود. انتقام و کینه در درونشان بامیل به بدی درهم می‌آمیزدتا اینکه عاقبت نفرت و بیزاری دروجودشان بجوش می‌آید و زندگی برایشان صورت یك بیهودگی هولناك را پیدا میکند. آنها بصورت یك ماشین خودکار و بدون روح در می‌آیند که روزها برایشان یکسان وبدون تفاوت میگذرد. در آنها هیچ نوع احساسی جزترس وجود ندارد. گاه بگاه برای رسیدگی به وضع سلامتی جسمیشان آنها را وزن میکنند یا قدشانرا اندازه میگیرند اما تحلیل‌رفتن روح وضعیف شدن فکررا که در این محیط هولناك درهم میشکند و تباه میشود چگونه میتوان اندازه گرفت؟ همیشه کسانی که مخالف مجازات اعدام هستند و دلایلی برای آن ذکرمیکنند توجه وموافقت مرا بخود جلب کرده‌اند، اما وقتیکه می‌بینم زندگی درزندان صورت چه جان کندن ممتد ورنج‌آوری را دارد، ازخود میپرسم که آیا اعدام ازاین مرگ تدریجی وآرام‌بهتر نیست؟ یکباریکی ازاین «ابدی»ها پیش من آمدو پرسید «آیااستقلال با ما ابدی‌ها چه خواهدکرد؟ آیا ما را هم ازاین جهنم خلاص خواهد ساخت؟»

این «ابدی»ها چه کسانی هستند. بسیاری از آنها باتهام دزدی بزندان می‌آیند. باین ترتیب که پلیس در موردیك اتفاق دزدی یکباره پنجاه یا صد نفر ازکسانی راکه بچنگش می‌افتند توقیف میکند وهمه رامحکوم میسازد درحالیکه همه‌مقصر نیستند. بدیهی است بعضی ازآنها گناهکارهستند اماتردید دارم که تمام کسانی که محکوم میشوند واقعاً مقصر باشند. کشانیدن این چنین اشخاص به دادگاهها کاربسیار ساده‌ایست. فقط گزارش یك شاهدکه ظواهرش درست باشد برای این محکومیت کفایت میکند. تعداد این قبیل زندانیان درزندانهای کنونی دائماً توسعه وافزایش می‌یابد. زیرا رویهمرفته هرسال بر جمعیت زندانها افزوده میشود. اگرمردم ازگرسنگی بمیرند چه بایدبکنند؟ آنهاچاره‌ئی

جزدزدی ندارند قضات ودادرسان معمولا ازافزایش تعداد جنایات مبهوت ومتحیر هستند امامتأسفانه برای دیدن علل اقتصادی آنها که بسیارهم مشهود و نمایانست چشم ندارند وچیزی نمی بینند .

یکدسته دیگرازاین «ابدی»ها دهقانان کم زمین هستندکه بر سر اختلافات ملکی کوچك با هم بنزاع میپردازند . در گیرودار زد وخورد چماقی بحرکت می آید وکسی کشته میشود ودرنتیجه عدهٔ زیادی برای ابد یا برای مدت درازی بزندان میافتند . اغلب تمام مردهای یك خانواده باین ترتیب بزندان میروند در حالیکه پشت سرشان زنهابدون سرپرست در بیرون میمانند وخودشان باید هرطور میتوانند زندگی کنند . هیچکدام از این قبیل زندانیان اززمرهٔ جنایتکاران واقعی نیستند. معمولا اینها جوانان خوبی هستند که از نظر جسمی وفکری از یك دهقان متوسط هم بهترند. یك تربیت وپرورش مختصر میتواند آنها را بعناصر بسیارمفیدی برای کشور مبدل سازد .

مسلماً زندانهای هند جنایتکاران بیرحم وعناصرضد اجتماع راکه برای جامعه خطرناك هستند در خود دارند اما برایم تعجب آور بود که در زندانها تعداد بسیارزیادی آدمهای خوب چه در میان مردان سالمند وچه درمیان جوانان میدیدم که باکمال اطمینان خاطر وبدون هیچگونه تزلزل وتردید میتوانستم بایشان اعتماد کنم. درست نمیدانم که در زندانهای ما نسبت جانیان واقعی به‌غیرجانیها تاچه اندازه است. ظاهراً درادارات زندان ما هیچکس هم بفکرچنین تحقیقی نیست. اما «لویس.ا.لاوس» سرپرست زندان معروف سینگ سینگ‌در نیویورك ارقام‌جالبی‌دراین مورد تهیه کرده است. بقراریکه اومیگوید وبنابرمطالعاتی که کرده است در زندان‌او ۵۰ در صد زندانیان ابداً تمایلات جنایت‌آمیز ندارند. ۲۵ در صدهم در اثرتأثیرمحیط وعوامل خارجی به ارتکاب‌جنایت‌تحریك‌شده‌اند. از ۲۵ در صد باقی‌مانده شاید فقط نصفشان یعنی۵ر۱۲ در صد برای جامعه خطرناك باشند. این موضوع هم قابل تذکراست که ارتکاب جنایت درشهرهای بزرگ و مراکز تمدن جدید نظیر آمریکا خیلی‌بیش از کشورهای تکامل نیافته مانند هنداست. رواج گانکستریزم وجنایت درآمریکا مشهوراست وزندان سینگ سینگ هم یکی‌اززندانهای معروفست که مخصوصاً جنایتکاران بزرگ‌رابه‌آنجا میفرستند. بنابراین وقتی که‌درزندان سینگ سینگ بااین خصوصیات فقط ۵ر۱۲ در صد از زندانیان جنایتکاران واقعی باشند که برای اجتماع خطرناك بشمار روند بآسانی‌میتوانم بگویم که در زندانهای هندنسبت آنها از این رقم هم خیلی کمتراست. اتخاذ یك سیاست اقتصادی عاقلانه، از میان بردن بیکاری وتوسعهٔ تعلیمات عمومی‌وسیلهٔ مطمئنی برای‌خالی‌ساختن زندانها خواهد بود بشرط آنکه این برنامه بشکلی‌صحیح ودقیق وموفقیت‌آمیزاجرا شود ویك تحول‌کامل در شکل

اجتماع ما بوجود آورد. اکنون در عمل دولت بریتانیا کاری که در هند میکند اینست که دائماً بر تعداد پلیسها می‌افزاید و زندانها را توسعه میدهد، و در مقابل دائماً هم بر میزان جنایات و تعداد زندانیان افزوده میشود.

تعداد کسانی که در هند بزندان میروند رقم سرسام‌انگیزی را تشکیل میدهد. بر طبق آماری که اخیراً از طرف دبیر «جمعیت کمك بزندانیان سراسر هند» تهیه شده است تنها در حوزهٔ اداری بمبئی در ظرف یکسال ۱۹۳۳ بیش از ۱۲۸۰۰۰ نفر بزندان افتاده‌اند و در همین مدت در بنگال رقم زندانیان یکسال ۱۲٤۰۰۰ نفر بوده است [۱] ارقام مربوط بتمام ایالات را در نظر ندارم. اما وقتی که مجموع زندانیان دو استان از یکربع میلیون متجاوز است بسیار ممکن است که این رقم در سراسر هند به یکمیلیون هم برسد، بدیهی است که تمام این اشخاص مدت زیادی در زندان نمیمانند و بسیاری از آنها محکومیتهای کوتاه داشته‌اند. تعداد زندانیان محکوم به حبس‌های طویل‌المدت مسلماً رقم کمتری را تشکیل میدهد اما باز هم بطور نسبی رقم فوق‌العاده‌ئی میشود.

گفته میشود که بعضی از استانهای هند دارای بزرگترین تأسیسات زندانهای دنیا هستند. ولایات‌متحده یکی از این استانهاست که چنین افتخاری! دارد: و باغلب احتمال همین استان یکی از عقب مانده‌ترین و ارتجاعی‌ترین نوع ادارات را دارد یا لااقل داشته‌است. کوچکترین کوششی بعمل نمی‌آید که بزندانی بصورت یك فرد انسان نگاه کنند یا روح و فکر اورا هم مورد توجه قرار دهند. تنها چیزی که مورد افتخار زندانهای ولایت متحده میباشد اینست که هیچکس نمیتواند از آنها فرار کند. در واقع در این زندانها چندین بار کوششهائی برای فرار صورت گرفته است اما تصور میکنم که مجموعاً از هر ده هزار نفر یك نفرهم نمیتواند موفق بفرار شود.

یکی از خصوصیات بسیار تأسف‌آور در زندانها اینست که تعداد جوانان در حدود پانزده شانزده ساله در آنها خیلی زیاد است اغلب آنها جوانان زیرك و با هوشی بنظر میرسند که اگر فرصتی بایشان داده شود مسلماً بآسانی اصلاح میشوند. اخیراً موافقت شده است که بآنها خواندن و نوشتن تعلیم داده شود اما طبق معمول این کار هم بطور ناقص و غیرمؤثر صورت میگیرد. در زندانها هیچ امکانی برای بازی و تفریح و مسابقه‌های ورزشی وجود ندارد. هیچ نوع روزنامه‌ئی بزندان وارد نمیشود و حتی خواندن کتاب هم خیلی آسان نیست. زندانیان معمولا در مدت بیش از دوازده ساعت، در بندهای خود یا در سلولهاشان محبوسند بدون اینکه در طول شب های دراز زندان بتوانند هیچ کار مفیدی انجام دهند.

۱ـ یادداشت مؤلف ـ طبق اعلامیهٔ منتشره در تاریخ ۱۱ دسامبر ۱۹۳٤

زندانی‌ها فقط هر سه ماه یکبار حق ملاقات دارند همچنین فقط هر سه ماه یك بار میتوانندمکاتبه کنندایـن‌مدت بسیاردرازوطاقت‌فرساست. باوجود این‌عملا بسیاری‌اززندانیان نمیتوانند حتی‌از همین‌حق‌هم استفاده کنند. اکثریت‌هنگفت زندانیان بیسوادهستند و برای نوشتن نامه باید بمقامات رسمی‌زندان رجوع کنند.کارکنان زندان هم حاضرنیستند که‌بر کارهای عادی خود یك‌کار دیگرهم اضافه کنند و باین جهت از نوشتن نامه میگریزند و شانه خالی‌میکنند. یا اینکه اگرنامه‌ئی‌هم نوشته شود اغلب آدرس‌ها و نشانی‌ها درست نیست ونامه‌ها بمقصد نمیرسد. در واقع حق استفاده از مکاتبه برای زندانیـان صورت جدی ندارد، امامـلاقاتها از این هم دشوارتروبدتراست. تقریباً ملاقات همیشه با «حق و حسابی» که به مقامات زندان‌پرداخت‌میشود بستگی‌دارد. اغلب اتفاق می‌افتدکه زندانیان را از زندانی‌بزندان دیگرمنتقل میکنند وکسانشان هیچگونه اطلاعی‌بدست نمی‌آورندو حتی‌بکلی‌آنها راگم میکنند. زندانیان بسیاری را دیده‌ام‌که سالها بوده هیچگونه تماس وارتباطی‌با خانواده‌های خود نداشته‌اند وهیچ نمیدانسته‌اند چه اتفاقاتی‌روی داده است. وقتی‌هم‌که پس از سه ماه یا بیشتر به زندانی‌اجازهٔیك ملاقات داده میشود وملاقاتی‌صورت میگیرد تازه وضعی‌عجیب وفوق‌العاده دارد. عدهٔ زیادی از زندانیان وملاقات‌کنندگان با هم در دوطرف میله‌های‌آهنین قرار میگیرند وسعی‌میکنند با همدیگرصحبت‌کنند. ناچار هرکدام برای حرف زدن با طرف مقابل خود فریاد میکشند ودر نتیجه آن تماس انسانی‌هم‌که ممکن است در ملاقات برای زندانی‌حاصل شود بکلی‌بی‌اثرمیشود.

تعداد بسیار محدودی از زندانیان‌که عده‌شان به یك در هزار هم نمیرسد (البته غیراز اروپائیان) این امتیاز را بدست می‌آورندکه بایشان غذای بهترواجازهٔ ملاقات ومکاتبه بیشترداده‌میشود. درموقع توسعهٔ نهضت‌سیاسی‌ومقاومت‌عمومی‌که امواج‌چندهزار نفری زندانیان سیاسی‌به زندانها میروندنسبت این طبقه خاص زندانیان که حقوق‌بیشتری دارندکمی‌افزایش می‌یابد اما باز هم نسبت‌آنهاوتعدادشان بسیار ناچیز است .درزندانها با قریب ۹۵ در صد از زندانیان سیاسی ، چه مرد و چه زن مثل زندانیان جنائی رفتار میشودکه از این قبیل امتیازات وتسهیلات هیچ بهره نمی‌برند .

بعضی‌از افرادکه بعلت فعالیتهای‌انقلابی‌به‌حبس‌ابد یاحبس‌های طویل‌المدت‌محکوم میگردند اغلب مدتهای زیادی دور وجدا از زندانیان عادی نگاهداری میشوند. تصور میکنم‌که در ولایات متحده این قبیل محکومین را همیشه در سلولهای انفرادی و مجزا از دیگران حبس میکنند.

معمولا این قبیل زندانهای‌انفرادی ومجردمخصوصاً برای کیفرومجازات سرکشیها و نافرمانیهای زندانیان بکار میرود . در مورد این قبیل اشخاص‌که اغلب پسران‌جوان

میباشند آنها را بشکلی کیفر میدهند که درزندان برای دیگران عبرت بشود. این مجازاتهای اضافی و بسیار هولناك از طرف ادارهٔ زندان و علاوه برمحکومیتهای دادگاهها و بدون هیچ دلیل ومجوزی صورت میگیرد. این کار بسیارعجیب وحیرت انگیزاست و با هیچ قانون ومقرراتی هم تطبیق ندراد.

زندان انفرادی ومجردهرقدر هم که مدتش کوتاه باشد خودیك رنج طاقت فرساست و موقعیکه مدتش به یك سال هم برسد واقعاً هراسناك و هول انگیز میشود. معنی آن این است که روح بصورت آرام و تدریجی دستخوش ضعف و بیماری میگردد و حالت شخص بیك موجود غیرطبیعی یا یك حیوان وحشت زده شبیه میشود. این کار در واقع کشتن عمدی و تدریجی فکر، وشکنجه و آزار مداوم روح است. اگر کسی هم پس از این دوران شکنجه زنده بماند یك موجود غیرطبیعی است که بکلی با زندگی دنیائی ارتباطی ندارد. و همیشه این سئوال وجود دارد که آیا کسی که بدین شکل تحت شکنجه قرار میگیرد واقعاً عمل خلافی کرده است یا نه؟ معمولا طرز رفتار پلیس هند در این مورد جای تردید فراوان باقی میگذارد ودر مورد زندانیان سیاسی این تردید مضاعف میگردد.

به اروپائیها یا «اورآسی ها»[1] گناه وجرمشان هرچه هم باشد، خودبخود درزندانها وضع بهتری داده میشود، غذا و خوراکشان بهتر، کارشان سبك تر و اجازهٔ ملاقات و مکاتبه شان بیشتر است. در هرهفته بطور منظم با یك کشیش ملاقات میکنند واین ملاقات آنها را با جریانات خارجی در تماس میگذارد. برای آنها مجلات مصور وروزنامه های فکاهی می آورند و بهنگام ضرورت آنها را با خانواده هایشان هم مربوط میسازند.

هیچ کس اعتراض ندارد که چرا اروپائیها از این امتیازات برخوردار میشوند زیرا در واقع همین هاهم برای زندانیان کافی نیست امااز آنجا که دربارهٔ زندانیان دیگر چه مرد وچه زن، هیچگونه ملاحظات انسانی رعایت نمیشود مشاهدهٔ این تبعیضات رنج آور وخشم انگیزاست. در زندانها هرگز به شخص محکوم بصورت یکفرد انسان نگاه نمیکنند وبه ندرت با زن ومردی که به زندان می افتد بشکل انسانی رفتار میشود.

درزندان تمام جنبه های غیرانسانی رفتار دولت وتضییقات دستگاه اداری بازشت ترین صورتش دیده میشود. زندان همچون یك ماشین عظیم بدون مغز و بی روح می چرخد و هرچه را بچنگش بیفتد بیرحمانه درهم می شکند و می بلعد و قوانین و مقررات زندان برای اینست که این وضع را بهمین صورت محفوظ نگاهدارد. اگر مرد یا زنی که بکام آن میافتد مختصر حساسیت و انسانیتی داشته باشد رژیم بدون روح و بی رحم زندان برایش صورت یك شکنجهٔ دائمی ویك رنج بی پایان را پیدا میکند. من زندانیان

۱- آسیائیهائی که با اروپائیان تماس فراوان دارند وبشکل اروپائی زندگی میکنند. م.

خشن و بیباکی را دیده‌ام که درزیراین شکنجه‌های روحی ازپا در می‌آمده‌اند و همچون کودکان خردسال میگریسته‌اند و یك کلمهٔ مهرآمیزوتسلی‌بخش، که در این محیط بکلی نادروکمیاب است، قیافهٔ دردمندشانرا بطورناگهانی‌بازمیکرده وچشمشان راباپرتوی از نشاط وشادمانی وحقشناسی درخشان می‌ساخته است .

با وجود این درمیان خود زندانیان یك نوع عوالم محبت وهمدردی و رفاقت‌کاملا محسوس است . یکباریك نفرزندانی «عادی» وناینا آزادمیشد . اوپس از مدت درازی از زندان بیرون میرفت و به یك دنیای بـدون دوست قدم میگذاشت . همزندان هایش میخواستند باو کمك کنند اماکارزیادی ازایشان برنمی‌آمد . یك نفرپیراهنش را باوهدیه کرد ودیگری یك‌قطعه پارچهٔ بزرگ. نفرسومی یك جفت کفش صندل را که همان روز صبح برایش آورده بودند باوداد.اتفاقاً این شخص چند لحظه قبل همان کفش راباغرور بمن نشان داده بود. زیرا درزندان چنین چیزی یك ثروت بزرگ بشمارمیرود . اماوقتی که دید همزنجیرکورش پس ازسالهاپای برهنه اززندان‌خارج میشود باکمال جوانمردی از کفشهای نو خود صرفنظرکرد آنوقت بودکه من فهمیدم در داخل زندان و در میان زندانیان احساس عطوفت ومساعدت بدیگران خیلی از بیرون بیشتراست .

درآنسال ۱۹۳۰ وقایع دردناك وحوادث‌پرهیجان‌فراوان روی داد.حیرت‌انگیزتر ازهرچیزمشاهدهٔ نبوغ فوق‌العادهٔ گاندی‌جی در برانگیختن اشتیاق تمامی یك ملت بود . این‌کارتقریباً صورت یك نوع هیپنوتیزم را پیدا میکرد . ما کلمات «گوکله» را بخاطر می‌آوردیم که سابقاً دربارهٔ گاندی‌جی گفته بود : «اوقدرتی‌دارد که میتواند از مخلوقات حقیرخاکی‌قهرمانان‌عظیم بیافریند» چنین بنظرمیرسید که‌نافرمانی عمومی ومسالمت‌آمیز بعنوان یك سلاح مبارزه برای تحقق آرزوهای ملی ، ازبوتهٔ آزمایش مفید و ثمر بخش بیرون می‌آمد . درتمامی کشور ــ موافق ومخالف ــ همه‌کس اعتماد بیشتری پیدا میکرد که ما ، درراه پیروزی حرکت‌می‌کنیم . درصفوف نهضت تب پرحرارتی برای فعالیت و فداکاری بوجود آمده بودکه حتی دردرون زندانها هم محسوس بود . زندانیان عادی و غیرسیاسی هم که دراطراف ما بودند اغلب میگفتند«سواراج نزدیك است!» وامیدداشتند که استقلال بسود ایشان هم‌تمام شود . زندانبانهانیز که معمولا بامردم‌کوچه وبازار در تماس‌بودندانتظار«سواراج»راداشتند وآنرانزدیك‌میشمردند، وافسران‌انگلیسی‌زندان‌از این جهت بیشترعصبانی بنظرمیرسیدند .

در زندان روزنامه های روزانه بما نمیرسید فقط یك روزنامهٔ هفتگی هندی اخبار مختصری برایمان می‌آورد . اغلب همین اخبارمختصرکافی بودکه به تخیلات و تصورات ما دامن بزند . هر روز ضربات لاتی و هجومهای پلیس وجود داشت . گاهی اوقات

تیراندازی هم میشد . در« شولاپور »حکومت نظامی اعلام شده بود و اشخاصی را فقط بعلت آنکه پرچم ملی را حمل میکردند بدهسال زندان محکوم ساختند.

ما از تمام مردم کشورخود و بخصوص اززنان هموطن خود احساس غرورمیکردیم بعلت فعالیت‌های مادرم همسرم ، خواهرهایم ، دخترعموهایم ودختران دوستانم یك حالت مخصوص درخود احساس میکردم . هرچند که من درزندان واز آنهادور بودم حس میکردم که بهم نزدیکترشده‌ایم ویك نوع احساس رفاقت درراه یك منظور بزرگ ما را بشکل جدیدی بهم پیوندمیدهد. بنظرمیرسید که خانوادهٔ مابدرون یك گروه عظیمتر تحلیل میرود و بصورت بزرگتر درمی آید ودرعین حال همان روح وصمیمیت قدیمی راهم حفظ میکند. همسرم کماله مرا از نیرووشهامتش بحیرت میانداخت . زیرابدون توجه بسلامتی ومزاج ضعیفش بشدت فعالیت میکرد و توانسته بود با وجود بیماریش مدتی به‌فعالیت‌های شدید و خسته کننده ادامه دهد .

فکراینکه من درزندان زندگی نسبتاً آسوده‌ئی دارم درحالیکه دیگران درخارج سرگرم مبارزه هستند وبامخاطرات ورنجهای عظیم‌مواجه هستند کم کم مرا بسختی آزار میداد . دلم میخواست که میتوانستم اززندان خود بیرون بروم وبه آنها به پیوندم‌وچون میدیدم که این آرزوبرآمدنی نیست تصمیم گرفتم زندگی خود را هرقدر که ممکن‌باشد شدیدتروپرکارتر کنم . هرروزقریب سه ساعت با «چرخه»[۱] کارمیکردم ودوسه ساعت هم با دستگاه بافندگی خود پارچه میبافتم [۲] . بطورخصوصی بمن اجازه داده بودندکه در زندان ازاین دستگاهها استفاده کنم . این فعالیت‌ها وکارکردن‌های بدنی برای آرامش روحی واشتغال فکریم مفیدبود . همچنین بسیار مطالعه میکردم وکتاب میخواندم . بقیهٔ اوقاتم را هم برای نظافت ورخت شستن ونظایرآن بکارمیبردم. چون من برطبق‌قوانین عادی وطبق‌قانون‌نمك‌محکوم‌شده بودم ظاهراً یك‌زندانی‌عادی وغیرسیاسی بشمارمیرفتم وحق داشتم بانتخاب خود یك‌کاردستی برای خود انتخاب کنم وبه آن بپردازم .

بدینقراربا فکرحوادثی که درخارج جریان داشت ودرمیان زندگی تهی وبی‌ثمری که من‌داشتم ، روزها درزندان نمی‌میگذشت .

توجه بوضع زندگی زندان‌های هند نشان میدادکه وضع آنها به طرز کار دولت بریتانیا درهند بی‌شباهت نبود . دستگاه دولت فقط برای حفظ قدرت حکومت درکشور فعالیت میکرد اما هرگزبه مسائل واحتیاجات انسانی مردم توجه نداشت . بهمین ترتیب

۱- دستگاه ریسندگی دستی . م

۲ - بکاربردن پارچه‌های دستباف و تهیه پارچه‌های دستباف برای مبارزه با منسوجات خارجی یکی از شعارهای کنگره بود وبنابراین‌بافندگی وریسندگی دستی یك‌نوع مفهوم سیاسی ومبارزهٔ ملی هم پیدا میکرد ـ م

زندان هم در نظر دولت فقط میبایست یکدستگاه با قدرت و مؤثر بوده باشد و از بعضی جهات درواقع چنین‌هم بود. دیگرهیچکس درفکر آن نبود که وظیفهٔ زندان اصلاح مردم و کمك بعناصر بدبختی است که بآنجا کشانیده میشوند. شعار و فکر دولت این بود که «زندانیان را درهم بشکنید و خرد کنید تا وقتی که از زندان بیرون میروند هیچ قدرت روحی نداشته باشند!»

این امر که زندانها چگونه اداره میشود و زندانیان چگونه تحت کنترل قراردارند خود موضوع جالبی است. اغلب این‌کارها باکمك خود زندانیان انجام میگیرد. معمولا پلیس، بعضی اززندانیان را برای سرپرستی و مراقبت دیگران تعیین میکند و این قبیل عناصرهم ازترس پلیس یا بامید یك زندگی بهتر بهمکاری با پلیس و جاسوسی در میان زندانیان میپردازند. بزندانیانی که با پلیس همکاری نمیکنند وتسلیم نمیشوند هیچگونه توجهی نمیشود. معمولا برای سرپرستی زندانیان وریاست بندها از پست‌ترین زندانیان که خود را به پلیس میفروشند استفاده میکنند. یك روش تشویق جاسوسی در زندانها رواج دارد وزندانیان را به جاسوسان پست و پلیدی نسبت بیکدیگرمبدل میسازد. هیچ نوع اقدام مشترك ودسته جمعی که زندانیانرا با هم متحد سازد درزندان مجاز نیست. فهم علل این وضع بسیارساده است زیرا فقط در صورتی میتوان برزندانیان مسلط بود که با هم متحد نباشند.

درخارج اززندان، دردستگاه دولت هند هم، به نمونه‌های همین سیاست و همین روش منتها بشکلی خیلی نرم‌ترومخفیانه‌تر برمیخوریم. درآنجا «سرپرستها» و «رؤسا» با زندان فرقشان در اینست که عناوین و القاب مهمی دارند و دستگاه اداری ایشان بسیار مجلل‌تر و پرشکوه‌تراست. اما در آنجا هم مثل زندان یك مراقب مسلح که‌همان قدرت دولت است بالای سرشان هست که با نیروی سلاح خود آنها را باطاعت ازاوامر مافوقها مجبور میسازد.

در واقع زندان برای دولت‌های امروزی دستگاه پر اهمیتی است که جزو ضروریات آن‌میباشد. لااقل زندانیان چنین تصورمیکنند و می‌فهمند که تمام مقامات مهم اداری‌وپست‌های پرعنوان درمقابل‌اهمیت‌زندان وپلیس‌وارتش‌برای دولت‌بسیارسطحی و کم ارزش هستند. دز زندانست که انسان‌کم‌کم به این تئوری مارکسیستی پی میبرد که دولت درحقیقت درهمه جا یك دستگاه اعمال‌جبروفشارومجری ارادهٔ گروه معدودیست که زمام حکومت را دردست میگیرند و آنرا تحت‌کنترل خود در می‌آورند.

مدت یکماه درزندان خود تنها بودم. بعد یك همزندان دیگر، « نارمادا پراساد سینگ » را نیزپیش من فرستادند و آمدن او برایم تسکین و تسلی فراوانی بود. دو

ماه و نیم بعد، روز ۳۰ ژوئن ۱۹٤۰ ، محوطهٔ کوچك زندان‌ما صحنهٔ هیجان شدید و غیر معتادی شد . صبح زود آنروز بود که ناگهان دیدیم پدرم و«دکتر سید محمود» را بآنجا آوردند . آنها را همان روز صبح در منزل خودمان، «آنند بهاوان» در موقعیکه هنوز در بستر بودند دستگیر کرده بودند .

۳۱

مذاکرات یراودا[۱]

تقریباً همانوقت که پدرم بازداشت شد یا کمی پیش از آن کمیتهٔ عاملهٔ کنگره غیر قانونی اعلام گردید. این وضع بجریان حوادث در خارج توسعهٔ جدیدی بخشید. اگر کمیته تشکیل میگردید مسلماً اعضای آن دسته جمعی بازداشت میشدند. با استفاده از اختیارات فوق‌العاده‌ئی که برئیس داده شده بود، عده‌ئی اعضای علی‌البدل برای کمیته عامله انتخاب شدند. و بدین ترتیب چند تن از زنان هم عضو کمیتهٔ عامله گشتند که همسرم کماله نیز یکی از آنها بود.

موقعیکه پدرم بزندان آمد وضع سلامتیش متزلزل بود. بزودی اوضاع نامساعد زندان هم بر وخامت حالش افزود. بدیهی است دولت نظر خاصی نسبت باو نداشت، حتی آماده بود که اگر بتواند کاری کند که وضع زندان کمتر ناراحت کننده باشد. اما نمیتوانستند در وضع زندان نئی تغییرمهمی بدهند از این‌جهت کاری از ایشان ساخته نبود.

اکنون در چهارسلول کوچك محوطهٔ زندانمان، چهار نفر بودیم. مدیر زندان پیشنهاد کرد که پدرم را به یك قسمت دیگر زندان منتقل کنند که جای بیشتری داشته باشد اما ما ترجیح دادیم که با هم بمانیم تا بتوانیم شخصاً مراقب حال و آسایش او باشیم.

آنموقع ابتدای فصل بارانهای موسمی تابستان بود. ما نمیتوانستیم حتی درداخل سلولها، خودرا کاملاخشك نگاهداریم وازرطوبت محفوظ بمانیم زیرا باران اغلب ازسقفها هم نفوذ میکرد. هنگام شب در زیرایوانی که به سلولها وصل بود وفقط سه متردر دو

---

۱ ـ پراودا یك زندان مرکزی در شهر «پونه» است که کاندی و بعضی از سران کنگره در آن بازداشت بودند ـ م.

متروسعت داشت پیدا کردن یك جای مناسب برای تختخواب پدرم ، کاری بسیار دشوار میشد. پدرم اغلب اوقات تب میکرد. بالاخره ادارهٔ زندان تصمیم گرفت که یك ایوان‌سر پوشیدهٔ وسیع وتازه بسازد. این ایوان ساخته شد و بهبود محسوسی‌در وضع ما بوجود آورد اما پدرم از آن استفاده‌ئی نکرد زیرا تقریباً در موقعیکه کار ساختمان آن بپایان رسید پدرم راآزاد کردند. با وجود این لااقل ماکه در آنجا باقی‌ماندیم میتوانستیم از آن استفاده کنیم.

در اواخر ماه ژوئیه سروصدای زیادی دربارهٔ کوشش «سرتج بهادر ساپرو» و «م.ر.جایاکار» برای‌ایجاد آشتی‌وسازش‌میان کنگره ودولت، انتشاریافت. ما این‌مطالب را در روزنامه‌ئی که استثنائاً برای پدرم بزندان می‌آوردند خواندیم ودرهمین روزنامه میدیدیم که مکاتباتی میان لرد ایروین نایب‌السلطنه وآقایان مزبور صورت گرفته است وبعدهم اطلاع یافتیم که‌این باصطلاح «میانجی‌ها» باگاندی‌جی‌هم ملاقات کرده‌اند.ماهیچ نمیدانستیم که چه چیز آنها را به چنین فکری واداشته است واین ابتکار از طرف چه مقامی بوده است و تاکنون چه اقداماتی بعمل آمده‌است . بعدها خود این آقایان بما گفتند که اظهاریهٔ مختصری که بصورت غیررسمی ازطرف کنگره منتشرشده بود و پدرم نیزچند روزپیش ازبازداشتش موقعیکه دربمبئی بود باآن موافقت کرده بود آنهارا به چنین فعالیتی برانگیخته است . این اظهاریه را ابتدا خبرنگارروزنامهٔ «دیلی‌هرالد» در لندن منتشرساخته بود و بعدهم درهند انتشاریافت . ظاهراً دراین مورد باپدرم‌هم صحبت کرده بودند واو نیز آنرا تأیید کرده‌بود . دراین اظهاریه[1] تلویحاً گفته شده بود که‌اگر دولت بعضی شرایط پیشنهادی کنگره را بپذیرد ممکن است کنگره هم نهضت نافرمانی

۱ـ (یادداشت‌مولف) دراین‌اظهاریه که‌درتاریخ ۲۵ ژوئیهٔ ۱۹۳۰ دربمبئی‌تهیه‌شده‌بود وپدرم پاندیت موتی‌لعل هم باآن موافقت کرده بود چنین گفته‌میشد : اگرموقعیت مخصوصی پیش‌آید که دولت بریتانیا بعلل پیش‌بینی‌نشده نتواند بوسیلهٔ کنفرانس میز گرد وبا توافق پارلمان توصیه‌های مربوط باستقلال هند را بپذیرد لااقل تضمین خواهد کرد که ازبروی‌کارآمدن یك دولت مسئول درهند هواداری کند تا بتدریج وبراساس تعدیل متقابل نظرها وبا توجه بسوابق‌ممتد ارتباط‌با بریتانیای‌کبیر وطبق روشی که دریك کنفرانس میز گرد قبول‌شود زمام قدرت تدریجاً‌به‌حکومت مسئول هند منتقل‌گردد . درصورت چنین تضمینی ، پاندیت موتی لعل نهرو نیزباآن موافقت خواهد کرد وخواهد پذیرفت‌که‌آنرا بنظر گاندی‌جی وپاندیت جواهر لعل‌نهرو هم برساند . اگرچنین تضمینی داده شود و مورد قبول متقابل قرارگیرد ممکن است تصمیماتی برای برقراری‌آشتی ازدوطرف اتخاذ‌گردد تاازیکسو کنگره نهضت نافرمانی عمومی را متوقف سازد وازسوی دیگر دولت ازسیاست اعمال‌فشار وتضییقات خود دست بردارد وتمام زندانیان‌سیاسی مورد عفو واقع شوند وبدنبال آن کنگره نیز درکنفرانس میز گرد شرکت خواهد کرد تا براساس موازین مورد قبول متقابل‌درراتخاذ تصمیمات برای آینده مشارکت جوید .

عمومی را متوقف سازد . این پیشنهادات کاملامبهم بود وتاوقتیکه پدرم باگاندی‌جی ومن مذاکره نمیکرد وضع روشنی پیدانمیکرد . البته بامن ، ازآنجهت که درآنسال ریاست کنگره راعهده دار بودم . بخاطردارم که پدرم‌موقعیکه بازداشت‌شد وبزندان آمدمیگفت از اینکه چنین اظهاراتی کرده متاسف است زیرا ممکن‌است اظهارات عجولانهٔ اومورد سوء تفاهم واقع‌شود، همچنان‌که درواقع سوءتفاهمی‌هم بوجود آمد زیرا باوجود آنکه دربارهٔ‌آن توضیح زیاد داده میشد مردم بازهم دربارهٔ‌آن طوردیگری فکرمیکردند .

روز ۲۷ ژوئیه ناگهان دیدیم که‌آقایان «ساپرو» و«جایاکار» به‌زندان ما‌آمدند ویك نامه ازگاندی‌جی برای ما همراه آوردند . آنروز وروز بعد ما با آنها مذاکرات مفصلی بعمل آوردیم که‌برای‌پدرم‌بسیارخسته کننده بود وبراثر آن بشدت‌تب کرد. مذاکرات ما هیچ‌ثمری نداشت زیرااختلاف نظرسیاسی‌ما بسیارشدید بود بطوری‌که زبان‌یکدیگر را نمی فهمیدیم . انگاربه یك‌زبان حرف نمیزدیم . درآن‌اوضاع وباآن شرایط که‌آنها پیشنهاد میکردند ما کوچکترین‌احتمالی برای سازش‌وترك مخاصمه میان کنگره ودولت نمیدیدیم . ماحاضرنبودیم که پیش از دیدن رفقا وهمکاران کمیتهٔ عامله و مخصوصاً پیش از دیدن گاندی‌جی ومشورت باآنها هیچ نوع نظری اظهارکنیم . دراین باره شرحی‌هم به‌گاندی جی‌نوشتیم .

یازده روزبعد . روز ۸ ماه اوت دکتر ساپروپیش ما بازگشت و پاسخی از طرف نایب‌السلطنه برایمان‌آورد که‌درآن بارفتن‌مابه‌زندان «یراودا»درشهر«پونه» که‌گاندی جی‌درآنجا زندانی بود مخالفتی‌نشده بود اما باهرنوع ملاقات ما با رهبران دیگرمانند «سرداروالب‌بهای پاتل» ومولانا ابوالکلام‌آزاد وسایراعضای کمیتهٔ عامله که‌هنوز آزاد بودند ومبارزهٔ ضددولت را دنبال میکردند سخت مخالفت‌کرده بود . دکترساپرواز ما پرسید که آیا دراین شرایط نمیخواهیم گاندی‌جی را ملاقات کنیم . ما متذکرشدیم که همیشه خواهان ملاقات ومشورت باگاندی‌جی‌هستیم امااین‌ملاقات به‌نتیجه‌ئی نمیرسدزیرا تاوقتی که مانمیتوانستیم رفقا و همکاران کمیتهٔ عامله را به‌بینیم طبعاً نمیتوانستیم تصمیم قاطعی‌بگیریم . اتفاقاً همان‌روزیاروزقبل درروزنامه‌ئی که برای‌پدرم‌بزندان می‌آوردند خواندیم که پلیس دربمبئی به‌یك هجوم وحشیانه نسبت بمردم پرداخته است و باز عده‌ئی را با لاتی مضروب و مجروح کرده است و در آن شهر « سرداروالب بهای پاتل » و «مالاویاجی» و «تصدق شروانی» و سایر اعضای دائمی یا علی‌البدل کمیتهٔ عامله را هم‌توقیف کرده‌است . مابدکترساپروگوشزد کردیم که این قبیل‌اقدامات به‌حل مشکلات کمك نمیکند وخواهش کردیم که موضوع را بانایب السلطنه کاملا روشن سازد . دکتر ساپرو اصرار داشت که در هرحال بهتراست به زندان یراودا برویم و هرچه زودتر با

گاندی‌جی ملاقات کنیم زیرا درهرحال این ملاقات ضرر نخواهد داشت . مامتذکرشدیم که اگر پدرم ومن به یراودا برویم باید دکترسیدمحمودهم که درزندان مابود همراه‌ما بیاید زیرا اوسمت دبیری کمیتهٔ عاملهٔ کنگره‌راعهده‌دار بود .

دوروز بعد ، روزدهم اوت، پدرم، سیدمحمود ومن ، بایك قطارمخصوص راه آهن و تحت‌الحفظ بسمت «پونه» حرکت کردیم . قطار ما در ایستگاههای شهرهای بزرگ توقف نمیکرد و فقط در چند ایستگاه کوچك توقف کوتاهی داشت . باوجود این خبر مسافرت ما پیشاپیش بهمه‌جا رسیده بود . در همه جا ، در ایستگاههائی که قطار توقف نمیکرد و در طول راه جماعاتی از توده‌های مردم اجتماع کرده بودند و نسبت بما احساسات دوستانه نشان میدادند . خیلی دیر ، درحدودساعت یازده بعدازظهر به‌ایستگاه «کایرکی» درنزدیکی «پونه» رسیدیم . قبلا پیش‌بینی شده بود که درزندان یراودا مارا هم بهمان بندی که گاندی‌جی در آن زندانی بود ببرند تابتوانیم‌هرچه زودتر باهم‌ملاقات کنیم. مدیر زندان سرهنگ مارتین برای ماتدارکاتی‌دیده بود . اما موقعیکه مارسیدیم ظاهراً طبق دستوری که نگهبانان ما از زندان ننی باخود آورده بودند و باو ابلاغ کردند ازاین تدارکات صرفنظرشد . البته سرهنگ مارتین این راز را بما نگفت اماچند سئوالی که پدرم مطرح ساخت وضع رابرایمان روشن‌کرد ودلیل این اقدام رافهمیدیم . دولت نمیخواست که نخستین ملاقات ما با گاندی‌جی بدون حضور آقایان ساپرو و جایاکار صورت پذیرد ومیترسید که مبادا یك چنین ملاقاتی بنفع ماتمام شود وموقعیت ما را بهتر سازد ومقاومت‌مشترك مارا شدیدتر کند . بدینقرار آنشب وتمام روز وشب بعدی رادریك بندجداگانهٔ زندان‌یراودا گذراندیم . این‌وضع پدرم راسخت خشمگین وناراحت میساخت . برای ماکه از راهی دور و از زندان ننی برای دیدن گاندی‌جی آمده بودیم بسیار دشواروخشم‌آور بود که اکنون دراین وضع ودرجوار گاندی جی باشیم و نتوانیم اورا به‌بینیم .

پیش ازظهرروز ۱۳ اوت بما اطلاع دادند که آقایان ساپروجایاکار آمده‌اند و گاندی‌جی‌هم باآنها دریکی ازاطاقهای ادارهٔ زندان‌منتظرماست . پدرم بعنوان اعتراض نسبت برفتاری‌که باما شده بود این ملاقات را ردکرد و فقط بعد از توضیحات متعدد و معذرتهای مقامات زندان وقرارآنکه ماقبلا فقط باگاندی‌جی به تنهائی ملاقات خواهیم کرد ملاقات را پذیرفت . کمی‌بعد بنابدرخواست ما «سردارپاتل» و«جرامداس‌دولترام» نیز که‌پس ازبازداشت دربمبئی بزندان «یراودا» منتقل‌شده‌بودند وهمچنین خانم «سارو- جینی نایدو »[1] که در قسمت زنانهٔ زندان یراودا زندانی بود نیزبما ملحق شدند و در

۱ ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۷۸ رجوع شود . م

کنفرانس ماشرکت کردند. آنشب، سیدمحمود ومن رانیز به‌بندگاندی‌جی منتقل‌ساختند وما تاپایان دوران اقامت موقتیمان درزندان یراودا درهمانجا ماندیم. «سردار والب بهای‌پاتل» و «جرامدس دولترام» رانیزچندروزی با ما درهمان‌بندگذاشتند تابتوانیم‌با هم مشورت کنیم.

کنفرانس ومذاکرات ما با آقایان ساپرووجایاکاردرطی سه روز۱۳ و۱۴ و ۱۵ اوت درمحل دفترزندان یراودا ادامه یافت. درآن مدت نامه‌هائی میان ما مبادله شدکه درآنها نظرخود وشرایط حد اقل وعدول ناپذیرخود را برای الغای نافرمانی عمومی و آغازهمکاری با دولت قیدکردیم. این اسناد بعداً درروزنامه‌ها هم انتشاریافت.

روز۱۶ اوت پدرم که بر اثر این مذاکرات مفصل سخت فرسوده شده بود بشدت تب کرد. درنتیجه ما نتوانستیم فوراً بزندان نینی بازگردیم و تا روز ۱۹ اوت در همان زندان ماندیم وبعد ما را بازبا یك قطار مخصوص و فوق‌العاده تحت‌الحفظ بزندان نینی برگرداندند.

در مدت اقامتمان در منطقهٔ بمبئی و در زندان یراودا دولت محلی بمبئی تمام مقدورات خود را بکارمیبردکه چه درزندان وچه درسفروسایل استراحت پدرم را فراهم سازد. بخاطرم هست که درشب ورود ما بزندان یراودا واقعهٔ خنده‌آوری برایمان روی داد. کلنل مارتین مدیرزندان بسراغ پدرم آمد وازاوپرسیدکه چه نوع غذائی میل‌دارد. پدرم درجواب گفت غذاهای بسیارساده وسبك وبعد فهرستی ازانواع غذاهای مختلف را شمردکه تمام خوراك روزانهٔ اورا ازصبحانه‌که در بسترصرف میکرد تاشام شب، شامل میشد. (در زندان نینی معمولا برایش غذا از منزل تهیه میکردیم.) فهرستی‌که او در کمال صداقت وسادگی برای مدیرزندان میشمرد درواقع همه غذاهای ساده وسبکی‌بود که برای یك بیمار لازم ومناسب است اما در زندان تعجب آور بنظر میرسید. اگر در هتلهای معروف «ریتس» یا «ساووا» یا درهتل‌های بزرگ دیگرجهان میبودیم مدیران هتل هرگزازچنین فهرست غذائی تعجب‌نمیکردند ودرنظرآنها این غذاها بسیار ساده و قناعت‌آمیز میبود اما درزندان یراودا این فهرست، بنظرشگفت‌آمیز می‌آمد و صورت خوراکهای عجیب وغریب‌ونایاب را پیدامیکردکه مدیرزندان را متحیرمیساخت. درآن شب حالت تعجبی‌که درقیافهٔ سرهنگ مارتین پیدا شده بود وبه تناسبی‌که پدرم فهرست خود را دنبال میکرد افزایش می‌یافت‌برای سید محمود ومن وسیلهٔ سرگرمی وخنده‌شده بود. اودرطول‌سالیان‌درازریاست زندان، بسیاری‌ازرهبران سیاسی‌هند رادرزندان خود نگاهداشته بود اما هرگز درخواستهای ایشان مخصوصاً در مورد غذا از حدود مقداری شیربزوخرما یا وقتی‌که خیلی پرتوقع میشدند ازچند پرتقال تجاوز نمیکرد وباین جهت

در نظر او پدرم یك شخص غیر عادی و یك زندانی تازهٔ پرتوقع وحیرت‌انگیز بود .

سفر بازگشت ما از «پونه» به‌زندان «ننی» نیز مثل موقع رفتن بود. قطار فوق‌العادهٔ ما از ایستگاههای عمده بسرعت میگذشت تا مردم نسبت بما تظاهراتی نکنند. با وجود این در تمام راه تقریباً همه جا اجتماعات بزرگی از مردم مدتها پیش از رسیدن ما جمع شده بودند و برای ما ابراز احساسات میکردند . مردم در روی سکوهای ایستگاهها ، و در کنار خطوط راه‌آهن جمع میشدند. حتی گاهی بروی خطوط آهن می‌آمدند تا حرکت قطار را کند ومتوقف سازند مخصوصاً در «هارده» و «ایتارسی» و «سوهاگپور» اینوضع تکرار شد و بزحمت توانستند حرکت قطار را متوقف سازند و از پیشامد های ناگوار جلوگیری کنند .

حال پدرم بسرعت بدترمیشد . دکترهای متعدد برای دیدن او بزندان آمدند . هم طبیب مخصوص خودش وهم پزشکانی که دولت ایالتی برای دیدنش میفرستاد از اوعیادت میکردند. بدیهی است که زندان برای بهبود یافتن اوجای مناسبی نبود بلکه بدترین جاها بود زیرا در آنجا هیچ نوع وسیلهٔ مراقبت و پرستاری وجود نداشت. معهذا وقتی که یکی ازدوستان درروزنامه‌ئی پیشنهاد کرد که اورا بمناسبت بیماریش آزاد سازند پدرم سخت برآشفت و نگران شد که مبادا مردم تصور کنند که خوداوچنین نظری داشته وچنین پیشنهادی با موافقت او منتشر شده است . حتی بلافاصله تلگرافی برای لرد ایروین نایب السلطنه فرستادومتذکر شد که بهیچوجه میل ندارد درمورد اوهیچ نوع ملاحظه وارفاق استثنائی بشود. اما حالش روز بروز بدترمیشد . وجودش تحلیل میرفت. بسیارلاغروضعیف شده بود. دیگر سایه‌ئی ازاوبیش نمانده بود . عاقبت بعلت‌همین بیماریش درروز ۸ سپتامبر درست پس‌از ده هفته زندان اورا آزاد ساختند .

زندان ما بعد ازرفتن او تیره وسرد وبیروح شد . تا وقتی که او با ما بود مراقبت وپرستاری مختصری که از او میکردیم برایمان کارزیادی بوجود می‌آورد وهمهٔ‌ما، سید محمود ، نارمادا پراساد ، ومن ازاینکه سرگرم بودیم و روزهامان با فعالیت میگذشت خوشحال بودیم. دیگر بافتن پارچه‌وکارهای دستی‌را کنار گذاشته بودم وحتی برای‌مطالعهٔ کتاب هم وقت کمی داشتم . حالا که او از پیش ما رفته بود زندگی ما بیشتر سرد و تهی بنظرمیرسید واز صورت بیمزه و یکنواخت و کسل کنندهٔ سابق هم بدتر شده بود . حتی دیگر آوردن روزنامهٔ روزانه را هم ممنوع ساختند . چهارپنج روز بعد . «رانجیت. س . پاندیت»[1] شوهرخواهرم نیز توقیف شد واورا بجای‌پدرم بزندان ما آوردند .

۱ــ رانجیب س . پاندیت ــ ازوکلای دادگستری هند واز سران مبارز وشایستهٔ نهضت ملی کنگره بود . درسال ۱۹۲۱ باخانم وبجایالکشمی ، خواهربزرگ جواهرلعل‌نهرو ، ازدواج کرده بود . در سراسر عمر خود باتفاق

بیش ازیکماه بعد ، روز ۱۱ اکتبر دوران شش ماه محکومیت زندانم بسر رسید و زندان « نینی » را ترك گفتم . میدانستم که مدت زیادی آزاد نخواهم ماند . در خارج مبارزه ادامه داشت و با شدت بیشتری دنبال میشد . کوششهای «میانجی‌ها» یعنی آقایان ساپروو جایاکار بجائی نرسیده بود ودرست درهمان روز که من آزاد میشدم یکی دوفرمان جدید دولت برای فشارها و تضییقات تازه تر اعلام گردید. من خیلی از آزادی خودخوشحال بودم . با کمال بیقراری میخواستم درمدت کوتاه آزادیم بشکل مؤثری درمبارزه شرکت جویم و کاری انجام دهم .

همسرم کماله درآنوقت درالله آباد بود و با کمال فعالیت برای پیش بردن کارهای کنگره مبارزه میکرد ومیکوشید . پدرم درییلاق «مسوری» مشغول معالجه و استراحت بود. مادر وخواهرانم هم بااو بودند . من هم بعد ازیك روز ونیم اقامت در الله آباد که فوق‌العاده پراشتغال بود باتفاق کماله ، بمسوری رفتم .

مسئلهٔ مهمی که درآنوقت در برابرماقرارداشت این بود که بدانیم آیا موقع مناسب برای مبارزه ازطریق اعتصاب دهقانان وعدم پرداخت مالیات درمناطق روستائی فرارسیده است یا نه ؟ موقع دریافت بهرهٔ مالکانه و مالیاتهای کشاورزی نزدیك میشد . تحصیلداران مالیات کارشان آسان نبود و با اشکال مواجه میشدند . بعلت بحران اقتصادی جهان قیمت محصولات کشاورزی بشکل فوق‌العاده و ناگهانی سقوط کرده بود. تأثیر بحران اقتصادی جهانی اکنون درهند هم کاملا محسوس بود .

بنظرمیرسید که اکنون برای اعلام اعتصاب عدم پرداخت مالیاتهای کشاورزی موقع مناسبی است ویك چنین اعتصابی، هم ازنظر کمك به نهضت نافرمانی عمومی ومسالمت‌آمیزوهم بصورت یك فعالیت مستقیم میتواند مفید ومؤثر واقع شود . خوب پیدا بود که هم مالکین وهم دهقانان هردوازوضع خود ناراضی بودند ونمیتوانستند سهم مالیات مقرر خود را برای محصول آن سال بپردازند.. اگرذخیره‌ئی می‌داشتند بایدازذخایرخوداستفاده کنند وگرنه ناچار بایدازراه قرض کردن سهم مالیاتی خود را بپردازند. معمولا زمینداران ومالکین ذخیره‌هائی داشتند واگرهم نداشتند به آسانی میتوانستند ازاعتبارخود استفاده کنند وقرض بگیرند اما دهقانان واجاره داران فقیر که همیشه درلب پرتگاه ورشکستی و قحطی زندگی میکردند هیچ اعتباری هم برای قرض کردن نداشتند . در هر کشور دموکراتیك یا درهرجا که کشاورزان متشکل وسازمان یافته میبودند و نفوذی میداشتند محال بود که درچنین وضع و شرایطی بتوان آنها را به پرداخت تمام مالیات مجبور

همسرش وسایر خانواده درمبارزات ملی شرکت مؤثری داشت وبارها بزندان رفت . درسال ۱۹۴۴ با مرگ زودرسی درگذشت واکنون خانم وبجایالکشمی نهرو همسربیوهٔ اوبنام «خانم پاندیت» درسراسرجهان معروفست ـ م .

ساخت اما درهند نفوذ دهقانان جزدر جاهائیکه کنگره کما بیش از ایشان حمایت میکرد رویهمرفته ناچیز بود البته هروقت که وضع برای دهقانان تحمل ناپذیرمیگشت واحتمال میرفت که شورشهای دهقانی پیش آید ، نفوذ و موقعیت دهقانان افزوده میشد و در اوضاع محلی تأثیرواهمیتی پیدا میکردند . اما در طی نسلها و نسلها دهقانـان همواره سرنوشت دشواروودردناك خود را تحمل کرده بودند بدون آنکه کمترین اعتراضی نشان بدهند وصداشان درآید .

در گجرات که قسمت عمدهٔ دهقانان آن خرده مالکین هستند ودر بعضی نقاط دیگردراین زمان اعتصاب مالیاتی درحال توسعه بود . درآن نواحی این اعتصابات جنبهٔ کاملا سیاسی داشت وبصورت قسمتی از نهضت نافرمانی شروع شده بود. در این مناطق سیستم «رعیت واری» رواج داشت ودهقانان مستقیماً با دولت سروکارداشتند . عدم پرداخت دهقانان در این مناطق مستقیماً در دولتهای محلی اثر میگذاشت . اما در ولایات متحده مسئله شکل دیگری داشت زیرا مالکین بزرگ یعنی تعلقه دارهـا و زمیندارها میان دولت و دهقانان نقش واسطه را داشتند . اگردهقان اجاره‌دار، ازپرداخت سهم دولتی و مالیات مقرره خودداری میکرد نخستین عکس‌العمل نسبت باوازطرف ارباب صورت میگرفت . بدینترتیب دراین ایالات دهقان مستقیماً با دولت تماس نداشت و با مالك روبرو بود و اعتصاب مالیاتی صورت مبارزهٔ طبقاتی را پیدا میکرد . کنگـره هم یك نهضت کاملا ناسیونالیستی بود ودرآن عده‌ئی از «زمینداران» میانه‌حال وچند تن ازمالکین وزمینداران بزرگ عضویت داشتند . سران کنگره ازاینکه دست باقدامی ببرند که بمبارزات طبقاتی دامن بزند یا عناصر زمیندار را تحریك کند سخت وحشت داشتند . بدین جهت در طول ششماهی که از آغاز نهضت نافرمانی میگذشت از دعوت مردم برای یك اعتصاب مالیاتی عمومی در مناطق دهقانی خودداری کرده بودند درحالیکه بنظرمن اوضاع برای آغاز چنین اعتصابی مساعد وآماده بود . من ازاینکه باین ترتیب یا بهر ترتیب دیگر مبارزهٔ طبقاتی توسعه پذیرد ترسی نداشتم وبدم نمی‌آمد. اما میدانستم که کنگره با آن صورتی که داشت نمیتوانست مبارزهٔ طبقاتی را رهبری وسرپرستی کند.معهذا کنگره میتوانست که ازهردوگروه- هم زمیندارهاوهم دهقانان اجاره‌دار - دعوت کند که باعتصاب مالیاتی بپردازند . مسلماً زمیندار های میانه‌حال از این دعوت میگریختند و مالیاتی را که دولت مطالبه میکرد میپرداختند امامسئولیت بعهدهٔ خودشان بود و کارآنها جنبهٔ فردی پیدا میکرد وصوت نهضت را نمیداشت .

وقتی که من اززندان بیرون آمدم بنظرم رسید که موقعیت، هم ازنظرسیاسی وهم ز نظر اقتصادی برای آغـاز مبارزهٔ اعتصاب مـالیاتی در مناطق روستائی مساعداست.

مشکلات و ناتوانیهای اقتصادی کشاورزان کاملا نمایان و محسوس بود . از نظر سیاسی نهضت نافرمانی ما درولایات متحده هر چند هنوز بشدت ادامه داشت اما مجموعاً و از جهات مختلف رو بضعف نهـاده بود . هنوز مردم بتعداد معدود و گاهی هم بتعداد زیاد بزندانها میرفتند اما رویهمرفته محیط شدت و هیجان خود را ازدست داده بود. مُردم شهری وطبقات متوسط از«هرتال»ها و نمایشات درخیابانها وتظاهرات دائمی خسته‌شده بودند . بخوبی روشن بود که باید خون‌تازه‌ئی دررگ نهضت تزریق کرد وتنورمبارزه راگرم ساخت . آیا چنین نیروئی جزدر میان دهقانان درکجا وجود داشت ؟ ذخایر این نیرو فراوان بود . این نیروی جدید میتوانست دوبـاره به نهضت ضعیف شده جان بدهد زیرا با منافع توده‌های مردم بستگی داشت . چنین اقدامی بخصوص از آن جهت برای من اهمیت داشت که جنبه‌های اجتماعی وطبقاتی هم پیدا میکرد .

درمدت کوتاه یك روزونیمی که دراللهٔ‌آباد بودم دربارهٔ این موضوع با همکارانم به تبادل نظرپرداختیم . با یك اعلامیهٔ مختصر، کمیتهٔ ایالتی کنگره رادعوت کردیم وبعد ازمباحثات زیاد تصمیم گرفتیم که بدون آنکه خود کنگره اعتصاب مالیاتی را رسماًاعلام کند بطورغیرمستقیم باین کار بپردازدوابتکاررا بعهدهٔ سازمانهای محلی و بخش‌های‌مختلف بگذارد . ما درهیچ جای استان این مبارزه‌را ازطرف خود کنگره اعلام نمیکردیم بلکه شوراهای اجرائی محلی بدون تفاوت وامتیازگذاردنی، هم به‌زمینداران و هم به‌دهقانان رجوع میکردند وازهردودسته میخواستند که‌ازپرداخت مالیات خودداری کنند. باینترتیب دعوت ما صورت بیطرفانه پیدا میکرد و رنگ طبقاتی نمیگرفت . البته ما میدانستیم که درعمل دهقانان خواهند بود که باین دعوت بشکل مؤثری پاسخ خواهند داد نه‌زمینداران و مالکین .

سازمان محلی اللهٔ‌آباد با استفاده از اجازه‌ئی که باین ترتیب از سازمان ایالتی کنگره بدست آورده بود تصمیم گرفت که دراین راه پیشقدم شود وبرای دیگران سرمشقی فراهم سازد. بدین جهت قرارشد که کنفرانسی از نمایندگان مناطق روستائی نزدیك ترتیب دهند وموعد این کنفرانس‌هم هفتهٔ بعد مقرر گردید. احساس میکردم که درنخستین روزآزادی اززندان کارخود رًا بخوبی و بشکل مؤثری آغاز کرده‌ام . و از این حیث از خودم راضی بودم. علاوه براین همان روزدریك میتینگ بزرگ هم که در شهر اللهٔ آباد تشکیل شد یك سخنرانی مفصل ایراد کـردم . همین سخنرانی بهانهٔ باز داشت و زندانی شدن دوباره‌ام شد که چند روز بعد صورت گرفت .

بدینقراریکروزونیم بعد ازآزادی خود ، درروز ۱۳ اکتبر باتفاق کماله بمسوری رفتیم که سه روزرا با پدرم بگذرانیم . پدرم کمی بهتربنظرمیرسید. خیلی خوشحال بودم

که احساس‌میکردم حالش رو به‌بهبودی‌میرود و تصورمیکردم که خطراز اودورشده‌است آن سه روزمطبوع و آرام را همیشه درخاطردارم . بازگشت بمحیط خانواده چقدر برایم نشاط‌انگیزوخوشایند بود . دخترم «ایندیرا» و سه دختر کوچك خواهرم‌در آنجا بودند من با بچه‌ها بازی میکردم و گاهی اوقات یك دستهٔ ملی ترتیب میدادیم و در حالیکه جوانترین بچه‌ها که دختر سه چهار سالهٔ خواهرم بود پرچم سه رنگی بدست میگرفت و درجلومیرفت سایر بچه ومن بدنبال اومیرفتیم ..دورحیاط حرکت میکردیم وسرود پرچم ملی خود را میخواندیم . افسوس که آن سه روز آخرین ایام خوشی بود که با پدرم میگذراندم و نمیدانستم که بیماریش بزودی اورا برای همیشه ازمن جدا خواهد ساخت

پدرم هم فکرمیکرد که دوباره بزودی مرا توقیف کنند و شاید بخاطر آنکه کمی بیشتر با من باشد ناگهان تصمیم گرفت که اونیز بالله‌آباد برگردد . کماله ومن روز ۱۷ اکتبر از«مسوری» حرکت کردیم تا بتوانم برای شرکت در کنفرانس دهقانی که برای روز۱۹ اکتبر تعیین شده بود بموقع بالله آباد برسم . پدرم هم آماده شده بود که روز ۱۸ اکتبر بدنبال ما حرکت کند .

سفرمراجعت ما بسیارپرماجرا بود . در«دهرادون» تقریباً درلحظهٔحرکت قطار، پلیس مادهٔ ۱٤٤ قانون جنائی را بمن اخطار کرد و متذکر شد که طبق آن نباید برای مردم سخنرانی کنم . در«لکنهو» که دوسه ساعت توقف کردیم بازهمین ماده درانتظارم بود اما افسرپلیس نتوانست دروسط انبوه جمعیت بمن برسد و دستور را ابلاغ کند . در این‌شهراجتماع بزرگی‌ازطرف شهرداری ترتیب داده‌شده‌بود که ما پس‌ازشرکت در آن با اتومبیل بسمت الله آباد حرکت کردیم . دربین راه هم چندین بار توقف کردیم تا در مجامع مختلف دهقانان که اجتماعاتی ترتیب داده بودند شرکت کنیم . بالاخره روز۱۸ اکتبردرساعات دیرشب به الله‌آباد رسیدیم .

صبح روز ۱۹ اکتبر پلیس‌یکباردیگرماده۱٤٤ را بمن اخطار کرد ؛ مسلم‌بود که دولت خود را برای توقیف ومحاکمهٔمن‌آماده کرده‌است و دیگرساعات آزادیم معدود است. خودم هم بایقراری‌درانتظارتشکیل کنفرانس دهقانان‌بودم ودلم میخواست‌بتوانم پیش از بازداشتم‌لااقل‌در آن کنفرانس شرکت کنم .مااین کنفرانس‌رایك ملاقات‌خصوصی اعلام داشته بودیم که‌فقط نمایندگان دعوت شده درآن شرکت کنند وباین ترتیب‌عناصر خارجی نتوانند درآن راه یابند . عدهٔ زیادی از نمایندگان دهقانان منطقهٔالله‌آبادحضور داشتند و تاآنجا که بخاطر دارم تعدادشان به ۱٦۰۰ نفر میرسید . کنفرانس باشوق و هیجان فراوان آغازاعتصاب و عدم پرداخت مالیات را در بخش‌الله آباد تصویب کرد بطوریکه قبلاگفتم درمیان عده‌ئی ازاعضای کنگره دربارهٔ موفقت چنین اعتصابی شك و

تردید وجودداشت زیرا نفوذ وقدرت زمینداران بزرگ ونیروی ترور وفشارآنها زیاد بود ودرپشت سرآنها هم قدرت دولت قرار داشت . آنها تصورنمیکردند که دهقانان درچنین شرایطی جرأت کنند که دربارهٔ عدم پرداخت مالیات تصمیم بگیرند . اما عملادر میان آن یکهزاروششصد نفرنمایندهٔ دهقانانی که درکنفرانس شرکت کردند هیچ یاتقریباً هیچ تردید وتزلزلی دیده نمیشد وهمه باتفاق آراء این مبارزه را تصویب کردند . یکی ازسخنرانان کنفرانس هم من بودم . اما نمیدانم آیا این سخنرانی هم نقض ماده ۱٤٤ و دستور ممنوع بودن سخنرانی درمجامع عمومی شمرده میشد یانه ؟ درهرحال این موضوع برایم اهمیت زیادی نداشت .

بعدازختم کنفرانس ، بایستگاه راه آهن رفتم تادرانتظارپدرم وسایراعضای خانواده که قراربود ازمسوری وارد شوند بمانم . قطار تأخیر ورود داشت و همینکه مسافرین رسیدند ومن یك لحظه آنهارادیدم بلافاصله ازایشان جدا شدم تا دریك کنفرانس دیگر که بازهم مربوط به کاردهقانان بود ودرآن عده‌ئی ازدهقانان اطراف وجمعی هم ازاهالی شهر حضورمی یافتند شرکت کنم .

ساعت ازهشت بعدازظهر گذشته بودم که من وهمسرم خسته و کوفته ازاین کنفرانس برگشتیم. بابیصبری میخواستم پیش پدرم بروم وبا اوصحبت کنم . میدانستم که اوهم در انتظارمنست زیرا درموقع رسیدن قطار نتوانسته بودیم بیش از چندلحظه با هم حرف بزنیم . در موقع برگشتن بخانه، اتوموبیل ماراتقریباً مقابل منزلمان متوقف ساختند و مرا بایك اتومبیل پلیس ازروی پل رود جمنا به محل زندان سابقم در زندان تنی بردند . کماله ناچارراه خود راتنها ادامه داد وبخانه رفت تا خانواده راکه درانتظارم بودند از گرفتاری تازه‌ام مطلع سازد. موقعیکه ضربات زنگ ، ساعت نه‌را اعلام میداشت یکبار دیگر ازدربزرگ زندان تنی بدرون میرفتم .

۳۲

اعتصاب مالیاتی در ولایات متحده

پس از هشت روز غیبت ، دوباره بزندان نئی و بند سابقم برگشتم . دکتر سید محمود ، نارمادا پراسادورانجیت پاندیت همچنان درآنجا بودند . چندروز بعد درداخل محوطهٔ زندان مرا باصطلاح محاکمه کردند. اتهامات من موارد متعددی داشت که تمام آنها دراطراف همان سخنرانی که روز بعد از آزادیم درمیتینگ عمومی ایراد کرده بودم دورمیزد منتها عناوینش فرق داشت . همانطورکه دراین موارد معمول ما بود بهیچوجه ازخوددفاع نکردم و فقط بیانات مختصری خطاب بدادگاه اظهار داشتم . مراطبق بند یك ازماده ۱۲٤ قانون جزا بنام اقدامات تحریك آمیز به ۱۸ماه زندان و ۵۰۰ روپیه جریمه طبق قسمت دوم مادهٔ ۱۸۸ قانون نمك و بعنوان سرپیچی ازقانون به ٦ ماه زندان و ۱۰۰ روپیه جریمه و باتهام تخلف ازفرمان شماره ٤ سال ۱۹۳۰ که متن این فرمان را بخاطر ندارم نیز به٦ ماه زندان و ۱۰۰روپیه جریمه محکوم ساختند . چون دومحکومیت اخیرهمزمان بود از آنها فقط یکی اجرامیشد ودرنتیجه مجموعاً به دوسال زندان محکوم شدم بعلاوه اگر جریمه هارا نمی پرداختم پنج ماه هم از این جهت برمدت زندان اضافه میشد . باین ترتیب پنجمین دورهٔ زندانم آغاز گردید . [۱]

بازداشت مجدد و محکومیتم برای نهضت نافرمانی ما نتایج مثبتی داشت . براثر بازداشت من وجریانات مربوط به آن، نهضت ما گرمی و حرارت بیشتری بدست آورد و جان تازه‌ئی گرفت . مخصوصاً فعالیت شدید پدرم در آن تأثیر فراوانی داشت . وقتیکه کماله خبرتوقیف دوبارهٔ مرا برایش برده بود ابتدا خیلی ناراحت شده بود اما بلافاصله برهیجان و ناراحتی خود چیره شده بود . درحالیکه مشتش را بروی میزی که در برابرش قرارداشت کوبیده بود گفته بود که دیگر ناخوشی برایش کافیست ودیگر نمیخواهد یك آدم علیل و بیمار باشد و میخواهد بوظایف انسانی خود عمل کند . این تصمیم بسیار

۱- نویسنده دوران کوتاه زندان قبلها را که درفصل ۱٦ بیان شده بحساب نیاورده است . م .

جسورانه وشهامت‌آمیز بود امامتأسفانه نمیتوانست بیماری‌شدیدی‌را که در درون اورخنه کرده بود ازمیان بردارد . باوجود این بعلت همین ارادهٔ نیرومند وتصمیم‌آهنین پس از چندروز بهبود محسوسی‌درحالش پیداشد که همهٔ اطرافیانش رابحیرت‌انداخت. ازچندماه پیش یعنی ازموقعیکه برای دیدن گاندی جی به زندان یراودا رفته بودیم ، هنگام سرفهٔ کردن خون ازسینه‌اش خارج میشد . پس از آنکه تصمیم گرفت بهبودی یابد جریان‌خون قطع شد وتاچند روزاصلا اثری‌ازآن دیده نمیشد . خودش ازاین‌موضوع خیلی‌خوشحال شد وضمن ملاقات کوتاهی که درزندان ازمن بعمل آورد بامسرت وپیروزی این خبر را بمن گفت. متأسفانه این مهلت بسیار کوتاه‌بود وکمی بعد دوباره اخلاطهای آمیخته‌بخون با مقدارخیلی بیشتری شروع شد واورا بشدت ضعیف ساخت .

درهمان فرصت کوتاه پدرم بامنتهای اراده ونیروی سابقش بعنوان رئیس کنگره بکارپرداخت ونهضت‌نافرمانی رادرسراسرهند توسعه‌داد . بامردم گوناگون واهالی‌نقاط مختلف تماس میگرفت وبهرکس تعلیمات ودستورات لازم ومناسب رامیداد . یکروزرا برای انجام‌مراسم یادبود وتجلیل‌نهضت درسراسرهند تعیین کرد (وآن راروز۱۴ نوامبر که روز تولدمن بود انتخاب کرد) . درآنروز درسراسرکشوراجتماعات وسیعی تشکیل گردید میتینگ‌های‌بزرگ برپاشد ومخصوصاً دراین‌میتینگ‌ها متن‌نطقی راکه من بخاطر آن بازداشت شده بودم درهمه جا میخواندند ، و در همه‌جا پلیس با ضربات لاتی خود برای متفرق‌ساختن اجتماعات هجوم میبرد .بقراریکه معلوم گردید درهمان‌یك‌روز۵۰۰۰ نفررا درسراسرکشوربازداشت کردند . درواقع درآنسال روزتولد من بشکلی کم نظیر وبیسابقه تجلیل گردید .

پدرم با آن حال بیماری که داشت،طبعاً ازاینهمه ابرازمساعی ومجاهدت‌وکوشش وصرف نیروسخت صدمه میدید . من ازاو خواهش کردم که مدتی استراحت کند . بخوبی میدانستم تا وقتیکه در هند هست این استراحت برایش مقدور نخواهد بود زیرا فکرش همواره متوجه‌ما ومعطوف‌بجریان‌نهضت ومبارزه‌خواهدبودومردم‌هم که‌برای هرکار باو رجوع میکردند اورا آسوده نمیگذاشتند . باین جهات پیشنهاد کردم که سفرکوتاهی در دریا بعمل آورد وبه «رانگون» و«سینگاپور» وجزایرهند هلند[1] برود . پدرم نیز این فکررا پسندید . حتی قرارشد یکی ازدوستان پزشکش هم در سفر همراهش باشد . با این تصمیم بکلکته رفت که از آنجا باکشتی حرکت کند . اما وقتی که باین شهر رسید حالش خیلی بدترشد ونتوانست ازآنجا دورتر برود. مدت هفت هفته درحومهٔ شهرکلکته استراحت کرد . تمام اعضای خانواده باوپیوستند غیرازکماله که بیشتراوقات در الله‌آباد

۱ـ این جزایر اکنون‌کشور مستقل اندونزی را تشکیل میدهند ـ م

بود وکارهای کنگره را انجام میداد .

ظاهراً دولت بعلت شرکت من درکارهای اعتصاب مالیاتی برای توقیف من عجله کرده بود . اما بازداشت وزندانی شدن من عملا درپیشرفت نهضت اثرفراوان بخشید و شاید هیچ چیز باندازهٔ توقیف من در همان روز بعد از کنفرانس دهقانی و در موقعیکه نمایندگان دهقانان هنوز در الله آباد بودند تأثیر بوجود نمی‌آورد . هیجان نمایندگان دهقانان که برای کنفرانس بالله آباد آمده بودند بعلت این بازداشت افزایش یافت وموقعیکه به دهات خودبرگشتند با غیرت وحرارت فراوان خبرتصمیمات کنفرانس واتفاقات شهری را به تمام دهقانان رساندند وبکارپرداختند بطوریکه دوروز بعد تمام آن منطقهٔ وسیع اطلاع یافته بود که مبارزهٔ اعتصاب مالیاتی آغازشده است و درهمه‌جاهم مردم با شورو هیجان شدید به آن پاسخ میگفتند .

درواقع درآن روزها مهمترین مشکلی که برای ما وجود داشت کارارتباط با مردم وتماس باتوده‌ها بود. همیشه لازم بود اخبارودستورات را بهمه برسانیم وبه آنها بگوئیم که ما چه کرده‌ایم وآنها چه بایدبکنند. معمولا روزنامه‌ها ازترس فشاردولت و توقیف شدن نمیخواستند اخبارما را منتشرسازند . چاپخانه‌ها نیزمیترسیدند بیانیه‌ها وانتشارات ما را چاپ کنند . نامه‌ها وتلگرافهای ما ازطرف دولت سانسور و اغلب متوقف میشد . تنها وسیلهٔ نسبتاً مطمئن برای تماس، استفاده ازپیك‌ها بود اما همین پیك‌ها و قاصدهای ما هم اغلب توقیف میشدند وپلیس مانع رسیدن آنها بمقصد میشد . بعلاوه این وسیله بسیارگران تمام میشد ومستلزم وجود یك سازمان عظیم بود . معهذا این کار با موفقیت انجام میگرفت ونواحی ولایتی بطوردائم با مراکزایالتی ومراکزبخشها تماس‌واوتباط داشتند . اغلب انتشارات ونشریات واخبارچاپی ما که غیرقانونی اعلام شده بود ومعمولا بطورمنظم روزانه یا هفتگی با ماشین‌های دستی چاپ وتکثیرمیشد بهمه جا میرسیدواز همه جا درخواستهای روزافزونی برای دریافت آنها واصل میشد. درشهرها برای‌اطلاع مردم ورساندن اخباراز وسایل دیگری استفاده میکردیم . دستورات و اخبار را بوسیلهٔ جارچی‌های داوطلب وهمراه با صدای طبل منتشرمیساختیم . طبعاً در این موارد جارچی بتوقیف میرفت ولی اهمیتی نداشت زیرا استقبال اززندان جزوتاکتیك‌های مبارزهٔ مابود اما تمام این وسایل فقط برای شهرها خوب بود ونمیشد آنها را درمناطق روستائی بکار بست . یکنوع تماس وارتباط بامراکزروستائی بوسیلهٔ پیك‌ها یارساندن نشریات‌پلی کپی شده وجود داشت اما کافی نبود و معمولا خیلی طول میکشید تا اخبار و دستورها به دهات وروستاهای دوردست وپراکنده برسد .

درمورد کنفرانس دهقانان درالله‌آباد این مشکل برای ما حل شد. نمایندگانی که

از نواحی مختلف روستائی و بخشهای مهم آمده بودند خودشان بخوبی درجریان قضایا قرار گرفتند وموقعی که پراکنده شدند تازه‌ترین اخبار و تصمیمات را باضافهٔ خبر بازداشت و محاکمهٔ من همراه خود بهمه جا و تا دور ترین دهات بردند. این نمایندگان خودشان برای ما یکهزار و ششصد نفر مبلغین مطلع و پرغیرتی شدند که میتوانستند مبارزهٔ اعتصاب مالیاتی را درمناطق خود اداره کنند و توسعه دهند. بدینقرار موفقیت نهضت برای شروع کار و رسانیدن دستور مسلم بود. بدون تردید دهقانان آن منطقه بدون هیچ ترس و دغدغه از پرداخت مالیات خودداری میکردند و این کار با قدرت شروع میشد. اما هیچ کس نمیدانست که آنها تا چه اندازه میتوانند درمقابل تهدیدها و فشارها و خشونتهای مالکین و زمینداران بزرگ مقاومت و ایستادگی کنند.

دعوت ما برای اعتصاب مالیاتی خطاب به هر دو دسته یعنی هم زمینداران و هم دهقانان بود. بدین ترتیب دعوت ما صورت طبقاتی نداشت. اما درعمل اغلب زمیندارها حتی عده‌ئی از کسانی که نسبت به نهضت ومبارزهٔ ملی هواداری نشان میدادند مالیاتهای خود را پرداختند. فشار دولت بر آنها زیاد بود و آنها نتوانستند مقاومت کنند. ولی دهقانان مقاومت کردند وسهام خود را نپرداختند و نهضت ما در واقع صورت تمرد دهقانی بخود گرفت. این نهضت ازالله‌آباد به بعضی نواحی دیگر ولایات متحده هم سرایت کرد. در بعضی از نواحی این تمرد بطور رسمی و علنی صورت نگرفت اما در عمل دهقانان سهام خود را نمی‌پرداختند یا اینکه درواقع بعلت سقوط قیمتها قادر نبودند که مالیات خودرا بپردازند. کار بجائی رسید که دولت وزمینداران تا چند ماه جرأت نکردند که برای دریافت مالیات دهقانان را تحت فشار بگذارند. آنها بوضع خود اطمینان نداشتند زیرا از یك طرف نهضت سیاسی نافرمانی عمومی درمقابلشان قرارداشت وازسوی دیگر با مشکلات اقتصادی که نتیجهٔ بحران کشاورزی وسقوط قیمتها بود مواجه بودند. این هردومشکل دریکدیگر اثر میگذاشت ودولت ازاحتمال یك شورش عظیم دهقانی بیمناك بود. دولت نمیخواست درآنموقع که موضوع «کنفرانس میز گرد» برای گفتگودربارهٔ هنددر لندن مطرح بود در خود هند شورشها وهیجانات بیشتری بوجود آید وحوادثی روی دهد که دولت به خشونت وشدت عمل بیشترمتهم گردد.

اعتصاب عدم پرداخت مالیات در ولایات متحده نتایج مهمی بخشید و تا آنجا که مربوط باین ایالت بود موفقیت بسیار داشت. باین ترتیب هیجانات مبارزات از شهرها بمناطق روستائی منتقل گردید. مبارزه جان تازه‌ئی گرفت و برای نهضت تکیه‌گاه وسیعتر واستوارتری بوجود آمد. هر چند اهالی شهر نشین ما کم کم خسته شده بودند و طبقات متوسط شهری بشکل نمایانی فرسودگیشان را نشان میدادند رویهرفته نهضت درولایات

متحده بهمان قوت اولی وحتی با شدتی بیش ازهروقت دیگرجریان داشت.اما درایالات دیگر این انتقال هیجان از شهرها بدهات و از جنبهٔ سیاسی به جنبه‌های اقتصادی تا این اندازه وسعت نیافت ودرنتیجه درآن مناطق ، همچنان شهرها مراکز حساس و بزرگ مبارزه باقی بودند و بهمین جهت هم یك حالت فرسودگی‌ورخوت روز افزون‌که نتیجهٔ خستگی طبقات متوسّط شهری بود درآن‌ها مشاهده میشد. حتی درشهر بمبئی که همیشه‌در مبارزات پیشرودیگران بوده است حالت فرسودگی بشکل نمایانی افزایش مییافت.البته هنوزهم مقاومت و مخالفتهای مقامات رسمی ، فشارها و تضییقات ، هجومها و بازداشتها ادامه داشت اما همهٔ اینها دیگر کم عمق ومصنوعی بنظر میرسید .

جنبهٔ متشکل و هماهنگ مبارزه از دست رفته بود . نیروهای عمومی ضعیف شده بود واین امرهم‌کاملا طبیعی بود زیرا غیر ممکن است که هیجان انقلابی توده‌ها را مدت درازی زنده و گرم نگاهداشت معمولااین هیجانات صورت یك واقعهٔ روز را پیدا میکند و بزودی فرو می‌نشیند . اما نهضت نافرمانی عمومی توانسته بود تاکنون چندماه بشکل نمایانی دوام بیاورد وحتی هنوزهم‌میتوانست بصورت آرام‌تروهمچون چراغی که‌فتیله‌اش پائین‌کشیده باشد برای مدت نامحدودی ادامه یابد .

بتدریج فشارهای دولتی افزایش می‌یافت . کمیته های محلی کنگره و جامعه های جوانان وسازمان‌های اجتماعی مترقی دیگر همه ممنوع و غیر قانونی اعلام‌گردید . طرز رفتاربا زندانیان سیاسی درزندانها خیلی شدیدتروبدترشد.دولت مخصوصاً خیلی‌ناراضی وخشمگین بودکه میدید زندانیان پس ازخروج اززندان دوباره بفعالیت میپردازند وباز هم بدون نگرانی و اضطراب دوباره بزندان بر میگردند . این عجز و ناتوانی مقامات دولتی و بی‌ثمرماندن تنبیهات ومجازاتهاشان، درروحیهٔ آنها تأثیرفراوان میبخشید .

درماه نوامبریا اوایل دسامبر ۱۹۳۰ در زندانهای ولایات متحده زندانیان‌سیاسی را بعلت تخلف و سرپیچی از مقررات زندان بشلاق می‌بستند . خبر این حوادث حتی بما هم‌که در زندان نئی بودیم رسید . بعدها ما با این قبیل اخبارعادت‌کردیم زیرا حوادث بسیارناگوارتری هم درزندانهای هند روی داد ، اما درآنوقت این خبر تأثیرشدیدی در ماگذاشت . شلاق زدن زندانی حتی در مورد بد ترین جنایتکاران هم در نظر مَن امری بیمورد وناپسند بود . مسلماً این عمل در مورد جوانان و عناصر حساسی‌که بعلل سیاسی بزندان میرفتند ، وبعنوان تخلف ازانضباط ومقررات، یك امروحشیانه وتحمل‌ناپذیر بود. ما چهارنفری‌که با هم دریك زندان بودیم در این‌باره نامهٔ اعتراض آمیزی برای دولت نوشتیم و چون در ظرف دو هفته جوابی بما داده نشد تصمیم گرفتیم بعنوان اعتراض و برای ابرازهمدردی نسبت بسایرزندانیان یك اعتصاب غذای‌کامل اعلام داریم . مدت سه

شبانه روز ـ ۷۲ ساعت ـ اعتصاب غذای مـا بصورت دقیق وکامل ادامه یافت . این مدت برای اعتصاب خیلی زیاد نیست اما هیچ پك از ما بروزه گرفتن و تحمل گرسنگی عادت نداشتیم ونمیدانستیم تا چه اندازه میتوانیم مقاومت کنیم . من شخصاً هرگز بیش از ۲٤ ساعت روزه نگرفته بودم .

ما این آزمایش را بخوبی وبدون آنکه با مشکلات مهمی مواجه شویم گذراندیم ومن بسیارخوشحال بودم‌که میدیدم این‌کار آنقدرها هم که از آن بیم داشتم دشوارنبود . دراین جریان من یك‌کار بسیار ابلهانه مرتکب شدم باین معنی که با وجود اعتصاب غذا ورزشهای روزانهٔ خود را هم مثل سابق ادامه میدادم . تصور نمیکردم که اینکار برایم زیان‌بخش خواهد بود.مخصوصاً که ازچندی‌پیش احساس میکردم که دیگرسلامتیم‌بخوبی سابق نبود . هرکدام ازما براثر این اعتصاب غذا سه چهار کیلولاغرشدیم و این ضعیف شدن غیرازهفت هشت کیلوئی‌بود که قبلا براثر ماهها اقامت در زندان نتی لاغر وضعیف شده بودیم .

علاوه براین اعتراض واعتصاب‌غذای ما، در خارج از زندانها هم بعلت شلاق زدن زندانیان‌هیجانات اعتراضی‌پیش‌آمد که تصورمیکنم براثرآنها دولت‌ایالتی‌ولایات‌متحده بزندانهایش دستورداد شلاق زدن را متوقف سازند . اما این دستور مدت زیادی نپائید ودرحدود یکسال بعد درتمام زندانهای ولایات‌متحده وسایرایالات بازهم شلاق درمورد تنبیه زندانیان بکارمیرفت .

صرفنظرازاین قبیل حوادث اتفاقی، زندگی‌عادی مادرزندان به‌آرامی میگذشت . هوا در آن وقت مطبوع بود زیرا فصل زمستان در الله آباد هوا خیلی خوبست . وجود رانجیت پاندیت شوهر خواهرم که با ما بود برایمان نعمتی بشمار میرفت زیرا او باغبان هنرمندی است وبراثرمساعی او بزودی محوطهٔ کوچك وشوم زندان ما باگلهای رنگین پوشیده شد . حتی درهمان فضای محدود،زمین کوچکی هم برای بازی گلف‌ترتیب داد .

یکی ازسرگرمیهای بسیارخوشایند ما در زندان نتی تماشای هواپیماهائی بود که از بالای‌سرمان‌پروازمیکردند.الله آبادیکی‌از بزرگترین‌فرودگاهها برای‌توقف‌هواپیماها‌ـ ئیست که درخطوط هوائی میان شرق وغرب پروازمیکنند . هواپیماهای غول آسائی که به استرالیا ، جاوه ، یا هندوچین فرانسه میرفتند درست از بالای سرما میگذشتند.ازهمهٔ آنها بزرگترهواپیماهای هلندی بودندکه به «باتاویا»[1] رفت وآمد داشتند. گاهی‌اوقات که شانس بیشتری داشتیم یکی ازاین غولهای هوائی را درصبحهای زود زمستانی و در موقعیکه هوا هنوزتاریك بود وستاره‌ها درآسمان بودند میدیدیم . هوا پیماهای‌خطوط

۱ـ باتاویا اکنون‌جاکارتا نام دارد وپایتخت کشورمستقل اندونزی است . م

بزرگ بسیارعریض بودند وانتهای بالهاشان چراغ داشت. تماشای آنها که‌چراغهاشان درروی زمینهٔ تاریك آسمان میدرخشید برایمان منظرهٔ بسیار لذت‌بخشی بود.

پاندیت مدان‌موهن‌مالاویاجی[1] را هم ازیك زندان دیگر بزندان نئی منتقل کردند. اورا به بند ما نیاوردندودرجائی جدا ازما نگاهمیداشتند.اما تقریباً هرروز اورامیدیدیم یا شاید بآن جهت که من هرروز برای دویدن وورزش کردن از بند بیرون میرفتم بیشتر میتوانستم اورا به بینیم. اویك رفیق ومعاشرخوش صحبت و با روح بودکه نسبت بهمه چیز یك علاقه و اشتیاق جوان حالت نشان میداد. باکمك رانجیت پاندیت به آموختن زبان آلمانی پرداخت واستعداد وحافظهٔ قابل تحسینی داشت. موقعیکه خبرشلاق زدن‌ها بما رسید اوهم در زندان نئی بود. اونیز از این ماجرا سخت متأثرشد ونامهٔ اعتراض‌آمیزشدیدی برای فرماندار استان فرستاد. اما بزودی بیمارشد. او نمیتوانست در آن وضع زندان، سرما را تحمل کند. بالاخره بیماری اوشدت یافت و او را به بیمارستان شهرمنتقل ساختند وکمی بعد پیش‌ازآنکه دوران زندانش تمام‌شود بعلت‌بیماری آزادش ساختند. خوشبختانه دربیمارستان حالش بهترشده بود.

روز اول سال، روز اول ژانویه،خبر بازداشت همسرم‌کماله را برایم تحفه‌آورد. من از این‌خبرشوقت شدم زیرا مدتها بودکه اوهم دلش میخواست بدنبال سایر رفقایش بزندان برود. ظاهراً اگراووخواهرم وسایررفقای ایشان نیز مرد میبودند مدتها پیش بازداشت میشدند. درآنزمان دولت حتی‌المقدور از بازداشت زنان‌خودداری میکرد و باین جهت‌آنهاتا مدتی‌از زندان مصون ماندند. اما حالا دیگر به‌آرزوی خود رسیده‌بود! با خود فکرمیکردم که اواز این پیش آمد چقدر خوشحال است اما در عین حال بسیار مضطرب ونگران شدم زیراسلامتی‌اووضع متزلزلی‌داشت ومیترسیدم که اوضاع نامساعد زندان حالش را خیلی‌بدتر کند.

در موقع بازداشت کماله یك روزنامه‌نگار هم حضور داشته واز او پیامی خواسته بود. کماله در تحت تأثیرموقعیت هیجان‌انگیزوحساسی که برایش پیش‌آمده بود، وتقریباً بدون اراده پیام مختصری فرستاده بودکه خصوصیات روحی‌اوراکاملا نمایان میسازد.در این پیام چنین گفته بود:

«خوشوقت وخوشحالم که میتوانم راه شوهرم را دنبال‌کنم و قدم بقدم دنبال او بروم. امیدوارم که مردم پرچم مبارزه را سرفراز نگاهدارند.» احتمال داردکه اوهرچه بفکرش میرسیده نگفته است زیرا اومعمولا خود را قهرمان مبارزه برای دفاع ازحقوق زنان در مقابل جباریت مردان میشمرد. اما درآن لحظه غرور ملی‌یك زن مبارزهندی‌در

۱ـ به‌حاشیه صفحهٔ ۷۷ رجوع شود. م.

او برانگیخته شده بود وحتی جباریت مردان را از خاطرش برده بود.

پدرم هنوز در کلکته استراحت میکرد وحالش خوب نبود اما خبر بازداشت ومحکومیت کماله اورا تکان داد وتصمیم گرفت فوراً به الله آباد برگردد. بلافاصله خواهر کوچکترم «کریشنا» را به آنجا برگرداند. خودش باتفاق سایرخانواده چند روز بعد حرکت کرد. روز ۱۲ ژانویه پدرم در زندان نینی بدیدنم آمد. اورا پس از قریب دوماه میدیدم واز دیدنش چنان مشوش شدم که بزحمت میتوانستم نگرانی خود را پنهان سازم. گویا متوجه نشد که وضع ظاهرش چقدر مرا مضطرب ساخته است و بمن گفت که حالش از روزهای اخیری که در کلکته بوده خیلی بهتر شده است. صورتش ورم کرده بود و ظاهراً تصور میکرد که این ورم بعلت یك عارضهٔ موقتی است.

حالت صورتش مرا مضطرب میساخت بهیچوجه بخودش شبیه نبود. نخستین بار بود که این فکر بمغزم راه مییافت که زندگی اوواقعاً بخطر افتاده است. این فکر مرا بلرزه انداخت. من همیشه هروقت باوفکرمیکردم اورا باسلامتی وقدرت ونیروی فوق العاده اش بنظرمیآوردم. هرگز فکر نمیکردم که ممکن است مرگ درو جوداوهم راه یابد. خود اوهم همیشه بفکرمرگ میخندید وآنرا مسخره میکردو بما میگفت که درنظردارد سالهای دراز زندگی کند. اما از چندی پیش متوجه بودم که هروقت یکی از دوستان قدیمی زمان جوانیش میمرد اویك حالت تنهائی احساس میکرد. انگار که دیگر در این دنیا غریب و بیگانه شده بود. شاید هم فکرمیکرد که پایان عمرخود اوهم نزدیك میشود. معهذا این حالات او بسرعت میگذشت و بزودی زنده دلی و نشاط او نمایان میشد. ما اعضای خانواده چنان با شخصیت کریم و گرمی محبت اومأنوس شده بودیم که هرگز نمیتوانستیم زندگی بدون اورا تصور کنیم.

من از دیدن آن قیافه دراونگران شدم وفکرم سخت مغشوش گردید. باوجود این هرگز فکر نمیکردم که خطر درکمین او و بسیار نزدیك باشد. خودم هم نمیدانم چرا درآنروزها حالم هیچ خوب نبود.

در همین اوان آخرین روزهای نخستین «کنفرانس میز گرد»[1] درلندن بپایان میرسید وماازاینکه میدیدیم میکوشند با گلهای پرشکوه وضیافتها ومراسم درخشان، آن سوگواری ملی ما را پنهان سازند بخنده می افتادیم. خنده ئی که در عین حال یك اثر ناگوار با خود همراه داشت. ما از اهانت وتحقیری که نسبت به هند شده بود میخندیم. تمام آن نطقها وسخنرانیهای خوش ظاهرو آن گفتگوهاومباحثات، غیرواقعی وبی معنی بنظرمیرسید. اما این

۱ـ کنفرانس‌های میز گرد درلندن با مشارکت نمایندگان دولت بریتانیا وجمعی باصطلاح نمایندگان هند تشکیل میشد که راه حلی برای آینده هند پیدا کند. درفصول آینده مطالب بیشتری دراین‌باره نقل‌شده است. م.

حقیقت از آن میان کاملا نمایان بود که حتی در موقعیکه در دناکترین محاکمات در کشور ما جریان می‌یافت و در حالیکه مردان و زنان مبارز ما با عالیترین مظاهر شهامت و دلیری در راه استقلال وطن فداکاری میکردند کسانی از هموطنان ما هم بودند که مبارزهٔ ملی را از خاطر میبردند و حتی کمك و مساعدت معنوی خود را بدشمن تقدیم میداشتند . برای ما بخوبی و خیلی بیشتر از پیش روشن میشد که در زیر سرپوش فریبندهٔ «ناسیونالیسم» در حقیقت منافع اقتصادی متضاد در کار است و کسانی که منافع مستقر و موجودی داشتند سعی میکردند بنام «ناسیونالیسم» منافع و موقعیت خود را در آینده نیز مستحکم و محفوظ نگاهدارند. کنفرانس میز گرد مجموعه‌ئی از نمایندگان منافع موجود و مستقر بود. بسیاری از نمایندگان شرکت کننده در آن با نهضت ملی ما بمبارزه پرداخته بودند، بعضی دیگر خود را با احتیاط بر کنار نگاه داشته بودند و گاه بگاه بما میگفتند «فقط کسانی که حوصله میکنند و صبر دارند بکار خواهند آمد». اما وقتی که لندن کنفرانس میز گرد را تشکیل داد دوران انتظار آنان بپایان رسید و همه بامنتهای علاقه نشان دادند که با بیصبری مشتاقانه آماده‌اند به آنجا بروند و در آن کنفرانس شرکت کنند .

در کنفرانس لندن بطور کلی چنین نظری وجود داشت که کنگره دائماً و بطور روز افزون متمایل بچپ میشود و توده‌ها هم بیش از پیش به آن میگروند. شرکت کنندگان کنفرانس بنا برغریزهٔ خود تصور میکردند که اگر یك تغییر و تحول سیاسی در هند بوجود آید خود بخود جهشی بسوی چپ خواهد داشت و کار بدست توده‌ها خواهد افتاد و طبعاً به تغییرات و اصلاحات رادیکال و اساسی منتهی خواهد شد و در نتیجه مصالح دستگاه حاکمهٔ کنونی و صاحبان منافع مستقر و موجود بخطر خواهد افتاد . طبقهٔ متمتع هندی و صاحبان منافع موجود در هند از چنین دورنمائی بوحشت می‌افتادند و در جهت مخالفت با هر نوع تغییر سیاسی قرار میگرفتند. آنها میل داشتند که انگلیسیها در هند بمانند و زمام امور را در دست خود داشته باشند تا آنها هم بتوانند منافع اقتصادی خود را در پناه تسلط بریتانیا محفوظ نگاهدارند. فکر واقعی که در ماورای مقاومت این عناصر وجود داشت همین بود و بهمین جهت اصرار داشتند که برای هند یك اساسنامهٔ دومینیونی تهیه کنند و هند را بصورت یکی از دومینیونهای بریتانیا درآورند.

یکبار یکی از رهبران معروف لیبرال هند وقتی که دید من اصرار میورزیدم که در صورت انعقاد قرار داد و پیمانی با بریتانیای کبیر ارتش بریتانیا باید فوراً خاك هند را ترك گوید و ارتش هند هم تحت کنترل دموکراتیك دولت هند قرار گیرد. سخت خشمگین شد و حتی کار را بجائی رساند که در جواب من گفت اگر هم دولت بریتانیا به چنین امری تن در دهد او با تمام قوای خود بمخالفت خواهد پرداخت . او نه از آنجهت که در اوضاع کنونی چنین

امری‌دشوار بود بلکه از آنجهت که‌این‌امر موافق دلخواه او نبود. باخروج ارتش انگلیس ازهندمخالفت‌میورزید گاهی‌هم این‌موضوع را پیش میکشید که ارتش بریتانیا بایدبرای دفاع از یك حمله وتجاوزخارجی‌درهند بماند. اما صرفنظراز احتمال یا عدم احتمال‌چنین تجاوزی نسبت به‌هنداصولا برای هرفرد هندی این فکرغیرقابل قبول وحقارت‌آمیزست که خارجیان دفاع و حفاظت هند را عهده دار شوند. تصور نمیکنم کسانی که خواهان باقی‌ماندن ارتش بریتانیا درهند هستند واقعاً بخاطرچنین‌فکری و برای‌دفاع ازچنین‌خطری باشد بلکه از آنجهت است که بقای ارتش بریتانیا در هند فقط برای حفظ منافع موجود طبقهٔ حاکمه برضد خود مردم هند و برای از بین بردن آزادی ودموکراسی و جلوگیری از رشد و پیشرفت توده‌ها بکار میرود.

بدینقرار عموم نمایندگان کنفرانس میزگرد نه فقط از عناصر ارتجاعی و رهبران متعصب و کهنه فکر جدائی فرقه‌های مذهبی بودند بلکه کسانی هم که خود را مترقی و ملی مینامیدند آنهائی بودند که با دولت بریتانیا منافع وهدفهای مشترکی داشتند. در واقع اگر ناسیونالیسم چیزیست که میتواندهم کسانی را که بخاطرمبارزه درراه‌آزادی، بوسیلهٔ دولت بریتانیا بزندان‌میروند وهم عناصری را که به‌دشمن میپیوندند ودست اورا دوستانه میفشارند در بر گیرد باید گفت که چنین ناسیونالیسم مفهومی خیلی وسیع و گشاده دارد. در واقع ما چگونه میتوانستیم قبول کنیم که این قبیل عناصر هم خود را «ملی» و ناسیونالیست بشمارند.

یك دسته دیگرعناصر باصطلاح دلیر وصریح البیان ملی هم در کشور ما بودند که هنگام نهضت «سوادشی»[1] وتحریم کالاهای خارجی با کلمات گرم ما را بمبارزه تشویق میکردند واز استقلال وسواراج سخن میگفتند واظهار میداشتند که هر فرزند وطن باید در این راه فداکاری کند و حتی خود را قربانی سازد اما این نهضت هرگز هیچ نوع فداکاری‌برای‌آنها پیش نمی‌آورد بلکه درموقعیکه وطن‌پرستان واقعی ومبارزین حقیقی راه استقلال دسته دسته بزندان میرفتند آنهادفاتر حساب خود را جمع میزدند وسودهای حاصلهٔ خود را حساب میکردند[2]. کمی بعد موقعی که مبارزات ملی جنبهٔ شدیدتری پیدا کرد و برای‌خودآنهاهم تااندازه‌ئی‌خطرناك‌شد آنها لحن‌خود راآرام ساختند وحتی‌عناصر مبارز را «افراطی» مینامیدند و محکوم میکردند و با حریف پیمان می‌بستند و نسبت

۱- نهضت مصرف کردن‌کالاهای وطنی وملی . م .

۲- اشاره بصاحبان صنایع بزرگ هند است که ازمبارزه باکالاهای خارجی سود هنگفت میبردند و چون رقابت کالاهای خارجی وجود نداشت عایدات فراوان بدست می‌آوردند وفقط دراین موقع نهضت ملی و مبارزه ضد خارجی راتشویق میکردند - م.

به اوهواداری مینمودند.

ما اصولا به‌کاری که کنفرانس میزگرد انجام میداد توجهی نداشتیم زیرا اصولا کار آن خیلی دور ازما درانگلستان وبشکلی‌غیر واقعی ومبهم صورت میگرفت ومبارزات ما اینجا در شهرها و روستاهای هند ادامه داشت . ما نسبت به ثمر بخش بودن فوری مبارزات یانسبت بخطراتی که‌درپیش‌بود تصورات وخوش‌بینی‌های زیادی و بیجا نداشتیم باوجوداین حوادث سال ۱۹۳۰ اعتماد فراوانی نسبت‌بقدرت ملی در ما بوجودآورده‌بود وبا همین قدرت بودکه بسوی‌آینده میرفتیم.

یك اتفاق هم در اواخر دسامبر یا اوایل ژانویهٔ آن سال روی دادکه ما راسخت متأثرمیساخت. آقای «سرینیواسا ساستری» در نطقی که در شهر «ادیمبرو»[۱] ایرادکرد ودرحالیکه ظاهراً آنجا رامظهرآزادی یافته بود؛ کسانی راکه در هند بعلت شرکت در نهضت نافرمانی عمومی بزندان میرفتند موردملامت قرار داد. آن نطق مخصوصاً درآن موقع دلهای ما را سخت بدرد میآورد زیرا هر چندکه ما با آقای ساستری در سیاست اختلاف نظر داشتیم نسبت باواحترام میگذاردیم.

آقای «رمزی ماکدونالد»[۲] جلسات کنفرانس میزگرد را با یکی از نطقهای باصطلاح خیرخواهانه وبرادرانه که معمولش بود بپایان رسانید وچنین بنظر میرسیدکه در نطق خود ازکنگرهٔ ملی هند دعوت می‌کرد از اقدامات آشوب طلبانه دست بردارد وبرای بوجودآوردن یك محیط‌صمیمانه وتفاهم به‌کنفرانس ملحق‌گردد. درست درهمان اوان ودر حدود نیمهٔ ژانویه ۱۹۳۱ کمیتهٔ عامله در الله‌آباد اجتماع کرد و ضمن کارهای خود این نطق وپیام را هم‌مورد مطالعه قرار داد . درآنوقت من همچنان در زندان تنی بودم ومیشنیدم که دربارهٔ آزاد ساختن من صحبتهائی میشود . پدرم که تازگی از کلکته بازگشته بود ومقام ریاست علی‌البدل کنگره را بجای من عهده‌دار بود با وجود بیماری ونامساعد بودن حالش اصرار کرده بودکه اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره در کنار بسترش اجتماع کنند و به‌کارهای خود بپردازند . ظاهراً یکنفر پیشنهاد کرده بودکه خوبست در پاسخ‌به اظهارات آقای «ماکدونالد» یك اقدام آشتی‌طلبانه صورت گیرد و نهضت‌نافرمانی آرام‌تر شود . این حرف پدرم را سخت آشفته ساخته بود ودر حالیکه روی تختش‌نشسته بودگفته بود تا وقتیکه هدف‌ملی‌پیروز نشود واستقلال بدست نیاید به هیچگونه سازشی

۱ـ شهرادیمبرو یا اودمبورگ درشمال بریتانیا ومرکز ناحیهٔ اسکاتلند است . م .

۲ـ جیمس رمزی ماکدونالد که ازسال ۱۸٦٦ تا ۱۹۳۷ زندگی کرده ازمردان سیاسی‌معروف‌بریتانیاست که رهبری حزب کارگر بریتانیا راداشت وازسال ۱۹۲٤ به‌بعد سه‌بار نخست‌وزیرشد ودرآنموقع هم که کنفرانس میزگرد لندن برای رسیدگی بوضع هند تشکیل‌شد نخست‌وزیری رابعهده‌داشت — م

تن نخواهدداد وحتی اگرلازم باشد مبارزه را به‌تنهائی‌هم ادامه خواهدداد. این تحریك عصبی برای حال اوخیلی بد بودوناگهان میزان تبش را بالا برده بود وپزشکان که‌فوراً آمده بودند اصرار کردند که همه بروند واوراآرام وتنها بگذارند.

کمیتهٔ عامله بر اثر اصرار جدی پدرم یك قطعنامه مبنی بر مخالفت با هرگونه سازش بتصویب رساند. اماپیش ازانتشار این قطعنامه‌تلگرافی از لندن از طرف‌آقایان «سرتج بهادر ساپرو» و«سرینیواساساستری» که خطاب به‌پدرم مخابره شده بود رسید وبوسیلهٔ اواز کنگره‌درخواست شده بود که‌موقتاً از اخذ هرگونه تصمیمی‌خودداری کنند. تاآنها که عازم بازگشت بودند بیایند وبتوانند جریان مفصل مذاکرات را توضیح‌دهند. به‌آنها پاسخ داده شد که کمیتهٔ عاملهٔ کنگره نظر قطعی‌خود را در قطعنامه‌ئی که‌تصویب کرده اعلام داشته است اما تاوقتیکه آقایان « ساپرو» و «ساستری» برسند انتشارآنرا بتأخیر خواهند انداخت تا با ایشان هم مذاکره شود.

ما که‌درزندان‌بودیم ازجزئیات این‌جریانات که درخارج میگذشت هیچ خبردرستی نداشتیم. فقط بطورمبهم میدانستیم که دربیرون اقداماتی‌درجریانست وازاین‌جهت بسیار نگران‌بودیم. ما مخصوصاً دراین‌فکر بودیم که روز۲٦ ژانویه نزدیك‌میشود وباین‌ترتیب نخستین سال«روز استقلال» فراخواهدرسید. فکرمیکردیم آیا این روز را تجلیل‌خواهند کرد ؟ بعداً اطلاع یافتیم که درآنروز در سراسر کشوراجتماعات عظیم و میتینگهای پر جمعیتی تشکیل گردید که در طی آنها تصمیم استقلال مورد تأیید عمومی واقع شده بودو قطعنامهٔ جدیدی بنام «قطعنامهٔ یادآوری»[۱] در همه جا بتصویب رسیده بود.

در واقع سازمان دادن وبوجودآوردن این تظاهرات وسیع و عمومی کاری بسیار مهم وموفقیتی بسیار بزرگ بود. بدون داشتن روزنامه ، بدون استفاده ازچاپخانه‌ها و حتی بدون کمك پست وتلگراف دوستان ما توانستند در یکروز وتقریباً دریك موقع در مراکز بسیار متعدد وبیشمار ، حتی در اعماق دور افتاده‌ترین دهات متن قطعنامهٔ‌جدیدرا بزبانهای عادی ومرسوم هر ایالت و هر ناحیه بمردم عرضه دارند و بتصویب برسانند. در بسیاری موارد ، اجتماعات ومتینگها علیرغم مخالفت پلیس تشکیل شده بود و مورد هجوم وحملهٔ نیروهای پلیس واقع گردید.

در همان روز ۲٦ ژانویه ، در حالیکه من به‌سال پر ماجرای گذشته وبه سال آینده‌ئی که با این روز در برابرمان‌بازمیشد فکر میکردم ،کمی پیش از ظهر ناگهان در سلولم بمن خبر دادندکه حال پدرم بسیار وخیم شده است وباید با عجله به منزلمان بروم. کمی بعدمعلوم‌شد که من آزادشده‌ام. شوهرخواهرم «رانجیت» نیزبامن‌آزادگردید.

۱ـ متن‌این‌قطعنامه هم درآخرکتاب ضمیمه شده‌است ـ م.

آنروز عصر عده‌ئی از زندانیان سیاسی یعنی تمام اعضای اصلی وعلی‌البدل کمیتهٔ عاملهٔ کنگره، درسراسر کشور آزادشدند. دولت‌خواسته بود بمافرصت‌دهد که دورهم جمع شویم واوضاع جدید ونتایج کنفرانس میزگرد لندن رامورد مطالعه قراردهیم. بدینقرار از آنجا که‌من‌رئیس کنگره وازاعضای کمیتهٔ‌عامله بودم درهرصورت درآنشب‌مانندیگران آزاد میشدم اما ظاهراً‌شدت حال پدرم سبب‌شده بود که مراچند ساعت زودتر ازدیگران آزاد سازند. همچنین در همان‌شب همسرم کماله را نیز پس از بیست وشش روز زندانی بودن از زندان لکنهو آزاد ساختند زیرا او نیز یکی از اعضای علی‌البدل کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بود.

۳۳

مرگ پدرم

پدرم را پس از دو هفته میدیدم زیرا آخرین بار او را در روز ۱۲ ژانویه موقعیکه برای دیدنم بزندان ننی آمده بود دیده بودم. در آنروز حتی حال ظاهریش مرا مضطرب ساخته بود از آنوقت تا حالا حالش خیلی بدتر شده بود. هوش وحواسش همیشه کاملا بجا نبود اما اراده‌اش همچنان قوی ودست نخورده مانده بود و به‌نیروی همین اراده روح وجسمش را بفعالیت وادار میکرد.

از اینکه «رانجیب» ومرا دوباره میدید خیلی خوشحال شد . یکی دوروز بعد رانجیب را از آنجهت که جزواعضای کمیتهٔ عامله نبود دوباره بزندان ننی برگرداندند . پدرم از این موضوع سخت متأثر شد ودائماً اورا می‌طلبید. ازین گله داشت که در آنموقع که مردم از چهارگوشهٔ هند برای دیدن اومیآمدند دامادش را از اوجدا ساخته‌اند. این موضوع بقدری اورا ناراحت میکرد که پزشکان را هم مضطرب ساخت . کاملا پیدا بود که حالش بسرعت بدترمیشود . تصورمیکنم سه‌چهارروز بعد بود که براثر اصرار پزشکان، دولت ایالتی ولایات متحده دوباره «رانجیب» راآزاد ساخت .

روز ۲۶ ژانویه، یعنی همان روز که من از زندان بیرون آمدم، گاندی‌جی را نیز از زندان یراودا آزاد ساختند. من با بیقراری انتظار داشتم که اورا در الله آباد پیش‌خودمان به‌بینیم. وقتی که خبر آزادی اورا بپدرم گفتم او نیزهمین حال‌انتظار را پیدا کرد. گاندی جی بلافاصله یعنی روز ۲۷ ژانویه از بمبئی حرکت کرد. در آن شهر یك متینگ عظیم برای استقبال پیروزمندانه از او تشکیل شده بود وچنان تجلیلی ازاو بعمل آوردند که تا آنوقت در بمبئی بیسابقه بود گاندی جی شب‌همانروز ، دیر وقت به الله آباد رسید و پدرم در انتظار اوهمچنان بیدار مانده بود. وقتی اورسید چند کلمه‌ئی با هم حرف زدند که‌در تسکین حال پدرم اثر نمایانی بخشید . همچنین آمدن گاندی‌جی برای مادرم هم بسیارمفید بود وبرایش موجب تقویت وآرامش روحی شد.

در این ضمن اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره که در سراسر هند ودر شهرهای مختلف آزاد شده بودند انتظار داشتند که هر چه زودتر جلسه واجتماعی ترتیب داده شود و نمیدانستند چه بکنند . ضمناً همهٔ آنها که از بیماریَ پدرم هم نگران بودند میل داشتند بلافاصله برای دیدن او خود را به الله‌آباد برسانند. باین جهت تصمیم گرفتیم که همه‌را باین‌شهر دعوت کنیم واجتماع خود راهم در همین جا ترتیب‌دهیم . درظرف دوروز بعدسی چهل نفر از ایشان فرا رسیدند .اجتماع ما در«سواراج بهاوان»[1] در جنب محل‌مسکونی ما تشکیل گردید . من گاه بگاه در جلسات حاضر میشدم . بخاطر بیماری پدرم چنان منقلب بودم که نمیتوانستم بطور منظم ومؤثری در جلسات شرکت کنم . هیچ چیز از تصمیمات آن جلسه در خاطرم نمانده است ولی مجموعاً تصور میکنم تصمیمات آنها بنفع ادامهٔ نهضت ودنبال کردن مبارزهٔ نافرمانی بود .

تمام این دوستان وهمکاران سابق که بیشترشان بتازگی از زندان بیرون آمده بودند واغلب میدانستند که باز هم بزودی باید بزندان برگردند میخواستند پدرم را ببینند واز او تصویری که محتملا آخرین تصویر او میبود بخاطر بسپارند و آخرین حرفهای اورا بشنوند. هر روز صبح وعصر آنها دوسه نفری با هم بدیدن اومیآمدند . پدرم اصرار داشت در همانحال که در یك صندلی راحتی دراز بود از دوستان قدیمی خود پذیرائی کند . اغلب همچون مجسمه‌ئی بیحرکت بود. ورم‌صورتش‌مانع میشد که‌حالات چهره‌اش نمایان گردد. وقتی که میدید دوستان سابقش بدنبال هم برای دیدنش میآیند یك پرتو مسرت و سپاسگزاری در چشمانش میدرخشید و با یك حرکت مختصر سر، یا با بهم پیوستن‌دستها به‌آنها سلام‌میگفت[2] . اگر چه نمیتوانست براحتی حرف بزند بازحمت چند کلمه‌ئی‌میگفت. همه میدیدند که اوحتی درآنحال هم لطف خلق و خوش طبعی خود را رها نکرده‌است. درآن حالی که او بود همچون شیری‌پیر وزخم خورده بنظرمیرسید که هر چند نیرویش از دست رفته بود اما هنوز هم حالت پرشکوه وشاهانهٔ خود را محفوظ داشت. وقتیکه به‌او نگاه میکردم باخود دراین‌اندیشه بودم که‌آیا اکنون چه‌افکاری درسر خود میپروراند و آیا باز هم نسبت بمسائل ملی که ما را بخود مشغول میدارد علاقه وتوجهی دارد ؟ خوب پیدا بود که اغلب با خود در مبارزه است و سعی دارد مطالبی را که از نظرش میگریزند در خاطر نگاه دارد . این مبارزه واین تلاش تاآخرین دم در اوادامه داشت وگاهی‌بامنتهای هوشیاری وروشن‌بینی‌مطالبی‌میگفت. حتی وقتی که رنج جسمی‌اوراز پا

۱ـ قسمتی ازخانهٔ پدری‌نهرو که بهملت وبه‌کنگره هدیه‌شده‌بود سواراج بهاوان یا (خانهٔ‌استقلال) نامیده میشد ودراختیار محل‌کار کنگره قرارداشت ـ م

۲ـ هندیان بعلامت سلام دوکف دست رابهم متصل‌میکنند وجلوصورت خود بالامی‌آورند ـ م



پدروپسر درسال ۱۹۲۹

شخص نشسته پاندیت موتی لعل نهرو پدر جواهر لعل نهروست

می‌افکند و گلویش را میفشرد ومانع آن میشد که منظورهایش را با زبان و کلمات بیان کند، افکارش را بوسیلهٔ نوشتن بر روی قطعات کاغذ بما میفهماند .

دیگر عملا نسبت به‌کارهای کمیتهٔ ما که تقریباً در پشت در اطـاقش تشکـیل میشد علاقه‌ئی نشان نمیداد . دوهفته پیش جریان کار کمیته اورا تحریك میکرد و بخشم میآورد اما اکنون بنظر میرسید که دیگر از این امور واز دنیای ما خیلی بدور است. با وجود این‌هنوز هم به‌مسائل ملی توجه‌داشت . یکبـار به‌گاندی‌جی گفت :«مهاتماجی، من بزودی خواهم رفت و نخواهم بود که سواراج واستقلال ملی را بچشم خود به بینم اما میدانم که شما فاتح خواهید بود و پیروزی بسیار نزدیك شده است...»

بیشتر کسانی که از ولایات وشهرهای دیگر آمده بودند بتدریج بازگشتند . فقط گـاندی جی ، چند تن از دوستان نزدیك و خویشاوندان و همچنین سه تن از پزشکان ، «دکتر مختار احمد انصاری» ، و «بیدان چندرا روی» و «جیوراج مهتا» که از دوستان قدیمی‌اش بودند ومعمولا معالجهٔ جسم خود را به آنها رجوع میکرد پیش ما ماندند.

صبح‌روز ٤ فوریه ظاهراً حالش کمی بهترشد .تصمیم گرفتیم از این بهبودی‌استفاده کنیم و او را به لکنهو ببریم که وسایل معالجه با برق و با اشعه ایکس در آنجا بیش از الله‌آباد فراهم‌بود. همانروز با اتوموبیل راه افتادیم.گاندی جی وکاروانی ازاتومبیل ما را مشایعت میکردند . خیلی‌آهسته حرکت میکردیم اما بیمار نیرویش تقریباً بپایان رسیده بود وفوق‌العاده خسته بنظرمیرسید . با وجود این، روزبعدهرچند هنوز نشانه‌های خطرناکی دیده میشد، ظاهراً چنین بنظر میرسید که بر خستگی خود غلبه کرده است.

روز ٦ فوریه ، در نخستین ساعات روز در حالیکه تمام شب را با نهایت التهاب وناراحتی بر بالینش گذرانده بودم ناگهان دیدم که تمام حالات مبارزه و انقلابی که در صورتش دیده میشدمحو گردیدوجای خود را به یك‌آرامش عمیق سپرد . من تصور کردم که در پایان ناراحتیهای شب بالاخره‌بخواب رفته است واز این جهت بسیار خشنودشدم اما مادرم که الهامات روحی نیرومندی داشت ناگهان بی‌اختیار فریاد کشید. من با تندی بمادرم نگاه کردم تا از اوخواهش کنم‌آرام باشد وبا فریاد خود خواب بیمار را مختل نسازد، اما افسوس که او بخواب ابدی‌فرورفته‌بود.آخرین‌خواب که بیداری از پی‌نداشت.

درهمان روزجنازهٔ اورا با اتومبیل بالله‌آباد برگرداندیم . من خود درکنارجنازهٔ اودراتومبیل نشستم . «رانجیت» هم اتومبیل رامیراند . «هری» مستخدم محبوب‌پدرم هم دراتومبیل ما بود . پشت سر ما اتومبیل دیگری بود که مادرم وگاندی جی را می‌آورد و اتومبیلهای دیگر هم بدنبال آنها میآمدند . من مثل یك خـواب زده بودم . بدرستی نمیفهمیدم که چه اتفاقی برای ما روی داده است . مسافرت ، انبوه مردمی که بر سر راه

ما جمع شده بودند، جریان تشییع جنازه،همهٔ این‌ماجراها همچون خوابی برمن‌میگذشت. نمیتوانستم بهیچ چیزفکر کنم. هم اکنون منظرهٔ اجتماع عظیم وانبوه مردم رادرلکنهو بنظرمیآورم که چگونه براثرشنیدن خبر این مرگ بشکلی سحرآمیزجمع شدند و ما را بدرقه کردند . اتومبیل ما بسرعت بطرف الله آبادمیرفت. یك پرچم بزرگ ملی پیشاپیش آن دراهتزاز بود.جنازه هم دریك پرچم دیگر بسته شده بود. درطول راه جماعات انبوهی درطی فرسنگها راه جمع شده بودند تا مراسم آخرین احترام را بجا آورند.درمنزلمان تشریفات کوتاهی انجام گرفت وبالاخره آخرین سفربسوی «گنگ» که با اجتماع عظیم مردم همراه بود آغازشد .گوئی تمامی یك ملت در آنجا جمع شده بودند . موقعی که شب آنروز زمستانی برروی سواحل شط فرو میافتاد شعله‌های آتش بآسمان بلند شد و جسدی راکه برای ما وبرای میلیونها نفرهموطن ما مظهرومفهوم آنهمه معانی عظیم و مختلف بود خاکستر کرد[1] . گاندی جی چند جملهٔ منقلب کننده خطاب بمردم گفت و بعد همهٔ ماآرام وخاموش‌ودردمند بخانه‌بازگشتیم درحالیکه درزیرآسمان‌بزرگ وپرستاره که تمام‌شعله‌هایش را برافروخته بود، یك احساس عمیق تنهائی ما را درخود میفشرد.

هزاران هزارپیامهای همدردی وتسلیت خطاب بمادرم ومن ازهر سومیرسید . لرد ولیدی ایروین، نایب‌السلطنه وهمسرش، نیزپیام تسلیت مؤدبانه‌ئی فرستادند. این اظهار همدردیها و احساسات عمومی برزخم دل ما مرهم میگذاشت اما بیش از هر چیز حضور گاندی جی بودکه ما را تسکین میداد و مخصوصاً بمادرم و همهٔ ما برای مقابله با این ضربت هولناك کمك می کرد .

من نمیتوانستم تصوروقبول کنم که پدرم ازدست رفته است ودیگروجود ندارد.سه ماه‌بعد باتفاق همسرم ودخترم برای استراحت کوتاهی به «سیلان» رفتیم وچند روزخوش وآرام در«نوارا الیا» گذراندیم . ازآنجا خیلی خوشم آمد وناگهان بی اختیاراین‌فکر درمغزم گذشت که آن آب وهوا برای پدرم بسیارمناسب است . چرا نباید باوخبر بدهیم که بما بپیوندد ؟ او بسیار خسته شده است و بیش از ما باستراحت احتیاج دارد . هوای اینجا برایش مفید خواهد بود . . . چیزی نمانده بودکه تلگرافی به الله آباد برایش بفرستم .

پس ازمراجعت ازسیلان به الله آباد یك روز، نامه‌رسان پست یك نامهٔ عجیب وغیر عادی برایمان آورد . در روی پاکت به خط پدرم اسم و عنوان من نوشته شده بود . و روی آن تمبرها ومهرهای بیشمار از ادارات مختلف پست دیده میشد . باکمال تعجب و حیرت آنرا گشودم ودیدم که درواقع یك نامه از پدرم برای من بود منتها در تاریخ ۲۸

۱ـ هندوان اجساد اموات خودرا درآتش میسوزانند وخاکسترآنرا به‌آب رود مقدس‌گنگ میدهند ـ م

فوریه ۱۹۲٦ نوشته شده بود وحالا درتابستان ۱۹۳۱ بمن میرسید . بدینقرار این نامه بیش ازپنج سال ونیم درراه بوده است ! پدرم این نامه را در«احمد آباد» ودرموقعیکه من عازم اروپا بودم نوشته بود . نامه بآدرس بمبئی فرستاده شده بود که ما از آنجا با خط کشتیرانی ایتالیائی به اروپا حرکت کردیم . وقتی نامه رسیده بود ما درروی دریا بودیم ونامه بما نرسید . بعد آن نامه بدنبال ما بتمام کشورهای اروپا رفته بود . شاید مدتها هم درکاغذ دانهای روی میزهای پست بخواب رفته بود تا اینکه محتملا یك روز یك‌مأمور پست دریك شهر ناشناس آن نامه را دیده و بفکرش رسیده‌بود که بهتر است آنرا برای خود من بفرستد .

چه تصادف عجیبی . این نامه دراین‌وقت بمن‌میرسید واتفاقاً یك نامهٔ وداع بود .

۳۴

پیمان دهلی

درهمانروزوتقریباً درهمان ساعت که پدرم میمرد عده‌ئی از نمایندگانی که بنام‌هند درکنفرانس میزگرد لندن شرکت کرده بودند در بمبئی از کشتی پیاده شدند. آقایان «سرینیواسا ساستری» و«سرتج بهادرساپرو» وچند نفر دیگر که اکنون یادم نیست چه کسانی بودند مستقیماً به‌الله‌آباد آمدند. گاندی جی و بعضی ازاعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هنوزدر آنجا بودند. درمنزل ما یك اجتماع خصوصی تشکیل شد که آقایان‌مزبور درآن گزارش‌کارهای میزگرد لندن را برایمان نقل کردند. آقای ساستری درهمان آغازکار شخصاً و بدون‌اینکه کسی به‌او پیشنهاد کند، از آنچه درشهرادیمبورگ دربارهٔ هندونهضت مردم هندگفته بود اظهارتأسف کرد. بعلاوه اضافه کرد که اوهمیشه تحت تأثیراطرافیان خود قرارمیگیرد وجای آن دارد که «پرحرفیهای زیاده ازاندازه‌اش» فراموش گردد[1].

نمایندگان کنفرانس میزگرد هیچ چیز تـازه و مهمی دربارهٔ کنفرانس مزبور بما نگفتند که ما از آن اطلاعی‌نداشته باشیم. آنهافقط دربارهٔ بندوبست‌ها ودسته بندیهـا و مذاکرات پشت صحنه و باصطلاح گفتگوهای کریدورها، مطالب ناچیز و بی اهمیتی نقل کردند که مثلا لرد فلان چنین گفت وسر[2] بهمان چنان اظهار داشت و مشتی از این قبیل حرفها و بیانات غیررسمی وخصوصی که هیچ فایده واساسی نداشت.

همیشه چنین بنظرم رسیده است که لیبرالهای هندی ما به پرحرفیهای بی اساس و وعده‌های میان تهی بیش ازواقعیات اهمیت میدهند وحرفها و گفتگوهای غیررسمی بعضی مقامات رسمی برای ایشان خیلی بیش ازحقایق اوضاع هند مهم میباشد. درواقع از آن مذاکرات غیررسمی هم که آقایان مزبور برای ما نقل میکردند هیچ نتیجه‌ئی برای هند بدست نمی‌آمد. توضیحات‌این آقایان‌اعتقاد قبلی مارا مبنی بر اینکه تصمیمات کنفرانس

۱- به‌صفحهٔ ۳۴۰ رجوع شود. م.

۲- «سر» یك لقب اشرافی انگلیسی‌است. م

میز گرد برای ما ارزشی ندارد راسختر میساخت .

یکی ازشرکت کنندگان در آن ملاقات پیشنهاد کرد که گاندی جی نامه‌ئی برای نایب‌السلطنه بنویسد و درخواست ملاقاتی کند و در این ملاقات از او توضیحات صریحی بخواهد . گاندی جی هم تصورمیکنم بدون‌اینکه ازچنین ملاقاتی انتظارمهمی داشته‌باشد این پیشنهاد را پذیرفت . اصولا او همیشه حاضر وآماده بود که با مخالفین و حریفان خود ملاقات کند ودرهر باب با ایشان بمباحثه و گفتگو پردازد . او که همیشه حق را مطلقاً بجانب خود میدانست همواره امیدوار بود که بتواندمخالفین خویش‌را درقبول نظریاتش موافق سازد . اما اغلب بیش ازآنکه یك شکل فکری صحیح وعالمانه را درنظر داشته باشد ، تحولات روحی واحساساتی مخاطب را بحساب می‌آورد وامیدوار بود که با نیروی روحی سدهای بد بینی وخصومت وخشم را ازمیان بردارد وعواطف خیرخواهی وحسن‌ـ نیت اشخاص را برانگیزاند . اومیدانست که اگراز این راه موفق شود ، طرف مقابل اعتقاد استوارتری باقدامات مثبت خود پیدا خواهد کرد واگرهم با شکست مواجه گردد لااقل‌مخالفت‌حریف‌جنبهٔ نرمتر، واختلافات صورت‌ملایمتری خواهدداشت. گاندی‌جی بارها از راه تماس شخصی و بخاطر قدرت فوق العادهٔ شخصیت خود برکسانی‌که بشدت مخالف سیاست اوبودند پیروزشده بود وآنها را به ستایشگران خویش مبدل ساخته‌بود که اگرهم ازانتقاد سیاست اومنصرف نشده بودند لااقل ازآن پس دیگر هرگز روش اورا تمسخر نمیکردند . منتها در اینجا یك تفاوت بزرگ وجود داشت . تماس گرفتن و سروکارداشتن با «افراد» مخالف یك چیز بود وروبروشدن بایك نیروی غیرشخصی‌مانند دولت بریتانیاکه مظهرامپریالیسم فاتح وپیروزبود یك چیز دیگر. گاندی جی با توجه کامل باین موضوع وبدون آنکه امید زیادی برای بدست آمدن نتیجه‌ئی داشته باشد از لرد ایروین نایب‌السلطنه درخواست ملاقات کرد .

در آنموقع نهضت نـافرمانی عمومی ما هنوز ادامه داشت اما بعلت شایعاتی کـه دربارهٔ «مذاکرات با دولت» انتشار یافته بود تا اندازه‌ئی شدت و حرارتش کمتر شده بود .

درخواست ملاقات گاندی جی فوراًمورد قبول واقع شد واوازاله‌آباد بسوی دهلی حرکت کرد. درموقع حرکت خود بماگفت که اگر مذاکرات صورت جدی‌تری پیداکند فوراً اعضای کمیتهٔ عامله را هم بآنجا دعوت خواهدکرد .

چندروز بعد مارا به دهلی خواست . ما مدت سه‌هفته درآنجا ماندیم و دراین مدت هرروزملاقاتها ومباحثات وگفتگوهای دنباله دار وجدی ادامه داشت . گاندی‌جی چندین بار بالرد ایروین ملاقات کرد اما این ملاقاتها بافاصله های سه‌چهار روز یکبار صورت

میگرفت . زیراظاهراً لردایروین با «ادارهٔ امورهند» درلندن‌هم تماس‌میگرفت ومشورت میکرد (البته بوسیلهٔ تلگراف یا وسایل دیگر) . گاهی اوقات بعضی چیزهای کوچك وحتی بعضی کلمات مانع پیشرفت‌مذاکرات‌میشد . یکی از این‌کلمات موضوع « متوقف ساختن» نهضت نافرمانی عمومی‌بود. گاندی‌جی بارها توضیح میداد که این نهضت‌چیزی نیست که بتوان‌آنرا یکباره متوقف ساختُ زیرا اختیار این کاردردست مردم است و نه‌در دست ما . باوجوداین ممکن‌است اوضاعی پیش‌آیدکه نهضت ازطرف مردم متوقف‌شود. لردایروین بااین‌کلمه مخالفت میکرد ومیخواست درهرحال این کلمه بکار نرود و آنرا تکرار نکنند وگاندی‌جی هم نمیتوانست این‌حرف را بپذیرد . بالاخره بجای « متوقف ساختن» کلمهٔ «ادامه نیافتن» رابکار برد .

همچنین مذاکرات مفصلی دربارهٔ تحریم پارچه هاومشروبات خارجی بعمل میآمد . بیشتروقت مابرای بحث وگفتگودربارهٔ جزئیات یك‌پیمان موقتی صرف میشد بدون‌آنکه فعلا به مسائل اساسی بپردازیم . همه تصورمیکردیم که بعداً درموقع مناسب‌تر یعنی بعد ازانعقاد یك پیمان موقتی وقطع شدن هیجانات مبارزات جاری روزانه ، آسانترمیتوان باین مسائل پرداخت . درنظر ما منظور ازمذاکرات این بود که باصطلاح به یك نوع توافق برای ترك مخاصمه موقتی برسیم‌تابعداً بتوان مذاکرات جدی‌تری‌را دنبال کرد .

دراین زمان کسان زیادی بدهلی آمده بودند . از جمله عده‌ئی روزنامه نگاران خارجی ومخصوصاً آمریکائی . آنهااز کمی فعالیت مطبوعاتی ما خیلی ناراضی بودند و گله داشتند که ادارات رسمی دهلی‌نو ودفترکارنایب‌السلطنه دربارهٔ مذاکرت «گاندی‌ـ ایروین» خیلی بیش از ماعناصر وابسته به‌کنگره ، اخبار واطلاعات به‌مطبوعات میدهند ودردسترس خبرنگاران میگذارند . این‌حرف آنهاکاملاصحیح بود ودراین مورد ماقصور داشتیم .

همچنین درآنزمان عده‌ئی ازشخصیت‌های معروف کشور وصاحبان مقامات مختلف برای ملاقات و سلام گاندی‌جی به دهلی می‌آمدند . زیرا بنظر آنها اکنون ستارهٔ اقبال «مهاتما» در اوج بود . اینها اشخاصی بودند که اغلب در محکوم ساختن ما دست داشتند ویا لااقل همواره خودرا ازگاندی‌جی‌وکنگره دور نگاهمیداشتند که مبادا ازاین جهت ضررروزیانی‌متوجهشان شود. حالاتماشای اینکه آنها باچه‌عجله وشتابی سعی‌داشتند هرطورهست خود را به او نزدیك سازند واقعاً خنده‌آور بود . بنظرآنها چنین میرسید که کنگره وضعی استوار ودرخشان پیدا کرده است . هیچ کس نمیتوانست پیش بینی کند که آینده چه‌چیزهاهمراه خواهد داشت . درهرحال فعلابنظرآنها صلاح دراین بود که به کنگره وسران‌آن نزدیك شوند . امایکسال بعد بازاوضاع عوض شد و بازهمین عناصر

که امروز دوروبرمامیگشتند بخاطر آشنائی با ماازوحشت برخود میلرزیدند و بازکاملا ازما بریدند و باکمال دقت از کنگره احتراز میجستند .

حتی متعصبین وسردمداران فرقه‌ها هم که به‌آتش اختلافات مذهبی دامن میزدند درآنزمان میترسیدندکه مبادادراین جریان جدید عقب بمانند وبهمین جهت آنها نیزپیش مهاتما می‌آمدند وازحسن نیت خود سخن میگفتند واطمینان میدادندکه آماده‌اند دربارهٔ موضوع فرقه‌های مذهبی سازشی راپذیرند و اگر او خود اقدامی بکند بآسانی میتوان توافقی میان پیروان فرقه‌های مختلف برقرارساخت .

یك‌موج روزافزون ازصاحبان مقامات مختلف بالا وپائین به منزل دکتر انصاری که گاندی‌جی وجمعی ازمادرآنجا سکونت داشتیم هجوم می‌آورد . ما درساعات فراغت وبیکاری به تماشای آنها میپرداختیم که برایمان بسیارجالب وپرفایده‌بود .

ازسالها پیش‌ارتباطات ومعاشرت ورفت‌آمد های ماتقریباً به تماس‌هائیکه بامردم وطبقات فقیرشهری وروستائی پیدامیکردیم وبه‌آمیزش باعناصری‌ازاین قبیل که درداخل یاخارج اززندانهامیدیدیم محدودشده‌بود اکنون‌این آقایان‌بسیارثروتمند وخوشگذرانی که برای دیدن گاندی‌جی‌هجوم‌میآوردند یك‌جنبهٔ دیگرازطبیعت‌آدمی رابمانشان‌میدادند. اینها مظهرآن جنبهٔ قابل انطباقی بودندکه میتوانستند از هرطرفی که باد بوزد بخوبی باآن منطبق وهمراه شوند . هروقت احساس میکردند قدرت وموقعیت تغییرمحل میدهد آنها نیزفوراً جهت خود راعوض میکردند وبسوی‌آن متوجه میشدند وهمچون گل‌آفتاب گردان باتبسمی برلب‌بسوی خورشیدجدید رومیگرداندند . بسیاری‌از آنها، ارکان‌اساسی حکومت بریتانیا درهند بشمارمیرفتند . خیلی جالب‌بودکه میدیدیم این آقایان بامنتهای خودخواهی‌وخودپرستی‌میخواستند مطمئن شوندکه‌اگراوضاع تغییریافت وحکومت‌جدیدی درهند روی‌کارآمد بازهم‌آنهادرزمرهٔ ارکان‌اساسی‌آن باقی خواهندماند .

درآن روزها اغلب‌درموقع گردشهای‌صبحانهٔ گاندی‌جی که دردهلی‌نوبعمل‌می‌آورد من‌هم همراهش میرفتم . معمولاً آنموقع تنهاوقتی‌بودکه میشد بااوآسوده حرف زدزیرا دربقیهٔ ساعات روزتمام دقایق وقتش‌کاملا گرفته وپربود . حتی درهمین گردشهاهم اغلب وقت خود رابه‌مصاحبه بایك روزنامه نگارکه معمولا خارجی بود یا مذاکره بایکی از دوستان‌که برای مشورت دربارهٔ‌یك کار شخصی پیش‌او می‌آمداختصاص میداد . ما باهم دربارهٔ همه‌چیز ، دربارهٔ گذشته وحال ومخصوصاً آینده صحبت‌میکردیم ، بخاطردارم که یکبارازفکری که دربارهٔ‌آیندهٔ کنگره داشت سخت متعجب‌شدم . من‌همیشه تصورمیکردم که کنگره باآن صورت‌که داشت ، وقتی‌که استقلال کشورتأمین گردد خودبخود ازمیان خواهد رفت وتغییرشکل خواهدیافت . اوعقیده داشت‌که فعالیت کنگره بازهم بایدادامه

یا بدمنتها بایك شرط که کنگره یك قطعنامهٔ «اعراض» بتصویب برساند ودرضمن آن تصریح کند که هیچ یك از اعضای آن حق ندارند کارمند حقوق بگیر دولت شوند وگرنه بایداز عضویت کنگره استعفا بدهند. اکنون جزئیات افکار او در این زمینه بخاطرم نیست اما فکر اساسی او این بود که کنگره براثر دورماندن از قدرت دولتی وحفظ سلامت ودست نخوردگی خود خواهد توانست تأثیر اخلاقی و روحی عظیمی در دستگاه اجرائی دولت وادارات دولتی داشته باشد وبدین ترتیب آنهارا درطریق درست وصحیحی هدایت کند.

این فکر برای من چیز عجیبی بود که نمیتوانستم آنرا به آسانی بپذیرم مخصوصاً که مشکلات فراوان و بیشماری هم بوجود می آورد. بنظرمن درچنین صورتی کنگره بفرض آن هم که بتواند وجود داشته باشد عاقبت مورد بهره برداری و استفادهٔ صاحبان منافع موجود وطبقهٔ حاکمهٔ کنونی قرارخواهد گرفت. اما صرفنظر ازجنبهٔ عملی این موضوع که اصولا صحیح نیست و نمیتواند تحقق پذیرد خود این حرف اعماق فکر گاندیجی را خوب نشان میداد. درحقیقت اوازحزب چیزدیگری غیراز مفهوم جدید متداول ومعمولی آن می فهمید.

حزب در معنای جدید خود عبارتست از یك گروه متشکل و سازمان یافته که برای بدست آوردن قدرت حکومت بمنظور تغییردادن شکل وساختمان سیاسی واقتصادی جامعه براساس برنامه واصولی که قبلا تعیین شده است فعالیت کند. یا بگفتهٔ «مستر تاونی» مفهوم حزب درزمان ما عبارت از دستگاهیست که میخواهد حد اکثر هویج را برای حد اکثر الاغها تهیه کند[۲].

افکار گاندی جی دربارهٔ دموکراسی با افکار مافوق الطبیعه وجنبه‌های روحانی بهم آمیخته بود و بهیچوجه با رقم، عدد، تعداد افراد، اکثریت، نمایندگی بمعنی عادی کلمه و نظایر این کلمات واصطلاحات ارتباط نمییافت. اساس فکر او بر «خدمت» و«فداکاری» بنا شده بود و بنظر او وسیلهٔ تحقق و انجام این خدمت هم اعمال فشار روحی واخلاقی بود.

گاندی جی در بیانیه‌ئی که بتازگی (در ۱۷ سپتامبر ۱۹۳٤) منتشر ساخته است نظر خود را دربارهٔ یك دموکرات بیان میدارد ویك نفردموکرات را بآنصورت که خود او میفهمد توصیف میکند. دراین بیانیه ادعا میکند که خود او «دموکرات متولد شده» است ومیگوید «اگرمفهوم دموکراسی این باشد که انسان مثل فقیرترین مردم زندگی کند وبکوشد که زندگیش از آنها بهتر نباشد وسعی داشته باشد که خود را دائماً هم سطح ایشان نگاهدارد

۱- R. H. Tawney

۲- منظور اینست که حزب عالیترین چیزهائی را که مورد علاقهٔ اکثریت عظیم میباشد درنظر دارد - م.

میتوانم بگویم‌من دموکرات‌کامل متولد شده‌ام»اوبازهم مطالب خود را ادامه میدهد که ازآنها مفهومی که اوازدموکراسی میفهمد بیشتر نمایان میگردد ازجمله میگوید :

« ما باید باین حقیقت اعتراف کنیم که اگر کنگره ازدموکرات منشی‌خود مفتخر است درواقع افتخارش باین نیست که عده‌ئی نمایندگان مردم را به جلسات سالیانهٔ خود می کشاند ودرکارها شرکت‌میدهد، بلکه بخاطرخدمات فراوان وروزافزونیست که‌نسبت بمردم انجام میدهد . اگر دموکراسی غربی تاکنون هم ضعف خود را در نظر کنگره فاش نساخته باشد بالاخره روزی نقص آن نمایان خواهد شد . ای‌کاش هند میتوانست‌از راه تعلیم‌گرفتن از سرمشقهای قابل‌فهم ، دموکراسی واقعی را درك کند وبیاموزد . » «نباید فساد وتزویردستگاههای دموکراسی نتیجهٔ اجتناب ناپذیر دموکراسی باشد یا دموکراسی بشمار رود . دموکراسی واقعی بمعنی فعالیت عده‌ئی نماینده نیست که خود رامظهرروح، امیدها وتمایلات مردمی که مدعی نمایندگی ایشان میباشندمیشمارند. من عقیده دارم که دموکراسی نمیتواند بوسیلهٔ جبر و زور و در خارج بوجود آید . دموکراسی ازخارج بوجود نمی‌آید بلکه از درون هر فرد سرچشمه میگیرد و در داخل روح او بوجود می‌آید . »

مسلماً این توصیف‌گاندی جی از دموکراسی همانطورکه خود او هم‌گفته است بهیچوجه با مفهوم‌دموکراسی غربی‌تشابهی ندارد.اما جالب توجه است که‌با دموکراسی کمونیستی که بسهم خودازجنبه‌های متافیزیك وما بعدالطبیعه خالی‌نیست‌یك نوع شباهتی دارد . زیرا در دموکراسی کمونیستی‌هم معمولا یك عدهٔ معدود کمونیست خود را مظهر احتیاجات وتمایلات واقعی توده‌های‌مردم میشمارند هرچندکه‌ممکن است خوداین توده‌ها ازآنها بی خبرباشند . برای این قبیل اشخاص توده‌ها یك نوع مفهوم متافیزیك و غیر واقعی را پیدا میکنند ودر نتیجه اینها تصورمیکنند که خودشان مظهر زندهٔ آن توده‌ها میباشند. بدیهی است مشابهتی که‌میان نظر ودرك گاندی جی با نظرکمونیستی قائل‌شدم بسیارسطحی است و بهیچوجه از همین اندازهٔ محدود تجاوز نمیکند وگرنه آنها چه در نظرهای اصولی وچه درچگونگی طرحی مسائل وبخصوص در مورد مسائل تاکتیکی و طرزبکاربردن نیروبرای رسیدن بمقصود اختلافی فراوان دارند وازهم‌کاملا دور هستند .

درهرحال‌چه‌گاندی‌جی یك نفر دموکرات بمعنی‌واقعی کلمه باشد وچه نباشدآنچه مسلم است او نمایندهٔ واقعی توده‌های دهقانان وچکیدهٔ ارادهٔ دانسته یا ندانسته‌آنهاست. اوحتی خیلی بیش از «نماینده» آنهاست زیرا مظهر ایدآلها وآرزوهای این صدها میلیون نفوس‌دهقانان هندی‌بشمار میرود . مسلماً او نمونهٔ یك دهقان متوسط هندی‌نیست. اوبا ظرافت طبع وذکاوت ادراك‌وحساسیت فوق‌العاده‌ئی که دارد مردی بسیار خوشذوق

است که نظری وسیع هم دارد . او یك «انسان» و در عین‌حال یك چکیدهٔ رنج‌وریاضت است که برهیجانات وشهوات خود تسلطدارد وآنهارا بصورتی عالی وآسمانی درآورده است وعواطف خود را بسوی روحانیت ومعنویت سوق میدهد . شخصیت خیره کنندهٔ او مردم را همچون آهن‌ربا بخود میکشاند ودر ضمن آنهارا به بیعلاقه بودن وصرفنظر کردن از علائق وبستگی‌ها میخواند . تمام صفات او با یك دهقان متوسط هندی تفاوت فاحش دارد وبا اینهمه اویك «دهقان بزرگ»است ومردیست که مسائل این دنیا را با چشم‌یك دهقان مینگرد ودربرابر بعضی جنبه‌های‌زندگی هم همان چشم بستگی یك دهقان رادارد. اما هندکنونی سرزمین دهقانانست وانگاراوهم سراسر هند را با دست خود لمس‌کرده است وآنرا بهتر از هرکس میشناسد . کوچکترین ارتعاشات هنـد را با یـك اطمینان تقریباً غریزی بوسیلهٔ حالات روحی خاص خود درك میکند و در لحظات معین بـاقدام میپردازد.

او نه فقط برای دولت بریتانیا صورت یك رمز ویك معما را دارد بلکه برای‌ملت خود واطرافیان نزدیکش نیز چنین است ؛ شاید اگر اودرکشور دیگری جز هند میبود بااوضاع امروزی‌تناسبی نمیداشت اماچنین‌بنظر میرسید که هنداورا بخوبی درك میکند. هند امروز این مرد راکه جنبه‌های مذهبی‌وپیامبری دارد ودربارهٔ گناه ورستکاری وعدم خشونت حرف میزند میستاید ودوست میدارد.

در اساطیر وافسانه‌های مذهبی هند داستانهای فراوانی ازمرتاضین بزرگ وجود داردکه بر اثر قدرت وریاضت وشدت فداکاری نفس صورت یك«کوه عظیم شایستگی» را پیدا میکنند وبمقام نیمه خدائی میرسند ومیتوانند نظم موجود را هم تغییر بدهند و در مقدرات تأثیر بگذارند . در مقابل قدرت فوق‌العادهٔ روحی گـاندی جی و نیروی عظیم اوکه انگار از یك ذخیرهٔ نقصان ناپذیر معنویت ناشی میشود مـن هـمیشه بیاد این نیمه خدایان افسانه‌ئی‌افتاده‌ام . مسلماً اواز نوع مردم‌عادی جهان ما نبود . اوازیك قماش دیگری بود واغلب مثل‌این‌بودکه از اعماق چشمهایش یك موجود نا شناختهٔ‌دیگر بما مینگریست.

هند ، حتی هند شهرها ، حتی هند صنعتی وجدید در خود نشانه‌های دهقانی فراوان داشت و هنوز رنگ دهقانی خود را رها نکرده بود . بنابراین بسیارطبیعی بودکه‌هند این فرزند خودرا که درعین حال ، هم به‌او شبیه بود وهم بااوتفاوت داشت ، بصورت‌یك بت ویك رهبر محبوب بپذیرد . گاندی‌جی یادگارهای باستانی و خاطراتی راکه تقریباً از یادرفته بود ازنوزنده‌کرد و هند را متوجه روح خودساخت . هند درمیان تیرگیهای رنج‌آورزمان حال ، تنها وبی‌امید دست وپامیزد ورؤیاهای مبهمی‌دربارهٔ گذشته وآینده

خود داشت اما گاندی آمد ، درفکراو امید رابرانگیخت، ودرکالبد متزلزل و ناتوان او نیروئی تازه دمید در نتیجه برای هند آینده صورتی دلپذیر و امیدبخش بخودگرفت . هند همچون «ژانوسی»[1] شدکه هم به‌پشت سر و به‌گذشته مینگرد وهم به‌جلو و به‌آینده، ومیکوشدکه این هردورا باهم پیونددهد .

بسیاری ازماتصورات دهقانی اشیاء را ازدست داده بودیم . با طرز فکرقدیمی و آداب ورسوم آباء اجدادی وعقاید مذهبی پدران خود قطع رابطه کرده بودیم . ماخود را «متجدد» مینامیدیم و منظورمان از «ترقی» صنعتی شدن ، بالارفتن سطح زندگی و دسته‌جمعی کردن کشاورزی بود . مانظریات دهقانی را ارتجاعی میشمردیم و درمیان ماکسانی که بسوی سوسیالیسم و کمونیسم متوجه میشدند روز بروز زیادتر میشد . آیا چطورشدکه ماتوانستیم از نظرسیاسی باگاندی‌جی مربوط شویم و حتی اغلب بصورت پیروان بااعتقاد وفعال اقدامات اودر آئیم ؟ این سؤال بسیاردشواریست. و به کسی که گاندی جی راندیده و نشناخته باشد مشکل میتوان دراین باره پاسخ قانع کننده‌ئی‌داد .

شخصیت یك‌فرداغلب یك نیروی غیرقابل توصیف وعجیبی‌است که مستقیماً درروح دیگران اثرمیگذارد . این‌نیرو که معمولا درگاندی‌جی بحساب نمی‌آمد برای کسانی که بدیدنش میرفتند باشکال مختلف‌جلوه گرمیشد. اماصرفنظرازاین کشش‌مغناطیسی شخصیت، بالاخره اعتقاد فکری و روحی هم بودکه افراد را به‌سوی اومیکشاند و در اطراف او نگاهمیداشت .

اغلب اتفاق می‌افتادکه اشخاص بافلسفهٔ او وحتی با قسمت عمده‌ئی از منظورهای اوموافق نبودند ، یا اینکه با اوتفاهمی نداشتند و او را درك نمیکردند امالااقل شکل اقدامی که اوپیشنهادمیکرد برای همه کس‌محسوس وقابل فهم بود وبادرك وفهم عمومی سازگاری‌داشت. بعدازعدم فعالیت ممتدی که ملت‌مابراثریك‌سیاست‌ملایم وضعیف‌طولانی بدان عادت کرده بود و جزو سنن قدیمی ماشده بود هرنوع اقدام و عملی برای ما مفید بود وجلب‌توجه میکرد . دراین میان طرزاقدامی که گاندی جی پیشنهاد میکرد شجاعانه ومؤثر واخلاقی‌بود. این‌روش، هم ازنظرفکری وهم ازنظر احساساتی واخلاقی جذبه‌ئی مقاومت. ناپذیرداشت. کم کم درستی‌این‌راه، اعتقاد ماراهم‌تسخیر کرد ومابدون آنکه‌تمام فلسفه‌وافکاراورا بپذیریم‌قدم بقدم‌همراه‌اومیرفتیم. این‌جدائی‌وافتراق‌فکری‌واین‌ناهماهنگی که‌ازنظرفکروعمل‌میان‌ماوجودداشت خیلی‌منطقی‌نبود وطبعاً به کشمکشهای شدید درونی هم منتهی میگشت . ما بطور مبهمی امیدوار بودیم که گاندی جی براثرحساسیت شدیدی

۱ـ ژانوس دراساطیر وافسانه‌های یونانی یکی‌ازخدایان بودکه همیشه‌گذشته وآینده را درذهن خودداشت بهمین‌جهت اورا بشکل انسانی میساختندکه دوصورت داشت وبدوطرف نگاه میکرد . م

که نسبت‌به تحول اوضاع داشت بتدریج قدمهای لازم را بطرف راهی که ما آنرادرست میدانستیم برخواهد داشت. درهرحال راهی که اودنبال میکرد بدون تردید درآن موقع تنها راه موجود بود ودرصورتی هم که لازم میشد بعدها در سر یك دو راهی ازهم جدا شویم فعلا سبقت گرفتن و تندترفتن ازاوابلهانه میبود .

همین وضع نشان میداد که اختلاط ودرهمی وعدم ثباتی درافکارما هم وجود داشت وزیاد درکاروفکرخود روشن نبودیم . همیشه ما فکرمیکردیم که در نظریات وعقایدخود منطقی‌ترهستیم اما بیقین گاندی جی هند را خیلی بهترازما میشناخت ومسلماً دراو چیزی وجود داشت که میتوانست به احتیاجات وتمنیات توده‌های مردم جواب گوید . ازاین راه بود که اومیتوانست آنهمه فداکاری و وفاداری را بایشان الهام کند . اگر ما میتوانستیم اورا قانع ومتقاعد سازیم واگراورا بنظریات خود معتقد میساختیم میتوانستیم توده‌هارا نیز بخود معتقد سازیم. وبنظرمیرسید که معتقد ساختن اوغیرممکن نبود زیرا علیرغم‌افکار دهقانی خود اودرواقع‌یك فرد شورشی‌متولد شده بود ویك عنصرانقلابی بود که‌تحولات وزیروروشدنهای عمیق را آرزومیکرد وهرگز هیچ ترسی از عواقب اقدامات نداشت .

گاندی جی خیلی خوب توانست که‌ملت افسرده ومأیوس ما را بکارواداردومتشکل سازد وبراه اندازد و این‌کار رانه ازراه توسل‌باقدامات خشونت‌آمیزوتندی‌ودیکتاتوری بلکه با منتهای نرمی ، با نگاه شیرین وباگفتاردلنشین خود و مخصوصاً با صرف کردن وجود شخص خود ونشان دادن سرمشقهای شخصی انجام می‌داد . بخاطر دارم که درسال ۱۹۱۹ ودردوران نهضت ساتیاگراها درهند یکی ازمبارزین ما بنام « عمرسبحانی » در بمبئی اورا « مالك‌الرقاب [۱] مهربان ومحبوب » مینامید ! از آن زمان تاکنون حوادث بسیار روی داده است و تغییرات فراوان حاصل شده است . متأسفانه «عمر» دیگر زنده نیست که این تحولات رابیند. اما ماکه زنده ماندیم ومیتوانستیم درآستانهٔ سال ۱۹۳۱ بپشت سرخود نگاه کنیم دلهامان ازشادی می‌تپید .

بیقین سال ۱۹۳۰ سال عظیمی بود و بنظر میرسید که گاندی جی همچون ساحری چیره دست بـا یك اشارهٔ انگشت قیافهٔ کشور را تغییر داده است . البته هیچ‌کس آنقدر احمق نبود که تصورکند ما دولت بریتانیا را بطور قـاطع شکست داده‌ایم بلکه شادی وشعف ما ازچیزدیگری بود . ما ازملت خود مغروروخوشوقت‌بودیم. اززنان خودمان ، ازجوانان خودمان ، ازکودکان خودمان وازنقشی که تمامی ملت ما در نهضت ملی اجرا کرده بود سرافرازبودیم. برای مااین امریك پیروزی روحی بود . هرملتی هم که بجای ما میبود حق داشت ازچنین تحولی سرفرازباشد اما مخصوصاً برای ماکه یك ملت اسیر

۱ـ دراینجا کلمهٔ مالك‌الرقاب بجای کسی که غلام وبنده اسیرمیکند و ببازار میکشاند بکاررفته است . م.

واستعمارزده بودیم ارزش واثرش مضاعف بود . ما بسیار علاقمندبودیم که چنین گنجینهٔ گرانبهائی را برای خود محفوظ نگاهداریم .

گاندی جی همواره نسبت بشخص من مهربانی وعلاقه ومحبت فوق‌العاده‌ئی مبذول میداشت . مرگ پدرم اورا بطورنمایانی بمن نزدیك‌ترساخت . همواره باکمال حوصله به اظهارات و استدلالات من گوش فرا میداد و حد اکثر کوشش خود را بعمل می‌آورد که تمایلات مرا برآورد . حتی من باین نتیجه رسیده بودم که باکمك بعضی ازهمکارانم خواهم توانست اورا بطورتدریجی ومداوم بسوی سوسیالیسم بکشانم. خود اومیگفت که حاضر است قدم بقدم و بنسبتی که راه هموارو پاك شود دراین راه پیش برود. بدینقرار درنظرمن حتمی وغیرقابل تردید بود که اواصول اساسی سوسیالیسم را خواهد پذیرفت . زیرا برای بیرون آمدن اززیربارفشار ، ظلم ، بیعدالتی، آشفتگی ، وفقری که درکشور ما بصورت نظام موجود درآمده‌بود جزسوسیالیسم وسیلهٔ دیگری بنظرم نمیرسید. فکر میکردم که ممکن است گاندی جی با تاکتیك‌های سوسیالیسم توافق نداشته باشداما در بارهٔ ایدآلهای آن مسلماً توافق خواهد داشت . اکنون می‌فهمم که میان ایدآل گاندی جی وهدفهای سوسیالیسم فاصله‌ئی عمیق واختلافاتی اساسی وجود دارد .

به دهلی و به آن ماه فوریه ۱۹۳۱ بازگردیم .

مذاکرات «گاندی جی ـ ایروین» ناگهان قطع گردید . تا چند روز نایب‌السلطنه دیگر بدنبال گاندی جی نفرستاد . ما تصور کردیم که این‌قطع شدن، پایان‌مسلم‌کاراست. اعضای کمیتهٔ عامله تدارك بازگشت خود را فراهم میساختند . پیش ازآنکه ازهم جدا شویم یکباردیگروضع آینده وچگونگی نهضت نافرمانی راکه اسماً هنوز ادامه داشت مورد مطالعه وسنجش قراردادیم. همهٔ ما احساس میکردیم که اگرمذاکرات قطع گردد دیگرنخواهیم‌توانست بازهم دوریکدیگر جمع شویم . ما همه انتظار داشتیم که بزودی باز توقیفهای دسته جمعی و حملات وحشیانهٔ دولت بر ضد کنگره با خشونتی شدیدتر از گذشته آغاز گردد . با ملاحظهٔ اینکه محتملا دیگر نخواهیم توانست دوباره دور هم گرد آئیم و این ملاقات آخرین اجتماع ما میبود ، تصمیمات مختلفی اتخاذکردیم که مخصوصاً یکی ازآنها پراهمیت وپرمعنی بود .

تجربه بما نشان داده بود که شکل کارما درگذشته ودردوران اخیردرمقابل فشار و تضییقات دولت درست ومفید نبوده است. ما قبلا تصمیم گرفته بودیم که بهنگام بازداشت رئیس کنگره یا اعضای کمیتهٔ عامله بجای آنها اشخاص دیگرو اعضای علی البدل تعیین گردند اما تجربه ثابت کرد که این روش نتایج رضایت بخشی نمیداد زیراکسانی که بجای رئیس یا اعضای کمیته بکارمشغول میشدند عملا نفوذ و قدرت سابقی‌ها را نداشتند

واین اعضای علی البدل نمیتوانستند کار مهمی انجام دهند وفقط ممکن بود خود آنها هم بزندان بروند. این خطرهم وجود داشت که با ادامهٔ این روش عاقبت کنگره براثر رهبری عناصر جدید، در وضع نادرستی قرار گیرد. باین جهت تصمیم گرفتیم که باین شکل کار خاتمه دهیم. کمیتهٔ عامله در دوران اجلاسیهٔ فوق العادهٔ دهلی تصمیم گرفت که در آینده بهمان صورت ثابت خود بکار پردازد بدون آنکه عضوهای علی البدل بجای اعضای توقیف شده انتخاب شوند. طبق تصمیم جدید درصورت آغاز بازداشتها اعضای کمیته تا آخرین فرد درپست خود میماندند و آخرین نفرهم به تنهائی کار میکرد وموقعیکه اوهم بزندان میرفت دیگر کمیته کار نمیکرد و اختیارات آن خود بخود به تمام افراد کشور، بهر مرد وهر زن کشورما منتقل میگشت. ما با این ترتیب از تمام افراد ملت دعوت میکردیم که مبارزهٔ آشتی ناپذیرخود را بدون هیچگونه سازشی همچنان دنبال کند.

این قطعنامه بسیارشجاعانه بود وهیچگونه راه گریزوعقب نشینی را باقی نمیگذاشت همچنین ما باینوسیله باین واقعیت اعتراف میکردیم که برای ستاد مرکزی مبارزهٔ ملی یعنی کمیتهٔ عاملهٔ کنگره، حفظ تماس بامناطق مختلف کشورورسانیدن تعلیمات منظم به آنها روزبروز دشوارترمیشود. این امردرواقع اجتناب ناپذیر بود. زیرا زنان ومردان فعال ما علناً مبارزه میکردند ودرهرلحظه ممکن بود همهٔ آنها بازداشت شوند. ازسال ۱۹۳۰ یك سرویس ارتباط مخفی هم تأسیس شده وبکار پرداخته بود که گزارشها وتعلیمات را بسراسر کشورمیرساند این دستگاه بخوبی کار میکرد وبما نشان میداد که میتوانیم یك دستگاه اطلاع وارتباط مخفی هم ترتیب دهیم که باکمال موفقیت کار کند. اما در بعضی موارد این روش با طرز فعالیت علنی ما تطبیق نمی یافت وگاندی جی هم با این نوع فعالیت مخفی اصولا مخالف بود.

طبق تصمیم جدید برای مواردی که کمیتهٔ عامله یعنی ستاد فعالیت ومبارزه وجود نمیداشت ما کارمبارزه را به ابتکارات محلی خود اهالی در هر منطقه میسپردیم که اگر دستوراتی هم ازمقامات بالاترسازمان به آنها نمیرسید کارها را بنا بمقتضیات و موافق صلاحدید خود دنبال کنند و یا اصولا هیچ کاری نکنند. بدیهی است که هر وقت ممکن میشد ودراولین فرصت بازارتباط تجدید میگشت وتعلیمات لازم ارسال میشد.

بدینقرار این قطعنامه وقطعنامه‌های دیگری را تصویب کردیم اما برای اجتناب از عواقب احتمالی آنها رامنتشر نساختیم، ما جامه‌دانهای خود را حاضر کرده وآماده حرکت بودیم که ناگهان دعوت جدیدی ازطرف دفتر لرد ایروین بنام گاندی جی و برای ادامهٔ مذاکرات واصل گردید.

آنشب چهارم مارس ماتا نیمه‌شب درانتظار بازگشت گاندی جی ازخانهٔ نایب السلطنه

بودیم ودرهمان حال بخواب رفتیم . ساعت دو صبح بود که اوبازگشت . ما را از خواب بیدار کردند تا اطلاع بدهند که مذاکرات به انعقاد پیمانی منتهی شده است . ما فوراً بمتن آن رجوع کردیم . من قبلا متن تقریبی آن و اغلب مواد آنرا که مبنای مذاکرات بود میدانستم اما وقتیکه متن قطعی ومادهٔ دوم[1] آنرا دیدم سخت ناراحت شدم ونتوانستم ازهیجان و نارضائی شدیدی که روحم را فراگرفت جلوگیری کنم . من بهیچوجه برای تحمل چنین ضربت غیرمنتظره‌ئی آماده نبودم . بنابرین بدون اظهار یك کلمه خود را کنار کشیدم وخاموش ماندم .

آیاچه میشد گفت ؟ مادرمقابل امرواقع شده‌ئی قرار داشتیم . رئیس ما تعهدی را پذیرفته بود . اگرما با او موافقت نمیکردیم چه میشد کرد ؟ انشعاب ؟ مخالفت ؟ انتشار اعلامیه‌ئی مبنی برعدم موافقتمان؟ وبعد چه میشد؟ این قبیل اقدامات ممکن بودیك‌رضایت وتسکین فردی فراهم سازد امادرنتیجهٔ نهائی تغییری نمیداد.درهرصورت نهضت‌نافرمانی دیگر پایان یافته بود و کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هم نمیتوانست به تنهائی وبدون گاندی‌جی درخواست کندکه ادامه یابد . زیراکافی بود که دولت رسماً اعلام دارد که آقای گاندی توافق را پذیرفته است ودراینصورت نهضت نافرمانی فوراً متوقف میشد .

درواقع ما حاضر بودیم که با دولت بشکل قابل قبولی کنار آئیم و یکنوع توافق موقتی را بپذیریم . دیگربرای ما هم خوشایند نبود که بازهم هزاران نفراز دوستانمان را بزندان بفرستیم و خودمان هم بزندان برگردیم . هر چندکـه بسیاری از ما بزندان اهمیت نمیدهیم ودربارهٔ زندگی بیهوده ویکنواخت وطاقت فرسای آن با لاقیدی حرف میزنیم اما درواقع زندان جای مطبوعی نیست که روزها و شبهای عمر عزیز را در آن بگذرانیم . بنا براین نمیخواستیم که بازهم بیهوده راه زندانها را درپیش گیریم و رنج هزاران نفررا که هنوزدر زندان‌بودند تشدید کنیم .

درجریان مذاکرات گاندی‌جی با لرد ایروین که بیش ازسه هفته طول کشیده بود تمام کشورانتظارداشت که بالاخره کار به توافقی منتهی گردد . اعلام شکست مذاکرات یك نوع حالت یأس و ناامیدی عمومی ایجاد میکرد . بدینقرار تمام اعضای کمیتهٔ عاملهٔ

۱ـ (یادداشت‌مؤلف) مادهٔ دوم موافقتنامهٔ دهلی مورخ ۵ مارس ۱۹۳۱ میگفت : در مورد مسائلی مربوط به قانون‌اساسی ، مذاکرات‌آینده برای تهیهٔ یك‌قانون اساسی دولت هند براساس طرحهائی که درکنفرانس‌میزگرد موردبحث واقع شده وبا موافقت دولت اعلیحضرت پادشاه بریتانیا صورت خواهدگرفت. بنا براین طرح شکل‌اصلی دولت‌آیندهٔ هند یك‌فدراسیون خواهدبود همچنین مسئولیت‌های دولت آیندهٔ هند مسائلی از قبیل دفاع ، سیاست خارجی ، وضع اقلیت‌ها ، اعتبارات مالی‌تعهدات مالی هند وغیره طبق طرح مزبور از مسائل اساسی میباشدکه باید درموردحمایت و مراقبت از آنها برطبق‌منافع هند موافقت حاصل گردد . »

کنگره هم موافق بودند که حتی اگر نتوان به یك راه حل قاطع وقابل قبول رسید فعلا یك توافق برای متارکهٔ موقتی برقرار گردد اما این توافق نمی‌بایست صورت تسلیم شدن وصرفنظر کردن ازمسائلی را که برای ما کاملا اساسی بود ، داشته باشد.

تا آنجا که مربوط به شخص من بود چندچیز اهمیت حیاتی داشت ومخصوصاً به‌دوموضوع اهمیت زیاد میدادم . یکی اینکه درهرحال بهیچوجه نباید دربارهٔ استقلال کامل که هدف نهائی ماست سازشی صورت می‌پذیرفت وازآن قدمی پائین‌تر گذارده میشد . دیگراینکه درتوافق باید وضع دهقانان ما درولایات متحده‌هم مورد توجه قرار میگرفت . اعتصاب مالیاتی وعدم پرداخت سهم مالکانه و دولتی تا آنزمان در دهات و روستاها موفقیت‌های درخشانی کسب کرده بود . مأمورین دولت دراغلب نقاط نتوانسته بودند بهیچوجه مالیات را جمع آوری کنند . دهقانان دروضع حساسی قرارداشتند . قیمت محصولات کشاورزی به حداقل رسیده بود وازهمیشه پائین‌تر بود . طبعاً برای دهقانان غیرممکن بود که بتوانند با فروش محصولات خود مبالغ مالیات را تأمین کنند . بعلاوه اعتصاب مالیاتی ، هم جنبهٔ سیاسی پیدا کرده بود . اگر بعلت توافق موقتی با دولت نهضت نافرمانی متوقف میشد اعتصاب مالیاتی تکیه گاه‌سیاسی خودرا ازدست میداد . ازنظر اقتصادی هم این‌موضوع اهمیت داشت زیرا بطوریکه متذکرشدم دهقانان فقیر بعلت فقرخود و بعلت سقوط قیمتها مسلماً نمیتوانستند حقوق مالیاتی و اربابی را بپردازند . گاندی‌جی درموقع مذاکره با لردایروین شخصاً این‌موضوع‌ها را درنظر گرفته بود و متذکر شده بود که ما وقتیکه نهضت نافرمانی را متوقف سازیم نخواهیم توانست ازدهقانان بخواهیم که سهمیهٔ اربابی و دیون معوقهٔ خودرا هم بپردازند زیرا عملا برای آنها چنین امکانی وجود ندارد واین امر خارج ازقدرت آنهاست . درمذاکرات گفته شده بود که این‌مسئله به‌دولت‌محلی ایالتی مربوطاست نه بدولت‌مرکزی. بما اطمینان داده شده بود که دولت ایالتی ما دراین‌زمینه باما مذاکره خواهد کرد وهرچه درقوه‌دارد بعمل‌خواهدآورد تا مشکلات دهقانان‌مرتفع گردد . این اطمینان صورت مبهمی داشت‌اما درآن‌وضع نمیشد بیش ازآن تضمینی گرفت وبهمین‌جهت این موضوع بهمان صورت مبهم باقی‌ماند .

مسئلهٔ مهم دیگری که برای ما جنبهٔ حیاتی داشت موضوع استقلال ملی بود که همچنان معوق مانده بود و ماده دوم موافقت نامه آنرا بمخاطره میانداخت آیا واقعاً برای همین‌منظور بود که ملت‌ما ازبیش ازیکسال‌پیش‌شجاعانه مبارزه میکرد؟ آیا تمام حرفها ونطقها و خطابه‌های گوناگون ما برای چنین پایانی بود ؟ آیا قطعنامهٔ کنگره دربارهٔ استقلال وبیانیه‌ها وسوگندهای روز۲۶ژانویه که آنهمه تکرار شده‌بود هدفش همین‌بود ؟

در آنشب ماه‌مارس درحالیکه در بستر خود افتاده بودم بتمام این مسائل فکر میکردم دردلم حفرهٔ وسیع و عمیقی بوجود میآمد. انگار که چیزی گرانبها را گم کرده بودم که تقریباً باز نیافتنی بود.

«بدینسان جهان پایان میافت

نه باهیاهوئی شادمانه، بلکه بشکلی دردناک.»

۳۵

کنگرهٔ کراچی

گاندی‌جی بطور غیرمستقیم از یأس و ناراحتی روحی من که براثر جریان حوادث پیش آمده بود اطلاع یافت. صبح‌روز بعدازمن‌دعوت کرد که در گردش‌صبحگاهی‌روزانه‌اش همراه‌او بروم. مدت زیادی باهم‌صحبت کردیم. اوسعی داشت مرا قانع سازد که هیچ‌چیز ازدست نرفته است ودرزمینهٔ اصول موردنظر بهیچوجه، عقب‌نشینی نشده است. اومادهٔ دوم‌موافقتنامه را بشکل خاصی توجیه میکرد و آنرا بمعنی درخواست استقلال کامل‌میشمرد. میگفت کلمات «طبق منافع هند» دراین بند مفهومش همین است که استقلال هند تأمین گردد. این اظهارات واین‌طرز توجیه او بنظر من خیلی دور از واقعیت بود. هرچند اظهارات گاندی‌جی نمیتوانست مرا قانع سازد اما دست‌کم درمن تسکینی‌بوجودمیآورد. باو گفتم که صرفنظر ازجهات ضعف‌اصولی موافقت‌نامه، طرزرفتار اونیز که بدون‌اطلاع قبلی ناگهان مارا درمقابل عمل انجام یافته قرار میدهد مرا بوحشت می‌اندازد و ناراحت میکند. دراویك نوع عنصر ناشناس وجود داشت که باوجود چهارده‌سال دوستی‌وارتباط نزدیك بااو بازهم نمیتوانستم آنرا بدرستی دریابم ومرا بتشویش‌می‌انداخت. خود اوقبول داشت که دراو یك چنین‌عنصری‌وجوددارد. درپاسخ من‌میگفت که خودش هم نمیتواند در این باره توضیحی بدهد یااقلا بگوید که این عنصر خاص اورا بکجا خواهد کشاند و چه خواهد کرد.

مدت یکی دوروز من درحال تزلزل وتردید بودم. نمیدانستم چه‌بکنم. دیگر موضوع جلوگیری ازتوافقی که حاصل شده بود یا مخالفت کردن با آن برایم مطرح‌نبود اکنون‌کار ازاین مرحله گذشته بود تنهاکارمقدور برایم این بود که خود را از جریان برکنار دارم وهرچند واقعیت را بناچار میپذیرم لااقل‌اسماً مخالفت خودرا نشان بدهم و ظاهرسازم زیرا اگر این‌عمل انجام یافته رامی‌پذیرفتم مثل این‌بود که ازاصول‌موردنظر خود صرفنظر کرده باشم. ایدآلها و غرور شخصیم دراین مورد مطرح بود. امااین

مسئله خیلی بزرگتر ووسیعتر از آن بود که تنها بوجود حقیر و ناچیزمن محدود گردد . و بنابراین چنین اقدامی ازطرف من راه‌حلی برای مسئله بوجود نمیآورد. آیا بهتر نمیبود که امرواقع شده را باخلق خوش وقیافهٔ باز بپذیرم ومثل گاندی‌جی آنرا درجهت دلخواه خود توجیه وتفسیر کنم ؟ اوضمن یك مصاحبهٔ مطبوعاتی که بلافاصله پس از توافق انجام داد توافق را بدین صورت تفسیر کرده بود که ما همچنان به‌نظر خود دربارهٔ استقلال ، بعنوان هدف‌نهائی خویش، باقی هستیم . حتی یك‌بارهم پیش «لردایروین» رفت که این موضوع‌را برای آینده روشن‌ومشخص سازد ودرآنجا اظهارداشت درصورتیکه« کنگره» نماینده‌ئی به « کنفرانس میز گرد» لندن‌اعزام دارد جز براساس استقلال مذاکره‌نخواهد کرد . طبعاً «لردایروین» نمیتوانست چنین نظری را بپذیرد و تأیید کند اما این‌حق را برای کنگره پذیرفت که درآن کنفرانس نظرخود راهرطور میخواهد مطرح سازد .

بدینقرار عاقبت پس از تردیدها وتلاشهای روحی وضعفهای جسمی تصمیم گرفتم که توافق را بپذیرم وبا تمام نیروی خود به اجرای آن بپردازم . دیگر نمیشد با سستی وتزلزل رفتار کرد . زیرا بنظر میرسید که راه میانه‌ئی وجود ندارد.

گاندی‌جی درضمن مذاکراتی که بعد ازانعقاد توافق بالرد ایروین بعمل آورده بود اصرارورزیده بود که علاوه برزندانیان سیاسی که بعلت اتهامات مربوط به نافرمانی عمومی بازداشت شده بودند سایرزندانیان سیاسی نیز آزاد گردند. کسانی که بخاطرشرکت در نهضت نافرمانی بزندان رفته بودند خودبخود، طبق موافقتنامه آزاد میشدند اما هزاران نفر زندانی‌سیاسی‌دیگرهم بودند که یا براثرمحاکمه ومحکومیتهای‌ظاهری ورسمی‌ویااصولا بدون هیچگونه محاکمه ومحکومیتی در زندانها بسر میبردند. بسیاری ازاین زندانیان سالها بود که در زندان بودند .

در سراسر هند همیشه بعضی‌ها را بدون هیچ نوع اعلام جرم ومحاکمه‌ئی دستگیر میکردندو بزندان میبردند مخصوصاًدر بنگال که هیجانات سیاسی بیشتر بود این‌کار بیشتر رواج داشت . دولت مانند رئیس ستاد و فرمانده کل در کتاب «جزیرهٔ پنگون‌ها»[1] یا در ماجرای «دریفوس» [2] عقیده‌داشت که نبودن‌دلیل برای دستگیری اشخاص خودبهترین دلیل دستگیری آنهاست . زیرا وقتیکه دلیل و بهانه‌ئی برای دستگیری وجود ندارد هیچ کسی هم نمیتواند در مقابل‌آن بدفاع پردازد ونادرستی آنرا ثابت‌کند . در نظر دولت

۱ـ کتاب معروف آناطول‌فرانس که بفارسی‌هم ترجمه شده است ودرآن محاکمات دولتی موردتمسخر قرار گرفته است . م

۲ـ ماجرای دریفوس یك‌محاکمهٔ معروف درفرانسه بودکه بخاطر آن هزاران‌نفررا بی‌جهت بزندان بردند واین‌قضیه شهرت جهانی پیداکرد . درکتاب جزیره پنگون‌ها هم به‌آن اشاره شده است . م .

کسانی که دستگیر و زندانی میشدند یا از عناصر انقلابی بودند و یا اینکه ممکن بود بالاخره در آینده و بالقوه انقلابی بشوند و باین جهت بهتر بود در زندان بمانند. گاندی جی آزادی همهٔ آنها را خواستار شده بود ومتذکر شده بود که اگر بخواهند بالاخره در کشور آرامشی بوجود آید و بخصوص در «بنگال» حالت عادی تری برقرار شود بایدچنین تصمیمی اتخاذ گردد. اما دولت این پیشنهاد را نپذیرفته بود.

همچنین دولت حاضر نشد تخفیفی در مجازات «بهاگات سینگ» که باعدام محکوم شده بود قائل گردد. گاندی جی اصرار فراوان ورزیده بود که نه بخاطر انعقاد توافق بلکه بخاطر هیجان عظیمی که در سراسر کشور ایجاد شده بود با این تخفیف موافقت شود. اما این حرف اوراهم نشنیدند.

هم اکنون واقعه‌ئی را که تقریباً در آن زمان روی داد و روح تروریسم هندی را بخوبی روشن میساخت بخاطر میآورم. آن واقعه بعد از رهائیم از زندان، کمی پیش یا کمی پس از مرگ پدرم، روی داد. یکروز مردی ناشناس بخانهٔ ما پیش من آمد و خود را «چندرا شکار آزاد» معرفی کرد. من هرگز قبلا اورا ندیده بودم اما اسمش را شنیده بودم. او همان کسی بود که در سال ۱۹۲۱ بخاطر شرکت در نهضت عدم همکاری از مدرسه اخراج شده بود بود ودر سن پانزده سالگی زندانی شده بود و بخاطر سر پیچی از مقررات انضباطی زندان اورا شلاق زدند. پس از رهائی از زندان به نهضت تروریسم پیوسته بود وحتی یکی از رؤسای این نهضت در شمال هند شده بود. تمام این مطالب را شنیده بودم و این شایعات هرگز مورد علاقه‌ام قرار نگرفت. امادر آنوقت ملاقات او اسباب تعجبم شد. او آمده بود تا با من بخاطر شایعاتی که دربارهٔ مذاکرات ما با دولت رواج داشت صحبت کند. میخواست بداند که درصورت انعقاد یك قرارداد توافق با دولت آیا گروه تروریستی ایشان را آسوده خواهند گذاشت یا اینکه باز هم اوودوستانش را غیر قانونی اعلام خواهند کرد که باید در بدر ومخفی شوند؟ آیا بازهم آنها را تحت تعقیب قرارخواهند داد و برای سر ایشان جایزه تعیین خواهند کرد وچوبه‌های دار را در مقابلشان خواهند گذارد؟ آیا بآنها فرصت خواهند داد که بطرق مسالمت آمیز بپردازند؟. او بمن گفت که خود او و بسیاری از رفقایش به بیهوده بودن و نادرستی روشهای تروریستی اعتقاد پیدا کرده‌اند. باوجوداین عقیده داشت که روشهای مسالمت آمیز به تنهائی برای بدست آوردن و تأمین استقلال کافی نخواهد بود و نمیتوان فقط از این راه استقلال ملی را تأمین کرد. بنظر اودیر یازود یك اختلاف شدید دراین باره روی میدادو کار بزدوخورد میکشید اما حتی در آنصورت هم تروریسم روش مفیدی نمیبود. منتها تا وقتی که بآنها اجازه داده نمیشد که بزندگی عادی و آرام بازگردند جزادامهٔ روشهای تروریستی خود چه میتوانستند کرد؟ بنا بگفتهٔ او

اقدامات تروریستی اخیری که صورت میگرفت دیگر جنبهٔ مبارزهٔ سیاسی نداشت بلکه فقط بخاطر دفاع شخصی از خودشان بود .

خیلی خوشوقت بودم که از «آزاد» میشنیدم و در موارد دیگر هم تأییداتی میدیدم که بتدریج اعتقاد به تروریسم وفعالیتهای تروریستی ضعیف شده وفرونشسته است. البته هنوز هم اقداماتی از این نوع ادامه داشت وچه بسا که گاه بگاه عملیاتی که جنبهٔ فردی داشت بصورت یك اقدام منفرد و شخصی صورت میگرفت اما دیگر از صورت یك فکر سیاسی و یك روش مبارزهٔ عمومی خارج شده بود. بدیهی است که مفهوم این امر آن نبود که رهبران قدیمی نهضت سیاسی تروریستی یا رفقای امروزی ایشان به مبارزهٔ «عدم خشونت» اعتقاد پیدا کرده بودند یا اینکه تسلط بریتانیا را میپذیرفتند وتمجید میکردند . بلکه فکر میکردند که آن قبیل اقدامات تروریستی که تاکنون بکار میبستند به ثمری نمیرسد و فایده ندارد . آنطور که بنظر میرسید بسیاری از آنها طرز تفکر و روحیهٔ فاشیستی داشتند.

من سعی کردم که فلسفهٔ فعالیتهای سیاسی خودم را برای «چندرا شکار آزاد» تشریح کنم واورا نسبت به آن متقاعد سازم . اما در مورد جواب به مسئلهٔ فوری واساسی او که فعلاچه می بایست بکند؟ البته هیچ چیز نمیتوانستم بگویم. بهیچوجه بنظر نمیرسید که دولت، او ودوستانش و نظایر ایشان را بحال خودشان بگذارد که بزندگی برگردند. تنها چیزی که باو گفتم این بود که او نفوذ خود را برای جلوگیری از تروریسم در آینده بکار ببرد زیرا تروریسم ، هم به هدف بزرگ هند ، وهم به گروه رفقای او ضرر میرساند.

دو سه هفته بعد، در حالیکه مذاکرات «گاندی جی ـ ایروین» ادامه داشت شنیدم که «چندرا شکار آزاد» در الله آباد از طرف پلیس مورد حمله قرار گرفته و کشته شده است . یکروز در یکی از پارکهای شهر اورا شناخته بودند . پلیس اورا محاصره کرده بود واوهم سعی کرده بود از خود دفاع کند واز پشت یکدرخت به تیراندازی پرداخته بود و پیش از آنکه خودش کشته شود یکی دو نفر از مأمورین پلیس را مجروح ساخته بود.

کمی پس از انعقاد توافق موقتی با دولت ، من از دهلی به لکنهو رفتم . برای متوقف ساختن نافرمانی عمومی در سراسر کشور تصمیمات فوری گرفتیم و آنرا قدم بقدم جلو بردیم . سازمانهای ما در همه جا با انضباط فوق العاده‌ئی بآن پاسخ گفتند. ما در صفوف خود کسان زیادی داشتیم که از این توافق ناراضی بودند. بسیاری عناصر پرحرارت و مبارز بودند که بزحمت میشد آنها را از فعالیت سابق بازداشت . اما تا آنجا که من اطلاع دارم تمام سازمانهای ما، جز در یك مورد، دستور جدید را با انضباط کامل پذیرفتند

واجرا کردند هر چند که عده‌ئی هم بشدت از آن انتقاد میکردند و ناراضی بودند. مخصوصاً من بعکس العملی که دراستان ما، ولایات‌متحده، نسبت بآن نشان داده میشد علاقمند بودم زیرا دراینجا هنوز اعتصاب مالیاتی ادامه داشت.

نخستین وظیفهٔ ما این بود که زندانیانی را که بخاطر نافرمانی عمومی بزندان رفته بودند طبق موافقت نامهٔ دهلی آزاد سازیم و مراقب انجام این امر باشیم. هر روز هزاران نفر از آنها آزاد میشدند بطوری که پس از چندی جز عده‌ئی معدود که اتهامات اضافی هم داشتند کسی از آنها در زندان نماند. البته هزاران نفر زندانی سیاسی دیگر هم بعلت اقدامات خشونت‌آمیز و فعالیت‌های گوناگون خود که با نهضت نافرمانی رابطه نداشت در زندانها بودند که آزاد نشدند.

این زندانیان آزادشده وقتیکه به‌خانه‌هایشان میرفتند بازگشت آنها با تظاهرات واجتماعات بزرگ عمومی استقبال میشد. اغلب باین مناسبت چراغانی میکردند. دسته‌ها راه می‌افتاد. میتینگها تشکیل میشد و نطق‌ها میکردند.

این امر بسیار طبیعی بود وچنین انتظاری هم میرفت. اما تغییر محیط خیلی سریع وناگهانی صورت گرفته بود. هنوز از دوره‌ئی که پلیس اجتماعات و دفیله‌های ما را با ضربات «لاتی» متفرق میساخت مدت زیادی نمیگذشت. حتی حالا خود پلیس هم یك نوع ناراحتی احساس میکرد. احتمال دارد که بسیاری از دوستان ما خروج از زندان را برای خود بصورت یك پیروزی میدیدند. این موضوع اساس خاصی نداشت اما خود این امر ساده که انسان پس از یك دوران زندان خود را آزاد احساس میکند در هر کس که زندان روحیه‌اش را درهم نشکسته باشد یك نوع حالت وجد وشادی بوجود می‌آورد وموقعی که زندانیان بطوردسته جمعی آزاد شوند این احساس شدیدتر میشود.

اگر این موضوع را در اینجا متذکر میشوم از آنجهت است که در ماههای بعد دولت از این «حالات پیروزی» که مبارزین آزاد شدهٔ ما نشان‌میدادند اظهار عدم‌رضایت کرد وما را متهم ساخت که این قبیل تظاهرات را تشویق کرده‌ایم.

برای عناصر ومقامات دولتی که همواره در یك محیط استبدادی و با یك روحیهٔ انضباط نظامی در هند زندگی وحکومت کرده‌اند هیچ چیز تا این اندازه رنج‌آور نیست که ملاحظه کنند حیثیت‌واعتبارشان‌از دست میرود ودرهم میشکند. تاآنجا که من بخاطر دارم هیچیك از افراد ما درآزادی‌وتظاهرات خود احساس پیروزی بر دولت را نداشتند وبرای ما بسیار تعجب‌آور بود که میدیدیم مقامات دولتی از کسانی که در پست‌های‌عالی قرار داشتند ودر «سیملا»[1] بودند تا عناصر جزء وپائین همه ازاین‌جریان سخت خشمگین

۱ـ سیملا محل ییلاقی ومقر تابستانی نایب‌السلطنه و دولت مرکزی هند بود. م

وناراضی شده بودند وآنرا گستاخی و بیشرمی مردم تلقی میکردند . روزنامه‌ها در این باره سر وصدای زیادی راه انداختند وحتی‌هنوز هم که سه سال و نیم از آنزمان میگذرد از آن روزهای تلخ ! یاد میکنند که‌اعضای کنگره‌رفتارشان طوری بود که انگار پیروزی بزرگی بدست‌آورده بودند. این اظهار خشم وعدم رضایت از طرف مقامات دولتی و روزنامه‌های هوادارشان برای‌ما بسیار بیان کننده بودزیرانشان میداد که‌آنها از نظرروحی درچه حالی‌هستند وتاچه‌اندازه‌تحت تأثیر خرافات وتصورات باطل‌خود قراردارند . واقعاً شگفت‌انگیز بود که چند تظاهر وچند نطق بمناسبت‌بازگشت زندانیانی که‌آزاد میشدند تا این اندازه درآنها مؤثر واقع میشد وآنها را متزلزل میساخت.

در حقیقت در صفوف ما ـ وبخصوص در قسمت بالای نهضت ما ـ هیچ‌کس تصور نمیکرد که دولت بریتانیا را شکست داده است . منتها همانطور که‌گفتم ماهمه ازشهامت وفداکاری‌های ملت خود احساس پیروزی‌میکردیم . ازآنچه ملت ما در طی سال۱۹۳۰ انجام داده بود مغرور وسرفراز بودیم . این احساس بما یك نوع اعتماد واطمینان نسبت بخویش می‌بخشید وحتی ساده‌ترین‌داوطلبان ما هم با این فکر سر خود را راست و بلند نگاهمیداشتند. ما همچنین احساس میکردیم که تلاش عظیم ما که توجه جهانیان را بخود معطوف ساخته است دولت بریتانیا را تحت فشار قرار داده است و ما را به منظور و هدفمان نزدیکتر کرده است. البته این امر بهیچوجه دلیل شکست دولت نبود ومسلماً بسیاری ازما باین واقعیت توجه‌داشتیم که در «پیمان‌دهلی» دولت‌خیلی‌بیش‌ازماسود برده است .کسانی از ما که میگفتیم ما بااین‌پیمان‌از هدف‌خوددور شده‌ایم واکنون مبارزات دشواری در مقابلمان قرار دارد از طرف عناصر هوادار دولت به جنگجوئی وخصومت متهم میشدیم وبما میگفتند که روح پیمان دهلی را نادیده میگیریم .

در ولایات متحده ، مامیبایست به مسئلهٔ دهقانان بپردازیم . سیاست ما آن بود که از آنپس حتی‌المقدور با مقامات دولت همکاری کنیم و باین جهت فوراً با دولت ایالتی وارد مذاکره شدیم.

پس از مدتی دراز دوباره با بعضی‌کارمندان عالیرتبه‌ئی که از دوازده سال پیش با ایشان قطع رابطه کرده بودم‌ملاقات کردم! همچنین مقادیر زیادی نامه میان ما مبادله شد. کمیتهٔ ایالتی کنگره «گووینده با لب پانت» یکی از رهبران محلی مارابعنوان عضو رابط برای حفظ تماس با دولت ایالتی تعیین کرد . واقعیت بحران کشاورزی ، سقوط قیمت‌ها، عدم‌امکان دهقانها برای‌پرداخت سهیمه‌های اربابی‌واجارهٔ زمین‌ومالیات، بطور رسمی مورد شناسائی قرار گرفت. مسئله این بود که تا چه اندازه میتوان از مالیاتها کم کرد؟ این‌کار به دولت ایالتی مربوط میشد زیرادر اینجا معمولا دولت ایالتی با مالکین

بزرگ سر وکارداشت و نه با دهقانان . بنابراین مالکین بزرگ باید برای پرداختهای دهقانان تخفیف یا اقلا مهلتی قائل شوند اما آنهاهم حاضر نبودند که تا دولت ازمالیات ایشان کسر نکند نسبت بدهقانان تخفیفی قائل شوند. ازطرف دیگر آنها بهیچوجه نمیخواستند که به دهقانان ورعایا فرصت نفس کشیدن بدهند . خلاصه آنکه در هر حال در این زمینه باید دولت اقدامی میکرد .

کمیتهٔ ایالتی کنگره به دهقانان گفته بود که اعتصابات مالیاتی پایان یافته است و آنها باید هرقدرازمالیات وسهم اربابی که میتوانند بپردازند . اما آنها و نمایندگانشان بخاطرموقعیت دشوارخود درخواست داشتند تخفیف عمده‌ئی بایشان داده‌شود. این کار بعلت نبودن «سرملکولم هایلی» استاندار وحکمران ایالت، که درمرخصی بود به تأخیرافتاد. لازم بود که در این موردتصمیم سریع وقاطعی اتخاذ گردد ، اما نایب استاندار وهمکارانش دچار تزلزل و تردیدبودندو نمیخواستندخودشان مستقیماً تصمیم بگیرند وکار را به بازگشت «سر ملکولم هایلی» در تابستان موکول میکردند . این عدم تصمیم وتردید وتزلزل وضع را بسیار دشوار ساخت ومشکلات فراوانی پیش آورد که مخصوصاً برای دهقانان رنج آور بود.

کمی بعد از حوادث دهلی وضع سلامتی من متزلزل گردید. حتی ازچندی پیش، از موقعی که در زندان بودم حالم تعریفی نداشت . ضربت مرگ پدرم و بعد هم هیجانات مربوط به مذاکرات با دولت وضعم را تشدید کرد اما وقتیکه کنگرهٔ کراچی افتتاح میشد حالم کما بیش بهتر شده بود .

«کراچی» ازمناطق شمالی هند دوراست ورسیدن بدان کمی دشوارمیباشد بخصوص که بوسیلهٔ یك منطقهٔ صحرائی ازسایر نواحی کشور جدا شده است . اما کنگرهٔ کراچی عدهٔ زیادی نماینده را ازسراسرهند بخود جلب کرد و درواقع مظهرکامل روحیهٔ کشور درآن زمان بود.

درآن کنگره یك نوع احساس رضایت آرام ولی بسیارعمیق محسوس بود و همه ازاینکه نهضت ملی درهند رشد یافته و قدرتی پیدا کرده راضی وخشنود بنظرمی آمدند. فعالیت وطرزاقدام سازمانهای کنگره که به درخواستها و پیام های سازمان مرکزی با انضباط ودقت پاسخ گفته بودند نشانهٔ این رشد وتکامل فوق‌العادهٔ نهضت بود . نسبت به نیروی ملت اعتماد بیشتری احساس میشد و ذوق و شوق فراوانتری در همه جا محسوس بود . همچنین نسبت به حوادث بزرگی که درپیش بود مسئولیت جدی‌تری احساس میگشت. اکنون شعارها وقطعنامه‌های ما مقدمهٔ اقدامات وحرکات ملی بشمارمیرفت ودیگر نمیشد به آن سرسری نگریست واز آن صرفنظر کرد. پیمان دهلی هرچند که ازطرف اکثریت

عظیم مردم قبول شده بود اما کسی از آن دل خوشی نداشت وهمه بیم داشتند که این پیمان به یك نوع سازش دربارهٔ اصول منتهی گردد. تصورمیشد که درپشت آن چیزهائی وجود دارد که اکنون بدرستی پیدا نیست. درهمان اوان کار کنگره اتفاقی روی داد که هیجان فراوانی ایجاد کرد و آن اعدام «بهاگات‌سینگ» بود که همه را برانگیخت. مجموعاً این احساسات مخصوصاً درنواحی شمالی هند بیشتر محسوس بود و بهمین جهت عدهٔ زیادی نماینده ازمردم پنجاب به کراچی آمدند.

کنگرهٔ کراچی بزرگترین و عظیم ترین تجلیل را که هرگز سابقه نداشت نسبت به گاندی جی بعمل آورد. ریاست کنگره را «سردار و الب بهای پاتل» بعهده داشت که یکی از محبوبترین رهبران ملی هند است ومخصوصاً بخاطر رهبری پیروزمندانه‌اش در «گجرات» مورد ستایش و تحسین عمومی بود. باوجود این در واقع «مهاتما» بود که بر کنگره تسلط داشت.

دراین کنگره عدهٔ زیادی هم از اعضای نهضت «سرخ پیراهنان» استان مرزی که تحت رهبری «عبدالغفارخان» قرارداشت شرکت کردند. «سرخ پیراهنان» درمیان مردم بسیار محبوب بودند و هر جا میرفتند مورد استقبال واقع میشدند زیرا سراسر هند از شهامت دلیرانهٔ آنها وازرفتار جسورانه‌شان درمورد مقابله بااقدامات تحریك‌آمیزی که در آوریل ۱۹۳۰ در سرزمین آنها صورت گرفت، تحت تأثیر واقع شده بود. ضمناً کلمهٔ «سرخ پیراهنان» سبب تصورات نادرستی‌هم شده‌بود و عده‌ئی تصور میکردند که نهضت آنها یك نهضت کمونیستی یا نهضت‌کارگران دست چپ میباشد. در صورتیکه نام واقعی نهضت آنها «خدای خدمتگار»[1] بود و این سازمان با کنگره همکاری داشت. (بعداً در سال ۱۹۳۱ رسماً جزو سازمانهای کنگره شد). آنهارا فقط باین‌جهت «سرخ پیراهنان» مینامیدند که یکنوع لباس متحد الشکل داشتند که رنگش سرخ بود. نهضت آنها بهیچ - وجه در برنامهٔ خود یك سیاست اقتصادی نداشت وفقط یك نهضت ناسیونالیستی بود که برضد تسلط خارجی بوجود آمده بود و تا اندازه‌ئی هم از اصلاحات اجتماعی هواداری می کرد.

قطعنامهٔ اصلی که در کنگرهٔ کراچی مطرح گشت‌دربارهٔ «پیمان‌دهلی»و«کنفرانس میز گرد» آینده‌بود. این طرح ازطرف «کمیتهٔ عامله» تهیه‌شده‌بود و من‌هم بعنوان‌عضو آن کمیته آنرا پذیرفته بودم. اما وقتیکه گاندی‌جی ازمن خواست که در جلسهٔ عمومی از آن دفاع کنم بازدچار تردیدشدم ومیخواستم این‌کاررا رد کنم. بعدمتوجه‌شدم که این‌وضع صحیح نیست. من باموافق بودم یامخالف وحق نداشتم که در این باره تزلزل و تردید

۱- عیناً همین کلمهٔ فارسی «خدای خدمتگار» درمتن بکار رفته است. م

داشته باشم. بالاخره درست چند لحظه پیش‌از مطرح شدن قطعنامه تصمیم گرفتم از آن دفاع کنم . در نطق خود سعی کردم با کمال صراحت احساسات خود را در برابر مردم تشریح کنم و توضیح بدهم که بچه جهت بااین متن موافقت کرده‌ام. و در پایان اظهارات خود تصویب قطعنامه را در خواست کردم . این نطق که در تحت تأثیر موقعیت خاصی ایراد شد و بدون هیچگونه عبارت‌پردازی و پیرایش ازاعماق روحم بیرون میآمد محتملا بیش‌از نطقهای دیگری که با کمال دقت وحوصله ازپیش تهیه میکردم موفقیت‌آمیز بود.

همچنین دربارهٔ قطعنامه های دیگر که راجع باعدام «بهاگات‌سینگ» و حقوق اساسی ومخصوصاً سیاست اقتصادی تهیه شده بود نیز بسخن پرداختم مخصوصاً قطعنامهٔ اخیر مربوط بسیاست اقتصادی بسیار مورد علاقه‌ام بود و این علاقه مقداری مربوط به محتوی آن بود و مقداری هم بعلت آنکه درطرز تفکر کنگره و تعیین موقعیت‌آن، فصل جدیدی را بوجود میآورد . تا آنزمان کنگره همواره یك جنبهٔ ناسیونالیستی داشت و همیشه از پرداختن بمسائل اقتصادی اجتناب میورزید . تنهاکاری که جنبهٔ اقتصادی داشت وقبلاهم بآن پرداخته بود موضوع تشویق صنایع بافندگی دستی و نهضت «سوادشی» و مصرف کالاهای وطنی و تحریم کالاهای خارجی بطورکلی بود. اما باقطعنامهٔ اقتصادی که دردوران اجلاسیهٔ کراچی بتصویب‌رسید کنگره بشکل نمایانی از ناسیونالیسم خالص جدا میشد ویکقدم ، البته یکقدم بسیار کوتاه ، بسوی سوسیالیسم برمیداشت زیرا خود را هوادار ملی شدن صنایع اساسی، وسازمانهای خدمات عمومی و بهداری وراههای شوسه و راه‌آهنها و غیره نشان میداد واعلام میداشت که ثروتمندان باید قسمتی از بار فقیران را بدوش خود بگیرند . این امیدها و این قبیل اقدامات در واقع با سوسیالیسم واقعی ارتباط زیادی نداشت وحتی دریکدولت سرمایه‌داری وکاپیتالیستی هم ممکن‌بود بآسانی مورد تأیید قرار گیرد .

این قطعنامهٔ بسیار ساده در میان مقامات و محافل عالی دولت طوفان عظیمی بر انگیخت و چه بسا که آنها باذکاوت و هوشیاری خاص خودشان دریافتند که طلا های بلشویکها بسوی کراچی سرازیر شده است(!) تارهبران کنگره را فاسدسازد و از راه بدر کند. ازآنجا که آنان دریکنوع حرمسرای‌دربستهٔ‌سیاسی‌زندگی کرده‌اند که ازدنیای خارج جدابوده‌است ودرآن محیطی مملوازاسرار ورموزحکمفرمائی‌داشته‌است فکرشان عادت کرده بود که همواره داستانهای مرموز وتصورات خیالی را بشنود. آنها این‌قبیل داستانها وافسانه‌های جعلی دربارهٔ روشهای مرموز را در روزنامه‌های هوادار خود هم که زیر نفوذشان بودند منتشر میساختند وبعداین انتشارات روزنامه‌ها رادلیل درستی و صحت آن افسانه‌ها بحساب میآوردند. ازاین قبیل اخبار موثق وشایعات دربارهٔ قطعنامهٔ

مربوط به«حقوق اساسی» وسایر قطعنامه هائی که در کنگرهٔ کراچی بتصویب رسید نیز فراوان بود. در نظر من این داستانها و این شایعات فقط میتوانست معرف نظر دولت نسبت باین قطعنامه ها باشد. حتی شایعاتی رواج یافت که یك «شخص مرموز» که با کمونیستها ارتباط داشته، در تنظیم این قطعنامه شرکت جسته است. یااینکه قسمتهای کمابیش عمدهٔ قطعنامه رادر کراچی بمن تحمیل کرده‌اند وحتی گفته میشد که من به‌آقای گاندی فهمانده‌ام که اگر نخواهد من با«پیمان دهلی» مخالفت کنم باید این قطعنامه‌ها را بپذیرد و آقای گاندی‌جی هم آنها را برای تسکین خاطر من پذیرفته است و او نیز بنوبهٔ خود از خستگی عمومی اعضای«کمیتهٔ قطعنامه‌های کنگره» استفاده کرده و آنها را بایشان قبولانده‌است وبدین ترتیب این قطعنامه‌ها که نفوذ کمونیستهارا درخود دارد بتصویب رسیده است.

تاآنجاکه بخاطر دارم هرگز نام این «شخص مرموز» مستقیماً مطرح نمیشد اما قرائنی دردست بود که نشان میداد منظور چه کسی است. از آنجاکه من شخصاً در این قبیل‌کارهای مرموز ومشکوك سابقه و تجربهٔ زیاد ندارم تصور میکنم که منظور از آن «شخص مرموز» آقای «ن. روی»[1] بوده است. شاید برای شخصیتهای بزرگی که در «سیملا» و «دهلی» نشسته بودند[2] بسیار جالب‌وآموزنده بود که بدانند آقای «ن.روی» یاهرشخص دیگری که دارای «تمایلات کمونیستی» میبود دربارهٔ آن کنگرهٔ کراچی و تصمیمات سادهٔ آن چه تصوری داشت. آنها مسلماً بسیار متعجب میشدند اگر میفهمیدند که یکچنین شخصی آن قطعنامه‌هارا بکلی مذموم ومرتجعانه میشمرد وآنها رایك‌نمونه از اقدامات اصلاح طلبانهٔ «بورژوائی» بحساب میآورد.

اما درمورد آقای گاندی باید بگویم که من درمدت هفده‌سال اخیرکه بااو تماس وارتباط نزدیك داشته‌ام همیشه فکر اینکه من اورا تحت فشار بگذارم وازاینراه بکاری وادار سازم واقعاً برایم حیرت انگیز بوده است. بسیار ممکن بودکه ما باهم دربارهٔ مطلبی توافقی میکردیم، یااینکه در مورد امر مخصوصی مشترکا باقدام میپرداختیم. اما درمیان‌ما هرگز روش چانه‌زدن بازاری واعمال‌فشارهائی ازاین‌قبیل وجود نداشته‌است.

درواقع فکر اینکه کنگره باید یکچنین قطعنامه‌های اصلاح طلبانه‌ئی راتهیه کند و بتصویب برساند یك فکر قدیمی بود. از سالها پیش کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده میکوشید و سعی میکردکه یك قطعنامهٔ سوسیالیستی را به‌کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند بقبولاند. حتی درسال ۱۹۲۹ توانست اصول یکچنین قطعنامه‌ئی‌را درکمیتهٔ کنگره

۱ـ به صفحه ۲۲۸ رجوع شود. م

۲ـ منظور مقامات عمدهٔ دولت هند درآنزمان‌است. م

بتصویب برساند. درجریان مذاکراتی‌هم که در فوریه ومارس ۱۹۳۱ هنگام گردش‌های صبحانه دردهلی میان گاندی‌جی ومن صورت میگرفت این موضوع را از نو دنبال کردم و او اصول یك قطعنامه دربارهٔ امور اقتصادی را پذیرفت و از من خواهش کرد که در کنگرهٔ کراچی این موضوع را مطرح سازم وبرای آن متنی تهیه کنم ودرموقع تشکیل کنگره بنظر او برسانم. من‌هم همین‌کار را کردم. گاندی‌جی درطرح من تغییراتی داد و پیش‌ازآنکه بتوافقی برسیم و مشترکا از کمیتهٔ عامله درخواست کنیم که آنرا مورد توجه قراردهد مدتها باهم گفتگو کردیم. من بازهم روی این قطعنامه کار کردم واین‌کار مدت چندروز طول کشید که درضمن ما بکارهای مهم دیگری‌هم مشغول بودیم. بالاخره باهم توافق کردیم و بعد آنرا بکمیتهٔ عامله و سپس بکمیتهٔ مطالعات و قطعنامه‌های کنگره پیشنهاد کردیم و درآنجاها هم بتصویب رسید.

البته این موضوع کاملا درست است که بعضی از اعضای این کمیته از این طرح فوق‌العاده متعجب شدند زیرا از وجود و سابقهٔ آن خبر نداشتند و موضوع برای ایشان کاملا تازگی داشت اما قطعنامه بدون‌آنکه بامخالفت مهمی‌مواجه گردد، هم دراین کمیته و هم در مجمع عمومی کنگره بتصویب رسید و بعد به کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند رجوع شد که دربارهٔ آن بمطالعات بیشتری بپردازد وآنچه را درآن بطورکلی ذکر شده بود توسعه دهد و تکمیل کند.

دردورانی که برروی پیش‌نویس‌قطعنامه کارمیکردم بااشخاص‌مختلفی‌هم که معمولا پیشم میآمدند دربارهٔ آن مشورت‌میکردم. امادرهرحال آقای «ن. روی» بهیچوجه درآن شرکتی نداشت و من خوب میدانستم که او با چنین قطعنامه ئی موافقت نـدارد و حتی به‌آن میخندد.

من آقای «روی» را چند روز پیش از آمدن بکراچی در الله‌آباد دیدم. یکروز عصر بطور اتفاقی بمنزل ما آمد ومن تاآنوقت اصلا نمیدانستم که او در هند است. من اورا بلافاصله شناختم وبخاطر آوردم زیرا در سال ۱۹۲۷ در مسکو دیده بودمش. در کراچی نیز او مرا دید اما شاید این ملاقات ما بیش‌از پنج دقیقه طول نکشید. در طی سالهای‌گذشته «روی» مطالب ومقالات زیادی نوشته بود که در آنها همواره از نظر سیاسی‌روش مرامحکوم میساخت وبدینقرار اغلب تااندازه‌ئی مرا ناراحت میکرد. میان ما اختلافات فراوانی وجود داشت. باوجود این احساس میکردم که کمابیش نسبت به‌او علاقمندم. بعدها وقتیکه او را بازداشت کردند و مشکلاتی برایش فراهم شد سعی کردم هرچه ازدستم برمیآید برای کمکش انجام‌دهم والبته کارزیادی نتوانستم بکنم. مخصوصاً قدرت فکری فوق‌العادهٔ او مرا مجذوب میساخت. همچنین از آنجا که او درکشور ما

فرد تنهائی بنظر میرسید که همه کس ازاو دوری میجست بیشتر باو علاقمند میشدم. طبعاً دولت بریتانیا بعلت تمایلات کمونیستی او دائماً اورا تحت نظر داشت و تعقیب می کرد. ناسیونالیستهای هند نیز باو علاقه نداشتند و کسانی‌هم که خودرا کمونیست مینامیدند او را یکنفر خائن میشمردند. من میدانستم که پس از سالها اقامت درکشور شوروی و همکاری نزدیك با «کمینترن» از آنها جدا شده بود یاشاید او راکنارگذارده بودند. من نمیدانم که چرا چنین امری اتفاق افتاده بود و هنوز هم نمیدانم. فقط بطور مبهمی اطلاع یافتم که از بعضی جهات با کمونیستهای متعصب اختلاف نظر دارد. اما وقتی میدیدم که همه کس ازمردی چون او دوری میجوید سخت متأثر میشدم ودر تابستان آن سال ۱۹۳۱ موقعیکه او در زندان بیمار بود و عملا در انزوا و تنهائی کامل بسر میبرد برخلاف مرسوم خودم بکمیتهٔ دفاعی که برای او تشکیل گردید پیوستم.

یکی از آخرین اقدامات دوران اجلاسیهٔ کنگره در کراچی این بود که یك کمیتهٔ عاملهٔ جدید انتخاب کند. معمولا این کمیته از طرف اعضای کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند انتخاب میشد وبنا بریك سنت عادی، کمیته رئیس کنگره‌را برای هرسال پیشنهاد میکرد ورئیس‌هم پس‌از مشورت باگاندی‌جی و بعضی همکاران دیگر، اعضای کمیتهٔ عاملهٔ جدید را پیشنهاد میکرد. اما در آنسال این فورمالیته و این جریان سبب بروز یك واقعهٔ غیر منتظره‌شد که نتایج تأسف‌آوری داشت. بعضی از مسلمانان عضو کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند با نام یك‌عضومسلمان جدید که نامزد عضویت درکمیتهٔ عامله بود بمخالفت پرداختند. ظاهراً اعتراض آنها از آنجهت بود که برای عضویت درکمیتهٔ عامله آنسال تعداد مسلمانان کم درنظر گرفته شده‌بود. اما درواقع اصل‌موضوع برقابتها واختلافات‌شخصی مربوط میشد که در پنجاب وجود داشت وکاملا جنبهٔ محلی و خصوصی داشت. در هرحال مسلم بود که برای انتخاب پانزده‌نفر اعضای کمیتهٔ عامله نمیشد رضایت همه کس‌رافراهم ساخت وتمام نظرهارا رعایت کرد. اما نتیجه این‌شد که گروه معترضین کم کم در پنجاب از سازمان کنگره جدا شدند و بعدهٔ دیگری پیوستند و سازمانی بنام «حزب احرار» یا «مجلس احرار» تشکیل دادند.

بعضی‌ازفعالترین‌عناصرمبارزمسلمان که‌درپنجاب‌درسازمان کنگره بودندواز‌محبوب ترین و با نفوذ ترین عناصر ما بشمار میرفتند باین اجتماع جدید پیوستند و عده‌ئی از مسلمانان را هم باخود بآن کشاندند. این حزب جدید مظهر و نمایندهٔ طبقات متوسط کوچك وخورده بورژوازی مسلمان بشمار میرفت و نظرهای اقتصادی مبهمی داشت اما بعلت داشتن ارتباطهای نزدیك باتوده های مسلمانان نیرومند شد. حزب جدید به شکل اجتناب‌ناپذیری بسوی شرکت دراختلافات مذهبی و جدائیهای فرقه‌های مذهبی‌میرفت و

بعدهاهم هیجاناتی درداخل دولتهای ایالتی هند بوجودآورد. مخصوصاً در کشمیر که در آنجا بیماریهای اقتصادی بامسائل مذهبی بشکل تأسف‌آوری بهم پیوسته‌است هیجانات بزرگ و مؤثری ایجاد کرد.

جدا شدن بعدی بعضی از رهبران «حزب احرار» از کنگره برای سازمان کنگره درپنجاب ضایعهٔ بسیار تأسف‌آوری بود اما در کنگرهٔ کراچی این آینده هنوز بهیچوجه مشهود نبود واین‌جریان بعدها بطور آرام و تدریجی صورت گرفت. این جداشدن بعلت اختلافی که در مورد انتخابات کمیتهٔ عاملهٔ کنگره در کراچی پیش آمد روی ننمود بلکه ریشه‌های پنهانی خیلی عمیق‌تری داشت وخود آن، جهت‌بادهاوجریانات جدیدی‌را که در کشور بوجود آمده‌بود وتوسعه مییافت مشخص میکرد ونشان میداد.

پس‌از پایان کنگره ودر موقعیکه ما هنوز در کراچی بودیم اخبار تصادمات و زدوخوردهای‌میان هندوان‌ومسلمانان در«کانپور» فرارسید وبدنبال‌آنهم خبر کشته‌شدن «گانش‌شنکارویدیارتی» منتشرشد که بوسیلهٔ گروهی ازمتعصبین که او برای کمك کردن بایشان رفته‌بود ازپا درآمده بود. خبر آن تصادمات هولناك بسیار تأسف‌آور بود اما مرگ «گانش‌جی» مارا از هرچیز دیگر بیشتر متأثر میساخت. هزاران نفر از اعضای کنگره و مخصوصاً همهٔ ما مردم ولایات متحده او را میشناختیم. او یکی از عزیز ترین رفقا ودوستان ما بود. مردی شجاع وجسور ودوراندیش وخردمند بود که در هرمورد و هرموقع بانهایت صمیمیت فعالیت میکرد. از آغاز جوانی تمام نیرو وقدرتش را در راه هدفی که دوست میداشت وبخاطر آن میکوشید اختصاص داد. دستهای ابلهانی که او را ازپا درآورد،کانپورو تمامی استان مارا ازیکی از پربهاترین عناصرمان محروم ساخت. وقتیکه این‌خبر بکراچی رسید تمام کنگره را متأثر ساخت و مخصوصاً کسانی راکه از ولایات متحده بودند بسیار مکدر کرد. زیرا این‌خبر اهمیت وقایع خشن‌کانپوررا روشن میساخت. اما برای‌خود او مایهٔ‌مباهات‌بود که بشکلی شهامت‌آمیز وپرافتخار مرده بود.

تعطیلات و استراحت در جنوب

پزشکان اصرار داشتند که حتماً کمی باستراحت بپردازم و تغییر آب و هوا بدهم. بدینقرار تصمیم گرفتم که یك ماه به «سیلان»[1] بروم. هر چند که سر زمین هند بسیار وسیع است اما در هیچ جا احتمال استراحت فکری برایم وجود نداشت. ومحتملا درهر جائی به رفیق وهمکاری بر میخوردم وباز هم سیاست وهمان مسائل همیشگی مرا دنبال میکرد. «سیلان» نزدیك‌ترین جائی بود که در عین‌حال از هند هم خارج بود. بدینجهت باتفاق «کماله» و«ایندیرا» بآنجا رفتم. از زمان مراجعت از اروپا در سال ۱۹۲۷ نخستین بار بود که به مرخصی میرفتم ونخستین بار بود که میخواستم چند هفته‌ئی را با همسرم ودخترم بآرامی بگذرانم. ما با هم روزهای خوشی راگذراندیم که دیگر برایم تکرار نشد وگاهی واقعاً تعجب میکنم واز خود میپرسم که آیا آن ایام واقعیت داشت؟

معهذا غیراز دوهفته‌ئی که در «نووارااالیا» گذراندم. استراحت واقعی برایم‌وجود نداشت وتصوری‌بیش‌نبود. از کثرت پذیرائیها وانواع مهربانیها که همهٔ مردم نسبت‌بما نشان میدادند خسته میشدیم. این‌مهربانیها بسیار مطبوع‌بود اما اغلب خسته کننده‌میشد. در «نووارااالیا» هیچ روزی نبود که دهقانان وکارگران کشاورزی ومردانیکه درمزارع چای‌کار میکردند بسراغ ما نیایند. آنها اغلب فرسنگها راهرا پیاده طی میکردندتایك دسته‌گل صحرائی یا مقداری سبزی یا کره برای ما هدیه بیاورند.

اغلب برایمان بسیاد دشوار بود که بتوانیم با هم حرفی بزنیم وفقط باین قناعت میکردیم که تبسم کنان بهم نگاه کنیم. خانهٔ کوچك ما همیشه‌از هدایای آنها که باوجود منتهای فقر خود بما میدادند پر بود و ما این هدایا را به بیمارستانها ویتیم خانه‌ها میدادیم.

۱ـ جزیرهٔ سیلان درجنوب شرقی هند باوجود ارتباط فراوان که با هند دارد جزو ایران کشور نیست و اکنون هم دولت مستقلی دارد. م.

اغلب بگـردش میرفتیم ، بـه‌تماشای مکانهای مشهور جـزیره میپرداختیم از صومعه‌های بودائی ، خرابه‌های تاریخی و جنگلهای استوائی دیدن میکردیم . یادم هست که یك مجسمهٔ بسیار قدیمی «بودا» [۱] در حال‌چهار زانورا در «آنوراداپورا» دیدیم که از تماشای آن بسیار لذت بردم . یکسال بعد موقعیکه در زندان «دهـرادون» محبوس بودم یکی‌از دوستان سیلانی‌عکسی‌ازاین‌مجسمه را برایم فرستاد که آنرا همواره در روی میز کوچکم ، در سلول زندانم حفظ میکنم . این عکس همواره همچون رفیق پرارزشی با من ماند وحالت قدمت پرآرامشی که از خطوط سیما وچهرهٔ «بودا» نمایان بود در لحظات ضعف روحی بمن کمك میداد تـا شهامت خود را بـاز یابم و بر خویش غلبه کنم .

اصولا«بودا» همیشه مرا بخود مجذوب میساخته است بدون آنکه بتوانم بدرستی علت‌آنرا بیان کنم . این جذبه درمن یك نوع‌حالت احساسی بود که بهیچوجه جنبهٔ‌مذهبی نداشت . هرگز آیات ومطالب خشکی که‌در اطراف‌آئین بودائی بوجودآورده‌اند برایم ارزشی نداشته است . بلکه خود او و شخصیت عظیم او بود که مرا مجذوب میساخت . شخصیت حضرت مسیح نیز برای من تأثیر وجذابیت خاصی داشته‌است.

اغلب برایم اتفاق افتاده است که در صومعه‌ها یا در جاده ها با «بهیکوس» ها (رهبانان بودائی) مصادف شده‌ام . که در همه جا مورد احترام همه‌کس قرار میگرفتند حالتی که مخصوصاً در قیافه‌های ایشان نمایان بود اغلب صلح و آرامش فوق‌العاده‌ئی را نشان میداد ویك بیعلاقگی و بی‌اعتنائی عجیب نسبت به غمها و نگرانیهای دنیا رامنعکس میساخت . آنها روبهمرفته قیافه‌های دانشمندی نداشتند و آثار تلاشهای فکری در ایشان دیده‌نمیشد. مثل‌این‌بود که زندگی‌برای ایشان همچون شط‌آرامیست که به‌آهستگی‌بسوی اقیانوس عظیمی جریان دارد . من با علاقه بایشان مینگریستم و گاهی هم دلم میخواست که مثل ایشان باشم وزندگیم صورت‌آرامی داشته باشد اما در عین حال خوب میدانستم که سرنوشت وتقدیر من در این اقیانوس زندگی با ایشان بکلی متفاوت است وهرگز برای من لنگرگاه مطمئنی وجود نخواهد داشت . همواره طوفانهائی که در درونم ودر خارج از خودم میغرند مرا در تلاطم خواهند داشت . و از طرفی هم اگر هم یك بندر و لنگرگاه مطمئن در برابرم گشوده میشد ومرابا آبهای‌آرام خود احاطه میکرد آیاواقعاً من خود راضی وخشنود می‌بودم ؟ همیشه این سئوال را از خود میپرسم و هنوز جواب درستی‌برایش ندارم.

معهذا باید بگویم که از پناهگاه موقتی که در سیلان پیدا کرده بودم فوق‌العاده

۱ـ پیامبروفیلسوف‌بزرگ روحانی که درحدود ۲۵۰۰سال‌پیش زندگی‌کرده است واکنون‌بیش از ۵۰۰ میلیون نفر درهند وچین وآسیای شرقی پیرو آئین اوهستند ـ م .

لذت میبردم ومدتی تمام وجودم را به‌آرامش مطبوع وزیبائیهای رؤیا پرور این جزیره جنوبی سپردم واز محیط گرم واستوائی آن بهره‌مند میشدم . سیلان با حال آنزمان من سازگار بود وزیبائیهای این جزیره بمن آرامش بسیار میبخشید . اما یکماه تعطیل ما بسرعت سپری شد وباید بزودی با آن آرامش وداع میگفتم .

از آن سر زمین زیبا ومردم آن خاطرات فراوانی در من باقی ماند ویادآنها در روزهای دراز وتهی زندان برایم معاشری لذت بخش است . ازآنزمان واقعهٔ کوچکی در خاطرم زنده مانده است که تصور میکنم در نزدیکی «جافنا» روی داد . یکروز معلم و شاگردان یکی از مدارس ، اتومبیل ما رامتوقف ساختند وبما چند کلمه خوش‌آمد گفتند. قیافه‌های گرم وپر حرارت آن پسران ما را احاطه کرده بود ناگهان یکی از میان آنان بیرون‌آمد ودست مرا بشدت فشرد و تکان داد و بدون هیچ سئوال ومقدمه‌ئی گفت « من ترسی ندارم !» یادآن قیافهٔ فراخ وگشاده باآن چشمهای گیرا ودرخشان و باآنهمه نیرو واراده در خاطرم ثبت شده استوهرگز از نظرم دور نمیرود . هیچ نمیدانم او که بود، حتی اثر اورا هم گم کرده‌ام . اما در هر حال اعتقاد دارم که اودر هر جا هست درحرف خود باقیست وهرگز در مواجهه با زندگی ومشکلات آن ترس و تزلزلی نخواهد داشت.

ما از راه هند جنوبی ودرست از دماغهٔ جنوبی «کومرون» که بشکل حیرت‌انگیزی آرام بود بازگشتیم واز «تراوانکور» و «کوچین» ، «مالابار» ، «میسور» ، «حیدرآباد» عبور کردیم که مخلوطی از پیشرفته‌ترین وعقب مانده‌ترین دولت های نیمه مستقل هندی هستند [۱] «تراوانکور» و «کوچین» از حیث سطح فرهنگ ازقسمتهای هند انگلیس‌خیلی جلوتر بودند ، «میسور» نیز از نظر تکامل صنعتی جلوبود وحیدرآباد از بقایای تقریباً دست نخوردهٔ عهد فئودالی بشمار میرفت.

در همه جا چه از طرف مقامات رسمی وچه از طرف توده‌های مردم با گرمی و مهربانی استقبال میشدیم . اما احساس میکردم که در پشت ادب و احترامی که مقامات رسمی مبذول میداشتند یك ترس و نگرانی از ملاقات ما وجود داشت . در آنوقت در

۱- سرزمین هندوستان درزمان تسلط بریتانیا ازنظر حکومت واداره دوقسمت میشد . یکی قسمتی که بنام هند بریتانیا نامیده میشد . مرکز آن دهلی بود وتحت حکومت نایب‌السلطنه هند قرار داشت ودر استانهای مختلف آن هم حکمرانان انگلیسی دررأس دولت محلی وایالتی قرار داشتند .

قسمت دیگر دولت‌ها وراجه نشین‌های بزرگ وکوچکی بودند که بصورت نیمه‌مستقل وخودمختار درسراسر هند پراکنده بودند وهریك جداگانه بادولت بریتانیا اتحادی داشتند و یك یا چند مستشار انگلیسی در آنها وجود داشت . پس از استقلال هند این دولت‌های نیمه مستقل هم ضمیمه هندگشتند و اکنون جزو استانهای هند بشمار میروند - م

«میسور» و«تراوانکور» ظاهراً تا اندازه‌ئی برای فعالیتهای سیاسی آزادی وجود داشت اما در حیدرآباد بهیچوجه امکان چنین فعالیتهائی نبود و من در زیر ادب واحترامی که نسبت بما ابراز میشد خفقان ودلتنگی شدیدی احساس میکردم . بعداً در دولت‌های میسور و تراوانکور نیز آزادیهای عمومی محدود گشت و فعالیت‌های سیاسی که تاآنوقت مجاز بود ممنوع شد.

در «بنگالور» مرکز دولت میسور بمناسبت یك میتینگ عظیم پرچم ملی را بر فراز یك دکل بسیار بلند فلزی به اهتزاز آوردم . کمی بعد از عزیمت من از آن شهر آن دکل را فروافکندند ودرهم شکستند ودولت محلی فرمانی صادر کرد که از آنپس بر افراشتن پرچم ملی جرم شناخته خواهد شد . این اهانت وتوهین نسبت به پرچمی که من آنرا برافراشته بودم خیلی مایهٔ رنجم شد[۱].

در «تراوانکور» اکنون وضع طوریست که کنگره هم یك سازمان غیر قانونی بشمار میآید و کسی حق ندارد که عضو آن باشد درصورتیکه درهند بریتانیا که تحت حکومت مستقیم انگلستان بود حتی در دوران نهضت نافرمانی سازمان کنگره غیر قانونی نبود . در هر دودولت «میسور» و«تراوانکور» آزادی فعالیتهای سیاسی مسالمت آمیز که سابقاً وجود داشت ازمیان رفته‌است. درواقع آنها هم اکنون بعقب‌رفته‌اند . حیدرآباد البته‌هیچ پیشرفتی نکرده است وهنوز هیچگونه فعالیتی در آن مقدور نیست زیرا هرگز چنین آزادیهائی درآنجاوجودنداشته‌وهیچ نوع‌فعالیت سیاسی درآنجانبوده است.درحیدرآباد کسی یك میتینگ سیاسی بخاطر ندارد وحتی‌دسته‌های‌اجتماعی ومذهبی‌هم مورد سوء ظن هستند و باید اجازهٔ مخصوصی برای خود کسب کنند . در آنجا هیچ روزنامه‌ئی منتشر نمیشود و بعنوان جلوگیری ازفساداحتمالی که از خارج نفوذ کند روزنامه‌های دیگری‌هم که در سایر نواحی هند انتشارمییابد درآنجا ممنوع میباشد تسلط‌پلیس وحکومت‌پلیسی بشکلی است که حتی از روزنامه‌های اعتدالی هم جلوگیری میکنند.

در«کوچین» محلهٔ معروف به محلهٔ «یهودیان سفید» را بازدید کردیم . ویکی از مراسم مذهبی آنها را هم درصومعه و کنیسه‌قدیمیشان‌دیدیم . این‌یهودیان یك فرقهٔ کوچك وبسیار قدیمی هستند که‌دراین منطقه یك زندگی منحصر بفردومخصوصی دارندوبتدریج هم از میان میروند . بما میگفتند که آن قسمت از شهر «کوچین» که در اختیار آنهاست به بیت‌المقدس قدیمی که در توراة توصیف شده شباهت دارد . آنچه در این باره میتوان

۱- پرچم ملی‌همین‌پرچمی‌است که اکنون پرچم هندوستان میباشد. دردوران‌تسلط بریتانیا پرچم رسمی‌هند پرچم بریتانیا بود . اما کنگره وشهرداریها و سازمانهای ملی ومردم این پرچم سه رنگ سبز ، سفید ، نارنجی را پرچم ملی‌میشناختند ودرتظاهرات واجتماعات خودبکارمیبردند . م

گفت این است که آن محله بسیار قدیمی وفوق‌العاده مخروبه ومندرس است .

همچنین در روی ساحل «مالابار» شهرهائی را دیدیم که اهالی آن مخصوصاً از مسیحیان سریانی تشکیل شده اند . شاید عدهٔ کمی میدانند که مسیحیت از نخستین قرن میلادی وخیلی پیش از آنکه اروپا متوجه این مذهب گردد ، در هند توسعه یافته است . این آئین در جنوب هند ریشه‌های استواری پیدا کرد . هرچند که اسقف بزرگ مسیحیان سریانی در شهر انطاکیه ودر سوریه است اما مذهب این مسیحیان هندکاملا جنبهٔ محلی دارد و با دنیای خارجی ارتباطش بسیار ضعیف است.

همچنین‌ما در اینجا با عده‌ئی‌ازمسیحیان‌نسطوری برخوردیم که موجب کمال تعجبم شد. کشیش آنها بمن گفت که‌عدهٔ ایشان به حدود ده هزار نفر میرسد . تا آنوقت من‌تصور می کردم که مسیحیان نسطوری مدتهاست در فرقه‌های دیگر مسیحی تحلیل رفته‌اند و نمیدانستم که‌آئین نسطوری هم در هند هواداران و پیروانی داشته و دارد . اما برایم نقل میکردند که سابقاً این آئین پیروان فراوان و فعالی داشته است که حوزهٔ فعالیت و نفوذ ایشان در سمت شمال تا حدود «بنارس» هم میرسیده است.

سپس از حیدرآباد عبور کردیم و مخصوصاً خواستیم خانم «ساروجینی نایدو»[1] و دخترانش«پادماجا» و«لیلا مانی» را ببینیم . در دوران اقامت‌مادر حیدرآباد یك‌اجتماع اززنان «پرده‌نشین»[2] درمنزل‌ایشان تشکیل گردید تابازن‌من‌ملاقات کنند. ظاهراً درآنجا «کماله» هم بسخن پرداخته بود ودر بارهٔ آزادی زن سخن رانده بود و بشنوندگان خود توصیه کرده بود که بقوانین کهنه پابند نباشند وبه ارادهٔ مردها تسلیم نشوند (کماله باین مبارزه خیلی‌علاقه داشت): جالب توجه بود که دوسه هفته بعد یکی از شوهران این شهر در منتهای یأس و نا امیدی نامه‌ئی از حیدر آباد برای «کماله» فرستاد و باو نوشت از زمانی که او بحیدر آباد رفته است در رفتار زنش تغییرات محسوسی ملاحظه میکند . دیگر زنش بحرفهای او گوش نمیدهد و موافق میل او رفتار نمیکند . دائماً به مباحثه و گفتگومی‌پردازد وحتی گاهی هم روشهای تجاوزآمیزدارد .

هفت هفته پس از موقعیکه در بمبئی بقصد سیلان به کشتی نشستیم دوباره باین‌شهر برگشتیم . وهنوز از راه نرسیده از نودرگرداب سیاست کنگره فرو رفتم . باید کمیتهٔ عامله تشکیل میشد ومسائل حیاتی راکه در پیش بود مورد مطالعه قرار میداد . تحول

۱ـ به حاشیه صفحه ۷۸ رجوع شود ـ خانم ساروجینی نایدو اصلاازمردم حیدرآباد بود ومنزل وزندگیش دراین ناحیه بود . م

۲ـ درمتن انگلیسی عیناً همین کلمهٔ فارسی بکاررفته است ومنظور زنانیست که در حجاب ودر اندرون‌خانه بسرمیبردند ـ م .

سریع اوضاع در کشور ، بن‌بستی که در مسئلهٔ دهقانی در ولایات متحده پیش آمده بود، توسعهٔ فوق‌العاده و حیرت انگیز نهضت «سرخ پیراهنان» در استان مرزی که در تحت رهبری خان‌عبدالغفار خان پیش میرفت همه در برابر ما قرارداشت .

وضع بحرانی بنگال ، مسئلهٔ همیشگی ولاینحل فرقه‌های مذهبی ، منازعات محلی میان‌اعضای کنگره‌ومقامات دولتی که دائماً پیمان دهلی‌را متقابلا برخ‌یکدیگرمیکشیدند واز این‌قبیل‌مسائل مهم نیز بسیار وجود داشت . بعلاوه یك مسئلهٔ اصلی واساسی هم بود که دائماً مثل یك ترجیع بند تکرار میشد : آیا «کنگره» در دومین «کنفرانس میز گرد» نماینده‌ئی خواهد داشت ؟ وآیا مهاتما گاندی باید در آن شرکت کند؟

۳۷

تصادمات در دوران متارکه

آیا گاندی جی باید به لندن برود ودر کنفرانس میز گرد شرکت کند یا نه ؟ این سئوال بارها وبارها مطرح میشد بدون آنکه برای آن جواب قاطعی معلوم گردد . هیچ کس حتی کمیتهٔ عامله وخود گاندی جی هم تا آخرین لحظه چیزی نمیدانست زیرا جواب این سئوال با بسیاری چیزها ارتباط پیدا می کرد و جریان حوادث طوری بود که دائماً اوضاع را بشکل جدیدی در میآورد . در پشت این سئوال واین مسئله مشکلات واقعی و فراوان آنزمان خود نمائی میکرد.

از طرف دولت بریتانیاودوستانش دائماً بما میگفتند وتکرارمیکردند که نخستین کنفرانس میز گرد. خطوط اصلی قانون اساسی را برای هند آینده تعیین کرده است ، چهار-چوبهٔ اصلی و حدود این قانون اساسی بوجود آمده است واکنون جز این کاری باقی نیست که جزئیات آن معلوم گردد . امانظر کنگره چنین نبود وعقیده داشت که باید از هیچ شروع کرد وکار را بکلی از سر گرفت. راست است که «کنگره» بعلت توافق با «پیمان دهلی» بااصول تشکیل یك نوع فدراسیون درهند موافقت کرده بود وفکر حمایت ازهندراهم پذیرفته بود. اما کسان زیادی در بین ما بودند که ازمدتها پیش فکر میکردند که لازم است یك قانون اساسی برای هند بوجود آید وتشکیل یك فدراسیون در هند بهترین راه حلی برای این موضوع است . منتها پذیرفتن این اصول مفهومش آن نمیبود که آن شکل مخصوص فدراسیون را که کنفرانس میز گرد لندن تعیین کرده است نیز قبول داشته باشند و بپذیرند. اصل تشکیل یك فدراسیون هند با اصل استقلال وبا اصل تغییر شکل اجتماعی که مورد نظرما بود مباینتی نداشت و سازگار بود اما کنگره بهیچوجه با جملهٔ معروف «حمایت و مراقبت» دولت بریتانیا نسبت به هند موافقت نداشت زیرا این موضوع علاوه بر آنکه حق حاکمیت مطلق هند را محدود میساخت ممکن بود مشکلات جدیدی هم برای ما فراهم سازد . البته در این مورد هم جملهٔ توضیحی «بمنظور حفظ منافع هند» بکمك ما میآمد

وجای بحثی باقی میگذاشت که‌مامیتوانستیم با استفاده از آن براین مشکلات فائق‌شویم. منتها این توفیق خیلی زیادنبود وموقعیت‌ما رابهترنمیساخت. در هر حال کنگرهٔ کراچی مشخص کرده بود که قانون اساسی‌جدید در صورتی‌قابل قبول خواهد بود که حق کنترل مطلق‌رادرکارهای دفاع‌از کشوروسائل‌سیاست‌خارجی‌وسیاست‌اقتصادی ومالی‌برای‌دولت آیندهٔ هند تضمین کند ودولت هند ناچار نباشد که در سیاست خارجی خـود از سیاست دولت بریتانیا تابعیت وپیروی داشته باشد.

بعلاوه‌قطعنامه‌ئی که‌دربارهٔ حقوق‌اساسی‌در کنگرهٔ کراچی‌تصویب‌شده‌بود نیز بعضی تغییرات سیاسی واقتصادی راکه باید صورت‌میگرفت‌تعیین کرده بود وتا اندازه‌ئی برنامهٔ کنگره وتکلیف‌کار را روشن میساخت.

تمام این مسائل با بسیاری‌از تصمیمات‌ومصوبات‌کنفرانس میزگردسابق‌ناسازگار بود. همچنانکه‌بانظروطرزکاردولت‌موجود درهندهم مغایرت‌کلی‌داشت. رفته‌رفته وبمرور زمان، میان‌نظرکنگره ونظر دولت‌دربارهٔ مواد «پیمان دهلی» شکاف محسوسی بوجود آمده بود وچنین بنظرمیرسید که‌این شکاف فعلا غیر قابل ترمیم است.

بسیاری از سران‌کنگره ، حتی‌خودگاندی جی،با وجود خوشبینی مفرط که‌داشتند بنظرشان نمیرسید که در یك کنفرانس میزگرد جدید در لندن بتوان به توافقی رسید . با اینهمه ناامید هم نبودند وباین‌جهت تصمیم‌گرفته‌شد که حد اکثر کوشش برای‌کامیابی بکار رود . ما احساس میکردیم که‌در هر حال‌باید همین‌کوشش‌را در راه ادامه واجرای دقیق پیمان دهلی هم بکار برد.

در راه شرکت ما در کنفرانس‌جدید میزگرد دومشکل وجود داشت . از یك‌طرف ما نمیتوانستیم به‌لندن برویم‌مگر آنکه آزادی‌بیان‌کامل‌وحق دفاع از نظریاتمان برایمان تضمین شده باشد وما را مقید نسازند که در زمینهٔ محدودی بمذاکره پردازیم و بگویند دربارهٔ فلان موضوعات قبلا تصمیم‌گرفته شده است . از سوی دیگر هر روز ممکن بود که با پیش‌آمدن یك ماجرا ، جریان‌حوادث‌تغییر یابد و میان ما ودولت اختلاف شدیدی پیش‌آید . در واقع اوضاع جاری هند مانع شرکت ما در کنفرانس مزبور بود . ممکن بود وضع بطور ناگهانی عوض شود وما تحت فشار واقع شویم . اگـر چنین امری رخ میداد ما نمیتوانستیم هند وخانهٔ‌خود را رهاکنیم وخودمان بعبارت پردازی وسخنرانی‌در مجمع پرشکوهی مانندکنفرانس میزگرد لندن سرگرم باشیم.

بطوریکه قبلاگفتم ، در هند اوضاع خیلی زود تحول می‌یافت . این تحـولات در همه جا و مخصوصاً در بنگال ، در ولایات متحده و در ایالات مرزی کاملا نمایان بود . در بنگال انعقاد پیمان دهلی تفاوت عظیمی در اوضاع پیش نیاورده بود و حتی اوضاع

بدتر هم شده بود . هر چند که زندانیان مربوط بحوادث نا فرمانی آزاد شدند اما هنوز هم هزاران نفر زندانی سیاسی که با نهضت نافرمانی ارتباط مستقیم نداشتند در زندانها بودند . و باز هم بازداشت اشخاص باتهام نطقها وفعالیتهای سیاسی باصطلاح «تحریك‌آمیز» ادامه داشت . بطور کلی معلوم بود که فشار و تضییقات دولتی بطورغیر رسمی ادامه می‌یافت. بنگال بعلت اینکه در آنجا تروریسم رواج داشت برای کنگره صورت یك مسئلهٔ غامض و دشوار را داشت . در مقایسه با فعالیتهای عمومی کنگره و نهضت نافرمانی عمومی فعالیتهای تروریستی بنگال ناچیز و بی‌اهمیت بود اما این قبیل اقدامات تروریستی سر وصدای زیاد بوجود میآورد و توجه عمومی را بخود جلب میکرد .حوادث بنگال حتی کار کنگره را در استانها و نواحی دیگر هم دشوار میساخت زیرا تروریسم محیطی بوجود میآورد که مانع اقدامات مسالمت‌آمیز و مستقیم بود. عملیات تروریستی طبعاً فشار و تضییقات دولت را برمی‌انگیخت ودولت باین بهانه عناصر تروریست وغیر تروریست را بدون تفاوت یکسان تحت فشار قرار میداد.

برای پلیس ودستگاههای اجرائی محلی بسیار دشوار بود که بتوانند در اجرای فرمانها ومقررات استثنائی که باصطلاح برای برقراری امنیت برضد تروریست ها وضع میشد میان تروریستهای واقعی با اعضای کنگره و کارگران ودهقانان و سایر عناصری که فعالیت سیاسی واجتماعی داشتند تفاوتی بگذارند . بدین جهت کسان بسیاری که ابداً با تروریسم ارتباط نداشتند نیز فقط بخاطر فعالیتهای سیاسی دیگر از سالها پیش تا کنون بدون هیچگونه محاکمه در زندانها مانده بودند .آنها حتی فرصت نمی‌یافتند که بیگناهی خود را هم ثابت کنند وحتی اصلا معلوم نمیشد چرا در زندان هستند زیرا آنها را بهیچ دادگاهی نمیبردند . با وجود آنکه حکومت انگلیسی هند مقررات فراوانی برای محکوم ساختن اشخاص داشت که بآسانی نمیشد از چنگ آنها گریخت . پلیس دلائل کافی برای محاکمهٔ آنها نداشت . بسیار اتفاق میافتاد که دادگاهی یك نفر متهم را تبرئه میکرد وآزاد میساخت اما بلافاصله پلیس اورا مجدداً توقیف میکرد و بزندان میبرد و با اومثل یك نفر زندانی محکوم رفتار میشد در حالی که هیچ نوع اتهام و محاکمه‌ئی درمورداووجود نداشت.

کمیتهٔ عاملهٔ کنگره در مقابل وضع دشوار و تحریك‌کنندهٔ بنگال خود را کاملا ضعیف وناتوان میدید وهمواره ازین جهت با مسائل ومشکلات تازه مواجه‌میشد . بهمین دلیل تصمیم گرفت که درآن استان جریان حوادث را بحال خود بگذارد ودربارهٔ آن‌هیچ اظهار نظری نکند . بدیهی است این تصمیم خود نشانهٔ ضعف و ناتوانی بود وراه حل صحیحی برای مشکلات فراوان‌مربوط باین استان بشمار نمیرفت اما جریانات‌شکلی

داشت که بزحمت ممکن بود راه حل دیگری پیدا کرد . در مقابل این تصمیم بنگال هم از کنگره ناراضی بود ودستگاه عاملهٔ آنرا متهم میساخت که تعمداً اوضاع آن ایالت را مورد غفلت قرار میدهد ودر لحظات حساس ودشوار آن ایالت را بحال خود رها میکند وتنها میگذارد . البته این نظر صحیح نبود . زیرا در آنوقت سراسر هند از رنجهای بنگال رنج میبرد اما نمیدانست علاقه‌وهمدردی شدیدخود را به‌چه‌وسیله، چگونه وبصورت چه کمك مؤثری بیان کند . بعلاوه هر ناحیه برای خود گرفتاریهای خاصی داشت .

در ولایت متحده هم وضع دهقانان‌روز برور بدتر وشدیدتر میشد . دولت ایالتی اتخاذ تصمیم در بارهٔ تخفیف مالیاتی و بهرهٔ مالکانه رابتأخیر میانداخت . نیروهای‌دولتی برای دریافت مالیات و بهرهٔ مالکانه به مداخله پرداختند . اموال دهقانان را بزور میگرفتند وآنها را از زمینهایشان بیرون میراندند.در دورانی که من تعطیلات ومرخصی خود را در سیلان میگذراندم در ولایات متحده بخاطر جمع‌آوری بهرهٔ مالکانه دوسه اغتشاش وتصادم کم اهمیت روی داده بود که‌در جریان آنها یکی ازمالکین بزرگ وچند تن ازمباشرین کشته‌شده بودند. گاندی‌جی شخصاً به «تنی‌تال» برای‌ملاقات‌حاکم‌وفرماندار کل «سر ملکولم هایلی» رفته بود اما بدون نتیجه . فرماندار انگلیسی خود را موافق اعلان تخفیف‌مالیاتی نشان داده بود ،اما در واقع بدروغ وحیله . زیرا در حالیکه‌دولت با تخفیف مالیاتی موافقت میکردفشار بدهقانان زیادتر میشد ودر نتیجه خشم وناراحتی درمیان دهقانان‌هم افزایش می‌یافت . دولت ومالکین مشترکافشارمیآوردند ودهقانان را هزار هزار از زمینهایشان بیرون میراندند واموالشان را توقیف میکردند . وضع‌طوری بود که درهر کشور دیگری که میبود به یك‌طغیان‌وشورش عمومی توده‌هامنتهی‌میگشت . اگر درآنجا شورشی ظهور نکرد تا اندازهٔ زیادی بر اثر فعالیت عناصر فعال وتعلیمات کنگره بود که دهقانانرا از اعمال خشونت‌آمیز منع میکرد هر چند که دهقانان مورد خشونت‌هم قرار میگرفتند .

در این جریانها تنها این موضوع تسلی بخش بود که بر اثر بحران اقتصادی وسقوط عجیب قیمتها طبقات فقیر واز جمله خود دهقانان میتوانستند از محصول‌کار خود غذائی گیر بیاورند و شکمی سیر کنند در حالیکه مدتها بود چنین وضعی بخود ندیده بودند.

در ایالت مرزی نیز یك حالت هیجان دائمی شبیه به بنگال وجود داشت وپیمان دهلی هیچ‌آرامشی بوجود نیاورده بود . دولت دائماً در دست نظامیها بود که برای کوچکترین جرم کیفرهای شدید میدادند وانواع قوانین استثنائی را عمل میکردند . در مقابل این افراطها بود که نهضت «سرخ پیراهنان» برهبری خان عبدالغفار خان بوجود

آمده بود و توسعه می‌یافت . عبدالغفار خان یکی از افراد قبایل «پاتان» و مردی بلند بالا و تنومند بود که قدش به ۱۹۰ سانتیمتر میرسید و بسیار فعال بود . وقتیکه باتفاق افسرانش از قریه‌ئی بقریهٔ دیگر میرفت‌همه جاهوادارانی برایش پیدا میشد وشعب‌نهضت اوتشکیل میگردید‌بطوریکه‌بزودی شعبات سازمان «خدای‌خدمتگار» در سراسر استان مرزی گسترده شد . باوجود تمام اتهاماتی که به‌او نسبت‌میدهند فعالیت «سرخ پیراهنان» وهواداران خان عبدالغفار خان‌کاملا مسالمت‌آمیز بود وهرگز حتی‌یك عمل‌خشونت‌آمیز هم بطور مسلم از جانب‌اوصورت نگرفت . در هر صورت «پاتان‌ها» اصولا و بنابرسنن قدیمی خود جنگجووخشن بودند . آنها در یك‌منطقهٔ مرزی پر اهمیت زندگی میکردند. توسعهٔ برق‌آسای این نهضت وسیع و با انضباط که با نهضت ملی هند هم ارتباط نزدیك حاصل کرد دولت را سخت نگران ومضطرب میساخت . من نمیدانم که‌آیا آنها واقعاً تا چه اندازه به مبارزات مسالمت‌آمیز و عدم خشونت‌که کنگره تعلیم میداد اعتقاد داشتند اما در هر حال دولت از نیروی‌آنها سخت بیمناك و نگران بود و حساب میکـرد که در صورت یك تصادم وزدوخورد احتمالی نیروی‌کنونی‌آنها وقدرت مقاومتشان برای دولت فوق‌العاده خطرناك است.

این نهضت بزرگ تحت ریاست بی‌چون وچرای‌خان عبدالغفارخان قرار داشت که با القاب «فخر افغان» و «فخر پاتان» و «گاندی سر حد» [۱] معروف بود ودر میان تمام قبایل‌مرزی وایالات سرحدی بعلت‌شهامت و بی‌باکی‌خود محبوبیت‌فراوان وحیرت‌انگیزی بدست‌آورده بود و بهیچوجه از مشکلات ومخالفتهای دولت باك نداشت.

در اوهیچ یك از خصوصیات‌یك سیاستمدار عادی وجود نداشت . بهیچوجه درفکر طرح نقشه ومانورها واتخاذ روشهاوتاکتیك‌های گوناگون‌نبود . آن مرد راست‌وصریح که فکرش هم مثل جسمش مستقیم وراست‌بود از پر حرفی ومجامله خوشش نمیآمد ویك منظور بیش‌نداشت وآن این‌بود که ولایت خودش رادردرون یك هندآزاد ،آزاد به‌بیند . موضوع قانون اساسی وقانونگزاری واین قبیل مسائل در نظر اومبهم بود وتوجه اورا جلب نمیکرد . اوهوادار عمل واقدام بود . مهاتما گاندی یك نوع عمل و اقدام مسالمت آمیز را تعلیم میداد که فوق العاده مورد پسندش واقع میشد . اما برای اقدام و فعالیت به سازمان دادن احتیاج‌بود واوبدون اینکه در فکر اساسنامه‌ومرامنامه واین قبیل‌چیزها باشد سازمانی بوجودآورده بود . وآنهم با چه موفقیتی!

---

۱ ـ لقب‌های مذکور درفوق در متن انگلیسی هم بهمین صورت وبزبان فارسی قید شده است زیرا قبایل پاتان که باافغانها خویشاوندی‌دارند بازبان نزدیك بپارسی صحبت‌میکنند وبهمین جهت این‌القاب بااین صورت‌فارسی بکارمیرفته است . م .

گاندی جی اورا مجذوب خود میساخت . در آغاز کار تـا مدتها حجب وشرم او و فکر اینکه نباید خود را هم طراز با مهاتما بشمارد سبب میشد که از هر نوع ملاقات با گاندی جی اجتناب ورزد و از او دور بماند . بعدها ، آندو با هم ملاقات کردند و در بارهٔ بعضی مسائل بگفتگو پرداختند ، وروابط ایشان خیلی زیادشد .واقعاً تعجب‌آور بود که چگونه این پاتان جنگجومیتوانست فکر عدم خشونت وفلسفهٔ گاندی جی راخیلی بهتر وبیشتر از ما بپذیرد . ازآنجا که اوبا ین اصول اعتقاد پیدا کرده بود توانست اطرافیان ومردم هوادار خود را دربرابر تحریکات دشمن‌وفتنه‌انگیزیهای‌علنی که از طرف دولت و دستیارانش بعمل‌می‌آمد آرام وخاموش نگاهدارد. کاملا نادرست‌خواهد بود که تصور کنیم اهالی‌استان مرزی‌فکرهر نوع خشونت راازخوددورساخته بودند. همچنانکه این‌مطلب را دربارهٔ‌مردم هیچ یك‌ازاستانها نمیشد گفت. توده‌های‌مردم خیلی‌بآسانی به‌هیجان میآیند و تحت تأثیرقرار میگیرند وموقعی که به‌هیجان آمدند هیچ کس‌نمیتواند پیش‌بینی کند که چه خواهند کرد . اما اهالی استان مرزی درجریان تحریکات سال ۱۹۳۰ وسالهای بعدچنان انضباط و نظمی نشان دادند وچنان خویشتن داری کردند که واقعاً برای همه کس حیرت‌انگیز بود .

مقامات رسمی دولت‌وبعضی ازهموطنان کوتاه‌بین‌ما ازگوشهٔ چشم خود به«گاندی سرحد» مینگرند . هرگز نمیخواهند حرفهای اورا بشنوند و همیشه بااحساساتی شدید و گوناگون دربارهٔ اومی‌اندیشند . جریان سالهای اخیر، اووسایر دوستان استان مرزی را به مبارزین کنگره‌درسایرنواحی هندنزدیکترساخته است ودرمیان‌ایشان علایق‌دوستی ورفاقت متقابل‌افزایش‌یافته‌است. ازسالها قبل عبدالغفارخان رادرمحافل کنگره‌میشناختند ونسبت به او احترام و علاقه داشتند . اکنون او خیلی بیش از یك رفیق منفرد اهمیت دارد . درنظرسایرمردم هند اومظهرشهامت وفداکاری مردمی دلیروتسلیم ناپذیر بشمار میرود که درمبارزهٔ مشترك ملی رفقای رشید وثابت قدمی برای ما هستند .

مدتها پیش ازآنکه دربارهٔ‌عبدالغفارخان مطالبی بشنوم‌برادرش دکترخان‌صاحب[1] را میشناختم که دربیمارستان «سنت توماس» درلندن دانشجو بود . من‌آنوقت درکمبریج تحصیل میکردم . بعداً موقعی که من خود را برای وکالت دادگستری آماده میساختم او یکی‌ازدوستان‌نزدیك‌من‌شد ودرموقعی که‌درلندن‌بودم کمتروزی‌اتفاق‌میافتاد که‌یکدیگر رانبینیم. وقتی که من‌بهند برگشتم اودرانگلستان ماند وسالها درآنجا اقامت‌داشت . در دوران جنگ بخدمات پزشکی مشغول بود . بالاخره اورا درزندان «ننی» بازیافتم .

---

۱ ـ دکترخان صاحب که ازمردان مبارز وملی هند بود اکنون از شخصیت های ممتاز کشور پاکستان غربی است ـ م

« سرخ پیراهنان » اگر چه با کنگره همکاری میکردند اما بصورت یك سازمان مستقل و جداگانه باقی ماندند . آنها وضع خاصی داشتند . تنها رشتهٔ ارتباط آنها با کنگره شخص عبدالغفار خان بود اما بالاخره این موضوع در تابستان سال ۱۹۳۱ از طرف کمیتهٔ عاملهٔ کنگره ورهبران نهضت مذکورمورد مطالعه قرارگرفت واز آن پس نهضت سرخ پیراهنان رسماً به کنگره پیوست و سازمانهای آن قسمتی ازسازمان کنگره بشمار رفت .

گاندی جی بسیارمایل بود که بلافاصله بعد از کنگرهٔ کراچی باستان مرزی برود اما دولت بهیچوجه با این فکرروی موافق نشان نمیداد . چندماه بعد وقتی که مقامات رسمی دولت باردیگر از فعالیت هـای سرخ پیراهنان شکایت داشتند بـازگاندی جی درخواست کـرد کـه به آنجا برود اما بازهم با قصد او موافقت نکردند . حتی بمن هم اجازه رفتن به آن استان را ندادند . ما هم بملاحظهٔ رعایت «پیمان دهلی» نمیخواستیم استان مرزی را بهمخالفت بادولت برانگیزیم و بهانه‌ئی بدست دولتی‌ها بدهیم .

مسئلهٔ دیگری که دربرابر کمیتهٔ عامله قرارداشت موضوع فرقه‌های مذهبی بود که همچنان بهمان حال باقی بود. در این زمینه اتفاقات تازه‌ئی روی نداده بود اما پیدا بود که در آینده باز مشکلات تازه‌ئی فراهم میشد . کنفرانس میز گرد که قرار بود دوباره تشکیل شود باین موضوع اهمیت‌زیادی میداد.دولت بریتانیا بشکلی علنی اصرارمیورزید که در کنفرانس مزبوراین موضوع را پیش بکشد و بصورت مهمترین مسئله قلمداد کند درحالیکه مسائل‌اساسی‌ومهمتررا به‌عقب میراند وتحت‌الشعاع آن قرارمیداد . اشخاصی که برای شرکت در کنفرانس درنظر گرفته شده بودند مخصوصاً کسانی بودند که به مسئلهٔ اختلافات فرقه‌های مذهبی و جدائی آنهااهمیت میدادندواین موضوع‌را بر منافع مشترك مردم هندمقدم میداشتند. دولت با کمال دقت مراقبت کرده بود که هیچ یك ازرهبران‌ملی مسلمانان که‌هوادارهمکاری باهندوها و کوشش‌مشترك درراه‌تحصیل‌استقلال‌ملی‌هندبودند باین کنفرانس راه‌نیابند. گاندی جی احساس میکرد که اگر کنفرانس آیندهٔ میز گرد از ابتدا بخواهد باین‌مسئلهٔ مبهم‌بپردازد ووقت‌خود را صرف آن کند مسائل واقعی‌اقتصادی وسیاسی تا اندازه‌ئی تحت تأثیرآن قرارخواهندگرفت و زیان خواهند دید و باین جهت دراین شرایط رفتن او بکنفرانس نتیجه‌ئی نخواهد داشت وبهمین علت به کمیتهٔ عامله اعلام داشت که به‌لندن نخواهد رفت مگرآنکه قبلاگروههای ذیعلاقه دربارهٔ موضوع‌فرقه‌های مذهبی میان خودتوافقی حاصل کرده باشند.غریزهٔ اودراین زمینه اورا بدرستی‌راهنمائی کرده بود واشتباه نمیکرد . با وجود این کمیتهٔ عامله بصورت دیگری تصمیم گـرفت و اظهارداشت که او نباید این موضوع را «شرط حتمی و مسلم» شرکت خود در کنفرانس

آیندهٔ میز گردلندن قراردهد . ضمناً مشورتهای متعددی هم باشخصیت‌ها ورهبران فرقه‌های مختلف مذهبی بمنظورپیدا کردن یك راه حل احتمالی صورت گرفت . اما این مذاکرات بهیچ نتیجه‌ئی منتهی نشد .

اینها مهمترین مسائلی بود که درتابستان سال ۱۹۳۱ دربرابرما قرارداشت و در جنب آنها مسائل کم اهمیت‌تر هم فراوان بود . از سراسر کشور کمیته‌های محلی کنگره بما رجوع میکردند واز تجاوزات وتخلفات مأمورین و مقامات رسمی دولت نسبت بمواد پیمان دهلی شکایت داشتند . ما مهمترین مطالب را باطلاع دولت میرساندیم ودولت هم متقابلا مبارزین وعناصرفعال ما را متهم میساخت ومسئول میشمرد و بدین ترتیب اتهامات متقابل افزایش می‌یافت وبعد هم تمام این مطالب درروزنامه‌ها ومطبوعات منعکس میشد و مانع آن میگردید که حسن تفاهمی میان دولت و کنگره بوجود آید .

این تصادمات دربارهٔ مسائل جزئی بخودی خود اهمیت زیادی نداشت . اهمیت آن دراین بود که وجود یك اختلاف خیلی عمیق‌تر را ظاهر میساخت که بتدریج توسعه و تحول میبافت واز حدود تمایل و اختیار افراد هم خارج بود . این تحول عمیق و نامرئی ثمرهٔ طبیعت مبارزهٔ ما درمورد مسائل ملی و نتیجهٔ عدم تعادل دراقتصاد کشاورزی ما بود که بالاخره یك رشته تغییرات و اصلاحات اساسی را ایجاب میکرد . نهضت ملی ما در آغاز بوسیله قشرهای بالائی طبقات متوسط وبعلت میل این طبقات برای بدست آوردن وسیله‌ئی برای بیان واعمال نظریات خود بمنظور رشد و تکامل خودشان ، بوجود آمده بود. امانهضت کم کم درقشرهای پائین طبقات متوسط نفوذ یافت و بعد هم توده‌های دهقانان را که روز بروز زندگیشان بدترمیشد بهیجان و حرکت در آورد . آن عهد که دهات خود اقتصاد و زندگی مستقلی داشتند ازمدتها پیش سپری شده بود . پیشه‌وران دهات وصنعتگران دستی که بعنوان وابستگان اقتصاد کشاورزی کارمیکردند وقسمتی ازبار درامدهای عمومی را که معمولا بردهقانان تحمیل میشد بدوش میگرفتند نیز یا براثر سوء سیاست دولت و یامخصوصاً از آن جهت که نمیتوانستند باصنعتی شدن کارها و با ماشین‌ها و کارخانه‌های تازه رقابت و مبارزه کنند ازمیان رفتند ودرنتیجه تمام وزن بار درامدهای عمومی بردوش دهقانانی که روی زمین کارمیکردند میافتاد. توسعهٔ صنایع هم بقدری کند بود که نمیتوانست کمك مؤثری برای زمین باشد.

باینترتیب دهکده وزندگی دهقانی که ازهرسو مورد فشاروزیر بارواقع شده بود با تکانهای اقتصادی متزلزل میشد و با تجهیزات ناقص ، وسایل کشاورزی نامناسب ، و قطعات کوچك زمین خود نمیتوانست مبارزهٔ متعادلی با مقتضیات زمان داشته باشد و کسر درامدهای اقتصاد را جبران کند .

طبقات روستائی چه دهقان و چه مالك جز دردوران کوتاه ترقی قیمتها درسراشیب سقوط بودند . مالکین سعی داشتند باری راکه بردوش ایشان فشارمی آورد بردوش دهقانان بگذارند. در نتیجه، فقر عظیم دهقانان و فشار تحمیلات اقتصادی بتدریج مالکین کم زمین ودهقانان فقیروتمامی پرولتاریای کشاورزی ودهقانان بی‌زمین ومزدبگیر رابسوی نهضت ملی میکشاند .کارگران سادهٔ کشاورزی ، اجاره‌کاران ورشکسته ، دهقانان بدون زمین خورده مالکینی که در زیر فشار قرض مانده‌بودند ، همه به نهضت روی میآوردند بامید آنکه استقلال و«سواراج» و ناسیونالیسم ما مفهومش زیر و رو کردن وضع موجود و کاستن بار زندگی طاقت‌فرسای ایشان‌خواهدبود و به «بی‌زمین‌ها» زمین‌خواهدبخشید . اما رهبران دهقانان وطبقات متوسط درنهضت ملی باین تمایلات پاسخ صریحی نمیدادند .

نهضت نافرمانی‌عمومی درسال ۱۹۳۰ همزمان با بحران اقتصادی صنعتی و کشاورزی جهان بود ورهبران آن درابتدا نمیتوانستند آنرا بدرستی درك کنند ، توده‌های دهقانان بشدت تحت تأثیراین بحران واقع شده بودند وباین‌جهت به کنگره و به نهضت نافرمانی رومی‌آوردند . برای آنها هیچ اهمیتی نداشت که درلندن یا در جای دیگر ، یك قانون اساسی زیبا ودرخشان بوجود آید بلکه مسئلهٔ مهم این بود که درسیستم مالکیت اراضی مخصوصاً در مناطقی که سیستم « زمین‌داری » رواج داشت یکرشته تغییرات اساسی صورت‌پذیرد . بنظرمیرسید که دیگردوران «زمین‌داری» بسررسیده‌است وثباتی ندارد . اما دولت بریتانیا با آن شکل نفوذی که در هند داشت طبعاً بهیچوجه نمیتوانست که با چنین تغییراتی موافق باشد . حتی وقتی کـه یك «کمیسیون کشاورزی پادشاهی» برای مطالعه دربهبود وضع کشاورزان تأسیس‌شد این کمیسیون هم مطالعات خود رابراساس حفظ سیستم مالکیتهای بزرگ واجاره‌داری زمین آغاز کرد .

بدینقرارمبارزات هند راه طبیعی‌خود را دنبال میکرد و نمیشد باکلمات امیدبخش ووعده‌های توخالی آنرا متوقف ساخت . فقط حل شدن قطعی مسئلهٔ زمین (صرفنظر از سایرمسائل ملی) میتوانست باین مبارزات پایان بخشد . دستگاه اداری دولت بریتانیادر هند هم نمیتوانست مسئله را باین صورت و بطور قاطع حل کند . تصمیمات موقتی‌ممکن بود ناراحتی‌ها را فقط برای مدت کوتـاهی تسکین دهد . اعمال فشار و تضییقات شدید میتوانست دهقانان را فقط تا مدتی بوحشت‌اندازد ومانع بیان درخواستهای ایشان گردد اما بهیچوجه نمیتوانست به‌حل‌قطعی‌مسئله کمك کند .

بگمان من دولت بریتانیاهم مثل بعضی‌دولتهای‌دیگر تصورمیکرد که تمام‌مزاحمت‌هائی که ازجانب هند برایش حاصل میشودفقط بعلت وجود عده‌ئی اخلالگران ومحرکین آشوبگرومبلغین ماجراجوعناصرانقلابی وناراحت است. این‌یك‌فکر کاملا نادرست‌است.

هند از پانزده سال پیش باینطرف یك رئیس و رهبر شایسته پیدا کرده بود که بخوبی توانسته بود محبت وحتی ستایش تمامی هند را بخود جلب سازد وچنین بنظر میرسید که در بسیاری موارد میتواند ارادهٔ خود را برهند تحمیل کند. این‌مرد در تاریخ معاصر کشور یك‌نقش حیاتی را عهده‌دار بود . معهذا مهمتر ازاو خود مردم‌بودند. میلیونها مردمی که ظاهراً کورکورانه تمام دستورات رهبرو رئیس خود را اطاعت میکردند مهمترین عامل راتشکیل میدادند ودربشت سرایشان ، نیروهای عظیم جبر تاریخ وجود داشت که آنها را وادارمیکرد بآهنگ سحرانگیزسرودی که رهبرایشان مینواخت مجذوب شوند. بدون این زمینهٔ تاریخی و بدون این شرایط ضروری ومقتضییات سیاسی واجتماعی ، هیچ رئیس وهیچ مبلغ ومحرك انقلابی نمیتوانست ایشان را باقدام وعمل وادارسازد. مهمترین‌ارزش گاندی جی بعنوان یك رئیس ورهبراین بود که بطورغریزی نبض ملت را بدست‌میآورد و باکمال دقت موقع مناسب وشایسته را برای بثمررسیدن اقدام وعمل درمی‌یافت .

درسال ۱۹۳۱ نهضت ملی هند با افزایش وتوسعهٔ نیروهای اجتماعی کشور توسعه وتکامل‌زیادی پیدا کرد وبعلت آنکه این‌نیروهای عظیم به آن پیوستند درواقع‌هماهنگ حرکت تاریخ قدم بقدم جلومیآمد . این حرکت ونهضت توده‌ها بسوی کنگره که مظهر هیجان ملی‌بود برای کنگره حیثیت واعتباروزافزونی فراهم میساخت. این‌یك چیزمبهم، غیرقابل توصیف وسنجش‌ناپذیر بود اما در عین حال بشکل انکار ناپذیری محسوس‌بود البته وقتی که دهقانان متوجه کنگره شدند یك نیروی واقعی و عظیم به آن بخشیدند . طبقات متوسط پائین وخورده بورژوازی هم ستون فقرات صفوف مبارز نهضت راتشکیل میدادند . حتی طبقهٔ بالای بورژوازی هم که ازمحیط جدید کنگره مشوش ونگران شده بود بصرفهٔ خود میدید که دوستی خود را با کنگره حفظ کند . اکثریت هنگفت صاحبان صنایع بافندگی هند با تصمیمات کنگره موافقت نشان میدادند و از کارهائی که محتملا موجب نارضائی کنگره شود بیم داشتند واجتناب میورزیدند .

درموقعیکه عده‌ئی درلندن‌سرگرم‌تملق‌های چاپلوسانه وتعریف وتمجیدهای‌رسمی دربارهٔ نخستین کنفرانس میزگرد بودند،چنین بنظرمیرسید که قدرت واقعی آهسته‌آهسته وبطور نامحسوس بطرف کنگره می‌آید که بیش از پیش صورت واقعی نمایندهٔ ملت را پیدا میکرد . این تصور بخصوص بعد از پیمان دهلی محسوس‌تر گردید .

این امر بخاطر نطق‌ها وسخنرانیهای‌پرآب وتاب وبیهوده نبود بلکه بعلت حوادث سال ۱۹۳۰ و اتفاقات بعدی تحقق می‌یافت . بدیهی است که سران کنگره خود بیش از هرکس به مشکلات و خطراتی که اوضاع جدید و آینده بهمراه داشت توجه داشتند و

بهمین جهت همواره مراقب بودند که مسائل را کوچکتر و کم اهمیت تر از آنچه بود تلقی نکنند .

این واقعیت که دولت احساس میکرد قدرت عظیم وروزافزونی درداخل کشور پیداشده وتوسعه می پذیرد که ازقدرت دولت هم پیش میافتد یا بعبارت دیگرسدی درراه قدرت او میشود طبعاً دولت را سخت خشمگین میساخت . هر چند که عملا دولت هنوز زمام قدرت مادی را دردست خود داشت اما هرگز نمیتوانست دراهمیت وواقعیت قدرت روحی عظیمی که در کشور بوجود آمده بود تردید کند . برای یك حکومت استبدادی ومطلق العنان این وضع تحمل ناپذیروغیرممکن مینمود .

وقتیکه دولت به بهانهٔ تظاهرات دردهات وروستاهاوابراز مسرت پیروزمندانه از طرف زندانیان آزاد شده گله‌مند شده بود درواقع شکایت او بخاطرهمین محیط مشکوك واحساس ضعف بود که اعصاب مقامات رسمی را ناراحت میساخت و نه بخاطرچند سخنرانی در چند دهکدهٔ دورافتاده یا تظاهرات و نمایشات عده‌ئی از مردم درگوشه و کنار کشور . بنابرین بنظرمیرسید که درآن وضع وآن شرایط تصادم اجتناب ناپذیراست : نمیشد از کنگره انتظارداشت بمیل خود «هاراکیری» (خودکشی) کند تا دولت مطمئن شود . و دولت هم که نمیتوانست چنین محیط و قدرت روزافزونی را تحمل کند پس طبعاً میبایست درصدد درهم شکستن آن برآید .

دومین کنفرانس میزگرد این تصادم را فقط مدتی به تأخیرانداخت، دولت بریتانیا باکمال بیقراری انتظارداشت که گاندی جی هر طور هست به لندن برود و تمام کوشش خود را بکارمیبرد که هرمانعی را ازسر این راه بردارد و میکوشید که حتی المقدور با درخواستهای او موافقت کند معهذا احساس میکردیم که دولت وضع جدی تری بخود میگیرد.

کمی پس ازانعقاد پیمان دهلی «لرد ایروین» ازهند رفت و «لرد ویلینگدون» بجای او نایب السلطنه شد. بزودی این شایعه درهمه جا انتشاریافت که نایب السلطنهٔ جدیدمردی جدی تروخشن تراست وخیلی کمتر ازنایب السلطنهٔ قبلی برای سازش و آشتی آمادگی دارد. بسیاری ازسیاستمداران ما این عادت «لیبرال»ها را بارث برده‌اند که درسیاست بیشتر به شخص اهمیت میدهند تا به اصول. آنها توجه ندارند که خطوط اصلی سیاست امپریالیستی و استعماری بریتانیا بهیچوجه با نظرهای شخصی فلان نایب السلطنه بستگی ندارد .

تغییر نایب السلطنه نمیتوانست در اوضاع تغییری بدهد اما بطوریکه معلوم گردید تدریجاً خود سیاست دولت مرکزی بریتانیا نسبت به هند و تحول اوضاع آن تغییر پیدا کرد وصورت جدی تروخشن تری بخود گرفت. مقامات عالی و کارمندان عالیرتبهٔ بریتانیا بهیچوجه از ماجرای پیمان و مذاکراتی که با کنگره صورت گرفته بود راضی

نبودند . آنها حساب میکردند که آن سیاست از هر حیث بافزایش حیثیت واعتبار گاندیجی وسازمان کنگره کمك کرده است. آنها با کنگره بصورت یك حریف متساوی‌الحق رفتار کرده بودند وحالا موقعی رسیده بود که سر و صدای ما را خاموش و خفه سازند . این طرز تفکر حماقت محض بود . اما کارمندان عالیرتبهٔ ادارهٔ انگلیسی خدمات عمومی هند که زمام امورهند را در دست دارند هرگز اشخاصی خوشفکر و روشن بین نبوده‌اند .

درهرصورت دولت وضع خودرا مستحکم می کرد وتداکات خود را آماده‌میساخت وظاهراً بما میگفت:قدرت من ازسابقی‌هاخیلی بیشتراست واگرآنها با تازیانه بسراغتان می آمدند من افعی بجانتان‌خواهم‌افکند ؛ منتها بنظردولت هنوزموقع کیفردادن بمانرسیده بود ولازم بود که حتی‌المقدور «کنگره» هم در کنفرانس میزگرد شرکت داشته‌باشد . گاندیجی دوبار به « سیملا » مقر تابستانی و ییلاقی نایب السلطنهٔ هند رفت تا با او و شخصیتهای دیگرمذاکرات مفصلی بعمل آورد . آنها مدتی با هم مذاکره کردند ودرباره مسائل مختلف وازجمله نهضت «سرخ پیراهنان» دراستان مرزی وهیجانهای‌دهقانی درولایات متحده بگفتگو پرداختند . این دو موضوع بعد از مسائل بنگال بیش ازهرچیز اسباب ناراحتی دولت شده بود .

گاندیجی مراهم به «سیملا» احضار کرد و بدینقرارمن‌هم فرصت یافتم که با بعضی اشخاص که‌زمام‌امورعالی‌دولت‌رادردست‌داشتند ازنزدیك تماس‌حاصل کنم. مذاکراتی که من‌انجام‌میدادم منحصراً به‌مسئلهٔ‌ولایات‌متحده‌محدودبود. این‌مذاکرات درمنتهای صراحت جریان یافت ودرآنها مسائل واقعی وآنچه درپشت اتهاماتی که طرفین متقابلا بیکدیگر نسبت میدادند نهفته بود مورد گفتگوقرارگرفت . بخاطردارم که برایم توضیح دادند که دولت درفوریه ۱۹۳۱ اگرمیخواست میتوانست درمدتی کمتراز سه ماه نهضت نافرمانی عمومی را درهم بشکند . برخ من می کشیدند که دستگاه وماشین فشار آنها کاملا آمادهٔ کاربود وفقط کافی‌بود که دکمهٔ‌شروع حرکت‌فشاردادده شود منتها آنها حل‌کردن‌دوستانه مسائل را برراه حلهای آمیخته‌به جبروزوروخشونت ترجیح میداده‌اند وبدین‌جهت‌تصمیم گرفتند بمذاکرات متقابل و به آزمایشهائی که به پیمان دهلی منتهی گردید بپردازند . اگراین توافق صورت نمیگرفت ماشین حملات‌دولتی همچنان درجای خودآمادهٔ‌کاربود و هرلحظه میشد آنرا بکارانداخت .

ظاهراً میخواستند بطورغیرمستقیم وزیرکانه بما بگویندکه اگرما بازهم بخواهیم درآیندهٔ نزدیك نافرمانی و سرکشی کنیم آنها ناچار خواهند بودکه دکمهٔ ماشین خود را فشاردهند و باقدامات جدی برضد ما بپردازند . تمام این حرفها با ادب وبا صراحت

فوق‌العاده گفته میشد درحالیکه درپشت آنچه میگفتیم ومیکردیم هریك ازما تقریباً خوب میدانستیم که تصادم آینده قطعی واجتناب ناپذیر است .

یکبارهم یکی از صاحبان مقامات رسمی دولت نسبت به کنگره احترام وادب زیادی اظهار کرد. درآنموقع مادر بارهٔ مسائل دیگری که جنبهٔ سیاسی نداشت مذاکره میکردیم واو بمن گفت اگر اختلاف نظرهای سیاسی را کنار بگذاریم درواقع کنگره خدمت بزرگی نسبت به‌هند انجام داده‌است . زیرا هرچند کنگره را متهم میساختند که قدرت و قابلیت سازمان دادن ندارد . از سال ۱۹۳۰ نشان‌داده بود که باوجود تمام مشکلات ومخالفت‌ها توانسته است یك‌سازمان منظم قابل‌تحسین وعالی بوجود آورد .

نخستین ملاقات گاندی‌جی در «سیملا» که ضمن آن دربارهٔ مسافرت آینده‌اش به لندن صحبت میشد بی نتیجه ماند . دومین ملاقات درآخرین هفتهٔ ماه اوت صورت گرفت . ناچارمیباید یك‌تصمیم قطعی اتخاذشود . اما مهاتما هنوز نمیتوانست برای رفتن از هند تصمیم بگیرد . احساس میکرد که در بنگال ودراستان مرزی ودرولایات متحده ابرهای تیرهٔ حوادث متراکم میشود و نمیخواست بدون اینکه تضمین داده شود که درغیبت اوصلح وآرامش محفوظ خواهد ماند هند راترك کند. بالاخره یك نوع توافق صورت گرفت و بوسیلهٔ اعلامیه‌ئی که‌دراین‌مورد انتشار یافت و نامه‌هائی که‌مبادله گردید جنبهٔ رسمی پیدا کرد. این کاردرست‌موقعی انجام‌یافت که گاندی‌جی‌میتوانست بموقع به کشتی‌مولتان که نمایندگان عازم برای‌شرکت در کنفرانس‌میز گرد را به‌لندن میبرد برسد. حتی آخرین‌قطارراه‌آهن که ممکن بود مورداستفاده‌اش واقع‌شود حرکت کرده بود و ناچارشد از «سیملا» تا «کالاکا» با یك‌قطار مخصوص که برایش تهیه کردند برود ودرآنجا هم حرکت قطار اصلی را بتأخیر انداختند تا گاندی بتواند بآن منتقل‌شود وازآن‌استفاده کند من‌از «سیملا» تا بمبئی مهاتمارا مشایعت کردم ودرآنجا درصبح یك روز زیبای اواخرماه اوت (اوایل‌شهریور) درحالیکه بسوی‌دریای عربستان وغرب دورمیرفت بااو وداع کردم . آن ملاقات آخرین دیدارما برای‌مدت دوسال آینده بود

۳۸

کنفرانس میزگرد

یك روزنامه‌نگار انگلیسی که بگمان خود آقای گاندی را چه درهند وچه درموقع «کنفرانس‌میزگرد» زیاد دیده است در کتابی که بتازگی‌منتشرساخته، چنین‌مینویسد:

«نمایندگانی که در کشتی«مولتان» بودند وبرای شرکت در کنفرانس میزگرد به‌لندن می‌آمدند کاملا میدانستند که در کمیتهٔ عاملهٔ کنگره توطئه‌ئی برضد آقای گاندی تهیه‌شده‌است. آنها میدانستند که وقتی موقع مناسب فرارسد کنگره اورا اخراج خواهد کرد و باغلب‌احتمال درهمین موقع لااقل نصف‌اعضای کنگره نیزازآن‌جدا خواهند شد. «سرتج بهادرساپرو» و «آقای جایاکار» درصدد بودند که این عده را جلب کنند و با نظریات لیبرال‌ها موافق سازند. آنها بهیچوجه مخفی نمیساختند که درنظرایشان آقای گاندی بقول خود ایشان یك «کم‌فهم» بود. اما تا موقعیکه او میتوانست میلیونها «کم‌فهم» دیگررا هم‌بدنبال خود بکشاندکاملا ارزش داشت که اورا بخود جلب کنند.»[۱]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ این متن ازکتاب «تراژدی گاندی» اثر «گلورنی‌بولتون» برداشته شده است. چون تاکنون فرصت خواندن خودکتابرا پیدانکرده‌ام این متن را بامرورسطحی که درکتاب بعمل‌آوردم استخراج کرده‌ام. امیدوارم نسبت بمؤلف کتاب یاکسانی‌که نامشان دراین‌متن‌آمده‌است بیعدالتی وتجاوزی نشده باشد..... پس از نوشتن تذکر بالاکتابرا خواندم. بنظر من بسیاری از اظهارات‌آقای بولتون ونتایجی‌که ازآنها گرفته‌کاملا نادرست است. دراین‌کتاب درمورد بسیاری واقعیات اشتباه شده است مخصوصاً درمورد آنچه کمیتهٔ عامله درجریان پیمان دهلی وپس‌ازآن‌کرده یانکرده این اشتباهات بسیار جدیست.

همچنین درآن یك‌مطلب خیالی‌وعجیب‌هم هست مبنی‌براینکه‌آقای «ولب‌بهای پاتل» درسال ۱۹۳۱ برقابت باگاندی‌جی و برای گرفتن کنگره از دست او بریاست انتخاب گردید. حقیقت اینست‌که در طول پانزده‌سال اخیر آقای گاندی از هررئیس وهرمقامی درکنگره وهمچنین درکشور برتروبزرگتر بوده است. خود او رؤسای کنگره را تعیین میکرده است وپیشنهادات او دراین مورد همواره بدون چون و چرا پذیرفته و پیروی میشده است. بارها خود او ریاست کنگره را ردکرده و ترجیح داده‌است که یکی ازهمکاران با معاونیتش این مقام را بعهده بگیرند. اگرمن در دورهٔ قبل بریاست کنگره رسیدم منحصراً بخاطرمیل شخص او بوده است زیرا اورابریاست انتخاب کرده

نمیدانم آنچه آن روزنامه‌نگار نوشته‌واقعاً تاچه‌اندازه میتواند معرف عقاید آقایان «ساپرو» و «جایاکار» در موقعیکه در سال ۱۹۳۱ با کشتی عازم شرکت در کنفرانس میزگرد بودند باشد. اما تصور میکنم که هرکس چه روزنامه‌نگار وچه رهبر سیاسی، اگر وضع سیاسی هند را، ولو با ابهام و باختصار، میدانست هرگز چنین چیزی نمینوشت وچنین تصوری نمیکرد. من‌وقتی این‌سطور راخواندم متحیرشدم. زیراحتی‌من این‌درباره کوچکترین حرفی‌هم نشنیدم. هرچند که شایدهم این‌امراز آنجهت بوده‌است که از آنوقت ببعدمن بیشتر اوقات را درزندان بوده‌ام.

آن آقای‌روزنامه‌نویس نوشته‌بود که ازطرف‌افراطیها درداخل کنگره ودردستگاه رهبری آن برضد گاندی‌جی توطئه‌ئی تهیه‌شده است. آیا توطئه‌گران چه کسانی بودند و منظورشان ازچنین توطئه‌ئی چه‌بود؟ گاهی گفته میشد که «ولب بهای‌پاتل» رئیس کنگره ومن‌ازعناصرافراطی کمیتهٔ‌عامله‌هستیم و بدینقرارقاعدتاًمیبایست‌ماازسران‌توطئه‌گران‌بوده باشیم. من‌تصور نمیکنم که گاندی‌جی در سراسر هند همکاری شریف‌تر و شایسته‌تر از «ولب بهای» داشت که مردی پرنیرو، درکار خود سخت‌گیر ونسبت به‌شخص و ایدآل وسیاست مهاتما فداکار بود. اماشخص من، گرچه نمیتوانم بگویم که ایده‌آل و سیاست

بودند اما خود راکنارکشید واجباراً مرابریاست رساند. راست‌است که انتخاب‌آقای «ولب‌بهای پاتل» برای ریاست در کنگرهٔ کراچی بشکل عادی نبود. ما همه بتازگی از زندانها بیرون آمده بودیم و کمیتهٔ کنگره هنوز یك سازمان غیرقانونی شناخته میشد و نمیتوانست طبق مقررات عادی خودکار کند. ازین رو کمیتهٔ عامله ناگزیرشد که شخصاً رئیس کنگره را برای دوران اجلاسیهٔ کراچی خود تعیین کند. تمام اعضای کمیتهٔ عامله وازجمله خودآقای ولب بهای‌پاتل ازآقای گاندی درخواست کردند ریاست راپیذیرد وهمچنانکه ریاست واقعی راعهده‌دار است عملا هم ریاست کنگره را دردوران سال حساسی که درپیش بود بعهده بگیرد. اما او موافقت نکرد واصرار ورزید که آقای «ولب‌بهای‌پاتل» این مقام را عهده دارشود. بخاطردارم که در آنوقت همه باو میگفتند که میخواهد مثل موسولینی باشد که همواره پادشاهانرا ازجانب خودموقتاً وبعنوان آلت دست خودتعیین کند. بدینقراردیده میشود که‌هیچگونه رقابتی میان آقای‌پاتل وآقای گاندی وجود نداشته اشت.

البته نمیتوان تمام اشتباهات گوناگون آقای بولتون رادریك حاشیهٔ کتاب بیان کرد. اما یك‌موضوع شخصی مربوط به پدرم در آن هست که علاقمندم بدآن هم اشاره‌کنم ظاهراً آقای بولتون عقیده دارد که نقطهٔ تحول در زندگانی سیاسی پدرم این بوده‌است که او را بعضویت یك‌کلوب اروپائی در هند انتخاب نکرده‌اند و باین جهت بوده است که اوند فقط تمایلات انقلابی پیداکرده بلکه از انجمن‌های انگلیسی هم دوری میجسته‌است! این مطلب که آیا واقعیت چه بوده است چیز کم اهمیتی است اما ناچارم که برای روشن‌شدن واقعیات‌آنرا دراینجا نقل‌کنم.

پدرم دراوایل‌کار وکالت خود مورد توجه وعلاقهٔ «سرجان اج» قرار گرفت که درداد‌گاه عالی‌الله‌آباد ریاست داشت. سرجان اج به پدرم پیشنهاد کرد که اوهم‌باید درکلوب (اروپائی) الله‌آباد عضو شود ومیخواست نام وعضویت

گاندی‌جی را بآن‌اندازه پذیرفته بودم وقبول میکردم اما همواره افتخار داشتم که با او همکاری نزدیکی داشته‌ام و فکر تحریك کردن برضد او همیشه در نظرم چیزی عجیب و تصور ناپذیر بوده‌است .

بدیهی است این‌حرف دربارهٔ تمام اعضای کمیتهٔ عامله‌نیزصادق بود. درواقع خود گاندی‌جی پس‌ازمشورت باچندنفرازهمکارانش‌اعضای‌این کمیته راتعیین کرده‌بود . قبلاهم گفتم‌که انتخابات کمیته درواقع یك نوع فورمالیته و حفظ ظاهری بیش نبود . هستهٔ اصلی اعضای کمیتهٔ مزبور از سالها قبل در آن شرکت داشتند و تقریباً صورت اعضای دائمی راپیدا کرده بودند . ممکن‌است که درمیان ایشان یك نوع اختلاف عقیدهٔ سیاسی و اختلاف طبایع هم وجود داشت اما سالها رفاقت و کوششهای مشترکی که برای برداشتن بارمشترك بعمل‌آورده بودند، ومبارزه برضد خطرمشترك رشته‌هائی‌را که‌میان ایشان وجود داشت وآنها را بهم مربوط میساخت بسیارمحکم کرده بود . درمیان‌ایشان حس رفاقت ودوستی واحترام متقابل بشکل فوق‌العاده‌ئی توسعه یافته بود . آنها نه‌فقط صورت‌یك‌اتحاد وائتلاف فعال راداشتندبلکه بصورت‌یك واحد متفق وبهم پیوسته‌درآمده بودند وهرگز بفکر هیچکدامشان‌نمیرسید که درمیان خودشان برضد فلان عضو بتحریك ودسته‌بندی بپردازند . اما آنچه مربوط بگاندی‌جی بود ، باید یکباردیگرهم‌گفت که او برکمیته تسلط داشت وهرکس درهرموقع متوجه اومیشد واز او راهنمائی می‌جست . از

اوراشخصاً به کلوپ مذکور پیشنهاد کنند . پدرم ازلطف اوتشکر کرد اما متذکرشد که بهتراست ازاین‌کارصرفنظر شود زیرا ممکن‌است ازآنجهت که اوبك نفرهندیست عده‌ئی ازانگلیسیها باعضویت اومخالفت کنند و بمخالفت با او رای بدهند و باین ترتیب جنجال ودردسری بپا شود چونکه هراستوار ونایب انگلیسی هم‌ممکن بود برضد او رای دهد وباین جهت بهتر این بودکه درچنین وضعی اونام خود را پیشنهاد نکند . «سرجان‌اج» حتی پیشنهاد کرد که اوموافقت سرتیپ انگلیسی فرمانده نیروهای منطقهٔ الله‌آباد راجلب خواهد کردکه خوداو معرف دوم عضویت پدرم باشد . بالاخره این موضوع بهمین حال باقی‌ماند ونام پدرم هرگز برای عضویت پیشنهادنشد زیرا پدرم متذکرشده بود که حاضر نیست هیچ نوع اهانت وتوهینی را تحمل کند .

این واقعه نه‌تنها اورا از انگلیسها نرنجاند بلکه «سرجان اج» را باونزدیکتر ساخت ودرسالهای بعدروابط دوستانه‌اش با بسیاری ازانگلیسیان افزایش یافت . این واقعه درسالهای بعد از ۱۸۹۰ روی داد درحالیکه پدرم در حدود یکربع قرن بعد به سیاست پرداخت ودرنهضت عدم همکاری شرکت جست . تغییر فکری پدرم بطورناگهانی روی نداد وتدریجی بود . برقراری حکومت نظامی وحوادث خونین درپنجاب باین جریان کمك‌کرد . نفوذ آقای گاندی‌هم‌که درموقعیت حساس زمان اثرمیگذاشت تغییری‌درروضع‌بوجود می‌آورد . حتی‌درآنموقع هم‌پدرم بهیچوجه درفکرآن نبودکه روابط اجتماعی خودرا باانگلیسیها قطع کند امااز آنجاکه انگلیسیها اغلب درمقامات رسمی قرار داشتند طبعاً نهضت عدم همکاری ونهضت نافرمانی عمومی مانع تماسهای دوستانه باایشان میشد وارتباط پدرم باایشان کم شد

مدتها پیش‌وضع چنین بود ومخصوصاً درسال ۱۹۳۱ پس‌ازپیروزیهای بزرگی که‌در ۱۹۳۰ بدست‌آمده بود این‌وضع خیلی‌بیشتر وشدیدتر احساس میشد .

آیا «افراطیها!»ی کمیتهٔ‌عامله از«اخراج» گاندجی‌چه‌فایده‌ئی‌میبردند وچه نقشه‌ئی داشتند ؟ شاید او تااندازهٔ زیادی اهل‌سازش ومسالمت‌بودوگاهی‌ازاین‌لحاظ کمی‌مزاحم بنظرمیرسید . اما آیا بدون‌اومبارزهٔ ملی‌و«نافرمانی» و«ساتیاگراها» چه‌میشد ؟ اوخود جزئی ازمبارزه وحتی‌خود مبارزه بود . درمبارزهٔ‌ملی‌ما تقریباً همه‌چیز بوجوداو بستگی داشت. البته‌بدیهی‌است که مبارزهٔ‌ملی‌مخلوق‌او نبود وچیزی‌نبود که‌به‌وجود یکفرد بستگی داشته‌باشد . این مبارزه ریشه‌هائی خیلی عمیق‌تر داشت . اما در این مرحلهٔ بخصوص ازمبارزهٔ‌ملی که‌بصورت «نافرمانی» تظاهر کرده‌بود همه‌چیز بشکل‌فوق‌العاده به وجوداو بستگی داشت . جداشدن از او در واقع پایان‌دادن به‌کارنهضت وشروع کردن مجددهمه چیزازهیچ بود . این‌کار درهرموقعی مشکل میبود ودر ۱۹۳۱ اصولا تصورناپذیرمینمود.

بدینقرار بسیارجالب‌توجه وخنده‌آور بود که تصورشود واقعاً آنطور که بعضی‌ها منتشرمیساختند ، چندتن ازما درسال ۱۹۳۱ برضد اوتوطئه میکردیم و درصدد بودیم که اورا ازکنگره بیرون برانیم. آیا ماچرا میبایست به‌توطئه بپردازیم درحالیکه کوچکترین اشارهٔ مؤدبانه‌ئی نسبت به‌او برای این‌کار کفایت میکرد ؟

درواقع کوچکترین پیشنهادی ازجانب اودربارهٔ یك کناره‌گیری احتمالی‌کافی بود که کمیتهٔ عامله وسراسر کشور را زیروروسازد. اوچنان بامبارزهٔ ما پیوند داشت که‌حتی تصورجدائی ازاوهم به‌فکر ما راه نمی‌یافت . ماحتی دراعزام او به‌لندن هم تردید داشتیم زیرا میدانستیم که در غیبت او تمام بار بدوش ما می‌افتاد و چنین وضعی بـرای ما خیلی خوشایندنبود. ماکاملاعادت کرده بودیم که بارخود رابدوش او بگذاریم ! درنظر بسیاری ازما اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره وعناصرخارج ازکمیته ، ارزش واعتبار گاندی‌جی برای ما آنقدر بود که شکست‌خوردن با اورا بر بعضی پیروزیهای‌موقتی بدون اوترجیح‌میدادیم.

اما اینکه آیا او یك نفر «کم‌فهم» بود یا نبود البته دوستان لیبرال ما آزادند که هرطوردلشان میخواهند دراین‌موردتصمیم‌بگیرند . بدون‌تردید راست است که‌سیاست اوگاهی جنبه‌های شدید مابعدالطبیعه و روحانی پیدا میکرد وفهم‌آن دشوار میشد . اما درعین‌حال اوخود را مرد اقدام وعمل، مرددلیری وشهامت ومردی که میتواندکارهای‌مهم ومؤثر انجام دهد نشان داده‌بود . اوتقریباً هروقت هرچه وعده داده‌بود عمل کرده بود. اگراینها نشانهٔ یك«کم‌فهمی» بود درعمل بخوبی میتوانست با نتایج «پراگماتیسم‌سیاسی» وفرصت‌طلبی واستفاده جوئی سیاسی آقایانی که درسالن‌ها سیاست‌بافی میکردند مورد سنجش‌قرارگیرد ! آری ، میلیونها نفرنفوسی که بدنبال اوبودند مسلماً مردمی«کم‌فهم»

بودند که بهیچوجه ازسیاستها وقانون‌های اساسی چیزی نمیدانستند اما بشکلی روشن‌و واضح به احتیاجات انسانی‌خویش، به‌غذا، به‌منزل، به‌لباس و به‌داشتن‌لااقل یك‌وجب‌زمین برای خود فکرمیکردند.

همواره برایم تعجب‌آور بوده است که چگونه روزنامه‌نگاران شهیر خارجی حتی کسانی که راجع به طبیعت انسانی تجربیات بزرگی داشتند دربارهٔ هنداشتباه میکردند. شاید این‌امراز آنجهت‌است که از کودکی با داستانهای خیالی ومرموز، تصورات نادرستی درذهن آنها استوار میگردد وخیال‌میکنند که شرق دنیای خاصی‌است که نمیتوان آنرا با میزانهای عادی درك کرد و سنجید. یا شاید از آنجهت است که مثل انگلیسیانی که در خدمت امپراطوری هستند و در مستعمرات کار میکنند تصورات و خیالات خود را واقع و معتبر میشمارند ودر نتیجه واقعیات در نظرشان تغییرشکل می‌یابد. آنها همه‌چیزرا هرقدر هم که باور نکردنی باشد بدون هیچ تعجبی‌قبول میکنند زیرا در نظر آنها درشرق‌مرموز همه‌چیز ممکن است. اغلب این‌قبیل خارجیها کتابهائی منتشرمیسازند که درآنهامطالعات جالب‌توجه درج میشود که نتایج مشاهدات دقیق است امـا گاهی در میان همین مطالب باارزش چیزهای حیرت انگیزهم بچشم میخورد.

بخاطردارم که درست‌قبل‌از عزیمت گاندی‌جی به‌اروپا درسال ۱۹۳۱ مقالهٔ خبرنگار یکی ازروزنامه‌های لندن را که مقیم پاریس بود خواندم. این مقاله دربارهٔ هند بود و درآن به واقعه‌ئی اشاره شده بود که بنظر این روزنامه‌نگار مشهور و محترم و معتبر؛ هنگام بازدید «پرنس آف‌ولز» ولیعهد انگلستان ازهند درسال ۱۹۲۱ ودربحبوحهٔ نهضت عدم‌همکاری روی‌داده بود. بگفتهٔ او گویادر آنوقت نمیدانم در کدام‌شهر (ومحتملادردهلی) مهاتما گاندی بطورناگهانی وبشکل تأثرانگیزی در برابرپرنس مزبور حضور یافته و بعدجلو اوزانوزده وپاهای والاحضرت را بوسیده و گریبان‌گریان درخواست کرده است که نسبت به‌ملت بدبخت هند تفقدی بفرمایند و آنهارا بحال خود بگذارند. در حالیکه هیچ‌یك ازما حتی گاندی‌جی تصوری‌هم ازاین‌واقعهٔ عجیب‌بنظرش نمیرسید. من‌نامه‌ئی برای تکذیب این مطلب به روزنامه نویس مزبور نوشتم کـه در پاسخ معذرت خواست و ضمناً اضافه‌کرده بود که آن مطلب را از یك «منبع بسیار موثق و قابل اعتماد» بدست آورده است.

چیزی که دراین ماجرا مرا سخت متعجب ومتحیرساخت این‌بود که‌آن آقای محترم داستانی‌را که سخت باورنکردنی‌بود بدون‌آنکه بخودزحمت دهد دربارهٔ آن تحقیقی‌بعمل آورد پذیرفته‌بود درحالیکه‌هر کس‌حتی‌بطوراجمالی ومختصرهم گاندی‌جی‌و کنگره‌یافقط بطور ساده هند را میشناخت نمیتوانست چنین‌چیزی راباور کند.

متأسفانه این یك‌حقیقت است که بسیاری ازانگلیسیها باوجود سالها اقامت درهند هیچ‌چیز دربارهٔ این کشور، دربارهٔ کنگره ودربارهٔ گاندی‌جی نمیدانند. آن‌داستان نمونهٔ یکی ازعجیب‌ترین ومسخره‌ترین افسانه‌هائی بود که دربارهٔ هند نقل‌میشد. اگربخواهیم نظیری برای‌آن بسازیم باید مثلا بگوئیم که اسقف اعظم کلیسای‌کانتر بوری انگلستان که ریاست مذهبی بریتانیا رابعهده دارد بطور ناگهانی پیش «موسولینی» رفته است و درآنجا درحالیکه سرخود را بزمین نهاده وپاهایش را درهوا تکان میداده باوتبریك و خوشامدگفته است.

یك‌گزارش که اخیراً دریك روزنامهٔ دیگر چاپ شده بود نمونهٔ دیگری ازاین افسانه‌هاست که بتازگی انتشار داده‌اند. بنابراین‌گزارش گاندی‌جی درآن زمان مبالغ هنگفتی، معادل‌چندین‌میلیون‌لیره؛ دراختیارخود داشت‌که آنها را بطور مخفی به‌چندنفر از دوستان مطمئن خود سپرده بود وکنگره باین پولها چشم داشت ومیترسید که اگر گاندی‌جی ازسازمان کنگره کناره‌گیری کند این گنجینه هم برای همیشه ازدست برود. واقعاً عجیب بود؛ زیراگاندی‌جی هرگز پولی پیش‌خود یاپیش دوستانش نگاه‌نمیداشت؛ هروقت هرپولی از هر جا بدستش میرسید آنرا علناً به یك سازمان عمومی میداد. او همیشه یك غریزهٔ «بانیا»ئی‌وکاسبکارانه داشت و هرچه پول که جمع‌آوری میکرد علناً بمصرف میرساند.

این شایعات محتملا براساس داستان معروف جمع‌آوری اعانه ازطرف کنگره در سال ۱۹۲۱ منتشر شده بود. این‌نهضت که درآنوقت سروصدای زیادی ایجاد کرد ودر سراسرهندهم رونق‌گرفت بمنظور کمك‌بدانشگاهها‌ومدارس‌ملی‌وتشویق‌صنایع بافندگی دستی وبخصوص پارچه‌های «خادار» دست‌باف وکمك بطبقهٔ نجس‌ها و یکرشته‌کارهای دیگر آغاز گردید. بسیاری ازپولها باعناوین مخصوص وبرای مصارف مخصوصی جمع آوری میشد وعلناًهم برای منظورهای خاص خود مصرف میگردید که صورت‌آنها هنوز هم موجوداست. قسمتی ازآن پولهای جمع‌آوری شده‌هم دراختیار کمیته‌های محلی قرار گرفت که در راه‌کارهای تشکیلاتی و سیاسی کنگره خرج شد. نهضت عدم همکاری با استفاده ازاین پولها رونق‌گرفت وتوسعه‌یافت‌برای بعضی‌کارهای دیگر کنگره‌هم تاچند سال بعد ازآن ذخایر استفاده میشد.

هم‌گاندی‌جی و هم فقر عمومی کشور ما بما تعلیم میداد که نهضت خود و فعالیت سیاسی خودرا باوسایل‌کاملا محدود زنده‌نگاهداریم واداره کنیم. بیشترکادرها واعضای فعال‌ما ازداوطلبانی بودند که حقوق نمیگرفتند. وقتی‌هم که بکسی حقوقی پرداخت‌میشد ازحدود نان‌بخورونمیری‌تجاوز نمیکرد. درنهضت‌ما بهترین‌عناصروروشنفکرانی که‌تقریباً

تمام هزینهٔ یك خانواده‌راهم عهده‌دار بودند کمتر از کمك معاشی که بیك نفر کارگر بیکار انگلیسی پرداخت میگردید، داده میشد.

تصور نمیکنم که هیچ نهضت سیاسی یا کارگری در هیچ جا وجود داشته باشد که مثل نهضت کنگرهٔما باچنان پول‌مختصری درطول پانزده‌سال اخیر بچنین قدرت ووسعت فوق‌العاده رسیده باشد. صورت تمام درامدها و هزینه‌های کنگره هرسال علناً و منظماً انتشار مییافت و هیچ رقم مخفی نداشت تنها موقعیکه دارائی واموال ما ــ آنهم براثر ضرورت واجبارزمان ــ مخفی گردید، دردوران نافرمانی‌عمومی بود که کنگره‌یك‌سازمان غیرقانونی اعلام شده‌بود.

درهرحال گاندی‌جی بعنوان‌تنها نمایندهٔ کنگره‌دردومین«کنفرانس‌میز گرد» به‌لندن رفت. ما پس از گفتگوهای زیاد چنین تصمیمی گرفته‌بودیم و نمیخواستیم کسان دیگری‌را هم بفرستیم. این‌امرتا اندازه‌ئی‌از آنجهت‌بود که میخواستیم رهبران ممتاز وسران کنگره را برای مواجهه بامشکلاتی که خیلی نزدیك بنظرمیرسید وحداکثر دقت و هوشیاری را برای اقدام ایجاب میکرد در کشور نگاهداریم. ما احساس میکردیم که باوجود تشکیل شدن کنفرانس میز گرد در لندن بازهم در هر حال خود هند مرکز واقعی اهمیت‌است و حوادث اینجا خواه‌ناخواه درلندن‌هم انعکاس می‌بخشد . ما میخواستیم باحضور خود در هند از پیشامد تحول ناگواری در جریانات جلوگیری کنیم و سازمان خود را ببهترین شکلی محفوظ وسلامت نگاهداریم. باوجوداین تمام اینها برای عزیمت تنهای گاندی‌جی دلایل وافعی نبود. زیرا اگر میل‌داشتیم باوجود دلایل مذکور میتوانستیم کسان‌دیگری راهم بفرستیم . اما در واقع چنین میلی نداشتیم.

حقیقت‌این‌بود که ما نمیخواستیم در کنفرانس‌مزبور شرکت کنیم تا به‌پرچانگیهای بی‌پایان دربارهٔ موضوعهای ناچیز وجزئیات یك‌قانون اساسی جدید برای‌هند بپردازیم. در آنموقع ما برای آن جزئیات اهمیتی قائل نبودیم . اگر برروی مسائل اساسی بتوافقی باانگلستان میرسیدیم فرصت پرداختن باین قبیل جزئیات باقی میبود . برای ما مسئلهٔمهم‌این‌بود که‌تاچه‌اندازه‌حاضرند قدرت‌رابیك هندمستقل‌ودموکراتیك‌واگذار کنند؟ اگر یك موافقت‌کلی دراین باره حاصل میشد رسیدگی بجزئیات‌کار بعدی بود. دربارهٔ این‌موضوع نظر کنگره بسیار ساده بود وبهیچوجه جای حرفی نداشت. بدین‌جهت بنظر ما بهتر این‌بود که ما فقط یك‌نماینده، وآنهم رهبر وپیشوای خودرا برای توضیح دادن این‌نظر اعزام داریم وسعی کنیم بوسیلهٔ او منطق انصراف‌ناپذیر خودمان‌را بیان‌داریم وبکوشیم تادولت بریتانیا را هم باآن موافق و همراه سازیم . ما میدانستیم که رسیدن بچنین نتیجه‌ئی دشوار است و درمقابل ما شانس و احتمال بسیار ضعیف است . اما راه

دیگری در برابر ما نبود. ما نمیتوانستیم نظر خود را تغییر دهیم و از اصول وایدآلهای خود که مورد درخواستمان بود و با کمال اعتقاد بآن بستگی راسخ داشتیم صرفنظر کنیم.

اگر براثر یك اتفاق غیرمنتظره واستثنائی مبنای توافقی پیدامیشد و برروی اصول اساسی سازشی حاصل میگشت بقیهٔ کار آسان میبود. البته ما در میان خود قرار گذارده بودیم که درچنین صورتی گاندیجی فوراً عده‌ئی ازما یاتمام اعضای کمیتهٔ عامله‌را بلندن بخواهد تاهمه بتوانیم در مذاکره راجع بجزئیات امر شرکت کنیم. ما در هند برای پاسخ‌دادن بچنین دعوتی آماده بودیم وحاضر میشدیم که در صورت لزوم فوراً باهواپیما حرکت کنیم. ومسلماً در هرحال درظرف ده‌روز خود را بلندن میرساندیم.

اما اگر برروی اصول اساسی توافقی حاصل نمیشد گفتگو دربارهٔ مسائل جزئی هم قابل بحث نبود واحتیاجی نداشت که کنگره بخاطر آنها عدهٔ زیادی را به کنفرانس میزگرد اعزام دارد. بدین جهت ما تصمیم گرفتیم که تنها گاندیجی را بفرستیم.

خانم «ساروجینی نایدو» نیز که یکی‌ازاعضای کمیتهٔ‌عامله بود در کنفرانس‌مزبور شرکت جست اما نه بعنوان نمایندهٔ کنگره. او بعنوان نمایندهٔ زنان هند به‌کنفرانس دعوت شده‌بود و کمیتهٔ عامله‌هم بامسافرت وشرکت او در کنفرانس موافقت کرده‌بود.

دولت بریتانیا بهیچوجه خیال نداشت که بنظریات و تمایلات ما پاسخ مساعدی بدهد. سیاست انگلستان این‌بود که رسیدگی بمسائل اساسی‌را بتأخیراندازد تاکنفرانس وقت خودرا بامذاکره و گفتگو دربارهٔ موضوعهای جزئی و کم اهمیت بگذراند. هربار که یك مسئلهٔ اساسی مطرح میشد دولت از مذاکرات جدی میگریخت و وعده میداد که «بعداً» نظر خودرا پس‌از مطالعهٔ کافی اعلام دارد. مهمترین حربه‌ئی که دولت انگلستان بکارمیبرد وهمچون سنگی درراه پیشرفت مذاکرات قرارمیداد موضوع فرقه‌های مذهبی بود که باآن بکاملترین صورتی بازی میکرد. این موضوع مهمترین مسئله‌ئی بود که در کنفرانس مطرح میشد و برهمهٔ مسائل دیگر مقدم قرار میگرفت.

اکثریت عمدهٔ هندیانی که در کنفرانس میزگرد شرکت کردند. اغلب دانسته و بعضیها نادانسته باین‌دام رسمی می‌افتادند. کنفرانس یك مجمع عجیب و غیرعادی بود. بسیاری از نمایندگان درواقع فقط نمایندهٔ شخص خودشان بودند. بعضی‌ازآنها اشخاص و عناصری شایسته و قابل احترام بودند اما نمیشد این حرف را دربارهٔ تمامشان گفت. رویهمرفته ازنظر سیاسی واجتماعی آنها نمایندهٔ مرتجعترین عناصر هند بشمار میرفتند. آنها باندازه‌ئی مرتجع و عقب مانده بودند که حتی‌لیبرالهای هندکه خودشان عناصری بسیار اعتدالی و محتاط بشمار میروند در کنفرانس میزگرد نسبت بآنها بسیار مترقی جلوه‌میکردند. آنها درواقع نمایندگان طبقهٔ‌حاکمه وصاحبان منافع مستقر درهندبودند

که باامپریالیزم و استعمار بریتانیا بستگی داشتند و میخواستند نفوذ استعمار را برای محفوظ ماندن منافع شخصی خودشان برقرار نگاهدارند.

اکثریت نمایندگان کنفرانس ازدسته‌هائی که باصطلاح «اقلیت»و«اکثریت» نامیده میشد ودربارهٔ مسائل‌مذهبی‌وفرقه‌ها تشکیل‌یافته‌بود انتخاب‌شده‌بودند. اینهاشامل‌عده‌ئی ازافراد دستگاه وطبقهٔ حاکمه‌بودند وبخوبی نمایان بود که هرگز نمیتوانند حتی‌درمیان خود توافق داشته باشند. از نظر سیاسی آنها بسیار مرتجع بودند وچنین بنظر میرسید که میخواستند برای خود امتیازاتی دربارهٔ فرقه‌های مذهبی بدست‌آورند هرچندکه این امر مستلزم فداکردن منافع وامتیازات سیاسی‌هندباشد. آنها تقریباًعلناً اظهار میداشتند که تاوقتیکه درخواستهای مذهبی مربوط بجدائی فرقه‌ها مورد قبول واقع نشود ومسلم نگردد آماده نیستند بهیچوجه دربارهٔ آزادی سیاسی‌هندمذاکره‌کنند و تصمیمی‌بگیرند. این‌امر واقعاً فوق‌العاده وحیرت‌انگیز بود وبشکلی دردناك وباکمال روشنی نشان‌میداد که یك ملت اسیر ممکن است تاکجاها سقوط‌کند و حتی بعضی رجال آن تا چه اندازه میتوانند آلت دست سیاست استعماری بشوند.

راست‌است که مجمع آن‌آقایان عالیجناب، لردها، اشراف وسایر نمایندگان‌طبقات عالی نمیتوانست مظهر ونمایندهٔ واقعی مردم‌هند باشد. اعضای کنفرانس میزگرد لندن بوسیلهٔ دولت بریتانیا و طبعاً موافق نظر و منافع آن دولت انتخاب شده بودند. دولت بریتانیاهم درواقع ازنظرخود، نمایندگان‌را بسیارخوب انتخاب‌کرده‌بود. بااینهمه خود همین‌امر که مقامات بریتانیا میتوانستند چنین نمایندگانی را بنام مردم هند تعیین‌کنند و مورد استفاده قرار دهند نشانهٔ آن بود که ملت تاچه‌اندازه ضعیف‌است وچگونه بآسانی میتوان ارادهٔ اورا زیرپاگذارد. اعضای طبقهٔ حاکمهٔما ایدئولوژی وطرز تفکر اربابان استعماری مارا میپذیرفتند ونقشی‌راکه بعهده‌شان واگذارمیگشت بخوبی اجرامیکردند. آیا این‌امر ازآنجهت بود که حقیقت‌را درك نمیکردند ونمیدیدند؟ یادرواقع از آنجهت بود که مفهوم واقعی وحقیقی‌کار خود را خوب میفهمیدند و از آنجاکه از بوجود آمدن دموکراسی وآزادی درهند وحشت داشتند آنوضع را میپذیرفتند؟

بسیار طبیعی وپرمعنی بود که دراین مجمع که ازنمایندگان‌وصاحبان منافع‌مستقر، منافع امپریالیستی، منافع فئودالها، منافع صاحبان صنایع، منافع بانکداران و سرمایه‌داران، منافع رؤسای مذهبی و صاحبان نفوذ در فرقه‌های مختلف تشکیل میشد ریاست هیئت نمایندگان هندکه بوسیلهٔ انگلیسها انتخاب شده بودند معمولا بعهده «آقاخان» گذارده میشدکه خوداو درواقع وتااندازه‌ئی مظهر تمام این منافع بهم آمیختهٔ بشمار میرود. اوکه ازمدتی بیش‌از یك‌نسل باامپریالیسم بریتانیا وطبقهٔحاکمهٔ انگلستان پیوند

وارتباط بسیار نزدیك داشت وهمیشه‌هم درانگلستان بسرمیبرد بهتر ازهر کسی‌میتوانست درکنفرانس میزگرد نمایندهٔ شایسته‌ئی برای امپریالیسم بریتانیا باشد اما مسخرگی‌امر دراین بود که چنین کسی باصطلاح نمایندهٔ هند بشمار میرفت!

در آن کنفرانس کفهٔ ترازو بشکل نمایانی در جهت عکس مصالح ملی ما سنگینی میکرد. هرچند ما از ن کنفرانس توقع زیادی نداشتیم و بآن امیدوار نبودیم اما طرز کار آن واقعاً موجب حیرت و تعجب میشد و بیزاری مارا برمیانگیخت. میدیدیم که‌چگونه بخاطر منافع پست وحقیر شخصی مصالح ملی ومسائل اقتصادی‌را زیرپا میگذاشتند. بند وبست‌ها، تحریکها ومانورها، دست عده‌ئی ازهموطنان مارا دردست مرتجعترین عناصر حزب محافظه‌کار بریتانیا قرارمیداد. دربارهٔ مطالب ناچیز وبی‌اهمیت نطقهای بی‌پایان ایرادمیشد. بطورکلی امپریالیسم بریتانیا وصاحبان منافع مستقر درهند متقابلا بیکدیگر تعارف میکردند ودرحالیکه باهم پیوندکاملی داشتند باهم بمذاکره میپرداختند.

درآنجا صحبت منافع و مقامهای مختلف مطرح بود، مشاغل و مقامهای بزرگ، مشاغل کوچك، مقامهائی برای هندوها ، برای مسلمانها ، برای سیکها ، برای کسانی که مظهرشرکتهای انگلیسی وهندی بودند، و برای اروپائیها . اما تمام اینها فقط دربارهٔ منافع طبقات بالابود وتوده‌ها مطلقاً بحساب نمیآمدند وموردتوجه نبودند . اپورتونیسم وخود پرستی بشکلی افسارگسیخته جلوه میکرد . دسته های مختلف همچون گرگهای گرسنه که درجستجوی طعمه کمین کرده‌باشند میخواستند در زیر سرپوش قانون اساسی جدید آنچه‌را غارت میکردند میان خود تقسیم کنند. حتی فکر آزادی‌هم درنظر ایشان بهانه‌ئی برای ازدیاد درامدهای آینده میبود که آنرا «هندی کردن» مینامیدند ومفهوم آن این‌بود که درارتش ودرادارات دیگر خدمات عمومی وغیره، پستها ومقامهائی برای هندیان بدست آورند. هیچکس دربارهٔ بدست‌آوردن استقلال واقعی ملت وانتقال قدرت بدست‌یك‌دولت دموکراتیك‌هندی وحل کردن‌مشکلات حیاتی‌وفوری اقتصادی که بردوش ملت ومردم‌هند فشار میآورد فکر واندیشه‌ئی نداشت؛ آیا ملت هند بخاطر همین منظور مبارزهٔ دشوار خودرا دنبال کرده بود؟ وآیا ما میبایست همین محیط تاریك را به جای ایدآلهای درخشان‌خود و درمقابل فداکاریهای‌ملت‌خویش بپذیریم ؟

درتالارهای بزرگ وپرشکوه طلائی و پرجمعیت کنفرانس مزبور گاندی‌جی کاملا تنها مانده بود. لباس او یا در واقع بی‌لباسی وعریانی او، او را از همهٔ اشخاص دیگر مشخص میساخت. باوجوداین گودال وفاصلهٔ عمیقی که میان فکراو بافکر آقایان خوش لباس اطراف او وجودداشت خیلی بزرگتر ازاختلاف ظاهری آنها بود. وضع‌او فوق‌العاده دشواربود ومااز‌دور ازخود میپرسیدیم که‌آیا اوچگونه میتواند آن‌وضع سخت و

آن محیط عجیب‌را تحمل کنند اما او باحوصله و بردباری تعجب آوری تاآخر مقاومت کرد و برکوشش خود میافزود تاشاید بتواند بنیان وپایه‌ئی برای موافقت بدست‌آورد.

یکبار او یك اقدام جالب توجه کرد که ناگهان بهمه نشان داد که ارتجاع سیاسی چگونه و تاچه‌اندازه خود را درپشت ماسك ونقاب منافع فرقه‌های مذهبی پنهان میسازد و باین‌عنوان فعالیت‌میکند. بیشتر پیشنهاداتی که ازطرف نمایندگان مسلمانان مطرح‌میشد بهیچوجه مورد خوشایند‌او نبود وحتی مسلمانان ناسیونالیست ووطن‌دوستی هم که درآن کنفرانس بودند همان نظر او را داشتند زیرا این پیشنهادات راه استقلال ودموکراسی را در هند بکلی مسدود میساخت. باوجود این گاندی‌جی قبول کرد که با پیشنهادات آنها موافقت کند بشرط آنکه نمایندگان مسلمانان‌هم دربارهٔ مسائل سیاسی یعنی درموضوع استقلال‌ملی نیروی خودرا برای تأیید موقعیت ونظر کنگره بکار برند.

این پیشنهاد در واقع‌یك اظهار نظر شخصی بودزیرا طبعاً اونمیتوانست ازآن‌راه دور وبدون مشورت با دیگران، کنگره را بچنین موافقتی‌متعهد سازد. اما وعده داد که نفوذ خود رابکار بردتا کنگره این‌تعهد رابانجام‌رساند وهر کس ازموقعیت ونفوذ گاندی جی در درون کنگره خبر داشت تردید نمیکرد که این تعهد از طرف کنگره هم تأئید میشد. معهذا پیشنهاد اورد شد. در واقع بسیار دشوار بود که تصورشود «آقا خان» و نظایر اووکیل‌مدافعی برای‌استقلال‌هندگردند؛ این‌پیشامد ثابت کرد که موضوع‌فرقه‌های مذهبی که در کنفرانس میز گرد دائماً آنرا بمیان میکشیدند ومطرح میساختند مانع‌واقعی نبود بلکه در حقیقت ارتجاع سیاسی بود که در پشت این مسئله پنهان میشد و میخواست از هر نوع ترقی وپیشرفتی‌درهند جلوگیری وممانعت کند.

دولت بریتانیا با دقت فراوان این عناصر ارتجاعی را برای کنفرانس میز گرد دستچین کرده بود واز راه کنترول کردن مذاکرات، موضوع فرقه‌های مذهبی رابصورت مهمترین مسئله در میآورد وآنرابشکلی مطرح میساخت که هیچ نوع توافقی میان‌عناصر سازش ناپذیری که به کنفرانس دعوت شده بودند حاصل نشود.

دولت بریتانیا در بازی ومانور خود توفیق حاصل کرد وبدین ترتیب نشان داد که نه فقط هنوز باندازهٔ کافی نیرووقدرت دارد که امپراطوری خود را حفظ کند بلکه هنوز هم باندازهٔ کافی حیله وتزویر دارد که بتواند تا مدتی سنتهای استعماری را ادامه دهد.

دراین‌ماجرامردم‌هند، هرچند که کنفرانس‌میز گردنه نمایندهٔ آنهابود ونه میتوانست تصمیماتی بسودایشان‌اتخاذ کند بکلی‌شکست‌خوردند. شکست‌خوردند زیرایك‌زمینهٔ فکری و ایدئولوژی استوار نداشتند که بتواند آنها را دلگرم نگاهدارد و ایشانرا در طریق مبارزات‌آینده بدرستی پیش‌براند. شکست خوردند زیرا خود را برای مقابله‌باصاحبان

منافع مستقر و طبقهٔ حاکمه ئی که راه پیشرفت آنها را مسدود میساخت با اندازه کافی قوی نمیدیدند، شکست خوردند از آنجهت که احساس میکردند مذهب هنوز بصورت افراطی خود چنان نفوذی دارد که اختلافات فرقه‌های مذهبی بهانه ئی برای جلوگیری از استقلال آینده میگردد، خلاصه شکست خوردند از آنجهت که هنوز باندازهٔ کافی ترقی و تکامل نیافته بودند و برای پیروزی قدرت نداشتند.

اما در مورد کنفرانس میز گرد در واقع موضوع شکست یا پیروزی در میان نبود و از آن انتظار زیادی نمیرفت.

با اینهمه پس از این دومین کنفرانس میز گرد خیلی چیزها عوض شده بود. در زمان نخستین کنفرانس میز گرد، هیچ کس در هند بآن توجه شایسته ئی نکرده بود. زیرا سراسر کشور سرگرم مبارزهٔ نافرمانی بود. فقط در بعضی جاها وقتی که نمایندگان منتخب بریتانیا برای شرکت در کنفرانس سال ۱۹۳۰ حرکت میکردند اغلب مردم در برابرشان بنشانهٔ نفرت پرچمهای سیاه را برمیافراشتند و شعارهای خصمانه پخش میکردند. چنین بود وضع در نخستین کنفرانس میز گرد. اما در سال ۱۹۳۱ دیگر وضع چنین نبود و این موضوع فقط از آنجهت بود که شخص گاندی جی بعنوان نمایندهٔ کنگره به لندن رفته بود و میلیونها نفر نفوس هم پشت سرش قرار داشتند. از این جهت خود کنفرانس نیز اهمیت بیشتری یافته بود و سراسر هند با علاقهٔ خیلی بیشتری کارهای آن را دنبال میکرد بطوریکه شکست کنفرانس، بهر جهت که میبود در سراسر کشور اثر می بخشید. اکنون میفهمیدیم که چرا دولت بریتانیا تا آن اندازه بشرکت گاندی جی در کنفرانس علاقه نشان میداد.

آن کنفرانس با آنصورت خاصی که داشت در واقع برای هند شکستی نبود زیرا در حقیقت فقط برای اینکه با ناکامی پایان پذیرد تهیه شده بود و مردم هند در این شکست بهیچوجه گناه و مسئولیتی نداشتند. امامنظور دولت بریتانیا حاصل شده بود. کنفرانس میز گرد موفق شده بود که توجه جهانی را از مسائل حقیقی و سیاسی و اجتماعی و اقتصادی که در هند مطرح بود منحرف سازد و بموضوع اختلافات مذهبی متوجه کند. در خود هند هم شکست کنفرانس موجی از یأس و افسردگی برانگیخت و همچون توهینی بملت تلقی گردید و این وضع به نیروهای ارتجاعی فرصت داد که دوباره سر خود را بلند کنند و به میدان بیایند.

درحقیقت با آن کنفرانس بهتر معلوم گردید که پیروزی یا شکست برای مردم هند به آینده و به حوادثی که در خود هند اتفاق میافتاد بستگی داشت. نهضت نیرومند ملی نمیتوانست بعلت تحریکات و اقدامات لندن عقب نشینی کند و از فعالیت خود دست بکشد. تمایلات ملی برای طبقات متوسط و برای دهقانان یك ضرورت مورد احتیاج فوری بود و آنها حل مشکلات خود را فقط در سایهٔ پیشرفت نهضت ملی مقدور میدیدند. بنابرین

نهضت میتوانست پیروزیهای تازه‌ئی بدست آورد و بفعالیتهای دیگری بپردازد و اقدامات جدیدی بوجود آورد که مردم را در راه ترقی و آزادی پیش براند بدیهی است که ممکن بود بهمین علت هم نهضت در آنزمان تحت فشار شدیدی قرار گیرد وفعالیتهایش خنثی گردد.

این مبارزه دولت بر ضد مردم بزودی در هند آغاز گشت و فشار نیروی دولتی با خفقانی که ایجاد کرد موقتاً نتایجی ناگوار ببار آورد. دومین کنفرانس میز گرد لندن نمیتوانست در پیشرفت طبیعی مبارزهٔ ملی اثر مهمی داشته باشد اما موقتاً یك نوع محیط نامساعدی برای آن ایجاد میکرد

۳۹

شورشهای دهقانی در ولایات متحده

از آنجا که من یکی از دبیران کل کنگره و یکی از اعضای کمیتهٔ عامله بودم با تمام امور سیاسی در سراسر هند تماس داشتم و گاهی هم ناچار بودم بنابر مقتضیات به مسافرتهائی در نواحی مختلف بپردازم اما همیشه سعی داشتم تا بشود از این مسافرتها اجتناب ورزم. هر چه بار ما سنگین‌تر ومسئولیتهای ما زیادتر میشد ملاقاتهای اعضای کمیتهٔ عامله‌هم بیشتر و بیشتر میشد بطوریکه بالاخره بطور منظم به‌هردوهفته یکبار رسید. دیگر در کمیتهٔ عامله‌وقت ما برای بتصویب‌رساندن یك‌قطعنامهٔ کم اهمیت‌انتقادی وفعالیتهای منفی‌صرف نمیشد بلکه ناچار بودیم‌فعالیتهای گوناگون مثبت رادریك سازمان بسیاروسیع وپراکنده مورد رسیدگی قرار دهیم ومسائل مهمی راکه هر روز در جریان مبارزهٔ ما پیش می‌آمد و در نهضت ملی ما مؤثر بود حل کنیم.

با وجود این فعالیت اساسی من برای ولایات متحده مصروف میگشت که در آنجا وضع دهقانان توجه کنگره را بخود جلب میکرد. کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده بیش از یکصد وبنجاه نفر عضوداشت‌وهر دوسه ماه یکبار تشکیل جلسه میداد. شورای اجرائی آن در حدود پانزده نفر بودند که با فواصل نزدیکتری تشکیل جلسه میدادند و کارهای دهقانی را هم تحت نظر داشتند.

در نیمهٔ‌دوم سال۱۹۳۱از طرف‌شورای‌اجرائی مزبور یك کمیتهٔ دهقانی هم تشکیل گردید. جالب توجه است که عده‌ئی از «زمینداران» هم در شورای اجرائی ودر این کمیته عضویت داشتند وتمام اقدامات با موافقت وتأئید آنها صورت میگرفت. در واقع ریاست کمیتهٔ ایالتی کنگره (ودرنتیجه ریاست شورای اجرائی‌و کمیتهٔ‌دهقانی)رادرآنسال تصدق احمد خان شروانی بعهده‌داشت که عضویکی ازمعروفترین خانواده‌های زمینداران بود. دبیرکل کمیتهٔ ایالتی «سری پراکاسا»وعده‌ئی‌ازرهبران عضو شورا نیزاززمینداران یا از اعضای خانوادهای زمیندار بودند. سایر اعضای شورا وکمیته از طبقات متوسط

وپیشه‌وران بودند . حتی یك نفر ازدهقانان اجاره‌دار یا دهقانان مزدبگیر هم در شورای اجرائی ایالتی استان‌ما عضویت‌نداشت . دهقانان در کمیته‌های محلی و کمیته‌های بخشها شرکت داشتند اما در انتخاباتی که به تشکیل شورای اجرائی ایالتی منتهی میشد کمتر توفیق حاصل‌میکردند . این شورا بیشتر در تحت تسلط طبقات متوسط‌روشنفکران وعناصر زمیندار قرار داشت بدینقرار بهیچوجه نمیشد شورای اجرائی مزبور را از هیچ نظری وحتی از نظر دهقانی افراطی شمرد.

من هم در آنجا فقط یك عضوشورای اجرائی بودم و در کمیتهٔ دهقانی آن هم عضویت‌داشتم وموقعیت من در آنجا از این‌حدود تجاوز نمیکرد . در موارد مشاوره‌ها و سایرکارها من سهم نمایانی داشتم اما بهیچوجه رهبری‌کار بعهدهٔ من نبود . اصلا هیچ کس در شورای اجرائی ایالتی ما نمیتوانست نقش رهبری را داشته باشد زیرا ما از مدتها قبل عادت کرده بودیم که مشترکا و با هم‌کار کنیم و فشارکار همیشه بعهدهٔ تمامی سازمان می‌افتاد و نه بردوش‌بعضی‌افراد . رئیس که برای‌مدت یك سال انتخاب‌میشد بطور موقت در رأس امور قرار میگرفت ومظهر شورا بشمار میرفت اما حتی او هم اختیارات خاصی نداشت.

من همچنین بعنوان عضو کمیتهٔ محلی کنگره در بخش‌الله‌آباد نیزکار میکردم .این کمتیه تحت ریاست «پور وشوتان داس تاندون» قرارداشت ودر توسعهٔ نهضت دهقانی نقش عمده‌ئی بازی میکرد . در سال ۱۹۳۰ هنگام آغاز نهضت اعتصاب مالیاتی در استان ولایات متحده‌همین کمیته‌کار رهبری را بعهده داشت . این امر ازآنجهت نبود که ناحیهٔ الله‌آباد از نظر تضییقات دهقانی از همه بیشتر تحت فشار بود زیرا در واقع ناحیهٔ «اوده» که یکی از مراکز تعلقه‌داری بود از این حیث تحت فشار بیشتری قرار داشت . بلکه باین علت بود که دهقانان ناحیهٔ‌الله‌آباد از جاهای دیگر متشکل‌تر بودند ودرآنجا نسبت به جریانات عمومی وسیاسی آگاهی بیشتری وجود داشت . شهر الله‌آباد یکی از کانونهای مهم فعالیت‌های‌سیاسی‌بود و بسیاری ازشخصیت‌های مشهوروفعالین‌کنگره‌اغلب به دهات وروستاهای اطراف هم میرفتند .

بلافاصله پس از انعقاد پیمان دهلی در مارس ۱۹۳۱ ما عده‌ئی از فعالین خودرا به دهات وروستاها فرستادیم تا بدهقانان اطلاع بدهند که نهضت نافرمانی عمومی پایان یافته‌است وازنظرسیاسی دیگر برای پرداخت بهرهٔ مالکانه ومالیات مانعی‌وجود ندارد . حتی ما توصیه میکردیم که دهقانان‌تعهدات خود را بپردازند ، اما ضمناً میگفتیم که‌بعلت سقوط فوق‌العادهٔ قیمتهاعقیده داریم که بایدتخفیفهای کلی به دهقانان داده شودو کوشش خواهیم کرد که چنین تخفیفی برای‌آنها بدست‌آوریم . در حقیقت حتی در زمان عادی‌هم

پرداخت تمام تعهدات دهقانان و بهرهٔ مالکانه برای ایشان بارطاقت فرسائی بود . بدیهی است که در آنوقت براثر سقوط قیمتها پرداخت تمام این تعهدات یا تقریباً مبالغی درحدود آن مسلماً غیرممکن بود باین مناسبت کنفرانسهائی با نمایندگان دهقانان ترتیب دادیم و بعنوان آزمایش پیشنهاد کردیم که بدهقانان یك تخفیف کلی درحدود پنجاه درصد و در بعضی مواردهم بیشتر داده شود .

ما سعی داشتیم که موضوع دهقانان را بکلی ازمسئلهٔ نافرمانی عمومی جداسازیم. مخصوصاً درسال ۱۹۳۱ منحصراً میخواستیم این موضوع از نظر اقتصادی و بکلی جدا از نظرهای سیاسی مورد رسیدگی قرار گیرد . البته این کار بسیار دشوار بود زیرا هر دو موضوع تااندازهٔ زیادی بایکدیگر پیوندیافته بود ودرگذشته نیز باهم ارتباط داشت. از آنجا که مایك سازمان وابسته به کنگره بودیم کارمان جنبهٔ سیاسی پیدامیکرد امادر آنموقع ما سعی داشتیم که بصورت یك نوع اتحادیهٔ دهقانان کار کنیم (هرچند که عناصرغیر دهقان هم درکارشرکت داشتند و بطور کلی کار تحت نظر مالکین بزرگ وزمینداران اداره میشد!) درعین حال نه میتوانستیم و نه میخواستیم که جنبهٔ سیاسی خودرا ازدست بدهیم ودولت هم درهرصورت بما با نظر سیاسی مینگریست. ضمناً دورنمای ادامهٔ مجدد نهضت نافرمانی عمومی نیزدر برابرما قرارداشت واگراین مبارزه ازسرگرفته میشد بدون تردید سیاست واقتصاد دوشادوش هم ودست دردست یکدیگر پیش میرفتند.

باوجود تمام این موانع و مشکلات مشهود، از زمان انعقاد پیمان دهلی ببعد سعی ما این بود که موضوع دهقانان را ازمبارزات سیاسی جدا نگاهداریم . دلیل عمدهٔ این امرهم آن بود که پیمان دهلی باین مسئله پایان نداده بود وما میخواستیم مخصوصاً برای دولت و برای مردم کاملا روشن سازیم که ما این مسائل را ازهم جدا میشماریم .

تصورمیکنم که گاندی جی درضمن مذاکرات خودبالردایروین دردهلی به او اطمینان داده بود که حتی اگر به کنفرانس میز گرد هم نرود تاوقتی که کنفرانس مزبور جریان دارد نهضت نافرمانی را از سر نخواهد گرفت . وگفته بود که از کنگره هم درخواست خواهد کرد که به کنفرانس کاملا فرصت کار کردن بدهد ودرانتظار نتایج آن بماند. اماحتی گاندی جی درآنوقت هم روشن ساخته بود که این تضمین شامل مبارزات اقتصادی که جنبهٔ محلی دارد وممکن است مارا باقداماتی ناچارسازد نخواهدشد . درآنوقت موضوع دهقانان ولایات متحده برای مامطرح بود واهمیت داشت زیرا فعالیت ومبارزهٔ متشکلی درولایات متحده بوجودآمده بود و درحقیقت دهقانان سراسر هند تحت تأثیر آن قرار گرفته بودند گاندی جی دردوران مذاکرات « سیملا » وپیش ازعزیمت خود به لندن ، یکبار دیگر نیزاین موضوع را به نایب السلطنه متذکر شده بود ودرمکاتباتی هم که انتشار

یافت این مطلب تصریح گردید[1]. حتی درهمان موقع حرکت به‌اروپا هم علناً اظهارداشت که صرفنظر ازموضوع کنفرانس میز گرد ومسائل‌سیاسی، ممکن است کنگره ناچارشود که بحمایت ازدهقانان بپردازد ومخصوصاً ازحقوق دهقانان درمبارزات اقتصادیشان‌دفاع کندزیرا هرچند کنگره میل نداشت که‌چنین مبارزاتی‌را بوجودآورد وتشویق کند اما اگر بصورت اجتناب ناپذیری با آن مواجه میشد ناچار باید از آن هواداری میکرد. ما نمیتوانستیم ازتوده‌های مردم جدا شویم وآنها را تنها بگذاریم. گاندی‌جی باین وسیله متذکرشده‌بود که پیمان دهلی‌دربارهٔ مبارزات‌کلی‌سیاسی و نهضت نافرمانی‌عمومی منعقد شده است ومانع چنین‌اقدامی‌درزمینهٔ مطالبات‌اقتصادی دهقانان نخواهد بود.

من‌از آنجهت این‌مطلب را دراینجا متذکرمیشوم که بارها کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده‌ورهبران آنرا متهم ساخته‌اندو گفته‌اند باتجدید اقدام‌درمبارزهٔ‌عدم‌پرداخت مالیات و بهرهٔ مالکانه، «پیمان دهلی» ازطرف ما نقض شده است. طبق معمول دستگاه دولت ومتهم کنندگان ما، این‌اتهامات درموقعی صورت میگرفت وانتشار مییافت که تمام

۱ـ (یادداشت مولف) نامه‌های زیرقسمتهائی ازمذاکرات وموافقت‌های متقابل در «سیملا» ست که در ۲۷ ماه اوت ۱۹۳۱ صورت گرفت:

ازآقای گاندی به‌آقای امرسون وزیر کشور دولت هند.

سیملا ـ ۲۷اوت ۱۹۳۱

«آقای امرسون عزیز

«میخواهم دریافت نامهٔ مورخهٔ امروز شما راکه محتوی طرح جدیدی هم بود، همراه با تشکرات خود باطلاعتان برسانم. «سرگواس‌جی» نیز پیشنهادات اصلاحی راکه ازجانب شما مطرح شده است باطلاع من رساند. همکارانم ومن‌باکمال دقت طرحهای اصلاحی رامورد مطالعه قرار دادیم وحاضریم‌که باتذاکرات زیر آنهارابپذیریم:

«درمورد پاراگراف چهارم، برای من مقدور نیست که ازطرف کنگره وضعی راکه ازطرف دولت بوجود آمده است بپذیرم و تأئید کنم. زیرا بعقیدهٔ کنگره مااحساس میکنیم درمواردیکه شکایات وعدم رضایت ناشی از طرزاجرای موافقت‌نامه مرتفع نشده ناچار باید یك کمیسیون تحقیق و رسیدگی بکار پردازد زیرا تا وقتیکه پیمان دهلی‌باعتبار خودباقیست نافرمانی عمومی دنبال نخواهد شد. اما اگردولت هندودولتهای محلی تحقیقات ورسیدگی را تضمین نکنند همکارانم ومن نسبت بمادهٔ مزبور نظروتعهدی نداریم. نتیجه این‌خواهد شد که تا موقعیکه کنگره نتواند برای رسیدگی به‌اختلافات یك مرجع رسیدگی و تحقیق رسمی و تضمین شده ازجانب دولت داشته باشد، درصورتیکه شکایتی پیش‌آید ناچار خواهد بود که بعلت نبودن مرجع رسیدگی و تحقیق شخصاً باقدامات تدافعی بپردازد ودر این‌صورت کنگره باید آزادی عمل‌کامل داشته باشدتا با توجه بمعموق ماندن نافرمانی عمومی بتواند اقدامات شایسته را بعمل آورد.

«لازمست به‌دولت اطمینان بدهم که کنگره منتهای کوشش خودرا بکار خواهد برد که ازتوسل به اقدامات

کسانیکه مورد اتهام واقع میشدند ومیتوانستند پاسخ بگویند در زندانها بودند و تمام مطبوعات وروزنامه‌ها هم تحت سانسور شدید دولت قرارداشتند . صرفنظرازاین‌واقعیت که کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات متحده هرگزدرسال ۱۹۳۱ اعتصاب مالیات را شروع نکرده است میخواهم مخصوصاً این‌مطلب را روشن سازم که اگرهم چنین مبارزه ئی را شروع‌میکرداز آنجاکه جنبهٔ اقتصادی داشت وازمبارزهٔ نافرمانی عمومی‌جدا بود بهیچوجه جنبهٔ نقض پیمان دهلی‌را پیدا نمیکرد .

این مسئله که آیا میبایست چنین اقدامی صورت بگیرد یا نگیرد خود یك موضوع دیگراست . بنظرمن دهقانان هم مانندکارگرانی که درکارخانه‌هاکار میکنند حق دارند که‌ازوضع اقتصادی‌خودشکایت‌داشته‌باشند وهمانطورکه‌کارگران ازراه‌توسل به‌اعتصاب به‌اقدام مستقیم میپردازندآنها نیزمیتوانند برای بهبود وضع خویش بـه اقدام پردازند . وضع‌ما اززمان انعقاد «پیمان دهلی» تاموافقت‌نامهٔ «سیملا» به‌این‌صورت بود واین امر هم‌چیزی نبودکه دولت‌ازآن‌خبرنداشته‌باشد بلکه مخصوصاً ازآن‌خیلی خوشوقت‌هم‌بود.

مستقیم اجتناب‌ورزد وسعی کند که ازراه‌مذاکره‌وگفتگو ونظایراین‌وسائل‌شکایات رامرتفع‌سازد. باتذکروضع کنگره که دراینجا تصریح‌شده است امیدواریم که ازهرنوع‌اتهام وایجادسوء تفاهم وعدم‌رعایت موافقت‌نامه وعهدشکنی‌نسبت به کنگره احتراز گردد . درصورتیکه مذاکرات جاری ما به موفقیت منتهی گردد . لازمست که همراه با بیانیهٔ مشترك ما این نامه وپاسخ‌شما هم عیناً منتشرشود . »

« باتقدیم احترامات

« م .ك .گاندی »

ازآقای امرسون به‌آقای گاندی

سیملا - ۲۷اوت ۱۹۳۱

« آقای گاندی عزیز

« ازنامهٔ مورخه امروزشما که محتوی‌قبول طرح بیانیه ومشروط به‌تذکرات مندرج درنامه‌تان‌بودمتشکرم. فرماندارکل شورا متذکر شدند که کنگره نباید برای رسیدگی به‌تخلفات وشکایات ناشی‌ازطرز اجرای‌موافقت‌نامه وبمنظور رسیدگی وتحقیق‌دربارهٔ‌آن فشار بیاورد . اما درصورتیکه شما تضمین میکنیدکه ازتوسل باقدامات مستقیم اجتناب ورزدوشکایات راازراه مذاکره وگفتگوونظایرآن مرتفع سازد شما وضع کنگره را دربرابر اتفاقات احتمالی آینده و تصمیماتی که خواهدگرفت روشن ساخته‌اید . باطلاع میرسانم که فرماندارکل شورا دراین امیدواری با شما شریك است که ازتوسل باقدامات مستقیم اجتناب خواهدشد . ازلحاظ موقعیت‌کلی دولت میل دارم نظرتان را به نامهٔ مورخهٔ ۱۹ اوت جناب نایب السلطنه که بشما نوشته‌اند معطوف سازم . ضمناً میخواهم بگویم که نامهٔ مورخهٔ امروز شما واین پاسخ همراه بیانیهٔ رسمی مذاکرات عیناً از طرف دولت انتشار خواهد یافت »

باتقدیم احترامات

« هـ. و. امرسون »

سقوط قیمت محصولات کشاورزی که با بحران اقتصادی جهانی بستگی داشت از سال ۱۹۲۹ شروع شد. از آنزمان به‌بعد وضع دائماً بدتر میشد. در سالهای پیش از آن قیمت محصولات کشاورزی در سراسر دنیا بالا میرفت و کشاورزی هندهم درتحت تأثیر بازارهای‌جهانی از ترقی‌قیمت‌هاسودمیبرد. عدم‌تناسب‌میان‌توسعهٔ‌صنایع و توسعهٔ کشاورزی درسراسرجهان سبب شده بود که قیمت محصولات کشاورزی ترقی کند.

تاوقتیکه قیمت‌ها درترقی بود درامد دولت و درامد صاحبان و مالکین اراضی هم زیاد میشد درحالیکه دهقانان واقعی از آن ترقی قیمت‌ها استفاده مهمی نمیبردند. بطور کلی دهقانان جز در بعضی نواحی مساعد وضعشان دشوار بود و دائماً بدتر میشد. در ولایات متحده میزان اجارهٔ زمین خیلی بیشتر وسریعتر ازقیمت محصولات کشاورزی‌ترقی میکرد و در نتیجه باردهقانان سنگین‌ترمیشد. درطول سی‌سال آغـاز این قـرن میزان افزایش تناسب‌نسبی این‌دو بایکدیگر قریب پنج به‌یك بود ومیزان اجاره‌ها تقریباً پنج برابر افزایش یافته بود. (این‌رقم را باکمك حافظه مینویسم).

بدینقرار وقتیکه دولت مالیات خودرا که ازمالکین میگرفت افزایش میداد آنها هم آنرا بمیزان خیلی بیشتری از دهقانان اجاره‌دار خود دریافت میداشتند و در نتیجه دهقانان مثل‌همیشه دروضع دشوار خود باقی میماندند وازترقی قیمت‌ها سودی نمیبردند. حتی‌وقتی‌هم که‌قیمت‌ها سقوط‌میکرد و پائین میآمد یاموقعیکه آفات‌طبیعی‌مانندخشکسالی، سیل، ملخ، تگرگ ونظایرآن بمحصولات آسیب میرساند بازهم اجاره و بهرهٔ مالکانه ومالیات بهمان رقم اصلی باقی میماند. تنها تسهیلی که دراین موارد برای دهقانان‌قائل میشدند این‌بود که مدتی‌دریافت‌ها رابه‌تأخیر میانداختند و برمهلت‌ها می‌افزودند.

میزان‌اجارهٔ‌زمین‌همیشه‌سنگین‌بود بطوریکه‌دهقانان‌فقط درسالهای‌خوب‌میتوانستند آنرا ازفروش‌محصول‌خود بپردازند. درمواقع‌دیگرهرگز نمیتوانستند بدون‌قرض گرفتن‌از عهدهٔ آن برآیند و بدین ترتیب دائماً برمیزان قروض ایشان افزوده میشد.

تمام طبقات دهقانان، هم مالکین وهم دهقانان خرده‌مالك و اجاره دار، مـورد استثمار رباخواران واقع میشدند که در وضع موجود، درزندگی اقتصادی دهات جـزو ضروریات‌جدائی‌ناپذیر بشمار میروند ودائماً برتعدادشان افزوده میشود. آنها باپول خود تمام طبقات دهقانان را بنفع خود استثمار میکردند وهرروز برقدرت ونفوذشان افزوده میشد. هیچ نیروئی نمیتوانست مانع‌کار ایشان گردد. قانون به‌آنها کمك میکرد وآنها باکمك قانون وباستناداسناد ومدارك خودگوشت تن‌دهقانان را جدا میکردند.[۱] کم کم

۱ـ اشاره به‌نمایشنامهٔ معروف تاجرونیزی اثرویلیام شکسپیر است که درآن رباخواری درمقابل‌پولی که‌بوام میدهد گوشت تن وامدارراکرو میگیرد. م

این رباخوران زمین‌ها را درمقابل وامهای خـود متصرف میشدند و آنها را از دست زمینداران کوچك وخرده‌مالکین بیرون میکشیدند وخودشان بصورت مالکین بزرگ تازه وزمینداران عمده درمیآمدند .

دهقانان خرده مالکی که سالها درزمین‌خود رنج برده بودند حالا تقریباً بصورت «سرف»[1] ورعیت‌وابسته به‌زمیندارجدید و «ساهوکار»[2] درمیآمدند. وضع‌دهقانان‌بدون‌زمین واجاره‌دار ازآنهاهم بدتر بود . اینهانیز بصورت غلام «ساهوکار» درمیآمدند یا به اردوی روزافـزون پـرولتاریای کشاورزی و دهقانانی‌که از زمین‌ها بیرون رانـده میشدند می پیوستند .

سرمایه‌داران و بانکدارانی که بصورت مالکین‌جدید درمیآمدند بازمین و بادهقانان اجاره‌دار و بیزمین تماسی نداشتند. آنها معمولا درشهرها زندگی میکردند و به کسب‌و کار بانکداری وصرافی خود مشغول بودند و کار جمع‌آوری اجارهٔ اراضی و درامدهای خود را به‌مباشرین و پیشکارانی‌میسپردند که مانند یك ماشین بیروح و بطرزی غیرانسانی و بیرحمانه کارخودرا انجام میدادند .

رشد سریع‌رباخواری‌درروستاها خودمظهرعدم ثبات وتزلزل‌وضع موجودمالکیت اراضی بود . اکثریت عظیم اهالی هیچ نوع قدرت جسمی ومادی نداشتند و نمیتوانستند درمقابل این وضع مقاومت کنند و در لب پرتگاه نـابودی بسر میبردند . در برابر یك پیشامدغیرمنتظره و نامساعدنمیتوانستند ایستادگی کنند . یك بیماری مسری‌میلیونها نفراز آنان را نابود میساخت .

طبق‌آمار تهیه‌شده ازطرف «کمیتهٔ تحقیقات بانکی درولایات» درسالهای۱۹۲۹ و۱۹۳۰ بدهکاریهای کشاورزی درهند (که شامل برمه نیزمیشد) به ۸٦۰ کرور روپیه رسیده بود. (یك کرور معادل ده‌میلیون‌است). این‌رقم شامل بدهیهای مالکین ودهقانان اجاره‌دار و بیزمین‌میگشت اماقسمت‌عمدهٔ آن مخصوصاً بدهی‌دهقانان‌فقیر بود. سیاست‌عادی دولت‌کاملا با طبقات سرمایه‌دار موافق بود وخود این‌امر به‌سنگینی‌بار قروض میافزود. بدینقراروقتی که‌قیمت‌روپیه باوجود مخالفت‌هندیان‌تنزل کردوبجای‌شانزده‌پنس به‌مبلغ یك شلینگ وشش‌پنس از پول انگلستان تعیین گردید درواقع برواموهای کشاورزان به‌میزان ۵ر۱۲ درصد یعنی معادل ۱۰۷ کرورروپیه افزوده شد .[3]

---

۱ ـ سرف رعایـای کشاورزی وابسته بزمین بودندکه حق نداشتند از ملك خارج شوند و جـزو ملك حساب میشدند ـم

۲ـ صراف رباخوار ـ م

۳ـ(یادداشت مولف) ـ رقم۸٦۰ کرور دربارهٔ وامهای کشاورزی هند ظاهراً رقمی‌نادرست ویك تخمین‌حداقل

بعد از ترقی سریع قیمتها درسالهای بعد از جنگ یك سقوط تدریجی و منظم در قیمت محصولات کشاورزی آغاز گردید واوضاع دهقانان خیلی بدترشد . درسال ۱۹۲۹ این سقوط به حد اکثررسید وازآنپس هم ادامه یافت .

در سال ۱۹۳۱ حرف ما در ولایات متحده این بود که باید میزان اجاره و بهرهٔ مالکانه‌ومالیات باقیمت محصولات کشاورزی متناسب باشد یعنی‌میزان‌مزبور بارقام مربوط بزمانهائیکه‌قیمتهامعادل سال۱۹۳۱ بود پائین بیاید. این‌قیمت باقیمتهای‌تقریباً سی‌سال‌پیش وحدود سال ۱۹۰۱ برابربود . قبول این درخواست بسیاردشوار بود وبه آسانی نمیشد آنرا عملی ساخت زیرا اجاره داران زمین انواع گوناگون داشتند ازقبیل اجاره داران متصرف‌واجاره‌داران‌غیرمتصرف‌واجاره‌داران دست دوم‌وسوم وغیره‌وازاین‌قبیل که وضع اجاره‌داران آخری ازهمه بدتر بود.[۱]

تنها راه چارهٔ دیگر که بهترین طریق‌کارهم بشمار میرفت این بود که با توجه به عدم قدرت پرداخت‌ازطرف دهقانان‌پس ازجمع آوری محصول‌وفروش آن، میزان‌پرداخت دهقانان بشکلی عادلانه تعیین شود . امـا طبق این راه حل دوم نیزهر چند هم کـه رقم پرداخت پائین تعیین میشد قسمت عمده‌ئی ازدهقانان هند که برروی اراضی کار میکردند بکلی ورشکست ونابود میشدند بطوریکه اغلب درسال ۱۹۳۱ درولایات متحده‌مشاهده میشد بسیاری ازدهقانان نمیتوانستند بدون فروش اموال خود (اگر چیزی برای فروش میداشتند) یا دریافت وام با نزولهای هنگفت تعهدات خود را بپردازند .

نخستین پیشنهاد کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده این بود که فعلا یك تخفیف

است ومسلماً درظرف چهارپنج سال اخیر (تا۱۹۳٤ که این کتاب نوشته شده است . م) بمقادیر هنگفتی افزایش یافته است . درگزارش کمیتهٔ تحقیقات بانکی مزبور درسال ۱۹۲۹ برای پنجاب رقم ۱۳۵ کرور روپیه تعیین شده بود . درصورتیکه درگزارش «کمیتهٔ منتخب مأمور رسیدگی بدهوامهای کشاورزی درپنجاب» که دراکتبر ۱۹٤۵ از طرف دولت منتشر شد گفته شده است که « بار وامهای کشاورزی حیرت‌انگیز است وبه حدود ۲۰۰ کرور روپیه میرسد » . این‌رقم جدید تقریباً ۵۰درصد ازرقمی که کمیتهٔ تحقیقات بانکی تخمین‌زده بود بیشتراست . اگراین‌رقم را درمورد افزایش وامها درسایر استانها هم معتبربشماریم رقم وامهای کشاورزی درسراسرهندا کنون(درسال ۱۹۳٤) به‌بیش از۱۲۰۰ کرور روپیه میرسد . (یك کرور معادل ۱۰ میلیون است .)

۱ـ پیش‌ازاستقلال هند وپیش ازاصلاحاتی که درسالهای اخیر در وضع مـالکیت بعمل‌آمده است سیستم زمینداری‌وتعلقه‌داری وجاگیرداری درهند رواج داشت . اغلب مالکین زمین‌های خودرا به‌کسی اجاره میدادند وباز اواجاره راباسودی که برای خود درنظر میگرفت بدیگری منتقل‌میکرد وگاهی این انتقالات به‌هفت یا هشت دست مختلف میگشت که بارتمام‌آنها بردوش دهقان واقعی می‌افتاد که در روی زمین‌کارمیکرد و اجاره‌دار آخری محسوب میشد. مطلب مذکور درمتن اشاره باین‌وضع است .م

کلی به میزان ۵۰ درصد برای تمام دهقانان متصرف که درروی زمین‌ها کارمیکردندقائل شوند ودرمواردی هم که وضع دهقانان بدتراست تخفیف بیشتری درنظرگرفته شود .

وقتیکه گاندی‌جی درماه مه ۱۹۳۱ به ولایات متحده آمد و با استاندارکل « سر ملکولم هایلی» ملاقات ومذاکره کرد اختلاف عقیده میان ایشان وجود داشت‌ونتوانستند بتوافقی برسند . بلافاصله گاندی جی پیامهائی خطاب به زمین داران و اجاره داران در ولایات متحده منتشرساخت وازایشان درخواست کرد که مالیاتها وتعهدات خود را حتی‌المقدور وتا آنجاکه میتوانند بپردازند وبرای پرداختهای دهقانان رقمی بالاتر ازآنچه ما قبلا پیشنهاد کرده بودیم پیشنهادنمود که مستلزم تخفیف مختصرتری میشد . کمیتهٔ ایالتی ما هم با این رقم جدید موافقت کرد اما این کوشش هم به ثمری نرسید زیرا دولت این پیشنهاد را هم رد کرد .

دولت ولایتی دروضع دشواری قرار داشت زیرا مالیات کشاورزی مهمترین منبع عایدات و درامد دولت بشمار میرفت . اگریك تخفیف کلی را قبول میکرد مثل این بود که خود را بورشکستگی محکوم سازد . ازطرف دیگرهم از یك قیام دهقانی سخت بیم داشت ودلش میخواست که از راه موافقت با یك تخفیف جزئی تا آنجاکه میتواند بار دهقانان اجاره‌دارراکمی سبك سازد . منتها نمیتوانست این دو منظور را با هم انجام دهد زیرا در فاصلهٔ میان دولت و دهقانان ، مالکین و زمینداران وجود داشتند که از نظراقتصادی طبقه‌ئی کاملا بیفایده بودند و با استفاده از دارائی ایشان ممکن بود همهٔ گرفتاریها ، هم برای دولت وهم برای‌دهقانان، ازمیان برود . اما دولت بریتانیا با آن شکلی که داشت وبملاحظات سیاسی نمیتوانست مالکین وزمینداران بزرگ یعنی‌یکی از طبقات معدود هندیان راکه‌ازروی ناامیدی‌وناچاری متفق وهواداراومانده بودند ازخود برنجاند وبا خویش مخالف سازد .

بالاخره دولت ایالتی میزان تخفیف مالیاتی را برای هریك از دوطبقهٔ مالکین و اجاره‌داران تعیین کرد . این میزان شکل بسیارپیچیده‌ئی داشت وبه آسانی نمیشد از آن چیزی فهمید . چیزی که‌کاملا وبطورروشن در آن دیده میشد این بود که بهیچوجه کافی بنظر نمیرسید . بعلاوه این تخفیف فقط دربارهٔ مالیاتهای جاری بود و مالیاتهای عقب افتاده و دیون معوقهٔ دهقانان بهیچوجه مورد توجه واقع نشده بود .کاملا نمایان بود که وقتی دهقانان نمیتوانند مالیات جاری‌وششماههٔ خود را بپردازند مسلماً نخواهندتوانست مالیاتهای معوقه و دیون سابق خود را نیز تأدیه کنند . معمولا مالکین عادت داشتند که همیشه دهقانان را بصورت بدهکاران خود نگاهدارند . از نظردهقانان این وضع بسیار خطرناك‌بود زیرا مالکین درهرموقع، ودرمواردی که دهقانان درپرداخت بهرهٔ مالکانه

تعلل‌میکردند یا تخفیفی میخواستند با استفاده از آن‌بدهکاری، برضد ایشان باقدام‌رسمی میپرداختند وزمین خود را از تصرفشان خارج میکردند .

کمیتهٔ اجرائی ایالتی کنگره نیز بنوبهٔ خود دروضع دشواری قرارداشت ما بخوبی میدانستیم که دهقانان مورد ظلم و بیعدالتی قرارگرفته‌اند اما نمیتوانستیم کاری بکنیم نمیخواستم مسؤلیت این امر را بپذیریم کـه ایشان را باعتصاب تشویق کنیم . ما اغلب تکرارمیکردیم که آنهاهرچه‌میتوانند بپردازند وضمناً بااظهارهمدردی خود سعی‌داشتیم بآنها تسلیت دهیم . ما نظر ایشان را تأئید میکردیم که بار آنها حتی پس از تخفیف هم بسیارسنگین است .

دستگاه‌قوهٔ قهریهٔ‌دولت بطوررسمی‌وغیررسمی بکارافتاده‌بود. اخراج دهقانان، ضبط حیوانات و دارائی ایشان ، اعزام مأمورین و مباشرین مالکین در مورد هزاران دهقان شروع شده بود . بسیاری ازدهقانان‌قسمتی ازبهرهٔ مالکانهٔ خود را پرداختند وبقراریکه میگفتند حد اکثرممکن خود را بکار بستند . اما این پرداخت‌ها آنها را نجات نمیداد بسیارمحتملست که شاید در بعضی‌مواردمیتوانستند کمی‌هم بر آنچه پرداخته‌بودند بیفزایند امابسیار روشن بود که اکثریت‌عظیم دهقانان درزیر باراین فشاراز پا میافتادند . ماشین فشارقوانین راه خود را دنبال می کرد وهرچه رادرسر راه خودمی‌یافت درهم‌میشکست. حتی دهقانانی که مبالغی پرداخته بودند از آسیب‌آن مصون نمی‌مـاندند . درواقع اگر آنها هیچ چیزهم نمی‌پرداختند بیش ازآنچه تحت فشارقرارگرفتند صدمه‌نمیدیدند. شاید بهترهم همین میبود زیرا در آنصورت لااقل مبالغی راکه پرداخته بودند بنفع خودشان صرف میکردند .

آنها دسته جمعی پیش ما می‌آمدند ، بتلخی شکایت میکردند و بما میگفتند که به حرف‌ما گوش کردندوهرچه توانستند پرداختند وعاقبت هم نتیجهٔ کارشان‌چنین شده‌است و تااین‌اندازه تحت‌فشارواقع شده‌اند. درمنطقهٔ الله‌آباد اخراجهای دهقانی وانواع‌تضییقات دیگربصورت دسته جمعی و نسبت بهزاران دهقان صورت گرفته بود . هزاران هزاردهقان دیگرهم مورد تهدید بودند . دفاترکارما ازصبح تا شام از گروههای غمگین و رنجدیده دهقانان پر بود . آنها مراحتی تامنزلم هم دنبال میکردند . دلم میخواست از برابرایشان بگریزم وخود را درگوشه‌ئی پنهان سازم تا این مناظررنج‌آورو بیرحمانه را نبینم .

بسیاری از دهقانانی که پیش ما می‌آمدند در بدن خود جراحات و آسیب دیدگی داشتند ومیگفتند که مباشرین مالکین آنها راکتك زده‌اند . ما آنها رابرای معالجه به بیمارستان میفرستادیم . آیا آنها چه میتوانستند بکنند ؟ آیا ما چه میتوانستیم بکنیم ؟ نامه‌های مفصلی برای دولت ایالتی ولایات متحده میفرستادیم . کمیتهٔ ما «گوویند بالب

پانت» را بعنوان عضورابط تعیین کرده‌بود. اودائماً با دولت ایالتی در«ننی تال» یا در «لکنهو» تماس داشت . دائماً به دولت نامه مینوشت . رئیس کمیتهٔ ایالتی مـا ، تصدق احمدخان شروانی نیز گاه بگاه نامه‌هائی مینوشت . خود من هم همین کار را میکردم . اما نتایج نمایانی بدست نمی‌آمد .

نزدیکی فصل بارانهای تابستانی وماههای ژوئن وژوئیه مسئلهٔ دیگری را مطرح ساخت . آنموقع فصل شخم وکاشت زمین بود ، آیا دهقانانی که زمین‌هایشان گرفته شده بود همچنان بیکارمی‌نشستند وتماشامیکردند که زمین‌های ایشان با علفهای هرزه‌پوشیده شود ؟ این‌کار برای روحیه وطبع یك دهقان بسیاردشواراست . دربسیاری ازمواردا‌خراج دهقان ازحدود صدور رأی در دادگاه تجاوز نکرده بود و دهقان عملا همچنان بر روی زمین باقی‌بود. آیا اوبازهم به شخم زمین‌که دیگرقانوناً دراختیار اونبود می‌پرداخت و باین ترتیب جرم جدیدی هم مرتکب میشد ؟ یعنی آیا به حق مالکیت تجاوزمیکرد و از این راه اعمال خشونت آمیز تازه‌ئی را هم متوجه خود میساخت ؟ همچنین برای دهقانان بسیاردشواربود‌که زمینی راکه سالها برروی آن‌کار کرده‌بودند در دست دیگری به‌بینند.آنها می‌آمدند ودراین‌موارد ازماسؤال‌وچاره‌جوئی میکردند . ولی‌ماچه‌میتوانستیم به‌آنها بگوئیم ؟

وقتی‌که گاندی‌جی درآن تابستان مرا به «سیملا» خواست من این مسئله را برای یکی ازمأمورین عالیرتبهٔ دولت مرکزی مطرح ساختم وازاوچاره جوئی کردم جواب او بسیاربیان‌کننده بود : اوگفت‌که اگریك دهقان اخراج شده باورجوع میکرد ونظر او را می‌پرسید اودرکمال سادگی‌هیچ پاسخی نمیداد!اوحتی حاضرنبود‌که صراحتاًبدهقانان بگوید‌که درچنین مواردی نباید زمین را شخم‌کرد واین‌کارخلاف قانون است ؛ برای‌او خیلی آسان بود‌که در«سیملا» بنشیند وطوماروار دستور صادر کند بدون آنکه بحقایق توجه داشته باشد. انگار‌که اوفقط با اعداد وارقام بدون مفهوم و بیجان سروکار داشت ونه باافراد انسان. او واربابان دیگری‌که دردولت ایالتی در «ننی‌تال» کارها رابدست داشتند هرگزعامل انسانی را درنظرنداشتند وبیچارگی و مشقت میلیونها انسانرا درك نمیکردند.

در«سیملا» بماگفته شده بود بدهقانان توصیه‌کنیم‌که تمام یا هرمقدار از تعهدات خود راکه میتوانند بپردازند . درواقع از ما خواسته میشد‌که نقش مباشرین مالکین را اجراکنیم . حقیقت اینست که ما خودمان قبلا چنین توصیه‌ئی را بعمل آورده بودیم و به دهقانان‌گفته بودیم‌که سعی‌کنند بدون‌آنکه حیوانات خود را بفروشند هرقدرازتعهدات خود راکه میتوانند بپردازند .

آن تابستان برای‌ما بسیاردشوار واثرات آن‌هم زیادشدیدبود. دهقان‌هندی همیشه بخاطرقدرت فوق‌العادهٔ تحمل رنج‌خویش اسباب‌حیرت جهانیان‌شده‌است وهمیشه‌هم مصیبت و رنج بصورت قحطی‌ها ، طغیانها، بیماریها، وفقر نابودکنندهٔ دائمی برایش‌فراوان بوده است. وقتی که دیگرهیچ‌کاری‌ازدست‌دهقانان برنیاید تقریباً بدون‌هیچ حرف وهیچ شکایتی هزاران هزار وحتی‌میلیون میلیون‌روی زمین‌دراز میکشند ومیمیرند. برای ایشان مرگ آسایش‌وفرارازرنج است. امادرسال ۱۹۳۱ برای‌دهقان‌هندی‌وضع بهیچوجه‌شبیه‌مصائبی که‌گاه‌بگاه ومنظماً بسر وقتش می‌آمد نبود . حوادث آنسال در نظرش چیزی نبودکه مانند قحطی وخشکسالی‌وطغیان آب ونظایرآن یك‌بلای مقاومت ناپذیرطبیعت‌وآسمانی باشدکه در برابرآن‌ناچار باید تحمل و بردباری داشت. درسال۱۹۳۱دهقان هندی‌احساس میکردکه رنج ومصیبت اوازطرف مردمی مثل خود او براوتحمیل میشود واین امر او را به تکان می‌آورد . پرورش سیاسی تازه‌ئی کـه به توده‌های دهقان داده شده بود کم کم ثمرات خود را ببارمی‌آورد .

حوادث سال ۱۹۳۱ برای ما نیز بسیار رنج‌آور بود زیراما خود را در برابرآن تا اندازه‌ئی مسئول‌میشمردیم .آیادهقانان دراین‌موارد راهنمائیهای ما را دنبال نکرده بودند ؟ وبخاطر پیروی از ما نبودکه‌باین‌گرفتاریها افتاده بودند ؟ با وجود این اکنون عقیده دارم‌که بدون‌کمك وراهنمائیهای ما وضع دهقانان ازآنهم بدتر میشد . زیرا مـا آنها را متشکل ومتفق ساختیم و از این‌راه بودکه آنها بصورت یك نیروی قابل توجه درآمدندکه نمیشد ایشانرا نادیده‌گرفت وبهمین جهت هم توانستند بیش از آنچه دولت میخواست تخفیف بدست‌آورند . خشونت‌ها و بد رفتاریهای غیر انسانی‌که نسبت به این مردم بدبخت بعمل میآمد در واقع برای ایشان تازگی نداشت‌ودر سابق ازآنچه اکنون وجودداشت بیشترهم بوده است . اکنون‌بعلت‌همان نیروی متشکل دهقانی ازحدت وشدت آن فشارهای غیرانسانی‌تا اندازه‌ئی‌کاسته شده بود وبعلاوه اکنون‌اخبارتجاوزات‌انتشار فراوان هم پیدا میکرد . در زمانهای سابق معمولاآزارها وشکنجه‌های غیر انسانـی‌که مباشرین مالکین در بارهٔ دهقانان‌فقیر واجاره دار بعمل میآوردند مخفی نگاهداشته‌میشد وجز چند نفری ازآن خبر نمیشدند مگر اینکه دهقان بدبخت در زیر شکنجه‌ها میمرد. اما اکنون بعلت وجود سازمان ما وبیداری دهقانان‌که کوچکترین اتفاقی را به شعبات کنگره اطلاع میدادند وضع تغییر یافته بود و این قبیل خشونت‌ها دیگر مخفی نمیماند و در نتیجه از شدت‌آنهم‌کاسته میشد .

به نسبتی‌که تابستان پیش میرفت جمع‌آوری اجباری بهرهٔ مالکانه و توسل بقـوهٔ قهریه هم‌کمتر وضعیف‌ترمیشد . اکنون موضوعی که‌ما رابخود مشغول میداشت‌سرنوشت

هزاران هزار دهقانانی بود که اززمینهای خود اخراج‌شده بودند. آیا باآنها چه خواهند کرد؟ ما بدولت فشار میآوردیم که بدهقانان کمك کند تا به زمینهای‌خودشان باز گردند قسمت عمدهٔ این‌زمینها هنوز بدون دهقان، وشخم نشده باقی بود.

مهمترین موضوعی که آنوقت در برابر ماقرار داشت این‌بود که دربارهٔ آینده چه بایدکرد؟ تخفیف مالیاتی که داده شده بود مربوط بدورهٔ عملکرد گذشته بود و راجع به‌آیندهٔ هیچگونه تصمیمی گرفته نشده بود در حالیکه مشکلات دهقانان همچنان وجود داشت. از اکتبر (اول پائیز) باز موعد پرداختهای جدید برای دهقانان فرا میرسید و آنها هم قادر به‌پرداخت نبودند. بنابرین ازخود میپرسیدیم که‌آیاچه وضعی پیش‌خواهد آمد؟ آیا بازهم همان ماجراهای دردناك وتأسف‌آورتکرار میشد؟

دولت ایالتی کمیتهٔ کوچکی مرکب از چند مأمور دولت وچند نفر زمیندار که‌عضو شورای دولتی محلی بودند برای مطالعهٔ این موضوع تعیین کرد. امادراین کمیته نمایندهٔ دهقانان شرکت نداشت. درآخرین لحظه که کمیته میخواست‌کار خود را شروع کند «گووینـد بالب پانت» هم از طرف دولت دعوت شدکه از جانب ما، درآن کمیتهٔ دولتی شرکت کند. او بهیچوجه فکر نکرده بود که اورا به‌آن دیری و در موقعی که تصمیمات تقریباً اتخاذ شده بود برای شرکت درکمیته دعوت کنند.

کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده نیز یك کمیتهٔ کوچك را مأمور ساخت که در بارهٔ وضع گذشته و کنونی‌دهقانان‌بمطالعه پردازد و گزارشی در مورد اوضاع جاری‌تهیه کند. این کمیته گزارش‌مفصلی تهیه کرد که درآن مطالعهٔ کاملی دربارهٔ دشواری‌زندگی دهقانان در ولایات متحده بعمل‌آمده‌بود ومشکلاتی که بعلت سقوط قیمتها در محصولات کشاورزی برای دهقانان پیش‌آمده بود تشریح وتجزیه شده بود. در این گزارش توصیه‌های جالبی هم تهیه شده بود. گزارش مزبور که بصورت کتابی منتشر گردید از طرف «گووینـد با لب پانت» و«رفیع احمد قدوائی» و«ونکاتش نرایان توواری» امضا شده بود.

مدتی پیش ازانتشار این گزارش گاندی جی با تردید زیاد برای شرکت دردومین کنفرانس میز گرد بسوی لندن حرکت کرده بود. وضع کشاورزی ومسائل مربوط به مشکلات دهقانان در ولایات متحده‌یکی از جهات‌تردید ودودلی او برای عزیمت به‌اروپا بود. درحقیقت تصمیم‌داشت که‌اگر برای کنفرانس‌میز گرد به لندن نرود به ولایات‌متحده بیاید وتمام‌کوشش خودرا برای حل این مسئلهٔ دشوار بکار بندد. درآخرین مذاکراتی که در سیملا با دولت انجام میداد در بارهٔ ولایات متحده نیز صحبت میکرد. بعد از عزیمتش به لندن هم ما جریان حوادث را منظماً باطلاعش میرساندیم. در یکی دو ماه

اول اقامتش در انگلستان منظماً هر هفته بوسیلهٔ پست هوائی و پست عادی برایش نامه میفرستادم . بعد دیگر مکاتبه را کمتر کردم زیرا بما اطلاع داده بودند که اوحداکثر در ظرف سه ماه وتا ماه نوامبر باز خواهد گشت . ما امیدوار بودیم که تاآنوقت بحران جدیدی در هند پیش نیاید . مخصوصاً با تمام نیروی خود میکوشیدیم که در غیاب او از بروز بحران وتصادم بادولت اجتناب ورزیم. وقتی که دیدیم مراجعت او بتأخیر افتادو بحران وضع دهقانان هم توسعه یافت یك تلگراف بسیار مفصل برایش فرستادیم واوضاع را تشریح کردیم ومتذکر شدیم که چگونه در نبودن اودست وپای ما بسته است ونمیتوانیم کاری بکنیم . اوهم جواب داد که فعلا هیچ کاری نمیتواند برای ما انجام دهد وبهتراست که خودمان هر طور صلاح میدانیم اقدام کنیم.

همچنین جریان امور از طرف کمیتهٔ اجرائی ایالتی به اطلاع کمیتهٔ عاملهٔ کنگره هم‌میرسید . من که خود در کمیتهٔ عامله نیزعضویت داشتم همواره اخبار دست اول‌را در اختیار سایرین میگذاشتم‌اما هر وقت جریان مسائل صورت جدی‌تر ومهمتری پیدامیکرد به رئیس کمیتهٔ ایالتی ما یعنی تصدق شروانی ورئیس کمیتهٔ بخش الله‌آباد «پروشو تام داس تاندون» هم رجوع میشد.

کمیتهٔ کشاورزی که از طرف دولت تعیین شده بود گزارش خود را تهیه کرد ودر آن توصیه‌هائی شده بود که هم پیچیده ودشوار بود وهم مبهم ونا مفهوم و بسیاری از امور را بعهدهٔ مقامات‌دولتی‌محل‌میگذاشت . رویهمرفته میزان تخفیف پیشنهاد شده‌برای دورهٔ آینده از آنچه در بارهٔ دوره‌عملکرد گذشته داده شده بود بیشتر بود اما ما احساس میکردیم که هنوز هم این تخفیف‌کافی نیست . ما ، هم با اصول توصیه‌های آن گزارش مخالف بودیم وهم‌با طرز اجرای‌آن . دراین‌گزارش باز هم فقط موضوع تخفیف‌آینده موردتوجه‌قرار گرفته‌بود وبازهم موضوع دیون‌معوقه ووامهای‌سابق‌دهقانان ومسئلهٔ سهم هزاران هزاردهقانانی که‌از زمین‌های خود رانده شده بودند بهیچوجه مطرح نشده‌بود.

آیا ما چه باید میکردیم ؟آیا باید باز هم مثل دوران بهاره وتابستانی بدهقانان راهنمائی میکردیم که هر چه میتوانند بپردازند و باز هم با همان نتایج مواجه شوند ؟ بطوری که بتجربه دریافته بودیم آن راهنمائی ابلهانه‌ترین‌کاری بود که کرده بودیم و مسلماً دیگر نمیشد آن را تکرار کرد . در واقع دهقانان یا باید کوشش خود را بکار میبردند ودر صورتیکه‌میتوانستند تمامی مبلغی‌را که پس‌از تخفیف از ایشان خواسته‌میشد میپرداختند که آسوده بمانند ویااصلا بایدهیچ نمیپرداختند ودرانتظار تحول‌آینده‌اوضاع میماندند . اگر قسمتی از تعهدی را که درخواست میشد میپرداختند هیچ فایده نداشت زیرا هم ذخیره‌های محدود خود را ازدست میدادند وهم از زمینشان رانده میشدند .

کمیتهٔ اجرائی ایالتی ما بامطالعهٔ گزارش کمیتهٔ دولتی به این نتیجه رسید که گزارش مزبور مفصل ومبهم است وتصمیم گرفت اعلام دارد که هر چند در این گزارش باز هم تخفیفهای دورهٔ عملکرد تابستانی رعایت شده است اما بنظر ما این تخفیف واین تسهیلات برای دهقانان کافی نیست ونمیتوان آنرا پذیرفت.

بنظر ما هنوز هم امکان آن وجود داشت که در گزارش وتوصیه‌های مزبور تغییراتی بسود دهقانان داده شود. وما بدولت فشار آوردیم که چنین تغییراتی صورت پذیرد اما احساس میکردیم که در این مورد امید بسیار ناچیز وضعیف است واحتمال تصادم و برخورد که سعی داشتیم از آن دورو بر کنار بمانیم بسرعت نزدیك میشود.

روش دولت ایالتی و دولت مرکزی هند نسبت بسازمان کنگره بشکلی نمایان و روزافزون تغییر مییافت وسردتر وخشن‌تر میشد. به‌نامه‌های مفصل ومستدل ما جوابهای کوتاهی داده میشد و ما را بمقامات دولت محلی رجوع میدادند. کاملا نمایان بود که سیاست دولت بهیچوجه نمیخواست درهیچ موردی مارا تشویق کند وباما همراهی نشان دهد. یکی از اشکالات و نارضایتیهای دولت این بود که میترسید کنگره از راه جلب موافقت دولت برای تخفیف‌های دهقانان حیثیت واعتبار بیشتری در میان توده‌های مردم بدست آورد. مقامات دولتی بنابرسنن وروشهای قدیمی خود همواره فقط در فکر حفظ حیثیت واعتبار خود بودند و فکر اینکه بعلت تخفیف‌های مالیاتی ممکن است اعتبار و حیثیت کنگره درنظر توده‌ها افزایش یابدآنها رابخشم‌میآورد ومیخواستند حتی‌المقدور از چنین امری جلوگیری کنند.

در این ضمن از دهلی‌ونقاط دیگرخبرمیرسید که دولت هند خود را برای یك‌حملهٔ بزرگ وعمومی بر ضد نهضت کنگره آماده میسازد. اکنون دولت میخواست قدرت خود را نمایش دهد وافعی‌های‌خود را بجان ما اندازد. حتی ما دربارهٔ جزئیات تدارکات‌دولت اطلاعاتی بدست میآوردیم. تصور میکنم در ماه نوامبر بود که دکتر انصاری برای‌من وبطور جداگانه برای «ولب بهای‌پاتل» که‌مقام‌ریاست کنگره را بعهده داشت‌پیغامهائی از دهلی فرستاد که بسیاری از اطلاعاتی راکه قبلا بدست‌آورده بودیم تأئید میکرد و مخصوصاً جزئیات تصمیماتی راکه دولت مرکزی هند در مورد استان مرزی ودر مورد ولایات متحده اتخاذکرده بود برایمان بیان میداشت.

بنگال نیز بنوبهٔ خود تحت فشار تضییقات جدید قرارگرفته بود بااینکه فشارهای جدیدی که برایش در نظرگرفته بودند در شرف اجرا شدن بود. جزئیات پیام دکتر انصاری با حوادثی که چند هفته بعد روی داد و مقررات جدیدی که علناً برای تضییقات تازه اعلام شدکاملا تأئید گردید. ظاهراً چنین بنظرمیرسید که دولت، حملهٔ خود را بعلت

تمدید غیر منتظره‌ئی که در کنفرانس میز گرد لندن پیش آمده بود بتأخیر انداخت. گویا منظور این بود که تا وقتی اعضای کنفرانس میز گرد در لندن با هم هستند ومیتوانند مطالب واخبار هند را بهم بگویند از فشارها وتضییقات جدید در هند اجتناب شود.

بدینقرار تب بحرانی شدت می‌یافت وما همه احساس میکردیم که حوادث علیرغم قدرت حقیر وناچیز ما راه خود را می‌پیماید وهیچ کس نمی‌تواند از جریان مقدر آنَ جلوگیری کند.

تنها کاری که ما میتوانستیم انجام دهیم این بود که هر یك از ما خود را برای اجرای نقش سادهٔ انفرادی یادسته جمعی که برعهده‌مان خواهد افتاد آماده سازیم و بکوشیم در این درام یا محتملا در این تراژدی زندگی نقش خود را بدرستی انجام دهیم. ضمناً امیدوار بودیم که پیش از آنکه پردهٔ نمایش بالا رود، گاندی جی باز گردد و اتخاذ تصمیم در بارهٔ جنگ یا صلح را بعهدهٔ خود بگیرد. هیچ یك ازما حاضر نبود که در نبودن او زیر این بار سنگین برود.

در ولایات متحده دولت به اقدام جدیدی هم دست زد که درسراسر دهات انعکاس شومی داشت. اوراق مربوط به تخفیف جدید مالیاتی دهقانان در میان ایشان توزیع گردید. در این اوراق مجموع تخفیف‌های آنها قید شده بود منتها ضمناً تذکر داده‌شده بود که باید تمام بدهی خود را در مدت یکماه بپردازند وگرنه از تخفیف مالیاتی بهره نخواهند برد وتعهدات ایشان تمام وکمال وبا قدرت قانونی دریافت خواهد شد یعنی از زمینهایشان اخراج خواهند گشت واموالشان توقیف خواهد شد. دهقانان معمولا در سالهای عادی‌هم بدهی خود را بایك‌مهلت دوسه ماهه می‌پرداختند وحالا حتی این مهلت نیز از ایشان گرفته شده بود. این موضوع در دهات غوغائی برانگیخت. در تمام روستاها ناگهان همه کس خود را با یك بحران مواجه دید ودهقانان در حالیکه اوراق مالیاتی واخطاریه‌ها را در دست داشتند برای اعتراض وشکایت به هر سومیرفتند ودرخواست کمك ومهلت میکردند. دولت هند بعداً بما اطمینان داد که این تهدید خیلی جدی نبوده است. اما در هر صورت کاری ابلهانه بود زیرا این کار احتمال سازش مسالمت‌آمیز را خیلی کم کرد وکار بشکل اجتناب ناپذیری کم کم وقدم بقدم به تصادم وبرخورد شدیدی منتهی میشد.

این بار چه برای دهقانان وچه برای کنگره لازم بود که تصمیم صریحی اتخاذ گردد. دیگر نمیتوانستیم منتظر بازگشت گاندی جی بمانیم. آیا چه باید میکردیم؟ چه راهنمائی میتوانستیم به آنها بدهیم؟ ما نمیتوانستیم بدهقانان بگوئیم که مبالغ درخواست شده را در مدت مقرر بپردازند زیرا میدانستیم چنین کاری برای ایشان مقدور نیست.

بعلاوه آیا تکلیف دیون معوقهٔ آنها چه میشد ؟آیا اگر آنها قسمت عمده یا تمامی مبالغ درخواست شده برای سال‌جاری را میپرداختند میشد به ایشان اطمینان داد که بعلت‌دیون معوقهٔ سابقشان از زمینهایشان اخراج نخواهند شد؟

کمیتهٔ محلی ما در الله آباد که در آن‌عدهٔ زیادی‌از دهقانان‌شرکت داشتند درمقابل این وضع عکس‌العمل‌شدیدی از خود نشان داد . واعلام‌داشت که‌نمیتواند بدهقانان‌توصیه کند که تعهدات خود را به این‌شکل بپردازند . ضمناً اعلام گردید که کمیتهٔ محلی‌نمیتواند بدون اجازهٔ رسمی کمیتهٔ‌اجرائی ایالتی‌وبدون‌موافقت کمیتهٔ عاملهٔ کنگره به‌هیچ نوع‌اقدام وتوصیه‌ئی بپردازد . بدین جهت موضوع باطلاع کمیتهٔ عامله رسید . «تصدق شروانی»و «پروشوتام داس تاندون» وضع را از نظر کمیتهٔ محلی و کمیتهٔ ایالتی به‌کمیتهٔ عـامله کنگره گزارش دادند.

از نظر ما این مسئله کاملا مربوط به‌بخش‌الله آبـاد بود ومنحصراً جنبهٔ‌اقتصادی داشت ما بخوبی درك میکردیم که در آن وضع بحرانی که در کشور ودر روابط میان کنگره‌و دولت وجود داشت هر نوع توصیه واقدامی از طرف سازمان کنگره ممکن بود عواقب وخیمی همراه داشته باشد . آیا ما میبایست به کمیتهٔ بخش الله اجازه بدهیم که مذاکرات خود را با دولت برای‌بدست‌آوردن‌تسهیلات بیشتر ادامه دهد وضمناً بدهقانان هم‌بگوئیم فعلا از پرداخت‌خودداری کنند ؟ شایداین راهنمائی‌یك راه حل محدودی میبود وخودمان هم در کمیتهٔ‌عامله باآن موافقت میکردیم اما آیا میتوانستیم رسماً چنین اجازه‌ئی بدهیم؟

کمیتهٔ عامله‌میخواست بهر قیمت که باشد از پیش‌آمدن یك تصادم بزرگ وقطع ارتباط با دولت ، قبل از مراجعت گاندی جی اجتناب ورزد . مخصوصاً میخواست ازقطع ارتباط بخاطر یك‌مسئلهٔ اقتصادی که ممکن‌بود بصورت یك مسئلهٔ طبقاتی درآید اجتناب کند . زیرا اگر کمیتهٔ عامله از نظر سیاسی تکامل یافته بود و جنبهٔ مترقی داشت در زمینه های اجتماعی چندان تکاملی نیافته بود و بهمین جهت نمیخواست مسئله را بصورت قیام دهقانان برضد مالکین وزمین‌داران درآورد .

از آنجا که من خودتمایلات‌سوسیالیستی داشتم‌برای راهنمائی درزمینه‌های‌اقتصادی واجتماعی صالح بنظر نمیرسیدم . خودم احساس میکردم که کمیتهٔ عامله باید بخوبی درك کند که وضع در ولایات متحده بصورتیست که حتی اعضای جناح راست و اعتدالی کمیتهٔ ایالتی و کمیتهٔ اجرائی آنجاهم ناچار شده‌اند برخلاف‌میل‌قلبی‌خود باقدام‌جدی بپردازند. من از اینکه‌شروانی وسایراشخاصی که‌از کمیتهٔ ایالتی‌آمده بودند درمذاکرات کمیتهٔ‌عامله شرکت میکردند بسیار خوشوقت بودم زیرا شروانی کـه ریاست کمیتهٔ ایالتی را داشت بهیچوجه شخص تند روی شناخته نمیشد . او یکی از اعضای جناح راست کنگره بشمار

میرفت وحتی درآغازسال نسبت به طرزرفتار کمیتهٔ ایالتی ولایات متحده دربارهٔ دهقانان اعتراض داشت . اما وقتی که خودش رئیس کمیتهٔ ایالتی شد و فشار بسار مسؤلیت را بر دوشهای خود احساس کرد بخوبی دریافت که کمیتهٔ ایالتی ما دراقدامات سابق خودچارهٔ دیگری نداشته است . تمام اقدامات بعدی هم که کمیتهٔ ایالتی بعمل آورد همه با موافقت وهمکاری اووالبته بوسیلهٔخود اوصورت میگرفت زیرا او ریاست کمیته را عهده‌دار بود.

اظهارات تصدق شروانی در مورد وضع دهقانان ولایات متحده ، در کمیتهٔ عامله دراعضای آن اثرزیادی گذاشت ومسلماً تأثیرحرفهای اوخیلی بیشتراز اظهارات احتمالی من بود .

بالاخره کمیتهٔ عاملهٔ کنگره پس از تردیدهای بسیار و ازآنجا که احساس میکرد ردکردن تصمیم کمیتهٔ محلی الله آباد مقدورنیست به کمیتهٔ ایالتی ولایات متحده اختیار و اجازه داد که در منطقهٔ تحت مسؤلیت خود اعتصاب مالیاتی و عدم پرداخت تعهدات را عمل کند . درعین حال اصراروزید که به مردم توصیه شود حتی‌المقدور از توسل باین اقدام‌خود داری کنند وضمناً کوشش بعمل آید که مذاکرات با دولت ایالتی‌دنبال شود و به نتایج بهتری منتهی گردد .

این مذاکرات هم مدتی ادامه یافت ونتیجه‌اش بسیارناچیز بود . تصور میکنم چند اصلاح جزئی در مورد ارقام تخفیف های منطقهٔ الله آباد صورت گرفت که اگر اوضاع عادی میبود ممکن بود به ایجاد توافق منتهی شود و از تصادم علنی اجتناب گردد زیرا اختلافات تقریباً ازمیان رفته بود و طرفین بهم بسیار نزدیك شده بودیم . اما وضع غیر عادی بود وهردوطرف ــ هم دولت وهم کنگره ــ احساس میکردند که تصادم و بر خورد بصورت اجتناب‌ناپذیری نزدیك میشود ودر نتیجه درپشت مذاکرات هیچگونه صمیمیت و حقیقتی وجود نداشت . هر قدمی که برداشته میشد طرف مقابل تصور میکرد که منظور حریف یك مانوربرای بدست آوردن موقعیت وموضع بهتری است .

درواقع دولت خود را برای اقدامات آینده‌آماده ساخته بود و پنهانی تدارکات وسیعی فراهم میساخت درصورتیکه قدرت ونیروی ما فقط درروحیهٔ مردم بود و این هم چیزی نبود که بتوان آنرا با فعالیت‌های مخفیانه تدارك دید وتجهیز کرد . بعضی ازما و ازجمله خود من ، بارها درسخنرانیهای‌عمومی خود تکرارکرده بودیم که مبارزه‌بخاطر آزادی باین زودیها پایان نخواهد یافت و ما هنوز با مشکلات و دشواریهای فراوان مواجه هستیم . ما از مردم درخواست میکردیم که خود را برای تحمل چنین مشکلات و مواجهه با چنین دشواریهائی آماده سازند وبخاطرهمین‌حرفها هم بود که ما را عناصری اخلالگروآشوب انگیزوجنگ طلب مینامیدند .

حقیقت اینستکه در آنموقع طبقات متوسط و فعالین کنگره، یك نوع بی‌میلی و فرسودگی نمایانی برای آغاز یك مبارزهٔ شدید از خود نشان میدادند و امیدوار بودند هر طور هست از تصادم و برخورد جدید اجتناب شود. بودن گاندی جی در لندن نیز توجه طبقات روزنامه‌خوان را از هند منصرف میساخت. با وجود این‌ها و برخلاف آرامش‌طلبی روشنفکران و طبقات متوسط، حوادث در برابر ما پیش می‌آمد و مخصوصاً در بنگال و استان مرزی و ولایات متحده خطر تصادم آینده مشهود بود. در ماه نوامبر کم کم همه کس احساس میکرد که تصادم و بحران بسیار نزدیك شده است.

کمیتهٔ ایالتی کنگره در ولایات متحده کـه از پیشامد حوادث بیمناك بـود بعضی تصمیمات احتیاطی برای مواجهه با تصادم احتمالی اتخاذ کرد. کمیتهٔ الله آباد یك کنفرانس بزرگ دهقانی تشکیل داد و در آن قطعنامه‌ئی بتصویب رسید که اگر راه حل بهتر و تسهیلات بیشتری برای دهقانان فراهم نشود ناچار بایشان توصیه خواهد کرد که از پرداخت بهرهٔ مالکانه و مالیات و تعهدات خویش، خودداری کنند. این قطعنامه خشم دولت ایالتی را برانگیخت و آنرا «بهانهٔ جنگ» قرارداد و حاضر نشد که دیگر مذاکره و ارتباط با مارا ادامه دهد. این روش دولت متقابلا در کمیتهٔ ایالتی کنگره نیز عکس‌العملی ایجاد کرد و کمیتهٔ ایالتی آنرا علامت فرا رسیدن طوفان شمرد و در تهیهٔ تدارکات خود تسریع کرد.

کمی بعد در الله آباد یك کنفرانس دهقانی دیگر تشکیل گردید که در آن یك قطعنامهٔ قاطعتر بتصویب رسید. در این قطعنامه گفته میشد که چون مذاکرات در بارهٔ پیدا کردن راه حل بهتر از جانب دولت قطع شده است و دولت برای ادامهٔ مذاکره آماده نیست دهقانان باید از پرداخت تعهدات خویش خودداری کنند. این وضع با وجود اینکه تا آنجا کشیده شده بود در واقع بمعنی پرداختن قاطع بـه مبارزهٔ عدم پرداخت نبود بلکه فقط بمنظور اعمال فشاری برای ادامهٔ مذاکرات و رسیدن به یك راه حل بهتر بود. امامتأسفانه دولت که درطرف مقابل ما قرار داشت از مذاکره میگریخت و عقب میکشید. قطعنامهٔ الله آباد برای عدم پرداخت موقتی تعهدات مالیاتی، زمینداران و دهقانان را بطور متساوی طرف خطاب قرارمیداد اما ما خوب میدانستیم که درعمل فقط دهقانان و بعضی از زمین‌داران کوچك و خرده مالك بدان پاسخ مساعد خواهند داد.

وضع ما در ولایات متحده در اواخر نوامبر و اوایل دسامبر ۱۹۳۱ چنین بود. در همین اوان در بنگال و در استان مرزی نیز جریان حوادث پیش میرفت و اوضاع تحول مییافت. در بنگال مقررات و تضییقات خشونت‌آمیز جدیدی بکار بسته شده بود. تمام این جریانات علائم آغاز پیکار بود و نه نشانهٔ صلح و سازش. اکنون این مسئله مطرح بود که آیا گاندی‌جی چه وقت بازمیگردد؟ آیا پیش از آنکه دولت حملهٔ شدید خود را که ازمدتها

پیش برای آن تدارك دیده بود آغاز کند باز خواهد گشت ؟ یا وقتی خواهد رسید که مبارزه آغازشده باشد و بسیاری ازهمکارانش درزندان باشند . ما اطلاع یافتیم که اودر راه مراجعت است ودر آخرین هفتهٔ سال [1] به بمبئی خواهد رسید . هریك ازما ، هر فرد فعال کنگره،چه‌در کمیته‌های بالائی‌ومرکزی‌وچه درسازمانهای ایالتی ومحلی میخواست حتی‌المقدور تا بازگشت گاندی‌جی ازمبارزه‌اجتناب‌ورزد. حتی از نظر پیشرفت وموفقیت در مبارزه‌هم مامیخواستیم اورا به بینیم‌وازراهنمائی وهدایت اواستفاده کنیم. زیرا ما دراین جریان تنها بودیم . امـا کار در اختیار ما نبود . ابتکار عملیات در دست دولت بریتانیا قرارداشت .

۱ـ منظور هفتهٔ آخرسال‌میلادی ۱۹۳۱ یعنی‌هفتهٔ‌آخرماه دسامبراست - م

۴۰

پایان متارکه

با وجود آنکه مسائل دهقانی ولایات متحده مرا سخت مشغول و نگران میداشت مدتها بود که با بیقراری میخواستم به بنگال و به استان مرزی، دو مرکز مهم دیگری که در آنجا هم اوضاع آشفته بود و زمینهٔ طوفانهای آینده فراهم میشد، بروم. میل داشتم که در آنجاها اوضاع را در محل و از نزدیك مورد مطالعه قرار دهم و بعضی از همکارانم را نیز که دوسال بود ندیده بودم به بینم. اما پیش ازهرچیزمیخواستم تحسین وستایش خود را نسبت به شهامت وفداکاری عظیمی که مردم این دواستان درمبارزهٔملی نشان میدادند بیان دارم.

استان مرزی همواره دورازدسترس ما بود زیرا بعلت اهمیت وضعی که داشت‌دولت به هیچ یك از رهبران و شخصیت‌های کنگره اجازه نمیداد به آن سامان بروند. ما هم برای‌اینکه بهانه‌ئی بدست‌دولت‌ندهیم واوضاع حساس‌ودشوار آنجا رامشکلترنسازیم برای چنین سفری اصرار نشان نمیدادیم.

در بنگال اوضاع دائماً بدترمیشد و هر چند جداً دلم میخواست که به آنجا بروم، عاقبت دچارتردید شدم واحساس کردم که دربرابر اوضاع آنجا هیچ کاری از من ساخته نیست. درآنجا ازمدتها پیش درمیان دوگروه ازاعضای کنگره اختلافاتی بوجود آمده بود ودرین میان بسیاری ازاعضای دیگر کنگره هم خودرا از کنگره دورنگاهمیداشتند زیرا نمیدانستند چه بکنند ونمیخواستند به هیچ یك از دوگروه مزبور به پیوندند. این سیاست البته ضعیف ونادرست بود زیرا نه آرامشی در بنگال بوجود می‌آورد ونه‌مسائل ومشکلاتی راکه درپیش بود حل میکرد.

تقریباً بلافاصله‌پس ازعزیمت گاندی‌جی به‌لندن دوواقعهٔغیرمنتظره، ناگهان توجه عمومی‌تمام هندرا متوجه‌وضع بنگال‌ساخت. این دوواقعه یکی‌در«هیجلی» ودیگری در «چیتاگونگ» روی داد.

«هیجلی» یکی‌از اردوهای مخصوص اسیران و بازداشتی ها در بنگال بود . یك اعلامیهٔ رسمی که از طرف دولت انتشار یافت میگفت که در آنجا زندانیان شورش کرده‌اند و به نگهبانان حمله برده‌اند و در نتیجه آنها هم ناچار به تیراندازی شده‌اند که براثر آن یك نفر از شورشیان کشته وچند نفر هم مجروح شده‌اند . از تحقیقاتی هم که از طرف مقامات رسمی دولتی بلافاصله بعمل آمدچنین نتیجه گرفته میشد که نگهبانان بهیچوجه مسئولیتی نداشته‌اند . اما قرائنی وجود داشت که بهیچوجه مفاد اعلامیهٔ رسمی را تأیید نمیکرد ودولت محلی بنگال برخلاف مرسوم ، در این مورد ناگزیر شد که یك کمیسیون جدید تحقیق مرکب از قضات عالیرتبه را مأمور رسیدگی مجدد نماید . این بار نتیجهٔ تحقیقات که از طرف یك عده از ممتاز ترین قضات دولتی بعمل آمده بود تمام مسئولیت را بردوش مقامات دولتی انداخت واعلام داشت که تیراندازی بروی زندانیان کاملا بیمورد صورت گرفته‌است وبنابرین اعلامیهٔ قبلی دولت هم نادرست ودروغ بوده‌است .

این موضوع بخودی خود خیلی مهم وهیجان‌انگیز نبود زیرا متأسفانه حوادثی از این قبیل در زندانها واردوگاههای بازداشت شدگان‌هند بسیار اتفاق می‌افتاد واغلب در روزنامه ها اخباری در بارهٔ « شورش زندانیان » و جلوگیری باصطلاح دلیرانه و هوشیارانه زندانبانان مسلح از زندانیان‌شورشی بچشم میخورد.

ماجرای هیجلی ازین‌نظر غیرعادی وفوق‌العاده بود که بی‌ارزشی‌قضاوتهای یك‌طرفه‌واعلامیه‌های‌نادرست وخلاف‌واقع‌دولتی را برای همه کس‌فاش‌میساخت ودروغگوئی دستگاه دولت را بطور رسمی نشان میداد. درگذشته مردم باین قبیل اعلامیه‌های‌دولتی توجه زیاد نشان نمیدادند اما اکنون ماهیت واقعی‌آنها بر همه کس فاش شده بود وهر کس می‌فهمید که در پشت این قبیل اعلامیه‌ها چه دروغهائی پنهان شده است.

پس از ماجرای دردناك هیجلی‌باز هم حوادث تأسف‌آور دیگری از این قبیل‌در زندانهای سراسرهند روی داد که گاهی به‌تیراندازی بروی زندانیان غیر مسلح هم‌منتهی میشد وگاهی هم زندانیان باشکال دیگر مورد هجوم وآزار قرار می‌گرفتند . عجیب‌این بود که با وجودآنکه در این قبیل ماجراها همیشه زندانیان مصدوم و یا کشته میشدند همواره‌دولت‌آنها را به شورش وآشوب وتجاوزمتهم میساخت .

در این قبیل موارد تقریباً همیشه وبشکلی تغییر ناپذیر یك اعلامیهٔ رسمی منتشر میشد که در آن، زندانیان را به‌جرائم گوناگون متهم میساختند و مأمورین رسمی دولت را تبرئه میکردند . به ندرت اتفاق می افتاد که یك مأمور دولت هم بعلت غفلت یا بد رفتاری خود مورد مؤاخذه و سرزنش واقع شود . هر قدر هم که مردم درخواست میکردند که در این قبیل حوادث یك کمیسیون تحقیق بکار پردازد و اوضاع را مطالعه

کند دولت خود را به کری میزد و هرگز با این درخواستها موافقت نمیکرد . ظاهراً دولت از ماجرای هیجلی درس‌خوبی آموخته بود وفهمیده بود که اگر در این مواردیك کمیسیون بیطرف به تحقیق پردازد نتیجه بضرر دولت تمام خواهد شد و حتی قضاتی که مورد اعتمادددولت هستند برضرر دولت رأی میدهند و دستگاه دولتی را متهم میسازند .

در هر حال پس از ماجرای هیجلی وفاش شدن تجاوزات جنایت آمیز مأمورین دولت در زندانها مردم بخوبی فهمیدند که در بیانیه‌های دولتی فقط مطالبی گفته میشود که دولت میخواهد مردم آنها را باور وقبول کنند و نه واقعیات وحقایق.

موضوع«چیتاگونگ» هم که‌در بنگال اتفاق افتادخیلی جدی بود وحتی ازماجرای هیجلی هم بیشتر اهمیت داشت . قضیهٔ «چیتاگونگ» بدینقرار بود که یك نفر تروریست یکی از بازرسان پلیس را که اتفاقاً مسلمان بود بقتل رساند ودر نتیجه شورشی‌روی‌داد که آنرا بحساب احساسات‌مذهبی گذاردند . اما علناً پیدا بود که حقیقت امر چیز دیگری بوده‌است . عمل‌تروریست مزبور بهیچوجه با تعصبات مذهبی ارتباطی نداشت .تروریست نامبرده خواسته بود یك‌مأمور پلیس را از پا درآورد بدون‌آنکه توجهی داشته‌باشد که اوهندواست‌یا مسلمان . راست است که بعد از این واقعه میان‌بعضی پیروان این دومذهب زد وخوردی روی‌داده بود امامعلوم‌نبود که‌این زد وخوردچگونه شروع‌شد؟ و بهانه‌وعلت آن‌چه‌بود؟ اگرچه‌ازطرف شخصیت‌های رسمی‌ومقامات دولتی دراین‌باره اتهاماتی‌اظهار میشد اما حقیقت آن هرگز بدرستی روشن نشد . در این زد و خورد ها موضوع قابل توجه این بود که‌معلوم‌گردید همیشه گروهی که نسبت به هردوطرف بکلی بیگانه بودند وجزو هیچ طرف‌حساب‌نمی‌شدند ، درهر دوطرف‌شرکت میکردند ومردم را بزدوخورد برمی‌انگیختند . اینها اغلب از کارمندان رسمی و عناصر وابسته بدولت بریتانیا بودند که طرفین را به انتقامجوئی‌نسبت به یکدیگر تحریك میکردند . در میان‌آنها کارگران راه‌آهن دولتی‌وکارمندان‌مؤسسات مختلف دولت‌کاملا شناخته میشدند ووجودآنها بخوبی نشان میداد که خود دولت این زد وخوردها را بوجود می‌آورد وتشویق میکرد.

«ج . م . سرگوپتا»وسایررهبران‌سرشناس‌نهضت‌مردم‌در بنگال همیشه درخواست داشتند که یك کمیسیون بیطرف در این موارد تحقیق کند ومحرکین ومجرمین واقعی‌را معلوم سازد اما دولت هیچوقت کوچکترین قدمی در این راه برنمیداشت . این وقایع‌غیر عادی که در «چیتاگونگ»روی‌می‌داد همه را متوجه میساخت که چه امکانات واحتمالات خطرناکی‌برای تحریکات وجود دارد وچگونه‌ممکن است‌آتش اختلافات‌مذهبی‌از طرف دولت دامن زده شود .

تروریسم بخودی‌خود از جهات واز نظرهای مختلف محکوم‌ومردود شمرده‌میشود

وافکار انقلابی جدید هم آنرا نمی‌پذیرد ومردود میشمارد . اما مخصوصاً وقتی که رنگ مذهبی بخود میگیرد خیلی بدتر وخطرناك‌تر میشود وبیشتر اسباب نگرانی میگردد .

در آنموقع من هم از آن واقعه بسیار نگران شدم زیرا از این میترسیدم که اقدامات تروریستی درهند رنگ مذهبی بخود بگیرد و برقابت میان پیروان مذاهب مختلف منتهی شود و بیکرشته عملیات خشونت آمیز وسیع ومتقابل مبدل گردد . اگر من با این اقدامات وبا این شکل جریانات مخالف بودم نه از آنجهت بود که یك «هندوی ضعیف و ترسو» بودم وشخصاً ترسی داشتم. بلکه از آنجهت بود که احساس میکردم نیروهای نفاق افکن دشمن خارجی هند هنوز خیلی زیاد است واقدامات تروریستی باین نیروها کمك میکند تا وضعی ایجاد کنند که وحدت ملی متزلزل گردد ودر صفوف متشکل مبارزهٔ مردم پراگندگی وسیعی بوجود آید .

وقتی که مردم بنام مذهب به آدم کشی پردازند و تصور کنند که باین وسیله در بهشت خداوند برای خود مقامی ذخیره خواهند کرد ، بسیار خطرناك خواهد بود که بسوی اقدامات تروریستی سوق داده شوند . اصولاقتل وترور سیاسی کار بدیست باوجود این ممکن است گاهی قتل‌های سیاسی اتفاق بیفتد واز آنجهت که در آنها نظر خصوصی وفردی وجود ندارد وظاهراً به منظورهای ملی انجام میگیرد برای بعضی‌ها قابل‌توجیه هم باشد. اما قتل‌های مذهبی‌خیلی بدتر است زیرا با فکر یك زندگی در دنیای دیگرو بدست آوردن بهشت موعود بهم آمیخته میشود و بهیچوجه نمیتوان برای آن یك توجیه قابل قبول اجتماعی پیدا کرد. گاهی هم اتفاق می‌افتد که اختلاف میان این دو نوع ترور تقریباً ازمیان میرود ویك ترور سیاسی براثر القائات وتصورات روحانی وماوراء طبیعی صورت نیمه مذهبی بخود میگیرد ومشکلات خاصی بوجود می آورد .

موضوع ترور یك بازرس رسمی پلیس در چیتاگونگ از طرف یك تروریست‌و عواقبی که ببار آورد امکانات بسیار خطرناکی را پیش آورد زیرا بخوبی پیدا بود که ممکن است یکرشته فعالیت های وسیع انتقامی صورت پذیرد که وحدت ملی هند را شدیداً متزلزل سازد وراه تحصیل آزادی واستقلال را مسدود کند.

حوادث بعدی که اتفاق افتادنشان داد که در هند هم روشهای فاشیستی ظاهرشده است ومخصوصاً بعضی‌اتفاقات بنگال‌روشن میساخت که در اروپائیان وعناصر انگلیسی‌ـ هندی یك‌روحیهٔ‌فاشیستی‌رواج‌یافته است وبعضی‌ازمجریان سیاست‌امپریالیستی بریتانیا هم آنرا کاملا پسندیده‌اندو بکار می بندند.

جای تعجب است که خود تروریستها یا لااقل بسیاری از ایشان نیز همین افکار فاشیستی را داشتندوروشهای‌فاشیستی‌را بکارمیبردند منتهاآنها از نظر دیگری‌بموضوع

مینگریستند . در واقع آنها در برابر نظریات فاشیستی امپریالیستی بریتانیا وطبقهٔ حاکمه وعناصر وابسته به آن یك نوع نظریات فاشیستی ملی را قرار میدادند . این هردو گروه فاشیست بودند وروشهای فاشیستی را بکار می بستند منتها یکی در جهت منافع امپریالیستی واستعماری ودیگری در جهت تمایلات ملی. بالاخره در نوامبر سال ۱۹۳۱ چند روزی به کلکته رفتم . برنامهٔ کارم خیلی سنگین بود . علاوه بر ملاقاتهای فراوان خصوصی در چند میتینگ بسیار پر جمعیت عمومی هم صحبت کردم . در سخنرانیهای خود سعی داشتم غیر مؤثر بودن تروریسم را بعنوان یك وسیلهٔ مبارزه ملی نشان بدهم ومخصوصاً متذکر گردم که این کار تا چه اندازه برای استقلال هند بی ثمر وحتی خطرناك است . بدیهی است من به تروریسم بشکل ناشایستی حمله نمیبردم وروش آنها را مثل مقامات دولتی یا بعضی از هموطنان خودمان که خودشان بهیچ کار وهیچ اقدام مثبتی نمیپرداختند «ناجوانمردانه» و «ترس آمیز» نمیخواند زیرا در نظر من کاملا ابلهانه وبیمورد بود که مردان یا زنانی را که جان خود را بخطر می اندازند و به تروریسم میپردازند ترسو بنامم . مخصوصاً که ممکن بود عکس العملهای چنین حرفی چنان اشخاصی را باقدامات تروریستی بیشتری سوق دهد وایشان را به فعالیتهای خطرناکتری بکشاند تا نشان بدهند قضاوتی که از دور دربارهٔ ترسو بودن آنها میشود نادرست است و آنها ازهیچ چیز باك وهراسی ندارند ومیتوانند بهر اقدامی دست ببرند .

در آخرین شب اقامتم در کلکته ،چند لحظه پیش از آنکه به ایستگاه راه آهن بروم دو نفر جوان بدیدنم آمدند ،هر دوشان در حدود بیست ساله بنظر میرسیدند و صورتی رنگ پریده وچشمانی درخشان داشتند. بدون آنکه ایشانرا بشناسم توانستم بزودی علت آمدنشان را بفهمم. آنها از تروریستها وهواداران فعالیتهای تروریستی بودند واز تبلیغاتی که من بمخالفت با تروریسم کرده بودم سخت ناراضی وخشمگین شده بودند . بمن گفتند که حرفهایم در جوانان بنگال اثر ناگواری گذارده است ودیگر اجازه نمیدهند که من بازهم در این زمینه دخالت کنم و به انتقاد از تروریستها بپردازم. ناچار میان ما مباحثه و گفتگوئی در گرفت که خیال میکنم بیش از آنچه باید با تندی وتشدد همراه بود. متأسفانه وقت من خیلی کم بود ومیبایست بزودی حرکت کنم ودر نتیجه ناچار گفتگوی ما لحن تندی پیدا کرد و کمی خشم آمیز شد .

من چند حقیقت تلخ را برای ایشان بیان داشتم وضررهای تروریسم را بآنها متذکر شدم . اما حرفهای من زیاد در آنها اثر نبخشید ودر موقعیکه ازهم جدا میشدیم بمن اخطار کردند که اگر باز هم بدخالت در کار آنها که بمن ارتباط ندارد ادامه دهم بسرنوشت دیگران گرفتار خواهم شد ومراهم خواهند کشت .

بدین ترتیب کلکته را ترک گفتم. آنشب در حالیکه در تخت اطاق خود درقطار راه‌آهن دراز کشیده بودم دائماً قیافه‌های تب‌آلود وتحریك شدهٔ این جوانان پر شور بنظرم می‌آمد. آنها بسیار پرحرارت و با غیرت بنظر میرسیدند و اگر در راه صحیحی قرار میگرفتند مسلماً عناصر بسیار مثبت ومفیدی میشدند! من پیش خود از شتابزدگی‌و خشونتی که نسبت به ایشان بعمل آورده بودم افسوس میخوردم. که میداند؟ شاید با مذاکره وصحبت‌مفصل‌تر وآرام‌تر میتوانستم این دوجوان پرشور وحرارت‌را از تروریسم باز دارم و براه خدمات‌مثبت‌تر در راه استقلال هند بکشانم که در آن شوق و شورشان بیهوده تباه نشود. از آن ببعد بارها بیاد ایشان افتاده‌ام و بسرنوشتشان فکر کرده‌ام. اماهرگز نتوانستم بفهمم که آنها که بودند؟ نامشان‌چه بود؟ وچه‌شدند؟ هنوز هم گاهی‌از خود میپرسم که آیا آنهاهنوز زنده هستندیا درگیرودار حوادث تروریستی کشته‌شده‌اند؟ شاید هم در سیاهچالها و تبعیدگاههای جزایر «آندامان»[1] پوسیده باشند!

ماه دسامبرفرا رسیده بود. دومین کنفرانس دهقانی درالله‌آباد برگزار گردید و سپس من بسوی جنوب کشور و ناحیهٔ «کرناتك» حرکت کردم. تا وعده‌ئی را که از مدتها پیش به دکتر «ن.س.هاردیکر» دوست قدیمیم داده بودم وفا کنم. او برای‌سازمان «هندوستانی سوادال» کارمیکرد. سازمان «سوادال» یك نهضت داوطلبان خدمت درراه نهضت ملی بود که سازمانی کاملا جداگانه و مستقل بشمار میرفت اما همیشه به نهضت کنگره کمك میکرد. در تابستان سال ۱۹۳۱ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره تصویب کرده بود که این سازمان هم به کنگره بپیوندد وضمیمهٔ سازمانهای عمومی کنگره شود و بوسیلهٔ آن سازمانی بنام «سازمان داوطلبان کنگره» بوجود آید. این کار عملی شده بود. دکتر هاردیکرومن مأمورانجام این‌مسئولیت شده‌بودیم. ستادکارنهضت «دال» همچنان‌درشهر «هوبلی» دراستان «کرناتك» بود. دکترهاردیکر از من دعوت کرد به آنجا بروم و با تأسیسات وطرزکارآنها ازنزدیك آشنا شوم. پس ازاین بازدید چند روزی باتفاق او بمسافرت درنواحی مختلف آن استان پرداختم و در همه جا از احساسات و شوق و شور عمومی متعجب شدم. درراه بازگشت خود «شولاپور» ودستگاه حکومت نظامی‌معروف آنرا هم دیدم.

آن گردش و مسافرت در کرناتك برای من صورت یك سفرتودیعی را داشت. آن سخنرانیها وآن خطابه‌های من، هرچندکه در آنها حرارت و خشونت بیشتر و لطف و

۱ـ جزایرآندامان. چند جزیرهٔ کوچك دراقیانوس هندهستندکه درمنطقه‌گرم وبدآب وهوا قراردارند، دولت‌بریتانیا دردوران‌تسلط برهندعده‌ئی اززندانیان ومحکومین‌سیاسی‌رابه‌تبعیدگاهها یازندانهای‌آن جزایرمیفرستاد و اغلبشان درآنجا نابود میشدند - م

یبائی وموسیقی کمترشده بود همچون نوعی « آوازقو »[۱] بود . اخباری که از ولایات تحده میرسید نشان میداد که دولت حملهٔ خود را آغاز کرده است ، آنهم بصورتی سخت و دامنه‌دار . در راه سفر خود به «کرناتك» با همسرم کماله به بمبئی رفته بودم ودوباره بیمارشده بود . دربمبئی ترتیبات معالجهٔ او را فراهم ساختم . تقریباً بلافاصله عد ازرسیدن به بمبئی بود که شنیدم دولت هند مقررات استثنائی وتضییقات خاصی برای لایات متحده وضع کرده است . مقامات دولتی ظاهراً تصمیم گرفته بودند که پیش از ازگشت گاندی‌جی کارخود را شروع کنند زیرا گاندی جی برروی دریا بود و بزودی به مبئی میرسید .

این مقررات بظاهر برای مقابله با هیجانات دهقانی بود اما بقدری وسیع ودامنه‌ار بود که هر نوع فعالیت سیاسی و اجتماعی را غیر ممکن میساخت. دراین مقررات حتی رای خویشاوندان و بستگان و خانوادهٔ جوانان نابالغی که مورد اتهام واقع میشدند جازاتهائی پیش بینی شده بود . وکسانی که قیم چنین جوانانی بودند نیز تحت تعقیب رارمیگرفتند . اگردرروزگارهای قدیم دیده میشد که کسان و فرزندان مجرمین را هم کیفرمیدادند اکنون والدین وکسان جوانان بیگناه را نیزمجازات میکردند.

تقریباً درهمین‌زمان بود که ماگزارش‌مصاحبه‌ئی راکه بنام گاندی‌جی‌درشهررم ودر روزنامهٔ «جیورناله دیتالیا» انتشار یافته بود خواندیم . این خبر برای ما غیرمنتظره بود یرا هیچ انتظار نمیرفت که گاندی‌جی دررم چنین مصاحبه‌ئی بعمل آورد . وقتیکه ما متن صاحبه را مطالعه میکردیم میدیدیم که درآن کلمات وجملات فراوانی‌هست که بکلی با وارتباطی ندارد وحتی پیش از آنکه خودگاندی جی این مصاحبهٔ را رسماً تکذیب کند خوبی معلوم میشد و میفهمیدیم که مصاحبهٔ او به آنصورت که منتشر شده نبوده‌است. ما یش خود فکر میکردیم که بسیاری ازآنچه راکه او گفته است قلب وتحریف کرده‌اند . عداً حقیقت‌واقعی‌معلوم گردیدزیرا گاندی‌جی‌اعلام داشت که اصولا دررم‌با هیچ‌روزنامه‌ئی صاحبه نکرده است . برای ما بخوبی‌روشن بود که کسی دربارهٔ گاندی‌جی به یك‌نیرنگ توسل شده است.اما باکمال تعجب‌میدیدم که‌مطبوعات بریتانیا ورجال سیاسی‌انگلستان هیچوجه باین تکذیب وباین نیرنگها توجهی ندارند و دائماً دربارهٔ آن مصاحبهٔ جعلی گفتگومیکنند ومتن‌آنرا شاهد می‌آورندوموردااستنادقرارمیدهند. این‌بیشرمی آنهاواقعاً اراحت کننده وخشم‌آور بود .

۱ـ معروفست که پرندهٔ زیبا و شناور «قو» پیش از مرگ خود سرودی لطیف وجانسوز سرمیدهد که همه س‌رابهیجان ورقت میآورد . معمولاآخرین‌کارهای درخشان کسی راکه ازدست میرود به «آوازقو» تشبیه میکنند.

من‌عجله داشتم که‌هرچه‌زودتر سفرخود را در«کرناتك» بپایان رسانم و به‌الله‌آباد بازگردم . احساس میکردم که جای من‌درمیان‌رفقایم ودر ولایات متحده است . درچنین موقعی که حوادث فراوانی درآنجا روی میداد دور بودن از دیگران که در معرض خطر بودند برایم رنج‌آور بود . باوجود این تصمیم گرفتم که برنامهٔ‌کارم را در «کرناتك» بانجام رسانم . هنگام بازگشت به بمبئی بعضی از دوستان توصیه کردند که تـا رسیدن گاندی جی که قرار بود درست یك هفته بعد وارد شود درآن شهر بمانم . اما این کار برایم غیر مقدوربود . ازالله‌آباد خبررسید که «پروشوتام داس‌تاندون» وعده‌ئی‌دیگردر آنجابازداشت‌شده‌اند. بعلاوه‌قرار بود که کنفرانس‌ایالتی‌مانیزهمان‌هفته‌در«اتاوه»تشکیل گردد . بدین جهت تصمیم گرفتم به‌الله‌آباد بروم‌وشش روز بعد ، اگرآزاد بودم ،برای ملاقات باگـاندی جی وشرکت در جلسهٔ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره به بمبئی بازگردم . کماله‌را نیز همچنان بستری درآنجا گذاشتم.

هنوز به الله‌آباد نرسیده‌بودم که در ایستگاه «چهئوکی» بطور رسمی و باستناد مقررات جدید چندممنوعیت تازه‌را بمن اخطار کردند . در ایستگاه مرکزی‌خودالله‌آباد نیز یکبار دیگر یك چنین اخطاررسمی‌را مکرر کردند. بالاخره وقتی هم به منزل خود رسیدم باز برای سومین بار همین اخطار تجدید شد و یکرشته ممنوعیت‌ها بمن ابـلاغ گردید . طبق این مقررات واخطارها من در حدود خود شهر الله‌آباد محبوس میماندم. حق نداشتم در برابر مردم صحبت‌کنم یا در اجتماع ومیتینگی شرکت جویم . همچنین حق نداشتم مقاله‌ئی یا مطلبی در مطبوعات انتشار دهم یا نشریه و بیانیه‌ئی منتشرسازم. محدودیت های دیگری هم از این قبیل وجود داشت‌که در واقع امکان هر نوع فعالیت را از من سلب میکرد.

بزودی اطلاع یافتم‌که نظایر همین اخطاریه‌ها برای بسیاری از همکارانم و از جمله برای تصدق احمد شروانی رئیس کمیتهٔ ایالتی ما نیز صادر وابلاغ شده است.

صبح روز بعد نامه‌ئی به رئیس دادگاه بخش‌که این اخطارها را صادرکرده‌بود نوشتم ودرآن، ضمن اعلام وصول دستورات و مقررات ابلاغ شده متذکر شدم‌که آن دستورات ومقررات را بهیچوجه‌دربارهٔ خودمعتبر نمیشارم ونمی‌پذیرم واصولا اورابرای صدور چنین دستورهائی صالح نمیدانم وبنابرین بفعالیت های عادی خود طبق برنامه‌ئی که دارم‌ادامه‌خواهم‌داد. ضمناًهم تصریح کردم‌که برنامه‌ام‌آنست‌که بزودی برای‌استقبال ازگاندی جی وملاقات‌با او وشرکت دراجتماع کمیتهٔ عاملهٔ کنگره که‌من دبیرکل آن‌بودم، به بمبئی بازگردم .

علاوه بر مشکلات ومزاحمت‌های مذکور این مسئله هم در برابر مـا قرار داشت

که طبق قرار قبلی در آن هفته میبایست کنفرانس ایالتی خود را در «اتاوه» تشکیل دهیم ومن باین منظور به‌الله آباد آمده بودم که تشکیل آنرا کمی به تأخیر اندازیم تااینکه گاندی‌جی برسد و با اوملاقاتی بعمل آوریم و بعلاوه با تأخیرآن فعلا از تصادم احتمالی با دولت هم اجتناب ورزیم وتظاهری بمخالفت شدید با دولت نکرده باشیم . اماحتی پیش ازرسیدن من به الله آباد مقامات دولتی به تصدق‌احمد شروانی رئیس کمیتهٔ ایالتی‌ما اطلاع داده بودند که اگر کنفرانس ما بخواهد موضوع دهقانان را مورد مطالعه و گفتگوقرار دهد نباید تشکیل‌شود .

درواقع درآنموقع که مسئلهٔ دهقانان برای‌ما مهمترین موضوع بود عجیب‌ترازاین تصوری نمیشد که کنفرانس ایالتی ما تشکیل گردد اما به مسئلهٔ دهقان که سراسرایالت‌ما را بهیجان آورده بود نپردازد .

بهرصورت طبق مقررات ما،رئیس کمیتهٔ ایالتی‌یا هیچ کس دیگری صلاحیت‌نداشت که شخصاً از تشکیل شدن کنفرانس جلوگیری کند . با وجود این بعضی از دوستان ما بملاحظهٔ احتیاط و برای‌اجتناب‌از تصادم، فوری‌قبلا پیش‌بینی کرده بودند که فعلا کنفرانس را کمی به تأخیراندازند . اما تهدید بیجای دولت همه چیزرا تغییرمی‌داد. زیرا ما بهیچوجه نمیخواستیم بحرف زوروروش دیکتاتوری دولت تسلیم شویم .

معهذا پس ازمباحثات و گفتگوهای زیاد بخاطر آنکه پیش از رسیدن گاندی جی تصادمی روی‌ندهد تصمیم گرفتیم که‌حتی برخلاف حیثیت‌خودمان هم که باشد فعلا کنفرانس را بتأخیراندازیم . اما دولت که خود را برای کار آماده ساخته بود با وجود اعلام تأخیر کنفرانس به «اتاوه» که قرار بود کنفرانس در آنجا تشکیل شود هجوم برد و نیروهای پلیس وسربازان ارتش مشترکاً این شهررا تحت نظرگرفتند، حتی چند نفر از نمایندگان کنفرانس راکه به آنجا آمده بودند وبدون آنکه ازتأخیرکنفرانس مطلع باشنددرآنجا سرگردان بودند نیزدستگیر ساختند . همچنین نظامیها نمایشگاه «سوادشی» و کالاهای وطنی راکه مابمناسبت کنفرانس تهیه وافتتاح کرده بودیم بستند وتعطیل کردند .

شروانی ومن تصمیم گرفتیم که صبح روز۲۶ دسامبر به بمبئی برویم. من بایدبرای شرکت درجلسات کمیتهٔ عامله میرفتم از شروانی هم مخصوصاً دعوت شده بود که شخصاً درموقع تشکیل جلسات کمیتهٔ عامله حضوریابد واوضاع ولایات متحده راگزارش دهد .

طبق اخطارهای قبلی که‌ازطرف‌دولت‌ایالتی‌باشده بوو وبنابرممنوعیتهای خاصی که برایمان وضع کرده‌بودند خروج ازمنطقهٔ شهرالله آباد، هم برای‌شروانی‌وهم‌برای من ممنوع بود وجرم شمرده میشد .

بقراریکه گفته شدظاهراً بهانهٔ تصمیات‌شدید ومقررات‌استثنائی که درولایات‌متحده

مورد عمل قرار گرفته بود هیجانهای دهقانی بود. دولت میخواست بخیال خوداز اعتصاب دهقانان جلوگیری کند و تعهدات آنها را دریافت دارد . بدینقرار قابل فهم بود که دولت نگذارد ما ازشهر الله آباد به مناطق روستائی برویم اما مسلم بود که ما در شهر بمبئی نمیتوانستیم شورش دهقانی را درولایات متحده راه بیندازیم. بنابراین اگردولت ایالتی نظرش فقط جلوگیری از شورشهای دهقانی بود باید خیلی هم خوشحال میشد که ما از ولایات متحده بیرون میرفتم .

از وقتیکه دولت مقررات شدیدی وضع کرده بود سیاست کلی کنگره این بود که یك روش دفاعی اتخاذ کند بهمین جهت هر چند که بعضی موارد نافرمانی های فردی هم پیش میآمد کوشش میشد از کاری که به تصادم منتهی شود و بهانه بدست دولت بدهد اجتناب گردد . درمورد ولایات متحده هم وضع بهمین قرار بود . سازمان کنگره در این استان نیز لااقل در آنموقع ازهرگونه تصادم با دولت اجتناب داشت. شروانی ومن برای ملاقات با گاندی جی و شرکت درکار کمیتهٔ عامله به بمبئی میرفتیم .کمیتهٔ عامله نیز بتمام این مسائل توجه داشت ومن هیچ نمیدانستم که دربارهٔ آینده چه تصمیمی گرفته خواهد شد و هیچکس هم نمیتوانست چنین چیزی را پیش بینی کند .

تمام این ملاحظات سبب میشد که فکر میکردم بما اجازه خواهند داد به بمبئی برویم . ودولت درموردعدم اطاعت ما ازمقررات وقوانینی که بما اخطار کرده بودلااقل برای خروج ما ازولایات متحده اغماض خواهد داشت وموضوع را نادیده خواهد گرفت. ولی ضمناً دردرون خود هم احساس میکردم که کار باین سادگی نخواهد گذشت .

موقعیکه سوارقطار راه آهن میشدیم درروزنامه‌های صبح خواندیم که دراستان مرزی نیز مقررات استثنائی وضع شده است . عبدالغفارخان و برادرش دکتر خان صاحب ، و دیگران را بازداشت کرده بودند . قطار ما که بسوی بمبئی میرفت ناگهان در ایستگاه کوچك «ارادت گنج» که معمولا جای توقف نیست متوقف گردید . مأمورین پلیس به قطار بالا آمدند و ما را توقیف کردند . یك اتوموبیل مخصوص زندانیان در کنار قطار ودرانتظارما بود . شروانی ومرا در آن سوار کردند ودرهای آهنینش را بستند اتومبیل بسوی زندان «ننی» راه افتاد . رئیس پلیس که یك افسرانگلیسی بود ودرصبح آنروز تعطیل عیدنوئل مأموردستگیری وتوقیف ما شده بود خیلی ناراحت وافسرده بنظرمیرسید. نگرانم که مبادا ما روزتعطیل نوئل را برایش مختل ساخته باشیم .

بدینشکل بازیکباردیگر بسوی زندان میرفتم :

«اکنون بازیك چند از خوشبختی بدورخواهی ماند
و باز روزگاری بدشواری نفس خواهی کشید . »

۴۱

بازداشت‌ها ، تضییقات ، ممنوعیت‌ها

دوروز بعد از بازداشت ماگاندی جی در بمبئی از کشتی پیاده شد وفقط آنوقت بود که توانست بفهمد اوضاع هند اخیراً چه تحولاتی پیدا کرده است . وقتی که هنوزدرلندن بود اخباری دربارهٔ تضییقات بنگال شنیده بود وسخت نگران شده بود اما اکنون، این عید نوئل سال جدید با حملات وفشارهائیکه درولایات متحده شروع شده بود،باحوادث استان مرزی وبازداشت عده‌ئی از نزدیکترین همکارانش درآن دواستان ، هدایای‌تازه‌و غیرمنتظره‌ئی برایش ارمغان آورده بود . اکنون چنین بنظرمیرسید که دراین بازی نرد سیاسی،طاسهاریخته شده‌است و نبرد آغاز گشته است . دیگرامیدی به صلح وآشتی نبود. با اینهمه اوباز هم کوشش فراوانی بکار برد که وضع را از بن بست خارج سازد . باین مناسبت درخواست کرد با « لردویلینگدون » نایب‌السلطنه ملاقاتی بعمل آورد . از مقر نایب‌السلطنه دردهلی جدید باواطلاع دادند که با این ملاقات بشرطی موافقت خواهدشد که اوبهیچوجه دربارهٔ حوادثی که اخیراً دربنگال ودر ولایات متحده و در استان مرزی روی داده بود وهمچنین دربارهٔ تصمیمات اخیرومقررات‌تازه‌ئی که وضع شده بودوتوقیفها و بازداشتهائیکه باستناد این مقررات صورت گرفته بود ، صحبتی نکند . (این موضوعها را باکمك حافظهٔ خود مینویسم . متن پاسخ دفترنایب‌السلطنه دراختیارم نیست) درواقع اگرگاندی‌جی یا هریك از سران کنگره که به‌یك ملاقات رسمی بانایب‌السلطنه میرفتند دربارهٔ این موضوعها که سراسر هند را بهیجان آورده بودگفتگو نمیکردند چه حرفی برایشان باقی میماند . دولتی‌هـاهم این موضوع را خوب می‌فهمیدند و بهمین جهت این شرایط وقیود را تعیین میکردند .

با پاسخی که نایب السلطنه به گاندی جی داد بخوبی روشن شد که دولت مصمم است کنگره را بکلی درهم بشکند وتمام پلهای ارتباط مابین را قطع کند . دیگر برای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره فرصت انتخاب باقی نبود وناگزیر بود که برای مقابله با روش‌دولت

به نافرمانی عمومی متوسل گردد. اعضای کمیته میدانستند که در هر لحظه ممکن است همگی بازداشت شوند و بنا برین میخواستند پیش از آنکه بزندان بروند راه مبارزه را بمردم نشان داده باشند. معهذا بازهم اعلان آغاز نافرمانی را بتأخیر انداختند وهنوزهم دراین باره تصمیم قاطعی اتخاذ نکردند. گاندی جی یکباردیگرهم کوشید که پیش‌نایب‌السلطنه برود واقدامی برای صلح و سازش بعمل آورد. باین جهت یك تلگراف دیگر برایش فرستاد و یك ملاقات بدون قید و شرط را درخواست کرد. پاسخ دولت باین درخواست این بود که خود مهاتما و «ولب‌بهای پاتل» رئیس کنگره راهم بازداشت کرد.

درواقع دولت ناگهان دکمهٔ حرکت ماشین عظیم ومجهز فشاروتضییقاتی را که از مدتها پیش آماده کرده ،ودحرکت دادومبارزهٔ شدید خود را برای سرکوبی واعمال فشار آغاز کرد. خوب پیدا بود که چه ما بخواهیم و چه نخواهیم در هر حال دولت باکمال اشتیاق باین مبارزه که خود را برای آن کاملا آماده ساخته بود میپرداخت.

البته ما در زندان بودیم واین اخبار را بصورت مبهم و جسته و گریخته دریافت میداشتیم. محاکمهٔ ما به بعد از تعطیلات آغاز سال موکول شده بود[1] و بدینقرار فعلا که بدون محکومیت درزندان بودیم بیش از یك زندانی محکوم اجازه ملاقات داشتیم و بیشتر میتوانستیم اخباری ازخارج بدست آوریم. از جمله میشنیدیم که مباحثه و گفتگوی فراوانی پیش آمده است که آیا نایب‌السلطنه باید با درخواست ملاقات گاندی جی موافقت کند و آیا این ملاقات ممکن بود به راه حل جدیدی منتهی گردد یا نه؟

این موضوع ملاقات مطالب دیگری را هم روشن میساخت. مثلا کسانی بودند که فکر میکردند اگر هنوز لرد ایروین نایب‌السلطنه میبود با این ملاقات موافقت میشد و اگر گاندی‌جی بااو گفتگومیکرد نتایج خوبی بدست‌می‌آمد. من از این‌طرز تفکر عجیب که گاهی در مطبوعات هند هم منعکس میشد تعجب میکردم ومتحیر بودم که این قبیل اشخاص تاچه‌اندازه سطحی فکر میکنند واز واقعیات بدور هستند. آیا وقتیکه دوطرف آشتی‌ناپذیر یعنی نهضت ملی هند وامپریالیسم انگلستان در مقابل یك مبارزهٔ اجتناب ناپذیر قرار گرفته بودند تصمیم شخصی یك فرد چه تأثیری میتوانست داشته باشد؟ آیا ممکن بود که تصادم و برخورد دو نیروی عظیم که بر اثر جبر تاریخ در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند بامذاکرات دوستانه وتعارفات متقابله ازمیان برود؟ مسلماً دراین مبارزه گاندی جی بفعالیت خود ادامه می‌داد وهمراه با نهضت ملی در برابر نیروی امپریالیسم قرار میگرفت زیرا نهضت ملی هند نمیتوانست «هاراکیری» وخودکشی کند یا دربارهٔ مسائل حیاتی به دستورات وارادهٔ نیروی امپریالیسم خارجی تسلیم شود. نایب السلطنه

۱ـ منظور تعطیلات اول ژانویه ۱۹۳۲ میباشد. م.

انگلیسی هند هم ناچار بود دست بکار شود ودر طرف دیگر قرار بگیرد زیرا طبعاً باید از توسعهٔ نهضت ملی جلوگیری کند ومنافع امپریالیسم بریتانیا را محفوظ نگاهدارد. بنابرین هرکس هم که نایب‌السلطنه میبود وضع فرقی نمیکرد و درهر حال این تصادم پیش میآمد. اگر در این موقع لردایروین هم در هند میبود عیناً مثل لرد ویلینگدون رفتار میکرد زیرا آنها هر دو آلت اجرای سیاست امپریالیستی بریتانیا بودند وهرگز نمیتوانستند از خط مشی کلی آن منحرف شوند.

در واقع دراین‌موقع خودلردایروین‌عضو کابینهٔ دولت بریتانیا بود وشخصاًدرجریان اقداماتی که در هند بعمل میآمد قرار داشت. بدینقرار متهم ساختن شخص نایب‌السلطنه بجای سیاست امپریالیستی بریتانیادر هندبنظر من کار نادرستی بود، وروش ما درگذشته که همواره نظرمان به‌اشخاص‌متوجه بوده است ازکم اطلاعی دربارهٔ مسائل وعدم‌تعمق دربارهٔ آنها ناشی میشده است.

روز ٤ ژانویه ۱۹۳۲ یك روز فراموش ناشدنی بود. زیرا دیگر گفتگوها و مباحثات پایان یافت. صبح زودآنروزگاندی جی و«ولب بهای پاتل» رئیس کنگره، بازداشت شدند وبدون هیچ محاکمه واتهام در توقیف دولت قرارگرفتند. ضمناًچهار فرمان هم صادرگشت که قضات و به افسران پلیس اختیارات وسیعی میداد. دیگردوران آزادیهای عمومی وقانونی بپایان‌رسید. مقامات دولتی اجازه‌یافتندکه بمیل خودهرکس راکه بخواهند توقیف کنند، مثل این بود که در سراسر هند یك نوع حکومت نظامی اعلام شده باشد. اجرای شدید مقررات ودستورات به میل مطلق مقامات محلی‌واگذار گردید[1]

در همان روز ٤ ژانویه ما را باستناد همان مقررات استثنائی‌که برای ولایات متحده‌وضع کرده‌بودند محاکمه کردند. رفیق من «شروانی» به شش‌ماه‌زندان و پرداخت ۱۵۰ روپیه جریمه محکوم شد اما مرا به دو سال زندان و پرداخت ۵۰۰ روپیه جریمه محکوم کردندکه اگر جریمه را نمی پرداختم شش ماه هم ازاین جهت برمدت زندانم افزوده میشد.

جالب توجه این بود که ما هردو به یك اتهام محاکمه میشدیم. به هر دوی ما در الله‌آباد یك مقررات را ابلاغ کرده بودند. ما هر دوبا هم به یك شکل از اطاعت به‌آن مقررات غیر قانونی سرپیچی کرده بودیم و با هم تصمیم گرفتیم به بمبئی برویم،

۱ـ (یادداشت مؤلف) سرساموئل هوور وزیر امورهند درکابینهٔ انگلستان روز ۲٤ مارس ۱۹۳۲ درمجلس عوام گفت «میدانم وقبول دارم که تضییقات و دستورات جدیدی‌که در هند وضع شده بسیار شدید و جدی است و تقریبا شامل تمام فعالیت‌های زندگی‌هند میگردد.»

ماهردورا با هم توقیف کردند ودریك دادگاه‌محاکمه‌میشدیم با اینهمه احکام صادره برای محکومیت‌های ما تا این اندازه متفاوت بود.

درکار ما یك تفاوت وجود داشت وآن‌این بود که من به‌قاضی بخش‌الله آباد نامه نوشته بودم وخبر داده بودم که عازم‌بمبئی‌هستم درحالیکه شروانی‌چنین چیزی‌هم ننوشته بود. اما عزم رفتن او نیز تقریباً علنی بود و خبر این مسافرت را در روزنامه نوشته بودند و بنابرین مقامات رسمی همه از مسافرت ما خبر داشتند.

در جلسهٔ‌محاکمه بلافاصله پس از قرائت‌آراء صادره‌دربارهٔ ما، شروانی با لحن تمسخرآمیزی به قاضی گفت ظاهراً بعلت تبعیضات مذهبی یا ملاحظاتی از این قبیل در بارهٔ او که مسلمان بوده است جهات مخففه‌ئی را رعایت کرده‌اند و اورا بمدت کمتری محکوم ساخته‌اند. این شوخی شروانی که موجب خندهٔ شدید حضار گردید قاضی را که همچون‌آلت بی‌اراده‌ئی در دست‌دولت بود سخت‌شرمسار ساخت.

درآن روز شوم سراسر کشور عرصهٔ حوادث گوناگون گردید. در خود الله آباد ودر جائیکه از محوطهٔ زندان ما زیاد دور نبود پلیس و سربازان بر انبوهی از مردم هجوم بردند و درنتیجه عده‌ئی کشته وعدهٔ بیشتری مجروح شدند.

در همه جازندانها ازکسانی که داوطلبانه به نافرمانی عمومی‌می‌پیوستند پرمیشد. ابتدا زندانهای بزرگ مرکزی مثل «نینی» وغیره پرشد وبعدهم‌زندانهای کوچك بخشها وغیره. بالاخره روزی رسیدکه بعلت کثرت زندانیان ناچار شدند اردوگاههای وسیع و بزرگی برای نگاهداری زندانیان ترتیب دهند.

به محوطهٔ کوچك ومجزای بند قدیمی ما در زندان «نینی» عدهٔ کمی راآوردند. من ودوست سابقم «نارمادا پراساد»، شوهر خواهرم «رانجیب پاندیت» و پسر عمویم «موهن‌لعل نهرو» با هم بودیم. بعد هم‌یك زندانی جدید رابه محوطهٔ برادرانهٔ زندان ما دربند ٦ آوردند. زندانی تازه یکی‌از دوستان‌جوان ما واز اهالی‌سیلان بنام«برنارد آلوویهار» بودکه بتازگی تحصیلاتش را در رشتهٔ حقوق در انگلستان بپایان رسانده بود ووکیل دادگستری‌شده‌بود وتقریباً تازه از راه‌رسیده بودکه اورا بازداشت کردند. خواهرم باوتوصیه کرده بودکه خود را از تظاهرات عمومی دور نگه دارد اما یکبار که با صفوف مبارزین وتظاهرکنندگان مواجه شده بود شور وهیجان عمومی او را هم بداخل‌صفوف کشانده‌بود ودرنتیجه اتوموبیل‌پلیس اوراهم‌بزندان‌آورده بود.

اکنون دیگر تمام سازمانهای کنگره ازکمیتهٔ عامله در بالا تاکمیته‌های ایالتی و بخش وغیره در پائین غیرقانونی‌اعلام‌شده‌بود. همچنین عدهٔ قابل ملاحظه‌ئی‌از گروههای وابسته یاهوادار کنگره‌وسازمانهای‌ملی‌ومترقی‌نیز غیرقانونی شناخته شدند. سازمانهای

دهقانان‌ما، سازمانهای‌جوانان‌ما،کلوپهای روشنفکران‌ما ، دانشگاههای‌ملی‌ما ، مدارس ملی‌ما، بیمارستانهای‌ما،مؤسسات‌تهیه‌وفروش‌کالاهای‌وطنی‌ما، کتابخانه‌هاوکتابفروشیهای ما همه بسته شدند . در هراستان فهرست بالابلندی شامل اسم صدها مؤسسهٔ تعطیل‌شده بوجود آمدکه مجموعاً در سراسرکشور تعدادشان بهزارها میرسید . تمام این‌مؤسسات کما بیش‌باکنگره ارتباط داشتند ونسبت به‌نهضت وسیع ملی‌ونافرمانی‌عمومی هواداری نشان میدادند.

همسرم همچنان دربمبئی بستری بود وسخت افسوس میخوردکه نمیتواند سهم خود را درنهضت نافرمانی کنونی انجام دهد. مادرم وهردوخواهرم باتمام نیرویشان به‌نهضت پیوستند و بزودی هر دو خواهرم بازداشت شدند و هرکدام به یك سال زندان محکوم گشتند .

معمولا اخبارمختصرو پراکنده و نامنظم را بوسیلهٔ زندانیان تازه وارد یا از راه خواندن یك روزنامهٔ هفتگی محلی که خواندنش برایمان مجازبود بدست میآوردیم . ما فقط ازروی تصور و قیاس میتوانستیم تصورکنیم که در خارج چه میگذرد زیرا سانسور شدید، مطبوعات رابشدت تحت فشارقرارداده بود وهمواره هیولای مجازاتهای سخت و سنگین دربرابرروزنامه‌ها و آژانسهای خبرگزاری قرار داشت . در بعضی استانها حتی درج نام بازداشت شدگان هم جرم حساب میشد و موجب توقیف روزنامه میگشت .

بدینقرار ما در زندان تنی نشسته بودیم و از جریانات خارج جدا مانده بودیم ودرعین حال ازصدهاراه با آن ارتباط داشتیم. گاهی خود را با بافندگی دستی‌ومطالعه کتاب و فعالیتهای دیگر سرگرم میساختم . گاهی به صحبت و گفتگو دربارهٔ مسائل گوناگون میپرداختیم در حالیکه همیشه فکرمان این بود که در خارج چه اتفاقاتی روی میدهد ودرپشت‌دیوارهای زندان‌ما چه‌میگذرد وچه‌جریاناتی‌وجوددارد ؟

ما ازآنجریانها بیرون بودیم ودرعین حال درمیان آن قرار داشتیم . گاهی کشش وجذبهٔ امیدهای طلائی زیاد میشدوزمانی‌خشم و بیحوصلگی مارادرخودمیگرفت.وبیزاری وضعف وابتذال بروجودمان مسلط میشد. بعضی اوقات با نیرومندی برخود غلبه‌میکردیم ومیتوانستیم با منتهای آرامش خاطربه حوادث بنگریم . در اینمواقع احساس میکردیم که‌اشتباهات کوچك‌فردی‌وضعفهای‌خصوصی‌افراد درموقعی که‌نیروهای‌عظیم تاریخ‌به‌بازی میپردازند و چرخ آسیاهای خدایان بگردش در می‌آیند اهمیت ناچیزی دارد . از خود میپرسیدیم که آیا فردا چه هیجانها و چه شورها همراه خواهد آورد و در عین حال چه تضییقات وچه عکس‌العملهای وحشیانه وخشن خواهد داشت ؛ و آیا تمام این جریانها عاقبت بکجا منتهی خواهد شد ؟ آیا ما به جلومیرفتیم ؟

آینده ازما پنهان بود وچه خوب بود که درنظرمان مخفی میماند . حتی زمان‌حال نیز تا اندازهٔ زیادی برای ما درپشت پردهٔ سنگین بی خبری مخفی بود و نمیتوانستیم در آن چیزی را بروشنی به بینیم . با اینهمه یك چیزرا خوب میدانستیم وآن این بود که ما بازهم برای امروزوفردای خود فقط مبارزه ومشقت ورنج وفداکاری درپیش داریم .

«فردامردان، جنگ را در میدان ازسرخواهند گرفت
و«گزانتوس» ازخون رنگین خواهد شد
«هکتور» و «آژاکس» نیزازنوآنجا خواهند بود
و«هلن» برای تماشای آنان برسردیوارخواهد آمد.»

«آنگاه مایا درسایه خواهیم پوسید ویادرآفتاب میدان خواهیم‌درخشید
ودر میان امیدهای نابینا ونا امیدیهای کور نوسان خواهیم داشت
ودر تصور خود همهٔ‌زندگی خویش را در راه این پیکارخواهیم‌نهاد
بدون‌آنکه هرگز بدانیم‌که با جان ما چه خواهدکرد.»[1]

---

۱ ـ اشعـار از شاعر انگلیسی « ماتیوآرنولد » است . و بند اول آن اشاره به حماسهٔ باستانی یونان و حوادث جنگ‌های « تروا » ست که بخاطر « هلن » ملکهٔ زیبای یونان درگرفته بود ـ م

۴۲

هیاهو

یکی ازچیزهائی که در آن نخستین ماههای سال۱۹۳۲ درمیان حوادث دیگرجلب توجه میکرد تبلیغات عنان گسیخته وهیاهوی فوق‌العاده‌ئی بود که مقامات رسمی بریتانیا برپا کرده بودند . تمام مأمورین دولت از بالا تا پائین دائماً از سیاست مسالمت آمیز و خیرخواهانهٔ دولت‌وازتجاوزات خطرناك و نقشه‌های‌شوم کنگره سخن‌میگفتند.دولت‌بقول خود درمقابل کنگره که گویا میخواست دیکتاتوری را برقرار سازد ، از دموکراسی و آزادی دفاع میکرد ؛ ودائماً میگفت که آیا رئیس کنگره با اختیارات وسیعی که بدست آورده بود خود را دیکتاتورمعرفی نکرده بود ؟...

مقامات دولتی در غوغا و هیاهوی مستانه‌ئی کـه راه انداخته بودند تمام مقررات استثنائی وقوانین غیرعادی را که خودشان بکار میبردند ، پایمال ساختن تمام آزادیها ، اختناق مطبوعات ، بـازداشتهای غیر قانونی ، زندانیان بدون محاکمه ، ضبط اموال و دارائی مردم وسایراتفاقاتی راکه هرروزروی میداد ازخاطرمیبردند . همچنین فراموش میکردندکه اصولا تسلط انگلستان برهند برچه اساسی تکیه دارد .

وزیران دولت هند نیز که هموطنان خود ما بودند نطق های بلیغی بر ضدکنگره ایراد میکردند و کوشش داشتند نشان‌بدهندکه چگونه سران کنگره ـ که البته همگی‌در زندان بودند ـ باصطلاح تیغهای خود را برای کشتن آزادی تیز میکردند در حالیکه آن آقایان محترم درمقابل چندین هزارروپیه حقوق ناچیزماهیانه برای آسایش مردم‌زحمت میکشیدند و رنج میبردند (!) قضات دادگاهها نه فقط ما را محکوم میساختند و بزندان میفرستادند بلکه در عین حـال میکوشیدند بما درس شایستگی هم بدهند وگاهی ضمن حرفهای خود به‌کنگره وافراد سرشناس آن دشنام هم میدادند.

حتی خود جناب «سرساموئل هوور» که در مقام اعلای وزارت امور هند در کابینهٔ انگلستان قرارداشتند اعلام فرمودندکه باصطلاح «هرچند هم سگها پارس کنند کاروان

پیش میرود .» ایشان فراموش میکردند که در آنوقت کسانی کـه جناب ایشان آنها را سگ مینامیدند درزندانها بودندو نمیتوانستند براحتی پارس کنندو آنهائی هم که در بیرون بودند کاملا پوزبند داشتند ودهانشان بسته شده بود .!

تعجب انگیزتر از همه این بود که آشوبگران و فتنه‌انگیزان فرقه‌های مذهبی درکانپور برای‌زدوخورد با هم بمقابل‌درهای دفاتر کنگره کشانده‌شده‌بودند وجنایات و ترور ووحشتی که این آشوبگران بپا کرده بودند بارها وبارها بحساب کنگره گذاشته میشد و کنگره را مسئول این حوادث میشمردند . در حـالیکـه در این زد وخوردهـای مصنوعی که برانگیخته شده بود کنگره همواره سعی کرده بود نقش میـانجی را بعهـده بگیرد واز اختلافات بکاهد . حتی بطوریکـه دیدیم یکـی از عزیزترین و نجیب‌ترین فرزندان کنگره جان خود را در این راه گذاشت زیرا از طرف هر دوگـروهی کـه در کانپور از خارج تحریك میشدند مورد حمله واقع گردید .[1] وقتیکه خبر این قبیل زد وخوردها به دوران‌اجلاسیهٔ کنگره‌در کراچی‌رسیده‌یك کمیتهٔ تحقیق را مأموررسیدگی ساخت واین کمیته به تحقیقات عمیقی پرداخت . بعد ازماهها کار و تحقیق گزارش مفصلی تهیه وچاپ شد اما دولت آنرا توقیف کرد وتصور میکنم نسخه‌های این گزارش هم جمع آوری و نابود گردید . باوجودتمام این کوشش‌های علنی برای ازمیان بردن و نابودساختن نتایج تحقیقات، باز هم مقامات رسمی دولت هند ومطبوعات وابسته به انگلستان دائمـاً اتهامات خود را بر ضد ما تکرار میکردند وگاه بگاه کنگره را مسئول زد وخوردها وآشوبگریها میشمردند.

بدون‌تردید دراین موردهم‌مانند هرموردیگر عاقبت‌حقیقت‌پیروز خواهدشد. اما گاهی اتفاق می‌افتد که دروغها مدت درازی رایج میمانند ودوام پیدا میکنند .

«وقتیکه دروغ‌کار خود را بپایان رساند خواهد پوسید.
وحقیقت با عظمت خود پیروز خواهد شد،
در موقعی که پیروزی یا شکست آن مورد نظر نباشد.»

تصور میکنم این غوغای سرسام‌انگیز اتهامات ودروغها وجنگ اعصاب کـه از طرف دولت آغاز شده بود بسیارطبیعی بود زیرا در چنان وضعی هیچ کس نمیتوانست‌از دستگاه دولتی توقع داشته باشد که حقایق را بیان کند . اما اندازهٔ هیاهو وجنجال بیش از حد انتظار بود وشدت ووسعت آن واقعاً حیرت انگیز مینمود.

همین‌هیاهو وجنجال‌مقامات‌دولتی‌ودستگاههای‌وابسته به‌آن‌خوب نشان‌میداد که‌حالت روحی‌دولت‌ودستگاه‌حاکمه‌چگونه‌است‌واعصاب آنها تاچه‌اندازه‌متزلزل‌شده‌است وچگونه

---

۱ ـ به اواخر صفحهٔ ۳۷٤ رجوع شود ـ م

در گذشته خودرا تحت‌فشار و کنترل قرارمیداده‌اند. واحساسات خود راپنهان میداشته‌اند ظاهراً آنها از آنچه ما میکردیم یا میگفتیم خشمگین نبودند بلکه از اینکه میدیدندارکان امپراطوریشان متزلزل شده است ناراحت و غضبناک بودند.

اگر اربابان وحکمرانان ما به قدرت خود اعتماد میداشتند هرگز چنین رفتار نمیکردند. تضاد میان طرزکار ایشان با ما که در مقابلشان قرار داشتیم بسیار نمایان بود. زیرا درطرف‌مقابل ایشان سکوت کامل‌حکمفرما بود. البته این سکوت مااختیاری واز روی میل‌نبود بلکه سکوتی‌بود که بعلت وجودزندانها وحکومت وحشت و برقراری سانسور شدید بوجودآمده‌بود. بدون تردید بعلت همین سکوت اجباری ما بود که آنها با این شکل عنان‌گسیخته و جنون‌آمیز به هیاهو وجنجال میپرداختند وبا آن شدت بما دشنام میدادند. با وجود این برای تکذیب اظهارات آنها از طرف ما یك وسیله باقی بود: انتشارات مخفی‌وباصطلاح‌غیر قانونی که گاه بگاه از طرف مبارزین ما درشهرهای مختلف پخش میشد تا اندازه‌ئی دروغها واتهامات ناروای آنها را فاش ورسوامیساخت.

در این‌هیاهو صاحبان روزنامه‌های «انگلیسی- هندی» هند هم با اشتیاق فراوان شرکت میکردند وبه انتشار مطالبی میپرداختند که ظاهراً مدتها بود در دل خویش پنهان میداشتند ونمیتوانستند بگویند. معمولاً آنها در نوشته‌های خود کمی ملاحظه و مراقبت میکردند که خوانندگان خود را نرنجانندزیرا بسیاری از خوانندگانشان هندی بودند اما درآنموقع وضع بحرانی هند وفشار شدید برنهضت سبب شده بود که آنهااین ملاحظات محدود را هم کنار بگذارند. ودر نتیجه ما اکنون میتوانستیم خیلی بهتر و وآسانتر طرزتفکر انگلیسیها وهندیهای همکار وهمگام ایشان رادرك کنیم.

اکنون در هند تعداد روزنامه‌های «انگلیسی - هندی» زیاد نیست زیرا بتدریج یکی پس ازدیگری تعطیل شده‌اند. از روزنامه‌هائی که باقی مانده‌اند بعضی‌هامخصوص طبقات بالا انتشار مییابند، این‌خصوصیت آنها، هم از روش‌کلی وشکل روزنامه‌ها و، هم ازطرز انتشار اخبارشان نمایانست. مقالات اساسی آنها دربارهٔ مسائل جهانی اگر چه با نظری محافظه‌کارانه نوشته میشود اغلب متین وبا ارزش است ونشانهٔ اطلاع وفهم نویسندگانش میباشد. بدون تردید از نظر روزنامه نگاری این مطبوعات بهترین روزنامه‌های هند هستند.اما وقتیکه به مسائل‌سیاسی‌هند میپردازندیکباره بشکل‌محسوسی دچارانحطاط‌میگردند ومقالاتشان بشکل‌حیرت‌انگیزی‌ضعیف ویك طرفه میشود. نوشته‌های مغرضانهٔ این روزنامه‌ها دربارهٔ هند در دوران بحرانهای سیاسی اغلب صورت مبتذل وجنون آمیزی پیدا میکند. این روزنامه‌ها در واقع باکمال صداقت نمایندهٔ دولت هند هستند وتبلیغات وسیع و مداوم آنها دربارهٔ دولت نباید اتفاقی‌تلقی‌گردد زیرا درحقیقت

معرف نظروسیاست دولت میباشند .

درمقایسه با این چند روزنامهٔ «انگلیسی-هندی» روزنامه‌های دیگرهندکه متعلق به خود هندیها هستند اوراقی حقیرو بیمقدار بنظرمیآیند . منابع مالی وسرمایهٔ اینها بسیار محدود است وصاحبانشان برای بهبود وضعشان کوششی نمیکنند . آنهاکارانتشار روزانهٔ خود را با زحمت واشکال‌راه می‌اندازند ومدیران بیچارهٔ آنها زندگی آسوده‌ئی ندارند. تیراژوتعداد انتشاراین روزنامه‌ها ناچیزاست . نوشته هاشان اغلب سرد و نچسب است و روش‌کلی آنها نسبت به مسائل زندگی وسیاسی ، احساساتی وهیجان‌آمیز است . تصور میکنم یك علت این امر آنست‌که ما هندیها اصولا احساساتی هستیم . یك علت دیگرهم شاید این باشدکه وسیلهٔ بیان آنها (مخصوصاً در روزنامه‌های هندی‌که بزبان انگلیسی منتشر میشوند) یك زبان خارجی است‌کـه نویسندگان هندی نمیتوانند به آسانی آنرا ساده ودرعین حال با قدرت بنویسند . اما علت حقیقی این طرزنویسندگی آنست‌که همهٔ ماازیك رشته عقده‌های روحی رنج‌میبریم که‌نتیجهٔ محرومیتهاوفشارهای ممتد وطولانیست باین جهت هر وقت بخواهیم مطلبی را بیان‌کنیم هیجانات مـا به آن صورتی احساساتی می‌بخشد .

درمیان روزنامه‌های هندی‌که بزبان انگلیسی منتشرمیشوندشاید روزنامهٔ «هندو» که درمدرس انتشارمی‌یابد ازلحاظمیزان انتشار وچگونگی تنظیم اخبارازهمه بهتر باشد این روزنامه همیشه درنظرمن مانند یك دختر خانم پیر اشرافی و فوق العاده محجوب و موقروپاکیزه جلوه میکندکه اگریك‌کلمهٔ ناروا ورکیك درحضورش‌گفته شود ناراحت میگردد . این روزنامه درواقع برای بورژوازی و برای طبقه‌ئی منتشرمیشودکه زندگی مرفهی دارد وبهمین جهت برای این روزنامه جنبه‌های تیره وسیاه زندگی و خشونتها و سقوطها وتصادمات وناملایمات آن وجود ندارد ومورد توجه واقع نمیشود .

بعضی ازروزنامه‌های اعتدالی هند هم همین حالت دخترخانمهای پیررا دارند. آنها هم همین تأثیررا درخواننده بوجودمیاورند منتها نه باندازهٔ روزنامهٔ «هندو» ودرنتیجه‌از هرجهت وهرحیث فوق‌العاده تهی وتیره وخسته‌کننده بنظرمیرسند .

درآن سال ۱۹۳۲ پیدا بودکـه دولت از مدتها پیش خود را برای هجوم و حمله آماده ساخته است ومیخواهد درهمان حملات نخستین حریف خود را ازپا درآوردوبخاك افکند . درسال ۱۹۳۰ درمبارزات ما برضد دولت ابتکار عملیات در دست‌کنگره بود و دولت ناگزیرشده بودکه دائماً ازمقابل حملات‌ما بگریزد وبه‌مواضع جدیدی عقب‌نشینی کند اما اکنون درسال ۱۹۳۲ تاکتیکهای خود را تغییرداده بود وازهمان آغاز کار در تمام جبهه‌ها به‌حمله پرداخته بود

دولت بوسیلهٔ وضع مقررات خاص وصدور یك رشتهٔ فرامین استثنائی که در سراسر هند بکار بسته میشد یا بوسیلهٔ مقررات خاصی که برای یك منطقه و یك استان وضع میگشت تمام امکانات را برای خود فراهم میساخت وما را ازهر حیث در فشار میگذاشت . تمام سازمانهای ما غیرقانونی اعلام گردید.ساختمانها ، اموال ، اتوموبیلها وحسابهای جاری ما در بانکها همه توقیف شد . تظاهرات واجتماعات عمومی ممنوع گردید . مطبوعات وچاپخانه‌ها تحت کنترل وسانسورشدید قرار گرفت و با این وسایل دولت از همان آغاز مبارزه وضع وموقعیت استواری برای خود فراهم ساخت.

ازطرف دیگر گاندی جی و اکثر اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره برخلاف سال ۱۹۳۰ اکنون زیاد میل نداشتند که برای مبارزه، به نافرمانی عمومی متوسل شوند ومیکوشیدند که حتی المقدور از آن اجتناب ورزند. بعضی از اعضای کمیتهٔ عامله که من هم جزء آنها بودم عقیده داشتند که مبارزه هرچند هم که ما از آن خوشمان نیاید ودوری جوئیم،اجتناب ناپذیر است وباین جهت باید برای مقابله با آن آماده شد.ازمدتی پیش اوضاع عمومی ولایات متحده واستان مرزی و بنگال نشان میداد که تصادم با دولت قطعی است و هر روز هم موعد آن نزدیکتر میشود . با وجود این بطور کلی طبقات متوسط و روشنفکرانی که پیشروان مبارزات نهضت ملی بودند هرچندهم که احتمال تصادم را درنظر میگرفتند بشکل قاطعی دربارهٔ آن فکر نمیکردند و آمادهٔ پیکار نمیشدند .

همانطور که مسیحیان درانتظارمسیح موعود بودند که ایشان را از مصائب نجات بخشد این طبقات هم دراواخر سال ۱۹۳۱ انتظارداشتند که گاندی جی از لندن بازگردد وامیدوار بودند که او از تصادم و نبرد با دولت جلوگیری کند .

خلاصه آنکه درآغاز سال ۱۹۳۲ و موقعیکه این دوران مبارزه شروع شد ابتکار عملیات کاملا در دست دولت بود و کنگره وضع دفاعی بخود گرفته بود . دربسیاری جاها رؤسای محلی نهضت از تحول سریع حوادث متعجب میشدند ازاینکه میدیدند تقریباً در ظرف یکی دوروز، ابتدا ازطرف دولت مقررات وتضییقات شدید و بیسابقه‌ئی برضد ما وضع میشود و بلافاصله هم نافرمانی عمومی آغاز میگردد به حیرت میافتادند .

با اینهمه کنگره در برابر تمام این مشکلات مقاومت شایسته‌ئی نشان میداد و داوطلبان ومبارزان ما ازاین حملات شدید واین پیکارسخت وحشت نکردند . هرچنداین مقاومت انعکاسش زیاد نمایان نبود وباندازهٔ سال ۱۹۳۰ جلوه نمیکرد اما مسلماً ارزش وشدت آن ازآن سال خیلی بیشتر بود. این موضوع مخصوصاً درشهرهای بزرگ بخوبی محسوس بود، منتهاجنبش عمومی ومقاومت ملی تدریجی و آهسته ترصورت میگرفت و کم کم به مراحل جدی رسید اما برخلاف سال ۱۹۳۰ دیگرابتکارعملیات دردست ما نبود ومیتوان

گفت که ما برخلاف میل خود وارد پیکار شده بودیم .

درسال ۱۹۳۰ مبارزهٔ ما صورت پیروزمندانه وافتخارآمیزی داشت که دوسال بعد دیگر این جنبه های خود را از دست داده بود. دولت با تمام نیروهای خود کنگرهٔ ما را محاصره کرده بود . عملا سراسرهند در تحت تسلط مقررات حکومت نظامی قرار داشت. کنگره هرگز نتوانست ابتکار اقدام و آزادی عمل را برای خود بدست آورد و تقریباً همیشه روش دفاعی داشت .

نخستین ضربات نیرومند دشمن نهضت ما را تا اندازه‌ئی گیج ساخت . مخصوصاً اغلب هواداران و سمپاتیزانهای بورژوای آن که تاآنوقت تکیه‌گاه اصلی نهضت بشمار میرفتند بااین‌ضربات ازمیدان بدررفتندامادشارهجوم دولت آنها رانیزمصون نمیگذاشت. بزودی معلوم گردید که هرکس به نهضت نافرمانی به پیوندد یا بدان کمك کند باید در انتظار آن باشد که نه فقط آزادی خود را ازدست بدهد و بزندان برود بلکه باید از تمام دارائی واموال خود هم چشم بپوشد زیرا دولت دراینموارد رفتاری بسیارشدید داشت و همه چیزرا ضبط میکرد .

در ولایات متحده که دهقانان و مردم فقیر تکیه‌گاه عمدهٔ نهضت و کنگره بودند موضوع ضبط اموال اهمیتی نداشت و کسی را نمیترساند امادرشهرهای بزرگی‌از قبیل بمبئی وغیره وضع فرق داشت و برای بازرگانان و ثروتمندان طبقات بالا مقاومت در برابردولت و کمك به‌نهضت، ورشکستگی و نابودی کلی راهمراه می‌آورد. کوچکترین اقدام وتهدیدی ازطرف دولت(که اغلب هم بلافاصله عملی میشد)کافی بود که ثروتمندان شهرهای بزرگ وطبقات متوسط شهرنشین را فلج سازد واز نهضت برکناردارد .

بعدهااطلاع یافتم که یك بازرگان ثروتمند که باسیاست سروکارزیادی‌هم نداشت‌و همیشه مردی معتدل ومیانه‌رو بود وشاید فقط در چند مورد به نهضت مقداری کمك مالی داده بود از طرف پلیس مورد تعقیب قرارگرفت وعلاوه بر آنکه او را به مدت زیادی زندان محکوم ساختند پنج لك [۱] روپیه هم ازاو جریمه گرفتند . یك چنین رفتار شدید و محکومیتهای سخت طبعاً بی اهمیت نبود و فقط جنبهٔ حرف نداشت زیرا نیروی پلیس و قدرت دولتی فوراً رأی محکومیت را اجرا میکرد ومحکوم را بزندان میبرد واموال او را ضبط میکرد .

بنظر من هر چند هم که این خشونت وتجاوز وتهاجم نیروهای دولت نسبت‌به یك نهضت کاملا مسالمت آمیزودورازخشونت، ازلحاظ تمدن واقعی وانسانیت منفوروخشم‌آور بود ، اما هیچ یك از مبارزین وفعالین کنگره حق نداشتند که بعلت اقداماتی که ازطرف

۱ ـ هرلك ۱۰۰،۰۰۰ میباشد ـ م .

دولت صورت‌میگرفت خشمگین باشند . درواقع وقتیکه مایك عمل‌انقلابی را برای تغییر دادن اوضاع آغاز کرده بودیم هرچند هم که‌تاکتیك‌های ما مسالمت‌آمیزودورازخشونت میبود ناچاربایدانتظارچنین عکس‌العملهائی را میداشتیم زیرا بالاخره‌کارما یك انقلاب واقعی بود وانقلاب هم یك بازی تفریحی ودسته‌جمعی درسالن‌ها نیست که فقط لذت‌بخش وسرگرم‌کننده باشد وهیچ خسارت وزیانی برای هیچ‌کس ببارنیاورد .

درواقع بعضی اشخاص هستند که میخواهند هم انقلابی باشند و هم هرگز آسیب و زیانی نبینند و البته این وضع صحیح نیست . کسی که باقدامات انقلابی برای تحولات بزرگ دل می‌بندد باید خود را برای ازدست دادن همه چیز آماده سازد . بهمین جهت است که‌کمتراتفاق میافتدکه ثروتمندان ومردم مرفه وآسوده انقلابی بشوند . حتی‌بعضی افراد طبقات بالاکه درمیان ثروتمندان ودرسالن‌های با شکوه آنها با حرفها و کلمات خود به تظاهرات تندوانقلابی میپردازند وحیرت‌یا احیاناً نفرت افراد طبقهٔ خود را نسبت بخویش برمی‌انگیزند نیزکمتر میتوانند یك انقلابی واقعی باشند .

درمبارزهٔ ما باراصلی بردوش‌توده‌های مردم بود که بدون هیچ بیم وهراس‌بمیدان می‌آمدند . آنها نه اتوموبیلی داشتند و نه حساب جاری در بانك ، نه خانه‌ئی و نه چیز دیگری که ازطرف دولت ضبط شود . بنابرین دولت‌فقط میتوانست آنها را بزندان‌ببرد ومورد آزارجسمی قراردهد و آنها هم باین رنجها اهمیتی نمیدادند .

یکی از نتایج اتهامات ودروغ پراکنیها وهیاهوی جنجالی بر ضد ما که از طرف دولت آغاز گردید و قبلا هم به آن اشاره کردم این بود که دولت با آن هیاهوی تهدید کننده و باصطلاح با تکان دادن شلاقهای خود درهوا،آن دسته ازهموطنان ما راکه‌بقول نویسندهٔ یکی از کتابهای سیاسی جدید باید آنها را «هواداران حکومت روز»[1] نامید بحرکت واقدام واداشت و برضد ما وارد میدان کرد .

بعضی ازهموطنان ما بودندکه درمقامات مختلف دولتی قرارداشتند و برای‌رعایت احتیاط و حفظ موقعیت آیندهٔ خود ، از زمان پیمان دهلی خود راکما بیش به‌کنگره هم نزدیك‌میساختند و گاهی‌روی خوشی به‌آن‌نشان میدادند. این‌وضع آنها برای‌محافل عالی دولتی ومأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی تحمل ناپذیر بود . اینها اکنون دیگر به آن راضی نمیشدند که‌آن قبیل‌اشخاص وفادار بمانند، وصادقانه بایشان‌خدمت کنند. دیگرتنهاوفاداری آنها راقبول نداشتند بلکه میخواستندکه علناً وجداً درصف دولت قرارگیرند ودرهجوم دولتی دستیاراو باشند .

بگفتهٔ «فردریك کوپر» مقامات دولتی ازعناصر سرکش خود هیچ چیز جز اطاعت

---

۱ ـ ما در زبان فارسی میگوئیم « نوکر حاکم » ـ م

مطلق وانقیادکامل وفرمانبرداری مثبت را تحمل نمیکردند . دولت نمیتوانست تحمل کند که نوکران اودرگیرودارایـن‌مبارزه‌فقط ساکت‌وبیطرف بمانند بلکه‌میخواست‌باقدامات شدید وجدی به هواداری ازدولت بپردازند.

آقای للوید جرج رهبر حزب لیبرال انگلستان یك سال پیش به جمعی ازهمکاران سابقش که ازرهبران حزب لیبرال بودند وبعد دردولت شرکت کردند اشاره کرد وآنها را بوقلمون صفتانی نامید که‌هر لحظه برنگی‌درمی‌آمدند وهردم باجریانی همراه‌میشدند. درکشورما هم ازاین قبیل بوقلمون‌ها بودند اما اوضاع جدید دیگر بایشان اجازه نمیداد که درگیرودارمبارزه رنگ بیطرف بخود بگیرند وبازهم‌دردستگاه دولت بمانند ودر عین‌حال درفکرهمکاری‌آینده بادیگران‌هم باشند . باین‌جهت بود که بعضی‌ازهموطنان‌ما خود راکاملا دراختیاردولت قراردادند و برنگ رسمی روز در آمدند و به نمایان ترین وجهی همرنگ اربابان انگلیسی‌ما شدند وآسایش ورفاه شخصی خویش را نجات‌دادند.

آنها از تمام تضییقات و فشارها و مقررات استثنائی کـه وضع شده بود هیچگونه نگرانی نداشتند زیرا همه میدانستند که تمام این فشارها ومحدودیت‌ها فقط برای عناصر نافرمانیست که از اطاعت بارادهٔ اربابان سرکشی میکنند نه برای اشخاص مطیعی که باطاعت و همکاری با دولت تن در میدادند . بدینقرار آنها میتوانستند درکمال آرامش خاطرو بدون دغدغه واضطراب درمیان این مبارزه که در اطراف ایشان جریان داشت و درمیان وحشتی که برجان هموطنان ایشان مسلط بود بزندگی آسودهٔ خود بپردازندولو اینکه ننگ همکاری با دشمن خارجی برایشان باقی میماند .

درکتاب داستان «چوپان با ایمان» زنی هست که‌میگوید :

«من ازیك چیزهرگز ترسی ندارم
وآن اینست که مورد تجاوزقرارگیرم
زیرا خود بچنین‌کاری مشتاقم»

شاید این‌آقایان هموطنان ماهم باکمال‌آسانی میتوانستند باآن زن‌همصدا باشند .

درجریان این مبارزات یك مطلب جالب توجه دیگرهم وجود داشت . معلوم‌نیست دولت به چه جهت تصورمیکرد که کنگره، زنان رابطور دسته جمعی وارد مبارزه خواهد ساخت. دولت‌تصورمیکرد که کنگره فکر کرده‌است که‌اگرزنان رادستگیرسازند باآنها کمتر بدرفتاری خواهند کرد وبه محکومیت‌های سبکتری محکوم خواهند ساخت . باین جهت بود که دولت روش خشونت‌آمیزی نسبت بزنان درپیش گرفت .

این تصوردولت کاملا بیجا وابلهانه بود . آیا چه کسی ممکن است میل داشته‌باشد که همسرش ، دخترش یا خواهرش را بزندان بفرستد ؛ دختران جوان یا زنان‌یامادرانی

که در فعالیت‌ها ومبارزات ما شرکت میجستند معمولا برخلاف میل پدران ، شوهران و برادران خود باین‌کارمیپرداختند ودر هر حال عمل آنهامورد موافقت‌کامل کسانشان‌نبود. معهذامقامات دولتی بخاطرفکر غلط و نادرست خودتصمیم گرفتند که برای دلسردساختن زنان و بیرون راندن ایشان‌ازصحنهٔ مبارزه‌آنها را بشدت تنبیه کنند وهیچگونه ملاحظه‌ئی در بارهٔ ایشان نداشته باشند.

مثلا کمی بعد از توقیف خواهرانم، گروهی‌ازدختران جوان‌وکم تجربه اما پرحرارت و پرشور که اغلبشان تقریباً در حدود ۱۵ یا ۱٦ سال داشتند، دریکی ازمنازل‌خصوصی‌و شخصی در الله‌آباد گرد هم جمع شدند تا به بینند چه اقدامی میتوانند انجام دهند .پلیس دولتی که از اجتماع ایشان اطلاع یافت همهٔ آنها را دسته جمعی توقیف کرد و هر یك را به دوسال زندان محکوم ساخت در حالیکه خواهران من که در مبارزه شرکت مؤثری داشتند به یکسال‌زندان محکوم شده بودند.

این خشونت وشدت عمل نمونهٔ اقداماتی بود که در هزاران مورد دیگر هم‌تکرار گردید . اغلب دختران وزنانی که درآنموقع بزندان می‌افتادند بیش از مردان تحت خشونت وفشار قرار میگرفتند.

دربارهٔ محکومیتها وفشارها وبد رفتاریها با زنان ودختران در بازداشت‌گاهها و در زندانها مطالب بسیاری شنیده‌ام اما عجیب‌ترین گزارشی که دیده‌ام شرحی بود که «میرابن» (مادلن سلاد) دربارهٔ آنچه بر سر خودش‌آمده بود وآنچه در مورد سایر زنان زندانی که بعلت شرکت در نهضت‌نافرمانی عمومی بزندان افتاده‌بودند، نوشته‌بود. آن وقایع درزندان بمبئی روی داده بود اما در همه جای هند ودرتمام زندانها نظیراین فشارهای جنایت‌آمیز روی‌میداد و زیاد بود .

نهضت نافرمانی‌در ولایات متحده مخصوصاً در مناطق روستائی ودر میان‌دهقانان تأثیر عمیقی داشت . با وجود تمام فشارها وتضییقات ، در مناطق عمدهٔ کشاورزی‌دهقانان به دعوت کنگره برای نافرمانی‌عمومی پاسخ پر شکوهی دادند . این پاسخ واین‌استقبال دامنه‌دار هم از نظر تعداد دهقانانی که به نافرمانی پیوستند و هم از نظر انضباط و طرزعمل خیلی عالی تر وبهتر از پاسخی بود که در سال ۱۹۳۰ به دعوت کنگره داده شده بود .

در این نواحی دهقانان تا چند ماه بهرهٔ مالکانه وتعهدات خود را نپرداختند فقط در اوایل تابستان بود که مالکین توانستند مقداری از بهرهٔ مالکانهٔ خود را جمع آوری کنند . طبعاً باین‌مناسبت عدهٔ زیادی‌بازداشت‌میشدند اما این بازداشتها بر خلاف‌سیاست کلی دولت بود . معمولادولت در دهات عناصر فعال کنگره‌ورهبران دهقانان رابازداشت

میکرد . در مورد دیگران فقط به شلاق زدن ایشان قناعت میشد. دولت باین نتیجه رسیده بود که شلاق زدن اشخاص بیش از زندانی کردن آنها یا تیراندازی کردن بایشان مؤثر است . در دهات دور دست این کار ممکن بود بآسانی صورت گیرد وتکرار شود بدون آنکه خطر جلب توجه خارجی وانعکاس فراوان را داشته باشد. بعلاوه این کار به زندانها هم که دیگر در آنها برای نگاهداشتن زندانیان بیشتر جائی نبود کمك میکرد . البته شلاق زدن دهقانان مانع آن نمیشد که بسیاری از ایشان از زمین‌هایشان نیز اخراج شوند و اموال وحیواناتشان توقیف گردد . دهقانان با نگرانی فراوان می‌دیدند که دارائی مختصر و محقرشان توقیف میگردد و به بهای ناچیزی حراج میشود .

«سوراج بهاوان» که مرکز کار کنگره در الله آباد بود وساختمانهای فراوان دیگری که متعلق به کنگره بوددر سراسر کشور ازطرف دولت ضبط شده بود . تمام اثاثیه ولوازم باارزشی که در بیمارستان کنگره درمحل «سوراج بهاوان» مورداستفاده قرارمیگرفت نیز ضبط گردید. چندروزی حتی خود بیمارستان هم تعطیل شد اما بعدیك درمانگاه دیگر در فضای آزاد ودریك پارك عمومی درهمان نزدیکیها بوجود آمد . بعداً بیمارستان ودرمانگاه مزبور به یك خانهٔ کوچك دیگر در جنب «سوراج بهاوان» منتقل گشت واین مؤسسات قریب دو سال ونیم در این محل جدید کار میکردند.

یك بار هم این موضوع مطرح شد که «آنند بهاوان» خانهٔ پدری ومسکونی من در الله آباد را نیز ضبط کنند . بهانهٔ این کار آن بود که من مقداری مالیات بدهکار بودم . این مالیات مربوط بسال ۱۹۳۰ وزمان پدرم بود . پدرم در آنسال بعلت شرکت در نهضت نافرمانی عمومی مالیات خود را نپرداخت . در سال ۱۹۳۱ بعد از انعقاد پیمان دهلی میان کنگره ودولت ، مذاکراتی با مأمورین مالیاتی بعمل آوردیم وعاقبت قبول کردم که مالیات‌های مزبور را بتدریج بپردازم . حتی مبالغی از آنها را هم پرداختم . بعد تضییقات ومقررات استثنائی جدید وضع گردید وتصمیم گرفتم دیگر هیچ پولی نپردازم . بنظرم کاملا نا درست بود که دهقانان را بعدم پرداخت مالیات تشویق کنیم وخود من بر خلاف آن عمل کنم . باین جهت انتظار داشتم که خانهٔ ما هم ازطرف دولت ضبط شود. طبعاً از این فکر هیچ خوشم نمی‌آمد ، بلکه برعکس خیلی هم ناراحت بودم . زیرا مفهوم آن این میبود که مادرم را اخراج کنند ودربدر سازند ، کتابها ، نامه‌ها و اسناد خانوادگی ما واسباب واثاثیه وهزاران چیز دیگر که بعلل علائق خصوصی واحساساتی برایمان بسیار عزیز بود بدست بیگانگان بیفتد ومحتملا برای همیشه مفقود گردید . و پرچم ملی ما از

فراز خانه‌ئی که یك کانون ملی شده بود پائین کشیده شود و بجای آن «یونیون‌جك»[1] بر افراشته گردد در عین حال فکر میکردم که این غصب و ضبط خانهٔ ما ، مرا به دهقانان مظلوم ومصیبت کشیده نزدیکتر خواهد ساخت و برای ایشان یك مایهٔ تشویق و تسلی خواهد بود ، واین امر از نظر منافع نهضت ما بسیار مفید ورضایت بخش میباشد . اما بالاخره دولت به منزل ما دست نزد . شاید برای اینکه فهمید که این امر به نفع معنوی نهضت ما تمام میشود وشاید هم باحترام مادرم . چند ماه بعد مقداری سهام مرا در یك شرکت راه‌آهن ضبط کردند و آنها را بمزایده فروختند . همچنین مدتها بود که اتومبیل من هم مثل اتوموبیل شوهر خواهرم ضبط وحراج شده بود.

یك موضوع کوچك دیگر در آن نخستین ماههای سال ۱۹۳۲ پیش‌آمد که برایم بسیار رنج‌آور بود . در شهرداریها و بعضی مؤسسات دیگر و از جمله در شهرداری کلکته که گفته میشد اکثریت اعضای انجمن شهر در آنجا عضو کنگره بودند پرچمهای ملی را پائین آوردند . این پرچمها براثر فشار پلیس و دولت که درصورت عدم اطاعت از دستورها با کمال شدت و خشونت رفتار میکرد پائین کشیده شده بود . ممکن است که عدم اطاعت از دستور فوق محتملا سبب تعطیل‌شدن شهرداری یا تعقیب ومجازات اعضای انجمن شهر گردد . سازمانهائی ازاین قبیل که با دولت سر وکار داشتند ومعمولا صاحبان منافع مستقر وموجود در آنها صاحت نفوذ بودند حق داشتند که ملاحظه‌کار باشند . شاید هم ناگزیر بودند که دستور را اجرا کنند و پرچم را پائین بیاورند واین اقدام برای آنها اجتناب ناپذیر بود . با اینهمه این امر برایم آزار دهنده بود . زیرا آن پرچم برای ما مظهر تمام چیزهای عزیز و گرامی بشمار میرفت ودر سایهٔ آن منافع عظیمی داشتیم که ناچار باید از حیثیت وافتخار آن دفاع میکردیم .

بنظر من پائین آوردن این پرچم با دست خودمان یا موافقت با پائین کشیدن آن از طرف دولت نه فقط صورت نقض عهدی نسبت به پرچم ملی را داشت بلکه صورت توهین بمقدسات ملی راپیدا میکرد . این امر نشانهٔ تسلیم روحی وانکار حقیقتی که به‌آن ایمان آورده بودیم بشمار میرفت ودر واقع مثل آن بود که ما خود برتری نیروی غاصب ودروغینی را که در برابرمان قرارداشت بپذیریم وتأیید کنیم. کسانی که این کار را پذیرفتند به روحیهٔ ملت صدمه زدند ولیاقت وغرور ملی ما را جریحه‌دار ساختند.

---

۱ ـ یونیون‌جك ـ پرچم رسمی دولت هند در زمان تسلط بریتانیا بود . این پرچم برنگ سرخ بود و در گوشهٔ بالائی آن هم نقش کوچك پرچم بریتانیا قرار داشت . پرچم تمام کشور های عضو امپراطوری بریتانیا تقریباً بهمین شکل است و در گوشهٔ آنها نقش پرچم اصلی بریتانیا وجود دارد و پرچم هند هم در آنزمان باینصورت بود درحالیکه پرچم ملی سدرنگ داشت و همان پرچمی بود که امروزنیز پرچم رسمی هندشده‌است

البته ما انتظار نداشتیم که آنها همچون قهرمانان رفتار کنند و خود را به آتش افکنند. فکر نادرستی بود که از همه کس توقع داشته باشیم که در نخستین صف مبارزه قرار گیرد و اگر کسی حاضر نشد تا این حد بمبارزه پردازد و بزندان برود و رنجها را تحمل کند از او نفرت داشته باشیم. هر کس برای خود وظایف و مسئولیتهائی را میپذیرد و باری را بدوش میگیرد و هیچ کس حق ندارد از این جهت دیگران را متهم سازد و محکوم کند. اما در پشت جبهه قرار گرفتن و خود را از خطر دور نگاهداشتن، با انکار حقیقت یا چیزی که آنرا بصورت حقیقت پذیرفته‌ایم فرق و تفاوت بسیار دارد. برای اعضای انجمن‌های شهر بسیار آسان بود که وقتی از آنها چیزی برخلاف منافع و حیثیت ملی خواسته میشد استعفا بدهند و از مقام خود کناره گیری کنند. اما متأسفانه آنها ترجیح دادند که به این پیشنهادات ننگین و توهین آمیز تسلیم شوند و در مقابل مقام خود را محفوظ نگاهدارند.

«وقتیکه زنبورهای عسل بر گلها می نشینند خاموش میمانند

«محافظه کاران حریص هم وقتیکه بمقامی میرسند لال میشوند»[1]

شاید صحیح نباشد که اشخاص را بخاطر ضعف‌ها و تزلزل‌هائی که در لحظات بحرانی از خود نشان می‌دهند مورد سرزنش و شماتت قرار دهیم. اغلب اتفاق می‌افتد که جریانهای بحرانی که ناگهان فرا میرسند چنان اشخاص را با خود میبرند و در خود غرقه میسازند که دیگر هیچ اراده‌ئی در آنها نمیماند و انواع ضعف‌ها در ایشان جلوه میکند. در هنگام جنگ جهانی دیده‌شد که اشخاص براثر هیجانات خود بارها زمام اختیار را از دست می‌دادند و اعصابشان مقاومت خود را گم میکرد و کارهای عجیب و غریب از آنها سرمیزد. پیش از آن هم در فاجعهٔ کشتی تیتانیك[2] دیده شد که اشخاص بسیار شجاع و مشهوری که هرگز نمیشد ایشانرا ترسو نامید بهنگام خطر و در لحظات بحرانی به ملوانان کشتی رشوه می‌دادند تا بتوانند خودشان از مهلکه بگریزند و اهمیتی نمی‌دادند که دیگران غرق خواهند شد. حتی همین اواخر نیز در ماجرای حریق «فصرمورد» حوادث شرم‌آوری پیش آمد.

هیچ کس نمی‌داند که در موقع مواجهه باچنین بحران‌ها طرز رفتارش چگونه خواهد بود زیرا در این مواقع غریزه بر نیروی عقل و منطق غلبه میکند و آنرا زیر پا میگذارد. بدینقرار شاید ما هم نباید از دیگران و از کسانی که در برابر دشمن تسلیم شده‌اند و ضعف نشان داده‌اند بدگوئی و عیب‌جوئی کنیم. اما این واقعیات نباید ما را از راه راست

---

۱ ـ شعر از توماس مور Thomas Moore است.

۲ ـ تیتانیك یك کشتی بزرگ انگلیسی و بزرگترین کشتی غول‌آسای زمان خود بود در سال ۱۹۱۲ در نخستین سفر خود در شمال اقیانوس اطلس با یك کوه یخی شناور تصادم کرد و درهم شکست و غرق شد. در آن ماجرای عظیم ۱۵۰۰ نفر تلف شدند و آنواقعه بصورت یك فاجعهٔ جهانی مشهور شد ـ م

بازدارد بلکه باید بدانیم که چرخ سکان کشتی ملت را بدست‌های ناتوانی که همیشه مرتعش هستند ومخصوصا بکسانی که درست در وقتی که احتیاج بیشتری به قدرت ومقاومت هست کار را رها میکنند ومیگریزند نسپاریم. بدتر ازخود این سستی‌ها کوششی است که برای موجه شمردن آنها بکارمیرود وسعی میشود که این ضعف‌ها وسستی‌ها صحیح وموجه قلمداد گردد . این امر مسلماً یك عذر بدتر از گناه است که ازخود ضعف‌ها وسستی‌ها وتسلیم شدنها هم زشت‌تر میباشد .

بایددانست که بطورکلی درهر مبارزه‌ئی که‌میان دو نیرو و دوحریف صورت گیرد وضع روحی اهمیت زیاددارد ودرپیروزی اثرمیگذارد. این حرف حتی درخونین‌ترین پیکارها هم صادق است . «مارشال فش»[1] میگوید «درهرجنگ بالاخره آخرین پیکارها براثرقدرت اعصاب به‌پیروزی منتهی میگردد.» درمبارزهٔ ما وتاکنیك عدم‌خشونت مخصوصاً قدرت روحی زیادتر ونیروی مقاومت بیشتری برای اعصاب لازمست و هرکس بعلت رفتار ناشایست و ضعف‌های خودسبب شکست روحیهٔ ملت وتضعیف اعصاب عمومی گردد در واقع نسبت به‌مرام وهدف ملی مرتکب جنایت بزرگی میشود که نمیتوان آنرا نادیده وناچیز گرفت .

بدینسان هفته‌ها وماهها میگذشت ومخلوطی از اخبار خوش وناخوش را برای ما همراه می‌آورد. وهر یك از ما در زندان خود ، با رنج خود وبا یکنواختی زندگی کسالت‌آمیز وبیهودهٔ خود وقت میگذراندیم.

بالاخره هفتهٔ ملی[2] که از ٦ تا ١٣ آوریل برگذار میشود فرا رسید . مسلم بود که تظاهرات یاد بود ونمایشات مردم بمناسبت مبارزات سیاسی صورت فوق‌العاده و بیسابقه‌ئی پیداخواهد کرد . در واقع هم جریان آن هفته با ماجراهای فراوان همراه‌بود. امامخصوصاً یکی ازآنها که باشخص من نیزبستگی‌زیاد داشت در من اثر شدیدی‌بخشید بطوریکه سایر وقایع با تمام اهمیتشان در برابرآن درنظرم بیرنگ جلوه میکرد.

در الله‌آباد بمناسبت هفتهٔ ملی تظاهرات وسیعی صورت گرفت ویك روز یك‌دفیلهٔ عمومی حرکت کرد که مادرم هم درآن شرکت جست. پلیس، صفوف‌نمایش‌دهندگان را درخیابان متوقف ساخت ودر این‌موقع برای مادرم که در پیشاپیش صفوف‌حرکت‌میکرد یك‌صندلی آورده بودندواو نیزطبق اصول ساتیاگراها همانجا دروسط خیابان‌نشسته بود.

---

١ ـ فرمانده معروف فرانسوی که از ١٨٥١ تا ١٩٢٩ زندگی کرد . دراواخر جنگ‌جهانی اول فرماندهی نیروهای متفقین را عهده‌دار بود و پیروزی را بدست آورد ـ م .

٢ ـ بمناسبت حوادث خونین سال ١٩١٩ که به ماجرای جالیانوالاباغ منتهی گردید عناصر ملی هند همه ساله یك هفتهٔ ملی برپا میکردند تا از شهدای ملی تجلیل کنند و احساسات ملی را تهییج نمایند . به‌حاشیهٔ ٣ صفحهٔ ٨٨ رجوع کنید

چندین نفر واز جمله منشی مخصوص من که بمراقبت از اوپرداخته بودند ، همه از طرف پلیس بازداشت شدند . پس از چند لحظه نیروهای پلیس برای متفرق ساختن صفوف متظاهرین به حمله پرداخته بود و با ضربات لاتی بمردم یورش برده بود . در این هجوم صندلی مادرم که دروسط خیابان در برابر صفوف بود واژگون شده بود، وبعلاوه چند ضربت لاتی هم بر سر وصورت اوفرودآمده بود . مادر پیرم ، با سر و مغز شکسته و شکافته، غرقه درخون و بیهوش، مدتی‌دروسط خیابان‌افتاده بود . پلیس مردم را باضربات خود پراکنده کرده بود . دیگر هیچ کس در اطراف جسم بیهوش مادرم نمانده بود . بالاخره پس از مدتی یك افسر پلیس اورا برداشته بود وبا اتومبیل خودش بمنزلمان‌در آنند بهاوان رسانیده بود .

آنشب در سراسر شهر الله‌آباد خبر نادرستی انتشار یافت که مادرم بر اثر این ماجرا درگذشته است . بر اثرانتشار این خبرمردم‌دوباره‌جمع شده بودند ودرتظاهرات شدید خود مقررات عدم خشونت را ازخاطر برده وبه پلیس حمله کرده بودند . در نتیجه پلیس هم به تیراندازی پرداخته بود وعده‌ئی کشته شدند .

وقتی که چند روز بعد خبر این ماجراهادر زندان بمن رسید (در هر هفته فقطحق دریافت یك نامه داشتیم) تا مدتها قیافهٔ مادر پیرم که مجروح وخون‌آلود بر روی خاك خیابان افتاده بود در نظرم می‌آمد. از خود می‌پرسیدم که اگرمن‌نیز درآنجا میبودم چه میکردم . واراده‌ام تا کجا وتا چه‌اندازه میتوانست مقررات عدم خشونت را رعایت کند؟ گمان می کنم درآن وضع من هم دیگر مقاومتم را از دست می‌دادم ودرسی را که درطی دوازده سال سعی کرده‌ام ملکه‌ام شود از خاطر میبردم ومسلماً عکس‌العمل من عواقب ناگواری ببار می‌آورد که هم از نظر خودم وهم از نظر ملی مسلماً زیان‌آور می‌بودو مرامورد تمسخر قرار می‌داد.

مادرم کم کم حالش بهبودی یافت وقتی که ماه بعد در زندان «بارلی» بدیدنم آمد هنوز سرش بسته بود . اما از اینکه اوهم در چشیدن ضربات لاتی که بر سر داوطلبان جوان ماچه دختروچه‌پسر وارد میشد شرکت‌داشته‌است یك حالت‌شادی وغرورفوق‌العاده در او نمایان بود.

متأسفانه بهبودی مادرم ظاهری بود . زیرا هر چند که بظاهر حالش بهتر شده بود اما در واقع ناراحتیهای‌جسمی وروحی که‌برناملایمات دیگر وعواقب پیری وسالهای عمر اواضافه شد سبب گردید که یك بیماری عمیق در وجودش ریشه دواند . نشانه‌های این بیماری وعوارض‌آن چندی بعد ظاهرشد ویك‌سال بعد اورا بشکلی شدید وخطرناك از پا انداخت.



سواروپ رانی نہرو
(مادرنہرو)

۴۳

در زندانهای بارلی ودهرادون

شش هفته در زندان نتی بودم . بعد مرا بزندان ولایتی در «بارلی» منتقل کردند . وضع سلامتیم مغشوش و آشفته میشد . هر روز کمی تب میکردم واز این موضوع ناراحت بودم.

بعد از چهار ماه که در زندان «بارلی» گذراندم ، در بحبوحهٔ تابستان مرا به یك زندان دیگر که خنك‌تر بود منتقل ساختند . این زندان در «دهرادون» بود که در پای کوههای هیمالایا قرار دارد . مدت چهارده ماه و نیم دیگر یعنی تقریباً تا آخر دوران محکومیت دوساله‌ام را در این زندان گذراندم.

دراین مدت از اخبار خارج جز بوسیلهٔ بعضی ملاقاتها، بعضی نامه‌ها و گاهی هم از خلال سطور بعضی روزنامه‌ها که گاه بگاه بدستم میرسید اطلاعی نمی‌یافتم در نتیجه در واقع تماس من با نهضت و با کنگره تقریباً قطع گردید وجریان حوادث در نظرم در یك نوع ابهام و تیرگی مه‌آلود جلوه میکرد .

بعد از پایان آن زندان هم کارهای شخصی واوضاع درهم سیاسی آن زمان که در برابرم قرار میگرفت گرچه مرا بخود مشغول می‌داشت اما همه چیز در نظرم تا اندازه‌ئی مبهم و ناآشنا جلوه میکرد . بعد هم تقریباً پس از پنج ماه آزادی دوباره بزندان برگشتم وآن همین زندانیست که اکنون این سطور را در آن مینویسم.

نتیجهٔ این جریانها این شده است که درمدت سه‌سال اخیر بیشتر اوقات را درزندانها گذرانده‌ام واز جریان حوادث تقریباً بکلی دور وجدا بوده‌ام .

در این مدت نتوانسته‌ام با جزئیات وقایعی که روی داده است تماس حاصل کنم ، هنوز هم دربارهٔ حوادث این دوران تصورات واطلاعات مبهمی دارم ومثلا بدرستی نمی‌دانم در پشت صحنهٔ دومین کنفرانس میز گرد که گاندی جی هم در آن شرکت جست چه‌چیزهائی وجود داشته است . هرگز فرصت نکردم که با خود اودر این باره یا دربارهٔ سایر اتفاقات

فراوانی که از آن ببعد روی داده مذاکره کنم.

جزئیات مربوط به توسعهٔ مبارزه درسالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ را نیز بدرستی نمی‌دانم. اما رویهمرفته صحنه ودکور و بازیگران این درام عظیم را بخوبی میشناختم و از روی غریزه میتوانستم ارزش هر واقعهٔ کوچك یا بزرگ را بدرستی تعیین کنم واز این‌راه‌فکر تقریباً صحیحی دربارهٔ مجموع نهضت وجریان مبارزه داشته باشم.

در نخستین‌چهارماه مبارزه، نهضت نافرمانی عمومی‌ما ازخود قدرت‌وشدت فراوانی نشان داد اما از آنپس‌هیجان‌عمومی نهضت کم کم فروکش کرد وفقط گاه‌بگاه جهش‌هائی در آن بنظر میرسید.

بدیهی است که هیجانات عمومی واقدامات مستقیم جز در دوران کوتاهی بصورت تند وانقلابی باقی نمیماند وهیجان‌وشوروشوق عمومی‌در نهضت ما هم نمیتوانست‌صورت مداوم و یکنواختی داشته باشد وهمچون آتشی بود که گاهی زبانه‌های آن بلندمی‌شد وافزایش می‌یافت وزمانی فروکش میکرد وآرام میگرفت.

نافرمانی عمومی ماپس از نخستین شعله‌های تند خودآهسته‌آهسته یك قوس‌نزولی را پیمود اما این وضع مانع آن نمیشدکه تا مدتها همچنان بصورت خفیف ونیمه روشن باقی بماند. سازمان کنگره که با تمام تشکیلاتش غیر قانونی اعلام شده بودکاملا موفق گردیدکه خود را زنده نگاهدارد، تماس باکادرهای فعال ولایات را حفظ کند،تعلیمات و دستورات خود را به همه جا برساند، گزارشها و اخبار را از همه جا دریافت دارد و پولها واعتباراتی راکه برای کمك در اختیار داشت در موارد لازم با دقت تقسیم کند.

رویهمرفته در سازمانهای ایالتی هم مثل سازمان مرکزی وضع بخوبی حفظ شده بود. البته در دورانی که من در زندان بودم‌نمیتوانستم ازجزئیات جریان‌کار سازمانهای ایالتی اطلاعات‌کاملی داشته باشم اما وقتی که‌آزاد شدم اسناد جالبی دربارهٔ فعالیت‌هاو اقداماتی که در ولایات‌متحده صورت گرفته بود بدست‌آوردم. درآنجامراکز ودفاترکار کنگره در تمام سال ۱۹۳۲وتا اواسط ۱۹۳۳ منظماً بکار خود ادامه می‌دادند. تااینکه نهضت نافرمانی از طرف رئیس وقت کنگره وبا صواب دید ومشورت گاندی جی رسماً متوقف گردید. درتمام این‌مدت‌تعلیمات‌ودستورات‌متعددسازمان ایالتی کنگره‌ومطبوعات چاپی یا پلی کپی شده بطور منظم به کمیته‌های‌بخش‌هاو کمیته‌های محلی میرسید.کارهای کمیته‌های‌تابعه‌گاه بگاه‌وبطورمنظم مورد بازرسی‌واقع می‌شدوکارکنان قسمت«خدمات ملی» وظایف خود راکاملا اجرا میکردند.

طبعاً قسمت عمدهٔ اقدامات وفعالیت‌های ما بصورت مخفی‌انجام میگرفت. با وجود این دبیر کمیتهٔ ایالتی علناً در پست خود باقی میماند وتا وقتی که دستگیر وزندانی‌می‌شد

بکار خود ادامه می‌داد و آن وقت یك نفر دیگر جایش را می‌گرفت و باز بهمین ترتیب کار میکرد.

تجربهٔ سالهای ۱۹۳۰ و ۱۹۳۲ نشان داد که مادر کمال سهولت میتوانیم سازمان اطلاعات و ارتباطات خود را بصورت مخفی در سراسر هند بوجود آوریم. با وجود مشکلات وموانع فراوان و بدون آنکه کوشش فوق‌العاده‌ئی بکار رود. نتایج کارهای ارتباط مخفی ما بسیار خوب ورضایت بخش بود. امادرمیان ما بسیاری اشخاص بودند که عقیده داشتند مخفی بودن سازمان و کار مخفیانه کردن با روح نافرمانی عمومی وعلنی و تاکتیك‌های مبارزهٔ ما سازگار نیست و مردم را نسبت باین نوع مبارزه لاقید و بی اعتنا خواهد ساخت.

همچنین از موقعی که نهضت قوس نزولی را شروع کرد همیشه این خطر وجود داشت که فعالیت‌های مخفی ومحدود و کمابیش مؤثر جای فعالیت‌های وسیع وعمومی ودسته‌جمعی را بگیرد واین امر نیز با نظر کلی و باجنبهٔ عمومی بودن نهضت مخالفت داشت.

بهمین جهات بود که بالاخره در ماه ژوئیه ۱۹۳۳ گاندی جی هر نوع فعالیت مخفی را بکلی محکوم وممنوع ساخت.

نهضت عدم پرداخت مالیات و بهرهٔ مالکانه از طرف دهقانان که همپای نافرمانی عمومی آغاز گردید علاوه بر ولایات متحده مدتی هم در «گجرات» و«کرناتك» توسعه یافت. در این هر دو استان دهقانان خورده مالکی بودند که از پرداخت تعهدات خود به دولت خودداری کردند و باین جهت رنجها ومشقات فراوانی را متحمل شدند. از طرف کنگره کوشش‌هائی برای کمك به آنها وکاستن از بار مشقاتی که بعلت ضبط دارائی و اخراج از اراضی برایشان فشار می‌آورد، بعمل میآمد اما البته این کوشش‌ها زیاد مؤثر واقع نمیشد. درولایات متحده سازمان ایالتی کنگره چنین کوشش‌هائی هم نمیتوانست برای کمك بدهقانان اجاره‌دار واخراج شده بعمل آورد. زیرا در اینجا مسئله بشکل خیلی وسیع تری مطرح بود. در اینجا تعداد دهقانان فقیر و بی‌زمینی که بصورت اجاره‌دار زندگی میکنند از تعداد دهقانان خورده مالك و کم زمین خیلی بیشتر است. مناطق روستائی هم خیلی وسیعتر است ودر مقابل منابع درامد سازمان ایالتی ما بسیار محدود میباشد. بدینقرار برای ما کاملا غیر مقدور بود که بتوانیم به هزاران خانوار دهقانانی که در این مبارزه آسیب‌دیده بودند کمك کنیم. بعلاوه برای ما بسیار دشوار بود که آنها را از تعداد کثیر دهقانان فقیری که همواره در حال گرسنگی بسر میبرند جدا سازیم. اگر میخواستیم فقط به‌چند هزار نفر که مستقیماً از تجاوزات دولت آسیب دیده بودند کمك برسانیم کار به آشوب و وخونریزی منتهی میشد. بدین جهت تصمیم گرفتیم که بطور کلی از دادن کمك مالی بدهقانان

صرفنظر کنیم واین امررا ازهمان آغازکار بهمه اعلام داشتیم وحتی خود دهقانان‌هم‌صحت روش ما را تأیید کردند .واقعاً حیرت‌انگیز وقابل ستایش بود که‌آنها رنج خود رابدون گله وشکایتی تحمل‌میکردند . بدیهی است ما کوشش‌داشتیم که بصورت فردی به‌هر کس میتوانیم وهر قدر که میتوانیم مخصوصاً به زنان و کودکان کسانی که بزندان میرفتند کمك کنیم . میزان این کمك‌ها بسیار ناچیز بود اما کشور بدبخت‌ما بقدری فقیر است که‌اغلب حتی داشتن یك روپیه در ماه هم ثروتی بشمار میرود .

درضمن در همین اوان کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات متحده که طبعاً یك سازمان‌غیر قانونی وممنوع اعلام شده بود ،کوشش داشت که حقوق ناچیزی را که به افراد حقوق بگیر خود می‌داد بطور منظم بپردازد ودر موقعی که آنها بزندان میافتادند ـ که این‌امر تقریباً برای همهٔ ایشان‌مسلم‌بود ـ خانوادهٔ آنهارانگاهداری کند . این‌هزینه‌ها برای بودجهٔ ناچیز کنگره بسیار سنگین بود . بعلاوه هزینه‌های چاپ وانتشار تراکت‌ها و نشریات و بولتن‌های‌اخبارهم براین‌بودجه اضافه‌میشد و باری‌سنگین راتشکیل‌می‌داد. هزینهٔ‌مسافرت مأمورین کنگره نیزیك‌رقم دیگرهزینه‌ها بود. همچنین‌ناچارمیبایست‌به‌بعضی‌بخشهای‌ضعیف نیز کمك‌مالی داده شود. باوجود تمام‌این‌هزینه‌ها ومخارج دیگر دردوران‌حملات‌شدید و نیرومندودولت برضد کنگره مجموع مصارف کمیتهٔ ایالتی کنگره درولایات‌متحده درظرف مدت بیست ماه از ژانویه ۱۹۳۲ تاآخراوت ۱۹۳۳ در حدود ۶۳۰۰۰ روپیه‌بود که در هر ماه قریب ۳۱۴۰ روپیه میشد. بدیهی‌است این رقم شامل هزینه‌ها ومصارف جداگانهٔ بعضی از بخشهای مهم ومستقل کنگره در ولایات متحده مانند الله‌آباد ،اگره، کانپور و لکنهو نمیشد.

استان ولایات متحده در دوران‌مبارزهٔ سالهای۱۹۳۲ و۱۹۳۳ یکی از استانهای پیشقدم بود که توانست با وجودهزینهٔ مختصر نتایج وپیروزیهای درخشان ونمایانی‌داشته باشد . بسیارجالب‌خواهدبود که هزینه‌های دولت‌ایالتی‌ولایات‌متحده برای‌مبارزه‌درمقابل نافرمانی‌عمومی ما بااین‌رقم کوچك‌وناچیزمقایسه‌شود وآنوقت معلوم خواهدشد که دولت چه‌مبالغ هنگفتی درراه مبارزه باماصرف کرده‌است .

تصور میکنم بعضی ازسازمانهای ایالتی مهم کنگره خیلی‌بیش ازاین رقم ولایات متحده خرج کرده‌اند ولی من دراین‌باره اطلاع درستی ندارم . قابل‌تذکراست که استان «بیهار» از نظر کنگره یکی‌ازفقیرترین ایالات بشمارمیرفت که حتی‌ازاستان همسایه‌اش، ولایات متحده هم فقیرتربود و باوجود این در مبارزهٔ عمومی سهمی بسیار درخشان و نمایان انجام داد .

بطوریکه گفتم نهضت نافرمانی عمومی بتدریج فروکش کرد اما با وجود ضعیف

شدنش هنوز هم ادامه داشت واثرات آن نمایان بود . کم کم نهضت صورت وسیع و توده‌ئی خود را ازدست می‌داد . علاوه بر تضییقات وفشارهای دولتی ، نخستین ضربت شدید هم در سپتامبر ۱۹۳۲ درموقعیکه گاندی‌جی بموضوع «هریجن»[۱] پرداخت بر نهضت وارد آمد . گاندی‌جی دراین موقع یك روزهٔ طولانی گرفت واین اقدام او توجه افکارعمومی هند را برانگیخت منتهی نیروی این توجه برای مبارزهٔ سیاسی عدم نافرمانی صرف نمیشد و در جهت دیگری سوق می‌یافت .

بالاخره در ماه مه ۱۹۳۳ نهضت نافرمانی عمومی ملغی گردید و با این الغا عملا نهضت کشته شد . از آن پس باز هم نهضت وجود داشت اما وجود آن دیگر جنبهٔ عملی نداشت وفقط یك صورت اسمی از آن باقی بود . البته این موضوع صحیح است که درهر حال بدون الغای رسمی نافرمانی عمومی هم کاربجائی رسیده بود که دیگر نهضت خود بخود خاموش میشد . سراسرهند درزیرفشار تضییقات کم کم فرسوده شده بود . اعصاب ملت درآن موقع دیگر یارای مقاومت نداشت و به تجدید قوا احتیاج داشت . راست است که هنوز افراد فراوانی بودند که بازهم میتوانستند مقاومت و نافرمانی را بصورت انفرادی ادامه دهند اما آنها هم ناچار بودند دریك محیط افسرده وفرسوده کار کنند. فشارضربات دولت مردم را بطور کلی مبهوت و دلسرد ساخته بود ودر نتیجه طبعاً یك چنین وضعی در پیش بود و نافرمانی ملغی میشد .

برای ما که درزندان بودیم شنیدن این اخبار هیچ مطبوع نبود . ملاحظهٔ انحطاط واحتضار تدریجی یك نهضت بزرگ برای ما رنج آور بود . اما اغلب ما انتظار پیروزی بزرگی را نداشتیم و شاید عدهٔ بسیار کمی بودند که خیال میکردند این مبارزه میتواند به پیروزی سریع و درخشانی نایل آید. البته اگردر نهضت ما توده‌های مردم بشکل مقاومت ناپذیری قیام میکردند احتمال پیروزی درخشانی هم میرفت . اما در نهضت ما چنین وضعی وجود نداشت و بنابرین تا آنجا که بنظر میرسید ما یك مبارزهٔ طولانی را با تمام فراز و نشیب‌هایش درپیش داشتیم که ناملایمات فراوان وشکست‌های بسیار با آن همراه میبود .

---

۱ ـ هریجن یعنی « مخلوق خدا » ـ نهضت هریجن یك نهضت وسیع بود که گاندی جی برای حمایت از طبقهٔ « نجس‌ها » و از میان بردن سدهای طبقات مذهبی آغاز کرد . بطوریکه قبلا هم تذکر داده شد ، جامعهٔ هند و بنابر اعتقادات مذهبی به طبقات مختلف تقسیم میشدند که پائین‌ترین آنها « نجس‌ها » بودند . که در واقع جزو هیچ طبقه‌ئی حساب نمیشدند . کسی با آنها تماس و آمیزشی نداشت . کارهای پست بایشان واگذار میشد . هیچ هندو حق نداشت باآنها غذا بخورد . آنهادرشهرها در محله‌های خاص در حومهٔ های شهر زندگی میکردند . گاندی نهضت هریجن را آغاز کرد و گفت اینها هم مخلوق خدا هستند و باید با دیگران برابر باشند . اکنون قانون اساسی هند همهٔ افراد را از هر لحاظ برابر میشمارد ـ م .

درجریان این مبارزه توده‌ها میتوانستند تدریجاً وبشکل روزافزون باانضباط وباوحدت عمل وبا پرورش وتکامل فکری خود به آن کمك دهند.

در نخستین روزهای سال ۱۹۳۲ که نهضت در اوج خود بود و پیروزیهائی بدست می‌آورد گاهی من حتی ازفکر بدست‌آوردن پیروزی هم میترسیدم زیرا حساب میکردم که درچنین صورتی بسیار ممکن است که باز هم عناصر سازشکار و کسانی که همواره برای خدمت به هردولتی که روی کار باشد آماده‌هستند وخودخواهان فرصت طلب روی کار آیند ودررأس امور بمانند. تجربهٔ سال ۱۹۳۱ برای ما بسیار آموزنده ومفید بود.[۱] در واقع پیروزی یك نهضت‌وقتی ارزش‌دارد که ملت باندازهٔ کافی نیرومندباشد وهدفها‌ومنظورهای خود را با روشنی و بدرستی بشناسد تا بتواند از پیروزی خود استفاده برگیرد. در غیر اینصورت توده‌ها در جریان مبارزه فداکاری خواهند کرد امـا در لحظهٔ حساس‌پیروزی، دیگران قدم درمیدان خواهند نهاد تا غنائم را بسود خود جمع‌آوری کنند. برای ما هم این خطر بزرگ وجود داشت. زیرا در خود کنگره عدهٔ زیادی سست فکران بودند که هنوز بدرستی نمیدانستند ما بسوی چه نوع دولت و چه شکل حکومت وجامعه‌ئی میرویم. درواقع بعضی‌ازاعضای کنگره بهیچوجه‌درفکر تغییرات کلی در نوع حکومت موجودنبودند بلکه فقط میخواستند که وضع موجود حکومت ادامه یابد منتها بجای عناصر انگلیسی و خارجی‌اشخاص‌وعناصرهندی بنشینند و باصطلاح حکومت دردست هندیان قرار گیرد.

درجریان آن مبارزهٔ بزرگ کسانی که «همیشه هواداردولت» بودند ومیخواستند همواره در رأس امور بمانند به مبارزهٔ ما اهمیتی نمی‌دادند زیرا همیشه مرام ایشان آنست که با قدرت دولت، دردست هر کس که میخواهدباشد، سازگارشوند و بر سر کار بمانند و بدینقرار اکنون‌هم‌بادولت بریتانیاهمراه بودند. اما «لیبرال‌ها» که عناصر باصطلاح اصلاح طلب بودند و «جوابگویان» که درمقابل هر پیشنهاد دولت حاضر بخدمت بودندنیز اصولا، ایدئولوژی و طرزتفکر دولت بریتانیا رابطور کامل قبول‌داشتند و اگرگاهی بطوریکه دیده‌میشد انتقادی‌از آن‌میکردند این‌انتقادات‌ازصورت غیرمؤثروبی‌ارزشی که داشت تجاوز نمیکرد. همه کس میدانست که آنها درهرحال وبهرقیمت که باشد مطیع و همراه دولت خواهند ماند وبدینقرار با مقاومت عمومی و ملی موافقت نخواهند داشت. آنها حتی ازاین مرحله هم دورتررفتند و کما بیش درصف دولت قرارگرفتند. درگیرو دارمبارزهٔ ملی آنها تقریباً بکلی ساکت ماندند وبصورت حاشیه نشینان وحشت‌زده‌ئی‌در برابر تضییقات شدید و از میان رفتن تمام آزادیهای عمومی فقط به تماشا پرداختند. در

---

۱ ـ اشاره بدوران مذاکرات دهلی و پیروزی نسبی کنگره است که در آنموقع فرصت‌طلبان استفاده جو سعی میکردند خود را به‌گاندی‌جی وکنگره نزدیك سازند ـ م.

تجاوزی که دولت شروع کرده بود فقط موضوع محاصره کردن و از میان بردن نهضت نافرمانی عمومی وقدرت کنگره مطرح نبودبلکه دولت تمام مظاهر زندگی سیاسی و فعالیتهای عمومی را متوقف ساخته بود وبا وجود این صدائی برای اعتراض برنمیخاست. کسانی که واقعاً هوادار آزادیهای مدنی و عمومی بودند خواه ناخواه به مبارزهٔ عمومی ملت پیوستند و کیفر این عدم اطاعت به جباریت و زورگوئی دولت را هم چشیدند. اما دیگران با وحشتزدگی وفرومایگی در مقابل این تجاوزات و جنایات سکوت کردند و کوچکترین صدای انتقادی هم از ایشان شنیده نشد. آنها فقط وقتی بصدا میآمدندو دهان میگشودند که میخواستند با زبان نرم وشیرین از دولت پوزش بخواهند و در این پوزش طلبی خودخواهانه، به کنگره و کسانی که مبارزه را دنبال میکردند بشدت حمله میبردند وعلناً از نهضت ملی ابرازتنفر میکردند.

در کشورهای غربی افکارعمومی بشکل نیرومندی هوادارآزادیهای مدنی وعمومی است و هر نوع محدود ساختن آزادی انعکاس شدیدی پیدا میکند و مورد مخالفت قرار میگیرد (شاید هم این امر دیگر کهنه شده وجزو تاریخ بشمار میرود). در آن کشورها مردم بسیاری هستندکه هرگز آماده نیستند خود را بجریانات شدید و فعالیتهای جدی بسپارند با اینهمه کاملا مراقب آزادی عمومی وآزادیگفتن و نوشتن میباشند. مجامع، سازمانها، اشخاص ومطبوعات درراه حفظ آزادیها فعالیت میکنند و بهنگام خطر بمقابلهٔ شدید وروز افزونی میپردازند و اغلب همین امر از تمایل دولتها برای زیر پا گذاردن آزادیها جلوگیری میکند. لیبرالهای هندهم مدعی هستندکه از سنن لیبرالیسم انگلستان پیروی میکنند (هرچندکه درعمل جزاسم خود هیچ وجه مشترکی با آنها ندارند) بدین قرارازآنها انتظارمیرفت که دربرابرنابود شدن آزادیها ازطرف دولت که خودشان هم از آن رنج میبردند لااقل بشکلی متین و موافق اصول روشنفکری اعتراض کنند. اما آنها چنینکاری نکردند. آنها نخواستند با «ولتر»[1] همآواز شوندکه میگفت «من با آنچه شما میگوئیدکاملا مخالفم اما اگر لازم باشد حتی جان خود را فدا خواهم ساخت تاشما بتوانید آزادانه حرفتان را بگوئید.»

شایدهم روا نباشدکه آنهارا ازاینجهت موردشماتت قراردهیم زیرا آنها هرگز خود را قهرمانان دموکراسی و آزادی معرفی نکردهاند بلکه آنها با وضعی مواجه بودهاندکه یك کلمهاعتراضضعیفهم ممکن بود موقعیت ایشانرامغشوش ومتزلزل سازد. مناسب تر آنستکه بهبینیم لیبرالهای انگلیسی که هواداران قدیمی آزادی بودهاند و حزبکارگر بریتانیا که سوسیالیستهای امروز میباشند نظرشان دربارهٔ تضییقاتی که در

۱ـ نویسنده وفیلسوف معروف وآزادیخواه فرانسه درقرن هیجدهم ـ م

هند رواج دارد چیست؟ اینها ظاهراً بایکنوع بیطرفی تأسف‌انگیز باوضاع‌هند مینگرند اما گاهی هم خوشوقت بودند که بقول خبرنگار روزنامه «منچستر گاردین» توانسته‌اند «انطباق علمی تضییقات» را عملا مورد آزمایش قرار دهند.

دولت بریتانیای کبیر اخیراً کوشش کرد در خود انگلستان قانونی بنام جلوگیری ازاخلالگری بتصویب‌رساند وباین‌مناسبت بشدت موردانتقاد واقع شد مخصوصاً لیبرالها ونمایندگان حزب‌کارگر در این مورد متفقاً از دولت انتقاد میکردند که آزادی نطق و بیان را محدود میسازد وبقضات حق میدهد که اجازهٔ تفتیش‌وجستجو درخانه‌های اشخاص را صادر کنند . وقتیکه این انتقادات را میخواندم طبعاً منهم بـاآنها موافق و هم عقیده بودم اما در عین حال منظرهٔ هند در برابرم مجسم میشد که دراینجا، هم اکنون قوانینی مورد عمل است که صدها بار از قانون مزبور شدیدتر و سخت تر وبدتر میباشد. جـای تعجب است که چگونه این آقایانی که درانگلستان یك پشه را تحمل نمیکنند درهند یك شترهم بنظرشان نمیآید. درواقع من همواره ازمهارت شگفت‌انگیزانگلیسیها حیرت‌زده بوده‌ام و آنها را تحسین کرده‌ام کـه توانسته‌اند روحیات خود را بـامنافع مادی خود هماهنگ سازند و همیشه هرچیز را که موافق منظورهای استعماری وامپراطوریشان بوده‌است‌صحیح شمرده‌اند. آنها «موسولینی» و«هیتلر»را بامنتهای اعتقاد وکمال‌نفرت محکوم میسازند زیرا آزادی ودموکراسی را مورد تجاوز قرار داده‌اند و در عین حال همان نوع تجاوزات‌آنهارانسبت‌بآزادی درهند لازم و ضروری میدانند وعالیترین علمای اخلاق ایشان سعی دارند نشان بدهند کـه بیغرضی واقعی ایجاب میکند کـه باهند چنین رفتار شود .

درحالیکه هند بدینشکل دستخوش آتش بود وجان بهترین مردان وزنان کشورما تباه میشد، در آنسوی دریاها، در لندن، جماعتی از منتخبین دور هم جمع شده بودند تا برای هند یك قانون اساسی جدید بوجود آورند. در سال ۱۹۳۲ سومین کنفرانس میز گرد ویکرشته کمیته‌های دیگر تشکیل گردید. بسیاری ازاعضای مجمع قانونگزاری‌هند به‌تشبث ودست‌وپا افتادند که دراین کمیته‌ها عضو شوند وباین‌ترتیب بعنوان انجام وظیفه وکار به تفنن و تفریح بپردازند . جماعت زیادی میخواستند بخرج مردم بسفر بروند و به خوشگذرانی بپردازند. چندماه بعد درسال ۱۹۳۳ نوبت تشکیل «کمیتهٔ مختلط» درلندن فرارسید ودوباره ازطرف دولت بکسانیکه در این کمیته شرکت میکردند خرج سفر و فوق العادهٔ هنگفتی برای خوشگذرانی و مسافرت پرداخت میشد . و دوباره عده‌ئی کـه ظاهراً در اشتیاق خدمت بوطن میسوختند، برای خدمتگذاری بهند(!) از دریاها گذشتند ورنج سفر را برخود هموار ساختند وبسیاحت وتفرج پرداختند البته بخرج وطن رنجور

ودردمند و باصرف هزینه‌های گزاف.

خیلی طبیعی وعادی بود که این صاحبان منافع مستقر که از هیجانات و نهضت‌های توده های مردم هند بوحشت افتاده بودنـد اجتماع خود را در لندن و در تحت حمـایت امپریالیسم بریتانیا تشکیل دهند. اما چقدر برای مردم هند و غرور ملی ما ناگوار و دشوار بود که میدیدیم درموقعیکه کشور ما بخاطر موجودیت و آزادی خود یك مبارزهٔ مرگ وزندگی را دنبال میکند چنین اتفاقی روی میدهد وچنین اجتماعی از اشخاصی که باصطلاح هموطن ما هستند تشکیل میگردد. درعین حال بسیاری ازما فکر میکردیم که اینکار ازبعضی جهات‌هم خوب ومفید است واین ماجراگندم‌را ازجو وعناصر مترقی‌را از مرتجعین جدا خواهد ساخت. این تجزیه برای پرورش سیاسی توده ها مفید خواهد بود وبیش‌از همیشه روشن خواهد ساخت که بدون استقلال ملی مشکلات اجتماعی و اقتصادی هم حل نمیشود وفقط موقعیکه استقلال بدست آید ممکن است مسائل اجتماعی هم حل شود وبار سنگین طبقهٔ حاکمه وفقری که بردوش توده‌ها فشار میآورد سبکتر گردد.

واقعاً تعجب‌آور وحیرت‌انگیز بود که این‌قبیل‌عناصر نه‌فقط ازنظر زندگی‌روزانهٔ خود بلکه ازنظر طرز تفکر وروحیات خودهم از توده‌های مردم هند دور بودند. آنها هیچ پیوند و ارتباطی بامردم نداشتند. هیچ تفاهمی میان ایشان و مردم وجود نداشت و هیچ نمیتوانستند بفهمند که چه چیز ممکن است مردم را بفداکاریها و تحمل رنجها وادار سازد. برای آنها فقط یك واقعیت وجود داشت وآنهم نیروی استعماری بریتانیا بود که عقیده داشتند بهیچوجه نمیشود آنرا از میان برد و شکست داد وباین جهت خواه ناخواه باید آنرا پذیرفت و با آن همکاری کرد. ظاهراً هیچ بنظرشان نمیرسید که بدون جلب توافق و رضایت توده‌های مردم نمیتوان هیچ راه حل قاطعی برای مسئلهٔ هند پیدا شود.

آقای «ج. آ. سپندر» دریك مقالهٔ کوتاه که اخیراً در روزنامهٔ «عصر ما» منتشر کرده است بشکست کنفرانس مختلط ایرلندیهـا و انگلیسیها که درسال ۱۹۱۰ بمنظور پیـدا کردن راه حلی برای بحران سیاسی ایـرلند تشکیل شد اشاره میکند و میگویـد رهبران سیاسی که کوشش دارند در بحبوحهٔ بحران یك قانون اساسی بوجود آورند که اوضاع را حل کند همچون کسانی هستند که بخواهند وقتی که خانه‌ئی درحال سوختن‌است آنرا بیمه کنند. آتشی که درسالهای ۱۹۳۲ و۱۹۳۳ در هند میسوخت خیلی ازآتشی که در ۱۹۱۰ درایرلند شعله کشید شدیدتر بود. هرچندهم که این‌آتش بظاهر فروکش کرده بود اما همچنان پنهانی باقی بود و همچون میل مردم هند بـاستقلال وآزادی، بصورت خاموش ناشدنی ادامه مییافت.

درآن سالها در هند روح خشونت وتجاوز در مأمورین رسمی دولت بشکل حیرت

انگیزی افزایش یافته بود. این وضع از سابق هم بصورت سنتی در هند وجود داشت و اصولا بریتانیا همیشه هند را بوسیلهٔ یکنوع حکومت پلیسی اداره میکرد. حتی نگاهی بقوانین عادی و غیرنظامی که در هند وجود داشت نشان میداد که مأمورین دولتی هند اغلب از نظامیان هستند وهمیشه قوانین و مقرراتشان بمقررات ارتشی که بر یك سرزمین مسخر شده حکومت کند شباهت داشته است. در آنوقت این خشونت مخصوصاً از آنجهت افزایش مییافت که نظم موجود و طرز حکومت بریتانیا بشدت مورد حمله قرار میگرفت. بعضی عملیات تروریستی که اتفاقاً در بنگال یا در نواحی دیگر روی میداد بهانه‌ئی برای این خشونتها میشد و دولت رفتار خشن مأمورین خود را باین وسیله توجیه میکرد. مقررات استثنائی وحکومت پلیسی چنان قدرت هول‌انگیزی بدستگاه اجرائی وپلیس بخشیده بود که درواقع سراسر هند درزیر تسلط استبدادی پلیس قرار گرفته بود و بسختی ممکن بود با آن مقابله کرد.

تمام استانهای هند کمابیش در آتش تضییقات و فشار های خشونت آمیز دولتی میسوختند اما از آن میان استان مرزی و بنگال بیش از دیگران رنج میدیدند وزیر فشار بودند. استان مرزی همواره یك منطقهٔ تسلط نظامی بود وهمیشه ادارات آن صورت نیمه نظامی داشته است. از آنجا که موقعیت خاص نظامی واهمیت سوق‌الجیشی آن زیاد است ونهضت «سرخ پیراهنان» نیز در آنجا همواره دولت را نگران میداشت ستونهای نیروی دولتی علناً و بی‌پرده باصطلاح به«تصفیهٔ» این استان و«برقرار ساختن نظم دهات متمرد ونافرمان» مشغول بودند. درسراسر هند این رسم رواج داشت که دهات را یکجا بجریمه های سنگین محکوم میساختند. گاهی این کار در مورد شهرها هم (بخصوص در بنگال) عملی میشد. دراین موارد معمولا نیروهای پلیس و ارتش در خانه‌های مردم مستقر میشد ودر نتیجه انواع تجاوزات وسوءاستفاده‌هائی که معمولا ازوجود قدرت دراینموارد ناشی میشود پیش میآمد. ما نمونه‌ها وشواهد فراوانی ازاین بی‌نظمیها وبی‌قانونیهائی که بنام اجرای قانون و برقراری نظم صورت میگرفت در دست داشتیم. اکنون باز هم دولت بهمین روشها پرداخته بود ودست مأمورین خود را بروی مال وجان و ناموس مردم باز کرده بود.

دراین زمان بعضی از قسمتهای بنگال بصورت صحنه‌های شگفت انگیزی درآمده بود. ازطرف دولت با تمام مردم (یادقیق‌تر گفته‌شود، مردم هندو) بدون‌استثناء بصورت دشمن رفتارمیشد. مردان، زنان، جوانان وحتی نوجوانانی که ازدوازده تا بیست وپنجسال داشتند (چه پسر وچه دختر) همه موظف بودند که همواره شناسنامه باخود داشته باشند. اشخاص را بصورت دسته جمعی زندانی میساختند یاتبعید میکردند. مردم باید به‌شکل

مخصوصی لباس میپوشیدند . برای مدارس مقررات خاصی وضع میشد یـا اصولا بعضی مدارس‌را می بستند. حتی سوار شدن دوچرخه را ممنوع میساختند . مردم حق نداشتند که بدون اطلاع دادن بپلیس نقل مکان کنند. در همه جا عبور ومرور در ساعات شب محدود شده بود. برقراری حکومت نظامی وصفوف ودسته‌های نظامیانی که درخیابانها حرکت میکردند و پلیس انضباطی وجریمه‌های دسته‌جمعی وازاین‌قبیل چیزها بسیار بود. در بعضی از مناطق انگار حکومت نظامی دائمی برقرار شده بود.

دراین نواحی وضع مردم عادی درواقع شبیه بزندانیانی بود که موقتاً باقیدالتزام وکفیل آزاد میشوند ودائماً تحت نظر قراردارند.

این‌مسئله که آیا وجود این‌مقررات عجیب وغریب واین‌همه سخت‌گیریهاوتضییقات برای منافع دولت انگلستان لازم و مفید بود یا نه ، موضوعیست که قضاوت دربارهٔ آن بعهدهٔ من نیست . اما در هر صورت اگر این اقدامات بیمورد و بی‌جهت بوده و لازم نبوده است که انگلیسها بعلت تجاوزات عظیمی که نسبت باهالی بیگناه مرتکب‌شده‌اند وبخاطر تجاوز بآزادی و بحقوق انسانی و بزندگی میلیونها نفوس ، مسئول وگناهکار میباشند. اگرهم چنین اقداماتی واقعاً لازم بوده‌است وآنها برای حفظ منافع خود چارهٔ دیگری جز توسل باین تجاوزات وخشونتها نداشته‌اند باید گفت که خود این امر نشان محکومیت قطعی امپریالیسم بریتانیا در هند میباشد . زیرا رژیمی کـه برای حفظ خود ناچار باشد بچنین خشونتهای غیرانسانی متوسل گردد رژیم پایداری نیست ودوام ندارد .

روح خشونت وتجاوز دولت نسبت بمردم حتی در درون زندانهاهم محسوس بود. طبقه‌بندی زندانیان مختلف وجدانگاهداشتن آنها ازهم که قانوناً باید عملی میشد بهیچ وجه مورد توجه نبود وکاملا جنبهٔ شوخی داشت. این‌امر برای زندانیان سیاسی که آنها را باسایر زندانیان جنائی مخلوط میکردند صورت یك‌شکنجهٔ روحی‌را پیدا میکرد. از این زندانیان تعداد کمی میتوانستند آرامش‌روحی خودرا حفظ کنند. اغلب مردان‌یازنان حساسی که بزندان میرفتند زندگیشان صورت یك احتضار آرام وجان کندن تدریجی را پیدا میکرد. علناً پیدا بود که سیاست دولت آنست که بازندانیان سیاسی خیلی بدتر از زندانیان و محکومین جنائی رفتار شود. حتی یکی از بازرسان کل زندانها یك بخشنامه مخرمانه برای‌تمام زندانها فرستاد ودرآن متذکرشد که بازندانیان ومتهمین شرکت در نافرمانی عمومی باید «باخشونت» رفتار شود[1]. شلاق‌زدن یکی از مجازاتها و تنبیه‌های

۱ـ (یادداشت مؤلف)ـ این‌بخشنامه درتاریخ ۳۰ ژوئن ۱۹۳۲ صادرشده‌بود ومفادآن چنین‌بود «بازرس کل زندانها بمدیران وکارکنان تمام زندانها خاطرنشان میسازد که بهیچوجه نباید امتیازی برای زندانیان نهضت نافرمانی‌عمومی یانظابرایشان قائل شد . این‌طبقه اززندانیان باید در زندان تحت مراقبت کامل باشند و باآنها باید باخشکی وخشونت رفتارشود .»

عادی زندان شد. در ۲۷ آوریل ۱۹۳۳ معاون وزارت امورهند درمجلس عوام انگلستان گفت «بقراریکه باطلاع سرساموئل هوور رسیده است درسال ۱۹۳۲ درزندانهای هند بیش از ۵۰۰ نفر بعلت تخلفات مربوط به نهضت نافرمانی عمومی شلاق خورده‌اند.» معلوم نیست که این رقم شامل کسانیکه در زندانها باصطلاح بعلت نقض مقررات زندان شلاق میخوردند نیز باشد و باید تعداد فراوان آنها راهم براین رقم افزود.

وقتیکه اخبار این شلاق‌خوردنها درسال ۱۹۳۳ در زندان بما میرسید من اعتراض خودرا درسال ۱۹۳۰ واعتصاب غذای سه‌روزه‌ئی‌را که بآن مناسبت انجام دادیم بخاطر میآوردم. اکنون‌بازهم وحشیگری وخشونت این‌اقدامات مرا بشدت متأثر میساخت وقلبم را در هم میفشرد اما دیگر بهیچوجه بفکر اعتصاب غذا نمی‌افتادم زیرا احساس میکردم که این‌اقدام کمکی به‌بهبودی اوضاع نخواهد کرد. این یك واقعیت است که‌انسان کم کم حتی باخشونت‌های تلخ هم پس‌از مدتی عادت میکند. گاهی فکر میکنم که عیب کار در اینست که اگر روزی زشتی و بدی در جهان مستقر گردد و مدت زیادی دوام کند طبعاً جهانیان هم کم کم با آن عادت خواهند کرد.

دشوارترین کارهادرزندان، مانندکار با آسیاهای‌دستی، چرخهای‌روغن‌کشی و نظایر آنها به زندانیان سیاسی واگذارمیشد تا زندگی زندان را برای آنها طاقت‌فرساوتحمل ناپذیرسازد و ناچار شوند ازگذشتهٔ خود صرفنظر واعراض کنند. و پس ازاظهارندامت وپشیمانی ومعذرت خواهی ازدولت ایشانرا آزاد سازند. مقامات زندان چنین توفیقی را برای خود یك پیروزی بزرگ میشمردند.

اغلب مجازاتهای شدید درمورد تازه جوانان و مردان جوانی صورت میگرفت که که نسبت به اعمال فشاروتوهین وتجاوزحساسیت بیشتری داشتند. یك عدهٔ بسیارزیاداز جوانان شایسته وپرحرارت وبا هوش بزندانها افتاده بودندکه از غرور و میل به کار و فداکاری سرشار بودند. اگراین‌جوانان دردبیرستانها یا دردانشکده‌های انگلستان‌میبودند مسلماً بخاطرغیرت ولیاقت وشایستگی خودشان موردتشویق وقدرشناسی و تحسین قرار میگرفتند. اما درهند آرزوها وایدآلهای جوانی وغرورملی و هیجانات و استعدادها و شایستگی‌های روحی، آنهارا به کنج‌انزوای زندانها وبزیرضربات شلاق اربابان‌انگلیسی میکشید.

سرنوشت زنان ما هم که درزندانها بودند بهیچوجه خوب نبود ومخصوصاًوضعشان بسیاردشواورورنج‌آوربود.

اغلب آنها زنان طبقات متوسط و بورژوا بودندکه با یك زندگی نسبتاً مرفه و آسوده عادات داشتند. مهمترین رنج آنها تا آن وقت فقط ازمقررات و آداب و رسوم

اجتماع بود و از این گله داشتند که مردها، اجتماع را طبق منافع و دلخواه خود ترتیب داده‌اند. مبارزه بخاطر آزادی و استقلال برای زنان دو مفهوم داشت. آنها با منتهای اشتیاق و با تمام نیروی خود به مبارزه پیوسته بودند ومیخواستند با این مبارزه هم یوغ اسارت بیگانه را درهم بشکنند وهم خود را ازاسارت و کنیزی داخلی آزاد سازند. در این مبارزه بسیاری ازایشان بزندان رفتند. درزندانها جزدرچند مورد استثنائی و بسیار محدود با زنان هم مثل زندانیان عادی رفتارمیشد. آنها را با بدترین وساقط‌ترین‌زنان دریکجا زندانی میکردند ودروضع بسیارناگواروهولناکی نگاه میداشتند. یکبارمن‌در یك قسمت از زندان محبوس بودم که در جنب زندان زنان قرار داشت و فقط یك دیوار زندانهای ما را ازهم جدا میساخت. درآن زندان درمیان زندانیان دیگرچند تن‌اززنان هم بودند که ازجملهٔ زندانیان سیاسی بشمارمیرفتند ومن چند نفرآنها را شخصاً میشناختم ودرخانه‌های ایشان منزل کرده بودم وازمن پذیرائیها کرده بودند. هرچند دیوار بلندی درمیان ما فاصله بود اما این دیوار مانع آن نمیشد که بشنوم چه‌کلمات زشت وهولناکی برای حرف زدن با این دوستان ما بکارمیرفت. آنها را تحت ریاست چند تن از زنان زندانی که محکومیتهای‌جنائی داشتند قرارداده‌بودند واین‌زنان‌ساقط باکلمات‌بسیارزشت ورکیك به آن زنان پاك وفداکار که در راه هدفهای بزرگ ملی بزندان افتاده بودند، امرونهی میکردند.

قابل تذکراست که طرزرفتاربازندانیان سیاسی درسالهای ۱۹۳۲ و۱۹۳۳ نسبت به دوسال پیش وسال ۱۹۳۰ خیلی بدترشده بود. این تغییر وضع بطوری بود که نمیشد آنرا به میل ونظرکارکنان ومأمورین زندان مربوط ساخت بلکه انسان با مشاهدهٔ این تغییرات باین نتیجهٔ منطقی میرسید که این اقدامات با دستور مخصوص دولت و براساس یك سیاست‌کاملا حساب شده صورت میگیرد.

گذشته ازبدرفتاریهای خاصی که درمورد زندانیان سیاسی صورت میگرفت اصولا زندانهای ولایات متحده درآن سالها بخاطررفتارغیرانسانی و مخالفت شدیدشان با هر عملی که مختصرجنبهٔ انسانی داشته باشد مشهوربودند. دراین مورد ما یك گواهی‌بسیار جالب وپرارزش ازیك منبع بسیارموثق دردست داشتیم. یکی از هموطنان سرشناس و معروف ما که دولت‌نمیتوانست بگوید اوهم یك‌فرد شورشی واخلالگر(!) است، و حتی همکاری با او را موجب افتخار خود میشمرد یك روز برای بازرسی در زندان بدیدن ما آمد. و برایمان نقل کرد که سه ماه پیشتر هم از یك زندان دیگر بازدید کرده‌بود. ودرگزارشی که پس ازآن‌بازرسی بدولت‌داده‌بود متذکرشده بود که مدیرزندان«مردی وظیفه‌شناس و با انضباط است که درعین حال موافق اصول انسانیت رفتار میکند.» مدیر

زندان مزبور اصرار کرده بود که قسمت آخر را از تعریفات او حذف کند و در بارهٔ «رعایت اصول انسانیت» چیزی ننویسد زیرا این خصلت درمحافل دولتی دلیل عدم صلاحیتی برای او بشمار خواهد رفت . بازرس محترم مزبور این خواهش را نپذیرفته بود و نتوانسته بود تصور کند که این کار واقعاً عیبی داشته باشد وزیانی ببار آورد . در نتیجه کمی بعد مدیر زندان مزبور را تغییر دادند واورا به یك محل دورافتاده بریاست یك زندان بسیار کوچك ومحدود وکم اهمیت گماشتند که درواقع این تغییر مأموریت برای او صورت تنبیه ومجازات شدیدی را داشت .

بعضی زندانبانان که مخصوصاً خشونت و سخت گیریشان جلب توجه میکرد مورد تشویق واقع میشدند و درجه میگرفتند . مردم آزاری بقدری در زندانها رواج دارد که کمتر مأموری میتواند از آن دور بماند . مأمورین زندان تقریباً همه بیك شکل هستند و درمیان آنها کمتر آدم شایسته‌ئی پیدا میشود. بنابر آنچه خود من ودوستانم مطالعه کرده‌ایم درمیان کارکنان زندانها بدترین مأمورین کسانی هستند که خودشان راخیلی بیشتر با انضباط و قانونی معرفی میکنند .

من شخصاً همواره چه درزندان وچه درخارج اززندان تقریباً از طرف تمام کسانی که با آنها سروکار داشته‌ام حتی درمواردی که شایدزیادهم استحقاق وشایستگی نداشته‌ام مورد کمال ادب و احترام واقع میشده‌ام با وجود این برای من هم حادثه‌ئی درزندان پیش آمد که بسیار رنج آور بود. یکبار مادرم وهمسرم کماله ودخترم ایندیرا در موقعی که برای ملاقات شوهر خواهرم رانجیت پاندیت بزندان بخش الله آبـاد رفته بودند بدون آنکه مرتکب کوچکترین خلافی شده باشند ازطرف پلیس موردهتاکی ودشنام وتوهین واقع شدند و آنهارا بشکل اهانت آمیزی بیرون رانده بودند. وقتی که این خبر بمن رسید بسیار ناراحت شدم واز این جریان شکایت کردم . پاسخ و عکس العمل دولت هیچ رضایت بخش نبود وموجب حیرتم شد . من هم بعنوان اعتراض و برای آنکه بار دیگر مادرم مورد توهین مأمورین زندان قرار نگیرد تصمیم گرفتم که از آنپس هیچ ملاقاتی راقبول نکنم. درنتیجه مدتی قریب هفت ماه ازدورانی راکه درزندان دهرادون بودم با هیچ کس ملاقات نکردم .

۴۴

زندگی زندان

دو نفر از ما، «گووینـد بالب پانت» و مرا باهم از زندان بخش بارلی به زندان دهرادون انتقال دادند. برای اجتناب از تظاهرات مردم ما را در «بارلی» سوار قطار نکردند بلکه شبانه ومخفیانه بااتومبیل به یك‌ایستگاه کوچك که قریب هفتاد وپنج کیلو متر از بارلی دورتر بود بردند و در آنجا بقطار راه آهن سوار کردند. بعد از ماهها اسارت در زندان آن حرکت اجباری در هوای خنك شبانه برایم بسیار فرحبخش بود و لذتی غیر منتظره بمن می‌بخشید.

پیش‌از آنکه زندان بارلی را ترك کنیم اتفاقی روی داد که خاطرهٔ آن در ذهنم تازه و زنده مانده است. رئیس ادارهٔ پلیس بارلی که یك افسر انگلیسی بود در آنجا حضورداشت وموقعیکه میخواستم باتومبیل سوارشوم باقیافه‌ئی محجوب ومؤدب یك‌بسته روزنامه را بمن داد و گفت که در آن مقداری مجلات مصور و قدیمی آلمانیست. میگفت شنیده است که من در زندان زبان آلمانی تحصیل میکنم و باین جهت این مجلات‌را برایم آورده است که ممکن‌است برایم‌مفید باشد. من قبلا اورا ندیده بودم. از آنپس هم دیگر هرگز اورا ندیدم. حتی‌اسمش راهم‌نمی‌دانم. اما این اقدام غیر منتظره وادب و انسانیتی که اورا باین‌کار برانگیخته بود مرا سپاسگزارش ساخت.

درطول آن‌سفردرازوشبانه، دربارهٔ روابط انگلیسیهاوهندیها، دربارهٔفرمانروایان وفرمانبرداران در بارهٔ عناصررسمی وعناصر غیر رسمی، دربارهٔ آنانکه قدرت رادردست داشتند وآنانکه محکوم باطاعت بودند، فکر میکردم. چه شکاف عمیقی این دوگروه‌را از هم جدا میساخت وچقدر از یکدیگر بدشان میآمد ونسبت بهم تنفر داشتند. اما بیش از این بدآمدن ونفرت داشتن عدم اطلاعشان از یکدیگر اهمیت داشت وبهمین علت هم هر طرف از طرف مقابل کمی میترسید ودر حضور دیگری دائماً مراقب بود کـه مبادا خطری متوجهش شود. برای‌هر یك از آنها، طرف مقابل یك فردنا مطبوع ویك‌مخلوق

دوستی ناپذیر بود وهیچ طرف تصور نمیکرد که ممکن است در پشت آن نقاب نامطبوع ظاهری، شایستگی و نیکی ومهربانی هم وجود داشته باشد.

انگلیسیها در هند از آنجا که حکمران کشور بودند و بعلت قدرت و نفوذی که برای حکومت کردن داشتند انبوهی ازچاپلوسان متملق وفرصت طلبان استفاده جورا که بامید کسب مقام ومنفعت بسویشان می آمدند به دور خودجلب میکردند وهمین نمونه های نامناسب را مبنای قضاوت وسنجش برای تمام هندیان قرار میدادند. هندیها هم انگلیسیها را فقط بصورت کارمندان رسمی میدیدند که باخشونت وخشکی غیرانسانی وماشینی منتهای کوشش خود را برای حفظ منافع مستقر ودفاع از موقعیت خودشان بکار میبردند.

در واقع روش کسی که بعنوان یك فرد مستقل کار میکند وفقط از تمایلات خویش پیروی دارد با روش یك مأمور رسمی یا کسی که در یك ارتش خدمت میکند اختلاف فاحش دارد. یك سرباز بنابر موقعیت خوداصول انسانیت را بکنار میگذارد ومانند یك ماشین خودکار، تیراندازی میکند ومردم بلادفاع و بیگناهی را که هیچ آزاری به شخص او نرسانده اند میکشد. فکر میکنم بدین جهت است که مثلا یك افسر پلیس که در حال عادی حاضر نیست نسبت به یك فرد عملی خشونت آمیز انجام دهد و بی مهری کند، وقتی که مردم ازدحام میکنند وجمع میشوند دستور حمله میدهد و با ضربات چماق به مردم بیگناه حمله میبرد. در آن موقع اودر واقع خود را یك فرد تصور نمیکند همانطور که افرادی را هم که در جزو جمعیت در برابرش قرار دارند و به آنها حمله میبرد یا تیراندازی میکند نیز افراد انسان نمیشمارد.

معمولا همینکه طرف مقابل بصورت یك انبوه جمعیت یا یك جماعت درآید دیگر رابطهٔ انسانی از میان میرود وفراموش میکنیم که جمعیت وانبوه مردمی که در مقابل ما قرار دارد از افراد، از مردان وزنان و کودکانی تشکیل شده است که در درون خودمهر میورزند، کینه دارند ورنج میبرند. هرفرد انگلیسی متوسط را که در نظر بگیریم بشرط آنکه صریح اللهجه باشد اعتراف خواهد کرد که عده ئی عناصر شایستهٔ هندی را میشناسد اما آنها اشخاص استثنائی می باشند ورویهمرفته مردم هند نفرت انگیز هستند. یك هندی متوسط هم میگوید بعضی از انگلیسیها که اودیده است اشخاصی نیك وقابل تحسین بوده اند اما از آن چند نفر معدود که صرفنظر شود انگلیسیها همگی زورگو، خشن ورویهمرفته مردمانی بد و نفرت انگیز هستند. تعجب آور است که هیچ یك از آنها نژاد و ملت مقابل رااز روی افرادی که با آنها تماس پیدا کرده وشناخته و پسندیده قضاوت نمیکند بلکه از روی کسانی که آنها را بسیار کم میشناسد یا اصلا نمیشناسد می سنجد.

من شخصاً همواره از این لحاظ بسیارخوشبخت بوده ام وتقریباً همیشه چه ازطرف

هموطنان خود وچه ازطرف انگلیسیها ادب و احترام فراوان دیده‌ام . حتی زندانبانهایم وپلیس‌هائی که مرا بازداشت میکرده‌اند یا بعنوان نگهبان ومراقب مرا بصورت زندانی ازجائی بجائی میبرده‌اند نسبت‌بمن مهربان بوده‌اندودر نتیجه بسیاری از تلخیهای‌مبارزه ورنجهای زندگی زندان‌بعلت‌این طرز رفتار انسانی برایم‌آسان شده‌است. اگرهموطنان خودم با من‌چنین رفتاری داشته‌اند تعجب‌آور نیست زیرا من در میان ایشان تا اندازه‌ئی شهرت ومحبوبیت داشته‌ام اما در نظرانگلیسیها هم من یك فرد سرشناس بودم ونه‌یکی از افرادگمنام وعادی تودهٔ مردم. تصور میکنم این واقعیت‌که من در انگلستان پرورش یافته‌ام ومخصوصاً در یکی از معروفترین مدارس انگلستان تحصیل کرده‌ام در ایشان‌این فکر را بوجود می‌آورد که من از دیگران بآنها نزدیکتر هستم . در نتیجه هر چند هم که فعالیت‌های‌عمومی واجتماعی‌من در نظرشان‌آشوبگرانه وفتنه‌انگیز میبودنمیتوانستند مرا کما بیش متمدن وآشنا بتمدن خودشان نشمارند. وشاید از این جهت بود که بامن مؤدب‌تر وبهتر رفتارمیکردند.اغلب وقتیکه این طرز رفتار خصوصی‌آنها رانسبت‌بخودم با طرز رفتارشان نسبت‌به اغلب‌همکاران وهموطنانم مقایسه میکرده‌ام در دل‌خودناراحت وشرمسارم میشده‌ام واز این ملاحظه‌ئی که نسبت بمن رعایت میشده است رنج میبرده‌ام .

بااینهمه و باوجود امتیازاتی که‌اغلب‌برای من قائل میشدند بالاخره زندان، زندان بود و گاهی محیط خفقان انگیزآن برایم بشدت تحمل ناپذیر میشد . در زندان حتی هوائی که انسان تنفس میکند مخلوطی از خشونت وحقارت وپستی وفساد است. درآنجا کلمات‌همیشه یاتملق‌وچاپلوسی‌است ویاخشونت ودشنام. همینقدر که‌انسان‌مختصرحساسیتی داشته باشد اعصابش همیشه تحریك شده وناراحت است. کوچکترین حوادث ، شخص را منقلب میسازد . یك خبر ناگوار در یك نامه یا یك سطر کم اهمیت در نوشته‌های یك روزنامه‌کافیست که‌آدم را از نگرانی وخشم وناراحتی تقریباً بیمار سازد. وقتی که‌انسان آزاد است همیشه می‌تواند باکار وفعالیت سرگرم شود واعصابش راآرام سازد . علائق گوناگون واشتغال بکار برای روح وجسم تعادلی بوجود میآورند . اما در زندان چنین وسایلی برای‌آرامش جسم وجان وجود ندارد. آدم احساس میکندکه انگار دریك‌بطری سر بسته وفشرده قرارگرفته است. تمام وقایع طبعاً یك طرفه وتحریف شده بنظرمیرسد. بعلاوه در زندان مخصوصاً بیماری چیزی بسیار ناراحت‌کننده ویأس انگیز است.

معهذامن‌موفق میشدم‌خود را با بیهودگی زندگی‌زندان سازش‌دهم. بوسیلهٔ‌ورزش بدنی وپرداختن به‌کارهای دشوار وسنگین فکری خود را محفوظ وسالم نگاهمیداشتم . کار و ورزش هر قدر هم که در خارج از زندان با ارزش و مفید باشد در زندان اهمیتی اساسی‌تردارد. زیرا بدون‌آنها ممکن‌است انسان بکلی‌نابود شود. سعی‌داشتم وقت‌خود را

باکمال دقت واز روی برنامهٔ منظمی پر کنم. میکوشیدم عادات معمولی زندگی رابحد اکثر اجراکنم از جمله هر روز صورتخود را میتراشیدم (به من اجازه داده بودند که دستگاه خود تراش داشته باشم) . این چیزهای کوچك و جزئی را از آنجهت در اینجا مینویسم که معمولا اشخاص دراین موارد از همین امورجزئی صرفنظر میکنند ودر نتیجه به افکاردیگر وناراحتیهای روحی شدیدتر کشیده میشوند .در پایان یك روز پر ازکار و فعالیتسنگین، وقتی که شب فرا میرسید باندازهٔ کافی خسته بودم و خوب میخوابیدم .

بدینشکل روزها وهفتهها وماهها میگذشتند.اما گاهی هم مثل این بود که حرکت یك ماه فوقالعاده کند میشد وبنظر میرسید که هیچ نمیخواست بپایان برسد. بعضیاوقات اتفاق میافتاد کـه بد خلقی وناراحتی روحیم خیلی زیاد میشد وتقریباً نسبت به همه چیز یك حالت خشم ونفرت پیدامیکردم. ازرفقایزندانم، از نگهبانان، از مردم خارج بخاطر آنچه کرده بودند وآنچه نکرده بودند، از امپراطوری بریتانیا (که نسبت بـهآن همیشه نفرت شدیدی احساس میکردم)، از همه چیزوحتی از خودم بدم میآمد . انگاربصورت یك کلاف در هم پیچیده و سر درگم از اعصاب تحریك شده در میآمدم که کوچکترین مظاهر زندگیزندان عکسالعملهای عصبیشدیدی در من ایجاد میکرد. خوشبختانهخیلی زود میتوانستم بر این حالات وناراحتیهای روحی خود چیره شوم.

روزهای ملاقات در زندان روزهای فوقالعاده وبرجسته است . چقدر هر کس به آنها فکر میکرد ، در انتظارشان میماند وروزها را میشمرد ! بعد از هیجان شدیـدی که از ملاقات حاصل میشد عکسالعمل اجتناب ناپذیری فرا میرسید و انسان یـك نوع بیهودگی وتهی بودن وتنهائی بیشتری احساسمیکرد. اگر همانطور که گاهی اتفـاق میافتاد ملاقات صورت رضایتبخش نمیداشت مثلاخبر ناپسندی همراهمی آورد یا ناگواری دیگری پیش میآمد پساز ملاقاتخود را بیچارهتر ومأیوستر میدیدم وناراحتی بیشتری احساس میکردم . طبعاً ملاقاتها در حضور مأمورینرسمیزندانصورت میگرفت اما در زندان بارلی دو سه بار هم علاوه برمأمورین عادی زندان یك نفر پلیس مخفی باکاغذ ومداد در هنگام ملاقات حضور مییافت وتمامکلمات صحبتهاومذاکرات ما را حریصانه یادداشت میکردد . طبعاً این وضع فوقالعاده خشمانگیز و ناراحتکنندهبود و ارزش ملاقات را بکلی از میان میبرد.

بعداً هم بطوریکه گفتم بعلت رفتار ناشایستی که در جریان یك ملاقات در زندان اللهآباد از طرفمأمورین زندان نسبت به مادرم وهمسرم ودخترم بعملآمده بود ودولت هم برای جبران آن اقدامی نکرد بعنوان اعتراض از ملاقاتها که برایم بسیار پرارزش بود بکلی خودداری کردم و قریب هفت ماه هیچ ملاقاتی را نپذیرفتم . این دوران برایم

خیلی دشوار وطاقت فرسا بود و بالاخره وقتی که پس از این مدت دراز تصمیم گرفتم با ملاقات موافقت کنم و کسانم بدیدنم آمدند ازشوق دیدار آنها تقریباً مست شدم . درآنروز فرزند کوچك خواهرم هم بدیدنم آمد وموقعیکه این بچهٔ کوچولو بر حسب عادت همیشگی خواست بروی دوشم بالا رود هیجانم باندازه‌ئی بود که نمیتوانستم بر احساسات خودمسلط بمانم . بعد از مدتهای دراز که از هر نوع تماس انسانی محروم بودم همان مختصر احساس زندگی خانوادگی مرا منقلب میساخت.

وقتی که ملاقاتهایم قطع گردید ارزش نامه‌هائی که هردوهفته یکبار ازخانه‌ام یا از زندانهای دیگر (چون هردوخواهرم نیزدرزندان بودند) برایم میرسید خیلی بیشترشد و با اشتیاق بیشتری درانتظار آنها میماندم. اگرنامه درموقع معین نمیرسید خیلی ناراحت میشدم . و موقعی که نامه میرسید برای باز کردنش تقریباً تردید داشتم . با هر نامه مثل کسی که یك مایهٔ لذت وشادی مطمئنی بدست آورده است مدتی بازی میکردم ودرعین‌حال دراعماق روحم یك نوع نگرانی و اضطراب نیزوجود داشت و میترسیدم که هر نامه بازهم یك خبردردناك و ناگوارتازه‌برایم در برداشته باشد . درزندگی آرام ویکنواخت زندان نوشتن ورسیدن نامه همیشه واقعهٔ مهمی بود که آرامش ویکنواختی عادی را بهم میزد و یك حالت هیجان شدید بوجود می‌آورد که منقلب کننده بود بطوریکه تا یکی دوروزحواس و فکر سرگردان‌ومشغول میشدوخیلی مشکل بود که انسان بتواند حواس خود را برای پرداختن بکارهای عادی روزانه متمرکزسازد .

درزندان تنی و بعد هم درزندان بارلی رفقای زیادی داشتم اما درزندان دهرادون ما فقط سه نفر بودیم . «گوویند بالب‌پانت» ، «کنوار آنند سینگ» ومن. «پانتجی» دو ماه بعد که دوران شش‌ماههٔ زندانش بسر رسید آزاد شد . بعداً دو نفر دیگر بما ملحق‌شدند . اما دراول‌ژانویهٔ ۱۹۳۳ تمام رفقای همزندانم رفتند ومن‌بکلی تنهاماندم . تا آخرماه اوت که آزاد شدم هشت ماه تمام درزندان دهرادون بصورت یك زندانی‌مجرد تنها بودم. جز بعضی‌ازمأمورین‌زندان که‌هرروزچند دقیقه بسراغم می‌آمدند تقریباًهیچکس را نداشتم که با او حرف بزنم . البته محکوم بزندان انفرادی نبودم اما عملا آن حال را پیداکرده بودم واین دوران برایم بسیاردشوار و طاقت فرسابود. خوشبختانه پس از چندی ملاقات های خود را از سر گرفتم و این ملاقاتها تا اندازه‌ئی زندگی را برایم همراه می‌آوردند.

تصورمیکنم بطوراستثنائی بمن اجازه دادندگلهائی راکه ازخارج برایم‌میآوردند دریافت کنم و نگاه دارم . همچنین اجازه دادند که چند عکس هم با خودم داشته باشم و اینها برایم نیروبخش بود . معمولا داشتن گل وعکس درزندانها مجاز نیست و بارها به

من اجازه ندادند گلهائی را که ازخارج برایم فرستاده‌میشد دریافت دارم.هرنوع کوششی برای زیباتر کردن و نشاط بخشیدن به سلول زندان ممنوع بود . بخاطر دارم که یکبار یك مدیر زندان به یکی از رفقای همزندانم که سلولش چسبیده باطاق من بود بخاطر طرزچیدن اسباب توالتش اعتراض میکرد ومیگفت که اوحق ندارد زندانش را بصورتی درآورد که جذاب و«تجملی» باشد . در واقع اسباب‌های تجملی که مورد اعتراض مدیر زندان قرار گرفت عبارت بود از مسواك دندان ، خمیر دندان ، جوهر خود نویس ، یك شیشه روغن سر، یك شانه وماهوت پاك‌کن وشاید یکی دوچیزناقابل دیگراز این‌قبیل .

درزندان است که انسان ارزش واقعی کوچکترین لوازم زندگی را درك میکند . محدودیت‌های گوناگون برای‌داشتن‌اشیاءواموال بسیارزیاداست‌وبآسانی نمیتوان برفهرست اشیاء محدودی که داشتن آنها مجازاست چیزی افزود یا چیزی را در آن تغییر داد . درنتیجه انسان زندانی به‌هرچیزناقابل بستگی‌شدیدی پیدامیکند. یك چیز بیهوده که‌انسان درزندگی دنیای خارج آنرا باکمال بی اعتنائی ولاقیدی دورمی‌اندازد درزندان ارزش فراوان بدست میآورد وهرکس با منتهای مراقبت از آن نگاهداری میکند . در زندان غریزهٔ مالکیت‌آدم را، حتی اگر هیچ چیزهم برای نگاهداشتن‌نداشته‌باشد، رها نمیکند. گاهی یك عطش مـادی برای بعضی مظاهر مطبوع زندگی ، انسان زندانی را در خود میگیرد . فکر اندکـی آسایش ، یك محیط مطبوع ، معاشرت با دوستان ، صحبت های شیرین وجالب ، بازی با کودکان و نظایر این چیزها یك دلتنگی محسوس ایجاد میکند. اغلب یك عکس یایك‌خبرکوچک روزنامه یادروزهای گذشته وخاطرهٔ‌ایام خوش‌جوانی را دربرابرانسان زنده میسازد واندوه واحتیاجی روح را فرا میگیرد ودراین مواقع‌تمام روززندان با یك هیجان و ناراحتی میگذرد .

هرروزمدتی با چرخ ریسندگی کارمی کردم[1] تا مقداری‌کار دستی انجام داده باشم وپس ازخستگی کارهای‌فکری باین‌وسیله‌استراحت کرده باشم‌اماسرگرمی‌اصلی‌من‌خواندن و نوشتن بود . البته نمیتوانستم تمام کتابهائی را کـه دلم میخواست داشته باشم زیرا مقررات زندان و سانسور پلیس محدودیت زیادی برایم‌فراهم میساخت. بعلاوه مأمورین سانسوراغلب شعوروفهم زیادی‌برای تشخیص‌کتابها نداشتند مثلا کتاب «انحطاط‌غرب» اثر«اسپنگلر» راچون عنوان کتاب در نظرشان شورش‌انگیزونامناسب بودتوقیف کردند و بمن ندادند معهذا من دراین مورد هم گلهٔ‌زیادی ندارم زیرا رویهمرفته مقادیری کتب مختلف را دریافت میداشتم . ظاهراً از این نظر هم برای من امتیاز و تسهیل قـائل میشدند . زندانیان نظیرمن با زحمت فراوان میتوانستند کتابی‌در بارهٔ مسائل‌جاری‌بدست

۱ـ به‌حاشیه ۲ صفحه ۳۱۶ رجوع شود ـ م

آورند. بقراریکه‌شنیدم درزندان بنارس‌حتی«کتاب سفید» که نشریهٔ رسمی‌دولت بریتانیا بود وطرحهای پیشنهادی آن دولت‌را دربارهٔ قانون اساسی جدیدی برای هنددر برداشت بزندانیان ندادند وآنرا کتاب سیاسی شمردند. تنها کتابهائی که مورد موافقت‌مأمورین انگلیسی قرارمیگرفت وحتی خواندنش را توصیه میکردند کتب مذهبی ورمان بود.واقعاً حیرت‌آوراست که دولت بریتانیا دراین موارد تا چه اندازه به مذهب علاقه‌نشان میداد و چگونه با منتهای بی نظری هرنوع کتاب ومطالعهٔ مذهبی را تشویق میکرد.

در موقعیکه عادی‌ترین حقوق و ابتدائی‌ترین آزادیهای عمومی در سراسر هند ازمیان برده شده بود شاید خیلی مناسب نیست که از حقوق زندانیان صحبت شود، معهذا این مطلب شایستهٔ کمال توجه و بسیارمهم‌است. باید دید وقتیکه دادگاهی‌متهمی‌را بمدتی‌زندان‌محکوم میسازد آیامنظورش اینست که هم جسم و هم روح اومحدودشوند و تحت فشارقرارگیرند؟ چرا درموقعیکه جسم زندانی محبوس میشود وتحت کنترول قرار میگیرد نباید روحش آزاد باشد؟ مسلماً کسانی‌که ادارهٔ امورزندانهای هند را دردست دارند ازچنین‌سؤالاتی‌وحشت میکنند زیرا معمولاقدرت فهم‌آنها برای‌درك ودریافت‌افکار تازه بسیارمحدود است.

بطورکلی سانسوردرهرموقع ودرهرجا چیزی ناپسند، مغرضانه و احمقانه است. درهند سانسورهمواره ما را ازمقادیرزیادی ادبیات جدید وروزنامه‌ها ومطبوعات‌مترقی محروم میسازد. فهرست کتب ممنوعه درهندبسیار بالا بلنداست ودائماًهم اسامی‌جدیدی‌بآن افزوده میشود. برای زندانیان هند علاوه براین سانسورهای عادی وعمومی یك سانسور اضافی‌ومجددهم وجود دارد. بسیاری‌ازکتب‌ومطبوعاتی که‌حتی‌درخارج اززندان‌قانونیست ورواج دارد وخوانده میشود درزندان و برای زندانی ممنوع است.

چندی‌پیش موضوع مطالعه درزندان. درکشورایالات متحدهٔ آمریکامطرح شد. در آنموقع عده‌ئی ازروزنامه‌های کمونیستی‌درزندان، سینگ سینگ ممنوع گردید. بطوری که میدانیم درمیان طبقهٔ حاکمهٔ آمریکا احساسات ضدکمونیستی شدیدی وجود دارد. با اینهمه‌مقامات زندان بالاخره موافقت کردند که زندانیان هرروزنامه وهرنشریه‌ئی که میل دارند واز جمله روزنامه‌ها و مجلات کمونیستی را نیز دریافت دارند. تنها چیزی که در آمریکا برای زندانیان ممنوع شدکاریکاتورها وتصاویرتحریك کننده‌وهیجان‌انگیز بود.

شاید درموقعی که دولت هند بزندانیان اجازه نمی‌دهد که یك روزنامه یا هیچ‌نوع مطبوعات‌داشته‌باشند بحث دربارهٔ این طرزآزادی فکری در زندانها بیمورد ونامناسب باشد. بدبختانه در هند تنها مسئلهٔ‌سانسورمطرح نیست بلکه‌دولت اصولا حق‌مطالعه را برای زندانی قبول ندارد.

درزندانهای هند فقط زندانیان طبقهٔ «الف» (ودرزندانهای بنگال زندانیان طبقهٔ اول)اجازه دارند که بعضی کتابها ومجلات‌را دریافت دارند وحتی بآنها هم اجازهٔدریافت روزنامه‌های روزانه رانمی‌دهند. مجلاتی هم که برای آنها مجاز شمرده میشود از طرف دولت انتخاب میگردد . زندانیان طبقهٔ «ب» و «پ» چه زندانی سیاسی و چه غیر سیاسی بطورکلی اجازهٔ دریافت هیچگونه کتاب ومجله را ندارند . برای زندانیان طبقهٔ اول‌نیز این حق را بعنوان یك امتیازفوق‌العاده قائل شده‌اندکه اغلب هم از میان میرود . نسبت زندانیان طبقهٔ «الف» به سایرزندانیان محتملاازیك درهزارتجاوز نمیکند واگردرمجموع زندانیان حساب شود و تعداد عظیم زندانیان هند در نظرگرفته شوند میتوان گفت که رقمشان بسیار ناچیزو تقریباً هیچ است . اما باید بخاطر آورد که همین زندانیان ممتاز طبقهٔ «الف» هم با وجود امتیازی که بایشان داده شده است میزان کتب و روزنامه‌هائی کـه اجازه دارند داشته باشند از یك زندانی عـادی در اغلب کشورهـای متمدن کمتر است . ایـن یك در هزارنفر کـه زندانیان ممتاز بشمار میروند حق دارند فقط دو یا سه کتاب با هم داشته باشنداما شرایط این‌کار باندازه‌ئی سنگین است که‌اغلب نمیتوانند از این امتیاز خود استفاده کنند و در هر حال نوشتن یا یاد داشت برداشتن از روی کتابهائی که خوانده میشودکارخطرناکی است که زندانی باید ازآن بپرهیزد .

این جلوگیری از پیشرفت فکری درزندانها بسیارعجیب و پر معنی است . بمنظور تربیت کردن زندانی وآماده ساختن او برای زندگی عادی و سالم باید فکر او پرورش یابد وآسوده بماند ، وبایدکاری کرد که قدرت معنوی وروحی او تقویت گردد. اماظاهراً این هدف درهند بهیچوجه مورد نظر مقامات مدیرهٔ زندانها نیست . این وضع مسلماً در زندانهای‌مختلف ولایات متحده بیشترازجاهای دیگر نمایانست . اخیراً کوششی بعمل آمد که به‌پسران وجوانانی که درزندانها هستند خواندن و نوشتن تعلیم داده شود امااین کار بصورتی کاملا غیرمؤثرصورت میگیردوکار به کسانی سپرده شده است که بهیچوجه‌صلاحیت ندارند .گاهی اوقات میگویند که زندانیان میل به تحصیل ندارند درصورتیکه تجربهٔ شخصی من‌کاملا خلاف آنرا نشان می‌دهد. کسان بسیاری‌را دیده‌ام که بمن رجوع کرده‌اند وباکمال اشتیاق میخواسته‌اند خواندن و نوشتن را بیاموزند . رفقای ما درزندانها سعی دارند هر قدر که میتوانند به این کار کمك کنند و اغلب کوشش فراوانی هم درین راه مصروف می‌دارند .گاهی اوقات که نیمه شب از خواب بیدار میشدم میدیدم که یکی دو نفری درپرتوروشنائی نیمرنگ چراغی که‌درخارج از بند روشن است نشسته‌اندودرسهای فردای خود را حاضرمیکنند وباین ترتیب پیدابود که چه اشتیاق وافری بتحصیل داشتند.

من که توفیق بیشتری برای‌دریافت کتاب‌داشتم خودرا باکتابهایم‌مشغول‌میساختم، از

بن کتاب به‌آن کتاب می‌پرداختم‌و بیشتر کتابهای‌مشکل و باصطلاح «سنگین»را میخواندم که توجه را بیشتر بخود جلب می کند . رمانها و داستانهای سبك اسباب تنبلی و سستی فکرمیشود وبهمین جهت خیلی کمتراز این نوع کتب میخواندم .گاهی اوقات از خواندن زیاد خسته می‌شدم و به نوشتن می‌پرداختم . دورهٔ نامه‌های تاریخی که به دخترم مینوشتم درمدت دوسال زندان تمام وقت مراگرفت وبمن برای حفظ تعادل و سلامت روحم کمك بسیارکرد [۱] . در موقع نوشتن آن نامه‌ها خود من هم تا اندازه‌ئی در دورانهای گذشتهٔ تاریخ که در نامه‌های خود به آنها میپرداختم غرق می‌شدم وتقریباً محیط زندان‌واطراف خود را ازخاطرمیبردم .

سفرنامه‌ها رابسیار دوست می‌داشتم. سیاحتنامه های سیاحان بزرگ قدیمی مانند «هیوئن تسانگ» «مارکوپولو» «ابن‌بطوطه» و دیگران یا سفرنامه های مسافرین و سیاحان جدید نظیر«سون هدین» وشرح سفرهایش در آسیای میانه و«روئریخ» که در تبت با حوادث شگرف وجالبی مصادف شده ، همه را با اشتیاق زیادمیخواندم. آلبومها ومجموعه‌های تصاویر کوهستانها ویخچالهای دائمی و صحراها نیز برای زندانی بسیار جالب و سرگرم کننده است زیرا مخصوصاً در زندان انسان احتیاج بیشتری به فضاهای وسیع ودریاها و کوهستانها احساس می کند .

چندین کتاب مصوروزیبا دربارهٔ «مون‌بلان»[۲]، کوههای‌آلپ ، و کوههای‌هیمالایا داشتم واغلب وقتی‌که میزان حرارت هوا درزندانم از ۴۰ درجه هم تجاوز می کرد آنها را در برابرخود می گشودم وبا تماشای مناظریخچالهای دائمی وبرفهای همیشگی خاطرم را تسکین می‌دادم .کتابهای اطلس ومجموعه‌های‌نقشه‌های تاریخی وجغرافیائی نیز برایم بسیارجذاب ومشغول‌کننده بود . این کتابها خاطره های فراوانی از زمانهای گذشته و رؤیائی از جاهائی راکه قبلا دیده بودیم یا میخواستیم به بینیم در دلمان برمیانگیخت . اشتیاق بازدیدن آنها وبازیافتن آنروزهای‌گذشته دردلمان بیدارمیشد. تماشای صفحات آن کتابها ونقشه‌هاکه با علامتها و نشانه‌های‌خود ، شهرها را مجسم میسازند ، یا با سایه روشن‌ها کوهها را نشان می‌دهند یا با لکه‌های رنگهای آبی دریاها را مشخص می کنند ، شوق وعطش تسکین ناپذیری برای دیدن زیبائیهای جهان وتماشای ماجراها

۱ـ جواهرلعل نهرو دردوران زندان سالهای ۱۹۳۲ و ۱۹۳۳ خود یك دوره نامه برای دخترش که در آنوقت سیزده، چهارده سال داشت نوشت‌که بعداً خواهر بزرگ نهروآنها را جمع‌آوری کرد و بنام «نگاهی به تاریخ جهان» انتشار داد . این کتاب که مجموعهٔ ۱۹۶ نامه‌است تاریخ دنیا را بشکل بسیار جالب توجه و تازه‌ئی مطرح میسازد ویکی ازمعروفترین‌آثار نهروست‌که مخصوصاً برای مطالعه جوانان بسیار مفیداست ـ م.

۲ـ بلندترین قله کوههای آلپ که درضمن بلندترین قلهٔ اروپاهم هست ـ م.

و کشمکشها و تصادماتی که زندگی جامعهٔ بشری را دگرگون میسازد در دلمان بوجود می‌آورد . این عطش مشتاقانه برای رسیدن بتمام این آرزوهای دور و دراز گلویمانرا میفشرد و قلبمانرا به تپش میانداخت بطوری که ناچار با حسرت درد آلودی اطلس را می‌بستیم و بکناری میگذاشتیم و باز به همان چهاردیوار آشنای اطاق زندان که ما را در محاصرهٔ خود داشت، و به زندگی تلخ و بی مزه و یکنواختی که نصیبمان بود بازمیگشتیم .

۴۵

حیوانات در زندان

در طول مدت چهارده ماه و نیمی که در زندان دهرادون و در درونِ سلول خود گذراندم کم کم این احساس برایم پیدا میشد که انگارمن خود تقریباً جزئی از آن‌زندان هستم . زیرا آن محیط را با تمام جزئیاتش بخوبی میشناختم . با هرلکه وهرسوراخ در دیوارهای گچ‌مالی شده،هرگودال درزمین‌ناهموار، وهرشکاف درسقف چوبی که‌تیرهای آنرا موریانه خورده بود ، آشنا بودم . درحیاط کوچك بیرون به هر شاخهٔ علف و هر سنگریزه همچون یك آشنای قدیمی مینگریستم . درواقع درسلول خود تنها نبودم زیرا دسته‌هائی اززنبورهای زرد وسیاه نیزبا من در آن جا سکونت داشتند عده‌ئی مارمولك نیزدرپشت تیرهای سقف پنهان بودندکه شبها برای شکار حشرات بیرون میآمدند .

اگرراست‌است که افکاروهیجانات‌روحی‌درمحیط مادی‌زندگی‌هم آثاری ازخودبجا میگذارند مسلماً حتی هوای آن سلول هم ازتصورات وروحیات زندانیان انباشته بود و درآن فضای محدود انگارهرچیزرنگی ازهیجان داشت .

درزندانهای دیگر، سلولهای راحت‌تری برای خود داشتم . اما دردهرادون‌ازیك امتیاز برخوردار بودم که برایم بسیارپرارزش بود . در اینجا زندان اصلی بسیار کوچك بود وما را دریك ساختمان کهنه وقدیمی حبس کردندکه هر چند در داخل محوطهٔ زندان بود اما تا اندازه‌ئی هم از دیوار های بلند زندان خارج شمرده میشد . فضای زندان ما باندازه‌ئی کوچك بودکه درآن هیچ نوع امکانی برای راه رفتن و حرکت کردن وجود نداشت باین جهت بما اجازه میدادند که صبحها وعصرها درخارج اززندان خود تاکنار درآهنین اصلی ودرمحوطه‌ئی که کمترازصد مترمیشد راه برویم وقدم بزنیم . هر چندکه ما بازهم درداخل محوطهٔ زندان‌بودیم اما همین خارج‌شدن موقتی اززندان اصلی‌خودمان وازداخل دیوارهای‌آن، مناظری از کوهها ومزارع وقسمتی ازیك جادهٔ بزرگ راکه‌از آن نزدیکی میگذشت دربرابرمان قرار میداد . این امتیازمخصوص ومنحصر به من نبود

بلکه تمام زندانیان طبقهٔ «الف» و«ب» که‌دردهرادون محبوس بودند ازاین حق استفاده میکردند . درداخل محوطهٔ زندان ودرقسمتی که ازدیوارهای اصلی آن خارج بود یک ساختمان کوچك‌دیگرهم وجودداشت که‌زندان‌اروپائیان‌نامیده‌میشد.این‌ساختمان‌دیوارهای دیگری‌نداشت وزندانی‌حتی‌ازداخل‌سلول‌خودمنظره‌ئی‌زیباودلکش‌از کوهستانهاوزندگی خارج را دربرابر خودمیدید باوجود این، اروپائیان وسایرزندانیانی که دراین ساختمان محبوس بودند نیز اجازه داشتند که هر صبح و عصردر فضای مقابل زندان قدم بزنند و گردش کنند .

فقط کسی که مدت درازی درپشت دیوارهای بلند زندانی‌بوده است میتواند ارزش فوق‌العادهٔ این قدم زدنها وتماشای این مناظر گشاده را درك کند. این خارج شدن وراه رفتن را بسیار دوست می‌داشتم. حتی‌دردوران بارانهای موسمی وموقعی که روزهاپشت‌سرهم باران مثل سیل میبارید وهنگام راه رفتن تا مچ پاهایم درآب فرومیرفت نیزازآن صرفنظر نمیکردم. برای من گردش در هرجا و بهرصورتی‌هم کـه می‌بود لطف داشت و فرح‌انگیز بود اما درآنجا مخصوصاًمنظرهٔ پرشکوه ونزدیك کوههای هیمالایا یك شادی اضافی‌درمن ایجاد میکرد که رنجهای خاطرم را میزدود.

خوشبختانه در دوران درازی که ملاقاتها را نمی‌پذیرفتم ودرماههای‌متوالی که در زندان خود بکلی‌تنها بودم تماشای این کوهها کـه‌آنها را بسیار دوست میداشتم برایم کمك بزرگی‌بود. از سلول زندانم نمیتوانستم کوهها را به‌بینم اما فکر وروحم ازآنها انباشته بود و همیشه نزدیکی‌شانرا احساس میکردم. انگار میان این‌کوهها ومن یکنوع پیوند مخفی‌ومرموز وجود داشت که دائماً استوارترمیشد .

«دسته‌های پرندگان به‌آسمان بالا میروند ودور میشوند
«قطعه ابری سرگردان نیزراه خود را در پیش دارد ومیرود
«ومن‌همچنان برقلهٔ «چینگ ـ تینگ» نشسته‌ام
«من و کوه هرگزاز یکدیگرخسته نمیشویم.

میترسم که من نتوانم مثل شاعر چینی «لی‌تائه‌پو» بگویم که ازکوه خسته نمیشوم اما درهرحال تماشای آنها و وجود آنها همیشه برایم گرانبها بوده است و معمولا در ارتفاعات قلل کوهها،آسودگی ولذت فراوانی‌احساس‌میکنم.آن‌کوهها باعظمت ومتانت تزلزل ناپذیرخود ، و با فرزانگی وخردمندی میلیونها سال عمرخود بمن‌می‌نگریستند و به‌تحولات روحی من‌لبخند میزدند وبه افکارتب‌آلودم آرامش می‌بخشیدند .

دردهرادون بهار بسیار مطبوع بود وخیلی‌بیش‌ازروی دشت‌هاطول کشید . زمستان تقریباً درختها رااز برگ‌تهی کرده‌بود وهمهٔ آنها برهنه وعریان‌برپاایستاده‌بودند . حتی

چهاردرخت سپیدارزیبا وپرشکوه که در برابردرورودی زندان بودند تمام برگهاشان را ازدست داده بودند. آنهالاغروافسرده ونزاربرسرپا بودند تا اینکه نسیم بهاری‌دوباره آنها راگرم کرد ونفس جانبخش خود را درآنها دمید، انگارناگهان درسپیدارهاوهمهٔ درختها لرزشی پدید آمد وحالتی مرموزبخودگرفتند. گوئی درماورای آنها یك فعالیت مخفی صورت میگرفت که اندك اندك جوانه‌های سبزوکوچکی درروی آنها پیدا میشد. این منظره بسیارنشاط‌انگیزوفرحبخش بود. وبعد هم برگها باکمال سرعت، میلیون‌ـ میلیون بیرون میآمدند درپرتوخورشید می‌درخشیدند وبه وزش نسیم میرقصیدند. راستی که درزندگی‌درختها این‌تغییرشکل جوانه‌ها به برگها چه تحول شگفت‌انگیزیست!

تا آنوقت هرگزمتوجه نشده بودم که برگهای تازهٔ درخت انبه برنگ سرخ مایل بقهوه‌ئی هستند ویك نوع قرمزی‌درخود دارند که‌رنگهای پائیزی را درکوههای کشمیر بخاطرمی‌آورند. وبعد رنگشان بسرعت تغییرمیکند وسبزمیشود.

بارانهای موسمی آخرتابستان همیشه لذت بخش بود زیرا به‌گرماهای شدیدپایان می‌داد اماگاهی خوبی زیاد هم اسباب زحمت وخسته‌کننده میشود. چنین بنظرمیرسد که دهرادون زیادی وبیش ازاندازه موردتوجه وعلاقهٔ خدای بارانهاست. درآنجا درظرف پنج شش هفتهٔاول باران. میزان بارش از هفتاد وپنج تا نود سانتیمتر میرسد والبته هیچ مطبوع نیست که انسان روزهای متمادی در گوشه‌ئی بخزد و سعی‌کند خود از آسیب بارانی که دائماً ازسقف فرو می‌چکد یا ازپنجره‌ها سرازیر میگردد محفوظ نگاهدارد.

درپائیز دوباره فصل مطبوع‌ودلکش‌شروع میشد وزمستان هم جزموقعی که باران میبارید‌چنین‌بود. وقتی که‌رعدمیغریدو باران‌فرومیریخت‌وبادهای‌سردازهمه‌جا نفوذمیکردند آدم دلش‌میخواست یك خانهٔمناسب ومختصری گرما وآسایش‌داشته‌باشد. گاهی‌یك‌رگبار شدید تگرگ فرومیبارید که درشتی‌تگرگهای‌آن باندازهٔ یك‌گلوله‌میرسید. فروریختن تگرگ برروی شیروانی که از آهن مواج ساخته شده بود صدای کرکننده‌ئی شبیه به گلوله‌باری آتشبارهای توپخانه بوجود می‌آورد.

یك روز را خوب بخاطردارم. روز ۲۴ دسامبر۱۹۳۲ بود تمام روز رعد میغرید. باران همچون سیل فرومیریخت وهوا بشدت‌سرد شده بود. روبهمرفته از نظرجسمی‌یکی از بدترین روزهائی‌بود که در زندان میگذراندم. طرف عصرناگهان‌آسمان صاف شدو موقعیکه دیدم تمام کوهها وتپه‌های اطراف بایك‌جامهٔ ضخیم برفی‌پوشیده شده است تمام اندوهم از میان رفت. روزبعدکه روزنوئل وتولد مسیح بودروزی بسیار زیبا ودرخشان شد ومنظرهٔ برفهائی که کوهها را پوشانده بود فوق‌العاده دل‌انگیزولذت‌بخش گردید.

ازآنجاکه ما از فعالیت‌های عادی محروم بودیم بیشتربه طبیعت متوجه میشدیم

باین‌جهت بود که‌درزندگی وحالات‌حیوانات وحشراتی که بآنها برمیخوردیم دقت‌میکردیم هرچه‌بیشتردقت میکردم‌بیشترمتوجه میشدم که درسلولم ودرمحوطهٔ کوچك زندانم‌حشرات مختلفی‌هم زندگی‌دارند. بزودی دریافتم که در موقعیکه از تنهائی‌شکـوه داشتم در آن محوطهٔ کوچك که سرد وخالی بنظرمیرسید زندگی‌درغلیان‌وجوشش‌بود. تمام این‌حشراتی که بالا میرفتند، میخزیدند ومی‌پریدند برای خود زندگی‌میکردندبدون‌آنکه بمن‌آزاری برسانند. منهم دلیلی‌نمی‌دیدم که به‌آنهاآزاری برسانم. اما میان من وساسها وپشه‌ها و تااندازه‌ئی‌هم‌مگس‌هایك جنگ دائمی‌وجودداشت. زنبورهای طلائی وسرخ، ریزودرشت را تحمل میکردم. صدها زنبور در سلول من زندگی‌میکردند. یك بار یك زنبور ظاهراً بعلت غفلت خودم‌مرا گزید ودر نتیجه‌روابطمان کمی‌تیره شد. براثرخشمی که در من‌ایجاد شده بود سعی‌داشتم همهٔ آنها را از سلولم بیرون‌کنم اماآنهـا باکمال دلیری از خانهٔ موقتی‌خود که ظاهراً درآن تخم‌گذاری کرده بودند دفاع میکردند، من‌هم از خیال خود منصرف‌شدم وتصمیم گرفتم آنهارا آسوده بگذارم بشرط آنکه آنهاهم‌دیگرکاری‌بمن‌نداشته باشند. در مدت بیش از یکسال پس از آن واقعه من درآن سلول پراز زنبورهای ریز و درشت زندگی کردم و آنها دیگر هرگـز بمن حمله نبردند و ماکاملا بیکدیگر احترام میگذاشتیم.

خفاشها را هیچ دوست نداشتم‌اما مجبور بودم‌که ایشانرا تحمل‌کنم. هنگام‌غروب بطور ناگهانی‌پیدا میشدند وفقط درمقابل‌آسمان که رو به سیاهی‌میرفت بچشم می‌آمدند. چه موجودات‌شومی! ازآنها نفرت داشتم. انگار بفاصلهٔ یك سانتیمتری از مقابل صورت شخص عبور میکردند وهمیشه میترسیدم که ناگهان با یکی ازآنها تماس پیداکنـم. در ارتفاعات بالای‌آسمان‌هم خفاشهای زشت وبزرگی که روباههای پرنده [1] نامیده میشوند پرواز میکردند.

ساعت‌ها و ساعت‌ها بتماشای مورچه‌ها و مورچه‌های سفید و سایر حشرات‌کوچك میپرداختم. سوسمارها طرفهای‌عصر بیرون‌میآمدند ودر کمین شکار خودمی‌نشستند وآنرا دنبال میکردند و در حالیکه دم خود را بشکل خنده‌آوری تکان میدادند بسوی شکار خود حمله‌میبردند. دوبارهم دیدم که با احتیاط زیاد در کمین می‌نشستند وزیرچشمی کاملا مراقب‌بودند وناگهان میپریدند وزنبورها را از جلومیگرفتند. نمی‌دانم‌آیا در این‌شکار از روی حساب‌بود که از نیش‌زنبورها محفوظ میماندند یا برحسب اتفاق‌وتصادف.

همچنین سنجابها هم بودند که هرجا درخت بود تعدادشان زیاد میشد. آنها خیلی

۱- روباه پرنده یکنوع خفاش بزرگ است که دربعضی جاها وازجمله درشمال هند وجود دارد و هندیها آنرا چمگادر مینامند ـ م.

زود بیباك میشدند وجرأت پیدا میکردند و به نزدیکی ما میآمدند. در زندان لکنهو معمولا مدتهای دراز بیحرکت می‌نشستم و کتاب میخواندم. یك بار یك سنجاب به سلولم داخل شد و در همان حال که بودم از پایم بالا آمد وروی زانویم نشست و با کمال آرامش خاطر باطراف نگاه کرد. بعد مدتی بچشمم خیره شد وانگار فهمید که من درخت یا چیزی که او تصور میکرد نیستم در آنموقع چند لحظه ظاهراً از ترس بیحرکت ماند و بعد باسرعت فرار کرد.

گاهی بچه‌های سنجابها از بالای درختها می‌افتادند. در این مواقع مادرهاشان بدنبالشان می‌آمدند. آنها را مثل یك گلوله درجلو خود میراندند و بالاخره با زحمت زیاد صحیح وسالم به بالای درخت میرساندند. گاهی بچه سنجابها گم میشدند. یك بار یکی ازدوستان همزندانم سه تا بچه سنجاب گمشده را بدست آورد واز آنها نگاهداری و پرستاری کرد. آنها بقدری کوچك بودند که غذا دادنشان مسئلهٔ مشکلی بود. بالاخره راه حل زیرکانه‌ئی پیدا شد و با یك لاستیك قلم خودنویس ومقدار کمی پارچه یك پستانك برای بچه سنجابها فراهم گشت.

درتمام زندانهائیکه من بوده‌ام جزدرزندان کوهستانی «آلمورا» کبوتران فراوان بوده‌اند. تعداد آنها به هزارها میرسید وعصرها پروازشان آسمانرا تیره میساخت. گاهی پاسبانها ومأمورین زندان آنها را با تیر میزدند واز گوشت آنها غذا درست میکردند. البته میناها هم در همه جا بودند. در دهرادون یك جفت مینا در بالای در سلولم منزل داشتند ومن همیشه بایشان غذا میدادم. آنها کم کم با من مأنوس شدند واگر غذای صبح یا عصرشان کمی دیرمیشد پیش من میآمدند وبا صدای بلند غذاشانرا مطالبه میکردند. تماشا کردن حرکات آنها وشنیدن صداهای بیقرارشان خیلی مشغول کننده بود.

درزندان نینی هزاران طوطی بود وعدهٔ زیادی از آنها درشکافهای دیوارهای بند ما زندگی میکردند. طرز معاشقهٔ طوطیهای نر با طوطیهای ماده واقعاً فوق‌العاده تماشائی بود. گاهی میان دوطوطی نر برسر یك طوطی ماده جنگ در میگرفت و خانم طوطی با کمال آرامش درانتظار پایان دوئل میماند تا عاقبت خودش را به طوطی فاتح تسلیم کند.

دردهرادون پرندگان بسیار زیاد ومتنوعی هستند ودائماً انواع صداهای جیك‌جیك، چه‌چه قدقد و بغبغوی پرندگان مختلف درهم میآمیخت و بلندتر ازهمه آوازشکایت‌آمیز ودردناك «کوئل»[1]ها بود.

در دورهٔ بارانها موسمی و تقریباً درست پیش از شروع فصل باران پرندهٔ عجیبی بسراغمان آمد که اورا «پرندهٔ دیوانه» مینامیدند. بزودی فهمیدم که چرا باو چنین نامی

۱ـ کوئل Koël یك پرندهٔ کوچك وخوش‌آواز هندیست که دربهارها می‌آید وصدای دردآلودی دارد ـم

داده‌اند . واقعاً تعجب‌آور بود که او با حوصله و استقامت حیرت انگیزی در تمام ساعات روز و شب ، چه در آفتاب و چه در باران دائماً یك صدای یك نواخت را تکرار میکرد .

معمولا اغلب این پرندگان مختلف را نمیتوانستیم به بینیم چون در زندان کوچك ما درختی نبود . فقط صدای آنها را از خارج میشنیدیم . اما عادت داشتم که عقابها و قرقی‌ها را تماشا کنم که با حرکتی موزون و پر شکوه در ارتفاعات بلند آسمان چرخ میخوردند و میگشتند ، گاهی هم خود را ناگهان رها میکردند و پائین می‌آمدند و باز دوباره خود را به یك جریان هوائی می‌دادند و اوج میگرفتند .

بعضی اوقات اتفاق می‌افتاد که یك دسته اردکهای وحشی هم از بالای سرمان پرواز میکردند .

درزندان بارلی عدهٔ زیادی میمون بود و حرکات مسخرهٔ ایشان همیشه مناظر خنده آور و جالبی بوجود میآورد . یکبار واقعه‌ئی اتفاق افتاد که خیلی درمن اثر گذاشت . یك بچه میمون تا داخل محوطهٔ زندان ما پائین آمده بود و دیگر نمیتوانست دوباره ازدیوار زندان بالا رود . نگهبان زندان با کمك چند رئیس‌بند وچند تن اززندانیان اورا گرفتند وریسمان محکمی بگردنش بستند . ظاهراً پدرومادراین حیوان از بالای دیوار بلند زندان این منظره را می‌دیدند و خشمشان افزایش مییافت . ناگهان یکی از آنها که میمونی عظیم‌الجثه بود پائین پرید ومستقیماً بسوی گروهی که دراطراف بچه میمون جمع بودند حمله برد . واقعاً کاراوفوق‌العاده جسورانه وشهامت‌آمیز بود زیرا نگهبان ورؤسای‌بندها با چوبدستی ولاتی‌مسلح بودند وچوب‌وچماقهای خود را درفضا تکان می‌دادندوتعدادشان هم زیاد بود . با اینهمه شهامت جسورانهٔ میمون شجاع پیروز گردید و آنها وحشت زده چوب وچماقها را ریختند و گریختند و بدین‌ترتیب بچه میمون نجات یافت .

اغلب جانوران دیگری هم بسراغمان میآمدند که دیدارشان خیلی مطبوع نبود . عقرب همیشه مخصوصاً بعد از بارانهای‌شدید درسلولهای ما پیدامیشد . تعجب‌آوراست که هرگزحتی یك عقرب هم‌مرا نگزید با وجود آنکه اغلب درجاهائیکه هیچ انتظار نداشتم با آن روبرو میشدم مثلا روی بسترم یا هنگام برداشتن کتابی که بتازگی بسته بودم یك عقرب می‌دیدم . یکبار یك عقرب درشت وسیاه را که پیدا بود بسیار سمی است مدتی در یك بطری نگاهداشتم وهر روز برای غذایش چند مگس یا حشرهٔ دیگر به او می‌دادم . یکروزتصمیم گرفتم اورا با نخی بدیوار به بندم ودرهمین فرصت توانست بگریزد . چون هیچ میل نداشتم که دوباره اورا به بینیم تمام سلولم رازیرورو کردم تااو راپیداکنم اما او بشکل مرموزی بکلی ناپدید شده بود .

سه چهارمارهم درسلول خودم یا درنزدیکیهای آن دیدم . خبرمربوط به یکی از

آنها به بیرون هم سرایت کرد و باحروف درشت درسر لوحهٔ روزنامه‌ها انتشاریافت. در حقیقت ازاینکه آنها با خود یك نوع مشغولیت‌وسرگرمی برایم میآوردند ناراضی نبودم زیرا زندگی زندان بسیارخسته کننده وکسالت‌انگیز است وهرچیز که بتواندیکنواختی آنرا درهم بشکند خوشایند خواهد بود. البته من از مارها خوشم نمی‌آید اما در واقع آنها خیلی کمتراز بعضی اشخاص درمن تنفرو ناراحتی ایجاد میکنند. راست است که از نیش آنها میترسیدم وطبعاً هر وقت ماری می‌بینم سعی میکنم خودم را مصون نگاهدارم اما دربرابر آنها هیچ نوع احساس کینه ونفرت یا ترس فوق‌العاده ندارم.

هزارپاها مرا بیشترازهرچیز ناراحت میسازند. این احساس ناراحتی هم از ترس نیست بلکه نتیجهٔ یك نوع نفرت غریزی است. یکباردرزندان«علیپور» درکلکته نیمه‌های شب ازخواب پریدم و احساس کردم چیزی روی پایم حرکت میکند. یك چراغ جیبی که با خود داشتم روشن کردم و دیدم یك هزارپا روی تختم بود. بطورغریزی وبا سرعتی حیرت‌انگیزازجای خود پریدم، ازرختخواب بیرون رفتم وخود را بطرف دیگراطاق‌پرت کردم بطوریکه نزدیك بود بدیوارسلول تصادف کنم.دراین موقع بهترمیتوانستم‌ارزش نظریهٔ «پاولف»[1] را دربارهٔ غریزه درك کنم.

در دهرادون یك حیوان تازه یا بهتر بگویم حیوانی کـه دیدنش برای ما تازگی داشت‌نیزدیدم. یکروز که درکنارمیله‌های دیوارخارجی زندان ایستاده بودم وبازندانبان خود صحبت میکردم ناگهان متوجه شدم که مردی در خارج یك حیوان عجیب وغریب را با خود حمل میکند. زندانبان اورا صدا کرد و دیدم که آن حیوان چیز عجیبی بود میان سوسمارو تمساح که طولش در حدود شصت هفتاد سانتیمترمیشد. پنجه‌ها وپوست‌بدنش مثل ماهی ازفلس‌پوشیده‌بود. این حیوان‌عجیب درحالت زنده بودن خود مسلماًمیتوانست بشکل فوق‌العاده‌ئی پیچ وتاب بخورد ودرآنموقع به‌یك طناب ضخیم وگره‌خورده‌شباهت داشت وصاحبش چوبی ازداخل‌گره اوعبور داده بود و شکار خود را با خوشحالی حمل میکرد. اوابن حیوان را یك «بو»[2] مینامید. زندانبان ازاوپرسید که با این حیوان چه خواهد کرد واوبا تبسم شدیدی‌گفت یك«بهوجی» (یك نوع خورش) عالی‌ترتیب‌خواهد داد! آن مرد یك جنگلبان بود. بعداً وقتی که کتاب «درسایه روشن جنگل» اثر«ف.و

۱ـ ایوان پطرویچ پاولف دانشمند بزرگ زیست‌شناس روس است که از ۱۸۴۹ تا ۱۹۳۶ زندگی کرد. درسال ۱۹۰۴ جایزهٔ علمی‌نوبل باواعطاشد. نظریهٔ او دربارهٔ اهمیت غده‌های بدن و عکس‌العملهای طبیعی اعصاب یا «رفلکس» شهرت جهانی‌دارد واساس تغییراتی درعلم زیست‌شناسی وپزشکی شده‌است. درموقعیکه نهرو این‌کتاب رامینوشت پاولف هنوززنده بود وکارهای علمی خود را درکشور شوروی دنبال میکرد ـ م

۲ـ Bo

چامپیون» را میخواندم فهمیدم که آن حیوان یك «پانگولن» بوده است .

زندانیها ومخصوصاً کسانی که به‌حبس‌های طولانی‌محکوم میشوند از سرگرمیهای هیجان انگیز بکلی محروم میمانند . باین جهت اغلب سعی میکنند با نگاهداری‌حیوانات خود را مشغول و سرگرم سازند و هیجانی برای خود بوجود آورند . زندانیان عادی حتی این حق را هم ندارند اما زندانیانی که مورد توجه بیشتری قرار میگیرند آزادی بیشتری بدست میآورند ومعمولا زندانبانها با این‌کار آنها مخالفت نمیکنند . رایج ترین حیوانات اهلی درزندان سنجابها و بیدسترها[۱] هستند. با نگاهداری سگ درزندان‌موافقت نمیشود اما نگاهداری گربه را تشویق میکنند . یکبار یك بچه گربه با من دوست شد . این بچه گربه مال یکی از نگهبانان زندان بود وموقعی که اورا بجای دیگرمنتقل کردند بچه گربه را هم با خود برد و جای آن دوست کوچك و بی آزار پیشم خالی ماند .هرچند نگاهداشتن سگ در زندان ممنوع بود اما برحسب اتفاق در زندان دهرادون توانستم با چند سگ آشنا شوم.یکی ازمأمورین زندان یك ماده سگ را با خود بآنجا آورده بود . بعد خود او بجای دیگری منتقل‌شد وسگ را همانجا رها کرد. سگ بیچاره‌دربدر وسرگردان شده بود بهمه جا سرمیکشید و گاهی اتفاقاً تکه‌استخوانی که نگهبانی برایش می‌انداخت گیرش می آمد اما معمولا گرسنه میماند . چون من در یك ساختمان مجزا از زندان اصلی محبوس بودم آن سگ بسراغ من هم می‌آمد و درخواست غذا میکرد . کم کم بطورمنظم به اوغذا می‌دادم تا اینکه بالاخره درزیریك پل کوچك پنج شش تا بچه زائید . چند تا از بچه‌هایش را بردند اما سه تاشان باقی ماندند که بآنهاغذامیدادم. یکبار یکی ازآن بچه سگها بشدت بیمارشد و مدتی مرا ناراحت ساخت . من بامنتهای مراقبتی که مقدورم بود ازاوپرستاری میکردم.حتی گاهی شبها ده‌دوازده مرتبه بلندمیشدم وبه‌او سرکشی میکردم . بالاخره بچه سگ حالش خوب شد و بسیار خوشحال بودم که پرستاری من اورا نجات داده است .

درزندان خیلی بیش از دوران آزادی با حیوانات تماس داشتم . من همیشه سگها را دوست‌میداشتم وخودم‌هم سگ نگاهمیداشتم اما بعلت گرفتاریهای‌زیاد که تمام‌توجهم را بخود مشغول میداشت هرگز نمیتوانستم آنطورکه باید ازآنهانگاهداری کنم امادر زندان ازمعاشرت آنها بسیار خوشوقت وسپاسگذار بودم .

هندیها بطورکلی نگاهداشتن حیوانات را دوست نمیدارند . با وجود آنکه فلسفهٔ کلی‌هندعدم خشونت‌دربارهٔ‌حیوانات‌راتعلیم‌میدهد اغلب بشکلی‌فوق‌العاده نسبت‌بآنها بی‌اعتنا

۱ــ بیدستر یا بُمگوست حیوانیست شبیه سنجاب منتها باندازهٔ یك گربه، این‌حیوان گوشتخوار ودشمن مار است ــ م.

وچه بساخشن و بیرحم هستند . حتی گاوهم که حیوان محبوب و مورد احترام عمومی است و بسیاری ازهندوان اورا عزیزومقدس میشمارند وبخاطرش نزاعها وزد وخوردها بر پا میشود چنانچه باید مورد مهرومراقبت قرار نمیگیرد . اغلب ستایش مذهبی با مهربانی و نیکوکاری ارتباطی ندارد .

بعضی کشورها ، حیوانات مختلفی را بعنوان مظهر تمایلات یا خلق و خوی خود پذیرفته‌اند.عقاب برای ایالات متحدهٔ آمریکاو آلمان، شیروسگهای معروف به«بولدوگ» برای انگلستان،خروس برای فرانسه، خرس برای روسیهٔ سابق مظاهری‌شمرده میشود[۱]. آیا انتخاب این حیوانات بعنوان مظهر کشور در خصال ملی هم اثری میگذارد ؟ اغلب اینها حیوانات متجاوزوجنگی وحیوانات شکاری هستند . تعجب‌آور نیست که آن دولت‌ها با این سرمشق‌ها که دربرابرخود دارند روح خود را بصورت آنان در آورند و روشی تعرض‌آمیزوجنگجویانه بخودبگیرند، همیشه بروی دیگران بغرند وبخواهنددیگران را شکار کنند[۲]. همچنانکه تعجب‌آور نیست که هندوها هم طبعاً ملایم وآرام و بدون خشونت باشند زیرا حیوان مورد علاقه و نمایندهٔ ایشان «گاو» است .

۱ـ در ایالات متحدهٔ آمریکا احزاب دموکرات و جمهوریخواه نیز هر کدام حیوانی را برای نشانهٔ خود برگزیده‌اند. فیل‌والاغ مظاهزاین دوحزب‌هستند . همچنین شهرهای برلین پایتخت آلمان وبرن پایتخت سویس نیز علامتشان خرس‌است ودرهردوشهر چندین‌خرس ازطرف شهرداری نگاهداری میشود ـ م.

۲ـ اشاره به‌خشونت ودرندگی‌انگلیسیهاست که شیر وسگ مظهرایشانست ـ م

۴۶

مبارزه

در بیرون مبارزه ادامه داشت. مردان و زنان دلیرما به‌مبارزه ومقاومت مسالمت‌آمیز خود در برابر تجاوز نیرومند وخشن دولت که بخوبی موضع گرفته بود ادامه میدادند و ضمناً کاملا توجه داشتند که پیروزی به این زودیها ودر ظرف امروز و فردا برای ایشان در پیش نیست. فشار شدید و تضییقات روزافزون و بی‌امان دولت به جهانیان نشان میداد که مفهوم واقعی تسلط بریتانیا برهند چیست. اکنون دیگراین تضییقات و جنایات پنهان نمیماند وخود این امر برای ما یك نوع دلخوشی بوجود میآورد. در هند قدرت سر نیزه پیروز میشد اما همانطور که یکبار یك مردجنگی بزرگ گفته است «با سر نیزه هرکاری میتوان کرد ولی برروی آن نمیتوان نشست.»

ما فکر میکردیم که خیلی بهتراست باینصورت برما حکومت کنند تا اینکه خودمان جان وروحمان را بایشان بفروشیم و به فحشای اخلاقی تسلیم شویم. ما که در زندان نشسته بودیم و هیچ قدرت مادی بـرای مبارزه نداشتیم و بعدم فعالیت محـکوم بودیم احساس میکردیم که از همین راه و بهمین شکل خیلی بیشتراز بسیاری کسان که آزاد بودند، به‌وطن خود خدمت میکنیم.

آیا مامیبایست بعلت ضعف و ناتوانی خود آینده وهند را قربانی میساختیم وخود را نجات می‌دادیم؟ راست است که قدرت مقاومت آدمی محدود است و بسیاری از افراد جسماً قادر نبودند که زیاد مقاومت کنند ودرگیر ودار مبارزات یا از پا می‌افتادند ومیمردند یا از صفوف مبارزین بیرون میرفتند ویا گاهی بهدف خود خیانت هم میکردند اما با اینهمه هدف ما پیروز میشد. تا وقتیکه ایدآلها همچنان درخشان و روحها تسلیم ناپذیر باقی بود هرگز شکستی روی نمی‌داد. شکست واقعی در خیانت به اصول، در انکار حقوق ملت و

در تسلیم پست و دنائت‌آمیز به بدی ودروغ، قرار داشت . معمولا زخمهائی که با دست خودمان برما وارد میشود خیلی‌دیرتراززخمهائی که دشمن بما وارد میسازدعلاج میگردد وخیلی بیشتر آزارمان می‌دهد.

اغلب بعلت ضعف‌ها وانحرافات فراوانی که بعضی‌هموطنان ما در راه مبـارزه از خود نشان میدادند یك نوع خستگی وفرسودگی‌روحی‌برای ما پیش‌می‌آمد اما همواره پایان‌کار وهدف بزرگ ماغروری بمامی‌بخشیدکه سرمان راراست نگاهمیداشت . زیرا در واقع رویهمرفته ملت‌باکمال شایستگی‌بمبارزه پرداخته بود و برای هرفرد بسیارلذت بخش وغرورانگیزبود که یکی‌از افراد این مردم دلیرباشد.

در آن سالهای نافرمانی دوبارکوشش شدکه مجمع عمومی کنگره را یکبار در دهلی ویکبـار درکلکته تشکیل دهند. مسلم بودکه یك سازمان‌که غیر قانونی‌اعلام شده بود نمیتوانست به‌آرامی وبدون مخاطره تشکیل جلسه دهد وهر کوششی‌برای تشکیل‌یك جلسهٔ عمومی‌علنی‌به تصادم با پلیس‌منتهی‌میشد. در عمل هم جلسات کنگره باجبار وبراثر هجوم پلیس وضربات لاتی‌پراگنده گردید وعدهٔ زیادی بازداشت شدند و بزندان رفتند. معهذا این واقعیت بسیار جالب توجه بودکه هربار در مقابل دعوت کنگره برای تشکیل یك مجمع عمومی‌غیرقانونی که مسلماً با خطر مواجه میشد هزاران نفرنماینده از سراسر هند جمع شدند.

وقتی‌که خبریافتم عدهٔ زیادی ازاهالی‌ولایات متحده در این جلسات وبرای‌تشکیل کنگره نقش مهمی‌انجام‌داده‌اند بسیار خوشحال ومغرور میشدم. حتی‌مادرم نیزسعی کرده بود بهرقیمتی‌که باشد درکنگرهٔ کلکته‌که در مارس ۱۹۳۳ تشکیل میشد شرکت کند . اورا همراه با «پاندیت مالاویا» ودیگران در میان راه‌کلکته بازداشت‌کردند وبزندان بردند وچند روزی در «آسانسول» زندانی‌بود. قدرتی‌که او از خود نشان می‌داد برایم حیرت‌انگیزبود زیرا اودیگربسیار ضعیف ودرهم شکسته شده بود وازنظرجسمی نیروی زیادی نداشت. بااینهمه رفتن‌بزندان برایش‌کاملا‌بی‌اهمیت بود. اوآزمایشهای‌دشوارتری را هم با سربلندی‌گذرانده بود. تنها پسرش، دودخترش، دامادش وبسیاری‌کسان‌دیگر که برایش عزیزبودند هریك از مدتها پیش در زندانها بودند . خانهٔ خالی‌ما که‌ناچار به تنهائی‌درآن زندگی‌میکرد برایش صورت یك‌کابوس هول‌انگیزرا داشت وبـا وجود اینها اوشهامت ودلیری جسارت‌آمیزخود را از دست نمی‌داد.

بهمان نسبت‌که شدت وحرارت‌مبارزه کمترمیشد، اوضاع هم صورت‌آرامتری‌بخود میگرفت. در واقع مبارزه در یك حالت‌آرام ومداوم تثبیت گردید و دیگرحوادث شدید وهیجانات‌تند، جزبا فاصله‌های زیاد، اتفاق نمی‌افتاد . دراین زمان افکارم بیشترمتـوجه

خارج میشد ودر کشورهای دیگر بسفر میپرداخت. تا آنجا که میتوانستم ودر زندان برایم مقدور بود وضع دنیا را که درچنگال بحران وانحطاط دست وپا میزد [۱] مطالعه میکردم. هرچه کتاب در این باره بدستم میرسید میخواندم وهرچه بیشتر کتاب میخواندم میلم برای مطالعه ودانستن بیشتر میشد. هنر با مشکلات خاصش و با مبارزاتش در نظرم فقط قسمتی ازدرام دردآلود وعظیمی بود که درجهان جریان داشت وجزئی از مبارزهٔ سیاسی واقتصادی نیروهائی بشمار میرفت که در همه جا در برابر یکدیگر قرار گرفته بودند و در صحنه‌های ملی و بین‌المللی با هم مقابله میکردند. در مبارزهٔ عظیم جهانی هواداری وتمایل قلبی من همواره بصورت روز افزونی به اردوگاه کمونیست متوجه میشد.

از مدتها پیش بسوی سوسیالیسم و کمونیسم کشیده میشدم و روسیه مرا مجذوب خود میساخت. در روسیهٔ شوروی چیزهای بسیاری هست که برای من خوشایند نیست. از میان بردن تمام عقاید مخالف، همه را بصورت هواداران یك رژیم درآوردن، وخشونتهای بی‌پایان (به آنصورت که من فکر میکنم) برای اجرای برنامه‌ها و سیاستهای مختلف درنظر من ناپسند است. اما در جهان سرمایه‌داری هم خشونتها و نابودکردنها وازمیان بردنها وجود دارد. هرروز بیشتر و بهتر متوجه میشوم که اساس واقعی جامعهٔ حریص ما و بطور کلی اساس مالکیت برخشونت وتجاوز نهاده شده است. شکل کنونی جامعه وسیستم مالکیت بدون خشونت وبدون اعمال قدرت نمیتواند بیش از چند روز دوام بیاورد و از هم میپاشد. در واقع این مختصر آزادی سیاسی هم که دردنیای سرمایه‌داری وجوددارد در برابر ترس از گرسنگی بی‌معنی است. همین ترس است که در همه جا اکثریت عظیمی از مردم را ناچار میسازد که به ارادهٔ یك عدهٔ معدود تسلیم شوند وموجبات افتخار وسودو شهرت و ثروت آن اقلیت محدود را فراهم سازند.

بدینقرار ملاحظه میکردم که خشونت درهردوطرف وهردواردومشترك بود منتهادر اردوی کاپیتالیست وسرمایه‌داری خشونت ملازم رژیم بنظرمیرسید وبرای حفظ وبقای آن ضروری بود در حالیکه خشونت روسها، هرچند هم که بد بود، برای بوجودآوردن یك نظم نوین براساس صلح وهمکاری وآزادی حقیقی توده‌ها، بکار میرفت. روسیهٔ شوروی با وجود اشتباهات بزرگ وکوچك خود برمشکلات فراوانی چیره شده بود وباگامهای غول‌آسا بسوی این نظم نوین پیش میرفت، در حالیکه سایرقسمتهای جهان در چنگال بحران اقتصادی وانحطاط دست وپا میزد واز بعضی جهات بعقب برمیگشت. درکشور شوروی دنیای نوین وعظیمی در برابر دیدگان ما ساخته میشد. روسیه با پیروی از «لنین»

۱ـ منظوربحران عظیم اقتصادیست که‌مدتی پس ازجنگ جهانی‌اول ازسال ۱۹۲۹ شروع شد و تاچند سال دنیا راهنقلب وآشفته داشت ـ م

بزرگ بسوی آینده مینگریست و فقط بآنچه باید باشد فکر میکرد در حالیکه سایر کشورها در زیر پنجهٔ مرگبار گذشته بخفقان افتاده بودند و نیروی خود را برای حفظ بقایای پوسیده و بیفایدهٔ دورانهای نابودشده بکار میبردند. مخصوصاً پیشرفتهای عظیمی که در دوران رژیم شوروی در نواحی عقب ماندهٔ آسیای میانه حاصل شده بود در من تأثیر فراوانی ایجاد میکرد. در درون نم کفهٔ ترازوی سنجش بسوی روسیه متمایل میگشت. وجود سرمشق شورویها درمیان تاریکیهای دنیائی که بخفقان افتاده بود برایم دلگرمی امید بخشی بود.

پیروزی یا شکست روسیهٔ شوروی در راه بوجودآوردن یك دولت کمونیستی هر چند از نظر تجربهٔ عملی اهمیت فراوان دارد اما درهرحال باستحکام تئوریها ومبانی فلسفی و نظری کمونیسم آسیبی نمیرساند. ممکن است بلشویکها اشتباه کنند یا بعلل ملی یا بین المللی شکست بخورند ولی حتی در اینصورت هم تئوریهای کمونیستی میتواند درست وصحیح باشد. اما خود همین تئوریها هم میگوید که نادرست و بیجا خواهد بود اگر از آنچه در روسیه اتفاق افتاده است ومی افتد کورکورانه پیروی شود زیرا انطباق نظریات کمونیستی با شرایط خاص هر کشور و با مرحلهٔ مخصوص تحول تاریخی آن بستگی دارد. در هرحال هند یا هر کشور دیگر میتواند از پیروزیها و همچنین از اشتباهات اجتناب ناپذیر بلشویکها استفاده کند. شاید بلشویکها سعی کرده اند که با سرعت زیاد پیش بروند واین امرهم از آنجهت بوده است که دنیائی دشمن، ایشانرا احاطه کرده بود و آنها از تجاوز خارجی میترسیدند. اگر کمی از سرعت اقدامات خود میکاستند ممکن بود از ناگواریها و ناملایماتی که در مناطق روستائی پیش آمده است کاسته میشد اما در چنین صورتی این سئوال پیش می آید که آیا میشد با روشهای ملایم و آرام تحولات و تغییرات اساسی وعمیق را بوجود آورد؟ درموقعیکه لحظات حساس فرا رسیده بود وایجاب میکرد که اساس ساختمان اجتماعی تغییر پذیرد اقدامات اصلاح طلبانه و تغییرات جزئی نمیتوانست مشکلات ومسائلی را که جنبهٔ حیاتی داشت حل کند. هرچند هم بعداً در حرکت بسوی ترقی میشد آهسته حرکت کرد درهرحال قدم اساسی می بایست بصورت قطع ارتباط کامل با گذشته و بریدن از نظم موجود برداشته میشد. زیرا دوران آن وضع بسر رسیده بود و اکنون درحرکت بسوی پیشرفتهای آینده فقط مزاحمی دست و پاگیر می بود.

در هند هم فقط یك برنامهٔ انقلابی میتواند مسئلهٔ زمین ومسئلهٔ صنایع وسایر مسائل مهمی را که در برابر کشور قرار دارد حل کند. همانطور که آقای «للویـد جورج»[1] در

۱ـ دیوید للوید جرج ازسیاستمداران معروف انگلستانست که درمنچستر متولد شد و از ۱۸۶۳ تا ۱۹۴۴ زندگی کرد ورهبر حزب لیبرال آنکشوربود. در زمان جنگ جهانی اول ابتدا وزیر تسلیحات و سپس نخست وزیر بریتانیا درکابینه ائتلافی زمان جنگ گردید ودررساندن بریتانیا بهپیروزی نقش عمده ئی داشت ـ م.

کتاب «خاطرات زمان جنگ» خود مینویسد «اشتباهی از این بزرگتر وجود ندارد که بخواهند از روی یك گودال با دوقدم بپرند».

صرفنظر از موفقیت‌های روسیه، بطور کلی تئوری و فلسفهٔ مارکسیستی بسیاری از زوایای تاریك فکرم را روشن میساخت. تاریخ در نظرم مفهوم جدیدی پیدا میکرد. توجیه مارکسیستی تاریخ آنرا بشکل تازه‌ئی نشانم میداد و به آن صورت یك نمایشنامهٔ عظیم ودرام بزرگ را می بخشید که با نظم و ترتیب قاطع ودقیقی در حرکت بود. حرکتی که شاید غیرارادی و از روی عدم توجه وشعور جریان داشت اما در هرحال اجتناب ناپذیر وحتمی بود. در نتیجه آینده، برعکس دورانهای هولناك و پر از فقر و درد گذشته وحال، هرچند هم خطراتی همراه می آورد با فراخی و با امیدهای فراوان بنظرم میرسید. مخصوصاً طرز تفکر علمی و منطقی مارکسیسم و دوری از هر نوع جمود فکری واعتقادات خشك وقالبی[1] بود که مرا مجذوب آن میساخت. البته دیده میشد که کمونیسم رسمی در روسیه ودر سایر جاها برای خود یکرشته قالب‌های خشك بوجود آورده بود که بسیاری از مخالفین را مرتد میشمرد و نابود می‌ساخت. ممکن است این امر با توجه به تغییرات شگرف و عمیقی که با سرعت فراوان در کشور شوروی روی میداد قابل فهم و توجیه ولازم باشد و یك مخالفت شدید ومؤثر احتمالی نتایج ناگوار بزرگی بوجود آورد که به شکست فاجعه آمیزی منتهی گردد، با اینهمه آن نوع عملیات شدید وخشونت آمیز خیلی خوشایند و پسندیده نبود.

با مطالعه در اوضاع جهانی چنین بنظرم می آمد که بحران اقتصادی وسقوط قیمتها صحت نظریات وتحلیل وتجزیهٔ مارکسیستی را به ثبوت میرساند. درموقعیکه سیستم‌ها و نظریات دیگر همه در بارهٔ بحران در تاریکی دست و پا میزدند و به بن بست افتاده بودند تنها مارکسیسم بود که کمابیش راه حل‌های مؤثر و رضایت بخش واقعی پیشنهاد میکرد.

بهمان نسبت که این افکار در من رشد و افزایش مییافت از مشاهدهٔ اینکه نهضت نافرمانی عمومی ما ضعیف میشود وموفقیت بدست نمی آورد بیشتر افسرده و ناراحت میشدم. دنیا با سرعت بسوی تکامل میرفت. خطر عظیم جنگها و فاجعه‌های بزرگ در پیش بود و ما بظاهر عقب میرفتیم. اما حقیقت اینست که ما هم بهر صورت پیش میرفتیم و در حرکت بودیم. آرامش وسکون درهیچ جا وجود نداشت. مبارزهٔ ملی ما بصورت مرحله‌ئی از یك سفر دراز بشمار میرفت. تضییقات و فشارها و رنجها ملت ما را برای مبارزات آینده آبدیده میکرد واورا ناچار میساخت افکار تازه‌ئی که دنیا را بتکان آورده بود مورد توجه قرار دهد. ما بر اثر این مبارزات نیرومندتر و با انضباط تر میشدیم ومخصوصاً از اینکه بتدریج عناصر ضعیف از صف مبارزه خارج میشدند صفوف ما استوارتر میگشت. بدینقرار زمان بنفع ما بود.

۱- ترجمه کلمه اروپائی «دوگم» Dogme است ـ م

باینصورت من ازدورآنچه را در شوروی ، آلمان ، انگلستان ، آمریکا ، ژاپن ، چین ، فرانسه ، اسپانیا ، ایتالیا و اروپای مرکزی روی میداد باکمال دقت و مراقبت مطالعه میکردم و سعی داشتم پیچیدگیهای غامض مسائل جاری را درك کنم و بفهمم . حوادث مختلف را درهر کشور جداگانه مطالعه میکردم و در عین حال مجموع جریان بادهائی که طوفان جهانی را تشکیل میداد یکجا و با هم درنظرمیگرفتم .

طبعاً شکستهای پشت سرهم کنفرانسهای بین‌المللی در مورد پیداکردن راه حلی برای بیماریهای سیاسی واقتصادی ومسئلهٔ خلع سلاح عمومی و نظایراین مسائل درنظرم اهمیت کمتری داشت ومسائل‌ملی‌خودمان مخصوصاً مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی بیشتردر برابرم قرارمیگرفت. میدیدم که درهندما بامنتهای حسن‌نیتی که‌داشتیم نمیتوانستیم مسئلهٔ‌فرقه‌های مذهبی را باوجود اهمیت‌فراوانی که برایمان‌داشت حل کنیم. سیاستمداران اروپا و آمریکا نیز باوجود اینکه میدانستند که عدم توافق آنها و شکست این کنفرانس‌ها عاقبت به‌یك جنگ بزرگ ویك فاجعهٔ جهانی‌منتهی خواهدشد نمیتوانستند بایکدیگرهماهنگ‌شوند. درواقع درهردو مورد مذاکرات بیفایده وبی نتیجه بود زیراکسانی که این‌کارها را در دست داشتند جرأت نداشتند درراه درست قدم‌گذارند وقلباً مایل نبودند که مشکلات را حل کنند .

درحالیکه دربارهٔ‌این اضطرابات‌واین‌کشمکشهای جهانی فکرمیکردم تااندازه‌ئی غمهای شخصی و ناراحتی‌های ملی خود را ازیاد میبردم . حتی‌گاهی فکر این واقعیت‌که من درچنین قرن ودر چنین دوران پر انقلابی از تاریخ دنیا زندگی میکنم مرا شادمان میساخت و بنشاط میاورد . با خود فکرمیکردم شاید من هم باید درهمین‌گوشهٔ دنیا سهم خود را درتغییرات بزرگی که پیش خواهد آمد اجرا کنم . شاید اگرزمان دیگری‌میبود ملاحظهٔ محیط پراضطراب جهان وخشونت‌هائی که در همه جای آن بچشم میخورد خیلی بیشترمایهٔ رنجم میگشت .

چیزی که مخصوصاً اسباب افسردگی وتأسفم میشد مشاهدهٔ مردان وزنان باهوش وذکاوتی بود که با انحطاط‌بشری خوگرفته‌بودند وسقوط‌فکری ایشان باندازه‌ئی رسیده بود که انگاردیگررنج وفقرومصیبت‌وجنایت‌های‌غیرانسانی را درك نمیکردند. ابتذالهای پرهیاهوولاف وگزافهای میان‌تهی، محیط فکری وروحی را بخفقان میانداخت و بسیاری مردم نیك وپاکدل بازهم خاموش میماندند وعکس‌العملی‌ازخودنشان نمیدادند. پیروزی هیتلرو«ترورقهوه‌ئی»[1] که توسعه مییافت روحم را درهم میفشرد و برایم ضربت طاقت‌

۱ـ منظور از ترور قهوه‌ئی نهضت خشونت‌آمیز هیتلریها وناسیونال سوسیالیستهای‌آلمان است که افراد آن پیراهن قهوه‌ئی میپوشیدند وپس ازروی‌کارآمدن هیتلر به‌تجاوزات وخشونت‌های نفرت‌انگیز خودتوسعه‌دادند ـ م

فرسائی بود منتها خود را با این‌فکر تسلی میدادم که این پیروزی موقتی و گذران‌خواهد بود. گاهی هم چنین‌بنظرم میرسید که تمام تلاشها و کوششهای آدمی بیهوده‌است‌و گوئی ماشین زندگی کور کورانه حرکت میکند واز انسان حقیر و بیچاره در مقابل آن کاری ساخته نیست .

با وجود این مشکلات فکری ، فلسفهٔ کمونیستی زندگی به من نیرومیداد ومرا به آینده امیدوارمیساخت . اما با خود فکر میکردم چگونه ممکن است آنرا در هند بکار بست ؟ ما هنوزمسئلهٔ استقلال سیاسی خود را حل نکرده بودیم. هنوزافکارما از نظریات ناسیونالیستی پربود . آیامامیتوانستیم مسائل اقتصادی را با مسئلهٔ آزادی یکبارهمطرح سازیم یا اینکه میبایست آنها را جدا ازهم ودردومرحلهٔ مجزا، هرچند هم‌که فاصله‌شان کم‌باشد، حل کنیم ؟ حوادث جهانی و اتفاقاتی که در خود هند روی میداد ناچار مسائل اجتماعی واقتصادی را در درجهٔ اول اهمیت قرارمیداد و بنظرمیرسید که استقلال سیاسی نمیتواند تا مدت زیادی از تحولات اجتماعی دور بماند ودرهرصورت‌این‌موضوعها هم باید موردتوجه‌قرار گیرد .

سیاست دولت بریتانیا درهند طبقاتی‌را که از نظراجتماعی مرتجع بودند بمخالفت با استقلال سیاسی کشانیده بود . این امراجتناب ناپذیربود و من هم از این جهت بسیار خوشوقت بودم زیرا طبعاً طبقات و گروههای مختلف درهند ازیکدیگرمجزا میشدند.اما آیا دیگران هم این وضع را می‌پسندیدند وازآن خوشوقت بودند ؟ ظاهرا جزعدهٔ بسیار کمی‌چنین فکرنمیکردند . راست است که‌یك عده کمونیست‌های معتقد درشهرهای‌بزرگ وجود داشتند اما آنها با نهضت ملی مخالف‌بودند وبشدت از آن انتقادمیکردند. نهضت متشکل‌کارگری مخصوصاً دربمبئی و تا اندازهٔ کمتری در کلکته ، نیز برای خود تمایلات سوسیالیستی داشت اما این نهضت هم تجزیه شده بود وتحت فشارو تأثیر بحران جهانی قرارگرفته‌بود . درمیان جوانان‌تحصیلکرده وحتی‌درمیان‌کارمندان باهوش‌دولت یك نوع تمایلات‌مبهم کمونیستی وسوسیالیسی رواج یافته بود . مردان و زنان جوان عضو کنگره که معمولا کتب «برایس» را دربارهٔ دموکراسی میخواندند یا آثار«مورلی» و«کایت» و«مازینی» را مطالعه میکردند اکنون کتابهائی دربارهٔ سوسیالیسم و کمونیسم وروسیهٔ شوروی را-اگر بدستشان‌میرسید و پیدامیکردند- میخواندند . ماجرای توطئهٔ «میروت» ومحاکمات‌کارگران مترقی [۱] تا اندازهٔ زیادی براهنمائی افکار مردم درجهت این‌تمایلات جدیدکمك کرد . بحران اقتصادی نیزتوجه عمومی را بخود متوجه میساخت . در همه جا یك روح جدید برای تحقیق و جستجو بوجود آمده بود و اکنون همه کس دربارهٔ نظم

۱- به‌صفحات ۲۷۱ و ۲۷۲ رجوع شود - م

موجود ودرستی شکل کنونی جامعه تردید داشت . بخوبی محسوس بود که افکاردرجهات تازه‌ئی بحرکت آمده ویك باد جدید آنها را بتکان آورده است اما این بادهنوزصورت یك نسیم بسیارضعیف ومشکوکی را داشت . بعضی‌ها هم با افکار فاشیستی لاس میزدند رویهمرفته عدم یك ایدئولوژی‌مشخص وروشن‌درهند محسوس بود وهنوزمجموعاًتمایلات ملی وناسیونالیستی برافکارتسلط داشت ومسائل اقتصادی و اجتماعی چنانکه باید افکار را جلب نمیکرد .

درنظرمن کاملا روشن بود که تا وقتی‌استقلال‌سیاسی تأمین نشده است ناسیونالیسم همچنان اساسی‌ترین ضرورت مورد احتیاج ما باقی خواهد بود وبهمین جهت هم کنگره (صرفنظراز بعضی محافل وسازمانهای کارگری) مترقی‌ترین‌سازمانهای هند بوده وهنوز هم هست وبهمین دلیل نیزنیرومندترین سازمانها میباشد.درطی سیزده سال اخیر کنگره درتحت رهبری گاندی‌جی توده‌های مردم را بشکل فوق‌العاده‌ئی بتکان آورده وبا وجود ایدئولوژی مبهم وبورژوائی خود به هدفهای انقلابی خدمت کرده‌است. کنگره هنوزیك سازمان بیفایده وبدون استفاده نیست و تا وقتی‌که ضرورت های ملی و تحصیل استقلال سیاسی جای خود را به‌ضرورت‌تحولات اجتماعی‌نداده‌است بازهم دستگاه وسازمان‌مفیدی خواهدبود. اما طبیعی است‌که برای‌آینده کنگره باید هم ازنظر ایدئولوژیك وفکری وهم ازنظرطرزکارو عمل خود پیشرفتهائی حاصل‌کند تا بتواند در راههای دیگری نیز پیشروی داشته باشد .

بدینقرار در نظرمن رهاکردن کنگره وجدا شدن از آن در مرحلهٔ کنونی بمعنی جدا شدن از حیاتی‌ترین تمنیات وضروریات ملت وصرفنظر کردن از نیرومندترین سلاح مبارزه بود وشاید هم سبب میشدکه نیروهای ملت در راه ماجراهای بیفایده وغیرمؤثر به هدر رود. اما کنگره فعلا سازمانی‌نبود که بتواند راه حلهای انقلابی‌وتغییرات‌اساسی را برای مسائل‌اجتماعی‌نیز بپذیرد. اگراکنون یك چنین موضوعاتی‌در برابر کنگره‌قرار میگرفت نتیجه‌اش این میشدکه‌آنرا بدوقسمت یا بیشترمنشعب سازد ویا لااقل سبب‌شود که یك قسمت عمدهٔ نیروها ازآن جدا شوند. خود این امرهم اهمیتی‌نمیداشت وخالی از فایده‌ئی‌نمیبود اما بشرط‌آنکه مسائل روشن‌ترمطرح میگشت وگروههای مستحکم و واستواری بصورت یك اکثریت ویك اقلیت درکنگره بوجود می آمدکه از یك برنامهٔ تحول وتغییراساسی‌جداً هواداری کند ولی‌در وضع کنونی‌چنین امری هم مقدور نبود.

در آنوقت کنگره در واقع بمعنای گاندی جی بود وآیا گاندی جی‌چه میخواست بکند؟ گاندی جی از نظرایدئولوژی گاهی بشکل حیرت انگیزی عقب مانده وکهنه فکر بود. باوجود این اودر عمل بزرگترین مرد انقلابی‌در دورانهای اخیرهند بود. او یك

شخصیت بی نظیر و منحصر بفرد بود و هرگز نمیشد اورا با میزانها و معیارهای معمولی سنجید یا حتی مقیاسهای عادی منطق را دربارهٔ او بکار بست. اما از آنجا که او در عمق روح خود انقلابی بود و مصمم بود که استقلال سیاسی را برای هند تأمین کند ناچار تا وقتی که استقلال و آزادی بدست نمی آمد او یك نقش سازش ناپذیررا اجرا میکرد و در همین ضمن نیروهای توده‌ها را نیز بحرکت می آورد و من امیدوار بودم که خود او هم قدم بقدم بسوی هدفهای اجتماعی پیش خواهد آمد.

کمونیستهای متعصب چه در هند و چه درخارج از هند، از سالها پیش همواره گاندی جی و کنگره رامورد حملات شدید خود قرار داده‌اند و انواع اتهامات پست و نا روارا به رهبران کنگره نسبت میدهند. بسیاری از انتقادات آنها در زمینه‌های تئوری و ایدئولوژی بجا و صحیح بوده است و جریانات بعدی حوادث هم درستی قسمتی از آنها را تأیید کرده است. بعضی از نخستین تجزیه و تحلیل‌های کمونیستی دربارهٔ وضع کلی سیاست هند بشکل نمایانی صحیح در آمده است. اما همینکه آنها از زمینهٔ اصول خارج میشوند و به جزئیات می‌پردازند و مخصوصاً وقتی که نقش کنگره را تشریح می کنند بشکل یأس انگیزی دچار اشتباه می‌شوند.

یکی از دلایل قلت عدد و کمی نفوذ کمونیست‌ها در هند اینست که بجای آنکه به تعلیم و رواج تعلیمات و نظریات علمی کمونیستی بپردازند و بکوشند افکار مردم را بالا بیاورند و با خود موافق و همراه سازند قسمت عمدهٔ کوشش خود را برای بدگفتن و دشنام دادن بدیگران صرف می کنند. این امر عکس العملهائی برضرر ایشان ایجاد میکند و موجب حملات ناشایست نسبت به خودشان می‌شود. اغلب آنها عادت کرده‌اند که در زمینه‌های کارگری به فعالیت و مبارزه بپردازند. در این قبیل محیطها معمولا دوسه شعار صحیح برای جلب کارگران کافیست. اما برای جلب یك فرد روشنفکر و تحصیل کرده چند شعار از این قبیل کفایت نمیکند[۲].

کمونیست‌ها توجه ندارند که درهندامروز طبقهٔ متوسط تحصیل کرده و روشنفکر، انقلابی‌ترین نیروهاست. باوجود اقدامات ناپسند کمونیست‌های متعصب، بسیاری از روشنفکران هند به کمونیسم متمایل و کشیده‌شده‌اند معهذامیان نظریات و روش آنها با کمونیستها فاصلهٔ عمیقی وجود دارد.

کمونیست‌ها میگویند که هدف رهبران کنگره اینست که از راه وارد ساختن فشار توده‌ها بردولت، امتیازات بیشتری برای منافع سرمایه‌داران و زمینداران هند بدست آورند. بقول آنها منظور کنگره آنست که «عدم رضایت‌های اقتصادی و سیاسی و دهقانان وطبقات خورده بورژوا و کارگران صنعتی را برای منافع صاحبان صنایع و بانکداران

بمبئی‌واحمدآباد وکلکته مورداستفاده‌قراردهد». کمونیست‌هاعقیده دارند که‌سرمایه‌دارن هند در پشت‌پرده‌قرارگرفته‌اند و به کمیتهٔ‌عاملهٔ کنگره دستور می‌دهند که ابتدا یك‌نهضت وسیع توده‌ئی بوجودآورد وموقعی که نهضت باندازهٔ‌کافی توسعه یافت و به‌مرحلهٔ‌خطرناکی رسیدآنرامتوقف سازد یا کنار بگذارد . بعلاوه کمونیست‌هامیگویندکه رهبران کنگره در واقع نمی‌خواهند انگلیسیها از هند خارج شوند زیرا آنها میخواهند مردم گرسنهٔ‌هند را مورد استثمار قرار دهند در حالی که طبقات متوسط هند با این قبیل نظریات موافق نیستند .

واقعاً حیرت‌انگیزاست که کمونیست‌های واقعی وشایسته چنین تجزیه وتحلیل‌خیالی وغیرواقعی‌را بپذیرند اما در صورتی که آنرا بپذیرند وقبول کنند ـ که ظاهـراً چنین هم هست ـ آنوقت تعجب‌آور نیست که باین شکل نمایان در هند باناکامی‌مواجه مـی‌شوند . چنین بنظرمیرسدکه اشتباه اساسی آنها در اینست که نهضت ملی‌هـند را هم بـا موازین کارگری اروپا میسنجند وچون بارها دیده‌اندکه رهبران نهضت‌های‌کارگری اروپا بـه کارگران وهدفهای ایشان خیانت کرده‌اند اکنون می‌خواهند نتایج همان تجربیات را با هند هم منطبق سازند. در صورتی که نمایانست که نهضت ملی‌هند یك نهضت‌کارگری یا پرولتاریائی‌نیست ، بلکه همانطور که اسمش هم نشان‌می‌دهد یك‌نهضت بورژوائی‌است وهدف‌آنهم تغییر وضع ونظم موجود اجتماعی نمیباشد بلکه هدفش فعلا تحصیل استقلال سیاسی‌است. ممکن است انتقاد شودکه چنین هدفی‌بسیار محدود و غیرکافی‌است و اصولا ناسیونالیسم‌دیگردورانش‌بسررسیده‌است واکنون باید به‌تحولات‌اجتماعی بیشتر توجه‌شود. این حرف البته صحیح است اما اگراساس نهضت کنونی را بپذیریم وماهیت وهدف‌آنرا مورد توجه قرار دهیم دیگرنادرست و بی‌معنی‌خواهدبود که رهبران نهضت را از آنجهت که‌سعی‌ندارند مثلاسیستم کنونی مالکیت‌یاسرمایه‌داری را واژگون سازند به‌خیانت‌نسبت به توده‌ها متهم سازیم. آنها هرگزمدعی‌چنین اقدامی نبوده‌اند و نیستند درکنگـره بعضی اشخاص، که تعدادشان‌هم بسیار محدوداست، هستندکه میل دارند وضع کنونی مـالکیت اراضی وسرمایه‌داری تغییریابد، اماطبعاً آنها نمی‌توانندبنام کنگره حرف بزنند وتمایلات خود را بحساب نهضت کنگره بگذارند.

راست‌است که طبقات‌سرمایه‌دار (ونه‌زمینداران وتعلقه‌داران بزرگ) بعلت‌تحریم کالاهای انگلیسی وخارجی وتشویق‌ازکالاها ومحصولات وطنی‌از نهضت ملی‌سودفراوان بردند. این‌نتیجه اجتناب ناپذیربود زیرا هر نهضت ملی باید صنایع داخلی رامورد تشویق قرار دهد وکالاهای خارجی‌را تحریم کند. یك واقعیت دیگرهم اینست که صاحبان صنایع بافندگی‌بمبئی‌در موقعی که ما تحریم‌کالاها ومنسوجات انگلیسی‌را تبلیغ می کردیم دسته

جمعی و بیشرمانه با صاحبان صنایع بافندگی «لانکاشایر» انگلستان پیمانی بستند که سود مشترکی برای ایشان بوجود آورد. اما از نظر کنگره این اقدام یك خیانت مسلم نسبت به هدف ملی بشمار میرفت و کنگره هرگز با این قبیل اقدامات موافقت نداشت و علناً بر این خیانتها داغ باطله میزد و آنرا نفی می‌کرد. در نتیجهٔ همین امر هم بود که در موقعی که مادرز ندانها بودیم نمایندهٔ صاحبان صنایع بمبئی در مجمع قانونگزاری هند به کنگره حمله میبرد و بعضی از عناصر آنرا «افراطی» می‌خواند. بدینقرار دیده میشود که در این مورد هم برخلاف ادعای کمونیستها کنگره با سرمایه‌داران متفق نبود و هرگز نمیخواست توده‌ها را در راه منافع آنها قربانی سازد.

نقشی که بسیاری از سرمایه‌داران هندی در چند سال اخیر بازی کرده‌اند حتی از نظر کنگره و ناسیونالیستها هم خشم‌آور بوده است. ممکن است سرمایه‌های کانادائی که بوسیلهٔ سرمایه‌داران هندی به بازار هند آورده شد برای یك عدهٔ معدود موقتاً سودهای کلان ایجاد کرده باشد اما این امر برای منافع صنایع ملی هند بطور کلی ضرر داشته است و صنایع هند را بیشتر در تحت اسارت سرمایه‌های انگلیسی قرار داده است. این کار بر ضرر توده‌های هند بوده است و مذاکرات آن در موقعی صورت گرفته است که مبارزات ما بشدت جریان داشت و هزاران نفر در زندانها بسر میبردند. هر یك از دومینیونهای بریتانیا از انگلستان بهره‌ئی میگیرند اما فقط هند است که حتی اغلب هدایائی هم به انگلستان تقدیم می‌دارد![1] در طی سالهای اخیر بر اثر قاچاقهای متعدد از نظر مالی هم خساراتی بر هند وارد شده است و مقادیر زیادی طلا و نقره و سرمایه از هند بخارج رفته است.

اما در مورد زمینداران و تعلقه‌داران بزرگ هم باید توجه داشت که آنها در جریان کنفرانس میز گرد کاملا در مقابل کنگره قرار گرفتند و در جریان نهضت نافرمانی عمومی خود را آشکارا در صف دولت و هوادار دولت معرفی کردند و در تجاوزات دولتی شرکت جستند. با کمك آنها بود که دولت در بسیاری از استانها مقررات خشن و تضییقات شدید خود را بتصویب رساند. در شورای ایالتی ولایات متحده قسمت عمدهٔ زمینداران که عضو

---

۱ ـ درموقع بحران اقتصادی جهانی دولت انگلستان برای مواجهه با بحران با کشورهای مختلف امپراطوری وسیع خود و دومینیونهای مختلف خود کنفرانسی ترتیب داد و موافقت‌نامه‌هائی بوجود آورد طبق آن کشور های عضو امپراطوری که امروز کشورهای مشترك المنافع بریتانیا نامیده میشوند، متعهد میشدند که حتی‌المقدور ارتباطات و مبادلات اقتصادی و بازرگانی را در میان خود استوارتر سازند و سرمایه های خود را در کشور هـای یکدیگر بکار اندازند. باین ترتیب بود که سرمایه‌داران هند با سرمایه‌داران بریتانیا و سایر کشورهای عضو امپراطوری هم‌پیمان و متحد میشدند و سرمایه های خارجی هم به‌هند راه می‌یافت که ه از مجموع این جریانات نهضت ملی و اقتصاد ملی هند ضرر میدید. مطالبی که در متن آمده است اشاره بهمین امر است ـ م ،

شورای دولتی بودند برضد آزادی زندانیانی که براثر نهضت نافرمانی زندانی شده بودند رأی دادند و بنابرین برخلاف آنچه کمونیستها میگویند کنگره نمی‌توانست و نمی‌تواند هوادار ومتفق زمینداران بزرگ بوده باشد.

این ادعای کمونیستها نیز که گاندی جی درسالهای ۱۹۲۱ و ۱۹۳۰ ظاهراً بعلت فشار توده‌ها مجبور شده است نهضت و مبارزهٔ عمومی‌را آغاز کند بکلی نادرست است. راست‌است که‌در آن‌ایام‌هیجانات و تکانهائی‌در میان‌توده‌هاوجود داشت اما در هردومورد شخص گاندی‌جی‌بود که نهضت را تقویت کرد و به‌جلوراند. در ۱۹۲۱ او تقریباً به‌تنهائی کنگره را وادارساخت که نهضت«عدم همکاری» را شروع کند. در سال ۱۹۳۰ نیزاگر او مقاومت می کرد ومیل نمیداشت هیچ نوع اقدام مؤثرومستقیمی‌صورت نمیگرفت.

بسیار تأسف‌آور است که اشخاصی‌با نظرهای شخصی‌انتقادات ابلهانه و نادرستی بعمل‌آورند که توجه را از مسائل واقعی‌منحرف سازد. کسی که گاندی جی‌را بفریب‌دادن مردم متهم سازد در واقع خود را رسوا میسازد زیرا او در میان میلیونها نفوس مظهر حقیقت ودرستی‌است وهر کس که اورا بشناسد لااقل این موضوع را درك می کند که او با چه حرارت واشتیاقی‌همواره خواستار راستی‌وحقیقت است.

کمونیستهای هند همیشه با کارگران شهرهای بزرگ سروکار داشته‌اند. بهمین جهت تماس‌های ما را با مناطق روستائی‌درك نمی کنند. کارگران صنایع، با اهمیتی که اکنون‌دارند، وهرقدر هم این‌اهمیت‌درآینده‌افزایش‌یابد، فعلا تا مدتها در برابردهقانان در درجهٔ دوم قرار میگیرند زیرا مهمترین موضوعی که اکنون هند باآن مواجه میباشد مسئلهٔ دهقانان است. از طرف دیگراعضای فعال کنگره از میان دهقانای بیرون‌آمده‌اند ودر روستاها در میان دهقانـان پخش شده‌اند و فعالیت دارند. در وضع عـادی هم کنگره باید فعلا بکوشد برای متشکل ساختن دهقانها سازمان‌های وسیعی‌بوجود آورد واین امر را توسعه دهد. بدیهی‌است که دهقانان وقتی به‌هدف فوری خود رسیدند دیگر بندرت‌عناصرانقلابی‌خواهدماند. بنابرین‌درآنزمان‌مسئلهٔ‌معمولی که درهمه‌جای دنیا مطرح است درهندهم پیش‌خواهدآمد وشهرهادرمقابل‌روستاهاوکارگران صنعتی‌درمقابل‌دهقانان قرار خواهندگرفت ودرآنوقت است که یك مرحلهٔ جدید از تحول اجتمـاعی هنـد فرا خواهد رسید.

برای من این امتیـاز وتوفیق وجود داشته است که با بسیاری از رهبران وعناصر فعال کنگره تماس نزدیك وهمکاری داشته‌ام و نمی‌توانم تصور کنم که ممکن است مردان وزنانی‌بهتر وپاکتراز آنان هم وجود داشته‌باشند. با اینهمه‌دربارهٔ بعضی‌از مسائل‌اساسی وحیاتی‌باآنها اختلاف نظرداشته‌ام واغلب از اینکه میدیدم آنها بعضی مسائل راکـه در

نظرمن کاملا روشن و نمایان بود تایید یا درك نمی کنند کمی متعجب میشدم . بدیهی است درست نبود که توقع داشته باشم که همه کس در زمینهٔ تمام اختلافات فکری وایدئولوژی که میان ما وجود داشت تفاهم و هوش فوق‌العاده‌ئی نشان دهد . بخوبی متوجه بودم که مردم نمی‌توانند یکباره قیود فکری خود را بگسلند ودور اندازند.

در بارهٔ زندگی نظریات فلسفی گوناگونی وجود دارد وما بدون آنکه خوداحساس کنیم تدریجاً بسوی آنها کشیده میشویم و باآنها انس می گیریم بنابرین حمله بردن و سرزنش کردن کسانی که تمام نظریات ما رایکباره نمی‌پذیرند واز بعضی‌جهات درمقابل ما قرار میگیرند بیمورد ونادرست خواهد بود .

سوسیالیسم دربارهٔ زندگی ومسائل آن نظریه‌های خاصی‌دارد. این نظریات البته منطقی‌است. اما نظریات دیگری هم هست که براثر تأثیرات ارثی ، تربیت ، و نفوذهای نامرئی‌محیط های گذشته و کنونی‌ما بوجودآمده است. تنهازندگی‌است که با درس‌های تلخ خود ما را مجبور میسازدراههای جدیدی پیش بگیریم وبسوی افق‌های تازه برویم.

زندگی‌عاقبت ما را ناچار میکند که هرقدر هم برایمان دشوار باشد ، طرز تفکر خود راتغییردهیم. شاید ما می‌توانیم که به این تحول زندگی کمك بدهیم وشاید هم:

«در حالیکه از راهی‌میرویم که از مقدرات خود بگریزیم
«اغلب، با سرنوشت مقدر خویش مواجه میشویم.»[1]

۱ـ این‌شعر درمتن‌انگلیسی کتاب بزبان فرانسه آورده شده‌است ـ م.

۴۷

مذهب چیست؟

آرامش یکنواخت و بی‌ثمر زندگی‌ما در زندان در اواسط سپتامبر ۱۹۳۱ ناگهان با خبری که مثل انفجار بمب اثر داشت درهم‌شکست. خبر رسید که گاندی جی تصمیم گرفته است برای اعتراض نسبت به تصمیم آقای رمزی ماکدونالد [۱] مبنی بر انتخابات جداگانهٔ طبقهٔ نجس‌ها [۲] در هند حتی‌تا سرحد مرگ روزه بگیرد. راستی که او برای تکان دادن مردم چه قدرت حیرت‌انگیزی داشت! براثر این خبر ناگهان افکار گوناگون برمغزم‌هجوم آورد. امکانات مختلف وعواقب‌مختلف هریك رابنظرمی‌آوردم وهمهٔ آنها آرامش وتعادل درونی‌مرا بکلی‌درهم میریخت. مدت دوروز در تیرگی‌وظلمت روحی‌مطلق بسر می‌بردم وهیچ راه چاره‌ئی برای خروج از بن‌بستهای فکری خود پیدا نمی‌کردم. از فکراینکه این تصمیم گاندی جی چه عواقبی بوجود خواهدآورد قلبم فشرده میشد. عواقب این‌امر برای شخص گاندی جی‌به تنهائی کافی‌بود که مرا منقلب سازد. گاهی با ناراحتی‌واضطراب فکرمیکردم که ممکن است او بمیرد ودیگرهرگزاورا نه بینم. در حدود یکسال پیش‌او را هنگامیکه بقصد حرکت به‌انگلستان وشرکت درکنفرانس میزگرد دربمبئی به‌کشتی

۱ـ به‌حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۳۴۰ رجوع شود ـ م

۲ ـ بقراریکه قبلا هم درحاشیهٔ صفحه ۴۶۱ متذکر شدیم نجس ها یك طبقه از مردم هند بودند که از تمام طبقات دیگر پست‌تر شمرده میشدند وکسی با آنها تماس و آمیزش نداشت. گاندی با نهضت هریجن خود برای از میان بردن این عدم تساوی و این جدائی طبقاتی اقدام‌کرد. از جمله بطوریکه درمتن دیده میشود چون دولت بریتانیاکه بر هند مسلط بود پیشنهاد کرده بودکه در مواقع انتخابات نجس ها در انتخابات عمومی شرکت نکنند گاندی به مبارزهٔ جدیدی پرداخت و برای مخالفت با این پیشنهاد روزه‌گرفت و همین موضوعست که در این فصل مورد بحث واقع شده است.

همچنین نجس‌ها حق ورود به معابد هندو را نداشتند و چندی بعد قانونی بعنوان آزادی ورود به معابد تهیه شدکه هدف‌آن از میان بردن این محدودیت‌ها برای طبقهٔ نجس‌ها بود و درفصول آینده‌کتاب بدآن هم‌اشاره میشود ـ م

نشسته بود دیده بودم. آیا برای من همان منظره آخرین تصویر او باقی میماند ؟

بعلاوه ناراحت بودم که یك موضوع کم اهمیت درجهٔ دومی مثل موضوع انتخاباب را برای قربانی ساختن خود در راه آن انتخاب کرده است. آیا این اقدام او در نهضت ما برای تحصیل استقلال چه اثری میبخشید؟ آیا چنین اقدامی مسائل مهمتر و اساسی تر را لااقل موقتاً هم که میبود بعقب نمیراند و در درجهٔ دوم اهمیت قرار نمیداد؟ آیا اگر روزهٔ او به ثمر میرسید و به هدف فوری خود نایل میشد وطبقهٔ نجس‌ها هم در انتخابات مشترکی شرکت میکردند ممکن نبود که مردم بر اثر عکس‌العملهای آن احساس کنند کار بپایان رسیده و دیگر احتیاج به اقدام جدیدی نیست ؟ آیا این عمل یك نوع شناسائی رسمی و قبول انتخابات جداگانهٔ فرقه‌های مذهبی و طرح کلی پیشنهادات دولت نمیبود ؟ آیا این طرز کار با روشهای «عدم همکاری» و «نافرمانی عمومی» سازگاری داشت ؟ آیا بعد از آنهمه فداکاریها و قربانیها چنین اقدامی به نهضت ما یك صورت حقیر و ناچیز و بی معنی نمی بخشید ؟

از اینکه گاندی‌جی در یك مسئلهٔ سیاسی روش مذهبی و احساساتی اتخاذ میکرد و درهرمورد نام خدا را بمیان میکشید ودائما به او اشاره میکرد بسیار ناراضی بودم . در هنگام اعلام روزه‌اش چنان نشان میداد که حتی تاریخ شروع روزه را هم خداوند تعیین کرده است . چه سرمشق نامناسب و ناگواری !

اگر «باپو»[1] میمرد ! آیا وضع هند چه میشد ؟ وجریانهای سیاسی چه صورتی پیدا میکرد ؟ در برابر این سؤالات آینده در نظرم تیره و تار جلوه میکرد و این افکار قلبم را از ناامیدی درهم میفشرد.

بدینسان دائماً در فکر بودم . افکارم درهم و آشفته شده بود. عدم رضایت و ناامیدی اصولی من با علاقه‌ئی که نسبت به شخص او داشتم وخود یك علت عمدهٔ ناراحتی من بود همه درهم میآمیخت . هیچ نمیدانستم چه باید کرد . بسیار تند و کم حوصله شده بودم. یك احساس بیزاری نسبت بهمه چیز و همه کس واز همه بیشتر نسبت بخودم ، در دلم بوجود آمده بود .

مجموعهٔ این جریانها یك وضع فوق العاده برایم پیش آورد و یك بحران شدید روحی مرا درخود گرفت که بالاخره درپایان آن آرامش بیشتری برایم فرا رسید و آینده در نظرم روشن شد. پس از تفکر و اندیشهٔ زیاد پیش خود باین نتیجه رسیدم که «باپو» یك استعداد عجیب غریزی دارد که در لحظات حساس به اقدام میپردازد و شاید این عمل او هم ــ هرچند در نظر من بکلی نادرست مینماید ــ بنتایج بزرگی منتهی شود که نه فقط در

---

۱ باپو (Bapu) بمعنی پدراست ولقب دوستانه‌ئیست که به‌بعضی‌اشخاص داده‌میشود وازجمله دربارهٔ گاندی هم بکارمیرفت ــ م



سواراج بهاوان

خانهٔ پدری نهرو درالله‌آباد که به‌ملت تقدیم گردید وبنام «خانهٔ استقلال»نامیده شد

مورد هدف کوچك ومحدودی که برای آن تعیین‌شده بود بلکه‌درزمینهٔ وسیع تمام مبارزهٔ ملی مؤثرواقع شود . حتی اگر«باپو» میمرد بازهم مبارزه بخاطراستقلال ادامه‌مییافت. بنابراین هرچه پیش‌می‌آمد ودرهرحال وظیفهٔ ما این بود که‌خودرا به بهترین‌صورتی برای مقابله با حوادث آماده سازیم .

وقتی که‌توانستم بااین‌حسابهاخودرا، حتی برای‌تصورمرگ گاندی‌جی هم بدون‌آن که مضطرب شوم ، حاضرسازم آرامش خود را باز یافتم و احساس کردم که آماده‌ام با تمام دنیا وبا هرچه پیش آید مواجه گردم .

درآن موقع خبرهیجانات عظیمی که درسراسر کشوربوجود آمده بود فرا رسید . یك شورتازه و بیسابقه وکم نظیر تمام جامعهٔ «هندو» را به حرکت آورده بود . گوئی موضوع جدائی طبقهٔ نجس‌ها داشت از میان میرفت . با خود فکر میکردم که این مرد ضعیف‌الجثه و نحیفی که در کنج زندان «یراودا» نشسته است چه ساحرچیره دستی است ! وچگونه میتواند تارهای‌حساسی راپیدا کند که قلوب تمام‌مردم را مرتعش سازدو بحرکت آورد !

درآنروزها یك‌تلگراف ازاوبرایم رسید. ازموقع محکومیت وزندانی شدن‌اخیرم نخستین‌بار بود که خبرمستقیمی ازاودریافت میداشتم وبرایم بسیار لذت بخش بود که پس ازمدتی درازبا اوارتباط پیدا میکردم . درتلگراف خود میگفت:

«درتمام این روزهای‌پررنج‌ودرد همواره دربرابرنظرم بوده‌اید . بسیارمشتاقم عقیده و نظر شما را بدانم . میدانید که تا چه اندازه برای عقیدهٔ شما ارزش قائلم . «ایندو» وبچه‌های «ساروپ»[1] را دیدم.«ایندو» خوشحال وسالم بنظر میرسید و کمی چاق شده است . حالم خوب است . تلگرافی جواب بدهید . با سلامهای دوستانه .»

بسیارتعجب آورودرعین‌حال برای‌او بسیارطبیعی بود که‌اودرمیان‌رنجهای توانفرسای روزه ودرمیان تمام‌گرفتاریهای بیشمارخود بازهم درفکرآن بود که از ملاقات دخترم و خواهرزاده‌هایم مرا مطلع سازد وحتی متذکر شود که ایندیرا کمی هم چاق شده است ! (درآن موقع خواهرم هم درزندان بود وهمهٔ این بچه‌ها در«پونه»[2] به مدرسه میرفتند). اواین جزئیات کوچك زندگی راکه درواقع بسیارهم پرمعنی ومهم است هرگزفراموش نمیکرد .

تقریباً درهمان موقع خبررسید که برسر مسئلهٔ انتخابات توافقی حاصل شده است.

۱ـ ایندو منظور ایندیرا دختر نهروست وبچه‌های ساروپ هم خواهرزاده‌های‌نهروهستند ـ م.

۲ـ گاندی‌جی‌هم درزندان «یراودا» در «پونه» زندانی‌بود ـ م.

رئیس زندان من موافقت کرد که به تلگراف گاندی‌جی جواب بدهم ومن هم این تلگراف را برایش فرستادم :

«تلگراف شما وخبر کوتاهی دربارهٔ حصول توافق بمن رسید ومرا تسکین‌داد ومسرورساخت. نخستین اخبار دربارهٔ تصمیم و روزهٔ شما برایم رنج روحی و ناراحتی وابهام بوجود آورد . اما عاقبت خوشبینی پیروزشد ودوباره آرامش روحی خود را بازیافتم . هیچ فداکاری برای از میان بردن سدها و جدائیهای طبقاتی زیاد نیست . تا وقتیکه پائین ترین طبقات آزاد نشوند آزادی وجود نخواهدداشت. امامیترسم که هدفهای‌دیگرهدف بزرگ اصلی‌ما را به تاریکی بیندازد . قادر نیستم که از نظر مذهبی در این موضوع قضاوت کنم . میترسم روشهای شما مورد سوء استفادهٔ دیگران واقع شود . اما چگونه میتوانم یك ساحرچیره دست را راهنمائی کنم . با سلامهای دوستانه.»

شخصیت‌های گوناگونی که درپونه جمع شده بودند میان‌خودموافقت‌نامه‌ئی‌دربارهٔ انتخابات امضا کردند ونخست‌وزیر بریتانیا هم با سرعت وعجلهٔ بیسابقه‌ئی آنرا پذیرفت واعلامیهٔ سابقش‌رادربارهٔ‌انتخابات جداگانهٔ نجس‌ها تغییرداد وروزهٔ گاندی‌جی هم‌بپایان رسید . من‌معمولا یك چنین موافقت‌نامه‌ها وتوافقهائی‌راهرگزدوست‌نداشتم اما‌این‌بار از موافقت‌نامهٔ پونه صرفنظرازمحتویاتش استقبال میکردم وخوشوقت بودم .

باین ترتیب پس ازچند روز هیجانات موقتی‌که برایم پیش آمده بود پایان یافت وباز بهمان زندگی یکنواخت‌وبیهودهٔ‌زندان باز گشتیم.اخباری دربارهٔ نهضت«هریجن»[1] وفعالیتهائی که گاندی‌جی از زندان بعمل میآورد بما میرسید و من از این جریانها خیلی راضی وخوشوقت نبودم . بدون تردیدنهضت وسیعی‌که برای ازمیان بردن فاصلهٔ طبقاتی نجس‌ها بادیگران وآمیزش‌مردم باطبقات‌بیچارهٔ پائین توسعه‌میپذیرفت بیشتر بخاطرذوق و هیجانی بود که گاندی جی بوجود آورده بود تا بعلت موافقت نامه‌ئی کـه در پونه منعقد گشت .

این نهضت بخودی خود موضوع جالب وخوشایندی بود اما خوب پیدا بود که در آنموقع نهضت سیاسی نافرمانی عمومی از این جریان ضرر میدید و بـه عقب میرفت . توجه سراسر کشور بموضوع جدیدی معطوف شده بود وبسیاری ازفعالین‌کنگره اکنون کوشش خود رادراینراه مصروف میداشتند.محتملا اغلب این اشخاص میخواستندبهانه‌ئی برای یك فعالیت سالم‌تربدست آورند که برای ایشان‌خطررفتن به زندان وتحمل‌ضربات لاتی وضبط اموال را در برنداشته باشد . این امرکاملا طبیعی بود ونمیشد ازهزارها نفر

۱ـ بحاشیهٔ صفحه ٤٦١ رجوع شود م

فعالین کنگره توقع داشت که دائماً رنجهای طاقت‌فرسا و ناملایمات زندانها و ازمیان‌رفتن کانونهای خانوادگیشان را تحمل کنند. اما درعین حال تماشای سقوط و انحطاط تدریجی نهضت بزرگمان هم ملال‌انگیز و یأس‌آور بود. با اینهمه نافرمانی عمومی هنوز همچنان ادامه داشت و گاه‌بگاه تظاهرات وسیع و پردامنه‌ئی ازقبیل آنچه در ماههای مارس و آوریل ۱۹۳۳ در کلکته روی داد پیش می‌آمد. گاندی‌جی درزندان یراودا بود اما باو اجازه داده بودند که با اشخاص ملاقات کند ودربارهٔ نهضت هریجن تعلیماتی بآنها بدهد بطوریکه این وضع اثرزندانی بودنش را ازمیان میبرد. مجموع این جریانات برای‌من یأس‌انگیز و ناراحت کننده بود.

چند ماه بعد در اول ماه مه ۱۹۳۳ گاندی‌جی برای دومین‌بار یك روزهٔ سه‌هفته‌ئی را آغاز کرد. بازهم نخستین خبراین روزه مراتکان داد و ناراحت ساخت اما بزودی آن را بعنوان یك موضوع اجتناب‌ناپذیر پذیرفتم وسعی کردم خود را با آن سازش دهم. در واقع این بارمقداری‌از ناراحتی‌من‌هم‌ازاین بود که‌میدیدم‌درحالیکه‌دراین‌باره‌تصمیم گرفته‌و قصد خود را باطلاع عموم رسانده است عده‌ئی میکوشند اورا وادارسازند که اززوزهٔ خود صرفنظر کند وعقیدهٔ خود را تغییردهد. بدیهی است که روزهٔ مزبوردرنظرمن کاری بیمورد وغیرقابل توجیه بود واگرقبل ازاتخاذ تصمیم با من مشورت شده بود شدیداً با آن مخالفت میکردم اما از آنجا که برای قولهای گاندی جی ارزش زیادی قائل بودم عقیده داشتم که نباید اورا وادارسازند از قول خود بازگردد آنهم در موضوعی که در نظرخودش بسیار پراهمیت بود. بدینقراردرآن حالت نارضائی و ناراحتی که داشتم‌نسبت به اوخشمگین وافسرده بودم.

چند روزپیش ازشروع این روزه‌اش نامه‌ئی برایم فرستاد که‌کاملا بسبك مخصوص خودش بود ومرا بسیارمنقلب ساخت. چون ازمن خواسته بود که برایش جواب بنویسم تلگراف زیررا برایش فرستادم:

«نامهٔ شما رسید. دربارهٔ چیزی که نمیفهمم چه میتوانم بگویم. احساس‌میکنم درسرزمین نا آشنائی‌گم شده‌ام که در آن شما تنها نشانهٔ آشنا هستید. سعی میکنم در میان تاریکیها راه خود را پیداکنم اما گاهی پایم میلغزد. در هر حال وهرچه پیش آید فکروعلاقهٔ من با شما خواهد بود.»

درمیان دواحساس متضادگیر کرده بودم ازطرفی با اقدام گاندی‌جی موافق نبودم وازطرف دیگر نمیخواستم درآنموقع که عملی را درپیش داشت اورا برنجانم و آزرده سازم. درعین حال حس میکردم که این تلگراف من مایهٔ دلگرمی اونخواهد شد. فکر میکردم دراینموقع که در آستانهٔ تلاش عظیمی قرارگرفته است که ممکن است بمرگش

منتهی شود بایدهرقدرمیتوانستم به اودلگرمی میدادم. دراینموقع حساس چیزهای کوچکی ممکن است تأثیرات روحی فراوانی ایجاد کند او باید اعصابش را قوی نگاهمیداشت تا بتواند ازاین روزه سالم بجهد وزنده بماند. همچنین احساس میکردم که ما باید هرچه را پیش آید حتی مرگ اورا متأسفانه با قدرت قلب تحمل کنیم وخود را برای مواجهه با هرپیش آمدی آماده نگهداریم. باین جهت تلگراف دیگری برایش فرستادم:

«اکنون که کار بزرگتان را شروع کرده‌اید می‌خواهم یکبار دیگر درودها وعلاقمندی خودرابرایتان بفرستم وبشما اطمینان بدهم که حالا با روشنی بیشتری احساس می کنم که هر چه پیش آید خیر خواهد بود و در هرصورت شما پیروز خواهید شد.»

گاندی جی ازاین روزه هم سالم جست وزنده ماند. در همان نخستین روز شروع روزه‌اش اورا از زندان آزاد ساختند وبنابر توصیه وراهنمائی او نافرمانی عمومی هم موقتاً برای مدت شش هفته ملغی گردید.

یکبار دیگردر برابرعکس‌العمل پرهیجانی که دردوران روزهٔ اودر سراسر کشور پیدا شده بود قرار گرفته بودم وباز هم بیش از پیش از خود میپرسیدم که آیا این روش واین طرز رفتار در امور سیاسی صحیح است؟ این اقدام اوصورت یك عمل کاملا مذهبی را داشت که روشن بینی ومنطق صحیح یك ذره هم نمیتوانست باآن موافقت داشته باشد.

تمام یا تقریباً تمام هند به گاندی‌جی باچشم مذهبی مینگریست و او را «مهاتما»[1] میشمرد وانتظار داشت که معجزات پیاپی از او بظهور رسد. موضوع جدائی از نجس‌ها پایان‌پذیرد، «سواراج» بدست آید وهمه چیز بوسیله او حل شود. در نتیجه خود هندکار مهم وباارزشی نمیکرد!

گاندی‌جی دیگران را بتفکر وانمیداشت. او فقط دربارهٔ پاکی روح و فداکاری اصرار میورزید. احساس میکردم که باوجود تمام علائق شدید احساساتی ومحبت‌فراوان قلبی که نسبت باوداشتم از نظرفکری روز بروز ازاودورترمیشوم. درفعالیت‌های سیاسیش تقریباً همیشه یکنوع غریزهٔ اشتباه ناپذیر او را رهبری میکرد. شامهٔ حساسی برای اقدام وعمل داشت. اما آیا این راه مذهبی و معتقدانه برای پرورش و هدایت یك ملت شایسته ومفید بود؟ ممکن بود برای مدتی کوتاه از این وسیله استفاده شود اما آیا برای یك دوران دراز وممتدهم این‌طرز اقدام میتوانست صحیح باشد؟

بعلاوه نمیتوانستم بفهمم که او چگونه میتوانست نظم موجود اجتماعی را که براساس خشونت و تصادم واجبار بنا شده‌است بپذیرد. درهر صورت بنظرمیرسید که او

۱ـ به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۱۸۳ رجوع شود ـ م

بخوبی میتوانست آنرا تحمل کند. در درون روحم کشمکش و نبرد شدیدی وجود داشت. تمایلات و احساسات متضاد در روحم بمقابله میپرداختند. خوب میدانستم که وقتی از پناهگاه اجباری زندان بیرون بروم چه ناملایمات و ناگواریهائی در برابرم قرار خواهد داشت. احساس میکردم که تنها و ناتوان هستم. هند، که تمام علاقه‌ام را باو بسته بودم و بخاطرش رنجها برده‌ام در برابرم بصورت یك سرزمین بیگانه و ناآشنا جلوه می کرد. آیا من چه گناه داشتم که نمیتوانستم طرز فکر وروحیات هموطنانم‌را برای خود بپذیرم؟ حتی احساس میکردم که درمیان من و نزدیکترین همکارانم یك دیوار نامرئی وجوددارد که مارا ازهم جدامیسازد. درحالیکه از ناتوانی خود برای ازمیان برداشتن این‌دیوارها افسرده بودم و رنج میبردم همچون حلزونی در درون صدف خود فرو میرفتم. بنظرم میرسید که دنیای کهنه ومتروکی آنهارا درخود فروگرفته است، دنیای کهنه‌ئی ازعقاید مرده وتصورات وتمنیات متروك. دنیای نوین‌هم هنوز از ما خیلی دور بود.

« سرگردان، میان دو جهان، که یکی درحال مرگ است
« ودیگری هنوز نمیتواند زائیده شود
« وجائی ندارد که سر خود را برآن نهد.»

هند پیش‌از هرچیز یك کشور مذهبی بنظر میرسد. هندوها، مسلمانها، سیك‌ها و پیروان سایر مذاهب همه از اعتقادات مذهبی خود مغرورند و در حالیکه متقابلا بر سر یکدیگر میکوبند خود را در راه آنچه بنظرشان تنها حقیقت مطلق است فدا میکنند. مجموعهٔ آنچه بنام مذهب نامیده میشود، یادرهرصورت آنچه بنام مذهب موجود است و رواج دارد، چه درهند و چه در جاهای دیگر، همیشه مرا بیزار و منزجر ساخته است و همواره آنرا محکوم شمرده‌ام و خواسته‌ام همهٔ آنها را جاروکنم و دور بریزم. مذهب تقریباً همیشه صورت اعتقادات کورکورانه وارتجاعی، تمایلات خشك وقالبی، تقدس‌های بی‌عمق وبیفایده، خرافات و استثمار مردم، ودفاع از منافع مستقرطبقات متمتع را داشته است. در عین حال خوب میدانستم که در مذهب یك چیز دیگرهم هست که به احتیاجات درونی وتمنیات‌عمیق طبع آدمی پاسخ میگوید واورا راضی میسازد. بطوریکه درتاریخ می‌بینیم مذهب در روزگارهای گذشته تأثیر ونفوذ عمیقی درروح مردم داشته است. آیا چه‌چیز دیگری میتوانست تااین‌اندازه درتوده‌ها مؤثر واقع شود وبآنهمه مردم ستمکش ومصیبت دیده آرامش وتسکین ببخشد؟ آیا چه چیز سبب میشده است که مردم در پناه مذهب اینهمه آرامش‌وتسکین‌احساس کنند؟ آیا این‌آرامش وتسکین بخاطر اعتقاد کور کورانه و بی‌چون وچرا بوجودمیآید؟ وقتی که شخص بچیزی اعتقاد کورکورانه ومسلمی بست طبعاً تردید وتزلزل در خاطرش ازمیان میرود و سکون‌وثباتی پیدا میکند. آیا

آرامشی‌هم که در پیروان مذاهب دیده میشود ازهمین نوع است ؟ آیا این همان آرامشی است که یك مرد گمشده وسرگردان در دریا، وقتیکه به یك بندر مطمئن میرسد و خودرا از خطرات طوفانها درامان می بیند، دردرون خود احساس میکند؟ یااینکه آیا درمذهب چیز دیگری‌هم که بیش‌از اینهاست وجوددارد؟ بنظر میرسید که در بعضی موارد درمذهب یك نیروی بیشترهم وجود داشته است .

اما مذهب، درگذشته هرچه و هرطور بوده است، در هرحال باصورتی که امروز دارد در بسیاری موارد جز یك‌قالب تهی وخالی از حقیقت چیزی نیست . آقای «ج . ك . چسترتون» مذهب را (البته نـه مذهب خودش بلکه مذاهب دیگر را !) به یك «فسیل»[1] تشبیه میکند که فقط شکل یك حیوان یا یك جانور عهدهای باستانی را حفظ میکند در حالیکه مایهٔ اصلی وجود آنها ازدست رفته است و بجای آن یك‌مایهٔ بکلی بیگانه وتازه قرارگرفته است. بطوری که حتی اگر یك‌چیز باارزش‌هم ازآن باقی مانده‌باشد بامواد بیفایده و نامناسب دیگر احاطه شده است .

درواقع این تحول وتغییر شکل، هم برای مذاهب شرقی، وهم برای مذاهب غربی روی داده است. شاید «مذهب انگلستان»[2] نمایان‌ترین نمونهٔ مذهبی است که در معنی واقعی کلمه بهیچوجه مذهب نیست . این حرف تااندازه‌ئی دربارهٔ تمام مذاهب پروتستان صادق است اما در مذهب انگلستان از همهٔ بیشترمحسوس است زیرا در آنجا مذهب از مدتها پیش بصورت یك ادارهٔ سیاسی دولت درآمده است .[3]

۱ـ فسیل دراصطلاح جانورشناسی وزمین شناسی به‌بقایای حیواناتی‌گفته میشود که درطی صدها هزار سال روح خود را از دست داده‌اند وجزو سنگها شده‌اند وفقط نقشی ازآنها بصورت سنگ خشك باقی‌مانده‌است ـ م

۲ـ مذهب انگلستان ـ یك نوع مذهب مسیحی مخصوص است که نوعی پروتستان میباشد . این مذهب بوسیله هانری هشتم پادشاه انگلستان در نیمهٔاول قرن شانزدهم بوجود آمد بدین ترتیب که چون هانری هشتم میخواست زن خود راطلاق دهد و بازن جدیدی ازدواج کند ومقررات مذهب مسیحی کاتولیك وشخص‌پاپ با آن موافقت نداشتند اومذهب‌انگلستان رابك مذهب جداگانه اعلام کرد . مسیحیان انگلستان دیگر پیرو پاپ نیستند واستف بزرگ کلیسای کانتربوری رئیس مذهب‌انگلستان شمرده میشود که بادولت ، دربار انگلستان پیوند نزدیك دارد ـ م

۳ـ (یادداشت مؤلف) ـ درهند مذهب‌انگلیس تقریباً ازدولت جدائی‌ناپذیر بوده‌است .کشیشان وصومعه ـ داران که بطور رسمی حقوق دریافت میداشته‌اند. (البته خارج ازبودجه رسمی دولت هند واز محل اعتبارات کلیسا) مانند مأمورین عالیرتبهٔ دولت انگلستان مظاهر نیروی استعماری و امپریالیستی بریتانیا هستند . کلیسا ومذهب انگلیس در سیاست هند روبهمرفته یك نیروی محافظه‌کار و ارتجاعی بوده است و همیشه باهرنوع عمل‌اصلاحی ومتقیانه مخالفت داشته‌است . اعضای هیئتهای مذهبی معمولاً دربارهٔ تاریخ ومذاهب گذشتهٔ هندوستان اطلاع

بسیاری ازهواداران این مذهب بدون تردید دارای سجایای اخلاقی وصفات عالی هستند اما بسیار نمایانست که چگونه این مذهب بمنظورهای امپریالیسم بریتانیا خدمت کرده است وسرمایه‌داری واستعماررا درزیر پوششی ازاخلاق مسیحی پنهان ساخته‌است مذهب انگلیس همواره کوشیده است سیاست تجاوز کارانه و غارتگرانهٔ بریتانیا را در آسیا وآفریقا بامفاهیم و مقاصد عالی اخلاقی توجیه کند و چنین وانمود سازد که در هر مورد و در هر اقدام همیشه حق باانگلیسیها بوده است . نمیدانم که آیا مذهب انگلیس سبب شده است که چنین روحیهٔ تجاوزکارانه‌ئی درانگلیسیها بوجودآید یااینکه خود این مذهب مخلوق این خصوصیت اخلاقی انگلیسیها میباشد .

بعضی کشورهای دیگر قارهٔ اروپا وآمریکا که موقعیت ممتاز انگلیسیهارا ندارند اغلب آنهارا به‌تزویر وریا متهم میسازند و ایشانرا «انگلیسیهای ریاکار» مینامند. اما احتمال دارد که این اتهامات نتیجهٔ حسادت نسبت بموفقیتها و موقعیت ممتاز انگلستان باشد . این کشورها خودشان هم در واقع کشورهای استعماری میباشند که چون موقعیت ممتاز انگلستان را ندارند بآن کشور حمله میبرند و ازانگلیسیها عیب‌جوئی می کنند در صورتیکه بدیهی است کشورهائی که خودشان‌هم استعماری هستند نمیتوانند انگلستان را ازاین‌جهت موردانتقاد وحمله قراردهند، زیرا عملا رفتارو کردار آنهاهم مشکوک‌است

هستند وهرگز نمیخواهند خود را بدردسر بیندازند وبفهمند که هند چه‌بوده وچه‌هست . آنهابیشترعلاقمندبوده‌ا که گناهان وضعف‌های مردم غیرمسیحی‌راکه همه راکافرمیشمرده‌اند بزرگ کنند ونمایان سازند البته در میان آ استثناهای فراوان هم وجود دارد . مثلا هندکمتر درست خیرخواهی به‌نیکی «چارلی آندریور» داشته‌است که مح ومهربانی وروح فداکاری اوهمه رامجذوب میسازد. در جمعیت مذهبی مسیحی « کریستاسوسانگ» در پونه هم بعض انگلیسیان نیکوکار هستند که عقاید مذهبیشان آنها را به‌شناختن وخدمتگزاری مردم و نه به‌آقائی کردن برآ کشانده‌است وباتمام نیروی صمیمیت وفداکاری خود به‌خدمت مردم هند پرداخته‌اند . بسیاری ازنمایندگان مذهب کلیسای‌انگلیس هم هستند که خاطرهٔ آنها برای‌مردم هند عزیز مانده‌است .

اسقف‌اعظم کانتربوری در ۱۲ دسامبر ۱۹۳۴ درمجلس‌لردان به‌مقدمهٔ طرح اصلاحات «مونتاگ-چلمسفور برای هندکه درسال ۱۹۱۹ تهیه‌شده‌بود اشاره‌کرد وگفت «گاهی‌فکرمیکنم که این‌اعلامیهٔ بزرگ تااندازه‌ئی ز تهیه شده‌است و تصورمیکنم که آن پیشنهادات یکی از دهش‌های کریمانه و عجولانهٔ بعد از جنگ بوده‌است هدفهای موعود آن نمیتوانست تحقق پذیرد.» بسیار شایان توجه‌است که رئیس مذهب انگلیس دربارهٔ سیاست ه نظری تااین‌اندازه محافظه‌کارانه دارد . یک‌قدم اصلاحی کوچک که افکار عمومی‌هند هم بهیچوجه آنرا کافی‌نمیشم وبهمین جهت در مقابل آن به‌صورت نهضت عدم همکاری بمقاومت پرداخت، در نظر اسقف اعظم بریتانیا «یک دهش کریمانه وعجولانه» جلوه میکند طبعاًاین‌طرز فکر جناب اسقف‌اعظم برای‌طبقهٔ حاکمهٔ‌انگلیس بسیار رضایت‌بخ است و بدون‌تردید خیلی مغروروراضی‌هم بوده‌اند که میدیده‌اند تااین‌اندازه سخاوتمند هستند که گاهی به«دهش‌ها عجولانه» هم میپردازند !

یك نکتهٔ دیگر درمورد انگلیسیها ذخایر فوق‌العادهٔ نیروی ایشانست. ملل استعماری دیگر هر قدر هم مزور و حیله‌گر باشند ظاهراً نمیتوانند مثل انگلیسیها عمل کنند. انگلیسیها بارها قدرت فوق‌العادهٔ انطباق خود را نشان داده‌اند. چنین بنظر میرسد که مذهب مخصوصی که بریتانیا برای خود برگزیده است در بوجود آمدن این قدرت مؤثر بوده است و آنها را طوری بار آورده است که همیشه مقررات اخلاقی را بامنافع مخصوص خود منطبق میسازند و باقدامات تجاوزآمیز خود شکل اخلاقی میدهند. ملل دیگری هم هستند که زشتی اقداماتشان خیلی بیش از انگلیسیها بوده است ولی هرگز نتوانسته‌اند اعمال خود را مثل آنها، شایستگی و نیکوکاری وانمود سازند. شاید برای همهٔ ما آسان باشد که خاشاك کوچکی را درچشم دیگران به بینیم اما تیر درشتی را درچشم خود نادیده بگیریم. اما درهرحال این صفت هم درانگلیسیها بسیار نمایان است و آنها ازاین حیث نیزدرمنتهای کمال هستند.[۱]

آئین پروتستان کوشیده است خود را باصطلاح باشرایط جدید منطبق سازد و میخواهد هم در این دنیا و هم در آن دنیا بهترین چیزها را به پیروان خود بدهد. البته تاآنجا که مربوط باین دنیاست کاملا هم موفق شده است. اما اگر از نظر خود مذهب، حتی مذاهب عادی و مرسوم هم قضاوت شود آئین پروتستان نتوانسته است این هر دو منظوررا باهم محفوظ نگاهدارد ودرنتیجه دچار سقوط گردیده است. درآئین پروتستان جنبه‌های احساساتی و تمایلات سودجوئی و بازرگانی و سرمایه‌داری براعتقادات واقعی مذهبی غلبه دارد.*

مذهب کاتولیکی از آنجهت که بمسند قدیمی خود در واتیکان چسبیده است از این سرنوشت دوروم محفوظ مانده است وتاوقتیکه سنن آن مسند باقی بماند همچنان محفوظ خواهد ماند. چنین بنظر میرسد که مذهب کاتولیك امروز درغرب تنها مذهب موجود بمعنی واقعی کلمه باشد ... یکی از دوستان کاتولیکم مقادیر زیادی کتاب دربارهٔ آئین کاتولیکی و تألیفات پاپها برایم بزندان فرستاد که آنهارا باعلاقهٔ فراوان خواندم وازمطالعهٔ آنها

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) اخیراً موردی پیش آمد که روشن ساخت چگونه کلیسای انگلیس در هند نفوذ سیاسی دارد. مسیحیان ولایات متحده در۷ نوامبر ۱۹۳٤ یك کنفرانس ایالتی در شهر کانپور ترتیب دادند ورئیس کمیتهٔ پذیرش آن آقای « ای. د. داوید » گفت « ما که مسیحی هستیم طبعاً وظیفه داریم که نسبت به پادشاه انگلستان وفادار بمانیم زیرا اومدافع مذهب و اعتقاد ماست ». این مطلب بشکل نمایانی نشان میدهد که مذهب انگلیس چگونه درهند از امپریالیسم بریتانیا حمایت میکند. آقای داوید بعدأهم بانام نظریات کهنه‌ترین عناصر محافظه‌کار انگلیس دربارهٔ استفاده از پلیس مخفی وپلیس علنی وتمام پیشنهاداتی که دربارهٔ تضییقات ومحدودیتها در هند بعمل آمده است، بعنوان جلوگیری از خطراتی که متوجه مسیحیان هند میباشد موافقت کرده است.

دریافتم که چگونه این مذهب توانسته است درمیان مردم اینهمه نفوذ ورواج بدست آورد. آئین کاتولیك هم مانند مذهب اسلام و مذهب عامیانهٔ هندو در مقابل رنجهای جسمی وروحی، باکمال اطمینان یك زندگی آینده‌را به پیروان خود وعده میدهد که رنجها و ناملایماتی راکه درزندگی این دنیا متحمل میشوند جبران خواهد کرد و باین جهت عدهٔ زیادی از مردم، بااعتقاد بآن برای‌خود تسکین و آرامش امیدآمیزی بدست آورده‌اند.

تصور میکنم که من شخصاً هرگز نمیتوانم باین‌ترتیب لنگرگاه وپناهگاه‌مطمئنی برای خود بدست آورم. من پهنهٔ گشادهٔ دریا را باتمام طوفانها و بادهای پرمخاطره‌اش بر آرامش لنگرگـاه ساکت ترجیح میدهم. بآنچه در یك دنیای احتمالی آینده روی خواهد داد وآنچه پس‌از مرگ برایم اتفاق خواهدافتاد نیز اهمیت زیادی‌نمیدهم. برای من مسائل ومشکلات همین زندگی باندازهٔ کافی مشغول کننده‌هست واحتیاجی نمی‌بینم که دربارهٔ یك‌جهان خیالی دیگرهم خود را مشغول سازم.

در نظر من سنت های معنوی چینی که اصولا شامل یکرشته تعلیمات اخلاقی غیر مذهبی است وکمی هم رنگ مذهب بخودگرفته است جذبهٔ زیادی دارد اما در هر حال موافق انطباق‌دادن آنهاهم بازندگی نیستم. درسنن چینی «تائو» یعنی راهی که باید در زندگی دنبال شود برایم‌جالب‌توجه است. طبق این‌تعلیمات باید زندگی‌را شناخت. نباید زندگی رانفی کرد بلکه باید آنرا پذیرفت و باآن همراه شد و آنرا بهتر کرد. همین جنبه‌های مثبت تعلیمات چینی است که بنظر من پر ارزش و جالب توجه میباشد و مـا را بزندگی در همین دنیا دعوت میکنند درصورتیکه معمولا نظریات مذهبی نمیخواهند خود را بازندگی‌این‌دنیاتوافق‌دهند وهمواره‌درفکریك دنیای‌دیگر که پس‌ازمرگ فراخواهد رسید میباشند.

چنین بنظر میرسد که مذهب با هرنوع فکرصحیح وروشن‌دشمن‌است زیرا نه فقط براساس قبول مطلق و بی‌چون و چرای بعضی قالبهای خشك وآیات و اصول تغیرناپذیر (دوگم) بنا میشود بلکه باعقل و منطق سر وکاری ندارد و براحساسات و هیجانـات و تأثرات تکیه دارد. مذهب ازآنچه آنرا ذکاوت وروشن‌بینی مینامیم‌کاملا بدور است ودر برابر آن‌قسمت ازواقعیات‌زندگی‌که نمیتواند آنهارا بانظرهای مذهبی توجیه کند دیده برهم مینهد. مذهب دربارهٔ عقاید و نظریات دیگران تنگ نظر است و آنها را تحمل نمیکند. عقاید مذهبی همواره در اطراف خود انسان ورفاه وآسایش فردی او متمرکز میشود وشکلی خودخواهانه پیدا میکند واغلب مورد استفادهٔ خودخواهان‌ومنفعت‌جویان قرار میگیرد.

البته آنچه گفتم مفهومش این نیست که درمیان مردان مذهبی اشخاصی که از نظر

اخلاق واز نظرذکاوت روحی ممتاز باشند نبوده‌اند یا اکنون نیستند . بلکه منظور اینست که اگر اخلاق و ذکاوت را با میزانهای این دنیا ونه با معیار های دنیای پس از مرگ بسنجیم میتوان گفت که مذهب نه فقط به پیشرفت اخلاق و ذکاوت مردم کمك نداده بلکه آنرا بعقب هم کشانیده است .

معمولا مذهب همیشه یك جنبهٔ غیر اجتماعی پیدا میکند و بصورت جستجوی وجود «خدا» و«قادرمطلق» درمی‌آید ویك فرد مذهبی خیلی بیش از آنکه به خوشبختی‌جامعه فکر کند درفکر سلامت مادی یا معنوی شخص‌خود میباشد . عرفان مذهبی‌هم‌سعی دارد که درهرفرد شخصیت‌را نابودسازدو باصطلاح‌وسوسهٔ منیت راسرکوب کند درنتیجه‌ازرشهای اخلاقی جنبهٔ فردی دارند و با احتیاجات اجتماعی رابطه‌ئی ندارند و اخلاق بر اصولی مابعدالطبیعه قرار میگیرد که همه چیزرا از نظرگناه‌وثواب میسنجد. بدینقرارمذهب‌بشکل مرسوم خود همیشه بصورت یکرشته منافع مستقر و موجود درمی‌آید وبطور اجتناب ـ ناپذیربه نیروئی مخالف با هرگونه تغییروترقی مبدل میگردد .

همه‌بخوبی میدانند که‌مذهب‌مسیح درقرون ابتدائی‌خودکاری نکرد که‌وضع‌اجتماعی غلامان بهبودی‌یابدوفقط‌آنهارا به‌تحمل رنج بامیدیك زندگی‌پس‌ازمرگ‌توصیه میکرد. اگر زندگی غلامانهای قرون باستانی در دوران قرون وسطی و حکومت‌های فئودالی تحول یافت وآنها بصورت سرفها وزارعین وابسته بزمین درآمدند تغییر وضعشان فقط بخاطرشرایط وتحولات اقتصادی جامعه بود. وضع‌کلیسا نسبت به غلامان لااقل تادوقرن پیش وحدود سال ۱۷۲۷ ازنامه‌ئی که یکی ازاسقف‌های‌لندن برای یکی از برده‌داران‌در مستعمرات جنوبی آمریکا نوشته است بخوبی معلوم میگردد [۱] اسقف مزبور مینویسد : «مسیحیت وایمان داشتن کمترین تغییری دروضع مالکیت عمومی ودنیوی ودر وظایفی که نتیجهٔ ارتباطات عمومی ومدنی است بوجود نمی‌آورد . بلکه در تمام این موارد اشخاص همان حالتی را که پیش از قبول آئین مسیح هم داشته‌اند حفظ خواهند کرد . آزادی و استقلالی که مسیحیت بوجود می‌آورد آزادی ازبندگی گناه وبندگی شیطان وآزادی از تسلط امیال وشهوات نفسانی وانسانی‌است . اما از نظرسایرامورتغییری بوجودنمی‌آورد هرکس هرچه سابق‌بوده است‌باقی‌خواهدماندوچه غلام وچه‌آزاد وقتی‌هم که تعمیدمسیحی یافت ویك نفرمسیحی شد هیچ نوع تغییری دروضعش پیش نخواهد آمد».

امروزهیچ یك‌ازمذاهب وآئین های موجود بااین‌صراحت اظهارعقیده‌نمیکنند اما اصولاوضع آنها نیز دربرابرشکل کنونی‌مالکیت‌ونظم‌موجوداجتماعی بهمین‌صورت‌میباشد.

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ این نامه درصفحه ۲۸ کتاب «فرد اخلاقی وجامعهٔ غیراخلاقی» تألیف «راینولد نیبور» که کتاب بسیار جالب توجه وآموزنده ایست چاپ شده است

میدانیم که کلمات بخودی خود وسیلهٔ کاملی برای بیان منظورها نیستند واغلب مفاهیم مختلفی در بر دارند . با وجود این شاید در هیچ زبانی هیچ کلمه‌ئی به اندازهٔ «مذهب» (یاکلمات معادل آن درزبانهای مختلف)معانی ومفاهیم متنوع وگوناگونی نداشته باشد. شاید حتی دونفرهم نباشند که وقتی کلمهٔ «مذهب» را میشنوند یا میخوانند تصوریکسانی از آن بذهن آورند . درمیان این مفاهیم ومعانی تصورات مختلفی بذهن می‌آید از قبیل تشریفات ومراسم مذهبی،دعاها وکتب مقدس ، اجتماعات‌مردم، بعضی آیات ودستورهای تغییرناپذیر،اندرزهای اخلاقی ، احترامات ، محبت ، ترس ، نفرت ، ترحم، قربانی کردن، ریاضت ، پرهیز ، روزه ، جشن‌های مذهبی ، نمازها ، تاریخ عهد هـای قدیم ، ازدواج ، مرگ ، دنیای دیگر، تصادمات وزدوخوردها ، سرشکستن‌ها وازاین قبیل . صرفنظر از ابهام فوق‌العاده‌ئی که براثر اختلاط‌تمام این مفاهیم و تصاویر در ذهن پیدا میشود تقریباً همواره یك نوع هیجان احساساتی‌نیزهمراه آنها هست که نمیتوان‌آنرا ازنظردورداشت وخود این‌حالت احساساتی نیزتوجه‌بیطرفانه و بدون احساسات رابه‌آن‌مفاهیم غیرممکن میسازد . کلمهٔ «مذهب» حتی اگرزمانی هم مفهوم دقیق وقاطعی داشته است اکنون‌دیگر این معنی ومفهوم خود را ازدست داده است وفقط حالت ابهامی از آن باقی مانده است که چون هرکس آنرا بشکل دیگری بیان میکند ومفهوم دیگری برای آن قائل میشود یکرشته منازعات و مباحثات بی پایان را برانگیخته است . شاید خیلی بهتر است لااقل کلمهٔ مذهب کنارگذارده شود وبجای آن‌کلمات دیگری که مفاهیم نسبتاًمحدودتری‌دارند برای بیان قسمتی‌ازمفاهیمی که درمذهب گنجانده شده است بکاررود مانندکلمات: الهیات فلسفه ، اخلاق ، علوم روحی ، ما بعدالطبیعه ، وظیفه ، تشریفات وغیره . هر چندکه خود این‌کلمات نیزمبهم هستند اما لااقل‌نسبت به‌کلمهٔ«مذهب»معنی ومفهوم محدودتروروشن‌تری دارند . بعلاوه یکی ازامتیازات بزرگ این کلمات آن خواهد بود که هنوز آنهمه هیجانات واحساساتی‌که‌کلمهٔ «مذهب» را درخودگرفته است بدنبال خود نخواهندداشت.

درواقع‌مذهب چیست؟ (بازهم‌همین‌کلمه‌را باوجود تمام نواقص‌نمابانش بکارمیبرم). محتملا میتوان گفت که مذهب عبارتست از تحول درونی وجدان وعواطف فرد در جهت خاصی که موافق خیرو صلاح باشد . اینکه آیا این جهت کدامست خود مطلبی است که جای بحث وگفتگوهای فراوان دارد. اما آنطورکه من‌می‌فهمم مذهب درهرحال برروی تحول‌روحی‌ودرونی تکیه میکند و تغییرات‌خارجی‌را نتیجه وانعکاس ودنبالهٔ‌عوالم درونی میشمارد . بدون هیچ تردید توسعه وتکامل عوالم روحی ودرونی درجهان خارج هم‌تأثیر عظیم وفراوانی می‌بخشد اما عکس قضیه نیز صحیح است ودنیای محیط خارجی هم در عوالم درونی ما تأثیربسیارمیگذارد . این هر دو عالم با یکدیگر ارتباط نزدیك دارند

و متقابلا درهم اثرمیگذارند .

درست است که دردنیای صنعتی شدهٔ غرب اکنون تحول خارجی از تحول درونی و معنوی خیلی جلوافتاده است اما آنطورهم که بسیاری ازشرقی‌ها تصور میکنند نیست که ما بعلت عقب ماندگی درزمینهٔ صنعتی شدن و به آن جهت که توسعه‌وتکامل خارجیمان کند میباشددرتحول روحی‌ومعنوی‌خود پیشرفت بیشتری کرده‌ایم. این طرزتفکر نادرست یکی ازفریبهائیست که ما میخواهیم دلمان را با آن خوش سازیم و براحساس حقارت و عقب‌ماندگی خود غلبه کنیم . ممکن است درشرق افرادی باشند که از نظر تکامل روحی به سطحی عالیترازغربیها و حتی به قلل شامخ روحانی رسیده باشند اما مسلم است که در مورد اجتماعات و ملت‌ها تحول و پیشرفت مادی و خارجی تا اندازهٔ زیادی برای تحول و پیشرفت های روحی و معنوی ضرورت دارد . انسانی که دستخوش شرایط ناگوار اقتصادیست وتمام تلاش او برای زنده ماندن و سیر کردن شکمش صرف‌میشود به ندرت میتواند بدرجات عالی کمال معنوی و روحی برسد . طبقه‌ئی که لگدکوب طبقات دیگر میشود ومورد استثماردیگران قرارمیگیرد هرگز نمیتواند از نظرروحی ومعنوی‌هم‌ترقی‌و تکامل پیدا کند. ملتی که از نظرسیاسی واقتصادی اسیروتابع ملت دیگری باشدنیزهرگز درتکامل معنویات خود پیشرفتی حاصل نخواهدکرد . بدینقرار حتی برای پرورش روحی وپیشرفت معنوی هم آزادی خارجی و بوجود آمدن یك محیط مناسب ضرورت داردمنتها درتلاش‌برای بدست‌آوردن‌آزادی خارجی‌وتغییرمحیط بمنظورآنکه موانع پیشرفت‌روحی وتکامل معنوی مرتفع شود باید مراقب‌بود وسایل طوری انتخاب‌نشود که هدفهای اصلی را تیره وتباه سازد . تصورمیکنم وقتی که گاندی‌جی میگوید وسایل بیش از هدفها مهم است او نیزچنین منظوری دارد . در عین حال وسایل باید طوری باشندکه بتوانند ما را به هدف نهائی برسانند وگرنه سبب‌خواهند شدکه تلاشهای ما به هدررود وحتی ممکن است هم ازنظرروحی ومعنوی وهم ازنظرمادی وخارجی انحطاط بزرگتری‌ببارآورند.

گاندی‌جی در جائی نوشته است « هیچ کس نمیتواند بدون مذهب زندگی کند . کسانی هستندکه با منطق خودپرستانهٔ خویش میگویند مذهب را لازم ندارند ومذهب‌به هیچ‌کارشان نمی‌آید اما مثل اینست که کسی بگوید تنفس میکند اما بینی نمیخواهد . »و دوباره میگوید : «علاقمندی وفداکاری نسبت به حقیقت است که مرا به سیاست کشانده است. بدون هیچ تردیدودرعین‌حال باکمال فروتنی میگویم کسانی که ادعا دارند مذهب با سیاست ارتباطی ندارد معنی صحیح مذهب‌را نمیدانند.»

شاید صحیح‌ترمیبود اگر گفته میشد اغلب کسانی که میخواهند مذهب را اززندگی وازسیاست دورسازند برای کلمهٔ «مذهب» معنی ومفهومی قائلندکه بکلی با آنچه او از

آن میفهمد فرق دارد . روشن است که گاندی جی برای مذهب مفهومی قائل است که محتملا بیشترجنبهٔ اخلاقی وروحانی دارد وبا مفهومی که انتقادکنندگان ازمذهب درنظر دارند بسیارمتفاوت است واین مفاهیم ومعانی متضاد برای یك کلمهٔ واحدطبعاً ایجادتفاهم متقابل را دشوارمیسازد .

یکی از جدیدترین تعریف‌ها برای مذهب که ظاهراً مردان مذهبی با آن موافقت ندارند تعریفی است که پروفسور« جان دیوئی » آمریکائی برای آن بیان کرده است . بنظراو«هرچیز که بتواند در ، پراکندگی آشفتهٔ وجود، دورنمای قابل اعتمادی بوجود آورد شایستهٔ نام مذهب تواند بود» وباز هم میگوید «هر فعالیتی که بخاطر یك ایدآل عالی وبرای مقابله با موانع صورت‌پذیرد وشخص رادرراه اعتقادبه‌ارزش‌های کلی‌وقابل دوام بفداکاری‌وادارد طبعاً یك فعالیت مذهبی است.» اگر واقعاً مذهب همین باشد مسلماً هیچ کس کوچکترین مخالفتی با آن نخواهد داشت .

« رومن رولان » نیز معنی مذهب را بصورتی توسعه داده است که محتملا پیروان متعصب مذاهب مرسوم را برآشفته خواهد ساخت . رولان در کتاب«زندگی‌رام کریشنا» میگوید :

«... بسیاری اشخاص هستند که ازهرعقیدهٔ مذهبی آزاد هستند یا عقیده دارند که هیچگونه اعتقاد مذهبی ندارند وروشهای‌خردمندانه‌ئی را دنبال میکنند که خودشان آنها را سوسیالیسم، کمونیسم ، هومانیتاریانیسم ، ناسیونالیسم و حتی راسیونالیسم مینامند . درصورتیکه درواقع هدفها ومنظورهانیست که برای ما مورد سنجش قرارمیگیرد وشکل مذهبی پیدا میکند بلکه طرزتفکرو حالات شخصی است که ممکن است اثرات ناشی از اعتقادات مذهبی را بوجود آورد . وقتی که اشخاص به یك حقیقت اعتقاد دارند که باید درراه آن‌فداکاری کرد ، این اعتقاد هرچه‌باشد، من حالت آنها وطرزتفکرشان‌رامذهبی میشمارم ، زیرا دراین موارد هم یك اعتقاد قبلی وجود دارد که بنا برآن، انسان بر اثر کوششهای خود درراه آن‌اعتقاد، به وضعی عالیتراز آنچه در جامعهٔ کنونی دارد و حتی عالیتراز آنچه جامعهٔ بشری تاکنون بدان رسیده است نایل خواهدشد وهمین نوع اعتقاد درواقع یك صورت مذهبی بوجود می‌آورد . حتی خود اعتقادبه شك‌داشتن و آنچه‌از نظر فلسفی «سپتی سیزم» نامیده میشود وقتی که ازطبایع نیرومندی که به حقیقت‌تفکرانسانی اعتقاد دارند ناشی گرددطبعاً رنگ مذهبی‌پیدا میکند وشخص را به صفوف انبوه‌معتقدین مذهبی ملحق خواهد ساخت» .

من نمیتوانم تمام شرایطی‌راکه « رومن‌رولان » توصیف کرده‌است در خود جمع داشته باشم اما اگرمفهوم مذهب چنین باشدکه او بیان میدارد خود را آماده میسازم که بصورت یك فرد حقیردردنبال اردوی عظیم معتقدین مذهبی قرارگیرم .

٤٨

«سیاست دوگانهٔ» دولت بریتانیا

نهضت «هریجن»[1] درتحت هدایت گاندی‌جی که ابتدا از زندان «یراودا» و بعد هم از خارج آنرا رهبری میکرد ادامه داشت . هیجانات وسیع و دامنه داری برای از میان برداشتن موانع ومحدودیت‌های ورود طبقهٔ نجس‌ها به معابد بوجود آمده بود وطرح یك قانون برای این موضوع به مجمع قانگزاری تسلیم شده بود . بسیارشگفت‌انگیز بود که درآن موقع یکی ازرهبران معروف‌وسرشناس کنگره دردهلی، خانه بخانه بملاقات‌اعضای مجمع میرفت ومیکوشید که آنها را با تصویب «قانون آزادی‌ورود بمعابد»موافق‌سازد. خود گاندی جی نیز بوسیلهٔ همان شخص در این باره برای اعضای مجمع قانونگزاری پیامی فرستاد درحالیکه درهمانوقت نافرمانی عمومی همچنان ادامه داشت و اشخاص را میگرفتند و بزندان میبردند ، وکنگره که غیر قانونی اعلان شده بود شرکت در مجمع قانگزاری وشوراهای دولتی‌را تحریم کرده بود ودر نتیجه بسیاری‌ازاعضای‌جدی کنگره، مجمع وشوراهای مزبوررا ترك کرده بودند . عدهٔ معدودی که در مجمع ماندند وکسان دیگری که بجای اعضای مستعفی نشستندوجاهای خالی را پر کردند دراین‌دوران بحران کاملا نشان دادند که همگی مخالف «کنگره» وهوادار‌دولت هستند . اکثریت ایشان‌در گذراندن مقررات وقوانین خفقان‌انگیزی که یك‌نوع حکومت نظامی‌وغیرعادی همیشگی بوجود آورده بود بدولت کمك میکردند . آنها « پیمان اتاوا » راکه میان صاحبان صنایع بافندگی با سرمایه داران انگلیسی منعقد شد ودر واقع خیانتی به نهضت ملی بود تبریك گفتند . دردهلی وسیملا ولندن جشن‌ها برپا ساختند و درسپاسگزاری‌هائی که نسبت به حکومت بریتانیا در هند بعمل می آمد شرکت جستند و موفقیت چیزی را که «سیاست دوگانهٔ»دولت بریتانیا درهند نامیده‌میشدآرزو کردند .

من مخصوصاً از پیام گاندی جی که درآن‌شرایط ودر چنین موقعیتی‌تهیه شد متعجب

---

[1] ـ به‌حاشیه صفحه ٤٦١ رجوع شود ـ م .

بودم وحتی بیش از آن از فعالیتهای شدید «راجاگوپالاچاریار» حیرت میکردم کـه چند هفته پیش از آن، مقام ریاست علی‌البدل کنگره را عهده‌دار شده بود. البته نهضت نافرمانی عمومی از چنین اقداماتی آسیب میدید وضعیف میشد اما چیزی که مخصوصاً مرا زیادمتأثر میساخت جنبهٔ اخلاقی موضوع بود . در نظرمن گاندی جی یا هر کسی از سران کنگره که در آن زمان به‌چنین فعالیتهائی میپرداخت کاری مخالف اخلاق میکرد وروحیهٔ انبوه‌فراوان مردمی‌را که بزندانها رفته بودند یا در خارج مبارزه را ادامه میدادند درهم میشکست . در عین حال میدانستم که طرز تفکر گاندی جی‌طور دیگریست و اصولا با نظر دیگری باین موضوع مینگرد.

روش‌دولت نیزدر برابر «قانون آزادی ورود بمعابد» نیزچه درآنوقت وچه بعدها ، بسیار پر معنی و بیان کننده بود زیرا انواع مشکلات را برای کسانی که این فکر را مطرح میساختند واز آن هواداری میکردند بوجودآورد. مذاکرات رابتأخیرانداخت مخالفتها را تشویق کرد و بالاخره علناً خود را مخالف این طرح اعلام داشت و ضربت نهائی‌را برآن وارد ساخت. در واقع اصولاروش دولت در برابرهر کوششی که بمنظور اصلاحات اجتماعی‌در هند بعمل می آمد کما بیش چنین بود و به بهانهٔ آنکه نمیخواهد در امور مذهبی‌دخالت کنداز پیشرفتهای‌اجتماعی‌جلوگیری‌میکرد. با تمام‌این حرفهامخالفتهای دولت مانع از آن نمیشد که هم خود دولت دائماً وضع ناپسند اجتماعی ما را مورد انتقاد قرار دهد وهم دیگران را به چنین‌عیب‌جوئیهائی برانگیزد.

برحسب اتفاق طرح «ممنوعیت ازدواج کودکان» [۱] تصویب گردید و بصورت قانون درآمد اما سرنوشت بعدی این‌قانون بیش ازهرچیزدیگر نشان داد که دولت تا چه‌اندازه با اجرای چنین قوانینی که مختصر اصلاحی‌در وضع اجتماعی بوجود می‌آورد مخالف‌است. دولت که میتوانست هزاران‌کارغیرقانونی انجام‌دهد، در بارهٔهرموضوع ناچیزفرمانی‌صادر کند، حکومت‌نظامی برقرار سازد، مقررات تازه‌ئی برای برقراری مجازاتهای تازه وضع کند، ومیتوانست‌دسته‌های‌هزاران‌نفری‌مردم رابه‌بهانهٔ نقض‌قوانین به‌زندانها بفرستدظاهراً برای اجرای یك قانون رسمی‌مانند «قانون جلوگیری از ازدواج کودکان» ناتوان‌بود و نمیتوانست‌کاری‌انجام‌دهد. درواقع‌دولت‌در برابراین‌قانون‌بشکل‌بسیار نا روائی‌مبارزه‌میکرد. ابتدا با شش ماه مهلت که بیهوده در قانون پیش‌بینی‌شده بود موافقت کرد تا هر کس

---

۱ ـ درهند رسم بود که برای پسران حتی درسنینی که بسیار کودك بودنه‌زن میگرفتند . درچین‌هم همین چنین‌رسمی وجود داشت . ظاهراً این‌امر جهات اقتصادی داشت ودرهر صورت یکی ازرسوم بسیار ناپسند بود. بالاخره بطوریکه درمتن اشاره شده است قانونی برای جلوگیری ازاین رسم وضع شد. اما تاوقتی که دولت بریتانیا برهند مسلط بود نمیگذاشت این قانون بدرستی اجرا شود ـ م

بتواند از این مدت سوء استفاده کند بعد هم بشکلی رفتار کرد که همه فهمیدند این قانون در نظر دولت جنبهٔ شوخی دارد و هر کس به آسانی میتواند بدون آنکه مزاحمتی برایش فراهم شود آنرا نادیده بگیرد و زیر پا بگذارد. دولت حتی کوچکترین کوششی برای ترویج و تبلیغ این قانون نکرد و اکثر مردم دهات و روستاها هرگز از وجود چنین قانونی مطلع نشدند. آنها فقط از آخوندهای مسلمان یا هندوی دهکدهٔ خود چیز مبهمی در این باره شنیدند در حالیکه خود این ملاها و وعاظ مذهبی هم از واقعیت قانون چیز درستی نمیدانستند.

دولت بریتانیا چنین وانمود میسازد که تحمل فوق العاده‌ئی که در برابر مفاسد و معایب اجتماعی هند از خود نشان میدهد کاملا بیغرضانه است و بهیچوجه در این امور نظر خاصی ندارد؛ درواقع آنها باین مسائل زیاد اهمیت نمیدهند زیرا این عیوب و مفاسد مانع تسلط آنها بر هند و مزاحم کسب و کار پرسود ایشان و استثمار منابع عظیم کشور ما نمیشود. همچنین هر نوع پیشنهاد تغییر و اصلاح اجتماعی در نظر آنها همواره این خطر را در بردارد که عدهٔ تازه‌ئی را ناراضی سازد و دولت که از جهات سیاسی باندازهٔ کافی خشم و نارضائی در برابر خود دارد نمیخواهد ناراحتیها و درد سرهای تازه‌ئی هم برای خود فراهم سازد.

در دورانهای اخیر روش دولت از نظر اصلاحات اجتماعی خیلی بدتر شده است زیرا انگلیسیها بیش از پیش بصورت آرام و خاموش برای حفظ این مفاسد و معایب میکوشند. این امر نتیجهٔ آنست که آنها برای حفظ موقعیت خود در هند با مرتجع‌ترین عناصر کشور متفق شده‌اند. هرچه مخالفت برضد آنها افزایش و توسعه می‌پذیرد آنها برای خود متفقین عجیب‌تری جستجو میکنند بطوریکه اکنون جدی‌ترین قهرمانان هواداری از تسلط بریتانیا بر هند افراطی ترین مرتجعین فرقه‌های مذهبی و متعصب‌ترین کهنه پرستان میباشند. شخصیتهای ممتاز سازمانهای مذهبی مسلمانان که با دولت بریتانیا دوستی و همکاری میکنند اغلب از جهات مختلف سیاسی، اقتصادی و اجتماعی بسیار مرتجع هستند. سران سازمان ارتجاعی مذهبی «هندو مهاسابها» هم با آنها رقابت میکنند. اما گروه مذهبی «ساناتیست»ها نیز که از متفقین دولت هستند از لحاظ عقب‌ماندگی از آنها بدتر هستند زیرا افراطی‌ترین اعتقادات کورکورانه و ارتجاعی مذهبی را با اظهار وفاداری علنی نسبت به فرمانروایان و اربابان انگلیسی بهم آمیخته‌اند.

اکنون این سئوال پیش می‌آید که اگر دولت بریتانیا در مورد «قانون منع ازدواج کودکان» سکوت اختیار کرد و هیچ اقدام جدی برای آن بعمل نیاورد چرا کنگره و سازمانهای غیر رسمی برای انتشار آن و هواداری از آن تبلیغاتی نکردند؟ انگلیسیها و عیب جویان خارجی ما بارها این سئوال را مطرح ساخته‌اند. درمورد کنگره باید در نظر داشت که این سازمان

در مدت پانزده سال اخیر[1] ومخصوصاً از سال ۱۹۳۰ به‌بعد همواره بخاطر تحصیل استقلال ملی یك مبارزهٔ دشوار و طاقت فرسای مرگ و زندگی را برضد فرمانروایان انگلیسی دنبال میکرده است که فرصتی برایش باقی نمیگذارده است. سایر سازمانهای ملی هم نیروی زیاد وتماس کافی با توده‌های مردم نداشتند. مردان وزنان با همت و بلند نظری که درمیان مردم نیرووحیثیت و نفوذی داشتند تقریباً همگی به نهضت کنگره پیوستند و بیشتر عمرشان را در زندانهای دولت بریتانیا میگذراندند و نمیتوانستند در این زمینه‌ها فعالیتی داشته باشند.

سایر سازمانها هم از گروه معدودی مردمان طبقات بالا و عناصر باصطلاح ممتاز تشکیل میشد که از تماس باتوده‌های مردم وحشت داشتند و به‌ندرت میتوانستند تصمیماتی بنفع مردم اتخاذ کنند. این نوع سازمانها با یك روش آرام ومحتشمانه کار میکردند و یا مثل «انجمن زنان سراسرهند» روشی خانمانه داشتند ودر آنها روح تبلیغات و فعالیتهای تند ومؤثروجود نداشت. بعلاوه این نوع سازمانها هم در تحت فشار تضییقات دولتی که هر نوع فعالیت عمومی را ممنوع میساخت خنثی و بلااثرشده بودندوعملا نمیتوانستندفعالیتی داشته باشند. مقررات حکومتهای نظامی هرچند ظاهراً فقط در مورد عناصر انقلابی بکار میرود اما در عین حال فرهنگ وتمدن وفعالیتهای مثبت اجتماعی را هم فلج میسازد.

با اینهمه عدم‌فعالیت کنگره وسایر سازمانهای غیردولتی دراین مورد دلیل عمیق‌تری دارد. حقیقت اینست که ما گرفتار بیماری ناسیونالیسم هستیم که تمام توجه‌مارا بخودمشغول میدارد. این بیماری هم تاوقتی که استقلال سیاسی وملی خودرا بدست نیاوریم ادامه خواهدداشت. همانطور که «برناردشاو» گفته‌است: «یك ملت اسیر همچون مردی مبتلا بسرطان است که بهیچ چیزدیگرجز به بیماری خود فکر نمیکند... برای یك چنین ملتی هیچ معالجه‌ئی وجود ندارد جزیك نهضت ملی که وجود آن همیشه نشانهٔ تضعیف نیروی مرضیست که بیمار را تحت فشار وتسلط خود دارد. ملل اسیردرحرکت وپیشرفت جهانی هم مقام‌خود را از دست میدهند وعقب می‌افتند زیرا ناچار تمام نیروی خود را در راه نهضت‌های‌ملی و برای تحصیل استقلال ملی‌خویش صرف میکنند.»

آزمایشهای گذشته بما نشان داده است که با وجود تغییرات ظاهری که فی‌المثل به افراد ملت اسیرما اجازه میدهد وزیرهم بشوند در وضع کنونی وتا وقتی که استقلال ملی واقعی بدست نیاید نخواهیم توانست پیشرفتهای اجتماعی واقعی داشته باشیم. نیروی عظیم قدرت دولتی همواره برای کمك بعناصر محافظه‌کار صرف شده است. دولت بریتانیا در طی چند

۱ـ باید بخاطر آورد که این مطالب درسال ۱۹۳٤ نوشته شده‌است وبنابراین منظور مولف از حدودآخر جنگ جهانی اول به‌بعد میباشد ـ م.

نسل گذشته همواره با یك روش استبدادی که خود او آنرا «پدرانه» مینامد برما حکومت کرده است و هر نوع ابتکاررا ازمیان برده و نابودساخته است. دولت بریتانیا باهیچ نوع کوشش منظم و سازمان یافته برای پیشرفتهای اجتماعی موافقت نداشته وهمیشه نسبت به چنین کوششهائی ظنین ومشکوك بوده است. حتی نهضت «هریجن» هم با وجود تمام کوشش ومراقبت مؤسسین آن برای عدم تصادم آن با دولت گاه بگاه بتصادم با مقامات دولتی منتهی شده و با مخالفت آنها مواجه گشته است. وضع ما طوریست که دولت با هر نوع کار مثبتی از جانب ما مخالفت میکند و من یقین دارم که اگر فی المثل یك روز کنگره به تبلیغات دامنه داری برای افزایش مصرف صابون بپردازد باز در موارد مختلف با مخالفت دولت مواجه خواهد شد.

تصور نمیکنم که اگر دولت واقعا بخواهد، اقدامی کند که اصلاحاتی در هند صورت پذیرد معتقد ساختن توده های مردم به اصلاحات اجتماعی کاری دشوار باشد. امافرمانروایان خارجی و بیگانه همیشه در نظر مردم مورد سوءظن هستند و نمیتوانند مردم را به چیزی معتقد سازند. اگر عناصر بیگانه از هند بیرون روند و تغییرات اقتصادی هم صورت پذیرد، یك دستگاه اداری مجهز و فعال به آسانی میتواند تغییرات و اصلاحات اجتماعی بزرگ و عمیقی را عملی سازد.

دردورانی که از آن صحبت میکنم و برای ما که درزندان نشسته بودیم، اصلاحات اجتماعی از نوع قانون منع ازدواج کودکان، و نهضت هریجن اهمیت زیادی نداشت جز اینکه نهضت هریجن از آنجهت که در سر راه نهضت سیاسی نافرمانی عمومی قرار میگرفت و بآن آسیب میرساند تااندازه ئی مرا ناراحت میساخت.

بطوری که قبلاهم اشاره کردم دراول ماه مه ۱۹۳۳ نهضت نافرمانی عمومی برای مدت شش هفته ملغی شده بود وما همه با کمال بیصبری منتظر تحول بعدی حوادث بودیم. این ملغی ساختن هرچند هم بصورت موقتی بود ضربت قاطع و نهائی را برپیکر نهضت وارد ساخت زیرا هرگز نمیتوان با یك مبارزهٔ ملی به میل شخصی خود بازی کرد و آنرا تندو کند ساخت. نهضت یك ملت مثل یك چراغ برق نیست که بتوان بمیل خودو با پیچاندن یك کلید آنرا روشن یاخاموش ساخت. دستگاه رهبری نهضت حتی پیش از الغای نافرمانی هم خودرا بسیار ضعیف وغیر مؤثر نشان داده بود. گاهی کنفرانسها و ملاقاتهای کوچك و بی اهمیتی تشکیل میشد که ثمری نمیداد. انواع شایعات انتشار می یافت که برای فعالیت واقدام مبارزین زیان آور بود. بعضی از کسانیکه ریاست علی البدل کنگره را عهده دار میشدند اشخاص بسیار محترمی بودند اما بهیچوجه نمیتوانستند وظیفهٔ فرماندهی نیروئی راکه در حال پیکار بود انجام دهند. اغلب آنها خستگی مفرطی ازخود نشان میدادند و خیلی دلشان میخواست خودرا از آن وضع دشوار بیرون بکشند وخلاص کنند. نسبت باین

تزلزلها و بی‌ثباتیها که دردستگاههای عالی رهبری نهضت دیده میشد عدم‌رضایت‌هائی‌هم درصفوف نهضت وجود داشت. اما درموقعیکه تمام سازمان کنگره غیرقانونی اعلان‌شده بود اظهار این‌عدم رضایتها بشکلی سازمان یافته وصریح بسیار دشوار بود.

در همین اوان بود که گاندی برای نهضت هریجن بیست و یکروز روزه گرفت و از زندان آزاد شد و نهضت نافرمانی‌هم برای مدت شش هفته ملغی گردید. دوران روزهٔ گاندی بسررسید وحالش بانهایت کندی بهبود می‌یافت. درنیمهٔ ماه‌ژوئن که دوران شش هفته‌ئی الغای نافرمانی بسر میرسید، مدت آن بازهم شش هفته دیگر تمدید شد. اما در این جریان دولت ازخشونتهای خود نکاست. در جزایر «آندامان» که محکومین فعالیت های انقلابی بنگال بآنجا فرستاده شده‌بودند بمناسبت بدرفتاری نسبت بزندانیان‌سیاسی یك اعتصاب غذا صورت گرفت. دراین اعتصاب یکی دونفر ازگرسنگی مردند. دیگران هم بحالت‌احتضار افتاده‌بودند. کسانی که بمناسبت فجایع «آندامان»میتینگهای‌اعتراضی ترتیب میدادند یادراین میتینگها سخن میگفتند خودشان نیز دستگیر و محکوم میشدند. ما نه‌فقط محکوم بودیم که رنج بکشیم بلکه حتی حق شکایت واعتراض هم نداشتیم. در حقیقت زندانیانی که بر اثر شکنجه های هولناك اعتصاب غذا میمردند چارهٔ دیگری نداشتند وهیچ وسیلهٔ دیگری برای اظهاراعتراض خود نمی‌یافتند. چندماه بعد درسپتامبر ۱۹۳۳ (که من از زندان بیرون آمده بودم) پیامی با امضاهای بسیار منتشر شد که از جمله «رابیندرانات تاگور» و «چ. ف. آندریوز» و عده‌ئی از رجال سرشناس که اکثرشان باکنگره ارتباطی نداشتند آنرا امضا کرده بودند. در این پیام رجال هند درخواست میکردند که بازندانیان «آندامان» بشکلی انسانی تر رفتار شود و آنها را لااقل بزندانهای هند منتقل سازند. اما وزیر کشور دولت هند از این بیانیه اظهار عدم رضایت کرد و امضاکنندگان آنرا بخاطر همدردی که نسبت بزندانیان اظهار میداشتند مورد انتقاد شدید قرارداد. تاآنجاکه بخاطر دارم بعدها در بنگال حتی یکچنین اظهار همدردی‌هم درردیف گناهان قابل مجازات قرار گرفت.

پیش‌ازآنکه دوران دومین شش‌هفتهٔ الغای نافرمانی پایان‌یابد درزندان دهرادون بما خبررسید که گاندی‌جی یك کنفرانس مشورتی وغیررسمی درپونه تشکیل خواهد داد. دویست سیصدنفر نماینده درآنجا باهم ملاقات کردند وبنابرتوصیه وراهنمائی گاندی‌جی تصویب کردند که‌مبارزه بانافرمانی بصورت وسیع ودسته‌جمعی‌ملغی گردد. اماهرکس‌حق داشته باشدکه بشکل منفرد نافرمانی‌را ادامه دهد. ضمناً هرنوع فعالیت وکوشش مخفی هم ناپسند وممنوع اعلام گردید. این تصمیمات برای تقویت نهضت مامفید و الهام بخش نبود ولی‌من هم باآنها مخالفتی‌نداشتم زیراما در مقابل یك امرانجام شده قرار داشتیم.

متوقف ساختن رسمی نافرمانی عمومی توده‌ها در واقع بر سمیت شناختن و تثبیت کردن اوضاع موجود بود زیرا در حقیقت نهضت نافرمانی در آن وقت دیگر وجود نداشت. فعالیت مخفی ما هم صرفاً یك نوع اقدام محدود و ناچیزی بود که اغلب نتیجهٔ منفی میداد و یأس‌انگیز بود زیرا با طبیعت و خصوصیت نهضت ما سازگار نبود. البته بعضی اوقات تا اندازه‌ئی لازم بود که برای رساندن تعلیمات به قسمتهای مختلف و حفظ تماس‌ها از آن استفاده میشد اما اصولا نهضت نافرمانی عمومی که قدرت آن در مخالفت و مبارزهٔ علنی است نمیتوانست یك نهضت مخفی باشد.

در این جریان چیزی که برایم تعجب‌آور بود ومرا افسرده میساخت این بود که در کنفرانس پونه بهیچوجه دربارهٔ اوضاع جاری وهدفهای آیندهٔ ما صحبتی نشده بود. عده‌ئی از اعضای ممتاز کنگره بعد از قریب دوسال دورهم جمع میشدند، دوسال پیکار خشونت‌آمیز و تضییقات طاقت‌فرسا که در طول آن در جهان ودرهند حوادث بسیاری روی داده بود واز جمله دولت بریتانیا یك کتاب سفید دربارهٔ طرح اصلاحاتی در قانون اساسی هند منتشر ساخته بود. در اینمدت ما ناچار بودیم که اجباراً ساکت بمانیم در حالیکه در مقابل ما حریف به تبلیغات دامنه داری پرداخته بود وسعی کرده بود که حقایق را دگرگون جلوه دهد. در آنمدت نه‌فقط دولت وهوادارانش، بلکه حتی عناصر لیبرال هند وسایرین نیز بارها گفته بودند که کنگره از هدفهای خود برای تحصیل استقلال صرفنظر کرده است. بنابرین تصور میکنم کمترین کاری که لازم بوددر کنفرانس پونه صورت پذیرد این بود که یکبار دیگر هدف سیاسی ما با کمال وضوح جداً مورد تأیید قرار گیرد وروشن شود وحتی اگر ممکن میبود هدفهای اجتماعی واقتصادی ماهم بر آن افزوده گردد. اما بجای تمام این‌ها، مباحثات منحصراً دربارهٔ برتری نافرمانی وسیع توده‌ئی وعمومی یا نافرمانی فردی وشایسته بودن یا نبودن فعالیت مخفی دور میزده است. حتی صحبت عجیب وشگفت‌انگیز «صلح کردن» با دولت هم پیش آمده بود. گاندی جی تلگرافی برای نایب‌السلطنه فرستاده بود و در آن تا آنجا که بخاطردارم ملاقات ومذاکره با اورا درخواست کرده بود و نایب‌السلطنه هم با یك «نه» بآن جواب گفته بود. بعد گاندی جی تلگراف دیگری فرستاده بود ودر آن به برقراری یك «صلح شرافتمندانه» اشاره کرده بود. درموقعیکه دولت پیروزمندانه میکوشید که با تمام وسایل خود نهضت مارا درراه هر گونه فعالیتی سرکوب کند ودرموقعیکه زندانیان جزایر آندامان از گرسنگی میمردند آیا چگونه ممکن بود این صلح دروغین وفریب‌دهنده که از آن صحبت میشد تحقق پذیرد؟ اما میدانستم که عادت گاندی جی این بود که هر اتفاقی هم که بیفتد شاخهٔ زیتون را عرضه بدارد[1]

۱ ـ شاخهٔ زیتون یکی از علائم قراردادی برای صلح است ـ م.

تضییقات همچنان با کمال شدت ادامه داشت. و تمام مقررات استثنائی که فعالیتهای عمومی‌را محدودمیساخت همچنان بقوت خود باقی بود. درماه‌فوریه ۱۹۳۳ حتی‌یك میتینگ که قرار بود برای تجلیل خاطرهٔ پدرم بر پا گردد با وجود آنکه قرار بود « سرتج بهادر ساپرو» ریاست آنراعهده دار باشدکه عضو کنگره نیست ویکی‌از اعتدالی‌ترین رجال‌دولت میباشداز طرف دولت ممنوع شد .

در این زمان دولت بریتانیا تمام نیات خیرخواهانهٔ خود را در یك «کتاب سفید» برای‌ما انتشار داده بود که دورنمای‌آیندهٔ مارا برایمان مجسم‌میساخت.

کتاب سفید دولت بریتانیا دربارهٔ قانون‌اساسی آیندهٔ هند یك سند قابل ملاحظه بود که حتی‌مطالعهٔ اجمالی‌آن نفس را بند می‌آورد. طبق این طرح ظاهراً هند بصورت یك دولت باصطلاح خود مختار درمی‌آمدکه می‌باید از آن بسیار هم خوشوقت وسرفراز باشد. این دولت صورت یك‌فدراسیون‌واتحادیهٔ دولتهای‌متعدد راپیدا میکرد که هردولت کوچك‌فئودالی‌در آن نماینده‌ئی‌میداشت. امادراین دولتهای کوچك هیچ نوع‌دخالت‌دولت مرکزی‌صورت نمیگرفت وتغییری راه‌نمی‌یافت. در آنها حکومت هـای مطلقهٔ استبدادی همچنان ادامه پیدا میکرد. زنجیرهای اصلی‌استعماری یعنی‌وابستگی‌مالی واقتصادی، هند را برای همیشه به «سیتی‌آف لندن»[1] متصل میساخت.سیاست پولی وارزی ما هم بوسیلهٔ «رزروبانك» تحت‌کنترل «بانك انگلیس » قرار میگرفت. بدین ترتیب وبا این طرحها نه‌فقط ازمنافع مستقروموجود بریتانیا درهنددفاع میشدبلکه حتی‌منافع جدیدی هم‌بوجود می‌آمد وضمیمهٔ آنها میگشت.تمام درامدملی‌ما وثیقه‌ئی برای تضمین این منافع مستقرقرار میگرفت. فعالیتهای استعماری‌که بعنوان «خدمات بزرگ امپراطوری» در هنـد صورت میگرفت وگویا موردعلاقهٔ فراوان ماست ؛ دست نخورده وکنترل ناپذیر ادامه می‌یافت تا ما را باصطلاح برای‌آزادی وخود مختاری پرورش دهد و آماده سازد. در ایالات و استانهای هند هم حکومتهای ایالتی‌مستقل وخود مختار بوجود می‌آمد. اما این استانها تحت‌حکومت‌یك«استاندار»انگلیسی باصطلاح‌خیرخواه قرارمیگرفت که‌باقدرت‌مطلقهٔ یك دیکتاتور حکومت میکرد تا نظم وترتیب را بما بیاموزد. علاوه براینها، یك مقام‌اعلی، ویك دیکتاتور عالی‌هم بنام‌نایب‌السلطنه بااختیارات وقدرت‌نامحدود خود وجودمیداشت تا هروقت که‌بخواهد وهرطور که اراده‌فرمایداقدام کندوجلو آنچه رالازم نمیداندبگیرد. در واقع نوع طبقهٔ حاکمهٔ بریتانیا برای ایجاد یك دولت‌استعماری ومستعمراتی نمیتوانست

---

۱ ـ سیتی‌آف لندن یعنی « شهر لندن » منظور محلهٔ مرکزی شهر لندن است که مرکز بانکها وکانون فعالیت سرمایه‌داری انگلستان میباشد و همانطور که « وال استریت » مظهر سرمایه‌داری آمریکا بشمار میرود « سیتی اف لندن » هم مظهر سرمایه‌داری انگلستانست ـ م .

شاهکاری بهتر از این بوجود آورد. مسلماً هیتلر و موسولینی هم با وجود تمام قدرت نامحدود دیکتاتوری خود به مقام و اختیارات و قدرت نایب‌السلطنهٔ هند رشک میبردند.

علاوه برطرح یك چنین قانون اساسی که دست و پای هند را می‌بست یك سلسله «مسئولیتهای خاص» و مراقبتها و احتیاطات هم بر آنها افزوده شده بود که کشور مصیبت‌زده و تیره روز ما را بصورت اسیری در میآورد که تکان هم نمیتوانست بخورد. بقول آقای «نویل چمبرلن» از طرف بریتانیا «بهترین پیشنهادات همراه با تمام احتیاطها و مراقبتهائی که ممکن بود بفکر کسی برسد تهیه شده بود.»!

بعلاوه بما اطلاع دادند که در مقابل این امتیازات که بما اعطا میشد! میبایست مبالغی هم بپردازیم که این مبالغ شامل چندین کرور[1] یکجا و مقادیری هم پرداختهای منظم سالیانه بود. بدون پرداختهای کافی ما نمیتوانستیم بر سر سفرهٔ این استقلال مرحمتی بنشینیم. ما در زیر فشار فقر کشور و بار طاقت فرسائی که بردوش ملت تحمیل میشد رنج میکشیم و دست و پا میزنیم و امیدواریم که حصول استقلال ملی این بار سنگین را سبك سازد. برای توده‌های ملت ما استقلال مخصوصاً از این جهت یك امر ضروری است. اما اکنون معلوم میشد که میخواهند باز هم بار ملت را سنگین‌تر کنند.

جالب توجه بود که این راه حل نبوغ آمیز! بعنوان مرحمت و فتوت بریتانیا هم جلوه داده میشد و دائماً برخ ما میکشیدند که اربابان ما تا چه اندازه کریم و سخاوتمند هستند. بما یادآوری میکردند که هرگز تا کنون دیده نشده است که یك دولت امپریالیست و مستعمره دار با میل خود و با طیب خاطر اینهمه آزادی و اختیار و این همه فرصت بیك ملت تابع خود داده باشد. درخود انگلستان مباحثه و گفتگو میان اعطا کنندگان این همه حقوق! و کسانی که از اینهمه فتوت وحشت داشتند و با آن مخالف بودند جریان داشت. واقعاً خنده آور بود که سه سال رفت و آمد میان هند و انگلستان و سه کنفرانس میز گرد و تشکیل آنهمه کمیته‌ها و مشورتها تازه این نتایج را ببار آورده بود!

معهذا هنوز هم مسافرت به انگلستان و دیدار از لندن پایان نیافته بود. هنوز کمیتهٔ مختلط و منتخب بریتانیا در پیش بود که باید این «کتاب سفید» را مورد مطالعه و رسیدگی قرار میداد و بنا بود عده‌ئی از هندیها هم بعنوان عضو وابسته با مشاور و ناظر در آن شرکت کنند. همچنین قرار بود کمیته‌های متعدد دیگری نیز در لندن تشکیل شود و در پشت صحنه فعالیتهای دسائت‌آمیزی برای عضویت در این کمیته‌ها بعمل می‌آمد که در واقع مفهومش از یك مسافرت کوتاه و مدتی اقامت مجانی در قلب امپراطوری تجاوز نمیکرد. آقایان بسیار محترم و فداکاری بدون اعتنا به مخاطرات(!) پیش بینی شده در «کتاب سفید» آماده بودند که

---

۱ ـ هر کرور هندی معادل ۱۰ میلیون میباشد ـ م.

خطرسفردریا یا مسافرت هوائی‌را بپذیرند و با خطر بزرگتراقامت در لندن مواجه شوند تا با نیروی فصاحت وقدرت استدلال خود بکوشند طرحهای کتاب را موافق منافع هند تغییردهند(!) آنها بخوبی‌میدانستند ومیگفتند که این کارها بی‌ثمراست و نتیجه‌ئی نخواهد داشت و با وجود این آرام‌نداشتند ومیخواستند بروند حرفشان را بگویند هرچند که کسی برای شنیدن آنها نباشد.

یکی‌ازاین آقایان‌محترم که ازرهبران گروه «جوابگویان» است تا پایان دردناک این کاروموقعیکه حتی‌هندیان‌دیگرهمگی‌انگلستان راترک گفته بودند درآنجا ماند وظاهراً درآنجا گرفتاریهای فراوانی داشت ، دائماً با رجال رسمی و مقامات صاحب نفوذ لندن ملاقات میکرد و شام میخورد و گویا میخواست بـاین وسیله آنها را به تغییرات سیاسی مورد نظر که باید درهند صورت پذیرد متقاعد سازد . بالاخره وقتی که این آقای‌محترم به وطنش بازگشت به مردمی که منتظر نتایج اقداماتش بودند گفت که با منتهای شدت وسرسختی که دریك «مارات»[1] وجود دارد ازکاروشغل‌خود صرفنظر کرده ودرلندن‌مانده است که تا آخرین لحظه هم حرفهای خود را بگوید.

بخاطر دارم که پدرم همیشه شکایت داشت که دوستان «جوابگو»یش ذوق لطیفه‌گوئی وشوخی‌نداشتند واغلب بخاطرشوخیهای‌او که هیچ خوششان نمی‌آمد آزرده‌خاطر میشدند واو ناچاربود ازآنها معذرت بخواهد وآرامشان سازد و این کارهم برایش‌بسیار سخت وخسته کننده بود . وقتی که روح‌مبارزوجسوراین آقای محترم «مارات» رامیدیدم حرفهای پدرم را بیاد میآوردم وملاحظه میکردم که برعکس آنچه اومیگفت این آقایان خیلی هم روح شوخی دارند . زیرا نه درگذشته و نه هم‌اکنون درجریان مبارزات ملی‌ما هیچ‌کس بوده وهست که باندازهٔ این آقای محترم اظهارشجاعت وشهامت کند . درواقع حتی‌تیلك[2] مبارزسازش‌ناپذیروارم نشدنی‌ملی‌هم‌چنین‌حرفهائی نمیگفت‌واینهمه‌مدعی‌مبارزه با بریتانیا نبود .

درآن جریان لیبرالهای هند هم باکتاب سفید مخالف بودند. همچنین با تضییقات وفشارها وخشونت‌هائی که هرروزدرهند زیادتروشدیدترمیشد موافقت نداشتند وگاهی ، هرچند هم به ندرت واتفاقی میبود و هرچند تصریح میکردند که باکنگره وفعالیت‌های آن موافق‌نیستند، نسبت باین اقدامات دولت اعتراض میکـردند . بعضی اوقات از دولت میخواستند که فی‌المثل فلان رهبر سرشناس کنگره را از زندان آزاد سازد . آنهـا همیشه به افرادی که میشناختند فکرمیکردند. وبعلاوه آنها هم مانندگروه«جوابگویان»

---

۱ ـ مارات‌ها یکی از طوایف هند هستند که زبان وآداب خاصی دارند ـ م .

۲ ـ به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۵۵ رجوع شود . م

وقتی آزادی یك زندانی را در خواست میکردند میگفتند فلان کس باید از زندان آزاد شود زیرا دیگر برای آرامش عمومی خطری ندارد ودولت باز هم میتواند هر وقت که بخواهد اورا بازداشت کند ودرچنین صورتی حق هم بجانب دولت خواهد بود . این نوع درخواست آزادی برای زندانیان سیاسی بسیار پست و نامناسب بود وتأییدکارهای دولت بشمار میرفت. درواقع حتی درانگلستان هم کسانی بودند که بهمین ترتیب ازدولت درخواست داشتند بعضی از اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره یـا بعضی اشخاص دیگر را در هند از زندان آزاد سازد وآنها هم بهمین نوع استدلال میکردند .

البته ما نمیتوانیم از کسانی که بهرصورت دردورانی که زندانی بوده‌ایم نسبت به ما محبتی نشان داده‌اند سپاسگزاری نکنیم اما گاهی هم احساس میکنیم که خیلی بهتر است دوستانی برای خلاصی ما اقدام کنند که لااقل بتوانند مارا بهتر بشناسانند وازحقانیت مادفاع کنند.ما تردید نداریم که آنها با حسن نیت به کمك ما می آمدند اما متأسفانه کاملا نمایان بود که نظریات دولت بریتانیا را می پذیرند وتأیید میکنند و بدینقرار میان آنها و مـا فاصلهٔ عمیقی وجود دارد .

لیبرالها با آنچه در کشور اتفاق می‌افتادموافقت نداشتند وازاین تضییقات ناراضی بودند اما آیا درمقابل تمام این اقدامات چه میکردند ؟ برای ایشان تصورناپذیر بود که به یك اقدام مؤثر برای مخالفت با دولت بپردازند.آنها فقط درفکر آن بودند که خودشان را محفوظ نگاهدارند وباین جهت دائماً ازتوده‌های مردم وعناصر فعال ومبارز ملت دورتر میشدند بطوریکه بتدریج آنقدر بسمت راست رفتند که ایدئولوژی وطرز تفکرشان باطرز تفکر دولت جدائی نداشت واز یکدیگر تشخیص داده نمیشد.آنها با تعداد محدود ومعدود خود ازآنجهت که درمیان توده‌ها تأثیرو نفوذی نداشتند درمبارزات وسیع وتوده‌ئی تغییری بوجود نمی آوردند اما درمیان ایشان بعضی عناصر ممتازو سرشناس هم بودند که منفرداً وشخصاً مورد احترام عمومی قرارداشتند اما این رهبران هم مانند سایر لیبرالها وعناصر «جوابگو» بطور کلی با هواداری معنوی که در یك موقع بسیار حساس نسبت بسیاست دولت ابرازمیداشتند درواقع خدمت فوق‌العاده وبیحسابی برای دولت انجام دادند.دولت برای خشونت‌ها وبیقانونیهای خود ازسکوت عمومی و عدم انتقاد مؤثر وتسلیم ورضای ضمنی لیبرالها استفادهٔ شایان میبرد . بدینقرار لیبرالها و «جوابگویان» یك نوع تأیید معنوی واخلاقی برای تضییقات بیسابقهٔ دولت که سراسر کشوررا بخفقان انداخته بودفراهم ساختند ، آنهم در موقعـی کـه دولت بزحمت میتوانست رفتار خـود را موجه و بمورد قلمداد کند .

لیبرالها میگفتند کتاب سفید بد است،خیلی هم بد است اما درمقابل آن چه‌میتوان

کرد ؟ دراجتماع فدراسیون لیبرالها که درماه آوریل ۱۹۳۳ در کلکته تشکیل شد آقای «سرینیواساساستری» معروفترین رهبر لیبرالها اظهار داشت که هر چند هم تغییرات و اصلاحاتی که طبق کتاب سفید پیش بینی شده رضایت بخش نباشد باید با آن همراه شد و همکاری کرد. و گفت «اکنون موقعی نیست که در مقابل آن بمقاومت پرداخته شود بلکه باید از آن پشتیبانی کرد و با آن همراه گردید». بنظر او تنها کار ممکن این بود که هرچه پیشنهاد شده است پذیرفته شود و بکوشند که آن طرحها بدقت عملی گردد و تحقق پذیرد زیرا هیچ صورت دیگری برای ما مقدور نیست . بعد هم اضافه کرده بود که «اگر ما خردمندی، تجربه ، اعتدال ، حسن تشخیص موقع ، نفوذ کافی و تأثیر واقعی داریم و اگر ما لیاقت و ذکاوت داریم اکنون وقت آنست که آنرا نشان بدهیم . » چنین بود پیام آقای ساستری رهبر معروف لیبرالها که در تفسیر آن باید گفت درواقع فقط «کلماتی زیبا و درخشان» درخود داشت .

آقای ساستری مردی فصیح وخوش سخن است که درصحبت خود کلمات زیباوخوش آهنگ را دوست دارد و بکارمیبرد . اما ظاهراً خودش نیزدستخوش هیجاناتش میشودو سحر کلماتش معانی ومفاهیم را از نظردیگران وحتی از نظر خودش هم پنهان میسازد . مخصوصاً جالب توجه است که اودر آوریل ۱۹۳۳ و دردورانی که هنوز نهضت نافرمانی عمومی ملت هندرسماً ادامه داشت چنین پیامی رادر شهر کلکته که کانون گرم مبارزات ملی بودمنتشر میساخت .

دراظهارات او صرفنظر از اصول اساسی وهدفهای کلی ، بنظرمن مخصوصاً دو نکته شایان بحث و تذکر است . یکی اینکه بنظر ایشان هرچه هم که اتفاق بیفتد و هرقدرهم که ما ازجانب دولت بریتانیا مورد اهانت وفشار واستثمار واقع شویم باید بازهم مطیع بمانیم این حرف بسیار عجیب است زیرا اگر به یك کرم خاکی هم فشار وارد شود و درخطر قرار گیرد تکانی میخورد و حرکتی بخود میدهد اما ملت هند طبق راهنمائی آقای ساستری نباید هیچگونه تکانی بخورد. زیرا بنظر ایشان هیچ راه دیگری برای او وجود ندارد. معنی این اظهارات آن بود که در نظر ایشان اطاعت و گردن نهادن به قدرت دولت بریتانیا درحکم یك نوع مذهب است (اگر بتوان این کلمه را در این مورد بکار برد) و برای ما صورت یك «قسمت مقدر» را دارد که چه بپسندیم وچه نپسندیم خواه ناخواه و بدون چون وچرا باید به آن تسلیم شویم و آنرا بپذیریم .

باید این نکته را هم متذکر شد که آقای ساستری لااقل قبول و پیروی از یك وضع مشخص وروشن را هم توصیه نمیکرد زیرا آنچه باصطلاح «تغییرات قانون اساسی» نامیده میشد هنوز درمرحلهٔ طرح قرارداشت وهرچند همه کس بطور کلی درك میکرد که صورت

بد و ناپسندی خواهد داشت هنوز شکل قاطعی نیافته بود . اگر فی المثل آقای ساستری گفته بود که هر چند پیشنهادات مندرج در کتاب سفید غیرکافی و ناپسند است اما با توجه بمقتضیات کنونی موافق اجرای آن میباشد ودر وضع کنونی آنرا چه خوب وچه بدناچار باید پذیرفت ، اظهاراتش تا این اندازه ناگوار نمیبود . اما او از این مرحله هم دورتر رفته بود میگفت تغییرات قانون اساسی هرچند هم که ممکن است رضایت‌بخش نباشد در هرصورت بنظراو باید تأیید گردد وقبول شود و باین ترتیب دربارهٔ موضوعی که از نظر ملت مهمترین مسئله بود یك چك امضا شده و سفید بدولت بریتانیا میداد . من نمیتوانم بفهمم چگونه ممکن است یك فرد یا یك گروه یا یك حزب یك چنین روش تعهد آمیزی در برابر آیندهٔ پیش بینی نشده اتخاذ کند که‌خود را در بن بست بیندازد و بدون‌هیچ‌قید و شرط تابع و موافق وضع نامعلومی معرفی کند مگر اینکه قبول کنیم که چنین فرد یا جمعیتی به‌هیچ نوع اصول اخلاقی یا موازین سیاسی پایبند نیست و تنها سیاست تغییرناپذیر و موردقبولش گردن نهادن وقبول اوامر فرمانروایان واربابان بیگانه میباشد .

اما نکتهٔ دیگری که دراظهارات آقای ساستری مرا متحیر میساخت جنبهٔ تاکتیکی آن بود . «کتاب سفید» وطرحهای پیشنهاد شده در آن در رشتهٔ درازتغییرات واصلاحات جدیدی که میخواست صورت بگیرد فقط یك مرحله بود . هرچند از نظردولت این مرحله خیلی اهمیت داشت اما هنوزمراحل بسیاردیگری هم درپیش بود و باقی میماند که ممکن بود در آینده‌صورت بهتر یا بدتری بخود بگیرد. این‌تفاوت‌احتمالی‌وضع آینده بافشاری که ازطرف صاحبان منافع مختلف بردولت و پارلمان بریتانیا وارد میشد بستگی پیدامیکرد. ازاین جهت‌روش لیبرالهای هندومیزان مقاومت وطرزرفتارآنها برای آیندهٔ خودایشان اهمیت زیاد پیدا میکرد زیرا مسلماً دولت میل داشت هر طور که باشد موافقت آنها را جلب کند و باین جهت ناچار بود که پیشنهادات آنها را بپذیرد . اما اظهارات مؤکد آقای ساستری،و در واقع تسلیم شدن بدون قید و شرط لیبرالها،مدتها پیش از آنکه هنوز مسئلهٔ قبول یا رد و عملی شدن یا عملی نشدن اصلاحات جدید مطرح شود به‌دولت بریتانیا نشان میدادکه میتواندهیچگونه ارزشی برای لیبرالهای هند قائل نشود وآنها را کاملا نادیده بگیرد . زیرا برای دولت دیگر مسئلهٔ جلب موافقت و رضایت ایشان مطرح نبود . در واقع آنها علناً بدولت میگفتند که در هر حال هرگز از هواداری بریتانیا دست نخواهند کشید ولو ایشان را کنار بگذارند و بایشان اعتنا نکنند . بدینقرار بنظرمن‌از لحاظ‌منافع خود لیبرالها هم که بسنجیم نطق آقای ساستری در کلکته بسیار ناشیانه بود و با هدفها ومنظورهای ایشان مباینت داشت .

اگرمن دربارهٔ این نطق قدیمی آقای ساستری زیاد نوشته‌ام و به بحث پرداخته‌ام

ازجهت اهمیت ذاتی آن نطق یا اجتماع «فدراسیون لیبرالها» در کلکته نیست بلکه از آنجهت است که میخواهم طرز تفکرو روحیات رهبران لیبرال را روشن‌تر سازم . آنها اغلب مردمی شایسته ومورد احترام‌هستند اما من با منتهای حسن‌نیت وحد اکثرخوشبینی هم هرگز نخواهم توانست اعمال ورفتار آنها را تأیید کنم .

یکی دیگر از نطقهای آقای ساستری که آنرا در زندان خواندم نیز درمن تأثیر فراوانی گذاشته‌است.این نطق‌خطاب به«انجمن خدمتگذاران هند» که خود ایشان ریاست آنرا بعهده دارند،درماه ژوئن ۱۹۳۳ درشهر « پونه » ایراد شده است . در این نطق بخطراتی که احتمالا درصورت قطع نفوذ بریتانیا ازهند پیش خواهد آمد اشاره شده‌و گفته شده است که درچنین صورتی نهضتهای مختلف سیاسی هند بعلت تنفرهای شدید و خصومتهای فراوان با یکدیگر به منازعه خواهند پرداخت وممکن است یك حزب و فرقهٔ مذهبی حزب وفرقهٔ دیگری را تحت مضیقه وفشارقراردهد . بعلاوه گفته‌اند تحمل و بردباری ازخصوصیات ممتاز زندگی سیاسی بریتانیاست و هندیها در آینده هر چه بیشتر با انگلستان همکاری داشته باشند آنها با دوستی وتحمل وبردباری بیشتری در هند رفتار خواهند کرد .

از آنجاکه من درزندان بودم فقط خلاصه‌ئی‌از نطق‌آقای ساستری راکه روزنامهٔ «استیتسمن» کلکته منتشر کرده بوددیدم. روزنامهٔ مزبورازطرف‌خودش دربارهٔ نطق‌آقای ساستری نوشته بود که «این نظریه بسیارجالب توجه است و یاد آوری میکنیم که دکتر مونجی نیز چنین نظری اظهار داشته است.»

بقراریکه روزنامهٔ مزبور نوشته بود آقای ساستری درنطق خود پس ازاظهارات بالا به ازمیان رفتن آزادی درروسیه و درایتالیا ودرآلمان پرداخته و دربارهٔ اتفاقات وحشیانه وغیرانسانی که بارها درآن کشورها روی داده صحبت کرده بود .

وقتی این گزارشها را میخواندم‌حیرت میکردم که‌چه شباهت‌فوق العاده‌ئی‌میان‌نظر آقای ساستری‌با نظرهای‌پوسیده وعقب‌ماندهٔ‌محافظه‌کاران بریتانیادربارهٔ‌روابط‌بریتانیا و هند وجود دارد . مسلماً نظریات آنها در جزئیات با هم اختلافاتی داشت امـا اصول ایدئولوژی ومبانی‌کلی طرزتفکرشان یکسان بود . درواقع ممکن بود وینستون چرچیل هم عین چنین اظهاراتی رابیان دارد بدون‌اینکه هیچ چیزی برخلاف معتقدات مرامی‌خود گفته باشد. جالب توجه است که تازه آقای ساستری درحزب‌لیبرال هند جزوعناصرجناح چپ ویکی ازشایسته‌ترین رهبران هم بشمارمیرود .

تصور میکنم که من هرگزقادر نخواهم بود با نوشته‌های آقای ساستری در بارهٔ تاریخ و با نظرایشان دربارهٔ مسائل جهانی و مخصوصاً با عقیدهٔ ایشان دربارهٔ بریتانیا

وهندموافقت داشته باشم. وخیال نمیکنم که هیچ فرد خارجی‌هم که انگلیسی نباشد بتواند این نظریه‌ها را بپذیرد. حتی بسیاری‌ازانگلیسیان مترقی‌نیز مسلماً با این نظرها مخالفند. شاید فقط برای‌آقای‌ساستری‌خوشایند باشد که بدنیا و کشور خود با عینك رنگین وتیرهٔ طبقهٔ حاکمهٔ انگلستان نگاه کند. واقعاً تعجب‌آوراست‌اگرآقای‌ساستری درموقعی که‌چنین نطقی‌ایراد میکرد ازاتفاقات دردناکی که‌درمدت هیجده ماه هرروز درهند روی میداد و حتی‌در همان موقع ایراد نطق ایشان هم‌جریان‌داشت بیخبروبی‌اطلاع مانده باشد. ایشان به روسیه وایتالیا وآلمان اشاره میکردند واز خشونتهای غیرانسانی که درآنجاها روی میداد سخن میگفتند اما بهیچوجه دربارهٔ تضییقات‌وحشیانه واز میان رفتن تمام آزادیها درکشور خودشان چیزی نمیگفتند. ممکن است تصور شود آقای ساستری از تجاوزات هولناکی که در استان مرزی ودر بنگال‌صورت‌گرفته است و«راجندرابابو»[1] درروزان ریاست اخیرش برکنگره‌آنرا «هتك ناموس‌بنگال» نامید بعلت سانسور شدیدمطبوعات بی‌خبرمانده باشد. زیرا سانسور اجازه‌نمیداد که اخباری ازآنچه واقعاً درآنجا میگذرد منتشرشود اما آیا حالت خفقان واحتضار هند ومبارزه بخاطرزندگی وآزادی راکه ملت او برضد یك حریف نیرومند دنبال میکرد نیزمیشد فراموش‌کرد ونادیده‌گرفت؟ آیا او از رژیم پلیسی که در بسیاری از مناطق هند برقرار شده بود، از شرایطی شبیه تسلط نظامی‌یك حکومت خارجی، از مقررات استثنائی، از تضییقات، از اعتصابهای غذا و سایرمشقات زندانیان‌هم‌بی خبر بود؟ آیامتوجه نمیشد که‌آن‌حوصله وبردباری وآزادمنشی که انگلیسیها را بخاطرآن‌میستودبوسیلهٔ‌خودآنها در هند زیرپاگذارده شده است ؟

---

۱ ـ راجندرابابو ـ نام دوستانه‌ئیست که به « دکتر راجندراپراساد » اطلاق میشود. راجندراپراساد از مهمترین شخصیت‌های هند است که اولین رئیس جمهوری هند میباشد و هم‌اکنون نیز دراین مقام ارجمندقراردارد.

راجندراپراساد درسال ۱۸۸۵ در استان بیهار متولد شد در شهر کلکته در رشتهٔ حقوق تحصیلات خود را بپایان رساند از زمان بازگشت گاندی به‌هند راجندراپرساد هم در فعالیتهای کنگره سهمی بزرگ و صمیمانه بعهده داشت. درسال ۱۹۲۰ یك دانشگاه‌ملی‌افتتاح کرد که دانشجویان‌نهضت‌ملی که بعلت احساسات ضدانگلیسی‌نمیتوانستند بدانشگاههای دیگر بروند درآنجا تحصیل میکردند.

راجندراپراساد چند بارزندان رفته است. در دوران زلزله ۱۹۳٤ که در فصل ۵۸ این‌کتاب به‌آن اشاره شده فعالیت او درکمك بزلزله‌زدگان بسیار مؤثر بود. مدتی هم ریاست‌کنگره رابعهده داشت. درسال ۱۹۵۰ که هندبصورت یك جمهوری درآمد دکتر راجندراپراساد بمقام ریاست جمهوری انتخاب شد.

کلمهٔ بابو که در متن بکار رفته در زبان بنگالی بمعنی «پدر» است وبه نشانهٔ‌محبت بشخصیت های محبوب و ملی اطلاق میشود چنانکه دربنگال به‌گاندی هم «بابو» میگفتند واصولا بهرشخصی که بخواهند احترام‌بگذارند اورا بابو خطاب میکنند ـ م.

در اینجا این مسئله مطرح نبود که آیا او با کنگره موافقت داشت یا نداشت. البته او خود کاملا حق داشت که کنگره را انتقاد کند و محکوم سازد اما آیا بعنوان یك نفر هندی و یك مدافع آزادی و یك مرد حساس، در برابر شهامتهای تحسین انگیز و فداکاریهای بیحساب آنهمه مردان و زنان هموطنش چه عکس العملی از خود نشان میداد؟ آیا در موقعیکه فرمانروایان ما دشنهٔ خود را در قلب هند فرو میبردند او هیچ نوع ناراحتی و دردی در خود احساس نمیکرد؟ آیا برای او هیچ اهمیتی نداشت که هزاران هزار نفر از هموطنانش حاضر نمیشدند در مقابل قدرت مغرور یك امپراطوری نیرومند سر فرود آرند و ترجیح میدادند که جسمشان مورد شکنجه واقع شود، خانه‌هایشان بتاراج رود، عزیزانشان رنج ببرند اما روحشان سرفراز بماند و تسلیم نشود؟ ما چه در زندان و چه در خارج بـا روی گشاده باستقبـال حوادث میرفتیم و در برابر مشکلات و رنجها تبسم میکردیم و میخندیدیم اما تبسم ما اغلب اشك آلود بود و خنده‌های ما به فریادهای درد آمیز شباهت داشت.

آقای «وراير الوين»[1] که یك نفر انگلیسی باشرف و درستکار است در یکی از نوشته‌های خود تأثیراتی را که حوادث هند در او ایجاد کرده است بیان میدارد و در بارهٔ حوادث ۱۹۳۰ میگوید «چه آزمایش درخشان و تحسین انگیزی بود که میدیدیم تمامی یك ملت روح بندگی و غلامی را بدور می افکند و با کمال شایستگی با عزم راسخ و بیباکانه قیام میکند». و بعد نیز چنین ادامه میدهد که «انضباط حیرت انگیزی که از جانب اکثر داوطلبان کنگره در دوران مبارزات ساتیاگراها نشان داده شد باندازه‌ئی بود که حتی یکی از استانداران انگلیسی استانها هم ناگزیر شد به آن اعتراف کند...»

آقای سرینیواسا ساستری مرد شایسته و حساسی است که مورد احترام فراوان هموطنانش میباشد و محال بنظر میرسد که او نیز در برابر شهامت هموطنانش در دوران مبارزه، لااقل چنین احساسی در خود حس نکرده باشد باین جهت مخصوصاً از او انتظار میرفت که نسبت به پایمال شدن تمام آزادیهای مدنی و تمام فعالیتهای عمومی از طرف دولت فریاد اعتراضش را بلند کند.

حتی انتظار میرفت او و همکارانش شخصاً به بازدید از نواحی و مناطق آسیب دیده و مصیبت کشیده‌ئی مثل استان مرزی و بنگال بپردازند. ما توقع نداشتیم که ایشان بحمایت کنگره برخیزند یا به نهضت نافرمانی عمومی کمك دهند اما انتظار میرفت کـه لااقل از تجاوزات و گستاخیهای افراطی پلیس جلوگیری کنند. این کاریست که معمولا مدافعین آزادی و دوستداران حقوق مدنی و آزادیهای عمومی در سایر کشورهای جهان هم انجام میدهند. متأسفانه آقای ساستری بجای آنکه به چنین اقداماتی بپردازد و بجای آنکه بکوشد از زیاده رویها و افراطهای دستگاه اجرائی که بیرحمانه بر سر مردان و زنان هند میتاخت و ابتدائی

[1] Verrier elwin _

ترین آزادیها را هم ازمیان‌میبرد، جلو گیری کندو بالاخره بجای آنکه تحقیق کند و تشخیص بدهد که چرا تمام این‌وقایع روی میدهد، به انگلیسیها گواهینامهٔ آزادمنشی و پرحوصلگی و بردباری میداد. آنهم درست در موقعیکه این خصال بوسیلهٔ خود اربابان انگلیسی در هند نابود میشد. او باین ترتیب پشتیبانی معنوی وحمایت اخلاقی خود را بایشان تقدیم‌میداشت ودر موقعی که آنها شدیدترین تضییقات را برقرار میساختند بایشان دل وجرأت میداد و از ایشان تشویق میکرد.

من اطمینان کامل دارم که او باین مسائل توجه کامل و کافی نداشت ودر واقع متوجه عواقب اقدامات خود نبود اما جای تردید هم نیست که نطق اوچنین ثمراتی را ببار می آورد. بنابراین میتوان پرسید که پس چرا طرز فکروطرز عمل اوچنین بود؟

من برای این سئوال پاسخی نمی بینم جز اینکه رهبران لیبرال بکلی خودشان را از هموطنانشان‌واز تمام افکار جدید جداساخته‌اند. کتابهای کهنه و پوسیده‌ئی که آنهامطالعه میکنند مردم هند را از نظرشان می‌اندازد ویك نوع حالت رخوت و خواب‌آلودگی در ایشان بوجود می آورد.

ما بزندان میرفتیم و بدنهامان در سیاهچالهای زندان میپوسید اما افکارمان آزاد میماند وروحمان بیباك وسرفراز بود. اما آنها با دست خود برای خویش یك زندان فکری بوجودآورده‌بودند که در آن بیهوده بدور خود می‌چرخیدند ودور میزدند وهرگز راه گریزی از آن نمی‌یافتند. آنها بت بیجان و تغییرناپذیراشیاء را می‌پرستیدند وموقعیکه خود اشیاء چنانکه در این جهان‌متغییرروی‌میدهد، تغییرمی‌یافت آنها گیج ومبهوت‌میماندند و در پهنهٔ اقیانوس حیات سکان و قطب‌نمای خود را از دست میدادند. از نظر جسمی وفکری نا امید و ناتوان می‌شدند وموازین ایدآلی‌واخلاقی‌راهم گم میکردند. البته هر یك از ما مختاریم که خودمان به پیش برویم یا اینکه بزور جلو رانده شویم اما در هر حال در این عالم متحرك که همه چیزدر حرکت است وجلومیرود نمیتوانیم در جای خود آرام باقی بمانیم.

لیبرالها که از حرکت و تغییرمی‌ترسیدند از طوفانهائی که در اطرافشان بحرکت می‌آمد و آنها را در خود می گرفت وحشت داشتند. چون نیروی کافی وقدمهای استوار نداشتند نمی‌توانستند به جلو بروند و باین جهت بود که در اقیانوس متلاطم زندگی سر گردان میشدند، باینطرف و آنطرف می‌افتادند و به هرخاشاکی که برسرراهشان‌می آمد چنگ میزدند. آنها در سیاست هند همچون «هاملت»[1] هائی بودند که از افکار بیرنگ

---

۱ ـ هاملت نام شاهزاده افسانه‌ئی ژوتلند است که شکسپیر درام‌نویس بزرگ انگلیسی با اثر معروف خود نام اورا جاویدان ساخت. او همواره میخواست انتقام مرگ پدرش را از عمویش کلودیوس که او را کشته بود و با

خود بیمار میشدند وهمیشه شك داشتند ومردد بودند ونمیتوانستند تصمیم بگیرند.

«ای انتقام منفور! زمان ازهم گسسته است
و من ناتوان‌تر از آنم که آنرا بهم پیونددهم.»

روزنامهٔ هفتگی «سرونت آف ایندیا» (خدمتگذار هند) نیز که یك روزنامهٔ لیبرال است در آخرین روزهای نهضت نافرمانی عمومی اعضای کنگره را متهم میکرد باینکه خودشان میل داشتند به زندان بروند وموقعیکه بزندان میرفتند میخواستند هرچه‌زودتر بیرون بیایند. بقراریکه این روزنامه با ناراحتی و عصبانیت نوشته است تنهـا سیاست کنگره همین بوده‌است. چنین‌بنظرمیرسد که درمقابل‌این‌سیاست کنگره کوشش لیبرالها هم این بوده است که دائماً نمایندگانی به‌انگلستان بفرستند که در انتظار مراحم‌وزیران بریتانیا بنشینند یا اینکه صبر کنند ودعا کنند که تغییری در دولت انگلستان حاصل شود واوضاع بنفع آرزوهای ایشان تغییر پذیرد.

در واقع راست است که یکی‌از سیاست‌های کنگره درآنوقت این بود که مقررات استثنائی وسایرخشونت‌هاودستورهای‌ظالمانهٔ‌دولت را که تضییقات شدیدی فراهم‌میساخت مورد بی‌اعتنائی‌قراردهد وطبعاً نتیجهٔ این‌کارهم رفتن‌بزندان میبود. همچنین راست‌است که کنگره وملت هند بعد از یك مبارزهٔ‌طولانی‌نیروهایش تحلیل رفته بود ونمیتوانست‌فشار مؤثری بردولت وارد سازد اما در این جریان جنبه‌های عملی‌واخلاقی مبارزه مورد نظر بود واهمیت داشت.

اعمال فشار علنی و بی‌پرده برمردم بدان شکل که در هند مورد عمل قرار گـرفته است برای فرمانروایان ما وخود دولت بسیار گران تمام میشد. این‌شکل‌کار حتی برای خودآنها هم ناراحت‌کننده است واعصابشان را تحت فشار شدید قرار میدهد و خـوب میدانند که عاقبت ارکان‌حکومت ایشان رامتزلزل خواهد ساخت. باین جهت است که‌آنها دائماً دربارهٔ صفات واقعی ومزایای طرز حکومت خود، هم در میان ملتی کـه تحت فشار است وهم در سراسرجهان تبلیغات میکنند. آنها ترجیح میدهند که مشت‌آهنین خود رادر دستکشهای نرم ومخملی پنهان سازند. برای هردولت هیچ چیزاز این وضع خشم‌آورتر وناراحت‌کننده‌تروزیان‌آورتر نیست که‌با مردمی‌سروکار داشته باشد که در هرحال و بهر قیمتی‌هم که تمام شودنخواهند به امیال‌اوتسلیم شوند وارادهٔ اورا بپذیرند. بدینقرارحتی بی‌اعتنائیهای پراکنده ومنفرد مردم نسبت به فشارها وتضییقات دولتی‌هم ارزش داشت. زیرا ازیکسو به ملت نیرومی‌بخشید واز سوی دیگرروحیهٔ دولت را درهم میشکست.

مادر هاملت ازدواج کرده بود بستاند اما همواره تردید و دو دلی وعدم تصمیم مانع او میشد. شعری هم که درمتن آمده است از شکسپیر است و از زبان هاملت نقل شده است ـ م.

درواقع همین‌ملاحظات روحی‌وجنبه‌های‌معنوی‌مبارزه‌است که‌اهمیت بیشتری دارد. «تورو»[۱] در یکی‌از نوشته‌های‌خود مینویسد«در دورانی که مردم بنا حق زندانی‌میشوند جای هرمرد وزن با شرف ودرستکار در زندانست.»

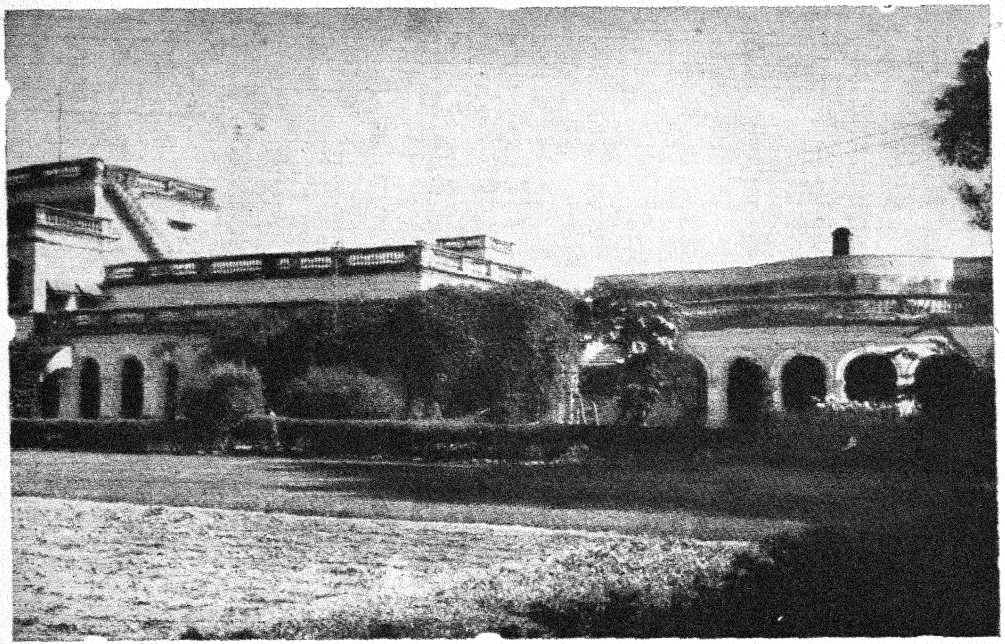
طبعاً نمیتوان چنین شعار بزرگی‌را به‌لیبرالها ونظایرایشان توصیه کرد اما درواقع بسیاری از ما بخوبی‌احساس کرده‌ایم که در شرایط کنونی‌ودر دورانی که حتی‌صرفنظراز زندانیان نافرمانی‌عمومی بسیاری از همکاران وهموطنان ما همیشه در زندان هستند و ماشین تضییقات دولتی‌دائماً برفشار خود می‌افزاید ودر عین حالیکه به غارت و استثمار ملت‌ما کمک‌میدهد بما توهین‌هم میکنند، داشتن‌یك‌زندگی‌شایسته و آرام تصور ناپذیراست. زیرا ما در کشور خودمان‌بصورت عناصرمشکوك ومظنون زندگی‌میکنیم که بایدهمیشه درتیرگیها بسر بریم وتحت‌نظر باشیم، ناچاریم صدای‌خود را خفه وخاموش‌سازیم که‌مبادا فتنه‌انگیزی‌و آشوبگری تلقی گردد، نامه‌هایمان دائماً بازوسانسورمیشودوهمواره احتمال جلوگیری ازهراقدام، وخطر توقیف‌و بازداشت در برابرمان قراردارد. درچنین‌وضعی‌برای هریك از ما فقط یکی‌از دوراه وجود دارد: یا تسلیم دنائت‌آمیزدر برابرقدرت دولت و سقوط روحی و انکار حقیقتی که دردرون قلبمان بدان معتقدیم و بالاخره تن دادن‌بفحشای اخلاقی‌در مورد چیزی که‌آنرا اساسی‌ترین منظور خود میشماریم، یا مخالفت با دولت و وقبول تمام عواقب ناگواری که چنین مخالفتی ببار می‌آورد.

بدیهی‌است که هیچ کس میل ندارد بزندان برود وخود را بدرد سر بیندازد. اما اغلب‌رفتن‌بزندان‌برتحمل وقبول‌بسیاری چیزهای دیگرترجیح دارد. همانطور که«برنارد شاو» هم نوشته‌است:

«درزندگی‌تنهافاجعه حقیقی‌ودردناك اینست که انسان‌دستخوش‌مقاصد خودخواهانهٔ کسانی واقع شود که به‌پلیدی و پستی‌آنها یقین دارد. سایر رنجهای زندگی حتی در زشت‌ترین شکل‌خود هرچند که مصیبت و نکبت و بندگی‌باشند وزندگی‌را بصورت‌دوزخی درروی زمین درآورند در برابر رنج آن فاجعه ناچیزهستند.»

---

۱ ـ تورو (Thoreau)، نویسندهٔ مشهور آمریکائی در قرن نوزدهم که از ۱۸۱۷تا۱۸۶۲ زندگی کرد ـ م



آنند بهاوان

خانهٔ پدری نهرو دراللّٰه آباد در کنار «سواراج بهاوان» که محل سکونت خانوادهٔ نهرو بوده است

۴۹

پایان یك زندان طولانی

موقع آزادیم فرا میرسید. من از تخفیفی که معمولا بعنوان «طرز رفتارشایسته» به زندانیان داده میشد استفاده میبردم وباین ترتیب سه ماه ونیم زودتـراز موعد رسمی آزاد میشدم. آرامش خاطر، یا بعبارت دقیق‌تر، رخوت فکری که در نتیجهٔ اقامت‌ممتددر زندان پیش می‌آید بتدریج در مقابل دورنمای‌آزادی نزدیك جای خود را به یك حالت هیجان وتحریك شدید میسپرد. دائماً این سئوال در برابرم مطرح میشدکه پس ازآزادی چه بایدکرد؟ این مسئله درنظرم بسیار دشوار وپیچیده بود. تردید وابهامی که دربرابر این سئوال داشتم شادی ونشاطی‌راکه از فکرآزادی وخروج زندان ایجاد میشد تیره میساخت. اما خود این حالت هم دوام زیادی نداشت وبزودی نیروئی که‌مدتهای دراز در اعماق وجودم فشرده شده بود دوباره بجوش می آمد و باکمال بیصبری منتظر لحظـهٔ آزادی خود بودم.

روزآخرژوئیهٔ۱۹۳۳خبردردناك و تأسف‌آور مرگ ناگهانی «ژ.م.سن‌ـ گوپتا» را برایم همراه‌آورد. من‌بااونه فقطسالها باهم درکمیتهٔ عاملهٔ کنگره همکاری نزدیك و صمیمانه‌ئی‌داشتم بلکه‌او برایم‌همچون‌رشته‌ئی بود که مرا به روزگار جوانی واوان‌تحصیل در دانشگاه کمبریج متصل میساخت. ما نخستین باریکدیگررا درکمبریج دیدیم. وقتیکه من به‌آن دانشگاه وارد میشدم اونخستین امتحاناتش را بپایان رسانده بود.

سن‌ـ گوپتا در اسارت وزندان مرد. در اوایل سال ۱۹۳۲ هنگامی که باکشتی به هند باز میگشت اورا در بمبئی ودر روی کشتی بازداشت کردند وبصورت زندانی سیاسی بدون اتهام ومحاکمه در زندان باقی بود. درزندان سلامتیش را از دست داد. راست‌است که ازطرف دولت تسهیلاتی برایش فراهم‌میشد اما این تسهیلات نمیتوانست اورا ازچنگ بیماری نجات دهد. تشییع جنازهٔ اودر کلکته صورت‌یك تظاهرونمایش وسیع وتوده‌ئی را بخودگرفت. مثل این بودکه روح بنگال پس از یك دوران ممتد خفقان وفشار بالاخره فرصت و بهانه‌ئی‌برای تجلی وخود نمائی‌بدست می‌آورد.

بدین ترتیب «سن ـ گوپتا» از دست رفت. اما «سو باس بوس» که یکی دیگر از همین زندانیان سیاسی دولت بود و او نیز بعلت اقامت ممتد در زندان بیمار شده بود بالاخره اجازه یافت که برای معالجه به اروپا برود. «ویتابه بهای پاتل» قهرمان دلیر مبارزات ملی ما نیز در اروپا بستری بود. چه بسیار کسان دیگر که یا مردند و یا سلامتیشان را از دست دادند و بیمار و علیل شدند زیرا نتوانسته بودند فرسودگی جسمانی زندگی زندان و هیجانات روحی و دائمی فعالیتهای خارج را تحمل کنند! چه بسیار کسان که ظاهراً در آنها تغییری حاصل نشده بود اما روحشان شکنجه میکشید و درهم شکسته بود و یا بر اثر زندگی غیرعادی گرفتار عقده‌ها و ناملایمات و پیچیدگی‌های روحی شده بودند!

مرگ «سن ـ گوپتا» تأثیر شدیدی در من گذاشت و مرا به شکنجه و درد خاموشی که با سنگینی خود بر سراسر هندفشار می‌آورد متوجه ساخت. این احساس، یك اندوه بزرگ و عمیق در دلم بوجود آورد. از خود میپرسیدم که آیا تمام این فداکاریها برای چه هدفیست؟ راستی برای چه هدفی؟

من شخصاً از نظر سلامتی جسمی وضع خوبی داشتم و با وجود فعالیتهای سنگین کنگره و زندگی نامنظم خود رویهمرفته جسماً سالم بودم. تصور میکنم این وضع من تا اندازه‌ئی بعلت ساختمان نیرومند جسمانی بود که بارث برده بودم و مقداری هم بجهت مراقبت‌هائی بود که از خود بعمل میآوردم. بیماری، ضعف، و چاقی بیمورد همیشه برایم ناخوشآیند بوده است و همواره سعی کرده‌ام بوسیلهٔ ورزش و استفاده از هوای آزاد و غذاهای ساده خود را از آسیب آنها مصون نگاه دارم.

بنا بر تجربهٔ خود ملاحظه کرده‌ام که قسمت عمده‌ئی از طبقات متوسط ما بعلت بدی وضع غذای خود ضعیف هستند. این طبقه از مردم ما (البته آنانکه وسیلهٔ تهیهٔ غذا دارند) هم غذاهای متنوع و هم زیاد میخورند. اغلب مادران با شیرینی‌ها و تنقلات مختلف که از روی مهربانی بیجا بکودکان خود میدهند قدرت دستگاه هاضمهٔ آنها را برای تمام مدت عمرشان ضعیف و علیل میسازند. همچنین اغلب بچه‌ها را در زیر فشار لباسهای زیاد خفه میکنند. انگلیسیهائی هم که در هند هستند ظاهراً خیلی زیاد غذا میخورند منتها غذای آنها به سنگینی غذاهای هندی نیست. با وجود این ظاهراً وضع صرف غذا نسبت به نسلهای سابق که عادت داشتند مقادیر زیادی غذاهای گرم و مقوی صرف کنند بهتر شده است.

من هرگز شهوت و هوس زیاد برای غذاهای رنگین و فراوان نداشته‌ام و همیشه سعی کرده‌ام از پرخوری زیاد و از غذاهای سنگین اجتناب کنم.

در خانوادهٔ ما هم مانند تمام برهمنان کشمیر گوشت مصرف میشد[1] و من همیشه از

۱ـ درمیان بسیاری از پیروان آئین هندو خوردن گوشت ممنوع است و کراهت دارد و باین جهت نویسنده این مطلب را متذکر شده است ـ م.

کودکی گوشت میخوردم امانه بمقدارزیاد. در دوران‌عدم همکاری‌سال ۱۹۲۰ ازخوردن گوشت صرفنظر کردم و گیاهخوار شدم واین عادت را تا هنگام سفراروپاکه شش سال بعد صورت گرفت ادامه دادم. در اروپا دوباره خوردن گوشت را از سر گرفتم. اما وقتی بهند بازگشتم‌باز هم رژیم گیاهخواری را دنبال کردم وتاکنون کما بیش بـآن وفادار مانده‌ام. ظاهراً غذاهای گوشتی برایم بسیار سازگار است اماکم کم نسبت به‌گوشت یك نوع کراهت وتنفرپیدا کرده‌ام وگوشت در نظرم غذای ناگوار وخشنی‌شده است.

در دورانهائیکه سلامتیم متزلزل‌میشد مخصوصاً در زندان سال ۱۹۳۲ که درمدت چند ماه هرروز کمی‌تب میکردم همیشه ناراحت وعصبانی‌بودم. بیماری در نظـرم موجب شرمساری شخصی‌وتجاوز وتوهینی‌به شخصیت و غرورم بود. در ۱۹۳۲ برای نخستین‌بار در زندگیم دیگربا اعتماد فراوان به عمرونیروی خود نگاه نمیکردم . شبح ضعف نیرو وانحطاط قوابنظرم میرسید وموجب نگرانی واضطراب شدیدم میشد.تصور نمیکنم که‌از مردن ترس ووحشتی‌داشته باشم اما فکر ضعف تدریجی‌جسمی‌وروحی‌چیـزدیگری است. معهذا نگرانی‌واضطراب زیاد هم بیمورد بود وبالاخره توانستم بر بیماریم چیره شوم و برجسم خودمسلط بمانم. استفاده‌های طولانی‌ازآفتاب در زمستان‌به من کمك داد که‌ازنو سلامتی‌وقدرت خود را باز یابم. درموقعی‌که رفقای همزندانم در زیرروپوشها یا درون پالتوهای خود از سرما میلرزیدند من بدن خود را عریان به نوازشهای مطبوع و گـرم کنندهٔ خورشید میسپردم. البته این‌کار جزدر شمال‌هندآنهم‌در فصل زمستان ممکن‌نیست، در سایرجاها معمولاآفتاب زیادگرم وطاقت فرساست.

در میان انواع ورزشها مخصوصاً از حرکت «شیرشاسانا» خیلی‌خوشم می‌آمد.در این ورزش سررا بزمین میگذارند. کف دستها را در حالیکه انگشتهای دو دست درهم فرومیرود به پشت گردن تکیه میدهند، وآنوقت پاها وبدن را بطور عمودی بلندمیکنند ومیکوشند باکمك بازوها که بزمین تکیـه دارد تعادل بدن را برروی سرحفظ کنند و مدتی‌در این حالت باقی‌بمانند. تصورمیکنم این ورزش از نظرجسمی‌بسیار عالی‌باشد اما من‌آنرا مخصوصاً برای اثرات روحیش وتأثیری‌که در خودم میگذاشت می‌پسندیدم زیرا این وضع واین حالت‌که تا اندازه‌ئی‌مضحك و خنده‌آور بود سبب میشد که خوش خلقی وبردباریم برای تحمل ناملایمات زندگی‌افزایش یابد.

سلامتی‌عمومی‌واحساس‌قدرت‌ونیرومندی‌جسمی که‌از سلامتیم‌ناشی‌میشد دردورانهای فشار روحی‌وناراحتیهائی که جزء اجتناب ناپذیرزندگی‌زندانیست، برایم کمك فوق‌العاده

وگرانبهائی بوده است. همچنین همواره به‌من کمك داده‌است که خود را با هر نوع تغییرات چه در زندان وچه در خارج منطبق سازم. اغلب باضربات روحی واتفاقات ناگواری مواجه میشدم که بنظرم میرسید براثر آنها از پا خواهم افتاد اما با کمال تعجب میدیدم که خیلی زودتر از آنچه انتظار داشتم نیروی خود را باز می‌یابم.

تصور میکنم یکی از نتایج اساسی امساك در غذا ورعایت بهداشت و مداومت در ورزش برایم این بوده است که عملا هرگز دچار سردردهای ناراحت کننده نشده‌ام واز بیخوابی رنج نبرده‌ام. من ازاین عوارض ناگوار و بسیار متداول تمدن جدید همیشه مصون مانده‌ام . همچنین چشمم قدرت دید خود را از دست نداده است با وجود آنکه در بکار بردن آن برای خواندن و نوشتن هیچ‌صرفه‌جوئی نکرده‌ام وحتی گاهی هم در زندانها ناچار بوده‌ام در روشنائی کم و نامناسبی کار کنم . در سال ۱۹۳٤ یك بار یك چشم پزشك از قدرت دید چشمم متحیر ماند. هشت سال پیش از آن خود او پیش بینی کرده بود که منتها پس از یك یا دوسال باید عینك بزنم. چه اشتباه بزرگی! زیرا هنوز هم هیچ احتیاجی به عینك ندارم.

هرچند این واقعیات ممکن است سبب شود که سلامتی من بحساب قناعت و امساك در غذا گذارده شود باید اضافه کنم که از کسانی که فوق‌العاده در مصرف غذا امساك دارند ودر این امر مراقبت ودقت زیاد بعمل می‌آورند تا همیشه سلامت بمانند وحشت میکنم.

در حالیکه من در انتظار آزادی خود بودم مردم در خارج شروع کرده بودند که نافرمانی عمومی را بصورت تازه وانفرادی آن بکار بندند. گاندی جی شخصاً تصمیم گرفت که برای این کار سرمشقی بدیگران بدهد. به این منظور پس از اطلاع دادن بمقات دولتی، دراول ماه مه براه افتاد تا به گجرات برود و بدهقانان درباره مقاومت مسالمت آمیز موعظه کند در نتیجه بلافاصله اورا بازداشت کردند و به‌یك سال زندان محکومش ساختند ودوباره به زندان «یراودا» فرستادند. خوشحال بودم که میدیدم اورا دوباره بزندان خود برگردانند زیرا زندانی شدن او برهیجان و مقاومت مردم می‌افزود . اما باز بزودی وضع پیچیده‌ئی پیش آمد. گاندی جی از زندان خود تسهیلاتی درخواست کرد تا بتواند مثل سابق ازهمانجا نهضت «هریجن» را اداره کند اما دولت این بار درخواست اورا رد کرد. وناگهان خبر شدیم که گاندی جی باین علت روزه خود را از سر گرفته است. این تصمیم بزرگ واقعاً با اهمیت موضوع تناسبی نداشت وهرچند که دراختلافش با دولت کاملا ذیحق بود اما چنین تصمیمی بنظر من بیمورد وغیرقابل درك مینمود. اماچه میشد کرد! ما فقط میتوانستیم بصورت تماشاگری منتظر عواقب کار بمانیم.

براثر این روزه در ظرف یکهفته حال گاندی جی بسرعت رو بخرابی میرفت. او را به یك بیمارستان منتقل کردند اما البته باز هم زندانی حساب میشد. دولت با درخواست

تسهیلات او برای کار «هریجن» لجوجانه مخالفت میکرد . در اینموقع بنظر میرسید که گاندی‌جی‌دیگرمیل بزندگی را که‌دردوران‌روزه‌های‌قبلی‌خودهمیشه‌حفظ کرده بود،ازدست داده وخود را بدست حوادث سپرده است. احساس میشدکه مرگ اونزدیك شده است . حتی‌با همه‌کس وداع کرد. اموال مختصری راکه داشت بدیگران بخشید وقسمتی‌ازآنها را بپرستارانش داد وآماده مردن شد. اما دولت نمیخواست مسئولیت مرگ گاندی جی بگردنش بیفتد وباین‌جهت‌درآنموقع‌اورا بطور ناگهانی آزادساخت.این‌آزادی درموقع بسیار حساسی‌صورت گرفت‌که اورا ازمرگ نجات‌داد . شاید یکروز بعد خیلی‌دیرمیبود. ظاهراً آزادی او براثراقدام «چ.ف. آندریوز» بودکه برخلاف میل گاندی جی بدولت‌هند برای این‌کار فشارآورده بود.

در این ضمن روز ۲۳ اوت مرا از زندان دهرادون حرکت دادند ودوباره بزندان «نینی» منتقل کردند درحالیکه بیش از یکسال ونیم‌بودکه در زندانهای دیگر بسرمیبردم. درست در همین موقع‌خبررسیدکه‌مادرم‌ناگهان بشدت بیمار شده است واورا بیمارستان برده‌اند. ظاهراًحالش بسیار وخیم‌شده‌بود ودرنتیجه‌بجای۱۲سپتامبر که تاریخ‌آزادیم‌بود مرادر۳۰ماه اوت ۱۹۳۳ آزادساختند. بدینقرار دولت ایالتی‌نیز۱۳ روز از مدت زندان مرا تخفیف داده بود .

ملاقاتی با گاندی جی

بلافاصله پس از آزادی بسرعت خود را به لکنهوو به پالین مادرم رسانـدم وچند روزی را با اوماندم. پس از مدت درازی از زندان بیرون آمده بودم واحساس میکردم که با اطرافیان خود و با محیط خارج اززندان ارتباطم بکلی قطع شده است. همانطور که برای همهٔ ما پیش میآید با یك نوع ناراحتی متوجه میشدم کـه در دورانی که من در زندان مانده بودم دنیا پیش رفته وتغییر یافته بود. بچه‌ها و پسرها ودخترها بزرگ‌تر شده بودند، ازدواجها، تولدها ومرگها روی داده بود. محبت و کینه، کار وتفریح، تراژدی و کمدی، همه چیزادامه یافته بود. هرچه میدیدم وهرچه‌میشنیدم برایم اندکی تازگی‌داشت. علائق ومنافع تازه‌ئی‌در زندگی‌پیدا شده بود. دربارهٔ موضوعهای تازه‌ئی‌صحبت میشد، گوئی‌شط عظیم زندگی‌جریان یافته بود ومرا همچون خاشاکی‌در کنجی‌رها کرده بود. این احساس برایم زیاد خوشآیندنبود. درك‌میکردم که بایدخود رابا محیط‌جدید اطرافم منطبق سازم اما پیش خود ضرورتی‌برای اینکار احساس نمیکردم. بخوبی‌متوجه بودم که فقط دوران کوتاهی‌را بیرون اززندان‌خواهم گذراند وطولی‌نخواهدکشید که‌مرا دوباره بزندان‌بازگردانند. پس چه لازم بود که خود رابا وضعی‌منطبق سازم که‌میبایست بزودی آنرانیزرها کنم؟

از نظرسیاسی‌هند کمابیش آرام بود. فعالیتهای عمومی‌بطور وسیعی‌از طرف‌دولت تحت‌کنترل بودواز میان برده شده‌بودفقط گاه‌بگاه بازهم توقیفهائی‌صورت‌میگرفت. اما این سکوت هندبسیار پرمعنی‌بود. این‌خاموشی‌یك سکوت شوم بود که بدنبال فرسودگی از تحمل یك دوران تضییقات وفشارهای وحشیانه پیش می‌آید، سکوتی کـه اغلب بسیار گویاست اما از حدود فهم دولتهائی که‌تضییقات را برقرار میسازند ومردم را تحت‌فشار میگذارند بیرونست. هند بصورت یك کشور پلیسی کم‌نظیردر آمده‌بود وطرز فکرپلیسی در تمام محافل دولتی‌حکمفرما بود. هرنوع تظاهرعلنی‌به عدم موافقت با دولت از میان رفته بود ویك آرتش‌عظیم‌ازجاسوسان وپلیسان مخفی‌درسراسر کشور پراکنده شده بود.

تزلزل روحی ویأس وترس درمیان مردم احساس میشد . هر نوع فعالیت‌سیاسی مخصوصاً درمناطق روستائی بلافاصله مورد تعقیب وسرکوبی قرار میگرفت . فرمانداران ایالات میکوشیدند اعضای کنگره وعناصرمتمایل به‌کنگره را ازشهرداریها وسازمانهای محلی واداری بیرون بریزند . بنظردولت هر کس که باتهام شرکت درنافرمانی عمومی بزندان رفته بود دیگر برای تدریس درمدارس شهرداری وکارکردن درمؤسسات عمومی‌وخدمت درهیچگونه پست ومقام اداری صلاحیت نداشت. حتی شهرداریها که مؤسسات ملی بودند بشدت تحت فشارقرارداشتند وچنانچه به‌این دستورات غیرقانونی واخراج اعضای کنگره تن در نمیدادند اعتبارات وکمکهای مالیشان قطع میشد . نمایان ترین نمونه هـای این فشارها درشهرداری کلکته صورت میگرفت . خیال میکنم کـه دولت ایالتی بنگال حتی قانونی هم بر ضد استخدام کسانی که بعلل سیاسی زندانی شده بودند بتصویب رساند .

اخبارفعالیتهای نازیها که درآلمان روی‌کارآمده بودند درمقامات رسمی‌انگلیسی دولت هند و مطبوعات وابسته بـه آنها اثر فـوق‌العاده ئی داشت. آنها از این وقایع برای‌توجیه‌اقدامات خود استفاده میکردند ودائماً برخ ما میکشیدند که اگرسر وکارمان با نازیها می‌افتاد وضعمان هزاران‌بار بدترمیبود !

درواقع نازیها میزانها و رکوردهای جدیدی برای جنایت و فشار بوجود آورده بودندورقابت کردن باآنها کارآسانی نبود. اما با اینهمه‌شایددرآنموقع‌وضع‌ماازآنچه‌آنها میکردند نیز بدتر بوده است.قضاوت دراین‌باره‌برایم بسیاردشواراست‌زیرا ازتمام‌وقایعی که درظرف این پنج سال اخیر در قسمتهای مختلف هند روی داده است بدرستی اطلاع ندارم . دولت بریتانیا درهند عقیده داردکه باید طوری عمل کند که دست راست ازدست چپ خبرنداشته باشد ودرنتیجه با هر نوع پیشنهاد برای انجام تحقیقات بیطرفانه هرچند هم کـه همیشه در موارد تحقیقات ، کفهٔ ترازو را بطرف دولت متمایل سازند مخالفت میکند .

تصورمیکنم این حرف صحیح است که مردم عادی و متوسط انگلیسی از خشونت نفرت دارند. نمیتوانم تصور کنم که ملت انگلیس هم حاضرباشد مثل نازیها ازبکاربردن و تکرار کلمهٔ «خشونت» افتخارکند . حتی وقتی هم که عملا خشونت را بکارمی‌بندند تا اندازه‌ئی ازآن شرمنده میشوند. اماگمان دارم که ما چه آلمانی، چه انگلیسی‌وچه‌هندی همگی فقط پوشش بسیارنازکی ازرفتارانسانی وتمدن‌آمیز داریم و همینکه شهوات مـا بیدارمیشوند این قشرنازك ازمیان میرود وماهیت واقعی ماکه با زشتی خود درزیر آن پنهانست نمایان میگردد . جنگ بزرگ[1] بشکل هولناکی جامعهٔ بشری را موردخشونت

۱ یادآوری میشودکه جنگ جهانی اول مطرح است - م .

قرارداد وعواقب آنرا در موقع قحطی و گرسنگی مهیبی که بر اثر محاصرهٔ آلمان حتی پس از پایان مخاصمات پیش آمد بچشم دیدیم. همانطور که یکی از نویسندگان انگلیسی مینویسد آن ماجرا «یکی از زشت‌ترین، خشن‌ترین و نفرت‌انگیزترین وحشیگریهائی بود که ممکن است از جانب ملتی صورت پذیرد». درهند هم حوادث سالهای ۱۸۵۷ و ۱۸۵۸ [۱] فراموش نشده است. درواقع هروقت پای منافع خودمان بمیان می‌آید دیگر تمام مقررات عالی اخلاقی و ملاحظات انسانی فراموش میگردد، دروغ صورت «تبلیغات» را بخود میگیرد وخشونتها و جنایات باسم «محدود ساختن علمی» و «حفظ نظم و قانون» نامیده میشود.

این امر گناه هیچ فرد یا هیچ شخص خاصی نیست. کما بیش هر کس که در چنان وضع و شرایطی قرار گیرد بهمین شکل عمل میکند. در هند و در هر کشوری که تحت تسلط خارجی قراردارد همواره یك تهدید دائمی و پنهانی ازطرف مردمی که طبعاً خواهان استقلال هستند برضد قدرت حاکمه وجود دارد. این تهدید گاه بگاه نمایان تر میشود و صورت فعال‌تری بخود میگیرد. ترس ازهمین خطر است که خصوصیات قدرت نظامی را با تمام جنبه‌های ناگوارش در دستگاه حاکمه توسعه میدهد. ما این خصوصیات را درطی سالهای اخیر به کاملترین صورتی درهند احساس کرده‌ایم زیرا دراین سالها خطروتهدید ما برای دستگاه حاکمه بسیار نیرومند ومؤثرشده است. اما میتوان گفت که ما درهند تقریباً همیشه درتحت نفوذ وتسلط فکر نظامی (یا عدم نظام واقعی) قرار داشته‌ایم. این امریکی از نتایج وجود «امپراطوری» بوده است که، هم طرف محکوم وهم طرف حاکم، هریك را به نوعی دستخوش انحطاط ساخته است:

انحطاط هندیان باندازهٔ کافی همیشه نمایان است وانحطاط دستگاه حاکمهٔ انگلیسی هم که نرمش و انعطاف بیشتری دارد در مواقع بحرانها نمایان میگردد. اما یك گروه سوم هم هستند که متأسفانه از نتایج این هردوانحطاط رنج میبرند.

در زندان من فرصت فراوانی داشتم که نطقهای مقامات عالی و پاسخهائی را که درمجامع و شوراهای دولتی بسؤالات مختلف نمایندگان میدادند و بیانیه‌های دولتی را با دقت بیشتری بخوانم. ملاحظه میکردم که درظرف سه سال اخیریك تغییرمحسوس در آنها حاصل شده است واین تغییر بتدریج بیشتر و بیشتر نمایان میگردد. تمام این قبیل اظهارات کم کم صورت خشن‌تروتهدیدآمیزتر بخود میگرفت و بشکل حرفهای یك سرگروهبان که با افراد زیرفرمان خود صحبت کند درمی‌آمد. یکی از نمونه‌های نمایان آن

۱ـ سالهای نخستین طغیان وانقلاب ملی هند برضد انگلیسیها که باکشتارهای فجیع وقتل عامها هولناك همراه بود. در فصول اول کتاب هم به آن اشاره‌ئی شده است ـ م.

نطقی بود که تصورمیکنم ازطرف یکی ازمأمورین پادگان نظامی مقیم «میدناپور» در بنگال درنوامبریا دسامبر۱۹۳۳ ایرادشد.دراظهارات اوهمه‌جا تهدید «وای برمغلوب»[۱] جلوه‌گر بود .

جالب توجه این بود که اروپائیان غیررسمی که در یك مقام با مسؤلیت دولتی هم قرارنداشتند ، درهمه جای هند ومخصوصاً در بنگال حتی از صاحبان مقامهای رسمی نیز متجاوزتر بودند وخشونت بیشتری نشان میدادند. درواقع هردودستهٔ آنها،چه‌اروپائیانی که درمقامهای رسمی قرار داشتند و چه اروپائیان غیررسمی،دررفتاروگفتار خود بطور نمایانی تمایلات فاشیستی ابراز میداشتند .

یکی از موارد بسیار پر معنی و بیان کنندهٔ خشونتها ، بدار آویختن چند تن از زندانیان ومحکومین جنائی دراستان «سند» میباشد که اخیراً اتفاق افتاد . ظاهراً ازآن جهت که تعداد جنایات در این ناحیه افزایش مییافت مقامات دولتی تصمیم گرفتند چندتن ازجنایتکاران را در برابرعموم اعدام کنند تا بخیال خود دیگران را بترسانند . مخصوصاً تسهیلات وامکانات فراوانی برای مردم‌فراهم شده بود تا درمراسم اعدام وبدارآویختن آنها حضوریابند واین منظرهٔ مخوف را تماشا کنند وگفته میشد که هزاران نفر در آن موقع جمع شده بودند[۲]

بدینقرارپس ازرهائی اززندان اوضاع سیاسی و اقتصادی هند را مطالعه میکردم که هیچ شوق ورضایتی برایم بوجود نمی‌آورد . بیشتر رفقایم هنوز در زندان بودند و بازداشتها هنوزهم ادامه داشت . قوانین استثنائی در کمال خشونت مورد عمل بود . سانسورمطبوعات را خفه میکرد ومکاتبات پستی را بسیاردشوارمیساخت .

یکی ازهمکارانم بنام «رفیع احمد قدوائی»[۳] ازتجاوزات ومزاحمتهای سانسوردر

۱ـ ترجمهٔ یك جملهٔ معروف‌لاتینی‌است که‌مفهومش‌اینست که مغلوب‌همیشه درتحت ارادهٔ غالب قراردارد.م.

۲ـ شاید خوانندهٔ ایرانی که هرچندگاه یکبار مناظر بدارآویختن‌ها را می‌بیند یا عکسهای مربوط به‌آنرا درروزنامه‌ها تماشا میکند ازاین انتقاد وتذکرنویسنده متعجب شود . اما حقیقت اینست که تذکروانتقاد نویسنده از آنجهت میباشد که دردنیای متمدن اکنون سالهاست که کسی را در برابر عموم بدار نمی‌آویزند واصولا در بسیاری‌از کشورها مجازات اعدام ملغی شده است وآنرا یك خشونت غیرانسانی تلقی میکنند . در سایرکشورهای متمدن هم که اعدام صورت میگیرد میکوشند به آسانترین وسایل باشد ودرهرحال دربرابرمردم انجام نشود . زیرا این عمل خشونت‌آمیزروح انسانی افراد را جریحه‌دارمیسازد وسرمشق خشونتی بمردم میدهد . ـ م

۳ـ رفیع احمد قدوائی ازمبارزین مسلمان هندبود که پس ازاستقلال در دولت هند سمت وزارت یافت ومتأسفانه اخیراً درگذشته است ـ م .

مورد مکاتباتش خیلی ناراحت و عصبانی بود زیرا نامه‌هایش را مدتی نگاه میداشتند و خیلی‌دیر باومیرساندند. گاهی هم نامه‌ها بکلی گم میشد واودر برابر نویسندگان آنها که نمیدانستند نامه‌هایشان‌نرسیده است‌مسئول میگشت . خیلی دلش میخواست که به‌مأمورین سانسور بگوید لااقل کار خودشانرا سریع ترو دقیق تر انجام دهند اما آیا بچه کسی میتوانست رجوع کند ؛ دولت اصولا منکروجود سانسور بود ومقامات رسمی هرگزوجود آنرا اعتراف نمیکردند . ظاهراً چند تن از مأمورین پلیس مخفی بطورمخفیانه این کار را انجام میدادند . اما علناً دربارهٔ آنها ومأموریتشان چیزی گفته نمیشد. بالاخره«رفیع احمد» مشکل خود را باین طریق حل کرد که نامه‌ئی خطاب به مأمورین سانسور نوشت وآنرا در پاکتی گذاشت و روی پاکت اسم وآدرس خود را بعنوان گیرندهٔ نامه نوشت و آنرا بصندوق پست انداخت. مسلماً این نـامه بدست‌مأمورین سانسور که همهٔ نامه‌های رسیده بنام اورا میدیدند رسید زیرا از آن پس مکاتبات واصلهٔ رفیع احمد منظم تر شد و آنها را خیلی سریع‌تر میرساندند .

هیچ دلم نمیخواست که دوباره بزندان برگردم . دیگر زندان برایم‌کافی بود اما درآن وضع موجود اگرازفعالیت‌های‌عمومی واجتماعی‌مطلقا کناره گیری نمیکردم ممکن نبود اززندان محفوظ و مصون بمانم . من هم‌که چنین خیالی نداشتم بنا بر این احساس میکردم که ناچار باز بادولت تصادم‌پیدا خواهم کرد. مقررات مختلفی وجودداشت که مرا محدودمیساخت‌وطبعاً بتصادم‌میان‌من‌ودولت منتهی میشد. بعلاوه‌درهرلحظه‌هم بازممکن‌بود که دستوری برایم صادر کنند که فلان‌کاررا بکنم وازفلان‌کار دیگرخود داری کنم . طبعاً تمام وجودم ازاینکه مجبور باشم در راه خاصی بروم و از این قبیل دستورات تبعیت کنم عاصی میشد . دولت میکوشید کـه با تمام وسایل خود مردم هند را بترساند و با زور تحت تسلط خود نگاهدارد . البته در چنین شرایطی من هم ناتوان‌میشدم‌ونمیتوانستم در زمینه‌های‌وسیعی فعالیت کنم اما لااقل میتوانستم که خودم شخصاً زیربار زور نروم و به اطاعت اجباری گردن ننهم وبنا برین طبعاًبازهم مرا بزندان میبردند .

میخواستم پیش ازآنکه بزندان بازگردم بعضی‌کارها را انجام دهم. بیماری‌مادرم بیش ازهرچیزدیگرتوجهم را مشغول میداشت . حال اوخیلی به کندی بهترمیشد ، بقدری کندکه یکسال تمام بستری ماند . همچنین باکمال بیصبری میخواستم گاندی جی راکه درپونه بود به بینم.اونیزحالش بکندی بهترمیشد و عواقب ناگوار روزهٔ اخیرش کم‌کم بهبودی می‌یافت . بیش از دو سال بودکه او را ندیده بودم . در ضمن میخواستم هر چه بیشترهمکارانم را در استان خودمان به بینم تا نه فقط در بارهٔ اوضاع جاری سیاسی در

هند بلکه دربارهٔ تمام اوضاع بین‌المللی که ذهنم را پر کرده بود با هم گفتگو کنیم . در آنوقت یقین داشتم که دنیا بسوی یك فاجعهٔ سیاسی و اقتصادی پیش میرود وما نباید در هنگام طرح و بیان برنامهٔ ملی خود این فکررا از نظردور بدازیم .

بعلاوه مسائل خانودگی هم وجود داشت که هنوز بهیچوجه به آنها نپرداخته بودم. حتی هنوزفرصت نکرده بودم اوراق و اسناد مربوط بکارهای پدرم را پس ازمرگش به بینم . ما زندگی خود را فوق العاده محدود و کوچك کرده بودیم اما باید هنوز هم تا میتوانستیم به محدودیت های جدیدتری بپردازیم و طبعاً تا وقتی که خانهٔ پدری‌را نگاه میداشتیم چنین‌کاری برایمان بسیاردشوار میبود . دیگر نمیتوانستیم برای خود اتومبیلی داشته باشیم زیرا وسیلهٔ نگاهداریش را نداشتیم بعلاوه بازهم ممکن بود هرروز دولت آنرا ضبط کند . من خود با مشکلات مالی جدی مواجه بودم معهذا نامه‌های فراوانی برای‌درخواست کمك‌مالی به من میرسید که در برابر آنها نمیتوانستم‌ازخنده خودداری کنم (سانسورحتی یکی ازاین نامه‌ها را هم نگاه نمیداشت !) درسراسر کشورو بخصوص در جنوب هند این تصور نادرست وجود داشت که من مردی بسیارثروتمند هستم وباین جهت ازمن کمك مالی درخواست میکردند .

کمی پس از خروجم از زندان خواهر کوچکترم «کریشنا» نامزد شد . خود او پس از یکسال زندانی بودن تازه چند ماه بود که اززندان آزاد شده بود . خیلی میل داشتم که پیش ازآنکه دوباره مرا توقیف کنند عروسی اوانجام گیرد .

به‌محض آنکه حال مادرم کمی بهتر شدو بمن‌اجازهٔ حرکت داد برای‌ملاقات گاندی‌جی به«پونه»رفتم. باوجود اینکه‌هنوزضعیف بودخوشحال بودم که‌اورا دوباره میدیدم وملاحظه میکردم که حالش رو به‌بهبودی است.مدت زیادی با هم صحبت کردیم. خوب پیدا بود که تفاوت واختلاف قابل ملاحظه‌ئی افکارونظریات ما را دربارهٔ زندگی و سیاست واقتصاد ازیکدیگر جدا میسازد . اما ازاوسپاسگزار بودم که با جوانمردی و فتوت سعی میکرد حتی‌المقدرربا نظریات من همراه شود . درمکاتبات ما که بعداً انتشاریافت مسائل‌وسیع‌تری نیز که ذهن مرا پرساخته بود و مرا بخود مشغول میداشت مطرح گشت . هرچند در این نامه‌ها هم با زبان مبهمی به مسائل مختلف اشاره شده بود اما بطورکلی مسائل اساسی ومهم میان ما روشن شده بود. بسیارخوشوقت شدم که گاندی‌جی هم‌بالاخره‌اعلام داشت که لازمست منافع مستقروموجودازدست صاحبان آنهاخارج گردد و بشکل‌عادلانه‌تروصحیح‌تری مورد استفاده واقع شود منتها او اصرار میورزید که برای این کار باید وسایلی بکاربرد که صورت تحول ملایم را داشته باشد و نه‌الزام واجبارخشونت‌آمیز.اما از آنجا که بعضی ازروشهائیکه‌او پیشنهاد میکرد. بنظرمن ازیك نوع‌الزام واجبارمؤدبانه

ومحترمانه دور نبود اختلاف زیادی میان نظریات ما بنظر نمیرسید . در برابر او یکبار دیگرمثل سابق،احساس کردم که هرچندکه شایداواز تجزیه وتحلیل دقیق بعضی نظریه‌ها وتئوریهای مبهم میگریخت و به آن رغبتی نشان نمیداد اما منطق واقعیات اوراقدم‌بقدم به آنچه اجتناب ناپذیر بود یعنی بضرورت تغییرات و تحولات عمیق اجتماعی نزدیك میساخت .

گاندی‌جی موجود عجیبی بود . بگفته آقای « ورایر الوین » اوشخصی از نوع مقدسین قرون وسطائی کاتولیك بود اما درعین حال یك رهبر بسیار عملی بود که نبض دهقانان هند را دردست داشت . هرگز نمیشد راهی راکه او در مواقع بحرانی انتخاب میکند پیش بینی کرد ، اما در هرحال این راه هرچه و هرگونه هم کـه میبود هیچ کس نمیتوانست نسبت به‌آن لاقید و بی‌اعتنا بماند زیرا روش او توجه همه کس رابخود جلب میکرد . شاید راهی که او انتخاب میکرد از نظرما درست نمیبود اما در هرحال راه او همیشه راست ومستقیم‌بود.کارکردن بااو بسیارلذت بخش بود اما ممکن بود که بالاخره روزی‌به‌یك دوراهی برسیم که راهمان از یکدیگرجداشود ولازم باشد ازهم‌جدا شویم .

بنظرمن هنوز مسئلهٔ جدائی‌ما ازیکدیگر درآنموقع مطرح نبود . ماهنوز بشدت سرگرم مبارزهٔ ملی بودیم ودرراه تحصیل استقلال میکوشیدیم . نافرمانی عمومی گرچه بصورت‌ضعیف وانفرادی‌درآمده بودهنوز برنامهٔ کارو‌روش‌مبارزهٔ کنگره‌حساب‌میشدوادامه داشت بنابرین در آنوقت برای مابهترین‌کار این‌بودکه همین راه را دنبال کنیم ودرعین حال بکوشیم افکار واصول سوسیالیستی رانیز درمیان مردم و بخصوص درمیان فعالین‌و مبارزین کنگره که نسبت‌بزندگی سیاسی‌هوشیارتر و بیدارتر هستند رواج‌دهیم بطوریکه برای وقتیکه فرصت مناسبی پیش آید برای اعلام یك سیاست جدید و برداشتن یك قدم بزرگ به‌طرف جلو ، آمادگی داشته باشیم .

درآنموقع که من‌بدیدن گاندی‌جی رفتم کنگره‌هنوز دروضع غیرقانونی قرارداشت ودولت جدأمصمم بود که باتمام وسایل وامکانات خود آنرا درهم‌بکوبد بنابراین مابابد صفوف درهم شکستهٔ جبههٔ خود را ترمیم میکردیم و برای مقابله باحملات آینده دولت آماده میشدیم .

درآنموقع مهمترین مسئله‌ئی که در برابر گاندی‌جی مطرح‌بودجنبهٔ شخصی‌داشت. گاندی‌جی نمیدانست که خودش چه‌باید بکند؟ او برسر یك‌دوراهی قرارگرفته‌بود که‌اتخاذ تصمیم برایش آسان نبود.فعلا بعلت ضعف و بیماری ناشی از روزه‌اش دربیمارستان بسر میبرد اما دوران محکومیتش بسر نرسیده بود و او را بعلت بیماریش موقتاً آزادکرده بودند. اگر بزندان برمیگشت وتقاضاهای سابقش‌راکه سبب آخرین روزه‌اش شده بود

ازسر میگرفت مسلماً بازهم‌دولت بااوموافقت نمیکرد و بنابرین بازهم ناچارمیشددوباره روزه بگیرد . اما دلش نمیخواست که دیگر باین بازی موش و گربه بپردازد و میگفت اگر یك‌بار دیگر مجبور شود در زندان روزه بگیرد ولو او را از زندان آزاد سازند به‌روزهٔ خود ادامه خواهد داد و بعبارت دیگر آنقدر روزه خواهد گرفت تابمیرد .

راه دومی که دربرابرش وجود داشت این بود که‌درمدتی که هنوز ازدوران رسمی زندانش باقی مانده برد (هنوز از محکومیت زندان یکسالهٔ اخیر او دەماه و نیم باقی مانده بود) برای خودمشکلات جدی وجدیدی فراهم‌نسازد وفقط به‌توسعهٔ نهضت هریجن بپردازدواز این راه ضمناً تماسهای خود را با فعالین کنگره حفظ کند و بهنگام ضرورت راهنمائیها و توصیه‌های لازم را بایشان بدهد .

بالاخره سومین کاری کـه بنظرش میرسید این بود که فعلا برای مدتی بکلی از سیاست واز کنگره کناره گیری کند و بقول خود این‌کارها رابدست«نسل جوان» بسپارد.

مادراین موارد باهم به‌مشورت پرداختیم . طبعاً راه حل نخستین که باخطر مرگ احتمالی او همراه بود نمیتوانست مورد موافقت هیچ کس قرارگیرد .

راه‌سوم نیز درآنموقع صحیح ومنطقی بنظر نمیرسید زیرا درموقعی که کنگره‌در حال‌غیرقانونی بسرمیبرد اعلام‌جداشدن اوازکنگره ضربت‌مهلکی برای‌آن بشمارمیرفت که یاسبب میشد نافرمانی عمومی بطورکامل وقاطع متوقف شود وهرنوع اقدام دیگری هم غیر ممکن گردد وحتی کنگره نتواند بصورت قانونی درآید وفعالیت درحدودقوانین را ازسر بگیرد،و یا اصولا سبب انهدام و ازهم پاشیدن قاطع و کلی کنگره میشد زیرا کنگره هم ازگاندی‌جی‌جدامیماند وهم بیشتر تحت فشاردولت قرارمیگرفت. درآنموقع هیچ کس و هیچ گروهی نمیتوانست مسئولیت ادارهٔ سازمان وسیعی چون کنگره را عهده‌دار شود زیراکنگره غیره قانونی اعلام شده بود و هیچگونه امکانی برای تشکیل جلسات واخذ تماس بادیگران وپیداکردن راه حل‌های مناسب ازطریق مباحثات سیاسی وجود نداشت .

بدینقرار پس‌ازحذف راههای اولی وسومی که دربرابر گاندی‌جی قرار داشت‌فقط راه دومی برایش باقی میماندکه فقط به‌نهضت علنی هریجن بپردازد اما خود این‌راه‌هم برای‌بسیاری ازما خوشایندنبودزیرا میدانستیم که پرداختن به‌نهضت هریجن توجه‌عمومی را از مبارزات مستقیم سیاسی منحرف خواهد ساخت وضربت شدیدی بربقایای نافرمانی عمومی وارد خواهدکرد . وقتیکه گاندی‌جی که رهبر و رئیس مبارزه بود علناً خود را کنار میکشید وبکار هریجن سرگرم میشد طبعاً اکثریت مبارزین و فعالین کنگره‌هم از اوپیروی میکردند ودیگر حاضر نمیشدند باشور وشوق به‌مبارزات‌مستقیم سیاسی بپردازند

وخودرا به‌آتش اندازند . درعین حال راه دیگری‌هم‌وجود نداشت و باین‌جهت گاندی‌جی تصمیم خودرا اتخاذ کرد و باطلاع عموم رساند که خیال دارد فعلامبارزهٔ خودرا به‌نهضت هریجن اختصاص دهد .

درمذاکراتی که میان گاندی‌جی ومن صورت گرفت هردو معتقد شدیم- البته‌هریك بجهت خاصی - که هنوز موقع آن فرانرسیده‌است که نافرمانی عمومی بطورکامل قطع- شده اعلان گردد و باید آنرا ولو بصورت خفیف و آرام وانفرادی‌هم که‌باشد حفظ کردو ادامه داد . درمورد سایر امورهم نظرمن این بود که باید توجه اشخاص‌را بیشتر بسوی سوسیالیسم و به‌موقعیت جهانی معطوف ساخت.

درموقع مراجعت از «پونه» و ملاقات گاندی‌جی ، چند روزی‌را در بمبئی گذراندم ودرآنجا توفیق یافتم که درمدت اقامت کوتاه خود رقصیدن «اودای شانکار»[۱] را ببینم واین فرصت برایم صورت یك‌جشن شادی‌بخش وغیر منتظره‌را داشت . سالها بود که از تآتر وموسیقی و رادیو وهمه‌چیز بکلی دورمانده بودم. حتی دردورانهای کوتاه آزادیم که چند مدتی در خارج از زندان بسر میبردم فعالیتها وگرفتاریهای مختلف آنقدر مرا مشغول میداشت که فرصت استفاده ازاین قبیل مظاهر هنری را پیدا نمیکردم . تاآنوقت فقط یك فیلم ناطق[۲] دیده بودم . ازهنرمندان مشهور جهان سینما فقط اسمشان راشنیده بودم یادرروزنامه‌ها خوانده بودم وهرگز فرصتی برای‌دیدن آثارشان پیدا نکرده‌بودم. مخصوصاً نسبت به‌تآتر کمبود شدیدی برای خود احساس میکردم واغلب بامیل و حسرت فراوان برنامه‌های فصل‌های تآترها و نمایشات کشورهای اروپا ومقالات مربوط به‌آنها را درروزنامه‌ها میخواندم[۳] .

درشمال هند که محل زندگی من‌است حتی‌اگر درزندان‌هم نمیبودم‌امکان وفرصتی برای دیدن نمایشنامه‌ها وتآترهای خوب برایم پیش نمی‌آمد زیرا چنین تآترهائی وجود نداشت . بعقیدهٔ من‌تآتر در بعضی‌نواحی‌هند وازجمله‌تآترهای بنگالی‌وگجراتی و ماراتی پیشرفتهائی کرده است اما تآترهای هندوستانی صورتی ناموزون و نازیبا دارد یالااقل داشته‌است (ازتوسعه وتکامل احتمالی تآتر درسالهای اخیربی‌اطلاع هستم) .

فیلمهای هندی‌هم چه‌فیلمهای صامت و بیصدا وچه‌فیلمهای ناطق بطوریکه میشنیدم

۱ـ اودای شانکار-یکی ازمعروفترین هنرمندان و استادان رقص هندیست که شهرت فوق‌العاده دارد ـم.

۲ـ خوانندگان جوان این کتاب که شاید اصولا فیلم سینمای بیصدا ندیده باشند باید درنظربگیرند که در آن سالها که این کتاب نوشته میشد سینمای ناطق وصدادارهنوزخیلی تازگی داشت ـم.

۳ـ درکشورهای بزرگ ومتمدن معمولا تآترها ونمایشات بزرگ واوپراها ازاول پائیزآغاز میشود وتا آخر بهارادامه دارد . منظوراز‌فصل‌های تآترونمایشات همین دورانهای فعالیت سالن‌ها وگروههای نمایش است ـ م .

هنوز ارزش هنری زیادی پیدا نکرده بودند و اغلبشان اوپرت‌ها یاملودرامهائی بودند که ازتاریخ قدیم یا ازاساطیر باستانی‌ما اقتباس شده بود. این قبیل موضوعها چیزهائی است که شاید برای اهالی شهرنشین جالب‌توجه وخوشایند باشد. تضاد میان نازیبائی خسته کنندهٔ این قبیل نمایشها بازیبائی و ظرافتی که هنوز در آوازها ورقصهای عامیانهٔ مردم وجود دارد و حتی تآترهای دهات و روستاهاهم آنها را در خود حفظ کرده‌اند فوق‌العاده نمایانست.

در بنگال، درگجرات، و در جنوب ملاحظه میشود که توده‌های مردم روستائی بمیزانی تصور ناپذیر وشاید بدون آنکه خودشان متوجه باشند و بدانند، فوق‌العاده هنرمند وآرتیست هستند واین امر مایهٔ مسرت فراوانست. در حالیکه وضع بورژوازی وطبقات پولدار شهری چنین نیست، گوئی آنها ازمحیط پراز زیبائی‌خود ریشه کن‌شده‌اند وتمام سنن هنری وزیبائی شناسی قدیمی خود را از دست داده‌اند. آنها منازل خود را با عکسها وتابلوهای رنگین بی‌ارزش وارزان قیمت که بمقدار زیاد درآلمان و اطریش بچاپ میرسد یاگاهی هم باتابلوهای نقاشی «راوی‌وارما»[1] تزئین میکنند. ساز محبوب ایشان هارمونیوم است. (من همیشه امیدوارم که یکی از نخستین اقدامات دولت هند مستقل اخراج کردن این ساز منفور باشد.) شاید هم مسئولیت وگناه عمدهٔ این بیذوقی و بی هنری بگردن تعلقه داران و مالکین بزرگ لکنهو و جا های دیگر است. آنها پول زیاد دارند ومیخواهند با خریدن ونمایش‌چیزهای گوناگون ثروت خودرا بدیگران هم‌نشان‌بدهندو برخ‌همه بکشند ودر نتیجه‌خانه‌های‌خودرا بابیذوقی‌وبی‌هنری فوق‌العاده‌ئی تزئین میکنند ومردم دیگر هم که‌آنها را می‌بینند منازل وکارهای‌آنها را سرمشق خود قرار میدهند و در نتیجه این انحطاط عجیب ذوقی و هنری پیش‌آمده است.

ازچندسال باینطرف یك‌رستاخیز هنری‌درتحت‌رهبری خانوادهٔ درخشان«تاگور» آغاز شده است این رستاخیز صورت نهضتی را پیدا کرده است که بتدریج تأثیر ونفوذ آن درسراسر کشور احساس میشود. امادرحالیکه مردم از هرطرف باسدها وموانع غیر قابل‌عبور محدود شده‌اند ودریك محیط آمیخته به‌ترس وحشت بسرمیبرند چگونه ممکن است که هنر درمیان‌ایشان‌رونق وشکفتگی وسیعی پیدا کند؟

درمدت اقامتم‌در بمبئی بسیاری ازدوستان ورفقایم رادیدم که بعضی ازآنها بتازگی اززندان بیرون آمده بودند. عناصرهوادار سوسیالیسم دراین شهرقوی بودند. حوادث اخیر ناراحتی عظیمی درمیان کسانی که درنهضت‌ما سررشته‌ها را در دست داشتند ایجاد

---

۱ ـ راوی وارما یك نقاش کم‌ارزش هند است که کارهایش رواج داشت ـ م

کرده بود .

اغلب آنها از گاندی جی از آنجهت که او بمسائل سیاسی با یك نظر روحانی و مابعدالطبیعه مینگرد بشدت انتقاد میکردند. من خود بااغلب این انتقادها موافقت‌داشتم اما ضمناً بآنها متذکر میشدم که در وضع حاضر برای ما راه و چارهٔ دیگر جز همراهی با گاندی‌جی وجود ندارد و باید وضع پیش‌آمده و تصمیم گاندی‌جی را میپذیرفتیم و براه خود ادامه میدادیم . زیرا اعلام متوقف شدن نافرمانی از فشار دولت برما نمیکاست و فرصت ومهلتی بوجود نیاورده بود. هجوم دولتی همچنان ادامه داشت وهرگونه فعالیت مؤثر بزندانی شدن افراد منتهی میشد.

در واقع نهضت ملی ما رشد بسیار یافته‌بود و بمرحله‌ئی رسیده بود که اگر دولت آنرا در هم نمیشکست نهضت ما ارادهٔ خود را بردولت تحمیل میکرد. مفهوم این وضع آن بود که نهضت نمیتوانست ازاین مرحله عقب برود. هرچندهم که نافرمانی اسماً ملغی شده بود بازهم میبایست بهرصورت شده آنرا ادامه‌داد زیرا هرچندهم که نتایج ظاهری آن ناچیز میبود در هرحال یکنوع ادامهٔ مبارزه بشمار میرفت که ارزش معنوی و روحی آن اهمیت داشت. بعلاوه درجریان این فعالیتها و در حالیکه مبارزات ادامه داشت خیلی آسانتر میشد افکار رادرجهت جدید سوق داد و برای انتشار عقاید تازه کوشید . اگر فعالیت و مبارزه رها میشد یکنوع حالت رخوت و سستی روحی پیش می آمد که فعالیت تبلیغاتی وانتشار افکار جدیدراهم دشوار میساخت.

آری برای ما راه دیگری وجود نداشت یا باید همین راه را ولو آرام و بی‌صدا ادامه میدادیم یااینکه بادولت سازش میکردیم و فقط بفعالیت علنی و قانونی در حدود شرکت در شوراهای دولتی و مجامع قانونگزاری میپرداختیم . وضع دشواری بود . انتخاب راه آسان‌نبود. خوب میتوانستم شدت کشمکش روحی ودرونی‌را که درهمکارانم ایجاد شده‌بود بفهمم زیرا خودم نیز همین حالات را گذرانیده بودم.

در بمبئی‌هم مثل همه‌جای دیگر هنگامی بابعضی اشخاص برمیخوردم که تئوریهای سوسیالیستی را بصورت عالی خیالی و در میان ابر ها بتصور می‌آوردند و آنرا عذر موجهی برای عدم اقدام خود قرار میدادند . واقعاً خشم‌آور بود که گاهی باافرادی‌روبرو میشدیم که‌خودشان‌هیچ‌کار مهمی‌انجام‌نمیدادند امادائماً‌از کسانی که بار سنگین مبارزه‌را بدوش میکشیدند انتقاد میکردند وآنهارامرتجع میخواندند.این‌سوسیالیست‌های‌زبانی، دربارهٔ گاندی‌جی که اورا «آرشی- رآکسیونر» (فوق‌العاده‌مرتجع) مینامیدند انتقادات زیادی طرح میکردند. دلایل زیادی می‌آوردند که از نظر منطق تقریباً غیرقابل تردید

بود، اما این حقیقت‌هم وجود داشت که این «مرتجع فوق‌العاده» هندرا بخوبی‌میشناخت، هندراکاملادرك میکرد، تقریباً مظهر خود هند دهقانی شده بود،وتمامی یك ملت‌را چنان برانگیخته و بهیجان آورده بود که هیچیك از باصطلاح انقلابیون نتوانسته‌بودند تاکنون چنین‌کاری انجام دهند. گاندی‌جی حتی درنهضت اخیر هریجن نیز بانرمی و ملایمت و در عین حال بصورتی مقاومت ناپذیر، به‌تعصبات مذهبی « هندو » حمله برده بود و ارکان آنرا متزلزل ساخته بود. و بهمین‌جهت بود که تمامی گروه متعصبین هندو، یکجا بمخالفت بااو پرداخته بودند و هرچند که گاندی‌جی نسبت بایشان باملاطفت و ادب واحترام رفتار میکرد آنها اورا خطرناکترین دشمن خود میشمردند.

گاندی‌جی درراه اختصاصی خودش یکنوع قدرت مخصوصی دارد که میتواند نیرو های عظیمی را یکباره برانگیزد وبکار وادارد و حرکتی همچون حرکت امواج و چین هائی که درسطح آب درست میشود ایجاد کند که در میلیونها نفر تأثیر بگذارد. گاندی جی چه مرتجع باشد و چه انقلابی در هرحال قیافهٔ هند را تغییر داده است ، به‌یك ملت مأیوس و شکست خورده سر فرازی و شخصیت بخشیده است ، در میان توده های مردم قدرت وهوشیاری و بیداری ایجاد کرده است ومسئلهٔ هند را بصورت یك مسئلهٔ جهانی درآورده‌است.روشهای مبارزهٔ عدم‌خشونت، عدم‌همکاری، مقاومت‌مسالمت‌آمیزونافرمانی عمومی‌صرفنظراز هدفها وجنبه‌های مابعد طبیعی که ممکن است برای آنها تعیین گردد ، یك راه منحصربفرد و بسیار مؤثریست که گاندی جی برای مبارزه در هند ودر تمام دنیا بوجودآورده است و بدون تردید این روشها مخصوصاً برای اوضاع وشرایط اختصاصی هند بسیار مفید ومؤثر بوده است.

فکرمیکنم کاملا صحیح است که‌ماهواره انتقادشرافتمندانه وصحیح را موردتشویق قرار دهیم. ما باید حتی‌المقدورمباحثات وسیع‌عمومی‌دربارهٔ مسائل‌مختلف زندگی‌سیاسی واجتماعی‌خود داشته باشیم. اما در مورد گاندی جی‌متأسفانه موقعیت ممتاز او اغلب مانع این مباحثات میگردد . همیشه یك تمایل‌عمومی وجود داشته است که‌عیناًاز فکراو پیروی کنند و همه خواسته‌اند اتخاذ تصمیم را بعهدهٔ شخص او بگذارند و البته این وضع کاملا نادرست بوده است. یك ملت‌نمیتواندپیشرفت‌کند مگرآنکه‌هدفهای روشن ووسایل‌اقدام صریحی‌داشته باشد که از راه‌گفتگووومباحثه تعیین گردد ومورد قبول عمومی‌واقع شود و براساس‌آن یك همکاری وانضباط‌آهنین بوجودآید. یك ملت را نمیتوان با اطاعت کور کورانه در راهی که برایش تعیین‌میشود وپیش پایش قرار میگیرد بجلو برد. هیچ موجود بشری هرقدر هم که بزرگ باشدنمیتواندانتقاد ناپذیرباشد وبالاتراز انتقاد قرارگیرد. اماوقتیکه‌انتقاد فقط وسیله‌ئی برای‌گریختن از فعالیت و بهانه‌ئی برای عدم اقدام میشود

خودآن کاملا نادرست واشتباه میباشد. مخصوصاً در مورد سوسیالیستها این طرز اقدام بمعنی محکوم ساختن خودآنها درافکارعمومی خواهد بود زیراتوده‌ها از روی اعمال وفعالیتها دربارهٔ اشخاص قضاوت میکنند. لنین میگوید: «کسی که به بهانهٔ تصورات ورؤیاهای خود دربارهٔ وظایف سبك وشیرین آینده از انجام وظایف دشوار کنونی میگریزد وشانه خانه میکند یك اپورتونیست میشود. مفهوم این امردر واقع عجزاز همراه شدن با جریاناتیست که هم اکنون در حال پیشرفت میباشد و بمعنی جدا ماندن از آنها، بخاطر تصورات خیالی ورؤیائی خواهد بود.»

سوسیالیستها و کمونیستهای هند بمقدار وسیعی با نوشته‌ها و کتابهائی پرورش یافته‌اند که به پرولتاریای صنعتی مربوط است. در بعضی از نواحی ممتاز هند مانند بمبئی یا اطراف کلکته کارگران صنایع زیاد هستند. اما در سایر نواحی دهقانان و پرولتاریای کشاورزی اکثریت را تشکیل میدهند و بنابرین مسئلهٔ هند را نمیتوان باقوانین مربوط به پرولتاریای صنعتی بشکل مؤثری حل کرد. در هند کنونی احساسات ناسیونالیستی واقتصاد کشاورزی اولویت واهمیت بیشتر دارد و سوسیالیسم اروپائی بزحمت میتواند در این مرحله باما تناسبی داشته باشد. وضع روسیهٔ پیش از جنگ (جهانی اول) کما بیش به وضع هند شباهت داشت اما درآنجا هم بعلت همین عدم تناسب، اتفاقات فوق‌العاده و غیرعادی و ناگواری روی داد و بیمعنی خواهد بود اگر انتظار داشته باشیم همان وقایع و اتفاقات در جاهای دیگر هم تکرار شود.

من معتقدم که فلسفهٔ کمونیستی بما کمك میکند که اوضاع موجود هر کشور را بدرستی تجزیه و تحلیل کنیم و بفهمیم وحتی راه پیشرفتهای آینده را هم بما نشان میدهد. اما اگر بخواهیم این فلسفه را بدون توجه بواقعیات ومقتضیات و بشکلی کورکورانه و نسنجیده با هر مورد منطبق سازیم تجاوز و بی‌اعتنائی ظالمانه‌ئی نسبت به خود این فلسفه خواهد بود.

درهرحال زندگی ماجرائی پیچیده است و گاه اتفاق می‌افتد که تصادمات و تضادهای زندگی کمی یأس‌انگیز میشود. تعجب‌آور نخواهد بود که نظریات اشخاص با هم مختلف باشد یا حتی رفقائی که مسائلی را یکسان طرح میسازند نتیجه‌گیریشان متفاوت باشد. اما درهرحال کسی که بکوشد ضعف‌های خود را در پشت جملات درخشان واصول عالی و نجیبانه پنهان سازد عنصری مشکوك بشمار میرود. کسی که سعی دارد بوسیلهٔ پیروی واطاعت از دولت یا ازراههای مشکوك دیگر خودرا ازرفتن بزندان محفوظ نگاهدارد ودرعین حال هم به انتقاد گستاخانه از دیگران میپردازد مثل اینست که به هدفی که مدعی دفاع از آنست توهین و تجاوز کند.

بمبئی یك شهر بزرگ است که در آن اشخاصی از ملل مختلف زندگی دارند و

همه‌جورمردم در آن‌هستند. اما روش یکی‌ازاهالی مشهور آنجا درنظرواقعاً بسیارحیرت‌انگیز بودزیرا اواز نظرسیاسی واقتصادی واجتماعی‌ومذهبی باشکال مختلف جلوه‌میکرد. بعنوان یك رهبرکارگری «سوسیالیست» بود، از نظرسیاسی خود را «دموکرات»مینامید درعین حال نسبت به متعصبین مذهبی«هندومهاسابها»هواداری نشان میداد ووعده‌میکرد که ازمذهب قدیم وعادات اجتماعی باستانی حمایت کند واز قوانینی که متناقض با آنها باشد جلوگیری بعمل آورد ، درمواقع انتخابات از طرف «ساناتانیست»ها نامزد میشد که‌کاهنان معابد مرموز باستانی بودند . تازه تمام این جلوه های گوناگون برایش کافی نبود و باکمال‌شدت‌به انتقاد از کنگره‌هم‌میپرداخت و گاندی جی رایك‌نفرمرتجع‌میشمرد. این شخصیت عجیب با همکاری چند تن دیگر فعالیتی بنام « حزب دموکراتیك کنگره » آغازکردکه اتفاقاً هیچ رابطه‌ئی با دموکراسی نداشت و ارتباطش باکنگره هم فقط ازآنجهت بودکه عالیجنابانه به آن حمله میبرد. ضمناً ازآنجاکه درجستجوی میدانهای فعالیت جدیدی هم برای خود بود بعنوان نمایندهٔ کارگران درکنفرانس بین‌المللی کار در ژنو نیز شرکت میکرد . تقریباً میشد فکرکردکه او با این خصوصیات متضاد کاملا شایستگی داردکه دریك‌دولت«ملی» بسبك انگلیسی‌مقام‌نخست وزیری را عهده‌دارشود .

حقیقت اینست‌که اشخاصی چون اوکه بتوانند اینهمه نظریات مختلف و فعالیتهای متضاد را درخود جمع‌کنند بسیار نادر هستند وعجیب آنکه درمیان‌کسانی‌که ازکنگره انتقاد میکردندکسان زیادی ازاین قبیل بودندکه‌بهمه رنگی در می‌آمدند و در هر جا انگشتی داشتند و بعضی از آنها خودراسوسیالیست هم مینامند ودرواقع اسباب بد نامی‌و رسوائی سوسیالیسم میشدند .

۵۱

نظریهٔ لیبرالی

درمدتی که برای ملاقات با گاندی جی در«پونه» بودم یکروز عصر باتفاق او به «خانهٔ انجمن خدمتگذاران هند» که یکی ازکانونهای لیبرالهاست رفتیم . در مدت یکی دوساعتی که آنجا بودیم بعضی‌ازاعضای‌آن انجمن سؤالاتی دربارهٔ مسائل سیاسی‌مطرح میساختند و گاندی جی هم بآنها پاسخ میداد . آقای «سرینواساساستری» رئیس انجمن درآنجا نبود. پاندیت «هریدای‌نات کنزرو» که شاید ازاعضای‌دیگر آن انجمن‌شایسته‌تر است نیزحضورنداشت امابعضی ازاعضای عالیرتبهٔ‌آن حاضر بودند . بعضی‌ازما که اتفاقاً در آنجا بودیم با تعجبی که هر لحظه بیشتر میشد به صحبتها گوش میدادیم زیرا آن سؤالات همه دربارهٔ مسائل بسیارجزئی واتفاقات ناچیز بود . بیشترشان موضوع قدیمی درخواست ملاقات گاندی جی‌با نایب‌السلطنه را پیش‌میکشیدند که ازطرف نایب‌السلطنه رد شده بود .

دردنیائی که ازمسائل گوناگون پر بود ودرموقعی که کشورشان بخاطرآزادی‌خود مبارزهٔ دشواری را دنبال میکرد وصدها سازمان مختلف غیر قانونی اعلام شده بود آیا واقعاً همین موضوع مهمترین مسئله را تشکیل میداد ؟ بحرانهای دهقانی و کشاورزی و انحطاط صنایع سبب بیکاری عمومی‌میلیونها نفرشده بود . در بنگال ، دراستان مرزی و درسایر نواحی هند حوادث تلخ وتأسف‌آوری روی میداد . آزادی فکر کردن و گفتن و نوشتن واجتماع کردن بکلی از میان رفته بود . همچنین مسائل فراوان ملی و بین‌المللی دیگری هم وجود داشت که بسیار پراهمیت بود . اما تمام سؤالات آنها به اتفاقات‌بسیار بی اهمیت محدود میشد وفقط دربارهٔ عکس‌العمل‌های احتمالی نایب‌السلطنه و دولت هند دربرابراقدام وتماس‌گاندی جی فکرمیکردند .

درمن یك احساس ناراحت‌کننده وغریب پیدا شده بود . انگار به صومعه‌ئی وارد شده بودم که ساکنین آن ازمدتها پیش تماسشان با دنیای خارجی قطع شده بود . در صورتیکه این دوستان محترم ما همه باصطلاح از سیاستمداران فعال بودند و هر یك از

آنها شخصیت ممتازی شمرده میشدند که در خدمات و فعالیت‌های عمومی سوابق ممتدی داشتند. درواقع همین‌ها بودند که باتفاق چند تن دیگرستون فقرات «حزب لیبرال» را تشکیل میدادند. بقیهٔ افراد حزب گروه مبهم و بیشکلی بیش نبودند که خیلی به ندرت با فعالیتهای سیاسی تماس پیدا میکردند. بعضی ازاین آقایان مخصوصاً در بمبئی ومدرس با اعضای انگلیسی دولت تفاوتی نداشتند و نمیشد آنها را ازیکدیگر تشخیص داد.

همیشه مسائلی که دریك کشور مطرح میشود مقیاسی ازاندازهٔ پیشرفت سیاسی آن کشوربدست میدهد. اغلب ضعف وشکست یك کشورازاین واقعیت ناشی میشود که نمیتواند مسائل حقیقی زندگی خود رابدرستی تشخیص دهد و برای خود مطرح سازد. یکی از جهات عمدهٔ عقب‌ماندگی سیاسی ما همین است که وقت و نیرو و اشتیاق خود را مثلا برای توزیع مقامهااز نظرفرقه‌های مذهبی تلف میکنیم یا احزابی براساس عقاید مذهبی تشکیل میدهیم ومباحثه دربارهٔ آنها را مهمترین مسائل حیاتی خود میشماریم.

سؤالات ومسائلی‌هم که آنروز در«خانهٔ انجمن خدمتگذاران‌هند» برای گاندی‌جی مطرح میساختند درواقع همچون آئینه‌ئی بود که حالت روحی شگفت‌انگیز آن انجمن و «حزب لیبرال» را منعکس میساخت. بنظر میرسید که آنها هیچگونه اصول سیاسی یا اقتصادی برای خود نداشتند، نظرایشان وافق فکریشان بسیار محدود بود. سیاستشان ازحدودحرفهای سالن‌هاو تالارها تجاوز نمیکردوفقطدراین‌حدود بود که آیامقامات‌عالیرتبه چه خواهند کرد یا چه نخواهند کرد؟

درمورد این آقایان ممکن است که نام «حزب لیبرال» که برخود نهاده‌اند شخص راگمراه سازد. این کلمات درجاهای دیگرومخصوصاً در انگلستان مفهوم خاصی دارد که اساساً شامل یکرشته اصول اقتصادی‌مانند «تجارت‌آزاد» و«آزادی عمل اقتصادی» و نظایر آن‌میشودوضمناًیك نوع‌اعتقادایدئولوژی به‌آزادی‌فردی و آزادیهای‌مدنی‌واجتماعی را نیزهمراه دارد. تمایلات و سنن لیبرالی در انگلستان بر اساس مبانی اقتصادی تکیه داشت. تمایل بداشتن تجارت آزاد ورهائی ازتسلط قیود وانحصارها ومالیاتهای پادشاه یك سلسله تمایلات سیاسی آزادیخواهانه را در لیبرالهای انگلستان بوجود آورد. اما لیبرالهای هند چنین سابقه و زمینهٔ عملی ندارند. آنها به تجارت آزاد عقیده ندارند زیرا برای حفظ منافع خودشان خواهان حمایت از بازرگانی و صنایع داخلی بوسیلهٔ کنترلهای گمرکی‌میباشند. به آزادیهای فردی ومدنی‌هم همانطورکه حوادث اخیرنشان داد هیچ اهمیتی نمیدهند. همچنین ارتباطهای نزدیك آنها با دولتهای استبدادی نیمه فئودال هند که درآنجاها حتی ابتدائی‌ترین‌موازین دموکراسی وآزادی فردی هم وجود ندارد وهواداری کلی آنها از این دولتها یکی از خصوصیاتیست که آنها را از نوع

لیبرالهای اروپا مجزا ومتفاوت میسازد .

درحقیقت لیبرالهای هند بهیچوجه بمعنی واقعی کلمه «لیبرال» نیستند یا شایدباید گفت که فقط ازلحاظ اسم وادعا وظواهر لیبرال میباشند . در واقع بسختی میتوان گفت که آنهاچه هستند زیرا آنها مبانی فکری استوارومثبتی ندارند وهرچند تعدادشان بسیار معدود است باز هم نظر هر یك با دیگری تفاوت دارد . آنها فقط در منفی بافی خیلی نیرومند هستند . خطا واشتباه را درهمه جا وهمه چیزمی بینید وظاهراً میکوشند خود را ازاین اشتباهات دور نگاهدارند و امید وارندکه با این روش خود «حقیقت» را بدست خواهند آورد . درنظر ایشان حقیقت ، همواره در حد فاصل میان دو قطب مخالف و در میانهٔ دونظرمختلف قراردارد . آنها ازراه انتقاد کردن نظرهای تند و افراطی تصور میکنند که خودشان عناصری شایسته ، معتدل ونیکوکارخواهندبود . آنها بعلت این‌روش خود همواره ازجریانات فکری دشواروپیچیده دورمیمانند وهمچنین هرگز برای پیشنهاد واظهاریك فکرمثبت خود را بدرد سرنمی‌اندازند.مثلا بعضی‌ازآنها بشکل مبهمی‌احساس میکنند ومیگویند که کاپیتالیسم وسرمایه داری در اروپا موفقیتی بدست نیاورده است و بزحمت افتاده است، اما ازطرف دیگرسوسیالیسم هم بشکل نمایانی بد است زیرا منافع مستقروموجود دستگاه حاکمه را مورد حمله قرارمیدهد . بنظرآنها ظاهراً باید یك‌راه حل عرفانی معتدل و متوسطی درآینده برای این موضوعات پیدا شود که همچون‌خانه‌ئی درنیمه راه هریك ازاین دوقطب باشد وضمناً تا آنوقت باید منافع موجود کنونی‌همچنان محفوظ ومستقرودست نخورده بماند . روش این آقایان لیبرال طوریست که‌اگرمثلا این مباحثه بمیان آیدکه زمین مسطح است یا دایره‌ئی مسلماً آنها هر دو نظر را افراطی میشمارند ورد میکنند وازروی احتیاط اظهارمیدارندکه ممکن است زمین مربع یا بیضی شکل باشد .

آنها دربارهٔ مسائل بسیار ناچیز و بی اهمیت به هیجان می‌آیند و تماشائیست که چگونه دراین قبیل موارد هیاهووجنجال راه می‌اندازند . از نزدیك شدن‌به مسائل‌اساسی دانسته یا ندانسته پرهیزدارند زیرا این‌قبیل مسائل ومشکلات درمانهای اساسی‌میخواهد وشهامت وفکرواقدام لازم دارد که در آنها نیست . باین جهات است که اصولا شکست یا پیروزی لیبرالها نتایج ناچیزی دارد . آنها به هیچ اصلی پایبند نیستند. صفت نمایان ومشخص کنندهٔ این حزب ، اگربتوان گفت چنین صفتی دارند ، اینست که درهرکار بد یا خوب میانه رو باشند . نظریهٔ آنها در بارهٔ تمام زندگی همین است و شاید اسم قدیمی «اعتدالی»ها [1] مناسب‌ترین نام برای ایشان بود .

۱ـ به فصول اول کتاب میتوان رجوع کرد . در آنجا دیده میشود که لیبرالها سابقاً اعتدالی‌ها یا باصطلاح

«درحالیکه «توری»ها مرا «ویگ» و «ویگها» توری مینامند
«افتخارمن درمیانه‌روی است.[۱]»

اما هرقدرهم که میانه‌روی شایان تحسین باشد یك خصلت عالی و درخشان نیست زیرا شخص راکودن میکند و بهمین جهت است که لیبرالهای هند هم متأسفانه یك «گروه کودن» شده‌اند که قیافه های تلخ و تیره‌ئی دارند . درنوشته‌ها و صحبت هایشان کودن وکسل کننده هستند وروح شوخی وظرافت راکم دارند . البته درمیان ایشان استثناهائی هم وجود دارد وازاین حیث نمایان ترین نمونهٔ آنها «سرتج بهادرساپرو»ست که در زندگی خصوصی خود بهیچوجه کودن نیست وازشوخی هم بدش نمی‌آید وحتی ازشوخی برضد خودش لذت هم‌میبرد.امارویهمرفته گروه لیبرالهاکاملترین مظهر خصال بورژوائی با تمام جمود وخشکی کسالت‌انگیزش میباشند .

روزنامهٔ «لیدر» (رهبر) که در الله آباد چاپ میشود و روزنامهٔ ارگان رهبری لیبرالهاست سال گذشته یك سرمقالهٔ بسیار پرمعنی و بیان کننده منتشرساخت.دراین مقاله گفته‌میشد که مردان بزرگ وفوق‌العاده‌اسباب ناراحتی دنیا شده‌اند وباین جهت‌است که آن‌روزنامه اشخاص عادی ومتوسط راکه فکری محدود دارند برمردان ممتاز واستثنائی ترجیح میدهد. این روزنامه بااین مقالهٔ خودباکمال‌صراحت علناً و بی‌پرواپرچم‌اعتدال و میانه‌روی خود را برمی‌افراشت !

میانه‌روی ومحافظه‌کاری ومیل به اجتناب ازخطرات و تغییرات ناگهانی اغلب از خصوصیات اجتناب ناپذیر سنین پیری و کهولت است . این ملاحظات مناسب و شایستهٔ جوانان نیست.کشورماهم یك سرزمین کهنه و باستانیست که گاهی فرزندانش خسته و فرسوده متولد میشوند ونشان تمام کهنگی‌ها و فرسودگیهای قرون تاریك گذشته را با خود دارند . اما حتی همین سر زمین باستانی هم اکنون دستخوش نیروهای تغییر دهنده شده استو بهمین‌جهت نظریات‌اعتدالی‌ها هم به‌سرگیجه‌و آشفتگی دچارگردیده است .

سیاستمداران ایران « اعتدالیون » نامیده میشدند و بعدها خود را لیبرال نامیدند و سازمانی بنام « حزب لیبرال » بوجود آوردند ـم.

۱ـشعراز«آلکساندرپوپ» شاعرو فیلسوف انگلیسی است که از ۱۶۸۸ تا ۱۷۴۴ زندگی کرد . کلمات «ویگ» و «توری» نامهائیست که‌برای احزاب « محافظه‌کار » و«لیبرال» بکار میرفت . زمانی بود که حزب لیبرال انگلستان اهمیت زیاد داشت ودرمقابل حزب محافظه‌کاران قرارمیگرفت. اما پس ازجنگ جهانی اول «حزب‌کارگر» انگلیس اهمیت زیادی بدست آورد ودرمقابل محافظه‌کاران واقع شد وحزب لیبرال ارزش واهمیت زیادی راکه در قرن هفدهم وهجدهم ونوزدهم داشت ازدست داد . اشارهٔ آلکساندرپوپ هم به رقابت این دوحزب است ـم .

دنیای کهن درحال فروریختن وسپری‌شدن است. لیبرالها با تمام خردمندیهای عاقلانه واحتیاطهای ملاحظه‌کارانه‌ئی که بتوانند برای خود بکار برند هرگز نخواهند توانست دراین جریان تغییری دهند، همچنانکه احتیاطهای آدمی نخواهد توانست در بروز گردبادهای طوفان وجزر ومد اقیانوس و ارتعاشات زمین لرزه تأثیری داشته باشد. نظریات کهنه و عقاید مندرس لیبرالها آنها را ورشکست میسازد و ازپا درمی‌آورد و آنقدرهم جرأت و شهامت ندارند که درجستجوی راههای جدیدی برای تفکر واقدام برآیند.

« دکتر آ. ن. وایت هد. » ضمن صحبت از سنت‌های اروپائی و انتقاد از کسانی که روش محافظه‌کارانهٔ گذشته رادنبال میکنند میگوید «اغلب این سنت‌ها از این تصور فاسد و نادرست ناشی میگردد که هر نسل خیال میکند درهمان شرایط زندگی پدرانش زندگی میکند وهمان شرایط واوضاع را باهمان‌شدت و قدرت به‌فرزندان خودهم منتقل میسازد. بدینقرار و بنابراین‌تصورات، ما هنوزهم موافق سنن همان نخستین دورانهای زندگی انسان بسرمیبریم ودرزندگی ماتحول عظیمی روی نداده‌است و نمیدهددرصورتیکه این تصورات نادرست است. »

درواقع دکتر « وایت‌هد » در این‌تجزیه وتحلیل خود تااندازه‌ئی‌روش‌اعتدالی و میانه‌روی رااتخاذ کرده و باملاحظه‌کاری سخن گفته است زیرا تصوراتی که او بآن‌اشاره میکند تقریباً همیشه نادرست وخلاف‌حقیقت هستند. درهرحال وقتیکه سنن گذشتهٔ زندگی اروپا مردم را محافظه‌کار بارآورد طبعاً ما تمدن قدیمی وسنن باستانی خود باید خیلی بیشتر ازاروپائیان محافظه‌کار باشیم. اماحقیقت اینست که وقتی‌لحظات حساس وضروری تغییرات فرا میرسد، نیروی محرك جبر تاریخ به‌این سنن کهنه وباستانی توجهی ندارند وراه‌خودرا دنبال میکنند. دراین مواقع است که‌باناامیدی وناتوانی باطراف نگاه‌میکنیم وفروریختن بنای فکری وشکست‌تصورات خود را می‌بینیم و برای شکست نقشه‌های خود دیگران را دشنام میدهیم در حالیکه خودمان هستیم که برای این تغییرات آماده نشده بودیم وناچار باید شکست می‌یافتیم. همانطور که آقای «جرالد هرد» خاطرنشان‌ساخته « تأسف آورترین اشتباهات آنست که شخص شکست نقشه‌های خود را نتیجهٔ اشتباهات فکری خود نداند بلکه آنرا بحساب خرابکاریها و مزاحمت‌های عمدی و علنی دیگران بگذارد. »

ماهمه‌از این‌نوع اشتباهات بزرگ‌رنج میبریم. گاهی فکر میکنم که گاندی‌جی‌نیز ازاین‌اشتباه مصون نیست. اما لااقل ما بیکار نمیمانیم، دست باقدام میبریم وازراه‌آزمایش واقدام میکوشیم حتی‌المقدور ازاثر اشتباهات خود بکاهیم وهرطور هست افتان و خیزان به‌پیش برویم. امالیبرالها ازما بیشتر رنج میبرند. زیرا آنها ازترس آنکه مبادااشتباه

کنند و بخطا بروند هیچ اقدامی نمیکنند و از ترس سقوط ازجای خودنمی‌جنبند . خودرا از هر نوع تماس واقعی با توده‌ها دور نگاه میدارند و در زندان فکری که برای خود ساخته‌اند باتخیلات خود وتحت تأثیر عقاید محدود خود محبوس باقی میمانند .

یکسال و نیم پیش آقای «سرینیواساساستری» به‌دوستان لیبرالش اعلام داشت که « خود راکنار بکشند و بگذارند جریانات بگذرد . » این تذکر و راهنمائی او شاید خیلی بیش‌از آنچه خودش متوجه باشد پراهمیت است . این موضوع بسیار جالب توجه است که آقای‌ساستری درمورد اقدامات دولت چنین نبودوهمواره مراقب بود که خودرا باآن‌هماهنگ سازد و بهمین جهت‌هم توصیه میکرد تغییراتی که برای قانون اساسی در طرحهای کمیته‌ها پیش بینی شده است پذیرفته شود . اما بدبختانه وقتی که ملت دست باقدام می برد و به جلو میرفت او وسایر لیبرالهای نظیر او خود را بکناری میکشیدند تاجریانها بگذرد .

بدبختی لیبرالها در این بود که از توده‌های مردم کشور خود میترسیدند و دور ماندن ازاین توده‌ها را برمقابله ومقاومت دربرابر اربابان خارجی ترجیح میدادند. در چنین صورتی تعجب‌آور نبود که آنها درکشور خود بیگانه بمانند . زندگی میگذشت و همچون شط عظیمی بجلو می غلطید و آنها را همچنان درجای خود باقی میگذاشت . وقتیکه نبردهای شدید بخاطر زندگی و آزادی ازطرف هموطنان لیبرالها جریان‌داشت آنها درآن سوی سنگر و درکنار دشمن قرارگرفتند و آنوقت بالحنی خیراندیشانه‌مارا راهنمائی هم‌میکردند و باقیافهٔ حق بجانب درکمال بیمزگی ، از اخلاق سخن میگفتند و میکوشیدند یك‌رنگ جذاب وقابل دوام‌بخود بگیرند. همکاری لیبرالها بادولت‌بریتانیا درکنفرانسهای میزگرد و در کمیته‌های بعدی آن برای تقویت روحی دولت یك عامل نیرومند ومؤثر بود . اگر آنها این همکاری را نمیپذیرفتند تفاوت عظیم ومحسوسی‌در اوضاع بوجود می‌آمد . خیلی جالب‌توجه وحیرت آور بود که دریکی ازکنفرانسهائیکه در انگلستان در بارهٔ هند تشکیل شد حتی « حزب‌کارگر بریتانیا » حاضر به‌شرکت و همکاری نگردید اما لیبرالهای‌ما شرکت جستند وهمکاری کردند درصورتیکه حتی‌بعضی از انگلیسیهاهم ضمن پیامی آنهارا ازاین همکاری منع میکردند .

ما همه دربارهٔ موضوعهای مختلف به تناسب تمایلات خودمان اعتدالی یا افراطی هستیم. اگر به موضوعی‌علاقه وتوجه‌خاصی‌داشته‌باشیم‌طبعاً به‌آن دلبستگی‌شدیدی احساس خواهیم کرد ودر آن مورد بخصوص افراطی خواهیم شد ولی اگر نسبت به آن علاقه‌ئی نداشته باشیم یك بردباری خوش ظاهرویك اعتدال ومیانه روی فیلسوفانه از خود نشان میدهیم که در واقع بتواندبیعلاقگی ولاقیدی ما را در خود مخفی‌سازد.

یکی از ملایم‌ترین «اعتدالیها» را میشناسم که هروقت پیشنهادی در بارهٔ اصلاح وضع مالکیت مطرح شود که منافع موجود ملاکین و اربابان را بخاطر اندازد برای مقاومت و مخالفت نسبت بآن بشکل فوق‌العاده تجاوز آمیز و خشنی افراطی میشود. در صورتیکه نسبت به مسائل مربوط به استقلال ملی و مبارزات عمومی همواره میانه‌رو و اعتدالی میماند. دوستان لیبرال ما تا اندازه‌ئی عناصر مرفه‌الحال و متمکن و آسوده خاطر هستند. آنها میتوانند با کمال حوصله و میانه روی در انتظار «سواراج» و استقلال بمانند و احتیاجی نمی‌بینند که خود را بخاطر این موضوع ناراحت کنند و دستخوش هیجانات سازند اما هرگونه پیشنهاد در بارهٔ تغییرات عمدهٔ اجتماعی آنها را بشدت بهیجان می آورد. درچنین مواردی دیگر اعتدالی نخواهند ماند و در بارهٔ چنین موضوعی جانب احتیاط را رعایت نخواهند کرد بلکه بشدت بمخالفت خواهند پرداخت.

بدینقرار آنها فقط نسبت بروش دولت بریتانیا اعتدالی و میانه‌رو هستند و در دل خود این امید را میپرورانند که اگر آنها در برابر آن دولت باندازهٔ کافی محترمانه رفتار کنند و وسازشکار باشند شاید بپاداش طرز رفتارشان بحرفهای ایشان توجهی کنند و گوش فرا دارند. آنها بشکل اجتناب ناپذیر ناچار نظریات دولت بریتانیا را می‌پذیرند. برای آنها «کتابهای آبی»[1] شوق انگیزترین مرضوع مطالعه هستند. کتاب «تجربهٔ پارلمانی» اثر «ارسکین‌مای» و از این قبیل کتابها همیشه دم‌دستشان است و یك گزارش جدید دولت برای آنها یك موضوع هیجان آمیز جدید تلقی میشود.

رهبران لیبرال وقتی که از انگلستان باز میگردند در بارهٔ فعالیت‌های شخصیتهای ممتاز که در «وایت هال»[2] هستند بشکل مرموزی حرف میزنند زیرا در نظر لیبرالها و گروه «جوابگویان» و نظایر ایشان «وایت‌هال» عرش اعلا میباشد که در آنجا مقدرات بشری را تعیین میکنند. در زمانهای سابق گفته میشد که یك امریکائی اگر در حیات خود شایسته و نیکوکار باشد پس از مرگ روحش به «پاریس» خواهد رفت. در مورد لیبرالها «وایت هال» چنین است و ظاهراً همواره قسمتی از روح آنها در فضای «وایت هال» پرواز میکند.

در بارهٔ لیبرالها زیاد نوشتم اما بسیاری از آنچه نوشته‌ام در مورد بسیاری از دوستان ما که در کنگره هستند نیز صدق میکند. مخصوصاً این مطالب با گروه «جوابگویان» انطباق بسیار دارد که در ملاحظه‌کاری و میانه روی از لیبرالها هم پیش افتاده‌اند. در واقع هر

۱ـ کتاب‌های آبی سلسله انتشارات وزارت خارجهٔ انگلستان است که بعضی قسمت‌های آن که به حوادث انقلاب مشروطیت ایران مربوط است بنا بتوصیهٔ مرحوم سرداراسعد بختیاری بفارسی هم ترجمه ومنتشرشده است. م.

۲ـ وایت‌هال ـ درلندن نام خیابانیست که محل وزارتخانه‌ها وادارات اساسی دولت بریتانیا میباشد. کلمه «وایت هال» بعنوان استعاره برای نام دولت بریتانیا بکار میرود. م.

چند میان یك لیبرال متوسط با یك عضو متوسط کنگره تفاوتهای محسوسی وجود دارد باوجوداین‌مرز اختلاف و تفاوت میان آنها بخوبی نمایان ومشخص نیست. از نظرفکری و ایدئولوژی‌میان‌یك‌لیبرال‌مترقی‌با‌یك‌عضو‌میانه‌رو‌واعتدالی کنگره‌تفاوت‌زیادی‌وجود‌ندارد و نمیتوان آنها رااز یکدیگرمشخص ساخت. اما تفاوت آنها عملا در این است که هرعضو کنگره، براثرمساعی گاندی‌جی وطبق تعلیمات او،لااقل با دهقانان و با اهالی‌دهـات و روستاها تماس حاصل کرده است وفعالیتش افزایش یافته است واز این راه از زیر نفوذ بعضی‌تأثیرات‌افکار مبهم و ناقص خودبیرون رفته‌است . در صورتیکه‌درمورد لیبرالهاوضع چنین نیست. آنها تماسشان هم با دنیای قدیم وافکار کهنه قطع شده است و هم با دنیای نوین. در واقع آنهاهمچون‌موجودات‌وجانورانی‌هستند که به تدریج نوعشان‌از میان‌میرود ومنقرض میشوند.

تصور میکنم اغلب ما چنین هستیم که اعتقادات باستانی کهن را از دست داده‌ایم واطلاعات جدیدی هم بدست نیاورده‌ایم که ما را پابند خود سازد. برای ما دیگر منظرهٔ برآمدن « پروتئوس » از میان دریا وجود نداردو«تریتون» [1] پیردر بوق شاخیش‌صدا نمیدهد. اکنون در میان ما کسان معدودی هستند که توفیق داشته باشند برای :

«جهانی‌را در یك سنگ ریزه دیدن
و بهشت را در یك گل‌وحشی،
بی‌نهایت را در یك کف دست جمع داشتن
وابدیت را در یك لحظه.»

اکنون متأسفانه بیشترما دیگر نمیتوانیم مثل مردم عهدهای گذشته زندگی مرموز طبیعت را احساس کنیم ونجوای دل‌انگیز آنرادرزیرگوش خود بشنویم واز تماس با آن بهیجان آئیم ومرتعش شویم. آن روزگار که‌زندگی‌ساده طبیعی‌سرچشمهٔ تمام لذات آدمی بود سپری شده است اما در عوض اکنون انسان وسرنوشت پرشکوهش در برابرماقرار گرفته است وروح مارامجذوب میسازد. اکنون مازیبائی‌وعظمت را در افتخار وپیشرفت انسان، در رؤیاهای بلند وطوفانهای درونی‌او، در تلاشها وشکستهای او، در مبارزات‌و ناتوانیهای او، واز همهٔ اینها گذشته، در اعتقاد به‌آیندهٔ خوشبخت و تحقق رؤیا های او بازمی‌یابیم. برای کسی که با زیبائی‌این تلاش‌بزرگ‌انسانی آشنا وسرگرم شود این‌پاداش

۱ـ بنابعقاید یونانیان قدیم پروتئوس که خدای دریاها بود ازدل دریاها بیرون می‌آمد وتریتون نیز که یکی ازخدایان بودیك بوق ازشاخ پیچاپیچ قوچ داشت که درآن میدمید وآوازاوشنیده‌میشد ـم.

هم وجود دارد که از حقارتهای زندگی دور می گردد و حیات در نظرش معنی و مفهومی بزرگ و پر ارزش پیدا میکند. اما کسان بسیاری هستند که این حرکت پرشکوه و این تلاش عظیم را در نمی یابند و خود را به آن نزدیك نمیسازند. اغلب آنها از راه اعتقادات گذشته و باستانی جدا شده اند و در دنیای حال هم برای خود راهی نیافته اند. آنها نه رؤیا و تصوری دارند و نه به اقدام و عملی می پردازند.

آنها قادر نیستند مفهوم عظیم تحولات و تشنجهای بزرگ زندگی بشری و حوادثی نظیر انقلاب کبیر فرانسه و انقلاب روسیه را درك کنند. وقتی که عقده‌های درهم فشرده و تمایلات سرکوب شده و تمنیات فروخفتهٔ انسانی بصورت این وقایع منفجر میشود آنها بوحشت می افتند و دچار سرگیجه میشوند. برای آنها هنوز «باستیل» ویران نشده است[1].

بسیاری از لیبرالها و عناصر خارج از صفوف کنگره با اظهار نارضایتی شدید و با لحن گله آمیز گفته اند و میگویند که «وطن پرستی منحصر به اعضای کنگره نیست.» این جمله بارها و بارها بشکل مبتذل و بیمزه‌ئی تکرار شده است. من امیدوارم که هیچ یك از اعضای کنگره چنین تصور حقیر و نادرستی نداشته باشند. من هم اعتقاد دارم که وطن پرستی در انحصار کنگره نیست و حتی با کمال مسرت آماده‌ام که آنرا به هر کس که خواهانش باشد تقدیم دارم. مخصوصاً که اصطلاح وطن پرستی فعلا پناهگاهی برای اپورتونیستها و برای کسانی شده است که در پی بدست آوردن مقامات و مناصب عالی هستند و انواع آنها هم بقدری زیاد است که همه جور اشخاص و صاحبان همه نوع منافع و عناصری از تمام طبقات را در برمیگیرد. حتی اگر «یهودا»[2] هم امروز زنده میبود بدون تردید خود را یك «وطن پرست» واقعی مینامید. اصولا اکنون دیگر وطن پرستی تنها کافی نیست: ما خواهان چیزی عالیتر، پهناورتر و شریفتر از آن یعنی دوست داشتن همهٔ انسانها و خوشبخت بودن تمام جامعهٔ انسانی هستیم.

اعتدالی و میانه روی هم به تنهائی و بخودی خود معنی و مفهومی ندارد. محدود ساختن نفس و خویشتن داری چیز خوبیست و موافق موازین فرهنگ قدیمی ماست. اما در واقع باید در پشت آن چیزی هم برای محدود شدن و جلوگیری کردن وجود داشته باشد. سرنوشت انسان این

۱ـ باستیل ـ دژ معروف پاریس است که تا زمان انقلاب بزرگ محل زندان بود. در روز ۱۴ ژوئیهٔ سال ۱۷۸۹ انقلابیون پاریس آنجا را متصرف شدند و آن قلعه را که مظهر دوران استبداد بود ویران ساختند. اصطلاحی که در متن آورده شده مفهومش اینست که برای بعضی از اشخاص هنوز دنیا همان صورت قدیمی را دارد ـ م.

۲ـ یهودا یکی از اصحاب و یاران عیسی مسیح بود که به او خیانت کرد و بوسیله بوسیدن عیسی او را به مأمورین دولت روم شناساند، براثر همین خیانت عیسی دستگیر و مصلوب گردید. در ادبیات جهان «یهودا» یکی از بزرگترین مظاهر خیانت به مرامها و نیات بزرگ است ـ م.

بوده‌وهست که‌عناصرطبیعت‌رامحدودسازدوتحت کنترل‌قراردهد، برگردهٔ رعدو برق‌سواری کند، آتش خشمناك و آب غلطان وخروشان رابرای‌استفادهٔ خودبکار برد. امادشوارترین کار برایش‌آن بوده است که تمایلات وشهوات سرکش خود را محدود سازد. تا وقتیکه انسان نتواند برخود چیره شودوشهوات خود را محدود سازد نمیتواند میراث انسانی‌خود را بازیابد و مقام انسانی بدست‌آورد و به این منظورهای بزرگ برسد. اما آیا باهائی راکه اصلاحرکت نمیکنند ودستهائی‌راکه افلیج هستند وکاری انجام‌نمی‌دهندنیزمی‌توان محدود ساخت؟

نمیتوانم این چند شعر«رای‌کامپبل» را در اینجا نیاورم که دربارهٔ داستان نویسان آفریقای جنوبی‌سروده است. زیرا این‌ابیات باگروه‌های گوناگون سیاسی هند هم‌کاملا قابل انطباق است:

«همه‌کس خویشتن‌داری ومحدودیتی‌راکه شما مینویسید میستایید
در این باره البته من هم با شما همراهم
شما دهانه را خیلی‌خوب میکشید
اما آیا اسب سرکش لجام‌گسیخته وخونین دهان کجاست؟»

دوستان‌لیبرالمان بما میگویندکه‌آنهاراه‌سالم وطلائی میانه روی را دنبال‌میکنند ودر میان دو روش افراطی‌دولت و کنگره، خود را اعتدالی‌نگاه میدارند. آنها خود را قاضی‌نقایص ومعایب هردوطرف میسازند واز این‌سرفراز هستندکه از عیوب هردومبری میباشند. آنها میکوشندکه مانند مجسمهٔ عدالت ترازوی سنجش دیگران را در دست‌خود بگیرند. اما تصورمیکنم که ضمناً مانند مجسمهٔ عدالت‌چشمانشان نیزبرهم نهاده ودستمال بسته است وهیچ‌چیزرابدرستی‌نمی‌بینند.[1] دراین مواردست که تخیلاتم مرا بقرون‌گذشته باز میگرداند واین خطاب مشهور درگوشم طنین می‌افکندکه مناسب حال لیبرالهاست: «ای‌کاتبان وفریسیان‌ریائی!... ای راهنمایان نابینا که‌پشه‌ئی‌را از جام خود صاف‌میکنید ودورمی‌اندازید اما شتری‌را می‌بلعید!..»[2]

---

۱ ـ مجسمهٔ مظهر عدالت معمولا بصورت فرشته بازنی‌نمایش داده میشودکه چشمانش بادستمال بسته‌است در یك دست ترازو و در یك دست شمشیر دارد و منظور از دستمال چشم او اینست که با بی‌نظری فقط عدالت را میسنجد و اجرا میکند. جالب توجه است که برخلاف سنت بین‌المللی درکاخ دادگستری ایران مجسمهٔ مظهر عدالت با چشمانی باز نمایش داده شده است ـ م.

۲ ـ این جمله آیه‌ئی ازباب بیست‌وسوم انجیل است وکلامی از عیسی است که به‌کاهنان مذهبی‌اورشلیم خطاب شده است ـ م.

۵۲

اساسنامهٔ دومینیونی و استقلال

بیشتر کسانیکه دراین هفده‌سال اخیر درسیاست کنگره تأثیرزیادداشته‌اند و به‌آن سروصورتی داده‌اند ازطبقات متوسط بیرون آمده‌اند. هم لیبرالها وهم اعضای کنگره هردوازاین طبقه هستند ودر محیطی یکسان پرورش یافته‌اند. زندگی اجتماعی وتماسها ودوستی‌هاشان مشابه یکدیگر بوده‌است ودرآغازکار میان ایده‌آلها ونظریات دوگانهٔ ایشان‌که هردو جنبهٔ بورژوائی داشت اختلاف بسیار ناچیز بود. اما بتدریج اختلافات روحی وتفاوت‌میزان شهامت‌وفعالیت آنهاراازهم جداترساخت وکم کم هرکدام‌نظرشان بسوئی متوجه شد ـ یك گروه بسوی دولت و ثروتمندان وقشرهای بالای بورژوازی و گروه دیگر بسوی قشرهای پائینی بورژوازی وطبقات متوسط.

معهذا هنوزهم ازلحاظ فکری و ایدئولوژی هردو دسته یکسان‌بودند. هدفهاشان باهم فرقی نداشت، اماکم کم عدهٔزیادی از مردم‌عادی کوچه وبازار وپیشه‌وران کم‌مایه‌و همچنین عده‌ئی ازروشنفکران بدون شغل که‌کاری‌گیر نمی‌آوردند پشت سردستهٔ دوم‌قرار گرفتند وباین جهت تدریجاً لحن این‌گروه عوض شد. دیگرآن زبان ملایم ومؤدب‌قبلی بکار نمیرفت بلکه کلمات صورتی تند وگستاخانه پیدا کرد. اعضای این گروه چون وسیله‌ئی برای اقدام و فعالیت مؤثر پیدا نمیکردند ناچار به‌بیانات تند و جملات آتشین متوسل میشدند وباین وسیله خودرا تسلی وتسکین میدادند.

عناصرلیبرال‌اعتدالی‌ومیانه‌رو که‌ازاین وضع‌جدیدبوحشت‌افتادند کم کم‌خودرا کنار کشیدند وسعی کردند خودرا درپناهگاه مطمئنی بکشانند. با اینوصف هرچندکه تعداد افرادخرده بورژوازی وقشرهای‌پائینی‌طبقات‌متوسط‌در کنگره اکثریت یافتندوتعدادشان زیادتر شد اشخاص وعناصری ازقشرهای بالای بورژوازی هم درکنگره فراوان بودند و نفوذ بسیار داشتند. این قبیل عناصر نه‌فقط بخاطر میل به‌پیروزی در مبارزات ملی، به‌کنگره می‌آمدند بلکه درآن‌مبارزه یك رضایت خاطر درونی‌رانیزجستجو میکردند. میخواستند باین وسیله غرور ملی وعزت نفس ازدست رفتهٔخودرا دوباره‌احیا کنند ومجد

و عظمت گذشتهٔ خود را از نو بدست آورند. این آرزو طبعاً با تمام تمایلات ملی و ناسیونالیستی همراه بود، ولی هرچند که افراد هر دو گروه درچنین آرزوئی مشترک بودند اندازهٔ شهامت و حرارت روحی آنها تفاوت داشت و اختلافی میان آنها بوجود می‌آورد. به‌همین علت بود که میان اعتدالیها و افراطیها از هم جدا شدند و در کنگره‌هم بتدریج نمایندگان قشرهای پائینی طبقهٔ متوسط افزایش یافتند وچندی بعد نفوذ دهقانان نیز در آن محسوس گردید.

بهمان نسبت که کنگره بیشتر نمایندهٔ توده‌های دهقانان روستائی میشد فاصله و شکافی که آنرا از لیبرالهای اعتدالی جدا میساخت نیز وسیع‌تر وعمیق‌تر میگشت و کار بجائی رسید که لیبرالها دیگر نمیتوانستند نظریات کنگره راتأیید کنند و با آن موافق باشند. برای طبقات عالی و کسانی که در کاخهای پرشکوه زندگی میکنند و در تالارهای عظیم بطرح نقشه ها میپردازند آسان نیست که روحیهٔ خانه های محقر و کلبه های گلی رادرك کنند. معهذا با وجود این اختلاف نمایان باز هم ایدئولوژی وطرز تفکر هر دو گروه ناسیونالیستی و بورژوائی بود. اختلاف میان آنها باصطلاح ازحیث کمیت بود و نه کیفیت. تفاوت میان میزان خواسته ها بود نه‌در نوع خواسته‌ها زیرادر کنگره هم عناصر بسیاری بودند که در واقع میبایست در کنار گروه لیبرالها قرار گیرند و نظرشان تقریباً عیناً مثل ایشان بود.

انگلستان درطی چند نسل گذشته با هند بصورت یك خانهٔ روستائی بزرگ در یك ملك شخصی (بهمان طرز که در سابق در املاك اشراف انگلستان وجود داشت) رفتار کرده است. آنها همچون ارباب صاحب ملك بودند که بهترین قسمت اطاقهای خانه را اشغال میکردند وهندیان صورت خدمتگذارانی داشتند که باید در اطاقهای خدمتگذاران و آبدار-خانه ومطبخ بمانند. همانطور که در آن خانه‌های اربابی دیده میشد در میان خدمتکاران ارباب هم یك سلسله خدمتکاران بودند که در درجات مختلف قرار داشتند از قبیل پیشخدمت، دربان، سرایدار، آشپز، کلفت، مهتر، پادووغیره ودر میان آنها مزیت‌ها و اولویت‌هائی وجود داشت که با کمال دقت رعایت میشد. معهذا بطور کلی میان طبقات عالی منزل یعنی محیط زندگی ارباب‌ها با طبقات پائین که محیط زندگی خدمتکاران بود یك سد غیر قابل عبور وجود داشت.

البته تعجب‌آور نیست که دولت بریتانیا چنین وضعی را برما تحمیل کرده باشد، بلکه آنچه تعجب‌آور بنظرمیرسد اینست که ما، یالااقل اغلب ما، این وضع را پذیرفته‌ایم و آنرا شکل طبیعی واجتناب ناپذیر زندگی وسرنوشت خود شمرده‌ایم. ما روحیهٔ خدمتکاران همان خانه‌ها نه‌های اربابی دهات را در خود پرورش داده‌ایم. گاهی اتفاق می‌افتاد که

اربابان نسبت بما رفتاری کما بیش محترمانه نشان میدادند ودر تالار پذیرائی خود یك فنجان چای‌هم به‌ما تعارف‌میکردند. مهمترین‌هدف وپایهٔ مباهات برای ما آن بود که‌منفرداً در نظر اربابان محترم شمرده شویم و ما را هم به اطاقهای مسکونی و طبقات فوقانی خودشان راه بدهند. در واقع بزرگترین پیروزی بریتانیا برهند که از پیروزی نظامی و سیاسی‌هم‌بسیار مهمتر بشمار میرود همین پیروزی روحی بود . زیرا همانطور که یکی از خردمندان‌قدیم گفته است : غلام کم کم فکرش هم غلامانه میشود.

اما اکنون آن روزگارعوض شده است ودوران خانه‌های اربابی‌در روستاها و آن وضع زندگی،هم در انگلستان و هم در هند بسر رسیده است . اما هنوز هم در میان ما کسانی‌هستند که بهمان‌اطاق خدمتگذاران‌چسبیده‌اند واز این مغرور وخوشحالند که‌لباس گلابتون دوزی شدهٔ مستخدمین را بپوشند و در خدمت اربابان باشند . کسان دیگری ، از جمله لیبرالها، اصولا این طرز زندگی و این خانه‌های اربابی را کاملا می پسندند ، ساختمان وطرز تشکیلات آنرا تحسین میکنند وهدفشان فقط اینست که بتدریج ویکی‌یکی خودشان در این خانه‌ها سکونت گزینند وجای اربابها را بگیرند وهمان زندگی‌راادامه دهند وهمین امراست که‌آنرا «هندی ساختن» مینامند . آنها فقط در پی‌تغییر دادن رنگ دستگاههای‌اداری هند یا حد اکثر در پی‌بوجود آوردن ادارات جدیدی در حدود وضع موجود هستندوهرگز درفکر تغییردادن‌اوضاع و بوجود آوردن‌یك سازمان تازه ویك دولت جدید نمیباشند.

در نظر آنها «سواراج» واستقلال مفهومش آنست که در هند همه چیز بشکل سابق ادامه یابد منتها با رنگی تیره‌تر[1]. آنها فقط آینده‌ئی‌را در نظر می‌آورند که خودشان یا کسانی‌مانند خودشان نقش‌های عمده ومقامات عالی‌را عهده‌دار شوند و بجای مأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی بنشینند بدون‌آنکه تغییردیگری در اوضاع حاصل شود. آنها میخواهند همه چیز بصورت کنونی باقی بماند، ادارات‌دولتی، دستگاه قانونگزاری، وضع کار وصنایع همه بهمین صورت حفظ شود وحتی‌سازمان«خدمات اداری هند» هم با مقامهای مختلفش برقرار بماند، شاهزادگان وراجه‌هاهمچنان مقام‌خود راحفظ‌کنند وگاه‌بگاه با لباسهای حیرت‌انگیزوجواهرات گرانبهای‌خودجلوه کنندوچشم‌اتباع‌خودراخیره‌سازند،مالکین‌عمده تحت حمایت قرارگیرند و بتواننددهقانان فقیرواجاره دار خود را همچنان زیرفشارداشته باشند وبدوشند ، رباخواران با پولهای خود و سودهای گزافی که دریافت میدارند هم زمینداررها و هم دهقانان را غارت کنند . وکلای مدافع و دستگاههای حقوقی همچنان

۱ ـ از آنجاکه هندیان رنگ پوست و چهره‌شان تیره‌تر از انگلیسیهاست در اینجا این استعاره بکار رفته که مفهوم آن جاشین ساختن هندیان درجای انگلیسیها میباشد . م .

حق‌الوکاله‌های گزاف بگیرند وخداوند نیز بهمان صورت همیشگی‌در عرش آسمانیش باقی باشد ومورد ستایش قرار گیرد.

اساس نظر آنها اینست که وضع موجود حفظ شود ومیتوان گفت تغییراتی که آنها خواهانش هستند تغییرات‌شخصی‌وفردی است‌وتصورمیکنند که این تغییرات را هم‌میتوانند تدریجاً و با استفاده از حسن نیت دولت بریتانیا بدست‌آورند. پایهٔ تمام نظریات سیاسی واقتصادی ایشان برمبنای حفظ واستقرار وثبات امپراطوری بریتانیا تکیه دارد. از آنجا که امپراطوری بریتانیا در نظر ایشان، لااقل برای مدتی دراز باقی و تزلزل ناپذیر خواهد ماند. آنها سعی‌دارند خودشان را باآن منطبق سازند و باین جهت نه فقط طرز تفکرسیاسی واقتصادی‌انگلیسیها را می‌پذیرند بلکه حتی‌تا اندازهٔ زیادی موازین روحی واخلاقی‌ایشانراهم که‌میخواهند تسلط بریتانیا برهندمحفوظ وهمیشگی بماندقبول‌میکنند.

باین جهت‌است که روش کنونی کنگره‌اصولا بانظر آنهامتفاوت‌است‌زیرا کنگره نه فقط خواهان تغییروضع اداری است بلکه میخواهد یك دولت تازه و یك شکل جدید از حکومت را برقرار سازد. شاید هنوز یك‌فرد عادی ومتوسط کنگره بدرستی‌نداند که‌این شکل جدید دولت چگونه خواهد بود وشاید هنوز بر سر این موضوع اختلاف نظرهائی هم وجود داشته باشد امادر هرحال‌یك زمینهٔ‌مشترك درمیان‌اعضای کنگره(شایدباستثنای یك‌عدهٔ معدوداعتدالیهای آن) وجوددارد که همه‌عقیده دارنداوضاع وروشهای کنونی‌قابل دوام‌نیست‌ولازمست که‌یکرشته‌تغییرات‌اساسی‌صورت‌پذیرد. اختلاف‌میان‌طرح‌یك اساسنامهٔ دومینیونی‌برای هند که لیبرالها هوادار آن هستند بااستقلال‌کامل هند که کنگره خواهان آنست‌نیز درهمین‌جاست.

اگرهند بصورت یك دومینیون[1] بریتانیا درآید همان سازمان قدیمی در آن حفظ میشود وما با بندهای گوناگون‌مرئی ونامرئی به‌سیستم اقتصادی بریتانیا مربوط وپیوسته خواهیم ماند در حالیکه استقلال بما اجازه خواهد داد یك وضع وسازمان جدید موافق موقعیت واحتیاجات واقعی‌خودمان بوجودآوریم.

روشن‌است که در این میان‌مسئلهٔ‌مخالفت‌آشتی‌ناپذیرو کینه‌ودشمنی نسبت‌بانگلستان ونسبت به مردم انگلیس یامیل قطع ارتباط باآنها بهرشکل وبهرقیمتی که باشد مطرح نمیباشد هرچند که‌اگرهم بعلت آنچه‌در گذشته اتفاق‌افتاده است‌میان‌هند وانگلستان‌روابط صمیمانه‌ومهرآمیزی‌وجودنداشته باشد بسیارطبیعی‌خواهدبود. «تاگور» میگوید: «بکاربردن زور وخشونت‌نامناسب برای گشودن‌در، کلید را خراب‌میکند وکاررا به کلنگ‌میکشاند.»

---

۱ ـ به حاشیه صفحات ۱۹۲ و ۲۴۴ رجوع شود ـ م.

در واقع انگلیسیها کلید قلبهای ما را مدتها پیش خراب کرده‌اند و بکار بردن کلنگ هم طبعاً ما را هوادار دولت بریتانیا نمیسازد. با اینهمه ما که مدعی خدمت به‌هند و به‌تمام جامعهٔ بشری هستیم نمیتوانیم خود را بدست احساسات و هیجانات خشم‌آمیز و موقتی خود بسپاریم. حتی اگر در گذشته هم چنین تمایلات تند و شدید ضد انگلیسی در ما وجود داشته است تعلیمات و پرورش عمیق گاندی جی در طول پانزده سال اخیر ما را از اتخاذ چنین روشهائی باز میدارد.

هم اکنون که این مطالب را مینویسم من خود در یك زندان انگلیسی، مجرد و تنها نشسته‌ام و از چندین ماه پیش روح و فکر من مضطرب و نگران بوده است. شاید در دوران زندان انفرادی کنونی خود خیلی بیش از آنچه قبلا در زندانها کشیده‌ام رنج برده‌ام. اغلب در برابر اتفاقات و حوادث گوناگون خشم و نفرت وجودم را پر کرده است و خونم را بجوش آورده است با اینهمه وقتیکه به اعماق فکر و قلبم مینگرم هیچ نوع کینه و نفرتی نسبت به انگلستان و مردم انگلیس در خود نمی‌بینم. من با امپریالیسم بریتانیا مخالفم و از تحمیل تسلط بریتانیا بر هند خشمگینم؛ من با سیستم سرمایه‌داری مخالفم؛ من از استثمار هند بوسیلهٔ طبقات حاکمهٔ بریتانیا سخت ناراضی هستم و نفرت دارم؛ اما فقط انگلستان و مردم انگلیس را مسئول این وضع نمیشمارم و حتی اگر هم بشمارم احساساتم فرقی نخواهد کرد زیرا ابلهانه است که انسان بعلت هیجانات و خشم کورکورانهٔ خود تمامی یك ملت را مسئول بشمارد و محکوم سازد. در واقع آنها هم باندازهٔ ما دستخوش موقعیت و مقتضیات زمان بوده‌اند و هستند.

من شخصاً بخاطر پرورش فکری خود به انگلستان بسیار مدیونم و هرگز نمیتوانم خود را از آن کاملا جدا احساس کنم. از آنجا که در مدارس و دانشگاههای انگلیسی تحصیل کرده‌ام خواه ناخواه نمیتوانم از تأثیر عادات فکری خود بگریزم و شکل زندگی خود را با آداب و رسوم کشورهای دیگر همراه سازم. در هر مورد، جزدر زمینه‌های سیاسی، هواداری و تأیید من متوجه انگلستان و مردم انگلیس میگردد و اگر من باصطلاح یك دشمن سازش ناپذیر تسلط بریتانیا بر هند شده‌ام تقریباً برخلاف تمایلات خودم بوده است.

در واقع ما با حکومت بریتانیا و تسلط او بر هند مخالف هستیم و نمیتوانیم بهیچوجه سازش و توافقی داشته باشیم نه با مردم انگلیس. ما میخواهیم با تمام وسایل ممکن صمیمانه‌ترین تماسها و ارتباطات را با انگلستان و با سایر ملل خارجی برقرار سازیم. ما در میان پوسیدگی قرون بزرگ شده‌ایم و اکنون میخواهیم در هند هوائی آزاد و افکاری تازه و جانبخش داشته باشیم و با دیگران همکاری استواری برقرار سازیم. اما ببردرندهٔ امپریالیسم و استعمار طبعاً در همه جا با مخالفت و مقاومت شدید و خصمانه مواجه خواهد

شد وامروز کشور ما هم متأسفانه با چنین حیوان درنده‌ئی‌روبروست وسروکار دارد.حتی ببروحشی جنگلی‌ممکن است رام‌گردد وطبیعت وحشی و درندهٔ خود را فراموش‌کند اما کاپیتالیسم وامپریالیسم که‌مشترکا بر کشور بدبختی یورش می برند هرگز رام و بی‌خطر نخواهند شد.

اگر کسی‌بگوید که اویا کشورش با دیگران سازش ناپذیر هستند میتوان گفت که حرف اوازجهتی‌ابلهانه است زیرا زندگی‌همیشه ما را به‌سازش وارتباط با دیگران‌ناچار میسازد. واگراین حرف‌در مورد یك کشور یاملت گفته شود مسلماً بکلی احمقانه خواهد بود اما موقعی که در مورد یك سیستم ویك سیاست ویا در یك موقعیت خاص بکار رود میتواند صحیح شمرده شود. زیرا در اینصورت در واقع بیان حالت ونیروئی‌است که از حدود قدرتهای بشری‌خارج‌است ونمیتوان‌آنرا آرام ساخت.آزادی هند واستعمار بریتانیا بنابرطبیعت خود با یکدیگر سازش ناپذیرند. نه مقررات حکومت نظامی و نه روپوش کلمات شیرین وزیبا میتواند این دورا با هم سازش دهد و بیکدیگر نزدیك سازد.فقط با نابودی قاطع امپریالیسم بریتانیا در هند شرایط مساعدی ایجاد خواهد شدکه بریتانیاو هند بتوانند با یکدیگرهمکاری واقعی‌داشته باشند.

اغلب بما میگویند که‌در دنیای جدید که‌ارتباط کشورها با یکدیگرروز بروز توسعه میپذیرد و سرنوشت ملت ها بهم مربوط میشود دیگر استقلال ملی یك منظورو هدف محدود و کوچك است و بنابر این اگر ما خواهان استقلال ملی خود هستیم عقربهٔ ساعت زمان را بعقب باز میگردانیم و افکار کهنه را دنبال میکنیم . لیبرالها و عناصر مسالمت جوو حتی کسانی در انگلستان که خود را باصطلاح سوسیالیست می‌نامند باین عناوین ما را بخاطرتمایلات محدود ملی و ناسیونالیستی سرزنش میکنند وگاه‌بگاه بما میگویند که بهترین راه رسیدن به یك زندگی ملی اینست که یك نوع «ملت‌های‌مشترك‌المنافع بریتانیا» بوجود آید که همه درآن با هم‌زندگی مشترك ودوستانه داشته باشند . واقعاً تعجب‌آوراست که درانگلستان‌چگونه تمام راهها‌لیبرالیسم،باسیفیسم، سوسیالیسم وغیره‌به حفظ امپراطوری منتهی میگردد . «تروتسکی» میگوید : «تمایل یك ملت‌اسیر وتحت نفوذ وتسلط دیگران برای خروج ازوضع‌موجود خود اغلب بصورت‌تفوق‌وبرتری بخشیدن به «ناسیونالیسم» جلوه‌گر میشود همانطور که تمایل یك ملت غالب و پیروز برای‌باقیماندن درتسلط‌خویش‌وادامهٔ‌غارتگری‌خوداغلب شکل‌پاسیفیسم وتمایلات‌مسالمت‌جوئی را بخود میگیرد . از این جهت است که « ماکدونالد »[1] در برابر « گاندی »

---

۱ ـ به حاشیه صفحه ۳۴۰ رجوع شود ـ م .

انترناسیونالیست جلوه‌میکند».

من درست نمیدانم که وقتی هند از نظرسیاسی آزاد شود چه تمایلی خواهد داشت وچه خواهد کرد . اما هم اکنون میدانم که آندسته از مردمی که امروز بخاطر استقلال ملی مبارزه وایستادگی میکنند واحساسات ناسیونالیستی دارند هوادار منظور وسیع‌تر انترناسیونالیسم نیزهستند. برای یك سوسیالیست ممکن است دیگر ناسیونالیسم بی‌معنی باشد اما حتی بسیاری ازعناصرغیرسوسیالیست هم که در صفوف مقدم کنگره قرار دارند تمایلات بین‌المللی و انترناسیونالیستی خود را تأیید کرده‌اند . اگر ما امروز خواهان استقلال ملی خود هستیم بخاطرآن نیست که خود را از دنیا مجزا سازیم بلکه بر عکس ماکاملا راضی وآماده هستیم که‌ازقسمتی‌ازاین استقلال‌خودهمراه‌با سایر کشورها وبخاطر یك نظام بین‌المللی وانترناسیونالیستی‌واقعی چشم بپوشیم.اما هرنوع سیستم‌امپریالیستی باهرنوع اسم عالی‌وقابل پسندهم که برآن گذارده‌شوددشمن یك‌چنین‌نظامی است‌وهرگز نمیتوان بوسیلهٔ سیستم های امپریالیستی به همکاری بین‌المللی و به صلح جهانی رسید . اتفاقات اخیری که‌درسراسرجهان روی‌داده است نشان‌میدهد که چگونه سیستم‌های‌مختلف امپریالیستی بتدریج‌وبشکلی‌روزافزون‌صورت‌اسارت وهمبستگی‌های‌اقتصادی‌وامپریالیسم اقتصادی را بخود میگیرند. ما می‌بینیم که بجای رشد و توسعهٔ انترناسیونالیسم، از طرف کشورهای امپریالیست درراه پیشرفت آن‌موانعی ایجاد میگردد وبا آن مبارزه میشود. کشف دلایل این امردشوارنیست وخودآن نشانهٔ‌ضعف روزافزون نظام اقتصادی کنونی وانحطاط سیستم سرمایه‌داریست .

یکی از نتایج تابعیت وهمبستگی اقتصادی اینست که هرچندهمکاری را میان کشور های داخلی در یك پیوند اقتصادی توسعه‌میدهد در عین‌حال ایشان را ازسایرقسمت‌های جهان مجزا میسازد. درمورد هند بطوریکه در مورد موافقت نامهٔ اقتصادی « اتاوا » و تصمیمات مشابه آن دیدیم یـك چنین سیاست پیوند اقتصادی و امپریـالیسم اقتصادی بمفهوم کمترشدن منظم وروزافزون تماس وارتباط با سایر کشورها خواهد بود . ماحتی بیش از پیش‌تابع وطفیلی‌صنایع بریتانیاشده‌ایم، این‌سیاست‌صرفنظراززیانهای‌فوری که‌از جهات‌مختلف برای ما بوجود آورده‌است‌ومی‌آوردخطرات‌فراوانی‌هم‌برای‌آینده‌دربردارد که‌کاملانمایان است. بدینقرارطرح اساسنامهٔ دومینیونی‌برای هند،ما را به جدائی از دنیا وتابعیت بیشترازانگلستان خواهد کشاند ونه‌به‌تماسها وارتباطهای وسیعتر بین‌المللی.

دوستان لیبرال هندی ما بشکل حیرت‌انگیزی عادت کرده‌اند که تمام مسائل جهان ومخصوصاً حوادث کشورخود را ازماورای عینك تیره‌رنگ انگلیسی به‌بینند . آنها بدون آنکه سعی کنند بفهمند کنگره چه‌میگویدوچرامیگویدهمان‌حرفها واستدلالات زمامداران

بریتانیا را تکرارمیکنند واستقلال را برای‌هند یك هدف ومنظورمحدودتروکم‌ارزشتر ازیك اساسنامهٔ دومینیونی میشمارند . درنظر آنها انترناسیونالیسم بمعنی وابستگی به «وایت‌هال» و به حکومت انگلستان است زیرا آنها از سایر کشورهای جهان بکلی بی اطلاع هستند . این بی اطلاعی تا اندازه‌ئی بعلت‌اشکالاتیست که ازجهت‌ندانستن زبانهای دیگر با آن مواجه هستند اما علت اساسی‌ترش اینست که مخصوصاً خودشان میل دارند که ازسایر کشورها بی اطلاع بمانند . آنها ظاهراً با هرنوع فعالیت واقدام مستقیم‌وهر شکل سیاست تند ومتجاوز درهند مخالف هستندوازآن اجتناب دارند اما حیرت‌آوراست که بعضی ازرهبران آنها با بکاربستن چنین روشها وچنین اقدامات درکشورهای دیگر مخالفتی ندارند . وقتی‌که این قبیل اقدامات خشونت آمیز را از دور و درکشور های دیگر می بینند آنرا تحسین هم میکنند و بهمین جهت است که بعضی از دیکتاتور های کنونی درکشورهای غربی [1] مورد ستایش فکری ومعنوی ایشان میباشند .

اغلب‌اسامی‌وکلمات گمراه کننده‌هستند ونمیتوانندمنظورها رابدرستی بیان‌دارند، درواقع درهندبرای مااین مسئله مطرح است که‌آیا خواهان یك تغییروضع اساسی هستیم یا فقط یك‌تغییرشکل ظاهری اداری را میخواهیم؟پاسخ لیبرالها باین سئوال روشن‌است. آنها فقط خواستاریك تغییرصورت ظاهری هستند وهیچ چیز بیشتری نمیخواهند،حتی‌همین تغییروضع ظاهری هم برای ایشان یك هدف فوق‌العاده و زیادیست که بنظرایشان بسیار مترقیانه جلوه میکندکلمهٔ «وضع دومینیونی»راگاه‌بگاه مطرح میسازند اما هدف‌واقعی ایشان بارها درکلمات مبهم ومثلا بصورت فرمول «مسئولیت مرکزی» بیان شده است . کلمات پرمعنی و جـاندارای مانند «قدرت» ، «خودمختاری» ، «آزادی» ، «استقلال» و نظایر آن‌ها در گوش ایشان طنینی خطرناك دارد . برای آنها زبان مرسوم و متداول قانونی وکلمات نرم وملایم‌هرچندهم که انبوه‌مردم‌را برسرشوق نمیاورد خیلی‌مطبوع‌تر است .

تاریخ نشان میدهدکه همیشه افراد وگروههای مردم بخاطراعتقاد وایمان خود و بخاطراستقلال وآزادی خودرا بخطرانداخته‌اندوجانشان به مهلکه افتاده است‌درصورتی که هرگز کسی بخاطر کلمات مبهمی از نوع «مسئولیت مرکزی» یـا کلمات قانونی دیگری که لیبرالها بکارمیبرند حتی یك وعده خوراك وخواب راحت خود را هم ازدست نداده است . آنها هم‌که نمیخواهند هیچ‌چیزخود را بخطر بیاندازند ازحدود همین‌کلمات مبهم پا فراترنمیگذارند و هدفشان ازهمین منظورهای محدودتجاوزنمیکند. طبعاً برای

---

۱ ـ اشاره به‌هیتلر و موسولینی است ـ م .

وصول به این هدف هم بنظر ایشان به «اقدامات مستقیم» یـا به هیچ نوع فعالیت تند و خشونت‌آمیز احتیاجی نیست بلکه همانطور که « آقای سربنیواساساستری » میفرمایند میتوان ازراه بکاربستن «خردمندی ، تجربه ، اعتدال ، نیروی اقناع ، نفوذ ملایم وتأثیر واقعی» به هدف رسید .

بنظرلیبرالها باید امیدوار بود که اربابان‌و فرمانروایان ما بوسیلهٔ رفتارشایستهٔ ما وخدمتگذاری ما بالاخره ما را هم در حکومت و قدرت خود شریك سازند . بعبارت دیگرآنها اکنون از آنجهت در مقابل ما ایستادگی میکنند که هم بعلت رفتار خشن و تجاوزآمیزما ازما خشمگین هستند وهم دربارهٔ صلاحیت وشایستگی ما تردید دارند ویا به هردودلیل !

این طرزاستدلال واین نوع تجزیه‌وتحلیل‌دربارهٔ امپریالیسم واوضاع کنونی بسیار ساده دلانه‌وکوته فکرانه است . نویسندهٔ ممتازوروشن بین انگلیسی ، پروفسور «ر.ه. تاونی»[1] دربارهٔ بدست آوردن حکومت در مرحلهٔ همکاری با طبقات حاکمه شرح بسیار شایسته وجالبی نوشته است که هرچند مطالبش درمورد حزب‌کارگر بریتانیا میباشد امـا در عین حال در مورد هند نیز قابل انطباق است . البته در انگلستان لا اقل یك سلسله تأسیسات دموکراتیك وجود دارد که درآنها تمایل اکثریت، ولواسمی وظاهری،رعایت واحساس میگردد وازاین حیث وضع با هند تفاوت دارد. «پروفسورتاونی»مینویسد :

« پـوست پیاز را میتوان ورقه ورقه کند امـا پوست یـك ببرزنده را نمیتوان قطعه قطعه کند ، زیرا اوست کـه شما را زنده زنده خواهد درید و قبلا پوست شما را خواهدکند .....

«اگر کشوری هست که طبقات ممتازآن مردمی ساده لوح باشند مسلماً آن کشور انگلستان نیست.فکراینکه حزب‌کارگر با مهربانی وادب در بیان منظورهای خودمیتواند طبقات ممتازحاکمه را اغفال کندو به هدفهای خود معتقد سازد همانقدرنادرست و بیجاست که تصورکنیم میتوان با دست خالی وتوپ و تشر میان‌تهی یك کارشناس‌حقوقی‌لجوج و زیرك را ازتصرف ملکی که قباله‌وسندمالکیت‌آنرا هم‌دردست‌دارد بازداشت.ثروتمندان وطبقات ممتازمعمولا خوشخلق ، خوش محضر،تیزهوش، نیرومند ومطمئن بخود میباشند ولی موقعیکه تحت فشارقرارگیرند مردمی بی همه چیزمیشوندکه خوب حساب‌کارخود را دارند و بخوبی میدانند چقدرکره روی نانشان دارند و مراقب هم هستندکه ذخیره کرهٔ ایشان‌کم نشود .... اگروضع ایشان بشکل جدی بخطر افتد آنوقت تمام وسایل سیاسی واقتصادی را بکارخواهند انداخت‌ـمجلس لردها ، دربارسلطنتی، مطبوعات،نارضائی‌در

---

[1] Tawney _

ارتش ، بحرانهای اقتصادی ، مشکلات بین‌المللی وه‌انطورکه حملهٔ روزنامه‌ها در سال ۱۹۳۱ به وضع پولی نشان داد ، حتی دشنامها وحملات ساختگی ومزورانه از خارج بر ضد کشورخود را برمی‌انگیزند وبکارمیبرند تا منافع کیسه‌های خود را حفظ کنند.»

حزب کارگر بریتانیا یك سازمان نیرومند است . اتحادیه‌های کارگران با میلیونها نفرعضو که حق عضویت منظم می‌پردازند ویکرشته سازمانهای عالی تعاونی پشتیبان آن هستند ، همچنین عدهٔ زیادی عضووهوادار درمیان طبقات متوسط وصاحبان مشاغل مختلف دارد . کشوربریتانیا یك سازمان پارلمانی دموکراتیك دارد که براساس اخذ آراءطبیعی وبرسن ممتدآزادیهای مدنی متکی است. باوجودتمام اینها «پروفسورتاونی» عقیده‌دارد که حزب کارگرنمیتواندفقط ازراه تبسم‌های مطبوع ومتقاعد ساختن طبقهٔ ممتاز هرچند که این‌هر دوکارهم مرسوم وهم مطبوع است قدرت را بدست آورد . حوادث اخیر هم صحت نظر اورا تأیید کرد . «آقای تاونی» متذکرمیشود که حتی اگر حزب کارگر اکثریت را در مجلس عوام بریتانیا بدست بیاوردبازهم درمقابل مخالفت طبقات ممتاز که دژهای متعدد واستوارسیاسی ، اجتماعی ، اقتصادی ، مالی ، ونظامی را درتصرف خود دارند نخواهد توانست به تغییرات اساسی بپردازد.لازم به تذکر نیست که‌شرایط‌واوضاع هندبا انگلستان فوق‌العاده تفاوت دارد . در اینجا هیچ نوع تأسیسات‌وسنن دموکراتیك وجود ندارد بلکه برعکس درکشور ما یك رشته مقررات استثنائی و حکومت دیکتاتوری رواج دارد که آزادیهای فردی ، آزادی حرف‌زدن ونوشتن آزادی اجتماعات و مطبوعات را نابود و محدود میسازد . حتی لیبرال‌های‌ما هم سازمان نیرومندی درپشت سرخود ندارندو بهمین جهت است که تنها به قیافهٔ متبسم وروش ملایمت‌آمیزوسازشکارانهٔ خود اعتماد میکنند .

لیبرالها بشکلی‌فوق‌العاده باهرنوع فعالیت «مخالف قانون اساسی» یا «غیرقانونی» مخالف هستند . درکشورهائیکه مؤسسات دموکراتیك وجود دارد کلمهٔ موافق «قانون اساسی» مفهوم وسیعی دارد . بخاطر قانون اساسی قوانین تحت کنترل و بازرسی قرار میگیرند ، آزادیهای عمومی حمایت میگردد ، درکار دستگاه اجرائی نظارت میشود ، کوشش بعمل می آید تا ساختمان سیاسی واقتصادی جامعه ازراههای دموکراتیك تغییر وتکامل پذیرد . اما درهندکه یك چنین قانون اساسی و سازمانهای دموکراتیك وجود ندارد کلمهٔ «موافق قانون اساسی» چنان مفاهیمی را در برندارد[1] . این کلمه فکری را

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ آقای « س . ی . چینتامانی » رهبر معروف لیبرال و مدیر روزنامهٔ « لیدر » (که ارگان‌اصلی لیبرالهاست) نیز جنبهٔ مخالفت و ناسازگاری دولت هند را با موازین قوانین و حقوق‌اساسی‌قبول کرده است وضمن انتقاداتی‌که در شورای ایالتی ولایات متحده راجع به «گزارش کمیتهٔ منتخب ومختلط پارلمانی دربارهٔ هند » بعمل‌آوردگفت : «اطاعت ازدولت کنونی هرچند با موازین حقوق و قوانین اساسی سازگار نیست‌بهتر از آنست که از یك دولت مرتجع تر و ناسازگارتر که درآینده روی‌کار آید پیروی کنیم . »

بیان میکند که درهند امروزجائی ندارد. کلمهٔ«موافق قانون اساسی» دراینجا اغلب بشکل حیرت‌انگیزی برای هواداری ازعملیات کما بیش خودسرانهٔ دستگاه اجرائی‌مورداستفاده واقع میشود . یا اینکه بجای کلمهٔ «قانونی» بکارمیرود . درواقع بهتر است که خود را باستعمال همین کلمات «قانونی»و«غیرقانونی» محدود سازیم زیرا این کلمات بسیارمبهم هستند وهرروزهم ممکن است با قوانین جدیدی که وضع میشود معانی آنها تغییرپذیرد درصورتیکه قانون اساسی مفهوم بسیار پرارزش وبزرگی‌دارد که‌متأسفانه درهند کنونی به آن‌توجهی نمیشود .

دروضع کنونی هند هرمقررات تازه وهرقانون جدیدی که وضع میشود طبعاًمفاهیم جدیدی برای‌متمرد وغیرقانونی بودن بوجود می‌آورد. اکنون ممکن است شرکت‌دریك میتینگ عمومی اقدامی غیرقانونی تلقی شود،همچنین سوارشدن دوچرخه، پوشیدن بعضی لباس‌ها ، نبودن درخانه ازموقع غروب وخود را هرروز به پلیس معرفی‌نکردن‌همه‌خلاف قانون شمرده شود . هم اکنون این قبیل‌کارها ونظایرآنها که بسیارفراوانست در بعضی نقاط هند غیرقانونی میباشد . بعضی‌کارها هست که در بعضی قسمت‌های کشور غیر قانونی شمرده میشود و در همه جا عمومیت ندارد بنا بـر ین وقتیکه یك دستگاه غیر مسئول اجرائی‌میتواند بایك یادداشت کوچك و به‌میل‌خود چنین‌مقررات و«قانون»هائی‌وضع کند بهتراست همان کلمهٔ «قانونی» ساده که بیان کنندهٔ تمایلات دستگاه اجرائیست بکار رود وبای «حقوق وقوانین‌اساسی»بمیان‌کشیده نشود . معمولا تمایلات دستگاه‌اجرائی‌رابايد چه بپسندیم و چه نپسندیم، خواه‌ناخواه اطاعت کردو گرنه عواقب ناگواروتلخ نافرمانی وسرکشی رابوجود خواهد آورد. اما اگر کسی بگوید که میخواهد با میل خودهمواره باین قبیل مقررات وقوانین اطاعت کند درواقع به یك نوع تسلیم پست وحقارت‌آمیزدر برابردیکتاتوری ودر برابریك قدرت استبدادی غیرمسئول تن درمیدهد ، روح ووجدان خود را باسارت میکشاندوامکان هرنوع آزادی را درفعالیت‌های خود از دست میدهد. امروزدرهر کشوردموکراتیك این گفتگو در میانست که آیا تغییرات اقتصادی اساسی و تحول شکل اقتصادی مورد لزوم جامعه را میتوان ازطریق وسایل قانونی ودستگاههای قانونی موجود تحقق بخشید یا نه ؟ بسیاری مردم عقیده دارند که این‌کارازاین راه شدنی نیست وبرای چنین منظورهائی باید روش‌های غیرعادی و انقلابی را بکار بست . البته برای ما در هند چنین مسئله‌ئی مطرح نیست زیرا ما اصولا هیچ نوع دستگاه وسازمان قانونی واقعی نداریم که بوسیلهٔ آن تغییرات مورد آرزوی خود را تحقق بخشیم . اگر ما همان تأسیسات وهمان‌سازمانهائی راکه«کتاب سفید» برای ما مقررمیدارد وپیش‌بینی میکند یا چیزی شبیه آنرا داشته باشیم طبعاً هرنوع پیشرفت وتکامل عادی وقانونی ما

درهرراهی کاملا متوقف‌خواهد ماند وبرای ما هیچ راه دیگری جز انقلاب یا فعالیت‌های باصطلاح غیرقانونی باقی نخواهد ماند . در چنین صورتی آیا واقعاً چه باید کرد ؛ آیا راستی باید ازفکراصلاحات وتغییرات دست برداشت وبه سرنوشت شوم خود تسلیم شد ؟

وضع کنونی هند خیلی عجیب وغیرعادیست . دستگاه اجرائی دولت میتواندهرنوع فعالیت عمومی را محدود و ممنوع سازد و عملا هم چنین میکند . از هر نوع اقدامی که بنظر خودشان برای ایشان خطرناك باشد جلوگیری میشود . بدینقرار هر شکل فعالیت مثبت عمومی را ممکن است متوقف سازند همانطور کـه در طول سه سال اخیر متوقف ساخته‌اند . تسلیم شدن به چنین وضعی مفهومش صرفنظر کردن وچشم پوشیدن ازهرنوع فعالیت واقدام عمومی است وقبول‌چنین چیزی هم غیرممکن است.

هیچ کس نمیتواند بگوید که میخواهد همیشه و بدوت قصور موافق قوانین رفتار کند وقانونی باشد.حتی دریك دولت دموکراتیك هم ممکن است مواردی پیش آید که وجدان شخص اورا به تخلف وسرکشی ازمقررات ناچارسازد . وطبعاً درکشوری که‌یك حکومت مطلقهٔ استبدادی مسلط است چنین مواردی خیلی بیشتر میشود . بدیهی است که دریك چنین دولتی اصولا قانون مفهوم واقعی خود را ازدست میدهد .

لیبرالها میگویند «اقدامات مستقیم وشدیدطبعاً با دیکتاتوری همراهست و موافق موازین دموکراسی نیست و کسانی که میخواهند دموکراسی پیروزگردد باید از چنین روشهائی اجتناب ورزند» . این مطلب فکری مبهم وحرفی بسیارسست است. زیرابعضی اوقات اقدامات مستقیم وشدید_ازقبیل اعتصابات کارگران_هم ممکن است رسماً قانونی شمرده شود . احتمال دارد که منظور لیبرالها عدم پرداختن به اقدامات مستقیم و شدید سیاسی باشدکه بنظرآنها باید ازآن اجتناب ورزید اما دراین مورد هم میتوان‌پرسید که آیا اکنون در آلمانی که زیر تسلط هیتلر قرار دارد چه نوع فعالیتی امکان دارد ؟ طبعاً درآنجا یا باید با فرومایگی به قلدری حکومت‌گردن نهاد و تسلیم شد و یا باید بفعالیت‌های انقلابی پرداخت . درآنجا غیرممکن است که وسایل دموکراسی بکارآید . لیبرالهای هند اغلب به دموکراسی اشاره میکنند اما بسیاری ازآنها حتی نمیخواهند به آن نزدیك شوند . «سر.پ.س.سیواسوامی ایار» یکی ازمعروفترین رهبران لیبرال در ماه مه ۱۹۳٤ گفت : «کنگره برای پیداکردن راه‌حل در مورد آینده و طرح حکومت آیندهٔ هند بیخود به یك مجمع مؤسسان که درآن نظرخردمندانهٔ اکثریت مردم منعکس گردد اعتقاد زیادی بسته بود. وارزش صداقت وشایستگی مردانی راکه درکنفرانسهای متعدد میزگرد شرکت کردند ناچیز گرفت . در صورتیکه من تردید دارم که یك مجمع مؤسسان هم میتوانست‌کاری بیش از آنچه درکنفرانسهای میزگرد انجام گرفت صورت

دهد.» بدینقرار دیده میشود که دموکراسی در نظر «سرسیوا سوامی» چیزیست که با «اکثریت مردم» ارتباط ندارد بلکه به وجود یك عدهٔ معدود از مردان باصطلاح« با صداقت وشایسته» که ازطرف دولت بریتانیا انتخاب میشدند مربوط میباشد.

«سیوا سوامی ایار» بعد هم به ستایش از «کتاب سفید» بریتانیا میپردازد ومیگوید هرچند که پیشنهادات آن «کاملا رضایت بخش نیست» اما بازهم «عاقلانه نیست که باتمام آن‌ها یکجا مخالفت شود.» بدینقرار دلیلی وجود ندارد که میان دولت بریتانیا و«سرپ. س.سیوا سوامی ایار»و لیبرالهای نظیراوهمکاری کامل و نزدیکی برقرار نگردد.

الغای نهضت نافرمانی عمومی ازطرف کنگره طبعاً مورد استقبال ورضایت لیبرالها واقع شد. آنها درآن موقع دائماً ازخردمندی واحتیاط عاقلانهٔ خود سخن میگفتندو برخ دیگران میکشیدند که توانسته‌اند خود را ازاین«نهضت ابلهانه!» که‌درجهت نادرستی‌قرار داشت» دور نگاهدارند. آنها میگفتند «مگر ما نمی گفتیم که چنین خواهد شد؟». این استدلال آنها واین حرفهای آنها بنظر ما عجیب بود. زیرا ما مردانه قیام کردیم، با دشمن نیرومندی به مبارزه پرداختیم و موقتاً شکست خوردیم واز پا درآمدیم اما بنظر این مصلحین خیراندیش اصولا قیام کردن و سر پا ایستادن خوب نیست بلکه روی شکم خزیدن وسینه خیزرفتن بهترو کم‌ضررتراست.زیرا درآنحال شخص هرگزازپای نخواهد افتاد و بزمین نخواهد خورد.

*

۵۳

هند کهنه و نو

طبیعی و ناگزیری بود که احساسات ملی هند از تسلط خارجی افسرده و ناراضی باشد. اما تعجب‌آوراست که چگونه دراواخر قرن نوزدهم عدهٔ زیادی از افراد تحصیل کرده وطبقهٔ روشنفکران ما دانسته یا ندانسته طرز تفکر استعماری انگلستان را پذیرفته بودند. آنها برای این وضع دلایلی ذکر میکردند و با آن موافق بودند و فقط بعضی از جهات وتظاهرات خارجی آن سیاست را قابل انتقاد میدانستند.

مطالب تاریخی واقتصادی وسایرموضوعهائی که دردبیرستانها ودانشکده‌های هند تدریس میشد همه کاملا براساس نظریات استعماری انگلستان نوشته میشد. مخصوصاً در آنها برروی ضعف‌های گوناگون ما درگذشته و حال و صفات عالی و مقدرات ممتاز و نجیبانهٔ مردم انگلیس تکیه میکردند. ما هم این طرز بیان نادرست واقعیات راتااندازهٔ زیادی می‌پذیرفتیم حتی اگر بنا برغریزهٔ خود هم نسبت به آن مقاومتی نشان میدادیم و مشکوک میشدیم درهرحال کما بیش تحت تأثیراین تعلیمات قرارمیگرفتیم. ما نمیتوانستم اززیرنفوذ فکـری این تعلیمات بگریزیم زیرا ما بـا واقعیات دیگـری آشنا نبودیم و استدلالات دیگری را نمیدانستیم.

بدینقرارما برای جبران آن تحقیرهای روحی ناچاربدامن وطن‌پرستی مذهبی‌خویش پناه میبردیم وبا خود فکرمیکردیم که لااقل ازنظرمذهب وفلسفه در میان سایر ملتهای جهان بی همتا هستیم. ما بدبختی وانحطاط خود را با این فکرتسلی میدادیم که هرچند ما فاقد مظاهرخارجی ودرخشان تمدن غربی هستیم ازحیث معنویات و کمالات‌روحی‌پیش هستیم واین پیشی هم خیلی پرارزش‌ترومهم‌تر است. «ویوکانندا»[۱] و دیگران، مانند

---

۱ ـ ویوکانندا ـ یکی از شخصیت های ممتاز فرهنگ هند است که در اواخر قرن نوزدهم و اوایل قرن بیستم زندگی کرد.

ویوکانندا فلسفه باستانی هند را بشکل جدید و دلپسندی بیان کرد و مسافرتهای او در آمریکا و اروپا و سخنرانیهای بدیع و مشهور او برای توجه عمومی جهانیان و خود هندیان به‌فلسفهٔ باستانی هند اهمیت‌فوق‌العاده داشت ـ م.

جمعی ازمحققین غربی که نسبت به فلسفهٔ قدیمی ما علاقه نشان میدادند ، ما را به سوابق درخشان باستانی خودمتوجه ساختند ودوباره یك نوع احساس احترام نسبت بخودمان را در ما بوجود آوردند و غرور بخواب رفته‌ئی از گذشته های روشن و فراموش شده رادرما برانگیختند .

کم کم به آنچه انگلیسیها دربارهٔ اوضاع گذشته و کنونی ما میگفتند با دیدهٔ شك وتردید نگاه میکردیم و آنها را مورد بررسی وانتقاد قرارمیدادیم . اما هنوزهم فکرو عمل مادرحدود همان قالبهاوچهارچوبهای تفکر انگلیسی قرار داشت. هنوزهم‌هرچه بدبود «غیرانگلیسی» نامیده میشد و بازهم اگر یك نفرانگلیسی درهندرفتاری ناشایست‌میداشت گناه و مسئولیت بگردن خودش می‌افتاد و کسی آنرا بحساب دستگاه و سیستم حکومت انگلستان نمیگذاشت اما کثرت وازدیادتدریجی موارد انتقاد دربارهٔ چگونگی حکومت وتسلط بریتانیا برهند، برخلاف نظراعتدالی‌خودانتقادکنندگان،نتایج انقلابی بوجود آورد و برای تمایلات ملی ما یك بنیان سیاسی واقتصادی فراهم ساخت .

در آنزمان کتاب «فقر و حکومت غیر انگلیسی بریتانیا در هند» اثر«دادابهای نااوروجی» و کتابهای «رومش دوت» و«ویلیام دای‌بای» و دیگران در توسعهٔ افکار و تمایلات ملی یك نقش عمده و انقلابی داشت . مطالعات و تحقیقات بعدی دربارهٔ تاریخ باستانی هند نشان داد که ما در روزگارهای گذشته دورانهای تمدن عظیم و درخشانی داشته‌ایم . مطالبی که دراین باره انتشارمی‌یافت درهند با علاقمندی ورضایت فوق‌العاده خوانده میشد . همچنین کشف کردیم که نتایج تسلط و فرمانروائی بریتانیا در هند با آنچه کتابهای تاریخ خودشان بما می‌آموخت تفاوت بزرگی داشت .

تردید ما نسبت به طرز بیان انگلیسی درتنظیم وتعلیم تاریخ واقتصاد وطرز ادارهٔ هند دائماً افزایش‌می‌یافت ولی‌هنوزهم درتحت‌نفوذ همان طرزتفکروایدئولوژی‌انگلیسی زندگی میکردیم .

وضع ناسیونالیسم هند درآستانهٔقرن کنونی تقریباً چنین بود. هنوزهم وضع گروه لیبرالها ، وبعضی گروههای کوچك دیگر ویك عده ازاعضای اعتدالی و میانه‌رو کنگره چنین است . آنها گاه‌بگاه یك قدم احساساتی به پیش برمیدارند اما ازنظرفکری هنوز هم درقرن نوزدهم زندگی میکنند. بهمین جهت هم هست که یك نفرلیبرال نمیتواند فکر استقلال هند را هضم کند . زیرا افکارلیبرالی با فکراستقلال هند سازش ناپذیر است . لیبرال هندی پیش خود فکرمیکند که قدم‌بقدم‌جلوخواهد رفت وبتدریج به مقامات‌عالیتر خواهد رسید وکارهای مهمتری به اوسپرده خواهد شد . دستگاه دولت همچنان بصورت قدیمی خودکارخواهدکرد منتها کم کم زمام ادارهٔ کارها بدست او خواهد افتاد و ارتش

بریتانیا هم ، جائی درپشت صحنه و بدون آنکه زیاد خود را نشان دهد باقی‌خواهد ماند تا درصورت لزوم ازموقعیت اودفاع کند . وقتیکه ازخود مختاری هند و مبدل شدن آن به یك دومینیون در داخل امپراطوری بریتانیا صحبت میشد ، لیبرال هندی برای خود چنین تصوری داشت وآینده باینشکل دربرابرش تجسم می‌یافت‌اما‌این‌ها تصورات‌ساده‌لوحانه‌ئی بود که هرگز تحقق نمی‌یافت‌زیرا انگلستان‌بهای‌حمایت خود را بصورت‌تابعیت واطاعت مطلق مطالبه میکند . ما هرگز نمیتوانیم هم نسبت بخود احترام داشته باشیم وخود را یك کشور بزرگ بدانیم وهم تابعیت وحمایت بریتانیا را بپذیریم. «سرفردریك وایت» انگلیسی که هوادار نهضت ملی هند هم نیست ، اخیراً درکتابی بنام «آیندهٔ شرق وغرب» نوشته است :«هندی هنوزعقیده دارد که انگلستان مانع زوال وشکست‌اوخواهد شد . اما تا وقتیکه چنین تصورات باطلی دارد هرگز نخواهد توانست حتی مبانی لازم برای خودمختاری مورد نظرخود را هم پی ریزی کند.» مسلم است که اشارهٔ اودراینجا به‌لیبرالها ومرتجعین هند و به‌عناصرذینفوذ درفرقه‌های‌مذهبی وهندیانی ازاین قبیل‌میباشد زیرا اودر دورانی که ریاست مجمع قانگزاری هند را بعهده داشت با این قبیل عناصر تماس داشت . درصورتیکه عقیدهٔ کنگره چنین نیست و سایر گروههای مترقی هم هرگز چنین عقیده‌ئی ندارند . اما همهٔ آنها دراین حرف با «سرفردریك» موافق هستند که تا موقعیکه چنین تصورات باطلی وجود دارد آزادی بدست نخواهد آمد . در واقع اگر هند یك چنین وضعی را برای خود بخواهد مسلماً بسوی زوال و نابودی خواهد رفت و گناهش هم بعهدهٔ خودش خواهد بود . ولی عناصرملی ومترقی هند چنین فکری ندارند بلکه عقیده دارند برای تأمین آزادی واستقلال هند لازمست که نیروی نظامی بریتانیا بطورکامل ازهند خارج شود وکنترول نظامی بریتانیا درهند قطع گردد وآنوقت‌تازه دوران آزادی هند آغازخواهد شد .

تعجب‌آور نیست که طبقهٔ تحصیل کرده وروشنفکران هند درقرن‌نوزدهم طرز تفکر بریتانیائی را پذیرفته باشند اما تعجب‌آوراست که حتی امروز بعد ازحوادث و تغییرات عظیم قرن بیستم نیز کسانی چنین تصورات باطلی داشته باشند . طبقهٔ حاکمهٔ انگلستان درقرن نوزدهم درواقع اشراف دنیای‌زمان‌خود بودند ویك گذشتهٔ ممتد توأم با قدرت و پیروزی‌راپشت‌سرخود داشتند. آن گذشته‌وآن‌تعلیمات‌خاص‌هم‌خصال‌وهم‌معایب‌اشرافیت‌را درایشان بوجود آورده بود. ما هندیها میتوانیم با این فکربخودمان دلخوشی بدهیم که درطول قرن گذشته لااقل سه‌چهارم‌بار آقائی آنها را بدوش کشیده‌ایم و به ایجاد چنین طرز تفکری درانگلیسیها کمك‌های مادی ومعنوی داده‌ایم . آنها کم کم ـ مانند بسیاری ملت‌های دیگرـ خود را برگزیدهٔ خداوند، وامپراطوری خود را قلمروزمینی قدرت‌الهی

شمردند . اگراین موقعیت ایشان برسمیت شناخته میشد ومورد اعتراف قرار میگرفت و اولویت و برتری ایشان مورد تهدید واقع نمیشد آنهاتا آنجاکه برایشان آسیب وزیانی نمیداشت مهربان و نیکوکار هم میماندند . اما مخالفت با آنها درنظرشان مانندسرپیچی ازاوامرخداوندی بود و بنظر ایشان چنین گناه عظیمی میبایست سرکوبی ونابود شود . آقای «آندره زیگفرید»[1] درکتاب خود بنام «بحران بریتانیا درقرن بیستم»شرح‌جالبی دربارهٔ این خصوصیت روحی انگلیسیها مینویسد ومیگوید :

«بعلت قدرت و ثروتی که انگلستان به ارث برده بود و با آن پرورش یافته بود یك نوع روش زندگی اشرافی پیداکرده بودکه بشکلی حیرت انگیز رنگی از حقوق باستانی مذهبی داشت واین‌اخلاق‌وروحیات‌حتی‌درموقعیکه دیگراولویت‌وعظمت‌انگلستان روبانحطاط هم نهاده بود همچنان ادامه داشت . نسل‌های جوان انگلیسی در آخر قرن گذشته ..... گاهی بطورغیر ارادی با خود میگفتندکه پیروزی شایسته وحق‌ایشانست...

«این طرزتوجیه اشیاء بسیارجالب توجه است زیرا همین موضوع حساس است که عکس‌العملهای روحی بریتانیا و انگلیسیها را بوجود آورده است . اغلب در جریانات ومسائل‌خارجی این خصوصیات نمایان میشود. انگلستان همیشه گرفتاریهای خود راگناه دیگران میشمارد وعقیده داردکه اگر دیگران روش ناراحت کنندهٔ خود را تغییر دهند انگلستان آسایش ورفاه خود را بازخواهد یافت ....درانگلستان این غریزه وجوددارد که‌همواره خودرا بی عیب و بی گناه میشمارند وبجای اصلاح کردن وتغییردادن‌روش‌خود میخواهند دیگران را اصلاح کنند وتغییر دهند.»

اگر بطورکلی روش انگلستان‌درسراسرجهان چنین بوده‌است درهنداین‌خصوصیات خیلی بیشترواضح ونمایان میشده است. هرچند طرزرفتاربریتانیا درمورد مطرح ساختن مسئلهٔ هند بشکل خاصی خشم‌انگیزبود اما یك‌نوع جنبه‌های جالب توجه هم‌درخودداشت. اطمینان قاطع ومسلم انگلیسیها باینکه همیشه حق با آنهاست ، تصوراینکه‌بارسنگین و طاقت‌فرسائی را شرافتمندانه و درکمال شایستگی بدوش میکشند ، اعتقاد به سرنوشت نژاد ممتازخودشان وبه اهمیت و عظمت امپراطوریشان ، تنفر نسبت به‌کسانیکه ارکان این اعتقادات را تهدید میکردند ، و این قبیل خصایص اخلاقی یك نوع حالت مذهبی به

---

۱ ـ آندره زیگفرید ـ نویسنده و جغرافی‌دان و جامعه‌شناس معاصر فرانسویست‌که در۱۸۷۵ متولد شده است و عضو فرهنگستان فرانسه میباشد . قسمتی‌که از نوشته های او نقل شده است در متن انگلیسی‌کتاب بزبان فرانسوی درج گردیده است ـ م

رفتارایشان می بخشید. انگلیسیها هم مانند انکیزیتورهای[1] سابق بگمان خود میخواستند برای خیرو صلاح ما اقدام کنند بدون آنکه به تمایل خودمان توجهی داشته باشند . البته درزیراین عناوین اخلاقی ودرحالیکه چنین تظاهرمیکردند که به‌ضرب‌المثل قدیمی «شرافت وصداقت بهترین سیاست است» اعتقاد دارند، میکوشیدند منافع خودرا محفوظ نگاهدارند ودرهرمورد بنفع خود استفاده کنند. مثلا وقتی که از ترقی هندصحبت میکردند منظورشان آن بود که کشوررا با طرحهای استعماری وامپراطوری‌خود منطبق سازند وطبقات‌ممتاز هندیان ازروی نمونه‌های انگلیسی ساخته شوند . بنظرآنها هرقدر که ما بیشتر افکار و هدفهای بریتانیا را می‌پذیرفتیم برای «خود مختاری» و حکـومت بر خویش شایستگی بیشتری پیدا میکردیم . آنها حاضر بودند هرچه زودتر آزادی واستقلال را بما بدهند اما بشرط آنکه ما نشان میدادیم وتضمین میکردیم که آزادی‌را فقط موافق تمایلات‌ومنافع بریتانیا بکارخواهیم برد !

تصورمیکنم که هندیها وانگلیسیها هرگز نتوانند دربارهٔ نتایج تسلط بریتانیا بر هند نظری یکسان داشته باشند . شاید این امر خیلی طبیعی باشد که مأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی وازجمله وزیران انگلیسی امورهند تصاویری خیالی وغیرواقعی از گذشته‌وحال هند بوجود آورند وحرفهائی بگویند که هیچ بنیاد واساس واقعی ندارد ، اما درهرحال این وضع برای ما ناراحت کننده وخشم آوراست .

واقعاً تعجب‌آوراست که انگلیسیها جزیك عدهٔ معدودکارشناسان ومحققین دیگر، تا چه اندازه دربارهٔ هند بی اطلاع میباشند . اگر آنها در بارهٔ واقعیات مادی و محسوس زندگی هند تا این پایه کو رونابینا هستند میتوان تصور کرد که در برابر روح هند که خارج ازدسترس آنهاست نابینائیشان تا چه اندازه است . آنها برجسم هند مسلط شدند وبدن اورا تصاحب کردند اما تصاحبی با زوروتجاوزآمیز .آنها هرگزاورا نشناختندو

---

۱ ـ انکیزیتور نام اعضای دادگاههای مذهبی انگیزیسیون است که‌از اواخر قرون وسطی درایتالیا وبعد هم در اسپانیا بوجود آمد وباصطلاح برای جلوگیری از فساد عقیدهٔ مذهبی و ارتداد مردم اشخاص را از نظرعقیده مذهبی محاکمه میکردند . این‌کار که موجب سلب آزادی عقیده بود یکی ازتاریکترین صفحات تاریخ فکرانسانی بشمار میرود . انگیزیتورها در ابتدا باصطلاح برای حفظ مذهب و بعدها برای منظورهای سیاسی‌وحفظ مقام‌سلطنت در اسپانیا به تفتیش و بازرسی عقاید میپرداختند و ازین راه بسیاری مردم بیگناه را باتهام گمراهی و لامذهبی و فساد عقیده در آتش سوزاندند ـ ادعای آنها آن بود که میخواهند برای خیر وصلاح مردم آنهـا را از گمراهی محفوظ نگاهدارند ـ م .

۱ ـ در زبان انگلیسی کشور به صورت مؤنث بیان میشود و از این جهت نویسنده هند را به زنـی تشبیه کرده است که به‌عنف مورد تجاوز و هتك ناموس قرارگرفته است ـ م .

درصدد شناختنش هم نبودند. هرگز نتوانستند دراعماق چشمان او بنگرند زیرا هندهمیشه ازاحساس اهانت وشرم سرافکنده بود وچشمانش را پائین می‌انداخت وآنها هم همواره نگاه خود را با نفرت ازاو بر میگرداندند. درنتیجه اکنون پس ازقرنها تماس وارتباط هنوزهردوهمچون بیگانگان ولبریزازکینه و نفرت متقابل با یکدیگر روبرومیشوند. با اینهمه هند باتمام فقروانحطاطش نجابت وعظمت‌فراوانی درخوددارد. هرچندزنجیرهای سنت‌های متروك گذشته وفقرهولناك کنونی دست وپای اورا می‌بندد وهرچند پلکهای‌او خسته وفرسوده است اما هنوزهم «یك زیبائی خیره کننده ازدرون او به بیرون میتراود که نشانه‌ئی اززخایرافکاربلند، رؤیاهای حیرت‌انگیزوتمایلات عالی اوست که درسراسر وجودش انباشته است». درپشت جسم درهم شکسته‌اش‌هنوزهم جلوهٔ یك روح پرعظمت دیده میشود.

هند ازماورای قرون بیشمارسفر بزرگی را آغاز کرده و راه درازی را طی کرده است ودرراه خود همه جا خرمنهائی ازگلهای اندیشه وخرد بوجود آورده است. درراه این سفرخود هند با بیگانگان ناآشنا ارتباط گرفته ودر درون خانوادهٔ بزرگ خود به آنها جای داده است.درنشیب وفرازراه‌خود روزهای‌افتخاروانحطاط داشته وازتوهین‌ها وخفت ها رنجها برده است. هند مناظر و قیافه های شگفت انگیز بخود دیده است اما دراین سفردرازهمواره‌خورجین‌پربهای‌ذخایرفرهنگ‌وتمدن باستانیش‌را با خودنگاهداشته وازدرون آن‌برای غذای روزانهٔ خودنیروومیل بزندگی بیرون کشیده واین توشهٔ گرانبها را سخاوتمندانه با دیگران درمیان نهاده است.

هند با نوسانات لنگرتاریخ بالا وپائین رفته‌است، با تمام قدرت تفکر بلند خود کوشیداست به‌آسمانها برسد واسرارمرموز آنرا کشف کند. همچنین درراه پرتلاش‌خود تلخ‌ترین سموم اعماق دوزخ را نیز چشیده است.

با وجود تراکم دردناك خرافات، وبا وجود آداب ورسوم ناپسندی که‌همواره به هندچسبیده بوده‌است‌واورا بسقوط کشانیده‌است‌هرگز الهام‌جانبخش بعضی‌ازخردمندترین فرزندانش راکه درسپیده دم تاریخ بشری «اوپنیشد»[1]هارا به اواهداء کردند ازیادنبرده است. افکاربلند وظریف آنها که همواره بی آرام، همواره کوشا، وهمواره‌درجستجو بوده‌اند هرگز نخواسته است که در دامان اعتقادهای کورکورانه و آیات خشك یا در فرمانبرداری بی‌چون‌وچراو کسالت‌آمیزو پیروی‌ازادعیه‌واعمال بیروح، برای‌خودپناهگاهی جستجو کند. آنها هرگزیك آسایش فردی وراحتی شخصی ازرنجهای این جهان یا یك جای مطمئن دربهشت موعود آینده‌را درخواست نکرده‌اندبلکه همیشه خواهان‌روشنائی

---

۱ ـ به‌حاشیهٔ صفحه ٤۹ رجوع شود ـ م.

وفهمیدن بوده‌اند و گفته‌اند : «خداوندا ، مرا ازغیرواقع به واقع، ازتاریکی به‌روشنائی وازمرگ به جاویدانی‌رهبری کن»[۱] حتی هنوزهم میلیونها نفرهندی هرروزدر نمازروزانهٔ «گایاتری مانترا» ازپروردگارخودمیخواهند که بایشان روشن‌بینی وخردمندی‌عطا کند. بدینقرار با وجود تجزیه و از هم پاشیدگی سیاسی ، هند همیشه در روح خود یك میراث مشترك را حفظ کرده است ودرعین‌اختلاف و پراکندگی یك نوع وحدت‌حیرت‌انگیزداشته است[۲]. هند هم مانند تمام سرزمین‌های کهنه و باستانی یك مخلوط عجیب ازخوبی‌وبدی بوده است که خوبیهای آن پنهان مانده‌است‌وباید باکاوش وتحقیق آنها را جستجو کرد وازدرون تیرگیها بیرون کشید درحالیکه بوی زندهٔ تباهی و کهنگی ظاهری همه جارا پر کرده وخورشیدگرم و بیرحم تمام‌بدیهای آنرا در برابرهمه‌کس نمایان‌میسازد.

تصورمیکنم میان ایتالیا وهند یك نوع شباهتی وجود دارد . هر چندکه‌ایتالیا در مقایسه با هند تمدنی جوانتردارد و سرزمین هند هم نسبت به ایتالیا خیلی پهناورتراست اما هردوی آنها کشورهای کهنی هستندکه سنت‌های فرهنگی عظیمی درپشت سردارند. هردوی آنها از نظرسیاسی‌دچار تجزیه و پراکندگی شده‌اندامامفهوم ایتالیا،مانند مفهوم هند هرگز نمرده است و با وجود تجزیه و پراکندگیهای ظاهری همیشه احساس وحدت درآنها باقی وغالب بوده است .

درایتالیا شهر «رم» با سوابق عظیم تاریخی و مذهبی تا اندازهٔ زیادی سرچشمهٔ فکروحدت بوده است زیرا این شهربزرگ برسراسر کشورتسلط مادی ومعنوی داشته است ویکنوع منبع ومظهری برای وحدت شده است . در هند یك چنین شهر منفرد و ممتازی وجود ندارد . هرچندکه «بنارس» بخوبی میتواند برای تمام شرق ، یعنی‌نه‌فقط برای هند بلکه برای تمام آسیای شرقی صورت «شهرابدی»[۳] را داشته باشد اما هرگز مانند رم مرکز یك امپراطوری عظیم و کانون یك قدرت گذران نبوده است . فرهنگ هندی بطوری درسراسر کشورانتشارداشته‌است‌که هیچ قسمت نمیتواندکانون ومرکزاین فرهنگ‌نامیده‌شود.ازدماغهٔ «کومورن» درجنوب‌تا«آماناران» و«بدری‌نات»درهیمالایا

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) این متن قسمتی از « اوپنیشد بریهادارانیاك » میباشد .

۲ ـ (یادداشت‌مؤلف) ـ سرفردریك وایت درکتاب‌خود بنام «آینده شرق‌وغرب » مینویسد: «بزرگترین تضادهای‌هندایننست‌که برفراز پراکندگی و تفرقهٔ آن یك روح وحدت وجود دارد‌که بزودی احساس نمیشود زیرا همیشه تفرقه و پراکندگی سیاسی مانع آن میشده است‌که هند بصورت یك‌کشور واحد احساس‌گردد، اماواقعیت این حس وحدت درهند بقدری بزرگ و نیرومند است‌که حتی مسلمانان هندکه برای‌خود دنیای جداگانه‌ئی‌دارند اعتراف میکنندکه تحت تأثیر عمیق نفوذ روحی و معنوی آن هستند . »

۳ـ « شهرابدی » لقبی است‌که به شهر «رم» اطلاق میگردد ـ م .

واز «دوارکا» درمشرق تا «پوری» درمغرب، همان افکار مشترك جریان داشته است بطوریکه اگر در جائی جریانهای فکری با هم تصادمی پیدا میکرد بزودی موجی بوجود می آمد که انعکاس آن دردورترین قسمتهای کشور هم احساس میشد .

همانطور که ایتالیا فرهنگ ومذهب را به اروپای غربی ارمغان داده است . هند نیز در آسیای شرقی چنین نقشی داشته است . البته باید قبول کرد که چین هم به اندازهٔ هند باستانی ومورد احترام بوده است .

درروزگاری که ایتالیا از نظر سیاسی دوران تیره ئی را میگذراند زندگی او از راه نفوذ فرهنگی ومذهبی باستانیش بصورت خونی که در عروق اروپا جریان داشت ادامه می یافت. مترنیخ[1] گفته است که ایتالیا «یك مفهوم جغرافیائی» است، کسان زیادی نظیر مترنیخ هستند که همین بیان را برای هند نیز بکار برده اند. حتی عجیب است که ایتالیا وهند از نظر وضع جغرافیائی خود دردوقاره نیز با یکدیگر شباهت دارند[2] .

شاید مقایسهٔ میان انگلستان و اطریش هم بهمین اندازه جالب توجه باشد زیرا انگلستان قرن بیستم را بخوبی میتوان با اطریش قرن نوزدهم مقایسه کرد که بهمان شکل مغرور ومتکبرانه بدیگران تفاخر میفروشد در حالیکه ریشه های درخت عظمتش در حال خشکیدن است وانحطاط همچون کرمی تار و پود وجودش را تباه میسازد .

اغلب انسان میل دارد که به هر کشور یك شکل وصورت انسانی بدهد و آنرا بصورت یك انسان مجسم سازد. شاید این تمایل براثر نیروی عادت و نخستین تصورات فکری است . دزهرحال دراین مواقع هند بصورت «بهارات ماتا» یا «مادرهند» بنظر می آید که زنیست محتشم وزیبا و بسیار پیر، اما بظاهر جوان، با نگاهی غمزده ودردناك، که ازطرف بیگانگان وخارجیان مورد آزار و توهین قرار گرفته است واکنون فرزندانش را برای دفاع ازخود میخواند. این تصویر هیجانات مهر آمیز را دردل هزاران هزار نفوس بیدار میسازد و آنها را به فعالیت وفداکاری برمی انگیزد . اما درواقع هند ما بیشتر قیافهٔ فقیرانهٔ دهقانی وکارگری دارد که هیچ زیبا وخوشایند نیست زیرا فقر زیبا نیست. آیا واقعاً آن زن زیبای تخیلات ما میتواند مظهر بدنهای عریان وفرسودهٔ کارگرانی که درمزرعه ها وکارخانه ها رنج میبرند نیز بشمار آید؟ یا اینکه نماینده ومعرف همان گروه معدود طبقات ثروتمند ومحتشمی خواهد ماند که درطی قرون متمادی توده ها را زیر پا گذاشته اند، و آنها را مورد استثمار قرار داده اند، عادات و آداب هولناك و بیرحمانه ئی را برایشان تحمیل کرده اند وحتی بسیاری از آنها را «نجس» نامیده اند و

---

۱ ـ مترنیخ صدراعظم معروف و مستبد اطریش در نیمه اول قرن نوزدهم بود ـ م .

۲ ـ ایتالیا و هند هردو بصورت دوشبه جزیره هستند و هردو در قسمت وسطی جنوب دوقاره اروپا وآسیا واقع شده اند ـ م

از همه جا بیرون رانده‌اند؛ درچنین صورتی ماحقیقت‌را درزیر تصاویر نادرستی که با تخیلات خودمیسازیم پنهان میداریم ودرواقع میکوشیم ازدنیای واقعیت بدامان رؤیاهای خود بگریزیم.

معهذا با وجود اختلاف شدیدکه درمیان طبقات مردم هند وجود دارد وآنها رااز یکدیگرمجزا میسازد ودرمقابل هم قرار میدهد رشتهٔ مشترکی نیز هست که‌همهٔ آنها را درهند بهم پیوند میدهد . واستقامت و ثبات و استحکام و نیروی این رشتهٔ پیوند حیاتی حیرت‌انگیزاست.

آیا این نیروی عظیم ازکجا ناشی میشود؟ درواقع این نیروازنفوذ جنبه‌های‌منفی تسلیم ورضا وآرامش وسکونی که طبق سنن قدیمی درهند زیاد بوده بوجود نیامده‌است واین صفات منفی سرچشمهٔ آن نیروی لایزال و جانبخش نمیشده است بلکـه یك قدرت فعال ومثبت ومتحرك که همیشه درهند زنده بوده موجد آن شده است. همین نیروی‌مثبت ومعنوی‌است که توانسته است هم درمقابل نفوذهای نیرومند خارجی پیروزمندانه‌مقاومت کند وهم نیروهائی راکه ازداخل با اودرنبرد بوده‌اند درخود تحلیل برد. با اینهمه این نیروی معنوی نتوانسته‌است استقلال سیاسی کشوررامحفوظ نگاهدارد ویك‌وحدت‌سیاسی بوجود آورد . درهند وحدت سیاسی هرگز چنانچه باید مورد توجه قرار نگرفته است و اهمیت آن همواره بشکلی نابخردانه نادیده‌گرفته شده است و ما ازاین غفلت رنجها کشیده‌ایم .

هند درتمام طول تاریخ خود هرگزبه پیروزیهای سیاسی وفتوحات نظامی افتخار نکرده است و همیشه به پول و به طبقاتی کـه در جستجوی پول بوده‌اند با نظر حقارت نگریسته است . درهند افتخاروثروت با یکدیگرسازشی نداشتند وحتی افتخارلااقل‌اسماً هم کـه میبود بکسانی داده میشدکه بدون توجه به پاداش مادی ودریافت مزد به خدمت مردم میپرداختند .

فرهنگ باستانی‌هند درمیان طوفانهای شدیدو گردبادهای‌حوادث باقی مانده‌است اما هرچند شکل ظاهری خود را محفوظ نگاهداشته محتوی واقعی خود را از دست داده است . امروزاین فرهنگ دریك مبارزهٔ شدید، برضد تمدن بسیارنیرومند ومخالف خود که ازغرب می‌آید ، بیصدا ومأیوسانه می‌جنگد . فرهنگ هند در برابر تمدن سودجوی سرمایه‌داری غربی قرارگرفته است و در مقابل اواز پای خواهد افتاد زیرا تمدن غربی علم جدید را همراه می‌آورد و علم هم برای میلیونها نفوس گرسنه نان فراهم ساخت . ضمناً غرب برای خنثی ساختن اثرات وسموم ناگوار تمدن جدید خود تریاقی هم همراه دارد . این تریاق عبارتست ازاصول سوسیالیسم وهمکاری وخدمت به اجتماع وتلاش در راه آسایش وخوشبختی عمومی.این نیات بزرگ از اصل باستانی «خدمت» که در آئین

برهمنان هند هم وجود دارد دور نیست . اما معنی واقعی آن برهمنی ساختن تمام طبقات و گروهها (البته درمفهوم غیرمذهبی کلمه) وازمیان برداشتن امتیازات وتفاوتهای طبقاتی است[1].هند ناچار باید جامهٔ نوینی برای خویش فراهم سازد زیرا جامهٔ کهن اوژنده وپاره‌پاره شده است. شاید اوجامهٔ نوین خود را ازروی این الگوی جدید وبشکلی بسازد که هم با مقتضیات دنیای امروز وهم با افکار باستانی اومتناسب باشد . افکاری که‌هندبرای خودمی‌پذیرد باید با ریشه هائی که درخاك اوهست پیوند یابد .

---

۱ ـ طبقه برهمنان درجامعهٔ طبقاتی هند عالیترین طبقات بودند و منظور از این‌عبارت اینست که باید از راه سوسیالیسم زندگی تمام طبقات تا سطح عالیترین طبقات بالا آید ـ م .

۵۴

نتایج تسلط بریتانیا برهند

نتایج تسلط وفرمانروائی بریتانیا درهند چه بوده است ؟

تصور نمیکنم که هیچ فرد هندی یا انگلیسی بتواند ترازنامهٔ مفصل دوران تسلط بریتانیا درهند را بطورواقعی و بیطرفانه و بدون‌هیجان مورد مطالعه قراردهد. حتی‌اگر این‌کارهم ممکن باشد سنجش واندازه‌گیری عوامل روحی وغیرمادی که غیرقابل سنجش هستندکاری بسیاردشوارخواهد بود. بارها بما گفته‌اند که فرمانروائی وحکومت‌انگلستان «یك دولت واحد درهند بوجود آورده‌است که قدرتش درسراسرشبه قارهٔ وسیع هندغیر قابل بحث بوده است . و باین ترتیب چیزی را بهند بخشیده است که در طی قرنها همیشه فاقد آن بوده است»[۱]؛حکومت قانون را برقرارساخته است وتأسیست اداری عادلانه و مؤثری ایجاد کرده است؛مفهوم حکومت پارلمانی غربی و آزادیهای انفرادی را باخود بهند آورده است ؛ و«ازراه تبدیل هند انگلیس به یك دولت واحد ، فکروحدت سیاسی را درمیان هندیان رواج داده است وازین طریق به پیدایش ورشد احساسات‌ملی در هند کمك کرده است»[۱]. اینها ادعاهای انگلیسیهاست و هرچندکه سالهاست حکومت قانون. وآزادیهای شخصی درهند زیرپا گذارده‌شده است درآنها مقداری حقیقت هم‌وجوددارد.

هندیان‌وقتی که بخواهندنتایج‌تسلط بریتانیا رابسنجند به عوامل دیگری میپردازند وبه تجاوزات وتوهینهای مادی ومعنوی که تسلط خارجی‌برای ماهمراه داشته است‌اشاره میکنند. اختلاف نظرطرفین بقدریست که گاهی همان چیزیکه مایهٔ مباهات انگلیسیهاست مورد محکومیت هندیان قرار میگیرد. همانطورکه دکتر«آنندا کوماراسوامی»مینویسد «یکی از نمایان‌ترین خصوصیات تسلط انگلستان برهند آنست که بزرگترین تجاوزاتی که نسبت به ملت هند بعمل‌آمده است بصورت رحمتهای‌آسمانی‌جلوه داده میشود.»

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ جملات بالا از متن « گزارش کمیتهٔ مختلط پارلمانی دربارهٔ اصلاحات قانون اساسی هند » که درسال ۱۹۳۴ منتشرگردید نقل شده است .

در حقیقت تغییراتی که در جریان یك قرن اخیر یا کمی بیشتر از آن در هند روی‌داده وانگلیسیها آنها را بحساب خدمات خود میگذارند یك رشته تغییرات جهانیست که بطور مشترکی در بسیاری از کشورهای شرق وغرب صورت گرفته است. توسعهٔ صنایع در اروپای غربی و بعد هم در سایر نقاط جهان در همه جا احساسات ملی را بوجود آورد و به تأسیس دولتهای واحد و نیرومند کمك کرد. انگلیسیها میتوانند ادعا کنند که دریچهٔ هند را بروی غرب گشودند[1] وتا اندازه‌ئی صنایع وعلوم غربی را بهند آوردند. اما در واقع تا وقتیکه مقتضیات زمان آنها را باین کار وادار نمیساخت حتی از رشد و توسعهٔ صنایع در هند جلوگیری هم میکردند.

هند مرکز تماس و برخورد دو فرهنگ عظیم بود. فرهنگ اسلامی آسیای غربی با فرهنگ خاص هندی که تا شرق، دور گسترده شده بود در هند بهم آمیخت. اینك یك تمدن جدید که بسیار نیرومندتر بود از خارج واز غرب در آن راه می‌یافت. هند همچون یك کانون و یك میدان نبرد بود که در آن افکار کهنه و نو با یکدیگر رو برو میشدند و درهم میآویختند. بدون هیچ تردید در این برخورد و تصادم نیروی تمدن سوم وجدید اروپائی پیروز میشد و بسیاری از مشکلات ومسائل قدیمی هند را حل میکرد اما انگلیسیها که خودشان به‌وارد شدن این تمدن جدید کمك کردند، کوشیدند که پیشرفت بعدی آنرا متوقف سازند. آنها از توسعه ورشد صنعتی ما و ضمناً ازین راه از رشد سیاسی ما جلوگیری کردند و تمام بقایای پوسیده و کهنه‌ئی را که میتوانستند در هند پیدا کنند محفوظ نگاه داشتند. همچنین آنها تغییرات و تحولات ما وتا اندازه‌ئی تکامل توانین وآداب ما را در همان صورتی که با آن مواجه شدند متوقف ومنجمد ساختند و در راه رهائی ما از قیود رسوم پوسیده و کهنه مشکلاتی فراهم کردند. توسعه ورشد بورژوازی وطبقات متوسط وسرمایه‌دار در هند هم با حسن نیت و مساعدت ایشان صورت نگرفت. وقتی که راه آهن وسایر نتایج صنعتی شدن در هند راه یافت دیگر نتوانستند چرخ تغییرات هند را که بحرکت آمده بود متوقف سازند. آنها فقط میتوانستند از سرعت آن جلوگیری کنند و حرکتش را هرچه میتوانند کندتر سازند. بعلاوه باید در نظر داشت که آنچه انگلیسیها بهند آوردند و هرچه در هند کردند برای استفاده وسود بیشتر خودشان بود.

انگلیسیها میگویند که «ساختمان با شکوه دولت هند بر اساس تسلط بریتانیا بنا شده است و با کمال یقین میتوان گفت که از ۱۸۵۸ واز زمانیکه تاج وتخت بریتانیا رسماً

---

۱ این اصطلاح از پطر کبیر تزار روسیه است که خواست تمدن جدید اروپائی را به‌روسیه وارد سازد و باین منظور به‌ساختن شهر جدید پطرسبورگ (لنینگراد امروزی) در کنار دریای بالتیك پرداخت و گفت من با این شهر دریچه‌ئی بسوی غرب باز کردم ـ م.

تسلط خود را درسرزمینهای زیر نفوذ کمپانی هند شرقی مستقر ساخت پرورش و ترقی مادی هند خیلی بیشتر از آن اندازه بوده است که در تمام دورانهای دراز ورنگارنگ تاریخش داشته است.[۱]»

این اظهارات در واقع آنقدر که در ظاهر بنظر میرسد صحیح و مسلم نیست و حتی اغلب گفته شده است که پس از تسلط انگلستان برهند سطح معرفت وسواد عمومی خیلی هم پائین‌تر آمده است . اما بفرض آنهم که این اظهارات کاملا درست میبود اصولا مقایسهٔ اوضاع در قرن صنعتی مترقی اخیر با قرون گذشتهٔ سابق صحیح نیست.

در صد سال اخیر تقریباً در تمام کشورهای جهان وضع آموزش و تعلیمات و میزان پیشرفتها و ترقیات مادی، بعلت توسعهٔ علوم و صنعتی شدن کشورها زیاد بوده است و در بارهٔ هر کشوری هرچندهم که تاریخ آن کشور از حیث قدمت و عظمت با تاریخ هندقابل مقایسه نباشد با کمال اطمینان میتوان گفت که میزان این پیشرفتها «خیلی بیشتر از آن اندازه بوده است که در تمام دورانهای دراز ورنگارنگ تاریخش داشته است.»

اگرما بگوئیم که این پیشرفتهای فنی در قرن صنعتی کنونی در هرحال، حتی بدون تسلط انگلیسیها برهند هم صورت می‌پذیرفت سخنی نادرست و گزاف نخواهد بود. وقتیکه ما در این موارد وضع خود را با بسیاری از کشورهای دیگر مقایسه میکنیم میتوانیم حدس بزنیم که اگر با مزاحمتهای بریتانیا که همواره کوشیده است رشد و تکامل ما را خنثی ومتوقف سازد روبرو نبودیم چه بسا که ترقی و پیشرفتهای خیلی بزرگتر و بیشتری هم میداشتیم. راه آهنها، تلگرافها، تلفنها و بی‌سیمها و سایر چیزهای دیگر از این قبیل که در هند بوجود آمد نمیتواند نشانهٔ احسان و نیکوکاری حکومت بریتانیا نسبت بما باشد ، این قبیل چیزها طبعاً در همه جا مورد استقبال واقع میشد و مورد ضرورت زندگی بود، با اینهمه از آنجهت که انگلیسیها نخستین عامل آوردن آنها در هند بوده‌اند از ایشان سپاسگزاریم. اما حتی همین مقدمات ابتدائی صنعتی شدن هم پیش از هرچیز برای تقویت اساس تسلط بریتانیا برهند آورده شد.

راست است که تلگراف وراه آهن و بی‌سیم وغیره همچون عروق وشرائینی بودند که خون ملت در آنها جریان می‌یافت و براثر وجود آنها کار وفعالیت عمومی افزایش پیدا میکرد ، محصولات بسرعت بیشتری حمل میشد و در نتیجه برای میلیونها نفر زندگی و ثروت و رفاه بیشتری فراهم میگشت اما این نتایج بطور کلی تدریجی بود و درطول زمان بدست می‌آمد. در صورتیکه هدف اصلی وفوری از تأسیس این وسایل از طرف دولت بریتانیا چیز دیگری بود. دولت بریتانیا این وسایل را برای استوار ساختن تسلط استعماری خود برهند و در دست گرفتن کامل بازارها برای کالاهای انگلیسی بکار میبرد . اگر این

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ نقل از گزارش کمیتهٔ مختلط پارلمانی (۱۹۳٤) .

مظاهر تمدن فنی وصنعتی در هند توسعه و تکامل می یافت هدف فقط همین سودجوئی بود و بس.

من باصنعتی شدن کشور توافق کامل دارم وموافقم که جدیدترین وسایل حمل و نقل مورد استفاده واقع شود اما بعضی اوقات که در میان دشتها و سرزمینهای هند سفر میکنم، خطوط راه آهن که در واقع شرائینی جانبخش هستند در نظرم بصورت بندهای پولادینی جلوه گر میشود که بر پیکر هند بسته شده واورا بزنجیر کشیده است.

نظر بریتانیا برای حکومت برهند همیشه آن بود که این کشور را با یك حکومت پلیسی اداره کند. وظیفهٔ اساسی حکومت این بود که قدرت دولتی را حمایت کند و محفوظ نگاهدارد. چیزهای دیگر بهیچوجه برایش اهمیت نداشت. اعتبارات مالی و پرداختهای دولت در راه مصارف نظامی، پلیس، ادارات دولتی، وسود وامهای دولتی بمصرف میرسید. احتیاجات اقتصادی افراد کشور ابداً مورد توجه نبود و همیشه در راه منافع بریتانیا قربانی میشد. فرهنگ وسایر احتیاجات مردم جزدر مورد یك عدهٔ بسیار معدود بکلی مورد بی اعتنائی بود.

در همه جای جهان تحول محسوسی در چگونگی مصرف اعتبارات مالی بنظر میرسید وتحولاتی از قبیل برقراری تعلیمات مجانی وعمومی برای همه، بهبودی وضع بهداشت، تغییر دادن شکل زندگی فقیران و کسانی که از حیث آموزش و پرورش عقب مانده اند، بیمه های اجتماعی برای بیماری و پیری و بیکاری کارگران و از این قبیل چیزها را بهمراه می آورد اما در هند این نوع کارها بکلی از تصور دولت هم بیرون بود. این قبیل مصارف که بنفع عموم مردم بود از نظر دولت هزینه هائی تصور ناپذیر جلوه میکرد.

اصولا سیستم مالیاتی دولت یکی از عقب مانده ترین صورتها را داشت زیرا قسمت عمدهٔ مالیاتها از مردم فقیر دریافت میشد و فشار بار آن بیشتر بردوش فقیران بود تا ثروتمندان. در صورتی که بیشتر اعتبارات آن برای حمایت دولت و طبقات متمتع یعنی برای ادارات دولتی ودستگاههای پلیس صرف میشد که بار سنگین وطاقت فرسائی را تشکیل میدادند و بزرگترین ارقام هزینه های بودجه را بمصرف میرساندند!

نظر اصلی حکومت بریتانیا این بود که همه چیز را در راه استوار ساختن خود و اقتدار بیشتر تسلط سیاسی و اقتصادی خود برهند بکار برد. هرموضوع دیگری برای او در درجهٔ دوم اهمیت قرار داشت و ناچیز مینمود. اگر انگلیسیها یك حکومت مرکزی مقتدر و یك نیروی پلیس توانا ومؤثر در هند بوجود آوردند ارزش و اهمیت آن برای خودشان بود و مردم هند هرگز نمیتوانستند از آن جهت بخود تبریك بگویند و شادمان باشند. وجود وحدت در یك کشور چیز بسیار خوبی است اما وحدت در بردگی و اسارت چیزی نیست که بتواند موجب غرور ومباهات گردد. وقتی که قدرت دولت در دست یك حکومت مستبد متمرکز شود برای مردم بار طاقت فرسائی خواهد بود و نیروی پلیسی که بیمورد بکار رود

بدون تردید اغلب ممکن است برضد همان مردمی کار کند که باصطلاح مأمور حمایت از ایشان است. «برتراندراسل» [۱] اخیراً مقایسه‌ئی میان تمدنهای جدید و تمدن یونان باستان بعمل آورده است و در این باره مینویسد: «تنها مزیت و برتری تمدن یونان باستان بر تمدن کنونی ما این بود که در آن، پلیس چنین قدرتی نداشت و در نتیجه عناصر شایسته بیشتر میتوانستند از تجاوز آن مصون بمانند.»

تفوق و تسلط بریتانیا بر هند امنیت و آرامش را همراه آورد و مسلماً هند پس از آشوبها و مصیبتهائی که بدنبال درهم شکستن وزوال امپراطوری مغولان هند پیش می آمد بچنین آرامشی احتیاج داشت. امنیت و آرامش چیز گرانبهائی است و برای هر گونه پیشرفت ضرورت دارد. ما هم وقتی چنین امنیت و آرامشی بدست آوردیم از آن استقبال کردیم اما گاهی هم ممکن است که امنیت و آرامش بقیمت بسیار گرانی تمام شود و ممکن است سکوت و آرامشی نظیر آرامش گورستان برقرار گردد و یا امنیتی از نوع امنیت قفس یا زندان بوجود آید. یا اینکه امنیت و آرامش ممکن است موجب یأس شدید مردمی شود که قادر نیستند وضع خود را بهتر سازند. آرامشی که یك فاتح خارجی در کشوری برقرار میسازد کمتر میتواند امنیت و آرامش مورد نیاز باشد و فواید یك امنیت و آرامش واقعی را همراه بیاورد. جنگ چیز وحشتناکی است و باید از آن پرهیز داشت اما تا اندازه‌ئی بعضی خصال را هم پرورش میدهد که اگر با نظر «ویلیام جیمس» موافق باشیم بعضی صفات روحی مانند وفاداری، همبستگی، ذکاوت، شجاعت، توجه و هوشیاری، پرورش، ابتکار، اقتصاد، قدرت و مقاومت جسمی وغیره را برمی انگیزد. «جیمس» بخاطر همین جهات مثبت در صدد آن بود که یك فلسفهٔ اخلاقی پیدا کند که وحشت و خشونت جنگ را در برنداشته باشد و در عین حال بتواند این صفات مثبت را در افراد جامعه بپروراند. چه بسا که اگر او با روشهای مبارزهٔ «عدم همکاری» و «نافرمانی عمومی و مسالمت آمیز» ما در هند آشنا میشد میتوانست کمال مطلوب و دلخواه خود را پیدا کند، یعنی یك روش اخلاقی مسالمت آمیز را ببیند که ضمناً تمام جهات مثبت و مفید را که برای جنگ قائل شده است نیز همراه دارد.

اکنون کار بیهوده‌ایست که دربارهٔ امکانات گذشته واز دست رفتهٔ تاریخی گفتگو کنیم و در فکر آن باشیم که «اگر» چنین و چنان میبود چه نتایجی حاصل میشد. من یقین دارم که در هرحال تماس با علوم و صناع غرب برای هند خوب و مفید بوده است. علوم جدید ارمغان بزرگ و گرانبهای غرب است که هند فاقد آن بود و بدون آن بزوال و نابودی محکوم میبود. البته طرز تماس ما با علوم غربی تأسف آور بوده است. اما شاید هم فقط تکانهای شدید و پشت سرهمی از آن نوع که در زندگی ما بوجود آمد میتوانست

---

۱ ـ نویسنده و فیلسوف معاصر انگلیسی ـ م.

ما را از رخوت و خمودگی ممتد برانگیزد. شاید از این لحاظ انگلیسیها با خصوصیات پروتستانی و انفرادی خود و با روحیات انگلوساکسونی خویش برای ما بسیار مناسب بودند زیرا آنها بیش از سایر غربیها باما تفاوت داشتند بنابراین تماس با آنها تصادمات جدی‌تری را در برداشت و تکانهای شدیدتری در ما بوجود می‌آورد.

انگلیسیها برای ما وحدت سیاسی بوجود آوردند که چیزی خوب و مورد آرزو بود اما درهرحال چه این وحدت وجود میداشت وچه نمیداشت احساسات ملی هند رشد مییافت و بالاخره وحدت کشور را درخواست میکرد. هم‌اکنون دنیای عرب به‌عده‌ئی کشورهای مجزا از یکدیگر ـ مستقل، تحت‌الحمایه، نیمه‌مستقل وغیره ـ تقسیم شده‌است. امادرمیان تمام آنها تمایلات شدیدی برای «وحدت عرب» وجوددارد. بدون هیچ تردید اگردولتهای امپریالیست واستعماری غرب درراه اعراب مشکلاتی ایجاد نکنند، تمایلات ملی ایشان در کمال سهولت وسرعت دراین راه بمقصود خواهد رسید و این وحدت را بر قرار خواهد ساخت. اماهمانطور که انگلیسیها درهندرفتارمیکنند، تمام دولتهای‌استعماری به‌اختلافات و تمایلات مختلف اعراب دامن میزنند ومسائل مصنوعی اقلیت‌ها را بوجود می‌آورند که نهضت‌های ملی راضعیف‌سازد ودرراه پیشرفت‌اعراب سدها وموانعی‌ایجاد کند ونیروهای استعماری هم بهانه‌ئی بدست آورند که باصطلاح بعنوان قیم هـای بیطرف نفوذ خود را درآن کشورها همچنان محفوظ نگاهدارند.

وحدت‌سیاسی‌هند بطورغیرارادی‌تحقق‌یافت ونتیجهٔ ضمنی وجنبی توسعهٔ‌امپراطوری وپیشرفت تسلط استعماری بود. درسالهای بعد وقتیکه خود این وحدت یك عامل کمکی برای احساسات ملی و نهضت استقلال طلبی هند شد وتسلط خارجی را مورد تهدید قرار میداد دیدیم که قدرت استعماری به ایجاد تفرقه و جدائی پرداخت و تمایلات تجزیه طلبی ودسته‌بندی را دامن زد بطوری که درراه پیشرفتهای آینده هم مشکلات وموانع بزرگی بوجود آورده است.

اززمان آمدن انگلیسیها به‌هند روزگاری دراز یعنی یك قرن و سه وچهارم قرن میگذرد؛ در اینمدت طولانی حکومت ایشان با قدرت استبدادی خود دستش کاملا بـاز بوده‌است و آنها همواره فرصت فراوانی داشتند که هند را طبق دلخواه خود بسازند. درطی‌این‌مدت دنیا ازهرلحاظ ودرهمه‌جا، ازانگلستان واروپا گرفته تا آمریکاوژاپـن، تغییرات بزرگ یافته‌است. مستعمرات کم اهمیت قرن هیجدهم درساحل اقیانوس‌اطلس[1] امروز بصورت مقتدرترین کشورها درآمده‌اند که ازلحاظ نیرو وفن پیش‌افتاده‌ترین‌ملت

۱ ـ منظور سیزده مستعمره نشین انگلیسی‌وفرانسوی‌درساحل شرقی آمریکاست که با انقلاب خود درسال ۱۷۷۶ دولت کنونی ایالات متحده آمریکا را بوجود آوردند ـ م.

جهان هستند . ژاپن درمدت بسیار کوتاه تغییرات عظیمی راصورت داده‌است . سرزمینهای وسیع اتحاد جماهیر شوروی سوسیالیستی که تادیروز پنجهٔ مرگبار حکومت تزاری گلویشان را میفشرد واز هرگونه پیشرفت آنها جلوگیری میکرد اکنون زندگی نوینی را آغاز کرده‌اند ودربرابر دیدگان ما دنیای جدیدی رامیسازند . درهند نیز تغییرات بزرگی روی داده‌است واکنون این کشورهم باآنچه در قرن هجدهم بود تفاوت بسیار دارد ، اکنون درهند راههای آهن، شبکه‌های آبیاری، کارخانه‌ها ، مدارس ودانشگاهها ، ادارات عظیم دولتی ، و غیره وغیره وجود دارد .

اما بااینهمه وباوجود تمام این تغییرات آیا هند امروز ذرچه حالست ؟ هند اکنون کشور اسیریست که سراپایش بزنجیر کشیده شده‌است وبزحمت میتواند آزادانه نفس بکشد . بوسیلهٔ دولتی که ازخارج وازهزاران فرسنگ دورتر براو حکومت دارد اداره میشود . مردم بیچارهٔ آن بشکل کم نظیری میمیرند وبهیچوجه نمیتوانند دربرابر بیماریها وامراض مسری مقاومت کنند ، بیسوادی درهمه جای آن شیوع دارد ، مناطق پهناوری در آن فاقد هرگونه وسایل بهداشت وتجهیزات پزشکی میباشند ، بیکاری چه درمیان طبقات متوسط وچه درمیان توده‌های آن افزایش می‌یابد .

اغلب بما میگویند که آزادی ، دموکراسی ، سوسیالیسم و کمونیسم ، شعار های بیمعنی یك عده مردم خیالپرست ، فلسفه باف ودغلباز است که عملی نمیباشدو بطور کلی باید رفاه مردم مورد نظر وملاك سنجش باشد. بدیهی است این نوع آزمایش زندگی مردم ارزش فراوان دارد اما حتی همین آزمایش و مطالعه وضع زندگی کنونی مردم درهندهم بدبختی و فقر فوق‌العاده وکم مانندی رانشان میدهد .

ما میخوانیم که در کشورهای دیگر چگونه به بیکاران مساعدت میکنند و کوشش دارند ازفشار بار فقر واحتیاج وپریشانی مردم بکاهند اما آیادر کشورما هم به‌میلیونها نفر بیکار و محتاج که بافقر همه‌جاگیر ودائمی دست بگریبانند هیچ کمکی میشود ؟ همچنین میخوانیم که در همه‌جاطرحهائی برای تهیهٔ خانه‌های مسکونی تهیه واجرا میگردد. آیا برای صدها میلیون نفرنفوس کشور ما که درکلبه‌های گلی بسرمیبرند یا اصلا سر پناهی ندارند در کجا خانه ساخته‌میشود ؟ درموقعیکه سایر کشورها رامی بینیم که‌چگونه وضع آموزش وپرورش ، بهداشت، کمکهای پزشکی، تسهیلات فرهنگی ومحصولات‌خود را پیش میبرند ، ومی بینیم که ما در همانجا که بوده ایم مانده ایم یا با قدمهای کوتاه حلزونی پیش میرویم، آیاممکن‌است نسبت به‌آنها رشك نبریم ودلمان نخواهد که چنان وضعی داشته باشیم ؟

کشورشوروی در دوران کوتاه ده دوازده سال با کوششی فوق‌العاده در سرزمین

پهناور خود بیسوادی راتقریباً ازمیان برده‌است ویك روش‌آموزش‌وپرورش بسیارجدید که بازندگی‌توده‌های مردم تماس‌دارد برقرار ساخته‌است. ترکیهٔ عقب‌مانده نیز درتحت رهبری مصطفی‌کمال آتاتورك ، درراه با سواد کردن افراد قدمهای بزرگ برداشته است . ایتالیای فاشیست درهمان آغاز پیدایش ورشد خود باشدت به‌بیسوادی حمله‌برد . «جنتیل» وزیر آموزش و پرورش مردم را دعوت کرد که «ازپیش رو وبا کمال شدت به‌بیسوادی حمله‌کنند» ومیگفت «این زخم قانقاریائی‌که جسم سیاسی ما را تباه وفاسد میسازد باید بایك‌آهن سرخ سوزانده و نابود شود.» ظاهراً در این مورد کلمات بسیار تندی بکار برده است که با یك اطاق طرح نقشه تناسبی ندارد اما همین عبارات نشان میدهد که آنها تاچه اندازه باین‌کاراهمیت میدادند وباچه‌نیروو تصمیمی‌بمبارزه‌پرداختند. ظاهراً در دولت هند مردمان خیلی مؤدب‌تری هستند وکلمات وعبارات ملایم‌تری رابکار میبرند وبشکل‌دیگری عمل میکنند و نیروی خود را فقط برای تشکیل دادن کمیسیونها وکمیته‌ها وحرف‌زدن مصروف میدارند تا تندی وشدتی درخود نداشته باشد .

هندیها متهم شده‌اند باینکه زیاد حرف میزنند وکم‌کار میکنند.این اتهام صحیحی است اما آیا ماحق‌نداریم از عدم فعالیت انگلیسیها متعجب باشیم که دائماً کمیسیون‌ها وکمیته‌هائی ترتیب میدادند و هریك ازآنها بعد ازمدتی درازفقط یك‌گزارش بالا بلند بعنوان «یك سند بزرگ دولتی» تهیه‌میکردند که مورد تمجید و ستایش واقع میگشت‌و بعد هم‌درکنارگزارشها و طرحهای دیگر قبلی درکشو هـای میزهـا بخواب میرفت . بدینقرار ما با حـرف دلمان خوش میشد که به پیش میرویـم و در ترقی هستیم اما در واقع درهمانجا که بودیم باقی‌میماندیم . باین‌ترتیب هم غرور وافتخار ما راضی میشد و هم منافع موجود ومستقر اربابان انگلیسی وصاحبان منافع هند دست نخورده و محفوظ میماند .

درکشورهای دیگر همواره بحثها برسراینست که چگونه‌پیش‌بروند ولی‌دستگاه حاکمهٔ‌هنددراین‌فکراست که‌چگونه مراقبت کندوجلوگیری‌بعمل‌آورد تاجریان‌پیشرفتها اتفاقاً سریع وتندنشود .

درگزارش «کمیته مختلط پارلمانی» (١٩٣٤) بماگفته شده است که «شکوه و جلال امپراطوری هند دردورهٔ سلطنت مغولان سبب فقر وتیره روزی مردم هندشده‌است این‌حرف صحیح ودرست‌است اما آیا این‌حقیقت همین‌امروز ودربارهٔ امپراطوری‌بریتانیا هم قابل انطباق نیست ؟ آیا دهلی جدید امروز بادستگاه ودربار پرشکوه وجلال نایب‌السلطنه بریتانیا ، وبساط پرازخودنمائی وتجمل‌حکمرانان واستانداران انگلیسی‌ایالات که‌همهٔ آنها درکنار فقر هولناك وتصور ناپذیرمردم‌بوجود آمده است ، چه معنی دارد ؟

این تضاد حیرت‌انگیز کاملا بچشم میزند ومعلوم نیست که اشخاص بااحساس چگونه‌میتوانند این‌وضع ناگوار راپذیرند . هند امروز در پشت این جلال و شکوه و ظواهر درخشان امپراطوری منظره‌ئی فقیرانه و ملالت‌بار دارد. هزاران نوع خودنمائی هـا وجلوه‌های رنگارنگ‌ظاهری‌در آن بچشم میخورداما درپشت آن‌هـا، بورژوازی کوچك‌وطبقات‌متوسط پائین در میان بدبختی ورنج خود بیش ازپیش درزیرفشار زندگی طاقت‌فرسای خود از پا می‌افتند ودرهم میشکنند ، وبمسافت زیادی درپشت سر آنها کارگران قرار دارند که درفقر وبیچارگی بسرمیبرند ودرلای چرخهای ماشین زندگی خورد میشوند و در ردیف بعدی هم دهقانان میباشند که مظهر واقعـی هند هستند و قسمتشان اززندگی اینست کـه «درتیرگی یك‌شب جاودانی وبی‌پایان» تباه شوند .

«خم شده درزیر بارقرون
بر بیل خود تکیه میزند وخیره خیره بر زمین مینگرد .
درچهره‌اش شیارهای عمر بیحاصلش نقش‌است
وبرپشتش بـار گران زندگی‌سنگینی‌میکند .
. . . . . .
«دراین‌هیکل دردناك ، قرنها رنج جلوه‌گر است
تراژدی روزگار این‌قامت دردمند را دوتا کرده‌است .
انسـان فریب خورده ، ماتمزده ونفرین شده
که ازمیراث پدران محروم گشته‌است، بااین‌هیکل‌اندوهبارخود
فریاد اعتراضش‌رابرضد نیروهائی
که جهان راباینصورت زشت ساخته‌اند بلند میکند
اعتراضی که درعین‌حال پیشگوی زندگی آینده‌است.»[۱]

البته بیمورد ونادرست است که‌تمام ضعف‌ها وناتوانیهای هند رابگردن‌انگلیسیها بگذاریم . این‌مسئولیت رابایدبدوش‌خود بگیریم وازآن‌نگریزیم . نباید عواقب‌اجتناب ناپذیر ضعف‌های خودمان رابعهدهٔ دیگران بیندازیم . یك حکومت استبدادی مخصوصاً وقتی که خارجی هم باشد طبعاً باید روح اطاعت و فرمانبرداری مطلق راترویج کند و بکوشد که افق فکری مردم را هرچه بیشتر محدود و بسته نگاهدارد . چنین حکومتی ناچاراست که هرچه زیبائی درروح جوانان وجوددارد نابود سازد ؛ روح فعالیت ، شوق

---

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ اشعار فوق‌منتخبی است از اثر شاعرآمریکائی « ای . مارکهام » بنام « مردی بابیل

به‌حوادث ، غرور وتشخص ونیروی ایشان را درهم بشکند و دوروئی، چاپلوسی. اطاعت کور کورانه ، تمایل به‌خوشایند بودن برای اربابان را تشویق کند . یك چنین رژیم وروشی ذکاوت فکری افراد و هواداری از خدمات عمومی و فداکاری در راه ایدآلهای بزرگ راپرورش نمیدهد و بانهایت دقت مراقب است که اشخاص زیرك و با هوشی را که تنها هدفشان رفاه زندگی شخصی و پیشرفت فردی خودشانست تشویق کند و جلو بیاورد. خوب می‌بینیم که دولت بریتانیا چه طبقه‌اشخاص را درهند دورخود جمع میکند! بعضی از آنها ازنظر دانش و فهم قادر هستند که کار های مفید و مهمی انجام دهند . آنها بعلت آنکه در جای دیگر و در زمینه های دیگر امکان و فرصت فعالیت بدست نمی‌آورند بسوی‌کارهای دولتی یانیمه دولتی کشیده میشوند وبتدریج حرارت آنها کم و کمتر میشود وخودشان بصورت پیچ ومهره‌ئی دردستگاه وماشین عظیم دولت در میآیند وافکارشان هم درتنگنای‌کارهای بیهوده ویکنواخت محصورمیماند . درآنها خصوصیات بوروکراسی اداری توسعه می‌یابد و « اطلاعات کاملی دربارهٔ کارمندی و سیاست اداره کردن یك دفتر یایك اداره» بدست می‌آورند . آنها درعالیترین صورت خود یك نوع هواداری منفی دربارهٔ خدمات عمومی نشان میدهند . درآنها هیچ شور و شوقی وجود ندارد وباقی‌نمیماند زیرا اصولا در زیر تسلط حکومت خارجی چنین شوق و شور مثبتی ممکن نیست .

صرفنظرازاین گروه‌معدود، اکثریت‌کارمندان کوچك دولت وضع شایسته‌ورضایت‌بخشی‌ندارند زیرا آنها فقط یاد میگیرند که به مافوقهای خود تملق بگویند و تعظیم کنند وبه زیردستان خود افاده بفروشند وآزاربرسانند . این‌هم‌گناه آنها نیست . این تربیتی‌است که دستگاه‌دولت‌بایشان‌می‌آموزد. درچنین وضعی اگرتملق وچاپلوسی‌رواج دارد وهمه‌کس آشنائیها وخویشاوندیها و توصیه‌ها را مورد ملاحظه قرار میدهدتعجب‌آور نیست. هیچ کس دردستگاه دولت درفکرخدمت وانجام وظیفه نیست. ترس از بیکاری واخراج ودرنتیجه ترس از گرسنگی آنها را دائماًتهدید میکندکه پیش ازهرچیزدرفکر حفظ موقعیت ومقام خود باشند وبعد هم‌کارهای بستگان ودوستان خودرا انجام دهند.در کشوریکه درهمه جای آن جاسوسان وخبرچینان ، این‌موجودات پست ومنفور،پراکنده هستند بآسانی نمیتوان خصال عالی وفضائل اخلاقی را درمردم پرورش داد .

براثرتحولات وحوادث اخیرحتی برای عناصربا ذکاوت وحساس‌نیزهمکاری‌بادولت غیرمقدورشده است . دولت دیگر چنین اشخاصی را نمی‌پسندد و آنها هم نمیخواهند با دولت همکاری نزدیکی داشته باشند وفقط بخاطرضروریات اقتصادی در دستگاه دولت میمانند .

انگلیسیها بهمهٔ‌جهانیان اعلام‌میدارند که «مرد سفیدپوست» است که بارامپراطوری را بدوش میکشد و نه «مردرنگین وقهوه‌ئی»[۱] . ما ادارات‌ومؤسسات گوناگون‌ومتعددی داریم که برای حفظ سنن امپراطوری بریتانیا خدمت میکنند وانواع مراقبتها شده‌است که امتیازات آنها محفوظ بماند ودرعین‌حال بما گفته میشود که تمام‌اینها بخاطرهنداست. حیرت‌آوراست که برای تمام این تأسیسات‌واداراتی که فقط برای‌حفظ منافع امپراطوری بریتانیاکارمیکنند وبارسنگینی بردوش مردم هستند منت عظیمی هم بر سر هند گذارده میشود وهمواره پای منافع هند بمیان کشیده‌میشود. مثلا اگر درخواست کنیم که یکی از مقامهای عالی پرخرج و بی ثمر در دستگاه «سازمان خدمات‌اداری هند»[۲] را حذف شود میگویند دستگاه اداری ضعیف وغیرمؤثرخواهد شد وفساد ورشوه‌خواری توسعه خواهد یافت اگر بنا شود بودجهٔ «سازمان خدمات پزشکی هند»[۳] را محدودسازند ومثلا بخدمت یك پزشك انگلیسی خاتمه دهند ، میگویند «سلامتی مردم هند بخطر خـواهد افتاد» و البته اگر کوچکترین اعتراضی به وجود یکی ازعناصرانگلیسی ارتش بشود، امنیت هند درخطرخواهد بود وانواع خطرات‌خیالی هند را تهدید خواهد کرد .

تصور میکنم که در این اظهارات یك حقیقت هم وجود دارد. در واقع اگررؤسای عالیمقام انگلیسی ناگهان ادارات خود را رها کنند وآنهارا به مأمورین زیر دست خود بسپارند این‌دستگاهها غیر مؤثرخواهندشد. امااین امراز آنجهت است که اصولادستگاه اداری را باین شکل ساخته‌اند و عناصر زیر دست‌رؤسای‌انگلیسی معمولا شایسته‌تـرین اشخاص نیستند وآنها را هم برای قبول مسئولیت واداره امور پرورش نمیدهند.

من یقین دارم که در هند عناصر بسیار شایسته وکاردان فراوانند که در مدت بسیار کوتاهی‌میتوانند زمام امور را باکمال‌لیاقت در دست‌بگیرند اما لازمست که قبلاتغییرات کاملی در وضع دستگاه حکومت و نظریات اجتماعی‌ما صورت پذیرد که بآنها فرصت و امکان فعالیت بدهد. یعنی‌لازمست که دولت وحکومت جدیدی در هند بوجودآید.

با این وصف بما میگویند که هر چند هم دستگاه اساسی حکومت و شکل قانون

---

۱ ـ منظور اینست که انگلیسیهای سفید پوست زحمت‌اداره‌اموررابعهده دارند و نه هندیان که پوستشان رنگین وتیره است . این اصطلاح از آنجا ناشی شده است که اکثر اروپائیان به تمییز نژادی‌قائل بودند ونژادهای دیگر و ملل غیر سفید پوست را پست‌تر میشمردندونژادهای رنگین‌مینامیدند ـ م .

۲ ـ «Indian Civil Service» ادارهٔ انگلیسی که مأمورین عالیرتبه را برای ادارات مختلف هند بکار میگماشت ـ م .

۳ ـ ادارهٔ انگلیسی که امور بهداری و پزشکی هند را عهده‌دار بود ـ م .

اساسی‌هند تغییرپذیرد، شکل و سازمان دستگاه اداری وخدمات عمومی که در هند انجام میگیرد باید بصورت سابق باقی بماند. کاهنان کهنه‌کارمعبد مرموزدستگاه دولتی‌میخواهند معبد خود را محفوظ نگاهدارند و از ورود بیگانگان به محوطهٔ مقدس آن جلوگیری کنند! بما میگویند به‌تدریج و به نسبتی که ما خود را شایستهٔ امتیازات جدید نشان‌بدهیم پرده‌ها رایکی‌پس از دیگری از برابرما کنارخواهند زدوما را بجلوخواهند برد تااینکه بالاخره شاید یك روز در قرون آینده حتی‌ما را بقلب مقدس‌ترین رموز هم راه خواهند داد وتمام پرده‌ها را از برابردیدگان‌حیرت زدهٔ ما کنار خواهند زد وما را با تمام اسرار اداره کردن کشور آشنا خواهند ساخت!

از میان تمام ادارات امپراطوری سازمان «خدمات اداری هند» مقام مهمتری را دارد وخوب و بد حکومت بریتانیا درهند تا اندازه‌ای با این سازمان مربوط میشود. دائماً اهمیت وفواید بیشمار این سازمان را بما یادآوری میکنند وعظمت واهمیت آن در میان تأسیسات امپراطوری تقریباً صورت یك ضرب‌المثل را پیدا کرده است. موقعیت استوار وتزلزل ناپذیروقدرت‌این سازمان درهندکه یك نیروی مستبد ومطلق را در اختیاردارد ودائماً مورد ستایش وتمجید قرار میگیرد طبعاً برای تعادل فکری وروحی‌هیچ فرد یاهیچ دسته‌ئی‌مفید نیست. با تمام تحسینی‌هم که نسبت به این سازمان داشته باشم‌تصور نمیکنم که هرگز بتوانم قبول کنم که‌این دستگاه رویهمرفته‌برای بیماریهای کهنه وتازهٔ ماعلاجی اندیشیده وخدمتی کرده باشد.

شاید انکار مطلق تمام جهات مثبت سازمان خدمات اداری هند صحیح نباشد زیرا دائماً خدمات ادعائی‌را تکرار میکنند وفرصت از یاد بردن آنها را باقی نمیگذارند اما دربارهٔ آن بقدری‌مبالغه کرده‌اند و آنقدرتعریفهای بیهوده و بیمورد گفته‌اند که کاملااحساس میکنم روشن ساختن تمام واقعیات مربوط به‌آن بیفایده نباشد.

«وبلن» عالم اقتصادامریکائی. طبقات‌ممتازه‌را «طبقات‌مسلط» مینامد. تصورمیکنم که دستگاه «خدمات اداری هند» وسایرادارات وسازمانهای امپراطوری و استعماری را نیزمیتوان «خدمتگذاران‌مسلط» نامید. آنها برای هند در واقع یك تجمل تحمیلی‌بیمورد وبسیار پرخرج هستند.

ماژور «و. گراهام‌پول» یکی‌از نمایندگان سابق حزب‌کارگردر پارلمان بریتانیا که به مسئلهٔ هندهم‌علاقه فراوان نشان‌میدهد چندی‌پیش در«مجلهٔ جدید» (مدرن ریویو» نوشت: «این واقعیت‌جای‌گفتگو ندارد که سازمان خدمات اداری هند یکی‌از شایسته‌ترین ومؤثرترین دستگاههای خدمت به هند بوده است». از آنجاکه نظایر این اظهارات در انگلستان زیاد شنیده میشود و مثل اینست که واقعاً هم انگلیسیها چنین‌عقیده‌ئی دارند،

شایسته است که موضوع را دقیقاً مورد سنجش قرار دهیم. تصور میکنم یك چنین اظهار نظرهای قاطع ومثبتی که بتوان خلاف آنرا بآسانی ثابت کرد یکنوع بی‌احتیاطی است. آقای «ماژور گراهام پول» نیز از این جهت که تصور میکنند آنچه ایشان گفته‌اند یك حقیقت غیرقابل گفتگوست کاملا اشتباه میکنند. این موضوع سالها پیش درموقعیکه آقای «گوپال کریشنا گوکله»[1] به‌سازمان«خدمات‌اداری‌هند» بسختی‌حمله‌میبرد نیزمورد بحث و گفتگوقرار گرفت. یك هندی متوسط، چه عضو کنگره باشدچه‌نباشد، مسلماً دراین نظر با«ماژور گراهام‌پول»موافق نیست. با اینهمه ممکن است که هریك از طرفین در اظهار نظرخود تا اندازه‌ئی‌حق داشته باشند وهریك از جهت دیگری به موضوع بنگرند.

در واقع باید دید وقتیکه از «شایستگی» و «مؤثر بودن» سازمان مزبور صحبت میشود چه چیزی مورد نظراست؟ اگر منظور شایستگی و مؤثر بودن در استوار ساختن تسلط و امپراطوری بریتانیا در هند وکمك کردن به استثمار کشور باشد البته سازمان «خدمات اداری هند» بسیار خوب عمل کرده وموفقیتهای غیرقابل گفتگوداشته است. اما اگرفعالیت‌این دستگاه از نظررفاه توده‌های‌مردم هند مورد سنجش قرار گیرد هیچگونه موفقیتی‌نداشته و ناکام‌شده است. این ناکامی‌وشکست مخصوصاً وقتی‌بخوبی‌نمایان‌میگردد که در نظر گرفته شود اعضای انگلیسی آن تا چه اندازه از حیث درامد و حقوق وسطح زندگی با توده‌های مردمی که‌مدعی‌خدمتگذاری‌بایشان‌بوده‌اندودر واقع حقوق ودستمزد خود را از ایشان میگرفته‌اند تفاوت داشته‌اند ودور بوده‌اند.

البته کاملا صحیح‌است که بطورکلی‌اعضای این دستگاه از لحاظ زندگی‌در سطحی بسرمیبردند که‌فوق‌العاده نبود وهرانسان میبایست بطور متوسط برای خود یك چنین زندگی‌داشته باشد و به ندرت بعضی‌اشخاص استثنائی در این دستگاه زندگی‌خیلی‌عالی و پرشکوهی‌فراهم‌میکردند. اما همان‌زندگی‌عادی آنها هم‌باتناسب‌سطح‌زندگی‌افرادعادی هندکه متأسفانه بسیار پائین است تضاد فوق‌العاده ونمایانی‌بوجود می‌آورد. بدیهی‌است که ازچنان افراد وچنان دستگاهی‌بیش از این نتایج هم انتظار نمیرفت.

اعضای‌آن سازمان اکثراً کسانی‌بودندکه با روحیهٔ معمولی‌انگلیسی پرورش یافته بودند وتمام خوبیها وبدیهای‌آن را با خود داشتند(اکنون وضع تغییریافته وبسیاری از اعضای سازمان خدمات اداری هند دیگرآن روحیهٔ قدیمی‌را ندارند). یك عضوعادی‌این سازمان در عین حال که زندگی‌خوبی‌برای خود ترتیب میداد فوق‌العاده مراقب بود که مبادا رفتارش با دیگران‌تفاوت داشته‌باشد. بدین ترتیب لیاقت واستعداد فردی هرکارمند در جریان‌کار یکنواخت و بیحاصل روزانه از میان میرفت. همچنین ترس از اینکه مبادا

---

۱ ـ به حاشیه صفحه ۶۰ رجوع شود ـ م.

رفتارش مخالف ومتفاوت با دیگران جلوه کند اورا ازکار واقعی باز میداشت. بسیاری‌از کارمندان‌جداً باعلاقه به‌خدمتگذاری‌ومیل به‌مفید بودن‌برای مردم‌بکار میپرداختند اماعلاقه ومیل‌ایشان‌نتیجه‌ئی نمی بخشیدزیرا خدمت‌در آن‌دستگاه‌درواقع خدمت به‌امپراطوری بریتانیا بود و خدمت بهند و مردم هند دردرجهٔ دوم اهمیت قرار داشت.

اعضای انگلیسی‌این سازمان‌با پرورش مخصوصی که داشتند ودر موقعیتی که بودند نمیتوانستند راه دیگری در پیش‌گیرند و شکل دیگری داشته باشند . زیرا تعداد آنها مجموعاً ناچیز بود ودر میان مردمی خارجی بسر میبردندکه نسبت به آنها نظری خیلی دوستانه نداشتند . در نتیجه ناچار بودندکه مراقب یکدیگر باشند و برای خود زندگی خاصی‌ترتیب دهند. هم حیثیت نژادی وهم حیثیت اداریشان چنین اقتضائی‌داشت. از آنجا که آنها مظهر یك قدرت مطلقهٔ استبدادی بودند از هر نوع انتقاد ناراحت و خشمگین میشدند وآنرا یك نوع‌گناه بزرگ میشمردند. آنها روز بروز کم تحمل تر و خشك‌تر میشدند و بصورت فرمانروایان‌ضعیفی‌درمیآمدند که‌خیلی کمتراحساس مسئولیت میکردندو فقط درفکرخود وآسایش خود وخدمت بخود بودند. نظری تنگ ومحدود داشتند. تحول وحرکت دنیا رادرك نمیکردندو بهیچوجه نمیتوانستند روشی‌مترقیانه را دنبال کنند. وقتی که عناصری شایسته‌تراز ایشان‌باافکاری که با هند بیشترمناسب بود جلو می‌آمدند آنها خشمگین میشدند، ایشانرا متجاوز مینامیدند ، در راه ایشان موانعی ایجاد میکردند ، میکوشیدند نابودشان سازند. موقعی که تحول وشرایط بعد از جنگ (جهانی - اول) ایجاب میکرد که‌روشی‌فعال‌تراتخاذ‌گردد آنها بکلی‌درکارفروماندندو بهیچوجه‌نمیتوانستند خود را با اوضاع جدید سازش دهند . پرورش محدود وجامد ایشان بآنها اجازه نمیداد که بتوانند چنین قدمهائی بردارند وخود را با موقعیتهای تازه موافق سازند . آنها در طول زمان براثریك نوع‌کار بیهوده وکم تأثیر وبدون مسئولیت که بعهده داشتند فاسد شده بودند. بطورکلی آنهاخودرا مقتدرونیرومند احساس میکردند زیرا فقط تحت کنترل وبازرسی«پارلمان بریتانیا»قرار داشتند ویك‌مؤسسهٔ کاملا انگلیسی بشمار میرفتند. همین احساس قدرت ونیرومندی ایشان رابه فسادمیکشاند. «لردآکتون» گفته است که«قدرت سبب فساد میشود وقدرت مطلق ونامحدود سبب فساد مطلق ونامحدود میگردد.»

رویهمرفته‌عناصر انگلیسی سازمان خدمات اداری هندمأمورین رسمی قابل‌اعتمادی بودند که‌درراه محدود خودکار عادی‌روزانه‌شان راباشایستگی مخصوص خودشان وبدون آنکه جلوه و درخشندگی خاصی داشته باشند انجام میدادند . اما همین طرز تربیت. و پرورش ایشان نتیجه اش آن بودکه اگر با وضع غیر منتظره ئی روبرو میشدند اغلب دست‌وپای خودرا گم میکردند. اگرچه بعلت اعتماد بنفس وطبیعت منظم ونیروی جسمانی

خود بر بعضی مشکلات فوری غلبه میکردند، رویهمرفته اغلب نمیتوانستند خودرا بامحیط جدید منطبق سازند. آشفتگی‌های معروف بین‌النهرین[1] نشان‌داد که حکومت انگلیسی‌هند تاچه اندازه ناتوان و «دست و پا چوبی» است اما چنین اغتشاشاتی زیاد اتفاق نمی‌افتدو نادر است.

حکومت هند حتی در برابر «نهضت نافرمانی عمومی» هندهم با ناپختگی وخشونت رفتار کرده‌است. تیراندازی بروی‌مردم‌ومضروب‌ساختن‌ایشان ممکن است‌مدتی ایشان را خاموش ومطیع سازد اما هیچ یك‌ازمشکلات واقعی مردم‌را حل‌نمیکند وحتی بنیان‌تسلط واقتداری را که میخواهند بااین وسایل محفوظ نگاهدارند سست ومتزلزل میسازد.

تعجب‌آور نیست که دستگاه انگلیسی حکومت هنددرمقابل نهضت‌ملی که‌روز بروز توسعه می‌یافت ومقتدرتر میشد به‌وسایل خشونت‌آمیز متوسل گردید. درواقع این‌اقدامات خشونت‌آمیز اجتناب ناپذیر بود زیرا اصولا قدرت امپراطوری و استعماری براساس خشونت بنا شده است و بهیچ وسیلهٔ دیگری نمیتواند بامخالفتها روبرو شود، اما همین واقعیت که آنها در این مورد به‌خشونت‌های بیجا و غیر لازم متوسل شدند نشان داد که انگلیسیها ازدرك واقعی اوضاع عاجز هستند و کنترل نفس وخونسردی ظاهری را که‌در مواقع عادی نشان میدهند ازدست داده‌اند. اعصاب آنها بکلی آرامش خودرا گم کرده بود وحتی درتظاهرات واظهاراتشان‌هم نشان یك گیجی وخود باختگی جنون‌آمیز هویدا بود. دیگر آن اعتماد بنفس آرامش بخش سابقشان پاك ازمیان رفته بود.

وقتی که بحرانی ظهور میکند فرصتی پیش می‌آید که ضعفهای روحی و درونی ما خودنمائی کنند و معلوم شوند. نهضت نافرمانی عمومی هم چنین بحران و چنین مورد آزمایشی بود درهر دوطرف باریکاد[2] ودرهر دوجبهه، هم درصف کنگره وهم درطرف دولت، عدهٔ کمی توانستند این آزمایش‌را بشکل رضایت‌بخش ودرخشانی بگذرانند واز آن سربلند وفاتح بیرون آیند.

همانطور که آقای للوید جرج میگوید«درموقع‌بحران تعداد مردان وزنان واقعاً ممتاز و درجهٔ اول بسیار محدود است و بقیه هم در بحرانها بحساب نمی‌آیند. تپه‌های کوتاهی که درهوای خوب ومواقع عادی بصورت ارتفاعاتی جلوه میکنند درموقع‌جریان سیل‌های عظیم درآب فرو میروند وتنها قله‌های واقعاً مرتفع هستند که درگوشه وکنار از سطح آبها بیرون میمانند وبچشم می‌آیند.»

اعضای سازمان خدمات اداری هند از نظر فکری وروحی برای آنچه درهنداتفاق

---

۱ ـ منظور حوادث وآشوبهای ضدانگلیسی است که درکشور عراق روی داد ـ م

۲ ـ سنگرمنازعات وجنگهای خیابانی ـ م

میافتاد آماده نبودند . تربیت و پرورش بسیاری از اعضای این سازمان همان پرورش کلاسیك ومذهبی بود که بآنها یك نوع فرهنگ و یك نوع خصال خاص میبخشید. آنها باموازین یك دنیای کهنه پرورش یافته بودند و روش آنها برای دوران ملکهٔ ویکتوریا[1] مناسب بود اما باشرایط جدید ومقتضیات دنیای امروزی هیچ سازش نداشت و بکلی بی تناست بود. آنها درمحیط محدود ودردنیای کوچك « انگلیسی ـ هندی» مخصوص بخودشان زندگی میکردند که نه انگلیسی بود و نه هندی . از نیروهای جدید و عظیمی که در جامعهٔ معاصر امروزی بوجود آمده ودست بکار است هیچ خوششان نمی آمد. برخلاف تصورخودشان که مدعی حفظ وحراست توده‌های مردم هند بودند درواقع دربارهٔ آنها هیچ چیز نمیدانستند ومخصوصاً نیروی بورژوازی فعال وجدید کنونی را بهیچوجه درك نمیکردند . آنها در بارهٔ هندیها ازروی چاپلوسان متملق و خدمتگذاران اداری که در اطراف ایشان بودند قضاوت میکردند و درنظر ایشان دیگران همه عناصر سرکش انقلابی و ناراحت ومتقلب وپست بشمار میرفتند . اطلاعات آنها دربارهٔ تحولات وتغییراتی که دردنیای پس ازجنگ درسراسر جهان روی داده بود ومخصوصاً درزمینه‌های اقتصادی بسیار ناچیز ومحدود بود ودر وضعی بودند که بهیچوجه‌هم نمیخواستند خودرا باتغییرات وتحولات هماهنگ سازند وتطبیق دهند. آنها درك نمیکردند که آن نظام و آن وضعی که آنها نمایندگانش بودند دورانش بسررسیده است . آنها بتدریج بیش ازپیش بصورت گروه مردمی درمی آمدند که « ت . س . الیوت » ایشانرا درکتاب « مردان میان تهی » توصیف کرده است .

معهذا تاوقتیکه امپریالیسم بریتانیا درهند وجودداشته باشد این وضع همچنان ادامه خواهدداشت. این نظام کهنه ومتروك هنوزهم دردستگاه امپراطوری بریتانیا نیرومند است وهنوز رهبرانی هستند که آنرا ادامه میدهند و حفظ میکنند . حکومت بریتانیا در هند همچون دندانیست که کرمخورده وفاسد شده اماهنوز ریشه‌اش محکم است. هرچند که این دندان درد میکند ومزاحم است اما کشیدنش‌هم خیلی آسان نیست . ظاهراً این درد هنوز هم تامدتی ادامه خواهد داشت و افزایش خواهد یافت تاوقتیکه دندان فاسد شده را بیرون بکشیم ودور بیندازیم یاخودش بخودی خود لق شود و بیفتد .

کسانیکه ازمکتب « خدمات اداری» بیرون آمده‌اند حتی دیگر درخود انگلستان هم دورانشان بسر رسیده است و گرچه هنوزهم دربعضی مقامات ممتاز دیده میشوند اما دیگر مقام وموقعیت سابق خودرا ندارند. این قبیل عناصر در هند خیلی بیش ازانگلستان نامناسب هستند و هرگز نمیتوانند بانیروی فعال ناسیونالیسم هند، ومخصوصاً بانیروها وعناصری که خواهان تحولات وتغییرات اجتماعی هستند همراه شوند .

---

۱ - ملکهٔ معروف انگلستان درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم ـ م

بدیهی است که دردستگاه کنونی سازمان « خدمات اداری هند » مردان شایسته‌ئی ـهم انگلیسی‌وهم هندی ـ نیز هستند اما تاوقتیکه وضع کنونی وجود ودوام دارد ارزش وشایستگی ایشان‌هم نمیتواند برای مردم هند مفید و ثمر بخش باشد . بعضی از اعضای هندی این سازمان بقدری در تحت تأثیر مکتب اداری انگلیسی واقع شده‌اند کـه حتی « بیش از شاه هوادار سلطنت هستند »[1] بخاطر دارم که یکبار بایکی از اعضای جوان هندی این‌سازمان‌ملاقات کردم که بااعتقادراسخی در بارهٔ اهمیت و نتایج کار خودوسازمان خدمات اداری هند صحبت میکرد والبته من نمیتوانستم بااو همعقیده وموافق باشم. او به فواید وخدمات فراوان آن سازمان اشاره میکرد وبالاخره‌هم بخیال خودیك‌دلیل قاطع وپاسخ ناپذیر برای تأیید امپراطوری بریتانیا بیان داشت وپرسیدآیا امپراطوری بریتانیا از امپراطوری باستانی روم واز امپراطوریهای چنگیزخان و تیمور خیلی بهتر نبوده و نیست ؟

اساس‌کار سازمان خدمات اداری هندبرآنست که خیال‌میکنند وظایف مهم‌ومفیدی را بامنتهای‌ثمر بخشی انجام میدهند وباین جهت تصور میکنند حق دارند هرگونه فشار را درراه منظورهای خود بکار برند. اتفاقاً ادعاهای ایشان‌هم بسیارگوناگون ومختلف است مثلا آنها معتقدندکه اگر هندفقیر است گناه آن‌بعهدهٔ عادات وآداب اجتماعی‌خود هند وبعهدهٔ « بانیاها » (رباخواران) ومنفعت‌جویان ومخصوصاً بعلت جمعیت زیادآنست. دراین مورد معمولا بزرگترین رباخوار ومنفعت‌جوی هند یعنی حکومت بریتانیا در هند را نادیده میگیرند وازیاد میبرند . دربارهٔ جمعیت کثیرهندهم نمیدانم چه‌پیشنهادی‌دارند وچه‌فکرمیکنند زیرابا وجودآنکه‌قحطی‌ها،امراض مسری ومیزان‌عمدهٔ‌مرگ ومیربرای نابود ساختن مردم وکم کردن تعداد جمعیت به‌دولت کمك عمده‌ئی میدهند باز هم تعداد نفوس خیلی زیاد است . گاهی پیشنهاد میکنند که باید میزان موالید محدود گردد وتحت کنترل واقع شود ومردم از ازدیاد اطفال جلوگیری کنند . من‌شخصاً بااین فکر موافق هستم که از طرق علمی وبا استفاده از وسایل جدید ، میزان ازدیاد نفوس تحت کنترل قرارگیرد . اما برای بکار بستن این روشها لازمست که سطح زندگی توده‌های مردم بمقدار زیادی بالا رود ، تعلیمات عمومی توسعه پذیرد ، درمانگاهها و آسایشگاهها و زایشگاههای بیشمار درسراسرکشور تأسیس شود . دراوضاع کنونی وباشرایط موجود کنترل میزان موالید درمیان توده‌های مردم هند بکلی تحقق ناپذیر است . فقط طبقات

---

۱ ـ این عبارت یك اصطلاح فرانسوی است که درمتن انگلیسی‌کتاب هم بزبان فرانسوی بکاررفته است . معادل‌آن درزبان فارسی « کاسهٔ گرمتر ازآش » و « دایهٔ مهربانتر ازمادر » میباشد اماچون در متن انگلیسی عبارت فرانسوی بکار رفته بود دراینجا هم ترجمهٔ عبارت فرانسوی‌آورده شده است . م

متوسط ممکن است که بتوانند این روش را بکار بندند و آنها هم تصور میکنم بشکل روز افزونی باین کار میپردازند .

استناد به کثرت جمعیت هند برای توجیه فقر عمومی و عقب ماندگی توده های مردم نمیتواند دلیل شایسته و قابل قبولی باشد. امروز در سراسر جهان دیگر مسئلهٔ فقدان کمبود غذا یا فقدان سایر ضروریات زندگی مطرح نیست بلکه امروز مسئلهٔ مهم اینست که تولیدات فراوان مواد غذائی را چگونه بمصرف برسانند و مسئله اینست که مردمی که احتیاج به غذا دارند قدرت خرید مواد غذائی را ندارند و ازاین قبیل . حتی درهند نیز ـ اگر آنرا جدا ازدنیا هم فرض کنیم ـ مسئلهٔ فقدان مواد غذائی مطرح نیست . زیرا هر قدر هم که جمعیت هند افزایش یابد بازممکن است که برمیزان تولید مواد خوراکی به نسبتی خیلی بیش از آن افزود . ازاین گذشته میزان افزایش جمعیت درهند (جزدردهسالهٔ اخیر) رویهمرفته خیلی کمتر ازمیزان افزایش نسبی جمعیت در کشورهای غربی بوده است . راست است که در آینده از آنجهت که در کشورهای غربی عوامل و نیروهای مختلفی ازافزایش زیاد میزان موالید وزیاد شدن جمعیت جلوگیری میکند ممکن است تناسب افزایش جمعیت هند خیلی زیادتر شود اما درهند نیز عوامل گوناگونی خواه ناخواه بزودی مردم را مجبور خواهد ساخت که میزان افزایش موالید خود را محدود سازند .

موقعیکه هند استقلال خود را بدست آورد و بتواند آنطور که مایلست زندگی نوینی برای خود بسازد ناچار از فرزندان شایستهٔ خود دعوت خواهد کرد که در کار ساختمان کشورخود شرکت جویند .درهمه جاعناصرشایستهٔ انسانی برای پرداختن به کارهای بزرگ کم هستند ودرهند مخصوصاً از آنجهت که تسلط بریتانیا فرصتی برای پرورش استعدادها نمیداده است وتعداد آنها خیلی کمتراست ناچار خواهیم بود که در بسیاری از رشته های زندگی وادارات خود مخصوصاً درقسمتهائی که به اطلاعات تخصصی وفنی احتیاج هست از کمک کارشناسان خارجی استفاده کنیم . در میان کسانی که در سازمان «خدمات اداری هند» یا سایر ادارات ودستگاههای امپراطوری درهند کار کرده اند مسلماً کسان زیادی هستند که درآینده هم مورد استفاده قرارخواهند گرفت وازایشان استقبال خواهد شد . اما به یك چیزهم اطمینان دارم وآن اینست که تا وقتی که روحیهٔ سازمان خدمات اداری هند در ادارات و مؤسسات آیندهٔ ما باقی باشد هرگز نخواهیم توانست زندگی جدید و نظام نوینی برای هند بوجود آوریم . این روحیهٔ استبدادی که در ادارات آن سازمان وجود دارد جزولوازم پیوسته باامپریالیسم واستعماراست و نمیتواند بایك حکومت وزندگی آزاد تناسب داشته باشد وباقی بماند . درنتیجه یا این روحیهٔ نامناسب، آزادی را از میان خواهد برد و یا خودش نابود خواهد شد . این قبیل روشها و این روحیات

فقط دریك نوع حکومت مستقل ممکن است ادامه یابد وآنهم نوع حکومتهای فاشیستی است .

بدینقرار بنظرمن لازمست که سازمان خدمات اداری هند ودستگاههای مشابه آن که اموردولتی هند را دردست دارند درآینده بکلی برچیده شوند تا ما بتوانیم کارواقعی را برای بوجود آوردن نظام نوینی درکشورخودمان آغاز کنیم . مسلماً افراد واعضای این سازمانها ودستگاهها درصورتیکه بخواهند وشایستگی داشته باشند میتوانند در نظام جدید ودستگاههای تازهٔ کشورهم بکار پردازند و بیقین ازایشان استقبال هم خواهدشدمنتها بشرط آنکه بتوانند روحیات کهنهٔ خودرادور بیندازند و با شرایط جدید همراه شوند . ضمناً بدیهی است که آنها نخواهند توانست درآن موقع حقوقهای گزاف وفوق‌العاده‌ئی راکه امروز دریافت میدارند و در تناسب زندگی کشور ما کاملا بی معنی است باز هم دریافت دارند .

برای ایجاد هند نوین باید با جدیت وفداکاری خدمت کرد. کسانی میتوانند دراین کارشرکت جویندکه به این هدف‌عالی اعتقاد راسخ‌داشته‌باشند و برای تحقق آن بکوشند وبخاطرخوشبختی و سرفرازی هندکار کنند نه فقط برای بدست آوردن مقامهای عمده‌و دریافت حقوقهای گزاف. باید درکارها فکردریافت پول وحقوق به حد اقل برسد.مسلماً ما به‌کمکهای خارجی احتیاج فراوان خواهیم داشت اما بکارمندان هندی نیز که بتوانند وظایف غیرفنی را بدرستی و با شهامت وفداکاری انجام دهند نیازفراوان وشدیدی‌خواهد بود ویقین دارم که چنین مردمی درهندکم نیستند .

قبلا متذکرشدم که چگونه لیبرالها وگروههای دیگرمشابه ایشان در مورد دولت هند طرزتفکرانگلیسی را پذیرفتند. این موضوع مخصوصاً درمورد ادارات وسازمانهای اداری اهمیت قابل توجهی دارد . زیرا آنها همیشه خواهان «هندی کردن» ادارات بوده‌اند وفقط خواسته‌اندبا حفظ همین‌سازمانهای موجوددرادارات دولت بجای‌مأمورین انگلیسی‌هندهرچه بیشترافراد هندی بنشینند. آنهاهرگزدرفکرآن نیستند که بایدتغییرات اساسی در«ادارات دولتی بوجودآید وروحیات وطرزسازمان‌وتشکیلات این‌ادارات بکلی تغییرپذیرد.درصورتیکه این موضوع برای‌آیندهٔ‌هنداهمیت‌حیاتی‌داردوغیرممکن‌است‌آنرا نادیده‌گرفت . زیرا آزادی واستقلال هند نه فقط با عقب‌نشینی نیروهای بریتانیا و جمع کردن بساط‌اداری آنها ارتباط‌داردبلکه باید روحیهٔ‌استبدادی‌وزورگوئی که‌درمأمورین دولت هست نیزنابودگردد و امتیازات و حقوقهای آنها هم از آنچه اکنون هست خیلی کمتربشود .

اکنون که این سطوررا مینویسم ، بازهم دربارهٔ‌اصلاحات جدیدی درقانون‌اساسی

هند که موافق مصالح ومنافع هند باشد صحبتهای فراوانی میشود . اگر واقعاً بخواهند مصالح ومنافع هند را در نظر بگیرند ورعایت کنند باید بساط سازمان خدمات اداری هند وسازمانهای مشابه آنرا برچینند بطوریکه آنها واعضای آنها دیگر نتوانند با قدرت و امتیازات سابق وکنونی خود باقی بمانند ونتوانند در وضع جدید هم فعالیت داشته باشند و اثر بگذارند .

مرموزتر وعجیب‌تر از تمام سازمانهای اداری و دولت هند ، سازمانیست که باصطلاح «سازمان دفاعی»[1] نامیده میشود . ما حق نداریم که بهیچ عنوان از این سازمان انتقاد کنیم ، حق نداریم در بارهٔ آن هیچ حرفی بزنیم مخصوصاً که از آن اطلاع درستی هم نداریم . ما فقط باید مخارج وهزینه‌های روزافزون وطاقت‌فرسای آنرا بپردازیم و نفس هم نکشیم . همین اواخر در سپتامبر ۱۹۳٤ «سرفیلیپ چتوود» فرمانده عالی ارتش هند ضمن صحبت در شورای عالی دولتی در «سیملا» خطاب به سیاستمداران هند، و بازبان خشن نظامی خود گفت که آنها باید به کارهای خودشان بپردازند وحق ندارند در کارهای اودخالت کنند . بعد هم با اشاره به یکی ازاعضای شورای مذکور که یك پیشنهاد اصلاحی در بارهٔ مقررات مربوط به ارتش را مطرح ساخته بود گفت «آیا او و رفقایش تصور میکنند که یك نژاد جنگی وجنگجو که یك امپراطوری عظیم را با ضرب شمشیر بوجود آورده و با قدرت شمشیر حفظ میکند حاضراست که در بارهٔ منافع جنگی و مصالح نظامی خود که تجارب ممتدی آنرا برای ملت فراهم ساخته است با انتقاد کنندگان کرسی نشین شوراها گفتگو کند ....؟»

«سرفیلیپ چتوود» حتی بیانات خیلی شدیدتر وتندتری هم ایراد کرده بود و بطوری که خبر یافتیم برخلاف تصورما که خیال میکردیم در تحت تأثیر موقتی مذاکرات شورای مذکور چنین حرفهای تندی زده است ، متن این نطق را قبلا با کمال دقت تهیه کرده بود ودرجلسهٔ شورای مزبور آنرا ازروی نوشتهٔ خود خوانده بود .

برای یك شخص عامی وغیر وارد البته گستاخی است که در بارهٔ مسائل نظامی با یك فرمانده عالی گفتگو کند با وجود این هر کس و مخصوصاً یك عضو کرسی نشین شورای دولتی همیشه حق‌دارد که در بارهٔ موضوعات نظامی هم اظهار نظر کندوملاحظات خود را بیان دارد .

بدیهی است که منافع ومصالح کسانیکه امپراطوری خود را بضرب شمشیر بوجود آورده‌اند با منافع کسانیکه شمشیر امپراطوری در بالای سرشان آویخته است میتواند تفاوت داشته باشد. ممکن است که ارتش هندصورتی‌داشته باشد که برای مصالح هندبکار

---

۱ ـ منظور سازمان ارتش هنداست که تحت‌ادارهٔ دولت بریتانیا وفرماندهی‌افسران انگلیسی قرارداشت ـ م

رودیا برای مصالح امپراطوری و استعماری بریتانیا؛ و این دو صورت با هم بکلی مختلف هستند وحتی با یکدیگر تضاد کامل دارند. یك سیاستمدار و یك انتقادکنندهٔ کرسی نشین میتواند سئوال کند که آیا ادعاهای ژنرال عالیمقدار در بارهٔ اینکه دیگران حق ندارند در کار او مداخله کنند پس از تجارب تلخ جنگ جهانی[1] نیز همچنان معتبر است؟

بطوریکه جنگ نشان داد این آقایان ژنرالهای بزرگ که خود را از پاسخ گوئی بدیگران و از مداخلهٔ دیگران در کارهایشان مصون میشمارند، در هر مورد و در تمام ارتشهای انگلیسی، فرانسوی، آلمانی، اطریشی، ایتالیائی و روسی، آشفتگیها و فضاحتهای فوق العاده بوجود آورده اند. «کاپتین لیدل هارت» مورخ و نظامی ممتاز انگلیسی در کتاب خود بنام «تاریخ جنگ جهانی» مینویسد که درست در آنموقع از جنگ که سربازان انگلیسی دلیرانه با دشمن می جنگیدند، ژنرالهای انگلیسی هریك برضد دیگری جنگ میکردند وحتی خطر بزرگی که متوجه ملت انگلیس بود نتوانست موجب اتفاق و اتحاد این آقایان بشود. نویسندهٔ مزبور بعد چنین ادامه میدهد که «جنگ اعتقاد ما را نسبت به این بتها درهم شکست و این تصور باطل را که قهرمانان نظامی و رجال مورد ستایش عمومی مردانی بزرگ هستند که با مردم عادی فرق دارند، درمانا بود ساخت. بدیهی است که هنوز هم وجود رهبران برای ما لازم است و شاید هم خیلی لازم باشد. اما بیدار شدن ما از خواب غفلت و درك اینکه آنها هم موجودات و افراد خطاپذیری مثل سایر مردم عادی هستند سبب شده است که دیگر نه از آنها توقع زیادی داشته باشیم و نه اطمینان و اعتماد زیاد و قاطعی به ایشان به بندیم.»

آقای «دیوید للویدجرج»[2] نیز که خود از بزرگترین سیاستمداران میباشد در کتاب «خاطرات جنگ» خود تصاویر هولناکی از ضعفها و اشتباهات عظیم سپهبدها و سرلشکرها و در یا سالارهای جنگ جهانی را بما نشان میدهد، اشتباهات عظیمی که بقیمت جان و زندگی صدها هزار نفوس بشری تمام شده است. راست است که انگلستان و متفقینش در جنگ پیروز شدند اما بقول او «لنگ لنگان و غرقه بخون به پیروزی رسیدند.»

بی ملاحظه گیها و کند ذهنیهای اشخاص و موقعیتی که فرماندهان عالیرتبهٔ انگلیسی بوجود آوردند انگلستان را تقریباً به لب پرتگاه زوال و نابودی کشاند و اگر انگلستان و متفقینش بالاخره از خطر نجات یافتند تا اندازهٔ زیادی بعلت حماقتهای باور نکردنی دشمنانشان بود. اینهاست آنچه نخست وزیر بزرگ انگلستان در زمان جنگ نوشته است. آقای للویدجرج، تشریح میکند که چگونه ناچار بوده است با عملیات شدید خود

---

۱ ـ یاد آوری میشود که مطالبی که در متن آورده شده مربوط به جنگ جهانی اولست که پیش از نوشتن کتاب روی داده بود ـ م

۲ ـ به حاشیهٔ صفحه ۴۹۳ رجوع شود ـ م

مطالب وافکارمفید را درسر «لردجلیکو»[1] فروکند و مخصوصاً فکر تشکیل کاروانهای دریائی را به او بقبولاند. دربارهٔ «مارشال ژوفر»[2] فرانسوی هم عقیده دارد که مهمترین خصلت ممتازاوآن بود که فقط ظاهروقیافهٔ مصممی داشت که یك نوع قدرت درآن احساس میشد و همین خاصیت بود که مردم را بطورغریزی مشوش و ناراحت میساخت و باشتباه تصورمیکردند که جای ذکاوت و هوشیاری اشخاص در چانه‌شان میباشد نه در مغزشان و اگر کسی قیافهٔ جدی ودلیری بخود گرفت واقعاً جدی ودلیرمیشود .

اما بیشتر انتقادات آقای للویدجرج برضدفرماندهی عالی ارتش خودشان وشخصی فلد-مارشال «هایگ»[3] فرمانده عالی ارتش بریتانیامیباشد. اودر کتاب خود نشان میدهد که چگونه خودخواهی وغرور «لردهایگ» وحرف نشنوی اوازسیاستمداران ودیگران سبب شد که خود را ازاعضای کابینهٔ بریتانیا مخفی سازد و ارتش انگلستان را در فرانسه بهیکی از بزرگترین شکستهایش بکشاند . او حتی موقعی که شکست در برابرش قرارداشت باز هم لجوجانه در حرفهای خود ایستادگی کرد وهجوم بیمورد ومطالعه نشدهٔ خود را در باطلاقهای هولناك «پاسشندال» و«کامبره» چند ماه ادامه داد تا اینکه فقط هفده هزار نفرافسران ارتش کشته شدندواز پا درآمدندوچهارصدهزار نفراز بهترین سربازان انگلیسی نابود شدند. چه خوب است که خاطرهٔ «سرباز گمنام» انگلیسی را امروز که این فلدمارشال بزرگ امرده است تجلیل میکنند زیرا تا وقتیکه او زنده بود زندگی سرباز انگلیسی بسیار بی اهمیت وناقابل شمرده میشد وهیچ قدروارزشی نداشت.

البته سیاستمداران دموکرات معمولا ناچارند درفعالیتها واعمال خود دقیق باشند ومسئولیت حوادث را بگردن بگیرند. آنها اغلب اشتباهات خود را قبول میکنندومیکوشند آنها را اصلاح وجبران کنند . اما نظامیان درمحیط دیگری پرورش میابند که درآنجا قدرت وتسلط مطلق مافوق، حکومت میکند وهیچ نوع انتقادی تحمل نمیشود. باینجهت است که وقتی شخص نظامی اشتباه میکندو بخطا میرود ازراهنمائیهای دیگران خشمگین

---

۱ ـ Lord jellicoe ـ دریاسالار انگلیسی که از ۱۸۵۹ تا۱۹۳۵ زندگی کرد ودر زمان‌جنگ جهانی اول فرمانده نیروی دریائی بریتانیا بود ـ م

۲ ـ joffre ـ مارشال فرانسوی از ۱۸۵۲ تا ۱۹۳۱ زندگی کرد . در مستعمرات فرانسه پیروزیهائی داشت ودر زمان جنگ جهانی اول از ۱۹۱٤ تا ۱۹۱٦ فرمانده عالی نیروهای فرانسوی بود ـ م

۳ ـ دوگلاس هایگ Haig فلدمارشال انگلیسی که از۱۸٦۱ تا۱۹۲۸ زندگی کرد واز ۱۹۱۵ تا۱۹۱۸ فرمانده عالی نیروی بریتانیا درجنگ جهانی اول بود ـ درسال ۱۹۵۲ خاطرات زمان جنگ‌اوکه بانظریات‌مغرضانه تنظیم شده است انتشار یافت ـ م

میشود . اشتباه خود را نمی‌پذیرد و در نتیجه اشتباهات بزرگتری هم مرتکب میگردد . برای اوطرز نگاهداشتن چانه بیشترازطرز تفکر اهمیت‌دارد .

متأسفانه درهند نصیب‌ما این‌شده‌است که‌اختلاطی‌ازهردونوع مختلف‌اشخاص‌نظامی وغیرنظامی‌را داشته باشیم زیرا درادارات دولتی هندنیزکارمندان ما روشی نیمه نظامی دارند و در یك محیط استبدادی و ازخود رضائی‌غرورآمیزکارمیکنند ودر نتیجه،هم‌چانهٔ خشن‌سربازی‌وهم ضعفهای غیر نظامی را توأم دادند .

بما میگویند که براثر«هندی ساختن»مقامات مختلف،هندیان درارتش هم پیشرفت کرده‌اند و پیشرفتهای بیشتری هم خواهند داشت . بطوریکه تا سی سال آینده یا کمی بیشترممکن است حتی یك ژنرال هندی هم در دستگاهای ارتش هند پیدا شود .[1]

البته بدینقرارممکن است که درظرف مدتی در حدود صد سال‌کار«هندی ساختن» مقامات به پیشرفتهای مهمتری هم نائل آید . دراینجا شخص از خود میپرسد که چطور انگلستان در یك دوران بحرانی توانست برای خود در ظرف یکسی دو سال یك ارتش چندین میلیونی تجهیز کند . لابد اگرازآن نوع مستشاران‌خیراندیش‌که درهند برای ما دلسوزی میکنند درانگلستان هم میخواستند عمل کنند میگفتند که چنین اقدامی باید با حزم واحتیاط خیلی بیشتری صورت پذیردودرچنین صورتی ممکن‌بود که‌جنگ خیلی‌پیش ازآنکه این ارتشها تمرین وآزمایش خود را تمام کنند و برای جنگ آماده و حاضر شوند بپایان رسیده باشد .

همچنین شخص ممکن است به فکرارتش شوروی بیفتد که تقریباً از هیچ بوجود آمد و با دشمنان سرسخت ونیرومندی روبروشد و برآنها پیروز گردید وامروزیکی از نیرومندترین و مؤثر ترین دستگاههای جنگی جهانست . خوشبختانه آنها ژنرالهای باصطلاح جنگ آزموده وجنگ شناسی ازآن نوع که درهندبما ارزانی شده است‌برای خود نداشتند.

اکنون ما یك دانشکده نظامی در «دهرادون» داریم که فرزندان اشراف‌ما در آنجا خود رابرای‌افسرشدن‌آماده‌میسازند . بمامیگویند آنها در دفیله‌ها و رژه‌ها خیلی چالاك وشایسته هستند وبدون تردید افسران قابل‌تحسینی خواهندشد . اما گاهی از خود میپرسم که این پرورش وتعلیماتی که به‌آنها می‌آموزند تاوقتی‌که باتعلیمات فنی‌وعلمی جدید همراه نباشد چه فایده دارد . وضع پیاده نظام و سواره نظام ما امروز تقریباً

---

۱ ـ درارتش هند در دوران تسلط بریتانیا تمام امرای ارتش وافسران عالیرتبه انگلیسی بودند و هندیان نمیتوانستند ازرتبهٔ سرهنگی ببالارا بدست‌آورند ـ م

بصورت زمان فالانژها وهنگهای رومی‌است منتها بعلت وجود تفنگ‌ها وسلاحهای‌جدید قدرت و اثر تیر اندازی افراد از تیر وکمانهای سابق کمی بیشتر است ، این قبیل نیروها دردنیائی که گازهای جنگی، بمبهای نیرومند ، تانکها وتوپخانه‌های سنگین بکار میروند ارزش فراوانی نمیتوانند داشته‌باشند . بدون‌شك مربیان و راهنمایان آنها باین موضوعهاهم‌توجه دارند وخودشان میدانند که چه‌میکنند .

یکباردیگر این‌سئوال رامطرح میسازیم که نتایج تسلط بریتانیا برهند چه بوده است ؟ درواقع ما حق‌نداریم که از بی‌ثمر بودن وزیانبخش‌بودن نتایج این تسلط شکایت داشته‌باشیم زیرا بیشتر نقائص وعقب‌ماندگیهای ما از ضعف ها و ناتوانی های خودمان ناشی میشود ؟. وقتی که ماتماس خود را باجریان شط عظیم زندگی ازدست میدهیم ، از تحولات وتغییرات زمان‌عقب میمانیم، دریك حفرهٔ خارج ازجریان قرارمیگیریم ، همچون خاشاکی بدور خود میچرخیم ، فقط بخودمان میپردازیم و از خودمان تعریف میکنیم ، همچون شترمرغ [1] خودمان را از آنچه اتفاق می‌افتد بی‌خبر نگاه میداریم ، طبعاً خود را بخطرات می‌اندازیم و بنابودی میکشانیم .

آمدن‌انگلیسیها به‌هند درحکم نخستین موج یك‌حرکت وجنبش‌عظیم جهانی بود . آنها مظهر نیروهای جدید وعظیم تاریخ بودند که شاید خودشان هم زیاد به‌آن توجه نداشتند . مانمیتوانیم ازگردبادی‌که ما را ریشه‌کن میسازد و بدور می‌افکند یا از نسیم خنکی که ما را بلرزه در می‌آورد شکایت داشته باشیم ؟ بلکه می بایست خود را برای مواجهه بااین نیرو های عظیم طبیعت آماده سازیم . در هر حال اگر گذشتهٔ ما چنین بوده‌است ودر برابر تندباد حوادث بسیار لرزیده‌ایم اکنون باید برای مقابله با آینده آماده شویم . ما باید از انگلیسیها سپاسگزار باشیم که همراه خود یك ارمغان عالی بری ما آوردند . این‌ارمغان‌علوم جدید و نتایج گرانبهای آن میباشد . شاید بسختی میتوان کوشش دولت بریتانیا در هند را که همواره منازعات ، اختلافات ، جهل ، عقب ماندگی، ارتجاع وتجزیه طلبی راتشویق کرده‌است وعناصر جاه‌طلب و خودخواه را در کشورما پیش کشیده‌است فراموش کرد یا نادیده گرفت . اما شاید خود این‌مشکلات هم

---

۱ - شترمرغ درهنگام خطرسرخودرا درشن‌های بیابان مخفی میکندکه خطر را نه‌بیند وباین ترتیب بدام می‌افتد . درزبان فارسی دراین موارد کبك را بکارمیبرندکه سرخودرا دربرف پنهان میسازد . سیاست شتر مرغی‌هم درزبانهای اروپائی بمفهوم سیاست کورکورانه وکبك وار است . درصورتیکه درزبان ماگاهی‌بسیاست گریز ازانجام وظیفه وشانه خالی کردن تعبیرمیشود زیرا مامثلی داریم که میگوید به شترمرغ گفتند پرواز کن گفت شترم. گفتند باربیر گفت مرغم .

چون‌درمتن‌کلمهٔ‌شتر مرغ‌بکاررفته بود درترجمه هم همان اصطلاح بامفهوم اروپائی بکار رفته است ـ م

برای ما یك آزمایش مورد احتیاج و یك پرورش لازم برای پیروزی در مبارزات بوده است و شاید پیش از آنکه هند نوین، بوجود آید و رستاخیز خود را آغاز کند میبایست بارها و بارها از میان آتشها عبور کند تا ضعف‌ها و آلودگیها و کثافاتش بسوزد و آنچه فساد و ناپاکی در او بوده است فروریزد .

۵۵

یك ازدواج رسمی و موضوع خط

پس ازقریب یکهفته که برای ملاقات باگاندی‌جی در «پونه» ودر «بمبئی» ماندم در نیمهٔ سپتامبر ۱۹۳۳ به‌لکنهو بازگشتم . مادرم همچنان بیمار ودر بیمارستان بستری بود حالش خیلی بکندی بهبود مییافت . کماله هم در لکنهو بود و هر چند حال خودش خوب نبود ازمادرم مراقبت میکرد . خواهرانم نیز برای گذراندن تعطیل‌های خود از الله آباد به‌لکنهو آمده‌بودند . من برای مدت دوسه‌هفته درلکنهوماندم . درآنجافراغت وبیکاریم بیشتر از الله آباد بود وجزاینکه هرروز دوبار به‌بیمارستان میرفتم وازمادرم خبرمیگرفتم کارمهمی نداشتم .

ازاین فرصت برای نوشتن یك سلسله مقاله در مطبوعات استفاده کردم که در سراسر کشور انعکاس‌فراوانی پیدا کرد . یك سلسله مقاله باعنوان «هند به کجامیرود؟» نوشتم که درآنها اوضاع جهان وارتباط آنرا باکشورمان مورد سنجش قراردادم . از این‌مقالات استقبال گرمی بعمل‌آمد . بعدها شنیدم که آنها را بفارسی هم ترجمه کرده‌اند ودرتهران وکابل نیز منتشر شده‌است . باوجود این درواقع درآن مقالات مطالب مهمی وجود نداشت وکسیکه باجریانات اوضاع جهان وتحولات فکری غرب در تماس میبود درآن‌مقالات‌چیز تازه‌ئی نمیدید . امادرهند افکارعمومی‌چنان به‌مسائل‌داخلی‌وگرفتاریهای ملی‌سرگرم ومشغول بود که به‌آنچه درخارج میگذشت توجه زیادی نداشت . استقبالی که ازمقالات من‌شد و بعضی قرائن دیگرنشان میداد که افکار عمومی رشد فراوان‌یافته است وافق فکری کشور خیلی وسیع تر شده‌است .

کم کم مادرم ازماندن‌در بیمارستان خسته شده‌بود وتصمیم گرفتیم او را به‌الله‌آباد بازگردانیم . یکی ازجهات این‌تصمیم هم تهیهٔ مقدمات عروسی خواهر کوچکم، کریشنا بود که درآنوقت بتازگی نامزد شده‌بود . میخواستم این ازدواج هر چه زودتر و پیش ازآنکه من‌دوباره بزندان برگردم انجام‌گیرد . زیراهیچ نمیدانستم تاچند وقت آزاد و

بیرون اززندان‌خواهم ماند. هنوز نافرمانی‌عمومی بطوررسمی‌ادامه‌داشت وهنوز گنگره وسازمانهای وابسته به‌آن غیر قانونی بود و بنابرین احتمال زندان رفتن من هم خیلی زیاد بود.

برای عروسی‌خواهرم سومین هفتهٔ ماه اکتبر راتعیین کردیم وقرارشد ازدواج در الله آباد صورت گیرد. این ازدواج بصورت عرفی و غیرمذهبی صورت میگرفت و فقط موافق موازین قانون‌اجرامیشدو به‌ثبت میرسید و من ازین جریان بسیار خوشحال بودم. اصولا انتخاب‌این‌وضع بامانبود. زیرا ازدواج میان‌افراد دوکاست (طبقهٔ‌مذهبی) مختلف برهمن وغیر برهمن صورت میگرفت وبنابر قوانین‌انگلیسی‌هند که مورد عمل‌است دراین قبیل مواردمراسم‌مذهبی بی‌ارزش‌میباشد. خوشبختانه قانون ازدواج رسمی وغیرمذهبی که بتازگی تصویب شده‌بود بما کمک‌میکرد.[1]

برای ازدواج دوقانون جدید وضع شده‌بود. قانون دوم که عروسی خواهرمن هم طبق‌آن انجام میگرفت درمورد هندوان وپیروان مذاهب دیگری که باآئین هندو قرابت دارند مانند بودائی‌ها وجین‌ها وسیک‌ها بکارمیرفت. امااگریکی‌ازطرفین ازدواج بعلت وضع مذهبی که درآن متولد شده بودند یابخاطر تغییرعقیدهٔ بعدی از مذهب خود بیرون میبودند ازدواج باید برطبق موازین‌قانون اولی انجام میگرفت. طبق این‌قانون هر دو طرف ازدواج باید ازمذاهب خود اعراض‌میکردند وصراحتاً اعلام میداشتند که به‌مذهب سابق خود پایبند نیستند تابتوانند باهم ازدواج کنند. این‌اعراض‌اجباری وغیرلازم اغلب مشکلات فراوانی پیش می‌آورد. بسیاری‌اشخاص‌هستند که هرچند عقاید مذهبی‌استواری ندارند بااین اعراض علنی ازمذهب هم مخالف میباشند وبدینقرار نمیتوانند از آن‌قانون استفاده کنند. متعصبین مذاهب مختلف نیز با هرگونه تغییراتی که سبب تسهیل ازدواج میان افراد طبقات و مذاهب مختلف گردد مخالف هستند. نتیجه آنست که مردم ناچار میشوند که بطوررسمی ولو بظاهر وبرای‌تشریفات هم باشد اعراض‌مذهبی خود را اعلام دارند ومقررات قانون رابرای استفاده‌از آن عمل کنند.

من شخصاً علاقمندم که ازدواج میان افراد طبقات ومذاهب مختلف تشویق شود، اما معتقدم که چه این‌کار راتشویق کنند و چه نکنند فعلا باید اجازه بدهند که ازدواج قانونی بصورت ثبت شدن رسمی وبدون مراسم مذهبی درهمه‌جا انجام گیرد و یك قانون کلی وعمومی برای‌آن بوجودآید که باتمام اشخاص وپیروان تمام مذاهب قابل انطباق باشد وهرکس باهرعقیدهٔ مذهبی وبدون احتیاج به‌اعراض از عقاید مذهبی یاتغییر مذهب

---

۱ – درهند طبق سنن قدیمی‌افراد هرطبقه باطبقهٔ خود وباهم مذهبان خودازدواج میکردند. درصورتیکه تمایلات جدیدبه‌این‌سنت‌ها وعقاید کهنه‌بی‌اعتنابود. ومطالبی که دراینجا بیان شده مربوط به‌این سنت‌قدیمی‌است.م.

خود بتواند موافق قانون باهر کس که میخواهد ازدواج کند

ازدواج خواهرم بدون تشریفات وسروصدای زیاد برگذارشد و در کمال سادگی انجام گرفت من اصولا از جنجالی که معمولا درهند درموقع عروسیها بر پا میشود خوشم نمی آید . درمورد خواهرم مخصوصاً بملاحظهٔ بیماری مادرم و بعلاوه از آنجهت که هنوز نافرمانی عمومی ادامه داشت وعده‌ئی از دوستان و همکارانم در زندان بودند برگزاری تشریفات و تظاهرات مفصل بی‌معنی بود . فقط چند تن ازخویشاوندان وجمعی از دوستان محلی دعوت شده بودند. بسیاری ازدوستان قدیمی پدرم ازاین جریان ناراضی شدند و آنرا نسبت بخودشان توهینی انگاشتند و بیجهت تصور کردند که من تعمداً آنها را نادیده گرفته‌ام .

کارت دعوت کوچکی که تهیه کرده بودیم بزبان هندوستانی و بخط لاتینی نوشته شده بود. این کارتازگی داشت زیرا معمولا زبان هندوستانی را بخط هندی «ناگری» یا بخط فارسی مینویسند. فکراینکه زبان هندوستانی را بخط لاتینی بنویسند جزدر ارتش هند و جزدر میان هیئت‌های مبلغین مذهبی خارجی سابقه نداشت . در واقع من هم فقط از روی کنجکاوی این کار را کردم وخواستم آزمایشی بعمل آورم وعکس العمل آنرا در میان مردم به بینم. اما اقدام من با سردی استقبال شد وعدم موافقت با آن زیاد بود. کارتهای دعوت بمقدار کم در میان عدهٔ معدودی پخش شده بود واگر اتفاقاً بمقدار بیشتر ودر میان عدهٔ وسیعتری توزیع میشد مسلماً نارضائی بیشتری بوجود می آورد. گاندی جی هم این کارمرا تأیید نکرد.

من خط لاتینی را ازآنجهت که به آن اعتقاد داشتم بکار نبرده بودم . این خط از مدتها پیش مرا مجذوب خویش میساخت. موفقیتهائی که این خط در ترکیه و درآسیای میانهٔ شوروی بدست آورده بود در من تأثیرفراوان می بخشید[1] ودلایل موافق استعمال این خط در ترازوی سنجش من خیلی سنگینی میکرد. اما با اینهمه اعتقاد قاطعی باستعمال آن نداشتم وحتی اگرهم با این کار موافق بودم بخوبی میدانستم که در وضع کنونی هند کوچکترین احتمال موفقیت برای اجرا وقبول چنین فکری وجود ندارد. یقین بود که چنین فکری با مخالفت شدید تمام دسته‌های مختلف، ملی‌ها، مذهبی‌ها، هندوها، مسلمانها، پیرها و جوانها مواجه میشد . بعلاوه احساس میکردم که این مخالفت فقط جنبهٔ احساساتی نمیداشت.

---

۱ ـ ترکیهٔ جدید که پس ازجنگ جهانی اول تشکیل شد ضمن تغییرات متعددی که دروضع خود بوجود آورد خط راهم تغییرداد وبجای الفبای عربی الفبای لاتینی را برای نوشتن بکاربرد که اکنون هم درآن کشور بکار میرود . همچنین درجمهوریهای آسیائی شوروی نیزالفبا وخط لاتینی بکار رفته است ومیرود ـ م .

تغییر دادن خط مرسوم در یك زبان که یك گذشتهٔ غنی و بزرگ در پشت سر خود دارد یك تغییرحیاتی و پراهمیت است که همه چیزرا تغییرمیدهد. زیرا خط با ادبیات ارتباط و پیوند نزدیك دارد. تغییرخط و تغییرصور کلمات تصورات جدید و افکار جدید را برمی‌انگیزد. چنین تغییری تقریباً یك دیوار عبور ناپذیرمیان ادبیات قدیم وجدید بوجود خواهدآورد وادبیات‌قدیمی بصورت یك زبان خارجی ومرده درخواهدآمد. در کشورهائی که‌میراث ادبیات گذشته‌ناچیزو کم اهمیت است میتوان چنین اقدامی کرد اما تصورمیکنم که در هند این‌کار بسیار دشوار باشد زیرا ادبیات ما نه فقط غنی و گرانبهاست بلکه‌با تاریخ و طرز تفکر ما پیوسته است و با زندگی توده‌های ملت ما پیوند و ارتباط بسیار نزدیکی‌دارد. تحمیل کردن‌یك چنین تغییری صورت از هم دریدن بیرحمانه وقساوت‌آمیز یك موجود زنده را خواهد داشت وپیشرفت در راه‌آموزش وپرورش عمومی‌را به تأخیر خواهد انداخت.

در هند امروز اصولااین‌مسئله مطرح ومورد بحث نیست. بنظرمن قدمی که‌میتوان اکنون در راه بهبود و اصلاح خط برداشت‌اینست که‌خط مشترکی‌را برای تمام‌زبانهائی که از زبان «سانسکریت» ناشی‌شده اند یعنی هندی، بنگالی، ماراتی‌وگجراتی،پذیرفت وبکار برد . هم اکنون خط این زبانها ریشه‌های مشترك دارد و اختلافشان با یکدیگر زیاد نیست ویکسان کردن‌آنها با هم دشوار نخواهد بود . اینکار مسلماً این چهار زبان بزرگ و برادر را خیلی بهم نزدیکترخواهد ساخت.

یکی‌از افسانه‌هائی که فرمانروایان انگلیسی‌ما در سراسرجهان رایج ساخته‌اندو انتشار میدهند اینست که گویا هند چندین‌صدزبان دارد ـ رقم‌درستش رافراموش کرده‌ام‌ـ برای اثبات این مدعا آمارهای خود راگواه می‌آورند واین امررا نشانهٔ عدم وحدت‌ملی هند میشمارند. اما واقعیت تعجب‌آور اینست که از این چند صد زبان مختلف، شاید فقط چند تن انگلیسی‌باشند که پس از سالهای دراز اقامت در این کشور فقط یکی‌را، آنهم بصورت ناقص وشکسته بسته، بدانند. آنها این زبانها را به طبقات مختلف تقسیم میکنند وآنها را«ورناکولار» یعنی«زبان غلامان» مینامند (این کلمه را از کلمهٔ لاتینی«ورنا» اقتباس کرده‌اند که بمعنی‌غلام خانه‌زاد است). بسیاری از مردم کشور ما هم ندانسته‌این نامگذاری راپذیرفته‌اند.

واقعاً حیرت‌آور است که چگونه‌انگلیسیها عمرخود را در هند میگذرانند وهرگز بخود زحمت نمیدهند که یك زبان‌هندی را بدرستی بیاموزند. آنها باکمك «خوانسامه»ها و«آیه»های [1] خود یك نوع زبان غیرمفهوم وعجیب وغریب‌ویك‌نوع هندوستانی‌دست‌وپا

۱ـ «خوانسامه» درزبان هندی بمعنی‌آشپزاست واز کلمهٔ فارسی « خوانسالار » (سالار دهنده خوان یا سفره‌پرداز) ناشی شده است . «آیه » نیز بمعنی پرستار بچه میباشد وانگلیسیهائی که درهند بودند همین کلمات را بکارمیبردند . همانطورکه خارجیان درایران کلمهٔ « باجی » را برای کلفت وخدمتکار بکار میبرند ـ م

شکسته را یاد میگرفته‌اند که آنرا پیش خود زبان هندوستانی تصور کرده‌اند . همانطور که انگلیسیها دربارهٔ زندگی‌هند از روی طرز رفتار زیردستان و چاپلوسان و متملقینی که در اطرافشان‌هستندقضاوت میکنندزبان هندوستانی‌را نیز بوسیلهٔ نوکران ومستخدمین خانهٔ خود یادمیگیرند که آنها نیز بخیال آنکه منظور خود را به اربابان خودبهتر بفهمانند همان زبان دست وپا شکستهٔ ایشانرا تقلید میکنند. در نتیجه بنظرمیرسد که انگلیسیها هیچ اطلاع ندارند که‌زبان‌هندوستانی‌وسایرزبانهای هند، دارای ارزشهای ادبی‌فوق‌العاده نیزهستندوادبیات وسیع و پربهائی‌دارند.

اگر آمارها میگویند که در هند دویست یا سیصد زبان وجود دارد همین‌آمار هم میگویند که مثلا در آلمان ، تصور میکنم در حدود پنجاه یا شصت جور زبان هست اما تصور نمیکنم که هرگز این واقعیت دلیلی برای عدم وحدت وتشتت ملت‌آلمان شمرده شده باشد. درحقیقت‌درمواقع آمارگیری‌معمولا همه نوع زبانها ولهجه‌هارا که گاهی فقط‌چندهزار نفر به‌آن صحبت‌میکنند نیز بحساب می‌آورند ومعمولا بملاحظات علمی اغلب لهجه ها را هم یك زبان جداگانه میشمارند. بنظر من در هند با تمام وسعتش فقط چند زبان معدود وجود دارد که اگر سر زمین پهناور هند را با اروپا مقایسه کنیم متوجه خواهیم شد که مردم هند حتی‌ازلحاظ‌زبان هم وحدت وپیوستگی بیشتری دارند، اما بعلت رواج بیسوادی درهند، زبان صورت واحد تثبیت شده‌ئی‌را بدست نیاورده و لهجه‌های گوناگون در آن بوجودآمد است. زبانهای اصلی‌هند (صرفنظر از برمه) [1] عبارتنداز: هندوستانی (که شامل دوشاخه هندی‌و اردومیشود). بنگالی، گجراتی، ماراتی، تامیل، تلك ، مالایـام و کنارس. اگرزبانهای آسامی،اوریا،سندی،پشتو، وپنجابی‌را هم برآنها بیفزائیم در واقع صورت کاملی‌از زبانهای سراسر کشور جززبان بعضی قبایل دورافتاده درکوهستانها یا در اعماق جنگلها را در دست خواهیم داشت. از میان‌آنها، زبانهای «هند وآریائی» که در سراسرشمال ومرکزومغرب‌هند رایج است با هم خویشاوندی نزدیك دارند.زبانهای دراویدی‌جنوب‌هرچندباز بانهای‌آریائی‌متفاوت‌هستنداماتحت‌تأثیرشدیدزبان«سانسکریت» [2] واقع شده‌اند وکلمات واصطلاحات سانسکریتی‌درآن فراوانست.

هشت زبان‌اصلی فوق‌الذکر همه قدیمی هستند وادبیات گرانبهائی دارند واکنون هریك از آنها درمناطق پهناوری که از یکدیگر کاملا مشخص هستند رواج دارند. حتی

---

۱ ـ تازمان‌استقلال هند ، سرزمین برمه که جزو مستعمرات بریتانیا بود وام‌روز صورت کشور مستقلی را دارد جزو حکومت هندوستان قرار داشت وزیر نظرنایب‌السلطنه انگلیسی که در دهلی بود اداره میشد ـ م .

۲ ـ زبان سانسکریت زبان باستانی وآریائی هنداست که بعضی زبانهای کنونی هند ازآن ناشی شده‌اند و بازبان پارسی باستانی هم قرابت دارد ـ م

از نظر تعداد افرادی‌هم که باین زبانها صحبت میکنند ، هریك از آنها درردیف زبانهای بزرگ جهان قرار میگیرند. پنجاه میلیون نفر بزبان بنگالی صحبت میکنند . همچنانکه بزبان هندوستانی بالهجه‌های مختلفش تصورمیکنم (زیرا اکنون ارقام را دراختیار ندارم) درحدود یکصد وچهل میلیون نفر درهند حرف میزنند و تقریباً درسراسر کشور همه کس آنرا می‌فهمد [1] . یك چنین زبانی امکانات فوق‌العاده ئی درخود دارد. زبان هندوستانی برپایهٔ مستحکم زبان سانسکریت متکی است و بازبان فارسی هم قرابت وپیوند نزدیك دارد وبدینقرار میتواند از این‌دوسرچشمهٔ غنی‌استفاده برد والبته درسالهای‌اخیراز زبان انگلیسی‌هم استفاده کرده است . سرزمین دراویدی در جنوب هند تنها منطقه‌ئیست که زبان‌هندوستانی درآن‌صورت یك‌زبان خارجی‌را دارد اما درآنجاهم مردم‌سعی دارند که این زبان‌را بیاموزند . دوسال پیش (درسال ۱۹۳۲) ارقامی دربارهٔ فعالیت یك‌انجمن خصوصی را دیدم که داوطلبانه به‌تعلیم زبان هندی در جنوب مشغولست . در مدت کوتاه چهارده‌سال که ازتشکیل این انجمن میگذشت تنها ۵۵۰٫۰۰۰ نفر درمنطقهٔ مدرس‌زبان هندی‌را آموخته بودند . برای یك‌انجمن که بشکل داوطلبانه فعالیت دارد و هیچ کمکی از دولت دریافت نمیدارد این رقم بسیار نمایان وفرخشان است. درآنجا اغلب کسانیکه زبان هندی را میآموزند خودشان به‌تعلیم دیگران‌هم میپردازند .[2]

---

۱ ـ (یادداشت مولف) ـ ارقام‌زیر ازطرف‌هواداران زبان هندوستانی منتشرشده‌است ونمیدانم‌آیابرمبنای آمارهای سرشماری اخیر درسال ۱۹۳۱ تهیه گردیده یامربوط به ارقام سال۱۹۲۱ میباشد، تصورمیکنم که این‌ارقام مربوط بسابق است وارقام واقعی کنونی دربارهٔ هریك ازآنها افزایش قابل ملاحظه‌ئی را نشان خواهد داد .

هندوستانی (که شامل زبان هندی غربی ، پنجابی وراجستانی میشود)	۱۳۹٫۳	میلیون نفر
بنگالی	۴۹٫۳	»
تلگ	۲۳٫۶	»
مارائی	۱۸٫۸	»
تامیل	۱۸٫۸	»
کنارس	۱۰٫۳	»
اوریا	۱۰٫۱	»
گجراتی	۹٫۶	»
مجموع	۲۷۹٫۸	»

بعضی زبانها مانند پشتو آسامی وزبان برمه که هم‌ازنظر زبان شناسی وهم ازنظر سرزمین‌ومنطقهٔ رواج‌خود از زبانهای هندی جدا هستند دراین فهرست نیامده‌اند .

۲ ـ در بسیاری ازکشورها این روش به‌کار میرود . از جمله در جمهوری دموکراتیك ویتنام پس ازجنگ جهانی اخیر درمدت هشت سال با همین روش بیسوادی را ریشه‌کن ساختند . درآنجا هم هرکس هم تعلیم‌میگرفت و هم تعلیم میداد ، هم شاگرد بود و هم معلم . اگر در ایران هم بخواهیم جداً با بیسوادی مبارزه کنیم و نهضت وسیعی بوجود آوریم باید ازاین تجارب و این روشها استفاده‌کرد ـ م .

من تردیدندارم که بالاخره روزی زبان هندوستانی زبان مشترک تمام هندخواهد شد. حتی همین حالاهم برای موارد عادی و ارتباطات معمولی مردم زبان هندوستانی بمیزان وسیعی مورد استفاده قرار میگیرد. اختلاف نظرهای بیجاوابلهانه برسر بکاربردن خط «ناگری» هندی یاخط فارسی واختلافات دیگری برسراینکه آیا این زبان باید بیشترصورت سانسکریتی یاصورت فارسی پیدا کند پیشرفت وتوسعهٔ رواج زبان هندوستانی رابزحمت انداخته است. بـرای حل مسئلهٔ خط فعلا راه خروجی بنظر نمیرسد زیـرا هیجانات و احساسات فراوان به آن آمیخته شده است. تنها راه اینست که هردو خط رسماً پذیرفته وقبول شود ومردم آزاد ومختار باشندکه بهرخط که میل دارند بنویسند. اما در مورد شکل سانسکریتی یا فارسی زبان باید تمایلات افراطی راکنار گذاشت ویك زبان ادبی متوسط ومیانه را موافق زبانی که مردم به آن حرف میزنند مورد تشویق قرارداد. مسلماً باتوسعه ورواج آموزش درمیان توده‌ها این کار ناگزیر تحقق خواهد یافت. گروه کوچکی ازطبقات متوسط که تصور میکنندمسئول حفظ وقیمومیت زبان وادبیات میباشند متأسفانه هریك ازجهتی بسیار کوته‌فکر ومحافظه کارند. آنها بشکلها وقالب‌های قدیمی چسبیده‌اند که دیگر بیروح هستند. بعلاوه باتوده‌های مردم کشور خود و باادبیات جهانی هم تماس زیادی ندارند.

توسعه وترویج روزافزون زبان هندوستانی نه باید و نه‌میتواند مزاحم ادامهٔ حیات و غنی‌ترشدن زبانهای بزرگ بنگالی، گجراتی، ماراتی اوریا وزبانهای دراویدی جنوب گردد. بعضی ازاین زبانها حتی هم اکنون از زبان هندوستانی زنده‌تر وازنظر کلمات واصطلاحات علمی غنی‌تر و بیدارتر هستند و باید درمناطق خود برای آموزش وپرورش وسایر احتیاجات عمومی بصورت زبان رسمی باقی بمانند. زیرا فقط بوسیلهٔ این زبانهاست که میتوان آموزش وفرهنگ را باسرعت در میان توده‌ها توسعه داد.

بعضی‌ها تصورمیکنندکه زبان انگلیسی زبان رسمی ومشترك تمام هند خواهدشد[1] بنظر من این فکر جزدرمورد یك گروه معدود از تحصیل کرده‌های طبقات بالا عجیب و نادرست است. زبان انگلیسی نمیتواند بامسئلهٔ آموزش وفرهنگ توده‌ها ارتباطی داشته باشد و برای این منظور بکار رود. ممکن است که این زبان همانطور که امروز هم دیده میشود برای احتیاجات فنی، علمی، بازرگانی وارتباطات خارجی ومخصوصاً روابط

---

۱ ـ دولت هندوستان پس از استقلال خود موقتاً زبان انگلیسی را بعنوان زبان رسمی و مشترك پذیرفته است و در عین حال زبانهای ملی هند هم در همه‌جا رسمیت دارند. ضمناً با یك برنامه دقیق و منظم کوشش شده است که در مدت پانزده سال زبان هندی در داخل کشور زبان رسمی و مشترك ملی گردد و بجای زبان انگلیسی بنشیند و این کار با موفقیت پیش میرود ـ م.

بین‌المللی مورد استفاده واقع شود . برای بسیاری ازما لازمست که زبانهای خارجی را بیاموزیم تابتوانیم باافکار و فعالیتهای جهانی آشنا شویم . آرزومندم که دانشگاههای ما علاوه برزبان انگلیسی آموختن زبانهای خارجی‌دیگرمانند فرانسوی، آلمانی ،روسی اسپانیولی، ایتالیائی‌وغیره راهم‌تشویق کنند. البته‌منظوراین‌نیست که آموختن‌زبان‌انگلیسی مورد غفلت قرارگیرد اما اگر لازمست که ما در بارهٔ تمام دنیا نظری صحیح و متعادل داشته‌باشیم‌نباید همیشه خود رابپذیرفتن نظرانگلیسیها محدود سازیم وبا عینك‌انگلیسی بدنیا بنگریم . هم اکنون بعلت آنکه ما فقط با طرز تفکر انگلیسی پرورش یافته‌ایم نظری‌نادرست و نامتعادل داریم. حتی‌بسیاری از عناصرمتعصب ملی ووطن‌پرستان‌دو آتشهٔ ما بزحمت میتوانند متوجه‌شوند که‌دربارهٔهند تا چه‌اندازه درتحت تأثیرنظریات‌انگلیسی قرار دارند .

معهذا هر قدرهم که آموختن‌سایر زبانهای خارجی را تشویق کنیم زبان انگلیسی وسیلهٔ اصلی ارتباط ما بادنیای خارج باقی‌خواهدماند . مثل‌اینست که باید هم‌چنین‌باشد . درطی چندنسل گذشته ماسعی کرده‌ایم این‌زبان رابیاموزیم و تااندازهٔ زیادی توانسته‌ایم آنرا باموفقیت تحلیل بریم وبکار بندیم . ابلهانه خواهدبود که بخواهیم این‌سوابق را دوربریزیم ونخواهیم ازاین تجارب و آزمایش ممتد خود استفاده بریم . مخصوصاً که زبان‌انگلیسی بدون تردید پرانتشارترین ومهمترین‌زبانهاست وباسرعت اززبانهای‌دیگر پیش می‌افتد . این‌زبان ولو بصورت «آمریکائی» آن باشد، هر روز بیش ازپیش‌وسیلهٔ ارتباطات بین‌المللی وانتشارات رادیوئی خواهدشد بدینقرار ماهم باید آموختن و بکار بردن آنرا ادامه بدهیم وبر میزان اطلاعاتمان ازاین‌زبان بیفزائیم. بنظرمن لازمست که این زبان را هرچه بهتر بیاموزیم اما شایسته‌نیست به‌آنصورت که‌گاهی درمیان ما دیده میشود قسمت عمده‌ئی ازوقت‌ونیروی خود رابرای فهم ودرك‌وآموختن جزئیات وظرایف این‌زبان مصروف داریم . بدیهی‌است که بطور فردی میتوان این‌کار را کرد و آموختن زبان را به‌این درجه ازتکامل رساند اما نباید آنرا ایدآل عمومی هم قـرارداد و باری سنگین برای مردم بوجود آورد ومانع پیشرفت ایشان در راههای دیگرشد .

کتابهای روش «بازیك انگلیش» که بتازگی برای تعلیم این زبان انتشار یافته بنظرمن بسیار جالب‌توجه و مفیداست وتصورمیکنم این ساده کردن طرز تعلیم انگلیسی آیندهٔ بزرگی برای این زبان پیش خواهد آورد . برای ماهم بسیار مفیداست که برای آموزش زبان انگلیسی همین روش « بازیك انگلیش » را مورد استفاده قراردهیم که ساده‌تر است و بیش از روش « استاندارد انگلیش » کـه برای متخصصین زبـان و

دانشجویان عالی تهیه شده‌است برایمان مفید خواهدبود .[1]

من‌شخصاً میل‌دارم که زبان‌هندوستانی‌هرچه بیشترکلمات‌انگلیسی وکلمات زبانهای خارجی رابپذیرد ودرخود هضم کند . برای مااین امر ضرورت دارد زیرا مااصطلاحات وکلمات جدید راکسر داریم و خیلی بهتراست که از کلمات موجود و مشهور در ذخیرهٔ جهانی‌استفاده کنیم تا اینکه لغات جدید و نا مأنوسی از ریشه‌های کلمات سانسکریت یا فارسی یاعربی‌بسازیم . هواداران زبان پاك وخالص بابکار بردن کلمات خارجی مخالف هستند اماتصورمیکنم که آنها اشتباه بزرگی میکنند زیرا راه غنی‌تر ساختن یك زبان اینست که به‌آن نرمش بیشتری داده شود تا بتواندکلمات ومضامین وافکار را اززبانهای دیگرهم اقتباس کند .

کمی پس ازعروسی خواهرم برای دیدن یکی از دوستان وهمکاران قدیمم «شیوا پراساد گوپتا» که ازمدتی بیش ازیکسال پیش بیمار بود به‌بنارس رفتم . او در زندان لکنهو بود که ناگهان یك‌حملهٔ عصبی پیداکرد و قسمتی از بدنش فلج شد . از آنوقت بیماریش درکمال کندی بهبودی میبافت .

درمدتی که در بنارس‌بودم یك انجمن ادبی کوچك ازمن‌دعوت کرد وبااعضای آن یك ملاقات مطبوع دوستانه دست‌داد . من‌بآنها گفتم که‌نمیخواهم‌باآنها که درکار خود مطلع هستند دربارهٔ موضوعی کـه اطلاع کاملی ندارم صحبت کرده‌باشم با وجود ایـن موضوعاتی راکه بنظرم‌میرسد مطرح میسازم . درآنجا من ازسبك پرپیچ وخم وکلمات پیچیده وپرتزئین که معمولا نویسندگان زبان هندوستانی بکار میبرند انتقادکردم و متذکرشدم که اغلب این نویسندگان به‌پیروی ازسبك‌ها و شکل‌های قدیمی کلمات قلمبه وشکل ومضامین تصنعی بکار میبرند . گفتم‌که این سبك سنگین و مغلق که برای‌گروه معدودی ازعناصر ممتاز مورد پسنداست باید ازمیان برود ونویسندگان زبان هندی باید باآزادی وراحتی‌بیشتر برای‌توده‌های مردم چیزبنویسند وطوری‌بنویسند که آنهابفهمند. تماس باتوده‌ها برای زبان سادگی وزندگی جدیدی‌بوجود می‌آورد . وخودنویسندگان هم درنتیجهٔ چنین تماسی ازهیجان مردم نیروخواهندگرفت وآثارشان بهتر خواهد شد . متذکر شدم که اگر نویسندگان هندی‌باافکار وادبیات غربی‌آشناشوند ازآنهااستفادهٔ فراوان خواهند برد . بسیار بجاست که آثار نویسندگان کلاسیك از زبانهای مختلف اروپا و همچنین کتبی که افکار جدیدی را در بر دارد بزبان هندی ترجمه شود . ضمناً

---

۱ ـ متدهای جدید تعلیم زبان انگلیسی و از جمله متد ساده و مفید «اسنشل انگلیش» که پس از جنگ جهانی اخیر بوجود آمده است در زمان تحریر کتاب هنوز بوجود نیامده بود وگرنه چه‌بسا نویسنده این متدها را بجای «بازیك انگلیش» توصیه میکرد ـ م.

اشاره کردم که ممکن است زبانهای بنگالی ،گجراتی و ماراتی از حیث تجدد از زبان هندی جدید پیشتر باشند ومسلماًدرزبان بنگالی درسالهای اخیر آثار بهتر و بیشتری آفریده شده است .

دربارهٔ این موضوعها بشکل کاملا دوستانه صحبت کردیم و من آنجا را ترك گفتم . هیچ تصور نمیکردم که آن حرفها و آن گفتگوهای دوستانه هم برای مطبوعات فرستاده شود . اماظاهراً یکی ازحضار گزارش آنرا برای روزنامه‌های زبان هندی فرستاد .

روزنامه‌های زبان هندی باین مناسبت سر وصـدا وجنجال عظیمی برضد من راه انداختند ومرا متهم ساختند که زبان هندی را مورد انتقاد قرار داده‌ام و نقایص آنرا با زبانهای بنگالی و گجراتی و ماراتی مقایسه کـرده‌ام و آنرا پست‌تر شمرده‌ام . دربارهٔ بی‌اطلاعی من سخن‌ها گفتند ـ که البته دربارهٔ این موضوع صحیح هم هست ـ و کلمات سخت وتندی برای حمله بمن بکاربردند . من‌فرصت نداشتم که این مباحثه و جدال قلمی را دنبال کنم وآنهاهم حملات خود را تاچندماه ادامه دادند تا اینکه بالاخره من دوباره بزندان رفتم .

این‌واقعه برایم بسیار پرمعنی و بیان کننده‌بود و نشان میداد که رجال ادبی زبان هندی و روزنامه نویسان آنها تاچه اندازه حساسیت دارند و نشان میداد کـه بهیچوجه نمیخواهند انتقاد درست و شرافتمندانه را ازجانب کسی که خیرخواه ایشانست بپذیرند . دراین‌ماجرا عقدهٔ حقارت[1] درایشان کاملا نمایان بود . انتقاد ازخود ، درمیان ایشان راه نداشت واصولا انتقادات ایشان شکل درستی نداشت. بسیار اتفاق می‌افتاد که نویسندگان وانتقادکنندگان بجای انتقاد ومنطق ازکارهای ادبی،به‌عیب‌جوئی‌های خصوصی وشخصی میپرداختند.رویهمرفته نظریات آنها بسیارمحدود وبورژوائی و کوته نظرانه‌بود.ظاهراً نویسندگان کتابها وروزنامه نویسها فقط برای یکدیگر و برای یك گروه معدود چیز مینوشتند و به‌توده‌های وسیع مردم و منافع ایشان توجهی نداشتند . این وضع برای من بسیار حقیر بود وبنظرم میرسید درحالیکه میدانی پهناور وگشاده و جذاب در برابرشان قرارداشت‌نیروهای‌آنها رابشکل تأسف‌آوری تباه میساخت .

ادبیات‌هندی گذشتهٔ درخشانی‌دارد اما همیشه‌نمیتواند باهمان‌گذشته‌ها زندگی کند. من‌یقین‌دارم که این زبان‌آیندهٔ بزرگی‌هم درپیش‌دارد وروزنامه‌های هندی دراین کشور نیروی عظیمی راتشکیل خواهندداد . اما زبان ادبی‌هندی تا وقتیکه تکانی‌بخود ندهد و خود را از قیود کهنه آسوده نسازد وباکمال شهامت با توده‌های مردم مواجه نگردد و ماس‌نگیرد هرگز پیشرفت وتکاملی نخواهدداشت

۱ ـ Inferiority Complex

فرقه‌های مذهبی وارتجاع

تقریباً در همان زمان عروسی خواهرم خبرمرگ «ویتالبهای پاتل» در اروپا بما رسید . اوازمدتها پیش مریض و بستری بود و بعلت بیماریش نیز از زندان خود در هند آزادشده و به‌اروپا رفته‌بود . درگذشت او برای‌ما واقعهٔ تأسف‌آوری بود . فکر اینکه رهبران قهرمان ودلیرما یکی پس ازدیگری آنهم در بحبوحهٔ مبارزهٔ ملی‌ازدست‌میروند بسیاررنج‌آور بود. درستایش‌های فراوانی که‌ازطرف مقامات مختلف رسمی نسبت به او بعمل می‌آمد بیشتر دربارهٔ لیاقت وشایستگی او بعنوان یك فرد پارلمانی وموفقیت‌هایش در اداره‌کردن و ریاست مجمع قانونگزاری صحبت میشد . تمام این تمجیدها صحیح و درست بود اما مرابخشم می‌آورد زیرا درهندافراد پارلمانی شایسته وکسانی که‌بتوانند کرسیهای سخنرانان پارلمانی را باشایستگی احراز کنند کم نبودند این کار یك وظیفهٔ ساده بود که تربیت وپرورش مخصوص ما برای وکالت دادگستری وتمرین‌های این شغل آنرا بما می‌آموخت . درواقع ارزش «ویتالبهای پاتل» فقط ازاین‌جهت نبود . وجود او خیلی گرامی‌تروگرانبهاتراز اینها بودزیرا اویك‌مبارزدلیرملی‌ویك‌جنگجوی‌سازش‌ناپذیر راه آزادی هندبود .

درماه نوامبر آن سال سفری به‌بنارس رفتم ودر آنجا از من دعوت شد که برای دانشجویان «دانشگاه هند و» سخنرانی کنم . این‌دعوت را باکمال‌میل پذیرفتم‌ودرجلسهٔ پرجمعیتی که درتحت ریاست «پاندیت‌مدان موهن مالاویا»[1] نایب رئیس دانشگاه‌تشکیل شدسخنرانی کردم . درضمن صحبت خودبه‌موضوع فرقه‌های مذهبی‌وتعصبات آنها پرداختم و باکلمات تندی از آنها و مخصوصاً از فعالیتهای سازمان « هندو مهاسابها »[2] انتقاد

---

۱ ـ به‌حاشیهٔ صفحهٔ ۷۷ رجوع شود ـ م.

۲ ـ «هندومهاسابها» یا«مجمع‌هندو» یك سازمان متعصب‌وارتجاعی مذهبی ازپیروان مذهب هندو بود . م

کردم. البته من قبلا دراین باره فکری نداشتم وخودرا برای چنین حملاتی آماده نکرده بودم . اما ازمدتها پیش کوششهای روز افزون وارتجاعی که از طرف گروههای مختلف فرقه بازان متعصب بعمل میآمد مرا ناراحت کرده بود و یك خشم فکری در من بوجود آورده بود ودرآنجا وقتی که سخن من باین موضوع کشیده شد قسمتی ازاین ناراحتیها مجال خودنمائی پیدا کرد. البته درآنجا بیشتر بجنبه‌های ارتجاعی فرقه بازان «هندو» حمله بردم زیرا طبعاً دربرابر اجتماعی ازهندوان نمی بایست از نقاط ضعف فرقه بازان مسلمان انتقاد کنم .

درآنوقت بنظرم نمیرسید که نمیبایست درجلسه‌ئی که تحت ریاست « مالاویاجی » قرار داشت از فعالیتهای « هند ومهاسابها » انتقاد کرده باشم زیرا خود اومدتهای دراز یکی از ارکان اساسی آن سازمان بوده است. من ازآنجهت باین موضوع توجهی نکردم که او درسالهای اخیر نسبت باین سازمان علاقهٔ زیادی نشان نمیداد وحتی بنظرمیرسید که رهبران جدید وافراطی اخیر مهاسابها او راهم اخراج کرده‌اند . درواقع تاوقتیکه او یکی ازرهبران فکری این سازمان بود «مهاسابها» برخلاف آنچه اکنون هست ، از نظر سیاسی ارتجاعی نبود. اما بعداً تحول ارتجاعی آن کاملا نمایان گردید ومن بخوبی احساس میکردم که مالاویاجی نمیتوانست بهیچوجه در این جریان دخالتی داشته باشد ومسلماً با روش جدید این سازمان مخالف بود . باوجود این بطوریکه بعدها متوجه شدم ، من با اظهارات آنروز خود مرتکب اشتباهی شدم وحق نداشتم که ازدعوت او برای سخنرانی بشکلی استفاده کنم که اورا دروضع دشوار وحساسی قرار دهد . البته ازاین جهت بسیار متأسف شدم .

همچنین ازیك اشتباه ابلهانهٔ دیگرهم که درآن جریان مرتکب شدم بسیارمتأسفم. چندی پیش از آن سخنرانی یك نفر بوسیلهٔ پست رونوشت قطعنامه‌ئی را برایمان فرستاده بود ونوشته بود که آن قطعنامه دریك اجتماع « جوانان هندو » که اخیراً در « اجمر » تشکیل شده بتصویب رسیده است . این قطعنامه بسیار قابل انتقاد بود و من هم ضمن سخنرانی خوددربنارس به آن اشاره کردم درصورتیکه بعداً فهمیدم چنین قطعنامه‌ئی هرگز درهیچ سازمانی بتصویب نرسیده است واصولا وجود خارجی نداشته است ودرآن ماجرا مارا فریب داده بودند .

سخنرانی من دربنارس که بصورت خلاصه درروزنامه‌ها انتشار یافت غوغائی بپا کرد. از آنجا که من بااین قبیل جنجالها عادت داشتم خود را بااحتیاط زیاد در مقابل حملات شدیدی که از طرف رهبران هندومهاسابها برضد من صورت میگرفت عقب کشیدم . این حملات اغلب جنبهٔ شخصی داشت و در آنها کمتر باصل موضوع میپرداختند . آنها ضعف

خودشانرا فاش میساختند من‌هم ازین‌جهت بسیار خوشحال میشدم زیرا بمن فرصت‌میدادند که حرفهای خود را در بارهٔ اصل موضوع بگویم و دنبال کنم . از ماهها قبل وحتی از موقعی که درزندان بودم دلم میخواست فرصتی بدست آورم وهرچه در دل دارم بگو اما نمیدانستم که حمله را از کجا و چگونه شروع کنم . آنها برایم همچون لانهٔ خطرناك زنبورها بودند و گرچه من با نیش زنبورها عادت داشتم دلم نمیخواست به‌مجادله و مباحثه‌ئی بپردازم که محتملا از آن‌سوء استفاده شودو نتایج نامناسبی بدست آید اما اکنون دیگر انتخاب بامن‌نبود. حمله‌ئی شروع شده بود ومن ناچار بودم به‌آن پاسخ دهم. باین جهت مقاله‌ئی بگمان خود بسیار منطقی ومستدل دربارهٔ فرقه‌بازان هندو ومسلمان‌نوشتم ودرآن‌نشان دادم که‌چگونه هردودسته که‌بظاهرمذهبی هستندوظاهراً بخاطردفاع‌ازعقاید مذهبی خودفعالیت دارند درواقع آلت‌دست ارتجاع سیاسی واجتماعی‌میباشند که خود را در پشت نقاب فرقه‌های مذهبی پنهان ساخته است .

اتفاقاً مقداری از متن‌های سخنرانیها و اعلامیه‌های رهبران هر دو فرقه را که در زندان‌از روزنامه‌ها بریده وجمع کرده بودم دراختیار داشتم ومیتوانستم قسمتی‌ازآنهارا درمقالهٔ خود بگنجانم و شاهد بیاورم . البته اسناد ومدارکم بقدری زیاد بود که نمیشد تمام آنهارا دریك مقالهٔ روزنامه گنجاند .

مقالهٔ من به‌میزان وسیعی در مطبوعات هند منتشر شد . اما تعجب‌آور این بود که هیچگونه پاسخی بآن داده نشد وباوجود آنکه درآن مقاله دربارهٔ متعصبین هردوفرقهٔ مذهبی هندو ومسلمان مطالب زیادی نوشته شده بود هیچکدام جوابی بآن ندادند .

رهبران سازمان « هندو مهاسابها » که تاآنوقت باشدیدترین کلمات وبا زبانهای مختلف به‌من حمله میبردند اکنون همه‌کاملا خاموش ماندند . از طرف مسلمین هم فقط « سرمحمد اقبال »[1] به‌تصحیح بعضی واقعیات در بارهٔ دومین کنفرانس میز گرد که مورد اشارهٔ من واقع شده بود پرداخت اما حتی اوهم در بارهٔ انتقادات و استدلالات من هیچ چیزی نگفت وخاموش ماند . من در جواب به‌مقالهٔ او این فکر را مطرح ساختم که یك « مجمع مؤسسان » خواهد توانست دربارهٔ مسائل سیاسی وفرقوی یکجا تصمیم بگیرد. بعداًهم یکی دو مقالهٔ دیگر دربارهٔ فرقه‌های مذهبی نوشتم . از نتایج این مقالات خود بسیار خرسند بودم‌زیرا میدیدم که نه‌فقط بااستقبال‌فراوان خوانندگان مواجه میشدبلکه درمیان مردمیکه میخواستند بشکل منطقی فکر کنند نیز اثر محسوسی میگذاشت .

بدیهی است‌من هرگز تصور نمیکنم که میتوانستم یکباره تمام شهوات واحساساتی

---

۱ ـ شاعر فارسی سرای و فیلسوف مسلمان هندی که اشعار و افکارش جنبه های عرفانی شدید دارد و از ۱۸۷۳ تا ۱۹۳۸ زندگی کرد ـ م.

را که در زیر افکار فرقوی نهفته بود از اذهان دور سازم . هدف من آن بود که نشان بدهم رهبران فرقه‌ها بامرتجع‌ترین عناصرهند و انگلستان متفق هستند ودرواقع مخالف هرگونه پیشرفت وترقی سیاسی و مخصوصاً اجتماعی میباشند . تمام درخواستهای ایشان بهیچوجه بامنافع توده‌های مردم ارتباطی نداشت. درخواستهای آنها فقط وسیلهٔ پیشرفت گروههای کوچکی بود که دررأس فرقه‌ها قرار داشتند .

من میخواستم در موقعی که بازهم زندان در کمینم بود لااقل این حملهٔ منطقی و استدلالی را انجام داده باشم . بنظر من تمام دعوتها وپیامهای مکرری که برای وحدت واتحاد مسلمین وهندوها انتشارمییافت تاوقتیکه علل واقعی تفرقه فهمیده نمیشد کاملا پوچ و بی‌ثمر میماند. منتها بعضی‌ها بودند که ظاهراً تصور میکردند باتکرار دائمی وفراوان آن فرمولهای وحدت واتحاد که بنظرشان اثرسحرآمیزی داشت بالاخره وحدت بوجود خواهد آمد وتحقق خواهد یافت .

برای درك بهتر موضوع اختلافات فرقه‌های مذهبی در هند جالب توجه است که سیاست بریتانیا از دوران قیام ۱۸۵۷ به‌بعد دربارهٔ مسئلهٔ فرقه‌های مذهبی موردمطالعه قرارگیرد. این‌سیاست‌اصولا براساس‌جلوگیری ازهمکاری هندوان ومسلمانان بایکدیگر وتحریك یك فرقه برضد فرقهٔ دیگر قرار داشت .

بعداز سال ۱۸۵۷ انگلستان مسلمانان را بیشتر ازهندوان تحت فشار قرارداد. زیرا انگلیسیها مسلمانان‌را ازهندوان مبارزتر وجسورتر میدانستند وتصور میکردند که هنوز خاطرات دوران تسلط ایشان برهند تازه است و باین جهت خطرناکتر میباشند . مسلمانان‌هم خودشان‌را از تعلیمات جدید انگلیسیها دورنگاه میداشتند وبه‌ندرت مقامها وخدمات دولتی را قبول میکردند. باین جهات آنها درنظر انگلیسیها عناصری‌مشکوك وغیر قابل اعتماد جلوه‌گر میشدند . درآن زمان هندوها با نرمش بیشتری به آموختن زبان‌انگلیسی پرداختندوخدمات اداری‌را پذیرفتند وبنظر میرسید که ازمسلمانها مطیع‌تر هستند .

سپس دوران رشد تمایلات ملی فرا رسید . این تمایلات از همان طبقات بالائی و تحصیل کرده‌هائی که بزبان انگلیسی آشنا شده بودند و صحبت میکردند آغاز گشت و طبعاً بهندوها محدود ماند زیرا مسلمانها درآنزمان ازلحاظ اطلاعات جدید وآموزش‌و پرورش تازه خیلی عقب مانده بودند . ناسیونالیسم هندوان وتمایلات ملی ایشان در آن دوره بسیارملایم بود وبهیچوجه‌جنبهٔ‌مبارز وشدید وتند نداشت باوجود این بهمان‌صورتش هم مورد خوشایند دولت بریتانیا نبود و بهمین جهت از این زمان دولت بریتانیا تصمیم

---

۱ ـ شورش ملی سال ۱۸۵۷ برضد انگلیسیها بیشتر بامشارکت مسلمانان صورت گرفته بود . م .

گرفت که برای رقابت باهندوها بیشتر به‌مسلمانان بپردازد ودرضمن سعی کندحتی‌المقدور آنهارا ازتمایلات ملی که درهند رشد مییافت دور وجدا نگاه‌دارد .

درآنموقع فقدان معلومات وآموزش انگلیسی‌درمیان مسلمانان مانع بزرگی برای جلوآمدن ایشان بود واشکال فراوانی برای‌آنها تولید میکرد اما کم کم این‌مانع‌مرتفع میشد . انگلیسیها باحوصلهٔ زیاد به‌پرورش مسلمانها کمك کردند تا درآینده بتوانند از نیروی آنها استفاده کنند و آنها را بنفع منظور های استعماری خود بکار برند . در این جریان فعالیت‌های « سرسید احمدخان »[1] که یك شخصیت ممتاز مسلمان بود بایشان کمك بسیار کرد .

سرسیداحمدخان ازعقب ماندگی فرقهٔ‌مسلمانان مخصوصاًازنظر آموزش وپرورش بسیار رنج میبرد و از اینکه میدیدمسلمانان در دیدهٔ دولت بریتانیا نفوذ و احترام زیاد ندارند متأثر بود. اوخود مانند بسیاری از معاصرینش یکی از ستایشگران بریتانیا بود. سفری‌هم که به‌اروپا و انگلستان کرد ظاهراً تأثیر عمیقی در او گذاشت . اروپا ، یا بهتر بگوئیم اروپای غربی درنیمهٔ دوم قرن نوزدهم دراوج تمدن خود بود و در حالیکه آقاو ارباب بدون رقیب‌دنیا بشمار میرفت باتمام خصائصی که موجب عظمت وقدرتش شده‌بود جلوه میکرد . طبقات بالائی‌اجتماع اروپابا استفاده از میراث گذشتهٔ‌خودزمام حکومت‌را دردست داشتند و براستحکام موقعیت خودمیافزودند واز چیزی باکی نداشتند. آن‌دوران زمان رشد وشکفتگی « لیبرالیسم » و تمایلات آزادمنشی بورژوائی بود . ملل اروپای غربی به‌عظمت خودو به‌مقدرات بزرگ‌خویش اطمینان‌داشتند. بدینقرار اگرهندیانی که‌در آنموقع باروپا میرفتند وآن جلوه وشکوه تمدن وقدرت اروپای غربی‌را میدیدندمفتون ومجذوب آن میشدند درواقع هیچ تعجب‌آور نیست .

---

۱ ـ سرسید احمدخان ـ یکی از معروفترین مسلمانان هند در قرن نوزدهم است که براثر مساعی او یك نهضت وسیع آموزشی و فرهنگی در میان مسلمانان شروع شد . سید احمد خان یك مؤسسهٔ فرهنگی اسلامی در شهر علیگر تأسیس کرد که اکنون بصورت دانشگاه اسلامی علیگر درآمده است . او دردوران انقلاب ملی هند در سال ۱۸۵۷ و قیام برضد انگلیسیها با عناصر ملی همراهی نداشت و به‌انگلیسیها خدماتی هم انجام داد وباین‌جهت نشانهای متعدد افتخار و یك مقرری دائم العمر باو هدیه دادند . لقب «سر» (بکسر سین) نیز که بر اسم او افزوده شده است یك لقب اشرافی انگلیسی است که بپاس خدماتش ازطرف پادشاه انگلستان باو اعطا شده است . سرسید احمد خان در تاریخ قرن نوزدهم هند و مخصوصاً در بیداری مسلمانان هند بسیار مؤثر بوده است . کتب و تألیفات متعددی هم دارد که بیشتر آنها درزمینهٔ معارف اسلامی است .

سر سیداحمدخان بعضویت مجلس قانونگزاری هند و عضویت عالیترین شوراهای دولتی هند که باحکومت بریتانیا درهند همکاری داشتند نیز انتخاب گردید . سید احمد خان از ۱۸۱۷ تا ۱۸۹۸ زندگی کرد . م.

عدهٔ زیادی از هندیان که باروپا رفتند در آغاز کار در موقع بازگشت خود ستایشگران جدی اروپا مخصوصاً انگلستان میشدند. اما بتدریج عیوب و نقائص اروپاهم بچشمشان میخورد. طلسم فریبندهٔ اروپا اثر خودرا از دست میداد و آن تعجب وحیرت نخستین از میان میرفت. اما در مورد سرسید احمدخان اثرات نخستین جذبات همچنان دوام کرد و تامدتی دراز باقی ماند. درسال ۱۸۶۹ که ازانگلستان دیدن کرد نامه‌هائی بهندمیفرستاد که در آنها احساسات وتأثراتش را بیان میکرد.

دریکی ازاین نامه‌های خودمینویسد: «... نتیجه تمام این مشاهدات من آنست که هر چند از وضع انگلیسیها درهند و از اینکه نسبت بهندیان با بی‌تربیتی و خشونت رفتار میکنند و آنها رابصورت حیوانات وموجودات پست مینگرند خوشم نمیآید، تصور میکنم که این‌طرز رفتار آنها از آنجهت است که ما را خوب نمیشناسند. بعلاوه باید اعتراف کنم که آنها در عقاید خودشان نسبت بما زیادهم اشتباه نمیکنند. بدون آنکه بخواهم انگلیسیها را ستایش کرده باشم باکمال‌صداقت میتوانم بگویم که اگرمردم‌هندرا ازبالاتا پائین، چه بازرگانان وچه دکانداران کوچك، چه درس‌خوانده و باسواد وچه بیسواد، باانگلیسیها مقایسه کنیم، از نظر تربیت وطرز زندگی ودرستی وصداقت چنان تضادی باهم دارند که انگار حیوان کثیفی در مقابل انسان شایسته و زیبائی قرار گرفته باشد. انگلیسیها حق دارند که‌مارا درهند موجودات‌ابله ووحشی‌میشمارند. . . . آنچه من‌دراینجادیده‌ام وهر روزمی‌بینم بکلی از حدود فکر و تصور یك‌فرد بومی هند بیرونست. . . . خداوند قادر مطلق تمام شایستگیهای روحی ودنیائی را که بایددریك انسان وجود داشته باشدباروپا ومخصوصاً بانگلستان اعطا فرموده است.»[۱]

هیچ کس نمیتواند بیش‌از این‌بریتانیا واروپارا بستایدوبخوبی پیداست که «سید» فوق‌العاده تحت تأثیر قرارگرفته است. شایدهم او این کلمات تند واین عبارات شدیدو آن تضاد حیرت‌انگیز رابرای آن‌بکار برده است که هموطنان وهم‌مذهبان خودرا تکان بدهد واز خواب غفلت برانگیزاند وآنها را وادار سازد که قدمی بجلو بردارند. بنظر او این قدم بجلو میبایست در جهت آموزش و پرورش غربی برداشته شود. زیرا بدون چنین‌آموزشی افراد فرقهٔ مذهبی او(مسلمانان) بیش ازپیش عقب افتاده و بیچاره‌میشدند. درنظر او داشتن آموزش و پرورش انگلیسی وسیلهٔ بدست آوردن مقامات دولتی میشد ومفهوم آن کسب مقام وامنیت ونفوذ وسربلندی میبود. باین جهت بودکه اوتمام مساعی خودرا درراه ترویج این آموزش صرف کرد وکوشیدکه افراد فرقهٔ خود (مسلمانان)

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ متن بالا ازکتاب «تاریخ ناسیونالیسم در شرق» تألیف «هانس کوهن (Hans Kohn) نقل شده است.

را در راهی که خود او فکر میکرد بکشانند

سرسید احمدخان بهیچوجه نمیخواست بکارهای دیگرهم بپردازدو نیروهای خود را در راههای دیگرصرف وتباه کند. در واقع همین یك هدف وغلبه کردن برسستی وتردید مسلمانان خودکار بزرگی بود. در نظراو پرداختن به تمایلات ملی واحساسات ناسیونالیستی جدید که بورژوازی و طبقات تحصیل کرده و متجدد هندوتازه به آن پرداخته بودند کاری بیهوده بود که نیروها را بیجهت تباه میساخت و باین جهت با این تمایلات مخالفت میکرد. البته هندوها که از حیث آموزش و پرورش غربی در حدود نیم قرن از مسلمانان جلوتر بودند میتوانستند به انتقاد کردن از دولت بپردازند امـا او با تمام نـیروی خود بهمکاری با دولت پرداخت تا برای برنامهٔ آموزش خود از آن استفاده کند و بهیچوجه نمیخواست با برداشتن یك قدم پیش از موقع این فرصت واین موقعیت رااز دست بدهد. بدین جهت بود که اوبه نهضت« کنگرهٔ ملی هند » که هنوز کودکی نوزاد و بسیار جوان بود پشت کرد. دولت بریتانیا هم از اینوضع او بسیار خوشوقت شد وروش اورا بامنتهای علاقه مورد تشویق قرار داد.

تصمیم قاطع «سر سید احمد خان» برای صرف کردن نیرویش در راه تعلیمـات و پرورش غربی مسلمانان بدون تردیددر آنزمان صحیح و بموردبود، مسلمانان بدون داشتن چنین پرورشی نمیتوانستند نقش مؤثری در بنای ناسیونالیسم جدید هند اجرا کنند و ناچار میبودند در برابرهندوها که از لحاظ پرورش علمی وموقعیت اقتصادی از دیگران جلوتر بودند یك نقش درجهٔ دوم وثانوی را بعهده بگیرند. از نظر تاریخی و ایدئولوژی هم جامعـهٔ مسلمانان هنوز آماده نبود که در نهضت ملی و بورژوازی هند شرکت مؤثـری داشته باشد زیرا هنوز بورژوازی و طبقهٔ متوسط در میان مسلمانان توسعه نیافته بود. میتوان گفت که فعالیتهای «سرسید» هرچند هم اعتدالی بنظر میرسید از این نظر در راه صحیح انقلابی قرار داشت. مسلمانان هنوز در یك حالت فئودالی و با افکار عقب ماندهٔ فئودالی وضد دموکراسی زندگی میکردند در حالیکه طبقات متوسط ومترقی در میان هندوان کم کم جلوتر آمده با افکار لیبرال اروپائی آشنائی یافته بودند ودربارهٔ مفاهیم آزادی فردی واجتماعی کما بیش مثل اروپائیان فکرمیکردند.

درآنوقت، هم طبقهٔ مترقی ترهندوها وهم نهضت ترقیخواهانهٔ جدیدمسلمانان، کاملا اعتدالی بودند و به تسلط انگلستان در هند وابستگی داشتند. نهضت اعتدالی سرسید احمد خان در واقع منعکس کنندهٔ تمایلات اصلاحی ومعتدل طبقهٔ مالکین بزرگ بود که بسیاری از مسلمانان ثروتمند جزواین طبقه بشمار میرفتند. نهضت اعتدالی واصلاح طلبانهٔ هندوان مظهر تمـایلات بورژوازی و طبقات متوسط جدید یعنی صاحبان مشاغل و بازرگانان و

سرمایه دارانی بود که موقعیت جدیدی بدست آورده بودند و باز هم میخواستند آزادیهای بیشتری برای خود و برای توسعهٔ صنایع و بازرگانی کسب کنند تا خودشان از آن سود ببرند. سیاستمداران هندو بدنبال افکار رهبران لیبرالیسم انگلستان مانند «گلادستون» و «برایت» و نظایر آنها میرفتند. در حالیکه تصور نمیکنم مسلمانان چنین نظریاتی داشتند وچنین راهی را دنبال میکردند. ظاهراً آنها بیشتر هوادار اصلاح طلبی نوع محافظه کاران انگلیسی وطبقهٔ مالکین بزرگ انگلیسی بودند. مخصوصاً آنها از «گلادستون» بخاطر آنکه بعلت تمایلات آزادیخواهانه‌اش ترکهارا در ماجرای کشتار ارمنیها محکوم میساخت وسرزنش میکرد، نفرت داشتند و از آنجهت که «دیسرائیلی» بیشتر نسبت به ترکها دوستی نشان میداد، طبعاً آن عده‌ئی که منافعشان چنین اقتضائی داشت از او بیشتر هواداری میکردند و بیشتر خوششان میآمد.[۱]

بعضی از نطقها وخطابه‌های سرسید احمدخان هنوز هم انعکاس شدیدی داردوعجیب بنظر میرسد. دریکی از نطقهایش که دردسامبر سال ۱۸۸۷ درشهر لکنهو ایراد شده ظاهراً

---

۱ ـ در قرن نوزدهم در انگلستان دو حزب بزرگ وجود داشت یکی حزب محافظه کار و دیگری حزب لیبرال. حزب محافظه‌کاران ازمالکین واشراف تشکیل میشد وهمیشه هوادار حفظ اصول قدیمی بوده است وروشی ارتجاعی تر داشته است. حزب لیبرال از طبقات متوسط و بورژوازی یعنی صاحبان صنایع وبانکها و سرمایه داران تشکیل میشد که خواهان آزادیهای بیشتر بودند و نسبت به‌حزب محافظه‌کار مترقی تر محسوب میشدند. در قرن نوزدهم این دو حزب تقریباً به تناوب در انگلستان حکومت کردند و تحولات تاریخی آن قرن بوسیلهٔ آنها انجام گرفت. اتفاقاً هریك ازدو حزب درآن قرن یك رهبر بزرگ داشتند. «دیسرائیلی» که بعدها مقام لردی یافت در حزب محافظه‌کاران و«گلادستون» در حزب لیبرال پیشوایان بزرگی حساب میشدند که در تاریخ انگلستان مقام ممتازی برای خود کسب کرده‌اند وهر کدام چندین بار نخست وزیر شدند.

لیبرالهای بسیاری ازکشورها و از جمله لیبرالها و آزادیخواهان قرن نوزدهم در هند از افکار گلادستون هواداری میکردند واصلاح طلبان محافظه‌کار از «دیسرائیلی». اشارهٔ نویسندهٔ کتاب باین‌موضوع است.

اما موضوع ترکها وارمنیها که درمتن بآن اشاره شده است چنین است که دراواخر قرن نوزدهم درترکیه که آنوقت بصورت امپراطوری عثمانی بود حوادث خونینی روی داد وبراثر تعصبات مذهبی ترکهای مسلمان بارها ارمنی های مسیحی را قتل عام کردند. بطوریکه چندین بار در شهر استانبول و در شهرهای منطقهٔ وسیع آناطولی جویهای خون ازکشتار ارمنی ها براه انداختند. این کشتار های مخوف و وحشیانه وجدان تمام آزادیخواهان و لیبرالهای دنیا را بخشم می‌آورد و ازجمله گلادستون بارها اعمال وحشیانهٔ ترکها را مورد تقبیح قرارداد و ازارمنی های مظلوم هواداری کرد. درحالیکه دیسرائیلی ومحافظه‌کاران بعلت تمایلات استعماری وبخاطر نفوذ درامپراطوری عثمانی از ترکها حمایت میکردند.

مسلمانان جهان هم ـ البته مسلمانان غیر شیعه ـ که پادشاه عثمانی را خلیفه میشناختند بخاطر تعصبات مذهبی‌خود ازاعمال خشونت‌آمیز ترکها هواداری میکردند واز جمله اکثریت عظیم مسلمانان هندنیز که‌اهل سنت هستند چنین بودند ـ م.

تمایلات اصلاح طلبانه واعتدالی «کنگرهٔ ملی هند» را که در همان زمان جلسهٔ سالیانهٔ خود را منعقد ساخته بود مورد انتقاد قرارمیدهد . درآن نطق میگوید: «.... اگردولت (بریتانیا) با افغانستان می جنگد یا برای تسخیر برمه اقدام میکند بما مربوط نیست که ازسیاستهای او انتقادکنیم ..... دولت شورائی برای بوجود آوردن قوانین ساخته‌است.. برای این شورا بهترین وشایسته‌ترین صاحبان مقامات رسمی را در استانهای مختلف که با دستگاه دولت وزندگی مردم آشنائی‌کامل دارند انتخاب کرده است . همچنین‌جمعی از «خردمندان» که موقعیت ممتازاجتماعی داشته‌اند و دارند در این مجمع شرکت میکنند . ممکن است بعضیها بپرسندکه چرا باید اشخاصی‌بدون ملاحظات شایستگی ولیاقت‌واقعی وفقط بملاحظهٔ موقعیتهای‌اجتماعی‌خود برای‌عضویت این مجمع‌انتخاب‌شوند ؟.... من‌ازشما میپرسم آیا اشراف ما حاضرندکه مردی ازطبقات پائین ، هرقدر هم‌که تحصیل‌کرده و دانشمند باشد وشایستگی ولیاقت داشته باشد ، درموقعیتی قرار بگیردکه بالاتر از آنها شمرده‌شودو بتواند قوانین ومقرراتی‌وضع کندکه درزندگی‌ودارائی‌ومالکیت ایشان‌مؤثر واقع شود ؟ هرگز!... در صورتیکه نایب‌السلطنه‌کاملا میتواندیك مرد اصیل وتربیت‌شده ازخانواده‌های اشرافی را بعنوان همکارخود برگزیند وبا اوهمچون برادررفتارکندواو را برای قبول کارهائی که برای اشراف و نجبای‌انگلستان مناسب است دعوت‌کند .... آیا ما میتوانیم بگوئیم‌که دولت درروشی‌که برای قانونگزای وضع کرده است به‌افکار عمومی مردم توجهی ندارد ؟ وآیا میتوانیم بگوئیم‌که ما درتهیهٔ قوانین شرکت نداریم؟ مسلماً نه . »[۱]

این نطق درواقع بیان‌کنندهٔ « دموکراسی اسلامی » درهند است . تصور نمیشود که امروزحتی «تعلقه‌داران اوده» ومالکین‌بزرگ ایالات «اگره» و«بیهار»و«بنگال» هم‌که مخالفین سرسخت‌کنگره و ارتجاعی‌ترین طبقات هستند چنین حرفهائی بگویند.در حالیکه سرسید احمدخان چنین اظهاراتی‌کرده است . در حقیقت بایدگفت‌که او در بیان چنین نظریات بهیچوجه تنها نبوده است زیرا متأسفانه حتی بسیاری از اظهارات سران کنگرهٔ ملی هند هم اکنون بهمین اندازه عجیب وحیرت‌انگیزجلوه میکند.

چنین بنظرمیرسدکه دراواخرقرن نوزدهم ودرآنموقع‌که سرسید احمدخان چنین اظهاراتی میکرد مسئلهٔ هندوان ومسلمانان ازنظرسیاسی واقتصادی بقرارزیربود : طبقهٔ متوسط‌که امکانات بیشتری داشت‌ودرحال رشدوتکامل بود بیشتر ازهندوان تشکیل‌میشد وتا اندازه‌ئی دربرابرتمایلات طبقهٔ‌فئودال و مالکین بزرگ‌که بیشترشان مسلمان بودند قرارمیگرفت ومقاومت میکرد.مالکین بزرگ«هندو» اغلب با طبقات متوسط‌وبورژازی

---

۱ - (یادداشت مؤلف) - ازکتاب «تاریخ ناسیونالیسم در شرق» تألیف «هانس‌کوهن» اقتباس شده است .

هندو روابط نزدیکی داشتند و باین جهت در این مبارزهٔ طبقاتی بیطرف میماندند و یا از آنجهت که تحت نفوذهای مالی طبقهٔ متوسط و سرمایه داران بورژوازی بودند حتی از این طبقه هواداری هم میکردند. انگلیسیها هم مثل همیشه درطرف عناصر فئودال و مالکین بزرگ قرار می گرفتند و از آنها حمایت میکردند. درهردوطرف چه درمیان مسلمانان و چه درمیان هندوان هنوز توده‌های مردم و طبقات متوسط پائین، یعنی خورده بورژازی بهیچوجه بحساب نمی آمدند.

نفوذ کلام و شخصیت نیرومند وممتاز سرسیداحمدخان درمسلمین اثر میگذاشت. و «کالج علیگر»[1] مظهر نمایان امیدها و آرزوهای ایشان بود. وقتی که دوران یك تحول فرامیرسد ممکن است که یك عامل مثبت تحریك کننده هم بزودی ارزش خودرا ازدست بدهد وحتی بصورت یك ترمز و یك عامل منفی و متوقف کننده درآید. لیبرالهای ما نمونهٔ نمایان این حقیقت هستند. آنها اغلب بما میگویند که وارثین حقیقی سنت‌های قدیمی کنگره میباشند وما عناصری که بعدها به کنگره پیوسته‌ایم و تمایلات تندتر و مترقیانه‌تری داریم مداخله گران و بدعت گزارانی بیش نیستیم که به سنت‌های قدیمی اعتنائی نداریم. این حرف کاملا صحیح است. اما آنها فراموش میکنند که دنیا دائماً درحال تغییر و تکامل است و سنت‌های قدیمی کنگره هم مانند برفهای سالهای پیش از میان رفته است و فقط خاطرهٔ آنها بجا مانده است. بهمین قرار پیام و نظریات سرسیداحمد خان نیز هرچنددرزمان خوداو ممکن است ضروری ومفید بوده باشداما نمیتواند هدف نهائی و ایدآل اساسی یك جامعهٔ مترقی امروزی قرار گیرد. بسیارمحتمل است که اگراودر زمان نسل بعد از خود بدنیا آمده بود خودش نیز نظریات و عقاید دیگری برخلاف آنچه درزمان خود گفته بود اظهارمیداشت.

بعضی رهبران دیگر مسلمان هنوزهم میخواهند روش و نظر قدیمی سرسیداحمدخان را سرمشق قرار دهند و آنها را در مورد شرایط تغییر یافتهٔ امروزی نیز بکار برند. پیروزیها وموفقیتهائی که سرسید احمدخان بدست آورد واحترام نیمه مذهبی که پس از مرگ او برای خاطره‌اش قائل شده‌اند مانع آن شده است که دیگران از معتقدات او تجاوز کنند. متأسفانه مسلمین هند مردانی شایسته‌هم نداشتند که بتوانند پس از سرسید احمدخان راههای جدیدی پیش پای ایشان بگذارند.

کالج علیگر کارهای مهمی انجام داد. عدهٔ زیادی مردان لایق راپرورش داد. تمایلات طبقهٔ تحصیل کردهٔ مسلمان تغییر کلی یافت اما کسانیکه درمحیط آن کالج پرورش یافتند

---

۱ ـ مؤسسه‌ئی که ازطرف سر سیداحمدخان تأسیس شد واکنون بصورت دانشگاه اسلامی علیگر باقیست. سید احمدخان برای تأسس این مؤسسه زحمت بسیار کشید. دراواخر عمر خود ازخدمات دولتی هم کناره گرفت و تمام کوشش خودرا برای تکمیل و توسعه آن بکار برد - م.

دیگر نتوانستند خودرا از چهار دیوار همان تعلیمات وهمان افکار محدود بیرون بکشند وجلوتر بروند . یك نوع روحیهٔ فئودالی در آن محیط غلبه‌داشت وتمام هدفها وآرزوهای بلندپرواز دانشجویان آن ازحدود بدست آوردن یك‌مقام دولتی دورتر نمیرفت. در یك دانشجوی این کالج میل پرداختن به حوادث و ماجراهای بزرگ و آرزوی دست یافتن به‌آسمانها وستارگان‌وجودنداشت. همینقدر که میتوانست‌مثلایك‌پست معاونت‌ادارهٔ‌دارائی برای خود بدست آورد خوشحال وراضی میشد . غرور او در این بود که یکی از افراد « دموکراسی بزرگ اسلامی » است و بنشانهٔ این افتخار بزرگ یك فینهٔ سرخ برسر میگذاشت که آنرافینهٔ ترکی مینامید . در حالی که خودترکهاهم بزودی این کلاه بیمعنی را دور انداختند . بدینقرار همینقدر که بنظر خود حقوق غیرقابل انتقال و مسلم خود را دراین‌نوع دموکراسی‌بدست میآورد باین‌دلخوش بود که نانی میخورد وباسایربرادران مسلمان خود نمازی میخواند . اودیگر بهیچوجه به‌تحولات عالم وجود وتغییرات سیاسی وتحقق یك‌دموکراسی سیاسی درهند فکر نمیکرد [۱] .

این نظر محدود واین کوته‌بینی و فکر کردن بمشاغل دولتی بدانشجویان مسلمان دانشگاه علیگر وجاهای دیگر محدود نبود. این‌فکر درمیان دانشجویان‌هند و نیز بهمین اندازه رواج داشت و در آنهاهم طبعاً روح وشوق پرداختن به‌ماجراهای بزرگ بسیار کم بود . اما مقتضیات زمان وموقعیتهای خاص ایشان رابجریانات بزرگ میکشاندزیرا تعداد آنها بیش‌از مقامات دولتی بود ودر نتیجه تمام افراد طبقهٔ تحصیل کرده مقامهائی مناسب خود بدست نمیآوردند و ناراضی میشدند واز این راه بنهضت انقلابی ملی کشیده میشدند واین طبقه بودند که ستون فقرات نهضت‌را تشکیل میدادند .

هنوزمسلمانان هند تحت تأثیر خاطرات وسرمشقهای‌سرسید احمدخان‌قرار داشتند وهنوزتأثیر فعالیتها وپیامها ونظریات اودرایشان ضعیف‌نشده بود که حوادث وهیجانات سالهای آغاز قرن بیستم بسرضد تسلط خارجیان روی داد و دولت بریتانیا توانست از روحیه‌ئی که درایشان‌بوجودآمده‌بود استفاده‌کند ومیان ایشان‌و نهضت ملی‌هند که‌اکنون

---

۱ - در آئین هندو طبق سنن مذهبی طبقات مجزا از یکدیگر وجود داشت که با هم آمیزش نداشتند . برهمنان عالیترین طبقات بودند ونجس‌ها پائین‌ترین آنها . مذهب اسلام ازاین جهت که همه‌را ازنظر مذهبی برابر وبرادر میشمرد نسبت به‌مذهب هندو مترقی‌تر بود. ومسلمانان هند مخصوصاً تصور میکردندکه یکنوع دموکراسی اسلامی دارند . این دموکراسی البته جنبهٔ معنوی و مذهبی داشت نه جنبه‌های اجتماعی و اقتصادی و سیاسی زیرا درجامعهٔ مسلمان هم فقیر وغنی حتی از نظر قوانین برابر نیستند ، دموکراسی و برادری اسلامی که در متن اشاره شده منظور همان جنبه های روحانیست که مسلمین طبق جمله معروف «انما المؤمنون اخوه» خود را باهم برادر و

باصدای رساتر وصورت جدی‌ترفریاد اعتراض خودرا برضد تسلط خارجی بلندکرده‌بود جدائی بیندازد وشکافی ایجادکند .

« سروالانتین چیرول » در سال ۱۹۱۰ درکتاب خود بنام « هند ناآرام » نوشته است : « باکمال اطمینان میتوان گفت که رویهمرفته مسلمانان هند هرگز باندازهٔ امروز منافع وتمایلات خود را باتحکیم ودوام تسلط بریتانیا پیوسته ومربوط نمیدیدند . » اما درسیاست پیشگوئی کردن کار خطرناکیست واغلب ممکن‌است پیشگوئیها نادرست‌درآید. نظر سروالانتین چیرول دربارهٔ مسلمانان هند نیز زیاد درست نبود زیرا هنوز پنج سال ازنوشتهٔ او نگذشته بود که طبقهٔ تحصیل کردهٔ مسلمانان باکمال کوشش بمجاهدت‌پرداختند تازنجیرهای اسارت خودرا پاره کنند وخودرا درکنار نهضت ملی کنگره قرار دهند. در ظرف مدت دهسال مسلمانان هندعقب ماندگی خود را جبران کردند وتوانستند درنهضت ملی کنگره مقام شایستهٔ خودرا بدست آورند وحتی دررهبری آن شرکت کنند اما باید درنظر داشت که این دهسال سالهای پرماجرائی بود. جنگ بزرگ فرارسیده وگذشته بود ودنیائی درهم شکسته وویران را درپشت سرخود بجاگذارده بود .

معهذا ظاهراً «سروالانتین چیرول» رویهمرفته کاملا حق‌داشت که دربارهٔ مسلمانان هند چنان نتایجی را استنباط کند . در نهضت مسلمانان در آنوقت « آقاخان » در نقش رهبری قرار داشت . خود این واقعیت نشان میداد که جامعهٔ مسلمانان هنوز باسنت‌های فئودالی ارتباط استواری دارد زیرا آقاخان یك‌رهبر « بورژوا » نبود. اویك پرنس بسیار ثروتمند بود که درعین حال ریاست یکی از فرقه‌های مذهبی راهم بعهده داشت . وبعلت ارتباطات بسیارنزدیکی که باطبقات حاکمهٔ انگلستان داشت درنظر دولت‌بریتانیا « شخص مورد توجه واعتماد » بود . آقاخان تحصیلات عالی وکاملی داشت وبیشتر عمر خودرا درانگلستان میگذراند. زندگی او بزندگانی مالکین واشراف بزرگ انگلیسی شبیه بود که خودرا باسنن قدیمی وباورزش مشغول وسرگرم میداشتند. بدینقرار ازنظر شخصی وفردی او بهیچوجه دردایرهٔ تنگ وعقاید خشك مذهبی محدودنبود. وجود اودر رأس جامعهٔ مسلمانان مفهومش این بود که مالکین بزرگ مسلمان وبورژوازی جوان مسلمان که درحال رشد بود هردو دریك صف ودرکنار دولت بریتانیا قرار میگرفتند . درواقع درآنوقت مسئلهٔ عقاید مربوط به‌فرقه‌های مذهبی‌ازحیث اهمیت دردرجهٔ دوم‌قرار داشت واین مسائل بخاطر منافع پراهمیت‌تر دیگری پیش‌کشیده میشد .

« سروالانتین چیرول » مینویسد که آقاخان به« لرد مینتو » نایب‌السلطنه‌میگفت « نظر مسلمانان در مورد وضعی که از تجزیه وتقسیم بنگال پیش آمده اینست که مبادا امتیازات سیاسی عجولانه‌ئی به‌هندوان داده شود که زمینه‌را برای تسلط و قدرت ایشان

مساعدسازد بطوریکه ثبات حکومت بریتانیا ومنافع اقلیت مسلمان را که وفادار یشان نسبت به حکومت بریتانیا غیر قابل گفتگوست بمخاطره اندازند . »

با اینهمه در پشت این وضع ظاهری که، بنظر میرسید هردوطبقهٔ مسلمانان با حکومت بریتانیا در یك صف قرار دارند ، نیروهای دیگری هم دست بکار بود [1] . طبقهٔ جدید بورژوازی مسلمان روز بروز از وضع خود بیشتر ناراضی میشد و بسوی نهضت ملی هند میرفت . خود آقاخان هم ناچار شد که این حقیقت را اعتراف کند و باز بان مخصوصی به انگلیسیها متذکر گردد . درژانویه سال ۱۹۱٤ (مدتها پیش از شروع جنگ جهانی) آقاخان ضمن مقالهٔ ئی درمجلهٔ ادیمبورگ (اودیمبورگ ریویو) به دولت بریتانیا توصیه و نصیحت کرد که از سیاست ایجاد تفرقه میان هندوان ومسلمانان دست بر دارد و عناصر اعتدالی هردو فرقه را دریك اردوی واحد گردآورد تا بتواند در مقابل تمایلات افراطی واصلاح طلبانهٔ عناصر ملی هند جوان که در هندوها ومسلمانها مشترکا وجود دارد وزنهٔ مقاومتی بوجود آورد . بدینقرار کاملا روشن بود که آقاخان خیلی بیش از آنکه درفکر منافع مسلمانان باشد به جلوگیری از تغییرات وتحولات سیاسی واجتماعی هند فکرمیکرد ومیخواست دوشادوش حکومت بریتانیا نهضت ملی ومترقی هندرا متوقف سازد .

اما آقاخان ودولت بریتانیا نمیتوانستند حرکت نیروهای طبیعی را متوقف سازند واز تمایل اجتناب ناپذیر بورژوازی مسلمان بسوی تمایلات ملی جلوگیری کنند. جنگ بزرگ جهانی (اول) این حرکت طبیعی را سریع تر ساخت. رهبران سیاسی جدیدی درمیان مسلمانان پیدا شدند که آقاخان در برابر آنها ناچار بعقب نشینی بود ودر تاریکی قرار میگرفت . حتی وضع کالج علیگرهم تغییر یافت . در میان رهبران جدید فعال ترین ایشان برادران علی [2] بودند که هر دو در این کالج پرورش یافتند ، دکتر مختار احمد انصاری [3] مولانا ابوالکلام [4] آزاد وعده ئی از سایر رهبران بورژوای مسلمان اکنون در زندگی سیاسی مسلمانان نقش های عمده ئی را بعهده داشتند . حتی آقای محمد علی جناح [5] نیز البته بشکل

---

۱ ـ منظور نیروهای طبیعی تحول اجتماعی و جبر تاریخ است که بورژوازی را از مالکین بزرگ وفئودال جدا میکند و درمقابل آنها قرار میدهد . م.

۲ ـ به حاشیهٔ ۳ صفحهٔ ۹۱ رجوع شود - م.

۳ ـ به حاشیهٔ صفحه ۵۲ رجوع شود - م.

٤ ـ به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۲۷۹ رجوع شود - م.

۵ ـ محمدعلی جناح - ازمسلمانان مشهور هند است که درسال ۱۸۷٦ متولد شد و در ۱۹٤۸ وفات یافت. دراوایل کار عضو نهضت کنگره بود ولی بطوریکه درفصل ۱۰ صفحه ۱۲۱ همین کتاب آمده است از کنگره جدا شد و در جامعهٔ مسلم لیگ (به حاشیهٔ صفحهٔ ۹۳ رجوع شود) بفعالیت پرداخت و فکر تجزیه هند بدو کشور را مطرح

اعتدالی‌تری درمیان ایشان دیده میشد. گاندی‌جی تمام این رهبران (جزمحمدعلی‌جناح) وبطورکلی مسلمین‌را به‌نهضت عدم همکاری کشاند وآنها درحوادث سالهای ۱۹۱۹ تا ۱۹۲۳ نقش عمده‌ئی بعهده داشتند.

سپس دوران عکس العمل آن حوادث فرا رسید. عناصر هوادار جدائی فرقه‌های مذهبی و کهنه پرستان از هردوسو، هم درمیان هندوان وهم درمیان مسلمانان، ازمخفی گاههای اجباری خود بیرون آمدند وکم کم یك‌پیشرفت تدریجی ولی مداوم و منظم در در تمایلات فرقوی روی نمود. برای نخستین بار «هندو مهاسابها» که یك سازمان مذهبی ومتعصب هندوان بود اهمیت پیداکرد. اهمیت آن بیشتر بخاطر اختلافات مذهبی میان فرقه‌ها بود واز نظر سیاسی درکنگره تأثیر زیادی نمی‌بخشید. سازمانهای‌مذهبی و فرقوی مسلمانان موفقیت بیشتر و سریع تری پیدا کردند و توانستند دوباره در میان توده‌های مسلمان حیثیت واعتبار سابق را بدست آورند. معهذا بازهم عدهٔ بسیارمؤثری از رهبران مسلمانان درسازمان کنگره ملی هند باقی ماندند. دراین ضمن دولت بریتانیا باتمام وسایل خود رهبران تفرقه انداز و تجزیه طلب مسلمانان راکه از نظر سیاسی از مرتجع‌ترین عناصر بودند مورد تشویق قرار داد. هرچند این عناصر ارتجاعی موفقیتی نداشتند اما سازمان مذهبی و متعصب هندو مهاسابهاهم ازنظر ارتجاعی برقابت باآنها پرداخت وامیدوار بودکه ازاین‌راه‌حسن نیت‌وتوجه دولت‌بریتانیارا بخود معطوف‌سازد. باین ترتیب بودکه بسیاری ازعناصر مترقی هندو ازنهضت مهاسابها رانده شدند یابمیل خود آنرا رهاکردند واین نهضت به‌تدریج بیشتر وبیشتر بسوی طبقات بالای‌بورژوازی متوجه‌گشت ومخصوصاً مورد توجه بانکداران وسرمایه‌داران‌هندو واقع شد.

سیاستمداران فرقه‌های مذهبی در هردوگروه دائماً برسر نسبت تقسیم‌کرسیها در مجمع قانونگزاری گفتگو میکردند ومیخواستند از این راه نفوذ بیشتری برای خود در دستگاه دولت بدست آورند. درواقع مبارزهٔ آنها مبارزه‌ئی برسر بدست آوردن پستها ومقامها برای طبقهٔ متوسط وتحصیل کرده‌های گروههای خودشان بود.

طبعاً تعداد مقامها آنقدر نبودکه برای همه‌کافی باشدوبدین‌جهت هواداران‌جدائی فرقه‌های مسلمان وهندو برسر این موضوع منازعه داشتند. وضع هندو ها بیشتر دفاعی بود زیـرا اغلب مقامهای موجود را قبلا بـدست آورده بودند. درمقابل، مسلمانهاهم میخواستند هرچه میتوانند مقامهای بیشتری برای خود بدست آورند و باهندوها رقابت کنند.

ساخت وباکمك وموافقت دولت بریتانیا بالاخره قسمتی ازنهضت مسلمانان هند برهبری او دولت پاکستان را بوجود آورد وباین‌جهت محمدعلی جناح «پدر پاکستان» لقب یافته است - م.

در پشت این مبارزه بر سر مقامها یك موضوع مهم تر هم بود که اصولا با موضوع اختلافات مذهبی ارتباط مستقیمی نداشت اما در رقابتها و اختلافات دو فرقه مزبور اثر میگذاشت. در استانهای « پنجاب » و « سند » و« بنگال »، رویهمرفته هندوها طبقات« سرمایه‌دار» و بانکداران ووام دهندگان یعنی طبقات شهر نشین را تشکیل میدادند درحالیکه مسلمانان این استانها بیشتر شامل فقیران و وامداران و روستائیان یعنی طبقات روستائی بودند. بدینقرار مبارزه و اختلاف میان آنها در واقع اغلب یك مبارزهٔ اقتصادی بود که رنگ اختلافات مذهبی و فرقوی را بخود میگرفت. در ماههای اخیر و در گفتگوئی که برسر قانون تخفیف باردهقانان در پنجاب پیش آمد این حقیقت بیشتر نمایان گردید زیرا نمایندگان هندو مهاسابها درمجمع قانونگزاری دائماً بااین قبیل پیشنهادات مخالفت میکردند ودر کنار طبقهٔ بانکداران وسرمایه‌داران قرار میگرفتند و نمایندگان مسلمانان بهواداری از دهقانان میپرداختند.

گروه مذهبی هندومهاسابها هروقت به انتقاد ازفرقه بازان مسلمان میپرداخت همیشه برروی تمایلات ملی واحساسات ناسیونالیستی تکیه میکرد. درواقع در این موضوع که سازمانهای مسلمانان خود را کاملا هوادار جدائی فرقه‌ها نشان میدادند و به وحدت ملی زیان میرساندند حرفی نیست. اما فرقه بازان هندومهاسابها اگر تا این اندازه ضد ملی جلوه نمیکردند از آنجهت بود که خود را در پشت نقاب احساسات و تمایلات ملی مخفی میساختند. درصورتیکه آنها هم کمتر ازعناصر افراطی مسلمان ضدملی نبودند ودرمواقعیکه پیشنهادات وراه حلهای ملی ودموکراتیك مطرح میشد که منافع طبقات عالی وسرمایه‌داران هندورا کمی بخطر می انداخت آزمایش خوبی پیش می آمد که مهاسابها اغلب در آن شکست میخورد و حقیقت خود را نشان میداد. مثلا وقتی که صحبت از جدائی ایالت «سند» پیش آمده بود نمایندگان مهاسابها با وجود اظهار تمایل اکثریت عظیمی که از این موضوع هواداری میکردند بخاطر حفظ منافع اقتصادی یك اقلیت معدود دائماً با آن مخالفت میورزیدند.

کاملترین جلوه گاه جنبه‌های کاملا ضد ملی وارتجاعی هردوگروه مذهبی مسلمان و هندو کنفرانسهای میزگرد بود. دولت بریتانیا در آن کنفرانسها منتهای دقت را بعمل آورده بود که نمایندگان مسلمانان را ازمیان هواداران جدائی فرقه‌ها ومتعصبین مذهبی انتخاب کند و آنها در تحت رهبری آقاخان کم کم بجائی رسیدند که با ارتجاعی ترین عناصر انگلیسی که نه فقط از نظر منافع هند، بلکه از نظر گروههای مترقی خود بریتانیا هم از خطرناکترین عناصر اجتماعی بریتانیا میباشند، در یك صف قرار گرفتند و متحد شدند. واقعاً حیرت انگیز بود که میدیدیم آقاخان و گروه نمایندگان مسلمان تحت ریاست

او با «لردلوید» و حزب او همکاری بسیار نزدیك دارند . آنها حتی از این مرحله هم قدمی فراتر نهادند و در کنفرانس میز گرد با نمایندگان سازمان «اجتماع اروپائی» و نمایندگان سازمانهای دیگر نیز هم پیمان شدند . این امر واقعاً تأسف آور بود زیرا این سازمانها همیشه سرسخت ترین وجدی ترین مخالفین آزادی هند بوده اند و هستند .

درمقابل این روش نمایندگان مسلمانان در کنفرانسهای میز گرد لندن ، نمایندگان هندو مهاسابها هم برای حفظ منافع خود مخصوصاً در پنجاب ، متعهد میشدند که منافع انگلیسیها را شخصاً حفظ خواهند کرد و این کار در واقع تجاوزی علنی و نمایان نسبت به آزادی ملت هند بود . آنها مثل کسانیکه در مزایده و حراج شرکت داشته باشند سعی داشتند که بوسیلهٔ پیشنهاد همکاریهای بیشتر به دولت بریتانیا مسلمین را از میدان بدر کنند درحالیکه به این ترتیب بهدف مورد ادعای خودشان و به آزادی هند خیانت میکردند بدون آنکه چیزی بدست آورند. مسلمانان در کنفرانس میز گرد لااقل درهنگام نطقهای خود با شایستگی و آبرومندی صحبت میکردند درصورتیکه نمایندگان هندو مهاسابها حتی همین ملاحظه را هم نداشتند .

این واقعیات نشان میدهد که چگونه رهبران فرقه های مذهبی و هواداران جدائی فرقه‌ها درهردوطرف از یك گروه معدود افراد طبقات مرتجع و بالائی جامعه تشکیل میشدند ومعلوم میشد که آنها تا چه اندازه از مردم بدورهستند وچگونه احساسات مذهبی توده‌های مردم را برای منافع خصوصی وطبقاتی خود مورد بهره برداری واستثمار قرارمیدهند. در هردوطرف سعی میشد که از پرداختن به مسائل اقتصادی اجتناب شود وهیچگونه مذاکره‌ئی در این موارد صورت نگیرد . اما بزودی زمانی فرا خواهد رسید که مسائل اقتصادی و اجتماعی به مرحله‌ئی خواهد رسید که دیگر ممکن نخواهد بود که آنرا نادیده انگاشت و آنوقت بدون تردید رهبران مرتجع هر دو فرقه با اعلام خطر بیست سال قبل آقاخان همصدا خواهند گشت وخواستار آن خواهند شد که عناصر اعتدالی هردو گروه دست بدست هم بدهند ومتفقاً در برابر تمایلات اصلاحی مردم برای تغییرات اجتماعی اقدام کنند . این امر مسلم است وحتی همین امروز نیز این وضع نمایان است زیرا هرچند فرقه بازان هندو و مسلمان بظاهر بیکدیگر حمله میبرند، درمجمع قانونگزاری وموارد دیگر با یکدیگر همکاری دارند و بدولت برای گذراندن مقررات ومصوبات ارتجاعی کمك میدهند. تصویب موافقت‌نامهٔ «اتاوا» یکی از مواردی بود که کاملا نمایان ساخت چگونه این هر سه دسته یعنی دولت بریتانیا وعناصر ارتجاعی مسلمان وهندو با یکدیگر متفق میباشند .

دراین ضمن تذکر این نکته هم جالب توجه است که همکاری وارتباط نزدیك آقاخان با افراطی ترین عناصر دست راست درحزب محافظه کار انگلستان همچنان ادامه دارد . در

اکتبر ۱۹۳٤ اورا بعنوان میهمان افتخاری درضیافت «انجمن دریا داری بریتانیا» دعوت کردند که تحت ریاست « لردلوید» قرارداشت . درآن ضیافت آقاخان علناًاز پیشنهادات مربوط به تقویت نیروی دریائی بریتانیا که لردلوید در کنفرانس سالیانهٔ حزب محافظه کار درشهر بریستول بمنظورتقویت دفاع ازامپراطوری بریتانیا مطرح ساخته بودهواداری کرد. بدینقراردیده میشد که یك نفر باصطلاح رهبرهندی بقدری برای دفاع ازامپراطوری بریتانیا وحفظ عظمت وقدرت انگلستان نگران بود که در این راه حتی از «لرد بالدوین» رهبر حزب محافظه کارواعضای دولت انگلستان هم تندترمیرفت وپرحرارت تر بود. آقاخان این اظهارات وپیشنهادات را درزیرعنوان «حفظ صلح» مطرح میساخت وآنها را به نفع صلح قلمداد میکرد .

یك ماه بعددرماه نوامبر ۱۹۳٤ نیزخبری انتشار یافت که در لندن فیلمی بطورخصوصی بنمایش گذارده شده است.موضوع فیلم «استوارساختن ونزدیکتر کردن رشته‌های دوستی وپیوند دنیای اسلام با تاج وتخت انگلستان» بود . ما مطلع شدیم که آقاخان ولردلوید جزومیهمانان افتخاری آن نمایش بوده‌اند . همانطورکه «سرتج بهادرساپرو»و«آقای م.ر.جایاکار» درمسائل سیاسی ملی‌ما با هم پیوند ناگسستنی دارند ویکسان عمل میکنند چنین بنظرمیرسید که آقاخان ولردلوید هم تقریباً یك اتحاد جدائی ناپذیررا تشکیل میدادند بطوریکه گوئی درمسائل مربوط به امپراطوری قلب هردوشان یکسان می تپید. مخصوصاً بسیارجالب توجه است که درآن ماه ودرموقعیکه آقاخان ولرد لوید تااین اندازه بیکدیگر نزدیك بودند وبا هم دوستی داشتند ، لردلوید درمجامع رسمی رهبری حزب محافظه کار ودرجلسات دولت انگلستان شدیداً از باصطلاح سهل انگاری وضعفی که نسبت به هند شان داده میشود انتقاد میکردوبا وجودتمام فشارهائی که برهندوارد آمده است ومیآیدهنوزهم عقیده داشت که امتیازات زیادی به هنددادهمیشود .[۱]

پس از کنفرانسهای میز گرد تحول جالب توجهی در نطقها وبیانیه‌های بعضی از رهبران فرقهٔ مسلمان بنظر میرسد . این موضوع هرچند درواقع اهمیت زیادی ندارد اما تصورمیکنم برای بعضی‌ها زیاد مهم است ودرواقع بیان کنندهٔ طرز تفکر خاص سران و رهبران فرقه‌های مذهبی است که به آن اهمیت زیادی میدهند . آنها دراظهارات خودبر روی جملات «ملت مسلمان»درهند و«فرهنگ مسلمان» تکیه میکنند و ازسازش ناپذیری «فرهنگ» هندو ومسلمان سخن میگویند.مفهوم طبیعی این طرز بیان ونتیجهٔ طبیعی این نوع طرح مسائل (هرچندکه علناً آنرای اعلام نمیدارند) اینست که انگلیسیها بایدبرای

---

۱ - (یادداشت مؤلف) - اخیراًهم یك شورا مرکب ازبعضی اشراف انگلیسی ومسلمانان هندی تشکیل‌شده است تااتحاد این عناصر مرتجع افراطی را نزدیکتر و استوارتر سازد .

همیشه درهند بمانند و برای حفظ تعادل وعدم تصادم میان این دو«فرهنگ» نقش واسطه ومیانجی را عهده‌دار باشند .

یك عدهٔ معدود ازسران فرقهٔ مذهبی هندوهم عیناً چنین فکر میکنند با این تفاوت که آنها چون به اکثریت خود اطمینان‌دارند امیدوارند که «فرهنگ» آنها عاقبت‌پیروز خواهند شد .

واقعاً حیرت‌انگیزاست که فرهنگ هندوومسلمان وجملات «ملت مسلمان»چه‌مفاهیم عجیبی را درگذشته وحال وآینده دربرمیگیرد ! ادعای وجود یك «ملت مسلمان» درهند یعنی یك ملت درداخل یك ملت دیگر،آنهم بصورت پراکنده، مبهم ، نامشخص وغیرقابل تفکیك ، درواقع بسیارتعجب‌آوراست . این فکراز نظرسیاسی پوچ وبی معنی واز نظر اقتصادی یك هذیان بافی واقعی است که بهیچوجه نمیتواند قابل توجه باشد . معهذاهمین جملات وهمین‌کلمات بما کمك میدهد تا روحیات ومنظورهای خاصی راکه درپشت آنها پنهان است بهتردرك کنیم و بفهمیم .

یك چنین مفهومی دربارهٔ «ملت» جداگانه وغیرقابل اختلاط مذهبی فقط در قرون وسطی وجود داشت . درآغازدوران پادشاهان عثمانی یك چنین «ملت»هائی جدا ازهم‌و با یك نوع استقلال وخودمختاری درقسطنطنیه زندگی میکردند . درآن موقع مسیحیان لاتینی (کاتولیکها) ، مسیحیان ارتودوکس، یهودیان ودیگران‌که همه با هم ویکجابسر میبردند در عین‌حال هرکدام یك «ملت» جداگانه بشمار می‌آمدند . این وضع آغاز یك دوران ملیت بدون سرزمین مشخص بود که دردورانهای اخیربرای بسیاری ازکشورهای غربی صورت‌کابوسی را پیدا کرده است .

صحبت‌کردن ازیك «ملت مسلمان» درهند بمعنی آنست‌که از تمام عوامل ملیت‌غیر ازعامل مذهب صرفنظر کنیم، بمعنی آنست‌که هیچ ملتی را درمفهوم جدیدکلمه نپذیریم‌و معانی جدید این‌کلمه راکه هرروزبیشترارزش واعتباربیدا میکند نادیده انگاریم ،بمعنی آنست‌که‌تمدن‌جدید باید رهاشود و به اشکال‌قرون‌وسطائی‌زندگی بازگردیم، بمعنی‌آنست که یك حکومت استبدادی یا تسلط خارجی پذیرفته شود، و بالاخره بمعنی آنست که‌هیچ معنی‌واقعی وصحیحی جزیك حالت‌احساساتی وفکری را درنظرنگیریم ودانسته یاندانسته از مواجهه با واقعیات و مخصوصاً واقعیات اقتصادی بگریزیم . پرداختن به احساسات و هیجانات فکری یکی ازطرق زیرپا نهادن منطق است وما نباید ازآنجهت‌که این قبیل احساسات،غیرمنطقی بنظرمیرسد آنها را نادیده بگیریم.درواقع فکریك «ملت‌مسلمان» درهند فقط ساختهٔ تخیلات است وفقط ازآنجاکه آنرا درمطبوعات منتشرساخته‌اندممکن است بگوش بعضیها رسیده باشد. حتی اگرعدهٔ زیادی هم به چنین فکرپوچی معتقدباشند

بازهم از نظر تطبیق با واقعیات کاملا بی معنی است.

همچنین است فکر وجود «فرهنگ» جداگانهٔ هندو ومسلمان . اکنون حتی دوران فرهنگ های ملی هم بسرعت پایان می پذیرد و سراسر دنیا بصورت یك واحد فرهنگی درمی آید . ممکن است ملتها هنوز تا مدتهای درازوتا وقتیکه بتوانند زبان و عادات و طرز تفکرواین قبیل چیزهای خود را حفظ کنند از یکدیگرمتمایز بمانند و بدون شك هنوزروزگاردرازی ازهم ممتازومشخص خواهندماند اما درعصرماشین وعلوم، دردوران سرعت مسافرت وافزایش وسایل ارتباط جهانی ازقبیل رادیو و سینما و غیره ، ملل دنیا طبعاً روز بروز بیشتر بهم شبیه خواهند شد وصورت متحدالشکلی پیدا خواهند کرد . هیچ کس و هیچ نیروئی نمیتواند در مقابل این تمایل ناگزیری مقاومت کند فقط یك فاجعهٔ عظیم جهانی وچیزی شبیه طوفان افسانه‌ئی نوح که تمام مظاهر زندگی وتمدن جدید را نابود سازد ممکن است چنین حرکتی را متوقف سازد .

راست است که میان سنت‌های هندوو فلسفهٔ اسلامی حیات تفاوتهائی وجوددارد اما اگر هردوی آنها با نظریات جدید علمی وصنعتی دربارهٔ زندگی سنجیده شود اختلافشان بسیار ناچیزاست زیرا میان هردوی آنها با نظریات تمدن جدید فاصلهٔ بسیاروسیع وعمیقی وجود دارد . امروزدرهند مبارزهٔ واقعی میان فرهنگ هندوو فرهنگ مسلمان نیست بلکه مبارزهٔ اساسی میان این هردوفرهنگ ازیکسو با فرهنگ علمی وپیروزمند تمدن جدید ازسوی دیگر میباشد . کسانی که میخواهند باصطلاح «فرهنگ مسلمان» را محفوظ نگاهدارند منظورشان هرچه هست ـ نباید از «فرهنگ هندو» نگران باشند بلکه اگرراست میگویند باید با فرهنگ جدیدی که همچون غولی از غرب بسوی ما می آید بمقابله پردازند .

من شخصاً تردید ندارم که تمام کوششهای هندوان ومسلمانان برای مخالفت ومقابله با این تمدن صنعتی جدید محکوم بشکست است و من خود بدون هیچ افسوس و دریغی تماشاگراین شکست خواهم بود. ما همان موقع که راه آهن وتگراف ونظایر آن بکشورمان راه یافت بدون توجه و ارادهٔ خودمان راه جدیدی را انتخاب کردیم. «سرسید احمدخان» نیزدرهمانحال که برای تأسیس وتکامل کالج علیگرمیکوشید بنمایندگی ازطرف مسلمانان هند راه تازه را انتخاب کرد . اگرحقیقت را بخواهیم درواقع هیچ یك ازما راه جدیدرا انتخاب هم نکرده‌ایم و بناچار آنرا پذیرفته‌ایم زیرا ما همچون مرد غریقی بوده‌ایم که بهرچیزکه بتواند اورا نجات دهد وزنده نگاهدارد متوسل میشود و چنگ میزند .

معهذا بد نیست به بینیم واقعاً این « فرهنگ مسلمان » که گاه‌بگاه از آن صحبت میشود چیست ؟ آیا یك نوع خاطرات نژادی از اقدامات برجسته و پیروزیهای اعراب ، ایرانیان ، ترکها وازاین قبیل است ؟ آیا زبان جداگانه‌ئیست ؟ موسیقی جداگانه‌ئیست ؟

رسوم مختلفی است ؟ بخاطر ندارم که امروز در هند کسی از هنر جداگانهٔ مسلمانان یا موسیقی جداگانهٔ مسلمانان صحبت کند . دو زبانی که بیشتر در افکار مسلمانان هند تأثیر و نفوذ داشته است زبانهای عربی و فارسی، مخصوصاً زبان اخیر بوده است. اما نفوذ زبان فارسی هم بهیچوجه با عامل مذهب ارتباطی ندارد. زبان فارسی و بسیاری از آداب و رسوم ایرانی در طول هزاران سال در هند نفوذ یافته است و مخصوصاً در شمال هند تأثیر فراوان و عمیقی بخشیده است. ایران فرانسهٔ شرق بوده است، که زبان و فرهنگ خود را در میان تمام همسایگانش رواج داده است . برای همهٔ ما هندیان این نفوذ ایرانی یك میراث مشترك و گرانبهاست. مخصوصاً غرور از گذشته‌های پرافتخار تمام نژادها و کشورهای مسلمان یکی از نیرومندترین رشته‌های ارتباط میان مسلمانان میباشد. اما آیا کسی میخواهد این نتایج کوشش نژادهای مختلف را از مسلمانان سلب کند؟ مسلماً تا وقتی که خودشان این خاطرات را محفوظ نگاهدارند و عزیز بشمارند هیچ کس نخواهد توانست آنها را از ایشان بگیرد . حتی واقعیت اینست که این گذشتهٔ پرافتخار تا اندازهٔ زیادی برای همهٔ ما، میراث گرانبهائی بشمار میرود زیرا تمام ما آسیائیها احساس میکنیم که در برابر تجاوز اروپائیها بشکل مشترکی با هم پیوند داریم و متحد هستیم . من شخصاً هروقت که تاریخ جنگهای اعراب در اسپانیا یا جنگهای مسلمانان را در جنگهای صلیبی میخوانده ام تمایل قلبیم متوجه مسلمانان بوده است. هر چند همیشه سعی دارم که بیطرف و حقیقت بین باشم اما هر وقت و هر جا که پای یك ملت آسیائی بمیان آمده است آسیائی بودنم در قضاوتم تأثیر بخشیده است .

بسیار کوشیده‌ام که بفهمم واقعاً این «فرهنگ مسلمان» چیست اما اعتراف میکنم که در این راه هیچ توفیقی بدست نیاورده‌ام . فقط دریافته‌ام که عده‌ئی از افراد طبقات متوسط از مسلمانان و همچنین از هندوان در شمال هند هستند که تحت تأثیر زبان و سنن ایرانی واقع شده‌اند. و اگر به توده‌های هند بنگریم نمایان‌ترین مظهر «فرهنگ مسلمان» عبارتست از یك نوع خاص شلوار گشاد که نه زیاد بلند است و نه زیاد کوتاه ، و یك نوع مخصوص اصلاح صورت و سبیل و گذاشتن ریش و بکار بردن «لوتا»[1] باشکل مخصوص لولهٔ آن که در مقابل هندوان هم «دهوتی»[2] بکار میبرند و موهای خود را بشکل خاصی روی سر خود آرایش میدهند و یك نوع «لوتا»ی دیگر استعمال میکنند .

حقیقت اینست که این اختلافات ظاهری میان مسلمانان و هندوان فقط در شهرها وجود دارد و بتدریج هم از میان میرود . دهقانان و کارگران صنعتی مسلمان بزحمت از

---

۱ ـ آفتابه ـ م

۲ ـ پارچه‌ئی که هندوان بشکل لنگ بجای شلوار بکمر خود میبندند ـ م.

رفقای هندوی خود تشخیص داده میشوند . هر چند که هنوز تحصیل کرده‌های مسلمان و دانشجویان کالج علیگر یك فینهٔ سرخ بسر می گذارند و آنرا کلاه ترکی مینامند (در حالیکه خود ترکها این کلاه را رها کرده‌اند) اما اغلبشان دیگر به ندرت ریش میگذارند. زنان مسلمان اکنون به تدریج «ساری»[1] خواهران هندی خود را پذیرفته‌اند و از کنج انزوا و پشت «پرده» وحجاب بیرون آمده‌اند . سلیقهٔ شخصی من با بعضی از این رسوم جور در نمی آید ودیگر برای گذاردن ریش وسبیل وطرز مخصوص آرایش موی سر اهمیتی قائل نیستم اما بهیچوجه هم میل ندارم که سلیقهٔ شخصی خود را بدیگران تحمیل کنم هر چند که باید اعتراف کنم که وقتی امان الله خان پادشاه افغانستان در کابل شروع به کوتاه کردن ریش مردم کرد با اقدام او بسیار موافق بودم .

باید بگویم که آندسته ازهندوان و مسلمانان که همیشه به عقب مینگرند و همیشه به چیزهائی چنگ میزنند که ازدستشان می گریزد و دور میشود واقعاً وضع رقت‌انگیزی پیدا میکنند . من بهیچوجه نمیخواهم گذشته را محکوم سازم و آنرا مردود بشمارم زیرا در گذشتهٔ ما چیزهای بسیار زیبا وعالی هم وجوددارد . .اطمینان دارم که این زیبائیها همیشه باقی خواهد ماند وادامه خواهد یافت . اما متأسفانه کسانی که در کشور ما بسوی عقب مینگرند و بدامان گذشته‌ها می آویزند به زیبائیها و چیزهای خوب آن توجهی ندارند بلکه به چیزهائی میپردازند که به ندرت ارزش دارد وحتی اغلب هم زیان‌آوراست .

درسالهای‌اخیر مسلمانان هند دستخوش‌ضربات وتکانهای شدیدی‌شده‌اند و بسیاری ازاندیشه‌های عمیق وعزیز ایشان نابود شده‌است ، ترکیه که قهرمان و پیشوای دنیای اسلام بود نه‌فقط به‌عنوان خلافت که هند درسال ۱۹۲۰ بخاطر آن‌دلیرانه مبارزه‌میکرد، پایان داده‌است بلکه قدم بقدم ازمذهب نیز دور شده‌است.[2] درقانون اساسی جدید ترکیه ماده‌ئی‌هست که میگوید «ترکیه یك کشور اسلامی‌است» اما خود ترکها آنرا هم یك اشتباه دانسته‌اند و کمال پاشا [3] درسال ۱۹۲۷ گفت «مادهٔ قانون اساسی جدید که ترکیه را یك دولت‌اسلامی اعلام میدارد یك نوع بیان سازشکارانه و نادرستی‌است که باید در اولین فرصت اصلاح گردد.» وتصورمیکنم که بعدها چنین اصلاحی رابعمل‌آورد .

کشور مصر نیز هرچند بااحتیاط بیشتری قدم برمیدارد ، درهمین راه پیش‌میرود و سیاست خود را ازمذهب جدا نگاه میدارد . کشورهای عربی دیگر ، جز خود عربستان

---

۱ ـ چادرهای مخصوص زنان هند که روی ایشانرا نمیپوشاند ـ م .

۲ ـ به‌حاشیهٔ صفحه ۸۵ رجوع شود ـ م.

۳ ـ منظور مصطفی کمال آتاتورك، پیشوای ترکیه جدید، نخستین رئیس جمهوری آنکشور است ـ م

که کشورعقب مانده‌تریست ، نیز در همین راه هستند . ایران اکنون به دورانهای پیش ازاسلام خود توجه دارد و کوشش دارد ازفرهنگ قرون پیش ازاسلام خود الهام بگیرد. درهمه جا مذهب عقب می‌نشیند واحساسات و تمایلات ملی بشکل نمایانی جلو می آید و توسعه می‌پذیرد . بدنبال احساسات ملی و «ناسیونالیسم»، «ایسم»[1]های دیگری فرامیرسند که به مسائل اجتماعی واقتصادی توجه دارند . آیا در میان تمام این واقعیات یك «ملت مسلمان» ویك «فرهنگ مسلمان» درهند چه معنی وچه‌صورتی پیدا میکند؟ آیا این کلمات برای آن نیست که درآینده انگلستان آنها را با کمال رضایت برای ادامهٔ نفوذ وتسلط باصطلاح خیرخواهانه خود مورد استفاده قراردهد ؟

اگرمفهوم ترقی وتکامل از نظر فردی آنست کـه شخص در مسائل سیاسی نظری وسیع‌تر پیدا کند ، درواقع رهبران فرقه‌های مذهبی ما ودولت بریتانیا علناً وتعمداً درست درجهت معکوس آن قدم برمیدارند و همواره با افکار محدودتر و در دایره‌ئی تنگ‌تر به‌مسائل مینگرند

---

۱ ـ منظور عقاید ونظریات مختلف سیاسی واجتماعی است که مجموعاً درزبانهای‌اروپائی‌باپسوند«ایسم» بیان میشود. مانندسوسیالیسم، کمونیسم، رادیکالیسم، لیبرالیسم‌وغیره ـ م.

۵۷

بن بست

احتمال بازداشت مجددومحکومیت‌دوباره‌همواره‌همچون‌شمشیری خطرناك وتهدید کننده بالای سرم آویخته‌بود . خطر بازداشت ومحکومیت من‌خیلی بیش‌ازیك احتمال‌بود زیرا درموقعیکه مقررات استثنائی درسراسر کشور رواج داشت وسازمانهای کنگره غیر قانونی‌بود طبعاً این‌احتمال خیلی‌شدید وجدی میشد . با وضعیکه حکومت بریتانیا داشت و باطبعی که من‌داشتم بازداشت مجدد من‌تقریباً قطعی واجتناب ناپذیر بنظرمیرسید . این احتمال دائمی بازداشت ورفتن مجدد بزندان درتمام‌کارهایم تأثیر می‌بخشید . نمیتوانستم باتمام میل‌وروح خود به‌کاری بپردازم، درعین‌حال یك‌نوع حالت شتابزدگی درمن‌بوجود آورده‌بود که میخواستم حداکثر کارهای ممکن را هر چه زودتر و در مهلتی کـه دارم انجام دهم .

درواقع خودم دیگر دلم نمیخواست که بهیچوجه بهانه‌ئی برای باز داشت مجددم فراهم سازم ودوباره بزندان بروم وباین جهت تااندازهٔ زیادی از فعالیت‌هائی که ممکن بود سبب بازداشت وزندانی‌شدنم شود اجتناب میکردم‌مثلاازنقاط مختلف استان خودمان وسایرنواحی کشور دعوتهای متعددی‌برایم میرسید که بسفر بپردازم و برای مردم صحبت کنم ومن این‌دعوتها رارد میکردم زیرا میدانستم که یك‌چنین‌سخنرانیهائی ناچار به‌انتقاد ازاقدامات دولت واوضاع حاضرمیکشید ومسلماً دولت هم هرچه‌زودتر جلوآنرامیگرفت وباکمال خشونت به‌آن پایان میداد . برای من راه میانه‌ئی وجود نداشت و چنین وضعی پرهیز ناپذیر میبود . حتی‌وقتیکه برای منظورهای دیگری غیر از فعالیت تبلیغاتی ومثلا برای دیدن گاندی‌جی یاملاقات ومشورت بااعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بسفر میرفتم اغلب ناچار میشدم که درمیتینگ‌های عظیمی که تشکیل‌میشد بسخن پردازم وآزادانه برای‌مردم حرف بزنم . وقتی به«جبلپور»[1] رفتم میتینگ‌عظیمی برپاشد وتظاهرات‌عمومی‌دامنه‌داری

---

۱ ـ شهریست درقسمت مرکزی هند ـ م .

صورت گرفت . دردهلی ازدحام مردم واستقبال عمومی ازمیتینگ که من‌هم در آن‌شرکت کردم باندازه‌ئی بود که من‌هرگز نظیر آنرا درآنجا ندیده بودم . مسلم بود که همین استقبالهای بزرگ‌عمومی‌وموفقیت‌های میتینگ‌هاوتظاهرات نشان میداد که دولت‌تکرار آنها راتحمل‌نخواهدکرد واجازه نخواهد داد . دردهلی، بلافاصله بعد ازمیتینگ‌بزرگی که من در آن صحبت کردم شایعه‌ئی انتشاریافت که بزودی مرا دستگیرخواهندکرد اما خوشبختانه در آنموقع مرا توقیف نکردند و من به الله آباد برگشتم . اما ناچار شدم که ازرفتن به«علیگر» وسخنرانی‌برای دانشجویان دانشگاه اسلامی آنجا که منتظرمن بودند صرفنظر کنم .

درعین‌حال خوشم نمی‌آمد که درچنین‌موقعی که دولت‌سعی‌دارد هرنوع فعالیت‌موثر سیاسی را از میان ببرد خود را با فعالیت‌های عمومی غیرسیاسی مشغول سازم . احساس میکردم که درمیان اعضای کنگره تمایل شدیدی برای گریز از فعالیت‌های سیاسی وجود دارد واغلب‌آنها میخواستند باپرداختن به‌فعالیت‌های کم اهمیت‌دیگری ــ که هرچندبخودی خود مفیدبود اما بامبارزه‌مباارتباط زیادی‌نداشت ــ خود راازخطرات محفوظ نگاهدارند. این‌تمایل برای هرکس بسیار طبیعی‌بود اما من‌احساس میکردم کـه این روحیه را نباید تشویق‌کرد ورواج داد .

دراواسط اکتبر ۱۹۳۳ ملاقاتی ازفعالین سازمان کنگره در ولایات متحده ، در شهر الله آباد ترتیب دادیم تااوضاع موجود رامورد مطالعه قراردهیم و برای اقدامات آینده تصمیم بگیریم. کمیتهٔ ایالتی ماغیرقانونی اعلام‌شده‌بود وحق‌تشکیل اجتماع نداشت. ماهم چون هدفمان فقط ملاقات بایکدیگر بود ونمیخواستیم مقررات موجود رانقض‌کنیم ملاقات مزبور رابصورت رسمی ترتیب ندادیم. ما از آن اعضای کمیتهٔ ایالتی که‌خارج از زندان بودند وعده‌ئی ازفعالین کنگره دعوت کردیم که بصورت غیررسمی در ملاقات و کنفرانس شرکت جویند . گرچه این ملاقات بصورت خصوصی و غیررسمی تشکیل میشد درآن‌هیچگونه مسائل مخفی وجود نداشت وهیچ خیال نداشتیم که ضمن آن در بارهٔ مسائل فوق‌العاده‌ئی بمذاکره پردازیم. بعلاوه تاآخرین لحظهٔ ملاقات‌وتاپایان کارهم نمیدانستیم که آیادولت بمداخله خواهد پرداخت و ازین ملاقات‌غیررسمی و خصوصی جلوگیری خواهد کرد یا نه ؟

دراین‌ملاقات به‌مطالعهٔ اوضاع مهم جهانی ومسائل بزرگی ازقبیل‌بحران‌اقتصادی، نهضت‌نازیسم آلمان ، نهضت‌کمونیسم ونظایر آنهاپرداختیم . ماازرفقای خوددرخواست کردیم که مبارزهٔ ملت هند راهمواره باارتباطی که باوقایع سایر نقاط جهان پیدامیکرد درنظربگیرند . بالاخره کنفرانس وملاقات مزبور یك‌قطعنامهٔ سوسیالیستی‌هم بتصویب

رساند که درآن هدفهای نهائی نهضت بیان میشد وضمناً درآن با قطع مبارزه و نهضت نافرمانی عمومی‌هم مخالفت شده‌بود .

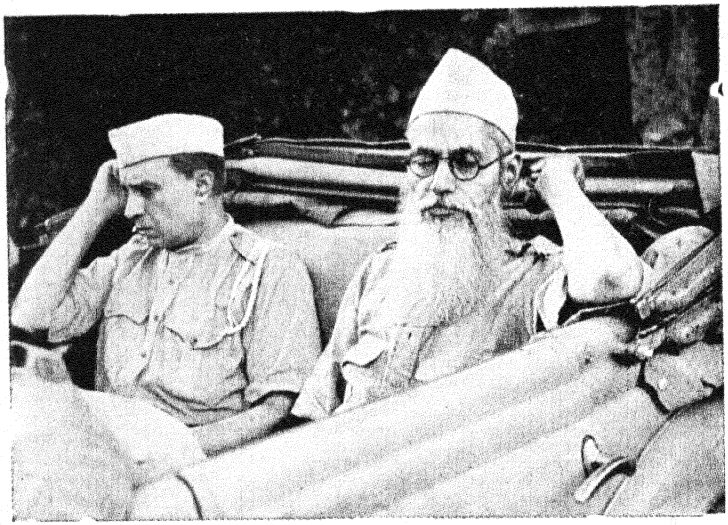
همه‌کس بخوبی‌میدانست که درآن موقع برای‌توسعهٔ نافرمانی‌عمومی امکانی‌وجود نداشت وحتی نافرمانی بصورت فردی‌هم یا بزودی ازمیان میرفت یا فقط بصورت بسیار ملایم ومحدودی ادامه‌مییافت . بنابرین توصیهٔ ما برای ادامهٔ نافرمانی‌درموقعیکه دولت حملات خود را دنبال میکرد ومقررات استثنائی‌شدیدی رابرای سرکوبی ما بکار میبرد عملانتیجه‌ئی نمیداد . این اقدام ما فقط جنبهٔ تشریفاتی و ظاهری داشت . ماتصمیم گرفتیم که اسماً وبطوررسمی نافرمانی عمومی را دنبال کنیم منتها در عمل به‌فعالین خود تعلیم میدادیم که بشکلی فعالیت کنند که حتی‌المقدور بزندان نروند . از آنها میخواستیم که فعالیت عادی خود را ادامه دهند و البته اگر اتفاقاً بازداشت شدند زندان خود را هم با خوشروئی‌بپذیرند . مخصوصاً به‌آنها توصیه‌کردیم که تماس خود را با مناطق روستائی توسعه دهند ونتایج تخفیف‌های مالیاتی‌وتضییقات دولتی رادرمیان دهقانان مورد مطالعه وسنجش قراردهند . درآن موقع ما بهیچوجه مبارزهٔ عدم پرداخت حقوق اربابی‌ومالیاتی راتوصیه نمیکردیم . این‌مبارزه اززمان «کنفرانس‌پونه»[1] به‌بعد ازطرف گاندی‌جی‌رسماً ملغی شده‌بود ومسلم بود که درآن موقعیت نمیشد آنرا از نو زنده ساخت‌وتوسعه‌داد.

این‌برنامه درواقع یك برنامهٔ بسیار معتدل‌بود که هیچ جنبهٔ تندوتجاوزآمیز نداشت وبهیچوجه شامل فعالیت‌های مخالف قانون نمیشد معهذا میدانستیم که حتی‌همین تصمیمات ملایم هم بالاخره به‌بازداشت مامنتهی خواهدشد . عملا هم همینکه فعالین ما به دهکده‌ها رفتند بازداشت‌شدند وباتهام نادرست تبلیغ وتحریك برای‌اعتصاب مالیاتی وعدم‌پرداخت بهرهٔ مالکانه مورد تعقیب ومحاکمه قرارگرفتند زیرا این اتهامات درآن موقع وطبق مقررات خاص واستثنائی قابل تعقیب شمرده میشد . من خود نیز درنظر داشتم که بعد از بازداشت بسیاری رفقا که بدین‌ترتیب زندانی‌شدند به‌مناطق روستائی‌بروم امافعالیت‌های دیگر مرا بخود مشغول میداشت واین‌منظور به‌تأخیر می‌افتاد تا اینکه بالاخره زیاد دیر شد وبازندانی‌شدن مجدد خودم فرصت ازدست رفت .

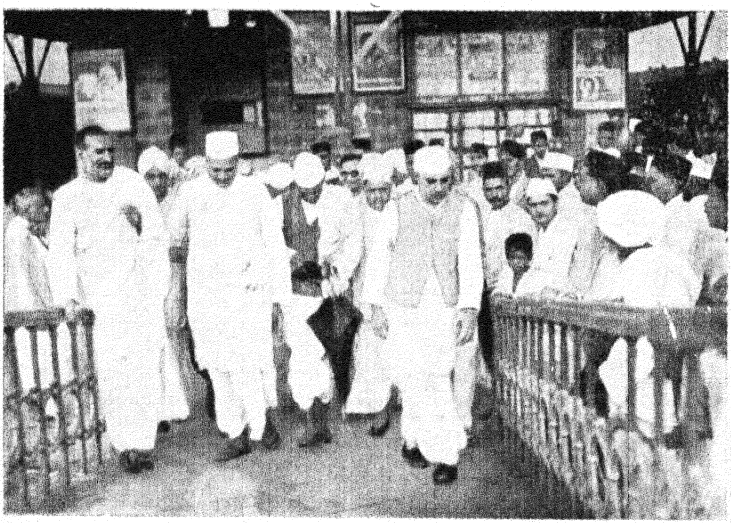
درظرف آن ماهها اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره نیز دوبار بایکدیگر ملاقات کردند تا اوضاع عمومی سراسر هند رامورد رسیدگی قراردهند . خود کمیته در آنموقع بطور رسمی‌فعالیتی‌نداشت زیرا نه‌فقط از طرف دولت یك سازمان غیرقانونی اعلام شده بود بلکه گاندی‌جی هم بعدازمذاکرات «پونه» اصرارداشت که تمام کمیته‌های کنگره ودفاتر

---

۱ - به‌آخرصفحهٔ۵۲۳ وبه‌صفحهٔ ۵۲٤ رجوع شود



نهرو درلباس داوطلبان کنگره



نهرو وچندتن ازاعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره

و مراکز کار وفعالیت کنگره تعطیل گردد ومن‌هم ازین‌جهت دروضع مخصوص ودشواری گرفته بودم .

موقعیکه اززندان بیرون آمدم این‌تصمیم دولت وموافقت گاندی‌جی رانپذیرفتم و باکمال اصرار خود را «دبیرکل کنگره» مینامیدم . امادرواقع فعالیت‌من‌پادرهوا واسمی بود زیرا دیگر نه‌دبیرخانه ونه‌محلی برای دوایر کنگره وجودداشت ، نه‌کارمندان اداری ودفتری دبیرخانه وجود داشتند و نه یك رئیس علی‌البدل بود کـه با من همکاری کند . گاندی‌جی هم هرچندکه همواره برای‌مشورت وتبادل نظرآماده‌بود اما به‌مسافرت‌عظیم خـود در سراسر کشور و فعالیت و تبلیغ بـرای توسعه و پیشرفت نهضت «هریجن» سرگرم بود .

ما اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره‌سعی کردیم کارخودرا طوری‌ترتیب دهیم که گاندی‌جی رادرراه‌سفرش‌گیربیاوریم وباحضور او به‌گفتگو ومطالعه وتبادل نظربپردازیم . بدین ترتیب بودکه‌یکبار در « جبلپور » و یك‌بار در « دهلی » با حضور او جلساتی تشکیل دادیم .[1] این دوملاقات اعضای کمیتهٔ‌عامله‌که جنبهٔ تبادل نظرومشورت راداشت‌اختلافات میان اعضای کمیته راروشن‌ساخت . درحقیقت ما دریك بن‌بست افتاده‌بودیم و نمیتوانستیم راه خروجی از آن پیدا کنیم که مورد توافق و قبول همگی باشد . در میان کسانی که میخواستندنافرمانی‌عمومی ادامه‌یابد و کسانی که مخالف‌آن بودندنقش گاندی‌جی‌قاطع و تعیین‌کننده بود وچون شخصاً باعقیدهٔ دسته‌دوم موافق بود مسائل بهمان صورت لاینحل قبلی باقی‌ماند .

مسئلهٔ شرکت در مبارزات انتخاباتی برای تعیین نمایندگانی بنام سازمان‌کنگره وشرکت آنها در مجمع قانونگزاری آینده نیز هرچند در آنموقع مورد توجه اعضای کمیتهٔ عامله نبود ازطرف بعضی ازاعضای‌کنگره مورد مذاکره واقع میشد . در حقیقت این‌موضوع هنوز مطرح‌نبود وبحث از آن خیلی‌زود وبیمورد بود. اصلاحاتی که‌باصطلاح قراربود دروضع انتخابات صورت پذیرد ظاهراً ودست‌کم برای مدت دو سه سال دیگر تحقق نمی‌پذیرفت و درآنوقت صحبت انتخابات جدیدی برای مجمع قانونگزاری درمیان نبود . من‌شخصاً باشرکت در مبارزات انتخاباتی مخالفت اصولی نداشتم و در فکر خود احساس‌میکردم که هروقت چنین فرصتی پیش‌آید کنگره باید ازآن‌استقبال‌کند . امادر آنموقع که ما ازآن صحبت میکردیم بحث در این‌باره جزاینکه افکار را بیهوده متشتت سازد فایده‌ئی نداشت . من‌امیدوار بودم که ادامهٔ مبارزهٔ ماخود بخود مسائلی‌را که‌برای‌ما

---

۱ - میتینگ‌هائی که دراول این فصل ازآن صحبت شده‌است بمناسبت همین ملاقاتها تشکیل شده‌بود - م.

پیش خواهد آمد و با آن مواجه خواهیم شد روشن خواهدساخت ومانع آن خواهد شد که عناصر سازشکار بتوانند موقعیت ممتاز ومؤثری بدست‌آورند.

در این ضمن به‌ارسال مقالات واعلامیه‌های خود برای مطبوعات نیز همچنان ادامه میدادم. طبعاً درآنموقع ناچار بودم که مطالب خود را تا اندازه‌ئی ملایم‌تر بنویسم زیرا این مطالب بقصد انتشار در مطبوعات نوشته میشد ودرآنوقت سانسور شدید ومقررات گوناگونی‌وجود داشت که دستهای متجاوز آنها بهمه جا میرسید و در همه چیز دخالت میکرد. حتی‌اگرخود من‌هم بی‌احتیاطی‌میکردم‌ومقالات تندی مینوشتم، مدیران وناشرین وچاپ‌کنندکان روزنامه‌ها بی‌احتیاط نبودند. رویهمرفته روزنامه‌ها نسبت بمن حسن نیت داشتند وحتی‌المقدوربنفع نظریات من عمل میکردند منتها نه‌همیشه. گاهی اتفاق می‌افتاد که نظریات من یا قسمتی‌از نوشته‌هایم‌حذف میشد. حتی‌یکبار تمامی‌یك مقاله که بخاطر آن رنج بسیار برده بودم‌هرگز انتشار نیافت. در ژانویه ۱۹۳٤ موقعی که در کلکته‌بودم مدیریکی‌از روزنامه‌های مهم شهر بدیدنم آمد و بمن گفت که آن مقاله را برای مدیر کل انتشارات مطبوعاتی کلکته فرستاده است تا عقیدهٔ اورا در بارهٔ آن بداند و چون او با انتشار آن مقاله‌موافق نبوده‌نتوانسته است‌آنرا انتشار دهد. این‌آقای باصطلاح مدیرکل «انتشارات‌مطبوعاتی» در واقع دستگاه سانسور دولتی‌مطبوعات درکلکته بود که بااین اسم نامیده میشد!

در بعضی‌از مصاحبه‌های‌مطبوعاتی‌ومطالب ومقالاتی که در روزنامه انتشارمیدادم به انتقاد شدید از بعضی‌گروههایا بعضی‌افراد میپرداختم. این‌انتقادات من درآنهاتأثیری شدید وعکس‌العملی تند بوجود میآورد. زیراآنها انتظار حمله وانتقادی از جانب ما نداشتند. علت‌آن‌هم این بود که گاندی‌جی‌این فکررا انتشار داده بود که هرکس‌میتواند به‌کنگره حمله‌کند واطمینان‌داشته باشد که کنگره هرگز باین حملات پاسخ نخواهدداد. خود گاندی جی این سرمشق‌را عمل‌میکرد وعده‌ئی‌ازسران ورهبران کنگره هم کما بیش ازاو پیروی میکردند. اما گاهی‌هم استثناهائی‌دیده میشد. معمولا ما برای انتقاد وحمله به مخالفین خود زبانی نرم وکلماتی ملایم بکار میبردیم واین امر به حریفان و مخالفین ما فرصت میداد که باکمال‌جسارت‌وبی‌پروائی‌وباآرامش‌خاطر به‌حملات‌واستدلالات نادرست برضد ما بپردازند وروشهای اپورتونیستی وخودخواهانه‌ئی‌رابکار برند.

در موقع این گفتگوها ومباحثات‌مطبوعاتی‌میان کنگره ومخالفین معمولا هر دو طرف از گفتگودربارهٔ مسائل واقعی‌پرهیزمیکردندوبه ندرت اتفاق می‌افتاد که‌یك‌مباحثهٔ شرافتمندانهٔ صحیح ومنطقی‌به‌آن شکل که در کشورهای غربی ـ البته جز در کشورهائی که فاشیزم پیروز شده است ـ وجود دارد، صورت پذیرد. اما مقالات و انتقاداتی که من

منتشر کردم برخلاف این سنت قدیمی مستدل وتا آنجا که مقدورات اجازه میداد تند بود.

درآنروزها خانمی که از دوستان منست وهمیشه نظروعقیدهٔ او برایم گرامی و پر ارزش بوده است بمن نوشت که شدت بعضی‌از مقالات واعلامیه‌های من که درمطبوعات منتشرمیشد اورا بحیرت انداخته است ومن «روشی‌تند و تجاوزآمیز» اتخاذکرده‌ام و از من‌میپرسید که آیااین‌روش تند من‌بعلت «ناکامی» در وصول به‌آرزوهایم نمیباشد؟خودمن نیز بارهااین‌سئوال را برای‌خودمطرح ساخته‌ام.

در واقع این نظر تا اندازه‌ئی کاملا صحیح بود زیرا همهٔ ما بخاطر ناکامیها و محرومیتهای ملی‌خود رنج میبردیم . همچنین از نظر فردی هم شاید تا اندازه‌ئی صحیح میبود وهرچند که خودم به این‌امر توجهی نداشتم واحساس‌ضعف یا شکستی نمیکردم‌ممکن است بعلت وضع زندگی‌خاصی که برایم پیش‌آمده‌بود یك چنین حالت روحی‌در من‌ایجاد شده بود. از وقتیکه زندگی‌سیاسیم باگاندی جی تماس پیدا کرده بود لااقل یك چیز را از اوآموخته بودم وآن این بود که هرگزافکارم را بخاطر ترس از عواقب آن در دل خود محبوس نسازم وهمیشه فکرخود را آزادانه بیان کنم . این عادت را در سیاست هم دنبال کرده‌ام وهرچند اغلب برایم دردسرهای فراوان بوجودآورده است اما یك نوع احساس رضایت خاطرهم‌برایم‌فراهم ساخته است. (در زمینه‌های دیگرپیروی از این‌اصل خیلی‌دشوارترو‌خطرناکتراست.)امارویهمرفته‌مامجبور بودیم که‌فریادمان‌رادرسینه‌مان‌خفه کنیم‌وحرفهاواعتراضات خودرانگوئیم وتصورمیکنم که بعلت همین عدم اظهار مکنونات قلبیست که‌همهٔ‌مایکنوع‌تنهائی‌وناکامی‌ومحرومیت‌روحی‌درخوداحساس‌میکنیم.وقتی هرکس میتواند آزادانه حرفش را بگوید و احساس میکند که عدهٔ زیادی از مردم مثل او فکرمیکنند و عواطفی نظیراودارند طبعاً یکنوع حالت آرامش بخش در شخص بوجود می‌آید ونیروی عظیمی‌برای مقابله باضعفها وناکامیهای‌روحی‌دراوایجادمیشود.درحالیکه وقتی‌حرفها ناگفته میماند بصورت عقده‌ئی‌در میآید وشخص دستخوش احساس ناکامی و تنهائی‌میشود. تصور میکنم دشوارترین احساس وبدترین حالات روحی آنست که شخص خود را تنها وفراموش شده حس کند.

آیا در چنین وضعی که ما هستیم‌ودراین‌دنیای پرمصیبت وعجیب چگونه ممکن‌است که انسان از چنگ احساس ضعف وعجز بگریزد؟ چه بسیار اتفاق می‌افتد که تمام‌آنچه‌ما را احاطه کرده است درنظرمان دروغ و بی‌معنی‌جلوه می کند وهرچندکه بظاهر بزندگی در محیط خود ادامه میدهیم اما وقتی‌که باطراف خود مینگریم و آنچه ما را احاطه کرده است می‌بینیم ومی‌سنجیم روحمان بمختی‌آزرده وآشفته میشود واحساس خشم و ناراحتی‌شدیدی ما را فرا میگیرد. میترسم که خود من هم در برابر بسیاری از حوادث و

اشخاص ودر مقابل فعالیتهای ناروای بسیاری از گروههای مختلف همین احساس خشم و ناراحتی‌را که در روحم بوجودآمده است منعکس کرده باشم.

در واقع هرچه زمان‌میگذرد شکل کنونی‌زندگی‌وطرز کار اشخاصی که دراجتماع ما فعالیتهای مهم‌دارند مرا بیشتر بخشم می‌آورد و ناراحت‌میسازد زیراهرروز بیش‌از پیش می‌بینم که بخاطر منافع حقیرخصوصی‌یااعتقادات‌خرافی،مسائل حیاتی‌وحقیقی‌زندگی نادیده گرفته میشود ومنافع بزرگ اجتماعی وملی‌قربانی‌میگردد. طبعاً یك چنین مشاهدهٔ‌دائمی یك نوع ناراحتی‌روحی‌دائمی‌هم در من بوجود می‌آورد . معهذا امیدوارم با وجود تمام این ناراحتیها وآشفتگی‌های روحی وبا وجود تمام حملات وانتقادات شدیدی‌که نسبت بدیگران بعمل میآورم روح شادی و شوخی را از دست نداده باشم و همیشه بتوانم به بلاهت‌های خودم ودیگران بخندم.

گاهی‌از اعتقادی که اشخاص، نسبت به مشیت الهی‌ابراز میدارند وهمه چیزخود را ناشی‌از آن‌میدانندمتحیرمیشوم. تعجب‌میکنم که‌می بینم‌باوجودشکستهای‌پی‌درپی‌وناملایمات پشت سرهم باز هم این اعتقاد در وجودشان باقی میماند و مقاومت میکند و حتی تحمل شکست‌ها وناکامیها و نا ملایمات خود را نشانهٔ اعتقاد به نسبت مشیت الهی میشمارند . درحالیکه‌چه بسیارکسان‌هستند که‌درروحشان‌عصیانی بوجودمی‌آیدواین‌اشعارزیباولطیف «ژرارهوپکینس»[1] در قلبشان طنین انداز میشود :

«خداوندا! اگرمن برضای توراضی‌شوم البته توعادلی
اما خدایا آنچه من خواهان آنم نیز ناروانیست
چرا گناهکاران‌کامیاب میشوند
و چرا همهٔ تلاشهای من بناکامی میکشد؟
ای دوست من. مگرتوبا من دشمنی !
در حیرتم که بدتراز ناکامی وحرمانی
که نصیب من ساختی چه تواند بود
آه! که بردگان‌شهوات تمام‌عمر بیحاصل خود را
به‌عشرت‌میگذرانند وهمیشه کامرواهستند
ومن، خداوندا که عمرم را در راه تونهاده‌ام چنین نصیبی‌دارم . »

آیا اعتقاد به یك هدف بزرگ، به‌یك‌ایدآل‌ارجمند به‌خوشبختی انسان و بسرنوشت

۱- Gerard Hopkins

بشر، نمیتواند در ردیف اعتقاد به مشیت الهی قرار گیرد ؟ اگر بخواهیم این اعتقادات را با منطق و استدلال بسنجیم طبعاً با مشکلات مواجه خواهیم شد. اما در درون ما چیزی هست که بی‌اختیار باین امیدها و باین اعتقادات چنگ میزند وخود را بدان می آویزد زیرا بدون آنها زندگی همچون صحرائی تهی وهولناک خواهد بود که در آن هیچ واحه‌ئی هم وجود نداشته باشد.

تأثیر تبلیغات سوسیالیستی من بعضی از همکاران کمیتهٔ عامله را ناراحت میساخت. از سالها پیش که من دست به چنین تبلیغاتی برده بودم آنها فعالیتهای مرا تحمل میکردند وحالا هم دلشان میخواست که بازهم تا بتوانند روش مرا تحمل کنند و بازهم با من بسازند وعدم رضایتی نشان ندهند. اما روش من اکنون صاحبان منافع مستقر در کشور را تا اندازه‌ئی به تشویش می انداخت وفعالیتهای من دیگر در نظر آنها بدون خطر نبود.

من میدانستم که بعضی از همکارانم هیچ نوع تمایلات سوسیالیستی ندارند. با وجود این همیشه فکر میکردم که اگر چه من عضو کنگره و دستگاه اجرائی آن هستم شخصاً کاملا آزاد هستم وحق دارم به تبلیغات سوسیالیستی بپردازم منتهی در این کار نمیباید پای کنگره را در میان بکشم و بنام کنگره اقدام کنم. اما همین موضوع که بعضی اعضای کمیتهٔ عاملهٔ کنگره چنین آزادی وچنین حقی را برای من قائل نمیشدند مرا ناراحت میساخت و برایم غیرمنتظره بود. ظاهراً من آنها را در وضع ناگواری قرار داده بودم و آنها هم از فعالیت من خشمگین و ناراحت شده بودند. اما من چه میتوانستم بکنم؟ من نمیتوانستم از کاری که آنرا مهمترین واساسی ترین وظیفهٔ خود میشمردم دست بکشم. اگر واقعاً میان فعالیتهای خصوصی و تبلیغات سوسیالیستی من با فعالیتم در کمیتهٔ عاملهٔ کنگره تضادی وجود میداشت ترجیح میدادم که از کمیتهٔ عامله کناره گیری کنم واستعفا دهم. اما در موقعیکه کمیتهٔ مزبور غیرقانونی اعلام شده بود وحتی هیچ فعالیت واقعی هم نداشت چگونه میتوانستم از آن استعفا دهم؟

چندی بعد، تصور میکنم در اواخر ماه دسامبر، یکبار دیگر نیز با چنین وضع دشواری مواجه شدم، در آنموقع گاندی جی نامه‌ئی از «مدرس» برایم فرستاد و همراه آن متن مصاحبه‌ئی را که با نمایندهٔ روزنامهٔ «مدرس مایل» بعمل آورده بود و از آن روزنامه بریده بود، برایم ارسال داشت. مصاحبه کننده از گاندی جی دربارهٔ من وفعالیت من پرسشهائی کرده بود واوهم از فعالیتهای من تقریباً بالحنی پوزش آمیز سخن گفته بود واطمینان داده بود که من شخص درست کار وقابل اطمینانی هستم وهرگز کنگره را به راههای جدیدی نخواهم کشاند !

طبعاً از آنچه در باره‌ام گفته شده بود خوشوقت نشدم اما مخصوصاً از این جهت ناراحت

میشدم که میدیدم در این مصاحبه گاندی جی بدفاع از سیستم مالکیت بزرگ و زمینداری پرداخته بود. بنظر میرسید که او معتقد است مالکیت‌های بزرگ از لوازم وضروریات زندگی کشاورزی و اقتصاد ملی ماست. این وضع برای من حیرت انگیز بود زیرا دیگر در زمان ما زمینداری و تعلقه‌داری و مالکیت‌های بزرگ هواداران زیادی نداشت. همه جا، در سراسر جهان، مالکیت‌های بزرگ از میان رفته است. حتی در هند هم اغلب مردم اکنون معتقد شده‌اند که عمر مالکیت‌های عمده بسر رسیده است و این سیستم دیگر روزگار درازی دوام نخواهد داشت. حتی خود تعلقه داران و زمینداران بزرگ هم با از میان رفتن این سیستم موافق هستند. البته بشرط آنکه قیمت کافی و مهمی در برابر املاکشان بایشان پرداخت گردد.[1] در واقع سیستم مالکیت‌های بزرگ خود بخود رو بزوال بود معهذا گاندی جی هنوزهم بدفاع از آن میپرداخت و به‌مالکین برای حفظ املاکشان اطمینان میداد و از این موضوع که زمین یك ودیعهٔ الهی در دست آنهاست و نظایر آن سخن میگفت.

در آنموقع نیز یکبار دیگر فکر میکردم که نظریات او و من تا چه اندازه با یکدیگر تفاوت دارد و از خود میپرسیدم که آیا همکاری ما در آینده تا کجا میتواند ادامه پیدا کند؟ آیا باید همچنان عضو کمیتهٔ عاملهٔ کنگره باقی بمانم. یا وقت آن رسیده است که از آن کناره گیری کنم و بدنبال افکار و فعالیتهای خود بروم؟ در آنموقع جواب صحیحی برای این سئوالات بنظرم نمیرسید و چند هفته بعد هم این سئوالات دیگر برایم مطرح نبود و بی‌معنی مینمود زیرا دوباره بزندان برگشتم.

کارهای خصوصی و خانوادگی قسمتی از وقتم را بخود مشغول میداشت. بیماری مادرم بهبودی می‌یافت اما خیلی به کندی. بنظر میرسید که از خطر جسته است اما هنوز هم همچنان بستری بود. وضع مالی خانوادگی نیز که مدتها مورد غفلت قرار گرفته بود و سخت آشفته بود توجهم را جلب میکرد. ما خیلی بیش از آنچه درامدمان بود خرج داشتیم و هیچ راهی بنظرم نمیرسید که مخارج خودمان را محدودتر سازیم زیرا زندگیمان بسیار کوچك و قناعت‌آمیز شده بود. وضعمان طوری بود که دائماً نگران روزی بودم که دیگر هیچ پولی نداشته باشیم. ثروت و مال معمولا برای زندگی جدید مفید و راحت بخش است اما برای کسی که میخواهد بسفری دراز برود باری سنگین میشود. برای مردم دارا و ثروتمند

---

۱ - (یادداشت مؤلف) - آقای «پ. ن. تاگور» رئیس کمیتهٔ پذیرش در کنفراس مالکین استان بنگال ضمن نطق خود در ۲۳ دسامبر ۱۹۳٤ چنین گفت: «من شخصاً هیچ نگران نیستم که روزی زمین های مالکین بزرگ وزمینداران، ملی بشود و بآنصورت که در ایرلند عمل شده است قیمت آنها بمالکین پرداخت گردد.» باید بخاطر آورد که مالکین بزرگ بنگال معمولا وضعشان ثابت‌تر از مالکین نواحی دیگر میباشد که در آنجاها وضع مالکیت ثبات قاطعی ندارد. ظاهراً افکار آقای «پ.ن. تاگور» دربارهٔ ملی شدن اراضی خیلی مبهم میباشد.

پرداختن به‌کارهای بزرگ که ثروتشان را بخطر اندازد بسیار دشوار است زیرا همواره میترسند و نگرانند که مبادا دارائی و ثروت خودرا از دست بدهند. وقتیکه دولت‌میتواند هروقت دلش بخواهدا‌موال انسان‌را توقیف وضبط کند داشتن‌دارائی و ثروت چه‌فایده‌ئی دارد؟ بدین جهت بود که تقریباً دلم میخواست که خودرا ازشر همان دارائی مختصری‌هم که برایمان مانده بود آسوده سازم.

احتیاجات خانوادگی ما بسیار ناچیز بود و احساس میکردم که میتوانم آنرا تأمین کنم. مهمترین نگرانیم این بود که مادرم در شامگاه عمرش ناراحت نشود و زندگیش از آنچه سابقاً بوده است بد تر نباشد همچنین فکر میکردم که تربیت و پرورش دخترم نیز که لازم بود در آینده به‌اروپا برود و تحصیلات‌خودرا دنبال کندمعوق نماند. از اینها که میگذشتیم‌همسرم ومن‌هیچکدام احتیاج‌زیادی‌بپول نداشتیم. وشایدهم چون هرگز بی‌پول نمانده بودیم چنین افکاری داشتیم. مطمئن هستم که اگرروزی برسد که هیچ پول‌نداشته باشیم طبعاً آن وضع برایمان خیلی خوشایند نخواهد بود. یکی ازمهمترین خرجهای‌من که فوق‌العاده به‌آن اهمیت میدهم خریدن کتابهاست که هرگز نتوانسته‌ام‌از آن‌صرفنظر کنم.

برای اینکه وضع مالی را کمی سروصورت دهیم تصمیم گرفتیم‌جواهرات همسرم، ظروف نقرهٔخانواده ولوازم‌دیگری ازاین‌قبیل که‌داشتیم‌وهمچنین مقادیری اسباب‌خورده ریزوعجیب وغریب راکه بتدریج جمع‌شده بودبفروشیم. کماله ازفکر فروش جواهرات وزینت‌آلاتش خوشوقت وراضی نبود. زیرا هرچندکه ازدوازده‌سال‌پیش (از آغازدوران مبارزات شدید ملی) هرگز آنهارا بکار نبرده بود و آنها همیشه در بانك سپرده بود دلش میخواست بتواند آنهارا نگاهدارد وبعدها بدخترمان ببخشد.

کم کم سال۱۹۳۳هم پایان یافت وژانویه ۱۹۳٤ فرا رسید. بازداشت فعالین ما درروستاها وقراء بخش الله آباد هرچندکه فعالیت مهمی نداشتندهمچنان ادامه‌داشت. لازم بنظر میرسیدکه ماهم بدنبال آنها به‌مناطق روستائی برویم و از آن قراء دیدن کنیم. «رفیع احمد قدوائی»[1] دبیر کمیتهٔ ایالتی ما که وجودش بسیار مؤثر بود نیز بازداشت شده‌بود. روز۲٦ ژانویه روز استقلال نیز فرامیرسد ونمیشد آنرا نادیده گرفت. ازسال ۱۹۳۰ به‌بعد باوجود تضییقات‌وفشارها همواره دراین روز تظاهرات وسیع وعلنی‌صورت گرفته بود. اما آیا حالا چه کسی‌میبایست رهبری تظاهرات را عهده‌دار شود؟ و آیا تظاهرات به‌چه‌شکلی صورت میگرفت؟ غیر ازمن حتی اسمأهم هیچ کس ازاعضای‌رسمی کنگره دراله‌آباد فعالیتی نداشت. بابعضی ازدوستان خود دراین باره مشورت کردم و تقریباً همه موافق بودند که باید در آنروز کاری انجام شود امـا هیچکس نمیدانست و

---

۱ - بحاشیهٔ ۳ صفحه ٥٤٥ رجوع شود - م.

موافقتی پیدا نمیشد که چه‌کاری باید انجام گیرد. احساس میکردم که تمایل عمومی براین بود که از هر اقدامی که به‌بازداشتهای دسته جمعی جدیدی منتهی گردد اجتناب شود. بالاخره من یك‌پیام مختصر باین مناسبت انتشار دادم واز مردم سراسر هند دعوت کردم که این روزرا درهمه‌جا تجلیل کنند منتها انتخاب وسایل اقدام وچگونگی عمل رابعهدهٔ تصمیمات وابتکارات محلی گذاشتم. دراله آبادهم طرح یك‌تظاهر وسیع ودامنه‌دار رادر تمام ناحیهٔ خود تهیه کردیم.

احساس میکردیم که سازمان دهندگان تظاهرات روز استقلال درآنروز بازداشت خواهند شد. باین جهت تصمیم گرفتم که پیش ازرفتن به‌زندان دیداری از استان«بنگال» بعمل آورم. این کار تا اندازه‌ئی بقصد ملاقات با همکاران قدیمی که در آنجا داشتم صورت میگرفت اما مهمترین هدفم از این سفر آن بود که باین وسیله نسبت به رنجها و فداکاریهای فوق‌العاده‌ئی که مردم این استان در مبارزات سالهای اخیر متحمل شده بودند ابراز احترام وحقشناسی کرده باشم. خوب میدانستم که نمیتوانم هیچ‌کاری برای کمك بآنها انجام دهم. تنها ابراز علاقه وهمدردی‌هم‌دروضع ایشان تاثیر واقعی بوجود نمیآورد امابازهم بسیار مفیدبود زیرا اهالی بنگال تصور میکردند که مردم سایرنواحی کشور درساعات دشوار رنج وبلا آنهارا ازیاد برده‌اند و تنها گذارده‌اند. این احساس آنها صحیح نبود اما درهرحال چنین احساسی درآنجا وجود داشت و بنابرین حتی فقط اظهار علاقه وهمدردی ظاهری‌هم بآنها تسلیت وآرامشی می‌بخشید.

همچنین میخواستم «کماله» را باخود به‌بنگال ببرم ودر آنجا باپزشکان دربارهٔ معالجهٔ اومشورت کنم. اوحالش هیچ خوب نبود. اما هردوی‌ما تاآنوقت سعی کرده‌بودیم معالجهٔ جدی را تااندازه‌ئی بتاخیر اندازیم زیرا چنین معالجه‌ئی ایجاب میکرد که ظاهراً مدت درازی در کلکته یادر جای دیگر بمانیم و مامیخواستیم در دوران کوتاهی که من خارج از زندان میگذراندم هرچه بیشتر باهم باشیم. فکر میکردم وقتی که من دوباره بزندان برگشتم اووقت وفرصت‌کافی برای رجوع به‌پزشکان ومعالجه خود خواهدداشت اما اکنون که بازداشت من خیلی نزدیك بنظر میرسید تصمیم گرفتم که لااقل تاخودم‌آزاد هستم در کلکته مشاوره‌ئی باپزشکان در بارهٔ او انجام شود. بقیهٔ‌کارها میتوانست برای بعد بماند.

بدینقرار کماله ومن‌تصمیم گرفتیم که‌روز ۱۵ ژانویه به‌کلکته برویم زیرامیخواستیم پیش از ۲۶ ژانویه برگردیم تادر میتینگ وتظاهرات روز استقلال دراله آباد شرکت داشته باشیم.

۵۸

زلزله

بعداز ظهرروز ۱۵ ژانویهٔ ۱۹۳٤ بود. درایوان خانهٔ خودمان دراللهآباد ایستاده بودم وبرای جمعی از دهقانان صحبت میکردم . مراسم مذهبی سالیانهٔ « ماگ‌ملا »[۱] و مکاره‌ئی که باین‌مناسبت درکناررود کنگ برپا میشودتازه‌شروع شده‌بود وباین جهت‌هر روز عدهٔ زیادی از مردم به‌خانهٔ ماهم میآمدند . ناگهان احساس کردم که نمیتوانم روی پاهایم ثابت به‌ایستم وتعادلم را حفظ کنم . ناچار به‌یکی از ستونها که در نزدیکیم بود چسبیدم . همه‌جا درها بسروصدا درآمد ویك‌نوع همهمه از« سواراج بهاوان» که‌چسبیده به‌محل اقامت مابود وسفالهای بام‌آن فرو میریخت برخاست .

چون هرگز بازمین لرزه وزلزله سابقه وآشنائی نداشتم ابتدا متوجه نشدم که‌چه اتفاقی روی داده است . اما بزودی حقیقت را درك کردم . این تجربهٔ تازه برایم جالب توجه بود وهمچنانکه به‌صحبت خودبرای دهقانان‌ادامه‌دادم مقداری‌هم دربارهٔ زمین‌لرزه حرف زدم . عمهٔ پیرم از دور فریاد میکشید که فوراً ازحدود ساختمان و داخل عمارت بیرون بروم. این فکر بنظرم عجیب وبی‌معنی میآمدزیرا،هم زلزله چیز مهم وجدی‌بنظر نمیرسید وهم بنظرم عجیب بود که مادرم راکه درداخل منزل بستری بود و «کماله» را که مشغول جمع‌آوری جامه‌دانها واسباب سفر بود رهاکنم وخودرا ازخطر نجات دهم.

درآنروززمین‌چندلحظه‌ئی‌ارتعاش‌داشت‌وبعدآرام گرفت. این‌لرزش‌مارا زیادبخود مشغول نداشت.فقط‌چنددقیقه‌ئی‌دربارهٔ آن‌صحبت کردیم وبعد تقریباًهمگی‌این ماجرا را از یاد بردیم و دیگرکسی به‌آن فکرهم نمیکرد . در آنموقع نه میدانستیم و نه‌میتوانستیم تصورکنیم که آن دوسه دقیقه زمین لرزه برای میلیونها نفوس استان « بیهار » و سایر نواحی‌زلزله‌زده‌چه‌معنی عظیم وشومی داشته است .

---

۱ ـ به حاشیهٔ ۳ صفحه ۲۸۸ رجوع شود ـ م

طبق تصمیم قبلی که گرفته بودیم همان‌شب باتفاق کماله بسوی کلکته حرکت کردیم وتمام شب‌را در منتهای بی‌خبری باقطار راه‌آهن از مناطق زلزله زدهٔ جنوبی گذشتیم و به کلکته رسیدیم . روز بعدهم درکلکته کسی دربارهٔ این بلای بزرگ چیزی نمیدانست . روز دوم کم کم خبرهای شوم فرارسید و بالاخره روز سوم توانستیم از مصیبتی که پیش آمده بود وازاندازهٔ وسعت تلفات وخسارات عظیم که ایجاد کرده بودتصوری داشته باشیم .

ما باکارهای فراوان خود در کلکته مشغول بودیم . باید باچندین پزشك ملاقات و مشورت میکردیم که بالاخره همه صلاح دانستند « کماله » یکی دوماه بعد به کلکته باز گردد و به‌معالجهٔ جدی بپردازد همچنین به‌ملاقات باهمکاران کنگره‌ام که از مدتها پیش یکدیگررا ندیده بودیم میپرداختم . احساس میکردم که محیط بنگال بشکل فوق‌العاده دوچار اختناق شده است. مثل این بود که مردم از ترس آنکه دردسرها ومزاحمت‌های بیشتری برای‌شان فراهم شود تقریباً هیچ کاری نمیکردند. مطبوعات بنگال از همه‌جای هند محتاط‌تر شده بودند. درآنجا نیز مانند سایر جاهای هند دربارهٔ فعالیت‌های آینده ابهام‌وتردیدهائی‌وجود داشت.درواقع همین‌تردید ودودلی بیشتراز احساس ترس‌ووحشت، از فعالیتهای‌مؤثرسیاسی‌جلوگیری‌میکرد. در همه‌جا تمایلات فاشیستی‌مشهود بود همچنین وجودتمایلات سوسیالیستی و کمونیستی‌هم‌محسوس‌بود. اماتمام‌آنها صورت‌مبهم ودرهمی داشت. بزحمت ممکن بود که گروههای مختلف با تمایلات مختلف را از یکدیگر مشخص ساخت.

نه وقت و نه‌امکانی‌وجود داشت که دربارهٔ نهضت تروریستی‌اطلاعات زیادی بدست آورم. زیرامقامات‌دولتی‌توجه‌زیادی‌به‌آن‌مبذول‌میداشتند و بشدت باآن مبارزه‌میکردند. تاآنجا که من توانستم بفهمم تروریسم هیچگونه تأثیرسیاسی‌نداشت وحتی‌اعضای قدیمی گروههای تروریستی‌هم دیگر به این روشها اعتقاد نداشتند. آنها اکنون بشکل دیگری فکرمیکردند. خشم و نفرت نسبت به‌عملیات دولت وتضییقات دولتی‌در میان افراد، کینه‌ئی بوجود می آورد که گاهی بتظاهرات فردی خشونت آمیز منتهی میشد . این نفرت و کینه در هردوطرف، هم در طرف تروریستها وهم در طرف مقامات دولتی‌مشهود بود. در طرف تروریستها این نفرت کاملا نمایان بودو بصورت‌فعالیتهای تروریستی‌جلوه میکرد. در طرف دولت هم این نفرت نه فقط بصورت اعمال فشارها وخشونت‌های اتفاقی بنظر میرسید بلکه بصورت یك سلسله فعالیت‌ها واقدامات خشن ودامنه‌دارترضد اجتماعی برای از بردن تروریسم نمایان میشد.

هردولتی که بافعالیتهاواقدامات تروریستی‌مواجه‌شود طبعاً برای از میان‌برداشتن آن خواهد کوشید. اما اقدامات‌طبیعی‌وقانونی‌همراه با حسن نیت با خشونتها وتجاوزات

افراطی که گناهکار و بیگناه را یکسان تحت فشار قرار دهد تفاوت میکند زیرا درچنین صورتی مخصوصاً بیگناهان که تعدادشان خیلی زیادتر از گناهکاران است بیشتر صدمه می بینند. شاید هم در برابرچنین اقدامات نمیشد آرام ماند و با ملایمت رفتار کرد زیرا هر چند از میزان عملیات تروریستی کاسته شده بود ولی همواره امکان آن وجود داشت که این قبیل عملیات از نوشروع شودو توسعه پذیرد وهمین امکان کافی بود که دولت را به اعمال فشار نسبت به کسانی که گمان همکاری وارتباطی میان ایشان با تروریستها وجود داشت ناچار سازد. اما حقیقت اینست که تروریسم وعملیات تروریستی خود یك بیماری نیست بلکه نشانهٔ بیماری است ودر چنین مواردی بیفایده است که با ظواهر و نشانه‌های بیماری مبارزه شود بلکه باید با خود بیماری مبارزه کرد وعلل آنرا نابود ساخت .

من تصور میکنم که عده‌ئی از مردان وزنان جوان که هوادار تروریستها هستنددر واقع بخاطر مخفی بودن فعالیت واقدامات آنها مجذوبشان میشوند. عملیات مخفی وخطرناك همیشه جوانان پرحرارتی را که از ماجراها خوششان میآید مفتون خود میسازد . میل به شرکت در عملیات مرموز، دانستن آنکه چرا چنین تیراندازیهائی میشود وچه کسانی در پشت صحنه‌ها قرار دارند، جوانان را بر می‌انگیزد . این همان احساس شوق انگیزیست که آنها را بخواندن کتابهای جنائی وداستانهای پلیسی هم میکشاند . این قبیل اشخاص در واقع نظرخاصی ندارند ومسلماً نمیخواهند یك عمل تروریستی انجام دهند اما فقط از آنجهت که پلیس نسبت به آنها مظنون میشود و ایشانرا با تروریستها مربوط میشمارد آنها هم بصورت عناصرمشکوك درمی آیند، در نتیجه اگر بزودی سرنوشت بدتری پیدا نکنند لااقل به زندان می‌افتند یا به یك اردوی زندانیان فرستاده میشوند .

بما گفته میشود که قانون ونظم در هند یکی از نتایج افتخارآمیز تسلط و حکومت بریتانیاست. من شخصاً بنابرغرابزخود با نظم وقانون موافق هستم وکاملا هوادار آنم. از انضباط در زندگی خوشم میآید و با هرج ومرج وآشفتگی وعدم انتظام مخالفم. اما نتایج تلخ قانون ونظمی که دولت وحکومت دیگری برملتی تحمیل میکند مرا دربارهٔ نتایج مثبت آن بتردید می‌افکند. گاه اتفاق می‌افتد که برقراری قانون و نظم به قیمت بسیار گرانی تمام میشود. زیرا اراده ومیل دستگاه حاکمه صورت قانون را بخود میگیرد ونظم هم بصورت برقراری یك وحشت عمومی درمی آید. بدینقرار گاه میشود که آنچه باصطلاح قانون ونظم نام دارد بهتراست که بیقانونی وبی‌نظمی نامیده شود. هیچ موفقیتی که براساس توسعه ورواج ترس ووحشت انجام پذیرد نمیتواند مورد پسند وآرزو باشد. «نظم» وآرامشی که بوسیلهٔ نیروی قاهره وفشار دستگاه دولت برقرار شود ونتواند بدون چنین فشار وتضییقاتی باقی بماند به نظمی شباهت پیدا میکند که از طرف یك نیروی نظامی

ومسلط خارجی بوجود می‌آید ودر واقع نمیتواند صورت یك نظم عادی وطبیعی و غیر نظامی راداشته باشد .

در کتاب «راجاتارانگینی» حماسهٔ تاریخی مشهوروهزارسالهٔ هند، اثر «کالهانا» می بینیم که بارها برروی کلمات قانون و نظم تکیه شده‌است منتها تأکید گردیده است که فرمانروایان وحکام وظیفه دارند که بوسیلهٔ «دهارما» (عدالت) و «آبهایا» (عدم‌ترس) نظم وقانون رامحفوظ نگاهدارند وترس را ازمیان بردارند . در آنجا قانون چیزیست که بیش ازقانون‌های عادی میباشد ونظم بصورت آرامش بدون ترس مردم‌جلوه‌میکند. درواقع یك چنین فکری خیلی بیش‌از برقراری اجباری «نظم» درمیان مردمی‌وحشت‌زده، ازآن نوع که دولت بریتانیا درهند بوجودمی‌آورد، ارزش‌دارد !

مامدت سه روزونیم رادر کلکته گذراندیم ودراین‌مدت‌درسه میتینگ‌عمومی‌صحبت کردم . همچنانکه سابقاً هم در کلکته دربارهٔ تروریسم صحبت کرده بودم باز هم برضد فعالیت‌های تروریستی سخن گفتم وبعدهم به‌انتقاد ازفعالیت‌ها و روشهای خشونت‌آمیز و نارواثی که دولت در بنگال بکار می‌بست پرداختم . من از صمیم قلب خود حرف میزدم زیرا آنچه دراین استان جریان‌داشت مرا بشدت منقلب میساخت . مخصوصاً این موضوع برایم بسیار ناراحت‌کننده بود که در آنجا ارزشهای انسانی بهیچوجه مورد نظرنبود و تضییقات وسیع وفشار شدیدی که برتمام اهالی وارد میشد درواقع احترام بشری رامورد تجاوز قرار میداد . درنظرمن درآنوضع مسائل سیاسی باوجودکمال اهمیتشان دربرابر مسائل انسانی دردرجهٔ دوم اهمیت واقع میشد . این‌سه‌سخنرانی من درکلکته بهانهٔ‌اصلی اتهامات من‌واقع گردید که بعداً بخاطر آنها در آن شهرمحاکمه‌شدم و بزندان افتادم و آن همین زندانیست که اکنون میگذرانم .

از کلکته ما به «شانتی‌نیکیتان»[1] رفتیم تا از شاعر ارجمند «رابیندرانات‌تاگور» دیدنی کنیم . دیدار او همیشه برایم موجب مسرت وشادمانی بوده‌است واکنون که ما در نزدیکی اوبودیم نمیتوانستیم از آن صرفنظر کنیم . پیش از آن من دوبار دیگر هم به‌شانتی نیکیتان رفته‌بودم . اما کماله برای نخستین بار به‌آنجا می‌آمد ومیخواست‌وضع آنرا ازنزدیك به‌بیند زیرا درفکرآن بودیم که دخترمان «ایندیرا» را به‌آنجا بفرستیم. «ایندیرا» بزودی تحصیلات دبیرستانی خود رابپایان میرساند وفکرتحصیلات‌آیندهٔ اوما رانگران ومشغول میداشت . من باادامهٔ تحصیلات او دردانشگاههای رسمی‌یانیمه رسمی هند بکلی مخالف بودم زیرا ازآنها خوشم نمی‌آمد . محیط کلی این دانشگاهها خیلی رسمی ومحدود واستبدادی و خفقان‌انگیز است . بدون تردید همین دانشگاهها هم در

---

۱ ـ به حاشیهٔ ۲ صفحه ۱۱۹ رجوع شود م

گذشته مردان وزنان بسیار شایسته‌ئی پرورش داده‌اند ودرآینده هم بازاشخاص شایستهٔ دیگری ازآنها بیرون خواهندآمد ، اما وجود این تعداد معدود عناصر شایسته نمیتواند دلیل برائت آنها ازگناه درهم شکستن ونابودساختن روح جوانان وغرایزطبیعی‌ومثبت ایشان بشمار رود .

دانشگاه شانتی نیکیتان وسیلهٔ فرار وگریزی ازچنگال مرگبار وخفقان‌انگیزآن دانشگاهها بود . بدین‌جهت هرچند که این‌دانشگاه ازبعضی جهات و از لحاظ تجهیزات علمی بخوبی دانشگاههای دیگر وموافق احتیاجات جدید وامروزی نبود تصمیم خود را گرفتیم وآنجا رابرای دخترمان انتخاب کردیم .

درراه مراجعت خود در «پاتنا»[1] نیز توقف‌مختصری کردیم تا با «راجندرابابو»[2] دربارهٔ کمك به‌آسیب دیدگان زلزله تبادل نظر و مشورت کنیم . اوبتازگی از زندان آزاد شده‌بود و بلافاصله در رأس سازمان معاضدت وکمك ملی غیر دولتی قرارگرفته بود . ورود ما به‌آن شهرغیر منتظره‌بود وهیچ کس انتظار ما رانداشت زیرابعلت‌خرابی وضع تلگراف هیچ یك از تلگرافهـای ما نرسیده بود . خانهٔ برادر کماله‌که قرار بود ما درآنجا منزل کنیم ویك ساختمان بزرگ‌آجری وقدیمی بود براثر زلزله بکلی‌ویران شده‌بود بدین جهت مانیز مانند بسیاری مردم دیگر درفضای آزاد منزل کردیم .

روزبعد برای دیدن‌شهر «مظفرپور» رفتم. درست یك‌هفته اززلزله گذشته‌بود ودر اینمدت جز درچند خیابان عمده‌کارمهمی برای جمع‌آوری آثار خرابیها وویرانیها انجام نگرفته‌بود . درموقعیکه این خیابانها را پاك میکردند اجساد زیادی از زیر آوارها و خرابیها بیرون می‌آمد که بعضی ازآنها قیافه هاشان حالات شگفت‌انگیزی داشت . مثل این بود که میخواسته‌اند ازفشار فروریختن دیوار یاسقفی جلوگیری کنند . میزان خرابی فوق‌العاده بود ومنظرهٔ هول‌انگیزی بوجود می‌آورد . کسانی که از خطرجسته و زنده بودند هنوز ازتحت تأثیر وحشت وناراحتی عصبی‌بیرون نیامده‌بودند .

به‌محض مراجعت به‌الله آباد فوراً سازمانی برای جمع‌آوری کمك‌های مالی‌ومادی ترتیب دادیم و تمام ما چه آنانکـه درکنگره عضو بودند وچـه‌نبودند این موضوع را جدی‌ترین‌وظیفهٔ‌خودشمردیم. بعضی‌ازهمکاران کنگره‌عقیده‌داشتند که بعلت‌زلزله بایدمراسم تجلیل وتظاهرات روز استقلال (٢٦ ژانویه) تعطیل‌شود . اما سایر همکارانم و خود من دلیلی نمیدیدیم که زلزله رادربرنامهٔ‌کار ملی‌خود دخالت‌دهیم . بدین‌قرار روز ٢٦ژانویه میتینگ‌های عظیمی دردهات وروستاهای بخش الله‌آباد ودر خود شهربرپاشد که‌موفقیت آنها ازآنچه انتظار داشتیم خیلی بیشتر بود . اغلب مردم در انتظار مداخلات پلیس و

---

١ ـ شهری در ایالت « بیهار » که از زلزله هم آسیب دیده بود ـ م

٢ ـ به حاشیهٔ صفحه ٥٣٢ رجوع شود ـ م

بازداشتهای وسیع و دسته جمعی بودند عملا هم بعضی تصادمات کوچك و کم اهمیتی پیش آمد اما برخلاف انتظار و پیش بینی خودمان تقریباً همهٔ ما از میتینگ آنروز سالم جستیم اما در بعضی از دهکده ها و بعضی شهر های دیگر بمناسبت تظاهرات آنروز بازداشتهائی صورت گرفت .

پس از بازگشت از استان «بیهار» بیانیه‌ئی دربارهٔ زلزله انتشار دادم و در پایان آن ازهمه دعوت کردم که بجمع آوری اعانات اقدام کنند. دراین بیانیهٔ خودازعدم فعالیت دولت ایالتی استان بیهار درنخستین روزهای بعد اززلزله نیز انتقاد کردم . البته منظور من آن نبود که مقامات رسمی را درمناطق زلزله زده و آسیب‌دیده مورد انتقاد قرار دهم زیرا آنها واقعاً بامشکلات بزرگ مواجه بودند که برای حل آنها اعصابی آرام لازم بود، و بسیار متأسفم که بعضی کلمات من ممکن بود سوء تفاهمی نسبت بایشان ایجاد کند . اما احساس میکردم که مقامات مرکزی دولت بیهار دراین مورد هیچ نوع شایستگی و لیاقتی ازخود نشان نمیدادند و مخصوصاً درمورد جمع آوری آوارها و ویرانیها که ممکن بود جان عدهٔ زیادی رانجات دهد اقدامی نمیکردند. تنها درشهر «مونگیر» هزاران نفرهلاك شده بودند و سه‌هفته بعد از زلزله که من به آنجا رفتم هنوز مقادیر زیادی خرابه‌ها و آوارها دست نخورده باقی بود در صورتیکه چند کیلومتر دورتر از آنجا در «جمالپور» چندین هزار کارگران راه آهن بودند که میتوانستند چند ساعت بعداززلزله به کمك بیایند و برای جمع آوری خرابیها مورد استفاده واقع شوند . حتی دوهفته پس اززلزله هم هنوز از زیر آوارها اشخاص زنده بیرون می آمدند. مهمترین اقدام مقامات دولتی این بود که به‌حفاظت ازدارائی و اموال خود و اشخاص بپردازند اما بهیچوجه درفکر آن نبودند که مردمی را که درزیر خرابیها مانده بودند بیرون بیاورند و نجات دهند . دراین مناطق شهرداریها هم تعطیل شده بود و کار نمیکرد .

تصور میکنم که من در انتقادات خود ذیحق بودم و بعدها دیدم که اکثریت عظیم مردم در نواحی آسیب دیده با انتقادات من موافق بودند . اما این انتقادات چه بمورد وچه بیمورد درهرحال کاملا شرافتمندانه انجام گرفته بود ودرآنها بهیچوجه غرض این نبود که دولت مورد اتهام واقع شود بلکه منظور این بود که در کار کمك بمردم عجله کند . هیچ کس بادولت برای آنچه دراین قبیل مواردمیکرد یا نمیکرد حرفی نداشت زیرا وضعی فوق العاده پیش آمده بود که خطاها و اشتباهات را هم قابل بخشش میساخت. دولت «بیهار» تا آنجا که من اطلاع دارم (زیرا از آنپس من درزندان بوده‌ام وخبرزیادی بدست نیاورده‌ام) بعداً با کوشش وشایستگی بیشتری برای جبران خرابیهای زمین لرزه اقدام کرده‌است .

انتقاداتی که من در بیانیهٔ خود متذکر شده بودم عکس العملی ایجاد کرد و بزودی

دراستان «بیهار» عده‌ئی به‌هواداری ازدولت پرداختند وخواستند به‌این‌وسیله به‌انتقادات من‌پاسخ بدهند . دراین‌پاسخ گوئی‌ها موضوع زلزله ومسائل مربوط به‌آن در درجهٔ دوم اهمیت قرار گرفت . برای‌آنها مهمترین‌موضوع این‌بود که دولت‌مورد انتقاد قرار گرفته است و بنابرین نوکران وفادار و مطیعش ناچار باید بدفاع برخیزند . آن ماجرا یك مورد نمونه از وضعی‌است که درهند رواج دارد ونشان میدهد که مقامات دولتی‌وعناصر وابسته به‌آن برخلاف آنچه در کشورهای غربی‌دیده میشود بهیچوجه از انتقاد خوششان نمی‌آید درصورتی که فقط روحیهٔ خشك نظامیست که انتقاد راتحمل‌نمیکند . ظاهراً دولت بریتانیا ومأمورین عالیرتبه انگلیسی در هند تصورمیکنند که‌مثل پادشاه‌انگلستان انتقاد ناپذیر هستندو کوچکترین انتقادواشاره‌ئی به‌کارآنها بمقام کبریائیشان برمیخوردوخاطر مبارکشان را آزرده میسازد !

یك‌موضوع جالب‌توجه وشگفت‌انگیز دیگر دراین‌میان اینست که اتهام عدم کفایت وبیعرضگی و نالایقی خیلی بیش از اتهامات خشونت و ظلم ایشان را بخشم می آورد . انتقاد از جنبه هـای ظلم و خشونت و تجاوز دولت معمولا از جـانب کسانی بعمل می‌آید که در زندانها هستند و بزندان میروند. دولت‌هم باآنها عادت کرده است و به‌این قبیل عیب‌جوئیها اهمیت نمیدهد . بعلاوه این‌قبیل اتهامات برای یك دولت امپریالیست و استعماری‌تااندازه‌ئی یك‌نوع صفات‌ممتازوشایسته وموجب‌افتخار بشمارمیرود. اما اتهامات وانتقادات بیعرضگی وعدم لیاقت سخت موجب خشم ایشان میگردد زیرا سبب میشود که آنها غرورشان آزرده گردد واعتمادشان از خودشان سلب شود. بعلاوه چنین انتقاداتی موقعیت کبریائی مأمورین‌انگلیسی درهند رامتزلزل میسازد . آنها هم مانندا‌سقف‌اعظم کلیسای‌انگلستان‌هستند که‌اگراورا به‌لامذهبی و بی‌اعتقادی نسبت به‌مسیح متهم میساختند اهمیتی نمیداد اما اگر اورا ابله‌یا نالایق میخواندند بخشم می آمد .

درمیان انگلیسیها عقیده‌ئی رواج دارد که آنرا بصورت یك حقیقت تردید ناپذیر قبول دارند وفکرمیکنند که هر نوع تغییری دروضع دولت‌هند که موجب محدود شدن یا کمترشدن نفوذ بریتانیا گردد سبب خواهدشد که دولت بدتر و کم نفوذتری روی‌کارآید واوضاع خیلی بدتر شود . حتی‌بعضی انگلیسیها که نظر مترقی‌تر دارند و بعضی عناصر رادیکال‌هم‌نظرشان اینست که مفهوم یك‌حکومت خوب برای‌هند آن‌نیست که‌حکومت در دست خود هندیان قرار گیرد . منتها اگر خود هند میخواهد که وضعش بدترشود ودچار آشفتگی گردد باید گذاشت که باین‌سرنوشت گرفتار آید تاقدر عافیت رابداند .

من نمیدانم که اگرقدرت ونفوذبریتانیا درهند ازمیان برود چه اتفاقی روی‌خواهد داد . در واقـع وضع آینده به این امر بستگی خواهد داشت که نیروی بریتانیا به چه

صورتی ازهند خارج شود ، ودرآنموقع امورهند دردست چه کسانی قرار گیرد و همچنین یك سلسله ملاحظات ملی و بین‌المللی دیگر نیزدراین‌امر تأثیرخواهند داشت. بخوبی‌میتوانم تصور کنم که اگر نفوذ بریتانیا در هند از میان برود ممکن است بعلت تحریکات انگلستان وضعی بوجود آید که ازآنچه‌امروزهست بدتروکم‌اثرترباشد زیرا ممکن‌است سازمانهای آینده که با نفوذ انگلستان بوجود می‌آید تمام معایب ومفاسد وضع کنونی را بدون جنبه‌های مثبت آن در خود داشته باشد . همچنین خیلی بیشتر میتوانم تصور کنم که ممکن است وضعی هم پیش آید که ازنظرمردم هند خیلی از آنچه امروز هست بهتر ومفیدتروموثرتر باشد . خیلی ممکن است که دستگاههای قاهرهٔ دولت و نیروی پلیس ضعیف‌تروکم‌اثرترشود وادارات دولتی هم تااین‌اندازه زرق‌وبرق وجلال وشکوه‌نداشته باشند ، اما مسلماً از حیث نتایج کار و از حیث فعالیت هائی که موجب ارتقاء سطح زندگی مادی ومعنوی وفرهنگی توده‌های مردم باشد بسیارموثرترخواهندبود. من‌اعتقاد کامل دارم که حکومت مستقل و آزاد برای هر کشوری خوبست اما عقیده ندارم که هر حکومت مستقل و آزادی یك«حکومت خوب»هم هست وحاضرنیستم که یك‌حکومت‌مستقل را بقیمت صرفنظر کردن از یك «حکومت خوب» بپذیرم . حکومت مستقل وقتی ارزش دارد که بتواند برای بهترساختن زندگی توده‌های مردم حکومت کند . بهمین‌جهت است که من معتقدم دولت بریتانیا درهند هرچه ادعا هم که راجع به خدمات گذشتهٔ خود داشته باشد امروزدیگر نمیتواند برای هند یك دولت خوب باشد وسطح زندگی توده‌ها را بالا ببرد وبهمین جهت است که معتقدم همانطور که درگذشته برای هند ثمربخش نبوده است اکنون هم نمیتواند فایده‌ئی داشته باشد .

درحقیقت تنها دلیل واقعی فداکاری‌وتلاش‌ما برای تحقق آزادی هند این امیداست که درکشورما دولتی روی‌کارآید که سطح زندگی توده‌ها را بالاتر ببرد ، به صنایع و کشاورزی ملی رونق بدهد ومحیط‌ترس ووحشت وخفقانی را که تسلط‌خارجی‌واستعماری درکشور برقرارساخته است ازمیان بردارد . دولت بریتانیا وسازمان انگلیسی «خدمات اداری هند» هرچند هم که هنوزآنقدرنیرو داشته باشندکه اراده و امیال خود را بر هند تحمیل سازند مسلماً آن نیروووشایستگی را ندارندکه بتوانند مسائل امروزی هند را حل کنند ودرآینده این نیروی ایشان بازهم کمترخواهد شد زیرا اساس‌کار آنها و طرز کار آنها نادرست است وتماس خود را با واقعیت ازدست داده است . یك دولت یا یك طبقهٔ حاکمه که صلاحیت‌کافی ندارد یا مظهریك نظام کهنه وقدیمی‌است هرچند هم میل‌وارادهٔ خود را برای مدتی برکشوری تحمیل‌کند نمیتواند مدت زیادی دوام بیاوردوباقی بماند.

«کمیتهٔ معاضدت به‌زلزله‌زدگان»دراله‌آباد مرامأمورساخت که‌ازمناطق آسیب‌دیده

بازدید کنم ودر بارهٔ چگونگی کمکهائی که میتوان به آنها داد گزارشی فراهم سازم.من بلافاصله به‌تنهائی حرکت کردم ومدت‌ده روزدر آن نواحی‌زیرورو شده وویران‌ووحشتزده درسفر بودم . سفر بسیاردشواروخسته کننده‌ئی بود ودر آن روزها خیلی کم میخوابیدم. از ساعت پنج صبح تا تقریباً حدود نیمه شب سر پا و در حرکت بودیم . با اتومبیل برروی جاده‌های شکافته وچین خورده سفرمیکردیم . درجاهائیکه پلها شکسته بود وجاده‌ها زیر آب رفته بود ناچاربا قایقهای کوچك براه خود ادامه میدادیم. دربعضی جاها زلزله‌وضع پستی و بلندی‌طبیعی را بهم‌زده بود ومسیر آبها عوض شده بود.شهرها با مناظرویرانیهای عظیمشان شکل تأثیرانگیزی داشتند . همه جا ویرانی وخرابی بود . انگار دست‌مرموزو غول آسائی خیابانها و کوچه‌ها را بهم پیچانده بود یا آنها را تا بام عمارات دو طرف بالا آورده بود . علاوه برشکافهای عظیم ووسیعی که درجاده‌ها وخیابانها پیدا شده بود سیلابهای آب وشن تعداد زیادی آدمها وحیوانها را در خود غرقه ساخته و همراه برده بود . دشتهای ناحیهٔ شمالی «بیهار» که آنها را معمولا « باغهای بیهار» مینامند بیشتر ازشهرها تأثرانگیزوویران شده بود. فرسنگ‌ها وفرسنگ‌ها زمین درزیر توده‌های شن وخاك پنهان شده بود . بسیاری جاها را آب فرا گرفته بود . شکافهای عظیم و لبه‌های کم ارتفاع گودالهائی که شن وآب ازآنها بیرون‌زده بود همه جا به چشم میخورد. بعضی ازافسران‌انگلیسی که‌باهواپیما برروی‌این‌مناطق‌پرواز کرده‌بودندمیگفتند که‌آن‌دشت‌ها به جلگه‌های شمال فرانسه دروزهای جنگ وپس از جنگ شباهت داشت که بر اثر انفجار خمپاره‌ها وبمبها درآنجاها زمین بشکل تأثرانگیزی درآمده بود .

مسلماً درموقع زلزله وضع هول‌انگیزی پیش آمده بود . زلزله ابتدا با تکانهای شدید افقی شروع شده بود . بطوریکه هرکس سر پا بوده بزمین افتاده بود . بعد یك رشته تکانهای موجی شکل بالا و پائینی صورت گرفته بود که با صداهای عظیم هیاهو و غرشی شبیه به بمبارانهای توپخانه یا پروازصدها هواپیما درآسمان‌همراه‌بوده است. از شکافها وسوراخهای بیشمارو عظیم امواج آشفته و گل آلود آب بیرون میزده است که گاهی ارتفاع آنها به سه چهارمترهم میرسیده است . تمام این حوادث محتملا بیش ازسه دقیقه یا کمی بیشترطول نکشیده است و بعد همه چیز آرام‌گرفته است اما همین سه دقیقه لحظات بسیارهولناکی بوده است. تعجب‌آورنیست‌که بسیاری ازکسانی که این اتفاقات را دیده‌اند تصور کرده‌اند که پایان دنیافرا رسیده‌است. در شهرها صدای واژگون‌شدن ساختمانها وجاری شدن سیلابها غوغائی بپاکرده وگرد وغباری بپا شده بود که فضا را تاریك ساخته بود بطوریکه حتی چند متردورترهم دیده نمیشد . در روستاها و دهکده‌ها اینقدرگرد وغبار نبوده و مسافات دور تری دیده میشده است اما تماشاگری که بتواند

باخیال آسوده و آرام چیزی‌را به بیند وجود نداشته است . کسانی که زنده مانده‌اند همه برزمین افتاده بودند ویا با یك وحشت کشنده باینسو و آنسومیدویده‌اند .

خیال میکنم درمظفرپور بود که ده روز پس از زلزله یك پسر بچهٔ دوازده ساله را زنده اززیرخاکها بیرون آوردند . اوخیلی متعجب وحیرت‌زده بنظرمیرسید. زیراوقتیکه در میان دیوار های فروریخته وطاقهای فرود آمده زنده بگور شده بود تصور میکرد که دنیا بپایان رسیده است وهمه نابود شده‌اند و فقطاو تنها کسیست که در اعماق زمین زنده مانده است.

درشهرمظفرپور درهمان موقع که‌زلزله، خانه‌ها را درهم میکوبید و هزاران نفر نابود میشدند دختری بدنیا آمده‌بود.مادروپدرجوان و بی تجربهٔ این نوزاد نمیدانسته‌اند چه بکنند وسخت پریشان شده‌اند . با اینهمه درمیان آن فاجعهٔ عظیم،هم مادروهم فرزند سالم ماندند وحال هردوشان هم خوب‌بود. اسم آن دختررا هم بمناسبت آن لحظه و آن زلزله «کامپودوی»[1] گذارده بودند .

شهر«مونگیر» آخرین محل بازدید ما بود . ما نقاط بسیاری را دیـدیم و تقریباً تا مرز«نپال» رسیدیم ، همه جا مناظر بسیارشوم وهولناك را مشاهده کردیم . اماوقتیکه «مونگیر» وویرانی عظیم این شهرثروتمند را دیدیم از مشاهدهٔ آن بلرزه در آمدیم و نفسمان بند آمد . هرگز آن منظرهٔ هولناك را فراموش نخواهم کرد .

درمردم مناطق زلزله‌زده ، چه در شهرها وچه‌دردهات تقریباً بهیچوجه میل به‌اقدام وکمك بخودشان احساس نمیشد . ازین لحاظ وضع طبقات متوسط شهری‌ازهمه‌بدتر بود. همهٔ آنها درانتظار آن بودند که کسی از طرف سازمانهای معاضدت دولتی یا غیر دولتی بیاید و بدیشان کمك کند . دیگران هم که کمکی به مردم میدادند فکر میکردند که معنی مساعدت ایشان آنست که دراین باره دستوراتی بمردم بدهند . بدون شك قسمتی از این احساس ناتوانی بعلت‌فرسودگی‌عصبی بود که براثروحشت زلزله ایجاد شده‌بودومیبایست بتدریج ودرطول زمان آرامش پذیرد و نمیشدازاین‌جهت‌ازمردم گله داشت .

درمقابل این وضع نیروو‌فعالیت عدهٔ زیادی از اعضای سازمانهای معاضدت که از سایرنواحی استان «بیهار» یا استانهای دیگرآمده بودند حیرت‌انگیز بود وبا آرامش‌و بهت زدگی اهالی‌محلی تضاد نمایانی بوجود می‌آورد . تماشای جدیت و صمیمیت و روح خدمتگذاری مؤثراین‌مردان وزنان جوان واقعاًتحسین‌انگیز بود. هرچندسازمانهای‌متعدد معاضدت خصوصی وغیردولتی جدا از هم فعالیت داشتند این نکته بسیار جالب توجه بود که آنها درمیان خود همکاری وسیع ومؤثری بوجود آورده بودند .

---

۱ ـ الهه لرزش ـ م

در «مونگیر» من تصمیم گرفتم به یك اقدام نمایشی بپردازم تا درمردم هیجان و حرکتی برای کمك بخودشان و برای جمع آوری خرابیها بوجود آورم، وخواستم سرمشقی بایشان داده باشم. باین جهت یکروز خودمان و تمام اعضای هیئت‌های معاضدت، همگی در کار شرکت کردیم و تمام روزرا با جدیت زیاد بکار پرداختیم. اتفاقاً جسدیك دختر کوچك راهم از زیر آوارها بیرون آوردیم. بدینقرار هرچند در آغاز کار دربارهٔ نتایج این اقدام خود تردید داشتم اما درعمل دیدم که کار ما با موفقیت عظیمی مواجه گردید. خود من ناچار بودم همانروز «مونگیر» را ترك گویم اما کارداوطلبانه و اقدامات عمومی مردم ادامه یافت و بسیاری از اهالی محل دراین کارداوطلبانه شرکت جستند و نتایج خوبی هم بدست آوردند.

از تمام سازمانهای غیردولتی معاضدت «کمیتهٔ مرکزی کمك به زلزله‌زدگان» در استان بیهار که تحت ریاست «راجندراپراساد» قرارداشت اهمیتش بیشتر بود. این سازمان تنها یك سازمان منحصر به کنگره نبود بلکه باندازه‌ئی توسعه یافت که گروههای مختلف وعناصر نیکوکار متعددی در آن شرکت جستند. این سازمان درعین حال این مزیت را هم داشت که تشکیلات کنگره دردهات وروستاها نیزدر اختیار آن قرار داشتند. درهیچ یك از استانهای هند جزدر «گجرات» ودر بعضی بخشهای «ولایات متحده» فعالین کنگره تا این اندازه با دهقانان درتماس نبودند. درحقیقت اغلب فعالین کنگره خودشان ازدهقانان بودند.

«استان بیهار» یکی ازاستانهای روستائی و دهقانی هند است حتی طبقات متوسط آن نیز با دهقانان پیوند وارتباط نزدیك دارند. گاهی اوقات درمواقعیکه من بعنوان دبیر کل کنگره برای سرکشی به مراکزودفاترکار کنگره در سازمانهای ایالتی بیهار به آن استان میرفتم ازسهل‌انگاریهائی که درادارهٔ اموردفاتر بنظرم میرسید بشدت انتقاد میکردم زیرا میدیدم که بیشترمیل دارند بنشینند تا بایستند واگر بتوانند دلشان میخواهد بجای نشستن بخوابند. مرکز کنگره یکی ازخالی‌ترین وعریان‌ترین دفاتر کنگره بود که میدیدم زیرا آنها سعی داشتند کار خود را بدون بکار بردن میز و صندلی زیاد و لوازم عادی دفتری انجام دهند. اما در واقع برخلاف انتقاداتی که من از آنها بعمل می‌آوردم خوب میدانستم که از نظرفعالیت‌های کنگره آن استان یکی ازجدی‌ترین و فعال‌ترین استانهای سراسر کشور بود. در آنجا کنگره تظاهر زیادی نداشت اما باکمال جدیت از دهقانها پشتیبانی میکرد. در «کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند» نیز اعضای نمایندهٔ استان «بیهار» به ندرت درمسائل؛ روشی تند و جدی داشتند. حتی مثل این بود که اتفاقاً در آن کمیته شرکت میکنند و عضو آن نمیباشند. معهذا، در نهضت نافرمانی عمومی هم استان بیهار از دیگران پیش بود و حتی بعداً موقعیکه نهضت نافرمانی بصورت انفرادی در آمد نیز مردم آن استان با نهایت غیرت وشایستگی آنرا بخوبی دنبال کردند.

«کمیته کمك به زلزله زدگان» ازاین سازمان ساده و عالی کنگره که دراختیار خودداشت برای ارتباط بادهقانان بخوبی استفاده‌میکرد.

در مناطق روستائی‌هیچ عامل ونماینده‌ئی‌حتی نمایندگان دولت هم نمیتوانستند تا این اندازه‌مفید ومؤثر باشندوهردوسازمان،هم«کمیتهٔ کمك به زلزله‌زدگان» وهم‌سازمان ایالتی کنگره تحت ریاست «راجندرا بابو» قرار داشت که رهبر بلامنازع استان بیهار بشمار میرفت.او با ظاهرخود که به یك دهقان شبیه میباشد یك فرزند واقعی‌سرزمین‌بیهار است. در اولین نظرهیچ چیزاوجلب توجه نمیکند . اما وقتیکه انسان با نگاه مهربان و تیزبین وبا قیافهٔ جدی اومواجه میشود دیگرهرگز آن قیافه و آن چشمان گیرا را از یاد نخواهد برد. زیرا از درون‌آنهایکدنیا حقیقت بشما مینگرد ودرآنها هیچ شائبه وتردید وتزلزلی‌بنظرنمیرسد. شاید اواز لحاظجهان بینی‌نیزمانند یك دهقان نظرش تااندازه‌ئی محدود است و بمسائل دنیای جدید با یك نظر ساده مینگرد اما شایستگی فوق‌العاده ، کمال روحی، نیروی معنوی وفداکاری وصمیمیتش در راه‌آزادی هند صفاتیست که اورانه فقط در استان خودش بلکه در سراسرهند محبوب ساخته است. هیچ کس در هیچ یك از استانهای هندبا اینقدر شایستگی وخردمندی که « راجندرا بابو» استان بیهار رارهبری میکندکار نکرده است. میتوان گفت که کسان معدود و نادری هستند که چون او مفهوم واقعی پیام گاندی جی‌را درك کرده باشند و آنرا با شایستگی به بهترین شکلی بکار برده باشند.

جای خوشوقتی‌بود که مردی چون اورهبری کمیتهٔ کمك به‌زلزله‌زدگان را دربیهار بعهده داشت زیرا بخاطراعتمادواعتقاد به شخص او بود که مبالغ هنگفتی‌پول از سراسر کشور برای کمك به‌آسیب دیدگان جمع‌آوری میشد. با وجودآنکه شخصاً بیمار وعلیل بود تمام وجود ونیرویش را برای‌کار و کمك به‌آسیب زدگان وقف ساخت. اوشخصاً با منتهای‌علاقه وفداکاری‌کارمیکرد زیرا در واقع خود اومرکزتمام فعالیتها بود و هر کس سعی‌داشت از اوسرمشق بگیرد.

در جریان این‌مسافرت برای‌بازدید از مناطق زلزله‌زده، یا درست پیش ازعزیمتم بودکه با تعجب زیاد بیانیه‌ئی‌را که گاندی جی‌انتشار داده بود ودرآن این زلزله را یك عقوبت الهی‌شمرده بود خواندم. بنظر او چون مردم نمیخواستند که از خرافات طبقاتی دست بردارند و نسبت به طبقهٔ «نجس‌ها» با مساوات رفتارکنند این بلا از طرف خدا نازل‌شده‌بود. این‌اظهار نظرضعیف‌وغیرعلمی‌برایم‌واقعاًتعجب‌آور بود وبا « رابیندارانات تاگور» که بآن بیانیه پاسخ داده بود بسیار موافق بودم. بنظر نمیرسید که هیچ چیز تا این اندازه مخالف‌نظریات‌علمی‌باشد. علوم‌امروزدربارهٔ نتایج‌احساساتی وروحی‌حوادث‌و

تصادفات مادی نظری خشك ندارند. یك تصادف غیر منتظره ممکن است در شخص عواقب ناگواری ایجاد کند که نه فقط مثلا هاضمه او ودستگاه مادی وجودش را مختل سازد بلکه عواقب ناگوارتر روحی هم ببار آورد. اما تصور آنکه عادات عده‌ئی از مردم یا آداب نامناسب ایشان ممکن است سبب ارتعاش قشر زمین گردد و زلزله‌ئی ایجاد کند واقعاً حیرت‌انگیز و تصور ناپذیر است. فکر اینکه گناه مردم و غضب الهی در مسائل عالم وجود اهمیت عظیمی دارد دوائر میگذارد، بازگشتی به چندین قرن پیش بود که انکیزیسیون در اروپا وجود داشت و «جیوردانو برونو» را بخاطر آنکه نظرهای علمی بیان کرده بود که با نظر مذهبی کلیسا مخالفت داشت در آتش سوزاندند و عدهٔ زیادی را نیز باتهام جادوگری ومخالفت با نظرهای مذهبی وارتداد و بدبینی در آتش افکندند![1] وحتی همین افکار کهنه بود که سبب شد در قرن نوزدهم راهنمایان کلیساهای شهر «بستن» در آمریکا زلزله‌های استان «ماساچوزت» را به اختراع برق گیر و اقدام ضد مذهبی بکار بردن برق گیرها نسبت دادند!

اگر هم واقعاً زمین لرزه یك کیفر الهی برای گناهان انسان بود، آیا چگونه میتوانیم کشف کنیم که بخاطر کدام یك از گناهان خود دستخوش چنین عقوبتی میشویم؟ زیرا متأسفانه ما گناهان بسیاری داریم که باید بخاطر آنها کفاره بپردازیم. هر کس میتواند این موضوع را موافق دلخواه خود توجیه کند. ممکن است که ما از آنجهت که به‌تسلط بیگانه گردن نهاده‌ایم، یا از آنجهت که یك رژیم اجتماعی ظالمانه در کشورمان وجود دارد عقوبت میدیدیم.

مهاراجهٔ «دوربهانگا» که مالك اراضی بسیار وسیعی بود از نظرمالی از زلزله آسیب فراوان دیده بود و بنابرین میتوانستیم بگوئیم که عدالت الهی خواسته است سیستم ظالمانهٔ مالکیت وزمینداری را مورد کیفرقرار دهد. این حرف ظاهراً خیلی بیشتر قابل قبول مینمود زیرا میتوان پرسید که چرا بجای نواحی جنوبی هند که در آنجا نسبت به نجس‌ها با تبعیض وتحقیر بیشتر رفتار میشود باید اهالی کمابیش بیگناه استان بیهار از زلزله آسیب ببینند؟ چرا زلزله نباید درخود سرزمینهائی که تبعیضات وسختگیری نسبت به نجس‌ها وجود دارد اتفاق بیفتد.

بدینقرار شاید دولت بریتانیا هم در این موارد میتوانست ادعا کند که این زلزله یك کیفر الهی برای «نافرمانی عمومی» مردم هند نسبت به تسلط بریتانیا بوده است زیرا واقعیت اینست که نواحی شمالی استان بیهار که از زلزله آسیب فراوان دیده بود، در نهضت استقلال ملی هند نقش بزرگ و بسیار مؤثری داشتند.

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحه ۵۸۳ رجوع شود ـ م

در بارهٔ این موضوع میتوان بتصورات گوناگونی پرداخت. اما در ضمن این مسئله هم پیش می آید که اصولا چرا باید در این موارد پای مقدرات الهی را به میان کشید یا چرا باید مشیت الهی را آنقدر کوچك وحقیر ساخت که تابع اعمال ورفتار ما مردم گردد؟ همچنین میتوان پرسید که چرا خداوند این شوخی بیرحمانه را با ما کرده است که ما را ناکامل و تقصیرپذیر بسازد ، در اطراف ما اینهمه دامها و پرتگاهها بوجود آورد، دنیائی بدبخت و بیرحم خلق کند، شیطان فریبنده و ببردرنده بیافریند و بعد ما را هم کیفردهد.

«هنگامیکه ستارگان پرتوخود را بسوی زمین میفرستند
وآسمان را با اشکهای خود مرطوب میسازند
آیا خداوند از کردهٔ خود میخندد؟
آیا کسی که بره را آفریده توانسته ترا هم بیافریند؟»

درآخرین شبی که در «پاتنا» بودم با جمعی از دوستان ورفقا که برای تقدیم کمك ومعاضدت به آسیب دیدگان از نواحی مختلف آمـده بودند مدت درازی بیدار ماندیم و صحبت کردیم. از ولایات متحده عدهٔ زیادی آمده بودند و بعضی از افراد ممتاز ما حضور داشتند. ما همه دربارهٔ یك موضوع که ما را نگران میداشت بمشورت پرداختیم: آیا ماتا چقدر وتاکجا باید خود را به فعالیت دربارهٔ معاضدت به زلزله زدگان مشغول سازیم؟ مفهوم این کار آن بود که تا اندازه‌ئی از فعالیت سیاسی کناره بگیریم و باز مانیم. بدیهی است فعالیتهای انفرادی ومعاضدت به آسیب‌دیدگان کار بسیار لازم وصحیحی بود و نمیتوانستیم در مورد آن سهل‌انگاری کنیم و آنرا سرسری بگیریم. اما غرقه شدن در آنهم ممکن بود مدت زیادی از وقت ما را بخود مشغول دارد و مانع آن گـردد کـه به فعالیتهـای سیاسی خود بپردازیم واین امر از نظر سیاسی در استان ما تأثیر ناگواری میگذاشت . هرچند اعضای کنگره فراوان بودند اما کسانیکه میتوانستند فرقی میان این دوفعالیت بگذارند کم بودند وهمه کس نمیتوانست نتایج ناگوار چنین فعالیتی را بخوبی تشخیص دهد . در عین حال دعوت کمك به آسیب دیدگان را نمیشد ناشنیده گرفت. من شخصاً بهیچوجه در فکر آن نبودم که وجود خود را منحصراً بفعالیتهای امدادی واقدامات معاضدت اختصاص دهم. احساس میکردم که برای اینکار اشخاص کم نیستند در صورتیکه برای فعالیتهای خطرناکتر سیاسی اشخاص شایسته خیلی کمتر بودند.

بدینقرار آنشب تاساعات دیرشب بمباحثه و گفتگو مشغول بودیم. دربارهٔ آخرین تظاهراتی که اخیراً در روز استقلال انجام گرفته بود و اینکه چگونه بعضی از همکاران ما بعد از

آنروز بازداشت شده بودندوعده‌ئی از ما سالم جسته بودیم حرف میزدیم. من با خنده وشوخی‌میگفتم که توانسته‌ام راز مبارزهٔ شدید سیاسی‌را که در عین حال بدون خطر هم باشد پیداکنم و باینجهت‌است که بازداشت نشده‌ام!

بالاخره روز یازدهم فوریه در حالیکه از خستگی‌مسافرت و بازدید دشوار خود بجان‌آمده بودم به‌الله‌آبادباز گشتم. ده روزسفرطاقت‌فرسا قیافهٔ‌مرا بکلی‌عوض کرده‌بود و کسان من‌از تغییر فوق‌العادهٔ حالتم متعجب شدند. کوشیدم بلافاصله به نوشتن گزارش خود برای «کمیتهٔ معاضدت الله‌آباد» بپردازم اما قدرت خواب بیشتر بود ومرا در ربودو دوازده ساعت از بیست وچهار ساعت بعدی را در خواب بودم.

بعد از ظهرروز بعد طرفهای عصر کماله و من چای عصرانهٔ خود را صرف کرده بودیم. «پروشوتام داس تاندون»تازه‌همان وقت برای دیدن ما آمده بود. من روی‌ایوان خانه ایستاده بودم که ناگهان یك اتومبیل پلیس در برابر خانهٔ ما توقف کرد و یکنفر افسرپلیس از آن پیاده شد. فوراًفهمیدم که لحظهٔ موعودفرا رسیده است ودوران‌آزادیم پایان یافته است. مستقیماً بطرف او رفتم و گفتم«بهوت دینون سه آپکا اینتظار تها» ـ (مدتهاست که درانتظار شما هستم). کمی‌ناراحت شد و گفت که اودر این ماجرا تقصیری ندارد ودستور بازداشت‌من از کلکته صادر شده‌است.

پنج ماه وسیزده روز بود که از زندان قبلیم‌آزاد شده بودم و اکنون باز دوباره بسوی زندان، بسوی انزوا و تنهائی باز میگشتم. اما همانطور که همیشه زنان ما بار زندانی‌شدن مردها را بدوش گرفته‌اندبا زندانی‌شدن‌من باز هم بار سنگین بردوش مادر بیمارم، همسرم وخواهرم می‌افتاد.

۵۹

زندان علیپور

«چگونه شد که باز بیکباره
از گذشته اینقدر دور افتادم ؟
آیا باید هنوز هم همچون یك گل خار[1] سرگردان باشم
که هر نسیم ملایم هم مرا بهر جا بخواهد بکشاند
بدون آنکه هیچ ستارهٔ مهربانی راهنمای من باشد ؟»

«روبرت برونینگ»[2]

همانشب مرا به کلکته بردند. در ایستگاه راه‌آهن در «هوراه» یك‌ماشین بزرگ زندانیان مرا به مرکز پلیس « لعل بازار» برد. در بارهٔ این ستاد معروف پلیس کلکته مطالب زیادی شنیده وخوانده‌بودم واکنون که خودم درآنجا بودم باکنجکاوی فراوان باطراف خودنگاه میکردم. درآنجا تعدادگروهبانان وبازرسان اروپائی‌از تمام مراکز دیگرپلیس در شمال هند بیشتربچشم میخورد . بنظر میرسید که پاسبانهای عادی بیشتر از اهالی‌استان «بیهار» و قسمت شرقی ولایات متحده بودند. درجریان رفت و آمدهای متعدد وبعدی خود که باکامیونهای پلیس اززندان به دادگاه وبرعکس صورت میگرفت ودر جریان انتقال از زندانی‌به زندان دیگر معمولا عدهٔ زیادی از این پاسبانها همراه من می‌آمدند. تقریباً تمام‌آنها از شغل خود ناراضی‌بودند وعلناً نسبت به من ابرازمحبت وهمدردی میکردند و گاهی‌قطرهٔ اشکی‌هم درچشمانشان میدرخشید.

ابتدا مرا در «زندان موقت» نگاهمیداشتند. بعد در موقع محاکمه مرا ازآنجابه «زندان مرکزی موقت دادرسی» منتقل کردند . محیط آنجا و چگونگی‌محاکمه‌ام کاملا

---

۱ ـ گل‌خار ـ گل‌گلوله شکل شاخه شاخه و سبکی است که با هر نسیم جا بجا میشود و بسیاری از ایرانیها آنرا قاصد و مبشر خبرخوش میشمارند ـ م

۲ ـ Robert Browning

تازگی داشت و یك آزمایش جدید بود. تالار دادگاه و ساختمان آن بیشتر به یك دژ نظامی تحت اشغال شباهت داشت تا به یك دادگاه معمولی و عمومی. در تالار جزچند تن معدود روزنامه‌نگار وچند تن از وکلای عادی دادگستری در نزدیکی من دیده نمیشدند. ظاهراً این وضع واین مقررات مخصوصاً بخاطر من بوجود نیامده بود بلکه بطور کلی مرسوم آنجا چنین بود. وقتی که به تالار محاکمه میرفتم مرا از یك دالان طولانی و آهنین عبور دادند که در داخل خود تالار تهیه شده بود وسقف و دیوارهای آن از میله‌های آهنین بسیار نزدیك بهم ساخته شده بود. موقع عبور از آن چنین احساس میکردم که در یك قفس آهنین حرکت میکنم. نیمکت متهم از محل جلوس قاضی فاصلهٔ زیاد داشت. قسمت تماشاچیان از مأمورین پلیس و جمعی وکلای مدافع که همه با لباسهای سیاه رسمی خود از روی کنجکاوی برای تماشا بجلسه آمده بودند پرشده بود.

من با جلسات محاکمات باندازهٔ کافی آشنائی وسابقه داشتم. بیشتر محاکمات قبلی من درداخل محوطه‌های زندان انجام شده بود اما همیشه دراطراف خود بعضی ازدوستان یا قیافه‌هائی آشنا را میدیدم که رویهمرفته محیط دادگاه را در نظرم نرمتر میساخت. معمولا پلیس درپشت سر تماشاچیان و تقریباً پنهان میماند و بعلاوه درهیچ جا چنین قفس آهنینی وجود نداشت. دراینجا وضع بکلی متفاوت بود. دراطرافم فقط قیافه‌های بیگانه و ناشناسی را میدیدم که میان آنها و من هیچ چیز مشترکی وجود نداشت. منظرهٔ این مردم برایم هیچ جالب وجذاب نبود. تصور نمیکنم که قیافهٔ جمعی وکلای دادگستری درلباسهای رسمی سیاه و گشادشان برای چشم زیبا ومطبوع باشد. مخصوصاً وکلای مدافعی که در دادگاههای اختصاصی پلیس کار میکنند خیلی بیشتر نامطبوع بنظر میرسند. بالاخره درمیان آن جمعیت یك قیافهٔ مأنوس و آشنا پیدا کردم اما اوهم درمیان آن انبوه گم شد.

در آنجا حتی پیش ازشروع محاکمه ودرموقعی که درروی بالکونی خارج ازقفس آهنین خود نشسته بودم خود را کاملا تنها و منفرد احساس میکردم. مسلماً قلبم کمی شدیدتر میزد و درد رون خود از آنچه معمولا خودرا عادت داده بودم ناآرامتر بودم و کمتر ازموارد مشابه ومحاکمات قبلی برخود تسلط داشتم. در آنموقع پیش خود فکر میکردم وقتی که من با آنهمه سوابق شرکت درداگاهها ومحاکمات ومحکومیتها دربرابر آن وضع عکس العملی تا آن اندازه ناراحت وغیر عادی داشتم آیا وضع جوانان و مردم کم تجربه‌ئی که به آنجا کشیده میشدند چگونه میبود و آن محیط خشك وخشن در آنها چقدر تأثیر می بخشید ؟.

وقتی که درروی صندلی متهمین نشستم آرامش بیشتری درخود احساس کردم و بر خود بیشتر تسلط یافتم. طبق معمول همیشگیم به هیچگونه دفاعی نپرداختم وفقط یك بیانیه

کوتاه را قرائت کردم. روز بعد، ١٦ فوریه‌مرا بدوسال زندان محکوم ساختندو بدینقرار هفتمین دوران زندانم آغاز گردید.[1]

وقتی که به زندگی پشت سر خود نگاه میکردم از دوران پنج ماه و نیم آزادی اخیرم راضی بودم. تمام این دورهٔ کوتاه ازفعالیت وکارپر بود ودراین مدت وظایف کما- بیش مهمی را انجام داده بودم. حال مادرم رو به بهبودی میرفت و از مرحلهٔ خطرنـاك بیماریش گذشته بود. خواهر کوچکم کریشنا، ازدواج کرده بود. وضع تحصیلات آیندهٔ دخترم روشن شده بود. بعضی ازمسائل خانوادگی ومشکلات مالیمان را حل کرده بودم. درواقع کارهای خصوصی فراوانی داشتم که ازمدتهای درازفرصت نداشتم به آنها بپردازم وآنهاراسروصورتی دادم. درزمینهٔ فعالیت‌های‌عمومی واجتماعی‌میدانستم که کسی‌درآنموقع ودرآن اوضاع نمیتوانست‌کارمهمی صورت دهد. با وجود این توانسته بودم کمی به‌استوار شدن موقعیت کنگره کمك کنم‌وآنرا تااندازه‌ئی بسوی‌افکاروفعالیتهای اجتماعی‌واقتصادی سوق دهم. نامه‌هائی که در مورد فعالیت و مذاکرات گاندی جی در «پونه» با او مبادله کرده بودم ومقالات بعدی که درروزنامه‌ها انتشارداده بودم وضع راکمی تغییرداده بود مقاله‌ئی که دربارهٔ فرقه‌های مذهبی نوشته بودم نیز فوایدی داشت. بعلاوه توانسته‌بودم پس ازمدتی متجاوزازدوسال گاندی جی را دوباره به بینم وبا بسیاری ازدوستان و رفقا ملاقات کنم واعصاب ونیروی معنوی خودرا برای‌تحمل یك دوران جدید زندان‌وناملایمات آماده ومجهزسازم.

اما هنوزیك ناراحتی برروحم سایه می‌افکند وآن بیماری کماله بود. در آنموقع بهیچوجه نمیتوانستم تصور کنم که اوواقعاًتا چه‌اندازه بیماراست زیرا اوعادت داشت که تا آخرین رمق خود اظهاربیماری نکند. با اینهمه‌من برایش نگران بودم ودرعین حال امیدوار بودم حالا که من بازدرزندان هستم بتواند باآزادی وفراغت بیشتری به‌معالجهٔ خود بپردازد... تا وقتیکه من بیرون بودم بعلت آنکه اومیخواست حتی‌المقدورازمن‌جدا نشود معالجه برایش دشوارتر بود.

یك ناراحتی وافسوس دیگرهم داشتم. متأسف بودم که دراینمدت حتی یکبار هم نتوانستم ازمناطق روستائی الله‌آباد دیدنی بکنم. درآنجاها عدهٔ زیادی ازهمکاران‌جوانم اخیراً بخاطرانجام تعلیمات ودستورات مابزندان افتاده بودند،وبنظرم میرسید که‌با نرفتن بدنبال آنها درآن نواحی، تقریباً نسبت بایشان بی اعتنائی وبیوفائی کرده‌ام.

پس ازاعلام حکم‌محکومیتم یکباردیگرماشین حمل زندانیان براه افتادومرابسوی زندان برد. در راه خود باگروههای سربازانی بر میخوردیم که به مسلسلهای سنگین

---

١ ـ به حاشیهٔ صفحه ٣٣٠ رجوع شود. م

مجهز بودند واتوموبیلهای زره‌پوش و تانك وغیره‌همراه داشتند. من از پنجره های کوچك وازپشت میله‌های آهنین آنها را تماشا میکردم وبا خود در فکر بودم که ماشین زره - پوش وتانك چه چیززشت و نفرت‌انگیزیست . این ماشین‌های بیقواره بصورت حیوانات عجیب وزشت ماقبل تاریخ وجانوران عظیم خزنده بنظرمی‌آمدند .

از «زندان موقت» مرا به «زندان مرکزی علیپور» منتقل ساختند و در آنجا یك سلول کوچك که درحدود سه متردر دومتر و نیم طول وعرض داشت به من دادند. درمقابل آن یك ایوان ویك حیاط کوچك وجود داشت. دیواراین حیاط کوتاه بودو کمی بیش‌ازدو متر ارتفاع‌داشت‌وموقعی که‌ازفراز آن نگاه‌میکردم منظره‌ئی عجیب‌وشگفت‌انگیزدر برابرم قرارمیگرفت . مخلوط آشفته‌ئی ازساختمانهای گوناگون یك طبقه، دوطبقه، گرد ، چهار گوش با سقفهای عجیب وقرمزدراطراف پراکنده بود که بشکل درهم و بلند و کوتاه در کنارهم قرارداشتند . بنظرمیرسید که آن ساختمانها بتدریج ویکی‌یکی وبا حساب دقیق بوجود آمده‌اند بطوریکه ازهر یك وجب‌زمین‌هم استفاده شودمجموعهٔ آنها بشکل‌اسباب بازیهای معمائی ودرهم کودکان یا یك‌نقشهٔ خیالی فوتوریست[1] جلوه میکرد. معهذا میگفتند که این ساختمانها ازروی نقشهٔ منظمی ساخته شده است که برجی دروسط آن قراردارد ودراطراف آنهم شاخه‌هائی ستاره‌ئی شکل بوجود آمده است . (در برج وسط کلیسائی برای زندانیان مسیحی تهیه شده بود). اما حقیقت آنست که درآن زندان عظیم که‌همچون یك شهر بزرگ بود چون زمین محدود بوده است خواسته بودند از هر وجب زمین هم استفاده کنند .

هنوزازتماشای این نخستین منظرهٔ شگفت‌آور آن ساختمانهای عجیب وغریب‌فارغ نشده بودم که یك منظرهٔ نفرت‌انگیزدیگرمرا متوجه خود ساخت. درست دربرابر سلول من ومحوطهٔ کوچك حیاط زندان من‌دو دودکش بزرگ و بلند سیاه سر بآسمان کشیده‌بود که دود غلیظ سیاهی از آنها بیرون می آمد وگاه‌بگاه وزش باد این دود را بسوی من میراند بطوریکه تقریباً یك حالت خفقان وتنگی نفس برایم ایجاد میکرد . این دولوله، دودکشهای مطبخ‌های زندان بودند.چندی بعد یکروز به مدیرزندان گفتم که خوبست‌برای مقابله با این دود خفه‌کننده بزندانیان ماسك ضدگاز بدهند .

بدینقراردوران زندان‌جدیدم‌راباوضع‌خوبی آغاز نمیکردم‌و آینده برایم‌خوشایندنبود زیراناچارمیبایست با منظرهٔ آجرهای سرخ آن‌ساختمانهای‌عجیب زندان‌علیپور بسازم وهر روزمقداری ازدودهٔ‌دودکشهای مطبخ‌را ببلعم.درمحوطهٔ‌زندان نه‌درختی بودونه‌هیچگونه

---

۱ ـ فوتوریست در نقاشی و کارهای هنری یکی از سبکهای خیالی است که درآن تناسب خطوط ورنگها بیاد رعایت نمیشود و مجموعهٔ اثر هنری بصورتی آشفته و درهم و بی‌تناسب جلوه میکند ـ م .

سبزی ، سراسر آن سنگفرش شده بود وجزمقداری دوده که هرروز درگوشه وکنار آن جمع میشد رویهمرفته تقریباً بسیار تمیز بود اما بهمین نسبت هم عریـان و خسته کننده بنظرمیرسید .

فقط میتوانستم سرشاخه‌های یکی دودرخت راکه در حیاط مجاور بود به بینم که آنها هم دروقتی که من بزندان واردشدم نه برگ‌داشتند ونه گل. اما بتدریج تغییرمرموزی درآنها بوجودآمد و جوانه‌های سبز وکوچکی در تمام شاخه‌هاشان پدیدمی‌آمـد . بعد برگها بیرون جستند وباسرعت رشد یافتند وباسبزی مطبوع خود عریانی اسکلت‌شاخه‌ها را پوشاندند . این‌یك تغییر مسرت‌انگیز بود کـه حتی به‌منظرهٔ شوم و نا مطبوع زندان علیپور هم شادی ونشاط می‌بخشید .

در یکی از این درختها قوشی لانه داشت که توجه مـرا بخود جلب میکـرد . بچه‌هایش کم کم بزرگ میشدند وفوت وفن کار وزندگی وشکار را می‌آموختند . گاهی ازآشیانه خود بایك حرکت سریع عمودی بپائین می‌آمدند و بشکلی حیرت‌انگیز نـان ریزه‌هائی را که زندانیان برای‌شان‌میریختند برمیداشتند . و حتی گاهی نان را از میان لبهای زندانیان میگرفتند .

ازغروب تاطلوع آفتاب یا تقریباً مدتی دراین حدود مـا را به‌درون سلولهامان میراندند وحق بیرون آمدن نداشتیم . گذراندن شبهای دراز زمستان درزندان انفرادی کارآسانی‌نبود . وقتی که ازخواندن ونوشتن فراوان خسته‌میشدم اغلب به‌قدم زدن درآن محیط تنگ ومحدودمیپرداختم که نمیشد بیش ازچهار پنج قدم کوتاه درآن حرکت کرد. دراین‌مواقع حرکت خرسهائی راکه درسیرکها دیده‌بودم و در قفس‌های تنگ خود قدم میزدند بنظر می‌آوردم . گاهی هـم وقتیکه خیلی خسته میشدم به‌ورزش مطبوع خـودم «شیرشاسانا»میپرداختم که سرم رابزمین‌میگذاشتم وپاهـایم راعمودی بلندمیکردم .

اولین قسمتهای شب ساکت وآرام بود وصداهای شهر که معمولا درهواموج میزد بگوش‌میرسید . صدای‌حرکت تراموا‌های شهر، صدای یك گرامافون ، یاصدای دوردست کسی راکه برای خود آوازمیخواند میشنیدم . شنیدن این‌موسیقی‌مبهم ودوربرایم بسیار مطبوع بود . اما این آرامش مطبوع شبانه دوامی‌نداشت زیرا پاسبانان مأمورگشت و قراولان باقدمهای یکنواخت خودحرکت میکردند ودرهرساعت‌هم یکباریکنوع بازرسی بعمل می‌آمد . یك افسرپلیس بایك فانوس بهمه‌جا سرکشی‌میکرد تامطمئن شود که هیچ یك ازمافرارنکرده‌ایم . هرروزدرحدودساعت سه بعد ازنیمه‌شب یاکمی‌زودتر سروصدای نامطبوعی برمیخاست. آشپزها کارخود راشروع‌میکردند ودیگهائی که باینطرف‌وآنطرف کشیده میشد وظروف واسباب مطبخ وخود ایشان این‌سروصدا و هیاهوی ناراحت کننده

را بوجود می‌آوردند.

درزندان علیپور هم مانند زندان‌موقت . نگهبانان وپاسبانان وافسران وکارمندان دفتری گروه انبوهی راتشکیل میدادند . این دو زندان رویهمرفته باندازهٔ زندان «ننی» ودرحدود ۲۲۰۰ تا ۲۳۰۰ نفرزندانی‌داشت اما تعداد کارمندان و پاسبانان هریك آنها دوبرابر تعداد پاسبانان زندان ننی بود . در این زندان‌ها عدهٔ زیادی پاسبانان اروپائی وجمعی ازافسران ارتش رابکار گماشته بودند . بخوبی پیدا بود که امپراطوری بریتانیا درکلکته خیلی بیش ازولایات متحده قدرت‌نمائی وولخرجی‌میکند .

یکی ازمظاهر قدرت‌نمائی‌های امپراطوری این‌بود که زندانیان مجبور بودند هر وقت یك مأمور رسمی فرا میرسید بصدای بلند ودسته‌جمعی فریاد بکشند «سرکارسلام»[1] و میبایست بـاو تعظیم کنند وتواضع نشان دهند . هر روز چندین‌بار صـدای این سلام حقارت‌آمیز زندانیان از بالای دیوار زندان بگوشم میرسید . مخصوصاً وقتی که رئیس زندان بباز دید روزانهٔ خود میپرداخت این‌سلام بیشتر و جدی‌تر بود از بالای دیوار دو متری برابر زندانم میتوانستم چتر آفتابی پرشکوهی‌را که بالای سراو نگاه میداشتند و جناب مدیردر زیرسایهٔ آن راه میرفت به بینم.

از خود میپرسیدم که آیا این فریاد ــ سرکار سلام ــ وآن حرکات میمون‌وار برای تعظیم وتکریم یادگاری ازدوره‌های قدیمی‌وآداب وعادات کهنهٔ خود ماست یاآیا یکی از مقامات با هوش انگلیسی آنرا اختراع کرده است ؟ حقیقت این مطلب را نمیدانم اما تصور میکنم که‌این‌کار از اختراعات انگلیسیها باشد. زیرا درآن یك روح تسلط‌بریتانیا برهندکاملا نمایان است . خوشبختانه این رسم سلام دادن در زندانهای ولایـات متحده مرسوم نبود وظاهراً جزدر دواستان بنگال وآسام در استان دیگری وجود نداشت.این نوع احترام‌گذاشتن به «سرکار» بااین صداها واین حرکات درنظرمن واقعاً نفرت‌انگیز بود زیرا بسیار توهین‌آمیزوتحقیر کننده بود.

البته باید متذکرشوم که زندان علیپور یك امتیاز هم برسایرزندانها داشت.غذای زندانیان عادی در این زندان از غذای زندانیان ولایات متحده خیلی بهتر بود . از نظر غذا زندانهای ولایات متحده از بسیاری زندانهای استان‌های دیگر بدتروپست‌ترهستند.

دوران کوتاه زمستان بزودی گذشت، بهارهم بسرعت‌طی‌شد وتابستان آغاز گشت. روز بروز هوا گرمترمیشد آب وهوای کلکته هیچ بامن سازگار نبود وحتی درحال‌عادی فقط چندروزاقامت درکلکته مرا ازپامی‌انداخت . طبعاً بودن درزندان ومحیط نامناسب آنجا وضعم راخیلی دشوارترمیکرد . و هر چه روزها میگذشت حالم بدترمیشد . فقدان

---

۱ ــ در متن کتاب همین عبارت وعیناً بهمین صورت بکار رفته است ــ م .

فضای کافی برای ورزش، واجبار به باقی ماندن ساعات دراز دردرون سلول آنهم در آن هوای خفه کننده درسلامتیم اثر ناگواری میگذاشت و بسرعت لاغرمیشدم . کم کم ازدرها، پنجره‌ها ، میله‌ها ودیوارهاوهمه‌چیز نفرت‌شدیدی احساس‌میکردم وحسرت واحتیاج نسبت به‌هوای آزاد و فضای نامحدود درروحم افزایش مییافت .

بعد ازیکماه اقامت درزندان علیپور بمن‌اجازه داده‌شد که ازمحوطهٔ محدودزندان خودبیرون‌بروم و به‌ورزش بپردازم این‌تغییروضع برایم‌بسیارمطبوع بود. صبحها وعصرها میتوانستم درمسافت وسیع‌تری درپای دیوار اصلی‌زندان قدم‌بزنم . بالاخره کم کم بااین زندان و باهوای کلکته هم عادت کردم . حتی‌آن مطبخ هم با دوده‌های دود کشهایش و باسر وصداهای ناراحت‌کننده‌اش برایم عادی وتحمل پذیرشد . مسائل دیگری فکرم را بخود مشغول میداشت ، وناراحتیهای دیگری وجودم را پر میکرد . اخباری که ازبیرون میرسید هیچ خوب نبود .

۶۰

دموکراسی در شرق و غرب

متعجب بودم که در زندان علیپور پس از محکومیتم هیچ روزنامهٔ روزانه بمن نمیدادند. تا وقتیکه باصطلاح محاکمه جریان داشت روزنامهٔ روزانهٔ «استیتسمن» چاپ کلکته را برایم می‌آوردند. اما همینکه محاکمه تمام شد آوردن روزنامه هم متوقف گردید. در سال ۱۹۳۲ که «در ولایات متحده» زندانی بودم اجازه داده میشد که یك روزنامهٔ روزانه (که البته از طرف دولت انتخاب میشد) برای زندانیان «طبقه الف» وقسمت اول بیاورند. در زندانهای ایستانهای دیگر نیز این کار را میکردند ومن تصور میکردم که همین مقررات در بنگال هم وجود دارد اما با کمال حیرت میدیدم که در اینجا حتی این تسهیلات کوچك هم رعایت نمیشود. در مورد من موافقت کردند که بجای روزنامهٔ روزانه، یك شمارهٔ هفتگی آن روزنامه را دریافت دارم. این روزنامهٔ هفتگی بیشتر برای مقامات انگلیسی باز نشسته یا بازرگانان و معامله گران انگلیسی که سابقاً در هند بوده‌اند و اکنون به انگلستان برگشته‌اند تهیه میشد و باین جهت اخبار هند را بسیار مختصر آنهم فقط از خبرهائی که موافق میل و منافع آنها بود چاپ میکرد. هیچ خبر خارجی در آن وجود نداشت و از آنجا که من معمولا اخبار جریانات خارجی و بین‌المللی را با دقت میخواندم ازین حیث کمبود فوق‌العاده‌ئی احساس میکردم. خوشبختانه موافقت کردند که روزنامه «منچستر گاردین هفتگی»[۱] را دریافت دارم و از این راه میتوانستم تماس مختصری باحوادث اروپا و جریانهای بین‌المللی داشته باشم.

بازداشت ومحاکمهٔ من در ماه فوریه (۱۹۳٤) با حوادث واتفاقات تلخ و تأسف انگیزی در اروپا همزمان بود. در فرانسه تحولاتی صورت گرفت که به زد و خوردهای فاشیستی وروی کار آمدن یك حکومت باصطلاح «ملی» منتهی گردید. از آن بدتر اتفاقات اطریش بود که در آنجا صدراعظم «دولفوس» کارگران را بگلوله می‌بست و بنای سوسیال

---

۱ ـ روزنامهٔ منچستر گاردین ارگان حزب لیبرال بریتانیا میباشد ـ م.

دموکراسی پرسابقهٔ آن کشور را درهم میشکست. اخبار اختناق خونین اطریش مراسخت متأثرمیساخت. فکرمیکردم که واقعاً دنیا به چه صورت هولناك وخونینی درآمده است و بشر وقتی که میخواهد از منافع مادی موجود ومستقرخود دفاع کند تا چه اندازه وحشی وخونخوار میشود! بنظرمیرسید که در اروپا و آمریکا همه جا فاشیسم در حال پیشرفت است. وقتی که هیتلردر آلمان روی کار آمد. من تصورمیکردم که رژیم او نخواهد توانست مدت درازی بپایدزیراهیچ راه حل صحیحی برای مسائل ومشکلات اقتصادی آلمان نشان نمیداد و همراه نداشت. بدینقرار اکنون که میدیدم فاشیسم در همه جا توسعه می‌پذیرد خود را با این فکر تسلی میدادم که این آخرین تلاش ارتجاع خواهد بود و سپس در همه جا زنجیرهای اسارت ملت‌ها درهم خواهد شکست. اما گاهی هم از خود میپرسیدم که آیا این پیشگوئیها محصول آرزوهای خودم نیست؟ آیا واقعاً این موج پیشروی و توسعهٔ فاشیسم به آسانی و زودی عقب خواهد نشست؟ اگردیکتاتورهای فاشیستدر وضع گریز ناپذیری بیفتند و با بن‌بستهای اقتصادی واجتماعی مواجه شوندآیا بجای کنار رفتن و عقب نشستن کشورهای خود را به‌یك جنگ‌ویران کننده وهولناك نخواهند کشید؟ وآیا در اینصورت عواقب‌یك چنین جنگی‌چه خواهد بود؟

در این ضمن فاشیسم با صور واشکال گوناگون خود توسعه می‌یافت. در اسپانیا، جمهوری جوانی که «جمهوری مردان‌باشرف» نامیده‌میشد وحتی‌روزنامهٔ دولتی انگلیسی «منچستر گاردین» هم آنرا بهمین اسم مینامید در مقابل ارتجاع عقب نشینی‌میکرد. تمام جملات زیبای رهبران لیبرال اروپا که مردمی با شرف بودند نمیتوانست از سقوط آن جلوگیری کند. لیبرالیسم در همه جا نشان‌میداد که در برابراوضاع ومقتضیات جدیدغیر مؤثروناتوان است. لیبرالیسم به‌کلمات وعبارات چسبیده بود وفکرمیکرد که این‌وسایل میتواند جای اقدام وعمل را بگیرد. اما وقتی که بحرانی‌فرا رسید لیبرالیسم درکمال سادگی ومانند یك فیلم سینما که بپایان میرسد دور وضعیف میشد واز میان میرفت.

سرمقالهٔ روزنامه هفتگی‌منچستر گاردین را که در بارهٔ فاجعهٔ اطریش نوشته شده بود با علاقه وتحسین خواندم. درآن نوشته شده بود:«آیا اطریش، اطریشی که تحت تسلط سرنیزه‌ومسلسل گروهی‌از مرتجع‌ترین مردم اروپا قرار دارد، چگونه از میان‌این غرقاب خونین واین‌مبارزات‌دردناك بیرون خواهدآمد؟» وادامه میداد که «اگرانگلستان هوادار ومدافع آزادیست چرا نخست وزیر آن در چنین موردی خاموش میماند و چیزی نمیگوید وحتی‌میشنویم که دیکتاتوران‌راستایش میکند. شنیده‌ایم که میگویدآنها «جان یك ملت زنده هستند» و«تمایلات ونیروهای جدیدی بملت خود عطا میکنند». اما نخست وزیرانگلستان نباید به تحسین دیکتاتورها وجباران وستمگران بپردازد زیرا آنها در

هر کشوری که باشند نه فقط جسم‌مردم را نابود میکنند ودرهم میشکنند بلکه اغلب‌روح ملتهارانیز آنهم بامرگی‌هولناك‌تر، نابودمیسازند.»

من ازخود میپرسیدم چرا روزنامهٔ‌انگلیسی‌منچستر گاردین که باین شکل بدفاع از آزادی‌ملتها برخاسته‌وبرای‌آنچه در اطریش‌میگذرد اعتراض میکند دربارهٔ آنچه درهند میگذرد وخفقانی که هند را در خود میفشارد چیزی‌نمیگوید وخاموش میماند؟ زیراماهم درهندنه فقط‌جسماً شکنجه‌می بینیم ورنج‌میکشیم‌بلکه‌روحاً نیزدر زیرسخت‌ترین‌وزشت‌ترین فشارها قرار داریم.

روزنامهٔ منچستر گاردین نوشته بود:

«دموکراسی‌اطریش درهم‌شکست‌ونابود شد. اما با افتخاری جاودانی‌ازپادرآمد ودر حال مبارزه شکست خورد وبدینقرار افسانهٔ پرشکوهی برای خود بوجود آورد که ممکن است یکروز دیگردر سالهای‌آینده روح آزادی اروپائی را بر افروزد و از نو زبانه بکشد.»

«اروپاکه آزادی در آن‌گم شده است دیگر نفس نمیکشد، دیگر جزر ومد روحهای زنده درآن بنظرنمیرسد؟ خفقان روز افزونی آنرا درهم میفشارد و فقط یك تشنج شدید یا یك طغیان درونی ودست وپا زدنها وتکانهای سخت به چپ وراست‌ممکن است اورا از اغمای روحی که گرفتارآن شده است بیرون‌آورد... اروپا از سواحل رود راین تاکوههای اورال بصورت یك زندان بزرگ درآمده است.»

این نوشته‌های حساس وهیجان‌انگیزدر قلب من هم طنین شدیدی برمی‌انگیخت. اما میپرسیدم که پس دربارهٔ هندچه میگوئید؟ چطور بود که روزنامهٔ «منچستر گاردین» یا سایرهواداران‌آزادی که مسلماً در انگلستان هم فراوانند در برابرسرنوشت شوم ما تا این اندازه فراموشکار وبی‌اعتنا هستند؟ آیاآنها چگونه نمیتوانستند وضع ناگواری راکه در جاهای دیگرمحکوم میساختند و نسبت به آن فریاد اعتراض بلند میکردند در کشور ما به بینند؟ «آقای اسکیث»[1] یکی‌از رهبران بزرگ لیبرالهای انگلستان که موافق سنن‌آزادیخواهانهٔ قرن نوزدهم پرورش یافته بود، با وجود طبیعت محتاط وزبان ملاحظه‌کار خود بیست سال پیش در آستانهٔ جنگ بزرگ جهانی (اول) گفت: «خیلی زودتراز آنکه بتوانم تماشاگرخاموشی برای فاجعهٔ غلبهٔ زور برقانون باشم خواهم دید که کشور ما از صفحهٔ تاریخ‌محوشده است» این‌فکر بسیار شجاعانه بود و باکمال‌فصاحت هم بیان میشد ومیلیونها جوان انگلیسی‌را برای دفاع از آزادی بحرکت در می‌آورد.

---

۱ ـ هربرت هانری اسکیث سیاستمدار انگلیسی و لیدر حزب لیبرال انگلستان بودکه از ۱۸۵۲ تا ۱۹۲۸ زندگی کرد ـ م.

اما اگر یکنفر هندی جرأت کند که اظهاراتی شبیه بیانات آقای اسکیث بگوید آیا چه سرنوشتی خواهد داشت .

روانشناسی وروحیات ملتها موضوع بسیار پیچیده وغامضی‌است. انگلیسیها اغلب تصور میکنند که مردم بیغرض و بیطرفی‌میباشند وهمیشه دیگران هستند که اشتباه میکنند و کشورهای دیگرند که گناهکارند.در اعماق‌افکار خودشان معتقدند که آنها مثل‌دیگران نیستند. با دیگران تفاوتهائی دارند که ادب وتربیت مانع آنست که این واقعیت را اظهار دارند.چون تصادفاً عضو یك نژاداستعمارگر وفاتح هستند که مقدرات سایر کشورها را در تحت کنترل خود دارد تصور میکنند که در این دنیا همه چیز به بهترین صورتی جریان دارد و کسانی که میخواهنداین‌اوضاع راتغییردهندخود خواهان گمراه ودیوانه‌ئی بیش نیستند که نسبت بمراحم خیراندیشانهٔ ایشان حق‌ناشناس میباشند.

انگلیسیهامردمی‌جزیره‌نشین هستند که پیروزیهای ممتد ورفاه وآسایش نسبی‌سبب شده است که با مناعت وتفرعن‌بدیگران مینگرند. همانطور که یکنفر گفته است در نظر ایشان «سیاهان ازکاله شروع میشوند»[۱]. امااین بیان خیلی کلی بنظرمیرسد. شایدطبقات عالی‌انگلستان سایر ملتهای جهانرا تقریباً بدینقرار طبقه بندی میکنند : در مقام اول بریتانیا ـ وبا فاصلهٔ زیادی پس‌ازآن‌ـدر مقام‌دوم‌دومینیونهای بریتانیا (البته مردم‌سفید پوست دومینیونها)وآمریکا (البته فقط نژادآنگلوساکسونی که در امریکا سکونت‌دارد ونه سایرمهاجرین اسپانیولی وپرتقالی وایتالیائی و غیره) ، در مقام سوم اروپای غربی در مقام چهارم، سایر کشورهای اروپا، در مقام پنجم امریکای جنوبی (نژادهای لاتینی) وبعدـباز با فاصلهٔ خیلی‌زیادـدر مقام‌ششم‌نژادهای‌قهوه‌ئی وزرد وسیاه‌آسیا وآفریقا که همه‌کما بیش مانند یکدیگرند ودر یك سطح قرار میگیرند .

بنابرین درنظرانگلیسیها ما مردمهندکه درآخرین طبقات قرار داریم باخودشان که در بالاترین درجات هستند فوق‌العاده تفاوت داریم. تعجب‌آور نیست که وقتی آنها از مقام رفیع خود بماکه در اعماق‌پست قرار داریم مینگرند سرشان گیج میرود وموقعی که ما باآنها از دموکراسی وآزادی سخن میگوئیم ناراحت میشوند وبخشم می‌آیند بنظرآنها این چیزها واین‌محیط ها برای ما ساخته نشده بود.آقای «جان مورلی»یکی از سیاستمداران بزرگ لیبرال انگلستان میگفت هرگز نمیتواند تصورکند که حتی در

---

۱ ـ کاله ـ شمالی ترین بندر فرانسه درکنار دریای مانش است و منظور از این جمله که در متن کتاب بزبان فرانسوی آمده اینست که انگلیسیها فقط خود را نژادی عالی و ممتاز میشمارند و در نظر ایشان سایر مردم جهان حتی تمام اروپائیان و تمام مردمی‌که از بندر کاله به بعد سکونت دارند در ردیف سیاه‌پوستان و از نژادهای پست میباشند ـ م .

آینده‌های بسیار دور هم در هند تأسیسات‌دموکراتیك بوجود آید. بنظر آنهادموکراسی برای هند همچون یك پالتوخز کانادائی است که باآب وهوای این کشور تناسبی ندارد. بعد هم سران‌حزب کارگر بریتانیا، که باصطلاح پرچمداران‌سوسیالیسم ودر واقع‌قهرمانان تضییقات وفشار هستند در هنگام پیروزی خودشان‌مقررات استثنائی واختناق سال۱۹۲٤ بنگال را برای ما ارمغان آوردند ودر دومین دوران زمامداری ایشان هم سرنوشت ما خیلی بدتراز پیش شد. من مطمئن هستم که هیچ یك از آنها نمیخواستند بما توهین کنندو موقعیکه بماموعظه‌و نصیحت‌میکردندومارا «برادران‌عزیزومحبوب» مینامیدند بنظرخودشان تعمداً بیك اقدام نیکوکارانه می‌پرداختند اما اصولا ما در نظرایشان مثل خودشان‌نبودیم ومیبایست ما را با موازین ومعیارهای دیگری بسنجند. برای یك انگلیسی بسیار دشوار است که خود را، حتی با یك فرانسوی هم برابر بداند زیرا بعلت اختلافی که در زبان و در فرهنگ با اودارد خود را با اومتفاوت میشمارد. بنابرین وقتی که انگلیسی درمورد فرانسوی چنین باشد میتوان تصورکرد که اختلاف میان یك انگلیسی ویك آسیائی در نظرشان‌چقدرخواهد بود؟

اخیراً موضوع اصلاحاتی‌در هند، در مجلس لردها مورد بحث قرارگرفت‌وآقایان لردان نجیب ومحترم سخنان بسیار درخشان وپرآب و تاب فراوانی گفتند. یکی از این سخنرانیها از طرف «لرد لایتن» ایراد شد که سابقاً هم مدتی‌حکمران یکی‌ازاستانهای هند بوده است وچند وقتی‌نیز بعنوان قائم مقام نایب‌السلطنه در هندکار کرده است. او همواره نمونهٔ یك‌حکمران لیبرال آزادیخواه و باحسن‌نیت قلمدادشده‌است‌باینهمه‌خود او درمجلس لردها گفته بود[1] که قبلا هم گفته است: «دولت هند[2] خیلی‌بیش از سیاستمداران سازمان‌کنگره مظهرونمایندهٔ ملت هند میباشد زیرادولت هندمیتواند بنام‌تمام مأمورین رسمی، ارتش، پلیس، شاهزادگان هندی، هنگهای‌جنگی، وهردو گروه مسلمانان وهندوان سخن‌گوید در حالیکه سیاستمداران کنگره حتی‌نمیتوانند بنام یکی از گروههای مذهبی هند هم حرف بزنند.» سپس‌آقای لرد لایتن‌به سخن خود ادامه داده است تا منظورخود را روشن‌تر سازد و گفته است: «وقتی که من از عقاید مردم هند صحبت میکنم منظورم عقاید کسانی‌است که بهمکاری با ایشان اعتماد داشته‌ام ودرآینده هم نایب‌السلطنه‌ها و حکمرانان هند میتوانند بهمکاری‌آنها اطمینان داشته باشند».

در سخنان اودونکته قابل‌توجه بخوبی‌نمایانست: یکی‌اینکه هند در نظرانگلیسیها فقط شامل‌آن مردمی‌است که با ایشان همکاری و کمك میکنند. و دیگراینکه باینقرار،

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ مذاکرات مجلس لردها در ۱۷ دسامبر ۱۹۳٤.

۲ ـ منظور دولت انگلیس هند است ـ م.

دولت هند که مظهر آن دسته از هندیان میباشد دموکراتیک‌ترین سازمان کشور است این نوع استدلال و این اظهارات شاهد آنست که کلمات انگلیسی وقتی که از کانال سوئز بگذرند معانیشان عوض میشود.[1] مفهوم دیگرونمایان این استدلالات اینست که هردولت استبدادی کاملترین صورت یك حکومت دموکرات است زیرا در این نوع حکومت شاه نمایندهٔ هر یك از افراد میباشد . باین ترتیب ما قرنها به عقب و به‌زمانی برمیگردیم که شاهان مظهر قدرت الهی بودند ومیگفتند «دولت، یعنی من!»

واقعیت اینست که انگلیسیها نه‌فقط حکومت استبدادی رادرهند بصورت‌دموکراسی نشان میدهند بلکه‌حتی ازحکومت استبدادی علناً دفاع‌هم‌میکنند. اخیراً «سرملکولم‌هایلی» عضومتاز ومورد افتخار سازمان‌خدمات اداری هند، در روز ٥ نوامبر ١٩٣٤ با عنوان حکمران استان‌ولایات متحده در شهر بنارس بدفاع‌از حکومت استبدادی در هندپرداخت وآنرا برای هند لازم شمرد . برای دولت‌های محلی‌هند یك چنین راهنمائی و توصیه‌ئی لازم نبود زیرا عملا هیچ یك از آنها بهیچوجه مایل نیستند که با ارادهٔ خود از حکومت‌مطلقه‌واستبدادی‌خویش‌صرف‌نظر کنند. حتی بسیار جالب توجه است که‌میکوشند از آنجا که دموکراسی‌درارو پاروبضعف نهاده است از این‌وضع برای تحکیم‌حکومتهای استبدادی در هنداستفاده کنند. «سرمیرزااسماعیل» صاحبدیوان [2] ایالت میسور گفته‌است: «تعجب میکنم در موقعیکه در همه جا حکومتهای پارلمانی‌رو بانحطاط وشکست هستند چگونه در هند از تغییرات و اصلاحات اساسی در وضع حکومت صحبت میشود. » و نیز میگوید «من مطمئن هستم که وجدان دولتی ما احساس میکند که وضع کنونی ما از هر جهت دموکراتیك است» [3] از قرار معلوم « وجدان دولتی میسور » بصورت حکمران و صاحبدیوان آن ناحیه تغییر شکل یافته است زیرا وضعی که در آنجا دموکراسی نامیده میشود با حکومت استبدادی بهیچوجه اختلافی‌ندارد واز آن تمیزداده نمیشود.

وقتیکه بنظرانگلیسیها دموکراسی در هند غیر قابل استفاده است و بکار نمی‌آید طبعاً درمصرهم که بنظرآنها به هند شبیه است‌نمیتواند برقرار گردد. بتازگی درروزنامهٔ استیتسمن[4] خبرمفصلی راکه ازقاهره انتشاریافته بود خواندم (اخیراً موافقت کرده‌اند که روزنامهٔ روزانهٔ استیتسمن را هم برایم‌بزندان بیاورند). دراین خبر گفته میشود که «نسیم

---

١ ـ منظور اینست که انگلیسیهاوقتی به‌آسیا می‌آیند کلمات و مفاهیم‌را بشکل دیگری معنی‌میکنند.

٢ ـ صدراعظم و وزیر اصلی مهاراجه میسور بود . و میسور خود مانند سایر دولتهای نیمه مستقل هند که تحت تسلط شاهزادگان ود بصورت یك‌حکومت مطلقه واستبدادی‌مستقل که بادولت انگلیس پیمان‌داشت اداره‌میشدم

٣ ـ (یادداشت مؤلف) میسور ـ ١٩٢١

٤ ـ (یادداشت مؤلف) ـ ١٩ دسامبر ١٩٣٤

پاشا» نخست‌وزیرمصر بیانیه‌ئی انتشارداده و اعلام خطر کرده است که «نباید با احزاب سیاسی مختلف و بخصوص با حزب «وفد» برای بوجود آوردن یك کنفرانس ملی وانجام انتخابات بمنظورتشکیل یك مجلس مؤسسان و برای‌تهیهٔ یك قانون اساسی جدیدهمکاری کرد زیرا یك چنین اقدامی بالاخره مفهومش بازگشت به رژیم دموکراسی و تشکیل یك حکومت دموکرات وملی است که تاریخ نشان داده است همیشه برای مصرزیانبخش بوده است ودر دورانهای گذشته همواره زمینه‌ئی برای خودنمائی زشت ترین شهوات و تمایلات عمومی فراهم ساخته است... هر کس که با نیروهای سیاسی داخلی‌مصرومردم‌آن آشنا باشد حتی یك لحظه هم تردیدنخواهد کرد که انتخابات مجدد با پیروزی حزب‌وفد پایان خواهد یافت وآنها اکثریت را بدست خواهند آورد. مگراینکه اقدامات مناسبی صورت پذیرد که ازچنین اتفاقی جلوگیری شود . ما باید هرچه زودتر یك حکومت فوق دموکراتیك ویك رژیم ضدانقلابی درمصر بوجود آوریم.»

ضمناً هم گفته شده است که انتخابات باید بوسیلهٔ دولت «اداره شود» و بشکلی جریان یابد که «حزب وفد پیروزی پیدا نکند» اما متأسفانه نخست وزیر «مردی بسیار قانونی است» و نمیتواند چنین کاری بکند . بنابرین تنها راهی که باقی میماند اینست که «وایت‌هال»[1] مداخله کند و«بهمه بفهماند که هرگز تحمل نخواهد کرد که دوباره رژیمی ازآن نوع که حزب وفد بوجود آورده بودروی‌کارآید».

من نمیدانم که «وایت‌هال» دراین مورد چه اقداماتی خواهد کرد یا نخواهد کردو درآینده چه حوادثی درمصرروی خواهد داد. اما درهرحال این طرزاستدلال واستظهار به علائق آزادیخواهانهٔ انگلیسیها به ما کمك میدهد که قسمتی ازمشکلات اوضاع کنونی مصروهند را درك کنیم. روزنامهٔ استیتسمن دریکی ازسرمقاله‌های خود مینویسد:«اشکال اصلی اینست که راه زندگی وطرزتفکریك انتخاب کنندهٔ عادی مصری با راه زندگی و طرزتفکر کسی که با دموکراسی پرورش یافته باشد هماهنگ‌نیست» وکمی بعد هم این فقدان هماهنگی را باین شکل بیان میدارد : «دراروپا اغلب دموکراسی ازآنجهت نیرو گرفته ورواج یافته است که احزاب فراوانی وجود داشته‌اند . درمصراشکال‌کاردراینست که فقط یك حزب، یعنی حزب وفد، وجود دارد. »

درهند نیز ازیك طرف بما میگویند که اختلافات فرقه‌های مذهبی وگروه‌بندیهای

---

۱ ـ منظور دولت انگلستان است . همچنانکه فی‌المثل «کرملین» مظهر دولت شوروی و ـ «کاخ‌ابیض» مظهر دولت آمریکاست . به‌حاشیه ۲ صفحهٔ ۵۶۲نیزرجوع شود ـ م .

۲ ـ (یادداشت مؤلف) ـ در نوامبر ۱۹۳۵ در مصر شورشهای وسیع و دامنه‌داری برضد اشغال بریتانیا روی داد .

جداگانهٔ پیروان مذاهب مختلف بعلت رشد دموکراسی حاصل شده است و بدین جهت نیز بدون تردید این جدائی افزایش هم خواهد یافت. و از طرف دیگر میگویند که ما باندازهٔ کافی متفق نیستیم و وحدت نظر نداریم. اما در مصر که موضوع اختلافات مذهبی در میان نیست وظاهراً یك وحدت سیاسی کامل وجود دارد. میگویند که این وحدت در راه دموکراسی آزادی اشکال تولید میکند؛ درواقع جادهٔ دموکراسی در نظر دول غربی بسیار تنگ و باریك است. گویا از نظر دول غربی و دولت بریتانیا دموکراسی برای یك کشور شرقی فقط یك مفهوم دارد و آن هم عبارتست از گردن نهادن به قدرت فرمانروایان امپریالیست و تهدید نکردن هیچ یك از منافع و مصالح ایشان. بنظر آنها فقط در چنین صورتیست که در کشور های شرقی آزادی دموکراتیك در منتهای شکفتگی و بصورت تهدید ناپذیری برقرار خواهد بود!

٦١

دلمردگی

«ومن آرزو دارم که سرم را بر جائی بنهم
که چمن خرم و عطر آگین باشد .
ای مادر، تمام رؤیاهای شیرین
ازسر کودکی که بدامان داشتی دورشده است.»

آوریل (۱۹۳٤) فرا رسید . شایعاتی ازآنچه درخارج میگذشت درزندان علیپور انتشارمی‌یافت . شایعاتی که همه ناراحت کننده ویأس‌انگیز بود . یکروزمدیرزندان با کمال بی اعتنائی بمن گفت که آقای گاندی نهضت‌نافرمانی عمومی را متوقف ساخته‌است هیچ خبردیگری دراین باره نشنیدم و نمیدانستم.این خبر برایم بسیار تأسف‌آور بود.احساس میکردم که انگار چیزی عزیز که ازسالها پیش برایم معانی و مفاهیم فراوانی داشت از دست رفته است و بساطش برچیده شده است . درعین‌حال با خود استدلال میکردم که‌یك چنین پایانی اجتناب‌ناپذیر بود.درقلب خود احساس میکردم که دیریا زود بالاخره‌یکروز نهضت نافرمانی عمومی با صورتی که پیدا کرده بود پایان خواهد یافت . شاید اشخاص میتوانستند بازهم بصورت منفرد و بشکل مبهم وبدون اعتنا بعواقب‌کار، آنرا ادامه دهند اما تمامی یك سازمان وسیع ملی نمیتوانست چنین روشی را اتخاذ کند. تردیدنداشتم که گاندی جی دراین اقدام خود بیان کنندهٔ تمایل افکارعمومی سراسر کشوروا کثریت‌قاطع اعضای کنگره بوده است باین جهت سعی میکردم که هرقدرهم این واقعه برایم ناگوار بود خود را با آن همراه سازم .

همچنین اخبارمبهمی ازرستاخیزمجدد حزب قدیمی «سواراج» میشنیدم که میخواهد از نودست وپائی کندودرمجامع‌قانونگزاری شرکت‌جوید. این موضوع هم اجتناب‌ناپذیر بنظرمیرسید . ازمدتها پیش‌عقیده داشتم که کنگره نمیتواند ونباید خود را از انتخابات

آینده دورو بر کنار نگاهدارد . با وجود این دردوران پنج ماه آزادی خارج از زندان ، خودم این فکررا تشویق نمیکردم زیرا هنوز آنرا یك فکر ناپخته میشمردم وعقیده داشتم که یك چنین فکری ممکن است هم اذهان را از توسل به اقدامات و مبارزات مستقیم و جدی‌تر منحرف سازد وهم ازرشد تمایلات وافکارجدیدی که بمنظور تحولات وتغییرات اجتماعی درصفوف کنگره توسعه می‌یافت جلوگیری کند. بنظرمن هرقدر بحران بیشترطول میکشید این قبیل افکارجدید بیشتردرمیان توده‌ها وروشنفکران ما رواج می‌یافت وواقعیات وضع ناگوار سیاسی واقتصادی ما بیشتر نمایان میگشت. همانطور که «لنین» درجائی گفته است: «هر نوع بحران سیاسی چیزمفیدیست زیرا آنچه را در تاریکی‌ها پنهانست روشن میکند، نیروهائی‌را که درسیاستها تأثیردارند مکشوف میسازد، دروغها وفریبها وجمله پردازیهای خیالبافانه رافاش‌مینمایاند ، واقعیات را بشکل قابل فهمی دربرابرچشمها قرارمیدهد ، و مردم را ناچارمیسازد که حقیقت را جستجو کنند و بفهمند.»

من امیدوار بودم که جریانات وبحرانی که برای ما پیش آمده بود کنگره راخواه‌ـ ناخواه به‌یك دستگاه روشن‌تر و بهم‌فشرده‌تر که‌هدفی قاطع‌تر داشته باشدمبدل کرده باشد، احتمال میدادم که کنگره دراین راه بعضی عناصرضعیف ومتزلزل خود را از دست بدهد اما چنین اتفاقی تأسف‌آور نبود واهمیتی نداشت زیرا تصور میکردم موقعی که زمان آن فرا رسد که به اقدامات ومبارزات‌مستقیمی که اسماً ادامه‌داشت پایان داده شود و کنگره بازروشهای باصطلاح قانونی وپارلمانی را بکار بندد ، مسلماً عناصرمترقی وفعالی که با افکارجدید پرورش‌یافته وروشن‌ترشده بودندمیتوانستندحتی‌ازهمین‌وسایل‌وهمین‌روشهاهم ازجهات مختلفی برای رسیدن به هدف نهائی استفاده کنند .

ظاهراً اکنون آن موقع فرا رسیده بود اما باکمال تأسف میدیدم عناصرمترقی‌تر و کسانی که ستون فقرات نهضت‌نافرمانی راتشکیل میدادند ودر کنگره فعالترین‌اشخاص بودند اکنون درعقب صحنه قرارگرفته‌اند ودیگران که چنین صفاتی نداشتند وکار مهمی انجام نداده بودند زمام کارها را بدست میگیرند .

چند روز بعد روزنامهٔ استیتسمن هفتگی برایم رسید ودرآن بیانیه‌ئی راکه گاندی جی بهنگام متوقف ساختن نهضت نافرمانی انتشار داده بود دیدم . من آنرا با حیرت و تأسف فراوان وعمیقی خواندم وبارها ازنظر گذراندم . با مطالعهٔ آن نافرمانی عمومی وبسیاری چیزهای دیگردرذهنم محومیشد وبجای آن تردیدها و اضطرابات روحی مغزم را پرمیکرد .

گاندی جی نوشته بود : «این بیانیه براثرالهاماتی که ازمذاکره با هم‌مسلکان و

همراهان اشرام ساتیاگراها[1] بوجود آمده تهیه شده است و مخصوصاً این تصمیم را در تعقیب اطلاعاتی که هنگام مذاکره دربارهٔروش یکی ازهمراهان قدیمی و با ارزش بدست آوردم اتخاذ کردم زیرا اودنبال کردن راه وظیفه را تا رفتن بزندان بی ثمرشمرده ودر نتیجه مطالعات خصوصی خود را بر انجام وظایف اختصاصی و محوله‌اش مرجح دانسته است . بدون تردید روش او با مقررات وقوانین ساتیاگراهـا مباینت داشته است . علاوه بر نقائصی که در کار آن دوست عزیز وجود داشت من خود متوجه شدم که کارما ناقص بوده است . دوست من بمن گفت که تصورمیکرده است که من به ضعف کارها توجه داشته‌ام درحالیکه من کور بودم و کوری هم برای یك رهبریك عیب بخشش ناپذیر است باین جهت فـوراً متوجه شدم که فعلا باید تا فرمـانی عمومی قطع شود و فقط خودم شخصاً آنرا دنبال کنم وتنها مظهرمقاومت عمومی باقی بمانم» .

بنظرمن نقص یا خطای یك «دوست» بفرض آنکه چنین چیزی میبود موضوع کم اهمیت و ناچیزیست.من اعتراف میکنم که خود من هم‌اغلب مرتکب قصورها یااشتباهاتی شده‌ام که اهمیت فوق‌العاده‌ئی نداشته است . اما حتی اگراین موضوع بسیاربر اهمیت و جدی هم میبود آیا میبایست یك نهضت وسیع‌ملی که صدها هزارنفررا مستقیماً ومیلیونها نفردیگررا غیرمستقیم بدنبال خود میکشانند بعلت یك خطای فردی ازجریان خود خارج شود ومتوقف گردد ؟ بنظرمن این تصمیم یك‌کارعجیب و مخالف اصول اخلاق بود . من نمیتوانم بدرستی بگویم که آیا چه چیزی موافق وچه چیزمخالف اصول ساتیاگراهابود وهست ، اما درراه محدود زندگی خود همواره برای بعضی اصول ارزش قائل بوده‌ام و به رعایت و پیروی از آنها اهمیت داده‌ام‌وبهمین جهت بیانیهٔ گاندی‌جی برایم بسیارناراحت کننده وعجیب بود .

میدانستم که گاندی‌جی معمولا ازروی‌غریزهٔ‌خودعمل‌میکند(من کلمهٔ‌غریزه‌را برعبارت «الهام درونی» یا پاسخ به دعاها ونظایرآن که دربارهٔ او بکار میبرند ترجیح میدهم) و میدانستم که اغلب هم غریزهٔ اودرست عمل میکند . او بارها نشان داده است که چگونه بشکلی حیرت‌انگیزافکار توده‌ها را درك میکند و در مواقع بسیار حساس دست به اقدام میبرد اما دلایلی که بعداً برای توجیه اقدام خود بیان میکند چیزهائیست که پس ازاقدام خود میاندیشد و گاهی هم در این مورد ازاصل موضوع دورمیشود . البته این حرف هم کمابیش صحیح است که‌یك رهبرویك مرد اقدام در لحظات بحرانی تقریباً همیشه بدون اراده به اقدام میپردازد وبعد میکوشد که اقدام خود را توجیه کند .

---

۱ ــ اشرام ـ کانون پیروان و مریدان مذهبی گاندی در نزدیکی احمد آباد است و ساتیاگراهـا مبارزه بدون خشونت و مقاومت مسالمت‌آمیزیست که گاندی تعلیم میداد ــ م .

من احساس میکردم که گاندی‌جی هم درمتوقف ساختن مقاومت و نافرمانی عمومی حق داشته ودرست عمل کرده است. اما دلایلی که برای این کار ذکر میکرد بنظرمن توهینی نسبت به ذکاوت و هوشیاری شمرده میشد و برای رهبریك نهضت ملی واقعاً حیرت انگیز بود. او کاملا اختیارداشت که بامریدان مذهبی وجامعهٔ اشرام خود هرطور که دلش میخواست رفتار کند زیرا آنها با پیمانهای گوناگون باو پیوند داشتند و باطیب خاطر رژیم خاص اورا پذیرفته بودند اما کنگره چنین وضعی نداشت. چرا باید ما را بخاطر چیزهائی که بنظرمن صوفیانه بود و با ما بعدالطبیعه مربوط میشد و به آن علاقه واعتمادی نداشتم باینسو آنسو کشاند؟ آیا میشد تصور کرد که هیچ نهضت سیاسی برچنین مبنائی استوار بماند؟ من جنبه‌های اخلاقی ساتیاگراها را بآنصورت که می‌فهمیدم (والبته در حدود معینی که قبول داشتم) پذیرفته بودم. آن اساس اخلاقی برای من هم قابل قبول بود و بنظرمیرسید که سیاست را بمقامی عالیترو نجیبانه‌تر بالا خواهد برد. من هم عقیده پیدا کرده بودم که صحیح نیست برای رسیدن به هدف ازهروسیلهٔ ناشایست هم استفاده شود اما شکل جدیدی که کارما پیدا کرده بود و بیان تازه‌ئی که از طرف گاندی جی بعمل آمده بود چیزی بکلی غیر از آنچه من می‌اندیشیدیم بود ومسائل تازه‌ئی را پیش میکشید که مرا نگران میساخت.

رویهمرفته این اعلامیه مرا بشدت تکان داد وسخت آزرده ساخت. بالاخره هم در پایان بیانیه به اعضای کنگره چنین توصیه میشد که « باید زیبائی و هنرفدا کردن نفس و پذیرفتن داوطلبانهٔ فقر را بیاموزند؛ باید خود رابفعالیتهای ملی اختصاص دهند وازجمله به تهیهٔ پارچه‌های دستباف بوسیلهٔ ریسیدن و بافتن باچرخهای دستی بپردازند؛ باید از راه رفتار نیك شخصی و حسن ارتباط بادیگران وحدت میان فرقه‌های مختلف را استوار و برقرار سازند؛ باید هرگونه عقاید نامناسب راجع به نجس بودن بعضی افراد واختلافات طبقات کاستهای مذهبی را دور بیندازند و از دل خود بیرون کنند. باید بکلی از صرف مشروبات الکلی ومواد مخدره اجتناب ورزند و پرهیز کامل از آنها را تبلیغ کنند وازراه تماسهای شخصی باافرادی که گرفتار ومعتاد این سموم هستند ومخصوصاً از راه پرورش پاکی وطهارت وجود باآنها مبارزه کنند. اینها خدمات شایسته و پرارزشی است که بانسان اجازه خواهد داد مثل فقیران زندگی کند. کسانیکه نمیتوانند تا این درجهٔ کمال برسند وتحمل زندگی فقیران برای شان مقدور نیست باید خودرا باصنایع کوچك وغیر متشکل که اهمیت ملی دارند و درامد بیشتری فراهم میسازد مشغول دارند.»

چنین بود برنامهٔ سیاسی جدیدی که بنظر گاندی‌جی میبایست ما از آنپس دنبال کنیم! کاملا نمایان بود که شکاف وسیع وعمیقی اورا ازمن جدا میسازد. بارنج فراوان و تأثر خاطر احساس میکردم که رشته‌های پیوندی که ازسالها پیش مرا به او مربوط میساخت از

هم گسسته است. مدت درازی بود که یك تردید و کشمکش فکری دردرونم بوجود آمده بود . بسیاری از اقدامات گاندی‌جی در نظر من نامفهوم بود و نمیتوانستم آنها را تأیید کنم . روزه گرفتن‌های او و توجه بمسائل فرعی در دوران ادامهٔ نافرمانی عمومی و در موقعی که‌دوستان‌اودر گیرودار یك‌مبارزهٔ دشوار بودند ، گرفتاریها و آشفتگیهای شخصی که خودش بوجود میآورد وسبب میشد که حتی درخارج از زندان‌هم به‌مبارزات و نهضت سیاسی نپردازد ، نظریات تازه‌ئی که دربارهٔ شایستگی و نیکی و بدی اظهار میداشت تعهدات و پیمان‌های جدیدی که بعهده‌میگرفت‌ودرحالیکه هنوز تعهدات و پیمانهای سابقی که باسایر دوستان وهمکاران خود بگردن گرفته بود تحقق نیافته بود آنها را به‌تیرگی و تاریکی میکشاند، و نظایر این چیزها مرا متأثرمیساخت وروحمرادرفشار میگذاشت.

دردوران کوتاهی که خارج‌اززندان بودم‌تمام‌این موارد اختلاف که میان گاندی‌جی ومن پیدا شده بود و بسیاری اختلافات دیگررا بخوبی احساس میکردم . گاندی‌جی عقیده داشت‌که این اختلاف نظرها وعدم توافقها بعلت اختلاف طبیعی است که میان مادونفر وجود دارد . اماشاید درواقع دلایل‌آن خیلی عمیق‌تر وجدی‌تر ازاین اختلاف‌طبیعت‌بود. خوب توجه داشتم که دربسیاری از موارد من نظرهای روشن و قاطعی داشتم که باافکار ونظریات اوکاملا مخالف و مغایر بود معهذا درگذشته کوشیده بودم که عقاید شخصی خود را تاآنجا که میتوانم درراه یك منظور بزرگ‌تر و اساسی‌تر ، یعنی در راه تحقق استقلال ملی که کنگره بخاطر آن درتلاش بود،تابع نظریات گاندی‌جی سازم. میکوشیدم که نسبت به‌رهبر ویاران خودوفادار و بااعتقاد بمانم زیراطبق پرورش روحی من،همیشه وفاداری نسبت‌به‌هدف ونسبت به‌یاران و رفیقان مقام بسیارمهمی داشته است. دربسیاری مواردکه میدیده‌ام وفاداری نسبت بهمکاران و یاران مرا از لنگرگاه اعتقادات روحیم دور ساخته است، پس از مبارزات بسیار شدید درونی و روحی توانسته‌ام خود را برای سازش مختصری آماده سازم. شایدهم خودمن خطاکارباشم ، زیرا برای هرکس خطای فاحشی است که‌بگذارد اوراازلنگرگاه اعتقادات‌روحیش دورسازند. امامن درگیرودار کشمکشهای فکری به‌یاران وهمکاران خود می‌چسبیدم و امیدوار بودم که جریان‌حوادث و پیشرفت طبیعی مبارزهٔما بالاخره بسیاری‌از مشکلاتی را اسباب ناراحتی من بود حل خواهدکرد و همراهان و یارانم را به‌نظریات من نزدیك‌تر خواهد ساخت .

واکنون! ناگهان احساس میکردم که درآن سلول کوچك زندان‌علیپورکاملا تنها مانده‌ام. زندگی درنظرم‌بصورت یك‌ماجرای‌دردناك ویك بیابان‌تهی ویأس‌آورجلوه‌گر میشد . پس‌از تمام درسهای دشواری که آموخته بودم اکنون دشوارترین ودردناکترین آنها دربرابرم قرار میگرفت وتازه می‌آموختم که : در مسائل حیاتی هرگز نباید بهیچ

کس اعتماد مطلق داشت . هر کس بایدراه زندگی رابه تنهائی دنبال کند . اعتمادبستن بدیگران درحکم محکوم ساختن خویش به‌درهم شکستگی روحی خواهد بود .

قسمتی ازتأثر خشم‌آمیز من بسوی مذهب ونظریات مذهبی متوجه میگشت. باخود می‌اندیشیدم که مذهب که اساسش برهیجان واحساس تکیه‌دارد برای روشنی فکر وثبات نظر دشمن بزرگ وخطرناکی است.فرضاً هم که مذهب جنبهٔ ذکاوت و تفکر هم‌درخود داشته باشد ، درهرحال اززکاوت واقعی وتوجه به‌مسائل حقیقی تفکر کاملا بدور است . ازآنجاکه مذهب همواره درفکر یك‌دنیای دیگراست وبیشتر بدنیای پس‌از مرگ فکر میکند برای نیکی‌های انسانی وارزشهای اخلاقی واجتماعی وعدالت و نظایر آنها نیز مفاهیم‌خاصی را درنظرمیگیرد وبرای عدالت‌اجتماعی بامفهوم جدید کلمه اهمیت ناچیزی قائل‌است. اعتقاد مذهبی سبب میشود که انسان دربارهٔ هرچیز یك‌اعتقادقبلی ثابت ومسلم داشته باشد وهمین اعتقاد قاطع ومسلم چشمهای شخص‌را دربرابر واقعیات حیات می‌بندد زیرا شخص مذهبی میترسد که مبادا واقعیات جدید با معتقدات قبلی او سازش پیدا نکند ودر اعتقادات او نگنجد . مذهب مدعیست که براساس حقیقت تکیه دارد منتها هرمذهب معتقد است که حقیقت همان چیزیست که اودریافته‌است، واعتقاد دارد که آنچه او میگوید حقیقت‌مطلق وتمامی حقیقت‌است ودرنتیجه یك‌شخص مذهبی برای جستجوی حقایق‌تازه‌تر و بیشتر بخود زحمت نمیدهد . مذهب تنها وظیفه‌ئی که برای خود قائل است اینست که حقیقت مورد کشف وادعای خودرا بدیگران‌هم بیاموزد ودربارهٔ آن دیگران را موعظه کند وباسایرین‌هم گفتگو کند. درواقع میل به‌داشتن اعتقاد مذهبی بامیل به کشف‌حقیقت یکسان‌نیست . کسیکه‌اعتقاد مذهبی استواری دارد اصولا درصدد جستجوی حقیقت‌دیگری نیست .

مذهب از آرامش وصلح وملاطفت صحبت میکند وباوجود این ازسیستم‌ها ورژیمها و سازمانهائی حمایت و هواداری میکند که جز براساس خشونت و زور و ظلم و تجاوز نمیتوانند وجود داشته‌باشند . مذهب خشونت وزور متکی بشمشیر را محکوم میسازد اما دربارهٔ رژیم خشونتی که درظاهری آرام وآراسته ودرلباس مسالمت برقرار میشود و قحطی وگرسنگی را باخود همراه می‌آورد ومردم را میکشد و نابود میکند یا اینکه اثرناگوارتری دارد زیرا هیچ‌نوع آسیب وصدمهٔ جسمی فراهم نمیسازد امابه‌روشن بینی وتفکرآسیب‌میرساند و ذکاوت را ازمیان میبرد وقلب و روح را در هم میشکند ، هیچ چیزی نمیگوید .

سپس دوباره به‌گاندی‌جی فکرمیکردم که علت این‌اضطراب وآشفتگی‌درونی من بود.درواقع صرفنظر ازهمه‌چیز ، اوچه‌مرد عجیب وشگفت انگیزی بود وچگونه تأثیری

تقریباً مقاومت ناپذیر وقدرتی ظریف وفوق‌العاده برمردم داشت . نوشته‌های اووسخنان اوهرگز نمیتوانست حقیقت مردی را که درپشت آنها قرارداشت نشان دهد. شخصیت او خیلی بزرگتر وپرعظمت‌تر ازآن بود که آنها بتوانند بیان کنند ، وخدمتی که او به هند کرده بود بسیار بزرگ وپربها بود . او درمردم کشور خود شهامت ومردانگی، انضباط واستقامت ، نیروی فداکاری مسرت‌بخش درراه هدف ، وحتی باتمام تواضع وفروتنی‌خود، غرور وسرفرازی را بوجودآورد .

گاندی‌جی بود که میگفت،شهامت ودلیری‌یکی ازاصول‌اساسی خصلت‌وتشخص روح آدمیست . بدون شهامت نه‌اخلاق ونه‌مذهب ونه‌عشق میتواند وجودداشته‌باشد . او بود که میگفت«تا وقتی که انسان دستخوش ترس باشد نمیتواند حقیقت یـاعشق را دنبال‌کند». گاندی‌جی باتمام نفرت وبیزاری که از خشونت دارد بما گفته‌است «ترس چیزیست که از خشونت هم منفورتراست» و همچنین گفته است «انضباط وثیقه و تضمینی است که انسان دربارهٔ کار خود بوجود می‌آورد . بدون فداکاری وانضباط و تسلط بر نفس ، رهائی و آزادی وامید وجود نخواهد داشت . حتی‌فداکاری محض و بدون انضباط ، بی ارزش و بی‌ثمر خواهدبود». شاید اینها فقط‌کلمات وجملات‌پرهیزگارانه‌ئی باشند که مبتذل وخالی ازلطف بنظرآیند . اما در پشت همین‌کلمات که از دهان گاندی‌جی بیرون آمده است نیروی خارق‌العادهٔ خود اوهم قرارداشت وهندبخوبی میدانست که این مرد کوچك اندام ونحیف، خودمفهوم واقعی کار وتلاشی‌است که بتمام حرفهایش جان می‌بخشد .

گاندی‌جی بشکل حیرت‌انگیزی مظهر هند وبیان کنندهٔ روح این‌سرزمین باستانی ومصیبت کشیده‌است . اوتقریباً خود هندبود . ضعف‌های اوهم همان ضعف‌های هند بود . بی‌اعتنائی به‌او وناچیز گرفتن او جنبهٔ شخصی و خصوصی نمیداشت بلکـه توهینی نسبت به‌تمامی‌یك ملت شمرده‌میشد . نایب‌السلطنه‌های هند و سایر کسانی کـه به‌چنین اقدامات اهانت‌آمیزی پرداخته‌اند درست‌توجه نداشته‌اند که چه‌بذر خطرناکی کاشته‌اند. فراموش نمیکنم که وقتی شنیدم «پاپ» ملاقات باگاندی‌جی رادر موقـع بازگشتش ازکنفرانس میزگرد در دسامبر ۱۹۳۱ رد کرده‌است تاچه‌اندازه آزرده شدم . این ردکردن ملاقات گاندی‌جی درنظرمن توهینی به‌هند بود وتردید ندارم که این‌کارتعمدی بوده‌است هرچند که محتملا درفکر توهین به‌هندنبوده‌اند . آئین‌مسیحی کاتولیك‌هیچ کس راخارج ازگروه گوسفندان خود مقدس و مهاتما قبول ندارد و از آنجا که بعضی از پیشوایان مسیحی پروتستان گاندی‌جی رایك مرد مذهبی بزرگ ویك مسیحی‌حقیقی نامیده بودند «واتیکان» و دربار مذهبی پاپ لازم شمرده بود کـه خود را با این بدعت و کفر مذهبی مخالف نشان دهد .

درماه آوریل که درزندان علیپور بودم ، نمایشنامه‌های تازهٔ «برناردشاو» ومقدمهٔ «برروی‌صخره‌ها» رامیخواندم که درآن گفتگوئی‌میان «مسیح» و «پیلات»[1] مرامجذوب میساخت . اکنون که یکبار دیگر یك‌مرد مقدس رو درروی یك‌امپراطوری ایستاده بود آن مطالب و آن گفتگو برایم مفهوم جدیدی پیدامیکرد . درآن مقدمه عیسی به پیلات میگوید «بتومیگویم، ترس را دور بینداز . دربارهٔ عظمت و قدرت روم اینهمه حرفهای بیهوده‌مگو. عظمت روم که اینهمه از آن سخن میگوئید هیچ چیز جز ترس نیست . ترس از گذشته وترس‌از آینده، ترس‌ازفقیران وترس‌ازثروتمندان،ترس ازکاهنان‌بزرگ‌معابد، ترس ازیهودیان وازیونانیانی که دانشمند وعالمند وترس از گلواها و گت‌ها و هون‌ها که وحشی وبی‌دانشند ، ترس از کارتاژ که شما آنرا نابود ساختید زیرا از آن وحشت داشتید ، و بعلاوه ترسی که از همهٔ ترسهای دیگر بدتراست ، ترس از امپراطورسزار ، بتی که خود شما بوجود آورده‌اید ، وترس ازمن که آواره‌ئی بینوایم که اسیرم میسازید ومسخره‌ام میکنید ، شما از همه‌چیزجزازخداوند میترسید وبهیچ چیز جزبه‌خون وآهن و طلا ، اعتقاد ندارید . شما که بخاطر روم می‌جنگید ومیکوشید ، ازهمه چیز ودر همه‌جا میترسید وهمیشه وحشت‌زده هستید امامن که بخاطر سلطنت خداوند میکوشم ازهیچ چیز باك ندارم ، همه‌چیز رااستقبال میکنم ، همه‌چیز خود را از دست میدهم و تاج ابدیت را پیروزمندانه بدست‌می‌آورم .[2]»

اما در مورد بیانیه‌ئی که گاندی‌جی برای متوقف ساختن نافرمانی عمومی انتشار داده بود ومرا متأثر و مأیوس میساخت ، موضوع عظمت او یاخدمات او به‌هند یا آنچه من‌شخصاً به‌او مدیون هستم مطرح نبود . زیرا با وجود تمام جهات مثبت وبزرگ خود ممکن‌بود که اوهم درموارد مختلف ، بشکلی یأس‌انگیز اشتباه کند . درواقع بعد ازهمهٔ این‌حرفها ، هدف واقعی او چه بود ؟ باوجود سالها ارتباط نزدیك وصمیمانه با او هنوز هم نمیتوانم دربارهٔ هدف اوفکر روشنی‌داشته‌باشم . گاهی تردید میکنم که حتی خودش هم بادرستی وروشنی بداند که چه‌میخواهد ؟ اغلب خود اومیگفت که درهرمرحله وهرکار فقط یك‌قدم به‌جلو برای اوکافیست،هیچ‌سعی نداشت که به‌آیندهٔ دورترهم بنگرد یایك هدف

---

۱ ـ پیلات ـ حاکم رومی فلسطین در زمان عیسی مسیح بودکه عیسی را بدستور او اعدام کردند و به صلیب کشیدند . خود اوگرچه از ترس دولت روم وبرای اجرای قوانین زمان این‌کار راکرد اما عیسی راگناهکار نمیدانست ـ م .

۲ ـ اسامی و نامهائی که دراین متن آمده اسامی ملل تابعه امپراطوری روم و اسامی تاریخی‌روم‌باستانیست. دراینجا اشاره مؤلف به مسیح که در برابر قدرت امپراطوری روم سخن‌میگفت مقایسه‌ئی باگاندی است که درمقابل امپراطوری بریتانیا ایستاده بود ـ م .

روشن وسنجیده هم در برابر خود قراردهد .

گاندی‌جی دائماً بشکلی خستگی‌ناپذیر میکفت و تکرار میکرد کـه باید مراقب وسایل‌بود وهدف وپایان‌خودبخود محفوظ خواهدماند. میکفت درزندگی‌شخصی وفردی خود خوب باشید ، همه‌چیز دیگر بدنبال آن درست خواهدشد و فرا خواهد رسید . این روش واین‌طرز عمل نه‌یك روش صحیح سیاسی وعلمی‌بود ونه‌شاید باموازین علم اخلاق سازش‌داشت . این‌نظریات بیشتر به‌روش محدود وتنگ‌نظرانهٔعلمای سابق‌اخلاق شباهت داشت‌که ازخود میپرسند : آیا نیکی‌چیست ؟ آیانیکی‌یك مسئلهٔ‌کاملا انفرادی است یایك موضوع اجتماعی؟ گاندی‌جی‌همیشه فقط برروی جنبه‌های‌اخلاقی وخصال افرادتکیه‌میکرد وکمتر به‌پرورش فکر وتکامل اندیشه اهمیت میداد . ممکن است فکر و اندیشه بدون داشتن‌خصال‌عالی چیزی خطرناك باشد اما آیا خصال بدون اندیشه چه صورتی خواهند داشت ؟ آیا واقعاً بدون اندیشهٔ نیك،خصال اخلاقی چگونه رشد خواهندیافت .

گاهی گاندی‌جی را بامقدسین مسیحی قرون وسطائی مقایسهٔ کرده‌اند ، در واقع اغلب حرفها واظهارات او این‌مقایسه راتأییدمیکند و باوضع چنین کسانی سازش میدهد افکار وحرفهای او بهیچوجه بااصول تجربی وروشهای علمی‌وروانشناسی جدید سازگار نیست وتوافقی ندارد .

امادرهرصورت درنظرمن تیرگی وابهام‌درهدف بسیارناپسند است . هرکاری برای اینکه مؤثرباشد باید دریك جهت‌روشن‌وقاطع وبرای وصول به یك هدف مشخص‌صورت پذیرد. زندگی چیزی جزمنطق مطلق نیست وباید درآن رفتاری منطقی داشت. میتوان طرزعمل وبرنامه‌های‌کاررا گاه‌بگاه تغییرداد وآنرا با مقتضیات زمان ومکان سازگارتر ساخت اما درعین حال باید همیشه یك منظور و یك هدف نهائی را در برابر ودر ذهن خود داشت .

من تصور میکنم‌که گاندی جی ، آنطورکه گاهی نشان میدهد هدفش‌مبهم نیست. او با اشتیاق زیادی میخواهد در جهت خاصی برود اما این جهت او با راه افکارومقتضیات دنیای جدید تفاوت دارد و او هم نمیتواند این دو را با هم سازش دهد یا راهی راکه به هدف مشخص اومنتهی میشود به مراحل مختلفی تقسیم‌کند باین جهت ظاهراً درکاراو یك نوع ابهام و تیرگی بنظر میرسد . مجموعاً تمایلات عمومی او در مدت ربع قرن گذشته ، اززمانیکه اوفلسفهٔ خود را در آفریقای جنوبی بوجود آورد روشن بوده است وآنرا درنوشته‌های خود بیان داشته است[1] . نمیدانم آیا آن نوشته های سابق و اوایل

---

۱ – کتاب زندگی‌گاندی بقلم خودش‌که بوسیلهٔ آقای مسعود برزین بفارسی ترجمه و منتشر شده این عقاید را منعکس میسازد – م .

کاراوهنوزهم معرف نظریات اوهست یا نه ؟ تصور نمیکنم که آنها کاملا بتوانند اکنون هم بیان کنندهٔ منظورهای او باشند اما درهر حال بما کمك میکنند که زمینهٔ فکری او را بهتر بشناسیم :

گاندی جی درسال ۱۹۰۹ نوشته است «رستگاری وفلاح هند در اینست که آنچه را درپنجاه سال اخیر آموخته است بدورافکند ، راه آهنها ، تلگرافها ، بیمارستانها ، دادگاهها ، پزشکها ، ونظایراین چیزها را باید ازخود دورسازد ، و طبقات باصطلاح عالی باید باکمال توجه و اعتقاد و اراده زندگی سادهٔ دهقانی را پیش گیرند و بدانند که فقط این زندگی میتواند خوشبختی حقیقی را فراهم سازد.» وباز مینویسد : «هروقت که من دریك قطارراه آهن سوارمیشوم یا ازیك اتوبوس استفاده میکنم میدانم که عملی ناروا و نادرست مرتکب میشوم . » و اضافه میکند که « کوشش برای اصلاح جهان با وسایل مصنوعی وافزایش سرعت حرکت، کوششی برای رسیدن به غیرممکن میباشد.»

تمام این نظریات برای من کاملا نادرست وعقایدی زیان آوروتصورناپذیر است . درپشت این افکارعلاقه ومحبت گاندی جی نسبت به فقیران وستایش فقرو رنج و ریاضت قرار دارد . درنظراوتمدن وترقی به مفهوم افزایش احتیاجات مادی و بالا بردن سطح زندگی مردم نیست «بلکه عبارتست از محدود ساختن ارادی و داوطلبانهٔ احتیاجات و تمایلات ، و این کاربوجود آورندهٔ خوشبختی حقیقی ورضایت خاطرواقعی میباشد وقدرت خدمتگزاری را افزایش میدهد.» اگراین مبانی فکری را بپذیریم درك سایرافکار گاندی جی ودنبال کردن آنها آسان ترمیشود و بهترمیتوان چگونگی فعالیتهای او را فهمید.اما بیشتر ما آن مبانی فکری را قبول نداریم و بهمین جهت بعداً وقتیکه می بینیم اقدامات وفعالیتهای اوموافق دلخواه وپسند ما نیست بشکایت میپردازیم .

من شخصاً ستایش فقرورنج را دوست نمیدارم . فکر نمیکنم که این چیزها دوست داشتنی باشند بلکه باید آنهـا را بدور افکـند و از میان برداشت . همچنین زندگی مرتاضانه رانیز-هرچند هم درمورد افراد بتواند قابل قبول باشد ـ نمیتوانم بعنوان یك هدف اجتماعی بپذیرم . من هم سادگی زندگی، برابری با دیگران ، و تسلط برنفس را تأیید میکنم ودوست میدارم اما ریاضت ودرهم شکستن تعمدی جسم را قبول ندارم . من عقیده‌دارم همانطور که یك‌ورزشکار برای نیرومندی جسم خود به‌ورزش‌وتمرین‌میپردازد باید فکر وروح وعادات نیز پرورش‌یابد وتحت کنترل قرارگیرد . طبعاًنمیتوان ازکسی که خود را به‌ولنگاری وبلهوسی میسپارد توقع داشت که درمواقع بحرانی رنج راتحمل کند وبرخویشتن مسلط بماند وهمچون یك قهرمان باشد . برای داشتن یك وضع روحی زیبا وپسندیده نیزلااقل همانقدرکه برای داشتن یك‌بدن‌ورزیده وزیبا ورزش لازم‌است،

تمرین وورزش معنوی ضرورت دارد . اما مفهوم این امر آن نیست که به‌ریاضت‌بپردازند وجسم راتحت شکنجه قراردهند .

همچنین بهیچوجه میل ندارم ونمی‌پذیرم که «زندگی سادهٔ دهقانی» ایدآلی برای زندگی قرارگیرد . من از این شکل زندگی بیزارم . بجای‌آنکه بخواهم خود را به‌چنین وضعی تسلیم کنم وآنرا بپذیرم میخواهم حتی دهقانان را ازآن زندگی دشوار وناگوار بیرون بکشم ، البته نمیخواهم آنها را به‌شهرها بیاورم و بزندگی شهری وادار سازم بلکه میخواهم تنعمات وتسهیلات فرهنگی شهری درروستاها هم بوجود آید ودهقان هم مانند برادر شهریش ازرفاه زندگی جدید بهره‌مندگردد . زندگی کنونی دهقانان نه‌فقط مایهٔ خوشبختی حقیقی‌ورضایت خاطرمن نمیشود بلکه تقریباً باندازهٔ زندان برایم زشت و ناگوار است . آیا درزندگی «مردی بابیل»[1] چه‌چیزی وجوددارد که بتوان بآن‌صورت ایدآل بخشید ؟ دهقان مصیبت زدهٔ کنونی که درطی نسلها ونسلها رنج کشیده واستثمار شده است زندگیش باحیوانی که معاشر ورفیق رنج اوست تفاوت بسیار ناچیزی دارد:

«آیاچه کسی وجد وامید را در او کشته‌است
وبصورت چیزی درآورده‌است که نه‌اندوهی‌دارد ونه‌امیدی
و همچون برادری برای گاوی که بااوکارمیکند ،
بیحس و بی‌ادراك شده است ؟»

این میل که زندگی انسان به‌عقب برگردد و به‌وضعی بازگردانیده شود که در آن فکر واندیشه جائی نداشته‌باشد درنظرمن تصور ناپذیراست . برایم واقعاً شگفت‌انگیز است که آنچه مایهٔ مباهات واقعی وپیروزی حقیقی انسان‌است انکار ونفی‌شود وزندگی جسمی وضعی داشته باشد که برای روح واندیشه خستگی آور باشد وفکر انسان نتواند رشد یابد وپیش برود .

تمدن کنونی مضرات‌وزشتیهای فراوان‌داردامانیکیها وبرکات آن‌هم‌زیاداست واین امکان را هم درخود دارد که برآن بدیها وزشتیها غلبه کند. اگر تمدن را ریشه کن کنیم وآنرا نابود سازیم امکان نابود ساختن زشتیها وبدیها هم ازمیان خواهد رفت و مثل آن خواهد بود که به یك زندگی تیره وکدروپرازنکبت وبدبختی بازگردیم . اما حتی اگر چنین بازگشتی بتواند مورد آرزوهم‌باشداصولا غیرممکن‌وتحقق‌ناپذیراست .مانمیتوانیم

---

۱ ـ اشاره به‌کتاب شاعر آمریکائی «مارکهام» بنام « مردی با بیل » میباشد. اشعار متن هم‌ازهمان‌کتاب نقل شده است ـ م .

جریان شط عظیم زندگی وتغییرات آنرا متوقف سازیم یا خود را از آن جدا و بر کنار نگاهداریم . ما که از نظر روحی سیب باغ عدن را خورده‌ایم [۱] نمیتوانیم طعم شیرین و گوارای آنرا فراموش کنیم و نمیتوانیم به تاریکیهای جهل وزندگی بدوی باز گردیم !

درین زمینه استدلال و گفتگو بسیاردشوراست زیرا اصولا مبانی بحث و گفتگو متفاوت است. گاندی‌جی همواره فکرش متوجه فلاح ورستگاری فردیست ودرباره گناه می‌اندیشد در صورتیکه اغلب ما به رفاه و بهبودی زندگی اجتماعی فکر میکردیم. برای من درك مفهوم گناه بسیاردشواراست وشاید هم بهمین جهت است که نمیتوانم نظریات کلی گاندی جی را تأیید کنم . او بهیچوجه درفکر تغییرجامعه یا عوض کردن ساختمان اجتماعی نیست . اوتمام کوشش خود را برای ریشه کن ساختن گناه ازفکرافراد و بر کنار داشتن اشخاص از آلودگی روحی مصروف میسازد. خود او نوشته است که درفعالیت «سوادشی» [۲] هرگز منظورش پرداختن به وظیفهٔ بیهوده تغییر واصلاح جهان نیست زیرا اوعقیده دارد که جهان با قوانینی که خداوند مقرر داشته است تغییریافته وتغییرخواهد یافت. باوجود این گاندی‌جی درواقع بشکلی فعال برای تغییرواصلاح جهان هم میکوشد منتها اودراین تلاش خود فقط به تغییرواصلاح فردی نظردارد ومیخواهد برتمایلات وشهوات افراد پیروز شود و از میل آنها به استفاده ازلذات وتنعمات که درنظراو گناه است جلوگیری کند .

یکی از نویسندگان کاتولیك ضمن بحث ازفاشیسم توصیفی از آزادی بعمل آورده است که تصورمیکنم گاندی جی هم آنرا تأیید میکند زیرا مینویسد : «آزادی چیزی‌جز رهائی اززنجیر گناهان نیست». این کلمات چقدر به اظهارات اسقف بزرگ لندن شباهت دارد که دویست سال پیش نوشته است «آزادی که مسیحیت بوجود می‌آورد عبارتست‌از رهائی اززنجیرهای گناه وشیطان‌ورهائی ازتسلط هوای نفسانی وشهوات وغلبهٔ امیال» [۳] اگراین مبنای فکری‌واین معیارها پذیرفته‌شود آنوقت‌نظریات گاندی جی دربارهٔ مسائل جنسی را نیز که بنظریك انسان عادی ومتوسط امروزی عجیب جلوه میکند بهتر میتوان دریافت. بنظر گاندی‌جی «هرنوع ارتباط جنسی که با میل تولید فرزند همراه نباشد گناه

---

۱ - در افسانه‌های مذهبی اسلامی آدم وحوا بعلت آنکه گندم خوردند از بهشت عدن اخراج شدند در صورتیکه دد افسانه‌های مذهبی‌یهودی ومسیحی «آدم وحوا» بتحریك شیطان سیب خوردند وبراثرخوردن‌آن دانش‌و فهمی پیدا کردند که توانستند حقایق را کشف کنند و باین جهت هم خداوند آنها را از بهشت عدن بیرون راند . وشیطان را هم بکیفراین جرم بشکل ماری درآورد که تا ابد باید برروی سینهٔ خود بخزد - خوردن سیب عدن درادبیات اروپائی کنایه از بیدار شدن فکری ودرك وفهم حقایق است هرچندکه با رنجها ومصیبت‌ها همراه‌باشد. م

۲-سوداشی- بمعنی «ملی» است‌ودر نهضت ملی‌هندکوشش برای مصرف کردن‌کالاهای ملی وتحریم‌منسوجات خارجی وهرنوع فعالیت از این قبیل سوادشی‌نامیده میشد .م

۳. این نامه همانست که قبلاهم به‌آن اشاره شده است . به‌صفحهٔ ۵۱۴ وحاشیهٔ‌آن مراجعه شود .م

وجنایت است» و مینویسد «جلوگیری از بچه‌دار شدن بوسیلهٔ روشهای مصنوعی به عدم تعادل عصبی وجنون منتهی خواهد شد.» و «نادرست ومخالف اصول اخلاق است که انسان ازقبول عواقب کارخود بگریزد.... صحیح نیست که انسان با خوردن غذای فراوان اشتهایش را اقناع کند و بعد با بکاربردن داروهای مختلف از تحمل عواقب ناگوار آن بگریزد. از این کار بدتر آنست که انسان از شهوات حیوانی خودکام برگیرد و بعدهم ازقبول نتایج اقدام خود شانه خالی کند.»

من شخصاً این نظریات را غیرطبیعی و نادرست میدانم واگرواقعاً این حرف صحیح باشد من هم یك جانی هستم که باید اکنون درسرحد جنون وعدم تعادل عصبی قرارداشته باشم. کاتولیکهای هواداروا تیکان نیز بشدت با جلوگیری از بچه‌دارشدن و کنترل موالید مخالف هستند اما هرگز باندازهٔ گاندی‌جی دراین راه پیش نرفته‌اند و برای این کارعواقب ونتایجی از این گونه بیان نکرده‌اند. آنها این کار را بنظر خود باتمناو طبیعت آدمی مربوط ساخته‌اند[1]. اما گاندی‌جی دراین زمینه تا آخرین حد افراط جلورفته است واصولا هیچ ارزش و هیچ لزومی برای ارتباط جنسی جز درمورد تولید فرزند قبول ندارد. او اصولا منکرجذبهٔ جنسی میان زن و مرد میباشد و میگوید: «بمن میگویند که در نظر نگرفتن جذبهٔ طبیعی میان مرد وزن ازجانب من صحیح نیست وانکارونفی کردن آن غیر ممکن است. اما من عقیده دارم که این میل جنسی که به آن اشاره میکنند ابداً طبیعی نیست و پذیرفتن آن سبب افراط دراعمال جنسی خواهد شد. میل طبیعی واقعی میان زن و مرد فقط جذبه‌ئیست که میان برادروخواهر، مادروپسر یا پدرودختروجود دارد. این جذبهٔ طبیعی است که دنیا را محفوظ نگاه میدارد.» گاندی جی مخصوصاً میگوید: «نه، من

۱ـ (یادداشت مؤلف)- پاپ پی‌دوازدهم درکتاب خود «راجع به ازدواج مسیحی» که در ۳۱ دسامبر ۱۹۳۱ منتشرشد، است میگوید «هیچ شخص ازدواج کرده‌ئی نباید برخلاف نظام طبیعت عمل کند واگر با رعایت اوضاع طبیعی از حق خود استفاده کند در چنین صورتی بعلت موقعیت زمان مولود جدیدی بوجود نخواهدآمد و نقصی هم پیدا نخواهد شد» ظاهراً کلمه «موقعیت زمان» اشاره به وضعیست که باصلاح «دوران بی‌خطر» نامیده میشود. اما خود این موضوع هم قاطع ومسلم نیست.

(توضیح مترجم) - طبق ظرعده‌ئی از محققین امور جنسی، زنان در هرماه در موقعیتها وروزهای مخصوصی قابلیت آبستن شدن دارند ودرموقعیتهای خاصی ولوارتباط جنسی داشته باشندآبستن نمیشوند. منظور ازآنچه درباالا ذکرشده اینست که چون در نظرکاتولیکها سقط جنین و جلوگیری مصنوعی از بچه دار شدن صحیح نیست طبق توصیهٔ پاپ پی‌دوازدهم، شوهران اگرمیخواهند بچه‌دار نشوندباید در موقعی که خطرآبستن شدن برای زنان وجود ندارد با ایشان ارتباط بگیرند که محتاج به سقط جنین و عواقب خطرناك آن نشوند. و نهرو هم مانند بسیاری از محققین دیگرمتذکرشده است که این قانون «دوران بی‌خطر» قاطعیت ندارد ومسلم نیست و نمیتوان به آن اعتماد کامل داشت. - م

با تمام نیروئی که دراختیار دارم اعلام میکنم که جذبهٔ جنسی حتی میان زن وشوهرهم غیر طبیعی است.»

دراین زمان که مسائلی مانند «کمپلکس اودیپ»[۱] و نظریات علمی «فروید» دربارهٔ مسائل جنسی مطرح است وافکارمربوط به «پسیك آنالیز» روز بروز توسعه وتکامل میپذیرد این قبیل بیانات گاندی جی که با اعتقاد واطمینان کامل هم بیان میکند بسیار شگفت انگیز و متروك بنظرمیرسد. هر کس میتواند این موضوع را بعنوان یك عقیده بپذیرد یا نپذیرد. در اینجا راه میانه‌ئی وجود ندارد زیرا در اینجا موضوع اعتقاد در میانست نه استدلال ومنطق. من شخصاً عقیده دارم که گاندی جی دراین مورد کاملا اشتباه میکند. نصایح و توصیه‌های اوممکن است با بعضی موارد خاص سازش پیدا کند و با ارزش باشد اما بطور کلی این نظریات به محرومیتهای شدیدجنسی وعکس‌العملهای ناگوار آن، به ناراحتیهای عصبی، و به انواع بیماریها واختلالات جسمی وروحی خواهد کشید. مسلماً محدودساختن تمایلات جنسی کاری پسندیده است، اما تردید دارم که نظریات گاندی جی بتواند برای چنین منظوری مفید واقع شود ونتایج محسوس بدهد. زیرا عقاید اوفوق‌العاده افراطی است واغلب مردم اجرای دستورات اورا خارج از اندازهٔ توانائی خود میدانند و باین جهت یا راه عادی خود را دنبال میکنند یا اینکه بعلت پیروی از دستورهای گاندی جی اختلافات شدیدی میان زن وشوهر پیدا میشود.[۲]

مسلماً گاندی جی فکرمیکند که روشهای جلوگیری از بچه‌دارشدن لزوماً باافراط درارتباط جنسی همراه خواهد بود وهمچنین اگراوتأیید کند که میل و جذبهٔ جنسی میان زن‌ومرد طبیعی است هرمردی بدنبال هرزنی راه خواهد افتاد وبرعکس. درصورتیکه چنین استنباطاتی صحیح نیست ومن نمیدانم چرا مسئلهٔ ارتباط جنسی که البته موضوع مهمی است تا این اندازه درفکراورسوخ یافته است. این مسئله درنظراومثل «دودهٔ ذغال وسفیدی

۱ـ زیگموندفروید Freud - دانشمند روانشناس معروف اطریشی که از ۱۸۵۶ تا ۱۹۳۹ زندگی کرد نظریهٔ جدیدی درعلوم روانشناسی بوجود آورد وازجمله نقش ارتباطات وتمایلات جنسی را بشکل حساسی مقدم قرار داد. با نظریات فروید روانشناسی شکل جدیدی پیدا کرد. وبسیاری ازعقده‌های روحی (کمپلکس‌ها) توجیه گردید «کمپلکس اودیپ» یك نوع بیماری و انحراف روحی ناشی از تمایلات جنسی است که ممکن است براثرآن انسان مانند «اودیپ» بشود. اودیپ طبق اساطیروافسانه‌های باستانی یونان پدرش را کشت و با مادرخودازدواج کرد. «کمپلکس اودیپ» نوعی ازحالات وتمایلات جنسی ویك نوع عقده‌های روحی است که ممکن است موجب عشق بازی و ارتباط جنسی با محارم بسیارزدیك گردد ـ م.

۲ـ گاندی توصیه میکرد که ارتباط جنسی میان زن ومرد باید بحد اقل برسد وفقط بمنظور تولید فرزند انجام گیرد. خود گاندی درمدت چهل سال آخرعمرخود هیچ نوع ارتباط جنسی نداشت ـ م.

گچ» فقط دوصورت متمایزومشخص دارد ودیگر به هیچ نوع حالت ورنگ‌واسطه‌ئی در میان آنها قائل نیست . درهردوحال وضع ونظراو بقدری افراطی است که برای من غیر طبیعی وغیرعادی بنظرمی‌آید. شاید این وضع اونتیجهٔ عکس‌العملی است که بعلت کثرت کتب ورسالات مربوط به مسائل جنسی که اکنون بسیارفراوان شده است در او بوجود آمده است .

من شخصاً خود را یك فرد عادی وطبیعی میدانم وموضوعات جنسی نیزدر زندگی من نقش وسهم عادی خود را دارد اما هرگز برروح وفکرمن غلبه نکرده است ومرا از فعالیتهای دیگرم بازنداشته‌است.عواطف وتمایلات جنسی‌من همواره تحت‌کنترل اراده‌ام قرارداشته است ودرحد اعتدال بوده است .

روش گاندی جی اصولا همچون مرتاضیست که بدنیا و راههای زندگی آن پشت کرده باشد و منکر زندگی باشد و آنرا فقط بصورت رنج و زشتی به بیند . برای یك مرتاض این طرزفکرطبیعی است اما بیجا وبیمورد خواهد بود که این روش را بازندگی سایرمردان وزنان جهان که زندگی را می‌پذیرند ومیکوشند ازآن حد اکثربهره را بر گیرند، نیزمنطبق‌سازیم. گاندی‌جی برای‌اجتناب ازیك‌بدی، بدیهای فراوان‌وشدیدی‌تری بوجودمی‌آورد .

اگرمن باین مباحث پرداخته‌ام واززمینه‌های اصلی خارج شده‌ام از آنجهت است که درآن روزهای اندوهبارکه درزندان علیپور گذراندم تمام این افکارگوناگون‌بدون هیچ نظم‌وترتیب منطقی‌درذهنم‌بهم می‌آمیخت و بصورتی‌مبهم ودرهم‌مرا ناراحت‌میساخت علاوه براینهمه،احساس تنهائی ودلمردگی که‌محیط خفقان‌انگیز زندان وسلول کوچك‌و منفردم‌آنرا شدیدترمیساخت‌نیزمرابهرگونه فکری میکشاند . اگرخارج‌اززندان میبودم درمقابل وضع جدیدی‌که پیش‌آمد ودربرابر بیانیهٔ گاندی جی ناراحتیم خیلی ضعیف تر میبودو کمترطول میکشید ومسلماً خود را خیلی زودتر با اوضاع جدید منطبق میساختم‌و آزادی‌گفتارواقدام برایم‌کمك مفید ومؤثری میبود . درصورتی‌که درداخل زندان چنین تسکینی برایم وجود نداشت وروزهایم با تیرگی میگذشت. خوشبختانه‌من درخودنرمش فراوانی ذخیره دارم و میتوانم‌زود خود راازچنگ بدبینی‌ها وناراحتی‌های روحی بیرون بکشم . درآنموقع هم‌کم‌کم حال روحیم بهترمیشد وبرخویش تسلط می‌یافتم . ضمناً در همان‌مواقع اجازه دادندکه با همسرم درزندان‌ملاقات کنم . این اجازهٔ ملاقات فوق‌العاده برایم‌نشاط‌انگیزومسرت‌بخش بود واحساس انزواوتنهائیم را ازمیان میبرد. فکرمیکردم که هرچه هم اتفاق بیفتد درهرحال ما دونفرهستیم‌وهریك ازما دیگری را درکنار خود

۶۲

نا سازگاری

کسانی که شخصاً گاندی جی‌را نمیشناسند وفقط نوشته‌های اورا خوانده‌اندممکن است اورا یك نوع راهب فوق‌العاده‌پرهیزگار، آخوند مسلك ، ترشرو،ومخالف نشاطو شادمانی وچیزی شبیه کسانی که دربارهٔ آنها گفته شده است «راهبان لبادهٔ سیاه که در دایرهٔ محدود خودشان حرکت میکنند» تصور کنند.درصورتیکه نوشته‌هایش اوراچنانکه هست نشان نمیدهند . اوخیلی از آنچه درنوشته‌هایش جلوه میکند بزرگتراست وشایسته نیست که اورا ازروی آنچه نوشته است بسنجند ومورد انتقاد قراردهند.اوکاملا برخلاف آخوندمنشان خشك وترشروست . تبسم اوشیرین است وخندهٔ مسرت بخش‌او بدیگران‌هم سرایت میکند . یکنوع سبکی روح و نشاط خاطر از وجود او پرتو افکن است . در وجود اویك چیز کودکانه وجود دارد که پرازلطف است.وقتی‌که به اطاقی وارد میشود انگارنسیم فرح‌بخشی را با خود همراه می‌آورد که محیط وفضا را سبك‌ولطیف‌میسازد. اویك وجود غیرعادی وشگفت‌انگیزاست وتصورمیکنم که تمام مردان ممتازو بزرگ تا اندازه‌ئی چنین‌اند . سالهای دراز من دربارهٔ این مسئله فکر کرده‌ام که چرا با تمام محبت وعلاقه‌ئی که نسبت به طبقات‌محروم ومصیبت‌کشیده دارد ازوضع ورژیمی‌هواداری میکند که فشاروررنج طبقات محروم از نتایج ناگزیری آنست ؟ چرا با تمام علاقه‌ئی که نسبت به عدم خشونت دارد طرفداریك وضع سیاسی و اجتماعی است که اصولا براساس خشونت واجبار بنا شده است ؟ شاید درست نباشدکه بگوئیم او« طرفدار » چنین وضعی است زیرا فلسفه ونظراو کمابیش به نظریات فلسفی آنارشیستی [۱] شباهت دارد . اما از آنجاکه یك وضع آنارشیستی ایدآلی هنوزخیلی دوراست و به آسانی تحقق‌پذیر نیست اوناچاروضع موجودکنونی را می‌پذیرد. گاندی‌جی معمولا دربارهٔ وسایل تغییرات‌اصرار

۱ـ آنارشیسم ـ یك‌مکتب فلسفی‌دربارهٔ اجتماع‌وسیاست‌است‌که معتقداست اصولاافراد باید مطلقاً آزادباشند وهیچگونه تسلط‌دولت ونظام‌حکومتی نبایدوجود داشته باشد. تا افراد ازحد اکثرآزادی وبرابری‌بهره‌مندباشند ـ م.

میورزد ومیگوید که این وسایل نباید خشونت‌آمیز باشنداما تصورمیکنم اوفقط باوسایل تغییرات مخالفت ندارد بلکه صرفنظر ازروشهائی که ممکن است برای تغییر دادن نظم موجود بکار رود او یك هدف ایدآلی هم برای خود دارد و به وضعی که بتواند درآیندهٔ نزدیك بوجود آید نیزفکرمیکند .

گاندی جی گاهی خود را یك نفرسوسیالیست مینامد . اما این کلمه برای او معنی ومفهوم خاصی دارد که با آن طرزساختمان اقتصادی‌جامعه که معمولا آنرا «سوسیالیسم» مینامند قدرمشترکی ندارد . عده‌ئی ازفعالین ممتازوسرشناش کنگره هم به پیروی ازاو این عبارت را بکار میبرند وخود را سوسیالیست می‌نامند و این کلمه درنظر ایشان یك نوع مفهوم مبهم بشردوستانه دارد .

آنها مخصوصاً درزمینهٔ بکاربردن‌صحیح مفهوم سیاسی این کلمه دچاراشتباه‌میشوند زیرا درین زمینه ازسرمشق نخست وزیر دولت‌ملی بریتانیا[1] پیروی میکنند. میدانستم که گاندی‌جی‌دربارهٔ‌این‌موضوع بی‌اطلاع نیست‌زیراکتابهای‌زیادی دربارهٔ‌اقتصادوسوسیالیسم و حتی مارکسیسم خوانده بود و دربارهٔ این مطالب با دیگران هم مباحثه میکرد . اما من هر روز بیش از پیش اعتقاد پیدا میکنم که در مسائل جهانی و اساسی تنها داشتن یك فکرصحیح کافی نیست .«ویلیام جیمس» میگوید: «تا وقتیکه قلب شما نخواهد مسلماً مغزتان هرگز به چیزی‌عقیده‌پیدا نمیکند.» . در واقع عواطف وهیجانات ماهستند که افکارمان را تحت‌کنترل خود دارند . مذاکرات و صحبتهای ما چه دربارهٔ مذهب ، چه سیاست وچه اقتصاد براساس عواطف احساسی وغرائزما متکی‌هستند. «شوپنهاور» هم میگوید «انسان میتواندکاری راکه میل دارد بکند اما نمیتواند چیزی را بخواهدکه میل داشته باشدآنرا بخواهد.»[2]

گاندی جی‌درابتدای اقامت خوددرآفریقای جنوبی[3] در تحت تأثیریك تحول‌شدید

۱ـ یادداشت مؤلف‌ـآقای رمزی ماکدونالد ضمن پیامی که درژانویهٔ ۱۹۳۵ برای قدراسیون محافظه‌کاران وانجمن‌های اتحاد درادینبورگ فرستاده است میگوید : « مشکلات زمان ، هرکس را ناچار میسازد که بدیگران نزدیکترشود تا یك وضع متمرکزتربوجود آید . سوسیالیسم واقعی وهمچنین ناسیونالیسم واقعی وحتی ازهمین‌نظر اندیویدوالیسم واقعی هم بهمین معنی است.»

۲ ـ منظوراینست‌که وقتی قلب وعواطف ما چیزی را بخواهد می‌پذیرد . اما اگرعواطف درونی‌ما چیزی را نخواهد و نپذیرد نمیتوانیم خودمـان را بـه خواستن آن مجبور سازیم و بر خلاف عواطف خودمـان چیزی را بپذیریم ـ م .

۳ ـ گاندی‌پس ازاتمام تحصیلات خود درانگلستان ومراجعت بهند برای‌کارکردن وبعنوان‌وکیل‌دادگستری به افریقای جنوبی رفت ودرآنجا با مشاهدهٔ وضع ناگوار هندیان مقیم افریقای جنوبی به مبارزه برای بهبود وضع

روحی ومعنوی قرار گرفت واین تغییرحالت در اواثرفراوانی گذاشت و در تمام نظریات اودربارهٔ زندگی نیز تأثیر کرد . از آنپس دیگرهمین حالت روحی و مذهبی بشکل ثابت و لایتغیری مبنای تمام افکار او بوده است ودیگرفکرش برای پذیرفتن افکار ونظریات تازه گشوده نیست. معمولا با کمال حوصله وتوجه و بردباری بحرف کسانی که افکار جدیدی را برایش میگویند گوش میدهد، اما کسی که با اوحرف میزند احساس میکند که انگار در پشت علاقهٔ مؤدبانه‌ئی که گاندی‌جی بسخنان او نشان میدهد بایك در بسته مواجه میباشد که چیزی در آن راه پیدا نمیکند. اوچنان به بعضی افکار خود معتقداست وبا چنان رسوخ و ثباتی برروی آنها می‌ایستد که هرچیزدیگردر نظرش بی‌اهمیت است. در نظر او پرداختن به موضوعهای دیگر که دردرجهٔ دوم اهمیت قرار دارد یك وسیلهٔ اتلاف وقت و انصراف از طرحهای کلی‌تر ووسیع‌تر میباشد. بعقیدهٔ او اگرهمان اصل مسئله را بپذیریم و بر روی آن بایستیم سایرمسائل دیگر بخودی خود حل میشود و همینقدر که وسایل‌شایسته و درست باشد هدفها هم خواه ناخواه‌شایسته ودرست خواهند بود.

تصورمیکنم که زمینهٔ اصلی فکراوچنین‌است. اوازسوسیالیسم ومخصوصاً ازمارکسیسم از آنجهت دوری میجوید که در آنها جنبه‌های خشونت‌آمیز هم وجود دارد . حتی کلمهٔ «مبارزهٔ طبقات» برای او بوی تصادم وخشونت میدهد وبدینقرار اورا ناراحت میسازد . گاندی جی نمیخواهد که سطح زندگی توده‌های مردم از اندازهٔ معین و بسیار محدودی بالاترود زیرا در نظراوبالا رفتن سطح زندگی وبوجودآمدن آسایش و رفاه ممکن است به افراط در خوشگذرانی و به‌گناه منتهی شود . بنظر او ثروتمندان و طبقات مرفه باندازهٔ کافی مرتکب گناه میشوند واین‌امرخودبسیار بد وناپسند است بنابرین نباید کاری کرد که برتعداد کسانی که بتوانند مرتکب گناه شوند افزوده گردد.

این قبیل افکار گاندی‌جی‌ازیك نامه که در سال ۱۹۲٦ نوشته است بخوبی‌استنباط میشود. در آنسال در هنگام اعتصابات بزرگ و اخراجهای دسته جمعی کارگران معادن زغال سنگ‌در انگلستان[1] ازآنجانامه‌ئی برای گاندی جی‌ارسال شده بود واوهم درپاسخ به‌آن نامه نظریات ومطالبی‌نوشته بود که نظراورا بخوبی‌روشن میسازد.

طرف گاندی جی‌درنامهٔ خود استدلال کرده بود که‌چون کارگران معادن تعدادشان خیلی‌زیاد است وروز بروز هم برتعداد فرزندانشان افزوده میشود باید برضد ایشان به اقدامات جدی پرداخت وباآنها مثل حشرات مبارزه کرد وتعدادشان را محدود ساخت .

ایشان پرداخت ونهضت ساتیاگراها را بوجود آورد وسالها در آنجا بمبارزهٔ خود ادامه داد تا اینکه در موقع جنگ جهانی اول بهند آمد ومبارزات خود را درهند آغاز کرد ـ م .

درابتدای فصل ۲۲ (صفحات ۲۳۰ و۲۳۱) به این اعتصابات اشاره شده است ـ م .

گاندی جی در پاسخ خود باین نامه نوشته بود : « بالاخره اگر مالکین معادن با زور و ظلم رفتار میکنند و بر کارگران مسلط میشوند و پیروز میگردند باید هم چنین باشد. این امر نه از آنجهت صحیح است که کارگران تعدادشان زیاد است و قرزندان فراوان تهیه میکنند بلکه از آنجهت که کارگران هنوز این درس را نیاموخته‌اند که خودشان را محدود نگاهدارند و بر تمایلات نفسانی خویش مسلط بمانند. راست است که اگر کارگران فرزند زیاد نمیداشتند بهانه و محرکی برای اصلاح وضع ایشان و دلیل قابل قبولی برای درخواست اضافه مزد هم نمیداشتند. اما اصولا آنها چه احتیاجی دارند که مشروبات الکلی بنوشند، قمار بازی کنند و سیگار بکشند؟ آیا این جواب قابل قبول است که چون مالکین معادن که در طبقات بالاتری قرار دارند چنین میکنند آنها هم باید همین کارها را تقلید کنند ؟ اگر کارگران معادن نمیخواهند که بهتر و شایسته‌تر از سرمایه‌داران زندگی کنند چه حق دارند که انتظار داشته باشند مردم از ایشان هوادارای کنند ؟ از ما میخواهند که از دموکراسی به آنجهت که یك زندگی بهتر و مرفه‌تر برای مردم فراهم خواهد ساخت ستایش کنیم. اما بگذارید خطر توسعه و افزایش مفاسدی که به سرمایه‌داران و سرمایه‌داری نسبت میدهیم وجود نداشته باشد و امکان چنین آلودگیها افزایش نیابد»[1]

وقتیکه این نوشته‌ها را میخوانم قیافه‌های گرسنگی کشیده و دردمند معدنچیان انگلستان و زنان و فرزندانشان، به آنصورت که آنها را در تابستان سال ۱۹۲۶ دیدم در برابرم مجسم میشود که بشکلی رقت انگیز و ناامیدانه برضد دستگاه اقتصادی عظیمی که آنها را بیرحمانه اخراج کرده بود مبارزه میکردند. آنچه گاندی جی به آن اشاره کرده است درست نیست زیرا معدنچیان در آنموقع درخواست اضافه مزدی نداشتند بلکه آنها فقط نسبت به تقلیل مزدی که دربارهٔ ایشان صورت گرفته بود اعتراض داشتند و مبارزه میکردند و بهمین جهت هم اخراج شده بودند.

اکنون مسئلهٔ نیازمندیهای آنها با ما ارتباطی ندارد. همچنین موضوع از میان بردن و نابود کردن کارگران معادن بصورت حشرات از طرف صاحبان معادن، هرچند که از نظر حل مسائل صنعتی و اختلاف کارگر و کارفرما پیشنهادی عجیب و حیرت انگیز است، نیز فعلا بما مربوط نیست. من نامهٔ گاندی جی را از آنجهت نقل کردم که از آن برای درك و فهم طرز تفکر او در بارهٔ مسائل مربوط به کارگران و درخواستهای عادی که برای بالا بردن سطح زندگی کارگران مطرح میشود کمك بگیرم. این طرز تفکر گاندی جی بکلی از نظریات سوسیالیستی و حتی از نظریات کاپیتالیستی و هر نظریهٔ اقتصادی دیگری از این قبیل بدور است.

(یادداشت مؤلف) - این نامه از کتاب «تسلط بر نفس» اثر «گاندی» نقل شده است .

امروز علوم وصنایع و پیشرفتهای فنی انسان بجائی رسیده است که کاملا میتواند برای همه کس غذا و لباس ومنزل شایسته تهیه کند. واگر صاحبان منافع مستقر کنونی ودستگاههای حاکمه مداخله نکنند علوم امروزی میتوانند سطح زندگی تمام افراد را بمیزان زیادی بالا ببرند. اما گفتن این مطالب به گاندی جی توجه اورا جلب نمیکند زیرا او اصولا به چنین نتایجی، جز به میزان بسیار محدودی، علاقهند نیست. و نویدهای سوسیالیسم مبنی بر تأمین یك زندگی مرفه وآسوده برای عموم مردم در نظر او جذبه‌ئی ندارد . بنظر او کاپیتالیسم هم فقط تا اندازه‌ئی که میتوان بوسیلهٔ آن بدیها را محدود ساخت قابل تحمل میباشد. اوهیچ یك از این‌دورا دوست‌نمیدارد اما باسرمایه‌داری بیشترسازش دارد زیرا در وضع کنونی آنرا کم ضررتر میشمارد و بعلاوه عقیده دارد که چون فعلا وجوددارد ناچار بایدآنرا پذیرفت.

شاید من از اینکه‌چنین‌افکاری را به او نسبت میدهم دچار اشتباه هستم اما احساس میکنم که افکار اودر چنین مسیری قرار دارد و ناسازگاریها و ابهاماتی که در اظهاراتش بنظر میرسد وما را ناراحت و مشوش میسازد همه بعلت همین اختلافات مبانی و مقدمات فکری اوست که برای ما بیگانه و نا مأنوس میباشد. او نمیخواهد که مردم در فکر بالا رفتن‌سطح زندگی‌ورفاه‌خود باشند بلکه میخواهدهدف آنها یك زندگی اخلاقی باشد، عادات ناپسندخودرادورانداز ند، هرچه کمترخودرا به هوای نفسانی‌خویش تسلیم سازند،و بدینقرار منفرداً در راه تکامل‌روحی ومعنوی خود بکوشند. بنظراو کسانی که میخواهند به توده‌ها خدمت کنند لازم نیست که سطح زندگی‌مادی آنها را بالا بیاورند بلکه باید خود را به سطح‌زندگی‌ایشان پائین ببرند وخودرا باایشان برابروهمسطح سازند و با آنها بیامیزند. زیرا بنظراواز این راه طبعاً زندگی آنها از بعضی‌جهات بهبودخواهد یافت ومعنی‌واقعی دموکراسی‌هم در نظراوهمین است.

گاندی‌جی‌دریك بیانیهٔ که در۱۷ سپتامبر ۱۹۳٤ انتشارداد مینویسد«خیلی‌ها هستند که از روش من واصرار و پافشاری من در نظریاتم مأیوس شده‌اند. برای من اطلاع از این موضوع تأسف‌آور است زیرا من‌اصولا دموکرات متولد شده‌ام.اگرمن‌چنین‌ادعائی دارم ازآنجهت است که معنی‌دموکراسی جزاین نیست که انسان بصورت فقیرترین مردم زندگی کند وسعی داشته باشد که سطح زندگیش از زندگی ایشان بالاتر نباشد هر چه شخص در این راه کوشش بیشتری بکار برد بیشتر شایستهٔ لقب و عنوان دموکرات خواهد بود.».

تصور میکنم که هیچ دموکرات یا سوسیالیست یا حتی کاپیتالیست‌امروزهم با این طرز استدلال موافقت ندارد. البته این حرف صحیح است که انسان نباید خود را از

توده‌های مردم جدا سازد وزندگی‌عالی و پرشکوه خود را برخ اکثریت عظیم مردم که حتی‌از نخستین ضروریات زندگی محروم هستند بکشد اما این موضوع با مفهوم جدید دموکراسی وسوسیالیسم‌ارتباطی‌ندارد. فقط کسی که‌بنظریات کهنه ومتروك مذهبی‌معتقد باشد میتواند با این افکار و عقاید گاندی جی‌موافق شود . زیرا هم گاندی جی وهم‌این قبیل اشخاص همواره فکرشان متوجه گذشته است وجز بگذشته فکر نمیکنند . آنها بیشتر در این فکرند که گذشته چگونه بوده است و کمتر توجه دارند که اکنون وضع چگونه خواهد بود. در واقع در سراسرجهان‌اساس‌بسیاری از اختلافات همین حالت روحی است و از این جا ناشی‌میشود که‌آیا اشخاص بیشتر به‌گذشته نظردارند یا به آینده .

در دنیای قدیم ودردورانهای گذشته بطورکلی فکر بالا بردن سطح زندگی مادی توده ها بسیار دشوار بود . فقیران و بینوایان از لوازم طبیعی جامعه بودند و همیشه وجود داشتند. بدینقرار عدهٔ معدود ثروتمندان زمان تکیه‌گاه اصلی‌بنای اجتماعی شمرده میشدند واز ضروریات سیستم تولید اقتصادی بودند . بدین جهت علمای اخلاق واصلاح طلبان وبشردوستان قدیمی‌ناچار بودند وجود ایشان را بپذیرند و در عین حال سعی‌میکردند که نظرآنها را به برادران محتاج ومستمندشان نیزمتوجه سازند. به آنها اندرز میدادند که‌با بینوایان وفقیران‌بدوستی‌ومحبت‌رفتار کنند. نسبت به‌آنها رحیم‌وکریم ونیکوکار باشند . باین جهت است که احسان و نیکوکاری در تمام مذاهب که در واقع برای جامعه‌های قدیمی‌بوجودآمده‌اند، یکی‌از عالیترین مظاهرتقوی شمرده میشود.

گاندی جی‌همواره برروی این فکرتکیه میکند که شاهزادگان فئودال ، مالکین بزرگ و سرمایه‌داران بایدخود را قیم فقیران بشمارند. بدینقرار او هم در دنبال صف دراز مردان مذهبی که این فکررا تلقین و توصیه کرده‌اند قرار میگیرد . یکی از پاپها اعلام میدارد که: «ثروتمندان باید خود را خدمتگذار باریتعالی بشمارند و نگهبانان و تقسیم کنندگان ثروت‌او بدانند ودر نظرداشته باشند که عیسی مسیح‌شخصاً فقیران را بدست ایشان سپرده‌است». مذهب عامیانهٔ هندووا‌سلام نیز بدانصورت که برای مردم بیان میشود همین‌فکررا تکرار میکنندوهمواره ثروتمندان‌را به‌احسان وخیرات ونیکوکاری‌میخواهند وثروتمندان هم‌با ساختن معابدومساجد وکاروانسراها ونظایراین اقدامات یا با انداختن چندسکهٔ مسی‌یا نقره‌ئی‌از کیسه‌های‌انباشته‌خود برای‌این‌فقیران، به‌آن‌دعوت‌پاسخ میگویند وعقیده هم دارند که باین ترتیب به‌کمال تقوا ونیکوکاری رسیده‌اند.

درکتاب مشهور مذهبی‌بنام «رروم نوواروم» اثر پاپ لئوی سیزدهم[1] که درماه‌مه

۱ـ پاپ لئو(یا بقول فرانسویان لئون) سیزدهم درسال ۱۸۱۰ درایتالیا متولد شد . ازسال ۱۸۷۸ تا ۱۹۰۳ درمقام پاپی قرارداشت . اوبخاطربشردوستی خود شهرت یافته است و چندکتاب دربارهٔ مقتضیات دنیای جدید نوشت

۱۸۹۱ انتشار یافت یك متن بسیار جالب توجه وجود دارد که نظراورا دربارهٔ مسائلی که از مقتضیات صنعتی‌دنیای جدید ناشی‌میشود بیان میدارد واین متن چنین است:

«سرنوشت آدمی‌دراین‌جهان رنج کشیدن وتحمل کردن‌است. آدمی‌هرچه هم تلاش کند، هرگز هیچ قدرت وهیچ اختراع وکشفی نخواهد توانست بیماریهاو رنجها را از زندگی انسان که درمیان آنها محصوراست دورسازد. اگر کسانی‌هستند که بطریق‌دیگر می‌اندیشند ـ ومدعی‌هستند که میتوان مردم را ازمشقت‌ورنج آسوده ساخت وبه‌آسایش آشفتگی ناگزیر وشادمانی دائمی رساند ـ درواقع مردم را فریب میدهند تـا برایشان تسلط یابند. تمام وعده‌های آنها فقط بدیها وزشتیها را بدتر ازپیش خواهدکرد. بنـا‌برین هیچ چیز عادی‌تر ازآن نیست که جهان رابهمان صورت که هست بپذیریم ودرعین حال برای درمان دردها وآسایش خود به‌جای دیگری بنگریم.»

وبعد هم دربارهٔ این «جای دیگر» چنین مینویسد:

«بدون توجه به‌زندگی دیگری که برای هرکس درپیش‌است و به زندگی ابدی آخرت، نمیتوان آنچه را در این دنیا هست شناخت و بدرستی ارزیابی کـرد ... حقیقت بزرگی که ما از خود طبیعت می‌آموزیم همان چیزیست که مسیحیت براساس آن تکیه دارد. وبما میگوید که زندگی واقعی‌ما اززمانی آغاز میشود که عمرکنونی‌مـا در این دنیا بپایان برسد. خداوند ما رابرای این زندگی گذران وفـانی زمینی نیافریده است بلکه برای یك زندگی آسمانی وابدی خلق کرده‌است. خداوند این‌دنیـا را تبعیدگاه ما قرار داده‌است واینجا وطن واقعی ما نیست. پول و سایر چیزهائی که مردم آنرا دارائی مینامند وآرزو میکنند، هرچندکه‌فراوان باشد یاموردآرزو قرارگیرد، ازنظرشادمانی وخوشبختی‌جاویدانی هیچ میباشد وارزشی‌ندارد ...»[1]

این روش مذهبی بادنیای قدیمی بهم بسته است ومربوط بزمانیست کـه تنها راه گریز از فقر وبدبختی موجود آن بود که انسان به یك دنیای دیگر که پس از مرگ فرا خواهد رسید امید به‌بندد. اما اکنون که شرایط واوضاع عوض شده است وسطح زندگی مادی ورفاه انسانی حتی ازحدود بلندترین تصورات ورؤیاهای روزگار قدیم‌هم بالاتررفته‌استمتأسفانه‌هنوزهم بسیاری‌ازافکارعجیب‌وغریب‌آنروزگاران گذشته‌ادامه‌دارد وبازهم برروی بعضی خصال وارزشهای مبهم وغیرقابل سنجش معنوی تکیه میشود.

است که چون درآنها به مسائل صنعتی وکارگری نیز پرداخته به «پاپ کارگران» مشهور شده است. اما نظریات او بطوریکه در متن بالا دیده میشود جنبه‌های مذهبی دارد ـ م.

۱ـ نظابراین‌اظهارات‌درادبیات‌فارسی‌ما که‌ازروح‌مذهبی‌الهام گرفته‌اند ودرتعلیمات‌مذهبی‌ما نیز فراوانست ـ م.

کاتولیکها به‌عقب، به‌روزگار گذشته ، به‌قرن دوازدهم وسیزدهم‌مینگرند ـ درست بهمان دورانی که دیگران آنرا « قرون جهل وتاریکی » مینامند ـ وآن‌قرون راعصر طلائی مسیحیت میشمارند که درآن مقدسین فراوان بوده‌اند ، حکمرانان مسیحی برای شرکت درجنگهای‌صلیبی براه می‌افتادند و کلیساهای عظیم‌وپرشکوه« گوتیك»[۱] بنامیشد. بنظر آنها آن دوران عهد « دموکراسی حقیقی مسیحی بود که در تحت رهبری مقدسین قرون وسطائی چنان وضع عالی وکاملی ایجاد شده بود که هرگز نه پیش‌ازآن وجود داشته و نه پس ازآن بوجودآمده است »

مسلمانان نیز به‌عقب مینگرند و همواره با حسرت و افسوس از « دموکراسی اسلام » که دردوران نخستین خلفای اسلامی وجود داشت واز عهد فتوحات وپیروزیهای بزرگ وموقعیت حیرت انگیز گذشتهٔ‌خود یاد میکنند وآنرا عصرطلائی خویش‌میشمارند

هندوها هم بهمین شکل به عصر « ودی »[۲] ودوران حماسی سابق می‌اندیشندو درآرزوی یك « رام راج »[۳] هستند .

معهذا تاریخ بمامیگوید که درآن دورانها توده های عظیم مردم در منتهای فقرو مسکنت بسرمیبردند وحتی غذا وابتدائی ترین احتیاجات زندگی راهم کسر داشتند .

ممکن است که یك مشت اشخاص معدود که درطبقهٔ بالای جامعه قرار داشتند از آنجهت که وسایل رفاه وآسایش مادی برای شان فراهم بود یك زندگی معنوی هم داشته‌اند اما بدشواری میتوان تصور کرد که دیگران جزمبارزه برای بدست‌آوردن نان روزانه وتأمین قوت لایموت خود نصیبی میبردند . برای شخصی که گرسنه است پیشرفت وتکامل‌معنوی وفرهنگی بکلی بی‌معنی است زیرا تمام فکراودربارهٔ نان وراههای‌بدست آوردن آن متمرکز میشود .

دوران صنعتی کنونی مصائب وآلام فراوانی هم همراه خودآورده که دربرابر ما گسترده ونمایان است. اما اگر دنیارا رویهمرفته حساب کنیم ومخصوصاً قسمتهای‌صنعتی شدهٔ آنرا مورد توجه قرار دهیم میتوانیم این رنجهارا ازیاد ببریم ، زیرا تمدن صنعتی کنونی برای رفاه مادی انسان بنیانی بوجودآورده است که ترقی وتکامل فرهنگی و

۱ـ گوتیك سبك خاصی ازمعماری اواخرقرون وسطاست که ازقرن دوازدهم تا پانزدهم رواج داشت‌وبسیاری ازمعتبرترین کلیساهای مسیحی که معمولا «کاتدرال» یا «بازیلیك» نامیده میشوند باین سبك بنا شده است . کلیسای معروف نتردام پاریس ، کلیسای بزرگ «وست مینستر» لندن‌کاتدرال رایمس وکاتدرال کلنی، کلیسای‌اشتنان کیرشه در وین وغیره همه دراین سبك‌هستند ـ م .

۲ـ نخستین تمدن باستانی هند قدیم تمدن وعصر«ودی» نام دارد ـ م .

۳ـ رام‌پادشاه افسانه‌ئی باستانی هند است و«راج» بمعنی‌حکومت میباشد بنابراین «رام راج»بمعی حکومتی مثل زمان رام میباشد ـ م .

معنوی را برای تعداد خیلی بیشتری از مردم آسان ساخته است. این امردرهند ودرسایر کشورهای استعمار زده محسوس نیست زیرا مانتوانسته‌ایم از نعمت های صنعتی شدن بهره‌مند گردیم. ما بوسیلهٔ تمدن‌صنعتی‌فقط مورد استثمار قرارگرفته‌ایم واز بعضی‌جهات حتی از لحاظ مادی وضعمان بدترهم شده است وطبعاً از نظر معنوی وفرهنگی خیلی بیشتر زیان دیده‌ایم‌امااین وضع ناگوار گناه صنعتی‌شدن وتمدن صنعتی نیست بلکه گناه تسلط واستعمار خارجی است. آنچه درهند باصطلاح « غربی‌شدن » نامیده میشود دردورانهای اخیر بجای مبارزه بافئودالیسم به فئودالهای هندنیرو بخشیده است وبجای آنکه‌مشکلات مارا حل کند آنهارا خیلی دشوارتر ساخته است.

این‌وضع برای ماموجب کمال تأسف‌است امانباید اجازه بدهیم که نظرمارانسبت به دنیای کنونی تحت تأثیر قراردهدوتیره سازد. زیرا درشرایط امروزودر دنیای کنونی شخص ثروتمند دیگر جزو ضروریات زندگی اجتماع نیست ودر سیستم تولید اقتصادی‌یا بطور کلی‌درزندگی‌اجتماع‌ممالك‌یاسرمایه‌دار نقشی‌ندارد. اودیگریك‌موجودزائدیست که فقط‌راه‌پیشرفت‌وترقی‌راسد میکند. بدینقرارکارسابق کشیشان وروحانیان مذهبی‌نیز که از ثروتمندان درخواست میکردند رحیم ونیکوکار ومهربان باشند وبه فقیران هم میگفتند که‌صبروتحمل وقناعت را پیشه سازندوبه سرنوشت خودکه موافق‌مشیت‌الهی است تسلیم گردند وقانع و بردبار بمانند، دیگر معنی ومفهوم خودرا از دست داده است.

اکنون منابع انسانی باندازهٔ فوق‌العاده‌ئی افزایش یافته است ومیتواند بخوبی باتمام مسائل جهان مواجه گردد وتمام مشکلات راحل کند. بسیاری از ثروتمندان‌اکنون منحصراً صورت انگل وطفیلی های اجتماعی را پیدا کرده‌اند ووجود یك طبقهٔ طفیلی نه فقط مانعی در راه تکامل اجتماعی میباشد بلکه سبب اتلاف بسیاری ازاین منابع‌میشود. این طبقه وآن سیستم اجتماعی که‌آنهارا در خود میپروراند اکنون دیگر مانع پیشرفت کار وتولید محصولات‌میباشد وسبب افزایش بیکاری‌درپایان دورانهای رشد تولیدمیشود که هم برای کسانی که بردوش دیگران سوارند وازمحصول‌کار دیگران زندگی‌میکنند وهم برای‌آنانکه بیکارند وگرسنگی میخورند زیان‌آور است.

خود گاندی جی چندی پیش نوشت : « برای یك شخص گرسنه وبیکار خدمت به خداوند تنهابصورت‌کار وبصورت بدست‌آوردن مزدی‌برای تهیهٔ‌غذا جلوه میکند. خداوند انسان راآفریده است‌که‌برای تحصیل غذای خودکار کند وگفته است‌کسانی که بدون‌کار کردن غذا میخورند دزد اموال دیگران هستند. »

کوشش برای فهم مسائل بغرنج وپیچیدگیهای دنیای امروز از راه انطباق آنها باروشهای قدیمی ودستورهای دورانی که این‌مسائل وجود نداشته‌اند واز راه بکاربردن

جملات وعبارات متروك مذهبی در بارهٔ آنها طبعاً به ابهام بیشتر و به ناکامی منتهی خواهد شد .

حتی خود فکر مالکیت خصوصی که در نظر بعضی ها یکی از تصورات اصولی جهان است اکنون مفهوم خود را تغییر داده و تحول یافته است. روزگاری بود که غلامان و زنان و کودکان جزو اموال شخصی حساب میشدند و عروسان در نخستین شب زفاف به اربابان تعلق داشتند جاده‌ها ، معابد، جسرها، پلها ، لوازم عمومی، هوا و زمین و همه‌چیز جزو املاك خصوصی بود و در تحت مقررات مالکیت شخصی قرار داشت. اما حالا فقط حیوانات ـ اگرچه در بعضی کشورها حق مالکیت بر آنها نیز محدود شده است ـ جزو اموال خصوصی و شخصی بشمار میروند و بسیاری از آن مالکیت‌ها از میان رفته است . در دوران جنگ همیشه بسیاری از حقوق مالکیت نقض میشود . بعلاوه اکنون مالکیت بطور روزافزونی غیرمحسوس میشود و صورت مادی و مشخص خود را از دست میدهد و بشکل مالکیت مقداری اوراق سهام و داشتن مقداری اعتبارات مالی و نظایر آن درمی آید .

همانطور که مفهوم و معنی مالکیت بتدریج تغییر می‌پذیرد ، دولت ها هم تدریجا بیشتر در کارهای خصوصی دخالت میکنند و مالکیت عمومی قدرت بیشتر بدست می آورد . در جامعه های امروز هر روز قوانین تازه تری وضع میشود که حقوق نامحدود و مطلق مالکیت های مختلف را محدودتر میسازد . انواع و اقسام مالیاتهای سنگین که بمنظور ضبط قسمتی از درامد و اموال خصوصی وضع میشوند بتدریج مالکیت خصوصی را بصورت اموال و دارائی عمومی درمی آورند . حفظ اموال و دارائی عمومی اساس سیاست کلی امروزیست بطوری که امروز یك فرد حق ندارد و نمیتواند بـرای حفظ حقوق مالکیت شخصی خود اموال ودارائی عمومی را مورد تجاوز قرار دهد. صرف نظر از اینهمه در دورانهای گذشته اکثریت عظیمی از مردم اصولا حق مالکیت نداشتند و خودشان جـزو اموال و املاك دیگران بشمار میرفتند . حتی امروزهم فقط عدهٔ بسیار معدودی هستند که واقعـاً از حق مالکیت بهره‌مند میشوند و گـرنه اکثریت عظیم مـردم از حق مالکیت استفاده‌ئی نمیبرند .

اغلب میشنویم که دربارهٔ « منافع مستقر وموجود » بعضی اشخاص یا بعضی طبقات صحبت میشود . در صورتیکه امروز یك حق اساسی است که مافوق تمام حقوق برسمیت شناخته شده است و آن حقی است که هر انسان ، هر مرد و هر زن، برای زندگی و برای کار و برای بهره مند شدن از ثمرات کار خود دارد. این تغییراتی کـه در مفهوم مالکیت و ثروت حاصل شده است ارزش آنرا از میان نمیبرد بلکه آنـرا درمیان عموم توزیع میکند . و قدرتی که یك عدهٔ معدود بعلت تمرکز فوق العادهٔ مالکیت و ثروت در دست خود بر دیگران

پیدا میکنند بتدریج و بطور روز افزون از دست آنها گرفته میشود و به تمامی جامعه منتقل میگردد .[۱]

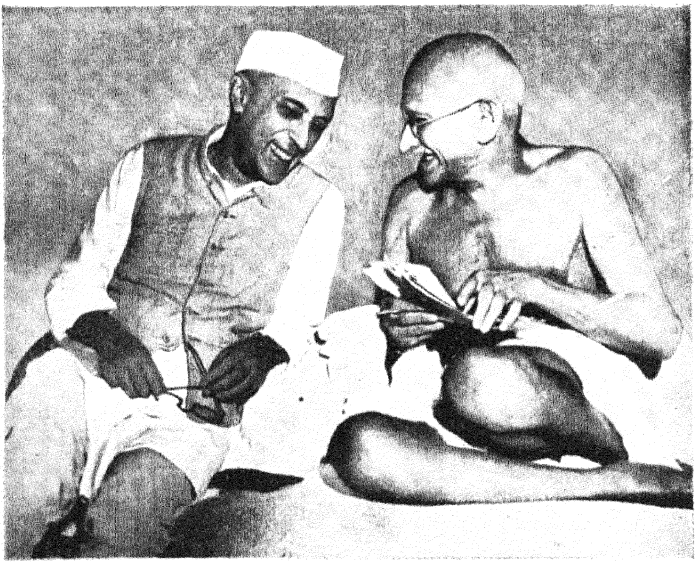
گاندی جی میخواهد که وضع درونی وروحی واخلاقی افراد را بهبود بخشد و از این راه محیط خارجی راهم تغییر دهد و اصلاح کند . او میخواهد که اشخاص عادات بد وناپسند خود را بدور اندازند واز پیروی تمایلات نفسانی خودصرفنظر کنند وخود راپاك ومنزه سازند . اومخصوصاً برای خودداری از ارتباط جنسی و استعمال مشروبات الکلی ودخانیات وغیره تأکید واصرار دارد . دربارهٔ میزان خسارت وزیان این‌قبیل زیاده‌رویها ونفس‌پروریها ممکن‌است عقاید اشخاص متفاوت باشد اما آیا جای تردیدی هست که حتی از نظر فرد ومخصوصاً از نظر اجتماعی زیان این‌قبیل ضعف‌ها وزیاده‌رویها از زیان طمع‌کاری‌ها ، خودپسندی‌ها ، حرص‌ها ، تصادمات وحشیانهٔ فردی برای منافع خصوصی وشخصی، منازعات بیرحمانه گروهها وطبقات، نابودساختن غیرانسانی واستثمار یك‌طبقه بوسیله طبقهٔ دیگر و جنگهای هولناك خیلی کمتراست . البته گاندی‌جی هم از تمام این خشونت‌ها وتصادمات نفرت دارد اما حساب میکند که تمام این مفاسد جزو ضروریات جدائی ناپذیر جامعهٔ کنونیست که قوانین آن اجازه میدهد زورمندان ، ناتوانان راغارت کنند ومثل سابق «هر کس را زورشان میرسد بگیرند وهر کس را که میتوانند بزندان بکشند » وباین‌جهت باید آنهارا پذیرفت و تحمل کرد.

دروضع کنونی اجتماعی منفعت شخصی وخصوصی‌است که هر کس را بدنبال خود میکشاند وناچار تصادم ها وبرخوردها بوجود می‌آید.این سیستم اجتماعی به‌تمام غرائز غارتگرانه میدان خودنمائی میدهد . بدون تردید بعضی‌احساسات ظریف و عالی را هم درخود میپروراند اما مخصوصاً پست‌ترین غرائزانسانی‌است که دراین‌سیستم موردتشویق قرارمیگیرد . دراین‌سیستم موفقیت بمعنی از پا درآوردن دیگران و بالا رفتن برروی اجساددرهم شکستهٔ ایشان‌میباشد. آیا گاندی‌جی تصورمیکند درموقعیکه این‌خودخواهیها راتشویق میکند واین‌قبیل هدفها شایسته‌ترین وفعال‌ترین افراد را بخود جلب میسازد او خواهدتوانست به‌ایدآلهای موردنظر خودبرسد ودرچنین محیطی «انسان اخلاقی» مورد آرزوی خود را بوجود آورد ؟

گاندی جی میخواهد که روح خدمتگذاری رادرمردم پرورش‌دهد . البته اوخواهد توانست که بعضی افراد معدود را به‌این راه بکشاند . اما تا وقتیکه سیستم اجتماعی، غاصبین حریص را به‌جلو میراند وسرمشق دیگران قرارمیدهد وتاوقتیکه منفعت شخصی

۱ـ منظورتوسعهٔ روزافزون اصول سوسیالیسم وازمیان رفتن مالکیت‌های خصوصی است ـ م .

۲ـ Micewber قهرمان یکی ازآثارچارلزدیکنس نویسندهٔ مشهورانگلیسی ـ م .



گاندی و نهرو

وخصوصی هدف اصلی اشخاص قرارمیگیرد ، طبعاً اکثریت عظیم مردم نیز همین راهها را دنبال خواهند کرد .

این مسئله دیگر جنبهٔ یك بحث نظری و اخلاقی را ندارد بلکه عملا یکی ازضروری ترین مسائل کنونیست زیرا دنیا به تنگنای تاریك و تأثرانگیزی افتاده است و باید راه خروجی برای خود پیدا کند . ما نمیتوانیم همچون « میکاوبر » در انتظار بمانیم تا معجزی روی نماید. همچنین نمیتوانیم فقط یك روش منفی پیش گیریم و با انتقاد کردن از جنبه های زیان آور کاپیتالیسم ، سوسیالیسم ، کمونیسم وغیره به امید یك وسیلهٔ طلائی بنشینیم که بتواند تمام نیکی های تمام روشهای کهنه و نو را بیکدیگر پیوند دهد و در اختیار ما بگذارد . باید بیماری را بدرستی تشخیص داد وراه معالجه را معلوم ساخت ودست بکار اقدام شد . آنچه مسلم است اینست که ما نمیتوانیم چه از نظر ملی وچه از نظر بین المللی درجائی که هستیم باقی بمانیم . ما یا باید به عقب برویم ویا بکوشیم خود را بجلو بکشانیم . ظاهراً برای ما حتی انتخاب هم وجود ندارد زیرا بعقب بازگشتن تصور ناپذیر است و بنا برین ناچار باید به جلو برویم .

بسیاری از فعالیت های گاندی جی ممکن است این فکر را بوجود آورد که او میخواهد بسوی عقب، بسوی یك نوع استقلال حقیر ومحدود اقتصادی برگردد که مفهوم آن استقلال اقتصادی ملی نیست بلکه تقریباً به معنی عدم احتیاج روستاها به خارج میباشد[1]. در اجتماعات بدوی انسان ، دهکده برای خود کمابیش یك واحد مستقل بود که غذا و لباس افراد خود وسایر احتیاجات محدود خود را تأمین میکرد . آن زندگی طبعاً در سطح بسیار پائینی قرارداشت . تصور نمیکنم که گاندی خواهان بوجود آمدن دائمی یك چنین زندگی باشد زیرا چنین هدفی دردنیای امروز تصور ناپذیراست ، از آن گذشته جمعیت انبوه و عظیم امروزی دیگر نمیتواند درچند دهکدهٔ روستائی بسر برد. و بعلاوه نمیخواهد بدوران کمبود موادغذائی و گرسنگی وقحطی بازگردد . ممکن است که توسعهٔ صنایع روستائی در یك کشور کشاورزی مثل هند کنونی، که در آن هنوز سطح زندگی توده های مردم بسیار پست و پائین است، موقتاً بهبود و پیشرفت مختصری بوجود آورد اما ماهم مانند هر کشور دیگر باسایر نقاط جهان بهم بسته هستیم و بنظر من غیرممکن است که ماخود را از دنیا جدا و برکنار نگاهداریم . ازین رو ما باید بامفاهیم ومعانی جهانی فکر کنیم واین نوع استقلال محدود اقتصادی که گاندی جی پیشنهاد میکند بهیچوجه در مقیاسهای جهانی

۱ــ تعلیمات گاندی مبنی برنفی صنایع بزرگ و بازگشت به صنایع کوچك دستی و روستائی و بطور کلی بازگشت بزندگی طبیعی وسادهٔ دهقانی بود ــ م .

قابل طرح هم نیست . من‌شخصاً یك چنین برنامه‌ئی را از هرجهت ناپسندمیشمارم.

بدینقرار تنها راه حل مقدور وممکن برای حل‌مسائل کنونی اجتماعی اینست که‌یك نظم سوسیالیستی درسراسر جهان برقرار گردد . این‌نظم نوین باید ابتدا درمقیاس ملی ودرداخل مرزهای کشور برقرارشود وسپس درسراسرجهان منبسط گردد وطبق موازین آن‌تولیدوتوزیع ثروت بخاطرمصلحت ومنفعت عمومی تحت کنترل قرار گیرد. این‌موضوع که آیاچگونه وازچه راه میتوان به‌این مرحله رسید یك‌بحث جداگانه‌است امادرهرحال روشن و مسلم است که مصالح یك ملت وجامعهٔ بشری نباید دستخوش مخالفت بعضی اشخاص گردد که از نظم موجود متمتع میشوند و بهره میبرند و با تغییرات و تحولات موافقت ندارند . حتی اگر تأسیسات سیاسی واجتماعی هم درراه یك چنین تحول و تغییر مانعی بشود ناچار باید ازمیان برود . سازش با‌این‌تأسیسات بقیمت صرفنظر کردن از آن هدف‌های عملی که موافق مصلحت عمومی‌است خیانتی‌عظیم خواهدبود .

ممکن‌است که درعمل یك‌چنین تغییراتی تااندازه‌ئی برمردم تحمیل گردد ویا براثر شرایط‌واوضاع‌جهانی تحقق آن‌تسریع‌شود امادرهرحال‌این‌تغییرات نمیتواندبدون توافق و میل‌اکثریت‌عظیم مردمی که بایداز آن بهره‌مند شوند صورت پذیرد. بدین‌جهت‌بایدمردم به‌چنین تغییراتی اعتقاد پیدا کنند وخودشان آنها راصورت‌دهند . توطئه‌های خشونت‌آمیز یك‌گروه کوچك ومعدود که ازوضع کنونی سود میبرند ومی‌خواهند مانع تغییرات‌شوند ثمری نخواهد داد . طبعاً باید کوشش کرد که حتی خود افرادی که از نظم موجود کنونی بهره میبرند ومتمتع میشوند نیز به‌ضرورت این‌تغییر وتحول‌اعتقاد پیدا کنند وبه‌آن کمك دهند اما نمیتوان امیدوار بود که عدهٔ زیادی ازایشان چنین‌تغییراتی رابپذیرند و شخصاً برای این‌تغییرات حاضر شوند و باین‌جهت باید بملاحظهٔ مصلحت عمومی مقاومت آنها را ازمیان برداشت .

نهضت «خادی» وریسندگی و بافندگی با دستگاههای دستی که مورد علاقه وتوجه خاص گاندی‌جی میباشد یك‌نوع تشویق برای افزایش تولید انفرادی است وبدینقرارباز گشتی‌به عقب وبه دوران پیش از پیدایش صنایع ماشینی‌جدید میباشد. این راه بهیچوجه نمیتواند هیچ یك ازمسائل حیاتی‌امروز ما رابشکل‌جدی حل‌کند وحتی‌یك نوع روحیه‌ئی بوجودخواهدآورد که‌ممکن است‌مانع رشدافکاردرجهت صحیح‌بشود. بااینهمه‌عقیده دارم که‌این‌کار بعنوان یك وسیلهٔ موقتی‌مفیدبوده است و حتی‌درآینده نیز ، تا وقتیکه دولت شخصاً برای حل‌صحیح مسائل دهقانی وصنعتی‌به تناسب احتیاجات ملی‌اقدامی نمیکند،مفید خواهد بود.

در هند کنونی یك بیکاری فوق‌العاده وجود دارد و در مناطق روستائی نیز تعداد کسانی که تقریباً نیمه بیکار هستند خیلی زیاد است. دولت هیچ کوششی برای مبارزه با بیکاری واز میان بردن آن بعمل نمی‌آورد و بهیچوجه هم به بیکاران کمك نمیدهد. نهضت خادی از نظر اقتصادی برای بیکاران و نیمه بیکاران مختصر کمکی است و بعلت این بهبودی که براثر کوشش شخصی در وضع ایشان حاصل میشود ، اعتماد بنفس در ایشان افزایش می‌یابد و یك نوع احساس اطمینان بخود در آنها بوجود می‌آید ، از این جهت مهمترین نتیجهٔ این نهضت اثرات روحی آنست. نهضت خادی بشکل موفقیت آمیز میان شهر و روستا پلی ایجاد کرد. طبقهٔ متوسط روشنفکران شهری ودهقانان را بیکدیگر نزدیکتر ساخت. طرز لباس پوشیدن در روحیهٔ کسی که لباس را میپوشد و کسی که آنرا می بیند اثر نمایانی دارد. پذیرفته شدن لباس ساده و سفید رنگ خادی از طرف طبقات متوسط و رواج آن، به رشد ساده پوشی کمك کرده است و از خودنمائیهای ابتذال آمیز و پیروی کردن از مدهای بورژوائی کاسته است و یك نوع احساس پیوند و اتفاقی با توده‌ها بوجود آورده است؛ دیگر خورده بورژوا ها و قشرهای پائین طبقات متوسط سعی ندارند در پوشیدن لباس از بورژاهای بزرگ و سرمایه‌داران تقلید کنند و دیگر از لباس ساده و محقر خود احساس شرم و حقارت ندارند . آنها با پوشیدن این لباس نه فقط احساس شایستگی میکنند بلکه چه بسا خود را از کسانی که هنوز جامه‌های حریر و ابریشمی میپوشند برتر میشمارند. حتی فقیرترین مردم هم اکنون در این لباس یك نوع تشخص و احترام بخویش احساس میکنند. در یك مجمع بزرگ که همه لباس خادی بر تن دارند دیگر امتیاز و تشخیص میان ثروتمندان و فقیران محسوس نیست و روح رفاقت و دوستی رشد می‌یابد . مسلماً نهضت خادی در راه تماس و نزدیك شدن با توده‌ها به کنگره کمك مهمی کرده است و این لباس ساده بحق صورت لباس رسمی و متحدالشکل ملی را بخود گرفته است .

همچنین رواج خادی تمایل حریصانهٔ صاحبان صنایع بافندگی را بافزایش قیمت منسوجات متوقف ساخته است. صاحبان صنایع بافندگی در هند در زمان سابق فقط بخاطر رقابت منسوجات خارجی و مخصوصاً رقابت صنایع بافندگی انگلیسی «لانکاشایر» مجبور میشدند قیمتهای محصولات خود را عادلانه تعیین کنند. هر وقت که این رقابت از میان میرفت از جمله در دوران جنگ جهانی قیمت منسوجات در هند بشکل سرسام انگیزی بالا میرفت و سر به آسمان میکشید و سودهای کلانی برای صاحبان این صنایع بوجود می‌آورد.

---

۱ ـ خادی لباس سفید و ساده‌ئی بود که از پارچه های نخی دستباف تهیه میشد و کاندی آنرا تشویق میکرد در جریان نهضت ملی رواج بسیار یافت و بصورت لباس رسمی اعضای کنگره درآمد و حتی سران ثروتمند کنگره هم همانرا میپوشیدند - م .

بعدهم که نهضت «سوادشی»[۱] و تحریم کالاهای خارجی آغاز شد و توسعه یافت باز صاحبان صنایع بافندگی سودهای هنگفتی بردند. اما نهضت کنونی خادی تفاوت محسوسی بوجود آورده است و بر اثر آن قیمت منسوجات و محصولات صنایع بافندگی دیگر نمیتواند دوباره بالا برود. البته صاحبان این صنایع (و همچنین ژاپنیها) از احساسات عمومی برای پوشیدن خادی نیز بهره برداری میکنند. برای این منظور یك نوع پارچه‌های درشت و خشن شبیه خادی در کارخانه های خود تولید میکنند که به پارچه‌های دست‌باف بسیار شبیه است و تقریباً نمیتوان آنها را از یکدیگر تشخیص داد و این پارچه‌ها را بجای خادی واقعی دستباف در بازارها میفروشند. اما اکنون اگر اتفاقاً باز یك موقعیت بحرانی دیگری مثلا یك جنگ جدید پیش آید و آمدن پارچه‌های خارجی بهندمتوقف شود، دیگر بعید بنظر میرسد که صاحبان صنایع بافندگی بتوانند بازهم مانند سال ۱۹۱٤ و آن دوران جنگ سودهای هنگفتی بجیب بزنند. نهضت خادی ازچنین سودجوئی حریصانه جلوگیری خواهد کرد و سازمان تهیهٔ خادی قدرت آنرا دارد که با یك اطلاع کوچك بزودی توسعهٔ فراوان پیدا کند و مقادیر زیادی پارچه که احتیاجات عمومی را برآورد فراهم سازد.

با وجود تمام این امتیازات که نهضت کنونی خادی در هند دارد بنظر من فقط میتواند یك نهضت موقتی برای انتقال از یك شکل اقتصادی به شکل عالیتر بوده باشد. ممکن است که این نهضت در آینده نیز تا موقعیکه تولید صنایع و اقتصاد ملی به سطح عالیتری برسد باز هم تا مدتی بصورت یك نهضت تولیدی کمکی باقی بماند.

در آینده کوشش عمده باید برای تغییر شکل دادن زندگی دهقانان و توسعه و تکامل صنایع مصروف گردد. هیچ نوع سازش و بند و بست با سیستم کنونی زمینداری و مالکیت وهیچ یك از این کمیسیونهای گوناگونی که برای هریك از آنها صدها هزار روپیه خرج میشود وهیچ پیشنهادی برای بوجود آوردن سازمانهای جدیدی که بر اساس حفظ وضع کنونی مالکیت تهیه شود کوچکترین فایدئی نخواهد داشت.

سیستم مالکیت اراضی به آنصورت که در کشور ما وجود دارد در برابر دیدگان ما فروخواهد ریخت و اصولا در وضع کنونی این سیستم در راه تولید و توزیع اقتصادی و هر نوع اقدام و عمل صحیح بمیزان وسیع، مانع بزرگی میباشد. فقط یکرشته تغییرات اساسی که باید طبق شرایط و مقتضیات جدید در وضع مالکیت بوجود آید اجازه و امکان آنرا پیش خواهد آورد که مالکیت‌های کوچك خرده مالکین به مالکیتهای دسته جمعی و بزرگ و به سازمانهای تعاونی تولید که با سازمان و نظم نوینی کار کنند مبدل گردد، و در نتیجه با

---

۱ ـ مصرف کردن کالاهای وطنی ـ م.

زحمت خیلی کمتر محصولات خیلی بیشتری بدست آید. زمین نه باید و نه میتواند که تمام مردم کشور ما را بخود مشغول سازد. تغییر شکل مالکیت و استفاده از تکنیکهای جدید و اجرای عملیات بزرگ کشاورزی به میزانهای وسیع سبب خواهد شد که احتیاج زمین به کار گر خیلی کمتر شود (وهمین چیزی است که گاندی جی از آن بیم دارد) وازمازاد کسانی که اکنون برروی زمین کار میکنند عدهٔ کمی ممکن است باصنایع کوچك دستی مشغول شوند اما مسلماً قسمت عمدهٔ آنها باید به صنایع عظیم سوسیالیستی و به خدمات گوناگون اجتماعی بپردازند ودر آن رشته‌ها کار کنند.

مسلماً نهضت خادی در بعضی زمینه‌ها کمکهائی کرده وموفقیتهائی بدست آورده است اما خود همین موفقیت‌ها یك عامل خطرناك هم در خود دارد. زیرا این نهضت همچون تیرهای نگهبان و پشتیبان از سقوط بنای متزلزل و پوسیدهٔ مالکیت کنونی جلوگیری کرده است و بهمین نسبت برقرار شدن یك سیستم بهتر را بتأخیر انداخته است. هرچند این نتیجه آنقدر مستقیم و محسوس نیست که به آسانی قابل تشخیص باشد اما با تعمق و دقت مختصری میتوان درك کرد که نهضت مزبور چنین نتایجی بدست میدهد. زیرا درامدی که دهقان اجاره دار و خرده مالك کم زمین از محصولات زمین بدست می‌آورد بقدری ناچیز است که در حال عادی نمیتواند زندگی خود را حتی بهمان صورت پست وحقیر سابق نیز تا مدت زیادی ادامه دهد. دهقان برای پرداخت تعهدات اربابی و اجارهٔ زمین و مالیات و غیره ناچار است که مع ولا از راه قرض کردن مبالغی تهیه کند و این مبالغ را بعداً از محصول آینده خود بپردازد چون محصول او آنقدر نیست که زندگی عادی روزانه‌اش را تأمین کند عملا نمیتواند دیون خود را بپردازد و ناچار سقوط خواهد کرد و طبعاً سیستم موجود مالکیت وزمینداری نیز تحول خواهد یافت.

اما وقتیکه دهقان یك درامد اضافی از طریق دیگری ـ از جمله از تهیهٔ پارچهٔ خادی ـ برای خود داشته باشد این پول را بابت تعهدات خود به ارباب یا بدولت خواهد پرداخت و باینقرار کار اضافی دهقان برای تهیهٔ خادی، کمکی برای مالکین ودولت میشود که میتوانند باین وسیله پولی را که درحال عادی عملا نمیتوانند از دهقان دریافت دارند، وصول کنند. در واقع در موقعیکه درامد اضافی دهقان بصورت محسوسی افزایش یابد مالیاتها وتعهدات دهقان را هم زیادتر میکنند بطوریکه تمام آن اضافه درامد از دست او خارج میشود. در نتیجه در وضع کنونی مالکیت، افزایش درامد دهقانان فقیر واجاره دار بالاخره بسود مالکین تمام میشود ودرزندگی خود دهقانان بهبودی نمی بخشد. آنطور که بخاطرم میآید «هانری جرج» نیزدر کتاب خود بنام «ترقی وفقر» همین نظریات را مخصوصاً دربارهٔ

دهقانان ایرلند تایید کرده و بیان داشته است.

کوشش گاندی جی برای جان بخشیدن ورونق دادن سایرصنایع روستائی،درواقع دنباله وتوسعهٔ برنامهٔ خادی اوست. توسعهٔ این قبیل صنایع طبعاً یك رشته نتایج وفواید فوری در بردارد که قسمتی از آنها میتواند کما بیش بشکل همیشگی باقی بماند ومفیدواقع شود ولی بیشتر آنها فقط ممکن است برای یك دوران کوتاه وموقتی مفید باشند. دروضع کنونی که روستاها ودهقانان ما دستخوش فقرومسکنت فوق العاده هستند این صنایع به رفاه نسبی ایشان کمك میکند و بعضی ارزشهای هنری وفرهنگی این صنایع نیز که در معرض خطر نابودی بود از نو جان میگیرد و احیا میشود . اما وقتیکه این قبیل صنایع دستی روستائی جنبهٔ طغیانی برضد ماشینیسم وصنعتی شدن را پیدا میکند طبعاً ناپسند و زیان آور میشود.

گاندی جی ضمن یك مقاله که اخیراً در روزنامهٔ «هریجن» دربارهٔ صنایع دستی روستائی انتشار داده مینویسد «مکانیزاسیون وماشینی شدن کار وصنایع در موقعیکه تعداد کارگر برای کار کردن کم باشد چیزخوبیست. اما وقتیکه تعداد کارگران، آنطور که در هند دیده میشود از میزان احتیاج کار بیشتراست ماشینی شدن یك خطرعظیم در بردارد... اکنون مسئله ئی که در برابرما قرار دارد این نیست که چگونه برای میلیونها نفرمردمی که تمام وقت ایشان در روستا ها گرفته میباشد فراغت و استراحتی فراهم گردد بلکه مسئله اینست که چگونه برای اوقات فراغت و بیکاری ایشان که نسبت به دوران کارشان در هر سال در حدود شش ماه میشود کار و اشتغال تهیه گردد . »

البته این ایرادیست که به انواع واشکال مختلف برای تمام کشورهائیکه در آنها بیکاری بصورت یك بیماری اجتماعی وجود دارد مطرح میشود . اما در این قبیل موارد باید توجه داشت که این بیکاری از آنجهت نیست که کار وجود ندارد یا تعداد کارگرزیاد است بلکه از آنجهت است که در سیستم کنونی که کارها برای منافع خصوصی و شخصی انجام میگیرد بعضی کارها برای کارفرمایان باندازهٔ کافی سودآور نیست ودر نتیجه به آنها نمیپردازند. کارهای فراوانی وجود دارد که پرداختن به آنها مورد کمال ضرورت است مانند ساختن جاده ها ، سد ها و کانالهای آبیاری ، خانه‌ها ، توسعهٔ مؤسسات بهداری وتسهیلات پزشکی،توسعهٔ صنایع،افزایش نیروی برق، توسعهٔ خدمات اجتماعی وفرهنگی وآموزش وپرورش و تدارك فراوان بسیاری از مواد مورد احتیاج که اکنون اکثریت عظیمی ازمردم فاقد آن هستند ونظایر آنها . اگر تمام صدها میلیون نفر نفوس کشور ما پنجاه سال تمام هم با جدیت کار کنند باز تمام امکانات کنونی کار بپایان نخواهد رسید وبنابرین کار برام مردم کم نخواهد بود اما در صورتی چنین وضعی پیش خواهد آمد که

منافع اجتماعی مورد نظر باشد نه منفعت خصوصی و برای این منظور شکل اجتماعی هم باید موافق منفعت و مصلحت عمومی سازمان یابد و تغییر پذیرد . در اتحاد شوروی اگر هم از بعضی جهات نقائصی وجود داشته باشد، عملا هیچ بیکار وجود ندارد زیرا باین قبیل کارها میپردازند و میتوانند بپردازند .

اگر مردم کشور ما بیکار هستند یا مدتی از سال را بیکارند از آنجهت نیست که کار وجود ندارد بلکه از آنجهت است که تسهیلاتی برای کار کردن ایشان و بالا بردن میزان اطلاعات فرهنگی ایشان وجود ندارد. اگر کار کردن کودکان از میان برود و ممنوع گردد و تعلیمات اجباری برای جوانان تا سن بلوغ برقرار شود، طبعاً پسران و دختران جوان از صفوف کارگران یا بیکاران بیرون خواهند آمد و دهها میلیون کارگر آینده از بازار ذخایر کار بیرون خواهند رفت.

گاندی‌جی سعی کرده است که «چرخه» و «تاکلی»[1] را رواج دهد و بر میزان محصولات آنها بیفزاید و در این کار تا اندازه‌ئی هم موفق شده است . این کار خود کوششی برای تکمیل و افزایش دستگاه بافندگی و ماشین میباشد و اگر این کوشش بهمین ترتیب مداومت یابد (زیرا کاملا قابل قبول و تصور پذیر هست که صنایع روستائی هم یك روز بجای نیروی دست انسان با نیروی برق کار کنند) طبعاً میل به سود بردن بیشتر به افزایش تولید محصولات منتهی خواهد شد و در نتیجه باز هم موضوع تولید اضافی و بیش از مصرف (سورپرودوکسیون)[2] و بدنبال آن بیکاری پیش خواهد آمد . صنایع روستائی بدون ترکیب شدن با تکنیك صنعتی جدید هرگز نخواهند توانست که حتی احتیاجات اساسی مادی و فرهنگی را که امروز به آنها احتیاج داریم تأمین کنند ، و در هر صورت هرگز نمیتوانند با ماشین و صنایع جدید رقابت داشته باشند .

آیا ما میخواهیم که صنایع بزرگ در کشور ما وجود نداشته باشد ؟ و آیا اصولا چنین چیزی ممکن و مقدور هست ؟ گاندی‌جی بارها گفته است که او مخالف چنین صنایعی نیست منتها ظاهراً او فکر میکند که این صنایع برای وضع کنونی و فعلی هند بی تناسب و بیمورد است . اما آیا میتوانیم بساط صنایع اساسی و سنگین مثل صنایع آهن و فولاد یا حتی

---

۱ ـ چرخه و تاکلی ـ دو نوع از دستگاههای ساده ریسندگی و بافندگی دستی است ـ م

۲ ـ وقتی که صنایع زیاد توسعه پیدا میکند و در تولید اقتصادی هم برنامه وجود ندارد که نظمی برقرار سازد بعلت میل بکسب سود بیشتر و تکامل ماشینها و رقابت اقتصادی مقادیر زیادی کالا تهیه میشود که بیش از اندازهٔ احتیاج مصرف میباشد و آنرا تولید اضافی بیش از مصرف مینامند در این موارد چون خریداری برای کالاهای تولید شده وجود ندارد ناچار کارها تعطیل میشود، بحران پیش می‌آید و کارگران بیکار میشوند ـ م .

صنایع سبك دیگری (مانند صنایع بافندگی و غیره) را که امروز در هند وجـود دارد برچینیم ؟ وفقط بهمان صنایع کوچك دستی بازگردیم وقناعت کنیم ؟

روشن‌است که ما نمیتوانیم چنین‌کاری بکنیم . درموقعی که ما راه آهن‌ها ، پل‌ها و لوازم حمل‌ونقل و نظایر این‌چیزهارا در کشورخود داریم و به‌آنهامحتاجیم‌یا بایدآنهارا خودمان‌تهیه‌وتولید کنیم‌یا باید وابسته‌ومحتاج کشورهای‌دیگر بمانیم.اگرمیخواهیم‌وسایلی برای دفاع خودمان داشته باشیم نه‌فقط باید صنایع اساسی و سنگینی را که اساس تمام صنایع دیگر است در کشور خود داشته‌باشیم بلکه بیك سلسله صنایع تکامل یافته وعالی دیگر نیز نیازمندیم . امروز هیچ کشوری بدون داشتن صنایع وسیع و مترقی نمیتواند استقلال واقعی‌داشته‌باشد ودرمقابل تجاوز خارجی‌مقاومت کند . هررشته ازصنایع اساسی ناچار به‌یك رشته‌دیگر ازصنایع هم مربوط میشود که به‌آن‌وابسته‌است ومکمل آن‌بشمار میرود و بالاخره ماناچارهستیم که به‌صنایعی که‌خود ماشین‌های گوناگون راتولیدمیکنند یعنی به‌صنایع‌ماشین‌سازی‌نیز بپردازیم . وقتی که این‌صنایع سنگین‌واساسی‌وجوداشته باشد ناگزیر صنایع سبك هم باید توسعه‌پذیرند . این‌امر یك جریان‌طبیعی وخود بخودی‌است که نمیتوان آنرا متوقف‌ساخت زیرا نه‌فقط توسعه و تکامل زندگی مادی و فرهنگی ما باآن بستگی‌دارد بلکه خود آزادی واستقلال ملی‌ماهم به‌آن مربوط است . پس‌وقتی ما نمیتوانیم ازصنایع سنگین وبزرگ صرفنظر کنیم باید در نظر بگیریم که هرچه صنایع بزرگ بیشتر توسعه پذیرد ، صنایع کوچك ودستی روستاها کمتر میتوانند با آن رقابت کنند . احتمال دارد که اینگونه صنایع دستی روستائی دریك سیستم سوسیالیستی بتوانند باقی‌بمانند و برای خودجائی داشته‌باشند اما آنچه مسلم است درسیستم کاپیتالیستی‌وتوسعهٔ سرمایه‌داری مسلماً نمیتوانند به‌صورت‌کارهای تخصصی برای بعضی تولیدات کم اهمیت ومحدود که به‌مقدار فراوانی تولیدنمیشوند، باقی‌باشند .

بعضی ازرهبران کنگره ازصنعتی شدن کشور وحشت دارند و تصور میکنند کـه ناراحتیها ودشواریهائی که‌اکنون گریبانگیر کشورهای صنعتی‌میباشد نتیجهٔ تولیدفراوان صنایع‌میباشد. این‌فکر نتیجهٔ‌یك اشتباه بزرگ‌دردرك وتعبیروتجزیه وتحلیل‌اوضاع‌است[۱]. آیا درموقعیکه توده‌های مردم برای زندگی فاقد بسیاری چیزها هستند نباید محصولات کافی برای ایشان تهیه وتولید کرد ؟ آیا واقعاً بهتر اینست کـه آنها در همان حال عقب

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ سردار ولب‌بهای پاتل ضمن‌نطقی در۳ژانویه۱۹۳۵ دراحمدآباد گفت :«سوسیالیسم واقعی عبارتست ازتوسعهٔ صنایع‌روستائی . مانمیخواهیم درکشور خودمان‌همان آشفتگی‌ها وهمان ناراحتی‌هاراکه در کشورهای صنعتی‌غرب وجود دارد ونتیجه تولید فراوان‌صنعتی‌است داشته باشیم »

افتادگی واحتیاج بمانند وتولید فراوان صنعتی به‌میزان وسیع نداشته باشیم ؟ طبعاً پاسخ این‌سئوالات نمیتواند مثبت باشد . در واقع اگر در کشورهای صنعتی که تولید فراوان وجود دارد آشفتگی ها و مصیبت های اجتماعی بچشم میخورد گناه آن بعهدهٔ تولیدات صنعتی نیست بلکه بعلت عـدم کفایت سیستم توزیع و نامناسب بودن سیستم اقتصادی جامعهٔ سرمایه‌داری میباشد .

یك اشکال دیگر کـه تشویق کنندگان صنایع روستائی باید با آن مواجه شوند اینست که کشاورزی ما به‌بازار جهانی بستگی‌دارد . دهقان هندی ناچاراست چیزی بکارد که ازنظربازرگانی بیشتر سود آور باشد و باین‌جهت تابـع قیمت‌های جهانی میشود . دهقان باید دربرابر اجارهٔ زمین وسایر احتیاجات خودپول نقدبپردازد . قیمت‌محصولات کشاورزی‌هم‌متفاوت است واو طبعاً سعی میکندکه درامد پولی‌خود را زیادتر کند وبنا‌برین میکوشد محصولی تهیه کند که بگمان خودش‌پول بیشتری عایدش‌سازد . درنتیجه نمیتواند چیزی که مورداحتیاج خودش‌باشد وبتواند برای غذای‌خود وخانواده‌اش‌مصرف شود بکارد .

درسالهای‌اخیر سقوط قیمت‌غلات ومواد غذائی‌ناگهان میلیونها دهقان رامخصوصاً دراستان ولایات متحده ودراستان بیهار به‌زراعت نیشکر سوق‌داد . قیمت خوبی که‌برای شکر پرداخت میشد سبب گردید که ناگهان‌کارخانه‌های شکرسازی‌بصورت قارچ درهمه جا روئیدند ودر خواست برای نیشکر خیلی زیاد شد . اما دهقانان بقدری نیشکر تهیه کردندکه ازمیزان در خواست صنایع بیشتر بود وبدین‌جهت صاحبان کارخانه‌ها دهقانان را بشکلی بیرحمانه مورد استثمار قراردادند وارزش محصولات ایشان راپائین آوردند وقیمت این‌محصول هم سقوط کرد .

بنظرمن این‌ملاحظات ونظایرآنها نشان میدهدکه نه‌میتوان ونه‌شایسته‌است که ما برای مسائل ومشکلات کشاورزی و صنعتی خود راه حل‌های محدود و کوته نظرانه‌ئی براساس استقلال تولیدات روستائی واستقلال اقتصاد روستاها جستجو کنیم . این مسائل درتمام مظاهر زندگی‌ملی‌ما تأثیر میگذارد . مانمیتوانیم برای‌حل‌مشکلات خود به‌عبارت پردازیهای مبهم وبه‌جملات احساساتی بپردازیم بلکه باید بشکلی‌شایسته باواقعیات‌مواجه شویم وخود را با آنها منطبق سازیم . بدینقراراست که ما خواهیم توانست تابع سیر طبیعی تاریخ وترقی‌شویم . ماباید بجریان تکامل‌کمك دهیم ونه‌آنکه با تلاشهای بی‌ثمر بیهوده درسر راه آن قرارگیریم وبخواهیم بگمان خود آنرا متوقف سازیم .

یکبار دیگر به‌افکار متضاد و شگفت‌انگیز گاندی‌جی متوجه میشوم[۱] او با وجود فکرحاد و اشتیاق شدید برای بهبود بخشیدن زندگی طبقات محروم و زحمت‌کش چرا ازسیستم موجود اجتماعی که یك‌سیستم منحط وروبزوال است و سبب این‌فقر و مسکنت میباشد هواداری میکند؟ راست‌است که او درجستجوی راه خروجی هست اما راهی که او نشان میدهد آیا راهی بسوی عقب‌نیست که با دری بسته ومیخکوب‌شده مواجه میشود؟ اودرعین حال که درجستجوی بهبود زندگی طبقات محروم است به‌تمجید وستایش بقایای پوسیدهٔ یك نظم کهنه ومتروك یعنی‌دولتهای فئودالی، ومالکیت‌های بزرگ وزمینداری وتعلقه‌داری وسیستم کنونی سرمایه‌داری میپردازد که همهٔ آنها در راه پیشرفت و تکامل مانع میباشند. آیا واقعاً صحیح وعاقلانه‌است که درمورد مالکیت و سرمایه‌داری نظریهٔ قیمومیت و امانت‌داری ثروتمندان را که گاندی‌جی مطرح میسازد بپذیریم، قدرت و اختیار نامحدود به‌یك‌نفر بدهیم واز اوتوقع داشته‌باشیم که تمامی قدرت خود را در راه خیر وصلاح مطلق عمومی‌مصروف دارد؟ آیا واقعاً تمام این‌قبیل اشخاص ثروتمند به‌آن مرحله ازکمال رسیده‌اند که بتوانند شرایط واقعی این‌قبیل قیمومیت را عمل‌کنند؟ حتی «پادشاهان فیلسوف» که افلاطون درخیال‌خود آنها راتصور کرده‌است بزحمت‌میتوانند چنین‌باری راباشایستگی بدوش‌بکشند. واگرهم برفرض محال چنین‌افرادی وجودداشته باشند آیا برای دیگران لازم وخوبست که چنین موجودات مافوق بشری را بالای سر خود داشته‌باشند؟ درحالیکه دردنیای‌ما نه‌موجودات فوق‌بشر وجود دارند ونه‌پادشاهان فیلسوف، بلکه مافقط باموجودات انسانی عادی روبروهستیم که نمیتوانند فکر کنند که منفعت خصوصی‌ایشان و پیشرفت افکارشان بامنافع عمومی‌بستگی‌دارد. درمیان‌ثروتمندان خود نمائیها وغرورهای‌بیجای‌ناشی‌ازاصل ونسب وموقعیت‌ومقام وقدرت‌های مالی‌صورتی ابدی یافته‌است که عواقب ونتایج آن ازبسیاری جهات ناگواروتأسف‌انگیزاست.

---

۱ ــ (یادداشت مؤلف) ـ گاندی جی ضمن یکی ازنطقهایش درکنفرانس میزگرد لندن، درسال ۱۹۳۱ گفت: «علاوه‌براینها، کنگره اصولا مظهرمیلیونها نفرمردم‌قیمه‌گرسنه و زبان بسته‌ایست که در۷۰۰۰۰۰ دهکدهٔ سراسر هند چه درقسمتی‌که هند بریتانیا نام دارد وچه درقسمتی‌که بنام هند هندی نامیده میشود (دولتهای نیمه مستقل ومحلی هند ـ مترجم) پراکنده‌اند. بنظرکنگره تنها منفعت ومصلحتی‌که باید درنظرگرفته شود منفعت رمصلت همین میلیونها نفوس خاموش وبی‌زبان است. ظاهراً شمااکنون درك می‌کنیدکه میان منافع آنهابابسیاری از منافع طبقات دیگر تصادمی وجود دارد. من بدون هیچ تردید و تزلزل بنمایندگی کنگره صریحاً اعلام می دارم‌که‌کنگره هر نوع منفعت و مصلحتی را در راه منافع این میلیونها نفر مردم بیزبان و مصیبت‌کشیده قربانی خواهدکرد.»

بازهم تکرار میکنم که من فعلا دربارهٔ چگونگی و راههای تغییرات اجتماعی و چگونگی غلبه برموانعی که درراه پیشرفت ماوجود دارد بحثی ندارم . من فعلا نمیگویم که آیا باید ازراه اجبار وانقلاب یاتحول وتغییرتدریجی، از راه خشونت یا از راه عدم خشونت به‌یك وضع جدیدرسید . دراین‌موضوع بعداً به‌مطالعه خواهیم پرداخت . اما فعلا حرفم اینست که باید ضرورت تغییر وتحول عمیق را باروشنی بفهمیم و قبول کنیم. اگر رهبران ومتفکرین نهضت ملی‌ما این‌موضوع رابدرستی پیش‌بینی‌نکنند و نفهمند چگونه میتوانند انتظارداشته‌باشند که دیگران افکار آنها راپیذیرند و به آنها معتقد شوند و چگونه خواهند توانست توسعه ورشدفکری وایدئولوژی راکه برای مردم ضرورت‌دارد بوجود آورند؟ بدون تردید زندگی و حوادث آن نیرومندترین مربی‌هستند اما حوادث وقتی میتوانند بخوبی درك وتفسیرشوند که مفهوم درست آنها مورد توجه قرار گیرد و به‌اقدامات صحیح ومنطقی منتهی گردد .

اغلب دوستان وهمکارانی که ظاهراً گاهی از تندرویهای من ناراحت وخشمگین شده‌اندازمن‌میپرسند : آیاشماهرگزشاهزادگان خیرخواه‌ومالکین مهربان‌وسرمایه‌داران نیکوکار ندیده‌اید ؟ البته‌چرا. من خود به طبقه‌ئی تعلق دارم که بااین اربابها ومالکین اراضی وثروتمندان بهم‌آمیخته است . من نمونهٔ‌کامل یك « بورژوا » هستم که دریك محیط‌کاملا بورژوائی بزرگ شده‌ام وبسیاری ازخرافات که دراین محیط ها وجود دارد به من‌نیز تعلیم داده شده است .کمونیست‌ها مرایك « بورژوای حقیر» نامیده‌اند وکاملا هم حق داشته‌اند . شاید اکنون برچسب یك « بورژوای توبه‌کار » را به من بچسبانند امامن هرچه‌نامیده شوم اهمیتی نداردمسئله اصولا چیزدیگریست.بنظرمن نادرست‌خواهد بود که مسائل ملی و بین‌المللی واقتصادی واجتماعی باقیاس افراد مجزا ومنفرد سنجیده شود . بسیاری ازهمین دوستان نامبرده که ازمن‌چنان سئوالاتی‌را میپرسند اغلب‌درموارد قضائی وجنائی بشکلی خستگی ناپذیر تکرار میکنند که ما با نفس گناه مبارزه میکنیم و نه باشخص گناهکار. من باندازهٔ آنها تندنمیروم وفقط میگویم که من‌هم باسیستم‌ها ورژیمها مخالفم نه باافراد . مسلم است که یك سیستم اجتماعی تااندازهٔ زیادی بصورت افراد و گروههائی که از آن هواداری دارند تجسم می‌یابد. وطبعاً وقتی باسیستمی مخالفت‌میشود باید این افرادواین گروههاهم یاتغییرعقیده بدهند ویاشکست یابند. موقعی که یك‌سیستم اجتماعی‌نیزارزش‌خودرا ازدست‌میدهد وبصورت مزاحمی برای ترقی وتکامل بشارمیرود ناچار باید ازمیان برود ودراین موقع افراد وگروههای وابسته به‌آن هم ناچار باید تغییرشکل پیدا کنند وتحولی بپذیرند . بدیهی است که این تغییر وتحول باید باحداقل

خسارت و کمترین میزان فشار و رنج ممکن صورت پذیرد امـا متأسفانه دراین جـریان مقداری رنج ومحرومیت هـم ناگزیر واجتناب ناپذیر است . ما نمیتوانیم بخاطر احتراز از بعضی زیانهای کوچك که دراغلب موارد هم جلوگیری از آنها از قدرتمان خارج است یك زیان بسیار بزرگتر واجتماعی را بپذیریم وتحمل کنیم .

هر نوع جامعهٔ انسانی چه سیاسی ، چه اجتماعی و چه اقتصادی به یك نوع فلسفه و افکار خـاص خود تکیه دارد. وقتی که شکل این جامعه تغییر پذیرفت ناچار فلسفه وافکاری هم که تکیه گاه آن میباشد نیز تغییر می پذیرد بطوریکه بتواند با تغییرات مذکور سازش داشته باشد و به بهترین صورتی مورد استفادهٔ آن واقع شود . معمولا تحولات فکری و فلسفی از تحولات و تغییرات مادی دیرتر صورت میگیرد و از جریان حوادث عقب تر میماند وهمین عقب ماندگی ناراحتی ها و آشفتگی هائی را بوجود می آورد .

درقرن نوزدهم دموکراسی وسرمایه داری هردو باهم رشد یافتند امااین دو باهم ارتباط متقابل وسازگاری دائمی نداشتند میان آنها یك تضاد فوق العاده وجود داردزیرا دموکراسی اصولا براساس قدرت عده های کثیر مردم تکیه دارد درصورتیکه سرمایه داری قدرت واقعی را دردست یك عدهٔ معدود صاحبان سرمایه های بزرگ متمرکز میسازد . این جفت ناموزون و نامتناسب مدتی باهم زندگی کردند زیرادموکراسی پارلمانی سیاسی اصولا یك نوع بسیار محـدود از دموکراسی است ومانع رشد سرمایه داری وتوسعهٔ انحصارها وتمرکز قدرت کاپیتالیستی نمیباشد .

معهذا بهمان نسبت که روح دموکراسی رشد می یافت طلاق وجدائی میان این جفت ناموزون ناگزیرمیشد واکنون دیگر زمان جدائی مطلق آنها فرا رسیده است . امروز دیگردموکراسی پارلمانی ورشکسته و بی اعتبار شده است و بهمین جهت است که شعارهای گوناگونی که عکس العمل وضع نامناسب دموکراسی است فضارا پر کرده است و نیز بهمین جهت است که دولت بریتانیا درهند خیلی مرتجعانه تر رفتارمیکند وحتی همان آزادیهای محدود سیاسی راهم که سابقاً وجود داشت نیز نادیده میگیرد وزیر پامیگذارد .

شاهزادگان هندی که دردولتهای نیمه مستقل محلی حکومت دارند، بادموکراسی وحکومت پارلمانی مخالفت دارند و باکمال بی پروائی اعلام میدارند کـه میخواهند در منطقهٔ حکومت خود همان شرایط قرون وسطائی را که درهیچ جای دیگر دنیاهم نظیر ندارد محفوظ نگاهدارند [۱] .

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ مهاراجه « پاتیالا » (یکی از امیرنشین های شمالی هند ـ م) که صدر مجلس شاهزادگان هند میباشد در۲۲ ژانویه ۱۹۳۵ ضمن نطق خود دراین مجلس که دردهلی تشکیل شده بود بعقاید آن دسته ازسیاستمداران هند که هوادار تشکیل یك اتحادیه هستند وامیدوارند که شاهزادگان هند باین وسیله وبنا بر

البته شکست دموکراسی پارلمانی از آنجهت نیست که خیلی پیش رفته بلکه از آنجهت است که باندازهٔ کافی تکامل نیافته است . دموکراسی پارلمانی درواقع باندازهٔ کافی بادموکراسی سازگار نیست زیرا برای برقراری دموکراسی اقتصادی کاری نکرده است وروشهای کند ودست وپاگیر آن بادوران تغییرات وتحولات سریع کنونی تناسب ندارد .

احتمال دارد که دولت های شاهزادگان فئودال هند امروز نمونهٔ عقب‌مانده ترین نوع حکومت های استبدادی موجود درجهان باشند البته آنها یك نوع تابعیت واتحادبا دولت بریتانیا دارند ودولت بریتانیا نیزدرکارآنهاهم دخالت هائی دارد اما این دخالت فقط برای حمایت یاافزایش منافع خودبریتانیا میباشد. واقعاً حیرت انگیز است که‌چگونه این حکومت هـای فئودالی روزگاران سابق بدون کمترین تغییرشکلی درمیان زندگی نیمهٔ قرن بیستم وجود دارند وادامه یافته اند .

دراین دولت‌ها هوا سنگین وآرام است ودر آن هیچ‌جریانی محسوس نیست‌انگار آبهاهم ساکن و بیحرکت هستند ، شخص تازه واردی که باتغییر وحـرکت عادت دارد و

مقتضیات ناچار شوند که‌یکنوع حکومت دموکراسی‌رادر قلمروهای‌خود بپذیرند ، اشاره کرد وبآنجا رسید که گفت: « درعین حال که شاهزادگان هند همواره کوشیده‌اند بهترین زندگی را برای افراد تحت تسلطشان بوجود آورند و حاضر هم هستند که خودرا بامقتضیات روح‌زمان سازش دهند باید صراحتاً بگوئیم که اگر هند بریتانیا امیدواراست که ما بر پیکر سازمان سیاسی خود پیراهن نـوس (طبق اساطیر یونانی پیراهن نـوس کنایه از پیراهنی است که بیماری ورنج علاج ناپذیری بوجود می‌آورد - م) یك تئوری درهم‌شکستهٔ سیاسی را بپوشانیم ، سخت اشتباه‌میکند ودر دنیای غیر واقعی بسرمیبرد . » (بنطق صاحبدیوان میسور که در صفحهٔ ٦٨٤ آمده رجوع کنید) . همانـروز مهاراجه « بیکانر » (یك راجه نشین دیگرهند - م) درهمان مجلس گفت : « ماحکمرانان دولتهای محلی ومستقل هند سربازان اتفاقی نیستیم . من میخواهم صراحتاً اعلام دارم که ما بر اثر میراث چند قرنی خود میتوانیم ادعا کنیم که غریزهٔ حکومت کردن وکشور داشتن راباارث برده‌ایم و باید درکار خود منتهای مراقبت راداشته باشیم‌واز قبول یك تصمیم‌عجولانه وتسنجیده‌ونادرست دوری‌جوئیم . . . . . من باکمال تواضع‌وفروتنی میگویم که‌شاهزادگان هند بهیچوجه نمیخواهند خودشان‌را بوسیلهٔ هیچکس نابود سازند . اگرهم زمانی بیاید که سلطنت بریتانیا نتواند تعهدات خود را برای حمایت لازم از حکومتهای شاهزادگان انجام دهد و نتواند ازانضمام آنها بسایر نواحی هند ممانعت بعمل آورد شاهزادگان هند شخصا سلاح بدست خواهند گرفت و برای آنکه بروز بد تری دچار نشوند مردانه و جنگ‌کنان خواهند مرد . » (شاهزادگان هندی در دولتهای محلی خود بصورت امرای باستانی یکنوع حکومت قرون وسطائی ونیمه مستقل داشتند . همه جداگانه بادولت بریتانیا پیمانهائی برای محافظت خود منعقد کرده بودند و در تمام حکومتهای آنها یك یاچند مستشار انگلیسی وجود داشت . پس از استقلال هند بساط این شاهزادگان هم برچیده شده است و اکنون سرزمینهای آنها درداخل اتحادیهٔ هند و جزو سرزمین دولت جمهوری هند میباشد - م .)

شاید از این تغییر وحرکت کمی هم خسته وکسل است درآنها یك نوع رخوت وخواب آلودگی فوق‌العاده احساس میکند ومثل اینکه یك افسون تیره براو چیره میشودواورا درخود میگیرد. همه‌چیز درنظرش غیرواقعی‌جلوه میکند واوضاع آنها همچون‌تصویری بنظرش می‌آید که زمان درآن متوقف شده است وهمیشه یك صحنهٔ ثابت ویك منظرهٔ تغییرناپذیر بچشم‌میرسد. درآنجاها انسان بی‌اختیار بروزگارهای گذشته وبه رؤیاهای خیال‌آمیز وافسانه‌ئی دوران کودکی خود باز میگردد.

مثل اینست که‌آنچه درافسانه‌ها برایش نقل شده است زنده میشود ودر برابرش قرار میگیرد. تصاویرسواران زره‌پوش‌وکمربسته، دختران‌زیباودلیر،کاخهای کنگره‌دار، بلندپروازیهاوشجاعت‌های جسورانه، افتخار وغرور،شهامت های بیمانند، حقیرشمردن مرگ وتمام این قبیل تخیلات افسانه‌ئی بنظرش میرسد، مخصوصاً اگر شخص گذارش به «راجپوتانا» بیفتدکه سرزمین تخیل وماجرا وکارهای باور نکردنیست این قبیل تصاویر بیشتر بنظرش می‌آید.

اما پس از اندکی‌آشنائی بامحیط بزودی تمام این تصاویر خیالی ازمیان‌میرود، یك نوع احساس فشار وخفقان‌فرا میرسد، درهوای‌آرام وخفه تنفس برایش‌دشوارمیشود، ازآبهای‌آرام و راکد تعفن وگندیدگی بمشام میرسد، شخص احساس میکندکه به تنگنا افتاده ومحصور شده است وروح وجسمش مقیدگشته است، عقب ماندگی هولناك وفقر ومسکنت مردم را می‌بیندکه باشکوه و جلال خیره کنندهٔ کاخهای شاهزادگان تضادی حیرت انگیز دارد، هرکس ازخود میپرسدکه‌آیاچقدر ازدارائی و درامد دولت بداخل این‌کاخها سرازیر میشود وبرای تفنن شخصی وتجمل شاهزادگان بمصرف میرسدوچقدر ازآن‌برای احتیاجات مردم یایك‌کارمفید عمومی صرف میشود! شاهزادگان هندی‌ماوجود ودوامشان برای مردم بسیارگران تمام میشود. آیا از اینهمه هزینه‌های هنگفت‌وگزاف که صرف ایشان میشود چه حاصلی برای مردم بدست می‌آید؟

این دولت های محلی شاهزادگان درزیر یك پردهٔ رمز پنهان هستند. درآنجاها روزنامه‌ها مورد تشویق واقع نمیشوندودراغلب‌آنها فقط یك روزنامهٔ‌ادبی یانیمه‌رسمی هفتگی وجود دارد. روزنامه های سایر نواحی وخارجی هم اغلب درآنها راه ندارد و مجاز شمرده نمیشود. میزان‌سواد عمومی درآنها خیلی‌پائین است‌البته دولت‌های محلی جنوب مانند «تراوانکور» و «کوچین» و غیره از این لحاظ استثنا هستند زیرا در آنها سواد عمومی ازمیزان سواد درهند انگلیس خیلی‌بالاتر است. مهمترین اخباری‌که ازین دولت ها انتشار می‌یابد دربارهٔ بازدید های نایب‌السلطنه ازآنجاها وملاقاتهای‌او باشاهزادگان وتشریفات رسمی‌وپرشکوه و نطق‌ها وتعارفات‌متقابل یادربارهٔ یك‌ضیافت

پرخرج و پرتجمل بمناسبت عروسی یاتولد یکی از این شاهزادگان ویا بالاخره‌دربارهٔ یك قیام‌دهقانیست. قوانین ومقررات استثنائی وخاصی این شاهزادگان را حتی درمنطقهٔ هندبریتانیاهم‌ازانتقادمصون‌ومحفوظ‌نگاهمیدارد. درداخل‌این‌دولتهاازملایم‌ترین‌انتقادات نیز باکمال شدت وخشونت جلوگیری میشود .

میتینگ های عمومی درآنجاها تقریباً سابقه ندارد و برای مردم ناشناس است و حتی میتینگ‌هائی برای منظورهای اجتماعی نیزاغلب ازطرف دولت های محلی‌براکنده میشوند [۱] رهبران سیاسی ورجال اجتماعی نواحی خارج ازقلمرو این دولتها اغلب‌اجازه ندارند که به‌آن‌مناطق داخل شوند. درسالهای حدود ۱۹۲۵ آقـای چیتارانجن داس [۲] بشدت بیمار بودومیخواست برای‌استراحت بکشمیر برود. او بهیچوجه‌منظورومأموریت‌سیاسی نداشت‌باوجود این‌فقط‌توانست‌تامرز کشمیر سفر کند ودرآنجااورامتوقف‌ساختند[۳]. همچنین حتی ازورود آقای‌محمد علی‌جناح به‌دولت حیدرآباد جلوگیری کردند وساروجینی نایدو[٤] که منزلش در شهر حیدر آباد بود تا مدتهای دراز اجازه نداشت به قلمرو این دولت و به سر خانه وزندگی خود برود .

وقتی‌که دراین دولت های محلی چنین اوضاع وچنین شرایطی رواج دارد بسیار طبیعی‌است‌که کنگره بدفاع ازحقوق ابتدائی اهالی‌آنها برخیزد وخواستارآن باشد که اصولا این دولتهای کوچك وبزرگ داخلی هند ازمیان بروند. اماگاندی جی در مورد این دولتها سیاست نوینی را درکنگره مطرح میساخت واز « سیاست عـدم دخالت در تأسیسات‌وتشکیلات اداری این دولتها» سخن میگفت. باوجود وضع‌عجیب وحیرت‌انگیزی که دراین دولتها وجود دارد وباوجود حملات ناروا و بیجای حکومت های این دولت‌ها

۱ــ (یادداشت مؤلف).یك خبرمطبوعاتی از«حیدرآباد دکن» بتاریخ ۳ اکتبر۱۹۳٤ میگوید: «یك‌میتینگ عمومی‌که قراربود بمناسبت سالروزتولد آقای‌گاندی دیروزدرمحل تاتر«وبوکواردینی» بر پا شود موقوف‌گردید . این میتینگ از طرف «حیدر آباد هریجن سواك سنگ» (انجمن خدمتگذاران به نجس‌ها در حیدرآباد) ترتیب داده شده بود . دبیرانجمن مزبوردرنامه‌ئی به مطبوعات اظهارداشته است‌که ۲٤ ساعت قبل ازمیتینگ مقامات‌رسمی‌محلی اطلاع دارندکه فقط درصورتی با تشکیل آن موافقت خواهندکردکه مبلغ۰۰ ۲روپیه بعنوان تضمین بدولت سپرده شود واداره‌کنندگان میتینگ متعهد شوندکه هیچگونه سخنرانی دربارهٔ مطالب سیاسی صورت نخواهدگرفت‌وهیچ یك ازاقدامات رسمی مأمورین دولت مورد انتقاد واقع نخواهد شد . ازآنجاکه فرصت‌کافی وجود نداشت‌که چنین تضمین وتأمین‌هائی بمقامات رسمی داده شود ناچارمیتینگ موقوف‌گردید.»

۲ــ به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۸۸ رجوع شود - م .

۳ــ کشمیریکی ازنواحی راجه نشین هند بودکه یك دولت ایمه مستقل داشت - م .

٤ــ به صفحهٔ ۷۸ رجوع شود - م .

برضد کنگره ، گاندی جی بازهم این سیاست سکوت و تحمل را پیشنهاد میکند . ظاهراً گاندی جی از آن بیم دارد که انتقادات کنگره ممکن است حکمرانان این دولتها را برسر خشم آورد و اوضاع را دشوارتر سازد و دیگر نتوان بهیچوجه با ایشان کنار آمد . در نامه‌ئی که گاندی‌جی در ماه ژوئیه ۱۹۳٤ برای آقای « ن . چ . کلکار» رئیس «کنفرانس اتباع دولت‌های داخلی هند» نوشته است متذکر شده که اعتقاد او به سیاست عدم مداخله در کار این دولتها هم صحیح وهم خردمندانه است و نظری که دیگران در بارهٔ وضع قانونی و ورسمی این دولتها اظهار میدارند واقعاً حیرت انگیز است . گاندی جی مینویسد « این دولتها درتحت قوانین بریتانیا موجودیت مستقل دارند . آن قسمت ازهند که بنام هند بریتانیا نامیده میشود به اندازهٔ این دولتها که گفته میشود همردیف سیلان وافغانستان هستند قدرت واختیار سیاسی ندارند. » درچنین وضعی تعجب آور نیست که حتی کنفرانس اتباع دولت های داخلی هند که یك کنفرانس کاملا اعتدالی است و همچنین لیبرالهای محافظه کار هند هم به این نظر و به این راهنمائیهای گاندی جی اعتراض داشته باشند .

اما حکمرانان این دولتها از نظر گاندی جی استقبال کردند و آنرا مورد استفاده خود قراردادند . درظرف مدت یکماه دولت محلی ناحیهٔ «تراوانکور»، تمام سازمانهای کنگرهٔ ملی را ازسرزمین خود برچید و بیرون راند و تمام میتینگها و اجتماعات اعضای کنگره را متوقف و پراکنده ساخت . دولت تراوانکوردرموقع این اقدامات خوداظهار میداشت که «رهبران مسئول» خودشان چنین توصیه کرده‌اند وظاهراً به بیانیهٔ گاندی‌جی استناد میکرد. قابل تذکراست که این تجاوز نسبت به کنگره پس ازالغای نهضت نافرمانی عمومی درهند بریتانیا (نهضت نافرمانی هرگز شامل این دولتها نمیشد) ودر موقعی که سازمان کنگره ازطرف دولت هند دوباره یك سازمان رسمی وقانونی شناخته میشد صورت گرفت. همچنین تذکراین نکته هم جالب توجه میباشد که مشاورسیاسی دولت تراوانکور درآنزمان «سر.سی.پ.راماسوامی ایار» بود ـ وهنوزهم هست ـ که روزگاری خود اودبیر کل کنگره ودبیر کل «جامعهٔ خود مختاری هند» بوده است وبعداً ازلیبرالها شدومقامات عالی ومهم دولتی را دردولت هند ودردولت «مدرس» عهده‌دار گردید .

سازمان کنگره هم با پیروی از توصیه‌های گاندی جی دربارهٔ این حمله و تجاوز بیموردو بیجهت «دولت تراوانکور» نسبت به سازمانهای محلی کنگره که در حال عادی وبدون هیچ مجوزی صورت گرفت بکلی سکوت کرد و حتی یك کلمه هم اعتراض نکرد[1]

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) سردار ولب‌بهای پاتل ضمن نطقی که در ٦ ژانویه ۱۹۳۵ در « بارودا » ایراد کرد مخصوصاً برروی این سیاست عدم مداخله درکار دولتهای داخلی هند تأکید کرد وگزارش داد که دستورداده

درحالیکه حتی بعضی ازلیبرالها نسبت به این خشونت بیمورد اعتراض کردند. بدیهی است که وضع گاندی جی نسبت به این دولتها ، حتی از روش لیبرالها هم خیلی اعتدالی تر و محدودتر است. شاید درمیان رهبران مشهور مردم فقط «پاندیت مدان‌موهن مالاویا» که با بسیاری ازشاهزادگان وحکمرانان این دولتها تماسهای نزدیك دارد باندازهٔ گاندی‌جی هوادارسازش با دولتها وعدم مداخله درکارحکمرانان آنها بوده باشد .

گاندی جی همیشه نسبت به شاهزادگان هند تا این اندازه موافق و با احتیاط نبود وسابقاً نسبت به آنها روش جدی‌تری‌داشت. درفوریهٔ ۱۹۱۶درجریان تشریفات‌مشهوری که بمناسبت‌افتتاح «دانشگاه هندو»در بنارس برگزارمیشد دریك اجتماع بزرگ که‌تحت ریاست یکی ازشاهزادگان‌قرارداشت و جمعی ازشاهزادگان‌دیگرهم‌در آن‌حضورداشتند گاندی جی نیز بسخن‌پرداخت . در آن موقع تازه ازآفریقای جنوبی بازگشته بودوهنوز بارسنگین سیاست تمام هند بردوشهای اوقرارنگرفته بود . در آن سخنرانی خود بالحنی تند و با شدت بیان یك پیامبر باشاهزادگان مزبورصحبت‌کرد و به آنها گفت که باید رفتارناپسند خود را اصلاح کنند وازشکوه وتجمل بیهودهٔ خود دست بردارند . در آنجا به آنها میگفت «ای شاهزادگان ! بروید و جواهرات خود را بفروشید !» وآنها هم‌هر چندکه جواهرات خود را نفروختنداما بکناررفتند . همهٔ آنها یکی‌یکی یا درگروههای کوچك با بهت‌زدگی وحیرت آن تالاررا ترك‌گفتند وحتی شاهزاده‌ئی که ریاست‌مجمع را داشت نیزازجلسه بیرون رفت وناطق درکمال قدرت بجای خود ماند و حرفهای خود را دنبال‌کرد . خانم «آنی بسانت»[1] که آنوقت در آن مجلس حضور داشت نیز از این تذکرات گاندی جی آزرده شد وآن جلسه را ترك‌گفت .

اما اکنون گاندی جی در نامه‌ئی که برای‌آقای «ن.ج . کلکار» نوشته‌است میگوید «من میل دارم که این دولتها تسلط وخود مختاری خود را براتباعشان حفظ کنند و میل دارم که شاهزادگان‌خود را درواقع قیم وسرپرست مردمی بشمارند که بر آنها حکومت میکنند ....»

اگرما با فکرقیمومیت موافقیم پس چرا باید با قیمومیت دولت بریتانیا بر دولت هند مخالف باشیم ؟ من دراین مورد جزاینکه‌قیم‌ها وقیمومیت آنها ازطرف خارجیانست اختلافی نمی‌بینم. این قیم‌ها هردوتقریباً یکسانند وفقط از نظر رنگ پوست واصل‌ونسب

است « فعالین کنگره دردولتهای هند باید فعالیت خودرا درحدود مقررات ومحدودیت های این دولتها محدودسازند وبجای انتقادکردن ازدستگاههای اداری وسازمان آن دولتها باید کوشش کنند که روابط صمیمانه‌ئی‌میان حکمرانان واتباعشان برقرار سازند . »

۱ ـ به‌حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ٤٦ رجوع شود ـ م

نژادی و تفاوت فرهنگی که میان مردم مختلف هند وجود دارد با هم اختلاف دارند .

درطی چند سال گذشته مقامات رسمی بریتانیا دردولت‌های داخلی‌هند نفوذفروانی یافته‌اند که هر چند حکمروایان آنها از آن ناراضی هستند اما ناچار بقبول آن میباشند . دولت هند همیشه یك نوع کنترل و نظارت خارجی واز بالا نسبت به این‌دولتها داشته است واکنون در مهمترین این دولتها یك نوع دخالت و نظارت داخلی هم به‌آنچه سابقاً بوده اضافه شده است بطوریکه اکنون وقتی که این دولتها و حکمرانان آنها چیزی میگویند در واقع دولت هند است که با صدای دیگری سخن میگوید و در سخن خود ازمنافع فئودالهای هند دفاع میکند .

البته من هم قبول دارم ومی‌فهمم که در این کشورها نمیتوان به فعالیت هائی نظیر آنچه‌درجاهای‌دیگرصورت میگیرد پرداخت، زیرا وضع آنها ازلحاظ کشاورزی،دهقانی، صنعتی ، فرقه‌های مذهبی وحکومت با ایالات مختلفی که جزو هند بریتانیا هستند تفاوت داردوگاهی این تفاوت بسیار زیاد هم هست . بدینقرارطبعاً نمیتوان درتمام آنهاسیاست یکسانی را بکاربست . اما هرچندکه شکل اقدام درهر ناحیه وهر جا باید با مقتضیات و امکانات محلی متناسب باشد ، سیاست کلی ما نباید به تناسب نواحی مختلف‌تغییر پذیرد. چیزی که در یك جا بد هست باید درهمه جا بد شمرده شود . به عبارت دیگرایرادی که برما وارد میشود و وارد هم بوده است‌اینست که مایك‌سیاست ثابت واصولی‌نداشته‌ایم و اگرخواسته‌ایم‌یك‌قدرت‌واقعی‌ملی برای خود بدست آوریم درست رفتارنکرده‌ایم .

مقدارزیادی ازانتقادات ،که البته‌کاملا هم صحیح و بمورد است ، متوجه انتخابات جداگانهٔ هواداران مذاهب مختلف یااقلیت‌های‌گوناگون دیگر میباشد .گفته شده است که این نوع انتخابات با موازین دموکراسی سازگارنیست . بدیهی است که وقتی‌جامعهٔ انتخاب‌کنندگان به بهانهٔ مذهب یا جهات دیگرتقسیم و تجزیه میشود دیگر نمیتوان یك دموکراسی یا یك دولت مسئول واقعی داشت .

بعضی انتقاد کنندگان مانند «پاندیت مدان موهن مالاویا» و رهبران سازمان متعصب مذهبی «هندومهاسابها» بشکل عجیبی به شرایط این دولتها تسلیم هستند وظاهراً خود را آماده ساخته‌اند که یك اتحادیهٔ فدرالی در هند بوجودآید که‌درآن،این‌دولتهای محلی مستبد با سایرنواحی (بقول خود آنها) دموکرات هند متفق شوند. نمیتوان تصور کرد که ممکن باشد اتحادیه‌ئی عجیب‌ترو‌ناسازگارتر ازین بوجود آید اما کسانیکه‌خود را قهرمانان با افتخاردموکراسی‌و‌ناسیونالیسم میشمارند ورهبری سازمان‌هندومهاسابها را عهده دارند بدون هیچ‌زحمتی چنین پیشنهاد وطرح شگفت‌انگیزی را می‌پذیرند وهضم میکنند.عجب آنست که‌ماغلب ازمنطق واصول‌استوارصحبت میکنیم اما درعمل‌احساسات

وتمایلات غیرمنطقی ماست که همچنان دست اندرکاراست و برافکارواعمال ما تسلطدارد.

بدینقرار من یکبار دیگر به تضادها ونظریات ناسازگار کنگره در بارهٔ این دولت های داخلی هند باز میگردم. نوشته های « توماس پاین »[۱] را بیاد می‌آورم و جمله‌ئی که قریب یك قرن ونیم پیش دربارهٔ « بورك »[۲] گفته است بنظرم می‌آید که میگوید: « اوبخاطر پرهای رنگین پرنده افسوس میخورد اما خودپرنده راکه درحال مرگست از خاطر میبرد.» البته گاندی جی هرگز پرندهٔ محتضررا فراموش نمیکند اما نمیدانم چرا اینقدر بخاطر پرهای رنگین او اصرار میورزد؟

کمابیش همین ملاحظات درمورد نظریات گاندی‌جی راجع به مالکیت تعلقه‌داری وسیستم زمینداریهای بزرگ نیزقابل انطباق است. درك این مطلب دشوار نیست که سیستم مالکیت نیمه‌فئودالی کنونی‌مادیگر بهیچوجه بازمان تناسب نداردویك‌مانع بزرگ در راه‌افزایش تولید کشاورزی‌وترقی‌وتکامل کلی میباشداین وضع مالکیت حتی باتکامل ورشد سرمایه داری‌هم تناسب ندارد. تقریباً درسراسر جهان مالکیت های بزرگ‌زمین بتدریج از میان رفته است وجای خودرا به مالکیت های کوچك دهقانان داده است. من همیشه تصورم اینست که مالکیت های هندهم باید از میان برود وشاید تنها مسئله‌ئی که بتواند درموردآن مطرح گردد این‌باشد که درمقابل املاك مبالغی به صاحبانش پرداخت شود. اماباکمال حیرت وتعجب درظرف یکساله اخیر کشف کرده‌ام که گاندی‌جی‌سیستم تعلقه‌داری راهم تأیید میکند ومثل اینکه میخواهد این وضع همچنان ادامه داشته باشد. درماه ژوئیهٔ ۱۹۳٤ گاندی جی درشهر «کانپور» دربرابر عده‌ئی ازنمایندگان بزرگ گفته‌است: «روابط بهتری میان مالکین‌ودهقانان فقط به‌بهبود قلب‌ها وعواطف متقابل هردوطرف بستگی دارد. اگرچنین‌تحول قلبی وروحی‌صورت‌پذیرد هردوخواهندتوانست باآرامش وسازش‌کامل باهم‌زندگی کنند.» وبعداضافه کرده است که « اوهرگزهوادار ازمیان بردن سیستم تعلقه داری وزمینداری نبوده است وکسانی که فکرمیکنند بایداین سیستم از میان برود خودشان هم نمیدانند چه میخواهند بگویند.» (مخصوصاً این‌اتهام اخیر کم لطفی فراوانی درخود دارد)

سپس گاندی جی میگوید که بارها گفته است « من هرگز هوادار آن نیستم که بدون جهت اراضی واملاك خصوصی را از تصرف مالکین خارج سازم. هدف من آنست

۱ـ Thmas Paine ـنویسندهٔ انگلیسی که در۱۷۳۷ درانگلستان متولد شد. بعدها به تابعیت فرانسه درآمد، دردوران انقلاب فرانسه بعلت افکارآزادیخواهانه‌اش‌عضومجلس کنوانسیون فرانسه شد. در۱۸۰۹ درگذشت.م.

۲ـ ادموندبورك Burke-نویسنده و خطیب انگلیسی بودکه از۱۷۲۹ تا ۱۷۹۷ زندگی کرد و با انقلاب بزرگ سال ۱۸۷۹ فرانسه بشدت‌مخالف بود. م.

که به قلب های شماراه یابم وشمارا معتقد سازم کـه میتوانید املاك خصوصی خود را بعنوان امانتی برای دهقانان‌خود حفظ کنید وآنها رابیش ازهرچیز برای رفاه‌وآسایش ایشان بکار برید . . . . . اما اگر فرضاً کوششی بعمل‌آیدکه بخواهند شمارا ظالمانه‌از املاکتان محروم سازند . شماخواهید دیدکه من درکنار شما بمبارزه خواهم پرداخت... سوسیالیسم وکمونیسم غرب براساس نظریاتی قرار داردکه بکلی بانظریات‌ومعتقدات مامخالف است . یکی ازاصول این‌نظریات مااعتقاداساسی به‌رفاه وآسایش فرد وطبیعت آدمی‌است... سوسیالیسم وکمونیسم ما باید براساس‌عدم خشونت وهمکاری هماهنگ‌کار باسرمایه‌ودهقان بامالك بناشود ...»

اگرچنین اختلافی میان اصول عقاید شرق وغرب وجود دارد من از آن بی‌خبرم . ممکن است چنین‌باشد . امایك اختلاف نمایان‌که درهمین اواخر دیده شد این بود کـه سرمایه‌داران ومالکین هند نسبت به‌سرنوشت‌کارگران ودهقانان خودخیلی ازهمقطاران غربی خود بی‌اعتناترهستند . مالکین هندی عملا هیچ نوع علاقه‌ئی برای بهبود وضـع دهقانان ورفاه حال ایشان نشان نمیدهند . «آقای ه. ن. بریلسفورد» یك ناظرغربی‌که ازهند دیدن‌کرده‌است مینویسد «رباخواران ومالکین هند حریص‌ترین طفیلی‌ها وانگل هائی‌هستند که ممکن‌است دریك سیستم اجتماعی کنونی وجودداشته‌باشد»[1]. شایدگناه‌این وضع هم به‌عهدهٔ مالکین هند نیست . مقتضیات وموقعیت‌هـا با ایشان موافق بوده است وآنها هم تدریجاً امتیازات بیشتری برای خود بدست‌آورده‌اند وجلوتررفته‌اند واکنون در وضع دشواری قرار دارند کـه بزحمت میتوانند خودشان را ازآن بیرون بکشند . بسیاری ازمالکین املاك خود را در برابر صرافان و رباخوارانی که بایشان وامدار شده‌اند ازدست داده‌اند وبعضی ازآنها اکنون صورت دهقانان اجاره‌دار را در املاکی که روزگاری بخودایشان تعلق داشت پیداکرده‌اند . پولداران ورباخواران شهری در برابر رهن گرفتن املاك مالکین بایشان پول قـرض داده‌اند و ازین راه آنها را از املاکشان بیرون رانده‌اند وخودشان بصورت زمینداران جدیدی درآمده‌اند . لابدبنظر گاندی جی‌اکنون این مالکین پولدار جدید هستند که قیم و سرپرست امانت دار برای مردم بدبختی‌که اینها خودشان‌آنها را اززمینهایشان‌بیرون رانده‌اند بشمارمیروند وباید ازاینها انتظار داشت‌که دارائی و ثروت خود رابیش از هرچیز در راه رفاه وآسایش دهقانان خود صرف‌کنند . واقعاً این‌حرف بسیار حیرت‌آوراست !

اگر تعلقه‌داری سیستم و روش خوبیست چرا نباید آنرا درسراسرهند رواج داد ؟ درنواحی ومناطق وسیعی ازهند دهقانان خرده‌مالك وجود دارند . من میپرسم که آیـا

۱ـ (یادداشت مؤلف)ـاین مطلب ازکتاب «مالکیت یا صلح ؟» تألیف H.N.Brailsford نقل‌شده‌است .

گاندی‌جی میل دارد که مثلا در گجرات هم که دهقانان خرده مالك فـراوان‌هستند سیستم زمینداری وتعلقه‌داری بوجود آید و برقرارشود ؟ تصور نمیکنم که چنین‌باشد . بنابرین چرا در ولایات متحده و بیهار و بنگال این سیستم مالکیت خوبست اما برای پنجاب و گجرات خوب نیست ؟ ظاهراً میان مردم شمال و جنوب وشرق وغرب هند تفاوتی وجود ندارد وهمهٔ آنها یکسان هستند ووضعشان هم میتوانند یکسان باشد ولازم نیست با هم اختلاف داشته‌باشند .

بدینقرار باین نتیجه میرسیم که بنظر گاندی جی در هرجا هروضعی که هست باید ادامه یابد، باید وضع موجود حفظ شود، لازم نیست که در صدد تحقیق برآئیم و به بینیم از نظراقتصادی چه وضعی برای مردم بهتروشایسته‌تراست، لازم نیست کوششی بعمل‌آوریم که وضع موجود را تغییردهیم وتنهاکار لازم اینست که قلب‌های مردم را عوض‌کنیم. این نظریك روش‌کاملا مذهبی‌دربارهٔ زندگی ومسائل زندگی‌است‌که بهیچوجه با نظریـات سیاسی‌و اقتصادی وجامعهٔ شناسی‌وبا مقتضیات زندگی امروز تناسب و ارتباطی ندارد . معهذا گاندی جی با همین نظریات به مسائل سیاسی هم میپردازد .

اینها هستندبعضی‌ازناسازگاریها وتضادهای فکری‌که در هندکنونی‌وجود دارد . ما خود را با گره‌های گوناگون مقید ساخته‌ایم وتا وقتی‌نتوانیم این گره‌ها را بگشائیم مشکل‌است از بندآزادشویم. این آزادی بوسیلهٔ احساسات‌تأمین‌نخواهدشد بلکه‌هوشیاری وخردمندی‌میخواهد. «اسپینوزا»[1] مدتهاپیش پرسیده است‌که آیا «آزادی همراه دانش وفهم بهتراست یا اسارت همراه با احساسات؟» واوشکل اول را ترجیح میدهد.

۱ـ اسپینوزا فیلسوف مشهورهلندی درقرن هفدهم است‌که در۱۶۳۲ درشهرآمستردام متولدشد ودر۱۶۷۷

۶۳

معتقد ساختن یا مجبور کردن

شانزده سال پیش گاندی جی با نظریهٔ عدم‌خشونت خود در هند اثر عمیقی گذاشت. از آنزمان به‌بعد این نظریه در افق فکری هند تسلط داشته‌است تعداد بسیار فراوانی از مردم آنرا بدون تفکر، اما با تأیید و رضایت خاطر تکرار کرده‌اند بعداً آنرا بهرصورت ، با شرط یا بدون‌شرط ، پذیرفته‌اند. بعضی‌ها هم بدون هیچ تردید و تأملی به‌آن پیوسته‌اند . این نظریه در زندگی سیاسی و اجتماعی ما نقش مهمی انجام داده است و همچنین در سراسر جهان توجه کسان زیادی را بما معطوف داشته‌است. راست است که این نظریه تقریباً باندازهٔ تاریخ تفکر انسانی قدیمی است اما شاید گاندی جی نخستین کسی باشد که آنرا به میزان بسیار وسیع با نهضت‌های سیاسی و اجتماعی انطباق داده است . سابقاً این نظریه یك موضوع فردی بود و بدینقرار جنبهٔ کاملا مذهبی داشت. اساس آن بر این بود که فرد انسان تمایلات خود را محدود سازد و بکوشد که به کمال بیعلاقگی برسد و از این راه بالاتر از کشمکشهای حقیر این دنیا قرار گیرد و به یك نوع آزادی و رستگاری شخصی نایل گردد . در پشت این نظریه بهیچوجه فکری که با مسائل وسیع‌تر اجتماعی ارتباط داشته باشد یا فکر تغییر اوضاع اجتماعی جز بطور غیرمستقیم و بمیزان بسیار محدود وجود نداشت. اساس آن تقریباً برقبول وضع موجود اجتماعی با تمام بیعدالتیها و ناگواریهایش متکی بود.

گاندی جی کوشید که این ایدآل فردی را به یك ایدآل اجتماعی مبدل سازد . او میل داشت که اوضاع و شرایط سیاسی و اجتماعی محیط خود را تغییر دهد و ظاهراً با همین نظر، روش عدم خشونت را با این منظورهای وسیع و در زمینه‌ئی بکلی متفاوت منطبق ساخت و بکار بست. گاندی جی نوشته است: «کسانیکه میخواهند در وضع زندگی انسان و محیط خود تغییرات اساسی بوجود آورند نمیتوانند توفیقی حاصل کنند مگر آنکه یك مایهٔ تحول را در درون جامعه بپرورانند. برای این منظور فقط دوروش وجود دارد: خشونت

یاعدم خشونت. اعمال فشار خشونت آمیز که بصورت فشار مادی وجسمی جلوه میکند، هم مجریان فشار وهم قربانیان آن، هردورا بسوی انحطاط روحی میکشاند. اما فشاری که بدون خشونت صورت پذیرد ومانند اعتصاب غذا وروزه گرفتن از راه قبول وتحمل رنج اثر بگذارد بشکلی کاملا متفاوت عمل میکند. این فشار برجسم حریف اثر نمیگذارد بلکه یك فشار معنوی و روحی است که در روح و اعصاب او تأثیر می بخشد !»[۱]

این فکر گاندی جی تا اندازه‌ئی با طرز تفکر هندی سازگار بود و بهمین جهت سراسر کشور آنرا، ولو بصورت سطحی و کم عمق اما درهرصورت باشور واشتیاق، پذیرفت. درین میان عدهٔ بسیار کمی بودند که میتوانستند با این طرز فکر هدف دوری را هم در نظر بگیرند و آن عدهٔ معدودی که چنین بودند و بشکل مبهمی به آینده فکر میکردند سعی کردند با گاندی جی همراه شوند و با اعتقاد و اقدام به پیش و بسوی هدف خود بروند. اما موقعیکه هیجانات شدید اقدام آرام گرفت در فکر بعضی اشخاص سئوالات گوناگون و بیشماری مطرح گشت که به آسانی نمیتوانستند برای آنها پاسخی پیدا کنند. این سئوالات با جریانهای فوری سیاستهائی که میبایست دنبال شود و با مسائل روز ارتباطی نداشت بلکه بیشتر با فلسفهٔ کلی مقاومت بدون خشونت مربوط میشد.

از نظر سیاسی نهضت عدم خشونت خیلی موفقیت آمیز نبوده است زیرا هند هنوز هم در چنگال شوم امپریالیسم اسیر است. از نظر اجتماعی هم عدم خشونت اصولا هیچگونه تغییرات اساسی را پیش بینی نمیکند. معهذا هر کس با مختصر تعمقی میتواند درك کند که نظریهٔ عدم خشونت در میلیونها نفر نفوس هند تغییراتی بوجود آورده است. به آنها تشخص و نیرو و اعتماد بنفس بخشیده است که خود ثمرات بسیار گرانبها ئیست و بدون آنها هیچ نوع پیشرفت سیاسی یا اجتماعی تحقق نمی پذیرد ودوام نمیکند. اما اینکه این ثمرات و این موفقیتهای مسلمی که بدست آمده بعلت نظریهٔ عدم خشونت حاصل شده یا نتیجهٔ نفس مبارزه بوده مطلبی است که اظهار نظر در بارهٔ آن بسیار مشکل است زیرا مردم دیگری هم در جهان هستند که در موارد مختلف یك چنین خصال و ثمراتی را از راه مبارزات شدید و خشونت آمیز بدست آورده‌اند. معهذا تصور میکنم میتوان با کمال یقین گفت که روش عدم خشونت برای ما از این نظر ارزش انکار ناپذیری داشته است. این روش بطور قطع در پرورش آن «مایهٔ تحول در داخل جامعه» که گاندی جی به آن اشاره کرده است کمك داده است ، هر چند هم که این «مایهٔ تحول» بدون تردید بر اثر علل اساسی و شرایط خاص جریان طبیعی بوجود آمده بود. این روش، تحولی را که باید پیش از تغییرات انقلابی در توده ها صورت

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ این متن از بیانیه‌ئی که گاندی جی در ٤ دسامبر ۱۹۳۲ بمناسبت یکی از روزه‌هایش انتشار داد استخراج شده است .

پذیرد تسریع کرد.

این موضوع مسلماً یکی‌از جهات‌مثبت این نظریه است اما ما را در این راه‌خیلی پیش نمی‌برد وسئوالات واقعی‌همچنان بلاجواب میماند ومتأسفانه گاندی جی‌نیز برای حل مسئله کمکی بما نمیکند. اودر موارد مختلف وبمناسبت‌های مختلف مطالب فراوانی گفته ونوشته است اماتاآنجا که من اطلاع‌دارم اوهرگز تمام استنباطات خود را از این‌نظریه بصورت‌فلسفی‌یا علمی‌برای مردم بیان نداشته است[1] . او همواره تأکید میکند که همیشه اهمیت وسایل از اهمیت هدفها بیشتراست ومعتقدساختن اشخاص به تغییرات بهترازاجبار وفشار آوردن برای آن تغییراتست و میخواهد بگوید که عدم خشونت با «حقیقت» و با «خیرمطلق» یك چیزاست. او بارها این کلمات را بشکلی بکار برده است که انگار با هم مترادف وهم معنی‌هستند. همچنین احساس میشود که گاندی جی هر کس راکه احتمالا با این عقیده همراه وموافق‌نباشد از زمرهٔ منتخبین خودبیرون میشمارد واورا نسبت‌بقوانین اخلاق متجاوز میداند. وروش بعضی‌از پیروانش را به یك نوع احساس عدالت پروری و نیکوکاری تعبیرمیکند.

کسانی‌ازما که آنقدرتوفیق‌ندارند که‌چنین‌اعتقاد راسخی به‌نظریهٔ عدم خشونت‌داشته باشند طبعاً تردیدهائی‌در دل خود خواهند داشت. این تردیدها به احتیاجات زمان‌مربوط نیست بلکه با یك تمایل عمیق‌ترفکری برای کشف یك فلسفهٔ استوارترمربوط میشود ، یك فلسفهٔ عملی که از نظرفردی واخلاقی ودر عین حال از نظراجتماعی هم قابل عمل و مؤثرباشد. من اعتراف میکنم که این چنین‌تردیدهائی‌هرگزمرا رها نکرده‌اند وهنوزهم هیچ راه‌حل‌عملی‌برای‌این‌مسئله نمی‌بینم. من ازخشونت بشدت بیزارهستم معهذاشخصاًسرشار ازخشونتم واغلب‌دانسته‌یا ندانسته نسبت‌بدیگران بافشارواجبار رفتار کرده‌ام.اما آیامیتوان اجبار وخشونتی‌شدیدتر وبزرگتراز اجبار وفشار روحی که خودگاندی جی‌برای بسیاری از پیروان وهمکاران صمیمیش بوجود آورده و آنها را به یك حالت کوفتگی‌و بی‌شکلی فکری دچار ساخته، تصور کرد؟

در واقع سئوال اصلی که در برابر ما قرار داشت این‌بود که‌آیا گروههای ملی و سازمانهای اجتماعی‌هم میتوانندنظریهٔ فردی عدم خشونت را بدرستی‌درك کنند و بپذیرند یا نه؟ زیرا لازمهٔ درك وفهم‌صحیح یك چنین عقیده‌ئی‌از طرف عموم مردم‌آنست که‌میزان فهم انسانی وعلاقه به نیکی‌در توده‌ها به یك سطح خیلی‌عالی‌تربالا رود. راست است که تنها هدف نهائی که برای هر کس موردآرزوست اینست که جامعهٔ بشری بالاخره به این

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ ریچارد ـ ب ـ گریگ در کتاب خود بنام « قدرت عدم خشونت » این موضوع رااز نظر علمی بیان‌کرده است . کتاب او یکی از جالب ترین کتابها ئیست که انسان را به تفکر وامیدارد .

سطح عالی معرفت و کمال انسانی برسد و کینه و بدکاری و زشتی و خودخواهی از میان برود. البته خود این امر که آیا اصولا چنین وضعی حتی در آینده‌های بسیار دور ممکن هست یا نیست، یك موضوع قابل بحث است. اما در هرحال اگر چنین امیدی وجود نداشته باشد زندگی تقریباً بصورت «داستان بی‌معنی و نامربوطی که دیوانه‌ئی نقل کند که با وجود سرو صدا وهیاهوی بسیار هیچ مفهومی نداشته باشد» درخواهد آمد.

سئوال دیگر اینست که برای وصول به یك چنین ایدآل بلند و این مرحله از کمال آیا باید بدون توجه واعتنا به مخالفتها وموانعی که رسیدن به آنرا محال میسازد وحتی خلاف آنرا تشویق میکند فقط به موعظه در بارهٔ تقوا و نیکوکاری پرداخت؟ آیا نباید ابتدا این موانع ومخالفتها را ازمیان برداشت ومحیط مناسب وسازگارتری بوجود آورد که در آن محبت وزیبائی و نیکی و کمال بتواند رشد پیدا کند؟ و آیا ما میتوانیم این هر دو کار را با هم ترکیب کنیم ومورد استفاده قرار دهیم؟

آیا واقعاً میان خشونت وعدم خشونت، میان معتقد ساختن افراد ومجبور ساختن ایشان به خیر و نیکی مرز وفاصلهٔ نمایانی وجود دارد؟ بفرض اینکه فقط فشار روحی را بپذیریم باید در نظر بگیریم که اغلب فشار نیروی معنوی و روحی خیلی از فشار واجبار مادی وجسمی شدیدتر و هولناکتر است.

آیا همانطور که گاندی جی میگوید عدم خشونت مترادف وهم معنای «حقیقت» است؟

قرنهاست که علمای اخلاق از خود میپرسند که «حقیقت» چیست؟ با وجود آنکه هزاران جواب بآن داده شده است باز هم هنوز مفهوم واقعی و قطعی آن روشن نیست. معهذا «حقیقت» هرچه هم باشد مسلماً نمیتواند کاملا با عدم خشونت مترادف و هم معنی بوده باشد. حتی خود «خشونت» هم اگرچه چیز بدیست نمیتوان آنرا بطور قاطع برخلاف اخلاق و برخلاف خیر و نیکی مطلق شمرد. زیرا برای آن هم درجات و مراتبی هست و اغلب اتفاق می‌افتد که در یك مورد خاص، خشونت از یك صورت ناپسندتر امر بهتر است. خود گاندی جی هم گفته است که خشونت از ترس و بیغرتی و بندگی بهتر است و یك فهرست بالا بلند از پستی‌ها وزشتی‌های دیگر را هم میتوان برآنها افزود که خشونت از آنها بهتر میباشد. راست است که معمولا خشونت با سوء نیت و بدخواهی همراهست اما لااقل میتوان تصور کرد که همیشه چنین نیست وخشونت همواره با سوء نیت ملازمه ندارد. زیرا ممکن است گاهی هم خشونت براساس نیکی وخیرخواهی انجام پذیرد (مثل خشونتی که در مورد عملیات جراحی پزشکی دیده میشود که به خیر وصلاح بیمار است) و هر چیز که بر اساس خیرخواهی و نیکی باشد هرگز نمیتواند اصولا خلاف اخلاق شمرده شود. از اینها که بگذریم از نظر علم اخلاق هرچیز با میزان حسن نیت وسوء نیت سنجیده میشود. بدین قرار هرچند

که خشونت اغلب از نظر اخلاقی ناپسند و خطرناك بحساب می‌آید اما همیشه هم چنین نیست واین موضوع کلیت وقاطعیت ندارد و یك موضوع نسبی میباشد.

زندگی سراسر پر از کشمکشها و خشونت‌هاست. ظاهراً صحیح هم هست که هر خشونتی یك خشونت دیگر را بدنبال خود میکشاند و برمی‌انگیزد و بدینقرار از راه خشونت نمیتوان بر بدی و خشونت غلبه کرد و آنرا نابود ساخت. معهذا صرفنظر کردن کامل از خشونت و نادیده گرفتن همیشگی آن به اتخاذ یك روش منفی منتهی خواهد شد که با قوانین خود زندگی هم هیچگونه تناسب و ارتباطی نخواهد داشت.

خشونت اصولا جان و مایهٔ زندگی دولتها و سیستم‌های اجتماعی کنونیست. بدون دستگاههای اجرائی و بدون جبر و فشار دستگاه حکومت مالیاتهای دولت وصول نمیشود، مالکین سهم مالکانهٔ خود را دریافت نخواهند داشت و مالکیت خصوصی از میان خواهد رفت. قانون با کمك نیروهای مسلح خود دیگران را از تجاوز به حق مالکیت خصوصی باز میدارد. حتی حکومتهای ملی هم از آنجهت وجود دارد که یك رشته خشونتهای تهاجمی و تدافعی هست که باید با آن مواجه شد.

راست است که «عدم خشونت» گاندی جی کاملا جنبهٔ منفی ندارد و بمعنی عدم مقاومت نیست بلکه بمعنی مقاومت بدون خشونت است که بکلی چیز دیگریست و یك روش مثبت و مؤثر برای اقدام و عمل شمرده میشود. این روش وسیله‌ئی برای کسانی که با حوصله و تحمل وضع موجود را میپذیرند نبود. روش عدم خشونت برای بوجود آوردن «یك مایهٔ تحول درداخل جامعه» و بدینقرار برای تغییر اوضاع و شرایط موجود اجتماعی، وضع شده بود. هرچند که اصولا در پشت این روش، فکر متقاعد ساختن حریفان بوسایل مسالمت آمیز و بوسیلهٔ عدم خشونت قرار داشت اما در عمل وسیلهٔ بسیار نیرومندی برای اعمال فشار برحریف شده است منتها اعمال فشاری که باکاملترین شکلی موافق اصول تمدن بود وهیچ جای عیب وانتقاد نداشت.

البته قابل تذکر است که خود گاندی جی در نخستین نوشته‌هایش کلمهٔ «مجبور بودن» راهم بکار برده است. در انتقاد از نطق نایب‌السلطنه (لرد چلمسفورد) در سال ۱۹۲۰ و در مورد قوانین ظالمانهٔ حکومت نظامی که در پنجاب برقرار شده بود، نوشته است:

«... نطقی که جناب نایب‌السلطنه در موقع گشایش شورا ایراد کرد بمن نشان‌داد که ایشان و دولتشان چنان روحیاتی دارند که محالست احترامی برای خودشان باقی بگذارد.

«اشاراتی که دربارهٔ پنجاب شده بمعنی آنست که قبول جبران وضع ناگواری را که پیش آورده‌اند بشکل علنی و ناپسندی رد میکنند. ظاهراً ایشان میخواهند نیروی خودشان

را برای حل مسائل فوری «آینده» متمرکز سازند! فوری‌ترین مسئله اینست که ایشان مجبورند بنام دولت از حوادث پنجاب اظهار تأسف کنند و پوزش بخواهند. اما هیچ نشانه‌ئی از چنین اقدامی دیده نمیشود بلکه بر عکس ایشان اصرار دارند که به انتقاد هم بپردازند. یعنی میخواهند بگویند که نظرشان دربارهٔ مسائل بسیاری که با حیثیت و آبروی هند بستگی دارد بهیچوجه تغییر نکرده است. ایشان خوشحال هستند که این مسائل مهم را به قضاوت تاریخ واگذار سازند. اما من تصور میکنم که این لحن سخن و این طرز بیان کاملا حساب‌شده است و برای آنست که آتش‌فکری هند را مشتعل‌تر سازد برای مردمی که مورد ظلم و تجاوز واقع شده‌اند و هنوز هم در زیر پای کسانی قرار دارند که نشان داده‌اند بهیچوجه شایستگی مقام خود و سرپرستی و مسئولیت را ندارند، چه فایده دارد که تاریخ به نفع ایشان قضاوت کند؟ در موقعی که دولت از جبران تجاوزات نسبت به پنجاب و اجرای عدالت جداً خودداری میکند لااقل میتوان گفت که ادعای همکاری یك روش مزورانه بیش نیست.»

اصولا حکومت‌ها براساس خشونت متکی هستند. آنها نه فقط برخشونت علنی، نیروهای مسلح تکیه دارند بلکه برخشونت هائی که خیلی خطرناك‌تر و بدتر است و موذیانه‌تر هم عمل میشود متکی هستند از قبیل خشونت وجود جاسوسان، خبرچینان، عاملین فتنه انگیز، تبلیغات جعلی و دروغین مستقیم یا غیرمستقیم بوسیلهٔ تعلیم و تربیت و مطبوعات و نظایر آنها، مذهب و سایر اشکال ترس، فشارهای اقتصادی، قحطی‌ها و غیره. بطوریکه می‌بینیم و میدانیم این وسایل در ارتباط میان دو دولت در زمان جنگ و حتی درزمان صلح مورد استفاده قرار میگیرد و بکارمیرود و جایز شمرده میشود. سیصد سال پیش از این «سرهنری واتن»[۱] یك شاعر انگلیسی که خود مقام سفارت را هم بعهده داشته است یك سفیررا «یك مردمحترم که برای مصلحت کشورش بخارج فرستاده‌میشود» توصیف میکند. درزمان ماسفرا باوابسته های نظامی، دریائی، بازرگانی وغیره‌همراه هستند که‌مهمترین کار ایشان آنست که در کشوری که به آنجا میروند جاسوسی کنند. در پشت این مأمورین رسمی هم شبکهٔ وسیع دستگاهها و سازمانهای مخفی باشاخه ها ورشته‌های بیشمارشان برای تحریك‌وفریب، باجاسوسهاوضدجاسوسهاشان، باجنایاتشان، بارشوه دادن هاشان، باانحطاطها وپستی‌هائی که درطبیعت آدمی بوجود می‌آورند و بالاخره باآدمکشان ناشناسشان قرار دارند. تمام این چیزها دردوران صلح بدوناپسند است ومتأسفانه جنگ برای آنها اهمیت فراوانی هم بوجود می‌آورد وتأثیرمسموم کننده آنهارا درتمام زمینه‌ها افزایش وتوسعه میدهد. وقتی که انسان آنچه در دوران جنگ

۱ـ Sir Henry wotton

جهانی[۱] صورت گرفته است مطالعه میکند واز تبلیغات جعلی و دروغ دربارهٔ کشورهای دشمن ومبالغ هنگفتی که برای این تبلیغات و برای فعالیت های سازمانهای مخفی صرف شده است اطلاع حاصل میکنید واقعاً به حیرت می‌افتد . متأسفانه اکنون خـود صلح هم بصورت فاصله‌ئی در میان دوجنگ وتدارکـی برای یك جنگ جدید وتا اندازه‌ئی ادامهٔ جنگ ومبارزه درزمینه‌های اقتصادی وغیره درآمده است.هم اکنون یك کشمکش هیجان انگیز ورقابت آمیز میان فاتحین ومغلوبین ، میان نیروهای استعماری و کشورهای استعمار زده، میان طبقات ممتاز وطبقات محروم ادامه دارد. محیط جنگی باتمام خشونتها وجعلیاتی که بهمراه دارد حتی درزمانی که باصطلاح دوران صلح نامیده میشود نیز تا اندازه‌زیادی ادامه یافته است بطوریکه هم سربازان وهم غیرسربازان این وضع را احساس میکنند. «لردولزلی»[۲] درکتابی بنام «کتاب جیبی سرباز بـرای خدمت درمیدان» مینویسد : «دائماً برسرما میکوبند وتکرار میکنند که «شرافت وصداقت بهترین سیاست است» ومیگویند حقیقت همیشه عاقبت پیروز میشود. این جملات زیبا برای سرمشق‌های کتابچه‌های کودکان دبستانی خوبست اما اگر کسی بخواهد درزمان جنگ هم این دستورها رابکاربندد بهتر اینست که برای همیشه شمشیرش را غلاف کند . »

دراوضاع وشرایط کنونی که کشوری دربرابر کشور دیگر وطبقه‌ئی دربرابر طبقه دیگر قرار میگیرد چنین بنظرمیرسد که این اساس خشونت و دروغبافـی تقریباً اجتناب ناپذیرهم میباشد . کشورهاوگروهها وطبقات ممتازی که میخواهند امتیازات موجودخود را همچنان محفوظ نگاهدارند ومنکر حق مـردم وطبقات محروم بـرای رشد وافزایش حقوقشان میباشند ناچار باید برای دوام موقعیت خود به زور وخشونت واجبار وجعل و دروغ متوسل شوند.احتمال دارد بهمان نسبت که افکار عمومی رشد وتوسعه مـی‌یابد و حقایق این تصادمات واین فشار ها ومحرومیت ها بی پرده تر معلوم میشود خشونت هم بتدریج ضعیف‌تر گردد . اما واقعیت اینست که تمام آزمایشهای اخیر خلاف این مطلب را نشان میدهد . بهمان نسبت که مبارزه باسازمان موجود اجتماعی[۳] نیرو گرفته ومؤثرتر شده است خشونت هاهم افزایش یافته است . حتی وقتی که خشونت های علنی وظاهری فروکش میکند وآرامتر میشود اشکال ملایم‌تر وخطرناکتری بخودمیگیرد . نه‌افزایش

---

۱ ـ یادآوری میشود که این صفحات درسالهای ۱۹۳٤ و۱۹۳۵ نوشته شده واشارات آن به جنگ جهانی اول واوضاع پس ازآن میباشد که فجایع آن متأسفانه درجنگ جهانی دوم هم با شدت بیشتری تکرار شد ـ م

۲ ـ Lord wolseley

۳ ـ منظور مبارزهٔ طبقات محـروم بر ضد نظام موجوداجتماعی و بـرای بوجود آوردن یك نظم نـوین میباشد ـ م .

عقل ومنطق‌و نه‌نظریات‌مذهبی واخلاقی‌توانسته است‌این تمایل‌به خشونت رامتوقف‌سازد.

درجامعهٔ انسانی افراد تکامل یافته‌اند وبدرجات انسانی عالیتری صعودکرده‌اندو شاید دردنیای امروز تعداد این قبیل افراد عالیتر (وشایسته ترین نـوع انسان) خیلی بیش از دورانهای سابق تاریخ باشد . جامعهٔ بشری نیزرویهمرفته ترقی‌کرده وتااندازهٔ بسیار محدودی به کنترل کردن‌غرایز وحشی‌وبدوی پرداخته است . اما گروههاوجماعات انسانی هنوز تکامل وپیشرفت زیادی نیافته‌اند . فرد انسان به‌نسبتی‌که متمدن‌ترشده‌است بسیاری ازشهوات ومفاسد خود را رها کرده‌و به جامعهٔ خود منتقل ساخته است و درین جماعات ازآنجاکه معمولا افرادی‌که از حیث اخلاق ضعیف‌تر هستند بیشتر دراطـراف قدرت وخشونت متمرکز وجمع میشوند به ندرت اتفاق می‌افتدکه شایسته ترین‌وبهترین افراد جلوبیفتند ودر رأس امور اجتماع قرارگیرند .

معهذا اگراین مطلب را بپذیریم‌که بتدریج بدترین اشکال خشونت از « دولت» هم جدا میشود ودولت‌هاهم روبکمال میروند نمیتوان منکراین واقعیت‌شدکه‌هم‌حکومت وهم زندگی‌اجتماعی طبعاً به‌یك مقدار اعمال فشار ونیروی قاهره احتیاج دارد . مصالح زندگی اجتماعی ایجاب میکندکه بالاخره یك نوع حکومت‌وجود داشته‌باشد. بدینقرار اشخاصی‌که زمام حکومت را بدست میگیرند ناچار بایدمراقب باشند وازهر نوع تمایل فردی یاجمعی خود خواهانه‌که‌بخواهد بمنافع جامعه تجاوزکند جلوگیری‌کنند . معمولا مقامات دولتی وصاحبان قدرت‌های اجتماعی قدرت و فشار خود را خیلی بیش از اندازهٔ احتیاج بکار میبرند زیرا اصولا قدرت سبب فساد وانحطاط میشود . اماصرف نظرازاین موضوع وبفرض‌آنکه دستگاه دولت‌کاملا دوستدار آزادی ومخالف اعمـال فشار باشد ناچارست تاوقتیکه تمام‌افراد داخل درقلمرو یك دولت‌به‌مرحلهٔ کمال برسندوخودخواهی را کنار بگذارند ونسبت به مصالح مشترك عمومی فداکار شوند ، بـرای جلوگیری از تمایلات زیان‌آور واقدامات خطرناك واحتمالی افراد موذی وخود خواهی کـه عملشان خلاف مصالح عمومی است جبروزور وخشونت را بکاربرند . همچنین زمامداران دولت ناچارند برای مقابله باگروههای خارجی کـه محتملا به حدود آن دولت حمله برند به نیروی قدرت وزور متوسل شوند یعنی ناگزیرند برای دفاع‌ازخود، زور رابا زورپاسخ بگویند زیرا ضرورت بکار بردن زور و فشار در مقابل تجاوز خارجی فقط وقتی‌که یك دولت واحد جهانی تشکیل شود ازمیان خواهد رفت .

بنابرین وقتی‌که نیروقدرت ، هم‌برای دفاع خارجی‌وهم‌برای‌استحکام واستواری وضع داخلی ، لازمست آیا چه کسی میتواند برای آن حدومرزی تعیین‌کند . همانطور

که «راینولد نیبوهر»[۱] متذکر شده است وقتیکه از نظر علم اخلاق این اجازه را برای دولت قائل شویم که زور و قدرت را بکار برد وموقعیکه وجود اجبار بعنوان یك وسیلهٔ ضروری برای تأمین منافع اجتماعی پذیرفته شود دیگر غیر ممکن است که میان اجبار خشونت آمیز و اجبار دور از خشونت یا میان اجبار باصطلاح قانونی دولتها و اجبار نیروهای انقلابی، مرزی تعیین کرد و تفاوتی قائل شد.

هرچند بدرستی نمیدانم اما تصور میکنم که گاندی جی هم قبول داشته باشد که در این دنیای ناکامل ما یك دولت ملی ناچار است که از موجودیت خود درمقابل یك حملهٔ تجاوز آمیز وغیرمنتظرهٔ خارجی بدفاع پردازد و نیرو بکار برد. بدیهی است که هر دولت باید نسبت بهمسایگان خود و نسبت بدولتهای دیگر یك سیاست کاملا مسالمت آمیز و صلح جویانه در پیش گیرد اما خیلی نادرست خواهد بود اگر احتمال وامکان یك حملهٔ خارجی در نظر گرفته نشود. همچنین دولت ناچاراست که قوانینی برای اجتماع خود بوجود آورد واجرای این قوانین طبعاً جنبهٔ اجبار خواهد داشت زیرا بعضی قوانین هستند که حقوق وامتیازاتی را از یك طبقه یا طبقات و گروههای مختلفی سلب میکنند و آزادی عمل را برای آنها محدود میسازند وهرقانون تااندازه‌ئی جنبهٔ اجبار وفشار در خود دارد.

برنامهٔ کنگره ملی که در دوران اجلاسیهٔ کراچی بتصویب رسید مقرر میدارد که «بمنظور آنکه استثمار توده‌ها پایان پذیرد، آزادی سیاسی برای میلیونها گرسنه باید با آزادی واقعی وکامل اقتصادی همراه باشد.» برای اینکه این هدف عالی تحقق پذیرد طبقات عالی وممتاز باید از بسیاری امتیازات خود بسود طبقات محروم صرفنظر کنند. همچنین کارگران باید مزد کافی داشته باشند که کاملا کفاف زندگی ایشان را بدهد ونیز باید سایر وسایل ولوازم استراحت وآسایش را بدست آورند. بنابرین باید مالیاتها وعوارض مخصوص ازمالکین وصول گردد. برنامهٔ مزبور میگوید «دولت باید صنایع اساسی وخدمات اجتماعی، منابع معدنی، راه آهنها، کانالها، کشتی رانی وسایر وسایل حمل ونقل را بتصرف خود یاتحت کنترل خود در آورد.» ونیز میگوید «مشروبات الکلی ومواد مخدره ومسموم کننده بایدبکلی ممنوع گردد.» تمام این قبیل مسائل ممکن است بامخالفت عدهٔ زیادی ازمردم مواجه شود. ممکن هم هست که مخالفین بمیل اکثریت تسلیم شوند واین اقدامات را بپذیرند اما این قبول وتسلیم شدن ایشان از روی تمایل واقعی خودشان نخواهد بود بلکه بعلت ترس از عواقب سرپیچی از قوانین میباشد اصولا حکومت دموکراسی هم بامقداری زور واجبار همراهست زیرا عبارتست از تحمیل

۱ - (یادداشت مؤلف) - در کتاب «انسان اخلاقی وجامعه غیر اخلاقی»

میل اکثریت براقلیت .

آیا اگر قانونی برضد مالکیت وضع گردد و آنرا تا اندازهٔ زیادی، محدود سازد وقتیکه مورد تصویب اکثریت باشد میتوان اجرای آنرا اعمال اجبار وزور نامید و با آن مخالفت کرد ؟ظاهراً نه. زیرا تمام قوانین دموکراسی باهمین ترتیب بوجود آمده است و می آید دراین موردنمیتوان به بهانهٔ اجبار وزور باچنین قوانینی مخالفت کرد فقط ممکن است گفته شود که اکثریت نادرست یا خلاف اخلاق عمل کرده است . بدینقرار درین جا مسئله چنین مطرح میشود که آیا قوانینی که بوسیلهٔ اکثریتی وضع شود موافق اخلاق هست یا نیست ؟ و آیا چه کسی میتواند دراین باره تصمیم بگیرد و باین سئوال پاسخ بدهد. اگر افراد یا گروههای معدودی ازمردم مجاز باشند که اخلاق را موافق منافع خصوصی خود توجیه کنند دیگر دموکراسی وجود نخواهد داشت .

من شخصاً احساس میکنم که اساس مالکیت خصوصی (جزدر مفهوم بسیارمحدود) به هرفرد قدرتی می بخشد که برای مجموع جامعه زیان آور است و بنابرین اصل مالکیت برای جامعه خطرناک ومضرمیباشد . من مالکیت خصوصی را مخالف اصول اخلاق میدانم وعقیده دارم که خیلی بیش ازصرف مشروبات الکلی غیر اخلاقی و بد است زیرا مشروبات الکلی و نظایر آنها به افراد زیان میرساند درصورتیکه مالکیت برای تمامی جامعه زیان آور است .

گاهی اوقات بعضی اشخاص که مدعی هستند به اصول عدم خشونت اعتقاددارند بمن میگویند که اگر بناشود مالکیت خصوصی بدون موافقت صاحبان اموال واملاك، ملی و عمومی شود عملی اجباری خواهد بود که باعدم خشونت مباینت خواهدداشت. عجب اینست که این حرف را کسانی میگویند که خودشان زمینداران ومالکین بزرگی هستند و با کمك دولت سهام مالکانهٔ خود را بازور ازدهقانان وصول میکنند ، یاسرمایه دارانی هستند که کارخانه های متعدد دارند وحتی به کارگران خوداجازه نمیدهند که برای خود یك اتحادیهٔ کارگری داشته باشند . واقعاً تعجب آوراست که میل اکثریت عظیم مردمی که ازاین وضع رنج میبرند وخواهان تغییر وتحول آن هستند نباید مورد توجه قرارگیرد اما تمایل عدهٔ معدودی که ازاین وضع سود میبرند وممکن است دراین تغییر زیان به بینند باید محترم شمرده شود و بدینقرار منافع یك عدهٔ معدود میتواند از تغییرات ضروری مورد علاقهٔ اکثریت جلوگیری کند .

چیزی که تاریخ نشان میدهد و ثابت میدارد اینست که منافع اقتصادی است که به نظریات سیاسی گروهها وطبقات مختلف شکل میدهد . نه عقل و منطق و نه ملاحظات اخلاقی دراین منافع اقتصادی اثر می بخشد . ممکن است که بعضی افراد یك طبقه به بعضی

اصول اخلاقی معتقدشوند وازقسمتی ازمنافع وامتیازات خود صرفنظر کنند ـ هرچند که خود این اتفاق هم بسیار نادر واستثنائی‌است ـ اما گروهها و طبقات هرگز به‌میل خود ازمنافع طبقاتی خود دست برنمیدارند . کوشش برای معتقدساختن طبقهٔ حاکمه وصاحب امتیاز به‌اینکه از امتیازات ناروای خود صرفنظر کند همواره باشکست مواجه شده‌است ومیشود زیرا بنظر آن طبقه دلیلی وجودندارد که ازآنچه وسیلهٔ پیروزیهای آیندهٔ آنها میشود دست‌بردارند . «راینولد نیبوهر» در مقابل نظرعلمای اخلاق که چنین روشی را پیشنهاد میکنند مینویسد [۱] :

«علمای اخلاق تصور میکنند خود خواهی‌افراد تدریجاً براثر توسعهٔ عقل و فهم یا رشد احساسات خیرخواهی و نیکوکاری مذهبی تضعیف خواهدشد وبرای برقراری حسن تفاهم وهماهنگی میان جماعات وگروههای انسانی جزدنبال کردن همین روشهای‌اخلاقی به‌چیز دیگری احتیاج‌نیست. آنها تصورمیکنند که برای برقراری عدالت درجامعهٔ انسانی لازم نیست به‌مبارزهٔ سیاسی واقداماتی ازاین قبیل پرداخت.اما آنها درنظرنمیگیرند که طبع حریص آدمی وقتی که صورت جمعی و طبقاتی پیدامیکند تحت تسلط عقل و وجدان قرارنمیگیرد . آنهاتوجه‌ندارند که وقتی‌نیروی تجاوز دسته‌جمعی‌بصورت‌تسلط امپریالیسم یا بصورت تسلط یك طبقهٔ حاکمه ازضعف‌های اجتماعی بهره‌برداری و استثمار میکند هرگز بدون قدرتی که برضدآن قیام‌کند مواضع وموقعیت ممتاز خود را رها نخواهد کرد.» همچنین‌مینویسد «ازآنجا که اصولا عقل همیشه ، تا اندازه‌ئی، خدمتگذار منافع اجتماعی اشخاص میباشد ، عدالت اجتماعی نمیتواند فقط ازراه قانع ساختن عقل ووجدان طبقات متجاوز برقرارگردد ... برای چنین منظوری تصادم ومبارزه اجتناب ناپذیراست ودرین تصادم ومبارزه‌هم باید قدرت را باقدرت ازمیان برد .»

درواقع کسی که تصورکند فقط ازراه معتقد ساختن یك طبقه یایك دولت متجاوز یاازراه استدلال منطقی‌ودرخواست عدالت‌ازدولت وطبقهٔ مسلط وحاکم میتوان به‌عدالت رسید خود رافریب میدهد واغفال میکند . تصور باطلی‌است که خیال کنیم مثلا یك‌قدرت مسلط استعماری به‌میل خود از تسلط برکشوری صرفنظرکند یایك طبقهٔ متمتع و ممتاز بدون آنکه تحت فشار مؤثری که همان نیروی اجبار باشد ، از امتیازات خود دست بردارد .

ظاهراً گاندی‌جی‌هم بابکاربردن چنین فشار وقدرتی‌موافق‌است منتها ممکن‌است که اسم آنرا «اجبار وزور» نمیگذارد . بنظر گاندی‌جی روش این‌کار پذیرفتن رنج

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ درکتاب « انسان اخلاقی وجامعهٔ غیر اخلاقی »

است ولی از آنجا کـه دراین روش یك جنبهٔ روحانی و مافوق‌الطبیعه هـم وجود دارد نمیتوان آنرا باهیچ معیاری که جنبهٔ مادی داشته باشد سنجید واندازه گرفت . دراینکه‌این روش درحریف تأثیر فراوانـی میگذارد تردیدی نیست، زیرا عواطف روحـی او را برمی‌انگیزد ، اورا منقلب میسازد ، احساسات انسانی اورا بیـدارمیکند ، و راه آشتی وسازش راهمواره بازنگاهمیدارد . تردیدی نیست که تماس محبت‌آمیزوتحمل‌رنج وغلبه برنفس کارمثبت ومفیدیست که عکس‌العملهای شدید روحی درحریف ودر هرناظرخارجی بوجود می آورد .

اغلب‌شکارچیها میدانند که‌درموقع شکارطرزنزدیك شدن‌وتماس با حیوانات‌وحشی اهمیت زیاد دارد ودرنتایج کارتفاوت بسیارمی‌بخشد . انگارحیوان خطررا ازدوراحساس میکند ودرمقابل آن عکس‌العمل نشان میدهد . حتی اگرانسان بدون آنکه خودش‌توجه داشته باشد ازحیوان بترسد همین ترس هم در حیوان عکس‌العملی ایجاد میکند واو را نیزمیترساند و حیوان بعلت ترس خود بحمله میپردازد : اگر اعصاب رام‌کنندهٔ شیر حتی فقط یك لحظه هم ضعیف شود درمعرض خطرفوری قرارمیگیرد وممکن است حیوان‌به‌او حمله برد.مردی که‌هرگز نمیترسد بندرت‌درمعرض‌خطرحیوانات‌وحشی‌قرارمیگیردمگراینکه با حوادث غیرمنتظره‌ئی مواجه شود . بنابرین طبیعی است که افراد انسان هم تحت‌تأثیر نیروهای روحی قرارگیرند .

اما هرقدرهم که «افراد» براثرقدرت ونفوذ روحی تحت تأثیرواقع شوند نمیتوان تصور کرد که گروهها و«طبقات» هم ممکن است چنین باشند وتحت چنین تأثیراتی قرار گیرند. زیرایك‌طبقه هرگزیکجا وبصورت‌طبقه باحریفان‌خودتماس‌های خصوصی وفردی نمیگیرد که تحت تأثیرواقع شود. حتی درصورت ارتباط هم ازآنجاکه طبعاً بمنافع خود میاندیشدگوش او آمادهٔ شنیدن حرف صحیح نیست وروحش بیطرف وبیغرض نمیباشدو درهرحال عکس‌العمل‌های طبیعی وخودبخودی یك طبقه‌نسبت به‌کسانی‌که موقعیت او را تهدید میکنند بقدری شدید است که هرنوع احساس ثانوی وعواطف دیگررا‌تحت‌الشعاع خود قرارمیدهد .

گروه وطبقه‌ئی که ازروزگاردراز با این فکر عادت کرده است که وضع ممتاز و امتیازات او برای خیروصلاح جامعه ضروریست هرنوع عقیده واظهارنظرمخالفی را کفر میشمارد . برای این طبقهٔ حاکمه قانون ونظم و حفظ وضع موجود اساسی ترین صورت تقوی و صلاح را دارد و هر کوششی که منافع طبقه‌اش را تهدیدکندگناهی عظیم بشمار میرود .

بدینقرارنمیتوان انتظارداشت که‌معتقد ساختن یك‌طبقهٔ متمتع وممتاز به‌تغییراوضاع

و به‌اصلاحاتی که برضررش باشد، بجائی برسد و ثمری ببار آورد. حتی گاهی رفتار مهرآمیز و مسالمت جویانه نسبت به آنها طبقهٔ مزبوررا بیشتر بخشم میآورد و خشن‌ترمیسازد زیرا چنین رفتاری مفهومش آن خواهد بود که آن طبقه گناهکار است و به راه خطا میرود و موقعیکه کسی دراین‌ظن‌قرار بگیرد که خطاکاراست واشتباه میکند عواطفش بیشترمجروح میگردد وعکس‌العملهای شدیدتری نشان میدهد. معهذا ممکن است که روش عدم‌خشونت در بعضی افراد منفرد طبقهٔ حاکمه تأثیر بگذارد وازاین راه اساس استقامت صف‌حریفان مخالف را متزلزل سازد. بعلاوه این روش علاقه و همدردی بیطرفها را هم بنفع طبقهٔ مظلوم جلب میکند ویك وسیلهٔ نیرومند برای اثرگذاردن درافکارعمومی جهانی‌میباشد. اماحتی درین صورت‌هم‌احتمال دارد که‌دستگاه و گروه‌حاکمه‌مانع‌انتشاراخبار کوششهای مسالمت‌آمیزمردم درخارج گردد یا این اخباررا بصورت‌منقلب وتحریف شده‌منتشرسازد زیرا کنترل دستگاههای خبرگزاری و مطبوعات را دردست دارد واز این راه میتواند مانع آن شود که افکارعمومی ازحقایق واقعیات مطلع گردد.

مهمترین‌وعمیق‌ترین تأثیرروش عدم خشونت‌اینست که درتعدادوسیعی ازمردم کمابیش لاقید و بیطرف کشوری که این روش در آن بکارمیرود اثرمیگذارد. مسلماً این‌مردم به چنین روشی اعتقاد پیدامیکنند واغلب‌شوروشوق‌فراوانی‌برای تأیید از آن‌نشان‌میدهند اما لازمهٔ این شوروشوق آن نیست که‌حتماً به هدفی هم که این روش درراه آن‌بکاررفته است اعتقاد مسلمی یافته باشند. این روش در کسانیکه اصولا ازتغییرات بیم دارندتأثیر زیادی نمی‌بخشد. توسعهٔ سریع نهضت عدم همکاری و نهضت نافرمانی عمومی در هند بخوبی نشان داد که چگونه نهضت مبارزهٔ عدم خشونت در توده های مردم اثری عظیم گذاشت و بسیاری از عناصر مردد ومتزلزل را بخود معتقد ساخت. با اینهمه کسانی را که‌اصولا با آن‌مخالف واز آن بیمناك بودند هرگزجلب‌ومتقاعد نکرد. بلکه‌درعمل‌موفقیت وپیروزی این نهضت‌وفعالیتهای آن ترس‌ایشان را زیادترمیکرد ومخالفتشان راشدیدتر میساخت.

اگرقبول کنیم که یك دولت حق دارد که قدرت وخشونت را برای دفاع ازآزادی خود بکار برد معلوم نیست چرا نباید بهمین ترتیب همین وسایل را برای تکمیل آزادی خود مورد استفاده قراردهد. یك روش خشونت‌آمیزممکن است ناپسندو برخلاف‌مصلحت باشد اما نمیتوان گفت که بطور کلی چنین روشی نادرست وبیفایده است. آیا خود این واقعیت که یك حکومت اختیار و کنترل نیروهای مسلح را دردست خود میگیرداین حق را بوجود نمیآورد که خشونت وقدرت مورد استفاده واقع گردد.

اگر فرض کنیم که یك انقلاب ازراه عدم خشونت به‌پیروزی برسد وزمام دولت

را بدست‌آورد آیاحق‌دارد قدرت دولت را که بدست آورده‌است وقبلا دراختیار نداشته است مورد استفاده قراردهد یانه ؟ آیا اگر قیامی برضد این دولت جدید صورت پذیرد چه باید کرد ؟ بدیهی‌است که حتی‌همین دولتی کـه از راه بکاربردن روش عـدم خشونت به‌زمامداری رسیده‌است ناچاراست که درچنین موقعی ازتمام راههای مسالمت‌آمیز وارد شود که مشکل راحل کند اماطبعاً نمیتواند ازحق بکاربردن قدرت خود درآخرین‌مرحله صرفنظر کند. مسلم است که درمیان‌مردمی که تحت حکومت چنین دولتی قرار میگیرند عناصری خواهندبود کـه با اصلاحات وتغییرات مخالف باشند ومیل خواهند داشت کـه به‌وضع قدیم بازگردند واوضاع سابق را کـه موافق منافعشان بوده‌است تجدید کنند. چنین عناصری اگر اطمینان داشته باشند که اقداماتشان باقدرت دولت مواجه نخواهدشد یا قوای قهریهٔ دولت هیچ اقدامی برضد آنها نخواهندکرد با کمال اطمینان و فراغت خاطر به‌اقدام خواهندپرداخت که دوباره وضع سابق را برقرارسازند. بدینقرار بخوبی پیداست که نمیتوان مرز دقیقی میان خشونت وعدم خشونت بوجودآورد ومیان بکاربردن اجبار برای اصلاحات یا معتقد ساختن طبقات به‌این‌قبیل اصلاحات ، حدفاصل‌مشخصی‌تعیین کرد . اگر این‌مشکل درمورد مبارزات وتغییرات سیاسی کاملا وجود دارد ونمایان‌است طبعاً در مبارزهٔ میان طبقات ممتاز حاکمه وطبقات استثمار شونده ومحروم خیلی‌جدی‌تر واساسی‌تر میباشد .

رنج کشیدن بخاطریك ایدآل عالـی‌همیشه تحسین را برمی‌انگیزد تحمل رنج و صرفنظرکردن ازدشمن بدون اظهارشکایت و بدون باز گرداندن ضربات خصم ، نشان یك‌نوع نجـابت اخلاقی وعظمت روحی‌است که خواه ناخواه همه‌کس آنرا قبول دارد . ومعهذا فاصلهٔ تحمل‌رنجی که باقدرت و بخاطر گذشت ازخصم صورت میگیرد بارنجی که بخاطر خود رنج پذیرفته‌میشود زیادنیست . ممکن‌است که شخص‌بخاطرعلاقه به‌رنج،خود را به‌رنج بردن‌وریاضت دادن نفس وادار سازد وبنظر من این نـوع رنج بردن قابـل تحسین نیست و ناپسنداست وحتی‌یك‌نوع نشانهٔ انحطاط روحی بشمارمیرود . اگر بگوئیم که خشونت همیشه از سادیسم[1] ناشی‌میشود و بنابرین ناپسند میباشد میتوان گفت که عدم خشونت وتحمل‌رنج لااقل وقتی که بصورت منفی‌آن باشد ودر راه وصول به یك هـدف مثبت نبـاشد از ماسوشیزم[2] ناشی‌میگردد . همچنین ممکن است که عدم خشونت و تحمل

---

۱ سادیسم - یکنوع بیماری روحی است که بصورت قساوت و بیرحمی فوق‌العاده جلوه میکند و اغلب با اختلالات یا انحرافات جنسی هم همراه است و شخص بیمار از آزار رساندن و زجـر دادن دیگـران لـذت می برد . م

۲ - ماسوشیزم حالت عکس سادیسم است و بیماری که گرفتار آن است از آزرده شدن و زجر دیدن لذت میبرد . بنابر نظریات فروید این هردو بیماری تااندازهٔ زیادی باحالات جنسی انسان ارتباط دارد - م

رنج برای استتار بیغیرتی‌ها وعدم فعالیت‌ها باشد یا برای حفظ وضع موجود وجلوگیری از تغییرات بکاررود که البته دراین صورتها هم نمیتوان آنرا پسندیده دانست وپذیرفت .

درطی سالهای اخیر ، هروقت کـه فکر تغییرات اساسی وتحولات عمیق اجتماعی پیش‌آمده واهمیت یافته‌است اغلب مخالفین فریاد برداشته‌اند که یك چنین تغییراتی ناچار باخشونت همراه خواهدبود وبنابرین نمیتواند مورد قبول واقع‌شود. میگویند ازمبارزهٔ طبقاتی‌هرگز نباید اسمی آورد (هرچند هم که در عمل با کمال شدت وجود و جریان داشته‌باشد) زیرا به‌فکرهمکاری‌کامل عموم‌مردم زیان خواهدرساند وباروش‌عدم خشونت برای‌رسیدن به‌هدفهای آینده مباینت‌خواهدداشت . درصورتیکه تقریباً بدیهی‌بنظرمیرسد که مسائل اجتماعی واختلافات طبقاتی نمیتواند دربعضی مراحل بدون تصادم و اقدامات خشونت‌آمیز حل‌شود زیرا مسلم است که طبقات ممتاز وصاحبان منافع موجود ومستقر بدون هیچ تردید وتزلزلی قدرت وخشونت‌را برای‌حفظ‌موقعیت‌وامتیازات‌خود بکارخواهند برد . اما لااقل ازلحاظ نظری میتوان گفت اگرممکن‌است که باروش‌های عدم‌خشونت درمبارزات سیاسی موفق‌شد وبه‌پیروزی رسید و تغییراتی بوجود آورد چرا نباید بتوان همین روش را درمبارزات اجتماعی واقتصادی وتغییرات وضع طبقاتی‌هم بکار برد ؟ اگر میتوان بااین وسیله وبـااین تاکتیك‌آزادی سیاسی را بـرای هند بدست‌آورد و تسلط امپریالیسم بریتانیا برهند را ازمیان‌برد ، چرا نباید مسئلهٔ وجود شاهزادگان فئودال و مالکین بزرگ‌وسایر مسائل اجتماعی رانیز باهمین روش وهمین تاکتیك حل‌کرد و یك دولت سوسیالیستی بوجود آورد ؟ درهرحال مسئلهٔ اصلی این نیست که آیا بوسیلهٔ عدم خشونت میتوان این‌تغییرات اجتماعی راعملی‌کرد یانه . بلکه مسئله اینست که یا هر دو هدف (هم تغییرات سیاسی وهم تغییرات‌اجتماعی) رامیتوان ازاین راه تحقق بخشید و یا اینکه بااین وسیله بهیچکدام نمیتوان رسید . مسلماً نمیتوان گفت که روش عدم خشونت فقط برای‌مبارزه باتسلط خارجی مفیداست . زیرا اگرمیتوان‌آنرا برای مبارزه باتسلط خارجی مورد استفاده قرارداد بطریق اولی‌وخیلی‌آسانتر میتوان درداخل‌کشور وبرضد مخالفت‌های صاحبان منافع مستقر وخودخواهیهای استثمارگران داخلی‌هم بکاربرد زیرا اثرروحی این‌نوع مبارزه دراین موارد خیلی‌شدیدتر خواهدبود .

اخیراً در هند دیده میشود که ازداشتن یك هدف وسیاست روشن به بهانهٔ مغایرت احتمالی‌آن با روش‌عدم‌خشونت اجتناب میورزند. بنظرمن این وضع از آنجهت است که مفهوم روش مبارزهٔ بدون خشونت را در مورد این قبیل مسائل تحریف و قلب میکنند . اگرپانزده سال پیش ما این روش مبارزه را قبول‌کردیم و آنرا بکار بستیم از آنجهت بود که وعده میداد بطریق مؤثر ما را بتمام هدفهای خودمان برساند. درآنوقت‌هدف

ما فقط احترام به‌نفس عدم خشونت نبود، منظوراین نبود که ما تابع محض‌عدم‌خشونت و نتایج آن باشیم بلکه آنرا وسیله‌ئی برای‌رسیدن به هدفها و تحصیل استقلال ملی‌میشمردیم. هیچ کس نمیتواند بگوید که آزادی واستقلال را باید فقط وقتی که بوسائل عدم خشونت بدست آید پسندید وخواست در غیراینصورت باید از آن صرفنظر کرد. اما اکنون چنین بنظرمیرسد که هدفهاهم بامقیاس‌عدم خشونت سنجیده‌میشود ومثل اینست که اگـرهدفی احتمالا نتواند از راه عدم خشونت تحقق پذیرد و با آن سازش داشته باشد باید از آن صرفنظرشود. بدینقرارملاحظه میشود که عدم‌خشونت صورت یك دستور خشك وانعطاف ناپذیر مذهبی و یک «دوگم» را پیدا کرده است که بهیچوجه نباید دربارهٔ آن به چون وچرا پرداخت. در چنین صورتی‌روش‌عدم خشونت تمام جنبهٔ زنده ومثبت ومتفکرانهٔ خود را از دست میدهد وبصورت یکی‌از معتقدات خشك ومتروك وغیرقابل استفادهٔ مذهبی در می آید. وحتی‌صورت تکیه گاه‌وپناهگاهی برای صاحبان منافع مستقروطبقات‌متمتع‌حاکمه را بخود میگیرد که این روش را برای حفظ وضع موجود وادامهٔ موقعیت وامتیازات‌خود مورد استفاده قرار دهند.

یك چنین وضعی بسیار تأسف‌آور میباشد زیرا من عقیده دارم کـه روش مقـاومت مسالمت‌آمیزوبدون خشونت،وتاکتیك عدم خشونت در مبارزه،هم برای هند و هم برای سراسرجهان ارزش فراوان دارد وگاندی جی‌با متوجه ساختن افکار جدید زمان ما ، به این روش جالب توجه وقابل ملاحظه، خدمت بسیار پراهمیتی به جامعهٔ بشری انجام داده است. من عقیده دارم که این روش آیندهٔ بزرگی در پیش دارد . ممکن است که بشریت هنوز باندازهٔ کافی‌تکامل نیافته باشد که بتواند این روش عالی‌راکاملا درك کند و بپذیرد. یکی‌از اشخاص نمایشنامهٔ «مترجمین» [1] میگوید:«شمایك شمع بزرگ راکه مایهٔ‌روشنائی است به‌دست یك نفر کورمیدهید اما برای یك کور فایده‌ئی‌ندارد وجزچیزی شبیه به یك چوب‌دستی‌نخواهد بود.»اکنون هم هنوز بینائی‌انسان به‌آن مرحله نرسیده است که بتواند از روش عدم خشونتی که گاندی جی‌تعلیم داده است بخوبی‌استفاده کند. اما این فکر هم مثل هرفکرعالی وپرارزش‌دیگرتأثیرش بشکل روز افزونی زیادتر خواهد شد وهرروز درفعالیتهای ما بیشتر اثرخواهد گذاشت. عدم همکاری‌عمومی وزدکردن‌دسته‌جمعی‌مساعدت وهمکاری بایکدولت‌یا بایك گروه که‌ناشایست ونا پسند بنظرآینده،یك‌روش‌بسیارنیرومند ومؤثرومثبت برای مبارزه است. حتی‌اگر این نوع مبارزه خیلی وسیع هم نباشد و فقط یك‌گروه معدود از اشخاص با اعتقادآنرابدرستی بکار بندندکافی‌خواهد بود که تأثیرآن در نظرعموم مردم‌ظاهرشود وبشکل روز افزونی‌توسعه‌پذیرد. اگرعدهٔ زیادی این‌روش

---

[1] Interpreters

را بکار برند طبعاً تأثیرخارجی آن شدیدتر خواهد بود اما از آنجا که یك عدهٔ زیادتر همیشه کمترمیتوانند بشکل یکسان مقاومت کنند، ممکن است که بعضی‌عوامل تأثیرروحی این روش‌را ضعیف‌سازد. بدینقرارتوسعهٔ این روش در میان افراد زیادترظاهراً ازتأثیر عمقی آن خواهد کاست زیرا وقتی که‌انسان بصورت جماعتی‌درمی‌آید معمولا افراددرآن تحلیل میروند و بعقب میروند ومقاومت و صفات وخصوصیات جمعی‌هم با مقاومت وصفات وخصوصیات فردی تفاوت دارد.

باوجود جهات مثبت وخواص مؤثر روش عدم خشونت ، تأکید فراوانی که دربارهٔ بکاربستن یك روش عدم خشونت خالص ومطلق شده‌است و میشود آنرا بصورت چیزی دور اززندگی در آورده‌است بطوریکه دیده میشود اشخاص یا آنرا بایك شکل‌مذهبی و کورکورانه می‌پذیرند وعمل‌میکنند و یا اصلا آنرا قبول‌نمیکنند . درواقع جنبهٔ فکری وعقلی آن در درجهٔ دوم اهمیت قرارگرفته و بعقب رانده شده‌است . در سال ۱۹۲۰ تأثیرات مثبت مبارزهٔ عدم خشونت حتی درتروریست‌های هندهم مؤثر واقع میشد و عدهٔ زیادی از مبارزین را که بخاطر یك هدف اجتماعی به‌صف تروریستها پیوسته بودند از ایشان جدا ساخت . حتی کسانی‌هم که در صفوف آنها باقی ماندند راجع بدرستی روش خود دچارتردید شده بودند وفعالیت‌های تروریستی خود را متوقف ساختند . اما اکنون دیگر روش مبارزهٔ عدم خشونت چنان تأثیری درتروریستها بوجود نمی‌آورد . حتی در داخل کنگره‌هم بسیاری ازعناصرفعال‌و پرحرارت که دردوران نهضت‌های «عدم‌همکاری» و «نافرمانی‌عمومی» نقش‌های‌عمده‌ئی‌اجرا کردندو بامنتهای صمیمیت‌میکوشیدند که‌روش عدم‌خشونت‌رابکار بندند دیگر آنراروش کسانی‌میشمارند که‌نمیخواهندمنظورهای کنگره رادنبال کنند و به‌مبارزهٔ جدی‌بپردازند.این قبیل اشخاص‌بطور مطلق به‌عدم‌خشونت‌ایمان نبسته‌بودندو آنرا بصورت یك‌آئین و مذهب‌نپذیرفته‌بودندبلکه آنرا فقط‌وسیله‌ئی‌برای تحقق‌هدفهای‌عالیترملی‌واجتماعی‌میشمردند. آنهاحاضر نیستند ازهدفهای‌بزرگی که بنظر ایشان پراهمیت تراست ـ مانندایجاد یك دولت سوسیالیستی که عدالت و برابری‌را برای همه برقرار سازد ، وبوجودآوردن یك‌اجتماع منظم و بابرنامه که فقط با ازمیان رفتن بسیاری ازامتیازات ومالکیت‌های کنونی ممکن‌است وجود پیداکند ـ بخاطر بکار بستن مطلق و بیچون وچرای روش عدم خشونت صرفنظر کنند .

بدیهی است گاندی جی هنوزهم یك نیروی عظیم و بزرگیست که روش‌عدم‌خشونت او خصوصیات مثبت وفعال درخود دارد وهیچ کس نمیداند که چه‌وقت بازنیروی عظیم‌او یکبار دیگر سراسر کشور را بشور وهیجان درخواهد آورد وبه پیش خواهد راند .

گاندی جی باتمام عظمتش ، باتضادهایش ، بانیروی فوق‌العاده‌اش برای بحرکت آوردن و برانگیختن توده‌ها ، رویهمرفته موجودیست که بالاتر ازمعیارها ومقیاسهای عادی‌قرار دارد و نمیتوان اورا باهمان موازین معمولی که برای دیگران بکار میرود مورد قضاوت قرارداد . اما بسیاری از کسانی که مدعی پیروی ازاوهستند و باصطلاح روش عدم‌خشونت اورا بکار می بندندعملا مسالمت‌جویان غیرمؤثری‌هستند که وجودشان منفی است‌ویکنوع آرامش طلبی ازنوع تعلیمات « تولستوی »[۱] را پیشه ساخته‌اند وبصورت اعضای یک فرقهٔ محدود وتنگ‌نظر که بازندگی وواقعیات آن هیچ نوع تماس ندارند درآمده‌اند . اینهایک عدهٔ زیاد ازکسانی راکه دروضع‌موجود برای خودمنافع فراوانی دارندو بهمین جهت میخواهندآنرا محفوظ‌نگاهدارندنیز دراطراف‌خود گردآورده‌اندرصورتیکه‌اینها درواقع‌منظورهای‌خودرا که‌مبنی برجلوگیری‌ازتغییرات‌وحفظ‌وضع‌موجود میباشددر زیر نقاب عدم خشونت پنهان میسازند . بدینقرار بتدریج اپورتونیسم وخودخواهی وآسایش طلبی شکل عدم خشونت را بخود میگیرد وجنبه های مثبت آنرا ازمیان می برد .

بسیاری ازمدعیان عدم خشونت بجای معتقدساختن حریفان به تغییرات وتحولات مسالمت آمیز ، خودشان را تغییر میدهند وباروش حریفان هماهنگ میسازند . وقتی که آتش شور وهیجان فرومی‌نشیند وضعف وآسایش‌طلبی مارادرخود میگیرد همیشه‌تمایلی برای عقب نشستن ومیدان دادن بحریف پیدا میشود و آسایش طلبان تن‌پرور این‌عقب نشینی را « هنرمعتقد ساختن حریف وکنارآمدن بااو » مینامند . گاهی هم این روش بقیمت از دست دادن همراهان وهمکاران ورفیقان تمام میشود. دراین موارد است که‌این قبیل اشخاص رفقای جدی ومبارز خودرا که بسازش وعقب نشینی تن درنمیدهند ، تندرو وافراطی مینامندومعتقدندکه روش‌آنها دوستان جدید را(که خواهان حفظ نظام‌موجود هستند)آزرده خواهد ساخت وباین جهت آنهارا به درهم شکستن‌وحدت درصفوف‌متهم میسازند . این قبیل اشخاص واین نوع مدعیان عدم خشونت بجای آنکه خواهان‌تغییرات واقعی درنظم اجتماعی باشند برروی عطوفت ومهربانی وترحم وحسن نیت درمیان‌نظام موجود تأکید میکنند تادرنتیجه منافع صاحبان منافع مستقرهمچنان محفوظ باقی‌بمانند و آسیبی نه بینند .

من یقین دارم که‌گاندی جی باتأکیدی که همواره برروی اهمیت وسایل رسیدن‌به هدفها بکار میبرد خدمت بزرگی بما انجام داده است اما درعین حال یقین واطمینان هم دارم که باید بالاخره هدف روشنی هم درپیش ومورد نظرباشد تابدانیم کـه وسایل را

---

۱ ـ لوتولستوی نویسنده وفیلسوف روس که از۱۸۲۸ تا۱۹۱۰ زندگی کرد ونظریات مذهبی خاصی‌درباره اخلاق داشت ـ م

برای رسیدن به کجا و به چه منظورهائی بکار میبریم . بدون داشتن یك هدف صریح و روشن ممکن نیست که بسرمنزل مقصود برسیم بلکه احتمال دارد که باهر پیش آمدی از راه بدر رویم وسر گردان شویم ونیروهای خودرا برای منظورهای ناچیز وکم اهمیت تباه سازیم . اما البته نمیتوان وسایل‌رسیدن به‌هدف راهم نادیده‌گرفت و در مورد آن سهل‌انگاربود . اگروسایل نامناسب ومخالف اخلاق وبد باشد اغلب هدفها را نیز تباه میسازد وخود آنها مشکلات وگرفتاریهای تازه‌ئی بوجود می‌آورد .

بعلاوه ماهمیشه ازروی وسایل‌کار وچگونگی اعمال اشخاص است که میتوانیم دربارهٔ ایشان قضاوت‌کنیم ونه ازروی هدفهای مورد ادعاکه بابوق وکرنا دربارهٔ آن جنجال وتبلیغ کنند . بکاربستن وسایلی‌که ما را به‌مجادلات بیهوده و افزایش کینه‌ها و نفرت‌ها بکشاند طبعاً وصول به‌هدف را دشوارتر و راه مقصود را دورتر خواهد ساخت .

مسلماً وسایل وهدف‌ها اغلب باندازه‌ئی باهم پیوندداردند که مجزا ساختن‌آنها از یکدیگر بسیار دشوار است . بدین جهت اصولا وسایل ما برای رسیدن به‌هدف‌ها باید آنچنان باشندکه حداقل تصادم و کینه را بوجود آورند و هیچگونه عدم رضایتی ببار نیاورند وتابشود عدم رضایت‌ها را محدودتر سازند (زیرا در هرحال طبعاً مقداری عدم رضایت وتصادم اجتناب ناپذیراست) وحسن‌نیت متقابل راتشویق‌کنند . اما این‌موضوعها بیشتر صورت قصد ومحرك ومیزان شوق و هیجان دراقدام را پیدا میکند تاصورت یك روش اقدام خاص ومعین را ، یعنی بیشتر شامل جنبه‌های فکری و روحی میشود تا شامل جنبه‌های عملی.

باید منظوری‌که محرك ماست صحیح باشد ودرعین حال بکوشیم با وسایل‌صحیح وبا حد اقل زیان و خسارت هم آنرا تحقق بخشیم . غرض گاندی جی هم از تأکیدات مکررش دربارهٔ اهمیت وسایل مبارزه همین بود . درواقع اگراونتوانسته است طبایع‌و غرایزآدمی را به میزان مهمی تغییر دهد لااقل توانسته است بشکل فوق‌العاده‌ئی در یك نهضت‌عظیم‌ملی که‌میلیونها نفرراد‌ر برگرفته وبحرکت‌آورده است چنین‌منظورهاومحرك های عالی وشایسته‌ئی بوجود آورد .

اصرارگاندی جی برای اینکه انضباط اخلاقی در افرادکاملا ودقیقاً مراعات گردد هرچندکه درمیزان این انضباط وحدود وچگونگی آن جای بحث باشد ، اصولا موضوع لازمی‌بود. او برای ضعف‌ها و گناههای فردی اهمیت فراوانی قائل است و به گناههای اجتماعی چندان اهمیتی نمیدهد وعقیده‌داردکه افراد باید بکوشندکه خود راتحت‌انضباط

قراردهند ومرتکب گناه نشوند. ضرورت ولزوم یك چنین انضباطی البته بسیار نمایانست زیرا بعضی ازاعضای کنگره همواره تحت اغوا و کشش این تمایل قرارمیگیرند که زندگی دشوارو ساده را رها کنند و به صف گروههای ممتازوصاحب قدرت به پیوندند و برای خود یك زندگی مرفه و آسودهٔ شخصی فراهم سازند. برای اعضای سرشناس وممتاز کنگره همواره راه رفتن به طرف دولت و پیوستن به صف طبقات ممتازو آسایش طلب گشاده است و بنابرین لازمست که آنها با یك چنان تعلیم انضباطی ازرفتن به چنین راهی منع شوند.

امروز سراسر جهان دستخوش بحرانهای گوناگونست، اما بزرگترین آنها بحران فکری وروحی است. این بحران مخصوصاً در شرق وسعت بیشتری دارد زیرا تغییرات وتحولات اخیر آسیا دردوران بسیار کوتاهی صورت گرفته واز نقاط دیگر جهان سریعتر بوده ودرنتیجه جریان انطباق با آن دشوارتروردناکترشده است.

شاید مسائل سیاسی که بنظرمیرسد تمام مسائل دیگررا تحت‌الشعاع قرارمیدهند، با وجوداهمیت فوق‌العاده‌شان و با وجود آنکه باید برای آنهااولویت قائل شد وپیش‌از سایر مسائل حل کرد در واقع از مسائل اساسی دیگری که در برابر ما قرار دارد کمتر اهمیت داشته باشد.[۱] ما درطول قرون متمادی با یك شکل اجتماعی که تقریباً هیچ تغییر نیافته عادت کرده‌ایم وهنوز بسیاری ازما عقیده دارند که همین شکل تنها صورت ممکن و صحیح زندگی اجتماعیست وافکاروروحیات اخلاقی خودرا هم با همین شکل اجتماع پیوند میدهند اما حقیقت اینست که کوشش ما برای سازش دادن افکار کهنهٔ روزگار گذشته با زندگی امروزی با شکست مواجه خواهد شد زیرا محکوم به شکست میباشد.

«وبلن»[۲] عالم اقتصاد آمریکائی نوشته است که «بالاخره ازنظر اقتصادی اصول اخلاقی تابع ضروریات اقتصادی میباشد.» در واقع مقتضیات کنونی ما را مجبور میسازد که موازین اخلاقی جدیدی بوجود آوریم که با وضع امروزسازگارومناسب باشد. اگر ما باید راهی برای خروج ازاین بحران فکری وروحی پیدا کنیم و به ارزشهای روحی واخلاقی واقعی که مناسب امروز باشد برسیم، باید با کمال صراحت و جسارت با مسائل

---

۱ ـ منظور نویسنده اینست که هرچند باید استقلال سیاسی هندرا بااولویت درنظر گرفت و آنرا پیش‌از مسائل دیگر حل کرد اما مسائل اجتماعی واقتصادی نیز دارای اهمیت فوق‌العاده وحیاتی هستند وباید اصولا شکل جامعه راهم تغییر داد وعوض کرد. این همان نظر است که بارها دراین کتاب اظهار شده وبعداز تأمین استقلال هند نیز دنبال میشود. وبطوریکه میدانیم دولت هند مستقل باتغییرات اساسی وعظیمی که در شکل مالکیت وتولید و توزیع ثروت داده میکوشد که در جامعهٔ خود یك نظام نوین سوسیالیستی برقرار سازد ـ م.

۲ ـ Veblen

روبرو شویم وراه حل واقعی آنها را پیدا کنیم و نه اینکه به آیات خشك و دستورهای قالبی مذهبی ـ هرمذهب که باشد ـ پناه ببریم . ممکن است که آنچه یك مذهب میگوید بدیا خوب باشد ، این مسئله اهمیت زیاد ندارد . مسئلهٔ اصلی وعیب کار این خواهد بود که به آنچه گفته میشود بی چون وچرا اعتقاد پیدا کنیم و آنرا بپذیریم. این طرز اعتقاد نمیتواند با موازین تفکر منطقی واستدلالی سازش داشته باشد ومانع آن میشود که مسائل را با یك نگاه علمی ومتفکرانه مورد ملاحظه قرار دهیم. بقول «فروید» دانشمند بزرگ روانشناس پیروان مذهب عقیده دارند که آیات ودستورات خشك مذهبی «باید» مورد قبول واعتقاد واقع شود : اولا از آنجهت که اجداد وپدران ما نیز چنین معتقداتی داشته اند ، ثانیاً از آن جهت که مادلایل وشواهدی برای قبول این اعتقادات داریم که خود آنها هم از همان زمانهای قدیم بدست ما رسیده است ، وبالاخره ثالثاً از آنجهت که مطرح ساختن مسئلهٔ صحت یا عدم صحت این دلایل وشواهد بطور کلی ممنوع است و کفر شمرده میشود .[1]

اگر به عدم خشونت وتمام آنچه از آن ناشی میشود نیز با یك نظر مذهبی وبصورت آیات خشك ودستورات تغییر ناپذیر مذهبی بنگریم دیگر جای بحث و گفتگوئی در آن نمی ماند ودر اینصورت نظریهٔ عدم خشونت به سطح یك اعتقاد محدود یك فرقهٔ بخصوص پائین می آید که مردم فقط میتوانند یا آنرا بپذیرند ویا نپذیرند . در اینصورت روح وزندگی آن گرفته میشود وقابلیت انطباق خود را با مسائل کنونی و امروزی از دست میدهد . اما اگر آماده باشیم که به تناسب شرایط موجود کنونی دربارهٔ آن به مباحثه پردازیم وجهات مختلف آنرا مورد ملاحظه قرار دهیم این نظریه خواهد توانست در کوشش برای تغییر شکل دادن جهان بمیزان فوق العاده ئی بما کمك دهد . در این ملاحظات ما باید طبیعت و ضعف های انسان اجتماعی وجماعات انسانی را درنظر بگیریم .

هرفعالیتی که بمیزان وسیع و با شرکت توده های کثیر صورت پذیرد ، مخصوصاً هرفعالیتی که بمنظور بوجود آوردن تغییرات اساسی وانقلابی انجام گیرد تنها تابع آنچه رهبران دربارهٔ آن فکر میکنند نمیباشد بلکه شرایط وامکانات موجود محیط و از آن بیشتر طرز فکر انسانهائی که برای این فعالیت بکار برده میشوند نیز در آن تأثیر میگذارد .

درتاریخ جهان خشونت نقش بزرگی را بازی کرده است ، امروز هم هنوز خشونت نقش مهمی انجام میدهد واحتمال دارد که باز هم تادورانی نسبتاً دراز وقابل ملاحظه این

---

۱ ـ یادداشت مؤلف ـ ازکتاب « آینده یك توهم » (اثر دانشمند روانشناسی و محقق اطریشی زیگموند فروید Freud ـم)

نقش ادامه داشته باشد. اغلب تغییرات در روزگار گذشته بوسیلهٔ خشونت و اعمال جبر و قدرت تحقق یافته است « و. ا. گلادستون[۱] » یکبار گفت: «با کمال تأسف باید بگویم که اگر در دوران بحران‌های سیاسی به‌مردم این کشور (بریتانیا) جز نفرت از خشونت، و علاقه به‌نظم و بکار بستن حوصله و بردباری تعلیم دیگری داده نمیشد، آزادی‌های این کشور هرگز بوجود نمی‌آمد و تحقق نمی‌پذیرفت.»

غیرممکن است که بتوان اهمیت خشونت را در گذشته و در حال نادیده گرفت. نادیده گرفتن این حقیقت، نادیده گرفتن زندگی خواهد بود. با اینهمه بدون تردید خشونت چیز بدیست و عواقب زیانبار فراوانی هم باخود همراه دارد. حتی بدتر از خود خشونت، نیات و افکار و احساساتی مانند نفرت، قساوت، انتقامجوئی، کیفر، مکافات و غیره است که اغلب باخشونت همراه میباشد. مسلماً نمیتوان گفت که خشونت ذاتاً و نفساً بداست بلکه بعلت همین احساسات زشتی که همراه آنست بدشمرده میشود. ممکن است خشونتی وجود داشته باشد که باچنین نیاتی همراه نباشد. همانطور که ممکن است خشونت برای منظورهای بدبکار رود ممکن هم هست که برای منظورهای نیك مورد استفاده واقع گردد. اما فوق‌العاده دشوار است که خشونت را از آن نیات سوء که بهمراه میکشاند جدا سازیم و باین‌جهت باید حتی‌المقدور از آن پرهیز و اجتناب کنیم. اما درهرصورت پرهیز از آنرا نمیتوان و نباید تا مرحلهٔ قبول یك روش منفی و تا تسلیم شدن به‌بدیها و خسارتهای بزرگتر رسانید. گردن نهادن به‌خشونت و قبول یك رژیم ظالمانه که خود براساس خشونت بنا شده است درواقع نفی کردن روح مثبت عدم خشونت میباشد. نظریه و روش عدم خشونت برای آنکه صحیح و قابل قبول باشد باید مثبت و مؤثر باشد و بتواند یك چنین رژیم یا نظام اجتماعی ظالمانه را تغییر دهد.

این موضوع که آیا روش عدم خشونت میتواند چنین کاری بکند و به‌چنین نتیجه‌ئی برسد یا نه چیزیست که من نمیدانم. من تصور میکنم که درهرصورت این روش میتواند ما را درراه منظور بسیار جلو ببرد اما تردید دارم که به‌تنهائی بتواند ما را به‌منظور نهائیمان هم برساند. درهر حال یك نوع اعمال جبر و فشار لازم بنظر میرسد. زیرا مردمی که قدرت و امتیازات گوناگون را دردست خود دارند از آنها دست نخواهند کشید مگر وقتیکه باین کار مجبور شوند یا مگر وقتیکه شرایطی بوجود آید و اوضاعی ایجاد شود که نگاهداشتن آن قدرت و آن امتیازات را برای خود زیان‌آور به‌بینند و دست کشیدن از آنها

---

۱ - ویلیام اوارت گلادستون یکی ازمعروفترین سیاستمداران انگلستان ورهبران حزب لیبرال آنکشور در قرن نوزدهم است که چهار دوره نخست‌وزیری بریتانیا شد و از ۱۸۰۹ تا ۱۸۹۸ زندگی کرد. م

را برای خود پرمنفعت‌تر بیابند

تضادها و تصادمات کنونی در اجتماع ما ، چه تصادمات ملی و چه طبقاتی بدون بکار بردن فشار و جبر حل نخواهد شد . البته کار معتقد ساختن اشخاص به تغییرات آینده باید به میزان وسیعی انجام گیرد و دنبال شود زیرا تا وقتیکه عدهٔ زیاد و فراوانی از مردم به لزوم تغییرات اعتقاد پیدا نکنند ، پایه و بنیان واقعی برای یك نهضت بزرگ و برای تغییرات اجتماعی بوجود نخواهد آمد . اما ناچار در مورد بعضی‌ها باید اجبار و فشار بکار رود . صحیح نیست که ما در برابر تضادها و تصادمات اساسی که در جامعهٔ ما وجود دارد دیدگان خود را به بندیم و بکوشیم چنین و انمود سازیم که چنان تصادمی وجود ندارد . این کار نه فقط بی‌اعتنائی به حقیقت و واقعیت است بلکه چنین روشی بعلت گمراه ساختن مردم نسبت به واقعیات، موجب تقویت و پشتیبانی از نظام موجود اجتماعی میشود و به طبقات حاکمه یك تکیه گاه اخلاقی می‌بخشد که بتوانند امتیازات ناروا و ظالمانهٔ خود را بجا و عادلانه قلمداد کنند . برای مبارزه با یك سیستم و یك وضع ظالمانه باید استدلالات نادرست و ادعاهای جعلی فاش گردد و نمایان شود و حقایق و واقعیات بدرستی بیان گردد . یکی از خواص روش عدم خشونت همین است که این جعلیات بی‌اساس را از راه عدم قبول آنها و عدم همکاری برای پیشرفت آنها فاش میسازد و درهم میشکند .

هدف و آرزوی نهائی ما فقط میتواند این باشد که یك جامعهٔ بدون طبقات بوجود آید که در آن عدالت اقتصادی حکومت کند و همه کس در آن برای خود امکانات متساوی با دیگران داشته باشد . اجتماعی که با یك برنامه و بنیان صحیح تمام افراد را از نظر مادی و فرهنگی به سطح بالاتری ارتقا دهد و در آن ارزشهای روحی، همکاری، بی‌نظری ، فداکاری ، نیکوکاری، میل به حقیقت ، حسن نیت و محبت نسبت بدیگران پرورش یابد و بالاخره یك نظام صحیح و عادلانهٔ جهانی در همه‌جا برقرار گردد . هر چیز که بر سر راه این حرکت مترقیانه سدی بوجود آورد باید از میان برود . البته حتی‌المقدور این قبیل موانع باید با مسالمت مرتفع گردد ولی در صورت لزوم ناچار باید آنها را بازور و با اجبار از میان برداشت . حتی بنظر میرسد که اعمال جبر و فشار اغلب لازم و ضروریست . اما بدیهی است که اگر زور و قدرت بکار میرود نباید با روح کینه و قساوت و بیرحمی همراه باشد بلکه باید فقط صورت میل بیغرضانه برای ازمیان برداشتن موانع را داشته باشد . این کار دشوار است . این وظیفه سهل نیست. راه ما آسان نیست و در آن مهلکه‌ها و دشواریها فراوانست . اما دشواریها و مهلکه‌ها با چشم روی‌هم گذاردن و آنها را نادیده گرفتن از میان نخواهد رفت بلکه باید طبیعت واقعی آنها را شناخت و جسورانه با آنها مواجه شد .

ممکن‌است که تمام این‌منظورهای بزرگ وعالی تصورات و خیالات واهی جلوه کند و بسیار ممکن‌است که عدهٔ‌زیادی ازمردم نتوانند چنین‌منظورهای عالی و نجیبانه‌ئی برای خود داشته باشند اما درهرحال ما باید همواره این نیات ومقاصد را دربرابر خود داشته باشیم و برروی آنها تأکیدکنیم و احتمال دارد که کم‌کم ازین راه کینه‌ها و شهواتی که دربسیاری ازماوجوددارد آرام بگیرد وفروبنشیند .

روشهای‌ما باید برای وصول به‌چنین‌هدفی انتخاب شود و براساس یك‌چنین نیات ومقاصدی تکیه داشته‌باشد . اماضمناً بایدتوجه هم داشته‌باشیم که‌طبیعت‌آدمی به‌آنصورت که درتوده‌ها وجماعات وجود دارد همیشه به‌تمنیات خالصانه و دعوتهای عالی و نجیبانهٔ ماپاسخ درستی‌نمیگوید وهمواره موافق اصول ومقررات عالی‌اخلاقی‌عمل‌نمیکند . بدین‌قرارهمیشه لازمست که مجبورساختن هم بامعتقد ساختن همراه باشد وبهترین‌کاری که میتوان کرد اینست که حتی‌المقدور میزان بکار بردن فشار و اجبار را محدودتر سازیم بطوریکه زیانها وخسارات ناشیه ازآن نیزبحداقل باشد .

٦٤

دوباره درزندان دهرا

وضعم در زندان «علیپور» خوب نبود بمیزان محسوس و قابل ملاحظه‌ئی از وزنم کم شده بودولاغرشده بودم. هوای کلکته و گرمای سوزان وروزافزون آن بسیار ناراحتم میکرد. زمزمه‌هائی شنیده میشد که قرارشده استمرا به ناحیهٔ خوش‌آب وهواترومعتدل‌تری منتقل سازند. روز ۷ ماه مه بمن اطلاع دادند که اسباب واثاثیهٔ خود را جمع آوری کنم و اززندانم خارج شوم. قرارشده بود که مرا بزندان «دهرادون» بفرستند. بعد از ماهها انزوا واسارت درزندان، حرکت با اتومبیل ازکلکته درهوای خنك شبانه برایم بسیارمسرت‌انگیز بود. منظرهٔ انبوه جمعیت وازدحام‌مردم درایستگاه راه‌آهن‌در«هوراه» مرا مجذوب میساخت.

ازین انتقال زندان خود خوشوقت بودم وبا بیقراری انتظار میکشیدم که باز به دهرادون برسم و کوههای پرعظمت آنرا از نزدیك به بینم. وقتی که بزندان دهرادون رسیدم دیدم وضعی که برایم تعیین کرده‌اند بکلی با آنچه نه ماه‌پیش ازآن وقبل ازرفتن بزندان «نینی» داشتم بکلی تفاوت کرده است. مرا دریك جای جدید در یك اصطبل که آنرا تمیز کرده وآماده‌ساخته بودند مستقرساختند.

محل جدید بعنوان یك سلول زندان جای بدی نبود. یك ایوان مهتابی به اطاق زندانم متصل بود. همچنین یك حیاط کوچك درجنب آن بود که درحدود بیست مترطول داشت. بدینقرارازنظرخود اطاق زندان وضعم ازآنچه دردورهٔ قبلی اقامت دراین‌زندان داشتم بهتر شده بود اما بزودی دریافتم که تغییرات دیگر باین اندازه خوشایند و خوب نبود. دیوار محوطهٔ زندانم راکه قبلا بیش ازسه متر ارتفاع نداشت بمناسبت آمدن من درحدود یك‌مترونیم دیگرهم بلندتر کرده بودند. بنابرین دیگرمناظرپرعظمت کوههائی که آنهمه بخودم وعده میدادم وانتظارش را میکشیدم بکلی ازنظرم پنهان میماند فقط میتوانستم سرشاخه‌های چند درخت بلند راکه ازبالای دیوارپیدا بود به بینم. مدتی‌بیش

ازسه ماه دراین زندان بودم وحتی یکبار هم نتوانستم منظره‌ئی ازکوهها راکه آنهمه مشتاق آنها بودم تماشا کنم. بمن‌اجازه نمیدادند که مثل‌دفعهٔ‌سابق ازمحل‌اصلی زندان‌خود بیرون بروم ودرپای دیوار زندان بگردش پردازم. عقیده داشتند که همان حیاط کوچك زندانم باندازهٔ‌کافی برای ورزش بزرگست.

این‌محدودیت های جدید سخت ناراحت کننده بود و احساس میکردم که یك حالت خشم وتحریك عصبی درمن بوجود می‌آورد. نسبت به همه چیز بیعلاقه میشدم وحتی دیگر میل نداشتم که به آنقدرورزش که ممکن بود درمحوطهٔ حیاط زندانم صورت پذیرد نیز بپردازم. کمترخود راتا آن اندازه تنها وازدنیا جدا احساس کرده بودم. کم کم اعصابم ازاین تنهائی وانزوا فرسوده میشد. هم جسماً وهم روحاً ضعیف میشدم. میدانستم که‌در پشت دیوارزندانم، فقط بفاصلهٔ چند قدم، طراوت ولطافت‌وعطردلکش وخرمی‌سبزه‌ها وچمن‌ها وزمین شاداب وخوشرنگ ومناظردل‌انگیزدوردست وجود دارد اما همهٔ آنها ازدسترس من بدوربود وچشمهای خسته وفرسوده‌ام ناچاربودند که منظرهٔ منحوس‌وشوم آن دیوارهای بلند را دربرابرداشته باشند. حتی درآنجا حرکت وجوشش زندگی‌عادی زندان‌هم وجود نداشت زیرامرااز‌همه‌کس جداساخته بودند وتنها رهاکرده بودند.

پس ازشش هفته باران‌های موسمی تابستان آغازشدکه بصورت سیل‌فرومیریخت درمدت نخستین هفته درحدود ۲۰ سانتیمتر باران بارید. باین ترتیب تغییری درهواروی داد وزمزمه‌ئی از یك زندگی نوین بگوش‌میرسید. گرمای هوا فرو نشست و جسم یك حالت تسکین و آسودگی احساس میکرد. اما برای چشم وفکرم هیچ تسکین وکمکی بوجود نمی‌آمد. گاهی اوقات درآهنین حیاط زندانم نیمه‌بازمیشد تایك نگهبان‌داخل یا خارج شود.درآن موقع میتوانستم چند لحظه منظره‌ئی ازدنیای خارج رابه‌بینم. چمنهای سبزوخرم با رنگهای شفاف و شستهٔ خود میدرخشیدند و قطرات باران همچون مروارید برروی آنها جلوه میکرد، اما این منظرهٔ دل‌انگیز لحظه‌ئی بیش نمی‌پائید و بسرعت برق محومیشد. دوباره درزندان بسته میشد و همچنان بسته میماند. ظاهراً به نگهبانان دستورداده بودند که اگرمن‌درآن نزدیکیها باشم‌دررا بازنکنند ودرهرحال هروقت هم که دررا بازمیکنند جزمقدارمختصری که‌فقط‌برای عبورخودشان‌کافی‌باشد آنرا نگشایند. این‌نگاه دزدیده وکوتاه به سبزی وخرمی و طراوت بیرون بهیچوجه برایم مسرت‌انگیز نبود زیرا یکنوع دلتنگی وعطش حسرت‌آلود رادرمن بیدارمیساخت. دلم بیشتر بهوس می‌افتاد ودرهم فشرده میشد. حتی تصمیم میگرفتم وقتی هم که درنیمه‌بازمیشود به‌بیرون نگاه نکنم

معهذا باید بگویم که تمام این ناراحتی‌های روحی ، آنطور که بنظر میرسید گناه زندان نبود . بلکه درواقع عکس‌العمل حوادث خارجی بود. فکر بیماری کماله و نگرانیهای سیاسی دراین ناراحتی روحیم اثر زیادی داشت . کم کم متوجه میشدم که کماله دوباره تحت فشار بیماری قدیمش قرار گرفته است درحالیکه احساس میکردم هیچ کاری از دستم ساخته نیست و بهیچ شکل نمیتوانم به‌او کمك بدهم. البته میدانستم که اگر خود من در کنارش میبودم وضع او تغییر میکرد .

برخلاف زندان علیپور ، در زندان دهرادون اجازه دادند که یك روزنامهٔ روزانه برایم بیاید و باین ترتیب میتوانستم با حوادث و جریانات سیاسی و غیر سیاسی خارج تماسی داشته باشم. کمیتهٔ کنگره پس از قریب سه سال (که در بیشتر این مدت غیرقانونی اعلام شده بود) در «پاتنا» اجتماعی ترتیب داد اما اخبار جریان مذاکرات کمیته برایم یأس‌انگیز بود . برایم تعجب‌آور بود که- دراین نخستین اجلاس وملاقاتی که پس‌از آنهمه حوادث شگرف که درهند و در جهان روی داده بود تشکیل میشد نخواسته بودند که به‌تجزیه و تحلیل اوضاع بپردازند و یك مباحثهٔ جدی دراین‌باره بعمل آورند و بکوشند که راههای تازه‌ئی بیابند .

آنطور که از دور بنظرم میرسید گاندی جی با یك روش دیکتاتورمآبانه میگفت: «اگر میخواهید ازمن پیروی کنید واین راه راانتخاب میکنید باید شرایط مرا بپذیرید.» این‌درخواست اوطبیعی بود زیرا نمیشد که هم همراه اورفت وهم ازاوخواست که برخلاف معتقداتش رفتار کند. بنظر میرسید که در کمیتهٔ کنگره مطالب زیادی را از بالا تحمیل میکردند و نمیخواستند کسی به مباحثه متقابل هم بپردازند و یك سیاست جدید و مناسب اتخاذ کنند. واقعاً حیرت‌انگیز بود که گاندی جی برافکار عمومی مسلط بود و باز هم ازعدم همراهی مردم با خودش شکایت داشت. تصور میکنم کمتر کسی بیش از گاندی جی دراطراف خود وفاداری وستایش وفرمانبرداری وسیع وعمومی داشته‌است. ومنصفانه بنظر نمیرسید که شخصی چون او از توده‌های مردم گله‌مند باشد که چرا به آن سطح عالی و بلندی که او برای ایشان تعیین میکند بالا نمی آیند.

گاندی جی در ملاقات کمیتهٔ کنگره در «پاتنا» حتی تا آخرین جلسات باقی نماند زیرا میخواست بمسافرت و کوشش دربارهٔ هدف هریجن خود ادامه دهد. گاندی جی به‌اعضای کمیتهٔ کنگره گفته بود که مثبت بودن خود را نشان بدهند و تمام طرحهای قطعنامه‌هائی را که از طرف کمیتهٔ عامله پیشنهاد میشود هرچه زودتر بتصویب برسانند. وسپس بدنبال کار خود رفته بود.

احتمال دارد که در واقع مباحثات زیاد ودنباله دار درآنموقع به نتیجه نمیرسید.

در میان اعضای کمیتهٔ کنگره یك وضع مبهم و تیره وجود داشت بطوریکه هر چند عدهٔ زیادی بانتقاد از اوضاع میپرداختند عملا پیشنهادات مثبت وقابل قبولی مطرح نمیشد. در آن شرایط و آن موقعیت چنین وضعی طبیعی هم بود زیرا بار مبارزه با تمام سنگینی خود بردوش این رهبران استانها وولایات مختلف افتاده بود و آنها تقریباً همگی کمی خسته شده بودند وفکر آماده و آسوده ئی نداشتند. بطور مبهمی احساس میشد که بیشترشان میل دارند نافرمانی عمومی متوقف شود. اما آیا چه باید کرد؟ دو گروه مختلف در این مورد اظهار نظر میکردند: یك عده جداً هوادار آن بودند که از مجاری قانونگزاری وشوراهای دولتی بفعالیت پرداخته شود، گروه دیگری بطور مبهمی یك نوع افکار وروشهای سوسیالیستی را در نظر داشتند. اما در هرحال اکثریت اعضای کمیتهٔ کنگره با هیچ یك از این دو گروه موافق نبودند. اعضای این گروه اکثریت. با شرکت در مجامع دولتی وقانونگزاری و ادامه فعالیت از طرق قانونی موافق نبودند ودر عین حال از سوسیالیسم هم کمی بیمناك بودند و بنظرشان میرسید که اگر بسوسیالیسم پرداخته شود ممکن است که در صفوف نهضت تفرقه و پراگندگی پیش آید. این گروه هیچگونه افکار مثبتی نداشتند وتنها امید و پناهگاهشان وجود گاندی جی بود که اورا همچون لنگرگاه مطمئنی برای خود میشمردند. بدینجهت هرچند که عدهٔ زیادی بودند که آنچه را گاندی جی میگفت قبول نداشتند این بار هم مثل سابق همه متوجه اوشدند ورهبری اورا پذیرفتند. هواداری گاندی جی از گروه اعتدالی تر که هوادار فعالیت در حدود قوانین در شورا های دولتی بودند سبب شد که آنها در کمیتهٔ کنگره و در خود کنگره موقعیت استوارتری احراز کـردند و پیش افتادند.

تمام این چیزها غیرمنتظره نبود اما کنگره در این عکس‌العمل و عقب نشینی خود خیلی بیش از آنچه که فکر کرده بودم عقب رفت. در طول پانزده سال اخیر واز زمان آغاز نهضت عدم همکاری (۱۹۱۹) رهبران و سران کنگره هرگز تا این اندازه نسبت بمقررات قانون وفعالیت درحدودقوانین اظهار علاقه نکرده بودند. حتی حزب سوراج که درسالهای حدود ۱۹۲۵ فعالیت داشت ودر شوراهای دولتی و مجالس قانونگزاری شرکت جست با تمام اینکه مظهر یك جناح ارتجاعی کنگره بود باین اندازه که اکنون دستگاه رهبری کنگره خود را هوادار قانون نشان میداد پیش نرفته بود. در دستگاه رهبری کنونی کنگره شخصیت‌هائی نظیر کسانی که حزب سوراج را رهبری میکردند نیز نبودند. بسیاری از اشخاص که در دورانهای خطرناك خود را با کمال دقت از کنگره جدا نگاه میداشتند اکنون به کنگره روی آوردند ومتأسفانه اهمیت فراوانی هم یافتند.

ممنوعیت کنگره از طرف دولت ملغی گردید وسازمان آن دوباره صورت قانونی

بخود گرفت اما بسیاری از سازمانهای وابسته و جنبی آن مانند سازمان داوطلبان که «سوادال» نامداشت ، عده‌ئی‌از مجامع و انجمن‌های دهقانی که اتحادیه‌های نیمه مستقل دهقانان بشمار میرفتند، و بسیاری از سازمانهای‌آموزش و پرورش و سازمان‌های جوانان همچنان غیرقانونی باقی‌ماندند. مخصوصاً سازمان«خدای‌خدمتگاران» یا «سرخ پیراهنان» استان مرزی هنوز غیرقانونی‌بود در صورتیکه این سازمان در سال ۱۹۳۱ بطوررسمی به کنگره پیوست ومظهرسازمان کنگره در استان مرزی بشمار میرفت.

بدینقرار هرچند که کنگره از فعالیت‌ومبارزه مستقیم دست کشید وراههای‌قانونی را پیش گرفت دولت‌تمام قوانین‌ومقرراتی‌را که برضدنهضت‌نافرمانی‌عمومی‌وضع کرده‌بود همچنان عمل میکرد وحتی‌بخش‌های‌عمدهٔ‌سازمان کنگره را غیرقانونی وممنوع میشناخت. مخصوصاً کوشش خاصی‌برای از میان بردن سازمانهای دهقانان و اتحادیه‌های‌کارگران مبذول میگشت در صورتیکه‌مقامات رسمی دولتی‌زمینداران ومالکین بزرگ را بتشکیل اتحادیه‌ها ومجتمع شدن تشویق میکردند ومجبور میساختند. این نکته بسیار جالب‌توجه وپرمعنی بود که برای این سازمانهای مالکین بزرگ انواع تسهیلات و کمک‌ها نیز از طرف دولت فراهم میشد. حتی‌برای دوتا از این سازمانهای مالکین ، حق‌عضویت اعضا بوسیلهٔ مأمورین‌مالیاتی‌دولت وهمراه با مالیات‌ها و درامدهای ارضی جمع‌آوری میشد.

گمان میکنم که من همیشه‌نسبت به فرقه‌های مذهبی‌هندوومسلمانان بیطرف‌بوده‌ام ونسبت بهیچکدام برتری وخصوصیتی‌قائل نشده‌ام اما اتفاقی‌روی داد که مخصوصاً مرا از سازمان هند ومهاسابها بیزارساخت.

یکی‌از دبیران کنونی‌این سازمان هندوکار را بجائی‌رساند که از ممنوع شناختن‌و غیرقانونی‌شدن سازمان «سرخ‌پیراهنان»[1] از طرف دولت شادمان شد واز دولت‌بخاطر این امر پشتیبانی‌میکرد. این تأیید دربارهٔ از میان بردن ابتدائی‌ترین حقوق عمومی‌آنهم در موقعی که هیچگونه اقدامات تجاوزآمیزی از جانب آنها صورت نمیگرفت واقعاً مرا متحیرمیساخت. صرفنظراز این مسئلهٔ اصولی‌همه‌کس بخوبی‌میدانست که مردم این استان مرزی درتمام سالهای مبارزه‌رفتاری عالی‌داشته‌اند. رهبر ایشان خان عبدالغفار خان که یکی‌از دلیرترین‌وشایسته‌ترین مردم‌هند است‌هنوز در زندان بود ، آنهم بدون هیچگونه محاکمه. بنظرمن‌زشتی وپستی‌کار فرقه‌های‌مذهبی‌ممکن نبود ازین تجاوزکند وانتظار داشتم که سایررهبران وسران هندومهاسابها نسبت به این اظهارات و طرز رفتار همکار

---

۱ ـ سازمان سرخ پیراهنان یاخدای خدمتگاران‌که دراستان مرزی مجاور افغانستان در میان قبایل پاتان وتحت رهبری‌خان‌عبدالغفارخان‌بوجود آمده‌بود ازمسلمانان تشکیل میشد وباین جهت سازمان مذهبی ومتعصب هندو مهاسابها غیر قانونی شدن آنرا تأیید میکرد وتوبسنده (نهرو) ازاین تأیید اظهار نفرت وبیزاری میکند ـ م

خود اظهار تنفر و بیزاری کنند و با او موافقت نداشته باشند اما تا آنجا که من اطلاع یافتم هیچ یك از آنها حتی یك کلمه هم نسبت به این رفتار پست اعتراض نکردند.

من از این اظهارات دبیرهندومهاسابها سخت ناراحت ومنقلب شدم. این امر بخودی خود بسیار بد بود اما از آنجهت که بنظرمن مظهر یك وضع جدید در کشور بود بیشتر مرا بخشم می‌آورد. آنروز که این خبر را خواندم در حالیکه در گرمای بعدازظهر استراحت میکردم خوابی دیدم که هنوزهم آنرا بخاطردارم. در خواب دیدم که خان عبدالغفار خان از همه طرف مورد هجوم وحمله واقع شده است ومن بدفاع از او برخاسته‌ام. باآشفتگی و فرسودگی از خواب پریدم، یك نوع اندوه قلبم را درهم میفشرد وبالشم از اشك ترشده بود. ازاین حال انقلاب خود خیلی متعجب بودم زیرا معمولا در موقع بیداری دستخوش چنین هیجانات شدیدی نمیشدم.

در آنروزهای اندوهبار و ناگوار اعصابم بشکل نمایانی ضعیف شده بود وخوابهایم ناراحت و آشفته بود. این وضع برایم سابقه نداشت . اغلب کابوسهای گوناگون بسراغم می‌آمد ورنجم میداد. گاهی اوقات درخواب ناله میکردم وفریادمیکشیدم. گویا یکبار فریادم خیلی شدیدتر از معمول شده بود وموقعی که ازخواب بیدارشدم دیدم دو نفراز نگهبانانم کنار تختم ایستاده‌اند که از فریادهای هولناك من مضطرب شده و بسراغم آمده بودند. آنروز در خواب دیدم که میخواهند مرا خفه کنند.

در همین اوان یك قطعنامه که در کمیتهٔ عامله کنگره بتصویب رسید نیز سخت دلم را آزرده ساخت. بقراریکه گفته میشد این قطعنامه «بمناسبت گفتگوهای بی اساس و بی معنی که دربارهٔ ضبط اراضی واموال صاحبان مالکیتهای خصوصی وضرورت جنگ طبقاتی» شیوع یافته بود منتشر گردید ودر آن خواسته بودند که به اعضای کنگره یادآوری کنند که قطعنامهٔ مصوب در کنگرهٔ کراچی [1] «منظورش ضبط مالکیتهای خصوصی بدون یك دلیل عادلانه ویا بدون پرداخت غرامت نبوده است و در آن از مبارزهٔ طبقاتی هم دفاع نشده است. بعلاوه کمیتهٔ عامله عقیده دارد که ضبط املاك و مبارزهٔ طبقاتی مخالف اعتقاد کنگره به اصول عدم خشونت میباشد.»

مطالب این قطعنامه خیلی ضعیف وسست ومبهم بود ونشان میداد که تنظیم کنندگان آن دربارهٔ معانی ومفاهیم کلمات مبارزهٔ طبقاتی بی اطلاع هستند. ظاهراً هدف این قطعنامه مخالفت با «حزب سوسیالیست کنگره» بود که بتازگی تشکیل شده بود. حقیقت اینست که هرچند بعضی از اعضای مسئول این گروه اخیر بارها بوجود یك مبارزهٔ طبقاتی

---

۱ ـ به متن صفحه ۳۷۰ رجوع شود ـ م

که در شرایط کنونی جریان دارد اشاره کرده بودند هرگز صحبتی از ضبط اموال یا املاک بمیان نیاورده بودند. با اینهمه از قطعنامهٔ کنگره عامله چنین فهمیده میشد که هر کس بوجود یك چنین مبارزه وجنگ طبقاتی اعتقاد داشته باشد اصولا نمیتواند عضو کنگره باشد.

بدیهی است هرگز هیچ کس نگفته است که کنگره باید بسوی سوسیالیسم متمایل گردد یا با مالکیتهای خصوصی مخالفت ورزد. بعضی از اعضای کنگره شخصاً چنین تمایلات ومعتقداتی داشتند اما عقیده ونظر شخصی ایشان با کنگره ارتباطی نداشت. اکنون چنین معلوم میشد چنین اشخاصی حتی نمیتوانستند در صف اعضای کنگره هم قرار بگیرند و در عضویت کنگره باقی بمانند واین سازمان ملی نمیتواند آنها را در بر گیرد.

من خود اغلب گفته بودم که سازمان کنگرهٔ ملی هند مظهر واقعی تمام ملت هنداست که تمام گروههای مختلف و صاحبان تمام منافع گوناگون را از شاهزادگان گرفته تا فقیران، در بر میگیرد.

این خصوصیتی است که اغلب در نهضتهای ملی بنظر میرسد ومفهوم آن اینست که این نهضتها مظهر اکثریت عظیم ملت هستند و سیاست ایشان با رعایت منافع عموم طبقات تعیین میگردد. اما این حقیقت کاملا صحیح وقابل دفاع نیست زیرا هیچ سازمان سیاسی نمیتواند مظهر ونمایندهٔ منافع متضادی باشد وگرنه صورت اجتماعی از یك انبوه ضعیف وبی معنی را پیدا میکند که هیچ شکل وترکیب مشخصی نخواهد داشت. کنگره هم میتواند یکی از دوصورت را داشته باشد: یا کنگره یك حزب وسازمان سیاسی است که یك هدف مشخص وروشن (یا لااقل مبهم) را که برفلسفهٔ خاصی متکی است دنبال میکند ومیخواهد یك نیروی سیاسی بدست آورد وآنرا در راه خوشبختی ملی بکار برد؛ ویا اینکه کنگره یك سازمان خیریه ونیکوکاری برای فعالیتهای بشردوستانه است که برای خود نظر خاصی ندارد وبرای همه کس وعموم طبقات خیرخواهست.

وقتی که کنگره صورت یك سازمان سیاسی را دارد که در راه یك هدف ملی و اجتماعی پیش میرود طبعاً مظهر کسانی است که بطور کلی با هدفها و فلسفهٔ این سازمان موافقت دارند وناچار کسانی که با آن مخالف هستند صورت عناصر غیرملی یا غیراجتماعی ومرتجع را پیدا میکنند که باید نفوذشان محدود گردد یا از میان برود بطوریکه هدف و فلسفهٔ کنگره بتواند تحقق پذیرد. راست است که یك نهضت ضد استعماری همیشه بر مبنای توافقهای بسیار وسیعی تشکیل میشود که طبقات مختلف را در بر گیرد ویك چنین نهضتی با مبارزات طبقاتی کاری ندارد. کنگره نیز در مراحل مختلف خود مظهر اکثریت عظیم مردم هند بوده است ودر درون خود گروههای متضاد ومختلفی را جای داده است که فقط از جهت ضد استعمار بودن میان ایشان قدر مشترکی وجود داشته است وحتی از

نظرچگونگی مبارزهٔ ضد استعماری هم با یکدیگر توافق نداشته‌اند. بهمین‌جهت کسانی که با این نظر اساسی ضد استعماری مخالف بوده‌اند همیشه خود را از آن دور و جدا نگاهداشته‌اند و در مراحل مختلف مبارزهٔ ملی کنگره در طرف دولت بریتانیا قرار گرفته‌اند. بدینقرار کنگره صورت یك نوع اتحاد دائمی تمام احزاب را پیدا کرده است که در آن گروههای مختلفی وجود دارند که در میانشان تفاوتهائی هست وهمهٔ آنها بوسیلهٔ اعتقاد به‌شخصیت ممتاز گاندی جی بهم پیوند یافته‌اند. ازاین‌جهت آن قطعنامهٔ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره با ماهیت واقعی کنگره سازگار نبود.

کمیتهٔ عامله بعداً کوشید که نظرخودرادر بارهٔ مبارزهٔ طبقاتی که در قطعنامهٔ خود گفته بود تشریح کند و در این باره توضیحاتی بدهد. اما اصولا اهمیت این قطعنامه بخاطر کلمات یا لحن آن نبود بلکه از آنجهت اهمیت داشت که نشانهٔ اتخاذ یك روش وسیاست جدید بود که با سیاست قبلی کنگره تفاوت داشت. این قطعنامه بشکل نمایانی از تمایلات جدید کنگره مبنی برشرکت در مجمع قانونگزاری و شوراهای دولتی الهام میگرفت ونظراین بود که بوسیلهٔ آن در موقع انتخابات مجمع قانونگزاری هواداری ومساعدت صاحبان ثروت و املاك را جلب کنند. بدینقرار کنگره هرروز بیشتر بطرف «راست» متمایل میشد وسعی میکرد که با عناصراعتدالی ومحافظه‌کار کشور نزدیك شود. کار بجائی رسید که حتی نسبت بکسانی‌هم که درگذشته نسبت به‌نهضت کنگره دشمنی‌علنی کرده بودند ودر دوران ادامهٔ نافرمانی عمومی درکنار دولت قرارگرفته بودند کلماتی نرم ومهرآمیز گفته میشد.

یك جناح چپ در داخل کنگره وجود داشت که با این روش سازشکارانه جداً مخالف‌بود ومبارزه‌میکرد. اماهم‌قطعنامهٔ کمیتهٔ عامله وهم بسیاری اقدامات وتندرویهای فردی دیگرروشن میساخت که دستگاه اجرائی کنگره حاضرنیست بعلت هیاهو واعتراض این جناح چپ از راه‌وروش جدید خوددست بردارد. چنین معلوم شد که میخواهند بگویند اگرعناصر چپ با این روش موافقت نداشته‌باشند و با آن‌سازش نکنند از صفوف کنگره اخراج خواهند شد. بیانیه واظهار نظری که از طرف هیئت پارلمانی کنگره انتشاریافت بقدری احتیاط‌آمیزوملایم بود که در مدت پانزده سال اخیر کنگره هرگز تا این اندازه احتیاط وملاحظه‌ازخودنشان‌نداده‌بود.

دستگاه رهبری کنگره، حتی‌صرفنظر از شخص گاندی جی، شامل عده‌ئی اشخاص معروف بود که در مبارزهٔ ملی بخاطر آزادی سوابق ممتد و درخشانی داشتند. مردانی پرافتخار که درسراسر کشور بخاطرصداقت ودرستی‌ودلیری خودمشهور بودند. اماسیاست جدیدی که برای کنگره اتخاذ گردید سبب گشت که افراد بسیاری را که حتی نمیتوان گفت

یك ایدآل ومنظور اجتماعی یا ملی هم داشتند به صفوف مقدم وحتی به نخستین صف کنگره آورد . مسلماً در صفوف وسیع اعضای کنگره عناصر ایدآلیست و با هدفی که بدنبال آرمان‌های ملی میرفتند فراوان بودند اما درها بروی ایشان بسته شد و اکنون در دستگاههای بالائی کنگره اپورتونیسم وخودخواهی بیشتر از هروقت دیگر میدان یافته بود.

صرفنظر از شخصیت معمائی وغیرقابل توصیف گاندی‌جی که درمیان دیگران ممتازتر بنظر میرسید و برهمه تسلط داشت سازمان کنگره اکنون دوصورت پیدا کرده بود: یکی صورت خالص سیاسی که روز بروز اهمیت بیشتری کسب میکرد وعدهٔ زیادتری را در بر میگرفت، ودیگری صورت یك مجمع مذهبی و اجتماع وسیع مؤمنین که مشحون از تقوا وپارسائی وعواطف احساساتی بود.

در این جریانات دولت حالت پیروزمندانه‌ائی داشت که بهیچوجه آنرا پنهان نمیکرد. احساس میکرد که سیاست اودر مبارزهٔ شدید با نافرمانی عمومی ومتفرعات آن صحیح بوده وپیروز شده است. بنظردولت عمل جراحی که بعمل آورده بود با موفقیت صورت گرفته بود و دیگر برای اواهمیتی نداشت که آیا بیمار زنده است یا مرده. هر چند کنگره فعلا تا اندازه‌ئی کم‌خطر شده بود دولت در نظرداشت باز هم همین سیاست کلی شدید خودرا با مختصر تغییراتی ادامه‌دهد زیرا مقامات دولتی میدانستند تا وقتی که مسائل کنونی مطرح است ولاینحل مانده است تغییراتی که درسیاست نهضت ملی پیش می آید موقتی و گذران خواهد بود و بنابرین اگر دولت مختصر ملاحظه و سست گیری داشته باشد نهضت ملی رشد وتوسعهٔ فراوان وسریعی خواهدیافت. شاید هم مقامات دولتی میدانستند که با ادامهٔ فشار نسبت به عناصر مترقی کنگره یا نسبت به سازمانهای کارگران ودهقانان ، رهبران ملاحظه‌کار و احتیاط کار کنگره را ناراضی نخواهند ساخت و باین جهت بفشار خود ادامه میدادند.

افکار من در آنموقع که در زندان دهرادون بودم تقریباً در این مسیر بود. درواقع من در وضعی نبودم که بتوانم دربارهٔ جریان حوادث روش مشخصی داشته باشم زیراهیچگونه تماسی با خارج نداشتم. در زندان علیپور تماس من با زندگی تقریباً قطع شده بود . در زندان دهرادون هم فقط یك روزنامه که خود دولت انتخاب کرده بود برایم می آوردند که اخبار را مغرضانه واغلب یك طرفی و با نظرموافق دولت نقل میکرد . بسیار ممکن بود که اگر با دوستان وهمکاران خارج از زندانم تماسی میداشتم ومیتوانستم اوضاع را دقیق‌تر واز نزدیکتر مطالعه کنم تا اندازه‌ئی طرز فکروقضاوتم تغییر می یافت.

درحالیکه جریانات روزانه مرا متأثر و فرسوده میساخت کم کم به تفکر دربارهٔ

گذشته ودربارهٔ جریانها وحوادث سیاسی‌هند از زمانیکه من‌هم در فعالیت‌های سیاسی و عمومی آن شرکت جسته‌ام فکر میکردم . ازخود میپرسیدم که آیا آنچه ما کرده‌ایم تا چه‌اندازه درست وتاچه اندازه نادرست بوده‌است ؟ بنظرم میرسید که اگر بتوانم افکارم را بروی‌کاغذ بیاورم وبنویسم نظم بیشتری خواهدیافت وبیشتر برایم مفید خواهد بود . بعلاوه چنین‌کاری فکرم رابه‌یك‌کار مشخص‌مشغول خواهدداشت وکمتر متوجه نا ملایمات وفشارهای محیط زندان خود خواهم شد .

بدین ترتیب‌بود که درماه ژوئن ۱۹۳٤ نوشتن این‌شرح حال توصیفی خود را در زندان دهرادون آغاز کردم ودرطی‌هشت ماه اخیر هروقت که حوصله کارکردن داشته‌ام آنرا ادامه‌داده‌ام . اغلب مواقعی پیش می‌آمده‌است که بهیچوجه میل و حوصله‌ئی برای نوشتن نداشتم . سه‌بار این‌قبیل‌تعطیل وفاصله‌ها پیش‌آمد که هربار درحدود یکماه‌طول کشید . اما بالاخره‌کار خود را هرطور بود ادامه دادم واکنون بپایان این‌سیروسیاحت که درزندگی شخصی خودم انجام میگیرد نزدیك‌شده‌ام . بیشتر این‌صفحات در یك حال آشفتگی وناراحتی ودرمواقعی که تحت‌تأثیر ناملایمات و فشارهای روحی بوده‌ام نوشته شده‌است . شاید مقداری ازاین‌ناراحتی‌ها درخود این‌صفحات هم منعکس شده باشد امـا خود این نوشتن‌ها برایم بسیار مفید بوده‌است وباکمك آنها توانسته‌ام از چنگ زمان حال وناملایمات وناراحتی‌هایش‌بگریزم . درموقع نوشتن کمتر به‌یك شخص خارجی‌نظر داشته‌ام ، من‌برای خاطرخودم وخطاب‌بخودم مینوشتم . مسائلی برای خود طرح میکردم وبانظر خود به‌آنها پاسخ میگفتم وحتی‌گاهی ازاین‌کار برای خود یك‌نوع سرگرمی و تفریح بوجود می‌آوردم . نظرم این‌بود که حتی‌المقدور دربارهٔ حوادث‌اندیشه و تفکری درست داشته‌باشم وتصور میکنم این تجدید نظر درگذشته میتوانست برای این منظور به‌من کمك دهد .

دراواخرماه ژوئیه وضع سلامتی کماله بشدت‌وخیم شد ودرظرف‌چند روز به‌مرحلهٔ بحرانی وخطرناکی‌رسید . روز ۱۱ ماه اوت ناگهان مرا از زندان دهرا خارج ساختند وهمان شب همراه یك اسکورت‌پلیس باراه‌آهن به‌الله‌آباد فرستادند. صبح‌روز بعد ما به ایستگاه «پرایاگ» در الله‌آباد رسیدیم . ازطرف قاضی محل رسماً به‌من اطلاع دادند که بعلت بیماری شدیدهمسرم موقتاً آزادمیشوم تابتوانم تا وقتیکه اوزنده‌است بربالینش باشم. درآنروز درست شش‌ماه تمام ازبازداشتم میگذشت .

۶۵

یازده روز

شمشیر زنگ نمیزند و نابود نمیشود هر چند غلافش نابود گردد
روح نیز باقی میماند هرچند سینه نابود گردد

«بایرون»

آزادی من موقتی بود . به‌من متذکر شده بودند که این آزادی برای یکی دوروز خواهد بود ودرصورتیکه پزشکان معالج همسرم جداً لازم بشمارند ممکن است تاموقعیکه آنها لازم بدانند نیز تمدیدشود . حالت عجیب وخاصی برایم بوجود آمده بود. وضعم کاملا بی‌ثبات بود و بهیچوجه نمیتوانستم بکاری بپردازم . اگر وضع ثابتی میداشتم میتوانستم موقعیت خود را تشخیص‌دهم ومیکوشیدم خود را بااوضاع جدید منطبق‌سازم اما در آن وضعی که من بودم هیچ ثباتی وجود نداشت زیرا هر روز و هرلحظه ممکن بود که مرا بزندان برگردانند .

تغییر وضعی که برایم پیش آمد خیلی ناگهانی بود ومن بهیچوجه برای مواجهه باآن آماده نبودم . یکدفعه از کنج انزوای زندان به‌محیط پرجمعیت منزل واجتماع پزشکان و پرستاران و بستگان منتقل شده بودم . دخترم ایندیرا نیز از «شانتی نیکیتان» آمده بود . بسیاری‌ازدوستان دائماً بدیدنم می آمدند وازحال وسلامتی کماله میپرسیدند. طرززندگی بکلی باآنچه درزندان عادت کرده بودم تفاوت داشت . دراینجا آسایش خانگی و غذای خیلی بهتری وجودداشت اماهمهٔ آنها درروی زمینهٔ تیره‌ئی ازناراحتی واضطراب دربارهٔ بیماری شدید کماله قرار میگرفت .

او نحیف و ناتوان، بصورت سایه‌ئی ازخودش، دربستر افتاده بود ودرمنتهای‌ضعف خود با بیماریش مبارزه‌میکرد . فکراینکه ممکن‌است او ازدستم برود دائماً بشکل‌قحمل ناپذیری آزارم میداد . هجده‌سال و نیم ازازدواجمان میگذشت . فکرم بروزگار گذشته، به‌آن روزعروسی‌مان و به‌آنچه درطول این‌سالها اتفاق افتاده‌بود بازمیگشت .

درآنموقع من بیست‌وشش‌سال داشتم واو تقریباً هفده‌ساله‌بود. دختری بود بسیار محجوب وساده که بکلی ازجریانات این‌دنیابدور بود . اختلاف سن‌مازیادبود امااختلاف فکری و نظری ما خیلی زیادتر بود زیرا من رشد و پرورش بیشتری یافته بودم معهذا باوجود ظاهر دانشمند و تحصیل‌کرده ام هنوز بسیار ساده‌بودم و رفتاری کودکانه داشتم . بزحمت میتوانستم بفهمم که فکر این موجود ظریف و حساس بکندی همچون گلی که میشکفد و باز میشود بامهربانی ومراقبت وملاطفت احتیاج دارد . ما بیکدیگر علاقمندبودیم وباهم سازش داشتیم اما محیط زندگی‌ما و زمینهٔ فکری ما با هم متفاوت بود ولازم بودکه با یکدیگر انطباق یابد . گاهی هم این عدم انطباق به‌برخوردهائی منتهی‌میشد و برسرمسائل ناچیز نزاعهای کوچکی میان‌ما روی میداد امااین نزاعهاصورت مشاجرات کودکانهٔ پسران و دختران جوان را داشت که زیاد طول نمیکشید و بزودی به‌آشتی‌منتهی‌میشد . هردوی ماطبعی‌تند و بسیارحساس‌داشتیم وهر کدام بشکل کودکانه‌ئی بغرور وشخصیت خود پایبندبودیم . باوجود این هرچندکه انطباق ما بایکدیگر بکندی صورت میگرفت علاقهٔ ما نسبت بیکدیگر دائما افزایش می‌یافت . بیست و یکماه پس از عروسی‌ما دخترمان‌که تنها فرزند ماست بدنیا آمد .

ازدواج ماتقریباً باتحول جدید سیاست هند ومجذوب شدن من به‌آن همزمان‌بود. آنموقع روزهای فعالیت «هوم رول»[1] بود و بزودی ماجرای حکومت نظامی در پنجاب و نهضت عدم همکاری پیش آمد و من دائماً بیش از پیش در غوغا و جنجال و ازدحام زندگی‌عمومی واجتماعی فرو میرفتم . این فعالیت‌ها باندازه‌ئی مرابخود مشغول میداشت که خود بخود تقریباً کماله را ازخاطر میبردم واو رادرموقعیکه مخصوصاً به‌همکاری وتوجه‌من‌بیشتر احتیاج داشت بحال خودش رهامیکردم . معهذا علاقه‌ام به‌اوضعیف‌نمیشد وحتی افزایش می‌یافت . برایم بسیار نیروبخش‌بود که میدانستم او درکنارم هست وبا نفوذ نوازش‌آمیز وتسلی‌بخش خود به‌من‌کمك میدهد . او به‌من نیرو و شهامت می‌بخشید اماطبعاً شخصاً رنج میبرد واحساس میکرد که کمی مورد بی‌اعتنائی و غفلت قرار گرفته است . شاید درنظر او اگر بکلی نسبت به‌او نامهربان ولاقید میماندم ازآن طرز رفتار آمیخته به‌غفلت ونیمه فراموشی بهترمیبود .

سپس نوبت بیماری ادواری ومزمن او وغیبت‌های ممتد من‌درزندانها فرارسید که فقط میتوانستیم گاهی‌هنگام ملاقاتهای‌زندان یکدیگر رابه‌بینیم . نهضت‌نافرمانی‌عمومی او را به‌نخستین صف مبارزه کشانید و خیلی خوشحال شد که او هم بزندان رفت . بدین

---

۱ ـ نهضت خود مختاری هندکه درزمان جنگ جهانی اول بوجودآمد ـ م

ترتیب ماخیلی بهم نزدیکترشدیم . ملاقاتهای کوتاه‌ما برایمان بسیار گرانبها وپرارزش گردید . هر دو درانتظار روزهای ملاقات میماندیم و روزشماری میکردیم . هرگز از بودن باهم ومانند باهم خسته نمیشدیم زیرا ملاقاتهای کوتاه ماهمیشه لطافت وتازگی مخصوصی داشت وهریك ازما دائماً چیزهای تازه‌ئی دردیگری کشف‌میکرد هر چند که شاید گاهی‌هم این کشفیات تازهٔ مازیاد مطبوع وخوشایندمان نبود. حتی ناسازگاریهای دوران بلوغ ماهم همیشه یك‌حالت تازه‌جوانی پسرانه ودخترانه درخود داشت .

پس از هجده‌سال که اززندگی زناشوئی مامیگذشت او هنوزهم قیافه‌ئی ساده و ظاهری دخترانه داشت . بهیچوجه حالات یك زن مسن وجـا افتاده در او نبود . تقریباً صورت همان عروس جوانی را داشت که سالها پیش بخانهٔ ما آمده‌بود . امامن‌خیلی‌عوض شده‌بودم وهرچند هنوزهم نسبت به‌سنم چابك وفعال و نیرومند بودم ــ و بطوریکه بمن میگفتند هنوز حالاتی پسرانه داشتم ـ خودم تغییرات قیافه‌ام را درك میکردم . سرم تـا اندازه‌ئی بیمو شده‌بود . موهای‌شقیقه‌هایم خاکستری شده‌بود . خطوط و چین‌ها صورتم راشیار کرده‌بود وسایه‌های تیره‌ئی دراطراف چشمانم حلقه‌زده بود . در سالهـای اخیر وقتیکه کماله ومن باهم درخارج دیده میشدیم اغلب کسانی که اورا درکنار من میدیدند باشتباه می‌افتادند واو را دخترم حساب میکـردند . او و ایندیرا مثل دو خواهـر بنظر می‌آمدند .

هجده سال زندگی زناشوئی! اماچقدر ازاین سالها برای من درزندان‌ها و برای کماله دربیمارستانها وآسایشگاهها گذشته‌بود واکنون بازهم من‌محکوم بزندان بودم وفقط برای چند روز معدود بیرون آمده‌بودم واو نیز باز دربستر افتاده وبامرگ دست بگریبان بود . همیشه ازاینکه اونسبت بسلامتی خود بی‌اعتنا بود وچنانچه باید ازخویش مراقبت نمیکرد ناراضی‌بودم. اماچگونه میتوانستم ازاوگله کنم زیرا روح مشتاق وفعال او ازعدم فعالیت آزرده میشد ومیخواست که سهم خود را درمبارزهٔ ملی بدرستی انجام دهد چون جسماً برای شرکت درمبارزات دشوار ضعیف‌بود ونه‌میتوانست که درست‌به‌کار بپردازد و نه به‌معالجهٔ خود میرسید آتشی که در درونش زبانه میکشید وجـود خودش را میسوزاند .

نه! مسلماً او درموقعی که من‌بیش‌ازهمیشه به‌اومحتاج بودم مراترك نخواهدگفت! تازه ما شروع کرده‌بودیم که یکدیگر رابدرستی بشناسیم وهریك واقعاً نسبت به‌دیگری تفاهمی داشته‌باشیم. درواقع زندگی مشترك ماتازه شروع میشد . مابهم پیونداستواری یافته‌بودیم وباهم کارهای فراوانی درپیش‌داشتیم ...

درحالیکه ساعت‌ها از پی ساعت‌ها و روزها از پی روزها بر بالین او میماندم این قبیل افکار درسرم میگذشت .

همکاران ودوستان بدیدنم می‌آمدند درباره بسیاری اتفاقات که من از آن بی‌اطلاع بودم حرف میزدند . درباره مسائل جاری سیاسی بحث میکردند و از من سئوالاتی میپرسیدند اما برایم بسیار دشوار بود که بایشان جواب بدهم. بزحمت میتوانستم فکرم را از بیماری کماله دورسازم . بعلاوه بعدازمدتها جدائی وانزوا درزندان دروضعی نبودم که بتوانم درباره مسائل مشخص وخاصی که درخارج جریان داشت بطورناگهانی اظهار نظر کنم . تجارب طولانی بمن آموخته است که نمیتوان اوضاع و احوال را ازروی اطلاعات محدودو ناقصی که درزندان بدست می‌آید سنجید . برای یك اظهار نظرواقعی تماسهای شخصی لازم بود . درغیراینصورت هر گونه اظهار نظری فقط جنبه کلی پیدامیکرد واز واقعیات بدور میبود بدینقرار بنظرم نادرست و غیر منصفانه بود که پیش از دیدن گاندی‌جی وهمکاران قدیمم که اعضای کمیته عاملهٔ کنگره بودند ، وبدون آنکه فرصت مذاکره کافی باآنهاداشته باشم، درباره سیاست کنگره وروش آنها بطور قاطع اظهار نظر وقضاوت کنم . درفکرم انتقادات فراوانی نسبت به‌آنچه روی داده بود وجودداشت اما در عین‌حال نمیتوانستم هیچگونه پیشنهاد مثبتی هم مطرح سازم . چون در آن موقع هیچ انتظار خارج شدن اززندان راندا‌شتم بهیچوجه راجع باین‌مسائل‌فکری‌نکرده‌بودم.

همچنین درمقابل عمل مؤدبانهٔ دولت که بمن‌اجازه داده‌بود فقط برای دیدن همسر بیمارم اززندان بیرون‌آیم بنظرخودم‌درست نبود که ازاین فرصت‌برای فعالیت‌های‌سیاسی استفاده کنم . بدیهی‌است که من‌هیچگونه قول‌وتعهدی نسپرده‌بودم که به‌چنین‌فعالیت‌هائی نپردازم اما درهرحال این‌فکر دائماً مرا بعقب میکشاند ومانع فعالیتم میشد .

ازانتشار هرنوع بیانیهٔ عمومی جز برای تکذیب شایعات نادرستی که وجودداشت امتناع داشتم . حتی‌بطورخصوصی نیز ازپرداختن به‌یك سیاست‌مشخص خودداری‌میکردم اما نسبت به‌حوادث ووقایع گذشته آزادانه به‌انتقاد میپرداختم .

«حزب سوسیالیست کنگره» بتازگی تأسیس شده‌بود و بسیاری از صمیمی‌ترین و نزدیکترین همکارانم به‌آن پیوسته بودند تاآنجا که اطلاع یافتم هدف و سیاست کلی آن موافق میل ونظرمن‌بود اما بنظرم میرسید که سازمان آنهم صورت یك‌اجتماع در هم وشگفت‌انگیز راداشت . حتی‌اگر بطور قاطع هم از زندان آزاد میبودم نمیتوانستم ناگهان وبدون مطالعهٔ کافی به‌آن به‌پیوندم .

سیاست های محلی‌هم قسمتی ازفکرم را بخود مشغول میداشت زیرا درالله آبادهم مثل بسیاری جاهای دیگر درموقع انتخابات کمیته‌های محلی کنگره مبارزات وتبلیغات

بسیار شدید وفوق‌العاده‌ئی صورت گرفته بود . در این تبلیغات بهیچوجه مسائل اصولی مطرح نشده بودبلکه منحصراً برروی‌اشخاص وشخصیت‌ها تکیه‌میشد ودر نتیجه‌اختلافات وکدورتهائی بوجودآمده بودکه از من دعوت‌میشد برای تسکین دادن این کدورتها کمك واقدام کنم .

نه میل داشتم که باین مسائل بپردازم و نه فرصت چنین‌کاری داشتم . علیرغم این میل خودم بعضی واقعیات توجهم راجلب میکرد وموجب تأسف وتأثر فوق‌العاده‌ام میشد حیرت‌آور بود که مردم تااین اندازه برسرانتخابات محلی کنگره تحریك شده باشند . معروفترین علاقمندان شرکت در انتخابات اغلب کسانی بودندکه در دوران مبارزهٔما به بهانه‌های مختلف وخصوصی خودرا کنار کشیده بودند . اکنون بامتوقف شدن نافرمانی عمومی‌آن بهانه‌ها دیگر وزن وارزش خودرا ازدست داده بود ودر نتیجه ناگهان همهٔ آنها بسمت‌نهضت بازگشته بودندو به‌تبلیغات‌شدیدوابتذال‌آمیزی برضدیکدیگرمیپرداختند. تعجب‌آور وحیرت انگیز بود که چگونه تمام مقررات شایستگی اخلاقی دراین مواقع و درمقابل میل پائین کشیدن و بدنام کردن حریفان فراموش میشد . مخصوصاً از این جهت سخت خشمگین‌وناراحت بودم که نام‌کماله‌وحتی بیماری اوهم بخاطر این انتخابات محلی مورد بهره برداری واقع شده بود .

درمیان‌مسائل مختلف که‌مطرح بودموضوع‌تصمیم کنگره برای‌شرکت‌درانتخابات آیندهٔ مجمع قانونگزاری نیزمورد مباحثه واقع‌میشد . بسیاری از گروههای جوان‌بااین تصمیم مخالف بودند زیراآنرا بازگشت بروشهای پارلمانی وسازشکارانه میشمردندامادا آنها هم پیشنهادات مثبت دیگری نداشتند . عجیب این بود که بعضی از مخالفین که عنوان اصول عالی را پیش میکشیدندفقط باشرکت کنگره درانتخابات مخالف بودنداما باشرکت سازمانهای‌دیگر درانتخابات مخالفتی‌نداشتند . ظاهراً منظور این‌قبیل‌مخالفین آن بود که میدان برای سازمانهای فرقه‌ئی ومذهبی خالی و بیرقیب بماند .

از این نوع جنجالهای محلی واین قبیل سیاست هائی که بسرعت رواج وتوسعه یافته بودبیزاری شدید احساس میکردم. بهیچوجه بااین‌قبیل‌چیزهاسازگارنبودم‌ومثل‌این بود که‌درالله‌آباد که‌شهرخودم‌بود بکلی‌بیگانه‌هستم . ازخود میپرسیدم که درچنین وضعی ودربارهٔ چنین مسائلی چه میتوانم کرد ؟

نامه‌ئی برای‌گاندی جی نوشتم که اورا ازحال‌کماله مطلع سازم ضمناً چون فکر میکردم که بزودی بزندان بازخواهم گشت ودیگرچنین فرصتی برایم پیش نخواهدآمد مختصری ازنظریات وافکاری راکه درمغزم متراکم شده بود برایش نوشتم . حوادث وجریانات اخیرمرا سخت افسرده ودلسرد ساخته بود ونامهٔ من انعکاسی از این ناراحتی

ودلمردگی را باخود داشت بهیچوجه قصدنداشتم متذکر شوم که چه باید کرد وچه نباید کرد. تنهامنظورم این بود که نظرخود وعکس‌العملهای روحی خود را دربارهٔ آنچه اتفاق افتاده بود بیان کرده باشم. این نامه ازهیجاناتی که دردرونم فشرده شده بود لبریز بود وبعداً اطلاع یافتم که درگاندی جی تأثیر فراوانی بخشیده واورا سخت‌منقلب ساخته‌بود.

روزها بدنبال هم میگذشت ومن درانتظار اعـزام مجددم بزندان یا اطلاع وخبر تازه‌ئی ازجانب دولت بودم. گاه بمن میگفتند که دستورات تازه درظـرف فردا یاپس فردا خواهد رسید دراین ضمن‌ازپزشکان خواسته‌شده بود که هرروز دربارهٔوضع‌سلامتی همسرم گزارشی برای دولت‌تهیه کنند. ازموقعیکه من پیش کماله‌آمده بودم حالش کمی بهترشده بود.

عقیدهٔ عمومی حتی درکسانی که نسبت بدولت اعتماد داشتند این بود که اگـر دو واقعه درپیش نمیبود مرا آزاد میساختند. یکی دوران اجلاسیهٔ مجمع عمومی کنگره که قرار بود بزودی درماه اکتبر در شهر بمبئی تشکیل گـردد و دیگری انتخابات مجمع قانونگزاری که پیش‌بینی شده بود درماه نوامبر صورت‌گیرد.[۱] تصورمیشد که اگر من خارج از زندان باشم ممکن است دراین جریانات‌نقش باصطلاح آشوبگرانه‌ئی اجراکنم وباین جهت ظاهراً تصمیم گرفتند که بهتراست بازهم لااقل بـرای مدت سه ماه بزندان بروم وبعداز انجام این جریانات آزادم سازند. گاهی‌هم بنظرمیرسید که‌ممکن است مرا دیگر بزندان برنگردانند واین احتمال روز بروز قوی‌ترمیشد بطوریکه کم‌کم آزادی قطعی خودرا تقریباً مسلم میشمردم.

روز۲۳ اوت که یازدهمین روز خروجم از زندان بود باز اتوموبیل پلیس‌در برابر منزل‌ما متوقف‌شد ویك افسرپلیس بسراغم آمد واعلام‌داشت که دوران آزادیم بسررسیده است وباید همراه او بزندان ننی بروم. باکسان خود وداع گفتم و آماده حرکت‌شدم. موقعیکه میخواستم به‌اتومبیل پلیس سوار شوم مادر بیمارم یکبار دیگر باآغوش گشاده بسوی من دوید.این‌قیافهٔ اوتامدتها بنظرم می‌آمد وناراحتم میساخت.

---

۱ ـ روزهای آزادی نهرو درماه ژوئیه بود و بنابرین مجمع عمومی کنگره دریك ماه بعد وانتخابات در دو ماه بعدصورت‌میگرفت ـ م

۶۶

بازگشت بزندان

سایه همیشه درقلمرو خود یکسان و تغییر ناپذیر است
درحالیکه آفتاب بنابرخاصیت طبیعت‌خود صدها رنگ وحالت
بخود میگیرد . بدینشکل اندوه وشادی هم از یکدیگر جدا
هستند. دایرهٔ شادیهاهمواره بارنجهای بی‌پایان محدودمیشود
وحالات گوناگون بخودمیگیرد .

راجاتارانگینی[1]

دوباره بزندان ننی بازگشتم و مثل این بود که یك دوران جدید زندان را آغاز میکنم. سرنوشتم این شده بود که دائماً از زندان بخارج واز خارج بزندان منتقل شوم. چه زندگی‌عجیبی‌وچه رفت وآمد طاقت‌فرسائی! این تغییرحالات پشت سرهم که‌مثل خاموش و روشن کردن یك کلید برق بود تمام دستگاه عصبی‌مرا درهم میریخت وآشفته میساخت. آسان نبود که خود را دائماً با تغییروضع‌های تازه‌سازش دهم .

انتظار داشتم که در زندان ننی مرا بمحل سابق زندانم و بجائی که مدت درازی درآن گذرانده بودم و با آن انس گرفته بودم ببرند زیرا در آنجا مقداری گل بود که شوهرخواهرم، «رانجیت پاندیت» در دوران زندان سابقمان‌کاشته بود. همچنین درآنجا در موقع بیماری پدرم یك ایوان خوب ساخته بودند. اماآن بند سابق شمارهٔ ۶ بوسیلهٔ یك زندانی سیاسی دیگر که بدون هیچگونه محکومیت و محاکمه در زندان بسر میبرد اشغال شده بود. ظاهراً صلاح نمیدانستند که من با اودر یکجا زندانی‌باشم و باین جهت مرا بیك قسمت دیگرزندان بردند که‌خیلی‌تنگ‌ترومحدودتر بود وهیچگونه گل وگیاه‌هم درآن وجود نداشت.

---

۱ ــ راجاتا رانگینی یك منظومهٔ باستانی کشمیر بزبان سانسکریت میباشد که « رانجیت س . پاندیت » شوهر خواهر نهروآنرا بزبان انگلیسی ترجمه کرده است .

قسمت بالا ازمنظومهٔ بنام « رودخانهٔ شاهان » نقل شده است .

اما برایم اهمیتی نداشت که روزها وشبهای خود را در کجا میگذرانم زیرا همیشه فکرم جای دیگری بود. میترسیدم که مختصر بهبودی که در حال کماله حاصل شده بوددر مقابل خبر ناگوار بازداشت من بزندان مقاومت نکند. ترس من بیمورد نبود و عملا هم همین طور شد.

ترتیبی داده شده بود که هرروز گزارش مختصری از حال کماله برایم بزندان میفرستادند. این کار فقط چند روز ادامه یافت وآنهم با تشریفات بسیار انجام میگرفت. دکتر بایدوضع زنم رابمرکز پلیس تلفن میکرد و بعدپلیس آنرا بزندان اطلاع میداد. ظاهراً صلاح نمیدانستند که دکترهاخودشان با دفتر واداره زندان تماس بگیرند. این گزارشها مدت دوهفته بمن میرسید که اغلب هم نامنظم بود و بعد اگرچه حال کماله بدترشده بود بکلی قطع گشت.

خبرهای بد وانتظار اخبار تازه روزها را برایم تحمل ناپذیر میساخت. شبهایم از روزها هم بدتر بود. مثل این بود که زمان متوقف شده است یا باکندی یأس آوری جریان می یابد. هرساعت برایم صورت باری سنگین وهولناك را پیدا میکرد. پیش از آن هرگز چنین حالاتی با چنین شدت درخود ندیده بودم. درآنوقت فکرمیکردم که ظاهراً دوماه بعد و پس از تشکیل مجمع عمومی کنگره در بمبئی مرا آزاد خواهندساخت اما همین دوماه هم در نظرم بصورت یك ابدیت بی پایان جلوه میکرد[1]

درست یکماه پس از بازداشت مجددم یك افسر پلیس مرا برای ملاقات کوتاهی با همسرم باخود برد. بمن گفتند که اجازه داده شده است هرهفته دوبار بهمین ترتیب بملاقات همسرم بروم و حتی وقت ملاقات بعدی را هم برایم تعیین کردند. چهار روز در انتظار ملاقات بعدی ماندم اما هیچکس بسراغم نیامد. بعد روز پنجم، ششم، هفتم هم با همین انتظار گذشت. ازاین انتظار کشیدن خسته شدم. اخباری میرسید که حال کماله دوباره وخیم شده است. با خود فکرمیکردم که چه شوخی بیمزه ئی بود که بمن گفتند هرهفته دوبار بااو ملاقات خواهم داشت.

بالاخره ماه سپتامبرهم گذشت. آن سی روز درازترین وناگوارترین روزهائی بود که برخود دیده بودم.

بوسیلهٔ اشخاص گوناگون به من پیشنهاد میکردند که اگر قول بدهم، ولو بطور غیررسمی، که تاپایان دوران مقرر زندانم درخارج به فعالیت های سیاسی نپردازم مرا آزاد خواهند ساخت که به مراقبت از کماله بپردازم. درآن موقع سیاست بکلی ازفکرم بدور بود. آنچه در دوران یازده روز آزادیم درخارج دیده بودم مرا از سیاست و

---

۱ ـ این تصور درست نبود زیرا بطوریکه خواهیم دید نهرو بازهم بیش ازیکسال دیگر درزندان ماند ـ م

جریانهای سیاسی آنموقع بیزار میساخت باوجود این سپردن قول و تعهد برایم محال بود. محال بود که به پیمانم، به‌هدفم، به همکارانم و بخودم خیانت کنم. هرچه هم که پیش می‌آمد تن دادن به چنین کاری برایم غیرممکن بود. چنین کاری برایم بمعنی دشنام و توهین به زندگیم، به وجودم و بتمام چیزهائی که برایم عزیز و مقدس است میبود. بمن میگفتند حال کماله دائماً بدتر میشود وحضور من در کنار او ممکن است بکلی وضعش را عوض کند و بامرگ و زندگی او بستگی دارد. آیا واقعاً غرور و اراده‌ام از آرزوی دادن چنین کمکی به کماله نیرومندتر بود؟ کاملا ممکن بود که به این حرفها تسلیم شوم و برایم یك وضع روحی بسیار ناگوار و یك رنج طاقت فرسا پیش آید اما خوشبختانه در آنموقع چنین اتفاق تأسف آوری روی نداد. درعین حال میدانستم که خود کماله هم جداً باسپردن تعهدی از جانب من مخالف است و اگر من چنین کاری میکردم برای او نیز ناراحتی بیشتر و خطر ناکتری ایجاد میشد.

دراول اکتبر یکبار دیگر مرا برای دیدن او بردند. تب شدیدی داشت و تقریباً بحالت اغما در بستر افتاده بود. خیلی میل داشت که من بیشتر در کنارش بمانم اما وقتی که برای بازگشتن بزندان از او جدا میشدم تبسمی دلیرانه بر لبانش نقش بست و اشاره کرد که سرم را به او نزدیکتر سازم. وقتی که بر و یش خم شدم آهسته گفت: « این موضوع تعهد سپردن به دولت چیست؟ هرگز چنین قولی نده!».

در آن یازده روزی که در خارج از زندان بودم تصمیم گرفته شد، همینکه حال کماله کمی بهتر شود اورا بجای دیگری منتقل سازند که برای معالجه‌اش مناسب‌تر باشد. از آنوقت به بعد همیشه درانتظار این بهبودی بودند اما بجای اینکه حالش بهتر شود اکنون پس ازشش هفته وضعش بدتر هم شده بود. دیگر انتظار بهبودی ومشاهدهٔ ضعیف‌تر شدن او و بدتر شدن تدریجی حالش بیهوده بود و باینجهت تصمیم گرفتند که اورا حتی باهمان حال به « بهووالی » در کوهستان منتقل سازند.

روز پیش ازحرکتش به بهووالی مرا از زندان برای تودیع بااو بردند. ازخود میپرسیدم که آیا ماچه وقت خواهیم توانست دوباره یکدیگر را به بینیم؟ آیا اصلا بازهم اورا خواهم دید؟ اما آنروز حالتش شادمان‌تر و بهتر بنظر میرسید واز آنجهت من هم نیروی بیشتری درخود بازیافتم و تامدتی خوشحال بودم.

تقریباً سه‌هفته بعد مرا هم اززندان مرکزی نئی، بزندان بخش ناحیهٔ «آلمورا» منتقل ساختند که به کماله نزدیکتر باشم. «بهووالی» سرراه ما بود و توانستم با حضور اسکورت پلیس که همراهم بود چند ساعتی در آنجا پیش کماله بمانم. از اینکه میدیدم کماله بهبودی محسوسی یافته است خیلی خوشحال شدم و با روحی سبك‌تر و خاطری آسوده‌تر



کماله نهرو
(همسر نهرو)
سال ۱۹۳۰

اورا ترك گفتم و براه زندان تازه‌ام ادامه دادم . البته حتی پیش ازدیدن کماله هم،مناظر کوهستان نشاط وسبکی فراوانی به من بخشیده بود .

خیلی شادمان بودم که دوباره به این کوهستانها بازگشته‌ام ، همچنانکه اتومبیل پلیسی حامل‌ما درپیچ وخم راه کوهستانی پیش‌میرفت هوای‌خنك صبحگاهی ومناظروسیع و متغییری که در برابرم گسترده میشد یك حالت شادی و خوشی آرامش بخش در من بوجود میآورد . ما دائماً بالا وبالاترمیرفتیم. گردنه‌ها عمیق‌تر میگشت ، قله‌ها در میان ابرها گم میشد، نوع گیاهها تغییرمییافت تا اینکه‌کاجها وصنوبرها تمام دامنه‌های کوهها را پوشاند . یك پیچ جاده ناگهان منظرهٔ دل‌انگیز کوهها ودره‌های جدیدی رادر برابر ما قرارداد که یك رودخانهٔ کوچك دراعماق آن خروشان پیش‌میرفت . از دیدن‌این‌مناظر سیر نمیشدم و با نگاهی گرسنه و حریصانه آنها را میبلعیدم . میخواستم خاطرهٔ آنها را برای وقتیکه دیگر این‌مناظر دربرابرو دسترسم نباشد در روح و مغزم ذخیره سازم .

کلبه‌های کوچك کوهستانی‌درروی بدنه‌ها ونشیب‌ها پراکنده بود ودراطراف آنها باکمال زحمت و مرارت مزارع کم حاصلی در روی قطعات کوچك زمین ساخته بودند . مجموعهٔ آنها بشکل سطحهای کما بیش وسیعی بنظر میرسید که گاهی بصورت پله‌های عریض وطبقه‌طبقه تقریباً تاقلهٔ تپه‌هامیرفتند. چه‌کارعظیمی‌انجام‌شده‌بود تاازطبیعت‌مختصر غذائی برای مردم گرسنه وفقیر بدست آید ! اهالی چه رنج فراوانی صرف کرده بودند برای اینکه بزحمت مختصری از احتیاجات اولیهٔ خود را تهیه کنند ! آن سطحهای شخم شده به دامنه‌های وحشی کوهها منظرهٔ‌اهلی‌تری می‌بخشید که با منظرهٔ نشیب‌های عریان یا پوشیده ازجنگل تضاد نمایانی بوجود میآورد .

هنگام روزمنظرهٔ کوه بسیارفرح‌بخش بود . به نسبتی که خورشید بالاتر میرفت ، افزایش حرارت به‌کوهها جان می‌بخشید ومثل این بود که آنها حالت دوری خودرا از دست میدهند وقیافه‌ئی دوستانه ومأنوس‌بخود میگیرند اما وقتی که روزمیگذشت‌چه‌تغییر عظیمی درآنها پیدا میشد !

موقعی که « شب‌باگامهای غول آسای خود بروی جهان پیش مـی‌آید » چگونه همه جاسردوعبوس میشود، زندگی خودرا پنهان میسازد و به‌پناهی میکشد وطبیعت‌وحشی را بحال خود رهامیکند. در روشنائی نیمرنگ ماهتاب یادر پرتو نیمه روشن ستارگان کوهها ازدور مرموز ، تهدید کننده ، سخت و تقریباً بشکل غیرعادی بنظرمی‌آیند واز درون دره‌هـا صدائی‌شبیه بزمزمه ونالهٔ بادها بگوش میرسد . مسافر بیچاره‌ئی که تنها براه میرود بلرزه می‌افتد واز همه چیزاحساس وحشت میکند . مثل اینست که حتی صدای باد هم برایش‌استهزا کننده‌وتهدیدآمیزمیشود. موقعی که بادنمیوزد وحتی‌صدای‌دیگری‌بگوش

نمیرسد یك سکوت مطلق همه جا را فرا میگیرد و روح را در هم میفشارد. فقط شاید سیمهای تلگراف‌زمزمهٔ آرام و گنگی داشته باشند. ستاره‌ها از همیشه درشت‌تر و نزدیك‌تر بنظر میآیند. کوهها بشکل بیرحمانه‌ئی بپائین مینگرند و شخص احساس میکند که با یك رمزوجادوی عظیم روبرومیشود که هول‌انگیز وهراسناك است . در این مواقع است که انسان مانند «پاسکال» فکرمیکند که«سکوت ابدی این فضاهای بی‌پایان مرا بوحشت می‌اندازد»[۱]. در دشتها هر گز شبها تااین‌اندازه خاموش و بیصدا نیست، در آنجادرشب‌هم زندگی تا اندازه‌ئی محسوس است و شنیده میشود. صداهای حیوانات و زمزمهٔ حشرات آرامش وسکوت شب را درهم میشکنند .

درموقعیکه اتومبیل‌ما بسوی «آلمورا» پیش‌میرفت هنوز نفس سرد وتهدید کنندهٔ شب دور بود . وقتیکه ما به پایان سفر خود نزدیك میشدیم در یك پیچ جاده و با یك جابجا شدن ناگهانی ابرها، منظرهٔ تازه‌ئی‌در برابرخوددیدیم که بی‌اختیار فریادی‌شادمانه وتعجب‌آمیز از سینه‌ام بیرون‌جست. قلل‌پربرف هیمالایا ازدور میدرخشید و باتمام عظمت خود برفراز کوههای پوشیده ازجنگل که درمیان ماقرارداشت افراشته‌بود . مثل‌این‌بود که این‌قلل آرام و تسلط ناپذیر که خردمندی قرون گذشته را در درون خود دارند همچون نگهبانان نیرومندی مراقب دشتهای وسیع هندهستند . تماشای منظرهٔ آنها تب روحی مرا فرو مینشاند وتمام حقارت‌ها ، تحریك‌ها ، خودخواهیها، نیرنگها و دروغهای گذران دشت‌ها و شهرهـا در برابر هیمنهٔ پرشکوه و ابدی آنها دور میشد و نـاچیز بنظر می‌آمد .

زندان کوچك «آلمورا» در روی پشتهٔ یك کوه قرار داشت . در آنجا یك اطاق بمن‌دادند که همچون منزل یکی ازلردهای قدیمی بود . این‌اطاق یك تالار وسیع بود که درحدود بیست‌متر طول وشش‌متر عرض‌داشت . سنگفرش کف آن ناهموار و پست وبلند شده‌بود . تیرهای سقفش راهم موریانه زده بود و دائماً خورده ریزه‌هان آن فرو میریخت . پانزده پنجره ویك در درآن بود . بهتراست بگوئیم که فقط جای اینقدر در وپنجره دردیوارها بود وگرنه در وپنجرهٔ واقعی درآن وجودنداشت. بدینقرار در ایـن زندان خودهوای‌لطیف وتازه کم‌نداشتم. وچون‌هوا کم کم سردترمیشد بعضی‌ازدهانه‌های پنجره‌ها را با حصیرهائی که از برگ نارگیل درست شده‌بود مسدود ساختند . در این اطاق وسیع (که حتی ازحیاط زندانم در دهرادون نیز بزرگتر بود) درمیان یك تنهائی

---

۱ ـ این جمله که از پاسکال دانشمند فرانسوی میباشد درمتن انگلیسی واصلی کتاب بزبان فرانسوی‌آورده شده است ـ م .

پرشکوه و باعظمت زندگی‌میکردم . اما درواقع کاملا هم تنها نبودم زیرا اقلا دو دسته گنجشك درزیرسقف‌های نیمه ویران آن اطاق لانه داشتند . گاهی‌هم یك ابرسرگردان بدیدنم می‌آمد ودستهای فراوان خود را از میان درگاههای خالی داخل میساخت و همه چیز را بامه مرطوبی‌میپوشاند .

دراینجا هرروز بعدازظهر پس‌از آنکه درساعت چهارونیم شامم را که یکنوع نان وچای ساده بود میخوردم در حدود ساعت پنج بعد ازظهر در ورودی اطاق را برویم می‌بستند وساعت هفت صبح آنرا بازمیگردند . هنگام روز میتوانستم یادر اطاق زندانم بمانم یا درحیاطی که چسبیده به‌آن بود خودم را درآفتاب گرم کنم . ازفرازدیواری که در اطراف حیاط بود فقط میتوانستم قلهٔ یك کوه را که در فاصلهٔ قریب یك کیلومتری زندان من قرارداشت به‌بینم . دربالای سرم فضای گشاده وپهناور آسمان آبی را داشتم که ابرها درآن پراکنده بودند . این ابرها اشکال زیبا و سحرانگیزی بخود میگرفتند ومن هرگز ازتماشای آنها خسته‌نمیشدم . باتصور خود آنها را بصورت حیوانات تشبیه میکردم گاهی هم تمام ابرها به‌هم می‌پیوستند وصورت اقیانوس عظیم وپهناوری را پیدا میکردند . یا اینکه صورت موجها وتپه‌های شن ساحل دریا رامیگرفتند وطنین بادی که دردرختهای «دئودار»[1] بیرون زندانم می‌پیچید همچون همهمهٔ جزر ومد یك دریای دور دست بگوش میرسید . گاهی اوقات یك‌ابر بصورت تهدیدکننده وترس‌آوری بسوی ما می‌غلطید ودرحالیکه ظاهراً محکم واستوار بنظر میرسید پیش می‌آمد اما وقتی که بما میرسید شکل مه غلیظی راپیدا میکرد وما را در خود میگرفت و همه‌جا و همه چیز را مرطوب میساخت .

هرچند در فضای وسیع این زندان خود تنهائی‌خویش را بیشتر احساس میکردم آنرا برسلولهای تنگ ومحدود زندانهای دیگرم ترجیح میدادم. زیرا حتی‌وقتیکه در بیرون باران میبارید میتوانستم در تالار وسیع خود قدم بزنم. اما وقتیکه هوا سردترشد اندوه وافسردگی‌غم‌انگیز آن‌بیشترنمایان گشت وموقعی که حرارت هوا آنقدر پائین آمد که بمرحلهٔ یخ بندان رسید علاقه‌ام نسبت به هوای آزاد وفضای وسیع کمترمیشد.

هنگام آغاز سال‌نو(اول‌ژانویه) برف فراوانی باریدکه مرا بسیار خوشحال‌ساخت. حتی محیط شوم زندانم هم زیبا شد و مخصوصاً درختهای «دئودار» که در خارج از دیوارهای زندانم بودند بشکل زیبائی با برف تزئین شدند.

در این جریان ، نشیب و فراز حال کماله مرا سخت ناراحت و نگران میداشت .

---

۱ ـ دئودار ـ یك نوع درخت بلند و بزرگ کوهی‌است که درکوههای هند میروید ـ م

کوچکترین خبری که کمی بد میبود مرا تا مدتی منقلب میساخت. اما هوای کوهستان بمن تسکین و آرامش می بخشید و کم کم خوابهای عمیق وراحت سابقم را باز یافتم. هروقت که میخواستم بخواب روم اغلب باین فکر می افتادم که خواب چه چیز عجیب ومرموزیست. چرا شخص باید از خواب بیدار شود؟ اگر فرض کنیم که هرگز از خواب بیدار نشوم چه خواهد شد؟

با وجود تمام این افکار مبل آزاد شدن از زندان در من بسیار شدید و بیشتر از سابق بود. کتگره بمبئی بپایان رسید. ماه نوامبر هم آمد ورفت وهیجانات مربوط به انتخابات مجمع قانونگزاری نیزدور شد. در من نیمه امیدی بوجود آمد که بزودی آزاد خواهم شد.

اما بعد اخبار تعجب آور وغیر منتظره ئی در بارهٔ بازداشت ومحکومیت خان عبدالغفار خان و دستورات شدید و حیرت انگیزی که برای «سو باس بوس»[1] در دوران بازدید کوتاهش در هند صادر شده بود فرا رسید. این دستورات بخودی خود واز هر لحاظ غیر انسانی و ناپسند بود. این دستورات را در بارهٔ شخصی صادر کرده بودند که مورد علاقه واحترام فراوان عدهٔ کثیری از هموطنانش بود و با وجود بیماری شخصی برای اینکه بر بالین پدر محتضرش حضورداشته باشد بوطن خود برگشته بود ومتأسفانه دیرهم رسید. بنابرین پیش خود حساب کردم که وقتی روش دولت تا این اندازه خشونت آمیز وغیر انسانی است هیچگونه احتمالی برای آزادی پیش از موقع من هم وجودندارد. اعلامیه های رسمی که بعداً انتشار یافت این موضوع را کاملا روشن ساخت وصحت پیش بینی مرا ثابت کرد.

پس از مدت یکماه که در زندان آلمورا بودم مرا برای دیدار دیگری باکماله به «بهووالی» بردند. از آنپس بود که تقریباً هرسه هفته یکبار از اودیدنی میکردم. «سر ساموئل هور» وزیر امور هند در کابینهٔ بریتانیا بارها اعلام داشته است که بمن اجازه داده اند هرهفته دوبار با همسرم ملاقات کنم. شاید اگر میگفت در هر ماه یك یا دوبار چنین ملاقاتی بمن میدهند اظهاراتش خیلی صحیح ترمیبود زیرا در مدت سه ماه ونیم اخیری که در زندان آلمورا گذرانده ام فقط پنج بار باهمسرم ملاقات کردم. البته اگراین موضوع را متذکرمیشوم بعنوان گله وشکایت نیست زیرا فکرمیکنم در این مورد خیلی مراعات و ملاحظه مرا کرده اند وتسهیلات غیرعادی برای ملاقات من باکماله بوجود آورده اند واز این جهت از ایشان سپاسگزارم. ملاقاتهای کوتاهی که من با کماله بعمل میآوردم برایم بسیار گرانبها بود و شاید برای اوهم چنین بود. در روزهائی که بملاقات او میرفتم پزشکان نیزتا اندازه ئی ملاحظه وسهل انکاری میکردند و بمن اجازه میدادند که آزادانه با اوصحبت کنم. با این صحبتها ما خیلی بهم نزدیکتر میشدیم وجدا شدن از او برایم خیلی

۱ ـ به حاشیه صفحه ۲۵۲ رجوع شود ـ م

دردناکتر میگشت . هربار که هم را میدیدیم میدانستیم که پس از ساعتی باید از هم جدا شویم . گاهی هم این فکر رنج آور بنظرم می آمد که ممکن است یکروز جدا شدن ما همیشگی وابدی باشد.

مادرم برای معالجه به بمبئی رفته بود زیرا هنوز بیماریش کاملا شفا نیافته بود . بنظر میرسید که حالش رو به بهبودیست. یکروز صبح در اواسط ماه ژانویه تلگرافی برایم رسید که برایم صورت ضربت هولناك وغیرمنتظره‌ئی داشت . مادرم مورد حملهٔ یك سکته قرار گرفته وفلج شده بود . ممکن بود که مرا بزندان بمبئی منتقل سازند که بتوانم اورا ببینم اما از آنجهت که بهبود مختصری در حالش حاصل شد مرا به آنجا نفرستادند .

ماه ژانویه جای خود را به فوریه سپرده است و زمزمهٔ بهاری در هـوا احساس میشود. بلبل‌ها و پرندگان دیگردوباره دیده میشوندوصدایشان بگوش میرسد. ساقه‌های ظریف گیاهان بشکل مرموزی بیرون میآیند و با حیرت باین دنیای عجیب مینگرند . شقایق‌های سرخ وحشی برروی دامنه‌های کوهها لکه‌های خونین رنگی بوجود می آورند. نخستین شکوفه‌های درختهای شفتالو و آلو میشکفد . روزها میگذرند و من در حالیکه بملاقات آیندهٔ خود در بهووالی فکرمیکنم آنها را میشمرم.

از خود میپرسم که آیا در این حرف که میگویند هدایای زندگی بدنبال محرومیتها وناکامیها و رنجهای بیرحمانه فرا میرسد چقدر حقیقت وجود دارد ؟ شاید اصولا در غیر اینصورت وبدون تحمل رنجها ارزش هدایای زندگی وکامیابیها معلوم نمیشود. شاید رنج بردن برای روشنی فکروصفای خاطرضرورت دارد. اما در هرحال شدت و کثرت آن هم روح را تیره ومکدر میسازد. زندان، درون بینی و تعمق در نفس را در شخص میپروراند وسالهای دراز زندان مرا وادار ساخته است که دائماً بیشتروبیشتر بدرون خود بنگرم . من طبعاً اهل تفکرات عارفانه ودرونی نیستم اما زندگی زندان همچون یك قهوهٔ تند یا استرکنین، یك نوع حالت تحریك عصبی ایجادمیکند وشخص را با تخیلات درونی خویش مشغول میسازد . گاهی اوقات برای آنکه خود را مشغول و سرگرم سازم نقوش مکعبی پروفسور «مك دوگلاس» را پیش خود ترسیم میکنم تا بتوانم حالات مختلف درون بینی و برون بینی خودرا آزمایش کنم واندازه بگیرم. بادقت زیاد به این نقشهای آزمایش روحی خود مینگرم ومی بینم بسیار اتفاق می‌افتد که از حالتی بحالت دیگردرمی آیم. ظاهراً تحولات وتغییرحالات روحی من با سرعت صورت میگیرد.

۶۷

بعضی اتفاقات اخیر

در پایان شب یکبار دیگر طلوع روز افق را گلگون میسازد. اما روزهای عمر ما هست که باز گشتی ندارد.

چشم آفاق وسیعی را در برمیگیرد اما خاطرهٔ بهاران همواره اعماق قلب ما را خونین خواهد داشت.

لی تای ـ پو

از روی روزنامه‌هائیکه در زندان بمن میرسید جریان کار دوران اجلاسیهٔ کنگره در بمبئی را دنبال میکردم. طبعاً علاقمند بودم به بینم چه مسائل سیاسی در آن مطرح میشود وچه شخصیتهائی در آن شرکت میکنند. بیست سال همکاری و فعالیت نزدیك با کنگره چنان مرا با آن پیوند داده است که حتی وجود شخصی من هم در آن محو شده است. رشته‌های نامرئی وروحی خیلی بیشتر از مقامها ومشاغل اداری ورسمی که در کنگره داشته‌ام مرا با این سازمان بزرگ و با هزاران نفر رفقای قدیمی که در آن دارم مربوط میسازد. معهذا بزحمت میتوانستم بر ناراحتی خود که از جریان کار کنگره ایجاد میشد چیره شوم زیرا با وجود چند تصمیم مهم که در آن اتخاذ شد مجموع کار این دوران اجلاسیه در نظرم بسیار تیره و بیرنگ بود وموضوعهائی که مورد علاقهٔ من بود هیچ مورد بحث واقع نشد.

از خود میپرسیدم که اگر من هم در آن جلسات شرکت میداشتم چه اتفاقاتی روی میداد؟ البته این موضوع را بدرستی نمیدانستم. نمیتوانستم بگویم که در مقابل اوضاع و وشرایط جدید ومحیط تازه‌ئی که با آن روبرو میشدم چه عکس‌العملی میداشتم. بعلاوه دلیلی نمیدیدم که درزندان، فکرخود را به یك چنین تصمیم دشوار احتمالی مصروف سازم زیرا چنین تصور واتخاذ چنین تصمیمی در آنموقع که من در زندان بودم هیچ فایده‌ئی نداشت وثمری نمیداد. طبعاً موقعی فرا میرسید که من با مسائل روز مواجه باشم و در بارهٔ راه

فعالیت واقدام خود تصمیم بگیرم. امادر آنوقت که من در زندان بودم اخذ چنین تصمیمی از جانب من، حتی در درون فکرم نیز، بیهوده و ابلهانه میبود زیرا پیش از آنکه من بتوانم نظروتصمیم خود را عملی‌سازم اوضاع واحوال تغییرمییافت.

تاآنجا که میتوانستم ازدور وازعزلتگاه کوهستانی‌خویش‌در زندان آلموراحوادث رابه بیم. آن کنگره دووجههٔ ممتاز داشت: یکی‌شخصیت ممتاز گاندی جی که بر آن‌مسلط بنظرمیرسید ودیگرجبههٔ‌مخالف متعصبین مذهبی که در تحت رهبری «پاندیت مدان‌موهن مالاویا» و آقای «آنی» تظاهر بسیار حقیرانه‌ئی‌از خود نشان میداد.

برای تمام کسانی که از طرز عمل افکار توده‌های مردم هند وطرز تفکر طبقات متوسط اطلاع دارند هیچ تعجب‌آور نبود که به‌بینند گاندی جی همچنان در راه شهرت و محبوبیت خود پیش میرود و ممتازترین قیافهٔ هند میباشد . مقامات رسمی دولتی و بعضی سیاستمداران‌دور از جریان که اغلب آرزوهای خود را واقعیت می‌پندارند خیال میکردند که گاندی‌جی دیگراز صحنهٔ سیاست خارج شده است ویا لااقل نفوذ او در سیاست هند خیلی کمترشده‌است. باین جهت وقتی که می‌بینند او دوباره با تمام نیرو و نفوذ سابقش وارد صحنه میشود تعجب میکنند و عقب میروند و میکوشند که دلایل تازه‌ئی برای این تغییروضع ظاهری پیداکنند .

نفوذ و تسلط فوق‌العادهٔ گاندی جی بر کنگره و بر کشور خیلی بیش از آنکه به معتقداتش که معمولاهم مورد قبول‌واقع میشود، مربوط باشد به شخصیت ممتاز و منحصر بفردش‌ارتباط دارد. شخصیت درهمه‌جاعاملیست که اهمیت فراوان‌دارد و بحساب‌می آیدو درهند اهمیت وارزش‌آن از هرجای دیگر بیشتراست.

کناره گیری گاندی‌جی‌از کنگره که‌در آن‌زمان‌صورت گرفت‌یکی‌ازحوادث‌فوق‌العاده برجستهٔ این دورهٔ اجلاسیه بود و بظاهر پایان یك فصل بزرگ از تاریخ کنگره بشمار میرفت . اما اصولا مفهوم آن خیلی بزرگ نبود زیرا بفرض آن هم که خودش بخواهد نمیتواند خویش را ازموقعیت ممتازومسلط خود خلاص کند وتغییری در آن بوجود آورد. این موقعیت او به هیچ مقام یا هیچ نوع وضع محسوسی بستگی ندارد. کنگره امروز هم مثل سابق منعکس کنندهٔ نظرهای‌اوست. هرقدرهم که گاندی جی بظاهر راه خود را از کنگره جدا سازد، حتی بدون آنکه خودش بخواهد، نفوذش تا اندازهٔ زیادی‌در کنگره ودرسراسر کشورادامه خواهد داشت. اوهرگز نمیتواند خود را ازاین‌بارواز‌این مسئولیت آزاد سازد. با توجه به واقعیات اوضاع وشرایطی که درهند وجود دارد شخصیت اومورد توجه همه‌کس قرارمیگیرد ونمیتواند نادیده بماند .

ظاهراً اوفعلا از آنجهت از کنگره کناره گرفته است که کنگره بتواند آزادانه‌تر

بفعالیت بپردازد. شاید اویك نوع فعالیتها فردی ومستقیم را برای خود درنظردارد که ناچار بتصادم با دولت منتهی خواهد شد و نمیخواهد این موضوع برای کنگره گرفتاری تازه‌ئی فراهم سازد .

کاردیگر کنگره دربمبئی این بود که فکر تشکیل یك مجمع مؤسسان را بمنظور بوجود آوردن یك قانون اساسی برای کشور،تصویب کرد واین امرموجب مسرت من‌شد بنظرمن برای حل مسائل ما راه دیگری وجود ندارد و یقین دارم که بالاخره یك روز یك چنین مجمعی درکشورما تشکیل خواهد شد.ظاهراً اینکاربدون جلب موافقت‌ورضایت دولت بریتانیا مقدورنخواهد بود مگرآنکه یك انقلاب پیروزمندانه درکشورما صورت پذیرد . همچنین نخوبی پیداست که دراوضاع وشرایط موجود باین زودیها احتمال چنین موافقتی ازطرف دولت بریتانیا وجود ندارد. بدینقرارتا وقتیکه نیروی‌کافی برای‌مجبور ساختن بریتانیا به موافقت بـا چنین اقدامی در کشور بوجود نیاید یك مجمع مؤسسان واقعی تشکیل نخواهد شد . معنی این حرف اینست که حتی مسائل سیاسی ما هم‌تاآنوقت حل نشده باقی خواهد ماند .

درکنگرهٔ بمبئی بعضی ازرهبران کنگره درحالیکه فکرتشکیل یك مجمع‌مؤسسان را می‌پذیرفتند سعی میکردند آنرا بصورت چیزی‌شبیه به یك کنفرانس وسیع‌تمام احزاب که سابقه هم داشت جلوه دهند . یك چنین مجمع بکلی بیفایده خواهد بود زیرا باز هم همان اشخاص سابق ،که اغلب نمایندهٔ شخص خودشان هستند، بایکدیگرملاقات خواهند کرد وبتوافق نخواهند رسید . فکر اساسی و عمده‌ئی که همیشه در یك مجمع مؤسسان وجود دارد اینست که باید براساس انتخابات بسیاروسیع عمومی تشکیل گردد وقدرت و الهاماتش را از توده‌های مردم کسب کند . اگریك چنین مجمعی درهند تشکیل شود طبعاً فوراً به مسائل واقعی‌واساسی خواهدپرداخت وخود رابا مسائل فرعی مربوط‌به‌فرقه‌های مذهبی یا سایرگرفتاریها ومزاحمت‌های بی‌ثمری که درسابق همیشه مانع موفقیت ماشده است مشغول نخواهد ساخت .

مشاهدهٔ عکس‌العملهای «سیملا» و«لندن» در مقابل این فکر که درکنگرهٔ بمبئی تصویب شد بسیار جالب بود . بطور غیر رسمی گفته میشدکه دولت با یك چنین فکری مخالفت نخواهدکرد . دولت ابتدا با تصوریك نوع سرپرستی و نظارت برای خود این فکررا تأییدمیکرد. مسلماً فکرمیکرد که‌مجمع‌مؤسسان هم چیزی ازنوع کنفرانس سابق تمام احزاب خواهدبودکه پیشاپیش محکوم به شکست است وموقعیت دولت رااستوارتر ودست اورا بازترخواهد ساخت . اما ظاهراً بعداً متوجه شد که تشکیل مجمع مؤسسان

ممکن است خطراتی هم برای ایشان‌در برداشته باشد و باینجهت مخالفت شدیدی‌را آغاز کرد.

کمی بعد از کنگرهٔ بمبئی انتخابات مجمع قانونگزاری آغازشد. با وجود آنکه برنامهٔ کنگرهٔ مبنی برشرکت درپارلمان ومبارزات پارلمانی هیچگونه‌شوروشوقی‌درمن برنمی‌انگیخت با علاقهٔ زیاد جریان انتخابات را دنبال میکردم و قلباً آرزومند بودم‌که نامزدهای‌کنگره موفقیت بدست آورند یا بعبارت صحیح تر دلم میخواست که مخالفین کنگره شکست بخورند. درمیان این مخالفین اختلاط عجیبی از مقام طلبان، هواداران فرقه‌های مذهبی، مرتدهائیکه از کنگره جدا شده بودند وکسانی‌که بهنگام سیاست تضییق‌آمیزدولت نسبت به‌کنگره ازدولت هواداری‌کرده بودند، وجود داشتند. جای تردید نبودکه بیشتراین اشخاص شکست می‌یافتند ودورمیرفتند اما متأسفانه اغلب آنها خود را زیربال‌های‌گستردهٔ سازمانهای مذهبی میکشاندند وباین ترتیب انتظار نمیرفت که به آسانی رانده شوند. با اینهمه‌کنگره پیروزی درخشانی بدست آورد ومن خیلی خوشحال شدم که عده‌ئی از عناصر نامناسب شکست یافتند و از مجمع قانونگزاری دورماندند.

مخصوصاً روش سازمانی که باصطلاح «حزب ناسیونالیست‌کنگره» نامیده میشد درنظرم بسیار ناپسند بود. البته مخالفت‌شدید آنها با انتخابات جداگانهٔ مذاهب مختلف[1] قابل فهم وتوجیه بود اما آنها برای تحکیم بیشتر موقعیت خود در این راه با افراطی‌ترین سازمانهای مذهبی وحتی با «ساناتانیست»ها، که چه از نظر سیاسی و چه از نظر اجتماعی گروهی ارتجاعی‌تر از آنها درهندوجودندارد، متحدشدند؛ همچنانکه باعدهٔ زیادی ازمشهورترین عناصرمرتجع سیاسی ازانواع گوناگون نیزمتفق گشتند. جزدر بنگال که بعلل خاص محلی یك‌گروه نیرومند ازاعضای کنگره‌ازاین «حزب ناسیونالیست‌کنگره» حمایت وهواداری‌کردند، بسیاری ازسران آن درموارد مختلف وازهرجهت روشی ضد کنگره داشتند. آنها معروفترین و سرسخت‌ترین مخالفین کنگره بودند. اما مخالفین کنگره تنها اینها نبودند. عناصر مخالف کنگره فراوان بودند. باوجود این، علیرغم مخالفت این نیروهای گوناگون که، صرفنظرازنیروی مالکین بزرگ ولیبرالها، نیروی

---

۱ ـ دولت بریتانیابه پیروی از سیاست استعماری خودبرای نفاق افکندن میان‌مردم ودامن زدن باختلافات مذهبی‌ظاهراً برای حل اختلافات مقرر داشته بودکه پیروان مذاهب مختلف (هندو، مسلمان، سیك) جداگانه رأی بدهند ونمایندگان جداگانه انتخاب کنند. بسیاری ازعناصرمختلف با این طرز انتخابات وجدائی میان مردم‌مخالف بودند منتها هرگروه از جهتی‌با این امرمخالفت میکرد ودر این میان نظرکنگره اصولی‌تر و مترقیانه تر بود ـ م

مقامات دولتی هم درپشت سر ایشان قرار داشت و برآن افزوده‌میشد نامزدهای کنگره موفقیت درخشان وشایانی بدست آوردند .

روش کنگره نسبت به جدائی انتخابات پیروان مذاهب مختلف، شکل عجیبی‌داشت اما درآن شرایط ومقتضیات ظاهراً نمیشدروش‌دیگری پیش گرفت. این‌وضع نتیجهٔ طبیعی سیاست ضعیف و بیطرفانه‌ئی بودکه کنگره نسبت به این موضوع اتخاذکرده بود . اگر کنگره ازهمان‌آغازکاریك سیاست صحیح‌وجدی‌را بدون اعتنا به نخستین عواقب‌ناگوار واحتمالی‌آن، اتخاذمیکرد وادامه‌میداد مسلماً خیلی‌شایسته‌تروبهترمیبود . اما ازآنجاکه کنگره نخواسته بود چنین‌کاری بکند اکنون درموقعیت‌کنونی هم نمیتوانست روشی جز آنچه اتخاذکرد داشته باشد .

انتخابات جداگانهٔ پیروان مذاهب مختلف‌کاری‌کاملا بی معنی وغیر قابل قبول بود زیرا تا وقتی‌که چنین وضعی وجودداشته باشد هیچ نوع آزادی برای هند بدست‌نخواهد آمد . این امرازآنجهت نخواهد بودکه‌دراین نوع انتخابات امتیازفراوانی به مسلمانان داده‌شده‌است‌زیرابسیار ممکن بودکه تمام آنچه مورد درخواست مسلمانها بوده است از طرق دیگری هم بایشان داده شود و برای ایشان تأمین گردد ، بلکه زیان عمدهٔ آن‌از آنجهت میباشدکه دولت بریتانیا هند را به دسته‌ها وگروههای گوناگون تقسیم میکند وچنان وضعی ایجاد میکندکه هردسته بطوردائم درمقابل دسته‌های دیگر قرارگیرند و فعالیت‌های مثبت یکدیگررا خنثی سازندوتعادلی بوجود آورندکه درنتیجه تسلط‌خارجی بریتانیا همچنان درآن باقی وبرقرار بماند . این وضع ناچار به تابعیت هند از بریتانیا منتهی میشود.

در بنگال که مخصوصاً به عناصر معدود و اقلیت کوچك اروپائی اعتبار و اهمیت فوق‌العاده‌ئی داده شده بود اوضاع ازنظرهندوها بسیارناگوارمیشد . یك چنین تصمیم‌و یك چنین وضعی درآنجا هراسمی هم که‌داشته باشدوهرچند هم بظاهرآنرا جدائی‌مذهبی ننامیم عکس‌العملهای ناگواری ایجاد میکرد بطوریکه‌برفرض هم که این وضع برمردم تحمیل‌گردد یا بعلل سیاسی موقتاً آنرا بپذیرند مسلماً همواره بهانه و سرچشمه‌ئی برای اختلافات و تصادمات آینده باقی خواهد ماند . من شخصاً عقیده دارم که همین عیوب و نقائص که دراین نوع انتخابات وجود دارد ، حسن آنست زیرا بعلت همین عیوب هرگز نمیتواند مبناواساس دائمی برای حل‌هیچ موضوعی بشود .

البته «حزب ناسیولیست» وحتی بیش ازآنها سازمان متعصب «هندومهاسابها» و سایر سازمانهای مذهبی بـا این نوع انتخابات مخالفت‌میکردنداما انتقادات‌آنها مانند

نظریات هواداران این شکل انتخابات ، اصولا براساس قبول ایدئولوژی و طرز تفکر بریتانیا بنا شده بود . این وضع سبب میشد که آنها یك سیاست عجیب و غریب اتخاذ کنند که مسلماً دولت از آن خیلی خوشحال میشد. آنها که سخت‌متوجه فکر انتخابات جداگانه بودند هرروز مخالفت خودرا نسبت بدولت در زمینهٔ مسائل حیاتی دیگر خیلی ضعیف‌ترساختند بامید اینکه از راه تملق گوئی نسبت بدولت به او رشوه‌ئی بدهند و در انتخابات جداگانهٔ مذهبی امتیازات بیشتری بنفع خود بدست آورند .

سازمان هندو مهاسابها در این راه ازهمه پیشتر رفت . آنها هیچ متوجه نمیشدند که این روش نه فقط یك موقعیت شرم‌آور به ایشان‌میدهد بلکه اصولا این نوع‌حسابها بکلی غلط و بی نتیجه میباشد زیرا یك‌چنین سیاستی متعصبین مسلمان را نیزمتقابلا برمی‌انگیخت که‌آنها هم دراین راه پیشتر بروند و برای بدست آوردن امتیازات زیادترو حفظ موقعیت خود بیشتر بدولت تملق بگویند وخود را باونزدیك سازند .

باید درنظرداشت که برای دولت بریتانیا غیرممکن است که بتواند عناصر ملی‌را هوادارخود سازد و با آنها کنار آید زیرا فاصله و اختلاف منافع میان آنها بسیار زیاد است. همچنین دولت بریتانیاهرگز نمیتواندکه ازراه تأمین درخواستهای‌فرقه‌های مذهبی رضایت هردو گروه متعصب هندووومسلمان را جلب کند . دولت بریتانیا ناچاراست که از میان آنها یکدسته را برگزیند ودروضع کنونی و با نظر خاصی که دارد طبعاً متعصبین فرقهٔ مسلمان را بر هندوان ترجیح میدهد . واقعاً تصور بیجائیست که خیال کنیم دولت بریتانیا بخاطرجلب رضایت یك‌عدهٔ‌معدود ازمتعصبین‌هندوازسیاست حساب شده و پرفایدهٔ تشویق مسلمانان دست‌بردارد و آنرا تغییردهد .

خود این واقعیت که هندوان از نظر سیاسی مترقی تر هستند و بیش از مسلمانان خواهان استقلال میباشند دلیلی است که بر ضرر هندوان تمام میشود . زیرا بفرض آنکه دولت امتیازات کوچك و ناچیزی‌هم‌از نظرمذهبی به‌ایشان‌بدهد(ومسلماً هرگزجزامتیازات ناچیزی نمیتواند داده شود) درمخالفت‌های‌سیاسی ایشان با دولت تغییری حاصل نخواهد شد . درحالیکه اگرچنین امتیازاتی به هندوان داده شود ممکن است روش مسلمانان را تغییردهد وایشان را ازدولت ناراضی سازد وبدینقرارطبعاً دولت بریتانیا حاضرنیست که چنین نتیجه‌ئی ببارآید ومسلمانان را هم بمخالفت سیاسی با خود برانگیزد .

انتخابات مجمع قانونگزاری مردم را نسبت به‌افکاری که درپشت‌سازمانهای‌مذهبی «هندومهاسابها» و«کنفرانس مسلمین» قرارداشت روشن‌ترساخت . این هردو سازمان مرتجع ترین گروههای مذهبی بودند . نامزدهای انتخاباتی‌و هواداران‌ایشان‌همه ازطبقهٔ

مالکین بزرگ اراضی و بانکداران وسرمایه داران عمده بودند . سازمان مهاسابها با مخالفت شدیدی که اخیراً نسبت به قوانین مربوط به مهلت وتسهیلات برای بدهکاریهای وامداران بعمل آورد به‌سرمایه‌داران و بانکداران نشان داد که تا چه اندازه هوادارحفظ منافع ایشانست .

درواقع سازمان هندومهاسابها را همین مالکین وسرمایه‌داران که درمیان طبقات اجتماعی هندو دررأس دیگران قراردارند بوجودآورده‌اند. یك قسمت از آنهاهم باتفاق عده‌ئی از صاحبان مشاغل مختلف و کارمندان عالیرتبهٔ دولت گروه لیبرالها را تشکیل میدهند . اینها درمیان هندوان وزن واهمیت زیادی ندارند زیرا قشرهای پائینی طبقهٔ متوسط از نظرسیاسی بیدارشده‌اند.رهبران وصاحبان صنایع بزرگ هم خود را ازایشان بدورنگاهمیدارند زیرا میان هدفهای ایشان که توسعهٔ صنایع میباشدبا وضع نیمه‌فئودالی این قبیل عناصرتصادم وتضادی وجود دارد . صاحبان صنایع که جرأت‌ندارند به اقدامات مستقیم یاروشهای‌جدی بپرداز ندمیکوشند که‌هم باناسیونالیستها وعناصرملی وهم‌بادولت روابط خوبی داشته باشند . اینها به‌گروههای لیبرال یا افراطیون مذهبی توجه زیادی نشان نمیدهند.درنظراینها فقط توسعه ومنفعت صنعتی‌است که اهمیت دارد وبرای مسائلی از آن نوع که مورد علاقهٔ لیبرالها یا افراطیون مذهبی است اهمیتی قائل نیستند .

در میان مسلمانان هنوز قشرهای پائین طبقهٔ متوسطه چنانکه باید بیدار نشده‌اند وصاحبان صنایع هم عقب مانده هستند. باین جهت است که مشاهده میشود در میان‌ایشان عقب مانده‌ترین عناصرمرتجع و فئودالها ومأمورین عالیرتبهٔ سابق دولتی هستند که هم زمام امور سازمانهای مذهبی‌را در دست دارند وهم بطورکلی‌در جامعهٔ مسلمانان‌تأثیر و نفوذ قابل ملاحظه‌ئی بدست می‌آورند. سازمان«کنفرانس مسلمین» مجموعهٔ کاملی از اشراف صاحب عنوان ، وزیران سابق، و مالکین بزرگ مسلمان‌میباشد. بااینهمه تصور میکنم که جامعهٔ مسلمین بعلت‌آزادی‌بیشتری که در روابط اجتماعیشان وجود دارد بالقوه بیش از توده های هندو توانائی پیشرفت دارند .[۱] و موقعیکه در راه تکامل بحرکت آیند زودتر بسوی منظورهای‌سوسیالیستی‌خواهند رفت. اما بنظرمیرسد که روشنفکران مسلمان‌اکنون،هم ازنظرفکری‌وهم‌ازنظرجسمی‌فلج شده‌هستند وهنوز نیروی‌حرکت‌کافی در خود ندارند وجرأت نمیکنند که با عناصرقدیمی‌خود بمبارزه پردازند.

---

۱ ـ منظور اینست که مسلمانان بآن علت که‌مانند هندوان به‌کاست‌های مذهبی‌معتقد نیستند در میان‌ایشان آزادی نسبی‌بیشتری وجود دارد . در صورتیکه هندوان متعصب بعلت اعتقاد به‌کاست‌های جداگانهٔ مذهبی گرفتاری بیشتری دارند ونمیتوانند به‌آسانی‌مسلمانان پیشرفت داشته‌باشند ـ م

متأسفانهٔ این احتیاط‌کاری در میان سایر مردم هند هم بچشم میخورد حتی دستگاه رهبری کنگره هم که از نظرسیاسی مترقی‌ترین گروه بزرگ کشور است بیش از آنچه بایدمحتاط وملاحظه‌کار است وموافق احتیاجات کنونی زندگی توده‌ها عمل نمیکند. سران کنگره‌از توده‌ها میخواهند که‌ازایشان‌هواداری کنندامابه‌ندرت به‌افکاراین توده‌ها توجه دارند و کمتردر فکرآن هستند که‌مردم ازچه‌چیزرنج میبرند. نتیجهٔ‌همین عدم‌توجه بود که پیش از انتخابات مجمع قانونگزارای‌منتهای کوشش‌خود رابکار بردند که برنامهٔ‌ملایمی برای خود تهیه کنند تابتوانند با برنامه‌های گروههای مختلف اعتدالی‌خارج از کنگره رقابت کنند و برآنها پیروز گردند. حتی‌روش‌ایشان درمواردی مانند «قانون‌ورود بمعابد» نیزچنانکه باید نبود وشکلی‌داشت که متعصب ترین پیروان مذاهب را در مدرس نسبت‌به ایشان مطمئن سازد.[۱]

مسلماً اگریك برنامهٔ مثبت وصریح انتخاباتی‌از طرف کنگره اعلام شده بودشور وهیجان بیشتری در میان توده‌های مردم بوجود می‌آورد و به پرورش سیاسی ایشان هم کمك فراوانی‌میکرد. اصولا قبول‌شرکت درانتخابات‌وفعالیت پارلمانی از طرف کنگره درآنوقت‌از نظرسیاسی و اجتماعی‌یك نوع اقدام سازشکارانه برای کنار آمدن با صاحبان منافع موجود بود. سران کنگره امیدوار بودندبا این وسیله‌مقداری آراءاشخاص وعناصرمنفردرا بدست‌آورند اما درنتیجه‌طبعاًشکافی‌هم که میان دستگاه‌رهبری کنگره و توده‌های مردم بوجودآمده بود نیزوسیع ترمیشد.

مبارزهٔ پارلمانی ازنظرتوده‌های مردم یك نوع مبارزهٔ سازشکارانه وملایمی‌است زیرا کسانی که به‌مجمع قانونگزاری‌میروند ومیخواهنددرآنجا بمبارزه بادولت‌بپردازند طبعاً مقداری نطق‌های فصیح وبلیغ‌ایراد میکنند وبا رعایت‌تشریفات پارلمانی گاه بگاه مزاحمت مختصری برای دولت فراهم میسازند و با قوانینی که از طرف دولت پیشنهاد میشود مخالفت میکنند اما این مزاحمتها از نظر دولت اهمیت زیادی ندارد زیرا دولتی که قانونی به مجمع قانونگزاری‌پیشنهادمیکند مخالفتهای احتمالی‌را هم پیش بینی‌میکند

---

۱ ـ نهروازروش سران کنگره درآنموقع انتقاد میکندکه روش ملایم و محافظه‌کارانه اتخاذ کرده‌اند از جمله در مقابل «قانون ورود بمعابد» روش ضعیفی‌داشتند. طبق معتقدات هندوبعضی‌طبقات و مخصوصاً «نجس‌ها» حق نداشتند به معابد داخل شوند. اما براثرنهضت هریجن‌گاندی واقدامات اوقانونی‌بوجودآمدکه ورود بمعابد را برای همه‌کس واز جمله نجس‌هاآزاد میساخت، این قانون با مخالفت متعصبین مذهبی‌هندو مواجه گردید و نویسنده در اینجا از روش سران کنگره‌عیبجوئی‌میکندکه چنانکه باید بدفاع از این قانون نپرداخته‌اند وخواسته‌اند باین‌وسیله حق هواداری متعصبین مذهبی‌مدرس را بنفع خود جلب کنند ـ م

وخود را برای مقابله با آن آماده میسازد و بنابرین این قبیل مبارزه ومخالفت اثر فراوانی درکار او ایجاد نمیکند.

در طی چند سال گذشته ودر دورانیکه کنگره شرکت در دستگاه قانونگزاری را تحریم و بایکوت کرده بود سخنگویان رسمی ووابستگان دولت اغلب میگفتند که مجمع قانونگزاری وشوراهای ایالتی (با اینکه کنگره در آن هیچ شرکتی نداشت) مظهر واقعی مردم و آئینهٔ افکار عمومی هستند. جالب توجهست که حالا، که مترقی ترین عناصر ملت [۱] در این مجامع وشوراها اکثریت وتسلط رابدست آورده‌اند نظر مقامات رسمی تغییر یافته است. اکنون هر وقت که به پیروزی کنگره در انتخابات اشاره میشود بما میگویند که تعداد انتخاب کنندگان بسیار محدود بوده است و از قریب سیصد میلیون نفرس فقط سه میلیون نفر در انتخابات شرکت کرده‌اند. بعقیدهٔ مقامات رسمی دهها میلیون نفر که در انتخابات شرکت نکرده‌اند همه هوادار و پشتیبان حکومت بریتانیا هستند. بگمان من راه حل این اختلاف کاملا نمایان است. کافیست که بتمام عناصر بالغ هند حق رأی داده شود تا همه بتوانند در انتخابات شرکت کنند آنوقت بالاخره معلوم خواهد شد که مردم چگونه فکر میکنند وهوادار چه کسانی هستند.

کمی پس از انتخابات مجمع قانونگزاری «گزارش کمیتهٔ مختلط پارلمانی دربارهٔ اصلاحات در قانون اساسی هند» انتشار یافت در این گزارش انتقادات متعدد و گوناگونی بعمل آمده بود که ضمن آن کوشش میشد «عدم وفاداری» و «نامطمئن بودن» مردم هند نشان داده شود و بر روی این مطلب تکیه شود. بنظر من این طرز کار برای پرداختن به مسائل ملی واجتماعی بسیار شگفت‌انگیز بود. آیا واقعاً میان مصالح سیاست امپریالیستی بریتانیا با منافع ملی ما اختلاف وتضادی وجود ندارد؟ مسئلهٔ واقعی اینست که در طرح یك قانون اساسی جدید آیا باید کدام یك از این منافع مقدم شمرده شود؟ آیا ما آزادی را برای این میخواهیم که سیاست استعماری بریتانیا همچنان در هند ادامه یابد؟ ظاهراً دولت بریتانیا چنین میل و تصوری داشت زیرا بما میگفت فقط موقعی از سرپرستی و «مراقبت» مستقیم خود در هند صرفنظر خواهد کرد که ما شایستگی ولیاقت خویش را برای داشتن یك حکومت خود مختار ثابت کنیم یعنی آنچه را سیاست بریتانیا میل دارد کاملا انجام دهیم! اما اگر بنا باشد که باز هم همان سیاست قدیمی بریتانیا در هند ادامه یابد پس اینهمه کوششها وتلاشها بمنظور گرفتن زمام امور در دست خودمان برای چه بوده است؟

---

۱ ـ منظور نامزدهای کنگره است که در انتخابات پیروز شدند ـ م

همه کس میداند که موافقت نامهٔ «اوتاوا»[۱] برای اقتصاد انگلستان جزاز نظردادو ستد با هند سودی ندارد[۲] . داد وستد و بازرگانی بریتانیا با هند بعلت وضع سیاسی و اقتصادی هند برای انگلستان پرمنفعت بود وسود فراوانی بوجود می‌آورد در صورتیکه درموردسایردومینیونها ومخصوصاً درمورد کانادا واسترالیا وضع برعکس بود و برای بریتانیا سود فراوانی بدست نمی‌آمد[۳] زیرا آن کشورها کمتر با انگلستان معامله‌میکردند و در معاملات خود هم همواره منافع فـراوانی بنفع خـود و بر ضرر بـریتانیا بدست می‌آوردند .

درعین‌حال آن‌دومینیونها با وجوداین وضع‌و با وجود سودی که ازمبادله با بریتانیا میبردند میکوشیدند که همواره ازاجرای تعهدات موافقت نامهٔ اتاوا بگریزند بطوریکه بتوانند صنایع داخلی خودشان را توسعه دهند و برمیزان مبادلاتشان با سایر کشورها که عضوامپراطوری نبودند بیفزایند[۴] . درکانادا حزب لیبرال که از احزاب بزرگ سیاسی

۱ـ یکی‌ازطرفی که درسالهای بحران‌اقتصادی‌جهانی‌از طرف دولت بریتانیا اتخاذ گردید این بود که میان‌آن کشور با دومینیون‌ها وسایراعضای امپراطوریش قراردادی منعقد شد که بازرگانی و مبادلات اقتصادی در درجهٔ اول در میان خود کشورهای جزء امپراطوری صورت گیرد . این موافقت نامه که در شهراناوا پایتخت کانادا منعقد گشت بنام همین شهر«موافقت نامهٔ اتاوا» نامیده شد ـم

۲ ـ (یادداشت‌مؤلف) ـ «سرویلیام‌کاری» هنگامی که‌بعنوان‌رئیس‌درمجمع‌عمومی کمپانی کشتیرانی (P.و.O) در ۵ دسامبر ۱۹۳٤ در لندن صحبت میکرد با اشاره به‌داد وستدبا هند گفت که موافقت‌نامه اتاوا فقط بعلت‌همین‌داد وستد با هند برای بریتانیا نفع داشته است.

۳ ـ (یادداشت‌مؤلف) ـ روزنامهٔ «لندن اکونومیست» در ماه ژوئن دربارهٔ کنفرانس اتاوا چنین نوشت :«این کنفرانس فقط در صورتی‌میتوانست مفید باشد که برمقدار مبادلات میان کشورهای جزء امپراطوری می‌افزود بدون آنکه از مقدار داد وستد ومبادلات این کشورها با سایرقسمت‌های جهان بکاهد. در عمل این کنفرانس و موافقت‌نامه منحصراً مقدار بسیار جزئی‌وناچیزی برحجم مبادلات میان خود کشورهای عضو امپراطوری افزوده است ودر مجموع بازرگانی کلی‌امپراطوری با دیگران افزایش مهمی‌بوجود نیاورده است . این افزایش مبادلات در داخل امپراطوری هم بیشتر بسود دومینیون‌هابوده تا بسود بریتانیای کبیر . وارادات ما از کشورهای عضوامپراطوری از۲٤۷ میلیون لیره در سال۱۹۳۱ به۲٤۹ میلیون لیره در سال ۱۹۳۳ افزایش یافته است در حالیکه‌صادرات ما از۱۷۰٫۶میلیون لیره به۱۶۳٫۵ میلیون لیره پائین‌آمده است . بعلاوه این واقعیت هم بجای خودباقیست که درفاصله‌سالهای۱۹۲۹ و ۱۹۳۳ (سالهای بحران اقتصادی ـ مترجم) صادرات ما به کشورهای عضو امپراطوری به میزان ۹٫۵۰ در صد تقلیل یافت در حالیکه تقلیل واردات ما فقط بمیزان ۹٫۳۲ در صد بود . تقلیل صادرات ما به‌کشورهای خارجی دیگرزیاد نبود اما تقلیل واردات ما از این کشورها خیلی بیشتر بود .

٤ـ (یادداشت مؤلف) ـ روزنامهٔ «ملبورن اج» (دوران ملبورن) که در شهر ملبورن‌پایتخت استرالیا منتشر

است و ظاهراً شانس زیاد برای زمامداری دارد بصورت جدی مشغول اقدام است که موافقت‌نامهٔ اتاوا رسماً پایان یابد وملغی گردد[۱]. دراسترالیا نتایج ناگوارموافقت‌نامهٔ اتاوا سبب شده است که نرخ بعضی کالاها و بهای نخ تابیده افزایش یابد و این امر در صنایع نساجی لانکاشایر انگلستان هم تأثیر فراوانی بوجود آورده است بطوریکه صاحبان این صنایع آن وضع را نقض شدن تعهدات موافقت نامهٔ اتاوا اعلام داشته اند و بعنوان‌عکس‌العمل واعتراض، کالاهای‌استرالیارا درلانکاشایر تحریم و بایکوت کرده‌اند اما این‌کار آنها هم دراسترالیا اثری نبخشیده است زیرا در آنجا نیزروش تند وتجاوزآمیزی نسبت به این موافقت‌نامه بوجود آمده است[۲].

بدیهی است که این‌اختلافات و تصادمات اقتصادی که‌میان‌کانادااواسترالیا با بریتانیا بوجود آمده است بعلت بدبینی و بیزاری مردم این دومینیون‌ها نسبت به بریتانیا نیست درصورتیکه درایرلند این بیزاری و بدبینی هم وجود دارد. این اختلافات بعلت تضاد و تصادم منافع بوجودآمده‌است. هرجاکه چنین‌تضاد وتصادمی بوجود می‌آیددولت بریتانیا درفکر«حفظ منافع» خود می‌افتد وازجمله درهند نیز که همین تضاد وجود دارد دائماً بر روی این موضوع تکیه میکند.

موافقت‌نامهٔ بازرگانی اخیری که‌میان‌هند و بریتانیا منعقد شد باوجود آنکه باطلاع صاحبان صنایع بریتانیا رسید از صاحبان صنایع هند پنهان ومخفی نگاهداشته شد و در نتیجه خشم آنها را برانگیخت ومجمع قانگزاری نیز آنرا رد کرد اما دولت بازهم‌آنرا

میشود ـ م) از موافقت نامهٔ اتاوا بهیچوجه راضی‌نیست. بنظر اوموافقت نامهٔ اتاوا موجب ایجاد خشم و عدم رضایت روز افزون شده است وبصورت یك اشتباه بزرگ وزیانبارتلقی‌میگردد (نقل از روزنامهٔ منچستر گاردین هفتگی شمارهٔ ۱۹ اکتبر۱۹۳٤).

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ حتی آقای«بنت» نخست وزیرمحافظه‌کار کنونی‌کانادا درمورد داد و ستد بابریتانیا همچون خاری در پای بریتانیا شده است اکنون اواز «معاملات جدید» سخن.میگوید وروشی اتخاذ کرده است که برای بریتانیا تعجب‌آوراست. بعلت‌نفوذ خطرناك‌آقای‌لیتوینف، سراستافورد کریپس، وآقای استراچی، اونیز به‌سیاست اقتصادی کلکتیویسم (دسته جمعی) متمایل شده است. این امرظاهراً باید برای‌عناصرمحافظه‌کار ولیبرال واعضای‌ادارهٔ خدمات هند ونظایرایشان یك علامت هشدار باشد که از خوش‌بینی وهمکاری با کسانی که چنین رفتاری دارند، یا اینکه محتملا به چنین نظریات خطرناکی‌اعتقاد پیدا کنند پرهیزجویند. (پس از نوشتن مطالب بالا درکانادا حزب لیبرال در تحت رهبری‌آقای مکنزی کینگ در انتخابات پیروز گردید وبه زمامداری رسید.)

۱ ـ یادداشت مؤلف) ـ روزنامه «ملبورن اج» مینویسد که اگرپیشنهاد بایکوت که درشهرلانکاشایرنسبت به‌محصولات استرالیا شده است پس گرفته نشود استرالیا باید در مبادله وارتباط با لانکاشایرخیلی‌شدیدترفتارکندو به‌رفتار لانکاشایربا تکرار عدم رسندگی‌برای ایشان پاسخ داده خواهد شد. (نقل از منچستر گاردین‌هفتگی‌شمارهٔ ۹ نوامبر۱۹۳٤)

بکار میبرد . خود این امر بخوبی نشان میدهد که دولت بریتانیا چگونه و تا چه اندازه خواهان «حفظ‌منافع» خود میباشد . بنابرین خوبست که دولت بریتانیا به فکر آن باشد که بهمین ترتیب منافع خود را درکانادا ، استرالیا وجنوب آفریقا هم محفوظ‌نگاهدارد واز پیشرفت‌های تمایلات مردم آن نواحی نیزجلوگیری کند زیرا در آن دومینیونها نیز مردم نه فقط ازلحاظ مبادلات بازرگانی وداد وستد با بریتانیا ناراضی هستند ونسبت به بریتانیاسر کشی‌میکنند بلکه‌دربارهٔ مسائل بزرگترومهمتری که‌با پیوند آنها بامپراطوری ودرنتیجه با امنیت امپراطوری بستگی دارد نیزحرف دارند[1] .

گفته شده است که امپراطوری‌عبارتست ازوام وبستگی مالی وعنوان«حفظ‌منافع» که از طرف بریتانیا همیشه بکار میرود برای آن بوجود آمده است که وام دهندگان امپراطوری‌بتوانند تسلط‌خفقان‌انگیزخود را برواموداران بیچارهٔ خود محفوظ نگاهدارند ومنافع مخصوص وقدرت ایشان‌دست نخورده باقی بماند. یکی ازحرفهای‌عجیب که بارها هم رسماً تکرار شده اینست که‌گاندی جی وکنگره هم با فکر یك چنین «حفظ منافع» موافق هستند زیرا درپیمان دهلی که بسال ۱۹۳۱ میان دولت و کنگره منعقد شد حفظ منافع بریتانیا درهند را پذیرفته‌اند .

حقیقت اینست که موضوع موافقت‌نامهٔ اتاوا ومسائل مربوط به حفظ منافع بریتانیا وداد وستد وبازرگانی دربرابرموضوع مهم دیگری که مطرح است بطور نسبی اهمیت کمترو درجه دومی دارد[2] . چیزی که اهمیت خیلی بیشتری دارد اینست که همواره یك

۱ ـ (یادداشت مؤلف)آقای «او.پیروو» (O pirow) وزیردفاع اتحادیهٔ جنوب آفریقا اظهار داشته است که اتحادیهٔ مزبور حاضرنیست در هیچگونه طرح مربوط بدفاع امپراطوری شرکت جوید وهمچنین حاضر نیست در هیچ جنگی که درماوارای دریاها وخارج‌از سرزمین خودش روی دهد هرچند هم که بریتانیا درآن شرکت داشته باشد داخل‌شود. اگردولت بخواهداز روی بی‌اعتنائی‌به‌تمایلات مردم وبا فشار اتحادیهٔ جنوب‌آفریقا را بجنگ دیگر در ماوراء دریاها بکشاند اشکالات زیادی بوجود خواهد آمد که ممکن است به یك جنگ داخلی‌منتهی‌شود . از این جهت دولت‌آفریقای جنوبی‌در هیچ نوع طرح عمومی‌برای دفاع از امپراطوری شرکت نخواهدکرد.» (نقل از خبر خبرگزاری رویتر که در ۵ فوریه ۱۹۳۵ از«کاپ تاون» مخابره‌شده است). «ژنرال هرتزوگ» نخست وزیرآفریقای جنوبی‌هم این اظهارات را تأییدکرده ومتذکرشده است که بیانات وزیردفاع موافق سیاست دولت آفریقای جنوبی بوده است.

۲ ـ(یادداشت مؤلف) ـ روزنامهٔ لندن اکونومیست (مورخه ا کتبر۱۹۳٤) چنین نوشت: «بنظر میرسد که اهالی«بومی» نواحی مختلفی در سراسرجهان‌که بعلت تسلط بریتانیا مجبور بوده‌اند محصولات تساجی لانکاشایررا با قیمت‌گرانی خریداری کنند دیگرزیربار این امتیاز اجباری نخواهند رفت .» ماجرای سیلان یکی از آشکارترین نمونه‌های این موضوعست.

باقی باشد هیچگونه پیشرفت واقعی درهیچ جهتی حاصل نخواهد شد و جائی برای اقداء و کوشش بمنظور بوجود آوردن تغییرات واصلاحات از راه تهیهٔ یك قانون اساسی جدید وجود نخواهد داشت. هرگونه کوششی ازین‌قبیل بادیوار نفوذ ناپذیر «حفظ‌منافع بریتانیا» روبروخواهدشد و بیشتر از پیش روشن‌خواهد ساخت که‌تهیهٔ قانون اساسی درچنین‌شرایطی نمیتواند راه حل صحیحی باشد ومشکلات را حل کند.

از نظر تغییرات سیاسی طرح جدیدی که برای قانون اساسی پیشنهاد شده است و هند را بصورت یك اتحادیهٔ‌عظیم درمی‌آورد کاملا بی‌معنی است. این طرح از نظراجتماعی واقتصادی نیزعیوب بزرگتر و بیشتری دارد. زیرا راه رسیدن به سوسیالیسم را مسدود میسازد. بر طبق این طرح ظاهراً مقداری از مسؤلیت‌ها به عناصر هندی انتقال خواهد یافت (البته به طبقات وعناصری ازمردم هند که باصطلاح «سالم» و «قابل اعتماد» باشند) اما دراین انتقال مسؤلیت به هیچوجه قدرت و وسایلی برای انجام یك اقدام با ارزش و مفید دراختیار آنان قرار نمیگیرد. بازهم بریتانیا قدرت را در دست خود خواهد داشت بدون آنکه مسؤلیتی را نیز بپذیرد. در این طرح حتی نخواسته‌اند که باصطلاح برگ انجیری هم برای پوشاندن عورت برهنه‌و نمایان‌حکومت مطلقهٔ خود بکار برند[1].

هر کس میداند که در زمان کنونی لازمست که یك قانون اساسی فوق العاده قابل انعطاف وجود داشته باشد که بتواند با تغییرات وتحولات سریعی که دراوضاع پیش می‌آید منطبق گردد. لازمست که درهرمورد تصمیمات سریعی اتخاذ شود ونیروی کافی برای انجام و اجرای تصمیمات وجود داشته باشد. بدینقرار حتی جای تردید است که دموکراسیهای پارلمانی هم‌به آنصورت که امروز در بعضی از کشورهای غربی کارمیکنند بتوانند با تغییرات بزرگ وسریعی که در دنیای جدید روی میدهد متناسب باشند. اما این مسئله اصولا در کشورما مطرح نیست‌زیرا نهضت ملی ما تعمداً به‌قید وزنجیر کشیده شده است وما در برابر یك دربسته وقفل شده قرار گرفته‌ایم. مثل اینست که مادراتومبیلی قرار گرفته‌ایم که بکلی ترمزشده ومتوقف است وموتوری هم در آن نیست. این قانون سلسله پیش بینی‌ها ومراقبت‌هائی صورت میگیرد که هدف آن اینست که سیاست‌همیشگی و بندهای اقتصادی که درمورد هند بکارمیرفته و بوسیلهٔ آن، هم درزمانهای گذشته و هم امروز کشورما استثمارمیشده است استوارو محفوظ و دائمی باقی بماند. اما مسلم است که تاوقتیکه‌فکراین‌نوع‌احتیاط‌ها واین پیش‌بینی‌ها واین کوشش‌ها برای «حفظ منافع»

---

۱ - در تصاویر اروپائی‌معمولا در موقع نشان دادن بدنهای عریان واز جمله در تصاویرحضرت‌آدم وحوا در بهشت، عورت واعضای جنسی‌آنها را با یك برگ انجیرمیپوشانند. در اینجا اشارهٔ نویسنده اینست که حکومت‌مطلقه واستبدادی بریتانیا در هندکاملا عریان جلوه میکرد وحتی‌نمیخواست بظاهرهم که باشد عیوب خود را مخفی‌سازد.م

اساسی عجیبی است که بنام مردم تهیه میشود درحالیکه مردم درتحت تسلط خفقان انگیز حکومت نظامی قراردارند. بدیهی است کسی که بزور حکومت میکند یا باید به حکومت نظامی متوسل شود ویا بساطش فروخواهد ریخت وازهم خواهد پاشید.

میزان آزادی کـه این هدیهٔ دولت بریتانیا به هند ارزانی میدارد از این واقعیت سنجیده میشود که حتی اعتدالی ترین و عقب مانده ترین گروههای سیاسی هندهم آنرا نمی پذیرند وارتجاعی میشمارند منتها هواداران دائمی دولت بازبان مخصوص خودو با تعارف و تعظیم خود از آن انتقاد میکنند ودیگران با زبانی تندتروجسورانه تر.

درمورد این پیشنهادات دولت بریتانیا، حتی لیبرالها هم دیگر نمیتوانند به اعتقاد ثابت وتغییر ناپذیرخود نسبت به مشیت خردمندانهٔ خداوند که هند را تحت تسلط واستیلای بریتانیا قرارداده است باقی بمانند. آنهاهم بانتقادات شدیدی می پردازند اما گله وشکایت ایشان که درلفافهٔ جملات شمرده و حرکات و حالات حساب شده بیان میشود از این جهت است که چرا در طرح دولت بریتانیا کلمات « اساسنامهٔ دومینیونی » برای هند که در گزارشهای قبلی و در کتاب سفید و غیره قید شده بود حذف شده است. در آنوقت که این پیشنهادات مطرح شددراین باره هیاهوی فراوانی راه افتاداما اکنون که «سرساموئل هوور» دراین باره یك نوع اعلامیهٔ توضیحی منتشرساخته است دیگر ناراحتی لیبرالها تا اندازهٔ زیادی تسکین خواهد یافت.

«اساسنامهٔ دومینیونی» ممکن است که یك تصور غیرمادی و نا محسوس باشد که همواره در یك آیندهٔ نا معلومی قرارداشته باشد؛ همچون یك سر زمین دست نیافتنی که هرگزممکن نیست به آن برسیم بلکه فقط میتوانیم دربارهٔ آن بتصور بپردازیم و دربارهٔ محاسن خیالی آن سخن بگوئیم. «سرتج بهادرساپرو» که ظاهراً اکنون از روش مشکوك پارلمان بریتانیا و مردم بریتانیا برآشفته و ناراحت شده و متوجه گشته است که تمام حرفهای آنها حتی دربارهٔ اساسنامهٔ دومینیونی یك وعدهٔ توخالی بیش نیست درصدد آن برآمده است که به «تاج وتخت» بریتانیا پناهنده شود. او که یك وکیل دادگستری قانون دان مشهور است دربارهٔ قانون اساسی نظریهٔ جدیدی وضع کرده است ومیگوید «پارلمان و مردم بریتانیا هرچه هم که برای هند بکنند یا نکنند، در هرحال بالاتر و برتراز ایشان مقام سلطنت قرار دارد که مراقب منافع اتباع هندی خود وصلح و آرامش و رفاه هند میباشد.»[1] ظاهراً این نظریهٔ خیلی نیروبخش است ومیتواند ما را از اضطراب ونگرانی دربارهٔ قانون اساسی وقوانین دیگر و تغییرسیاسی واجتماعی نجات دهد. !

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ این اظهارات در میتینگ عمومی در شهرلکنهو در تاریخ ۲۹ ژانویه ۱۹۳۵ بیان شده است.

شاید هم درست نیست که بگوئیم لیبرالها مخالفتشان با طرح جدیدی که از طرف بریتانیا برای قانون اساسی پیشنهاد گردیده کمترشده است. آنها با این طرح مخالف هستند و اغلب ایشان با کمال روشنی وصراحت اظهار داشته‌اند که وضع کنونی‌را با تمام بدی و ناپسندیش بر این هدیهٔ ناخواسته که از طرف بریتانیا بزور به هند قبولانده‌میشود ترجیح میدهند. در ماورای این اظهارات آنها در هرصورت روش مخصوص و اصولی که مورد عمل ایشانست مانع از آن میگردد که هیچگونه اقدامی بمخالفت با این طرح بعمل آورند ومیتوان تصور کرد که آنها فقط بهمین گونه تذکرات مؤدبانه قناعت خواهند ورزید. آنها کاملا میتوانند این حرف قدیمی‌را که میگوید: «اگردر دفعهٔ اول موفق نشدی یکبار دیگر فریاد بزن!» شعار خود قرار دهند و آنرا درموارد جدید هم منطبق سازند و بکار برند.

رهبران لیبرالها ومحتملا بسیاری اشخاص دیگرواز جمله بعضی از اعضای کنگره امید اعتماد آمیزی باین امر بسته‌اند که حزب کارگر بریتانیا پیروز شود و یك حکومت کارگری در آن کشور تشکیل گردد و مشکلات هند را حل کند. البته هیچ دلیلی وجود ندارد که هند همکاری با گروههای مترقی تر بریتانیا را استقبال نکند یا نکوشد که از روی کار آمدن احتمالی یك دولت کارگری در بریتانیا استفاده برد. اما فقط بامید تغییرات مساعدی در انگلستان نشستن و باحتمالات آنجا چشم دوختن کاری شایسته نیست و با شرف ملی ما سازش ندارد. صرفنظر از آبرو وغرور ملی اصولا این امید بی‌معنی‌است. آیا به چه دلیل ما بایداز حزب کارگر بریتانیا انتظارات بیشتری داشته باشیم؟ ما تاکنون دوبار با دولت کارگری بریتانیا سر و کار داشته‌ایم وارمغانهای ناگواری‌را که آنها بهند هدیه کرده‌اند فراموش نخواهیم کرد. ممکن است که آقای رمزی ماکدونالد[1] هم از صفوف حزب کارگر خارج شود اما در هرحال همکاران سابق وقدیمی او زیاد تغییر نیافته‌اند.

در ماه اکتبر ۱۹۳٤ که کنفرانس سالیانه حزب کارگر بریتانیا در «سوت پورت» تشکیل گردید آقای و.ك. کریشنامنون[2] طرح قطعنامه‌ئی در بارهٔ هندرا بکنفرانس مزبور

---

۱ ـ به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۳٤۰ رجوع شود ـ م

۲ ـ و. ك. کریشنامنون ازشخصیت‌های ممتاز سیاسی هنداست که درسال ۱۸۹۷ متولد شده است در سنین جوانی در سالهای جنگ جهانی اول به نهضت خود مختاری هند « هوم رول » پیوست در ۱۹۲٤ بانگلستان رفت وبادامهٔ تحصیل پرداخت ودرآنجا معلم جغرافیاشد ، مدت ۲۵ سال برای شناساندن نهضت کنگره درانگلستان واروپا فعالیت کرد درسال ۱۹۳۵ برای نخستین بار درلندن بانهرو ملاقات کرد واز آنوقت همفکری ودوستی عمیقی میان ایشان بوجود آمد بطوریکه همیشه درکنفرانسهای داخلی وخارجی نمایندگی نهرو را عهده دار بود. اکنون هم کریشنامنون باسمت وزیر مشاور کابینهٔ هند ریاست هیئت نمایندگی هند را درسازمان ملل متفق بعهده دارد و

پیشنهاد کرد که در آن گفته میشد «ما معتقدیم که ضرورت دارد اصل احترام به ارادهٔ خود هند برای برقراری یك حکومت کاملا خود مختار ومستقل در هند رعایت گردد و بلادرنگ عملی شود.» آقای آرتور هندرسن اصرار ورزید که این طرح پس گرفته شود و با کمال صراحت اظهار داشت که حاضر نیست بنام هیئت اجرائیهٔ حزب کارگر از چنین طرحی دفاع کند و سیاست احترام به ارادهٔ خود ملت را درمورد هند بپذیرد، آقای هندرسن گفت: «ما در کمال صراحت وروشنی گفته‌ایم که حتی‌المقدور با گروههای مختلف مردم هند مشورت خواهیم کرد و این وضع باید موجب رضایت همه کس باشد.» البته ممکن است این رضایت از آنجهت حاصل شود که این همان سیاستی است که آخرین دولت حزب کارگر و کابینهٔ ملی آن نیز اعلام داشت و نتایج آن بصورت «کنفرانس میز گرد» و «کتاب سفید» و «گزارش کمیتهٔ مشترك» و «منشور هند» جلوه میکرد.

کاملا روشن است که از نظر سیاست امپریالیستی میان حزب محافظه‌کار و حزب کارگر انگلستان اختلاف زیادی وجود ندارد. راست است که صفوف افراد حزب کارگر خیلی مترقی‌تر از دیگران میباشند امادردستگاه رهبری این حزب که از عناصر محافظه‌کار تشکیل میشود تأثیر ناچیزی دارند. احتمال هم دارد که جناح چپ حزب کارگر قدرت بیشتری بدست آورد زیرا اوضاع واحوال هرروز بسرعت تغییر می‌پذیرد. اما آیا نهضت‌های ملی واجتماعی باید خود را بامید چنین تحولاتی بیاویزند و بخواب بروند ودر انتظار آن بمانند که در جاهای دیگری تحولاتی صورت گیرد وانعکاس آنها وضع ما را هم تغییر دهد؟

این اعتمادی که لیبرالهای ما بحزب کارگر بریتانیا دارند واقعاً تعجب‌آور و حیرت انگیز است. در واقع باید دید که اگر برحسب یك تصادف و اتفاق غیر منتظره این حزب بصورت یك حزب دست چپ واقعی درآید و برنامه های سوسیالیستی جدی و مؤثری را در انگلستان بوجود آورد آیا در چنین صورتی عکس‌العمل این وضع در لیبرالها و گروههای اعتدالی هند چگونه خواهد بود؟ اکثراینها از نظر اجتماعی از افراطی‌ترین عناصر محافظه‌کار میباشند و بدینقرار آنها مسلماً از تغییرات وتحولات اقتصادی واجتماعی که محتملا حزب کارگر بریتانیا بوجود آورد خوششان نخواهد آمد وحتی از اینکه چنین تغییراتی در هند هم راه یابد وحشت خواهند داشت. بسیار ممکن است که درچنین صورتی، با وجود علاقهٔ مفرطی که به ارتباط با بریتانیا دارند، اگر احساس کنند که این ارتباط موجب تحولات وپیشرفتهای اجتماعی خواهد شد از علاقهٔ خود هم دست بکشند. درحالیکه درچنین صورت احتمالی ممکن است شخصی مانند من که خواهان استقلال کامل ملی و قطع

دراین مقام شهرت بین‌المللی فراوان کسب کرده است. گریشنامنون اکنون یکی از نزدیکترین وصمیمی‌ترین همکاران ومشاورین جواهر لعل نهرو میباشد ـ م.

ارتباطات با بریتانیا هستم فکرم تغییر پذیرد و ترجیح بدهم که با یك بریتانیای سوسیالیست روابط نزدیك‌تر و استوارتری برقرار سازیم.

باز هم تکرار میکنم که مسلماً هیچ یك از ما مخالف ارتباط و همکاری با مردم بریتانیا نیست. چیزی که ما با آن مخالفیم امپریالیسم بریتانیاست و اگر یك روز امپریالیسم از میان برود تازه راه ارتباط و همکاری ما گشوده خواهد شد. اما آیا در اینصورت لیبرالهای ما چه خواهند کرد؟ لابد آنها وضع جدید را هم خواهند پذیرفت و بآن نیز تسلیم خواهند گشت و آنرا نیز نشانه‌ئی از اراده و مشیت کامله و گفتگو ناپذیر خداوند خواهند شمرد.

یکی از نتایج کنفرانس اخیر میز گرد و پیشنهاد تشکیل یك فدراسیون هند اینست که شاهزادگان و مهاراجه های هندی را خیلی جلوتر آورده است و در صف مقدمی قرار داده است. راه‌حلی که محافظه‌کاران انگلستان برای حفظ این شاهزادگان و استقلالشان پیشنهاد کرده‌اند روح تازه‌ئی در ایشان دمیده است و به آنها یك زندگی تازه بخشیده‌است. پیش از آن هرگز تا این اندازه اهمیت و اعتبار زورکی به ایشان داده نشده بود. هرچند که روش دولت هند نسبت به این والاحضرتان علناً اهانت‌آمیز بود اما آنها جرأت نداشتند که در مقابل پیشنهاد دولت بریتانیا با کلمهٔ « نه » پاسخ بگویند. دائماً از طرف دولت و مأمورین انگلیسی در کارهای داخلی ایشان مداخلاتی بعمل می آمد و اغلب به این مداخلات صورت موجهی داده‌میشد. حتی امروز هم عدهٔ زیادی از دولت های داخلی هند[1] بطور مستقیم یا غیرمستقیم در تحت حکومت افسران انگلیسی قرار دارند که بصورت مستشار و مشاور و باصطلاح بطور موقتی در آن دولت‌ها هستند. اما ظاهراً تبلیغاتی که اخیراً آقایان چرچیل و «لرد روترمیر» بنفع این مهاراجه ها بعمل آورده‌اند دولت هند را تا اندازه‌ئی ناراحت ساخته است و اکنون مأمورین دولت هند با احتیاط بیشتری بمداخله در کار آنها میپردازند و در نتیجه شاهزادگان هندی هم اکنون با لحن مطمئن‌تر و مقتدرانه تری صحبت میکنند.

من سعی کرده‌ام که از درون زندان خود این تحولات سطحی را که در روی صحنهٔ سیاسی هند روی داده است دنبال کنم اما تمام اینها چیزهای بی‌اهمیت و غیرواقعی بنظرم میرسد زیرا زمینهٔ اصلی زندگی هند فشارها و ناراحتی هائیست که قلبم را درهم میفشارد. درواقع اساس کنونی زندگی سیاست هند فشارها و تضییقات گوناگون نسبت به آزادی، گنجهای عظیم، محرومیت‌های بزرگ، ازمیان بردن تفاهم و حسن‌نیت، و تشویق و ترغیب بسیاری از تمایلات خطرناك میباشد. عدهٔ بیشماری از مردم در زندانها هستند و بهترین ایام خودرا در آنجا تباه میسازند و خون دل میخورند[2]، خانواده‌های آنها، دوستان آنها، کسان

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۳۷۷ رجوع شود ـ م

۲ ـ (یادداشت مؤلف) ـ «سرهری های» وزیر کشور دولت هند در تاریخ ۲۳ ژوئیه ۱۹۳٤ در مجمع

آنها ، وهزاران نفر مـردم دیگر زندگـی بسیار تلخی را میگذرانند . دربرابر قدرت خشونت‌آمیز فشارهای دولتی یك نوع‌احساس اهانت تهوع انگیز ویك نوع‌حس‌ناتوانی وبیچارگی‌همه را درخود گرفته است . بسیاری ازسازمانها حتی درحال عادی غیرقانونی اعلام شده‌اند ، « اختیارات احتیاطی » و « مقررات امنیت » جزو لوازم دائمی‌کار دولت شده است ، فقط مقررات وقوانین مربوط به محدود ساختن‌آزادیهاست‌که بسرعت عملی میشود وصورت قوانین‌کلی ودائمی را پیدا میکنند .

ورود مقدار بسیارزیادی از کتابها ومجلات به کشور ممنوع گشته‌است وبنابر یك قانون مخصوص‌گمر کی ازورودآنها جلوگیری میشود . داشتن‌کتابهائی‌که «خطرناك» شمرده میشود ممکن است حتی موجب رفتن زندان ومحکومیت های سنگین بشود . اگر کسی بخواهد بشکل‌آزادانه وصریحی دربارهٔ مسائل سیاسی یااقتصادی روزاظهارعقیده کند یاخبری دربارهٔ تحولات اوضاع اجتماعی وفرهنگی درروسیهٔ شوروی بیان دارد با مقررات سخت وخشن سانسور مواجه میشود .

مجلهٔ « مدرن رویو » (مجلهٔ جدید) بعلت آنکه مقاله ئی از دکتر رابیندرانات تاگور دربارهٔروسیه‌منتشر کرده بودمورد اخطار رسمی قرارگرفت وتهدیدبه‌توقیف‌شد. رابیندرانات تاگور این مقاله راپس ازمسافرت به‌شوروی ومشاهداتی‌که شخصاًدرآنجا بعمل‌آورده بود منتشرساخت . معاون پارلمانی وزیر کشور درمورد این مقاله گفت‌که « دراین مقاله نتایج تسلط دولت بریتانیا برهند تحریف شده بود وباین جهت برای‌عدم انتشارآن‌اقدام‌گردید[1] » البته قضاوت دربارهٔ این نتایج تسلط بریتانیا بعهدهٔ سانسوربود ومابهیچوجه حق نداشتیم عقیده‌ئی به مخالفت باآن اظهار کنیم .

همچنین دولت باانتشار پیام‌مختصری‌که رابیندرانات‌تاگور برای « انجمن‌دوستان دوبلین » [2] فرستاده بود مخالفت کرد . وقتی‌که حکیم دانشمند وفیلسوف مشهوری‌مانند

قانونگزاری‌گفت‌که مجموع تعداد بازداشت شدگان سیاسی‌در زندانها ودر اردوگاههای اختصاصی بدینقرار است : دربنگال از ۱۵۰۰ تا ۱۶۰۰ نفرودر اردوگاه‌دئولی۵۰۰ نفربعنی‌مجموعاً۲۰۰۰تا ۲۱۰۰ نفر. در واقع این رقم‌مربوط به‌بازداشت شدگان سیاسیست که بدون محاکمه ومحکومیت در زندانها نگاهداشته میشوند وشامل زندانیان سیاسی که محکوم شده‌اند نمیشود. در موردمحکومیت‌ها هم قابل تذکراست‌که احکام صادره بسیار سنگین است بقراریکه خبرگزاری‌آسوشیتدپرس‌اخیراً (در ۱۷ دسامبر ۱۹۳٤) ازکلکته خبرداد دادگاه عالی‌آن شهربرای نفرا بانهام حمل اسلحهٔ غیرمجاز به نه سال زندان محکوم ساخته است در حالیکه متهم را فقط با یك روالور که شش فشنگ داشته است توقیف کرده بودند.

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ در تاریخ ۱۲ نوامبر ۱۹۳٤

۲ ـ دوبلین‌مرکز کشورایرلنداست‌که‌براثرمساعی‌دلیرانه‌مردم‌ایرلندآزادی خویش‌را بدست‌آورد وحکومتی جدا از بریتانیا تشکیل داد. ـ م

تا گور که همواره علاقه‌اش متوجه مسائل فرهنگی است و خود را از سیاست دور نگاه میدارد و هم مورد احترام سراسر هند است و هم شهرت جهانی دارد تا این اندازه تحت فشار و محدودیت قرار میگیرد میتوان تصور کرد که بامردم عادی و گمنام چگونه معامله میشود!

حتی بدتر از محکومیت‌ها و فشارها و توقیف‌ها محیط ترس‌آلودی است که بوجود آورده‌اند. در وضع موجود غیرممکن است که بتوان بشکل شرافتمندانه بروزنامه‌نگاری پرداخت یا مطالبی برای تعلیم تاریخ و اقتصاد و سیاست و مسائل جاری بدیگران آموخت[۱]. برروی این زمینهٔ عجیب و دریك چنین محیطی است که باصطلاح میخواهند اصلاحاتی در هند انجام دهند و یك دولت مسئول بوجود آورند و باین قبیل اقدامات بپردازند.

هرشخص باذکاوتی میداند که دنیای امروز یك دوران نگرانی و اضطراب عظیم را میگذراند که ممکن است احساس آن بصورت مبهم و ضعیف یا بصورت حاد و تندی باشد. درهرحال یك عدم رضایت مهیب و شدید نسبت به اوضاع و شرایط موجود درهمه‌جا وجود دارد. تغییرات و تحولات بسیار که بکلی بعید بنظر میرسید اکنون در برابر دیدگان ما تحقق یافته است و آینده بهرشکلی که باشد درهر حال یك چیز خیالی و تحقق ناپذیر بصورت تصورات ذهنی فیلسوفان و علمای اجتماع و اقتصاد نخواهد بود. آینده و تحولات آن واقعیتی محسوس خواهد بود که در زندگی هرفرد اثر خواهد گذاشت و آنرا بهتر یا بدتر خواهد ساخت و مسلماً وظیفهٔ هر کس اینست که نیروهای مختلفی را که دست اندر-کار تهیهٔ آینده هستند بخوبی بشناسد و دربارهٔ راه آیندهٔ فعالیت خود تصمیم بگیرد.

اکنون دنیائی بپایان میرسد و دنیای جدیدی شکل میگیرد و ضرورت دارد که برای مسائل موجود پاسخ های درستی جستجو شود. اما برای اینکه بتوان پاسخهای صحیحی بدست آورد باید ابتدا مسائل را بدرستی دریافت و تشخیص داد.

---

۱ ـ (یادداشت مؤلف) ـ در ٤ سپتامبر ۱۹۳۵ بیانیه‌ئی دربارهٔ قوانین مطبوعاتی هند، در مجمع قانونگزاری قرائت گردید در این بیانیه ادعا شده بود که در سال ۱۹۳۰ به بعد، ۵۱٤ روزنامه از طرف دولت به بهانه حفظ امنیت و برای سپردن وثیقه توقیف شده‌اند. ازاین عده ۳٤۸ روزنامه بکلی انتشار خودرا تعطیل کردند زیرا نمیتوانستند مبالغ هنگفتی که بعنوان وثیقه و سپرده از ایشان مطالبه میشد بپردازند و ۱٦٦ روزنامه مبلغ ۲۵۲۸۵۲ روپیه وثیقه سپردند.

اخیراً (در نیمهٔ دوم سال ۱۹۳۵) یکرشته مقررات دیگر که باز هم آزادیهای عمومی را برای دوران ممتدی محدودتر میسازد وضع شده است. مهمترین آنها که بنام قانون «اصلاح قانون جنائی» میباشد در سراسر هند قابل انطباق میباشد. این قانون هرچند در مجمع قانونگزاری رد شد اما بعداً بنابر یك فرمان مخصوص فرماندار کل به آن اعتبار داده شده باست و بکار بسته میشود. در بسیاری از استانها چنین قوانین و مقرراتی با همین وضع بوجود آمده و باجرا گذارده شده است.

متأسفانه سیاستمداران ما بایك بی‌خبری یالاقیدی عجیب بحوادث جهانی مینگرند. چنین بنظرمیرسد که این بی‌خبری اکثریت عظیمی ازصاحبان مقامات رسمی هندرادرخود گرفته است زیرا کارمندان عالیرتبهٔ ادارهٔ خدمات عمومی هندبرای خود یك زندگی محدود دارند که باخوشی و آسایش میگذرد. فقط مقامات رسمی بسیارعالی دولت ومأمورین عالیرتبهٔ انگلیسی هستند که باین مسائل توجه دارند. البته دولت بریتانیا ناچاراست که حوادث جهانی رامورد توجه قراردهد وسیاست خودرا باآن هماهنگ سازد.

همه میدانند که سیاست خارجی بریتانیا تااندازهٔ زیادی درتحت تأثیر این فکرقرار دارد که مالکیت خودرا برهند محفوظ نگاهدارد وازهند درمقابل تجاوز دیگران حمایت کند. آیاچندنفر ازسیاستمداران هندمتوجه هستند که امپریالیسم ژاپن یا قدرت روزافزون اتحاد شوروی یاتحریکات انگلیس وروس وژاپن درسینکیانگ، یاحوادث آسیای میانه یاافغانستان یاایران باسیاست هندارتباط بسیار نزدیك دارد؟ اوضاع آسیای میانه بشکل نمایانی دروضع کشمیر اثر خواهد گذاشت وآنرا بصورت محوری برای سیاست ودفاع بریتانیا درخواهد آورد.

حتی مهمتر از اینها، تغییرات اقتصادی بزرگیست که درجهان صورت گرفته است. ما باید توجه داشته باشیم که دیگر دوران رژیمهای اقتصادی قرن نوزدهم طی‌شده است وآن رژیمها بااحتیاجات اقتصادی امروز قابل انطباق نیستند. نظرمدافعین چنان اقدامات وکسانی که میخواهند باملاحظه سوابق قبلی اقدام کنند وجلو بیایند درموقعیکه هیچگونه زمینه وسابقهٔ قبلی وجودندارد ارزشی نمیتواند داشت. احتیاجات امروز باسوابق گذشته تناسبی ندارد. ما نمیتوانیم یك گاری روستائی را که باگاو کشیده میشود بروی خطوط راه‌آهن بگذاریم وآنرا یك قطار راه‌آهن بنامیم. چنین وسیله‌ئی یك مانع مزاحم ودست‌وپاگیراست که باید از سرراه برداشته شود وبکناری افکنده شود.

اکنون زمانیست که صرفنظر از روسیه که بکارها وروشهای جدید می‌پردازد حتی درسایر نقاط جهان هم از «روشهای جدید» وتغییرات وسیع صحبت میشود. پرزیدنت روزولت باتمام میلی که برای حفظ وتقویت سیستم کاپیتالیستی دارد، باشهامت فراوان طرحهای عظیمی را آغاز کرده است که ممکن است زندگی آمریکا را بکلی تغییر دهدو دگرگون سازد. اوهم از «نابود ساختن وازمیان بردن امتیازات کسانی که امتیازات فراوان دارند بمنظور بالاآوردن موثر زندگی کسانی که امتیازاتی ندارند» صحبت میکند ممکن است که او درین منظور توفیق پیدا کند یانکند امادرهرحال شهامت او ومیل او برای اینکه کشورش را ازجادهٔ کهنهٔ قدیمی بیرون آوردودرطریق تازه‌ئی هدایت کند انکار ناپذیرمیباشد. او باکی ندارد ازاینکه سیاست خود راتغییردهد واشتباهات خود رابپذیرد.

در انگلستان آقای للوید جرج با یك «برنامهٔ جدید» برای یك سیاست اقتصادی تازه جلو آمده است. ما نیزدر هند به برنامه‌های جدید وسیاست‌های تازه احتیاج داریم. ادعا وفرضیات سابق مبنی براینکه «هرچه دانستنی بود دانسته شده وهرچه انجام شدنی بود انجام شده» دیگر بکلی بی‌معنی وخطرناك است.

ما مسائل بیشماری در برابرخود داریم و باید باآنها جسورانه مواجه شویم. آیا واقعاً سیستم اقتصادی واجتماعی کنونی باوجود آنکه نمیتواند احتیاجات زندگی توده‌هارا برآورد و وضع آنها را بهترسازد حق دارد ادامه ودوام یابد؟ آیا سیستم دیگری نیست که نوید زندگی بهتری رابا خود داشته باشد؟ آیاتغییروضع سیاسی بتنهائی‌میتواندبهبودی در اوضاع ایجاد کند؟ اگرضرورت ایجاد میکند که در وضع منافع مستقر طبقات حاکمهٔ کنونی بمنظور بهبودزندگی‌اجتماعی تغییراتی‌داده شود آیا عاقلانه‌وموافق اصول‌اخلاقیست که از این تغییرات بقیمت بدبختی ورنج توده‌ها جلوگیری شود؟ بدیهی‌است که در این موارد البته منظور این نیست که با منافع مستقر و موجود مخالفت شود بلکه منظور اینست که از تجاوز نسبت بمنافع دیگران جلوگیری گردد. اگر موقع آن رسیده است که بوضع‌صاحبان این منافع پایان داده شود طبعاً باید چنین‌کاری‌صورت پذیرد. جای تردید نیست که باید توافقی‌در این مورد صورت گیرد. هرچندکه ممکن است کسانی‌چنین‌کاری را موافق یا مخالف عدالت بشمارند در هرحال اوضاع بایدتغییریابد. توافق وتغییروضع ظاهراً نباید منافع موجود و مستقر یکدسته را از میان بردارد و در عوض‌آن منافع جدیدی برای یك دسته‌دیگر بوجودآورد. بلکه باید هدفهای خیلی‌وسیعتر وتغییرات اساسی‌تررا در نظر بگیرد.

برای حل این مسئله شاید مصلحت آن باشد که حتی‌المقدورخسارات کسانی که‌منافع ایشان از دست میرود بشکل عاقلانه‌ئی جبران گردد تا از جدالهای شدید جلوگیری شود زیرا ممکن است که زیان و ضرر یك چنین مجادلات و تصادمات خیلی بیشتر باشد. اما متأسفانه سراسرتاریخ بما نشان میدهد که صاحبان منافع مستقروموجود هرگز یك چنین سازش ومصالحهٔ عاقلانهٔ را نمی‌پذیرند. طبقاتی که نقش حیاتی‌خود را در جامعه از دست میدهند بشکل عجیبی‌عقل و فهم خود را هم گم میکنند. آنها بقماری داخل میشوند که میخواهند در آن یا همه چیز داشته باشند یا هیچ، و بدین جهت است که همه چیزخود را می‌بازند و پاك ورشکسته میشوند.

اکنون (بقول کمیتهٔ عاملهٔ کنگره) «یکرشته صحبت‌های لغو» دربارهٔ ضبط آیندهٔ اموال‌ودارائی‌اشخاص‌ثروتمند ونظایراین حرفها شایع شده است. در واقع ضبط وغارت

دائمی ومداوم اموال دیگران اساس سیستم کنونی اقتصادی است واگر تغییرات اجتماعی پیشنهاد میشود برای اینست که باین وضع پایان داده شود . در جامعهٔ کنونی هر روز محصول کارکارگران از طرف سرمایه‌داران ضبط وغارت میشود . نتایج زحمت دهقانان نیزهمیشه از راه افزایش مالیاتها وسهیمه‌های اربابی بشکلی غارت میگردد که آنها هرگز تقریباً نمیتوانند این حقوق را بپردازند. در روزگارهای سابق اراضی اشتراکی که ملك عموم مردم بوده است از طرف بعضی اشخاص، غصب وضبط شده است و بصورت املاك وسیع درآمده است وازین راه مالکیت دهقانان از میان رفته ونابود شده‌است. درواقع غصب وضبط اساس وجانمایهٔ سیستم کنونی جامعهٔ ماست.

برای جبران این ضبط و غصبی که در طول زمان صورت گرفته است و میگیرد خود جامعه هم تا اندازه‌ئی تدابیری اندیشیده است که خود آنها نیز نوعی ضبط و غصب میباشد مانند اخذ مالیاتهای سنگین، مالیات برارث ، قوانین دربارهٔ عدم پرداخت دیون از طرف بدهکاران، انفلاسیون ونظایر آنها. حتی اخیراً دیدیم که دیون و بدهکاریهای ملی وعظیم نیزمورد انکار قرارگرفت[1] این کار نه فقط از طرف اتحاد شوروی صورت گرفته است بلکه حتی کشورهای بزرگ که رهبری کنندهٔ سیستم سرمایه‌داری هستند نیز چنین کاری کرده‌اند. بزرگترین نمونهٔ این امرانکار دیون وقروض انگلستان به ایالات متحدهٔ امریکا میباشد که سرمشق خوبی در برابرهند میباشد واگر هند هم بخواهد چنین کاری بکند برای انگلستان خیلی خطرناك خواهد بود.

اما تمام این قبیل ضبط وغصب اموال و این قبیل عدم پرداخت دیون بثروتمندان فقط کمك بسیار ناچیزی در وضع اجتماعی طبقات غارت شده بوجود می‌آورد و جامعه‌را از علل اصلی بیماریهایش نجات نمیدهد. اصولا باید جامعه را از نو وبشکل نوینی ساخت که درآن علل بدبختی‌ها از میان برود ونابود شود[2].

برای انتخاب روشی بمنظور تغییردادن نظم موجود باید بسنجیم که تغییرات از نظر مادی ومعنوی به چه قیمتی تمام خواهد شد. در این مواردنباید بروشهای کوته‌نظرانه و محدود بپردازیم. باید به‌بینیم که‌هرچیز تا چه اندازه در توسعهٔ شادمانی وخوشبختی انسان و پیشرفت مادی ومعنوی او بما کمك میکند. اما در هرحال باید همواره در خاطر و ذهن

۱ ـ اشاره باین موضوعست که کشور شوروی پس از انقلاب ازمطالبات روسیه از کشورهای خارجی صرفنظر کرده ودیون خودرا هم نپرداخت ـ م .

۲ ـ منظور اینست که اصولا باید شکل کنونی جامعه تغییرپذیرد وجامعهٔ نوین سوسیالیستی بوجود آید که درآن علل بدبختی‌های اجتماعی ازمیان میرود ـ م

خود داشته باشیم که عدم تغییر وضع موجود به چه قیمت گزافی برای ما تمام میشود و اکنون چگونه باید بار سنگین محرومیتها و ناکامیهای زندگی و گرسنگی و فقر ومصیبت و انحطاط روحی ومادی را بدوش بکشیم.

سیستم اقتصادی کنونی همچون یك شط عظیم وسیلابی است که طغیان میکند و بسیاری از موجودات انسانی را نابودو تباه میسازد. ما نمیتوانیم از راه برداشتن آب شط بوسیلهٔ سطل جلوی آنرا بگیریم یا جان مردم را نجات دهیم. بلکه لازمست برای مقابله با آن سد ها و خاکریزهای عظیم ساخته شود و کانالهائی بوجود آید تا نیروی مخرب آب مسخر گردد و برای بهبود زندگی انسان بکار رود.

بدیهی است که تغییرات وسیعی که سوسیالیسم پیش بینی میکند نمیتواند بطور ناگهانی و بوسیلهٔ تصویب چند قانون تحقق پذیرد. اما در هرحال یکرشته قوانین و نیروهای اساسی لازمست که جامعه را در طریق پیشرفت قرار دهد و برای ساختمان جدید آن بنیانی فراهم سازد. وقتیکه بنای عظیم یك جامعهٔ سوسیالستی آغاز گردد دیگر نه میتوان آنرا بدست تصادفات و اتفاقات سپرد و نه میتوان آنرا بطور نامنظم دنبال کرد که در فواصل کار آنچه ساخته شده است ویران گردد. بدینقرار اگر باید باین کار پرداخت لازمست قبلا وسایل آنرا مهیا ساخت وموانع ومخالفتهای اساسی را که مانع پیشرفت کار خواهد بود مرتفع کرد. البته منظور از این تغییرات و از بوجود آوردن یك نظام نوین این نیست که مردم از زندگی محروم شوند بلکه منظور آنست که زندگی جدیدی فراهم گردد و کمبودی وفقر کنونی به وفور و فراوانی آینده مبدل شود. اما برای این منظور راه حرکت باید مسلماً از موانع واز منافع خودخواهانه‌ئی که جامعه را در حالتی عقب مانده نگاهمیدارد پاك شود. همچنین راهی که باید انتخاب شود با خوش آمدن یا خوش نیامدن ما ارتباطی ندارد وحتی با نفس عدالت خیالی هم مربوط نیست بلکه این راه باید از نظر اقتصادی شایسته ومتناسب باشد و بتواند پیشرفت و ترقی را تأمین سازد و باشرایط متغییر زمان منطبق گردد وقادر باشد که نیکی و رفاه را برای توده‌های وسیع انسان و حد اکثر موجودات بشری تأمین سازد.

در هرحال تصادم منافع حتمی واجتناب ناپذیر است. در این جریان راه میانه‌ئی وجود ندارد. هر یك از ما باید طرف خود را انتخاب کنیم و پیش از آنکه به انتخاب بپردازیم باید بدانیم و بفهمیم که چه میخواهیم. هواداری احساساتی و لفظی از سوسیالیسم کافی نیست. بلکه تمایل ما بسوسیالیسم باید با فهم ومنطق وسنجش واقعیات واستدلالات وانتقادات دقیق درجزئیات همراه باشد. در کشورهای غرب مقادیر زیادی کتاب وانتشارات گوناگون از این نوع وجوددارد امادرهندازاین حیث فقدان عظیمی محسوس است و بسیاری

کتب خوب ومفید اجازهٔ ورود بدست نمی آورند . خواندن کتابهای کشورهای دیگر هم کافی نیست . اگر هند باید بصورت یك جامعهٔ سوسیالیستی ساخته شود باید این کار با رعایت مقتضیات وشرایط خاص هند انجام پذیرد و بدین منظور مطالعهٔ دقیق و عمیق این شرایط ومقتضیات ضرورت قاطع دارد. ما بکارشناسان موظفی احتیاج داریم که نقشه‌های دقیق تغییرات آینده را با رعایت تمام جزئیات کار مورد مطالعه قرار دهند و تهیه کنند متأسفانه اغلب کارشناسان ما یا در خدمت رسمی دولت هستند و یا در دانشگاههای نیمه رسمی کار میکنند وجرأت ندارند که در چنین راههائی پیش بروند.

برای برقراری سوسیالیسم تنها یك زمینهٔ فکری کافی نیست. بلکه نیروهای یك نهضت عمومی هم لازمست . اما من احساس میکنم که بدون داشتن یك زمینهٔ فکری استوار هرگز نخواهیم توانست به اصل موضوع بپردازیم یا یك نهضت نیرومند بوجود آوریم . در وضع فعلی مسئلهٔ دهقانان مهمترین مسئلهٔ زندگی اجتماعی هند است و ظاهراً این مسئله تا مدتها بهمین اهمیت هم باقی خواهد ماند در صورتیکه موضوع صنایع فعلا اهمیتش تا این اندازه نیست ودر آینده بتدریج افزایش خواهد یافت . آیا هدف ما در این موارد چیست؟ آیا میخواهیم یك کشور دهقانی باشیم یا یك کشور صنعتی؟ بدیهی است که ما ناچار هستیم در درجهٔ اول بصورت کشور کشاورزی باقی بمانیم اما میتوانیم وحتی تصور میکنم که باید در طریق صنعتی شدن هم پیش برویم.

زمامداران امور صنعتی ما بشکل شگفت انگیزی از حیث افکار خود عقب مانده هستند. آنها حتی مانند کاپیتالیستها وسرمایه داران امروزی هم نیستند . توده های مردم ما بقدری فقیر هستند که از نظر اقتصادی نمیتوان به آنها بصورت مصرف کنندگان کالاهای تولیدی نگریست زیرا عملا بعلت فقر خود هیچگونه قدرت خرید ومصرف کالا ندارند . آنها در کمال مرارت برای افزایش دستمزد و کم کردن ساعات کار خود مبارزه کنند . اخیراً ساعات کار در کارخانه های صنایع پنبه از ده ساعت به نه ساعت در روز تقلیل داده شد در نتیجهٔ این تقلیل ساعات کار، صاحبان صنایع احمدآباد از دستمزد کارگران حتی در قسمت پارچه بافی کم کردند. بدینقرار تقلیل ساعات کار بشکل فعلی برای کارگران بجای افزایش نسبی رفاه ایشان بمعنی تقلیل دستمزد ودر نتیجه پائین تر رفتن سطح زندگی حقیر وفقیرانهٔ ایشان بوده است .

اتخاذ روشهای جدید درصنایع هرچند برسرعت کار وافزایش تولید کمك میکند امادر وضع کنونی فشار بیشتری بردوش کارگران وارد میسازد وموجب خستگی بیشتر ایشان میگردد بدون آنکه بردستمزد ایشان هم بهمین تناسب افزوده شود . نظرهای کلی که درمیان صاحبان صنایع کشورما وجود دارد نظریات کهنه وقدیمی اوایل قرن نوزدهم

است آنها هروقت که فرصت مناسبی بدستشان می‌افتد منافع هنگفتی بجیب خود میزنند درحالیکه دراین مواقع زندگی کارگران بهمان وضع سابق باقی میماند اما درموقعیکه کمی از درامد های هنگفتشان کم میشود شکایت آغاز میکنند که بدون تقلیل‌دردستمزد های کارگران نخواهند توانست بصنایع خودادامه دهند. صاحبان صنایع هند نه فقط از کمك وهمراهی دولت استفاده می برند بلکه حتی سیاستمداران طبقات متوسط ماهم از ایشان‌هواداری‌میکنند. تازه باید در نظر گرفت که وضع کارگران صنایع پنبه‌دراحمدآباد باتمام‌مسکنت‌ومصیبتشان بطور نسبی ازکارگران همکارایشان‌در بمبئی وجاهای دیگر بهتر است . همچنین وضع کارگران صنایع پنبه رویهمرفته ازوضع کارگران صنایع کنف‌بنگال وکارگران معادن بهترمیباشد. زندگی کارگران‌صنایع کوچك وغیرمتشکل ازوضع زندگی کارگران صنایع بزرگ‌هم پست‌تر ودشوارتر است .

مقایسهٔ کاخهای عظیم میلیونرهائی که صاحبان‌صنایع کنف وپنبه میباشند و مظاهر زندگی پرشکوه وتجمل‌ایشان با کلبه‌های نکبت‌باری که‌کارگران نیمه‌جان درآنها زندگی میکنند باید تأثر شدیدی درهمه کس بوجود آورد . اما این تضاد عجیب وفوق‌العاده در نظرما عادیست واغلب ازکنارآنها میگذریم بدون‌آنکه هیچگونه تأثیر وعکس العملی درما بوجودآید .

هرچند وضع کارگر صنعتی هند ازنظر درامد بسیاربد و ناگوار میباشد اما بازهم از وضع دهقان هندی خیلی بهتراست. دهقان فقط یك مزیت برای خود دارد وآن‌اینست که درهوای آزاد زندگی میکند ولااقل از کوچه‌های کثیف محلات فقیرانه دور است اما دهقان تیره روز هندی چنان به اعماق فقر فرورفته است که حتی هوای آزاد دهکده هم بقول گاندی جی درنظرش همچون عفونت کود حیوانی میباشد . در دهقان هندی‌احساس همکاری بادیگران ومیل کوشش برای نیکی ورفاه اجتماعی وجود ندارد . البته‌عیبجوئی کردن از او باین‌جهات خیلی آسانست اماآیا مخلوق بیچاره‌وقتی که زندگی برایش‌فقط بصورت یك رنج‌جانفرسا ویك مبارزهٔ دائمی برضدآنچه ازهمه‌سو برسر اوفرود می‌آید جلوه‌میکند چه میتواندکرد ؟ درواقع خود این امر صورت یك معجزه حیرت‌آور رادارد که او درچنین شرایطی چگونه زنده میماند ؟!

بقراریکه تحقیق شده است درامد متوسط یك دهقان عادی در پنجاب در سال ۲۹-۱۹۲۸ برای هرفرد درحدود نُه‌آنه[1] بوده است. این درامد درسال ۳۱-۱۹۳۰ به

---

۱ ــ هر « روپیه » ۱۶ « آنه » است وهرآنه امروز به پول ایران درحدود یك ریال ارزش دارد ــ م

نه پایی [۱] برای هرفرد تنزل یافته است ! وتازه دهقان پنجاب وضعش از دهقان ولایات متحده و بیهار و بنگال خیلی بهتر ومرفه‌تر است. رویهمرفته درنواحی‌غربی ولایات‌متحده (مانند گوراخپور وغیره) در دورهٔ فراوانی ورفاه پیش از تنزل قیمت‌ها مزدیك دهقان درهرروز دوآنه بود. درچنین وضعی صحبت از بالابردن سطح‌زندگی حقیردهقان‌بوسیلهٔ اقدامات نیکوکارانه وخیریه یاتغییر دادن واصلاح زندگی روستا بوسایل معمولی‌درواقع درحکم مسخره کردن دهقان وزندگی فقیرانهٔ او خواهد بود .

آیاچگونه میتوان ازاین مهلکهٔ سیاه بیرون آمد ؟ هرچند که بالاآوردن زندگی توده های مردم درموقعیکه تااین اعماق سقوط کرده‌اندکاری بسیار دشوار است‌اما بدون تردید برای‌این منظور وسایل گوناگونی وجود دارد .مشکل‌واقعی‌این‌کار وجود صاحبان منافع خاصی است‌که از این وضع سود میبرند و باهرگونه تغییروضعی مخالف هستند . همچنین‌تاوقتی‌که تسلط امپریالیسم واستعمار وجوددارد ظاهراً هیچگونه تغییری‌نمیتواند تحقق پذیرد .

آیا هند در سالهای آینده به چه جهتی متوجه خواهد شد ؟ چنین بنظر میرسد که کمونیسم‌وفاشیسم دوتمایل اصلی و عمدهٔ زمان ما هستند وتمایلات‌میانهٔ‌این‌دوو گروههای متزلزلی‌که درفاصلهٔ هواداران این دونظریه قرار دارند بتدریج از میان میروند . «سر ملکولم هایلی » پیش بینی کرده است‌که هند راه ناسیونال سوسیالیسم راکه نوعی از فاشیسم میباشد اتخاذ خواهد کرد . شاید تا آنجاکه مربوط به آیندهٔ نزدیك است حق با او باشد . هم اکنون تمایلات فاشیستی درمیان مردان وزنان جوان هند بشکل نمایانی بچشم میخورد . این تمایل دربنگال خیلی بیشتراست وتا اندازه‌ئی در سایر ایالات هم محسوس است وحتی کم‌کم درکنگره هم منعکس میگردد.ازآنجاکه فاشیسم بااقراطی‌ترین اشکال خشونت همراهست طبقهٔ مسن کنگره‌که هوادار عدم خشونت هستند از آن وحشت دارند . اما آنچه باصطلاح زمینهٔ فکری وفلسفی فاشیسم نامیده میشود—یعنی یك دولت متقدرودیکتاتوری مرکزی‌که درآن مالکیت خصوصی محفوظ بماند ومنافع طبقهٔ حاکمه وصاحبان منافع‌موجود هرچند تحت کنترل‌قرارگیرد تقلیل‌یابد ولی هرگزازمیان نرود—برای این دسته ازسران کنگره جذبهٔ خاصی دارد . آنها تصورمیکنند‌که این راه یك شاهراه طلائی است‌که هم گذشته را محفوظ نگاه خواهد داشت وهم زندگی‌جدیدی بوجود خواهد آورد . اما این موضوع‌که آیا میتوان چنین نانی پخت‌که قابل‌خوردن‌هم باشد خود موضوع دیگری است .

---

۱ ــ هر « پائی » یك دوازدهم آنه میباشد ونه پائی سه چهارم آنه یعنی در حدود ۷۵ دینار پول ایران میشود ــ م .

مهمترین کسانیکه مجذوب فاشیسم میشوند طبعاً جوانان عضو طبقات متوسط هستند. درو ضع حاضر قسمتی از طبقهٔ متوسط هستند که طبقهٔ انقلابی هند بشمار میروند. کارگران و دهقانان هند که ذخایر انقلاب میباشند هنوز به اندازهٔ طبقهٔ متوسط انقلابی نیستند. البته بدون تردید کارگران بالقوه خیلی انقلابی تر هستند و از تمام طبقات انقلابی تر میباشند. طبقهٔ متوسط هند که طبقهٔ انقلابی کنونی میباشد با احساسات ناسیونالیستی خود زمینهٔ مساعدی برای انتشار و توسعهٔ افکار فاشیستی تشکیل میدهد اما تا وقتیکه تسلط حکومت خارجی برهند وجود و ادامه دارد فاشیسم با مفهوم اروپائی خود نمیتواند در اینجا توسعه و رواج یابد. فاشیسم هند ناچار باید در راه تحصیل استقلال هند قیام کند و بدینقرار نمیتواند با امپریالیسم بریتانیا متفق و متحد شود و ناچار است بسوی توده‌ها متمایل شود و در میان توده‌های مردم برای خود هوادار جستجو کند. اگر کنترل بریتانیا در هند ازمیان میرفت بعلت هواداری و مساعدتی که قشرهای بالائی طبقات متوسط و صاحبان منافع مستقر و موجود نسبت بافکار فاشیستی دارند محتملا فاشیسم در هند رشد سریعی پیدا میکرد اما کنترول بریتانیا باین زودی ازمیان نخواهد رفت و مسلماً در این فرصت با وجود محدودیتها و تضییقات شدیدی که از طرف حکومت بریتانیا بوجود آمده است افکار سوسیالیسمی و کمونیستی رواج فراوانی بدست خواهد آورد و افکار فاشیستی را عقب خواهد راند. اکنون حزب کمونیست در هند غیرقانونی میباشد اما افکار کمونیستی از راههای غیرمستقیم و حتی بوسیلهٔ هواداران سوسیالیسم و سمپاتیزانهای کمونیسم و اتحادیه‌های کارگری که برنامه‌های مترقی دارند انتشار می‌یابد.

هرچند که درمیان فاشیسم و کمونیسم، هواداری و تمایل قلبی من کاملا بسوی کمونیسم میرود اما صفحات همین کتاب نشان میدهد که من از اینکه بتوانم یك نفر کمونیست باشم خیلی بدورم. راه و روش من شاید هنوز بروشهای قرن نوزدهم نزدیکتر باشد. شاید احساسات بشردوستانه و سنن آزادیخواهانهٔ لیبرالی باندازه‌ئی درمن اثر گذاشته است که نمیتوانم خود را کاملا اززیر نفوذ آنها بیرون بیاورم. این زمینه و سابقهٔ افکار بورژوائی همه جا همراه من هست و طبعاً بسیاری از کمونیستها را نسبت به من خشمگین میسازد. من اعتقاد به اصول خشك و جامد (دگماتیسم) را دوست ندارم. از اینکه نوشته‌ها و آثار «کارل مارکس» یا هر کتاب کمونیستی دیگر همچون وحی منزل تلقی گردد که نتوان در آن هیچ چیز را تغییر داد خوشم نمی‌آید. من با دسته بندی‌ها و تحقیقات بدعت آمیزی که ظاهراً از خصوصیات کمونیسم جدید شده است موافق نیستم. همچنین بسیاری از آنچه را در روسیه رویداده است و مخصوصاً خشونتهای فوق‌العاده‌ئی را که در دورانهای عادی صورت گرفته

or not? Hardly a reference to what we are driving at, hardly a thought of real issues.

Never in the long range of history has the world been in such a state of flux as it is today. Never has there been so much anxious questioning, so much doubt and bewilderment, so much examining of old institutions, existing ills and suggested remedies. There is a continuous process of change and revolution going on all over the world, and everywhere anxious statesmen are almost at their wits' end and grope about in the dark. It is obvious that we are a part of this great world problem and must be affected by world events. And yet, judging from the attention paid to these events in India, one would not think so. Major events are recorded in the news columns of papers but little attempt is made to see behind and beneath them, to understand the forces that are shaping and re-forming the world before our eyes, to comprehend the essential nature of social, economic, and political reality. History, whether past or present, becomes just a major show with little rhyme or reason, and with no lesson for us which might

است دوست نمیدارم با اینهمه بازهم هرروز بیشتر به فلسفهٔ کمونیستی متمایل میشوم.

ممکن است که «مارکس» در بعضی از اظهارات خودیادرقسمتی از تئوریها و نظریات خود اشتباهاتی داشته باشد، البته من صلاحیت ندارم که دراین مواردقضاوت کنم، اما بنظر من او یك بصیرت و روشن بینی فوق‌العاده دربارهٔ اجتماع داشته است و این روشن بینی و بصیرت هم ظاهراً نتیجهٔ روشهای علمی است که درکارو مطالعات‌خود بکار بسته است. انطباق این روش علمی چه در مورد گذشته‌های تاریخی وچه در مورد مسائل و حوادث جاری بما کمك میدهد که خیلی بیشتروبهترازهرراه دیگرمسائل را بفهمیم و بهمین جهت است که بهترین وروشن‌ترین تجزیه و تحلیل‌ها دربارهٔ تغییراتی که دردنیای امروز روی میدهد بوسیلهٔ نویسندگان مارکسیست صورت میگیرد.

البته آسانست که بگوئیم«مارکس» به بعضی تمایلات بعدی مانند رشد وقیام عناصر انقلابی درمیان طبقات متوسط که امروز اهمیت مخصوصی کسب کرده‌اند کمتر توجه کرده یا دراین موارد دچاراشتباهاتی شده است. اما بنظر من مهمترین ارزش مارکسیسم در آنست که در آن جمود ودگماتیسم وجود ندارد.

مارکسیسم یك نظریهٔ خاص ویك روش مطالعه وطریقهٔ عمل مخصوص بخود دارد که بسیارزنده است. این نظریه بما کمك میکند که در زمان خودمان عناصر جامعه را بخوبی بشناسیم وراه اقدام وخروج از بن‌بست مشکلات را هم بدرستی پیدا کنیم.

درمارکسیسم حتی روش اقدام وطریقهٔ عمل هم بصورت یك راه تغییر ناپذیرتعیین نشده است بلکه همواره توصیه میشود که اقدامات‌بایدباموقعیت‌های خاص زمان و مکان متناسب باشد. درهرحال نظر«لنین» چنین بود و اوصحت این نظرخود را ازراه سازش دادن اقداماتش با مقتضییات متغییر زمان بشکل درخشانی به ثبوت رساند. «لنین» بما میگوید: «اگربخواهیم دربارهٔ سئوال مربوط به وسایل قطعی مبارزه، بدون آزمایش جزئیات مربوط به موقعیت خاص زمان ومکان و مرحلهٔ مخصوص تحول و تکامل مبارزه بوسیلهٔ یك«بلی»یا یك«نه» پاسخ بگوئیم بکلی ازمارکسیسم دورخواهیم افتاد» وهمچنین میگوید: «هرگزهیچ چیز بصورت قطعی ونهائی نمیباشد و ما باید برای اقدامات خود ازموقعیت‌ها درس بیاموزیم».

بعلت همین نظریهٔ وسیع وقابل فهم است‌که یك‌کمونیست واقعی وفهمیده‌به حیات اجتماعی با نظرخاصی مینگرد. برای اوسیاست یك رشته اقدامات خود خواهانه یا یك پیشروی کورکورانه درمیان تاریکی وابهام نمیباشد. ایدآلها و هدفهائی که او در راه وصول به آن‌کارمیکند به مبارزه و به فداکاریهائی که دانسته و آگاهانه با آن مواجه

میگردد معنی ومفهوم خاصی می‌بخشد . احساس میکند که یکی ازافراد وقسمتی ازارتش عظیمی است که به پیش میرود تا سر نوشت مقدرانسان را تحقق بخشد واحساس‌میکند که «قدم بقدم همراه تاریخ درحرکت است».

شاید بسیاری از کمونیست‌ها ازاحساس تمام این چیزها بدور باشند . شاید فقط شخصی مانند «لنین» میتوانست زندگی را باین صورت و با مفهوم کاملش درك کندو باین جهت اقداماتش تا این اندازه مؤثر واقع میشد اما در هر صورت هر فرد کمونیست که فلسفهٔ نهضت و فعالیت خود را درك کرده باشد تا اندازه‌ئی چنین احساسی را در خود دارد .

اغلب تحمل کردن بعضی از کمونیست‌ها و کنارآمدن با آنها خیلی دشوار است . آنها روشهای خاصی اتخاذ میکنند که دیگران را بخشم می‌آورد و ناراحت میسازد اما رویهمرفته آنها مردمانی بسیارمجرب و آزموده هستند وآنانکه خارج ازاتحادشوروی، هستند باید با مشکلات‌عظیمی مبارزه کنند.من‌همواره شهامت فوق‌العاده وقدرت‌فداکاری ایشان‌را تحسین کرده‌ام. آنها هم مانند میلیونها نفرمردم تیره روز دیگری که بجهات مختلف،زندگی‌مصیبت‌باری دارند،بسیاررنج‌میبرند اما آنها این رنج خودرا کورکورانه تحمل نمیکنند وآنرا نتیجهٔ تقدیر بیرحم وعلاج‌ناپذیر نمیشمارند . آنها بصورت انسانهای فهمیده‌ئی رنج میکشند که بخوبی میدانند چرا و در راه چه منظوری رنج خود را تحمل میکنند. یك‌چنین رنجی یك عظمت ونجابت دردناك همراه خود دارد .

پیروزی‌یاشکست احتمالی‌آزمایشهای‌اجتماعی‌روسیه‌بطور مستقیم به‌اعتباروارزش نظریات مارکسیستی آسیب نمیرساند . طبعاًمیتوان تصور کرد که- هرچندهم بعیدبنظر میرسد - مجموعه‌ئی‌ازعوامل ومقتضیات‌نامساعد،یاترکیبی‌از نیروهای‌مختلف،آزمایشهای شوروی را آشفته و نابود سازد . باوجود این باز هم ارزش تغییرات و تحولات عظیم اجتماعی که درآن‌کشور صورت‌گرفته‌است بجای خود باقی خواهدبود . با وجود آنکه من ازروی غریزهٔ خود نسبت به‌بسیاری چیزها که در کشور شوروی اتفاق افتاده است نفرت دارم احساس‌میکنم که شورویها بزرگترین‌امیدها رابرای دنیا بوجودآورده‌اند.

من دربارهٔ فعالیت‌های آنها اطلاع زیادی ندارم ودرموقعیتی هم نیستم که بتوانم درمورد آنها قضاوت کنم. نگرانی‌بزرگ من‌ازاینست که‌میترسم خشونت زیاد وتضییقات فراوان زمینهٔ خطرناکی ایجادکند وعواقب ناگواری ببارآورد که غلبه‌کردن برآنها بسیار دشوار باشد اما بزرگترین عامل مساعدی که برای زمامداران مقدرات روسیهٔ کنونی وجود دارد اینست که آنها هرگز ترسی‌ندارند که ازاشتباهات خود درس عبرت

بیاموزند . آنها میتوانند ازراه خطا برگردند وراه نوین وصحیحی درپیش گیرند و در هرحال آنها همواره ایدآل وهدف خود را دربرابر خویش دارند . فعالیت آنهـا در کشورهای دیگر در راه «انترناسیونال کمونیست» بیهوده وبیفایده بوده‌است اماظاهراً آن قبیل فعالیت‌ها اکنون تقلیل‌یافته‌است .

دروضع کنونی‌هند چنین بنظرمیرسد که کمونیسم وسوسیالیسم فعلا سرو صدائیست که ازهند خیلی دوراست مگراینکه فشار حوادث خارجی نفوذ و پیشرفت آنرا در اینجا تسریع کند . مافعلا دراینجا باکمونیسم سروکار نداریم بلکه باچیزی که یك«سیلاب»از آن زیادتر دارد یعنی باتمایلات شدیدت فرقه‌های مذهبی مواجه هستیم[1]. وهندکه با این افکار مشغول وسرگرم است دریك دوران تیرگی بسرمیبرد . مردان فعال نیروهای‌خود رابخاطر موضوعات ناچیز ودرتحریکات ودسته‌بندیها وفعالیت‌های بی‌ثمر تباه میسازند ومیکوشند باهروسیله که میتوانند ازیکدیگر پیش بیفتند . عدهٔ کمی ازایشان هستندکه برای بوجود آوردن یك دنیای بهتر و یك زندگی فراخ تر علاقه‌ئی‌داشته باشند . شاید هم این وضع یك مرحلهٔ موقتی از زندگی ماست که بزودی خواهد گذشت و پایان خواهد یافت .

لااقل کنگره خود را از این وضع تیرهٔ فرقه‌های مذهبی جداودورنگاهمیدارداما نظریات کنگره هم جنبهٔ خرده بورژوائی دارد وچاره‌ئی کـه برای حل اختلافات فرقوی جستجومیکند نیزمثل سایر مسائل‌همان خاصیت خرده‌بورژوائی را دربردارد واین‌راهها هم نمیتواند به پیروزی وموفقیت منتهی شود .

کـنگره اکنون مظهر قشر های پائینی طبقهٔ متوسط است و بهمین جهت امروز پرسر وصدا ترین وانقلابی ترین سازمانهای موجود میباشد. امادر واقع آنقدرکه‌ظاهراً بنظرمیرسد زنده ومتحرك نیست . کنگره از دوطرف تحت تأثیر دونیروی مختلف قرار دارد که یکی فعلا موضع گرفته وموقعیت استواری دارد ودیگری هنوزضعیف است ولی بسرعت‌رشد وافزایش می‌یابد . کنگره اکنون‌یك‌دوران‌بحرانی ازحیات خودرامیگذراند وبه‌آسانی نمیتوان گفت‌که درآینده چه اتفاقی برایش روی خواهد داد وچه‌صورتی پیدا خواهدکرد . مسلماً تاوقتی که کنگره مأموریت تاریخی خودرا بانجام نرساند وباستقلال ملی نایل نگردد نخواهد توانست برنیروهائی کـه اکنون درآن مسلط هستند وموقعیت استواری دارند غلبه کند . اما تاوقتیکه این پیروزی حاصل گردد نیرو های دیگری که

---

۱ ـ تمایلات شدید فرقوی بزبان انگلیسی « کمونالیسم » نامیده میشودکه درلفظ نسبت به «کمونیسم» یك سیلاب «ال» اضافه دارد. دراینجا نویسنده‌باکلمات «کمونیسم» و «کمونالیسم» ماهرانه بازی کرده‌است ـ م.

فعلا ضعیف‌هستند در درون کنگره رشد خواهند یافت ودرخط مشی آیندهٔ آن اثر خواهند گذاشت یاتدریجاً تغییر وضع کلی در آن بوجود خواهندآورد . چنین بنظرمیرسد که در هرحال تاوقتی که استقلال ملی تأمین شود و بدست آید کنگره درهند نقش ممتازومؤثری خواهد داشت .

گمان میکنم باوجود بعضی اقدامات بیفایده وخشونت های اتفاقی که گاه بگاه‌در گوشه و کنار کشور روی میدهد ، همه کس درهند این موضوع را قبول داشته باشد که درکشورما در وضع کنونی هیچگونه فعالیت خشونت‌آمیز نمیتواند مطرح باشد وچنین اقدامات کاری بیهوده‌خواهد بود که موجب اتلاف نیروهاو بی‌ثمر ماندن تلاشهاخواهدشد. این راه نمیتواند مارا به هیچ مقصدی برساند جزاینکه یکرشته خشونت های گوناگون ویأس انگیز بوجود خواهدآورد که به نوبهٔ خود عکس‌العملهای شدیدی ایجاد خواهد کرد که باشکال میتوان از میان آنها سالم بیرون رفت .

اغلب گفته میشود که ما باید درمیان خود وحدتی بوجودآوریم ودر وضع کنونی یك « جبههٔ متحد » درست کنیم . « خانم ساروجینی نایدو »[1] باکمال فصاحت کلام و قدرت زبان شاعرانهٔ خود چنین پیشنهادی را مطرح میسازد واز آن دفاع میکند . اویك شاعره است وحق دارد که دربارهٔ زیبائی وارزش هماهنگی وتوافق تأکید داشته باشد . نمایانست که یك « جبههٔ متحد » همیشه چیزی جالب‌توجه وموردعلاقه است امادرهرحال صورت یك « جبهه » را خواهد داشت . تجزیه وتحلیل دقیق این جمله بمانشان میدهد که هدف یك چنین جبهه‌آن خواهد بود که میان افرادی که در طبقات بالا قرار دارند یك پیمان توافق وسازش بوجودآید . مفهوم یك چنین سازش وتوافقی ضرورتاً این خواهد بود که هدف جبهه‌را محتاط ترین واعتدالی‌ترین عناصر تعیین کنند وراه حرکت‌رامعلوم نمایند . ازآنجاکه بخوبی میدانیم بعضی ازآنها ازهیچ نوع نهضت وحرکتی‌خوششان نمی‌آید، نتیجهٔ‌چنین توافقی این خواهدشد که یك جبههٔ متحد اما ساکن ومتوقف بوجود آید . بدین ترتیب درواقع بجای یك جبههٔ متحد برای مبارزه وپیشرفت یك‌صف وسیع‌و متحد درعقب جبهه وجود خواهد داشت .

طبعاً بی‌معنی است که بگوئیم ما بادیگران همکاری نمیکنیم یابرای هیچ‌نوع‌سازشی آماده نیستیم . زندگی وسیاست خیلی دشوارتر وپیچیده‌تر ازآنست که بتوانیم همواره درآن بطور مستقیم وباروشی انعطاف ناپذیر فکر کنیم . حتی « لنین » سازش ناپذیر گفته است که « پیشروی به جلو بدون سازش وبدون خارج شدن احتمالی از راه عادی

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحه ۷۸ رجوع شود ـ م

نشانهٔ یك نوع کودکی فکری است و تاکتیك های جدی ومناسبی برای یك طبقهٔ انقلابی نمیباشد . »

سازشها وتوافقها ناچار اجتناب ناپذیر خواهـد بود وما نباید از مواجـهه باآن نگران باشیم . اما چه سازش را بپذیریم وچه نپذیریم آنچه اهمیت دارد اینست که همیشه موضوعات مهم ودرجهٔ اول باید مقدم شمرده شود ومسائل درجه دوم نباید بتوانند برآنها مقدم قرار گیرند . اگـر ما نسبت به اصول وهدفهای خود روشن باشیم سازشهای موقتی زیان وضرری ببار نخواهد آورد. بلکه خطروقتی بوجود می آید که ازترس آزرده ساختن برادران ضعیف ترمان اصول مورد اعتقاد وهدفهایمان را ازیاد ببریم وزیرپا بگذاریم . گمراه شدن خیلی بدتر ازآزرده ساختن دیگران است .

آنچه دربارهٔ حوادث جاری مینویسم صورتی مبهم دارد وتااندازه‌ئی یك بحث علمی وآکادمیك میباشد وسعی میکنم دراین میان نقش یك ناظر مستقل و بیطرف را داشته باشم. درصورتیکه معمولا وقتی که فعالیت واقدام شروع میشود دیگر همچون یك ناظر وتماشاگر خارجی نیستم ، بلکه بطوریکه اغلب بمن میگویند عیبم اینست که باشدتی ابلهانه وبدون آنکه محرك کافی وجود داشته باشد بکار میپردازم. اما اکنون چه باید کرد ؟ آیا چه اقدامی را باید به هموطنانم پیشنهاد کنم ؟ شاید غریزهٔ احتیاط کارانه وطبیعی کسی که خودرا به فعالیت های عمومی میسپارد مانع ازآن میشود که من بااظهار عجولانه‌ئی درپاسخ این سئوالات برای خوددردسرها وگرفتاریهای تازه فراهم سازم اما اگر بتوانم حقیقت را اعتراف کنم باید بگویم اکنون که در زندان نشسته‌ام درواقع هیچ‌چیزرا بدرستی نمیدانم و برای پیدا کردن پاسخی باین سئوالات هیچ کوششی هم نمیکنم. درموقعی که امکان هیچ عملی برای من وجود ندارد چه لازمست که خودرا ناراحت سازم ؟ طبعاً دربرابر اوضاع موجود وآینده تااندازه‌ئی ناراحت هستم اما این امرهم برایم اجتناب ناپذیراست واختیاری نیست . لااقل تاوقتی که درزندان هستم سعی میکنم ازپرداختن بمسائل مربوط به اقدامات فوری وجریانات کنونی روزخودداری کنم .

در زندان هرنوع فعالیتی بسیار بعید بنظر میرسد . انسان درزندان ناظرحوادث میشود ونه مجری وتابع اقدامات ؛ وهمواره انتظار میکشد که اتفاق تازه‌ئی روی دهد. من دربارهٔ مسائل سیاسی و اجتماعی هند وجهان مطالبی مینویسم اما اینها درکنج ایـن زندانی که ازمدتها پیش خانهٔ من شده است ودرآن فقط بااین وسایل دل خودرا خوش میکنم چـه ارزش واهمیتی دارد ؟ شخص زندانی فقط یك علاقه دارد و آنهم بـه تاریخ آزادیش میباشد .

در زندان« ننی » واخیراًهم اینجا درزندان «آلمورا » بسیاری از زندانیان پیش من آمده‌اند و بااشتیاق وعلاقه دربارهٔ « جوگلی » از من سئوال کرده‌اند . در روزهای اول نمی فهمیدم که منظور ایشان چیست بعد کشف کردم که منظور ایشان « جوبیلی » [۱] بوده است . آنها شایعاتی دربارهٔ « کینگ‌جورج سیلور جوبیلی » شنیده بودند امـا از خود کلمه‌چیزی نمیدانستند. برای آنها این کلمه فقط ازیك نظر ارزش داشت ویك‌مفهوم خاص پیدا میکرد . صحبت ازاین بود که باین مناسبت عده‌ئی از زندانیان بخشوده‌شوند یادرمیزان محکومیت‌ها تخفیفی‌حاصل گردد و باین‌جهت تمام‌زندانیان مخصوصاًزندانیانی که محکومیت های طویل‌المدت داشتند ، به فرارسیدن « جوگلی » علاقمند بودند. برای آنها «جوگلی!»ازتمام موضوعات اصلاحات قانون‌اساسی‌وتصمیمات پارلمان‌وسوسیالیسم وکمونیسم مهمتر است .

۱ ـ جوبیلی که بزبان فرانسوی « ژوبیله » گفته میشود جشنی است که بمناسبت سالروز کسبی وبـرای تجلیل از اوبربا میگردد . درآنموقع هم مقدمات جشن هفتادمین سال جرج پنجم پادشاه انگلستان وامپراطور هند که درسال ۱۸٦۵ متولـد شده بود ودرسال ۱۹۳۵ هفتاد ساله میشد فراهم میگشت ومطالب متن مربوط بـه این موضوع است ـ م .

۶۸

پایان کتاب

« مقرر گشته است که کار بکنیم ، اما ضمانت
نشده است که بتوانیم کار خود را بپایان رسانیم »
تلمود

اکنون بپایان داستان رسیده‌ام. این توصیف خودخواهانه که ازماجراهای‌زندگی خود تهیه کرده‌ام بهمین صورت که هست ، امروز ۱۴ فوریه ۱۹۳۵ درزندان محلی بخش آلمورا بپایان رسید . سه مـاه پیش درچنین روزی چهل وپنجمین سال تولدم را دراین زندان جشن گرفتم وتصور میکنم هنوزهم سالها زندگی دربرابرم باشد . گاهی اوقات یکنوع احساس گذشت عمر وضعف وناتوانی مرا درخود میگیرد اما معمولا خودرا پراز نیرو وحیات احساس میکنم . بدنی نیرومند وپرتوان دارم . فکر وذهنم نیزقدرت تحمل ضربات وغلبه برمشکلات را دارد. بدینقرارفکرمیکنم که هنوز میتوانم سالهازنده‌بمانم مگراینکه حادثه‌ئی‌ناگهانی‌رشتهٔحیاتم را قطع کند. اما آینده‌درپیش استوپیش‌ازنوشتن دربارهٔآن باید درآن زندگی کرد .

شاید ماجراهائی که به‌آن پرداخته‌ام خیلی جذاب وجالب نبوده‌اند. سالهای دراز اقامت درزندان بزحمت میتواند ماجراهای جالب و متنوعی همراه داشته باشد . همچنین آنچه برمن‌گذشته‌است تنها برای من نبوده‌است زیرا من دراین‌سالهای زندان ودرنشیب وفرازهای‌آن با دهها هزار مردان و زنان هموطن خود شریك و همراه بوده‌ام . تمام تغییرحالات، تمام هیجانات، تمام تضییقات، تمام فعالیت‌های شدید یا انزواها وتنهائیهای اجباری، احساساتیست که میان همهٔ ما مشترك بوده‌است . من یکی از افراد تودهٔ مردم بوده‌ام که همراه دیگران حرکت میکرده‌ام ، گاهی آنها را به‌جنبش می‌آورده‌ام و اغلب درتحت نفوذ وتأثیر ایشان قرار گرفته‌ام ودرعین حال مانند هرشخص وهرفرددیگر درمیان ازدحام واجتماع مردم برای خود یك زندگی خاص وجدا ازدیگران هم داشته‌ام.

اغلب اتفاق می‌افتاده‌است که حوادث و موقعیت‌ها توجه و افکارما را مجذوب خویش میساخته‌اند وتمام تصورات ما رابخود مشغول میداشته‌اند بااینهمه در بسیاری از آنچه ما کرده‌ایم همیشه یك چیز بسیار واقعی و بسیار حقیقی هم وجود داشته است و همین حقیقت بوده است که ما را از وجود حقیر و ناچیز خودمان بیرون میکشیده ، ما را سرزنده و پر نیرو میساخته ، و بما اهمیتی می بخشیده است که در جای دیگری نمیتوانستیم آنرا بدست آورده‌باشیم . گاهی برای ما این توفیق پیش می‌آمد که میتوانستیم آن سرمستی ازحیات وزندگی راکه براثر تلاش واقدام برای وصول به ایدآلها پیدا میشود در خود احساس کنیم . مادرك میکردیم که هر نوع زندگی دیگر که مستلزم صرف نظر کردن ازین ایدآلها و هدف ها میبود وصورت انقیاد وتسلیم مطیعانه به نیروهای مسلط بر ما را پیدامیکرد برای‌ما ارزش‌نمیداشت وتباه شده و بی‌معنی حساب میشد و با عدم رضایت واندوه درونی میگذشت .

درمیان چیزهای فراوانی که این سالها برای من همراه آورده‌اند مخصوصاً یك ارمغان گرانبها وجود داشته‌است ، زندگی درنظر من دائماً بیشتر و بیشتر صورت یك ماجرای‌جذاب ومشغول کننده راپیدامیکرده‌است که درآن چیزهای فراوان برای‌آموختن وکارهای فراوان برای انجام دادن وجود دا د . دائماً احساس‌میکرده‌ام که رشدبیشتری پیدامیکنم. این‌احساس هنوزهم درمن باقیست و به‌فعالیت‌هایم وکتاب خواندنهایم طعم و رنگ خاصی می بخشد وبطورکلی زندگی رابرایم پرارزش میسازد .

درحالیکه این‌سرگذشت توصیفی رامینوشته‌ام سعی‌داشته‌ام که روحیات وافکارخود را درزمانی که هرواقعه‌ئی رانقل میکرده‌ام نشان بدهم وتا آنجا که میتوانم احساسات همان زمان خود را منعکس‌سازم . اما بسیار دشواراست که روحیات سابق احیا گردند و آسان نیست که تأثیر حوادث بعدی فراموش شوند . بدینقرار در هنگام نقل حوادث آغاز زندگیم‌افکار بعدی‌من‌هم طبعاً تأثیری بوجود آورده‌اند ورنگی به‌آن بخشیده‌اند. اماهدف من پیش ازهرچیز این بوده‌است که بخاطر مطالعه وسنجش شخصی خودم خط حرکت‌ورشد فکری خود رااز نو ترسیم سازم. شایدآنچه من نوشته‌ام درواقع نقل‌آنچه بوده‌ام نباشد بلکه توصیفی ازآنچه میخواسته‌ام باشم یا آنچه بگمان و تصور خود بوده‌ام میباشد .

چندماه پیش «سر. ج . پ، راماسوامی‌ایار» دریك‌محفل‌عمومی‌اظهارداشت که من هرگز مظهراحساسات وسیع عمومی نبوده‌ام بلکه بخاطر فداکاریها وایدآلیسم وبخاطر

شدت اعتقادات خود که او آنرا «هیپنوتیزه ساختن‌خود»[۱] توصیف کرد یکی ازخطرناك ترین‌افراد بشمار میروم . اما کسی که گرفتار بیماری هیپنوتیزه ساختن‌خود باشد بزحمت میتواند خود رامورد قضاوت قرار دهد و در هرحال من نمیتوانم دربارهٔ خودم با آقای «س . پ .ایار»همعقیده باشم . ما ازسالها پیش یکدیگررا ندیده‌ایم. اماسالها پیش، زمانی بود که ما هر دو باهم در «جامعهٔ خود مختاری هند» دبیر بودیم. از آنزمان ببعد حوادث فراوانی رویداده‌است . آقای س.پ. ازراههای پرپیچ وخم روز بروز بالاتر رفته وترقی کرده و به مقامات بسیار عالی وشامخ رسیده‌است ومن‌همچنان بصورت یك موجود عادی وزمینی برروی زمین باقی مانده‌ام . اکنون در میان ما جز ملیت مشترکمان هیچ چیز مشترکی وجودندارد . او حالا و مخصوصاً در طی چندسال اخیریکی از پرحرارت‌ترین مدافعین‌وهواداران تسلط بریتانیا برهند ویکی‌ازستایشگران‌دیکتاتوری‌درهندودرجاهای دیگر بوده‌است وخود اویکی ازاعضای ممتاز وموجب افتخار دستگاه حکومت مطلقه و استبدادی دولت هند میباشد . ما دربارهٔ بسیاری چیز ها با هم اختلاف نظر داریم اما تصور میکنم که با اینهمه دربارهٔ یك موضوع کوچك با هم موافقت داشته باشیم و آن اینست که وقتی اومیگوید که من‌مظهر احساسات عمومی نیستم کاملا حق‌دارد . من نیزشخصاً هرگز چنین تصوری دربارهٔ خود نداشته‌ام و ندارم .

اغلب ازخود میپرسم که آیا اصولا من نمایندهٔ کسی‌هستم یانه و احساس میکنم که هرچند بسیاری اشخاص بامهربانی ودوستی‌فراوان نسبت بمن رفتار میکنند درواقع شبیه و نمایندهٔ هیچ کس‌نیستم. من‌بصورت مخلوط عجیبی ازشرق وغرب درآمده‌ام که درهمه‌جا غریب و بیگانه‌ام وهیچ‌جا راخانهٔ خود نمی‌بینم. شاید افکار من وطرززندگی من صورتی دارد که بیشتر غربی‌است تا شرقی ، درعین حال هند ازجهات بیشمار به‌من هم مانند تمام فرزندان خود چسبیده‌است ودرپشت سرمن‌دردرون روحم و بدون‌آنکه خودم متوجه‌باشم خاطرات نژادی وقومی یك‌صد نسل ازبرهمنان ، یاهرقدر نسل که از ایشان وجود داشته است، قراردارد.هم‌آن‌میراث گذشته‌وهم آنچه‌خودم‌تحصیل کرده‌ام‌ودریافته‌ام درمن‌نفوذ و اثر دارند و هرگز نمیتوانم خود را اززیر نفوذ هیچ‌یك ازآنها بیرون‌آورم. این‌هردو نفوذ ، قسمتی ازوجود من‌هستند وهرچند که هم برای زندگی‌درشرق وهم در غرب به‌من کمك‌میدهند یك‌نوع احساس‌تنهائی روحی‌درمن‌بوجود می‌آورند که نه‌فقط درفعالیت‌های عمومی‌بلکه درتمام زندگی برایم محسوس‌است.من دردنیای‌غرب یك‌خارجی و بیگانه‌هستم که نمیتوانم جزو آن باشم اما گاهی‌احساس‌میکنم که دروطن‌خودنیز همچون یك‌تبعیدی اجنبی میباشم .

---

۱ ـ یعنی شخص مطالب وافکاری را آنقدر بخود تلقین کند که همچون یك خواب رفتهٔ مصنوعی باشد ـ م

معمولا کوهها تاوقتی دورهستند بالارفتن برآنها وصعود برقله‌هاشان بنظرآسان می‌نماید وقلل شامخ آنها انسان را بسوی خویش میخوانند اما وقتی که شخص به آنها نزدیك میشود مشکلات ظاهرمیگردد وهرچه بیشتر برآن بالا رود حرکت دشوارتر و خسته‌کننده‌تر میشود وقله‌ها بیشتر بدرون ابرها میگریزند وازنظر مخفی‌میگردند . اما بالا رفتن‌هم بخودی خود باارزش‌است ولذت ورضایت خاطر راهمراه دارد . راه زندگی هم چنین است . شاید درزندگی هم خود مبارزه است که به‌آن ارزش می بخشد ونه‌نتایج نهائی آن .

اغلب بسیار دشوار است که بدانیم راه صحیح کدامست اما گاهی تشخیص اینکه‌چه راهی درست نیست آسانتراست واجتناب کردن ازراههای نادرست‌نیز برای خود ارزشی دارد . شاید من هم باوجود منتهای فروتنی خود بتوانم آخرین کلمات سقراط بزرگ را دربارهٔ خود تکرارکنم که‌گفت : «من‌نمیدانم که مرگ چیست ـ شاید هم چیزخوبی باشد ـ ومن‌ازآن باکی‌ندارم . امامیدانم که درهرحال انکارگذشته چیز بسیار بدیست و من‌طبعاً آنچه راکه ممکن‌است خوب‌باشد برآنچه مسلماً بداست ترجیح میدهم.»

سالها ازعمر خود را درزندان گذرانده‌ام ! در حالیکه تنها در زندان‌ها نشسته و سرگرم افکار خود بوده ام چقدر فصول مختلف را دیده ام که هریك در دنبال دیگری به‌آغوش فراموشی رفته‌اند ! چه‌ماهها که تماشاگرافزایش وکاهش‌ماه آسمانی وحرکت پرشکوه وتغییر ناپذیر ستارگان درمسیر همیشگیشان بوده‌ام ! چقدر ازروزهای جوانیم که دراینجا مدفون شده‌اند وگاهی می‌بینم که ارواح این روزهای مرده برمیخیزند ، از گورهای خود بیرون می آیند وخاطرات حساس وزنده‌ئی راباخود همراه می‌آورند ودر گوش من بنجوامیگویند «آیا زندگی گذشته‌ات‌چه‌ارزشی داشته‌است؟» من دربارهٔ‌جواب این سئوال هیچ تردیدی ندارم . اگر بمن‌امکان داده شود که یکبار دیگر زندگی را ازسربگیرم واطلاعات وتجربیات کنونی راهم داشته باشم ، بدون تردید سعی‌خواهم کرد بسیاری چیزها را درزندگی شخصیم تغییر دهم ، کوشش خواهم داشت دربسیاری موارد آنچه راقبلا کرده‌ام اصلاح کنم، اما درتصمیمات‌بزرگی که دربارهٔ مسائل‌عمومی‌واجتماعی گرفته‌ام هیچ چیز راتغییر نخواهم داد . البته من نمیتوانم هم در آنها تغییری بدهم زیرا خیلی نیرومندتر ازخود من‌بوده‌اند ونیروئی که خارج ازکنترل وارادهٔ خودم بوده است مرا به‌اتخاذ چنان تصمیماتی کشانده‌است .

اکنون تقریباً درست یکسال ازتاریخ محکومیت اخیرم میگذرد ، ازمدت دوسالی که محکوم بزندان هستم یك سالش گذشته‌است وهنوز یکسال تمام زندان‌برایم باقیست زیرا از آنجا که این‌بار بعنوان یك محکوم عادی زندانی هستم نمیتوانم از تخفیف‌ها

استفاده کنم و باقی مدت زندانم بخشوده نخواهدشد . حتی یازده روزی را که درماه اوت بیرون اززندان گذراندم[1] برمدت باقی مانده از محکومیتم افزوده‌اند . اما بالاخره این سال هم خواهد گذشت ومن از زندان بیرون خواهم رفت ــ ولی آنوقت چه پیش خواهد آمد ؟ پاسخ این‌سئوال رانمیدانم اما درهرحال احساس‌میکنم که فصلی از کتاب عمرم بپایان رسیده‌است وفصل دیگری درآن آغاز خواهدشد . ولی هیچ نمیتوانم حدس بزنم که این فصل چگونه خواهد بود زیرا اوراق کتاب زندگی بسته‌است .

پس از پایان

بادن وایلر، شوارتز والد[2]

۲۵ اکتبر ۱۹۳۵

درماه مه گذشته ، همسرم ، بهووالی راترک گفت تا معالجه‌اش را در اروپا دنبال کند . بعد ازعزیمت او دیگر ملاقاتهای من در بهووالی و هر دو هفته یکبار خروج از زندان وعبور ازجاده‌های کوهستانی نیزقطع شد دیگر این‌امکان پرارزش برایم ازدست رفت وزندان آلمورا خیلی درنظرم خسته کننده‌تر واندوهبارتر ازپیش‌شد .

اخباری دربارهٔ زمین‌لرزهٔ «کویته»[3] فرارسید و باین‌جهت تا مدتی همه‌چیز دیگر برایم فراموش شد . اما این فراموشی‌مدت زیادی طول‌نکشید زیرا دولت هند بمااجازه نمیدهد که وجود او و رفتار عجیب او را ازیادببریم . بزودی مطلع شدیم که به«راجندرا پراساد» رئیس کنگره ومردی که دربارهٔ کمك به‌زلزله زدگان‌درهند تقریباً ازهمه کس مطلع‌تراست اجازه داده نشده‌است که به کویته برود وبه‌آسیب‌دیدگان کمك برساند . همچنین به گاندی‌جی وهیچ یك ازشخصیت‌های معروف وسرشناس عمومی نیزاجازه داده نشد به کویته‌بروند. وثیقه‌های سپرده ازطرف‌بسیاری ازروزنامه‌های هندی بعلت‌مقالاتی که دربارهٔ اوضاع ناگوار کویته نوشتند ضبط شد .

---

۱ ــ فصل ٦٥ باین یازده روز اختصاص یافته است ــ م

۲ ــ بادن وایلر یك مرکز آبهای معدنی در ناحیه « شوارتز والد » (جنگل سیاه) در آلمان میباشد که این یادداشت درآنجا نوشته شده است ــ م .

۳ مرکز بلوچستان انگلیس که جزو قلمرو حکومت انگلیسی هند بود ــ م .

روحیهٔ نظامی وطرز عمل پلیسی دولت درهمه‌جا، درمجمع قانونگزاری،درادارات غیرنظامی دولت ودر بمباران‌های استان مرزی نمایانست . تقریباً خوب پیداست که دولت بریتانیا به‌یك جنگ دائمی باقسمت عمده‌ئی ازمردم هند مشغولست .

درسراسرهند پلیس قدرت را دردست خود دارد وطرزعمل پلیسی‌عادی شده‌است. امایك دنیای پرازپلیس وضربات وحملات پلیس‌ها شایدبرای زندگی‌خیلی مناسب‌نباشد. اغلب گفته شده‌است که بکاربردن نامحدود قدرت نه‌فقط کسانی راکه زیر تسلط قدرت قرارمیگیرند مورد تحقیر قرار میدهد ودچار انحطاط میسازد بلکه خود بکار برندگان قدرت رانیز فاسد ومنحط میکند . درهند امروز کمتر چیزی باندازهٔ انحطاط و سقوط روحی وفکری اعضای عالیرتبهٔ دولت ومخصوصاً کارمندان سازمان خدمات اداری هند نمایانست ودرشخص اثر میگذارد . هرچندکه این انحطاط در مأمورین عالیمقام خیلی بیشتر بچشم میخورد اما تقریباً درمیان تمام اعضای این دستگاه محسوس است. هرموقع که قرارباشدیکی‌ازاعضای‌دولت برای‌مقام بالاتری‌درنظرگرفته‌شودبدون‌تردید کسی که روحیهٔ خشونت آمیز جدید را بیشتر درخود داشته‌باشد انتخاب خواهدشد .

در روز ٤ سپتامبر، ناگهان‌مرا از زندان«آلمورا»آزاد ساختند زیرا خبررسیده بود که بیماری همسرم شدیداً وخیم شده است. اودر «بادن وایلر» در «شوارتزوایلد» درآلمان تحت معالجه بود. بمن گفتند که محکومیت من «معلق» گشته است و باین ترتیب پنج ماه ونیم پیش از موعد مقررآزادیم مراآزاد ساختند ومن باکمال عجله وشتاب بـا هواپیما به اروپا آمدم.

اروپا مضطرب‌است وازجنگ وآشفتگی‌نگران و بیمناك میباشد. خطربحران‌های اقتصادی همواره در افق‌آن بچشم میخورد . حبشه مورد هجوم قرارگـرفته ومـردم‌آن دستخوش بمبارانها هستند، روشهای‌مختلف‌امپریالیستی واستعماری با یکدیگر دررقابت ومبارزه هستند، وانگلستان‌که بزرگترین قدرت امپریالیستی‌میباشد نیزظاهراً بدفاع از صلح ومنشورجامعهٔ ملل پرداخته است‌در حالیکه در هند مردمی‌راکه اتباع خود او بشمار میروند با بمب وبا تضییقات بیرحمانه نابود میسازد. اما اینجا جنگ‌های سیاه قرین‌صلح وآرامش هستند وحتی«سواستیکا»[1] نیزخیلی‌استوار بنظر نمیرسد. من بتماشای مه‌هـای تیره‌ئی که‌آهسته‌آهسته دره را میپوشاند ومرزهای دور دست فرانسه را در خود میگیرد مشغولم. این مه تیره منظرهٔ برابرما را مخفی‌میسازد ومن حیرت زده نگران آنم که چه چیزهائی‌در پشت‌آن قرار دارد.

---

۱ ـ علامت صلیب شکستهٔ هیتلری ـ م .

پنج سال بعد

پنج سال و نیم پیش،در حالیکه در اطاق‌خود در زندان‌آلمورا نشسته بودم‌آخرین سطور سر گذشت خود را نوشتم. هشت ماه بعد در«بادن وایلر» در آلمان چند سطری «پس از پایان» بر آن افزودم. کتاب اتوبیو گرافی من که در انگلستان انتشار یافت از طرف مردم مختلف در کشورهای مختلف مورد استقبال گرم قرار گرفت ومن خوشوقت بودم که نوشته‌ام هند را در خارجه، به بسیاری از دوستان نزدیکتر کرد وتا اندازه‌ئی مفهوم واقعی‌مبارزهٔ ما را بخاطر آزادی در نظرایشان روشن ساخت.

اخیراً ناشر کتابم از من خواست که فصل جدیدی بر آن بیفزایم بطوریکه آنرا با حوادث کنونی‌مربوط سازد. این‌خواهش او بجا ومنطقی‌بود و نمیتوانم آنرا نپذیرم. درعین حال میدانم که انجام‌آن هم‌آسان نیست زیرا ما در دوران عجیبی زندگی میکنیم که در آن جریان عادی زندگی‌بکلی‌دگرگون شده است. اما یك اشکال بزرگتراز آن هم در برابرم وجود دارد. من تمام بیوگرافی‌خود را در زندان ودر حالیکه از حوادث خارجی بکلی‌جدا مانده بودم نوشتم. درآنموقع من هم مثل هرزندانی‌دیگر از زندگی ناگوار زندان رنج میبردم اما بتدریج توانستم‌درون‌بینی‌خود را پرورش دهم ویك آرامش‌فکری برای خود ایجاد کنم. اکنون چگونه میتوانم آن حال را در خود بوجودآورم و چگونه خواهم توانست داستان خود را دنبال کنم؟ وقتیکه دوباره نگاهی اجمالی بکتاب خود می‌افکنم چنین بنظرم‌میرسد که انگار شخص دیگری‌داستانی‌را که مدتها پیش روی داده است نوشته است. پنج سالی که ازآن زمان تاکنون گذشته است دنیا را بکلی‌تغییرداده‌و اثرات خود را در من هم‌بجا گذاشته‌است. از نظرجسمی‌طبعاً من پیرترشده‌ام اما مخصوصاً روح وفکرمن است که درزیرضربات پشت سرهم هیجانات وحادثات کوبیده وسخت شده یا شاید پختگی‌بیشتری پیدا کرده است.

مرگ همسرم در سویس بفصلی‌از زندگی‌من پایان بخشید وموجود عزیزی راکه قسمتی از وجودم را تشکیل میداد از زندگی‌من جدا ساخت. برایم بسیار دشوار بود که تصور کنم‌اودیگروجودندارد . بآسانی‌نمیتوانستم‌خود را با زندگی‌بدون اومنطبق‌سازم.

پس از اوخود را در کارهایم غرق ساختم تادر آن برای خود تسلی و آرامشی فراهم سازم. به این جهت بود که بحرکت وسفردرسراسرهندپرداختم. زندگی من حتی خیلی بیش از سالهای پیش بصورت یك ترکیب نوسانی درآمد که از یکسودر میان انبوه کثیرجماعات و فعالیت های وسیع ودامنه‌دار میگذشت وازسوی دیگردر آن کاملا تنها بودم.

مرگ مادرم آخرین رشتهٔ ارتباط مرا با گذشته قطع کرد. دخترم برای ادامهٔ تحصیلاتش در دانشگاه «اکسفورد» از من جدا شد و بعد هم در خارجه برای معالجه‌اش در یك آسایشگاه بستری گردید. من پس از هرسفرخود تقریباً با کمال بی‌میلی ناچار به خانهٔ خود باز میگشتم ودرآن خانهٔ خالی تنها ومنزوی بسرمیبردم. حتی سعی داشتم که در آنجا از ملاقات با اشخاص هم اجتناب کنم. بعد ازفعالیت در میان جماعات انبوه میخواستم درتنهائی خود آرامشی بدست آورم.

اما کار من وافکار من فرصت آرامشی برایم باقی نمیگذاشت واغلب بار مسئولیتهائی که باید بدوش میکشیدم به پشتم سنگینی میکرد. نمیتوانستم با احزاب و گروههای مختلف همراه شوم. حتی نمیتوانستم خودم آنطور که دلم میخواهدکار بکنم و در عین حال مانع آن بودم که دیگران آنطور که دلشان میخواهد کار کنند. یکنوع احساس عجزومحرومیت در وجودم افزایش می‌یافت. در زندگی اجتماعی وعمومی صورت خاصی پیدا کرده بودم. هر چند همواره انبوه کثیری از مردم برای شنیدن حرفهایم جمع میشدند و با ذوق وشوق هیجان آمیزی مرا احاطه میکردند یك نوع قیافهٔ منزوی و منفرد خاص خود داشتم.

تحول حوادث در اروپا ودر شرق دور در من بیش از دیگران اثر میگذاشت. «مونیخ»[1] برایم ضربت طاقت‌فرسائی بود و«اسپانیا»[2] در نظرم صورت یك ماتم شخصی را داشت بهمان نسبت که این سالهای وحشت بار بدنبال هم فرا رسیدند احتمال یك فاجعهٔ عظیم وقریب‌الوقوع جهانی بیشترمرا نگران میساخت واعتقادم دربارهٔ یك آیندهٔ روشن و خوشبخت برای جهان تیره تر میگشت.

اکنون این فاجعه فرا رسیده است. آتش‌فشانهای جنگ اروپا آتش وویرانی رادرهمه جا پراکنده میسازند ومن هم اینجا در هند، برلب یك آتش فشان دیگر نشسته‌ام که نمیدانم چه وقت منفجر خواهد شد. برایم بسیار دشوار است که خود را از جریانات کنونی جدا

---

۱ ـ منظور کنفرانس سیاسی است که درسال ۱۹۳۸ درشهر مونیخ در آلمان تشکیل‌شد ودر آن سران دولتهای انگلستان وفرانسه در برابر نظریات تجاوز کارانه هیتلر و موسولینی تسلیم شدند و بدنبال آن هیتلر به چکوسلواکی حمله برد ـ م.

۲ ـ اشاره به جنگهای داخلی اسپانیا وشکست جمهوریخواهان اسپانیا در مقابل نیروهای فاشیستی ژنرال فرانکو میباشد ـ م

نگاهدارم تا بتوانم روحیات درونی خود را در این پنجسال گذشته از نظر بگذرانم و آنچه را در این مدت روی داده است با آرامش خاطر بنویسم. حتی اگر بتوانم چنین حالی در خود بوجود آورم و این کار را انجام دهم باید یك کتاب دیگر بنویسم زیرا مطالب گفتنی بسیار زیاد است. بدینجهت خواهم کوشید تا آنجا که میتوانم باختصار به بعضی حوادث و تحولات که من خود در آنها نقشی داشته‌ام یا در من اثر داشته‌اند اشاره کنم.

در موقعیکه همسرم در ۲۸ فوریه ۱۹۳۶ در شهر لوزان در گذشت من با او بودم. کمی پیش از آن بمن خبر رسیده بود که برای بار دوم بریاست کنگرهٔ ملی هند انتخاب شده بودم. پس از مرگ همسرم هرچه زودتر از راه هوائی به هند باز گشتم. در راه مراجعتم، در رم ماجرای عجیبی برایم پیش آمد. چند روز پیش از حرکتم از سویس پیامی بمن رسیده بود که میگفت «سنیور موسولینی» مایلست موقعیکه من از رم عبور میکنم با من ملاقات کند. با وجود آنکه من با رژیم فاشیستی موسولینی بشدت مخالف بودم اما بدم نمی آمد که با خود او ملاقات کنم و شخصی را که در امور جهانی نقش بزرگی را انجام میداد از نزدیك ببینم. اما در آنموقع روحیه وحالم برای چنین ملاقاتی مساعد نبود. وقتیکه من در راه خود به رم رسیدم موقعی بود که هجوم بحبشه از طرف ایتالیا بشدت ادامه داشت وحساب کردم که ملاقات من با موسولینی ممکن است برای تبلیغات فاشیستی او مورد استفاده واقع شود و در چنین صورتی هیچگونه تکذیبی از جانب من فایده‌ئی نمیداشت و اثری نمیبخشید. بخاطر می آوردم که وقتی گاندی جی در سال ۱۹۳۱ از رم عبور کرد یك مصاحبهٔ جعلی و دروغین بنام او در روزنامهٔ «جیورنالیه دیتالیا» منتشر شد. همچنین بخاطر می آوردم که در موارد متعدد دیگری هم بازدید هندیان از ایتالیا برخلاف تمایل خودشان مورد سوء استفاده تبلیغات فاشیستی قرار گرفته بود. بمن اطمینان داده شده بود که در مورد من چنین اتفاقی روی نخواهد داد و ملاقات ما کاملا خصوصی خواهد بود اما با وجود این تصمیم گرفتم از این ملاقات خودداری کنم و تصمیم خود را باطلاع سنیور موسولینی هم رساندم.

من نمیتوانستم از «رم» عبور نکنم. زیرا هواپیمای هلندی «ك . ل . م» که من بوسیلهٔ آن بهند باز میگشتم یکشب در رم میماند. بمحض اینکه وارد رم شدیم یك مأمور عالیرتبهٔ دولت در جستجوی من بر آمد و مرا برای ملاقات با سنیور موسولینی در همان شب دعوت کرد. و بمن گفت که همه چیز قبلا پیش بینی شده است. من بسیار متعجب شدم و متذکر گردیدم که از چنین ملاقاتی عذر خواسته‌ام. مدت یکساعت با آن مأمور عالیرتبه بگفتگو و مباحثه پرداختم و درین ضمن وقتی که برای ملاقات من تعیین و پیش بینی شده بود سپری گردید و من هم بسفر خود ادامه دادم بدون آنکه ملاقاتی میان ما صورت گیرد.

همینکه بهند باز گشتم خود را در کار خود غرقه ساختم. چند روز پس از باز گشتم میبایست ریاست مجمع عمومی کنگرهٔ ملی را عهده‌دار شوم.

از چند سال پیش کـه بیشتر اوقات را در زندان بودم تماسم با تحول اوضاع هند قطع شده بود. اکنون میدیدم که تغییرات فراوانی روی داده است، صفوف جدیدی بوجود آمده است، در داخل کنگره احزاب تازه‌ئی تشکیل شده است. یك نوع محیط عدم اعتماد و بدبینی و اختلاف محسوس بود. از آنجا که بقدرت خود برای مقابله با اوضاع اطمینان داشتم باین چیزها اهمیت زیادی نمیدادم. تا مدت کوتاهی تصور میکردم که میتوانم کنگره را در جهت دلخواه خودم بکشانم. اما بزودی متوجه شدم که اختلافها بسیار عمیق است و به‌آسانی نمیتوان بدبینیها وعدم اعتماد های متقابل را که در صفوف نهضت ما راه یافته است از میان برد. در آنموقع جداً فکر میکردم که از ریاست کنگره استعفا بدهم و کناره گیری کنم اما متوجه شدم که این کار هم وضع را بدتر خواهد کرد و باین جهت از قصد خود صرفنظر کردم.

در طی ماههای بعد باز هم بارها و بارها بفکر استعفا افتادم. خیلی دشوار بود که با همکارانم در دستگاه اجرائی کنگره با نرمی و ملایمت کار کنم. برایم بسیار روشن بود که آنها بفعالیت‌های من با تشویش و نگرانی مینگرند. نگرانی آنها از جهت کار و عمل مخصوص و معینی نبود اما رویهمرفته راه و روش کلی مرا نمی پسندیدند. البته آنها از اینجهت کاملا حق داشتند زیرا نظر من با آنها متفاوت بود. بدیهی است که من نسبت بتصمیمات کنگره وفادار بودم منتها من برروی بعضی تصمیمات مثبت‌تر کنگره تکیه میکردم و برای عملی شدن آنها اصرار داشتم درصورتیکه همکارانم جنبه‌های دیگری را مرجح میشمردند. باین جهات تصمیم گرفتم کـه جداً استعفا بدهم و تصمیم خود را باطـلاع گـاندی جی هم رساندم.

در نامهٔ خود برای گاندی جی نوشتم «از هنگام باز گشت از اروپا احساس میکنم که جلسات وملاقاتهای کمیتهٔ عامله مرا سخت فرسوده میسازد این جلسات یك نوع تأثر رخوت‌انگیز در من بوجود می‌آورد و پس از هر آزمایش تازه‌ئی تقریباً احساس میکنم که انگار پیرتر میشوم. البته تعجب‌انگیز نیست که همکاران کمیتهٔ عاملهٔ من نیز از همکاری با من چنین احساسی در خود داشته باشند. این وضع نامطمئن و ناسالمی است و در راه یك فعالیت مؤثر مانعی بوجود می‌آورد.»

کمی بعد یك اتفاق تازه و دور دست که با هند هم ارتباط مستقیمی نداشت در من تأثیر عمیقی گذاشت و تصمیم استعفای مرا تغییر داد و آن، رسیدن خبر شورش «ژنرال

فرانکو» در اسپانیا بود. میدیدم که این قیام که آلمان و ایتالیا هم در پشت آن قرار داشتند و به آن کمک میدادند ممکن است بصورت یك جنگ اروپائی وحتی جهانی درآید. هند نیز ناچار درین فاجعهٔ جهانی کشیده میشد و من نمیتوانستم در موقعی که مخصوصاً لازم بود صفوف نهضت را فشرده‌تر ومحکم‌تر سازیم با استعفای خود یك بحران داخلی بوجود آورم وسازمان خودمان را ضعیف‌تر کنم. من در تجزیه و تحلیل اوضاع اشتباه نکرده بودم منتها در نتیجه گیریهای خود کمی از اوضاع جلو افتاده بودم و چند سال طول کشید تا آنچه پیش‌بینی میکردم تحقق پذیرفت.

عکس‌العمل من در برابر جنگ داخلی اسپانیا نشان میدهد که در ذهن من مسئلهٔ هند تا چه اندازه با سایر مسائل جهانی ارتباط داشت. هرروز بیش از پیش معتقد میشدم که مسائل وحوادث جداگانه ومنفرد سیاسی واقتصادی، درچین، درحبشه، در اسپانیا، در اروپای مرکزی، درهند، یا درهرجای دیگر، همه نمودها ومظاهری از یك مسئلهٔ واحد جهانی میباشند وتا وقتیکه این مسئلهٔ اساسی حل نگردد هیچ یك از آنها هم بشکل قاطعی حل نمیشود و باغلب احتمال پیش از آنکه این راه حل نهائی فرا رسد یك فاجعه ومصیبت عظیم جهانی پیش خواهد آمد.

گفته شده است که در دنیای کنونی صلح تجزیه ناپذیر است. بهمین قرار آزادی نیز تجزیه ناپذیر میباشد ودنیا نمیتواند زندگی خود را تا مدت زیاد بصورتی ادامه دهد که در یك قسمت آزاد و در قسمت دیگری بدون آزادی باشد. خطرات تهدیدآمیز فاشیسم و نازیسم اصولا با مضار و تهدید امپریالیسم یکی بود. اینها با یکدیگر همچون برادران دو قلو بودند با این تفاوت که میدان عمل امپریالیسم در خارج از کشورهای امپریالیستی و در کشورهای مستعمره و وابسته بود در حالیکه فاشیسم و نازیسم همان خصوصیات وروشهای امپریالیستی را درداخل کشورهای خودشان هم بکارمی بستند. بنابرین اگر میبایست آزادی درجهان برقرار گردد نه فقط باید فاشیسم و نازیسم از میان برود بلکه باید امپریالیسم واستعمار نیز بکلی نابود شود.

این عکس‌العمل در برابر حوادث خارجی منحصر به من نبود. در هند کسان بسیار دیگری هم بودند که بتدریج، تا اندازه‌ئی، چنین عقایدی ابراز میداشتند. حتی افکار عمومی ردم هم دراین زمینه‌ها اظهار علاقه میکرد. این علاقهٔ عمومی بصورت هزاران میتینگ و تظاهر گوناگون که ازطرف کنگره درسراسر کشور ترتیب داده میشد ودر آن نسبت به ردم چین، حبشه، فلسطین واسپانیا اظهار همدردی بعمل می‌آمد جلوه میکرد. حتی ما توشتهائی بعمل آوردیم که کمکهائی بصورت تدارکات پزشکی و مواد خوراکی برای

فراوان می بخشید . برای من این مسافرت صورت کشف هند و مردم آنرا داشت[۱]. در آن سفر من هزاران قیافهٔ مختلف از کشور خود را با تجلیات گوناگون و رنگارنگش میدیدم که درعین حال یکنوع تأثیر ازیك هند واحد را در خود داشتند . من در میلیونها چشمی که دوستانه بمن مینگریستند خیره میشدم ومیکوشیدم آنچه را درپشت آنها قرار گرفته است بفهمم. هرچه بیشتر هند را میدیدم بیشتر احساس میکردم که از تنوع وزیبائی بی پایان آن بی اطلاعم. چه وقت وفرصت فراوانی لازم بود تا بتوانم این حقیقت را دریابم . بنظرم میرسید که او اغلب با لبخندی بمن مینگریست ومرا بخود میخواند. گاهی هم مرا تمسخر میکرد و از من میگریخت .[۲]

هرچند به ندرت اتفاق می افتاد اما گاهی درجریان این سفر پرفعالیت خود یکروز را برای دیدن آثار مشهوری که در نزدیکیهایم بود اختصاص میدادم . باین ترتیب بود که از «غار آجانتا»[۳] و «موهنجودارو»[٤] در درهٔ «سند» دیدن کردم. هنگام آن تماشاها برای مدت کوتاهی دردوران گذشتهٔ زندگی میکردم . «بودیساتواس»[٥] وتصاویر زیبای زنانی که درنقاشیهای غار آجانتا میدیدم تمام روح و ذهن مرا پر میکرد . چند روز بعد

---

۱ ـ یکی از معروفترین آثار نهرو کتابیست بنام « کشف هند » که آنرا بعداز کتاب حاضر نوشت ودرسال ۱۹٤٦ نخستین چاپ آن انتشار یافت . علاوه برمطالعات وسیع قبلی همین مسافرتها که دراینجا به آن اشاره شده در بوجود آمدن آن کتاب بسیار پرارزش تأثیر فراوان داشته است . امید است که آن کتاب نیز هرچه زودتر بفارسی در آید وهند بزرگ وعظیم تاریخی را به ایرانیان بشناساند . بدون تردید آن کتاب جامع ترین وبهترین کتابی دربارهٔ تاریخ هنداست ـ م

۲ ـ بطوریکه قبلا هم تذکر داده شد . کشور در زبان انگلیسی بصورت مونث بیان میشود ودر اینجا نویسنده باهنرمندی هندرا همچون زن زنده وجذابی توصیف میکند که در او اثراتی میگذاشته است ـ م

۳ ـ غار آجانتا ـ یك غار بزرگ باستانی واز آثار مزوف تمدن هنداست . این غار مصنوعی ۲۹ شعبه دارد ودر آن نقاشیها ومجسمه های بسیار عالی تهیه شده است که قسمتی از آنها تصاویر مربوط بزندگی « بودا » ست این غار ازقرن دوم پیش ازمیلاد تا قرن ششم بعداز میلاد ساخته شد. غار آجانتا درایالت حیدرآباد ودرنزدیکی شهر اورنگ آباد واقع است ویکی از تماشائی ترین آثار باستانی هندمیباشد ـ م .

٤ ـ موهنجو دارو ـ بقایای یکی ازکانونهای تمدن باستانی هنداست که مثل خرابه های شوش آثاربسیار قدیمی دورانهای مختلف تمدن هندرا در زیر خاکهای خود دارد . درموهنجو دارو حفاریهای باستان شناسی بعمل آمده است و آثار بسیار پرارزشی کشف شده است .

موهنجو دارو درکنار رود سند ودر درهٔ سند واقع است که پس از تقسیم هندوستان به دو کشور ، اکنون درسرزمین پاکستان غربی قرار گرفته است ـ م .

٥- بودیساتراس - تصاویریست که دورانهای مختلف زندگی « بودا » پیشوای بزرگ روحانی هند رامنعکس میسازد . قسمتی ازتصاویر غار آجانتا باین تصاویر اختصاص یافته است ـ م .

وقتیکه بعضی زنان را درموقع کاردرمزرعه یا کشیدن آب ازچاه قریه‌شان تماشا میکردم بحیرت می‌افتادم زیرا میان آنها و تصاویر زنانی که در غار آجانتا دیده بودم شباهت فوق‌العاده‌ئی بنظرم میرسید .

درآن انتخابات کنگره پیروزی درخشانی بدست‌آورد اما تامدتی‌مباحثاتی جریان داشت که آیا کنگره باید مقامات وزارت را دردولتهای ایالتی قبول کند یا نه ؟ بالاخره تصمیم گرفته شد که‌اعضای کنگره‌این مقامهارا بپذیرند بشرط آنکه ازجانب نایب‌السلطنه وحکمرانان انگلیسی ایالات مداخلات و مزاحمت‌هائی برای ایشان فراهم نگردد .

درتابستان سال ۱۹۳۷ به برمه ومالایا سفر کردم . چون در این سفر در همه جا ازدحام عمومی وکاروفعالیت مرا دنبال میکردفرصت استراحت واستفاده ازمرخصی برایم باقی‌نمیماندبا اینهمه‌خود این سفروتغییروضع برایم جالب توجه بود ومن ازملاقات بامردم سرزنده و جوانحالت برمه‌بسیارلذت‌میبردم. آنها با مردم هندکه انگارنشانهٔ فرسودگی قرون درازگذشته را با خود دارند هیچ شباهت نداشتند .

درهند مسائل جدیدی دربرابرما قرارمیگرفت. طبق قانون اساسی جدیدودر نتیجهٔ انتخابات اخیردر بیشتراستانها دولتهائی تشکیل شدکه اعضای کنگره‌درآن‌شرکت‌داشتند. بسیاری ازوزیران جدید که عضودولتهای‌ایالتی شدند هریك سالها عمرشان رادرزندانها گذرانده بودند . خواهرم «ویجایا لکشمی پاندیت» درولایات متحده یکی ازوزیران کابینهٔ دولت ایالتی شد و نخستین زنی بود که درهندبوزارت میرسید . نتیجهٔ فوری روی کارآمدن وزیران عضو کنگره این‌بود که درسراسر کشوریکنوع آرامش وراحتی‌احساس میشد . مثل این بود که بارسنگینی ازدوش کشوربرداشته شده باشد . در سراسر کشور زندگی تازه‌ئی به جریان افتاد و مخصوصاً دهقانان و کارگران انتظار داشتند که فوراً اتفاقات مهمی روی دهـد و تغییرات فراوانی صورت پذیرد . زندانیان سیاسی همه آزاد شدند وبسیاری‌ازآزادیهای عمومی به‌مردم اعطاگردیدبطوریکه پیش‌ازآن هرگزدرهند این اندازه آزادی سابقه نداشت .

وزیران‌عضو کنگره، هم خودشان باکمال جدیت‌کارمیکردند وهم دیگران رابکار وادارمیساختند . اما آنها ناچاربودندکه با همان دستگاه قدیمی دولت‌کارکنندکه برای ایشان بکلی بیگانه بود واغلب هم بدشمنی ومخالفت میپرداخت . حتی‌کارهای اداری در تحت‌کنترل این وزیران‌قرارنداشت. دوباراختلاف وتصادم شدیدی‌میان‌آنهاباحکمرانان انگلیسی ایالات روی داد ووزیران ما از کار خود استعفاکردند اما عـاقبت حکمرانان نظرهای وزیران را پذیرفتند وبحرانها پایان یافت . با وجود این قدرت ونفوذدستگاه اداری سابق- سازمان خدمات اداری هند، وپلیس وغیره- که حکمرانان انگلیسی هم در

پشت سرایشان قرارداشتند وخود قانون اساسی جدید هم از آنها حمایت میکرد ، خیلی زیاد بود وازصدها راه دربرابروزیران ما خودنمائی میکرد ومانع کار میشد . پیشرفت کارها بسیار کند بود وطبعاً درمیان مردم عدم رضایت بوجود می آمد و توسعه می‌یافت .

این عدم رضایت حتی به درون کنگره هم راه یافت و عناصر مترقی‌تر کنگره به اعتراض پرداختند . خود من نیزازتحول اوضاع ناراضی و متأسف بودم زیرا میدیدم که سازمان مبارزما بتدریج بصورت یك سازمان انتخاباتی درمی‌آید . طبیعی بود که ما باید مبارزهٔ خودرابرای تأمین استقلال‌ملی‌دنبال‌میکردیم‌وتشکیل‌دولت‌های نیمه‌مستقل ایالتی فقط یك مرحلهٔ گذران ازپیروزی ما محسوب میشد .

درآوریل ۱۹۳۸ نامه‌ئی به‌گاندی جی نوشتم و نارضائی خود را از کار وزیران کنگره متذکرشدم . درنامهٔ خود نوشته بودم «وزیران ما خیلی کوشش دارند که‌خودرا با نظم سابق منطبق سازند ومیکوشند که این روش خود را هم موجه جلوه دهند . این چیزها هرچند هم که بد است بازقابل تحمل میباشد اما چیزی که خیلی بدتر است اینست که مقام عالی‌وممتازی که ما با آنهمه زحمت و مرارت در قلوب مردم برای خود ساخته بودیم ازدست میدهیم . وتا سطح سیاست بافان عادی سقوط می کنیم.»

شایدمن بی‌جهت نسبت به‌وزیران کنگره سخت‌گیر بودم زیرا بیشتر گناه متوجه اوضاع ومقتضیات بود ونه متوجه آنها . عملا نتایج کاروزیران ما درزمینه‌های ملی بسیار عالی بود اما آنها ناچاربودند که با رعایت محدودیت‌های خاص کار کنند در صورتیکه مسائل مورد علاقهٔ ما مستلزم آن بود که ازحدود این محدودیتها بیرون برویم‌وباآزادی بیشتری عمل کنیم .

درمیان‌کارهای مفید فراوانی که انجام دادند قانونی بود که دربارهٔ وضع دهقانان بتصویب‌رساندندو برای‌دهقانان کمك‌موثری‌شد.همچنین توانستند‌تعلیمات‌ابتدائی‌واساسی‌را برقرار سازند . هدف این تعلیمات اساسی‌آن بود که درسراسر کشور هر کودك لااقل هفت سال . یعنی از هفت سالگی تاچهارده سالگی حتماً بتحصیل بپردازد وتحصیلات هم مجانی باشد . این تحصیلات براساس روشهای جدید وتعلیمات حرفه‌ئی قرار داشت و میبایست طوری تحول پذیرد که هزینه‌های‌آن بتدریج خیلی کم شود بدون آنکه درخود تعلیمات تأثیری بگذارد . برای کشور فقیری مثل‌هند که میلیونها کودك بایددرآن‌تعلیم بگیرند وسوادپیدا کنند مسئلهٔ هزینهٔ تحصیلی اهمیت فوق‌العاده دارد . این روش اکنون درهند تحقق یافته ودرطرز آموزش و پرورش کودکان‌انقلابی بوجودآورده است که‌آیندهٔ امیدبخشی را نوید میدهد .

تعلیمات مراحل بعدی وعالیتر نیزموردتوجه قرار گرفت. همچنین درزمینهٔ بهداشت

عمومی نیزمساعی فراوانی بکار برده‌شد اما کوششهای وزیران ودولتهای کنگره بعلت عدم آمادگی دستگاههای اداری نتایج وثمرات مناسبی ببار نمی آوردو باین‌جهت بالاخره استعفا دادند. تعلیمات اکابرهم باشور وشوق فراوان دنبال‌شد ودراین‌زمینه نتایج عمده‌ئی بدست آمد. عمران‌وآبادی وساختمان‌دهات نیزکامیابی‌هائی بدست‌آورد.[۱]

هرچند نتایج‌کار دولتهای ایالتی کنگره جالب توجه بود امـا باوجود تمام فواید خود نمیتوانست مسائل اساسی هند را حل کند. حـل این مسائل حیاتی مستلزم یکرشته تغییرات عمیق‌تر واساسی‌تر بودکه بتواند به‌تسلط سازمان امپریالیستی که درهند وجود داشت وهدفش محفوظ نگاهداشتن انواع منافع مستقربود پایان بخشد.

بهمین جهات درداخل کنگره میان عناصر اعتدالی‌تر ازیکسو وعناصر مترقی‌تراز سوی دیگر اختلافات بالا میگرفت. نخستین اختلافات هنگام اجلاس کمیتهٔ کنگرهٔ سراسر هند دراکتبر۱۹۳۷جلوه گرشد. گاندی جی ازین اختلافات سخت ناراحت و متأثر گشت واین ناراحتی خودرا باکمال شدت‌بطور خصوصی متذکر گردید. بعدهم مقاله‌ئی‌منتشر ساخت که درآن عدم موافقت خودرا بابعضی ازاقداماتی‌که من‌بعنوان رئیس کنگره‌بعمل آورده بودم بیان داشت.

احساس میکردم که دیگر نمیتوانم بعنوان یك فرد مسئول دستگاه اجرائی کنگره به‌کار خود ادامه دهم اما تصمیم گرفتم هیچ‌کاری نکنم‌که به پیش‌آمدن یك بحران‌منتهی بشود. دوران ریاست من بر کنگره کم کم بپایان میرسید ومیتوانستم درآنموقع خودرا کنار بکشم بدون‌آنکه هیجان وسروصدای فوق‌العاده‌ئی بوجودآید. من دوسال پشت‌سر هم ومجموعاً سه‌بار بریاست کنگره انتخاب‌شده بودم‌ودرآنوقت صحبت‌آن درمیان بودکه بازهم در دوران‌آینده مرا بریاست انتخاب‌کنند اما خودم درکمال وضوح می‌فهمیدم‌که نباید چنین پیشنهادی را بپذیرم. درآنوقت برای این منظور به‌حیلهٔ کوچکی متوسل‌شدم که برای‌خودم بسیار مسرت‌انگیز بود. مقاله‌ئی‌بدون امضانوشتم و برای «مدرن‌رویو» (مجلهٔ جدید) که درکلکته انتشارمی‌یافت فرستادم. دراین‌مقاله با تجدید انتخاب خودم بریاست کنگره شدیداً مخالفت شده‌بود. هیچ‌کس، حتی مـدیر و ناشر آن مجله هـم نتوانست بفهمدکه نویسندهٔ آن‌مقاله چه‌کسی بوده‌است. من باعلاقهٔ فراوان‌عکس‌العملهائی راکه همکارانم ودیگران نسبت به‌آن‌نشان میدادند تماشا میکردم ولذت میبردم. دربارهٔ

---

۱ ـ در دولت های ایالتی اصولا امور داخلی ومحلی از قبیل تعلیمات‌عمومی، بهداری، مسائل کشاورزی وخواربارو‌غیره بعهده وزیران ایالتی بود. مسائل سیاست خارجی ودفاع در دست دولت مرکزی ودرنتیجه در دست دولت بریتانیا قرار داشت. باینجهت است که فقط به نتایج‌کار وزیران در زمینه هـای تعلیمات وبهداشت وعمران اشاره شده است ـ م.

نویسندهٔ آن همه‌گونه حدسی‌زده میشد اما عدهٔ کمی حقیقت رامیدانستند تااینکه بالاخره «جان گونتر» در کتاب خود بنام «درداخلهٔ آسیا» این راز رافاش‌ساخت .

دردوران‌اجلاسیهٔ بعدی کنگره که در«هرپیورا» تشکیل‌شد «سوباس‌بوس»[۱] بجای من بریاست انتخاب گردید و کمی بعد من‌تصمیم گرفتم به‌اروپابروم . دراین‌سفرمیخواستم دخترم راکه در اروپا بود به‌بینم اما در واقع میخواستم به‌فکر خسته وآشفتهٔ خود کمی استراحت بدهم .

اروپا در این موقع جای مناسبی برای استراحت روحی نبود و نمیتوانست روشنائی بخش زوایای تاریك فکر باشد زیرا خود در تیرگی بسر میبرد و آرامش ظاهری آن، آرامشی بود که پیش ازطوفان برقرارمیشود . آن اروپا ، اروپای ۱۹۳۸ بود که درآن آقای نویل چمبرلن با حرکت و رقصیدن برروی اجساد ملت‌های بزنجیر کشیده ودرهم شکسته پیش‌میرفت تا به‌صحنهٔ آخری درمونیخ برسد .[۲]

من مستقیماً به «بارسلون»[۳] پرواز کردم وباین ترتیب به‌آن اروپای تصادمات و اختلافات واردشدم . پنج روزدر بارسلون ماندم وبمب‌هائی را که شبانه از آسمان فرو میریخت تماشا میکردم . درآنجا چیزهای فراوان دیگری هم دیدم که تأثیر عمیقی‌درمن میگذاشت.درآنجا، درمیان‌آن ویرانی وبلا و مصیبت‌های عظیم از هرجای دیگر اروپا بیشترآرامش روحی خود راباز می‌یافتم زیرا درآنجا روشنی‌وجودداشت، روشنی‌شهامت واراده وفداکاری درراه انجام یك‌کار باارزش ویك‌هدف بزرگ .

سپس به‌انگلستان رفتم و یکماه را در آنجا گذراندم . در آن مدت با همه جور اشخاص ازهر دسته وهرمقام وهرعقیده ملاقات کردم. احساس‌میکردم که درمردم متوسط وعادی تغییراتی حاصل‌شده‌است، تغییراتی درجهت صحیح و مثبت، اما طبقات‌بالائی که در آنها چمبرلنیسم[۴] غلبه داشت هیچ نوع تغییری نیافته بودند .

---

۱ -- به حاشیهٔ صفحهٔ۲۵۲ رجوع شود -- م

۲ -- نویل چمبرلن نخست وزیر محافظه‌کار بریتانیا پیش ازجنگ دوم جهانی بود که میکوشید ازراه تسلیم شدن به تمایلات تجاوز آمیز هیتلر وموسولینی آرامش وصلح را حفظ کند وبراثر سیاست اومللِ اروپا درچنگال نازیسم وفاشیسم اسیرشدند ودرهم شکستند . تادرکنفرانس مونیخ این سیاست سازشکارانه بکمال رسید . به حاشیه صفحهٔ۸۲۲رجوع شود -- م

۳ -- بارسلون مرکز حکومت جمهوریخواه اسپانیا بود . در آنوقت جنگهای داخلی اسپانیا جریان داشت وهواپیماهای‌آلمانی بهواداری اززنرال فرانکو وناسیونالیستهای‌فاشیست، جمهوریخواهان را وحشیانه بمباران‌میکردند وباوجود این نیروهای مترقی جمهوریخواهان بمبارزه شهامت‌آمیز خود ادامه میدادند -- م

٤ -- سیاست وعقاید چمبرلنی -- م

بعد به‌چکوسلواکی رفتم و در آنجا از نزدیك شاهد بازیهای دشوار و پیچیده‌ئی بودم که چگونه میتوان درزمینه‌های عالی اخلاقی به‌دوست و به‌هدفی که مدعی دفاع از آن هستند خیانت کرد![1] من این بازی عجیب را که دردوران بحرانی «مونیخ» جریان‌داشت، ازلندن واز پاریس و از ژنو دنبال میکردم و ازین ملاحظات خود نتایج شگفت‌انگیزی بدست می‌آوردم . آنچه مرا متحیرمیساخت عقب‌نشینی کاملی بود که در آنموقع بحرانی درعناصر و گروههای باصطلاح مترقی دیده میشد .

«ژنو» بااجساد بیجان‌صدها سازمان بین‌المللی که مراکزشان‌درآنجاست بصورت بقایای باستانی وتاریخی بنظرم می‌آمد . «لندن» یك‌نوع راحتی شگفت‌انگیز از خود نشان میداد و دلخوش بود که جنگ فعلا عقب افتاده است و کمی دور شده‌است . البته دیگران بودند که بهای گزاف این تفنن رامیپرداختند ولندن‌باین‌موضوع اهمیتی‌نمیداد اما پیش ازآنکه یکسال بگذرد ناچار به‌اهمیت اوضاع پی میبرد . هرچند در انگلستان فریادهای اعتراض از گوشه و کنار شنیده میشد اما هنوز ستارهٔ آقای چمبرلن در حال صعود بود . «پاریس» مراسخت مأیوس ساخت مخصوصاً از بورژوازی وطبقات متوسط آن تعجب میکردم که حتی هیچ اعتراضی‌نسبت به‌اوضاع نمیکردند و یك کلمه هم حرف نمیزدند. پاریس‌انقلاب ومظهرآزادی جهان نیزچنین‌بود .

با کمال تأثرودرحالیکه تمام تخیلات و امیدهای قلبی خود را نسبت بـه اروپا از دست داده بودم به هندبازگشتم . در راه بازگشت خود در مصر توقف کردم و رهبران «حزب وفد» از من استقبال گرمی بعمل آوردند . خیلی خوشوقت بودم که دوباره آنها را میدیدم ومیتوانستم در آنموقع که وضع جهان بسرعت تغییر و تحول می‌یافت دربارهٔ مسائل مشترك‌خودمان‌با ایشان‌مشورت کنم . چند ماه بعد یك هیئت نمایندگی از طـرف حزب وفد به هند پیش ما آمد ودرجلسات اجلاسیهٔ سالیانهٔ کنگره شرکت جست .

درهند همان مسائل واختلافات قدیمی‌ادامه داشت ومن بازهم با همان مشکل‌قدیمی مواجه بودم که چگونه خود را با همکارانم سازش دهم . برایم یأس‌انگیز بود که‌میدیدم درآستانهٔ یك فاجعهٔ جهانی‌بسیاری ازاعضای کنگره برقابت‌های حقیروناچیزخودسرگرم هستند . معهذا درمیان اعضای کنگره که در قسمت‌های بالای سازمان بودند تا اندازه‌ئی توجه وتفاهمی وجـود داشت . در حالیکـه در خارج از کنگره انحطاط خیلـی بیشتر نمایان بود .

---

۱ ـ اشاره باینست که دولتهای بریتانیا وفرانسه به بهانهٔ حفظ صلح درمقابل هیتلر وموسولینی تسلیم‌شدند وبه چکوسلواکی که دوست ومتحد ایشان بود وبه‌آزادی که مدعی دفاع ازآن بودند خیانت کردند ـ م .

اختلافات ورقابت میان فرقه‌های مذهبی توسعه یافته بودو «جامعهٔ مسلمین»[۱] تحت رهبری آقای محمد علی جناح بشکل تجاوزآمیزی یك روش ضد ملی و کوته نظرانه را ادامه میداد ویك فعالیت حیرت‌انگیزرا تعقیب میکرد. ازطرف آنها هیچ نوع پیشنهادات‌مثبتی مطرح نمیشد وهیچ کوششی هم نمیشد که یك راه میانه وحد وسطی اتخاذ شود وتوافقی بوجودآید. آنها نمیتوانستند بدرستی پاسخ‌دهند که‌خواهان چه‌چیزی‌هستند. برنامهٔ آنها یك برنامهٔ‌منفی آمیخته با کینه‌وخشونت بود که‌روش‌های‌نازیها را بخاطرمی آورد. آنچه مخصوصاً بسیاریأس‌انگیز بود این بود که ابتذالهای سازمانهای فرقوی در زندگی عمومی هم اثر میگذاشت. البته بسیاری‌از سازمانهای‌مسلمانان‌وعدهٔ‌زیادی‌از مسلمین‌هم بودند که بافعالیتهای افراطی « جامعهٔ مسلمین » توافق نداشتند و از کنگره‌هواداری میکردند.

«جامعهٔ مسلمین» با دنبال کردن این راه هرروز بیش از پیش گمراه ومنحرف میشد تا اینکه برضد دموکراسی درهند قیام کرد وحتی از تقسیم کشورسخن بمیان آورد. دولت بریتانیا نیز که میخواست جامعهٔ مسلمین را هم مانند هرنیروی مخرب ونفاق افکن‌دیگر مورد استفاده قراردهد وبوسیلهٔ آنها نفوذ کنگره را ضعیف سازد ازاین تقاضاهای‌عجیب هواداری میکرد. حیرت‌انگیزاین بود که درست در موقعی که دیده میشد ملتهای کوچك دیگرجزبصورت قسمتی از یك فدراسیون ملتهای مختلف نمیتوانند در روی زمین جائی برای خود داشته باشند، درهند چنین درخواستی برای تجزیه وانشعاب‌مطرح‌میشد. بدون تردید این درخواست یك معنی و مفهوم جدی نداشت اما نتیجهٔ منطقی تئوری و نظریهٔ آقای جناح دربارهٔ دوملت (هندوومسلمان) چنین چیزی میشد.

تحول وتوسعهٔ جدیدمسئلهٔ‌فرقه‌های مذهبی دیگر با اختلافات مذهبی ارتباط زیادی نداشت و شاید ازاین نظر میتوان تصور کرد که آن اختلافات بجاوبمورد بود. درواقع آنچه بصورت مسئلهٔ اختلافات فرقه‌های مذهبی جلوه‌میکرد اختلافات سیاسی بود که‌میان کسانی که خواهان یك هند آزاد ومتحد ودموکراتیك بودند با یك عده عناصر فئودال ومرتجع که میخواستند منافع خاص خود را در زیر نقاب مذهب محفوظ نگاهدارند، جریان داشت.

مذهب باینصورت که ازطرف هواداران‌عقایدمختلف‌بکارمیرود ومورد بهره‌برداری واقع میشود بنظرمن خود یك کفرواقعی است که راه تمام پیشرفتهای اجتماعی وفردی‌را هم مسدود میسازد.

مذهب که اصولا برای‌پرورش روحی وتوسعهٔ احساسات برادری بوجودآمده است

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحه ۹۳ وحاشیهٔ ٥ صفحهٔ ٦۳٦ رجوع شود ـ م

سرچشمهٔ کینه‌ها و نفرت‌ها و دشمنی‌ها و تنگ نظریها و حقارت‌ها شده است و بصورت پست‌ترین اشکال ماده پرستی در آمده است.

اختلافات داخلی کنگره در موقع انتخاب رئیس کنگره در آغـاز سال ۱۹۳۹ در کنگره بصورت بحرانی در آمد. در آنموقع مولانا ابوالکلام آزاد[۱] از قبول ریاست کنگره خودداری کرد و پس از یك کشمکش و گفتگو بالاخره «سوباس چندرابوس» بریاست انتخاب شد. این موضوع یکرشته اشکالات و اختلافاتی پیش آورد که تا چندماه ادامه داشت. در دوران اجلاسیهٔ کنگره در «تریپوری» صحنه‌های پیسابقه‌ئی پیش آمد. در آنوقت من از نظر روحی وفکری یکدوران ناراحت رامیگذراندم. بسیار افسرده و پژمرده بودم و برایم بسیار دشوار بود که بتوانم وظایف خود را بدرستی انجام دهم. البته اتفاقات مختلف سیاسی وحوادث ملی و بین‌المللی در من تأثیر زیادی میگذاشت اما دلایل دیگری هم بود که با امور سیاسی وعمومی ارتباطی نداشت و اصلا از خودم بدم می‌آمد. در همـان موقع بود که ضمن مقاله‌ئی که در روزنامه‌ها انتشار یافت نوشتم: «میترسم که نتوانم همکارانم را چنانکه باید راضی سازم و این وضع تعجب‌آور نخواهد بود زیرا حتی نمیتوانم خودم‌را هم از خود راضی سازم. از چنین قماشی یك رهبر شایسته بوجود نمی‌آید و همکارانم هرچه زودتر باین مطلب پی ببرند برای خودشان و برای من بهتر خواهد بود. ذهنم هنوز بطور مؤثری کار میکند و نیروی فکریم بنا بر عادات خود هنوز وظیفهٔ خود را انجام میدهند اما چشمه‌ئی که باین فعالیت‌ها جان و زندگی می‌بخشید ظاهراً دیگر خشکیده است.»

«سوباس بوس» از ریاست کنگره استعفا داد و نهضت «گروه پیشرو» را آغاز کرد که میخواست تقریباً یك سازمان رقیب کنگره باشد. همانطور که انتظار میرفت و پیش‌بینی میشد این کار به‌ثمری نرسید و پس از چندی با ناکامی پایان یافت اما تمایلات تجزیه‌طلبانه و عوامل عمومی انحطاط را تقویت کرد. عناصر فرصت‌طلب و ماجراجو و اپورتونیست برای خود زمینهٔ مناسبی پیدا کرده بودند و در زیر سرپوش عبارات زیبا به فعالیت می‌پرداختند وروش آنها قیام و توسعهٔ حزب نازی وهیتلر را در آلمان بخاطر می‌آورد. روش آنها این بود که توده‌ها را در اطراف یك برنامهٔ بظاهر قابل‌پسند تجهیز کنند و بعد نیروی آنها را درجهتی بکلی مخالف با برنامهٔ اظهارشده بکار برند.

من تعمداً از دستگاه اجرائی جدید کنگره جدا ماندم. احساس میکردم که نمیتوانم خود را با اوضاع سازش دهم و از آنچه شده بود نیز خیلی خوشم نمی‌آمد. روزهٔ گاندی‌جی

---

۱ ــ به حاشیهٔ ۲ صفحهٔ ۲۷۹ رجوع شود ــ م

بمناسبت موضوع «راجکوت»[۱] واتفاقات بعدی آن مراسخت ناراحت میساخت . درآنموقع بود که من نوشتم «بعد ازوقایع راجکوت گرفتاریها و مصائب افزایش یافته است . من نمیتوانم درزمینه ئی که چیزی از آن نمی فهمم کار کنم ودراین مورد هم بهیچوجه یك مفهوم منطقی برای آنچه اتفاق افتاده است نمی بینم.» و اضافه کردم «انتخاب کردن راه برای بسیاری ازما بیش ازپیش دشوارمیشود . دیگر موضوع انتخاب میان «راست» یا «چپ» یاحتی تصمیمات سیاسی مختلف هم مطرح نیست . اکنون موضوع اینست که یا باید بدون هیچ فکر واندیشه تصمیماتی که گاهی هم با یکدیگر متضادند و هیچگونه ارتباط منطقی با هم ندارند بپذیریم ویااینکه باآنها بمخالفت بپردازیم ویا هم اینکه اصولا هیچ نوع اقدام و فعالیتی نکنیم . درصورتیکه هیچ یك ازاین صورسه گانه را نمیتوان به آسانی پذیرفت . پذیرفتن بدون فکر و اندیشهٔ چیزی که نمیتوان آنرا قبول داشت و توافق اجباری با آن سبب سستی فکری وفلج شدن روحی میشود . هیچ نهضت بزرگ و مخصوصاً هیچ نهضت دموکراتیك نمیتواندبرچنین اساسی بنا گردد . مخالفت کردن بااین قبیل تصمیمات هم دشوار است زیرا خود ما راضعیف میسازد و به حریفان نیرومی بخشد . عدم فعالیت و اقدام درموقعی که ازهرسوضرورت اقدام بچشم میخورد وهمه کس درخواست اقدام وعمل داردنیزیك نوع اعتراف به عجز میباشد که انواع عقده ها و پیچیدگیها را بوجود خواهد آورد ...»

کمی پس ازمراجعتم ازاروپا دراواخر سال ۱۹۳۸ دوفعالیت دیگر توجه مرا بخود جلب کرد. دو «کنفرانس اهالی دولتهای سراسرهند»[۲] که در «لودهیانا» تشکیل گردید ریاست بعهدهٔ من واگذارشدوازین راه بانهضت های مترقی که درداخل دولتهای نیمه فئودال

---

۱ ـ راجکوت ـ یکی از دولتهای کوچك محلی ونیمه مستقل هندبود . درسال ۱۹۳۸ هیجاناتی در آنجا پیش آمد که هدف آن بوجودآوردن یك دولت براساس دموکراسی پارلمانی بود. صدراعظم آنجا بااین هیجانات بمخالفت شدید پرداخت و کوشید تظاهرات عمومی را بازور از میان ببرد بعداً میان رهبران مردم وفرماندار محل سازشی حاصل شد وفرماندار محل وعده داد یك قانون اساسی محلی بوجودآید امابعلت اختلاف عقیده ها این وعده وفانشد دراین موقع گاندی جی ضمن راه پیمائی معروف خود درماه مارس ۱۹۳۹ به راجکوت رسیدوبمناسبت اینکه حکمران بوعدهٔ خود وفا نکرده بود روزه گرفت . این کار بمداخله دولت مرکزی هند منتهی شد که رئیس دادگاه عالی را مأمور رسیدگی باین قضیه ساخت وگاندی جی روزهٔ خودرا شکست ـ م

۲ ـ منظور کنفرانسی است که ازنمایندگان مردم دولتهای نیمه مستقل داخلی هند تشکیل میشدبطوریکه قبلا هم تذکر داده شد این دولتهای کوچك وبزرگ که تعدادشان به ۵۵۰ میرسید وتحت حکومت شاهزادگان و مهاراجه ها قرار داشتند جزو حکومت مرکزی هند که تحت تسلط بریتانیابود حساب نمیشدند ودولتهای نیمه مستقلی بودند که هریك جداگانه بادولت بریتانیاپیوند وارتباط داشتند ـ م

هند وجود داشت تماس نزدیکتری حاصل کردم .

در بسیاری از این دولتها نیروهائی درحال رشد و توسعه بوجود آمده بود و گاهی اوقات درمیان سازمانهای مردم با نیروهای استبدادی مقامات حاکمه که اغلب از کمك واحدهای نظامی بریتانیا هم استفاده میکردند تصادماتی روی میداد. بسیار مشکل است که بتوان دربارهٔ آن دولتها ودربارهٔ نقشی که دولت بریتانیا برای حفظ این بقایای قرون وسطائی انجام میداد با زبان محدود سخن گفته شود . اخیراً یکی از نویسندگان ، این دولتها را «ستون پنجم بریتانیادرهند» نامیده است وحق هم داشته است . در بعضی از این دولتها حکمرانان وزمامداران روشنفکری هم هستند که میخواهند در کنار مردم قرار گیرند و یکرشته اصلاحات مادی و محسوس را در قلمرو خود بوجود آورند اما قدرت بزرگتر بریتانیا که مافوق ایشانست مانع ایشان میگردد زیرا در اینصورت یك دولت دموکراتیك بوجود خواهد آمد که دیگر حاضر نخواهد بود نقش ستون پنجم بیگانه را بعهده داشته باشد .

کاملا روشن است که این پانصد و پنجاه دولت کوچك و بزرگ و نیمه مستقل داخل هند نمیتوانند بصورت واحدهای جداگانهٔ سیاسی یا اقتصادی باقی بمانند . آنها در یك هند دموکراتیك نمیتوانند صورت فئودالی خود را حفظ کنند مسلماً عدهٔ بسیار زیادی از آنها بصورت واحدهای دموکراتیك به فدراسیون هندخواهند پیوست ودیگران هم طبعاً باید در هند بزرگ حل شوند . هیچ نوع اصلاحات کوچك نمیتواند این مسئله راحل کند . این سیستم وجود دولتهای محلی بطورقطع باید از میان برود و مسلماً با امپریالیسم بریتانیا درهند ازمیان خواهدرفت[۱].

فعالیت دیگری که مرا مشغول وسرگرم میداشت ریاست «کمیتهٔ تنظیم برنامهٔ ملی» بود . این کمیته زیر سرپرستی کنگره و باهمکاری دولتهای ایالتی بوجود آمده بود . پس از آنکه باین کار پرداختیم دامنهٔ آن روز بروز رشد و توسعه یافت تا اینکه تقریباً تمام فعالیتهای ملی رادربر گرفت. دراین کمیته بیست و نه سوکمیسیون مختلف برای رشته‌های گوناگون زندگی ـ کشاورزی، صنعتی، اجتماعی، اقتصادی، مالی ـ ترتیب دادیم و کوشیدیم فعالیتهای آنها را هماهنگ سازیم بطوریکه بتوان طرح یك برنامهٔ اقتصادی واحد و وسیع را برای هند تهیه کرد . طرح ما طبعاً شامل نکات عمده‌ئی بود که میبایست بعداً انجام پذیرد .

---

۱ ـ همانطورکه نهرو دراینجا پیش بینی کرده است این دولتهای محلی پس ازتأمین استقلال هند ازمیان رفتند وهمه جزو اتحادیهٔ بزرگ هند شده‌اند وقسمتی از جمهوری واحد هند بشمار میروند ـ م

کمیتهٔ برنامه هنوزهم بکار خود ادامه‌میدهد وظاهراً پیش ازچندماه دیگر نخواهد توانست کار خود را بپایان برساند .

این کار برای من بسیارجالب وجذاب بود واز آن مطالب بسیاری آموختم . بدیهی است که هرطرحی‌هم که ماتهیه کنیم فقط دریك‌هندآزاد میتواند به‌نتیجه برسد وثمراتی ببارآورد . همچنین روشن‌است که‌هر نوع طرح برنامهٔ ثمربخشی بایدمستلزم سوسیالیستی کردن ساختمان اقتصادی جامعه باشد .

درتابستان سال ۱۹۳۹ سفر کوتاهی به‌سیلان رفتم زیرا درآنجا میان اهالی‌هندی مقیم سیلان بادولت اختلافات وتصادماتی روی داده‌بود . بسیارخوشوقت بودم که دوباره به‌آن جزیرهٔ زیبا باز میگشتم و تصور میکنم دیدار مجدد من ازآنجا، پایه‌هائی برای ارتباطات نزدیکتر میان هند وسیلان بوجودآورد . درآنجا ازطرف همه‌کس و حتی از طرف اعضای سنگالی دولت محلی مورد صمیمانه‌ترین استقبال قرار میگرفتم . تردیدی ندارم که درآینده درهرحال سیلان‌وهند بایدباهم مربوط باشند ودرکنارهم قرارگیرید. تصورشخصی من برای آینده اینست که اتحادیهٔ بزرگی تشکیل گردد که چین‌وهند وبرمه وسیلان وافغانستان ومحتملا سایر کشورهای آسیائی را دربرگیرد .[۱] اگرهم روزی یك اتحادیهٔ جهانی بوجودآید مورد استقبال ما قرارخواهدگرفت .

دراوت ۱۹۴۹ اوضاع اروپا تهدیدکننده شده‌بود و من نمیخواستم در یك موقع حساس وبحرانی‌هند راترك گویم . امااشتیاق فراوان داشتم که ولو برای مدتی کوتاه باشد دیداری نیز از چین بعمل‌آورم . باین‌جهت بسوی چین پرواز کردم وپس ازدو روز در چونگ‌کینگ[۲] بودم . اما ناچار شدم که هرچه زود تر به‌هند بازگردم زیرا بالاخره جنگ اروپا آغاز گردید .

مدتی کمتراز دوهفته درچین‌آزاد[۳] بودم اماهمین‌دوهفته، هم از نظرشخصی وهم از نظر روابط آیندهٔ چین وهند برایم فراموش ناشدنی بود . باکمال مسرت ملاحظه کردم که میل و نظر من برای اینکه چین و هند باید ارتباطات نزدیکتری برقرار سازند

---

۱ - اتحادیهٔ پنج دولت مرکب ازهندوستان ، پاکستان ، سیلان ، برمه‌واندونزی که بنام کشورهای کلمبو نامیده میشوند ودرسالهای اخیر بوجودآمده است درواقع تحقق همین‌فکر نهروست و کنفرانس ملل‌آسیائی وآفریقائی که در۱۹۵۵ در باندونگ تشکیل گردید وهند درآن نقش عمده‌ئی داشت نیز توسعهٔ همین فکر است . م

۲ - پایتخت موقتی دولت ملی‌چین در زمان حملهٔ ژاپن ـ م

۳ ـ خواننده گرامی توجه دارد که اصطلاح چین‌آزاد در زمان‌نوشتن کتاب درمقابل قسمتی ازچین که‌تحت تسلط ژاپن قرارگرفته بود بکارمیرفت . حوادث سالهای اخیر تغییرات عظیمی بوجود آورده است واکنون ارتباط چین وهند بصورت ایده‌آل ودلخواه نهرو درآمده است - م

متقابلا در رهبران چین و مخصوصاً در مرد بزرگی که مظهر وحدت چین و ارادهٔ چین برای آزادیش بود نیز وجود دارد. چندین‌بار با مارشال چیانگ‌کایچك و مادام چیانگ ملاقات کردم و دربارهٔ مسائل کنونی و آینده کشورهامان گفتگو کردیم.

من درحالی به هند بازگشتم که نسبت به چین ومردم چین تحسین وستایش بیش از پیش پیدا کرده بودم. نمیتوانستم تصور کنم که هیچ قدرتی بتواند اراده وروح این ملت باستانی راکه اکنون جوانی را ازسرگرفته است درهم بشکند.

جنگ وهند: آیا ما دراین موقع چه میبایست بکنیم؟ ما ازسالها پیش‌دراین‌باره فکر کرده بودیم وسیاست خود را هم اعلام داشته بودیم. اکنون دولت بریتانیا علیرغم میل ونظرما بدون هیچگونه رجوع به مردم‌هند یا به مجمع مرکزی یا به دولتهای‌ایالتی ما، هند را یك کشورداخل درجنگ اعلام کرده بود. قبول این وضع برای ماتااندازه‌ئی دشوار بود زیرا مفهوم آن این بود که امپریالیسم همچنان مانندسابق بکارخودمشغول‌است.

درنیمهٔ ماه سپتامبر۱۹۳۹، کمیتهٔ عاملهٔ کنگره بیانیهٔ مفصلی انتشارداد که در آن سیاست گذشته وکنونی ما تشریح شده بود وازدولت بریتانیا دعوت شده بود که نظر و هدف خود را ازجنگ، مخصوصاً ازنظرامپریالیسم بریتانیا روشن سازد. ما خودبارها فاشیسم ونازیسم‌را محکوم ساخته‌بودیم امابا امپریالیسم‌بریتانیا که‌برما مسلط بودبیشتر سروکارداشتیم وبیشترمخالف بودیم. آیا امپریالیسم با این جنگ ازمیان میرفت‌وزوال می‌یافت؟ آیا بریتانیا حاضربود استقلال هندوحق تعیین سرنوشتش را ازراه تشکیل‌یك مجمع مؤسسان برسمیت بشناسد. آیا می‌بایست چه قدمهائی برای دخالت دادن کنترل مردم دردولت مرکزی برداشته شود؟

فکرتشکیل‌مجمع مؤسسان ازطرف دولت پذیرفته شد منتها بصورتی‌منبسط‌گردید که هرگروه اقلیت بتواند نسبت به آن مخالفت‌کند ودرآن‌کارشکنی داشته باشد. فکر مجمع مؤسسان باینصورت درآمدکه هراقلیت بشکلی درمجمع مؤسسان شرکت جوید که بتواند دعاوی خود را موافق نظر خویش مطرح سازد و بدینقرار مجمع مؤسسان نمیتوانست براساس آراء اکثریت کارکند. طبق‌این طرح اگر ازین راه توافقی میان اقلیت‌ها وگروههای مختلف حاصل نمیشد اختلافات به یك دادگاه باصطلاح بیطرف رجوع میشدکه تصمیم نهائی را اتخاذکند. این طرح واین پیشنهاد از نظر دموکراسی پسندیده وقابل قبول نبود اما کنگره‌حاضربودکه تقریباً هرپیشنهادی را بپذیردتاشکست وتردید وبدبینی اقلیت‌ها را زایل سازد.

پاسخ دولت بریتانیا به بیانیهٔ کمیتهٔ عاملهٔ کنگره روشن بود و جای هیچگونه

تردیدی باقی نمیگذاشت و نشان میداد که آنها هیچ حاضر نیستند منظورها ومقاصد خود را ازجنگ روشن سازند یا بهیچوجه کنترولی درکاردولت را بـرای نمایندگان مـردم قبول کنند . بدیقرار باز هم همان وضع و نظام سابق ادامه می‌یافت. دولت بریتانیا در پاسخ خود میگفت که نمیتواند منافع خود را در هند بدون حمایت بگذارد .

درمقابل این پاسخ تمام وزیران عضو کنگره که دردولتهای ایالتی شرکت‌داشتند درسراسرهند استعفا دادند . آنها حاضر نبودند که درچنین وضع و با چنین شرایطی برای ادامهٔ جنگ همکاری کنند . از طرف دولت هم مقررات قانون اساسی مـوجود معلق و موقوف‌الاجراء گردید واز نویك حکومت مطلقه واستبدادی درهند برقرارشد . در نتیجه همان اختلافات قدیمی که بخاطر بوجود آمدن یك قانون اساسی و تحقق حقوق مردم در کشورهای غربی میان یك پارلمان منتخب مردم و امتیازات پادشاهان پیش آمده بود و درانگلستان وفرانسه دوپادشاه سرخود را درراه آن نهادند[1] درهند نیزشکل میگرفت. اما درهند چیزی بیش ازدرخواست یك قانون اساسی واختلافاتی ازاین قبیل پیش‌می‌آمد دراینجا آتش‌فشانی بود که هنوزمنفجر نشده بوداما خطرآن کاملامحسوس بودوغرشهای آن بگوش میرسید .

بن‌بستی که بوجود آمده بود همچنان‌باقی بود ودراین ضمن مقررات‌ومحدودیتهای تازه‌ئی وضع میگشت وفرامین جدیدی صادرمیشد و همهٔ آنها بر سر ما فرود می‌آمد . اعضای کنگره ودیگران بتعداد روزافزون بازداشت میشدند . خشم عمومـی هم افزایش می‌یافت وازهرسو برای شروع باقدامی ازجانب ما درخواستهائی شنیده میشد. اماجریان جنگ وخطری که خود انگلستان را تهدید میکرد ما را بتردید می‌انداخت زیرا در هر حال ما نمیتوانستیم‌درس قدیمی وسابق گاندی جی را فراموش کنیم که بما گفته بودهدف ما نباید این باشد که برای حریف درموقعیکه خود اودر حال احتیاج است و با مرگ و زندگی دست بگریبان میباشد مزاحمتی فراهم سازیم .

هرچه جنگ پیشتر میرفت ، مسائل تازه‌تری مطرح میشد یا مسائل سابق بصورت تازه‌ئی در می‌آمد . مثل این بود که گروه بندیهای قدیمی شکل تازه بخود میگرفت و مقیاسهای سنجش قدیمی ارزش واعتبارخود را ازدست‌میداد. حوادث غیرمنتظره‌ئی پیش

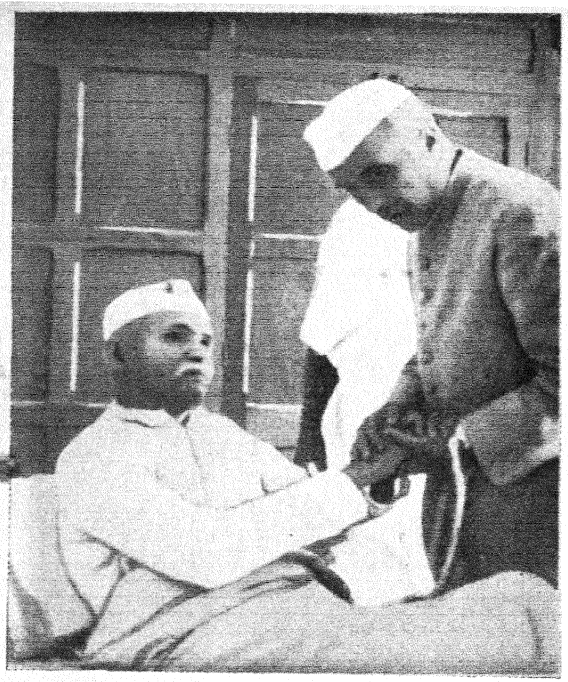
---

۱ ـ اشاره به انقلابات آزادیخواهـانهٔ انگلستان وفرانسه است . انقلاب انگلستان در اواسط قرن هفدهم روی داد ودرآن چارلز اول پادشاه انگلیس درسال ۱٦٤۹ اعدام‌شد انقلاب فرانسه دراواخر قرن هیجدهم‌آغاز گشت وبخلع لوئی شانزدهم وبعدهم اعدام او وملکه ماری‌آنتوانت درسال ۱۷۹۳ منتهی گشت .

منظور از دوپادشاه که در انگلستان وفرانسه سرخود را دراین راه نهادند همین دونفر یعنی چارلز اول در انگلستان ولوئی شانزدهم درفرانسه میباشد ـ م



نهرو وخان عبدالغفارخان
پیشاوور سال ۱۹۴۰



نهرو ومالاویاجی
مالاویا دربستر بیماریست سال ۱۹۴۰

می‌آمد که انطباق یافتن با آنها آسان نبود . پیمان روس و آلمان ، هجوم روسیه به فنلاند ، روش دوستانهٔ روسیه نسبت به ژاپن ، همه برای ما حیرت‌انگیز بود . آیا در این دنیا اصول وموازین معتبری وجود داشت یا درهمه جا جزاپورتونیسم محض چیزی‌نبود ؟

ماه آوریل فرا رسید و نروژ از پا درآمد . ماه مه سرنوشت هولناك هلند و بلژیك را با خود آورد . در ماه ژوئن ناگهان فرانسه شکست یافت و پاریس آن شهر زیبا و مغرور و آن مهد آزادی سقوط کرد ودرزیرچکمهٔ نازیها لگدکوب شد . فرانسه نه‌فقط از نظر نظامی شکست یافت بلکه تسلیم روحی وانحطاط اوخیلی بدتروزشت‌تر بود. ازخود میپرسیدم که چگونه ممکن است‌تمام این چیزها روی بدهدمگراینکه فسادوتباهی تااعماق اجتماعات آن کشورها را خراب وفاسد کرده باشد؟

آیا از آنجهت که انگلستان وفرانسه مظاهرزندهٔ نظام کهن وقدیمی بودندمیبایست نابود میشدند و دیگر نمیتوانستند مقاومت کنند ؟ آیا این اتفاقات از آنجهت بود که امپریالیسم‌هرچندظاهراً به‌آنها نیرومی بخشید آنها رادریك چنین‌مبارزه‌ئی‌ضعیف‌میساخت؟ بدیهی است آنها نمیتوانستند درحالیکه خودشان آزادی‌را نفی میکردند بخاطر آزادی بجنگند ودرنتیجه‌امپریالیسم آنها ، همچنانکه درفرانسه دیده میشد ، صورت یك فاشیسم بیشرم را هم بخود میگرفت .

درانگلستان‌سایهٔ آقای نویل چمبرلن وسیاست کهنه‌اش هنوز باقی بود . راه‌برمه به چین[1] برای تسکین‌خاطرژاپن ازطردولت بریتانیا بسته شد. اینجا، درهند ، هیچ‌نشانی ازتغییرات هویدانبود. محدودیتها و تضییقاتی که برای ما وضع شده بود امکان هر نوع فعالیت مؤثر را سلب میکرد .

این عدم پیش بینی و تنگ نظری دولت بریتانیا و این ناتوانی ایشان برای درك علائم زمان وفهم آنچه اتفاق افتاده است و باید خود را با آن منطبق ساخت ، مرا بحیرت می‌انداخت . آیا در حوادث بین‌المللی هم مثل هر زمینهٔ دیگر یکرشته قوانین طبیعی وجود داشت که علت‌ها ناچاربایدبه نتایج‌خاصی منتهی‌میشوند و سیستم و رژیمی که دیگرارزش وفایدهٔ خودرا ازدست داده‌باشد حتی نمیتواند بطورشایسته‌وذکاوتمندانه بدفاع ازخود هم بپردازد ؟

اگردولت بریتانیا تا این اندازه برای فهمیدن اوضاع بین‌المللی کند ذهن بود که

---

۱ ـ ازین راه بدولت چین‌ملی که دربرابرژاپن می‌جنگیداسلحه‌ومهمات و کمك‌ارسال‌میشد .
دولت انگلستان پیش ازآنکه ژاپن درجنگ برضد آمریکا وانگلیس هم وارد شود این راه‌را برای خاطر ژاپن بست وباین ترتیب مردم ودولت چین بامشکلات بیشتری مواجه میشدند ـ م

حتی نمیتوانست از تجـارب خود عبرت بگیرد و درسی بیاموزد ، دربارهٔ دولت هند چه میتوان گفت ؟

واقعاً طرز کاردولت‌هند، هم خنده‌آوروهم تأثرانگیزاست زیرا هیچ چیزدراوتأثیر نمیگذارد واورا تکان نمیدهد. نه منطق و نه عقل ، نه خطر و نه ناکامی میتواند او را از رخوت ممتد و خواب آلودگی رضایت آمیزش بیرون آورد . این دولت هم هر چند که بظاهر بیداراست ودرروی ارتفاعات سیملا حرکت‌میکند درواقع‌مثل «ریپ‌وان‌وینکلی»[1] درخواب است .

تحول اوضاع جنگ یکرشته‌مسائل تازه را دربرابر کمیتهٔ عاملهٔ کنگره‌قرارمیداد. گاندی جی میل داشت که کمیتهٔ عامله اصول عدم خشونت راکه ما درمبارزهٔ خود بخاطر آزادی پذیرفته بودیم برای طرزکار دولت مستقلی هم که احتمالا درآینده تشکیل شود بپذیرد و عقیده داشت که دولت آزاد هند باید در مقابل تجاوز خارجی یا اغتشاشات داخلی هم همین اصل را رعایت کند . با وجود اینکه در آنزمـان این مسئله برای مـا مطرح نبود اما ذهن گاندی جی راکاملا بخود مشغول ساخته بود وتصورمیکرد که زمان آن فرا رسیده که این مسئله روشن گردد و تصریح شود . هر یك ازما عقیده داشتیم که درآینده هم باید مانند گذشته به سیاست عدم خشونت خود که سلاح مبارزهٔ ما بوده‌است وفادار بمانیم . جنگ اروپا هم این اعتقاد را استوارتر ساخته بود . اما این موضوع که دولت آیندهٔ هند باید مسلماً چنین روش و سیاستی را اتخاذ کند یك پیشنهاد عجیب بود ونمیشد تصور کرد کسی که درراه سیاست قدم برمیدارد بتواند چنین تصمیمی بگیرد .

گاندی جی حس میکرد ، وشاید هم حق داشت ،که او نمیتواند ازپیامی که برای دنیا آورده است عدول کند . اومیخواست دراین مورد آزادی‌عمل داشته باشد تاهرطور که دلش میخواهد عمل کند ومجبور نباشد که بنابر ضروریات سیاسی در راه خـود عقب بنشیند بدینقرار برای نخستین‌بارا و براهی میرفت و کمیتهٔ عاملهٔ کنگره براه دیگری .

البته درین‌مورد انفصال وجدائی مهمی حاصل نمیشد زیرا رشته‌های ارتباط کنگره با اوبسیار نیرومند بود واوبدون‌تردید بازهم‌براهنمائی کنگره درزمینه‌های مختلف‌ادامه میداد و اغلب آنرا رهبری میکرد . معهذا شاید این یك حقیقت است که او روش‌خاصی اتخاذ کرد که تغییری دراوضاع بوجود می‌آورد و درنتیجه یك دوران مشخص از تاریخ نهضت ملی ما بپایان میرسید .

---

۱ ـ Rip van winkle - ریپ وان وینکلی قهرمان یکی‌از داستانهای« واشنگتن ایروینگ »نویسندهٔ آمریکائی (۱۷۸۳ تا۱۸۵۹) میباشد . ریپ وان وینکلی مدت بیست سال درخواب بود وموقعی‌که بیدارشدهمه چیزرا دگرگونه یافت ـ داستان اصحاب کهف که درقرآن‌آمده است نیزچنین موضوعی را بیان میکند ـ م

در سالهای اخیر احساس میکردم که یك نوع خشکی وجمود در اوراه یافته وقدرت انطباق او با محیط و باحوادث کمتر شده بود. معهذا هنوز هم همان جادوی سابق او باقی بود وهنوز هم جذبهٔ سحرانگیز او نفوذ خود را داشت و شخصیت وعظمت او مافوق دیگران بود وهمه چیز را تحت‌الشعاع خود قرار میداد. هیچ کس نباید تصور کند که از نفوذ او در میلیونها نفوس هند چیزی کم شده است. او در مدت بیش از بیست سال معمار سرنوشت هند بوده است وهنوز هم کار او پایان نیافته است.

در طی چند هفتهٔ اخیر کنگره بنا باصرار «راجاگوپالاچاری»[۱]، پیشنهاد جدیدی به دولت بریتانیا عرضه داشت. بطوریکه گفته شده است «راجاگوپالاچاری» به جناح راست کنگره تعلق دارد. ذکاوت فوق‌العاده، شخصیت ممتاز وقدرت فراوان تجزیه وتحلیل او همواره در راه هدفهای ما کمکهای مؤثری بوده است. در دوران فعالیت دولتهای ایالتی که با شرکت کنگره بکار پرداختند او نخست‌وزیر ایالت مدرس بود. او با اشتیاق وعلاقهٔ فراوانی که به اجتناب از تصادمات دارد پیشنهادی تهیه کرد که حتی بعضی از همکارانش در پذیرفتن آن تردید داشتند. این پیشنهاد مبنی بر آن بود که دولت بریتانیا هم اکنون استقلال هند را برسمیت بشناسد وفوراً یك دولت موقتی ملی در هند تأسیس گردد که در برابر «مجمع مرکزی» کنونی هند مسئول باشد. وقتیکه یك چنین دولتی تشکیل شود خواهد توانست مسئولیت دفاع هند را بعهدهٔ خود بگیرد و درمساعی جنگ نیز دوشادوش بریتانیا شرکت کند.

این پیشنهاد کنگره بسیار عملی بود ومیتوانست فوراً اجرا گردد و بثمر برسد بدون آنکه محتاج تغییر دادن چیزی باشد. یك چنین دولت ملی طبعاً یك دولت مختلط میبود که نمایندگان تمام اقلیتها هم در آن شرکت میداشتند. این پیشنهاد جنبهٔ بسیار اعتدالی داشت. روشن است که از نظر دفاع وشرکت درمساعی جنگی هم هر نوع کوشش جدی در این راه مستلزم اعتماد و همکاری مردم میباشد و فقط یك دولت ملی در هند میتواند اعتماد و همکاری مردم را جلب کند ومورد استفاده قرار دهد. این کار مسلماً نمیتواند از راه تسلط استعماری وامپریالیستی صورت پذیرد.

اما امپریالیسم بشکل دیگری می‌اندیشد وتصور میکند که میتواند بکار خود ادامه دهد ومردم را باجرای نقشه‌ها وتمایلات خود مجبور سازد. حتی اگر خطر بمرحلهٔ تهدید کننده‌ئی هم برسد باز حاضر نیست که ازراه واگذار کردن کنترل امور سیاسی واقتصادی بخود هند چنین کمکی برای خود بدست آورد. توجه ندارد که اگر راه صحیح را بپذیرد

---

۱ ـ به حاشیهٔ صفحهٔ ۱۵۴ رجوع شود ـ م

وبا شایستگی رفتار کند چه حیثیت‌واعتبار اخلاقی‌در هند ودر سایرقسمت‌های امپراطوری برای خود بدست‌می آورد.

امروز ۸ اوت ۱۹٤۰، در موقعیکه این سطور را مینویسم نایب‌السلطنه پاسخ دولت بریتانیا را باین پیشنهاد برای ما فرستاده است . این پاسخ باز هم با همان زبان کهنه وقدیمی‌امپریالیسم بیان شده ومحتویات‌آن با حرفهای سابق هیچ‌تغییری نیافته‌است در صورتی که ساعت ریگی‌زمان در اینجا هم مانندارو پا وسراسر جهان تهی میشود و روزگار تحول می‌پذیرد.

باین شکل باز بسیاری از همکارانم بزندان بازگشته‌اند ومن هم دلم میخواهد که در جائی‌پیش ایشان باشم. شاید در تنهائی وانزوای زندان‌آسانتر بتوان معنی ومفهومی برای زندگی بدست‌آورد تا در این دنیای جنگ وسیاست وفاشیسم و امپریالیسم.

معهذا گاهی‌لااقل برای‌مدت کوتاهی‌هم که باشدمیتوان ازاین دنیای زشت گریخت. ماه گذشته‌پس از بیست‌وسه‌سال‌دوباره بکشمیر بازگشتم[۱] بیش‌از دوازده روزدر آنجانبودم اما دوازده روز پراز زیبائی که درآن مدت از جام سر مست کنندهٔ این سر زمین شادی بخش سرشار بودم. درآنجا در درهٔ آشنا وقدیمی ودر ارتفاعات کوهها گردش کردم و به قله‌ها و یخچالها بالا رفتم وباز هم احساس کردم که زندگی بزحمتش می‌ارزد.

جواهرلعل نهرو

الله‌آباد

۸ اوت ۱۹٤۰

---

۱ ــ به صفحات ۸۲ و۸۳ کتاب رجوع شود ــ م

یادداشت مترجم:

بطوریکه ملاحظه میشود آخرین سطور این کتاب در سال ۱۹٤۰ نوشته شده‌است همچنانکه خود نویسنده در مقدمهٔ مخصوص ترجمهٔ فارسی متذکر شده است از آنزمان تا کنون حوادث فراوانی برهند و برنویسندهٔ کتاب گذشته است.

از سالها پیشتر از پایان کتاب وجودجواهرلعل نهروو سرگذشت اودرواقع قسمتی از تاریخ هند شده بود واز آنپس هم ماجرا های زندگی او را باید در کتاب بزرگ تاریخ هند خواند. با اینهمه مسلماً خوانندهٔ ایرانی که این صفحات را بپایان میرساند مشتاقست که ازحوادث مهم زندگی نهرو پس ازپایان کتاب ــ ولو باختصار ــ مطلع گردد. بیان این حوادث آسان نیست ودر صفحات معدود نمی گنجد. اما برای آنکه به‌این اشتیاق پاسخی گفته شده باشد این‌چند سطرمختصررا برترجمهٔ خود می‌افزایم.

در ماه اوت‌سال ۱۹٤۰ فصلی که بنام «پنج سال بعد» بر کتاب افزوده شده بپایان رسید. کمی بعد، در همانسال، جواهرلعل نهرو یکبار دیگر بخاطر مبارزات خود و طبق مقررات استثنائی زمان جنگ بدنبال رفقا وهمکارانش بازداشت شد و زندانی گردید. دوران این زندان چند ماه طول کشید تا در سال ۱۹٤۱ پیش از آنکه مدت مقرر آن بپایان رسد آزاد گردید.

در تمام آن سالهای جنگ مردم هند و کنگرهٔ ملی در عین حال که نمیخواستند در راه مساعی بریتانیا در جنگ برضد فاشیسم مزاحمتی ایجاد کنند درخواست استقلال خود را دنبال میکردند وچون این مذاکرات بجائی نمیرسید در ماه اوت سال ۱۹٤۲ کمیتهٔ کنگرهٔ سراسرهند در دوران اجلاسیه‌ئی که در شهر بمبئی تشکیل داد قطعنامهٔ معروف به «از هند بیرون بروید» را صادر کرد.

بااین‌قطعنامه که‌خطاب به‌انگلیسیها تصویب‌شدیکباردیگر آتش شورواشتیاق‌مبارزه در هند شعله‌ور گردید. گاندی جی که از اواخر۱۹۳٤ازکنگره‌تقریباً کنار گرفته بودنیز دراین‌مبارزهٔ بزرگ وتصویب‌این قطعنامه شرکت داشت.

دولت‌بریتانیا بلافاصله گاندی جی وتمام رهبران کنگره را بازداشت وزندانی کرد اما امواج مبارزات دامنه‌دار عمومی که بیان‌کنندهٔ اشتیاق شورانگیز مردم هند بتحصیل استقلال بود ادامه داشت وبا وجود فشارها وبازداشت‌ها وخشونت‌ها فروکش نمیکرد.

گاندی جی که درکاخ آقا خان در شهر پونه بازداشت بود بعلت بیماری در سال ۱۹٤٤ آزاد گشت اما جواهرلعل‌نهروو سایررهبران کنگره تاآخرجنگ وتا سال ۱۹٤۵ درزندانهای خود ماندند وپس از جنگ آزاد شدند. این زندان آخرین دوران زندانهای

نهرو بود.

در ماه اوت ۱۹٤۷ سرزمین بزرگ هند علیرغم آرزوهای وطن‌پرستان وعناصر مترقی‌هند و بدو قسمت هندوستان و پاکستان تقسیم گشت و بالاخره باین ترتیب نخستین دولت مستقل هند تشکیل گردید .

جواهرلعل نهرواز همانوقت نخست‌وزیر بلامنازع هند است که ضمناً مقام وزارت امور خارجه را نیز بعهدهٔ خود دارد.

از آنزمان کشور مستقل هند در سایهٔ رهبری خردمندانهٔ نهرو با قدمهای استوار و مطمئن در راه روشن‌سوسیالیسم که هدف همیشگی‌جواهرلعل نهرو بوده است پیش‌میرود وهرروز پیروزی جدیدی‌بدست می‌آورد که‌نه فقط از نظرخود مردم هند اهمیت وارزش فراوان دارد بلکه درسرنوشت‌تمام‌مردم‌آسیا و تمام‌مردم‌جهان نیزاثرمیگذارد .

تهران مرداد ماه ۱۳۳۵

محمود تفضلی

ضمیمهٔ الف ✡

سوگند روز استقلال

۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۰

ما اعتقاد داریم که مردم هند هم مانند تمام مردم دیگرحق مسلم و غیرقابل انتقال دارند که آزاد زندگی کنند و از ثمرات رنج خود بهره‌مند گردند و ضروریات زندگی ایشان فراهم باشد بطوریکه بتوانند تمام امکانات را برای رشد و پیشرفت خود داشته باشند. همچنین ما اعتقاد داریم که اگردولتی‌مردم را از حقشان محروم ساخت و آنها را تحت فشار قرار داد، مردم نیزحق دارند آنرا از میان بردارند. دولت بریتانیا در هند نه فقط مردم را از آزادی محروم ساخته است بلکه اساس‌کار خود را بر استثمار توده‌ها بنا نهاده است‌واز نظراقتصادی‌وسیاسی وفرهنگی وروحی نیز به‌هندآسیب فراوان‌رسانده است. از اینرو ما معتقدیم که هند باید بستگی خود را به بریتانیا قطع کند و به «پورنا سواراج» یا «استقلال کامل» برسد.

هند از نظر اقتصادی نابودشده است. مالیاتی که از کیسهٔ مردم کشور ما بیرون کشیده شده است بهیچوجه با درامد ایشان تناسبی‌ندارد. درامد متوسط ما در هر روز هفت پیسه (کمتر از دوپنس انگلیسی) میباشد وازمبالغ هنگفتی که میپردازیم ۲۰ درصد آن مالیات ارضی است که ازدهقانان گرفته میشود و ۳ درصد هم مالیات نمک‌است که بارسنگین آن بردوش فقیران میافتد.

حرفه‌های روستائی،مانند بافندگی‌دستی، از بین رفته‌است و درنتیجه دهقانان لااقل چهارماه ازسال را بدون‌کار میمانند. فکرشان از نداشتن کاردستی تیره میشود و هیچ چیزی هم از آن نوع که درکشور های دیگر دیده‌میشود بجای این‌حرفه‌های نابودشده بوجود نیامده‌است.

حقوق گمرکی و ارزش پول بصورتی تنظیم شده‌است که بار بیشتری بردوش دهقانان میگذارد. کالا های ساخت بریتانیا قسمت عمدهٔ واردات ما را تشکیل میدهد. درعوارض گمرکی‌علناً برای‌کالاهای‌ساخت بریتانیا امتیازاتی بوجودآمده‌است وعایداتی هم که ازین راه بدست می‌آید برای کم‌کردن بار توده‌های مردم بکار نمیرود بلکه در راه حفظ یك‌دستگاه اداری بی‌ثمر وپرخرج صرف میشود. بعلاوه تناسب وضع مبادلات طوری بوده‌است که میلیونها نفر ازمردم هند بترك‌کشور خود ناچارشده‌اند.

---

*درمتن صفحهٔ ۲۹۶ کتاب به این سوگند اشاره شده است.

از نظر سیاسی نیز وضع هند هرگز تا آن اندازه که در دوران تسلط بریتانیا دیده میشود دچار انحطاط نشده‌است . هیچ نوع اصلاحی صورت نگرفته‌است که قدرت سیاسی واقعی به مردم منتقل گردد . صاحبان عالیترین مقامات ما هم ناچار بوده‌اند که در برابر مقامات خارجی سرفرود آورند. حق آزادی بیان عقیده و حق آزادی اجتماعات و فعالیت‌های اجتماعی از ما سلب گشته‌است و بسیاری از هموطنان ما ناچار شده‌اند بصورت تبعیدی در خارجه زندگی کنند و نمیتوانند به‌خانه و سامان خود باز گردند . تمام استعدادهای اداری کشته‌شده‌است و افراد تودهٔ مردم ناچار بوده‌اند خود را با مشاغل کوچك در دوائر محقر روستائی و کارمندی جزء در ادارات راضی سازند .

از نظر فرهنگی تعلیماتی که بما داده‌شده طوری بوده‌است که ما را از تکیه‌گاههای فرهنگی خودمان جدا ساخته است و پرورشی که بما داده‌شده است خود همچون زنجیرهائی دست و پای ما را بسته است .

از نظر روحی هم خلع سلاح اجباری ، مردانگی را از ما گرفته‌است و حضور دائمی ارتش خارجی اشغالگر که همواره برای درهم کوفتن روح مقاومت ما بکار رفته‌است این فکر را در ما پرورانده‌است که ما خودمان قادر نیستیم خود را حفظ کنیم و در مقابل تجاوز خارجی بدفاع پردازیم و حتی در مقابل حملات دزدان و راهزنان و ولگردان از خانه و خانواده‌های خود دفاع کنیم .

ما گردن نهادن بیش از این را، به‌حکومتی که اینهمه مصائب عظیم برای کشور ما فراهم ساخته‌است، جنایتی نسبت به انسان و به‌خداوند میشماریم . در عین حال قبول داریم که مؤثرترین راه تحصیل آزادی و استقلالمان پرداختن به اقدامات خشونت‌آمیز نیست . بدینقرار خود را آماده میسازیم که تا آنجا که بتوانیم از همکاری ارادی با دولت بریتانیا خودداری کنیم و آماده میشویم که به‌نافرمانی عمومی و از جمله به‌عدم پرداخت مالیاتها بپردازیم .

ما مطمئن هستیم که اگر بتوانیم فقط کمك ارادی خود را از ایشان مضایقه کنیم و پرداخت مالیات‌ها را ، البته بدون هیچ نوع خشونتی ، متوقف سازیم حتی با وجود تحریك‌ها و تفتین‌ها مسلماً این تسلط غیرانسانی خارجی پایان خواهد یافت. بدین جهت اکنون در اینجا علناً تصمیم میگیریم و سوگند یاد میکنیم که از تعلیمات کنگره که گاه بگاه بخاطر حصول «پورناسواراج» اتخاذ میگردد پیروی کنیم .

ضمیمهٔ ب*

قطعنامهٔ یادآوری

۲۶ ژانویهٔ ۱۹۳۱

ما اهالی . . . . . افتخاروسپاسگزاری تحسین‌آمیزخود را از پسران و دختران هند که در مبارزهٔ بزرگ بخاطر استقلال شرکت جستند و بدینشکل رنجها برده‌اند و فداکاریها کرده‌اند تا مادروطن بتواند آزاد باشد ، ازرهبر بزرگ و محبوب خودمان مهاتما گاندی که الهام بخش دائمی ما بوده وراه هدفهای عالی وتلاشهای نجیبانه رابما نشان داده، ازصدها نفرجوانان دلیرمان که جان‌خود را درمحراب آزادی‌قربانی‌ساختند، ازشهیدان پیشاوور وتمامی استان مرزی وشولاپورو ناحیهٔ میدناپور و بمبئی ، از انبوه هزاران هزارکسانی که با هجومهای وحشیانه وضربات لاتی نیروهای‌دشمن‌روبروشدند، ازسربازان هنگ‌گاروالی وتمام هندیانی که‌درصفوف ارتش‌وپلیس دولت‌قراردارند وبا بخطرانداختن جان خویش تیراندازی یا اقدامات دیگری برضد هموطنان خود را رد کردند ، اردهقانان سرفرازوغلبه ناپذیرگجرات که بدون تزلزل وبدون روی‌گرداندن ازمشکلات باانواع اقدامات خشونت‌آمیزووحشت‌انگیزمواجه گشتند وتمام‌دهقانان‌رنجبر سایرنواحی هندکه با وجود انواع تضییقات بطور مؤثری درمبارزه شرکت جستند ، از پیشه‌وران وبازرگانان وسایراعضای‌جامعهٔ بازرگانی که با تحمل زیانهای سنگین‌برای خود ومخصوصاً با شرکت درتحریم منسوجات خارجی وکالاهای انگلیسی به مبارزهٔ‌ملی کمك‌کردند ، از یکصد هزارمردان و زنان که بزندانها رفتند و با انواع محرومیتها رنجها بردند وحتی گاهی درداخل زندانها هم مورد هجوم قرارگرفتند وشلاق خوردند، ومخصوصاً ازداوطلبان عادی که همچون سربازان واقعی هند بدون توجه به‌کسب‌شهرت یا پاداش ومزد وفقط بخاطرهدفی بزرگ بطورخستگی‌ناپذیروبا رعایت‌انتظام وآرامش درمیان رنجها وسختیها بکارخودادامه دادند، اعلام میداریم .

ما همچنین ستایش وتحسین عمیق خود را نسبت بزنان هندکه در ساعات‌خطرناك بخاطرمادروطن پناهگاه خانه‌های‌خود را رها کردند وبا شهامت ومقاومت تزلزل‌ناپذیر دوشادوش مردان خود درصفوف ارتش ملی هند ودرنخستین خطوط جبهه قرارگرفتندتا درفداکاریها وپیروزیهای مبارزه باایشان شریك‌باشند ، ونیزافتخارغرورآمیزخود را از

---

*درمتن صفحهٔ ۳۴۱ به این قطعنامه اشاره شده است

جوانان خردسال کشورمان و «وانارسنا»[۱] که حتی عمر کم ایشان مانع آن نمیگشت که خودرا بدامان مبارزه اندازند ودرراه‌منظور بزرگ شهیدانی تقدیم دارند اعلام‌میکنیم .

بعلاوه‌ما سپاسگزاری‌تحسین آمیزخودرا ازین‌واقعیت اعلام‌میداریم که تمام‌فرقه‌های مذهبی چه بزرگ‌وچه کوچك وتمام‌طبقات مردم‌هند درراه مبارزهٔ بزرگ ملی‌بایکدیگر متفق شده‌اند وبهترین مساعی خود را بکاربرده‌اند . مخصوصاً فرقه‌های اقلیت‌ــمسلمانان سیك‌ها ، پارسی‌ها ، مسیحی ها ـ با فداکاری پرارزش و صادقانه بمنظور خدمت به‌مادر مشترك وطن کمك کرده‌اند تا یك ملت‌متفق وتجزیه‌ناپذیرمطمئن ازپیروزی ومصمم‌برای تحقق وحفظ استقلال هند بوجودآید و آزادی‌نوین را درراه دورافکندن قیود دست‌وپاگیروازمیان بردن‌عدم تساویهامیان تمام‌طبقات مردم‌هند وبدینقراربرای خدمت به‌هدف بزرگ انسانیت بکار برد .

ما ، درحالیکه این سرمشقهای عالی والهام‌بخش فداکاری وتحمل رنج درراه هند را دربرابرخود داریم سوگند استقلال خود را تکرار میکنیم و تصمیم میگیریم که‌پیکار خود را دنبال کنیم تا وقتی که‌هندکاملا آزادگردد.

---

۱ ـ طبق افسانه های اساطیرهند «وانارسنا»موجودات کوچکی بودند که درپیروزیهای بزرگ به‌قهرمانان می کمك های موثر کردند ـ م

فهرست مندرجات

مقدمهٔ مترجم	صفحهٔ III
مقدمهٔ دکتر تاراچندسفیر کبیرهنددرایران	۱
اهداء کتاب	۲۱
مقدمهٔ مؤلف مخصوص ترجمهٔ فارسی	۲۳
پیشگفتار مؤلف	۲۵
۱ـانتقال از کشمیر	۲۸
۲ـ کودکی	۳۵
۳ـعرفان الهی	٤۳
٤ـکالج هاروارد ودانشگاه کمبریج	۵۲
۵ـبازگشت به وطن وسیاست هند در دوران جنگ	٦۷
٦ـازدواج وحادثهٔ هیمالیا	۸۱
۷ـورود گاندی جی بروی صحنه، ساتیاگراها وامریتسر	۸٤
۸ـاخراج من ونتایجی که ببارآورد	۹٦
۹ـدر میان دهقانان	۱۰٦
۱۰ـعدم همکاری	۱۱۵
۱۱ـ۱۹۲۱ ونخستین زندان	۱۲۹
۱۲ـعدم خشونت ونظریهٔ شمشیر	۱۳۸
۱۳ـزندان لکنهو	۱٤۸
۱٤ـآزادی دوباره	۱۵۸

۱۵ـ تردیدها و کشمکشهای درونی ۱۶۶
۱۶ـ پیشامدی در نابها ۱۷۳
۱۷ـ کنگرهٔ کوکونادا و مولانا محمدعلی ۱۸۲
۱۸ـ پدرم و گاندی جی ۱۹۱
۱۹ـ آتش تعصبات مذهبی افروخته میشود ۲۰۳
۲۰ـ کار شهرداری ۲۱۳
۲۱ـ در اروپا ۲۲۰
۲۲ـ اختلافات و تصادمات هند ۲۳۰
۲۳ـ کنگرهٔ ملل استعمار زده در بروکسل ۲۳۷
۲۴ـ بازگشت به هند و غوطه زدن دوباره در سیاست ۲۴۳
۲۵ـ چشیدن ضربات لاتی ۲۵۷
۲۶ـ کنگرهٔ سنبدیکاها ۲۶۳
۲۷ـ آسمان طوفانی ۲۷۳
۲۸ـ استقلال و جریانات بعدی ۲۸۶
۲۹ـ نافرمانی عمومی آغاز میشود ۲۹۶
۳۰ـ در زندان ننی ۳۰۷
۳۱ـ مذاکرات یراودا ۳۱۹
۳۲ـ اعتصاب مالیاتی در ولایات متحده ۳۳۱
۳۳ـ مرگ پدرم ۳۴۳
۳۴ـ پیمان دهلی ۳۴۸
۳۵ـ کنگرهٔ کراچی ۳۶۲
۳۶ـ تعطیلات و استراحت در جنوب ۳۷۵
۳۷ـ تصادمات در دوران متارکه ۳۸۱
۳۸ـ کنفرانس میز گرد ۳۹۴

۳۹ـشورشهای دهقانی در ولایات متحده	۴۰۷
۴۰ـپایان متارکه	۴۲۷
۴۱ـبازداشتها، تضییقات، ممنوعیتها	۴۳۷
۴۲ـ هیاهو	۴۴۳
۴۳ـدر زندانهای بارلی ودهرادون	۴۵۷
۴۴ـزندگی زندان	۴۷۱
۴۵ـحیوانات در زندان	۴۸۱
۴۶ـمبارزه	۴۹۰
۴۷ـمذهب چیست؟	۵۰۳
۴۸ـسیاست دوگانهٔ دولت بریتانیا	۵۱۸
۴۹ـپایان یک زندان طولانی	۵۳۷
۵۰ـملاقاتی با گاندی جی	۵۴۲
۵۱ـنظریهٔ لیبرالی	۵۵۶
۵۲ـاساسنامهٔ دومینیونی واستقلال	۵۶۶
۵۳ـهند کهنه ونو	۵۷۹
۵۴ـنتایج تسلط بریتانیا برهند	۵۸۹
۵۵ـیك ازدواج رسمی وموضوع خط	۶۱۴
۵۶ـفرقه‌های مذهبی وارتجاع	۶۲۴
۵۷ـبن بست	۶۴۶
۵۸ـزلزله	۶۵۷
۵۹ـزندان علیپور	۶۷۲
۶۰ـدموکراسی در شرق و غرب	۶۷۹
۶۱ـدلمردگی	۶۸۷
۶۲ـناسازگاری	۷۰۲

۶۳ـ معتقد ساختن یا مجبور کردن ۷۳٤
۶٤ـ دوباره در زندان دهرا ۷۵۸
۶۵ـ یازده روز ۷۶۸
۶۶ـ باز گشت بزندان ۷۷٤
۶۷ـ بعضی اتفاقات اخیر ۷۸۲
۶۸ـ پایان کتاب ۸۱۵
پس از پایان ۸۱۹
پنج سال بعد ۸۲۱
یادداشت مترجم ۸٤۵
ضمیمه‌ها:
الف ـ سوگند روز استقلال ۸٤۷
ب ـ قطعنامهٔ یادآوری ۸٤۹